۲۳۵

گناهان کبیره

۲-۱

شهید محراب

آیة‌الله سید عبدالحسین دستغیب

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

فهرست مطالب

« برای رفتن به صفحه مورد نظر روی عناوین کلیک کنید »

مقدمه

۱ شرک به خدا
۲ یأس
۳ القنوط من رحمت الله
۴ الامن من مکر الله
۵ آدم کشی
۶ عقوق والدین
۷ قطع رحم
۸ خوردن مال یتیم
۹ رباخواری
۱۰ زنا
۱۱ لواط
۱۲ قذف
۱۳ شرابخواری
۱۴ قمار
۱۵ اشتغال به ملاهی
۱۶ غنا
۱۷ دروغ
۱۸ سوگند دروغ
۱۹ گواهی دروغ
۲۰ گواهی ندادن
۲۱ پیمان شکنی
۲۲ خیانت به امانت
۲۳ دزدی
۲۴ کم فروشی
۲۵ حرام خواری
۲۶ حبس الحقوق
۲۷ فرار از جهاد
۲۸ تعرب بعد از هجرت
۲۹ کمک به ستمگران
۳۰ یاری نکردن ستم دیدگان
۳۱ سحر
۳۲ اسراف
۳۳ تکبّر
۳۴ جنگ با مسلمانان
۳۵ خوردن مردار و خون و گوشت خوک
۳۶ ترک نماز عمداً
۳۷ زکات ندادن
۳۸ استخفاف حج
۳۹ ترک یکی از واجبات
۴۰ اصرار بر گناه
۴۱ غیبت
۴۲ نمیمه
۴۳ ریختن آبروی مومن
۴۴ مکر و نیرنگ
۴۵ احتکار
۴۶ حسد
۴۷ دشمنی کردن با مومن
۴۸ مساحقه
۴۹ قیادت و دیاثت
۵۰ استمناء
۵۱ بدعت
۵۲ حکم ناحق
۵۳ کارزار در ماه حرام و بازداشتن از راه خدا
۵۴ کفران نعمت
۵۵ فتنه
۵۶ فروختن اسلحه به کفّار
۵۷ بهتان
۵۸ هتک حرمت مقدّسات

توبه
حکایت های بیدار کننده

شابک دوره: ۸ ـ ۰۲۲ ـ ۴۷۰ ـ ۹۶۴
ISBN 964 - 470 - 022 - 8
شابک: ۳ ـ ۱۱۴ ـ ۴۷۰ ـ ۹۶۴
ISBN 964 - 470 - 114 - 3

گناهان کبیره (ج ۱)

■ مؤلف: شهید محراب آیت الله سیّد عبدالحسین دستغیب □
■ موضوع: معارف اسلامی □
■ قطع: وزیری □
■ نوبت چاپ: هجدهم □
■ چاپ و نشر: دفتر انتشارات اسلامی □
■ تعداد مجلّدات: دو جلد در یک جلد □
■ تعداد صفحات: ۴۰۸ □
■ تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۳ □
■ شمارگان: ۴۰۰۰ □

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم

بازگشت به فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

سرآغاز

پیشوای متقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای میفرماید:

«اعلموا عبادالله ان التقوی دار حصن عزیز و الفجور دار حصن ذلیل لا یمنع اهله و لا یحرز من لجأ الیه»[1]: یعنی ای بندگان خدا بدانید که همانا تقوی و پرهیز از گناه، حصاری محکم و جایگاهی منیع است که در آن حصار زیانی بکسی نمی رسد، اما بی پروائی و گنه کاری حصاری است پست که نمیتواند اهل خودش را از آفات و بلایائی که بآنان رو آورد نگهدارد و پناهندهٔ خود را حفظ کند . محدث عالیمقام مجلسی رضوان الله علیه فرماید: کلمهٔ تقوی ریشه اش و قایة است و در لغت بدانمعنا است که آدمی در نگهداری خویش فراوان بکوشد و در عرف معنایش آنکه آدمی خود را از آنچه بآخرت او زیان دارد نگهدارد و تنها بکارهای سودمند جهان آخرت بپردازد و آن را سه مرتبه است: مرتبهٔ اول آنکه با درست کردن عقاید ایمانی خود، جان خود را از عذاب جاودان نگهدارد.

مرتبهٔ دوم آنکه: از هر چه گناه است، اجتناب جوید و همین معنا است که در نزد اهل شرع معروف است و مرتبهٔ سوم نگهداری دل است، از هر چه آنرا از حق مشغول کند و این درجه مخصوص بندگان خاص خدا است بلکه درجهٔ خاص الخاص است.(پایان)

عابدی را پرسیدند تقویٰ را برای ما توصیف کن گفت: اگر در زمین خارستان قدم

۱ــ نهج البلاغهٔ فیض: خطبه ۱۵۶.

«اگر از گناهان بزرگی که نهی کرده شده‌اید دوری کنید گناهان شما را درگذریم و اجتنابتان را از گناهان کبیره کفارهٔ گناهان صغیره قرار دهیم و شما را در جای بزرگ و شریفی که بهشت است در آوریم»[1].

درهای بهشت بروی پرهیزگاران باز است: از رسول خدا(ص) مرویست که فرمود: قسم به آن خدائیکه جان من در قبضهٔ قدرت او است هیچ بنده‌ای نیست که پنج نوبت نمازهای واجب را بجای آورد و روزهٔ ماه رمضان را بگیرد و از گناهان کبیره دوری کند مگر اینکه درهای بهشت را بروی او بگشایند. سپس آیه‌ای که گذشت تلاوت فرمود[2].

کسی که گناه کبیره از او سر زند و توبه ننماید فاسق است و نمی شود در نماز به او اقتداء کرد و شهادتش پذیرفته نیست و پس از مرگ مستحق عقوبت الهی است مگر اینکه فضل الهی شامل حالش شده که ازآن جمله شفاعت محمد صلی الله علیه وآله است، چنانچه خودش فرموده که شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده‌ام[3] و نیز فرمود: شفاعت من برای صاحبان گناهان کبیره از امتم می باشد اما نیکوکاران، یعنی ترک کنندگان کبائر، برایشان راه مؤاخذه نیست[4].

شفاعت نباید موجب جرأت بر معصیت شود: در اصل شفاعت هیچگونه شکی نیست که خداوند برای اظهار عظمت شأن و جلالت قدر پیغمبر(ص) و ائمه اطهار و سایر شافعین، صاحبان گناهان کبیره را بایشان خواهد بخشید بلکه به برکت شفاعت ایشان مقام و درجه سایر دوستان آنها رفیعتر خواهد شد و این مطلب از قرآن مجید و اخبار صحیحه و متواتره مسلم و روشن است و ذکر آنها موجب خروج از وضع کتاب می باشد. چیزی که تذکر آن لازم است این است که نباید موضوع شفاعت سبب جرأت بر معصیت یا مسامحهٔ در توبه گردد.

۱ــ ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلاً کریماً (سوره ٤ آیه ۳۱).

۲ــ تفسیر منهج الصادقین.

۳ــ ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی. (جلد ۳ بحار الانوار ــ عدة الداعی).

٤ــ انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فاما المحسنون فما علیهم من سبیل. (جلد ۳ بحار الانوار ــ عدة الداعی).

خودکشی بامید نجات!: مثل توبه نکردن یا گناه کردن بامید شفاعت مثل سم خوردن یا دست در دهان افعی کردن است بامید رسیدن طبیب و مداوا کردن، که البته برخلاف حکم عقل است. زیرا پس از خوردن سمّ اولاً یقینی نیست که دست رسی به طبیب و دوا پیدا شود ثانیاً تأثیر مداوا قطعی نیست شاید سم داخل خون گردیده و قلب را از کار انداخت همچنین کسی که گناه میکند از کجا یقین دارد که پس از مرگ بلافاصله بشفاعت شافعین میرسد؟.

مرگ با یکی از سه چیز: از حضرت امیرالمؤمنین(ع) از وصف مرگ پرسیده شد؟ حضرت فرمود: بر شخص دانا و با اطلاعی وارد شدید، با یکی از این سه چیز، مرگ وارد میگردد یا بشارت بنعمت همیشگی است یا بعذاب همیشگی یا سبب هول و ترس است و کارش مبهم و مردد میباشد و نمی داند از چه طائفه خواهد بود، پس دوست ما که اطاعت کنندهٔ مابوده، یعنی معصیتی نداشته، بنعمت همیشگی بشارت داده میشود؛ و اما دشمن ما که با ما مخالفت می کرده پس به عذاب همیشگی بشارت داده می شود؛ و اما آنکه کارش مبهم است و نمیداند بر سرش چه میآید او مؤمنی است که بر خودش اسراف و ظلم میکرده یعنی گناهکار بوده است. او را مرگ فرا می رسد اما با ابهام و خوف و حزن، پس از آن خدا او را با دشمنان ما مساوی قرار نخواهد داد بلکه او را بشفاعت ما از آتش بیرون خواهد آورد، پس عمل کنید و اوامر الهیه رااطاعت کنید و عذاب خدایرا کوچک نشمارید، بدرستیکه از جمله گناهکاران کسی است که شفاعت ما باو نمی رسد مگر بعد از سیصد هزار سال عذاب[1].

عمرو بن یزید گفت: به حضرت صادق(ع) عرض کردم از شما شنیدم که فرمودید: تمام شیعیان ما در بهشتند با هر گناهی که داشته باشند. حضرت فرمود: راست

۱ــ عن ابی جعفر الجواد(ع) عن آبائه قال قیل لامیرالمؤمنین(ع) صف لنا الموت فقال ع علی الخبیر سقطتم. هو احد ثلثة اموریرد علیه اما بشارة بنعیم الابد و اما بشارة بعذاب الابد و اما تحزین وتهویل وامره مبهم لایدری من ای الفرق هو، فاما ولینا المطیع لامرنا فهو المبشر بنعیم الابد و اما عدونا المخالف علینا فهو المبشر بعذاب الابد و اما المبهم امره الذی لایدری ما حاله فهو المؤمن من المسرف علی نفسه لایدری مایؤول الیه حاله یأتیه الخبر مبهماً مخوفاً ثم لن یسو یه الله عزوجل باعدائنا لکن یخرجه من النار بشفاعتنا فاعملوا و اطیعوا و لا تتکلوا ولا تستصغروا عقوبة الله عزوجل فان من المسرفین من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد ثلثمأة الف سنة. (جلد ۳ بحار الانوار نقل ازمعانی الاخبار ص ۲۸۸).

گفتم، بخدا قسم! تمام آنها در بهشتند. گفتم: فدایت شوم، بدرستیکه گناهان زیاد و بزرگ است. فرمود: اما در قیامت، پس تمام شما در بهشت خواهید بود، بشفاعت پیغمبر یا وصی او لیکن بخدا قسم! بر شما در برزخ می ترسم. گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ قبر است، از هنگام مرگ تا روز قیامت[1].

فردا بجای اشک خون میگریند: و در وصایای پیغمبر اکرم به ابن مسعود است که میفرماید: گناه را کوچک مشمار و از گناهان کبیره بپرهیز، چون روز قیامت وقتی بنده بگناهش مینگرد از چشمانش چرک و خون بیرون میآید. خداوند میفرماید: قیامت روزی است که هر کس عمل نیک و بد خود را نزد خودش حاضر مییابد، آرزو میکند که میان او و گناهانش مسافتی دور بود[2].

و از رسول اکرم(ص) نیز مرو یستکه، بنده‌ای برای یک گناه از گناهانش یکصد سال نگهداشته میشود[3].

شفاعت به سبک شمارندگان نماز نمیرسد: و بعضی از گناهان کبیره است که در بعضی از روایات تصریح شده، صاحبش از شفاعت محروم است؛ مانند سبک شمردن نماز، چنانکه حضرت صادق(ع) فرمود: شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک شمارد نمیرسد[4].

و از پیغمبر اکرم(ص) مرو یست که فرمود: از من نیست کسی که نماز را سبک گیرد و بر من نزد حوض کوثر وارد نمی شود. نه، بخدا قسم! که بمن نمیرسد[5].

۱ــ قلت لابیعبدالله ع انی سمعتك وانت تقول کل شیعتنا فی الجنة علی ما کان فیهم قال ع صدقتك کلهم والله فی الجنة قال قلت جعلت فداك ان الذنوب کثیرة کبائرقال ع امافی القیمة فکلکم فی الجنة بشفاعة النبی المطاع اووصی النبی ولکنی والله اتخوف علیکم فی البرزخ ــ قلت وما البرزخ قال ع القبرمنذ حین موته الی یوم القیمة (کتاب کافی، ج ۳ ص ۲۴۲).

۲ــ لا تحقرن ذنباً ولا تصغرنه واجتنب الکبائرفان العبد اذانظر الی ذنو به دمعت عیناه دماً وقیحاً یقول الله تعالی یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً وما عملت من سوء تودلوان بینها وبینه امداً بعیداً. (جلد ۱۷ بحارالانوار).

۳ــ ان العبد لیحبس علی ذنب من دنو به مأة عام... (کتاب اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۲).

۴ــ قال لا تنال شفاعتنا من استخف بصلوته (بحارالانوارج ۸۲ ص ۲۲۷).

۵ــ لیس منی من استخف بالصلوة لایرد علی الحوض لاوالله. (بحارالانوارج ۸۲ ص ۲۲۴).

بنابراین واضح شد که نترسیدن از گناهان و جرأت کردن بر آن و تأخیر در توبه به امید شفاعت ناشی از جهل و غرور است.

گناه زیاد ایمان را می برد و دل را سیاه می کند: و آنچه از موارد شفاعت ذکر شده راجع به وقتی است که شخص با ایمان از دنیا برودوگاه میشود که بسبب گناهان زیاد و تأخیر در توبه، نور ایمان از قلب بیرون رفته مبتلا بظلمت شک و تردید بلکه انکار می گردد و به همین حال می میرد، مثل کسی که سم خورده و بقدری تأثیر کرده که قبل از رسیدن طبیب هلاک میگردد، طبیب با مرده چه میتواند بکند؟ پس شفاعت شافعین ایشانرا سودی نمیدهد[1]. برای اثبات این مطلب فقط بذکر یک آیه و دو روایت اکتفاء میشود. در سورهٔ مبارکهٔ روم می فرماید: «عاقبت کسانیکه بد کردند و مرتکب گناه شدند اینکه تکذیب و انکار آیات ما نموده و بآنها استهزاء نمایند»[2].

حضرت باقر(ع) فرمود: نیست بندهٔ‌ای مگر اینکه درقلبش نقطهٔ سفیدی است، هر گاه گناهی کرد نقطهٔ سیاهی از آن سفیدی بیرون میآید، اگر توبه کرد آن سیاهی برطرف میشود و اگر در گناه فرو رفت و ادامه داد سیاهی قلب زیاد میشود تا اینکه تمام سفیدی قلب را میگیرد، هر گاه چنین شد صاحب چنین قلبی هیچوقت رجوع بخیر نخواهد کرد این است معنی فرمایش پروردگار عالم که می فرماید: نه چنین است بلکه غلبه کرده و بر دلهای ایشان زنگها نهاده آنچه را که انجام داده‌اند[3].

دیگر موعظه اثر نمی کند: یعنی دلهایشان بسبب ظلمت گناه زنگ زده و تاریک شده و جهت دیدن و معرفت حق برایشان پوشیده گشته و راه خیر و قبول کردن نصیحت بر دلهایشان بند شده است. و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که ارادهٔ گناهی کرد، پس آنرا به جای نیاورد، بدرستی که بنده‌ای گناهی می کند و خدا او را می بیند می فرماید بعزت و جلال خودم سوگند، پس از این ترا هرگز نمی آمرزم[4].

۱ــ فما تنفعهم شفاعة الشافعین. (سوره ۷۴ آیه ۴۸).

۲ــ ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤون. (سوره روم آیه ۹).

۳ــ ما من عبدالاوفی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنباً خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابداً وهوقول الله عزوجل: کلابل ران علی قلوبهم ما کانوایکسبون. (کافی ج ۲ ص ۲۰۹ باب الذنوب ج ۲۰).

۴ــ قال ع من هم بسیئة فلا یعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الرب تبارک وتعالی فیقول

←

یعنی بسبب این گناه سزاوار و مستحق محرومیت از الطاف حق می گردد و موفق به توبه نشده و در نتیجه آمرزیده نمی گردد.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می فرماید: در این فرمایش امام(ع) امر بترسیدن از تمام گناهان است زیرا هر گناهی محتمل است از این قسم باشد.

ترس از گذشته ها: باید اهل ایمان برگذشته های خود ترسناک و گریان باشند زیرا چه اطمینان دارند که این قسم گناه از آنها سر نزده باشد. امام(ع) که تعیین نفرموده چه قسم گناهی است، که صاحبش از نظر لطف پروردگار عالم میافتد و از بخشش و مغفرت الهی محروم میگردد. نشانهٔ این قسم گناه پیدا نشدن حالت توبه وانابه است، پس باید در تضرع وزاری بدرگاه الهی کوشید و از باب توبه وارد شده از گناهانیکه بیاد دارد بخصوص و از گناهانیکه از یاد برده بطورکلی توبه کرده آنها را تلافی نماید. و طریق توبه کردن از گناهان بعد ازاین ذکر خواهد گردید انشاءالله.

شفاعت موجب امید است نه غرور: از آنچه گذشت معلوم گردید که موضوع شفاعت نه تنها موجب غرور و جرأت بر معصیت نمی گردد بلکه سبب قوت رجاء و تشویق شخص بتوبه وانابه است که سعی کند از راه توبه و انابه و اعمال صالحه با امید بشفاعت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بدرجات رفیعه نائل گردد و به مقامات قرب رب العالمین برسد.

از آن طرف، این مطالب موجب بی باکی هم نمی شود و منافاتی با خوف ندارد، به عبارت واضحتر، چنین کسی که به شفاعت و لطف پروردگار عالم امیدوار است در عین حال، ترسناک هم میباشد که مبادا از شفاعت آقایان پس از مدت زمانی، بس طولانی استفاه نماید یعنی مدتی در برزخ معذب بوده آنوقت به شفاعت برسد. و در عین حال همین خوف و ترس هم موجب زیاد شدن و شدت توسل به اهل بیت می باشد.

شیعیان اهلبیت: نسبت به روایاتی که در مقام شیعه و نجات دوستان اهلبیت(ع) رسیده که از آن جمله نسوختن ایشان بآتش است، پس آنها هم موجب قوت رجاء و اطمینان به محبت آقایان است و نباید موجب غرور و جرأت بر معصیت گردد.

زیرا موضوع این اخبار، دو عنوان است، یکی شیعه و دیگری دوست و محب

تعالی وعزتی وجلالی لااغفرلك بعد ذلك ابداً (کتاب کافی ج ۲ ص ۲۰۹).

اهلبیت(ع).

عنوان شیعه مقام بس شامخی است چه آنهائیکه گوی سبقت را در میدان علم و عمل ربوده اند خود را قابل نمیدیدند که به آنها شیعهٔ اهلبیت بگویند...

مثلاً جناب محمد بن مسلم ثقفی که از اجله اصحاب حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است و آن بزرگواران، شیعیان را در مسائل به او رجوع میدادند و در علم رجال مذکور است که هیچگاه از محمد بن مسلم در شیعه فقیه تر نبوده است.

وقتی این بزرگوار باتفاق ابوکریبة الازدی، نزد شریک قاضی حاضر شدند، شریک نگاه تندی به آنها کرد و گفت: این دو نفر، جعفری و فاطمی هستند یعنی شیعهٔ اهلبیت اند. ایشان هر دو گریه کردند، قاضی سبب گریه شان را پرسید گفتند: ما را به بزرگی نسبت دادی (یعنی جعفر بن محمد الصادق«ع») که راضی نیست شخص کم ورع شیعهٔ او باشد، پس اگر لطف فرموده ما را بپذیرد، بر ما منت گزارده است.

شیعیان حقیقی پیروان امامند: البته کسی را می توانیم شیعهٔ حقیقی بنامیم که در جمیع کردار و گفتارش پیرو ایشان باشد چنانچه حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: «جز این نیست که شیعهٔ ما کسی است که پیروی ما کند و آثار ما را متابعت نماید و به اعمال ما اقتداء کند»[1].

شبی حضرت امیرالمؤمنین(ع) از مسجد بیرون میرفت و هوا بواسطهٔ ماهتاب روشن بود، جماعتی پشت سر آن حضرت همراهش میآمدند بآنها نگریست و فرمود: شما کیستید؟ گفتند ما شیعهٔ تو هستیم،حضرت نظری به صورتهایشان انداخت و فرمود: پس چرا در شما نشانهٔ شیعه را نمی بینم؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین علامت شیعه چیست؟ فرمود: از زیادتی بیداری شب زرد رو یانند، چشمشان ضعیف شده و آب از آن خارج میگردد (بواسطهٔ زیادتی گریه)، بواسطهٔ ایستادن به عبادت پشت ایشان خمیده شده، شکمهایشان بواسطهٔ روزه به عقب چسبیده، از زیادتی دعا لبهای آنها خشکیده[2].

۱ــ انما شیعتنا من شیعنا واتبع آثارنا واقتدی باعمالنا. (بحارالانوار).

۲ــ قال ع صفر الوجوه من السهر عمش العیون من البکاء حدب الظهور من القیام خمص البطون من الصیام ذبل الشفاة من الدعاء علیهم غبرة الخاشعین. (بحارالانوار نقل از امالی شیخ طوسی و ارشاد شیخ مفید).

برای مزید اطلاع به سه روایت اکتفا می شود.

ادعای شیعه گری کافی نیست: ۱ــ جابر از حضرت باقر(ع) نقل می کند که فرمود: آیا کفایت می کند کسی که خود را به تشیع نسبت می دهد به اینکه بگوید دوست اهل بیت هستم، به خدا قسم شیعهٔ ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و امرش را اطاعت نماید[1].

شیعه از همه پرهیز گارتر و خدا ترس تر است: ۲ــ حضرت صادق(ع) به مفضل بن عمر فرمود: اگر می خواهی اصحاب مرا بشناسی به کسی بنگر که از گناهان زیاد پرهیز می کند و از آفریدگار خود زیاد می ترسد و ثوابش را امیدوار است پس ایشان اصحاب منند[2].

۳ــ حضرت صادق(ع) می فرماید: از ما نیست و کرامتی نزد ما ندارد کسی که در شهر یکصد هزار نفری باشد و در آن شهر (از غیر شیعه) از او باورع تر باشد[3] یعنی شیعهٔ اهلبیت باید از همه در ایمان و عمل و تقوی و ورع بهتر باشد. چنانچه خدایتعالی ازایشان تعبیر به خیرالبریة میفرماید، در آنجا که می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند پس ایشان بهترین خلقند[4]. و از رسول خدا(ص) مرویست که خیرالبریة شیعیان علی(ع) هستند، بدین مضمون که: «یا علی خیر البریة تو و شیعیانت هستید، تو و شیعیانت در روز قیامت می آیید در حالی که به آنچه خدای تعالی به شما داده است راضی هستید و پسندیده شدهٔ خدائید»[5].

ولایت: شکی نیست که هر کس دارای ولایت اهل بیت(ع) باشد اهل نجات

۱ــ عن جابر عن ابیجعفرع قال: قال لی یا جابر ایکتفی من انتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه (کتاب کافی ج ۲ ص ٦٠).

۲ــ عن مفضل بن عمر قال ــ قال ابوعبدالله ع اذا اردت ان تعرف اصحابی فانظر الی من اشتدورعه و خاف خالقه ورجاثوابه و اذا رأیت هؤلاء فهؤلاء اصحابی. (کتاب کافی).

۳ــ ثم قال یا عیسی بن عبدالله لیس منا ــ ولا کرامة ــ من کان فی مصرفیه مأة الف او یزیدون و کان فی ذلك المصر احداورع منه. (کافی ج ۲ ح ۱۰ باب الورع).

٤ــ ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة. (سوره ۹۸ آیهٔ ۸).

۵ــ قال (ص) هم انت و شیعتك تأتی انت و شیعتك یوم القیمة راضین مرضیین. (تفسیر طبری ــ مناقب خوارزمی ــ الصواعق تألیف ابن حجر).

است، بلکه با انبیاء(ع) و ائمه اطهار خواهد بود، چنانچه حضرت رضا(ع) می فرماید: «برخداست دوست ما را در قیامت برگزینند، در حالی که صورتش نور افشانی میکند و دلیلش روشن و حجتش نزد خدا آشکار می باشد. حق است بر خدا صاحب ولایت ما را با پیغمبران و صدیقان و شهداء و نیکان محشور گرداند و ایشان دوستان خوبی هستند»[1].

لیکن باید دانست که معنی ولایت چیست؟.

در کتاب مجمع البحرین در لغت ولایت می گوید: «ولایت دوستی اهلبیت(ع) و پیروی کردن ایشان در اوامر و اقتداء نمودن بایشان در اعمال و اخلاق است»[2]. پس ولایت عبارتست از محبت و اطاعت.

و شاهد این معنی حدیث زراره از حضرت باقر(ع) است که در آن از ولایت به اطاعت از امام(ع) تعبیر می فرماید[3].

ولایت علی(ع) قلعهٔ محکم[4] خدااست: همین معنی هم از حدیث شریف سلسلة الذهب که صدوق از حضرت رضا(ع) نقل نموده است، استفاده می شود، به این بیان:

«ولایت علی بن ابیطالب قلعهٔ من است و هر که در قلعهٔ من داخل گردید از عذاب من در امان است»[4]. شکی نیست که دخول در حصن ولایت اهل بیت عصمت و طهارت عبارت است از فرار از شیطان و پیروی نفس و هوی و دوری از تبعیت دشمنانش و پناهنده شدن به آن بزرگوار، خلاصه در جمیع افعالش پیرو او باشد و بدیهی است که تحصن امر لفظی نیست بلکه عملی و فعلی است و هر کس پیروی از هر که کرد یقیناً متحصن در حصن او است پس کسی که معصیت میکند در حال معصیت از حصن علی(ع) خارج است و داخل در دام شیطان و نفس است.

۱ــ حق علی الله ان یبعث و لینا مشرقاً وجهه نیراً برهانه ظاهرة عندالله حجته حق علی الله تعالی ان یجعل ولینامع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا. (بحارالانوار).

۲ــ الولایة بالفتح محبة اهل البیت (ع) و اتباعهم فی الدین و امتثال اوامرهم و نواهیهم والتأسی بهم فی الاعمال والاخلاق واما معرفة حقهم و اعتقاد اما متهم فذلك من اصول الدین لامن فروع العملیة. (مجمع البحرین).

۳ــ ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشیاء ورضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.

٤ــ ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی (عیون اخبارالرضا).

شیر درنده و پناه به قلعه: لذا بعضی از بزرگان فرموده‌اند: مثل کسی که به زبان می گوید به خدا پناه می برم «**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**» و به عمل پیروی شیطان را می کند مثل کسی است که شیری درنده در کمین او است و نزدیک این شخص قلعه ای باشد آنوقت بگوید: ای شیر اگر بیائی به این قلعه پناهنده می شوم در حالی که از جای خود اصلاً حرکت نمی کند و در قلعه نمی رود، یقیناً این حرف اثری ندارد و شیر کار خودش را می کند مگر اینکه سعی کند خودش را به قلعه برساند.

پس کسی که می خواهد از جمیع خطرات محفوظ باشد باید داخل در قلعهٔ محکم الهی که متابعت از امیرالمؤمنین است گردد، پس اگر به حسب عمل در دام شیطان است هر چه می خواهد به زبان بگوید: من دارای ولایت علی هستم، نتیجه ای ندارد.

آیا گفتار تنها کافی است؟: پس از اینکه حضرت باقر(ع) صفات شیعیان را ذکر فرمود چنین گفت: آیا همینقدر که شخص به زبانش بگوید علی را دوست می دارم و دارای ولایت او هستم کافی است در حالی که به آنچه که مقتضای اعتقاد او است از متابعت اهل بیت در او نباشد، پس اگر مخالف شیعه بگوید من دوست محمد(ص) هستم و محمد(ص) از علی(ع) افضل است پس من از شیعه افضل هستم شیعه را چه حجتی بر او است؟ زیرا اگر بگوید دوستی محمد(ص) که به زبان تنها نیست بلکه به پیروی او است و او هم امر به پیروی اهلبیت(ع) فرموده در جواب می گوید: دوستی علی(ع) هم به زبان نیست و در پیروی اوامر او است پس چنانچه دوستی محمد(ص) مخالف را بواسطهٔ متابعت نکردنش نتیجه ای نمیدهد، دوستی علی(ع) با مخالفت طریقهٔ او نتیجه ای ندارد. بعد می فرماید بین خدا و کسی خویشاوندی نیست محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان کسی است که از همه با تقوی تر باشد و بیشتر او را اطاعت کند.

و در صورتی که شیعیان ما عملی نداشته باشند با ما برات و حکمی به آزادی آنها نیست و اینکه بگوید شیعه هستم حجتی بر خدا نمی شود اگر بخواهد او را عذاب فرماید زیرا که خدا وعده نداده است که مدعی تشیع را بیامرزد هر کس خدای را اطاعت کننده باشد پس ولی ما است یعنی دارای ولایت ما است و هر کس معصیت کننده باشد پس او دشمن ما است و ولایت ما به کسی نمی رسد مگر به ورع و عمل[1].

۱ــ فقال(ع) یا جابر لا تذهبن بك المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیاً واتولاه ثم لا یکون مع

←

فرمایش مجلسی در اقسام تقوی: علامه مجلسی می فرماید: ورع بر چهار قسم است:

۱ــ ورع تابعین و آن پرهیز از محرمات است.

۲ــ ورع صالحین و آن پرهیز از مشتبهات است که در حرام واقع نشود.

۳ــ ورع متقین و آن ترک مباحات است که در حرام واقع نشود مانند ترک سؤال از حال مردم از ترس اینکه مبادا در غیبت بیفتد.

٤ــ ورع سالکین و آن اعراض از غیر خدا است از ترس ضایع شدن عمر عزیز در کارهای بیهوده، هر چند منجر به حرام هم نشود.

محبت: بشارات زیادی از طریق اهلبیت و همچنین از طرق عامه راجع به دوستان علی(ع) رسیده و سبب رجاء و قوت امید هر صاحب ایمانی است که به برکت این محبت از هواپرستی و متابعت شیطان دوری کند زیرا اگر کسی بزرگی را دوست داشت لازمهٔ دوستیش این است که دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد دوستی شیطان و متابعت هوای نفس مانع خدا پرستی و دوستی اهل بیت است دوستان علی به برکت محبتشان از شیطان دورند.

بنابراین معلوم گردید که محبت مانند ولایت سبب جرأت بر معصیت نمی باشد بلکه بر عکس است اگر محب راستی و درستی شد دیگر گرد هواپرستی نمی رود.

برای توضیح این مطلب به چند حدیث مختصر اشاره می شود.

محبت ثبات قدم می دهد: حضرت باقر(ع) فرمود: خداوند دوستی علی(ع) را در قلب کسی که جاداد پایش به معصیت نمی لغزد؛ مگر اینکه خدا نگه می دارد قدمش را و برای او حفظ می فرماید قدم دیگر را[1].

ذلك فعالا فلو قال انی احب رسول الله ص فرسول الله ص خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته مانفعه حبه ایاه شیئاً فاتقوا الله و اعملوا لما عندالله لیس بین الله و بین احد قرابة احب العباد الی الله عزوجل واکرمهم علیه اتقیهم و اعملهم بطاعته یا جابر والله ما یتقرب الی الله تبارک وتعالی الا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا علی الله لاحد من حجة من کان لله مطیعاً فهو لنا ولی و من کان لله عاصیاً فهو لنا عدو ما تنال ولایتنا الا بالعمل والورع. (کتاب کافی، ج ۲ ص ٦٠ حدیث ۳).

۱ــ ما ثبت الله حب علی فی قلب احد فزلت له قدم الا ثبتها الله وثبت له قدم اخری (بحار الانوار).

و در وصیت جابر بعطیهٔ کوفی است که می فرماید: اگر دوستان اهلبیت پایشان بلغزد بواسطهٔ زیادتی گناهانشان، بسبب محبتشان، برایشان قدم دیگری ثابت خواهد ماند[1].

استغفار ملائکه برای دوستان علی(ع): و در روایات کثیره است که ملائکه برای دوستان اهلبیت(ع) استغفار می نمایند، چنانچه در بحار از طریق عامه نقل کرده که: خدا از نور صورت علی(ع) هفتاد هزار ملک خلق فرموده که برای او و دوستانش تا روز قیامت استغفار می نمایند[2].

بلکه صریح روایت است که دوستی علی(ع) بخودی خود پاک کنندهٔ گناهان است، چنانچه پیغمبر(ص) فرموده که دوستی علی(ع) گناهان را می سوزاند چنانچه آتش هیزم را[3].

ز دل سواد معاصی برون برد مهرش — چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور
زحب اوست بروز جزانه از اطاعت — امید مغفرت از حی لایزال غفور

بلاء گناهکاران را پاک می کند: و در روایات است که خداوند دوستان اهلبیت را که گناهکارند در دنیا به انواع بلاها مبتلا می فرماید، تا قبل از مرگ پاک شده باشند و اگر زیاد باشد بسختی جان دادن و اگر زیادتر باشد به سختی ها و شکنجه های برزخ تا وقتی که وارد محشر می شود پاک بوده و اگر بر فرض آنقدر گناهکار باشد که تا آنوقت هم هنوز پاک نشده باشد بواسطهٔ کثرت گناه، به آتش دوزخ می رود و پس از پاکی بیرون خواهد آمد و نمی ماند در جهنم کسی که در قلب او ذره ای ایمان و محبت اهلبیت باشد و ماندن همیشگی در دوزخ مخصوص کفار و دشمنان اهلبیت سلام الله علیهم است.

بهره برداری به اندازهٔ دوستی است: ضمناً این نکته هم یادآوری شود که کم

۱ــ ان تزل لهم قدم بکثرة ذنو بهم ثبتت لهم اخری بمحبتهم (سفینة البحار جلد ۱).

۲ــ عن انس عن رسول الله (ص) قال (ص) خلق الله من نوروجه علی بن ابیطالب سبعین الف ملك یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیمة. (بحار الانوار).

۳ــ فی البحار عن ابن عباس عن النبی ص حب علی بن ابیطالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب ــ وفی الاخری ــ حب علی یحرق الذنوب کما یحرق النار الحطب. (بحار الانوار).

یازیاد ماندن در عذاب تابع شدت و ضعف محبت اهلبیت است. اگر محبت زیاد باشد زودتر به شفاعت خواهد رسید بلکه در حال احتضار به فریاد او خواهند رسید چنانچه در حالات جناب سید حمیری است[1].

گاه هم می شود که بواسطهٔ زیادتی حب مال و شهوات و کمی یا نبودن محبت، موقع مرگ آل محمد را فراموش می کند و فقط آنچه را که مورد علاقهٔ شدیدهٔ او است در

۱ــ سید اسماعیل حمیری علیه الرحمه، مداح اهلبیت(ع) درسال ۱۷۳ هجری وفات نموده و درهر یک ازفضائل علی (ع) قصیده ای انشاء فرموده است و درمجلسی قرارنمی گرفت مگراینکه فضیلتی ازفضائل آل محمد (ص) باید ذکر شود. درحال وفاتش کرامت عظیمه ای برای آن بزرگوارپیش آمد که درکتب شیعه و سنی ذکر شده چنانچه درجلد ۳ الغدیر، کتاب الاغانی و مناقب سروی و کشف الغمه و امالی شیخ وبشارة المصطفی و رجال کشی نقل فرموده و خلاصهٔ آن اینست که درحال وفات سید، جماعتی ازهمسایگانش که مخالف مذهب شیعه بودند نزدش حاضر شدند، سید خوش منظر بود درآن حال اظهار حسرت زیادی می‌کرد ناگاه درصورتش نقطهٔ سیاهی مانند مرکب نمودار گردید، پس زیاد شد بقسمی که تمام صورت مثل قیرسیاه گردید وتمام دشمنانش شاد شدند و شماتت می نمودند، سید، حرف نمی زدتا اینکه بهوش آمد وچشمان خود را بازنمود رو را بنجف اشرف کرده گفت یا امیرالمؤمنین آیا با دوست تو اینطور معامله می شود؟ وسه مرتبه این جمله را تکرارنمود. پس بخداقسم نوری سفید درپیشانی اوظاهرشد وزیاد گردید تا تمام صورتش را گرفت مانندماه شب چهارده گردید، سید شاد وخندان شده این اشعاررا انشاء فرمود:

کذب الزاعمون ان علیاً — لن ینجی محبه من هنٔات
قد وربی دخلت جنة عدن — وعفا لی الاله عن سیئات
فابشروا الیوم اولیاء علی — وتولوا علی حتی الممات
ثم من بعده تولوا بنیه — واحداً بعد واحد بالصفات

یعنی «دروغ گفت کسی که گمان کرد علی(ع) دوستش را ازسختیها نجات نمی دهد، بخداقسم که ببهشت داخل شدم و خدا مرا از گناهانم بخشید، پس بشارت باد شما را ای دوستان علی (ع)، و دوست بدارید علی را تا هنگام مرگ، از بعد او اولادش را یکی پس از دیگری دوست بدارید که دارای صفات امامتند». پس ازآن اقراربه وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیاء وولایت امیرالمؤمنین (ع) کرد وچشم برهم گذاشت وازدنیا رفت.

ونیز درالغدیر نقل نموده که جناب کمیت، مداح اهلبیت درحال مرگ گفت: اللهم آل محمد اللهم آل محمد(ص) و ازدنیا رفت، و دربحار الانوارنقل نموده که جناب عبدالله بن عباس درحال احتضارش گفت: پروردگارا من بدوستی علی بن ابیطالب بتوتقرب پیدا می کنم.

نظر دارد[1].

شواهد این مطلب بسیار است و چون ذکر آن موجب طول کلام و خروج از وضع این کتاب است به همین مقدار اکتفا می شود.

سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی: نتیجه ای که از این مطلب به دست می آید این است که اهل ایمان باید در ازدیاد محبت اهلبیت(ع) سعی کنند و دوستی چیزهای دیگر را از قلب خود بیرون نمایند و از هر گناهی مخصوصاً گناهان کبیره بپرهیزند تا انشاءالله ازسوء خاتمه محفوظ بمانند.

حضرت صادق(ع) برای بعضی از دوستان خود نوشتند: اگر می خواهی پایان عمرت بخیر باشد و بر بهترین اعمال و حالات بمیری، پس بزرگ بدان خدا را، مبادا نعمت های او را صرف در معصیت هایش کنی و از حلم خدا بخودت مغرور گردی، یعنی نعمت خدا را وسیلهٔ معصیت قرار مده، و گرامی بدار هر کس را که یاد ما اهلبیت می کند یا اظهار دوستی ما را می نماید. خواه راست بگوید یا دروغ چون تو بنیت خود پاداش می بینی و وزر دروغش برای خود او است[2].

۱ــ شیخ بهائی نقل می فرماید شخصی در حال احتضار هرچه باو می گفتند بگو لااله الا الله، در جواب این شعر را می خواند:

یا رب قائلة یوماً وقد تعبت این الطریق الی حمام منجاب

که جریانش این بود روزی زن زیبائی بقصد رفتن بحمامی بنام منجاب از خانه بیرون می آید و راه حمام را گم می کند تا اینکه خسته می شود، این مرد درب خانه خود ایستاده بود، زن از او می پرسد حمام منجاب کجاست؟ آن مرد هم خانهٔ خود را نشان می دهد، که این درب حمام است، زن بیچاره هم باور می کند، تا داخل می شود مرد ازعقب دررا می بندد، زن می فهمد که دردام این شیاد گرفتارشده است درصدد حیله برآمده اظهار خوشحالی و موافقت نموده می گوید، ای مرد قدری ازبازاربوی خوش و خوراکی بگیروزود بیا تا امروز خوش باشیم. مرد باور کرده وبیرون می رود، زن هم فرارکرده وبسلامت خارج می شود. ببینید یک گناه چگونه مانع اقرار بشهادتین می شود که درهنگام مرگ می گوید افسوس ازآن روزی که آن زن بزحمت افتاده بود وراه حمام منجاب را می پرسید. با اینکه زنا ازاوسرنزدوفقط زن اجنبیه را داخل خانه کرد که با او این فعل حرام رامرتکب گردد.

۲ــ ان اردت ان یختم عملك بخیر حتی تقبض وانت فی افضل الاعمال فعظم الله حقه ان تبذل نعمائه فی معاصیه و ان تغتر بحلمه منك واکرم کل من وجدته یذکرنا اوینتحل مودتنا ثم لیس علیك صادقاً کان او کاذباً

تاریکی گناه و نور توبه: در تفسیر آیهٔ «خداوند سر پرست کسانیست که ایمان آوردند، ایشانرا از تاریکی بیرون کشانده بروشنائی می برد»، از حضرت صادق(ع) چنین رسیده که فرمود: «یعنی ایشان را از تاریکیهای گناهان به نور توبه و بخشایش می کشاند چون دوستدار (پیرو) هر پیشوای عادل و به حقی (ائمه هدیٰ ع) که از طرف خداوند منصوبند هستند». و در معنی آیهٔ بعد «و کسانیکه کافر شدند سر پرست ایشان طاغوت است، آنها را از نور بیرون آورده به تاریکیها می کشاند» می فرماید: جز این نیست که به این آیه اراده فرموده کسانی را که بر نور اسلام بودند (تا خارج کردن از نور به تاریکی ها صدق کند) پس چون پیروی کردند هر پیشوای غیر حقی را که از جانب خدا نبودند، از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر بیرون رفتند، پس خداوند برای ایشان واجب فرمود آتش را با کفار[1].

معنی کبیره وصغیره

از مطالب گذشته واضح گردید که گناه بر دو قسم است: کبیره و صغیره، و خواص و آثار ترک کبیره یا ارتکاب آن دانسته گردید.

اینک به بیان مراد از گناه کبیره و عدد آن میپردازیم:

در این موضوع، علما دارای اقوال مختلفی هستند که ذکر آن و نقض و ایرادهائی که شده است از وضع این رساله بیرون است، چون غرض اختصار و نفع عمومی است طالبین به کتاب «شرح کافی» و «اربعین شیخ بهائی» مراجعه کنند و چون قول جامع در این مسئله که موافق با تحقیق و تصویب نوع علماء اعلام و مراجع تقلید است، فرمایش مرحوم سید در «عروة الوثقی» در باب شرائط امام جماعت است به همین جمله اکتفا می شود، خلاصهٔ فرمایش سید این است که برای تعیین گناه کبیره چهار راه است.

گناه کبیره چیست؟: ۱ــ هر گناهی که در قرآن و حدیث به کبیره بودن آن

انما لك نیتك وعلیه کذبه. (بحارالانوار).

۱ــ عن الصادق (ع) فی تفسیر قوله تعالی: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» قال (ع) یعنی من ظلمات الذنوب الی نور التوبة و المغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله عزوجل و قال «والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولو اکل امام جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم من نورالاسلام الی ظلمات الکفر فاوجب الله لهم النار مع الکفار. (تفسیر صافی ج ۱ ص ۲۱۶ نقل از اصول کافی).

تصریح شده باشد (این قسم متجاوز از چهل گناه است که در اخبار اهلبیت(ع) تصریح شده و ما هم مطابق روایات بشرح آن می پردازیم).

۲ــ هر معصیتی که در قرآن مجید یا سنت معتبره وعدهٔ آتش بر ارتکاب آن رسیده باشد[1].

یا اینکه ضمناً وعدهٔ عذاب باشد، مثل فرمایش پیغمبر(ص): **«من ترك الصلوة متعمداً فقد برئت منه ملة الاسلام»**[2] که وعدهٔ عذاب در این روایت به کنایه است نه به صراحت و دلیل این مطلب روایات کثیره‌ای است که حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام فرموده‌اند:[3] گناه کبیره هر گناهی است که خدایتعالی وعدهٔ آتش بر آن داده باشد. و از صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم که بعداً ذکر می شود معلوم می گردد که وعدهٔ عذاب چه در قرآن باشد یا در سنت و اخبار فرقی نمی کند.

۳ــ هر گناهی که در قرآن یا سنت معتبره از گناهی که کبیره بودنش مسلم است بزرگتر شمره شود آن هم کبیره است. مثلاً قتل نفس از جمله گناهانی است که کبیره بودنش بهر دو راه گذشته ثابت گردیده است. در حدیث صحیح ابن محبوب به کبیره بودنش تصریح شده و در قرآن مجید، در آیه ای که به آن اشاره گردید و عدهٔ عذاب بر آن داده شده است پس اگر در قرآن مجید یا سنتی که معتبر است تصریح شود که فلان گناه از قتل نفس بزرگتر است آن گناه هم کبیره می شود مانند فتنه کردن که در قرآن مجید می فرماید از قتل نفس بزرگتر است: **«والفتنة اکبر من القتل»**، پس یقیناً فتنه هم از گناهان کبیره است[4].

٤ــ هر گناهی که نزد متدینین و متشرعین، بزرگ شمرده شود بطوری که یقین حاصل شود که بزرگی آن منتهی به زمان معصوم می گردد، مانند نجس نمودن مسجد از روی علم و عمد و بقصد هتک احترام خانهٔ خدا، یا پرتاب کردن و انداختن قرآن مجید، بقصد هتک آن، و غیره. بنابراین اول گناهان کبیرهٔ منصوصه یعنی آنهائیرا که تصریح به

۱ــ وعدهٔ صریح، مانند: و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها. (سوره ٤ آیه ۹۳).

۲ــ جامع احادیث ج ٤ ص ۷٤.

۳ــ الکبائر کل ما اوعدالله علیه النار. (وسائل کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵۰).

٤ــ سورهٔ بقره آیه ۲۱۷.

کبیره بودنش شده ذکر نموده و بعد گناهانی که به یکی از سه راه دیگر کبیره بودنش ثابت است تذکر داده می شود.

عبارت سید در عروة الوثقی چنین است:

«المعصیة الکبیرة هی کل معصیة وردالنص بکونه کبیرة کجملة من المعاصی المذکورة فی محلها او ورد التوعید بالنار علیها فی کتاب او السنة صریحاً او ضمناً او ورد فی الکتاب اوالسنة کونه اعظم من احدی الکبائر المنصوصة اوالموعود علیها بالنار اوکان عظیمة فی انفس اهل الشرع».

اینک برای تبرک و همچنین بیان مدرک گناهانی که می خواهیم ذکر کنیم روایات چند تذکر داده شده و شرح و ترجمهٔ آن در ضمن کتاب می آید.

قال الصدوق فی عیون الاخبار:

۱ــ عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی(ع) قال: «حدثنی ابوجعفر الثانی قال: سمعت ابی یقول: سمعت ابی موسی بن جعفر(ع) یقول: دخل عمرو بن عبید علی ابیعبدالله(ع) فلما سلم و جلس تلا هذه الایه: الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش. ثم امسك، فقال: له ابوعبدالله(ع) ما أسکتك؟ قال: احب ان اعرف الکبائر من کتاب الله عزوجل فقال: نعم یا عمرو اکبر الکبائر: ۱) الاشراك بالله یقول الله. و من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة. ۲) و بعده الیأس من روح الله لان الله عزوجلّ یقول: لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون. ۳) ثم الامن من مکر الله لان الله عزوجل یقول: فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون. ٤) و منها عقوق الوالدین لان الله سبحانه جعل العاق جباراً شقیاً. ۵) و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق لان الله عزوجل یقول: فجزاؤه جهنم خالداً فیها الی آخر الایة. ٦) وقذف المحصنة لان الله عزوجل یقول: لعنوافی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم. ۷) و اکل مال الیتیم لان الله عزوجل یقول: انما یأکلون فی بطونهم ناراً وسیصلون سعیراً. ۸) والفرار من الزحف لان الله عزوجل یقول: و من یولهم یومئذ دبره الامتحرفاً لقتال اومتحیزاً الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر. ۹) و اکل الربا لان الله عزوجل یقول: الذین یأکلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس. ۱۰) والسحر لان الله عزوجل یقول: ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق. ۱۱) والزنالان الله عزوجل یقول: و من یفعل ذلک یلق اثاماً یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهاناً. ۱۲) والیمین الغموس الفاجرة لان الله عزوجل یقول: ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمنا قلیلاً اولئك لاخلاق لهم فی

الآخرة ۱۳) والغلول لان الله عزوجل یقول: و من یغلل یأت بماغل یوم القیمة ۱٤) و منع الزکوة المفروضة لان الله عزوجل یقول: فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم. ۱۵) و شهادة الزور. و کتمان الشهادة لان الله عزوجل یقول: و من یکتمها فانه آثم قلبه. ۱٦) و شرب الخمر لان الله عزوجل نهی عنها کما نهی عن عبادة الاوثان ۱۷) و ترك الصلوة متعمدا. او شیئاً مما فرض الله عزوجل لان رسول الله(ص) قال من ترك الصلوة متعمداً فقد برء من ذمة الله و ذمة رسوله. ۱۸) و نقض العهد و قطیعة الرحم لان الله عزوجل یقول: لهم اللعنة و لهم سوء الدار. ۱۹) قال: فخرج عمرو وله صراخ من بکائه و هو یقول: هلك من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم، انتهی».کتاب وسائل جهاد ص ۲۵۲ ــ اصول کافی ج ۲ ص ۲۸۵ باب الکبائر.

۲ــ فی صحیح ابن محبوب قال:«کتب معی بعض اصحابنا الی ابی الحسن(ع) یسئله عن الکبائر کم هی؟ و ما هی؟ فکتب: (ع) الکبا ئر، من اجتنب ماوعدالله علیه النار کفر عنه سیئاته اذا کان مؤمناً والسبع الموجبات: قتل النفس الحرام، و عقوق الوالدین، و اکل الربا و التعرب بعد الهجرة، و قذف المحصنة، و اکل مال الیتیم، و الفرار من الزحف،انتهی»(وسائل الشیعه کتاب جهاد) باب تعیین الکبائر ص ۲۵۲ حدیث ۱ اصول کافی ج ۲ ص ۲۷٦.

۳ــ و فی روایة ابی الصامت عن ابیعبدالله(ع) قال:«اکبر الکبائر سبع الشرك بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق واکل اموال الیتامی و عقوق الو الدین و قذف المحصنات والفرارمن الزحف وانکارما انزل الله عزوجل: وفی روایة عبدالرحمن بن کثیر عنه: (ع) و انکار حقنا و فی روایة ابی خدیجة عنه(ع) قال(ع): الکذب علی الله و علی رسوله و علی الاوصیاء علیهم السلام من الکبائر و فی مرسلة الصدوق عدمنه الحیف فی الوصیة و فی مرسلة کنز الفوائد عدمنها استحلال بیت الله الحرام. (وسائل کتاب جهاد ص ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹).

٤ــ و فی عیون الاخبار با سانیده عن الفضل بن شاذان عن الرضا(ع) فیما کتب الی المأمون و اجتناب الکبائر و هی:«قتل النفس التی حرم الله تعالی ۱) و الزنا ۲) والسرقة ۳) و شرب الخمر ٤) و عقوق الوالدین ۵) والفرار من الزحف ٦) وأکل مال الیتیم ظلماً ۷) واکل المیتة والدم و لحم الخنزیروما اهل لغیرالله به من غیر ضرورة ۸) و اکل الربا بعد البینة ۹) والسحت ۱۰) والمیسر و هوالقمار ۱۱) والبخس فی المکیال و المیزان ۱۲) وقذف المحصنات ۱۳) واللواط ۱٤) والیأس من روح الله ۱۵) والامن من مکر الله ۱٦) والقنوت من رحمة الله ۱۷) و معونة الظالمین ۱۸) والرکون الیهم ۱۹) والیمین الغموس ۲۰) و حبس

الحقوق من غیر عسر ۲۱) والکذب ۲۲) والکبر ۲۳) والاسراف ۲٤) والتبذیر ۲۵) والخیانة ۲٦) والاستخفاف بالحج ۲۷) والمحاربة لاولیاء الله ۲۸) والاشتغال بالملاهی ۲۹) والاصرار علی الذنوب ۳۰»وسائل، ج ۱۱، ص ۲٦۰، حدیث ۳۳.

ترجمه و شرح این اخبار و همچنین سایر روایات در ضمن کبائر ذکر خواهد شد، انشاءالله تعالی.

حل اشکال

موضوعی که در بعضی اذهان میآید این است اولاً چرا مطلب به این مهمی در قرآن مجید بیان نشده و تعداد گناهان کبیره را تعیین نفرموده، و ثانیاً آنکه چرا در اخبار این مسئله اختلاف است؟.

در بعضی تعداد آنرا پنج و در برخی هفت و در پاره‌ای نه و در بعضی بیست و یک و در پاره‌ای سی و یک تا اینکه در روایتی از ابن عباس است که،کبائر به هفتصد نزدیکتر است تا بهفت.

برای پاسخ بسؤال اول دو جواب ذکر میگردد:

حکمت‌های بسیار: ۱ــ در ابهام گناهان کبیره و تعیین نکردن آن در قرآن مجید حکمتی عظیم و لطفی بزرگ از طرف پروردگار عالم ببندگانش میباشد زیرا که هر گاه تعیین میگردید مردم سعی میکردند فقط از آنها اجتناب کنند و از روی جهالت و هوای نفس بر اقدام به سایر گناهان جرأت مینمودند به خیال اینکه سایر گناهان به ایشان صدمه ای نمی زند آنگاه در مفاسد کثیره‌ای که از آن جمله جرأت نمودن بر مخالفت نواهی الهی است می افتادند.

چه بسیار بدبنده‌ای است کسی که بر مولای خود جری شود و اموری را که امر به ترک آن فرموده، مخالفت کند بلکه این جرأت و بیحیائی سبب می شود که جرأت بر کبائر هم بنماید زیرا کسی که نسبت به نواهی پروردگارش بصغائر بی پروا شد کم کم نسبت به گناهان کبیره هم بی باک می گردد. عیون الرضا ج ۱ ص ۱۷۸ باب ٤٤ فی ذکر اخلاق الرضا (ع).

اصرار بر صغیره هم کبیره است: از آن جمله است ابتلاء به تکرار گناه صغیره که موجب کبیره شدن آن می شود چون مسلم است که در اثر تکرار، گناه صغیره در حکم کبیره می شود و انشاءالله در بحث اصرار بر صغائر مفصلاً ذکر می شود پس حکمت و

رحمت الهی، در ابهام کبائر است تا بلکه به سبب ابهام و اجمال کبائر بندگان از سایر گناهان نیز پرهیز کنند که مبادا در گناه کبیره واقع شوند.

و از آن جمله است مبتلا شدن به تحقیر گناه صغیره که موجب کبیره شدن آن می شود چنانچه بیاری خداوند متعال ذکر می شود.

وقوع در مفسده و محرومیت از ثواب: و از آن جمله است وقوع در مفاسد کثیره‌ای که در گناهان صغیره است و محرومیت از خیرات زیادی که بر ترک کردن صغائر مترتب است زیرا هر عملی را که خداوند، از آن نهی فرموده، بسبب مفسده‌ای است که در ارتکاب آن می باشد و هر گاه بنده‌ای مرتکب گناه صغیره گردد هر چند به برکت دوری کردن از کبائر گناهش بخشیده میگردد لیکن دچار مفسدهٔ آن گناه شده و قلبش به همان اندازه تیره گردیده است مگر اینکه بعداً تلافی و تدارک کند و نیز هر گاه شخص گناه صغیره‌ای را از جهت اینکه مورد نهی پروردگار است ترک نماید البته مستحق ثواب می گردد.

پس معلوم شد که مرتکب گناه صغیره هم دچار مفسدهٔ آن گناه است و هم محروم از ثواب ترک آن و شاید همین مطلب مراد آن بزرگی است که فرمود، گیرم خدا گناهان گناهکاران را بیامرزد، ثواب نیکوکاران از آنها فوت شده است[1].

باهلبیت باید مراجعه کرد: ۲ــ این مطلب مانند بسیاری از مطالب دیگر در قرآن مجید به نحو اجمال ذکر شده و بیان شرح آنرا به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار که قلوبشان خزینهٔ علم و مهبط وحی او است واگذار فرموده و خلق را به ایشان ارجاع داده است چنانچه خودش در قرآن می فرماید[2]: «فرستادیم بتو قرآنی که ذکر است تا اینکه برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده بیان نمائی».

و همچنین نسبت به اهل بیت و لزوم رجوع خلق به ایشان در بیان قرآن شریف، می فرماید[3]: «از اهل ذکر بپرسید اگر شما نمی دانید».

چرا اهل الذکر اهل بیتند؟: و اخبار کثیره‌ای در این مورد داریم که منظور از

۱ــ هب غفر الله دنوب المسیئین فقد فاتهم ثواب المحسنین.

۲ــ وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون (سوره ۱۶ آیه ٤٤).

۳ــ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون. (سورهٔ ۱۶ آیهٔ ٤۳).

اهل الذکر اهل بیت می باشند از آن جمله در مجلس مأمون پس از آنکه حضرت رضا(ع) فرمود ما اهل الذکر هستیم، علمای عامه که در مجلس حاضر بودند گفتند منظور از اهل الذکر، یهود و نصارا هستند و مراد از ذکر توراة و انجیل است، حضرت در جواب ایشان فرمود:[1] چطور می شود و چگونه جایز است که خداوند به مسلمین امر بفرماید که به علماء یهود و نصارا مراجعه کنید و حال آنکه اگر کسی به آنها رجوع کند خواهند گفت دین ما حق است و افضل از دین اسلام است و ما را بدین خود می خوانند، پس مأمون به حضرت عرض کرد برای اثبات فرمایش خود آیا دلیلی از قرآن مجید دارید؟ فرمود آری ذکر رسول خدا است و ما اهل او هستیم در قرآن این موضوع آمده در آنجا که می فرماید: ای کسانیکه ایمان آورده اید خدا بسوی شما ذکر فرستاد که آن رسولی است که آیات ما را در حالی که آشکار و بیان کننده است بر شما می خواند[2].

از جمله علمای عامه شهرستانی است که از حضرت صادق(ع) و از حضرت امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند که فرمودند ما اهل ذکریم. و در بعضی روایات رسیده که خداوند مطالب مهمه را در قرآن مجید مجملا بیان فرمود و خلق را باهلبیت در شرح آن ارجاع داد که خود را از ایشان بی نیاز ندانند بلکه خود را بعلوم ایشان محتاج ببینند و به ایشان متمسک گردیده به سعادت حقیقی که ولایت اهل بیت است نائل گردند.

جواب اشکال دوم

پس از مراجعه به اخباریکه ذکر گردید و سایر روایاتیکه در این مورد رسیده است معلوم می گردد که ائمهٔ ما علیهم السلام در مقام شمارهٔ گناهان کبیره نبوده‌اند یعنی بنا نداشتند در جواب پرسش کنندگان تمام کبائر را بیان بفرمایند، به سبب حکمت و سری که بیان گردیدو لذا گاهی بطور اجمال مانند صحیحهٔ حلی (حضرت صادق«ع» می فرماید، گناهان کبیره آنهائی است که خدای تعالی بر آن وعده آتش داده است)[3]

۱ــ سبحان الله و هل یجوز ذلك اذا یدعونا الی دینهم و یقولون انه افضل من دین الاسلام. (عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳).

۲ــ فقال (ع) نعم الذکر رسول الله (ص) و نحن اهله و ذلك بین فی کتاب الله عزوجل حیث یقول فی سورة الطلاق فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً رسولا یتلوعلیکم آیات الله مبینات فالذکر رسول الله(ص) و نحن اهله. (عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳)

۳ــ(وسائل ج ۱۱ ص ۲٤۹ حدیث ۲).

کبائری که بزرگتر است: و گاهی در جواب سائل، چند گناه کبیره را که از سایر گناهان بزرگتر بوده است بیان می فرموده اند مانند روایت ابی الصامت و روایت عبدالله بن سنان از حضرت صادق(ع) که می فرماید: بزرگترین گناهان کبیره شرک به خدا است تا آخر[1] و گاهی گناهانیکه در نظر سؤال کننده کبیره نبوده، یعنی آنرا از جمله کبائر نمیدانسته بیان فرموده و از ذکر آنچه را خود شنونده مسلم می دانسته خودداری می فرموده اند.

گناه کبیره‌ای در عنوان دیگر: و گاهی هم از ذکر بعضی از گناهان کبیره خودداری می کردند چون در ضمن گناه کبیرهٔ دیگری افتاده که آنرا ذکر کرده یا کبیره بودنش مسلم است مانند روایت عبیدبن زراره که از حضرت صادق(ع) نقل نموده است پس از اینکه حضرت فرمود، کبائر در کتاب علی(ع) هفت است و آنها را شماره فرمود، پرسید یک درهم مال یتیم را از روی ظلم خوردن بزرگتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز گفت پس چرا آنرا از کبائر نشمردید؟

فرمود اولین کبیره را که برایت گفتم چه بود عرض کرد کفر، فرمود ترک کنندهٔ نماز کافر است[2].

که چون تارک الصلوة در عنوان کافر داخل میشده آنرا به خصوصه ذکر نفرموده. بنابراین معلوم گردید که اخبار وارده در مقام بیان مشروح و کامل کبائر نیست و هیچیک مفید حصر نمی باشد، یعنی در مقام نفی غیر آن نیست که فقط و فقط کبائر همین است. و از تأمل در صحیحهٔ عبدالعظیم که نقل گردید دانسته می شود که پس از شمردن امام صادق(ع) نوزده گناه کبیره از قرآن مجید عمرو بن عبید طاقت شنیدن بیش از آن را نداشت و ناله کنان از نزد امام بیرون شد و شاید اگر طاقت میآورد و صبر می کرد، باز امام

۱ــ وسائل الشیعه کتاب الجهاد ج ۱۱ ص ۲۵٤ و ۲۵۸.

۲ــ فقال هن فی کتاب علی (ع) سبع: الکفر بالله و قتل النفس و عقوق الوالدین و اکل الربا بعد البینة و اکل مال الیتیم ظلماً و الفرار من الزحف و التعرب بعد الهجرة، قال: فقلت: هذا اکبر المعاصی فقال: نعم قلت: فأکل الدرهم من مال الیتیم ظلماً اکبرام ترك الصلوة؟ قال: (ع) ترك الصلوة قلت: فما عددت ترك الصلوة فی الکبائر قال: ای شیء اول ما قلت: لك قلت: الکفر قال: (ع) فان تارك الصلوة کافر یعنی من غیر علة. (کتاب کافی ج ۲ ص ۲۷۸ باب الکبائر ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵٤ حدیث ٤).

(ع) برایش بیان می فرمود. ناگفته نماند، غرض ما دراین‌کتاب بیان و شرح گناهانیست که کبیره بودنش ثابت و مسلم است نه انحصار کبائر است بآنها، و به عبارت دیگر سایر گناهانیکه در این کتاب کبیره بودنشان ثابت نشده به حالت ابهام و اجمال باقیست یعنی صغیره بودنشان هم مسلم نیست و بر اهل تقوا لازم است پرهیز از تمام آنها، شاید واقعاً کبیره باشد و بر ما ثابت نگردیده پس از دانستن این مقدمه، اینک شروع به بحث در بارهٔ گناهان کبیره‌ای که به کبیره بودنش تصریح شده است می کنیم.

بازگشت به فهرست

باب اول

کبائرمنصوصه (گناهانیکه کبیره شمرده شده)

۱ـ شرک به خدا

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است و به کبیره بودن آن، حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و صادق و کاظم و رضا وجواد علیهم السلام تصریح فرموده اند بلکه از حضرت صادق(ع) مرو یست که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا است[۱].

و دلیل بر اینکه بزرگترین گناهان کبیره است، فرمایش پروردگار است، می فرماید: «خدا نمی آمرزد شرک آورده شده به او را و غیر شرک را از هر که بخواهد می آمرزد»[۲] یعنی اگر کسی مشرک از دنیا برود آمرزیده شدنی نیست، و غیر از شرک قابل آمرزش می باشد.

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک آورد خدا بهشت را بر او حرام فرموده و جایگاهش دوزخ است و برای ستم کنندگان یاری کنندگانی نیست»[۳].

۱ــ اکبر الکبائر الشرك بالله (وسائل الشیعه کتاب جهاد) ج ۱۱ ص ۲۵٤ ــ اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۸.

۲ــ ان الله لایغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء... (سوره ٤ آیه ٤۸).

۳ــ انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأو یه النار و ما للظالمین من انصار. (سوره ۵ آیه ۷۲).

و نیز می فرماید: «به خداوند شرک نیاور بدرستیکه شرک هر آینه ستم بزرگی است»[۱].

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک بیاورد هر آینه دروغ بسته و گناه بزرگی را مرتکب شده است»[۲].

و چون کبیره بودن گناه شرک نزد هر مسلمانی بدیهی است ذکر سایر آیات شریفه و روایات وارده در بزرگی این گناه لزومی ندارد، چیزی که مهم است دانستن معنی شرک و مراتب آن است تا اینکه از جمیع مراتب آن پرهیز کرده شود چنانچه پروردگار عالم در قرآن مجید می فرماید: هیچ بخدا شرک نیاور[۳].

مشرک در مقابل موحد و ضد آنست چنانچه توحید که اولین اصل و رکن دین است دارای مراتبی است همچنین شرک هم دارای مراتب و اقسامی است:

۱ــ توحید و شرک در مقام ذات.

۲ــ توحید و شرک در مقام صفات.

۳ــ توحید و شرک در مقام افعال.

٤ــ توحید و شرک در مقام اطاعت.

۵ــ توحید و شرک در مقام عبادت.

اینک به توفیق الهی به شرح هر یک می پردازیم:

۱ــ توحید در مقام ذات ــ عبارت است از یکی دانستن ذات مقدس رب الارباب که قدیم و ازلی است و مبدأ و علت ایجاد جمیع عوالم امکانیه از محسوس و غیر محسوس است و شرک در این مقام متعدد دانستن است، چنانچه طائفهٔ ثنویه می گویند که عالم دارای دو مبدأ متساوی است که هر دو قدیم و ازلی هستند یکی مبدأ خیرات و آن یزدان است و دیگری مبدأ شرور و آن اهریمن است و بطلان عقیدهٔ سخیفهٔ ایشان از آیات قرآن واضح می گردد[٤].

۱ــ لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم. (سوره ۳۱ آیه ۱۳).

۲ــ و من یشرك بالله فقد افتری اثما عظیماً. (سوره ٤ آیه ٤۸).

۳ــ و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئاً. (سوره ٤ آیه ۳٦).

٤ــ قل کل من عندالله (سوره ٤ آیه ۷۸).

و برای جواب بذکر یک جمله اکتفا می شود و آن این است که شر محض درعالم نیست هر چه که بوده و هست و خواهد بود یا خیر محض است یا اینکه خیر آن غالب و جهت شر مغلوب و مقهور است و شرح این مطلب از وضع این رساله خارج است.

نصارا هم مشرکند: و نیز مانند طایفهٔ نصارا که قائل بسه اصل قدیم هستند و به اقانیم ثلاثه (اب، ابن، روح القدس) قائلند و برای هر کدام خواص و آثاری معتقدند.

در سورهٔ مائده می فرماید: «بدرستیکه کافر شدند آنهائیکه گفتند «الله» یکی از این سه است (و الوهیت مشترک بین خدا و عیسی و روح القدس است) و حال آنکه نیست خدائی مگر خدای یگانه که مبدأ جمیع موجودات است»[1].

و این عقیدهٔ تثلیث مذهب براهمه و بودائیان نیز می باشد[2].

بت پرستی شرک به خدا است: و نیز از این قسم شرک است آنچه از بعضی فرقه های بت پرستان نقل گردیده که برای هر نوعی از مخلوقات رب النوعی قرار داده اند و می گویند آب را خدائی است جدا و هوا را خدائی است جدا وهکذا که می فرماید: آیا خدایان متفرق بی حقیقت بهترند یا خدای یکتای قاهر[3].

۲ــ توحید در مقام صفات ــ توحید در مقام صفات آنست که صفات حقیقیهٔ ذاتیهٔ الهیه مانند حیات و علم و قدرت و اراده و امثال آن را عین ذات حضرت احدیت و در غیر او زائد و عارض بداند و به این معنی که هر یک از این صفات را در غیر او «جل و علی» از موهبات و افاضات حضرتش بداند.

شرک در این مقام این است که صفات را زائد بر ذات حق بداند که لازمهٔ آن تعدد قدما است و این مذهب منسوب با شاعره است و بطلان این قول در محل خودش ثابت گردیده و بیان آن از محل بحث خارج است.

صفات نیک خلق همه از خدا است: اگر هر مرتبه از مراتب صفات حسنه را در مخلوقی معتقد شود لیکن اتصاف او را به این صفت از خدا ببیند عین توحید است

۱ــ لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و ما من اله الا اله واحد (سورهٔ ۵ آیه ۷۳).

۲ــ تفصیل این عقیده و بیان ابطالش در کتاب شریف انیس الاعلام موجود است طالبین بآنجا رجوع نمایند.

۳ــ ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار (سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۳۹).

چنانچه عقیدهٔ ما نسبت به مراتب دانائی و توانائی و سایر صفات کمالیهٔ ائمهٔ هدی و سایر انبیاء همین است یعنی تمام را از خدا و افاضه های حضرتش میدانیم هیچ یک به حسب ذات از خود هیچ نداشتند بالجمله جمیع موجودات چنانچه در اصل وجود ممکن و حادث و محتاج به پروردگار عالم هستند که آنها را بیافریند همچنین در اتصاف بصفات حسنه که کمالات ثانویه است نیز محتاج برب الارباب می باشند که آنها را به این صفات متصف فرماید البته هر کس را به حسب اراده و مصلحت[1].

تزکیهٔ نفس از غفلت است: و این مطلب که جمیع صفات کمالیه منحصر بذات پروردگار است برای هر عاقل موحد و منصفی بدیهی و روشن است هر چند بعضی از موحدین البته در مواقع غفلت از این معنی حرفهای مشرکانه از دهانشان خارج می شود چنانکه در هنگام ستایش خود می گوید علم من، قدرت من، ارادهٔ من، غنای من، فهم من، و غیر اینها بلی اگر بگوید علمی که خدا به من داده، و قدرتی که خدا به من داده و هکذا صحیح است و عین توحید می باشد البته در صورتیکه صادق باشد یعنی حالش هم مانند زبانش باشد و نشانهٔ آن شدت تواضع برای حقتعالی است و ترس از زوال نعمت در اثر کفران و نشانهٔ دیگرش این است که به مدح کسی خوشوقت نمی گردد.

پرهیز گاران از ستوده شدن می ترسند: چنانچه امیرالمؤمنین(ع) در صفات متقین در خطبه همام می فرماید: «چون یکی از ایشان ستایش کرده شوند از آنچه در بارهٔ او می گویند می ترسد می گوید من به خودم از دیگران داناترم و خدای من از من به خودم داناتر است. سپس روی بدرگاه خدای آورده و می گوید خداوندا مرا بآنچه می گویند مگیر و مرا از آنچه می نگرند بالا تر قرار ده و بیامرز گناهانیکه نمی دانند»[2].

خداوند در صفات هم شریک ندارد: چگونه شخص موحد خود یا دیگری را برای خدا در استحقاق حمد و ثناء شریک قرار میدهد و حال آنکه شبانه روزی چندین بار می گوید: سبحان الله، یعنی منزه و پاک می دانم خدا را از شریک و انباز داشتن. و نیز

۱ــ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً (سورهٔ ۷۶ آیهٔ ۲).

۲ــ اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له فیقول: انا اعلم بنفسی من غیری و ربی اعلم بی منی بنفسی اللهم لا تؤاخذ نی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یظنون و اغفرلی مالایعلمون.
نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۹۳ ص ۳۰۴.

مکرر می گوید: الحمدلله یعنی جنس و تمام مصادیق حمد و ستایش مختص و منحصر بپروردگار عالم است و غیر او کسی استحقاق ستایش ندارد و بالجمله چون موحدین بیقین دانسته اند که غیر او خداوند هیچکس از خود هیچ ندارد و هر که هر چه دارد از او است و همه ذاتاً وصفتاً محتاج او یند[1]، لذا از ستایش خود و غیره در حذرند.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین(ع) در صفات ایشان بیان فرموده. بلکه از الفاظ و کلماتیکه موهم استقلال و بی نیازی و خودیت است پرهیز می نمایند مثل اینکه من دارای فلان صفت کمالیه هستم، من دارای فلان کمال هستم.

فرمایش پیغمبر اکرم (ص): مردی خدمت حضرت رسول(ص) آمد درب خانهٔ ایشان را کوبید، آن حضرت از داخل خانه فرمود کیستی؟ گفت من، پس رسول خدا(ص) از این سخن خشمناک از منزل بیرون آمد در حالیکه می فرمود: کی بود گویندهٔ من و حال آنکه اطلاق نمی شود و سزاوار نیست گفتن من، مگر برای خداوند عالم که می فرماید: منم جبار، منم قهار[2].

قارون هم مشرک شد: و لذا فرموده اند که قارون مشرک شد وقتی که گفت: «این مالی که من دارم به سبب علم و دانشی است که در نزد من است[3]» و در جوابش پروردگار عالم می فرماید: «آیا ندانست که خدا هلاک فرمود پیش از او کسانی را که قوهٔ آنها بیشتر و مالشان هم زیادتر بود» پس اگر از خود چیزی داشتند چرا از هلاکت خود جلوگیری ننمودند؟! بدیهی است که هر چه دانائی و توانائی است و همچنین سایر کمالات همه از خدا است[4].

۱ــ یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (سورهٔ ۳۵ آیه ۱۵).

۲ــ فقال انا فغضب (ص) من قوله انا فخرج (ص) و هو یقول من القائل اناوهی لایطلق الا بالله الذی یقول انا الجبار و انا القهار (انوار نعمانیه ج ۳ ص ۴۳ باب کبر ــ تألیف سید جزائری).

۳ــ قال انما اوتیته علی علم عندی اولم یعلم ان الله قداهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جمعاً (سوره ۲۸ آیه ۷۸).

۴ــ و از آنچه گفته شد بزرگی کلمهٔ مبارکهٔ الحمدلله واضح می گردد و همچنین سرّ ثوابهای عظیمی که بر این کلمهٔ مقدس مترتب است از قبیل آنکه حضرت رسول (ص) فرمود کسی که بگوید الحمدلله درختی در بهشت برای او غرس می شود و کسی که صد مرتبه بگوید از کسی که صد بنده در راه خدا آزاد کند افضل است و نیز فرمود الحمدلله در میزان اعمال از آسمانها هفتگانه و زمینهای ←

۳ــ توحید و شرک در افعال: حقیقت توحید در افعال آن است که بداند در جمیع عوالم ملک و ملکوت مالک و مدبر و متصرف تنها خدا است و یقین بداند برای خدا در جمیع شؤون ربوبیت و الوهیت شریک و انبازی نیست و جهت ربوبیت او را در آسمان و زمین و اهل آن و سایر عوالم یکسان بداند[1] و او را خالق آسمانها بشناسد و بداند خالق ستارگانی است که شمارهٔ آنها تاکنون برای بشر کشف نگردیده است و تاکنون توسط آلات و ادوات جدیده یکصد هزار میلیون ستاره کشف کرده اند که هر یک عالمی جداگانه اند و دارای نور مخصوص به خود می باشند و هر یک از آنها در مدار معینی در گردشند بدون اینکه بیکدیگر بر خورد نمایند[2]. یکی از آنها آفتاب است که حجم آن یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین ما است و نور او از سی و هفت میلیون فرسخ راه در مدت هشت دقیقه به زمین ما میرسد و آنرا سبب روشنائی زمین و تربیت موجودات آن قرار داد.

ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ: او است خدائی که زمین را میشکافد و از آن انواع گلها و ریاحین که دارای بوهای گوناگونند بیرون می آورد، چنانچه هم او است که قوهٔ شامه را در انسان آفرید که این بوها را استشمام نماید، و نیز انواع و اقسام رنگها را در آنها قرار داد چنانچه قوهٔ باصره را در انسان خلق فرمود تا آنها را ببیند و خدایرا به بزرگی و یکتائی بشناسد.

«فالق الحب و النوی» (سوره انعام آیه ۹۵): و او است خدائی که می شکافد هسته را و نصف آنرا ریشه کرده به زمین فرو می برد و نصف دیگر را از زمین بیرون آورده و

هفتگانه سنگین تر است و کسی که بگوید «الحمدلله کما هو اهله» ثبت کنندگان اعمال می گویند پروردگارا ما ثواب و اجر او را نمی دانیم، (از زیادتی) می فرماید همان کلمهٔ مبارکه را ثبت نمائید، اجرش با خودم و نیز فرمود کسی که بگوید «سبحان الله و بحمده» خدا برای او هزار هزار حسنه می نویسد و هزار هزار گناه از نامه عملش محو می فرماید، و هزار هزار درجه برای او بالا می برد و شکی نیست که اختلاف روایاتی که در مقدار ثوابها است باعتبار اختلاف حالات گویندگان این کلمات شریف است و نسبت بمراتب ایمان و یقین و توحید، و همچنین متحقق شدن و متصف شدن بآثار آن می باشد.

۱ــ الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شی قدیر و ان الله قد احاط بکل شئ علماً (سورهٔ ۶۵ آیه ۱۲).

۲ــ و النجوم مسخرات بامره (سوره ۱۶ آیه ۱۲).

آنرا تربیت می‌فرماید و از آن انواع میوه‌ها که دارای مزه‌های مختلفند بیرون می‌آورد با اینکه آب و زمین یکی است،چنانچه به انسان قوهٔ ذائقه مرحمت فرمود تا این طعامهای گوناگون را بچشد و خدای خود و همه موجودات را به حکمت و عظمت بشناسد.

«فی ظلمات ثلاث» (سوره‌زمرآیه۶) : او است خدائی که حیوانات گوناگون را آفریده از نطفهٔ گندیده، انسان را در ظلمت شکم و رحم و مشیمه خلق کرد بعداً به قدرت خود چه ترکیب بندی عجیبی که فرمود، چنانچه چشم عقل به انسان داد تا آثار صنع او را ببیند و دست تربیت او را با خود و سایر موجودات بنگرد.

شیر لطیف از خون کثیف: او است خدائی که شیر پاک گوارا ازمیان چرک و خون کثیف بیرون آورده و از راه پستان به حلقوم شیر خوارگان از حیوان و انسان می‌رساند[1]. در هنگامی که از خوردن سایر غذاها ناتوانند، او است که زندگی می‌دهد و می‌میراند، هر خیر و نفعی که بهر کس می‌رسد از او است و هر شر و ضرری از هر کس صادر شود و به هر کس برسد به اذن و مشیت او است **«قل کل من عندالله»** سوره‌نساء آیه ۷۸.

روزی می‌دهد ــ اجابت می‌کند: او است خدائی که تمام مخلوقات را روزی می‌دهد و تقسیم آن و کمی و زیادتی آن تماماً به دست او است.

او است که دعای هر خواننده‌ای را اجابت می‌فرماید و مطلب هر خواننده‌ای را می‌دهد و هر بدی را از هر که بخواهد بر طرف می‌کند. در حقیقت معنی توحید در افعال فهمیدن وبیقین دانستن **«لاحول ولا قوة الا بالله»** است که شعبه ورشته ای ازمعنی کلمهٔ **«لااله الا الله»** می‌باشد.

مؤثر خدا است: چنانچه حیات هر موجودی از خدا است آثار حیات او هم از خدا است و ظهور آن آثار هم از خدا است کماً و کیفاً و علاوه بر جهت حدوث و امکان اشیاء به تجربه و وجدان ثابت گردیده است که بسیاری از مؤثرات آثار مترتبه از آنها صادر نگردیده است بلکه اثر ضد از آنها دیده شده.

از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌فزود

و این مطالب در اقسام شرک در افعال بعد از این روشن خواهد شد.

شؤون ربوبیت بی انتها است: او است فریاد رس هر بیچاره‌ای و نجات دهندهٔ

۱ــ نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین (سوره ۱۶ آیه ۶۶).

هر گرفتاری و غیر اینها از صفات حمیده، بلکه هر چه خوبی و نیکی است از او است. **«هو الله الخالق البارئ المصور الرزاق المحیی المیت النافع الضار المجیب المعطی المنعم»**[1] و غیر ذلک از اسماء و افعال شریف او**«جل وعلی»** که همه شؤون ربوبیت او است و مرجع تمام آنها به کلمه مبارکهٔ **«رب العالیمن»** است اگر دریاها مرکب شود و بخواهند شؤون ربوبیت را ثبت نمایند دریاها تمام خواهد شد پیش از آنکه مراتب تربیت‌های او در تمام عالم تمام شده باشد[2].

توانائی انسان: اصل وجود انسان از خدا است قدرتی هم که در افعال خود دارد از خدا است یعنی خدا او را توانا قرار داده که از روی دانش و توانائی و اراده بتواند کار خیر یا شری را انجام دهد.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
که تواند که دهد میوهٔ شیرین از چوب یا که داند که بر آرد گل صدرنگ از خار
پاک وبی عیب خدائی که به تقدیروجود ماه و خورشید منور کند ولیل و نهار
پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور نقشبندی نه به شنگرف کند یا زنگار
چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ انگبین از مگس نحل و در از دیبا بار
تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند ویکی گفته نیاید زهزار

(سعدی)

قدرت انسان مقید به مشیت خدا است: لیکن این قدرت هم محدود به مشیت خدا است چه بسیار اموری را که انسان بر انجام آن قادر و ارادهٔ کردنش را می‌کند اما بواسطهٔ فسخ شدن اراده‌اش یا از بین رفتن قدرتش آن امر واقع نمی‌شود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین(ع) در حکم نهج البلاغه می‌فرماید: خداوند را به از بین بردن تصمیم‌ها و شکستن همت‌ها شناختم[3].

۱ــ اصول کافی ج ۱ ص ۸۷ باب حدوث الاسماء.

۲ــ قل لو کان البحر مدادالکلمات ربی لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً (سورهٔ کهف آیه ۱۰۹).

۳ــ عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم (نهج البلاغه صبحی حکم ۲۵۰ ص ۵۱۱).

و به راستی رسیدن به این مرتبه از توحید که فقط خدای را منشأ اثر بداند و بس و جمیع آثار را تنها از او بداند، مقامی بس عزیز است و برای کمتر کسی این مرتبهٔ از توحید پیدا می شود.

لازمهٔ یقین کردن به اینکه در عالم امکان، محسوس و غیر محسوس را مؤثری جز خدا نیست اموری چند است که به بعضی از آنها اشاره می شود. از آن جمله مقام خوف است.

ترس از خدا: مؤمن از هیچ چیزی نباید بترسد غیر از عظمت پروردگارش و گناهانی که مرتکب شده است، چون به یقین دانسته است که جمیع خلایق از پرنده و چرنده و خزنده و بنی آدم با اختلاف مراتب آنها، همه، لشکر خدایند و بدون اذن اوجل و علی هیچ نفع و ضرری از آنها به کسی نمی رسد دیگر از چه بترسد؟.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای — نبرد رگی تا نخواهد خدای
ازخدا دان خلاف دشمن و دوست — که دل هر دو در تصرف اوست

و در حدیث است که حد یقین آن است که با خدا از چیزی نترسی[1]. و در دعای سجدهٔ حضرت رسول(ص) است که پروردگارا اگر خشم تو بر من نباشد من از هیچ چیزی باک ندارم[2].

امید هم به خدا: از آن جمله مقام رجاء است، شخص مؤمن موحد به غیر از خدای خود نباید به کسی یا چیزی امیدوار باشد.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: نباید هیچیک از شما جز به پروردگارش امید داشته باشد[3]، همانطوری که اشاره شد، چنانچه اصل هستی هر فردی از خدا است و تحقق و پیدایش هر خیری نیز از خدا است، همچنین رسانیدن هر خیری از هر فردی به دیگری نیز از خدا است و بس چنانکه در قرآن مجید می فرماید: «**بیده الخیر**» فقط به دست پروردگار نیکی است و بس، (چون جار و مجرور در اینجا مقدم شده مفید حصر است).

در آخر سورهٔ یونس هم می فرماید: اگر خدا بخواهد به تو ضرری برسد کسی نیست

۱ــ وحد الیقین ان لا تخاف مع الله شیئا (اصول کافی ج ۲ ص ۴۷ باب فضل الیقین حدیث ۱).
۲ــ الهی ان لم یکن غضبك علی فلا ابالی (جلد ۱۵ بحار الانوار).
۳ــ لایرجون احدمنکم الا ربه (نهج البلاغه صبحی حکم ۸۲ ص ۴۸۲).

که جلو یش را بگیرد[1]، و در جای دیگر می فرماید: آنچه نعمت به شما می رسد همه از خداست[2]، پس از اینکه دانسته شد که هر چه در عالم ملک و ملکوت است، همه مخلوق خدا و عاجزند[3]، اگر کسی در کارهای خود به غیر خدا امیدوار بود، از روی لطف و کرم، امیدش را ناامید می فرماید تا دیگر به خدای خود امیدوار باشد چنانچه در حدیث است[4].

سپاس منعم: از آن جمله مقام مدح و ثناء و شکر منعم است.

پس از آنکه موحد یقین کرد جمیع موجودات ذاتاً و صفتاً، همه مخلوق حضرت احدیتند هر خیری از هر که باشد از خدا می داند، و فقط او است که به دیگران خیر می رساند، پس خدا را سزاوار و مدح و ستایش میداند و بس، و از روی علم به این موضوع می گو ید: الحمدلله.

ثنای وسائط هم لازمست: و اگر مدح و شکر وسائط را می کند البته نه از روی استقلال است که آنها را مصدر خیر بداند، بلکه از جهت این است که مجرای خیر الهی هستند خصوصاً از این جهت که مورد امر خود پروردگار عالم است[5] و شکی نیست که اگر کسی موجودی را مستقل در رسانیدن خیر بداند به مرتبه ای از مراتب شرک مبتلا گردیده است.

شرک پنهان در مقام مدح خلق: حضرت صادق(ع) در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «ایمان نیاورده اند بیشتر ایشان مگر اینکه شرک آورده اند»[6] فرموده از اقسام شرک کسانی که بخدا ایمان آورده اند این است که شخص بگو ید اگر فلان کس نبود من هلاک شده بودم، اگر فلان شخص نبود به من فلان چیز می رسید ، اگر فلان نبود عیال من ضایع

۱ــ و ان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الاهو و ان یردك بخیر فلا راد لفضله. (سوره ۱۰ آیه ۱۰۷).
۲ــ و ما بکم من نعمة فمن الله (سوره ۱۶ آیه ۵۳).
۳ــ ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً (سوره ۱۹ آیه ۹۳).
۴ــ لا قطعن امل کل آمل امل غیری. (عدة الداعی ص ۱۲۳).
۵ــ من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل. (بحار جلد ۷۱ ص ۴۴ باب شکر). ودر روایت دیگر اشکر کم لله اشکر کم للناس. (سفینة البحار جلد اول صفحه ۷۰۹، اصول کافی ج ۲ ص ۸۱ باب الشکر).
۶ــ و ما یؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون. (سوره ۱۲ آیه ۱۰۶).

می شد[1]، تمام این عبارتها شاهد براین است که اگر عقیده اش هم همین باشد مشرك است آنوقت حضرت می فرماید: ولی درصورتیکه بگو ید اگر خدا به وجود فلان شخص برمن منت نگذارده بود هرآینه هلاك شده بودم این عین توحید است و هیچ مانعی ندارد.

حضرت صادق(ع) و سائل شکور: از مسمع بن عبدالملک مرو یست که حضرت صادق(ع) در منیٰ بودند سائلی نزد آن جناب آمد، حضرت امر فرمود خوشهٔ انگوری به او بدهند، سائل گفت مرا به این حاجتی نیست اگر پولی باشد بدهید، پس حضرت فرمود خدا به تو وسعت دهد و چیزی به او نداد، پس سائل دیگری آمد، حضرت سه دانه از انگور گرفت و به او مرحمت فرمود، سائل گرفت و گفت: «**الحمدلله رب العالمین الذی رزقنی**»، فرمود باش و دوکف مبارک خود را از انگور پر فرمود و به او داد سائل باز شکر خدا را کرد حضرت باز فرمود: بجای خود باش و به غلام خود فرمود چقدر پول همراه داری؟ قریب بیست درهم به او داد، سائل گرفت و گفت شکر خدای را که اینها همه از او است «**الحمدلله رب العالمین هذا منك وحدك لا شریك لك**». پس حضرت فرمود بجای خود باش، پیراهن خود را در آورد و به او داد فرمود بپوش، سائل آنرا پوشید و شکر خدای را کرد که او را پوشانیده و شاد فرموده، آنگاه رو را بحضرت کرد و گفت ای بندهٔ خدا، خداوند بتو پاداش نیک دهد آنگاه رفت.

مسمع گفت گمان می کردیم که اگر متوجه آنحضرت نشده بود و فقط حمد الهی را بجا می آورد حضرت هم پیوسته به او عطا می فرمود[2]

توحید و توکل

اسباب به دست مسبب الاسباب: شخص موحد باید در جمیع امور از جلب منفعت یا دفع مضرت تکیه و امیدش فقط به پروردگارش باشد، جمیع اسباب را مسخر ارادهٔ او بداند که اگر جمیع اسباب خیر برایش فراهم شود و خدا نخواهد محال است خیری به او برسد چنانچه اگر جمیع اسباب از او بریده گردد و خدا بخواهد هر گونه خیری

۱ــ من ذلك قول الرجل لولافلان لهلكت ولو لافلان لاصبت كذا و كذا ولو لا فلان لضاع عيالى ولابأس بان يقول لولاان الله من على بفلان لهلكت تفسير برهان ج ۲ ص ۲۷٤ حديث ۱۰ و سفينة البحارج ۱ ص ٦۹۷.

۲ــ كتاب سفينة البحارج ۱ ص ۵۸۵.

به او خواهد رسید و اگر جمیع اسباب ضرر موجود باشد ولی خدانخواهد هیچ شری به او نخواهد رسید.

متوکل کیست و توکل چیست؟: توکل یعنی به یقین دانستن اینکه مخلوق نمی تواند پیش خود به کسی ضرری برساند یا نفعی بدهد و نمی تواند عطائی نماید و نه جلوگیری از عطائی کند و اینکه از خلق مأیوس باشد، هر بنده‌ای که چنین شد برای غیر خدا عملی انجام نمی دهد و از غیر خدا نه امیدی دارد نه ترسی و نه طمعی این است توکل[1].

و خلاصه اگر شخص در رسیدن به نفعی یا نجات از ضرری امید به آفریده شده‌ای داشته باشد و آنرا مستقل در تأثیر پندارد و به آن اعتماد نماید آن سبب را شریک خدا در ربوبیت قرار داده و اگر سبب را مسخر خدا داند و به امید به خدا به دنبال سبب رود و انتظار گشایش کار خود را از خدا داشته باشد این توکل و عین توحید است.

توحید و تسلیم: شخص موحد باید در برابر جمیع مقدرات الهیه تسلیم محض باشد و در هیچ امری در امور تکوینیه (مانند: عزت و ذلت، صحت و مرض، غنا و فقر، موت و حیات) و امور تکلیفیه[2] (مانند: واجبات و محرمات) اعتراض و انکاری نداشته باشد، نه به زبان و نه به قلب، زیرا اگر در کار خدا اعتراض نماید و اظهار نظر کرده تعیین اصلح کند و بگو ید چرا چنین شد یا باید چنان شود، خود را در شؤون ربوبیت و الوهیت شریک پروردگار عالم بلکه داناتر قرار داده است، مثل اینکه بگو ید چرا باران نیامد؟ چرا هوا گرم شده؟ چرا خدا به من مال یا فرزند نداده؟ چرا فلانی در سن جوانی بمیرد و فلانی در سن پیری بماند؟ و هکذا. یا اینکه بگو ید چرا خدا فلان چیز را واجب کرد یا فلان چیز را نباید حرام کند. حضرت صادق(ع) فرمود اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چیزی که خدا ساخته یا پیغمبر(ص) ساخته اعتراض کنند و

۱ــ ان النبی (ص) قال لجبرئيل و ما التوكل على الله عزوجل فقال العلم بان المخلوق لايضرو لاينفع ولا يعطى و لا يمنع و استعمال اليأس من الخلق فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله و لم يرج و لم يخف سوى الله ولم يطمع فى احد سوى الله فهذا هو التوكل. (عدة الداعى صفحه ۸٤ و سفينة البحارج ۲ ص ٦۸۳).

۲ــ مانند اعتراض ابلیس در امر خداوند بسجده بآدم.

بگویند چرا بر خلاف آن نساخته یا در دل خود چنین تصوری بکنند (گرچه به زبان نیاورند) به همین اعتراض خود مشرک گردند. سپس این آیه را خواند (النساء آیه ٦٤): «سوگند به پروردگارت مؤمن نباشند تا ترا در اختلاف و نزاعی که میان آنها است حکم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت کنی و حکم بدهی حرجی و ضیقی و اعتراضی در نیابند و به خوبی تسلیم باشند و بپذیرند» سپس امام صادق(ع) فرمود بر شما لازم است که تسلیم باشید. مجلسی (ره) در شرح کافی گوید این حدیث دلالت دارد که نارضایتی بدانچه خدا کرده است و تسلیم نشدن بدانچه از طرف ائمه(ع) برسد شرک است[1].

بنابراین بر اهل توحید هنگام رسیدن بلا یا مصیبت به آنها نگاه داری زبان و دل خود از اعتراض بقضاء الهی واجب است بلی گریه و ناله در مرگ بستگان و دوستان بر مفارقت آنهاجایز بلکه ممدوح می باشد لیکن اعتراض به کار خدا که چرا چنین شد نباید چنین شود حرام است.

توحید و محبت: شخص موحد که به یقین دانست منعم او و تمام آفریده شدگان، خداوند است و بس و هر چیزی از هر آفریده‌ای به او رسد همه از خدا است و اسباب مسخر او هستند پس باید علاقه قلبی و دوستی او تنها خداوند باشد و هیچ آفریده ای را بالاستقلال دوست ندارد و دوستی او به غیر خدا باید از جهت اینکه آن آفریده محبوب خدا است (حب محبوب خدا حب خدا است) و دوستی او مورد امر خداوند است مانند ملائکه و پیغمبران و امامان و مؤمنان و سرای آخرت و بهشت، بوده باشد یا از جهت اینکه آن آفریده نعمت و عطای پروردگار است و بوسیلهٔ شکر آن می تواند رضای پروردگار و قرب به او را به دست آورد مانند زن و فرزند و مال بلکه اصل حیات دنیوی را که می تواند در آن معرفت و عبودیت را تحصیل کند دوست دارد و هر گاه آفریده ای رابالاستقلال یعنی نه به جهت خدائی دوست دار شود به مرتبه ای از شرک مبتلا گردیده لیکن مستفاد از آیات

۱ــ قال ابوعبدالله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لاشریك له و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشئ صنعه الله او صنعه النبی(ص) الاصنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلك فی قلوبهم لکانوا بذلك مشرکین ثم تلاهذه الایة «فلاو ربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما» ثم قال ابوعبدالله علیه السلام فعلیکم بالتسلیم(اصول کافی ج ۲ ص ۲۹۸ کتاب الایمان و الکفر باب الشرك حدیث ٦).

و روایات آنست که دوستی غیر خدا اگر بیشتر و شدیدتر باشد از دوستی خدا به طوری که هنگام تزاحم غیر خدا را ترجیح میدهد این حد از دوستی شرک حرام است و مستحق عقوبت می باشد مانند کسی که مال را بیش از خداوند دوست دارد بطوری که حاضر نیست آنرا در مواردی که واجب فرموده صرف کند.

و این مطلب در بحث حب دنیا از کتاب قلب به تفصیل نوشته شده خوانندهٔ عزیز به آنجا مراجعه فرماید. چیزی که در این مقام تذکرش لازم است آنکه طالب سعادت باید سعی کند که در دل او دوستی استقلالی هیچ آفریده‌ای نباشد و شواهد این مطلب بسیار است و به نقل سه روایت قناعت می شود:

۱ــ از حضرت صادق علیه السلام از معنی آیه «روز قیامت مال و فرزندان سودی نمی دهد مگر کسی که خدای را با دل سالم بیاید» پرسیده شد امام فرمود دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و جز خدا در آن نباشد فرمود هر دلی که در آن شرک یا شک باشد پس آن ساقط و هلاک است.[1]

۲ــ حضرت صادق(ع) فرمود: ایمان شخص به خدا خالص نمی شود تا اینکه خدا را دوست‌تر دارد از خودش و از پدر و مادر و فرزند و زن و مالش و از تمام مردمان[2].

۳ــ در زمان حضرت سلیمان(ع) روزی گنجشک نری با ماده خود گفت چرا نمی گذاری با تو جفت شوم اگر خواهم قبهٔ سلیمان‌را به منقار خود می توانم بکنم و به دریا افکنم چون باد سخن گنجشک را به گوش سلیمان رسانید تبسم نمود و هر دو را حاضر کرد پس به گنجشک نر فرمود آیا این دعوی که کردی میتوانی به عمل آورد گفت نه ای رسول خدا و لیکن شخص خود را نزد زنش زینت می دهد و بزرگ جلوه می دهد و عاشق را بر آنچه بگوید نباید ملامت کرد سلیمان با ماده فرمود چرا از او روگردانی و با او بی اعتنائی می کنی در حالی که دعوی محبت با تو می کند گنجشک ماده گفت ای رسول

۱ــ سألته عن قول الله عزوجل «الامن اتی الله بقلب سلیم» قال: (ع) القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه قال: (ع) و کل قلب فیه شرك او شك فهو ساقط... (اصول کافی باب الاخلاص حدیث ۵ ص ١٤).

۲ــ قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لایمحض رجل الایمان بالله حتی یکون الله احب الیه من نفسه و ابیه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم. (سفینة البحار جلد۱ صفحه ۲۰۱).

خدا او دروغ می گوید و دوست من نیست و دعوی باطل می کند زیرا که با من دیگری را دوست می دارد پس سخن آن گنجشک در دل سلیمان(ع) اثر کرد و بسیار گریست و چهل روز از عبادتخانه خود بیرون نشد و دعا می کرد که خداوند دل او را از محبت غیر او پاک گرداند و مخصوص محبت خود گرداند[1].

٤ــ توحید و شرک در اطاعت: شخص مؤمن پس از آنکه به یقین دانست که خالق و رازق و مدبر و مربی او و سائر مخلوقات یکی است و در هیچ مرتبه ای از مراتب الوهیت و شئون ربوبیتش شریک ندارد به حکم عقل و ایمان در مقام اطاعت و فرمانبرداری، غیر او کسی را فرمانده خود قرار نخواهد داد و فقط او را لازم الاطاعه می داند و بس و سایر مخلوقات را با خود در این جهت یکسان می داند که همه مخلوق و عاجز و ضعیفند و از خود هیچ ندارند[2].

و چون منعم او و سایر مخلوقات، حضرت احدیت است و بس، پس ولی و آقای بر او و سایر خلق هم خدا است و بس، غیر او حاکم نمی بیند، ولایت برای خدا است و لاغیر.

بلی هر کس را که خداوندتعیین فرموده و ولایت به او داده، و امر خلق را به او ارجاع کرده قهراً واجب الاطاعه خواهد بود چون خدا تعیین فرموده است.

فرماندهان الهی: صاحبان ولایت الهیه منحصر به سلسلهٔ جلیلهٔ انبیاء و ائمه هدی و نواب خاصه در مرتبه اولی و نواب عامه در مثل زمان غیبت امام(ع) است، که در قرآن مجید می فرماید «کسی که اطاعت پیغمبر(ص) می کند خدا را اطاعت کرده است»[3].

و نیز می فرماید: آنچه را که رسول (ص) به شما امر می کند آنرا بگیرید و از آنچه شما را نهی می کند باز داشته شوید[4]. و باز می فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت نمائید خدای را و رسول (ص) را و صاحبان امر را[5].

۱ــ سفینة البحار جلد ۲ صفحهٔ ۲۰۰.
۲ــ ولا یملکون لانفسهم ضراً ولانفعا ولا یملکون موتاً ولا حیوة ولا نشوراً ــ سوره فرقان آیه ۳.
۳ــ من یطع الرسول فقد اطاع الله.(سوره ٤ آیه ۸۰).
٤ــ و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا. (سوره ۵۹ آیه ۷).
۵ــ یا ایها الذین آمنوا، اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. (سوره ٤ آیه ۵۹).

اولی الامر کیست؟: در بیان مراد از «صاحبان امر»، عامه دارای اقوالی هستند، از آن جمله می گویند: مراد، حکامند و این قول بدون علم و ادعائی بدون حجت و دلیل است، چون علاوه بر مفاسد کثیره‌ای که بر آن مترتب است و از محل بحث خارج می باشد، اجتماع ضدین یا نقیضین لازم می آید.

متعه به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد: مثلاً عمر بن الخطاب می گفت[1] دو متعه (متعه حج و متعه نساء) ای که در زمان رسول خدا(ص) حلال بود من حرام کردم، پس کسی که عمر را اولواالامر بداند باید متعه را هم حلال بداند به حکم رسول خدا و اعتراف خود این شخص و هم حرام بداند به حکم عمر.

دوستی علی(ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه: یا مثلاً، معاویه علیه الهاویه جنگ با امیرالمؤمنین(ع) را واجب می دانست در حالی که رسول خدا (ص) حرام فرموده و فرموده بود جنگ با علی جنگ با من است، و نیز آن ملعون امر به بغض علی(ع) می کرد در حالیکه پیغمبر اکرم(ص) دوستی او را واجب بلکه خدایتعالی مودت او و سایر اهلبیت را اجر رسالت قرار داده است[2].

پس لازمهٔ اطاعت خدا و رسول، محبت آنحضرت و سلم به او است و لازمهٔ اولواالامر دانستن معاویه، بغض آن حضرت و جنگ با او است.

تخصیص در اولواالامر: تخصیص دادن «اولواالامر» به بعضی از امراء و حکام، خلاف آیهٔ شریفه است زیرا که خدای تعالی اطاعت آنها را در این آیه در ردیف اطاعت خود و رسول قرار داده است بلکه عین اطاعت رسول است چنانچه این معنی از تکرار نکردن «اطیعوا» استفاده می شود و با واو عطف ذکر فرموده یعنی هر دو یکی است پس چنانچه اطاعت رسول قابل تخصیص نیست و نسبت به جمیع اوامر اوعام است، کذلک اطاعت اولواالامر هم در جمیع اوامر آنها واجب است و این امر عقلا درست نخواهد شد مگر اینکه اولی الامر مانند خود رسول الله(ص) از هر خطائی منزه و معصوم باشند تا در اطاعت آنها محظوری پیش نیاید.

آیا مراد از اولواالامر علمایند؟: و از این مطالبی که گفته شد بطلان قول بعضی

۱ــ متعتان محللتان فی عهد رسول الله و أنا احرمهما. (جلد ۸ بحار الانوار).
۲ــ قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی. (سوره ٤۲ آیه ۲۲).

دیگر از عامه واضح می شود که می گویند مراد از اولواالامر علمایند، در حالی که علماء هیچکدام معصوم نبوده بلکه همه جایز الخطاء می باشند روی همین اصل است که اقوال ایشان مختلف است، علاوه بر محظورات دیگر بالجمله چون عصمت امری باطنی است و از خلق پوشیده و پنهان است باید تعیین آنها، خصوصاً از جانب خدا و پیغمبر(ص) شود که به باطنهای اشخاص بهتر از خود آنها آگاهند.

اولواالامر دوازده امام شیعه‌اند: و در احادیث کثیره از طریق عامه و خاصه اولواالامر تعیین شده و آنها را در دوازده نفر ائمه اثنی عشر منحصر فرموده اند.

فقط برای تبرک بیک روایت مشهوره که نزد عامه‌وخاصه متواتر است اکتفاء می شود.

پیغمبر اولواالامر رابیان می فرماید: «از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که گفت از رسول خدا پرسیدم که من خدای و رسولش را می شناسم و می دانم و اولواالامر رانمی دانم فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و امامان مسلمانانند بعد از من نخستینشان علی بن ابیطالب(ع) است و بعد از او حسن و بعد از او حسین و از عقب او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی است که در تورات به باقر ملقب است و تو او را درک می نمائی چون او را دیدی سلام مرا به او برسان، بعد از او جعفر و بعد از او موسی و بعد از او علی و بعد از او محمدو بعد از او علی و بعد از او حسن و چون به اسم حجةبن الحسن رسید فرمود او مردی است که نام او نام من است و کنیهٔ او کنیهٔ من، در میان بندگان، حجة خدا است و بقیة الله است در میان خلق و حقتعالی مشارق و مغارب زمین را بر دست او بگشاید و از شیعهٔ خود غائب می شود؛ بطوری که از زیادی پنهان شدنش کسی بودن او را تصدیق نمی کند مگر مؤمنی که حقتعالی دلش را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گوید گفتم یا رسول الله شیعه را در غیابش از او بهره‌ای هست؟ فرمود آری مانند بهره بردن خلق از آفتاب در روزی که ابری است و ابر بین مردم و آفتاب، حایل شده باشد»[1].

۱ــ تفسیرمنهج الصادقین.

برای مزید اطلاع می توانید بکتاب غایة المرام مراجعه بفرمائید. از آنجمله در باب ۵۹ از طریق عامه ٤ حدیث و از طریق خاصه ١٤ حدیث نقل کرده در اینکه اولواالامر دوازده امام است و در

بنابر این معلوم شد که اطاعت اهل بیت(ع) هم اطاعت خدا است.

اطاعت از مجتهد عادل: اینک گوئیم، در زمان غیبت امام(ع) فقیه جامع الشرائط هم لازم الاطاعة می باشد و اطاعت او اطاعت امام(ع) است زیرا که از طرف امام منصوب است چنانچه در توقیع حضرت حجت(ع) است که ایشان حجت امام(ع) بر خلقند از حضرت صادق(ع) مرویست[1] نظر نمائید به کسی که از شما است یعنی شیعه دوازده امامی است و تابع اهلبیت(ع) است، و احادیث ما را روایت می نماید و در حلال و حرام ما می نگرد و احکام ما را می شناسد، پس به حکم او راضی شوید به درستیکه من او را بر شما حاکم کردم، هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود پس حکم خداوند سبک شده و برما رد گردیده، و رد کنندهٔ بر ما رد کننده بر خدا است و رد بر خدا در حد شرک به او است[2].

و سایر دلیلهای وجوب اطاعت از فقیه عادل که در کتب فقهیه است.

فقیه وارسته سزاوارپیروی است: از جمله شرائط فقیه آنست که حریص به دنیا نباشد، طالب جاه و شهرت نباشد و تعصب باطل نداشته باشد که هر کس تابع او شد او را بر دیگران هر چند تقوی و ورعشان بیشتر باشد ترجیح دهد چنانچه این مطلب در ضمن خبری است که شیخ انصاری در باب حجیت خبر واحد از کتاب احتجاج، از حضرت امام حسن عسکری(ع) نقل می نماید و بالجمله هر گاه فقیه، علاوه بر فقاهت، هوای نفس نداشته باشد و به تمام معنی مطیع مولای خود باشد اطاعت او اطا عت از امام(ع) و واجب است[3].

باب ١٤٠ در اثبات امامت امام دوازدهم مهدی (ع) و سایر امامان از طریق عامه ١٦٠ حدیث و از طریق خاصه ٢٧ حدیث نقل کرده.

١ــ واما الحوادث الواقعة فارجعوا الی روات احادیثنا فانهم حجتی علیکم. (جلد ١٣ بحار الانوار).

٢ــ انظروا الی من کان منکم قدروی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرك بالله. (فروع کافی ج ٧ ص ٤١٣).

٣ــ من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان

اطاعت والدین هم اطاعت خدا است: از جمله کسانی که اطاعت آنها، اطاعت خدا است والدین اند که در قرآن مجید اذیت به آنها را تحریم فرموده است و پس از امر به اطاعت خود، امر به احسان به آنها می فرماید «حکم کرد پروردگارت که پرستش نکنید مگر او را و بپدر و مادر خود نیکی کنید؛ اگر یکی از ایشان را پیری برسد یا هر دو پیر شوند، و محتاج خدمت تو گردند پس به ایشان کلمه اف مگو (که به معنی اظهار انزجار و تنفر است) و زجر مکن ایشان را و به ایشان از روی ادب و نیکوئی سخن گوی و فرو گیر برایشان بال تذلل و تواضع را یعنی برایشان از روی شفقت فروتنی کن»[1].

امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست: ضمناً باید دانست که جمیع اوامر و نواهی ایشان واجب الاطاعة نیست بلکه مشروط است که امر به حرامی و نهی از واجبی نباشد که در این صورت اطاعت خدا و رسول مقدم است چنانچه صریح قرآن مجید است[2].

و نیز قدر مسلم از وجوب اطاعت آنها در مواردی است که مخالفتشان موجب اذیت و ناراحتیشان گردد زیرا اذیت آنها بنص قرآن مجید حرام است پس اگر امر به چیزی نمودند یانهی از چیزی کردند که در مخالفت آنها اذیت است البته در این صورت اطاعتشان واجب می باشد.

اذیت در مخالفت: اما در صورتیکه امر به چیزی می کنند یا از چیزی نهی می نمایند به قسمی که اگر اولاد عمل نکند اذیت نمی شوند مثل جاهائیکه در نظرشان مهم نیست در این صورت مخالفت آنها حرام نیست. مانند اینکه والدین، فرزند خود را از مسافرت منع می کنند لیکن حال آنها جوری است که اگر مسافرت کند ایشان ناراحت نمی شوند در اینصورت سفر مباح است ولی اگر جوری است که مسافرت موجب ایذاء ایشان می گردد البته سفر معصیت و نماز در چنین سفری تمام و روزه هم ساقط نیست.

اطاعت زن از شوهر: از جمله کسانیکه اطاعت امرشان، اطاعت خدا و رسول

یقلدوه. (تفسیر امام حسن عسکری ــ احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۶۳ حالات عسکری (ع) ــ مستند).

۱ــ و قضی ربك ان لا تعبدوا الاایاه و بالوالدین احساناً امایبلغن عندك الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة. (سوره ۱۷ آیات ۲۴ و ۲۵).

۲ــ و ان جاهداك لتشرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما (سوره ۲۹ آیه ۷).

است چون مورد امر ایشان می باشد اطاعت زن از شوهر است، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان قیام کنندگان و کارگذاران بر امور زنانند و این به سبب زیادتی است که خدا به مردان نسبت به زنان داده است: (که آن عبارت است از زیادتی عقل و حسن تدبیر و زیادتی قوه و فهم و غیر اینها)، و بواسطهٔ آن چیزی که نفقه می نمایند بر زنها، (از مهر و خوراک و مسکن و لباس)، پس زنهای صالحه اطاعت کنندگان خدایند در قیام نمودن به حقوق شوهران خود، در غیاب شوهر نگاه دارنده‌اند، (عفت و عصمت و حفظ خود از مرد اجنبی و در ضبط و حفظ مال شوهر)»[1].

و از پیغمبر اکرم(ص) مرویست که جایز نیست برای بشری که بشر دیگری را سجده نماید و اگر جایز بود هر آینه زن را امر می کردم که شوهر خود را سجده نماید[2].

تمکین در امر زناشوئی واجب است: اخبار وارده در لزوم اطاعت زن از شوهر بسیار است ولی باید دانست هر چند تحصیل خشنودی شوهر در جمیع امور مستحب و مرغوب و برای زن بهترین عبادات است لیکن قدر مسلم از وجوب اطاعت شوهر در آنچه راجع به بهره برداری های زنا شوئی و با اجازهٔ او از خانه بیرون رفتن است هر چند برای دیدن یا عیادت والدین باشد و اگر بدون رضایت شوهر ازخانه بیرون رود تاوقتیکه بر می گردد ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و غضب، او را لعنت می نمایند[3].

باید انفاق مستحبی به اذن شوهر باشد: و نیز تحصیل اذن شوهر در انفاقهای مستحبی که از مال خودش می کند لازم است و در نذر زن بطور کلی، شرط صحتش اذن شوهر است. بلی در انفاقهای واجب از قبیل حج واجب و زکات و خمس و نیکی بوالدین و ارحام، اذن شوهر لازم نیست بلکه اگر نهی هم بکند؛ به نهیش لازم نیست ترتیب اثر بدهد.

۱ــ الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله. (سورهٔ ٤ آیه ٣٤).

۲ــ فقال رسول الله (ص) لوامرت احداً ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۸۱ ص ۱۱۵).

۳ــ عن ابی جعفر (ع) عن النبی (ص) قال و لا تخرج من بیتها الاباذنه و ان خرجت بغیر اذنه لعنتها ملائکة السماء و ملائکة الارض و ملائکة الغضب و ملائکة الرحمة حتی ترجع الی بیتها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۷۹).

و بالجمله هر گاه زن؛ برای اطاعت امر پروردگارش؛ از شوهرش اطاعت نماید، در اموری که گذشت، واجب یا مستحب قطعاً از خدا و رسول پیروی کرده و بهترین عباداتش می باشد.

به حاکم جور نباید مراجعه کرد: پس از اینکه دانسته شد باید فقط از خدا اطاعت کرد و هر که او معین بفرماید و عرض شد بدلیل نقلی و عقلی فقط پیروی پیغمبر(ص) و امام(ع) و نواب امام با شرائطش، و بعض افرادی که اطاعتشان در شرع مقدس لازم شمرده شده است؛ بنابراین کسانیکه در دعاوی و قضاوتهای خود رجوع به حکام جور کرده و از آنها پیروی می کنند مثل این است که رجوع به طاغوت (بت و بت پرستی) نموده و آنچه را می گیرند (سحت) و حرام است هر چند صاحب حق باشند چنانچه صریح فرمایش حضرت صادق(ع) است[1] و در قرآن مجید هم در این موارد امر به رجوع به خدا و رسول فرموده نه به حاکم ظلم[2].

عالم بی عمل سزاوارپیروی نیست: همچنین اند کسانیکه در یاد گرفتن احکام دینیه و تعیین وظائف شرعیهٔ خود به عالمی که مبتلا به حب جاه و مال و ریاست است؛ رجوع می نمایند چون نسبت به عالمی که شرائط ذکر شده را دارا نباشد نهی صریح رسیده؛ که کسی حق رجوع باو را ندارد برای نمونه بدو روایت اشاره می شود.

علمای دنیا پرست راهزنان راه خدایند: از حضرت صادق(ع) مرویست «هر گاه عالمی را دیدید که دنیا دوست است؛ او را از دین خود ندانید بدرستیکه هر کس دوست هر چه هست مواظب همانست؛ کسی که محب دنیا است بآخرت کاری ندارد؛ و خدایتعالی بداود وحی فرمود که بین خودت و من عالمی را که محب دنیا است واسطه قرار مده که ترا از دوستی من باز میدارد (یعنی تراهم مانند خودش دوستدار دنیا می کند).

بدرستیکه ایشان دزدان راه بندگان منند، کمتر معامله ای که با ایشان می کنم این

۱ــ قال ابو عبدالله (ع) من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت و ما یحکم له فانما یاخذ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً له لانه اخذه بحکم الطاغوت و ما امر الله ان یکفر به قال الله تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قدامروا ان یکفروا به. (وسائل الشیعه کتاب قضاء باب ۱۱ ص ۹۹).

۲ــ فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول (سورهٔ ٤ آیه ۵۹).

است که شیرینی مناجات خودم را از دلهای شان می گیریم[1].

فقط برای خدا باید فقیه شد: و نیز از حضرت باقر(ع) روایت شده، کسی که برای مباهات کردن با علماء یا مجادله کردن با سفهاء یا جلب توجه خلق (برای ریاست!)، طلب علم نماید، نشستنگاه او از آتش پر خواهد شد بدرستیکه ریاست برای اهلش سزاوار است[2].

عوام هم مقصرند: در حقیقت جمیع کسانی که از اهلبیت(ع) و علما ربانی که از طرف ایشان منصوبند، کناره گرفته و از روی هوای نفس به دیگران مراجعه می نمایند مصداق قطعی این آیه شریفه اند که می فرماید: «آیا دیدی آن کسیکه هوای نفس خود را خدای خود گرفته»؟[3].

۵ــ توحید و شرک در مقام عبادت: پروردگار عالم برای اظهار فضل عظیمش، بندگانش را دعوت فرموده که بر بساط قربش وارد شده و از برکات و آثار عظیمه جوار آنحضرت بهره‌مند گردند و به درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر کسی خطور نکرده نائل گردند[4].

بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین: و چون، به مضمون «**ماللتراب و رب الارباب**» بندگان بدون واسطه و آماده شدن و استعداد، نمی توانند بر بساط قربش قدم گذارند پس به حکمت بالغه اش خاتم الانبیاء و ائمه هدی را واسطهٔ، و بوسیلهٔ ایشان عباداتی را تشریع فرموده است.

چنانچه کیمیا را در تغییر دادن مس به طلا مؤثر فرموده، همچنین این عبادات را در تزکیهٔ نفوس کدر و منور کردن دلهای تاریک مؤثر کرد تا اینکه پس از تزکیه و تحصیل

۱ــ اذا رأیتم العالم محبا لدنیاه فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب و اوحی الله الی داود لا تجعل بینی و بینك عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدك عن طریق محبتی فان اولئك قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا اصنع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم. (اصول کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث ٤).

۲ــ عن ابیجعفر (ع) من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار، ان الریاسة لا تصلح الالاهلها. (کتاب کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث ٦).

۳ــ أفرایت من اتخذ الهه هواه (سوره جاثیه آیه ۲۳).

٤ــ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین. (سوره ۳۲ آیه ۱۷).

جمیع مراتب طهارت و نورانیت به برکت عبادات بر بساط قرب او وارد و بهره‌مند گردد.

خلوص در نیت: برای عبادات شرائطی را مقرر فرموده که اهم و اعظم آن، اخلاص در نیت است بلکه اخلاص را مقوم عبادات قرار داد به قسمی که عمل بی اخلاص نه تنها مقرب نیست یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی‌نماید بلکه مبعداست و موجب دور شدن از بساط قرب ربوبی جل و علی است. و آیات شریف قرآنی در این موضوع بسیار است از آن جمله می‌فرماید[1] «و امر کرده نشدند مگر اینکه خدای را از روی اخلاص پرستش نمایند» و همچنین آیات دیگر[2].

ریاکار مشرک است: و مستفاد از روایات آن است که شخص ریاکار مشرک و منافق و مغضوب پروردگار عالم و اهل عذاب است، خواه ریایش در واجبات یا مستحبات، و خواه بطور استقلال یا تشریک باشد یعنی عبادتی که می خواهد بکند فقط منظورش تحصیل قرب و منزلت و آبرو نزد خلق است و بس یا اینکه منظورش هم امتثال امر الهی است و تحصیل رضایت و قرب او، و همچنین تحصیل آبرو و منزلت نزد خلق، برای مزید اطلاع به بعضی از آیاتی که در این مورد است اشاره می شود از آن جمله در سورهٔ نساء می‌فرماید «به درستیکه منافقین با خداوند مکر و نیرنگ می کنند و خداوند جزاء دهنده است مکر و فریب ایشان را، و چون برای نماز بر می خیزند، از روی کسالت و کراهت هستند خود را به مردم می نمایانند و ریاء می کنند و یاد نمی کنند خدا را مگر کمی، مردد بین کفر و ایمانند، نه با گروه مؤمنین اند، چون باطن ایشان کفر است و نه با گروه کفارند چون ظاهر آنها اسلام است و به مؤمنین شبیهند»[3].

و در سورهٔ الماعون می‌فرماید: «عذاب سخت برای نمازگزاران ریائی است آنانکه از نماز خود غافل و بی خبرانند و آن را وقعی نمی نهند، آنانکه در کارهای خود ریا

۱ــ و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء (سوره ۹۸ آیه ٤).

۲ــ قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین (سوره ۳۹ آیه ۱۱).

وادعوه مخلصین له الدین. (سوره ۷ آیه ۲۸).

قل الله اعبد مخلصاً له دینی. (سوره ۳۹ آیه ١٤).

فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولایشرك بعبادة ربه احداً (سوره ۱۸ آیهٔ ۱۱۰).

۳ــ ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلاً، مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء. (سوره ٤ آیات ۱٤۱ و ۱٤۲).

می کنند تا مردم مدحشان نمایند»[1].

ریاء شرک اصغر است: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: بیشتر چیزی که بر شما می ترسم، شرک کوچکتر است، پرسیده شد ای پیغمبر گرامی شرک کوچکتر چیست؟ فرمود ریاء، روز قیامت وقتی که خدای تعالی جزای بندگانش را داد به اهل ریاء می فرماید به آن کسانی که برایشان عمل می کردید مراجعه کنید و پاداش خود را از ایشان بگیرید[2].

ریاکار به خودش نیرنگ می‌زند: ازرسول خدا در بارهٔ نجات روز قیامت پرسیدند، فرمود: نجات در این است که با خدا نیرنگ ننمائید به درستیکه کسی که با خدا خدعه و نیرنگ نماید خدا هم به او خدعه می کند یعنی جزای خدعه‌اش را به او می رساند و ایمان را از او می گیرد و اگر بفهمد خود را فریب داده است نه خدا را پس از ریا بپرهیزید به درستیکه ریاء شرک به خدا است روز قیامت به چهار اسم ریاکارخوانده می شود، یا کافر یا فاجر یا غادر (مکار) یا خاسر (زیانکار)، عمل تو باطل و اجر تو ضایع است پاداش خود را از کسی که برایش این عمل را کرده‌ای بخواه»[3].

جهنم از آتش ریاکاران می‌نالد: از حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) مرو یست اگر بنده‌ای عملی به جای آورد و قصدش رضای خدای و ثواب آخرت باشد پس در آن کار نیت رضایت مخلوقی را وارد نماید مشرک خواهد بود[4].

و از پیغمبر اکرم(ص) مرو یست که فرمود آتش جهنم و اهل آن از ریاکاران

۱ــ فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون و الذین هم یراؤن.(سوره ۱۰۷ آیات ٤ تا۷).

۲ــ قال (ص) ان اخوف ما اخاف علیکم الشرك الاصغر قالوا و ما الشرك الاصغر قال: (ص) الریاء یقول الله تعالی یوم القیمةاذاجازی العبادباعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء محجة البیضاء ج ٦ ص ۱٤۰ باب الریا.

۳ــ سئل رسول الله فیما النجاة غدا فقال (ص) انما النجاة فی ان لا تخادعوا الله فانه من یخادع الله یخدعه و یخلع من الایمان و یخدع نفسه لو یشعر فقیل له و کیف یخادع الله، قال فیعمل بما امرالله به ثم یرید به غیره فاتقواالله و اجتنبوا الریاء فانه شرك بالله، ان المرائی یدعی یوم القیمة باربعة اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر! حبط عملك و بطل اجرك ولا خلاق لك الیوم فالتمس اجرك ممن کنت تعمل له. (محجة البیضاء ج ٦ ص ۱٤۱).

٤ــ و ان عبداعمل عملا یطلب به وجه الله و الدار الاخرة ثم ادخل فیه رضا احد من الناس کان مشرکا. (بحار الانوار).

می نالند پرسیده شد چگونه آتش ناله می کند فرمود از شدت و گرمی آتشی که ریا کاران بدان معذبند[1].

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: که خدای تعالی محمد(ص) را برگزید تابندگانش را از پرستش مردمان باز داشته به پرستش خدا راهنمائی فرماید[2].

عباداتی که صاحبش را به آتش می کشد: و ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت نموده که روز قیامت بنده‌ای را می آورند که اهل نماز بوده، به او می گویند در دنیا که نماز می خواندی قصدت این بوده که مدحت کنند و بگویند چه خوب نماز می خواند پس او را به آتش می برند، بندهٔ دیگری را می آورند که اهل قرآن بوده و به او می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی نیکو قرآن می خواند، پس او را هم به آتش می برند؛ دیگری را می آورند که جهاد کرده و کشته شده می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی شجاع بوده، پس او را به آتش می برند، دیگری را می آورند که اهل انفاق بوده و می گویند قصدت این بوده که مردم بگویند فلانی با سخاوت است، پس او را به آتش می برند[3].

و در اخبار کثیره بلکه متواتره است که مرائی مشرک می باشد، و همین مقدار کافی است.

فضیلت اخلاص و پستی ریاء: از روایات کثیره اینطور استفاده می شود، ریا کار علاوه بر زیان اخروی و محرومیت از اجر و ثواب الهی و سوختن به آتش، در دنیا هم به مقصود نخواهد رسید یعنی منزلت و آبروئی در نزد مخلوقی که مورد نظرش بوده پیدا نخواهد کرد بلکه بیشتر اوقات رسوا و مفتضح خواهد گردید[4].

و بالعکس شخص مخلص علاوه بر اجرهای آخرتی در دنیا هم نزد خلق محترم خواهد بود چنانچه حضرت صادق(ع) در ضمن تفسیر آیه **«فمن کان یرجو لقاء ربه»**

۱ــ عن النبی(ص) ان النار و اهلها یعجون من اهل الریاء فقیل یا رسول الله(ص) کیف یعج النار قال (ص) من حرالنار التی یعذبون بها. (سفینة البحار جلد اول ص ۵۰۰).

۲ــ ان الله بعث محمداً (ص) لیخرج عباده من عبادة عباده الی عبادته. (جلد ۱ سفینة البحار ۵۰۰).

۳ــ لئالی الاخبار باب ۸.

٤ــ خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین. (سوره حج آیه ۱۱).

می فرماید شخص کار نیکی می کند که در آن رضای خدا را نخواسته بلکه منظورش مدح و ثنای خلق است و میل دارد که مردم عملش را بشنوند این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک قرار داده سپس فرمود نیست بنده‌ای که عمل خیر خود را پنهان بدارد (یعنی عمل خود را فقط برای خدا انجام دهد) تا اینکه بالأخره خدا آنرا آشکار می فرماید و نیست بنده‌ای که شر خود را پنهان نماید به اینکه در باطن قصدش مدح خلق باشد، مگر عاقبت، خدای تعالی شرش را ظاهر می فرماید[1].

عمل خالص جلوه گر می شود: حضرت صادق(ع) می فرماید هر کس نیتش فقط رضای پروردگارش در عمل کمی که بجا می آورد باشد خداوند ظاهر می سازد و جلوه می دهد برای بندگانش بیش از آنچه را که انجام داده است و هر که قصدش از عمل زیادی که کرده، از مشقت بدنش و بیداری شبش، مدح خلق باشد خدایتعالی کوچک می فرماید عملش را در نظر هر که بشنود[2].

ریاء از نظر فقهی: اگر کسی مبتلا به این گناه کبیره یعنی شرک در عبادت گردیده و بخواهد توبه نماید، پس از پشیمانی حقیقی و تصمیم بر ترک آن و سعی در اخلاص نیت در آتیه، واجب است اولا استغفار کرده از خدای خود نسبت به گذشته ها پوزش بخواهد و ثانیاً تمام عباداتی که در آن ریاء نموده تکرار نماید خواه ریاء تمام داعی او بوده یا جزء آن، یعنی در این عمل فقط غیر خدا را در نظر داشته یا اینکه، قصد پروردگار

۱ــ قال (ع) الرجل یعمل شیئاً من الثواب لایطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرك بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسر خیراً فذهبت الایام ابداً حتی یظهر الله له خیراً و ما من عبد یسر شراً فذهبت الایام ابداً حتی یظهر الله له شراً. (کتاب کافی ص ۲۲۲ باب الریاء حدیث ٤).

۲ــ من اراد الله عزوجل بالقلیل من عمله اظهر الله له اکثر مما اراد و من اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه و سهر من لیله ابی الله عزوجل الا ان یقلله فی عین من سمعه. (کتاب کافی ج ۲ حدیث ۱۳) مروی است که مرد ریاکاری در بنی اسرائیل بوده، که اول همه بمسجد می آمده و آخر همه بیرون می رفته، همیشه مشغول ذکرودعا یا نماز و روزها روزه بود، در این مدت هر کس باو می رسید، می گفت ای ریاکار، تا آنکه متوجه زیانکاری خود گردید، که از آخرت محروم شده بمقصد دنیو یه اش هم نرسیده، از گذشته ها پشیمان شد و سعی در اخلاص نمود و همان اعمال را برای خدا بجای آورد، از آن ببعد هر کس او را ملاقات می کرد زبان بمدح و ستایشش می گشود و از او طلب دعا می کرد. (عدة الداعی ص ۲۱٦).

هم در بین بوده است. مثل اینکه زکات واجب را به مستحق آن داده هم برای امتثال امر الهی و هم برای جلب منفعت از گیرنده یا دفع مضرتی ازاو، یا اینکه مورد تعظیم و تکریم گیرنده قرار گیرد بنابراین پس از توبه واجب است، زکات را دو باره فقط برای خدا اداء نماید.

و نیز فرقی نیست در وجوب اعاده بین اینکه در تمام عمل ریاء نموده یا در جزئی از اجزاء آن، حتی بنابر احتیاط نسبت به اجزاء مستحبی هم همین است مثل اینکه قنوت را به ریاء انجام دهد، حتی اگر در خود نماز ریاء نمی کند اما در کیفیت آن مانند با جماعت بودن یا در مسجد یا در صف مقدم یا در اول وقت، و نظائر اینها ریا باشد، بطور کلی نماز باطل است.

ریای در غیر عبادت: امور دنیو یه که جنبهٔ عبادتی نداشته باشد ریاء در آن، تصریحی به حرمتش نشده است و لهذا فقهاء هم فتوائی به حرمت آن نمی‌دهند اما طریقهٔ احتیاط آن است که اهل ایمان از جمیع مراتب ریاء پرهیز نمایند حتی ریای در امور دنیوی و مباح زیرا که منشأ ریاء حب جاه و دنیا است و به پیروی کردن آن در امور دنیو یه، این ملکهٔ رذیله قوی و شدید می گردد و کم کم مبتلا به ریای درعبادت هم می گردد.

مرحوم فیض در محجة البیضاء در بیان ریای در عبادات و غیر آن چنین می فرماید: اموری که ریاکاران به آن ریاء می کنند، پنج چیز است: بدن، زی، قول، عمل، اتباع و سایر اشیاء خارجیه و هر یک از اینها یا به‌وجهٔ اخرو یه و معنوی و یا دنیو یه و مادی است.

۱ــ ریای در بدن بوجهٔ اخرو یه و عبادت به این است که بدن خود را ضعیف و نحیف نشان دهد که برساند از خوف خدا و کم خوردن و بیداری شب اینطور شده، یا به خشکی لب تا بفهماند که روزه است و به تشتت و ژولیدگی موهای بدن که برساند مستغرق در امر آخرت است به قسمی که به این امور توجهی نداشته مجالی پیدا نمی کند که به اینها بپردازد.

و اما ریای در بدن بوجهٔ دنیو یه، به جلوه دادن فربهی و زیبائی و نظافت و قوهٔ اعضای بدن است نزد اهل دنیا.

۲ــ ریای به زی و هیأت بوجهٔ اخرو یه، به این است که مثلاً شارب را بتراشد تا شدت اهتمام خود را به آداب و سنن برساند یا در موقع راه رفتن سر را به زیر بیندازد آهسته

راه برود و آثار سجده در پیشانی ظاهر نماید و لباس خشن بپوشد و به حال پارگی و ترک تنظیف آنرا بپوشد.

اما ریای به زی بوجهٔ دنیو یه، به این است که برای نمایش به اهل دنیا، لباسهای نفیس و پر قیمت که جلب توجه خلق را کند بپوشد.

۳ــ ریای به قول به وجهٔ اخرو یه، مثل اینکه در حضور خلق لبها را حرکت دهد و مشغول ذکر گردد، موعظه و نصیحت نماید و برای اظهار فضیلت، تحقیق علمی کند و ذکر قرآن و حدیث نماید و در حضور خلق امر به معروف و نهی از منکر نماید و اظهار حزن و غصه کند که مردم در گناه جری و بی باک شده اند.

و اما ریای به قول بوجهٔ دنیو یه، به اظهار کمالات نزد خلق است که خلق برایش ارزشی قائل شوند، در هر موضوعی که در مجلسی عنوان شود اظهار عقیده و نظر می کند تا مردم بدانند از همه چیز با اطلاع است، به زبانش اظهار دوستی به خلق کرده، چاپلوسی می کند تا مردم شیفتهٔ او گردند.

٤ــ ریای به عمل به وجهٔ اخرو یه، مثل اینکه در حضور خلق، در نماز سوره‌های طو یله بخواند، رکوع و سجود را طول دهد و اظهار خشوع و خضوع نماید و به روزه‌های واجب یا مستحبی و حج و زیارت و اطعام و سایر صدقات خود را متدین و متعبد جلوه دهد.

ریای به عمل به وجهٔ دنیو یه، مثل اینکه برای اظهار صفت سخاوت، مبلغی از مال خود را در موردی که رغبت خلق در آن است در حضور ایشان مصرف نماید، یا برای اظهار ثروت و دارائی و اینکه در مال از دیگران بالا تر است میهمانیهای فوق العاده کند.

۵ــ اما ریای به اتباع و سایر امور خارجیه، بوجهٔ اخرو یه، مثل اینکه به مجلس علماء و اهل دین حاضر می شود و به دیدن عباد و زهاد می رود و آنها را به منزل خود دعوت می نماید به قصد اینکه به خلق بفهماند با بزرگان سر و کار دارد و من کسی هستم که علماء و زهاد به خانهٔ من می آیند و لذا در آن مجلس عده دیگری را جمع می کند تا شهرت پیدا کند و مثل کسی که می کوشد شاگردان خود را زیاد کند تا در نظر خلق ارزش بیشتری داشته باشد.

و به وجهٔ دنیو یه، مثل اینکه باحکام و ملوک زیاد آمد و رفت می نماید تا به خلق نفوذ خود را برساند و بدین وسیله مقاصد خود را اعمال کند.

ریاء مربوط به قصد است: پنهان نیست که ریا ازعناو ین قصدیه است یعنی

هر عملی که به قصد نمایش به مردم و تحصیل منزلت نزد آنها به جا آورده شود ریاء است خواه آن عمل به صورت دنیو یه باشد یا اخرو یه و مثالهائی که در امور پنجگانه ذکر گردیده نفس این اعمال ریا نیست بلکه به نیت و قصد عامل، ریاء می شود مثلاً تنظیف بدن به قصد امتثال امر شرع عبادت است و به قصد نمایش به خلق ریاء است و همچنین لباس خوب و مسکن خوب، به قصد پیروی امر شارع و اظهار نعمت الهیه عبادت و به قصد جلوه دادن به خلق ریاء است و هکذاء[1].

۱ــ برای دانستن سایر مطالب راجع بشرك بکتاب قلب سلیم بحث شرك مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

۲ - یأس

دوم از گناهان کبیره ناامیدی از رحمت الهی است. **«الیأس من روح الله»** روح در لغت نسیمی را می گو یند که انسان از آن لذت و راحت می برد.

چون سبب یأس از پروردگار عالم اعتقاد نداشتن به قدرت و کرم و رحمت بی پایان او است در قرآن مجید آن را از صفات کفار قرار داده و می فرماید «نا امید از رحمت الهی نمی شود مگر کسی که کافر است»[1].

حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام آن را جزء گناهان کبیره شمرده اند چنانچه ضمن احادیث وارده در اول همین کتاب ذکر گردید.

از هر گناهی بزرگتر: پس از شرک هیچ گناهی بزرگتر از یأس نیست زیرا هر گناهی که از شخص سر می زند تا وقتی که مأیوس نباشد ممکن است در صدد توبه بر آمده و با استغفار آمرزیده شود ولی شخص مأیوس آمرزیده شدنی نیست زیرا امیدی به آمرزش و مغفرت خدا ندارد تا توبه نماید.

از این گذشته یأس سبب جرأت بر جمیع گناهان می گردد چون می گو ید من که معذب خواهم بود چرا خودم را از شهوت دنیا محروم نمایم؟.

چون یأس از اکبر کبائر است سزاوار است که اقسام و بزرگی گناه آن و چارهٔ

۱ــ انه لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

برطرف شدنش مشروحاً بیان شود.

اسباب و مسبب الاسباب: خدایتعالی به قدرت کامله و حکمت بالغه‌اش دنیا و آخرت، امور صوریه و معنویه را بر علل و اسبابی مترتب فرموده مانند اینکه سیر شدن را بر خوردن مأکولات مترتب کرده علاج مرض را به مراجعهٔ به طبیب و استعمال دارو معین فرموده دفع فقر و جلب غناء را به کسب و سعی قرار داده و هکذا. و همچنین امور معنویه را مانند مغفرت و نجات از عذاب شخص گناهکار را بر توبه و ایمان، و رسیدن به مقام یقین را بر تبعیت از معصوم، و تفکر و سعی در مراتب تقوی و همچنین قرب به خود و ارتفاع درجات اخرویه را بر سعی در اخلاص عمل و ازدیاد آن قرار داد و هکذا. و بدین ترتیب مسبب‌الاسبابی خود را ظاهر ساخت. چون غرض از ایجاد خلایق، معرفت حضرت آفریدگار است و ممکن است که اسباب بشر را فریب داده خیال کند که اسباب مستقل در تأثیرند و مسبب را فراموش نماید، آنگاه با بودن اسباب دلشاد و بانبودن آن اندوهناک گردد غافل از اینکه اگر خدا نخواهد هیچ سببی مؤثر و مفید واقع نمی گردد و اگر خدا بخواهد بدون هیچ سببی شیء معدوم را موجود می فرماید.

سبب کار نمی کند: پروردگار عالم برای جلوگیری از این اشتباه و اینکه بندگان در موقع بودن اسباب، به فضل او شاد و به قدرتش تکیه داشته باشند نه به بودن اسباب، و در هنگام نبودن آنها به کرم و رحمت او امیدوار باشند و در هیچ حال دلتنگی به خود راه ندهند، دو کار فرمود: یکی اینکه گاهی اسباب موجوده را بی تأثیر قرار داد تا مؤمنین اسباب را مستقل در تأثیر ندانند، و دیگر آنکه گاهی با نبودن اسباب شئ معدوم راموجود فرمود تا اینکه هیچوقت اهل ایمان دلتنگ نشوند، و این دو معامله را در امور مادی و دنیوی فرمود و هم در امور اخروی و معنوی، برای زیادتی بصیرت و توضیح مطلب برای هریک از این چهارقسم مثالی ذکر می شود:

۱ــ آتش نمی سوزاند ــ کارد نمی برد: از جمله مواردی که اسباب موجوده را در امور مادی بی تأثیر قرار داد، آتش نمرودیان بود، که برای سوزانیدن حضرت ابراهیم(ع) بر افروخته بودند؛ چنان بر افروخته شده بود که تا حدود یک فرسنگ راه پرنده نمی توانست عبور و پرواز نماید که خود آن حضرت را هم به توسط منجنیق به میان آتش پرتاب کردند.

با اینکه اثر آتش سوزانیدن است مع الوصف خدای تعالی آنرا لغو فرمود بلکه اثر ضد آن یعنی سردی و خنکی را بآن داد بطوریکه اگر امر «وسلاما» نفرموده بود بیم آن

می رفت که از شدت سرما؛ حضرت ابراهیم هلاک گردد.

و مثل اینکه کارد تیز که شأنش بریدن است هنگامیکه آنحضرت ارادهٔ ذبح فرزندش اسماعیل را داشت پروردگار عالم اثر آن را لغو فرمود که آن حضرت کارد را پرتاب کرد و صدائی از آن بلند شد که خدا می فرماید نبر! اما تو می گوئی ببرم؟![1].

موسی و فرعون: و از آن جمله است موارد کثیره‌ای که سلاطین و حکام صاحبان نفوذ با جمع بودن اسباب در صدد کشتن و از بین بردن انبیاء و مؤمنین و آثار آنها بر آمدند ولی پروردگار عالم آن اسباب را ملغی فرمود؛ چنانچه از قضایای فرعون و حضرت موسی(ع) از اول تا آخر مشاهده می شود.

از همان ابتدا فرعون می خواست که نطفهٔ موسی(ع) منعقد نشود و بعد کوشید که پس از ولادتش او را بکشد. خوب معلوم می شود که چطور خدای تعالی سعی او را به نتیجه نرسانید و اسبابی را که فراهم می ساخت ملغی فرموده؛ بلکه موسی را در خانهٔ خود فرعون و در دامن خودش پرورش داده او را متکفل موسی قرار داد.

ابرهه و خراب نشدن کعبه: چنانچه در سال ولادت حضرت خاتم الانبیاء(ص)، ابرهه از طرف نجاشی با فیل سواران و لشکر انبوهی همه مجهز، برای خراب کردن خانهٔ کعبه به سمت مکهٔ معظمه حرکت کردند. در اثر مهیا بودن جمیع اسباب همه اطمینان داشتند که این امر واقع خواهد گردید؛ ولی خداوند اسبابشانرا ملغی فرموده هر چه کردند که فیلها وارد مسجد الحرام شوند، نشدند، از آن طرف مرغان کوچکی که جثهٔ آنها به اندازهٔ پرستو بود و با هر یک سه دانهٔ ریگ به اندازهٔ عدسی بود آنها را به منقار و پاهای خود گرفته بودند، بالای سر لشکر سایه انداختند و بر سر هریک از آنها یک دانه از همان ریگها می انداختند سرشانرا سوراخ می کرد و مستقیماً داخل بدنشان می شد تا اینکه از دبرشان خارج می گردید و به زمین فرو می رفت؛ تمام لشکر هلاک شدند[2] به جز یک نفرکه برگشت و به سلطان خبر داد، پس از گزارش جریان لشکر یکی از همان مرغان بالای سرش پیدا شد و از همان ریگهای کذائی به او انداخت و هلاکش نمود. در اثر اهمیت این قضیه مبدأ تاریخ عرب گردید چنانکه می گویند: ولادت خاتم

۱ــ الخلیل یأمرنی والجلیل ینهانی.

۲ ــ سوره فیل.

الانبیاء (ص) در سنهٔ عام الفیل و بعثت آن بزرگوار در سال چهلم عام الفیل بوده است و هکذا سایر امور ...

نگهداری حضرت خاتم الانبیاء(ص): از آیات عظیمهٔ الهیه، حفظ وجود مبارک خاتم الانبیاء در مکه معظمه و در غزوات است؛ با اینکه جمیع مشرکین از همان اول در صدد قتل آن حضرت بودند و از لحاظ اسباب صوری هم هیچ کمی نداشتند از حیث اسلحه و جمعیت قبیله‌ای همه قسم موجبات پیشرفت فراهم بود. چون شرح بیش از این، خروج از محل بحث است به همین اندازه اکتفاء می شود[1].

۲ــ بی سبب پیدا می‌شود: قسم دوم از امور مادیهٔ دنیویه که با نبودن اسباب صوریه آنها پروردگار عالم به قدرت قاهرهٔ خود آنها را موجود فرموده است، بسیار و خارج از حد شمار است مانند اینکه آدم ابوالبشر را بدون پدر و مادر آفرید، و مریم بدون اینکه مردی او را لمس کند به حضرت مسیح آبستن شد، به حضرت زکریا در سن پیری و ناتوانی، یحیی را داد، و به حضرت ابراهیم خلیل در هنگام کهولت از زوجه‌اش ساره که عقیم و پیر هم بود، اسحاق را عنایت فرمود.

دانش محمدی (ص) و مکتب نرفتن: حضرت خاتم الانبیاء را با اینکه مکتب نرفته و معلمی ندیده بود او را معلم بشر قرار داد و قرآنش را حاوی علوم کرد. بلکه تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین قبیل است، یعنی خرق عادت طبیعت است که

۱ــ جالینوس را در آخر عمر، مرض اسهال عارض شد و مدتی مدید هر چند در علاج خود جد و جهد می نمود آن مرض بیشتر میشد، مردم طعن بسیار می کردند که با وجود کمال در معالجهٔ امراض خصوصاً در آن مرض عجب درمانده است! آخر الامر از طعن مردم بتنگ آمد و ایشانرا بخواند و بفرمود خمی بیاورند و پر آب کنند و اندک داروئی بر آب زدند و بعد از این فرمود آنرا شکستند: آن آب بسته شده بود. فرمود که از این دارو بسیار خورده‌ام نفعی نبخشیده است بدانید که در حین قضای الهی هیچ امری نفعی نمی بخشد، و عاقبت بهمان مرض از دنیا رفت.

ارسطو مات مدقوقاً ضئیلا — وافلاطون مفلوجاً ضعیفا
مضی بقراط مسلولا ذلیلا — و جالینوس مبطوناً نحیفا

یعنی ارسطو، بمرض تب لازم مبتلا شد و از دنیا رفت. افلاطون بمرض فلج گرفتار شد و مرد. بقراط سل گرفت و هلاک شد، و جالینوس بمرض اسهال در گذشت. با اینکه هر یک از این چهار نفر از بزرگان حکما و اطباء بودند و از عجائب اینکه در همان مرض مورد ابتلای خودشان هم متخصص بودند تا اینکه خلق بدانند «و هو القاهر فوق عباده». (بحر الجواهر).

چیزی را بدون اسباب معمولی آن ایجاد می فرماید.

حاجتها روا می کند: از همین قبیل است اجابت دعوات و کشف کربات الهیه نسبت به بندگانش، چه بسیار اشخاصی که مضطر و از اسباب بریده بودند و پروردگار عالم امر آنها را اصلاح فرموده حاجت آنها را اعطاء فرموده. چه بسیار مریضهائی که از اسباب عادیه منقطع بوده و از شفا یافتن مأیوس، در اثر صدقه و دعا شفا یافتند. چه بسیار فقیرهائیکه بدون سبب‌های معمولی ثروتمند گردیدند. چه مبتلاهائیکه به بلاهای عجیبه مبتلا بوده و پروردگار عالم آنها را از راهی که گمان نمی کردند نجات داد، و کتب روایات و سیر و تواریخ ازاین داستانها پر است[1].

۳ــ عاقبت بشری: امور معنویهٔ اخرویه که با جمع بودن اسباب آنها پروردگار عالم آنها را لغو و بی اثر فرمود مانند اشخاصی که به سبب مجاهدات نفسانیه، اسباب سعادتشان فراهم گردید بلکه به درجات عالیه نیز رسیدند و بعد در اثر خارج شدن از تبعیت انبیاء یا ارتکاب بعضی از گناهان کبیره، سعیشان باطل و آنچه را که از اسباب سعادت تحصیل کرده بودند برعکس سبب شقاوت و انحطاط آنها بدرکات گردید.

۱ــ وکم لله من لطف خفی — یدق خفاه عن فهم الزکی
وکم یسراتی من بعد عسر — و فرج کربة القلب الشجی
وکم امر تساء بهاصباحاً — و تأتیك المسرة بالعشی
اذا ضاقت بك الاحوال یوماً — فثق بالواحد الفرد العلی

این چهار شعر بحضرت امیرالمؤمنین(ع) منسوب است و ترجمهٔ آن چنین است: چه بسیار لطفهای پنهانی، خدایتعالی را است و پنهانی آن از فهم شخص زیرک و تند فهم دقیق است. و چه بسیار آسانی که پس از دشواری و سختی بیاید و خداوند اندوه اندوهناک را برطرف فرماید.

و چه بسیار کاری که بآن در بامداد محزون شوی ولی در شامگاه شادی و سرور ترا دریابد. چون بر تو کارهای دنیاو حالات تنگ گردد پس بخدائیکه تنها وبزرگ است تکیه نما وباومطمئن باش.

خواندن این اشعار مخصوصاً در هنگام فشار و گرفتاری مؤثر است و بتجربه ثابت شده است.

در شرح دیوان میبدی نقل از امام یافعی در (روض الریاحین) پادشاهی گوهری بملازم خود سپرد و طفل او آن گوهر را بشکست و ملازم اضطراب عظیم داشت. مؤمنی باو گفت: این چهار بیت را بصدق و اخلاص بخوان! چون بخواند شخصی آمد و گفت: جاریهٔ پادشاه مریض شده و طبیبان گفته‌اند که آن گوهر را صلایه کنند و باو دهند و پادشاه می فرماید که گوهر را زود بشکن و صلایه کرده زود بیاور.

بلعم باعور و بدبختی جاودانی: مانند بلعم باعور، با اینکه دارای کمالات و مقامات عالیه بود، در اثر پذیرفتن خواهش سلطان زمانش، بر پیغمبر وقت خود مخالفت نمود و پیروی هوای نفسش کرد و به اسفل السافلین ملحق گردید، و در قرآن مجید او را به سگ تشبیه می فرماید[1]: و لذا اهل معرفت وایمان با داشتن مقامات عالیهٔ معنویه هیچوقت بر عمل و حال خود اعتماد ندارند و همیشه از سوء خاتمه ترسناک و تمام تکیهٔ آنها خدا است، و آنچه را از اسباب سعادت دارا هستند مستقل در تأثیر نمی دانند.

٤ــ حسن خاتمت: امور معنویهٔ اخرویه که با نبودن اسباب، آنها را پروردگار عالم تفضلاً عنایت فرموده مواردش بسیار است، چه بسیار اشخاصی که اسباب شقاوت آنها فراهم و در قعر چاه طبیعت گرفتار، و از خدای خود دور بودند ولی در بدترین حالات آنها بارقهٔ لطف الهی جهید و نسیم فضل و رحمتش وزید و آنها را نجات و به سوی خود کشانید؛ که سبب حیرت هر عاقلی می گردد!.

سحرهٔ فرعون: مانند سحرهٔ فرعون که با اشتغال به کثیفترین کارها که سحر باشد و برای شقاوت و بدبختی صاحبش کافی است در بدترین حالات آنها که سحر در مقابل پیغمبر خدا حضرت موسی(ع) باشد، ناگاه لطف پروردگار عالم شامل حالشان گردیده و حقیقت بر آنها آشکار شد و یکدفعه به قسمی منقلب شدند که با اینکه فرعون به ایشان وعدهٔ مال فراوان و ملک و ریاست، در صورت غلبه داده بود اعتناء نکردند بلکه تهدیدش را هم به هیچ گرفتند. به ایشان گفت: شما را به دار خواهم آویخت! اما آنها نترسیدند و گفتند: ما به پروردگارمان باز گشتیم[2].

آسیه از بهترین زنان بود: همچنین قضیهٔ عجیبهٔ مخدره آسیه، زوجهٔ فرعون؛ که در کمال عیش و تنعم بود ناگاه نور ایمان در قلبش روشن و به فضل الهی چنان قوی دل گردید که از کشته شدن و به انواع عقوبتهای فرعون مبتلا گردیدن باکی نداشت، و با کمال جرأت اظهار ایمان به خدا و موسی(ع) کرد، و در موقع کشته شدنش گفت: پروردگارا برای من خانه ای در بهشت قرار ده و مرا از فرعون و تابعینش نجات ده[3].

۱ــ فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث. (سوره ۷ آیه ۱۷٦).

۲ــ قالوا لاضیرانا الی ربنا منقلبون. (سوره ۲٦ آیه ۵۰).

۳ــ رب ابن لی عندك بیتافی الجنة و نجنی من فرعون و عمله. (سوره ٦٦آیه ۱۱).

اصحاب کهف: و همچنین اصحاب کهف که هفت نفر شمرده شده اند و شش نفر از آنها علی المشهور، از وزراء و بزرگان دولت دقیانوس بودند و در دعوی خدائی کردنش با او موافق بودند که ناگاه چشم دلشان روشن و رسوائی دقیانوس و فساد عقیدهٔ خود را فهمیدند؛ از تمام تجملات صرفنظر و از همهٔ شهوات گذشتند و از آن شهر فرار نموده و در غاری مسکن گزیدند، و شرح حال آنان در سورهٔ مبارکهٔ کهف مذکور و برای همیشه نامشان را زنده نگهداشت.

بیداری پیش از مرگ: و نیز چه بسیار گناهکارانی که اسباب شقاوت و سوء خاتمه آنها بواسطهٔ گناهان کبیره فراهم بود، بطوری که کسی امید نجات و سعادت به آنها نداشت؛ ناگاه فضل الهی شامل حالشان شده از گناه خود پشیمان شدند و با حسن خاتمه از دنیارفته جزء سعدا محشور می گردند.

مسلمان می شود و می میرد: از آن جمله مخریق یهودی است، روز جنگ احد به قبیلهٔ خود گفت: آیا نمی دانید که محمد(ص) همان پیغمبر موعود و به حق است؟ گفتند چرا، گفت: پس چرا یاریش نمی کنید؟ گفتند: امروز شنبه است! گفت: شنبه در دین موسی (ع) بوده و آن منسوخ شده است. از او قبول نکردند؛ خودش تنها خدمت پیغمبر آمده ایمان آورد و اموال بسیاری داشت همه را تسلیم آن حضرت نمود و به میدان جنگ رفت، تا آخر جزء شهدا گردید، و بیشتر صدقات آن حضرت از مال همین شخص است.

خوشبخت جاودانی: نظیر او جناب حر بن یزید ریاحی است، با آنکه سر راه را بر حضرت سیدالشهداء(ع) بست و آن حضرت را مجبور نمود که نتواند به مکه و مدینه باز گردد و ناچار وارد زمین کربلا شود، و با این گناه بزرگ ظاهراً امید نجاتی برای او باقی نبود ولی روز عاشورا در آن لحظه ای که خطبه و استغاثهٔ آن حضرت را شنید فضل الهی شامل حالش شده تائب و از گذشته ها پشیمان گردید؛ و در آخر هم که جزء شهداء کربلا شده به سعادت ابدی نائل شد.

آیا عاقل نومید می شود؟: پس از ملاحظهٔ حالات اشخاص مزبور و هزاران افراد نظیر آنها آیا عاقلی می تواند از پروردگار کریم خود مأیوس و از رستگاری خود یا دیگری نا امید گردد؟.

روی همین اساس است که علمای اعلام فرموده اند: شخص مسلمان نباید بطور قطع، خود را از کفار و فساق بهتر بداند و خود را سعید و آنها را شقی ببیند، بلکه باید

حالش اینطور باشد که اگر لطف و توفیق الهی درباره من مستمر باشد و به همین حالی که هستم و بهتر از آن از دنیا بروم و فلان کافر یا فاسق هم اگر همینطور خذلان خدا شامل حالش بوده و با این حال فعلی از دنیا برود آنوقت من از او بهتر خواهم بود.

پیری و ترقی در روحانیت: نا امیدی از ترقی و تعالی و سیر در معارج انسانیت هر چند از مصادیق یأس محرم نیست ولی مؤمن نباید گمان کند که برای ترقی انسان در مقامات روحانیت اسبابی مؤثر است، مانند قوهٔ جوانی و ذکاوت و مجاهده و غیر اینها و من فاقد اینهایم چه اشخاصی که هیچیک از اینها را نداشتند و به فضل الهی به درجات عالیه رسیدند مانند فضیل بن عیاض و عمران صابی و برهم نصرانی و صاحب ریاض که همه هنگام تنبهشان پیرمرد و از کار افتاده بودند مع الوصف لطف الهی شاملشان شد.

بزرگی گناه یأس: یأس از لوازم و آثار خبیثهٔ کفر و انکار شؤون رب العزة است زیرا کسی که خدا را به قدرت و کرم و علم شناخت و دانست که او آفرینندهٔ جمیع عوالم و تربیت کنندهٔ شراشر عوالم وجود است، قدرتش نامحدود و حکمتش نا متناهی است و هر فردی از ممکنات هر چه لازم داشته به او داده است.

نظری به نوزاد انسان: چنانچه در رحم مادر از بچه غفلت نفرموده، مواد غذائی به او رسانید و پس از بیرون آمدن از رحم چون معده‌اش لطیف و طاقت هضم غذاهای مرکبهٔ این عالم را نداشت، لطیف‌ترین غذاهای این عالم که متناسب حال او است از راه پستان مادر به او رسانید و بعد که قوهٔ هضم غذاهای مرکبه را پیدا نمود دندانهایش را رو یانید و هکذا، چون در ابتدا سخت ناتوان و محتاج به تربیت کننده‌ای بود تا مراقب و مواظبش باشد چنان مهرش را در دل مادر قرار داد که با کمال شوق یک آن از او غفلت ننماید، و هکذا و هکذا.

پس باید امیدوار بود: پس از التفات به این امور و هزاران امر دیگر آیا سزاوار است که از پروردگار عالم و خدای مهربان خود قطع امید کند و امید اصلاح فلان امر جزئی یا آسان شدن فلان کاری که برایش مشکل شده است، از حلال مشکلات نداشته باشد؟ زهی بی حیائی و شرمساری!.

یأس از کفر یا بی خبری است: بالجمله یأس ناشی از کفر پنهانی است که باید شخص در مقام اصلاح خود بر آید یا در اثر غفلت و بی التفاتی به شؤون ربوبیت اوجل جلاله است و یأسی که از گناهان کبیره شمرده شده هر دو قسم است.

موحد پس از اینکه به خدای عالم ایمان آورد، اگر در امری از امور بواسطهٔ غفلت، از فرج و رحمت پروردگارش مأیوس باشد در آن حال به صفت ذمیمه‌ای از صفات کافران متصف گردیده و در قرآن مجید هم می فرماید که: به درستیکه از رحمت الهی نا امید نمی گردد مگر کسانیکه به خدا کافرند[1].

فطرت هر کسی بر امید استوار است: و تا شخص پا بر فطرت اولیه نگذارد و چشم دلش مکدر نگردد از خدای خود مأیوس نخواهد گردید، و تا نور ایمان در دلش روشن باشد بطور کلی از مبدأ خود قطع امید نمی کند[2] و به او امیدوار خواهد بود و اگر در اثر

۱ــ انه لاییأس من روح الله الاالقوم الکافرون. (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

۲ــ در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) مرویست که عبدالله بزاز نیشابوری گفت: بین من و حمید بن قحطبه (منعون) معامله‌ای بود وقتی از مسافرت مراجعت نموده بوده مرا احضار کرد با لباس مسافرتم بملاقاتش رفتم؛ وقت ظهر ماه مبارک رمضان بود بر او وارد شدم؛ طشت و ابریق آوردند و دو دست خود را شست و بمن هم امر نمود که دست خود را بشویم و من هم شستم و فراموش کردم که ماه رمضان است و روزه هستم چون طعام حاضر کردند متذکر شدم و عقب نشستم.

حمید گفت: چرا نهار نمی خوری؟ گفتم ای امیر ماه مبارک است و من مریض نیستم و عذر دیگری برای افطار ندارم و شاید امیر عذری دارد. پس گریه کرد و گفت: من هم عذری ندارم و مریض نیستم؛ آنگاه اشکش جاری شد.

پس از فراغت از طعام سبب گریه‌اش را از او پرسیدم؟ گفت: در زمانیکه هارون الرشید در طوس بود شبی دنبال من فرستاد وقتیکه بر او وارد شدم دیدم در نزد او شمعی روشن و شمشیری سبز رنگ و برهنه جلو اوست. چون مرا دید پرسید: اطاعت تو از امیرالمؤمنین چگونه است؟.

گفتم با جان و مال؛ پس مرا مرخص نمود. طولی نکشید مرا احضار نمود و همان سؤال را تکرار نمود، گفتم با جان و مال و اهل و اولاد؛ پس مرا مرخص نمود. برای سومین مرتبه احضارم کرد و همان سؤال را تکرار کرد، گفتم با جان و مال و اهل و اولاد و دین. پس خندید و گفت: این شمشیر را بردار و هر کس را که این خادم بتو نشان داد باید بکشی! شمشیر را برداشته همراه خادم بیرون شدم، مرا بخانه‌ای که درب آن قفل بود آورد پس از باز کردن قفل وارد شدیم دیدم وسط آن چاهی است، و در آن خانه سه حجره است و هر سه مقفل است پس یکی را باز نمود دیدم، بیست نفر پیرو جوان همه از اولاد علی و زهراء در زنجیرند! خادم گفت: باید اینها را گردن بزنی او یکی یکی جلو میآورد و من گردن می زدم و بدن و سر آنها را در چاه میانداختم تا بیست نفر کشته شدند. آنگاه در حجرهٔ دوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی در زنجیر بودند همه را باشارهٔ خادم رشید کشتم و در چاه انداختم، سپس درحجره‌سوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی بود مانند آن دو دسته همه

←

غفلت یأسی عارضش گردد. پس از تذکر و توجه و التفات پشیمان گردیده و از حال خود طلب پوزش می کند و دل خود را به پروردگار خویش قوی و مطمئن می نماید؛ خدای کریم و رحیم هم او را خواهد آمرزید و کارش را اصلاح خواهد فرمود:

چارهٔ یأس

اول ــ چارهٔ یأس در امور مادیهٔ دنیویه

۱ــ قدرت خدا: فکر کند که حاجت او و جمیع خلق در جنب قدرت غیر متناهیهٔ حضرت آفریدگار هیچ و ناچیز است، خدای قادری که کرهٔ زمین با این وسعت و سایر کرات با آن عظمت را به گردش در آورده ــ با آن نظم معین، و در هر یک از آنها آنقدر آثار عظمت و قدرت خود را ظاهر فرموده که عقول حیران می گردد! آیا عاجز است که حاجت جزئیهٔ بنده اش را بر آورد؟.

۲ــ تجربه‌های شخصی: تفکر نماید در معامله‌هائی که خدای عالم با او فرموده، خدای قادری که شخص را در ظلمات ثلاث یعنی: مشیمه، رحم، شکم مادر حفظ فرمود و به این عالم آورد، یک لحظه از حال او غفلت نفرمود، هر وقت هر چه لازم

را کشتم، نفر آخری پیرمردی بود. بمن فرمود: وای بر تو؛ فردای قیامت چه عذری داری وقتیکه ترا حضور جد ما رسولخدا(ص) حاضر کنند و حال آنکه تو شصت نفر از اولاد او را بدون گناهی کشته ای؟ پس بدنم لرزید؛ خادم از روی غضب نظری بمن نمود و مرا ترسانید! آن پیرمرد را هم کشتم و در آن چاه افکندم. پس کسیکه شصت نفر از اولاد رسول خدا(ص) را کشته باشد روزه و نماز او را چه نفعی است؟ و من یقین دارم که مخلد در آتش هستم و لذا ماه رمضان را روزه نمی گیرم.

مرویست که پس از ورود حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بخراسان، عبدالله نیشابوری، داستان آن ملعون و یأس او را از پرودگار عالم برای حضرت نقل نمود، فرمود: وای بر او؛ آن یأسی که حمید از رحمت الهی داشت گناهش از قتل آن شصت نفر علوی بیشتر است.

بلی اگر آن ملعون، پس از قتل این سادات بی گناه و پس از ارتکاب این گناه بزرگ بکلی از خدای خود بریده نشده بود و راستی از کردهٔ خود پشیمان و از روی اخلاص توبه نموده از در عجز وزاری برحمت الهی ملتجی شده بود؛ خدای کریم توبهٔ او را قبول می فرمود. چنانچه توبهٔ وحشی قاتل حضرت حمزهٔ سیدالشهداء، عموی پیغمبر(ص) را پذیرفت با اینکه دل رسول خدا را فوق العاده بدرد آورده بود با آن حرکت وحشیانه مثله که با جنازهٔ آن بزرگوار مرتکب شده بود مع الوصف پیغمبر خدا(ص) توبه اش را پذیرفت.

و انشاءالله قریباً شواهدی برای سعهٔ باب توبه ذکر خواهد گردید.

داشتیم عنایت فرمود بدون اینکه از او سؤال نمائیم، چه خطراتی که ما را نجات داد، چه مرضهائی که ما را شفا داد، چه مشکلاتی که بر ما آسان فرمود آیا پس از این عاجز است یا بخیل شده یا از ما بی خبر شده؟ استغفرالله العظیم.

۳ــ نمونه های خارجی: ملاحظه نماید حالات کسانی که به مثل گرفتاری او گرفتار و به نظیر درد او مبتلا بودند و از پروردگار کریم خود مأیوس نشدند و خداوند هم مشکل آنها را حل و دردشان را دوا و حاجتشان را روا فرمود. بلکه چه بسیار مبتلایانیکه بدون مسئلت، آنها را فریاد رسی کرد مثلاً اگر حاجتش، اولاد است و در اثر عقیم بودن یا کبر سن مأیوس گردیده، سر گذشت اشخاصیکه در سن پیری و اواخر عمر خدای قادر به آنها اولاد عنایت فرموده است یادآور شود.

ابراهیم پیر، و فرزند: حضرت ابراهیم علیه السلام که به سن ۱۱۲ یا ۱۲۰ رسیده و زوجه اش ساره ۹۰ یا ۹۹ ساله بود، و تا این سن از او اولادی نشد؛ خدایتعالی ملائکه را فرستاد و آن حضرت را بشارت داد که: خداوند از ساره پسری به تو عنایت می فرماید: زوجه اش چون این سخن را شنید تعجب کرد و از روی شگفتی لطمه به صورت زد و گفت: ای عجب آیا من بزایم در صورتیکه پیرزنی عقیم هستم و شوهرم هم پیرمردی است؟ به درستی که این چیزی که می گوئید عجیب است! (سوره ۱۱ آیات ۷۲ تا ۷۷ و سوره ۵۱ آیات ۲۸ تا ۳۰).

ملائکه در جوابش گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ یعنی هر چند به حسب جریان عادت این امر عجیب است ولی نسبت به قدرت و مشیت الهیه سهل است و بالجمله خدا اسحاق را به آنها داد.

زکریا و فرزندش یحیی: یا مانند حضرت زکریا(ع) که سن شریفش بنا بر اشهر نود و نه سال بود و سن زوجه اش نود و هشت سال و تا آن زمان اولادی از ایشان بوجود نیامده بود، لیکن از قدرت و رحمت پروردگار عالم مأیوس نبود با خدای خود راز و نیاز کرد و گفت: ای پروردگار من، استخوانم سست شده (جائیکه استخوان که ستون بدن است سست شده باشد حال سایر اعضاء معلوم است) و در اثر پیری تمام موهای سرم سفید گردیده و با این حال نا امید نیستم و به درستیکه من از وارثانم می ترسم (پسر عموهائیکه از بنی اسرائیل بوده و ترکهٔ مرا در جاهائیکه خلاف رضای تو است مصرف می نمایند)، و زنم نازا و در کبر سن فرو رفته، پس مرا فرزندی مرحمت فرما که اولی بترکه ام باشد و ولیعهد و

متولی در امور دین من باشد و میراث از آل یعقوب برد، و او را شایسته و پسندیده گردان (آیات اول سوره مریم) خدای تعالی هم دعای او را مستجاب فرموده و حضرت یحیی را به او مرحمت فرمود، به تفصیلی که در کتب تواریخ و تفاسیر موجود است.

و اگر حاجتش نجات ابتلاء به مرض است که در اثر طول کشیدن و علاج نشدن مأیوس گردیده باید بداند که اولاً، مرض کفارهٔ گناهان و سبب پاکی و موجب ارتفاع درجهٔ او است و ثانیاً حالات کسانی را که پس از مدت زیاد، از شفا یافتن مأیوس گردیده ولی در اثر دعاء یا صدقه و التجاء به پروردگار شفا یافتند[1] متذکر شود.

۱ــ این قبیل اشخاص بسیارند برای نمونه و تنوع در مطالب کتاب چند داستان جالب تذکر داده می شود و پنهان نیست که معمولا نقل سرگذشت اثر بیشتری در بردارد.

داستان لبیب عابد: در کتاب فرج بعد الشدة از لبیب عابد نقل می نماید. که در اوقات جوانی روزی در خانه ام ماری را دیدم که بسوراخی فرو رفته، دنبال او را گرفتم و بقوت کشیدم تا او را بیرون آورده بکشم؛ مار سر خود را ناگهان بیرون آورد و دست مرا گزید و بالاخره یک دستم شل شد و از کار بازماند، چون مدتی گذشت دست دیگرم نیز شل گردید پس از چندی پاهایم خشک شد و از کار افتادم طولی نکشید که هر دو چشمم نابینا شد و زبانم هم گنگ گردید مدتی بدین حال بودم و مرا بر تختی افتکنده بودند؛ جمله حواس و اعضاء و جوارحم از کار افتاده کاملا از پا در آمده بودم فقط شنوائی من باقی بود که آن هم بلائی بود تا هر حرف زشت و ناگواری را می شنیدم و بر پاسخ دادنش توانائی نداشتم. چه بسیار اوقاتی که تشنه بودم و کسی بمن آبی نمی رسانید، چه اوقاتی که سیراب بودم و بزور در گلو یم آب می ریختند و نمی توانستم حتی اشاره کنم. و همچنین بسا بود که گرسنگی بمن سخت فشار می آورد و کسی طعامی بمن نمی رسانید و بسا بود که سیر بودم و بزور در گلو یم غذا می ریختند چون سالی بدین منوال از این زندگی که مرگ بمراتب از آن بهتر بود گذشت زنی بنزد زوجه من آمد و پرسید: لبیب چگونه است؟ گفت نه خوب می شود که راحت گردد و نه می میرد که ما از دست او راحت گردیم و حرفهای دیگری زد که دانستم از من بتنگ آمده اند و راحتی خود را در مرگ من می بینند؛ پس بی نهایت دلشکسته گردیدم و به اخلاص تمام از سر بیچارگی و درماندگی، با خضوع و خشوع تمام در اندرون دل با خدای خود مناجات کردم و نجات خود را از موت یا حیات از او خواستم پس در آن حال فوراً ضرباتی در تمام اعضاء من پدید آمد و درد شدیدی عارض من گردید تا شب داخل شد و درد ساکن گردید خوابم برد، چون بیدار شدم دستم را روی سینه ام دیدم با اینکه یکسال بود که برزمین افتاده بود و اصلا حرکتی نداشت مگر اینکه کسی آنرا بجنباند و حرکت دهد تعجب کردم که چه شده!؟ در دلم افتاد که دستم را بجنبانم. دستم را حرکت دادم بلند کردم بر سینه گذاشتم، دست دیگرم را هم حرکت دادم پاهایم را امتحان نمودم و بالاخره از جای خود بلند شدم و از

←

ایوب پیغمبر و بلاهای بسیار: برای زیادتی بصیرت کافی است که انسان حالات حضرت ایوب را مطالعه کند، پس از هفت یا هیجده سال ابتلاء به فقر و مرض، عرض کرد: پروردگارا «**انی مسنی الضرو انت ارحم الراحمین**» خدایتعالی هم دعایش را مستجاب فرمود، بدنش را شفا داد و اموالش را باورد فرمود چنانچه در قرآن مجید ذکر فرموده.

فقر هم حکمتها دارد: اگر مبتلای به فقر باشد و در اثر طول مدت و بسته شدن ابواب فرج، مأیوس گردیده، باید بداند اولاً فقرش دارای حکمتها و مصلحتهائی است که اگر می دانست خودش آنرا اختیار نمی نمود و به همین بلاراضی می گردید، ثانیاً در حالات کسانی که صبح کردند در حالی که درنهایت فقر و مسکنت بودند ولی وقتی که شام کردند غنی و در کمال رفاه و آسایش بودند دقت کند و شواهد اینموضوع بسیار است.

ثروت پس از تهیدستی: برای نمونه داستان عجیبی از کتاب «فرج بعدالشدة» ذکر می شود:

از مردی از اکابر تجار نقل نموده که گفت: در سفر حج بودم و همیان محتوی سه هزار دینار زر و جواهر همراهم بود آن را به کمر بسته بودم، در یکی از منازل راه برای قضای حاجت نشستم، ناگهان همیان از کمرم باز شد و افتاد، و پس از آنکه چند فرسخ از آن منزل رفته بودیم به یادم آمد و برگشتن ممکن نبود، و چون مال فراوان داشتم گم شدن این مال هنگفت در من اثری ننمود، چون به وطن باز گشتم ابواب بلا بر من گشوده شد و متدرجاً جمیع اموالم از کفم خارج شد و روزگار عزت به ذلت مبدل گردید و از خجالت نزد دوستان و شماتت دشمنان و زوال مال و ظهور اختلال از وطن آواره شدم. در اثنای مسافرت شبی به دهی رسیدم و از مال دنیا یک دانگ و نیم نقره داشتم، شبی تاریک و بارانی بود با عیالم به کاروانسرای خرابی که در آن ده بود رفتیم، و در همان جا وضع حمل عیالم شده به من گفت: قوتی به من برسان وگرنه همین لحظه هلاک خواهم شد! با نهایت سختی و همّ بسیار به دکان بقالی رفتم و تضرع نمودم تا در را باز نمود آن یک

تخت بزیر آمدم در صحن خانه چشمم به آسمان افتاد پس از یکسال ستاره‌های آسمان را مشاهده می کردم نزدیک بود که از شادی هلاک گردم و بی اختیار زبانم باین کلمه گویا گشت که (یا قدیم الاحسان، لك الحمد).

دانگ و نیم نقره را دادم و مقداری روغن زیت و حلبه جوشانیده و در کاسهٔ گلی کرده به من داد. چون نزدیک کاروانسرا رسیدم پایم لغزید و افتادم، ظرف گلی شکست و آنچه در آن بود ریخت؛ پس از شدت رنج و غصه، از زندگانی سیر شدم و همانجا ایستاده طپانچه به صورت می زدم و بی اختیار به صدای بلند گریه و زاری می کردم، در آن نزدیکی خانه ای بود با دیوارهای بلند و منظرهٔ عالی، مردی از دریچه، سر بیرون کرد و بانگ بر من زد، که این چه غوغا است که در این نیمهٔ شب بر پا نموده ای و خواب را از چشم من گرفته ای؟ من شرح قصهٔ خود را برایش گفتم، گفت: این همه گریه و فریاد برای یک دانک و نیم نقره است؟ تو بیخ او بیشتر مرا سوزانید گفتم: خدا می داند اینقدر مال نزد من ارزشی ندارد اما بر خود و زن و فرزندانم که از گرسنگی هلاک خواهند شد رحمم می آید و به خدا قسم است که در فلان سال به حج رفته بودم و روزگار بر من فراخ بود، در فلان منزل همیانی داشتم که سه هزار دینار زر و جواهر در آن بود از من گم شد و در من اثری ننمود، از خدا بترس و مرا سرزنش مکن! چون این سخن شنید پرسید: نشانهٔ همیان چیست؟ گریه را از سر گرفتم گفتم: این چه پرسش بی جا است که در این موقع از من می نمائی؟! از خانهٔ خود بیرون آمد و گفت: دست از تو بر ندارم تا اینکه نشانهٔ همیان خود را بازگوئی. پس ناچار برای او شرح دادم، دست مرا گرفت و به خانهٔ خود برد و پرسید: عیال تو کجا است؟ نشانه دادم، به غلامان خود امر نمود رفتند و عیال و اولاد مرا آوردند و به حرمسرای او بردند و سفارش کرد که هر چه لازم دارند برایشان تهیه نمایند، پس پیراهن و لباس برای من آوردند و مرا پوشانید و به حمام فرستاد و به بهترین وجهی آن شب گذشت. چون بامداد برخاستم خود را در آسایشی هر چه کاملتر یافتم، گفت: چند روز همینجا باش تا عیالت رو به صحت رود. مدت ده روز از ما پذیرائی کرد و هر روز ده دینار و بیست دینار می داد و من از بسیاری لطف او پس از آن سرزنش و استهزائی که اول کرد متحیر ماندم! بعد از آن به من گفت: چه پیشه داری؟ گفتم مردی بازرگانم و در داد و ستد واردم. گفت: سرمایه به تو می دهم تا با شراکت من خرید و فروش کنی، دو یست دینار زر آورد و به من داد و گفت: در همین جا بیع و شراء کن خوشوقت شدم و مشغول تجارت گردیدم و بعد از چند روزی که سودی حاصل می شد نزدش می آوردم، روزی به داخل خانه رفت و همیانی آورد و نزد من گذاشت دیدم، همیانی است که در سفر حج از من گم شده بود. ازنهایت شادی غش کردم چون به هوش آمدم گفتم الله الله این همان همیان است که در

راه مکه افتاده بود گفت: چند سالست که به زحمت نگهداری این همیان مبتلا هستم، در همان شبی که تو وصف آنرا گفتی خواستم به تو رد نمایم ترسیدم که از شادی به مرگ ناگهانی بیفتی لهذا به تدریج مال به تو رساندیم اینک همیان خود را بگیر و مرابحل کن پس همیان را گرفته آنچه قرض نموده بودم برداشته اداء کردم و از خدای خود سپاسگزاری کرده، پس از تشکر از آن مرد به وطن خود بازگشتم و از آن روز درهای فرج و فراخی دو باره بر من گشوده شد.

بلی، «ان مع العسر یسرا = با هر سختی آسایش است».

چارهٔ یأس در مشکلات: اگر مبتلا به حادثهٔ سختی از حوادث روزگار گردیده: ۱ــ باید بداند که زندگانی دنیا با حوادث و ابتلائات فراوان همراه است و هیچکس از آن بر کنار نیست. ۲ــ حالات کسانی را که ابتلا و گرفتاری ایشان از او شدیدتر است در نظر آورد تا تسکین بیشتری برایش فراهم گردد.

۳ــ بهر اندازه‌ای که ابتلا و گرفتاریش شدید باشد از رحمت الهیه نباید مأیوس گردد، چه اشخاصی به حوادث عجیبهٔ روزگار مبتلا بوده و اسباب نجاتی برای ایشان تصور نمی شده و خداوند عالم آنها را نجات داده است. در کتاب فرج بعد الشدة تألیف حسین بن سعید دهستانی بیش از پانصد حکایت از موارد فرجهای الهیه را نقل نموده است. و نیز کتب روایات مملو از مواردی است که در اثر دعاء و صدقه و توسل به بزرگان دین؛ از شدت، خلاصی یافته اند[1].

۱ــ برای نمونه چند مورد از کتاب خزائن مرحوم نراقی نقل می گردد:

(۱)

شخصی پنجهزار تومان بخزانه شاه سلیمان صفوی بدهکار شد و از او سند گرفتند که در موعد معین بپردازد بهر زحمتی بود در رأس مدتی که قرار داده بودند پول را تهیه کرد و قبض رسید گرفت، ولی سندی که داده بود موجود نبود که باو بدهند. پس از چندی مأمور وصول از دنیا رفت و دیگری بجای او منصوب شد، آن شخص سند بدهکاری و مدتی که باید پول را بپردازد بیرون آورده، بعرض سلطان رسانید؛ مرا طلبیدند گفتم: وجه را پرداخته ام و قبض رسید گرفته ام. گفتند: قبض را بیاور یا حتماً باید وجه را بپردازی! بخانه رفتم تمام اسباب خانه را زیر و رو کردم قبض را نیافتم تا یک هفته تفحص می نمودم و اثری از قبض نبود؛ پس محصل شدیدی بر من گماشتند. بازیکهفته دیگر مهلت طلبیدم و خانهٔ همسایه ها و هر جائیکه احتمال می رفت گشتم و اثری ظاهر نشد، هفتهٔ سوم محصلین

←

دوم: چارهٔ یأس نسبت به امور اخرویهٔ معنویه: اگر در اثر گناهان بسیار آمرزش خود را بعید دانسته و مأیوس گشته توبه کردن خود را بی نفع شمرده است، باید بداند:

غلاظ و شدادی معین نمودند که یا وجه را بگیرند یا مرا بقتل برسانند و بهیچوجه مرا امکان پرداخت آن وجه نبود، بالأخره مأمورین مرا از خانه بیرون کشیدند که در چهار سوق تعذیب نمایند تا وجه وصول شود یا من هلاک شوم، در اثنای راه بخمسهٔ طیبه(ع) متوسل شدم همینطوری که می رفتم، چون معتاد بافیون بودم و در آن روز میسر نشده بود بیحال شده بودم بدکان عطاری رسیده قدری معجون افیون خواستم مقداری در کاغذی پیچیده بمن داد، در عرض راه معجون را خوردم و کاغذ را افکندم، پس کاغذ بدامانم چسبید دو سه دفعه جامه را حرکت دادم نیفتاد، عاقبت کاغذ را از جامه جدا کردم خواستم بیفکنم دیدم مهر بر آن زده‌اند با دقت تأمل کردم دیدم همان قبض رسیدی است که از من مطالبه می کنند؛ از شادی از پای در آمده و همانجا سجده شکر بجای آوردم، قبض را داده و خلاص گردیدم...

(۲)

در سنهٔ ۱۲۲۹ در کاشان، محصلی از تحصیلداران دیوان از سید فقیری مطالبهٔ وجه دیوانی می نمود و تشدد می کرد هر چه آن سید عجز و الحاح می نمود که فعلا ندارم و مرا مهلت بده، چاره‌اش نشد آخر گفت: ای مرد از جد من شرم کن! آن ملعون گفت: اگر جدت می تواند کاری کند یا شرمرا ازسر تو کوتاه نماید یا برایت کار سازی نماید، و از آن سید ضامن معتبر گرفت که اگر تا فردا اول طلوع آفتاب وجه راندهی نجاست بحلقت خواهم ریخت، بجدت بگو هر کاری می تواند بکند!.

چون شب شد آن مردک در پشت بام خوابیده بود، نیمه شب برای بول کردن بلند شد لب بام آمد، چون هوا تاریک بود پا را برناودان گذاشت و باناودان بزیر افتاد از حسن اتفاق در زیر ناودان هم چاه مستراحی بود که مستقیماً با سر در آن چاه سرنگون گردید و در آن نیمهٔ شب نفهمیدند، صبح که آمدند دیدند که سرش تا ناف بنجاست فرو رفته و آنقدر بحلقش فرو رفته که شکمش ورم نموده و مرده است.

(۳)

در همان کتاب یکی از بزرگان مدینه منوره نقل نموده که وقتی روزگار با من ناسازگاری کرد پس از آنکه مشمول نعمت و ثروت بودم بفقر مبتلا شدم؛ نزد امام جعفر صادق(ع) مشرف شدم بر من رقت فرمود و این ابیات بر خواند: «جزع مکن اگر روزی در فشار واقع شدی بدرستی که روزهای بسیاری هم در آسایش بوده ای، پس از هر شدت آسایش خواهد بود و فرمایش پرودگار در قرآن که «ان مع العسر یسراً = با هر سختی آسانی است» از هر سخن دیگر راست تر است نا امید مباش که آن کفر است، امید است خدایتعالی در این نزدیکی ترا غنی فرماید، پس گمان بد بپروردگار خود مبر بدرستی

←

۱ــ یأس از جمیع گناهان گذشته اش بدتر است[1] زیرا که یأس کلی شاهد بر اجتناب و انقطاع ازپروردگارودلیل برمستورشدن فطرت اولیه است زیرا وقتی که نورایمان دردل شخص باشد محال است انقطاع ویأس مستمرداشته باشد بلی ممکن است دراثرغفلت، مختصر یأسی عارضش گردیده، پس ازتذکر بسعهٔ رحمت الهیه امیدواروبتوبه وانابه مشغول گردد.

همه گناهان قابل آمرزش است. ۲ــ ادلهٔ عامهٔ قبول توبه که در قرآن مجید و سنت متواتره رسیده هیچ قابل تخصیص و استثناء نیست تا اینکه گفته شود گناهی هست که به سبب توبه آمرزیده شدنی نیست.

در قرآن، خودش را به قبول کنندهٔ توبه توصیف می فرماید.[2]

و نیز از اسماء شریفه خود تواب، غفار، غفور، غافرالذنب، قابل التوب را قرار داده است. بطور عموم گناهکاران را بسوی خود دعوت فرموده و آنها را امر به توبه کرده و

که او وفا کننده تر است بنیکی».

فلا تجزع و ان اعسرت یوما — فقد ایسرت فی الدهر الطویل
فان العسر یتبعه الیسارا — و قول الله اصدق کل قیل
فلا تیأس فان الیأس کفر — لعل الله یغنی عن قلیل
فلا تظنن بربك ظن سوء — فان الله اوفی بالجمیل
فلو ان العقول یسوق رزقا — لکان المال عند ذوی العقول
توقع صنع ربك سوف یاتی — بما تهواه من فرج قریب
ولا تیاس اذا ماناب خطب — فکم فی الغیب من عجب عجیب

چون این اشعار را از آن بزرگوار شنیدم خدایتعالی چنان تسلی و خرسندی بمن داد که وقتی از آنجا بیرون آمدم گمان بردم توانگرترین مردم هستم و طولی نکشید که خدایتعالی مرا از آن محنت خلاصی داد و فرج یافتم و قال الاخر:

اذا اشدت بك العسری ففکر فی الم نشرح — فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح

قابل توجه: در همین کتاب از حضرت رسول(ص) روایت نموده که برای دفع هر هم و غم و شدتی این آیه مبارکه را بخوانید «لااله انت سبحانك انی کنت من الظالمین» و نیز این جمله را از همان حضرت روایت کرده «الله ربی لااشرك به شیئاً» و دعاهای دیگری هم در آنجا و کتابهای ادعیه موجود است سزاوار است از آن استفاده شده تا در شدائد انسان خود را گم نکند.

۱ــ بپاورقی صفحه ۷۷ در باره روایت حمید بن قحطبه مراجعه شود.

۲ــ و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات. (سوره ۴۲ آیه ۲۴).

برای علاج یأس در این مورد رجوع کردن و تأمل نمودن در مفاد آیهٔ ٥٤ از سورهٔ زمر کافی است که ترجمهٔ آن چنین است: «بگو ای محمد(ص) خدایتعالی می فرماید: ای بندگان من که اسراف کرده‌اند به ارتکاب گناهان کبیره و خطاهای کثیره، بر نفس های خود (یعنی افراط نموده‌اند و از حد گذرانیده‌اند معاصی را) از رحمت خدا نومید مشوید بدرستی که خدا همهٔ گناهان را می آمرزد بدرستی که خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان و به بندگان مهربان است».[1]

لطف در خطاب: در این آیه شریفه چند لطیفه است: اول اینکه فرمود: «**یا عبادی**» که متضمن لطف خطاب است و نفرمود «**یا ایها العصاة**» ای گناهکاران. دوم آنکه فرمود: «**اسرفوا**» که باز مشتمل بر رفق در خطاب است و نفرمود «**اخطئوا**».

نومیدی حرام است: سوم آنکه فرمود: «**لا تقنطوا**» که صریحاً دلالت بر نهی از نومیدی و حرام بودن یأس از آمرزش دارد. چهارم آنکه مؤکد فرمود آنرا به جمله: «**ان الله یغفر الذنوب**» و عمومیت داد آمرزش خود را به تمام گناهان و پنجم اینکه فرمود: «**جمیعاً**» و آنرا مخصوص به بعضی نکرد. ششم آنکه ثانیاً آنرا مؤکد فرمود به جمله: «**انه هو الغفور الرحیم**».[2]

توبهٔ کشندهٔ پیغمبر هم پذیرفته می‌شود: و مرویست از جابر که زنی خدمت رسول خدا(ص) آمد، عرض کرد زنی بچه خود را به دست خود کشته، آیا برای او توبه است؟ فرمود قسم به خدائی که جان محمد در قبضهٔ قدرت او است اگر آن زن هفتاد پیغمبر را کشته باشد و پشیمان شود و توبه نماید، و خدای تعالی صدق او را بداند که دیگر به هیچ گناهی رجوع نمینماید توبه‌اش را قبول می‌فرماید و از گناهانش عفو می کند بدرستی که توبه کنندهٔ از گناه مثل کسی است که گناه نکرده[3] (**التائب من الذنب کمن**

۱ــ قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم. (سوره ۳۹ آیه ٥٤).

۲ــ تفسیر منهج الصادقین.

۳ــ عن جابر انه قال جائت امرأة النبی (ص) فقالت یا نبی الله ان امرأة قتلت ولدها بیدها هل لها من توبة؟ فقال لها: و الذی نفس محمد بیده لوانها قتلت سبعین نبیاً ثم تابت و ندمت و یعرف الله من قبلها انها لا ترجع الی المعصیة ابداً لقبل الله توبتها و عفی عنها فان باب التوبة مفتوح ما بین المشرق و المغرب و ان التائب من الذنب کمن لاذنب له (لئالی الاخبارج ۱ باب ۳ ص ۳٦٤).

لاذنب له) .

یأس از استجابت دعا هم غلط است: و اگر در اثر حاجتی از حوائج شرعیه و مطلبی از مطالب اخرویه که در نظر داشته و از خدایتعالی خواسته ولی حاصل نشده است؛ مأیوس شده و از رسیدن به مقصود نا امید شده است پس باید بداند که اولاً وعدهٔ الهیه حق است و تخلف ندارد، بطور عموم امر بدعاء فرموده و وعده اجابت هم داده است در قرآن مجید می فرماید: هنگامی که بندگانم ازمن، از تو می پرسند، پس بدرستی که من نزدیک هستم، دعای خواننده را اجابت می نمایم وقتی که مرا بخواند[1].

و در جای دیگر می فرماید «مرا بخوانید، شما را اجابت می کنم»[2].

ثانیاً تأخیر در اجابت، در اثر حکمتهائی است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

گناه مانع استجابت دعاء: گاهی در اثر گناهانی که نموده است دعایش محجوب[3] شده و نشانهٔ اینکه تأخیر در اجابت دعاء لطف دربارهٔ او است توفیق استمرار در دعاء است و نفس همین نعمت، بزرگترین شاهدی است که اولاً مورد عنایت است و ثانیاً حاجتش روا خواهد گردید وگرنه توفیق در استمرار دعا پیدا نمی کرد.

تأخیر استجابت موجب قربست: گاهی هم به سبب تأخیر در اجابت، رسیدن خیرات زیادی به بنده است زیرا که دعاء از بزرگترین عبادات است و استمرار آن موجب زیادتی قرب بنده به پروردگارش می باشد. و لذا آنهائی که مورد عنایت و لطف پروردگارند اجابت دعواتشان بیشتر به تأخیر می افتد.

علامه مجلسی در حیوة القلوب گوید: به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر(ع) مرویست که ابراهیم خلیل(ع) در بیابانها و شهرها می گشت که از مخلوقات خدا عبرت بگیرد، روزی در بیابان شخصی را دید که مشغول نماز است و صدایش به آسمانها بلند شده و جامه هایش از مو است، ابراهیم(ع) از نمازش متعجب شد نزدش نشست تا از نماز فارغ شد؛ ابراهیم(ع) به او گفت: روش تو مرا خوش آمد و دوست دارم با تو دوستی

۱ــ و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی (سوره ۲ آیه ۱۸٦).

۲ــ و قال ربکم ادعونی استجب لکم (سوره ٤۰ آیه ٦۲).

۳ــ اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء دعای کمیل.

کـــنـم، بگو منزلت کجا است تا هر وقت بخواهم بیایم، گفت تو نمی توانی به خانه من بیائی زیرا که در میان دریائی است که نمی توانی از آن بگذری، فرمود تو چگونه عبور می کنی؟ عرض کرد من به روی آب می روم، فرمود آن خدائی که ترا از آب می گذراند توانا است که آب را برای من نیز مسخر فرماید برخیز تا برو یم و امشب نزد تو باشم! چون نزدیک آب رسیدند آن مرد بسم الله گفت و از آب گذشت، ابراهیم(ع) هم بسم الله گفت و از آب عبور فرمود آن مرد تعجب کرد تا هر دو وارد منزل شدند.

ابراهیم(ع) از او پرسید کدام روزها ازتمام روزها سخت‌تر است؟ عابد گفت: روزی که خدا بندگانش را جزا می دهد بر کردارهایشان، ابراهیم(ع) فرمود: بیا تا دعا کنیم تا خدا ما را از شر چنین روزی در امان نگهدارد، و در روایت دیگر دارد که فرمود: بیا دعا کنیم برای گنهکاران مؤمنین.

عابد گفت: من دعا نمی کنم زیرا سه سال است که حاجتی از خدا خواسته‌ام و برآورده نشده است و تا آن روا نشود حاجتی از او نمی طلبم ابراهیم(ع) فرمود: ای عابد هر گاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد دعایش را حبس می کند تا او مناجات کند و از او بخواهد و چون بنده‌ای را دشمن بدارد دعایش را زود مستجاب می‌فرماید یا در دلش ناامیدی می افکند تا دعاء نکند.

آنگاه از عابد پرسید: که حاجتت چه بود؟ گفت روزی در آن محلی که نماز میخواندم طفلی در نهایت حسن و جمال که نور از جبینش طالع بود، گاوی چند را می چرانید و گوسفندانی چند همراه داشت، از او پرسیدم این گوسفندها از کیست گفت از من است گفتم: تو کیستی؟ گفت: اسماعیل پسر ابراهیم(ع) خلیل خدا، پس دعا کردم و از خدا خواستم که ابراهیم دوست خود را به من نشان دهد.

ابراهیم(ع) فرمود: اینک دعایت مستجاب شده، منم ابراهیم.

پس عابد شاد گردید و دست در گردن ابراهیم(ع) انداخته آن حضرت را می بوسید و شکر خدا را می کرد پس با یکدیگر در بارهٔ مؤمنین و مؤمنات دعا کردند.

بازگشت به فهرست

۳ـ القنوط من رحمة الله

در حدیثی که از حضرت رضا(ع) در تعداد گناهان کبیره ذکر شد پس از یأس، قنوط را ذکر می فرماید.

قنوط نومیدی از رحمت الهی است که در قلب رسوخ نموده و قباحت آن کم شده است؛ و در بیان فرق یأس و قنوط چنین فرموده‌اند که قنوط اخص است زیرا یأس تنها نومیدی قلب است هر گاه این نومیدی شدید شود بطوریکه به ظاهر هم سرایت نماید و از کلماتش نومیدی تراوش کند که اگر شخص باهوش او را ملاقات نماید آثار نا امیدی را از ظاهرش درک می کند این حال، قنوط نامیده می شود، پس قانط کسی است که آثار نومیدی از کلماتش هو یدا باشد.

یأس نومیدی از دعا است: بعضی هم گفته‌اند یأس عبارت از نومیدی از دعاء است؛ امیدی ندارد که اگر دعاء کند به مقصد می رسد و قنوط عبارت است از بدگمانی به پروردگار عالم به اینکه خدا به او رحم نمی کند و توبهٔ او را قبول نمی‌فرماید؛ او را عذاب می کند؛ و آنچه بر او از شر و مصیبت وارد می گردد عقوبت است.

مؤ ید این معنی فقرات دعای ۳۹ از صحیفهٔ سجادیه است در آنجا که می فرماید: **«لاان یکون یأسه قنوطاً»** یعنی نا امیدی من از نجات نه از روی سوء ظن به تو است بلکه کمی حسنات و زیادتی سیئات است وگرنه تو سزاواری که هیچ گنهکاری ازتو مأیوس نگردد. شکی نیست که سوء ظن به پروردگار عالم از گناهان کبیره و از صفات مشرکین

و منافقین است چنانچه در سورهٔ فتح تذکر می فرماید[1].

بدگمانی سبب عقوبت است: رسول خدا(ص) روی منبر فرمود: قسم به خدائی که شریک ندارد؛ به مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده مگر به سبب حسن ظن او به پروردگارش و امیدش به او و حسن خلقش و نگهداری خود از غیبت کردن مؤمنین و قسم به خدائیکه شریک ندارد خدا مؤمنی را عذاب نمی فرماید بعد از توبه و استغفارش مگر به سبب سوء ظنش به خداوند و تقصیرش در امید به پروردگارش و به سبب بد خلقی و غیبت نمودنش از مؤمنین و قسم به خدائیکه جز او خدائی نیست نیکو نمی شود گمان بندهٔ مؤمنی به خدا مگر اینکه خدا نزد گمان او است: بدرستیکه خدا کریم است حیاء می فرماید که بندهٔ مؤمن ظن خود را به او نیکو نماید و خدا بر خلاف گمان و امیدش رفتار نماید پس گمان خود را به خدا نیکو نمائید و به سوی او راغب شوید.[2]

امید به آمرزش و اجابت دعا: معنی حسن ظن به پروردگار آن است که امید داشته باشد که اگر از گناه توبه کند او را می آمرزد و اگر او را بخواند اجابت می فرماید اگر عمل خیری برای او بجا آورد امید داشته باشد که قبول فرموده ثواب عنایت خواهد فرمود، اما ظن به مغفرت در هر حال نافع بلکه لازم است و امید به ثواب های الهی بدون اقدام به اعمال خیر، جهل و غرور است.

نومیدی در امر دنیوی و اخروی: بعضی در بیان فرق بین یأس و قنوط فرموده اند قنوط نومیدی از رحمات دنیو یه است چنانچه در آیه شریفه «او است خدائی که باران را می فرستد پس از اینکه خلق نا امید شده بودند»[3] می باشد.

۱ــ و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء (سورهٔ ٤٨ آیه ٦).

۲ــ و ان رسول الله(ص) قال: و هو علی منبره الذی لا اله الا هو ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا والاخرة الابحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین و الذی لااله الا هو لایعذب الله مؤمناً بعد التوبة والاستغفار الابسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین و الذی لااله الاهو لایحسن ظن عبد مؤمن بالله الا کان الله عند ظن عبده المؤمن لان الله کریم بیده الخیرات یستحیی ان یکون عبده المومن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجائه فاحسنوا بالله الظن وارغبوا الیه (اصول کافی ج ۲ ص ۵۸).

۳ ــ و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا (سوره ٤٢ آیه ٢٧).

و یأس نومیدی از رحمات اخرو یه است مانند فرمایش پروردگار «**قد یئسوا من الاخرة**» لیکن وجه اولی که قبلاً ذکر شد به نظر نزدیکتر است.

قنوط از یأس بدتر است: قنوط از رحمت الهیه علامت زائل شدن استعداد سعادت بنده و ساقط شدن از فطرت اولیه است به سبب بریده شدن از خدا زیرا اگر از نور فطرت چیزی در بنده باقی باشد اثرش که امید به پروردگار است باقی است هر چند اسراف و تفریط کرده باشد اما یأس، پس دلیل بر محجوب بودن از پروردگار است نه سقوط و بریدگی؛ و حجاب قابل برطرف شدن است بنابراین یأس قابل مغفرت ولی قنوط قابل آمرزش نیست و در عنوان شرک داخل است، پس قنوط اعظم مصائب می باشد.[1]

۱ــ ترجمه از تفسیر روح البیان.

بازگشت به فهرست

٤ـ الامن من مکرالله

چهارم از گناهان کبیره امن ازمکر الهی است به اینکه انسان از انتقام پنهانی و ناگهانی و قهر خفی خدا ایمن و راحت نشیند و از سرعت در انتقام ناگهانی او نیندیشد و در دل از اینکه بواسطه صدور گناه، دچارعذاب گردد، ترسی نداشته باشد.

در حدیثهائی که از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد (علیهم السلام) در بیان گناهان کبیره رسیده، امن از مکرالهی را از جمله کبائر شمرده‌اند و به کبیره بودنش تصریح فرموده‌اند.

و نیز در قرآن مجید سورهٔ ۷ آیه ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ می فرماید: آیا مردم قریه‌ها و آبادیها ایمنند از اینکه عذاب ما شبانه هنگامی که در خوابند به ایشان برسد یعنی از شبیخون قهر و انتقام الهی به جزای گناهانشان هنگامیکه در خوابند که یک نوع از مکر است باید بترسند.

آیا مردم قریه‌ها ایمنند که عذاب ما نیم روز هنگامی که سرگرم کارهای دنیوی هستند ایشانرا دریابد؟ یعنی گنه کاران باید از رسیدن عذاب الهی به آنها هنگامی که در غفلت و سرگرم شهوات نفسانی و کارهای دنیوی هستند بیمناک باشند.

مگر از مکرو تدبیر خدا ایمن شده‌اند پس (بدانند) که از عذاب ناگهانی و غافلگیری خداوند ایمن نمی شوند جز زیانکاران[1].

۱ــ افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنابیاتاًوهم نائمون سوره ۷ آیه (۹۷).

در این سه آیه شریفه از ایمن بودن و نترسیدن از عذاب الهی نهی فرموده و در آخر آیه ایمنان از عذاب را زیان کاران خوانده است و لازمهٔ آن وعده عذاب در آخرتست زیرا اهل نجات و بهشت را زیان کار نمی گویند و در قرآن مجید جز به کفار و فجار که اهل عذابند زیان کار گفته نشده و خلاصه پس از تصریح ائمه علیهم السلام به کبیره بودن گناه امن از مکر الهی و وعده عذاب بر آن در قرآن مجید، کبیره بودن آن مسلم است و نیز ایمن بودن از مکر الهی و آرامش خاطر از عقوبت و مجازات خداوندی و بی باکی از گناهکاری جرأت و جسارت بر پروردگار عالم است و وعده‌های عذاب بر گناهانرا منکر شدن و جلالت و عزت و عظمت خدا را سبک شمردن و بی اعتنائی کردن است و هر یک از جرأت بر خدا و انکار و عیدهای او و استخفاف به شأن او و کوچک و خوار گرفتن امر و نهی او گناه کبیره قطعی است. (توضیح مطلب آنکه در عرف چنین است که هر گاه یک نفر لشکری یا کشوری از روی قلدری و نترسی و بی باکی فرمان ما فوق را مخالفت کند پس در آن حال انتقام او را منکر گردیده و او را کوچک و خوار دانسته و فرمان او را لازم الاطاعة نشناخته است و گناه او بهر کوچکی که باشد همان قلدری او گناه بزرگیست که قابل بخشش نیست) بنابراین اگر انسانی از روی قلدری و نترسی فرمان خدای جهان آفرین را که سلطان حقیقی و مالک و صاحب و مولای واقعی او است مخالفت کند همان حالت نترسی او گناه کبیره و غیر قابل عفو است مگر اینکه به توبه از آن موفق گردد.

و از اینجا دانسته می شود که نشانه قابل آمرزش بودن گناه و غیر قابل بودنش حالت امن و خوف گنه کار است یعنی هر اندازه ترس بیشتر باشد به مغفرت نزدیکتر است و هر چه از نترسی بیشتر است از مغفرت و رحمت دورتر خواهد بود.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مکر الهی عقوبت ناگهان الهی به بندهٔ گنه کار است در حالت غفلت او مانند حالت خواب یا سرگرمی او بناز و نعمت دنیا و شهوات و لذات و مقدمات آنها که در اینحالات عقوبت الهی به خاطره‌اش اصلاً نمی گذرد و غافلگیر می شود.

اوامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی وهم یلعبون ۹۸.

افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون (۹۹).

از انواع مکر الهی املاء است.

سنت الهی در برابر طغیان و عصیان بشر بر مهلت دادن و تعجیل در عقوبت نکردن است زیرا اگر تعجیل در عقوبت فرماید همه هلاک می شوند و کسی باقی نمی ماند[1] چون جز معصوم کسی نیست که گناه ازاو سر نزند. دیگر آنکه مهلت می دهد تا بندگان بوسیله توبه و انابه گذشتهٔ خود را اصلاح کنند و این مهلت الهی به سود اهل ایمان و تقوی است چنانکه برای اهل کفر و طغیان که بر گناهان خود افزوده می کنند به زیانشان تمام می شود و این مهلت مکر و کید الهی می شود برای آنها و در قرآن مجید می فرماید« و ایشانرا مهلت می دهم جز این نیست که کید (عقوبت نهانی) من سخت محکم است»[2] و به عبارت دیگر مهلت دادن کفار و فجار در دنیا که در نتیجه بسوء اختیار خودشان طغیان و عصیانشان زیاد می گردد و استحقاق عقوبت بیشتری پیدا می کنند مکر و کید الهی است زیرا طول عمر کافر و فاجر و رسیدن به مراد و مقصود خود از انواع فسق و فجور؛ هر چند به حسب ظاهر خوب و موجب خوشی او است و خود را کامیاب می بیند ولی در حقیقت یک نوع قهر و انتقام الهی است که تعبیر از آن به مکر می شود زیرا که این طول عمر و موفقیت و رسیدن به آرزو در حقیقت شر و به ضرر او تمام خواهد شد چون موجب زیادتی عذابش می شود.

مهلت دادن بدکاران به ضررشان است: در قرآن مجید هم می فرماید: «نپندارند کسانی که کافرند؛ آنچه را به ایشان مهلت می دهیم برایشان بهتر است بدرستیکه ما به ایشان مهلت می دهیم در زندگی دنیا و تعجیل در عقوبتشان نمی کنیم که در نتیجه گناهشان زیاد شود و مرایشانرا عذابی خورد و خوارکننده و رسوا سازنده است»[3].

از حضرت رضا(ع) مرویست «قسم به خداوند که عذاب نفرمود ایشان را به چیزی که از املاء سخت تر باشد»[4] (املاء همان مهلت دادن در دنیا است).

۱ــ ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابة (سوره ۱۶ آیه ۶۱).

۲ــ واملی لهم ان کیدی متین (سوره ۷ آیه ۱۸۳).

۳ــ ولایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرلانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین (سوره ۳ آیه ۱۷۲).

۴ــ والله ما عذبهم الله بشیء اشد من الاملاء (سفینة البحارج ۲ ص ۵۵۱).

حضرت سجاد(ع) می فرماید «مرا عمر ده مادامیکه عمر من صرف بندگی و اطاعت تو می شود و هر گاه عمر من چرا گاه شیطان باشد مرا از دنیا ببر پیش از آنکه مورد سخط و غضب تو واقع شوم».[1]

استدراج هم مکر است: از اقسام مکر الهی استدراج است یعنی بعضی از بندگان که در اثر طغیان و عصیان مستحق قهر و غضب الهی شده اند هر وقت گناه تازه ای می کنند خدا نعمت تازه‌ای به آنها می دهد پس به جای اینکه خجل شوند و از گناه خود پشیمان و توبه کرده در مقام شکر نعمت بر آیند؛ گناه را فراموش کرده بلکه بر عصیان خود می افزایند. در قرآن مجید می فرماید «زود باشد که آنها را درجه به درجه بگیریم از آنجا که ندانند»[2].

چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: هر گاه پروردگار به بنده‌ای ارادهٔ خیر بفرماید، پس آن بنده گناهی کند خداوند او را به بلا و معصیبتی مبتلا می فرماید تا بفهمد که در اثر گناه مبتلا شده؛ متذکر استغفار می شود و توبه می نماید و هر گاه به بنده‌ای ارادهٔ شر بفرماید بواسطهٔ زشتی عملش هر گاه آن بنده گناهی می کند نعمت تازه‌ای به او می دهد که لازمهٔ آن فراموشی استغفار و مشغول شدن به نعمت است و این است معنی فرمایش پروردگار که می فرماید «زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه» یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشان را می گیریم از آنجا که هر گاه گناه کنند ما نعمت را برایشان می افزائیم گمان می کنند این نعمت لطفی است که به

۱ــ وعمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتك فاذا کان عمری مرتعاً للشیطان فاقبضنی الیك (دعای مکارم اخلاق).

۲ــ سنستدرجهم من حیث لایعلمون (سوره ۷ آیه ۱۸۲):

استدراج در لغت بمعنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و بتدریج از مکانی یا امری بالا رود و یا پائین آید و یا نسبت بآن نزدیک شود و لیکن در این آیه قرینه مقام دلالت دارد بر اینکه مراد نزدیک شدن بهلاکت است یا در دنیا یا در آخرت و اینکه استدراج را مقید کرد براهی که خود آنان نفهمند برای این بود که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است و در نتیجه ایشان با زیاده روی در معصیت پیوسته بسوی هلاکت نزدیک می شوند پس می توان گفت استدراج تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگریست تا بدین وسیله التذاذ بآن نعمت ها ایشانرا از توجه بوبال کارهایشان غافل سازد. (ترجمهٔ المیزان).

آنها شده؛ بر عصیان خود می افزایند [1].

ترک استغفار استدراج است: و نیز از حضرت صادق(ع) پرسش شد از معنی استدراج فرمود: هر گاه بنده‌ای گناهی کند و او را مهلت دهند و نعمت تازه‌ای به او داده شود. پس او را از استغفار باز دارد این استدراج است (مکر الهی است).[2]

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین(ع) مرو یست که فرمود: بدرستیکه کسی که توسعه داده شود در دارائی او؛ پس احتمال ندهد که این توسعه استدارج است (از مکر الهی ایمن شده است) از امر ترسناکی ایمن شده است[3].

امن ازمکر به چه می شود: همانطوری که خدای تعالی دارای صفات جمالیه ولطفیه است؛ غفور، حلیم، شکور، کریم؛ همچنان دارای صفات جلالیه و قهریه است مانند منتقم و مذل؛ متکبر و شدید العقاب.

چنانچه می فرماید: آگاه نمابندگانم را که من بسیار آمرزنده و صاحب رحمت هستم و عذاب من عذابی سخت و دردناک است.[4]

بخشندهٔ گناه، و پذیرندهٔ توبه، سخت گیرندهٔ درعقوبت[5]. و خلاصه چنانچه ارحم الراحمین است «**فی موضع العفو والرحمة**» همچنین اشد المعاقبین است «**فی موضع النکال والنقمة**».

بیم و امید لازمهٔ معرفت است: کسی که او را به این صفات کمالیه شناخت لازمهٔ آن قوت رجاء و امید به پروردگارش می باشد که اگر توبه کند او را خواهد آمرزید و اگر طاعتی نماید او قبول می فرماید و جزای نیکو عنایت می کند و اگر دعائی کرد اجابت

۱ــ اذا اراداللّه بعبد خیراً فاذنب ذنباً تبعه بنقمة و یذکره الاستغفار و اذا اراداللّه بعبد شراً فاذنب ذنباً اتبعه بنعمة لینسیه الاستغفار و یتمادی به و هو قوله تعالی سنستدرجهم من حیث لایعلمون. (کافی و سفینة البحارج ۱ ص ٤٤٢).

۲ــ سئل ابو عبداللّه (ع) عن الاستدراج فقال هو العبد یذنب الذنب فیملی له و یجدد له عندها النعم فیلهیه عن الاستغفار فهو مستدرج من حیث لایعلم (وسائل الشیعه کتاب جهاد ــ باب ۸۸).

۳ــ انه من وسع له فی ذات یده فلم یرذلك ادراجاً فقد امن مخوفاً. (جلد ۱۵ بحار الانوار ص ۱٦۲).

٤ــ نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم (سوره حجر آیه ٤۹).

۵ــ غافرالذنب وقابل التوب شدید العقاب (سوره ٤۰ آیه ۲).

می فرماید چون غفور، شکور و مجیب الدعوات است.

چنانچه لازمهٔ شناختن صفات قهریه‌اش شدت خوف است؛ بترسد از اینکه اگر گناهی کند دچارعذاب یا تعجیل در انتقام شود پیش از اینکه موفق به توبه گردد.

از ارتکاب گناه باید بترسید: و هر گاه قصد گناه کند بترسد که آن گناه را انجام دهد شاید از آنهائی باشد که پس از آن هیچوقت مورد رحمت خدا واقع نمی شود چنانچه از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرمود: کسی که قصد گناه کرد نباید آنرا به جای آورد، به درستیکه گاهی بنده گناهی می کند، پس پروردگار عالم می فرماید «به عزت و جلالم سوگند ترا بعد از این هرگز نخواهم آمرزید»[1].

و چون هر گناهی ممکن است از این قسم باشد پس باید از اقدام به هر گناهی ترسناک بود.

در بعضی روایات است که آن گناهی که صاحبش آمرزیده نخواهد شد گناهی است که آنرا کوچک شمارد و بگوید خوش به حال من اگر گناهم همین باشد[2] یا اینکه پس از گناه، بگوید من که کاری نکردم دیگران را ببین چه کارها می کنند[3].

همیشه باید بین خوف و رجاء بود: پس از گناه اگر موفق به توبه شود باز باید ترسناک باشد شاید توبه‌اش دارای شرائط قبول نبوده و یا اینکه تا آخر عمر نتواند به عهد خود وفا نموده، بلکه توبه را بشکند و باید تا آخر کار بین خوف و رجاء باشد همچنانکه هر وقت طاعتی از او سر زد باید هم امید به فضل خدا درقبول شدنش داشته باشد و هم بترسد که خداوند بعدلش با او معامله فرماید، بترسد از اینکه حقیقت عبودیت را، از او مطالبه نمایند.

ترس در روا شدن حاجت: اگر دعائی کرد و مستجاب نشد بترسد از اینکه شاید گناهانش مانع استجابت شده، و اگر مستجاب شد بترسد از اینکه شاید صدایش مبغوض

۱ــ قال ابو عبداللّه(ع) من هم بسیئة فلایعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الرب فیقول و عزتی و جلالی لااغفر لك بعد ذلك ابدا. (اصول کافی).

۲ــ قال ابو عبداللّه (ع) اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر قلت و ما المحقرات قال (ع) الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لو لم یکن لی غیر ذلك (وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ــ ٤۲ ــ کافی ج ۲ باب استصغار الذنب).

۳ــ انشاءالله در آخر کتاب در باره محقرات ذنوب اشاره می شود.

بوده زود حاجتش را داده‌اند و از درگاه خود او را رانده‌اند و در حقیقت این استجابت، مکری در بارهٔ او بوده است.

درد فراق سخت‌تر است: اگر بابی از ابواب معرفت و مقامات معنوی بر او گشوده شد از غرور و تکیهٔ به فهم و کسب خود و بترسد از اینکه لطف الهی را فراموش کرده در ادای شکر او جل جلاله کوتاهی و سستی نماید آنگاه از فضل خدا محروم و بخذلان مبتلا گشته و به بلای حجاب و فراق که نزد اهل معرفت اشد عذاب است دچار گردد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید[1] گیرم که بر عذابت شکیبائی کنم، چگونه می‌توانم بر دوری و فراق تو صبر نمایم؟.

تا آخر عمر چه باشد: و نیز باید از خاتمه عمر سخت ترسناک باشد زیرا که میزان سعادت و شقاوت آخر کار است چه اشخاصی که تمام عمر، ظاهراً رو به خیر و سعادت بودند و آخر کار با شقاوت مردند.

همه آزمایش می‌شوند: و نیز باید از پیش آمدن امتحانات شدیدهٔ الهیه ترسناک باشد چون همهٔ اهل ایمان در هر مرتبه‌ای که هستند در معرض این خطرند چنانچه می‌فرماید: «آیا گمان کردند مردمان که بازداشته می‌شود به اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان کرده نشوند»[2].

حضرت ابراهیم و آتش: چون ابراهیم خلیل را در منجنیق گذاردند تا به آتش افکنند گفت: «حسبی الله» یعنی خدا مرا بس است در هر حال و به هیچ چیز دیگر اعتناء ندارم. چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرموده جبرئیل را فرستاد گفت ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو تا بر آورم! فرمود: اما بتو، نه گفت: از آنکه داری بخواه و طلب کن! فرمود: با دانش او به حال من، احتیاج به گفتن نیست[3].

آزمایش نیکوئی داد: زهی بزرگوار شخصی که درنهایت احتیاج حتی به جبرئیل هم اعتناء نکرد و از بوتهٔ امتحان بیرون آمد از این جهت خداوند می‌فرماید: «و ابراهیمی که به

۱ــ فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك (دعای کمیل).

۲ــ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون. (سورهٔ ۲۹ آیه ۲).

۳ــ معراج السعاده نراقی.

گفتهٔ خود وفا کرد»[1].

پس بندهٔ مؤمن باید در هیچ حالی از آزمایش و امتحان خداوند غافل ننشیند و مؤاخذه و عذاب الهی را فراموش ننماید، همچنانکه ملائکه و انبیاء ایمن نبودند. و نیز از پیش آمدن فتنه‌ها و شدتها و امور مشتبه در اوقات غفلت ازیاد حق بترسد که مبادا از آنچه رضای خدای تعالی است بیرون رود و در خطر عظیم واقع شود چنانچه حضرت سجاد(ع) در اول دعای ابوحمزه می‌فرماید: **«ولا تمکر بی فی حیلتك»**.

کمی ایمان و زیادی غفلت: از آنچه گذشت دانسته گردید که هر کس در هر مقامی است، باید از مکر و قهر و عذاب الهی ترسناک باشد زیرا نترسیدن از مکر و عذاب الهی یا در اثر نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است مانند کفار و یا در اثر ضعف ایمان و کثرت غفلت و مغرور شدن به آیات رحمت است مانند ایمن بودن فجار و معصیت کاران از اهل ایمان.

جهل به عظمت و عجب در عمل: یا در اثر جهل به عظمت و غنای خدا و عجب به عمل خود و تکیهٔ به آن است مانند ایمن بودن بعضی از اهل طاعت و عبادت که چون خدای را به عظمت و بی نیازی و خود را به عجز و حقارت و نیازمندی نشناختند به عمل خود دلخوش گردیده ترس را از دل بیرون کردند غافل از اینکه چه عملهای بزرگی که در نزد صاحبش بزرگ است ولی بواسطهٔ نداشتن شرائط قبول نزد خدای تعالی به اندازهٔ ذره‌ای وزن ندارد. و بر فرض قبول باز هم باید بترسد که مبادا به حکم عدل مطابق عملش پاداشش بدهد نه آنچه مقتضای فضل بی پایان او است.

نیکی به توفیق خدا است: و نیز غافل از اینکه عمل خیرش جز به توفیق و عنایت حق از او سر نزده و شاید در آتیه بواسطهٔ ترک شکر گذاری دیگر او موفق نفرماید بلکه شاید مورد خذلان واقع شود و گناهی از او سرزند که سبب ضایع نمودن اعمال گذشته اش شود.

دانایان از خدا می‌ترسند: خلاصه هر کس که داناتر است به عزت و عظمت و بی نیازی حق، و به حقارت و ذلت و نیازمندی خود آگاه‌تر است، بیشتر می‌ترسد.

چنانچه در قرآن مجید هم می‌فرماید: «فقط دانایان از خدا می‌ترسند»[2]. و از

۱ــ و ابراهیم الذی و فی (سوره ۵۳ آیه ۳۹).

۲ــ انما یخشی الله من عباده العلماء (سوره ۳۵ آیه ۲۶).

حضرت رسول (ص) مرو یست که فرمود: حقیقت حکمت و دانائی ترسیدن از خدا است[1].

سخنان پیغمبر با ام السلمه: ام السلمه گفت: در نصف شبی رسول خدا (ص) را دیدم که در گوشهٔ خانه ایستاده و دستها را به دعاء بلند نموده نالان و گریان، این جملات را می خواند: خدایا نعمتی را که به من عطا فرمودی باز مگیر، خدایا مرا دچار شماتت دشمن و حسود مفرما، خدایا مرا به بدیهائیکه از آنها بیرونم آوردی باز مگردان، خدایا مرا یک لحظه به خودم وامگذار.[2] ام السلمه می گو ید: من از دیدن حال آنحضرت و شنیدن این کلمات گریان شدم. آنحضرت فرمود چرا گریانی؟ عرض کردم چگونه گریان نشوم و حال آنکه شما با آن مقامی که دارید اینگونه سخن می گوئید؟ فرمود: چگونه نترسم و حال آنکه یونس(ع) را خدا یک آن به خودش واگذار فرمود پس شد آنچه شد (مورد تنبیه خدا گردید و مدتی مدید در شکم ماهی زندانی بود)[3].

انبیاء و ائمه از همه ترسناکترند: و در قرآن مجید در وصف انبیاء می فرماید: «ما را از روی شوق و ترس می خواندند و برای ما خاشع بودند»[4].

و در شأن اهل بیت عصمت و طهارت می فرماید: «و می ترسند روز قیامتی را که شر آن همه گیر است»[5].

و تفصیل خوف هر یک از انبیاء و ائمهٔ هدی علیهم السلام، خصوصاً غشوه های حضرت امیرالمؤمنین(ع) از ادراک عظمت حقتعالی و ناله های حضرت سجاد(ع) در صحیفهٔ سجادیه، چون موجب تطو یل کلام و خارج از وضع این رساله است به همین مقدار قناعت می شود.

مؤمن بین بیم و امید است: از روایات متعدده اینطور استفاده می شود که مؤمن باید همیشه بین خوف و رجاء باشد یعنی از عذاب خدا بترسد و به رحمت و فضل او

۱ــ رأس الحکمة مخافة الله (وسائل کتاب جهاد باب ١٤).

۲ــ اللهم لا تنزع منی صالح ما اعطیتنی اللهم لا تشمت بی عدواً ولا حاسداً ابدا اللهم لا تردنی فی سوءاستنقذ تنی منه ابداً اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا. (جلد ٦ بحار الانوار باب مکارم اخلاقه ص).

۳ــ بحار الانوار.

٤ــ یدعوننارغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین. (سوره ٢١ آیه ٩٠).

۵ــ و یخافون یوماً کان شره مستطیراً (سوره ٧٦ آیه ٧).

امیدوار باشد در قرآن مجید می فرماید: «از من بترسید اگر ایمان آورنده اید»[1] و این خوف بر هر مسلمانی لازم است تا اینکه از عذاب الهی بترسد ترسیدنی که او را از گناه باز دارد و در قرآن مجید خطاب به پیغمبر (ص) می فرماید: «بگو من می ترسم که اگر گناه کنم عذاب روز قیامت مرا درگیرد»[2].

امید سبب غرور نمی شود: و نیز باید امیدی به لطف و کرم خدا داشته باشد که او را به طاعت و عبادت وا دارد نه اینکه موجب غرور و نترسیدن از عذاب شود در سورهٔ فاطر می فرماید: «شیطان شما را به خدا نفریبد»[3] و در سورهٔ حدید ضمن خطاب به مشرکین می فرماید: «شیطان شما را به خدا فریب داد»[4]. در تفسیر منهج می نو یسد: یعنی به اینکه خدای کریم و حلیم است و شما را عذاب نمی کند شما را فریفت.

از حضرت باقر(ع) مرو یست که نیست بندهٔ مؤمنی مگر اینکه در قلب او دو نور است نور خوف و نور رجا و هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد بلکه هر دو مساوی هستند[5].

بیم و امید در عمل ظاهر می شود: در حدیث دیگر از حضرت صادق(ع) مرو یست که مؤمن اهل ایمان نخواهد بود مگر وقتیکه دارا ی خوف و رجا هر دو باشد، و دارای خوف و رجا هر دو نیست مگر وقتی که به آنچه امید دارد و از آنچه می ترسد، عمل نماید[6].

بلکه سزاوار است که هر یک از خوف و رجا در مؤمن به حد کمال و قوت باشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرو یست که لقمان حکیم در ضمن وصیت به فرزندش فرمود از خدا بترس ترسیدنی که اگر با عبادت جن و انس بر او وارد شوی، گوئی که مرا عذاب می کند و به خدا امیدوار باش امیدی که اگر با گناهان جن و انس بر او وارد شوی

۱ــ و خافون ان کنتم مؤمنین. (سوره ٣ آیه ١٧٥).

۲ــ قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم. (سوره ٦ آیه ١٦).

۳ــ ولا یغرنکم بالله الغرور. (سوره ٣١ آیه ٣٣ و سوره ٣٥ آیه ٥).

٤ــ و غرکم بالله الغرور (سوره ٥٧ آیه ١٣).

۵ــ انه لیس من عبد مؤمن الاوفی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لووزن هذا لم یزد علی هذا ولو وزن هذالم یزد علی هذا. (اصول کافی ج ٢ ص ٥٥).

٦ــ لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون خائفاً راجیاً ولایکون خائفاً راجیاً حتی یکون عاملا لما یخاف و یرجو (اصول کافی ج ٢ ص ٥٧).

گوئی که مرا به رحمت خود می آمرزد[1].

اندرز: اینک نویسنده و خواننده اندکی به خود آئیم و در خود تأملی نمائیم: آیا از خوف صادق و رجای حقیقی اثری در ما هست؟ یا اینکه جز ادعا چیزی در بین نیست؟ اگر راستی از عذاب الهی ترسناکیم پس فرار ما از گناهان کجا است؟ آه و ناله و بی قراری ما چه شده؟ و اگر به درستی به رحمت الهی امیدواریم سعی ما در تحصیل اسباب مغفرت کو؟ میل و رغبت ما به انواع طاعات و عبادات کجا است؟.

بلی خوف صادق و رجای حقیقی داریم اما در امور دنیویه چنانچه اگر پیش آمد ما به حسب قرائن، مکروه دنیوی و ناملایمات طبیعیه باشد چگونه در قلق و اضطراب قرار می گیریم و دائماً در صدد دفاع از آن هستیم مانند خوف فقر و مرض و غلبهٔ دشمن و غیر اینها، و فارغ و آرام نمی نشینیم تا وقتی که به امنیت برسیم چنانچه اگر انتظار مطلوب دنیوی و محبوب طبیعی داشته باشیم چگونه سعی های خستگی ناپذیری می کنیم تا اینکه به مقصود برسیم، آیا یک صدم این حال را در امور آخرت داریم که اگر گناهی از ما سر زد پیش آمد خود را عذاب الهی ببینیم و آسایش و قرار را از ما بگیرد همیشه گریان و نالان باشیم تا آن ساعتی که ندای رحمت پروردگار را بشنویم که نترسید و اندوهناک نباشید[2] البته این ندا ساعت احتضار به گوش می رسد پس این حالت خوف باید تا آخر عمر باشد.

همیشه بین دو ترس: از حضرت صادق(ع) مرویست که مؤمن همیشه بین دو ترس می باشد یکی ترس از گناهی که کرده و نمی داند خدا با او چه معامله ای می فرماید و دیگری تتمه عمرش را که نمی داند چه کار هائی از او صادر می شود که موجب هلاکتش خواهد شد پس مؤمن صبح نمی کند مگر اینکه ترسناک است و اصلاح امرش هم به همین خوف خواهد شد[3].

آیا یک صدم سعی و جدیتی که برای امر دنیا داریم در کار آخرت خود داریم یا

۱ــ خف الله عزوجل خیفة لوجئته ببرالثقلین لعذبك و ارج الله رجاء لوجئته بذنوب الثقلین لرحمك (کتاب کافی ج ۲ ص ۵۵).

۲ــ الا تخافوا و لا تحزنوا (سوره ٤١ آیه ۳۰).

۳ــ قال: المؤمن بین مخافتین ذنب قد مضی لایدری ما صنع الله فیه و عمر قدبقی لا یدری ما یکتسب فیه من المهالك فهو لایصبح الاخائفاً ولایصلحه الاالخوف. (کافی ج ۲ ص ۵۷).

اینکه می گوئیم در امر آخرت خدا کریم است، آیا در امر دنیوی خدا کریم نیست!؟.

برای آخرت باید کوشید: با اینکه به صریح قرآن مجید رزق حیات دنیویه را خدای تعالی ضامن شده[1]، اما امر آخرت را مربوط به سعی و عمل بندگان قرار داده، چنانچه می فرماید: «و نیست از برای انسان در سرای آخرت مگر آنچه را که سعی نموده و به درستی که نتیجهٔ سعی خود را زود است که ببیند»[2].

مدعا در کردار باید ظاهر باشد: حضرت امیرالمؤمنین در خطبهٔ نهج البلاغه می فرماید: ادعا می کند و به زبان می گوید من به رحمت خدا امیدوارم، دروغ می گوید قسم به خدای بزرگ، اگر راست می گوید چرا اثر امیدش در عملش هویدا نمی شود؟[3] آری اثر بیم و امید در عمل ظاهر می شود که فرموده اند نشانهٔ ترس فرار کردن و نشانهٔ امید طلبست[4].

پس کسیکه از گناه فرار نمی کند معلوم می شود که ترسی ندارد و کسی که سعی و جدیت در تحصیل اسباب مغفرت نمی کند معلوم می شود به رحمت الهی امیدوار نیست و این جمله ای را هم که می گوید:«خدا کریم است» شیطان بر زبانش جاری ساخته و او را مغرور ساخته است.

از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی: حضرت صادق(ع) می فرماید: از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند، اگر گمان کنی که او ترا نمی بیند پس کافر شده ای و اگر می دانی که ترا می بیند پس در حضور او معصیت کنی، او را پست ترین نگاه کنندگان قرار داده ای[5] چون در موقع معصیت اگر کسی ترا ببیند و از معصیت تو با خبر شود حیا می کنی و ترک گناه می نمائی اما از خدا

۱ــ و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها (سوره ۱۱ آیه ٦).

۲ــ و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری. (سوره ۵۳ آیه ٤١ و ٤٢).

۳ــ یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والعظیم ما باله لایتبین رجائه فی عمله... (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸).

٤ــ قال الصادق (ع) دلیل الخوف الهرب و دلیل الرجاء الطلب. (بحار الانوار).

۵ــ خف الله حتی کأنك تراه و ان کنت لا تراه فانه یراك و ان کنت تری انه لایراك فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراك ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیك (اصول کافی ج ۲ ص ۵۵).

خجالت نمی کشی[1].

نمونهٔ کامل خوف و رجا : برای اینکه میزان خرابی حالمان بر خودمان روشن شود قدری در حالات امیرالمؤمنین(ع) که میزان اعمال است دقت کنیم **«السلام علی میزان الاعمال»** برای نمونه اشاره‌ای به خوف و رجای آنحضرت نموده و مطلب را به همین جا خاتمه می دهیم.

با اینکه عبادات آن حضرت مطابق عمل جن و انس بوده بلکه یک عمل آن حضرت به نص خاتم الانبیاء(ص) افضل از عبادات ثقلین است[2] لیکن در اوقاتیکه متوجه عظمت الهیه می گردید و خود و جمیع شؤونش‌را بندهٔ خدا ملاحظه می فرمود و تمام مقامات و کمالات و اعمال خیریه‌اش را از مبدء فیاض جل و علی مشاهده می فرمود و از خود غیر از نقص و عجز چیزی نمی دید چه ناله‌ها و غشوه‌هائی که داشت؟! چنانچه ابودرداء نقل نموده که در مناجات آنحضرت پس از آنکه کلمات جانگدازی از آقا شنیدم[3] صدایش خاموش شد به بالینش رفتم، حرکتش دادم دیدم مانند چوب خشک شده، گمان کردم از دنیا رفته است!.

و نیز ضرار بن ضمره گوید: قسم به خدا دیدم علی(ع) را در شب تاریکی، هنگام سحر، ریش خود را به دست گرفته و مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند و از بزرگی مصیبت سرای دیگر و کمی زاد و توشه و بدی حال می نالد.[4]

امیرالمؤمنین سر مشق است: نسبت به رجا آنحضرت هم همه می دانید که از اول عمر تا آخر یک لحظه فارغ نبود همیشه مشغول عبادتی از عبادات و طاعتی از طاعات بوده و در بعضی از اوقات شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند تا آخر عمرش روزهٔ ماه

۱ــ آن زمانی که کنی قصد گناه / گر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری ز گنه درگذری / پردهٔ عفت خود را ندری
شرم بادت ز خداوند جهان / که بود واقف اسرار نهان

۲ــ ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین. (جلد ۹ بحار الانوار ص ۳۴۷).

۳ــ الهی لان طال فی عصیانك عمری فما أنا مؤمل غیر غفرانك ولا أنا براج غیر رضوانك الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فیعظم علی بلیتی.

۴ــ آه من قلة الزاد للسفر و وحشة الطریق و عظیم المورد. (ج ۹ بحار الانوار ص ۵۱۰) اللهم عظم بلائی و افرط بی سوء حالی و قصرت بی اعمالی (دعای کمیل).

شعبان از او فوت نشده؛ هیچ وقت تهجد در شب را ترک نفرمود، حتی در لیلة الهریر در جنگ صفین.

سه شب متوالی با آب افطار نموده و نان خود را به فقیر و یتیم و مسکین داد. نخلستانی که به دست خود غرس کرده بود فروخت و در راه خدا انفاق فرمود. در بحار الانوار در باب صدقات و اوقاف آن حضرت صورت وصیت نامهٔ آقا را ذکر کرده و جملاتی از آن برای تأیید مطلب نسبت به خوف و رجای آن بزرگوار اینجا نقل می شود.

قسمتی از وصیت‌نامهٔ امیرالمؤمنین(ع): می فرماید: این چیزی است که به آن وصیت نمود بندهٔ خدا علی بن ابیطالب (ع)، در مالش برای خدا، به امیدی که خداوند به این عمل او را داخل بهشت فرماید و آتش جهنم را از او دور نماید در روزی که بعضی از رو یها سفید و بعضی سیاه است به درستی که آنچه مال من است در ینبع و اطراف آن تماماً صدقه (وقف) قرار دادم...[1]

با وجود این همه اعمال نیک وقتی که از جنگ باز می گشت گریان بود و می فرمود: می ترسم آخر به فیض شهادت در راه خدا که سعادتی از آن بالا تر نیست نرسم. تا اینکه رسول خدا(ص) او را بشارت داد که تو عاقبت شهید می شوی.

از علی پیروی کنیم: ممکن است بعضی بگویند معرفت و مقام یقین امیرالمؤمنین کجا و ما کجا، ما که دوریم چگونه مانند آنحضرت از عظمت و عذاب الهی ترسناک و به رحمت او امیدوار باشیم؟ بلی چنین است لیکن طفل کوچکی که هنوز افعی را نشناخته و اگر تنها باشد ممکن است فریب رنگ و نرمی پوستش را بخورد و دست در دهانش کرده خود را هلاک سازد اگر همراه پدرش باشد و ببیند پدرش از دیدن افعی مضطرب و لرزان گردیده و فرار را بر قرار اختیار نموده قطعاً بچه هم می فهمد که خطر بزرگی است او هم قهراً لرزان و گریان رو به فرار می گذارد.

ای کسی که خبر از سختی عذاب الهی و شدت حاجت خود به رحمت او نداری مگر نه علی(ع) را پدر روحانی و مقتدای حقیقی خود می دانی و خود را مربوط و متصل به ولایت او می خوانی چرا از قلق و اضطراب آقا ازیاد قیامت و سختی عذاب آخرت

۱ــ هذا ما اوصی به و قضی به فی ماله عبدالله علی ابتغاء وجه الله لیولجنی. به الجنة و یصرفنی به عن النار و یصرف النار عنی یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ان ما کان منی... (بحار الانوار)

مضطرب نمی شوی؟ چرا از سعی آنحضرت در تحصیل توشهٔ سفر آخرت به فکر خود نمی افتی وجدیت نمینمائی که فردا گدا وارد محشر نشوی سعی در اعمال نیک نمی کنی؟.

اعلان خطر: اگر در قافله، رئیس اعلان خطر کند منزلی که در پیش است بسیار طولانی و خالی از آب و آبادی و مشحون به درندگان است و بر همه لازم است هر چه بتوانند آب و آذوقه همراه خود برداشته و مراقب خود هم باشندو خود آن قافله سالار هم با کمال وحشت و اضطراب از این منزلی که در پیش است با عجله مشغول جمع آب و آذوقه برای خود است آیا حال تو در این قافله چگونه است؟ آیا از پریشانی رئیس قافله که می دانی کاملاً براه وارد است پریشان نمی شوی؟ آیا از سعی او در تحصیل توشه، تو هم مشغول تدارک نمی شوی؟.

سالار قافله می ترسد: ای قافلهٔ اهل ایمان و تقوی، امیر و قافله سالار شما علی بن ابی طالب(ع) از سفر آخرت سخت مضطرب بوده و به همه اعلان خطر فرمود. شبها در مسجد کوفه به صدای بلند می فرمود: ای مسافران، بار سفر خود را ببندید و مهیا باشید به درستیکه گردنه های سخت و منزلهای وحشتناک بسیاری در پیش است که ناچار باید از آنها گذشت[1]، آنگاه می فرمود: آه از کمی توشه و دوری راه و بزرگی فرودگاه[2].

بلی کثرت مشاغل دنیویه و فرو رفتن در شهوات فانی نفسانیه بین ما و ائمهٔ ما جدائی انداخته و ربط ما را با ایشان ضعیف نموده است. از حالات شریفه ایشان کم متأثر می شویم و از ملکات فاضله و اخلاق شریفه حضرات کم بهره‌ایم. خدا نخواهد که از ولایت ایشان خارج و داخل در ولایت شیطان شویم مبادا صفت خبیثهٔ غرور که از صفات شیطان است در ما ظاهر گردد و ثابت بماند چون اثر بعضی از گناهان آنستکه صاحبش را از ولایت خدا و اهل بیت خارج و بولایت شیطان داخل می کند و پس از آن حاکم در وجود او شیطان خواهد بود.

از حضرت صادق(ع) مرویست کسی که بر علیه مؤمنی مطلبی رانقل نماید که

۱ــ تجهزوا رحمکم الله... فان امامکم عقبة کؤودا و منازل مخوفة مهولة لابد من الورود علیها و الوقوف عندها (نهج البلاغه صبحی خطبه ۲۰۴).

۲ــ آه من قلة الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظیم المورد.(نهج البلاغه صبحی حکم۷۷).

بخواهد عیبی بر او بگذارد و آبروی او را بین خلایق بریزد خداوند او را از یاری نمودن خود خارج و واگذار به شیطان می فرماید و شیطان هم از او بیزاری می جوید[1] چنانچه در قرآن مجید هم می فرماید.[2]

۱ــ من روی علی مؤمن روایة یرید بهاشینه و هدم مروته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان، فلا یقبله الشیطان (اصول کافی ج ۲ ص ۲۶۷).

۲ــ فلما کفر قال انی بری منك (سوره ۵۹ آیه ۱۶).

محقق خوانساری در شرح جمله ای از فرمایشات امیرالمؤمنین که می فرماید: (من امن مکر الله بطل امانه) در صفحه ۱۷۵ جلد ۵ غرر و درر چاپ دانشگاه تهران چنین ذکر می فرماید: «هر که ایمن شود ازمکر خدا باطل می شود امان او، مراد به مکر خدا کاری است که حقتعالی با کسی مکر کند با او بصورت مکر او و شبیه با آن بکند یا اینکه با گنه کاری بصورت مکر یا شبیه آن بکند هر چند مکر نباشد مثل اینکه هر چند کسی گناه کند حقتعالی او را واگذارد و سلب نعمت خود از او نکند بلکه نعمتهای او را زیاد کند تا اینکه از حد که بگذرد او را ببلائی عظیم گرفتار کند یا اینکه او را تا آخر عمر واگذارد و مؤاخذه اورا بآخرت اندازد. و مراد از حدیث آنست که هر گناهکاری، هر گاه نعمتهای خدا را بر خود کامل بیند و بسبب گناهان او زائل نگردد باید که ترس این داشته باشد که این مبادا از راه مکر با او باشد واگذاشتن او تا اینکه یکبار مؤاخذهٔ عظیم در دنیا و آخرت بشود که اگر این ترس نداشته باشد و ایمن گردد از این بگمان اینکه حقتعالی قادر بر این نیست یا اینکه نسبت باو هر چند گناه کند، لطف دارد و چنین نکند یا اینکه گناهان او منشأ این نمی شود پس باطل شود امان او، یعنی دیگر حقتعالی او را امان ندهد و ببلائی عظیم گرفتار سازد تا ظاهر شود بر او بطلان گمان او.

و در بعضی نسخه ها ایمانه بجای امانه است و بنابراین ترجمه اینست که باطل شود ایمان و از ایمان بدر رود نعوذبالله منه.

بازگشت به فهرست

۵ ـ آدمکشی

پنجم از گناهان کبیره کشتن کسی است که خدا و پیغمبر(ص) اذن در کشتن او نداده اند.

دلیل بر کبیره بودن آن، در روایاتی که از حضرت رسول و حضرت امیر و حضرات صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام وارد شده به کبیره بودن آن تصریح فرموده اند.

بعلاوه از گناهانی است که خدای تعالی در قرآن مجید صریحاً بر آن وعدهٔ عذاب داده از آن جمله می فرماید: «هر کس مؤمنی را از روی عمد و قصد بکشد پاداشش دوزخ است، در حالی که در آن جاودان می باشد و خشم خدا بر او است و او را از رحمت خود دور ساخته و عذاب بزرگی را برایش آماده ساخته است»[1].

در این آیه شریفه پنج تهدید بر قتل نفس فرموده و جزای آن قرار داده است، جهنم، خلود و همیشگی بودن در آن، غضب، لعنت، عذاب بزرگ.

عذاب جاودانی ویژهٔ کفار است: چون از مسلمیات مذهب؛ اختصاص خلود به کفار است یعنی اگر کسی با ایمان از دنیا برود همیشه در عذاب نخواهد بود هر چند قتل نفس و سایر کبائر از او سر زده باشد، لذا در معنی آیهٔ شریفه وجوهی ذکر شده است.

یکی اینکه خلود در عذاب برای وقتی است که مؤمنی را به جهت ایمانش کشته

۱ــ و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذاباً عظیماً. (س ٤ آیه ۹۳).

باشد و شکی نیست که قاتل در این حال کافر و اهل خلود است.

یا اینکه مؤمن را کشته در حالیکه خونش را حلال دانسته و چون حرمت خون مؤمن از ضروریات دین است، پس در این حال منکر ضروری دین شده و کافر است.

خون و مال مسلمان محترم است: در حجة الوداع رسول خدا(ص) فرمود: ای مردم ریختن خون مسلمان حلال نیست و همچنین بردن مالش جایز نیست مگر به رضایت خاطرش، پس بر خودتان ظلم نکنید و بعد از من به کفر بر مگردید![1].

وجه دیگر آنکه این پنج تهدید که خلود یکی از آنها است عذاب استحقاقی این گناه بزرگ است هر چند اگر با ایمان از دنیا برود تفضلاً او را مخلد در آتش نفرماید.

وجه دیگر اینکه خلود در این آیه شریفه مدت دراز و طولانی است نه ابدی و همیشگی.

انتحار هم قتل است: در آیهٔ دیگر می فرماید: خودتان را بنا حق نکشید (چون همهٔ مؤمنین از روی حقیقت در حکم نفس واحدند؛ این است که می فرماید: نفسهای خودتان را نکشید) یا اینکه نفس خود را نکشید و خود را برای بتان قربانی نکنید. یا اینکه **در هنگام غضب خود را انتحار نکنید**، به درستی که خداوند به شما اهل ایمان مهربان است، و کسی که از روی تعدی و تجاوز به غیر و ستم بر خود قتل نفس نماید، زود باشد که او را در آتشی سخت در آوریم و این بر خدا سهل و آسانست[2].

کشتن همه مردمان: در جای دیگر می فرماید: هر کس دیگری را بکشد بی آنکه کسی را کشته باشد یا در زمین فسادی کرده باشد (مانند قاطع طریق یا زانی محصنه و نظیر آن از مواردی که کشتنش مانعی ندارد) پس مانند این است که همهٔ مردمان را کشته باشد[3] زیرا هتک حرمت خونها را کرده است و طریقهٔ سیئه وضع کرده و مردم را بر قتل نفس جری نموده است و لذا عذابش با کشتن جمیع خلق برابر است و اگر دو نفر را بکشد

۱ــ ایها الناس: لایحل دم امرء مسلم ولا ماله الابطیبة نفسه ولا تظلموا انفسکم ولا ترجعوا بعدی کفارا. (وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۱ حدیث ۳ ص ۳).

۲ــ ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً و من یفعل ذلك عدواناً و ظلما فسوف نصلیه ناراً و کان ذلك علی الله یسیرا. (سوره ٤ آیه ۳۳).

۳ــ انه من قتل نفساً بغیر نفس اوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً. (سوره ۵ آیه ۳۵).

آن‌مرتبه از عذابی که ذکر شد مضاعف است.

زنده کردن همهٔ مردمان: چنانچه هر گاه کسی سبب بقای‌نفسی گردد (به عفو یا ترک قصاص یا جلوگیری از قتلش یا رهانیدنش از مهالک) مانند این است که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی همه را از مهالک نجات داده و ثواب چنین کاری برای او است و مستفاد از این آیهٔ شریفه آن است که قتل نفس از اکبر کبائر و نزد پروردگار عالم خیلی بزرگ و سخت است چنانکه حمایت از نفوس از بزرگترین عبادات است.

قاتل، مسلمان نمی‌میرد: اخباری هم که دلالت بر کبیره بودن قتل نفس دارد بسیار و برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱ــ از حضرت ابی عبدالله(ع) مرو یست که فرمود: کسی که مؤمنی را بکشد، هنگام مرگ به او گفته می‌شود: به هر قسم که می‌خواهی بمیر، یهودی یا نصرانی یا مجوسی، (یعنی از اسلام بهره‌ای نداری)[1].

۲ــ و نیز فرمود: همیشه مؤمن از دین خود در وسعت است مادامی که خون حرامی را نریخته باشد. و فرمود: کشندهٔ مؤمن از روی عمد موفق به توبه نخواهد شد[2].

تمام شرکاء، قاتلند: ۳ــ و نیز از حضرت صادق(ع) روایت نموده که فرمود: به رسول خدا(ص) عرض شد که یک نفر مسلمان کشته شده و جسدش در جهینه افتاده است، حضرت حرکت فرمود و مردم هم خبر شدند و به اتفاق آنحضرت آمدند تا به آن کشته رسیدند، حضرت فرمود: قاتل او کیست؟ عرض کردند یا رسول الله(ص) ما نمی‌دانیم، پس از روی تعجب فرمود: کشته‌ای در بین مسلمانان افتاده باشد و قاتلش معلوم نباشد؟ قسم به آن خدائی که مرا به پیغمبری برگزید اگر اهل آسمانها و زمین در خون یک نفر مسلمان شرکت نمایند و به آن راضی باشند هر آینه خداوند همهٔ آنها را عذاب خواهد فرمود و به آتش جهنم خواهد انداخت.

۱ــ عن ابیعبدالله فی رجل قتل رجلا مؤمناً قال (ع) یقال له مت‌ای میتة شئت ان شئت یهودیاً و ان شئت نصرانیاً و ان شئت مجوسیا (کافی).

۲ــ لایزال المؤمن فی فسحة من دینه مالم یصب دماً حراماً قال: (ع) و لایوفق قاتل المؤمن متعمداً للتوبه. وسائل الشیعه کتاب قصاص صفحهٔ ۵ ح ۸).

شرکت در قتل هر چند کم باشد: از این حدیث شریف استفاده می‌شود که فرقی در حرمت قتل نفس بین قاتل و سایر شرکت کنندگان نیست به هر نوع شرکتی که شد چنانچه از حضرت باقر(ع) است؛ که در قیامت شخصی می‌آید که با او مقدار خون حجامتی است، می‌گوید: به خدا قسم من کسی را نکشتم و شرکت در قتل کسی هم نکردم،می‌گویند: بلی یاد نمودی بندهٔ مؤمن ما را و آن یاد سبب کشته شدن او گردید پس خون او به عهدهٔ تو هم هست![1].

و نیز از آنحضرت مرو یست: کسی که بر ضرر مؤمن کمک کند هر چند به پارهٔ کلمه‌ای باشد روز قیامت وارد می‌شود در حالی که روی پیشانیش نوشته شده است این شخص از رحمت الهی محروم است.[2]

و از حضرت رضا(ع) مرو یست: اگر کسی در مشرق زمین کشته شده پس به کشته شدن او دیگری که در مغرب زمین است راضی شود هر آینه شریک کشنده است نزد خداوند عالم[3].

کشتن محلم، عامر را: در سال هشتم هجری، رسول خدا(ص) ابو قتادهٔ انصاری را با هشتصد نفر از لشکر اسلام بجانب اضم فرستاد در راه عامر بن اضبط به ایشان رسید و به طریق مسلمانان سلام کرد یعنی اظهار اسلام نمود و مسلمین به همین مقدار حکم به اسلام او نموده متعرضش نشدند ولی محلم بن جثامه بواسطهٔ عداوتی که در جاهلیت با او داشت این معنی را بر ترسش حمل کرده به او حمله کرد و او را کشت، و شتر و مالش را تصرف نمود پس از اینکه خدمت حضرت آمد آیهٔ شریفه درباره‌اش نازل شد که «به آن کسی که به شما سلام کرده اظهار مسلمانی می‌کند نگوئید مسلمان نیستی»[4] پس محلم

۱ــ ان الرجل لیأتی یوم القیمة و معه قدر محجمة من دم فیقول: والله ما قتلت و لا شرکت فی دم فیقال: بلی ذکرت عبدی فلا ناً فترقی ذلك حتی قتل فاصابك من دمه. (وسائل کتاب قصاص باب ۲ ص ۸).

۲ــ من اعان علی مؤمن بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله. (کافی ــ وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۲ ص ۹).

۳ــ و لوان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عندالله شریك القاتل. (وسائل الشیعه کتاب امر بمعروف باب ۵ ص ۴۱۰).

۴ــ ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا (سوره ٤ آیه ۹٦).

خدمت رسول خدا(ص) آمد و در برابر آنحضرت زانو زد و التماس کرد که آنحضرت برایش طلب آمرزش کند، رسول خدا(ص) چون از شنیدن معامله اش با عامر و کشتنش بدون جرم، سخت غمناک بود فرمود: خدا ترا نیامرزد. محلم گریان از خدمت پیغمبر(ص) بیرون آمد و اشک چشم خویش را به عبا پاک می کرد و تأسف می خورد و بعد از هفت روز از دنیا رفت.

زمین قاتل را نپذیرفت: چون او را دفن کردند زمین او را بیرون انداخت، خدمت رسول خدا(ص) عرض کردند که زمین محلم رانمی پذیرد، فرمود به درستی که زمین آنهائی را که از محلم بدتر بودند پذیرفت و لیکن خداوند می خواهد شما را موعظه فرموده به احترام بندهٔ مؤمن آشنا سازد و به روایت دیگر، فرمود: به شما بزرگی گناه کشتن بندهٔ مؤمن را بفهماند[1].

خودکشی هم حرام است: در قتل نفس که از گناهان کبیره بلکه از اشد کبائر است فرقی بین کشتن خود یادیگری نیست؛ پس کسی که انتحار و به سببی از اسباب خودش را هلاک می سازد تمام عقوبتهائی که بر قتل نفس مترتب می شود برای او هم هست چنانچه در آیه: «**ولا تقتلوا انفسکم**» درضمن یکی از وجوه آن ذکر گردید و نیز عرض شد که کلمهٔ «**عدوانا**» اشاره به کشتن غیر است و «**ظلماً**» به خود کشی است.

خود کشی به هر وسیله حرام است: ونیز فرقی در اقسام خودکشی نیست به اینکه با حربه ای خود را مقتول سازد و یاسمّ بخورد یا خود را از بلندی پرتاب کند یا ترک خوردن و آشامیدن کند تا بمیرد یا اگر مریض شد مداوا نکند تا بمیرد یا مثلاً دیگری قصد کشتن او را دارد با اینکه می داند و می تواند در صدد دفاع بر نیاید تا کشته شود.

مؤمن خود کشی نمی کند: از حضرت امیرالمؤمنین(ع) مرویست که فرمود: مؤمن ممکن است به هر نوع مرگی بمیرد اما خودکشی نمی کند پس کسی که بتواند خون خود را حفظ کند و از قاتل خود جلوگیری ننماید تا کشته شود قاتل خود خواهد بود[2].

حضرت باقر(ع) فرمود: به درستیکه مؤمن به هر بلائی مبتلا می شود و به هر قسم

۱ــ بحار الانوار.

۲ــ ان المؤمن یموت بکل میتة غیر انه لایقتل نفسه فمن قدر علی حقن دمه ثم خلی عن قتله فهو قاتل نفسه. (وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۵).

مردنی می میرد مگر اینکه خود را نخواهد کشت[1].

و درصحیحهٔ ابی ولاد است که حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که عمداً خود را بکشد همیشه در آتش جهنم خواهد بود[2].

آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد: فرقی در حرمت قتل نفس بین کشتن کوچک و بزرگ نیست و در این حکم بزرگسالان و خردسالان یکسانند چنانچه در قرآن مجید می فرماید: و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید ما به آنها و شما روزی می دهیم به درستیکه کشتن آنها خطای بزرگی است[3].

و در جای دیگر می فرماید: «بچه ای که زنده بگور و در خاک کشته شده (چنانچه عادت بعضی از قبائل عرب پیش از اسلام بوده که دخترانشان را زنده بگور می کردند) در روز قیامت پرسیده خواهد شد که به چه گناهی این طفل کشته شده»[4].

سقط جنین نیز حرامست: حتی بچه ای که در رحم مادر باشد و کشته شود در این حکم با دیگران مساوی است و دیهٔ قتل او مانند بزرگسالان است هرچند کشنده پدر یا مادر باشد مثل اینکه مادر دوائی بخورد یا کاری بکند که بچه بیندازد در این صورت تمام عقوبتهای مزبور برای او خواهد بود و دیهٔ قتل نفس یعنی هزار مثقال طلا باید بپردازد البته خودش به سبب جنایتی که مرتکب شده از این پول سهمی نمی برد و به سایر ورثهٔ طفل می رسد.

از بین بردن نطفه هم حرامست: از آنچه ذکر شد دانسته می شود که در شرع مقدس اسلام چقدر در باره زندگی و حیات انسانی ارزش و اهمیت قائل شده که در بارهٔ هیچ موضوعی اینقدر سفارش نفرموده و تأکید نکرده حتی از بین بردن ماده تکوین انسانی را ــ یعنی نطفه ــ پس از استقرار در رحم حرام فرموده و برای آن دیه معین کرده به این

۱ــ ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة الاانه لایقتل نفسه (وسائل کتاب قصاص باب ۵ حدیث ۳).

۲ــ سمعت ابا عبدالله(ع) یقول من قتل نفسه متعمداً فهو فی نارجهنم خالداً فیها. (وسائل کتاب قصاص باب ۵).

۳ــ ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطأً کبیراً. (سوره ۱۷ آیه ۳۳).

٤ــ واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت. (سوره ۸۱ آیه ۹ و ۱۰).

تفصیل که اگر نطفه باشد ٦٠ مثقال طلا و اگر استخوان بندی شده باشد ۸۰ مثقال و اگر جنین شده یعنی گوشت آورده ولی روح هنوز در او دمیده نشده ۱۰۰ مثقال و اگر روح در او دمیده شده باشد و پسر بوده هزار و اگر دختر بوده پانصد مثقال طلا بر کسی که سبب سقط گردیده هر چند پدر یا مادر باشد واجب می شود.

بچه از شکم مادر مرده باید بیرون آورده شود: و در صورتی که زن آبستن بمیرد و بچه اش زنده باشد واجبست فوراً پهلوی او را شکافته، بچه را بیرون آورند و مسامحه کردن حرام است و اگر بواسطهٔ تأخیر در بیرون آوردن بچه تلف شود بر کسی که سبب تأخیر شده دیه واجب است[1].

توبهٔ آدمکشی: اگر کسی عمداً قتل نفس نموده و بخواهد توبه کند باید خود را تسلیم اولیای‌مقتول نماید و آنها اختیار دارند که قصاص کنند یا اینکه دیه بگیرند و عفو نمایند، و هر گاه از قصاص صرفنظر نمودند یعنی او را نکشتند بر قاتل سه چیز واجب می شود، آزاد کردن بنده، سیر کردن شصت نفر فقیر و روزه گرفتن شصت روز پی در پی، و اگر بنده یافت نگردد دوتای دیگر ساقط نمی شود.

قتل غیر عمد: اگر قتل نفس خطائی باشد پرداختن دیه به اولیای مقتول بر او واجب می گردد مگر اینکه عفوش کنند بعلاوه یکی از سه امر مزبور یعنی، آزاد کردن بنده و اطعام و روزه بطور ترتیب به وجوب خود باقی است و تفصیل هر یک در کتب

۱ــ با اینکه در شرع مقدس اسلام سقط جنین و خودکشی حرام و در حکم کشتن دیگران و بزرگسالان است در اثر سرایت توحش جدید از اروپا و آمریکا، رو بازدیاد و افزایش است خصوصاً در طبقهٔ جوان بواسطهٔ ضعف ایمان و نداشتن تکیهٔ معنوی و فقد جنبهٔ روحانی، در اثر برخورد بمحرومیت یا ناملایمی، خود کشی می کنند.

برای جلوگیری از این عمل فجیع یگانه راه علاج تقویت جهات معنوی و روحانی و دینی جوانان است که آن هم باید توسط فرهنگ در دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها انجام گیرد.

متأسفانه از اموریکه منشأ و سرچشمه این مفاسد است جلوگیری نمی شود مانند نشاندادن فیلمهای جنائی و غیر اخلاقی در سینماها و تلویزیونها و انتشار نغمه های شیطانی و مهیج از رادیوها و نشر مقالات و داستانها و حوادث جنائی در مطبوعات و اگر باین رو یه ادامه داده شود شکی نیست که اجتماع ما رو بزوال می رود و عواقب و خیمه ای در پیش خواهد داشت. برای توضیح این مطلب و مطالب مهمهٔ دیگر بکتاب «بلاهای اجتماعی» که بقلم چند نفر از فضلا نوشته شده مراجعه شود.

فقهی موجود است.

باید دانست چنانکه قتل نفس محترمه از بزرگترین گناهان کبیره است چنانکه دانسته شد همچنین جنایت نسبت به اطراف بدن یعنی قطع یکی از اعضاء رئیسه بدن مسلمان همان گناه را دارد و هر یک از قتل نفس یا جنایت به اطراف از سه حال بیرون نیست یا عمدی است یا شبه عمد یا خطای محض. قتل عمدی آنستکه به قصد کشتن دیگری کاری انجام دهد و آن شخص به سبب آن کار کشته شود یا اینکه قصد کشته شدن او را نداشت لیکن کاریکه غالباً موجب قتل است انجام دهد، مانند اینکه او را آنقدر بزند و دست بر ندارد تا بمیرد یا خوراک به او ندهد تا جان دهد یا اینکه به قصد اذیت کردن راه نفس او را بگیرد تا خفه شود.

شبه عمد آن است که قصد کشتن نداشته و کاریکه غالباً کشنده است انجام نداده لیکن اتفاقاً و تصادفاً به سبب کاریکه از روی عمد انجام داده آن شخص کشته شود مانند اینکه با چیزیکه غالباً موجب قتل نیست کسی را به قصد تأدیب و تربیت بزند و مضروب بمیرد یا دوائی به کسی بخوراند و قصدش کشتن او نباشد ولی کشته شود.

خطاء محض آنستکه نه قصد قتل را داشته و نه قصد فعل آن را نموده بلکه کاری را به قصد دیگری انجام داده تصادفاً آن کار به دیگری رسیده و کشته شده مانند اینکه تیری به طرف پرنده‌ای پرتاب کند و به انسانی بخورد و کشته شود و مانند شخصی که در حال خواب کاری انجام دهد و دیگری از آن کار کشته شود.

حکم قتل نفس: هر گاه قتل عمدی بوده بر قاتل واجب است پس از توبه خود را در اختیار ولی دم (صاحب خون) قرار دهد تا اینکه اگر خواست قصاص کند او را بکشد، و اگر از قصاص صرفنظر کرد به شرط دادن دیه و قاتل قبول کرد دیه دادن بر او واجب می شود؛ و دیهٔ کامله یکی از شش چیز است صد شتر یا دو یست گاو یا هزار گوسفند یا دو یست حله یا هزار مثقال طلای سکه دار (هر مثقالی ۱۸ نخود) یا ده هزار درهم نقره سکه دار (هر درهمی ۱۲/٦ نخود) و تعیین یکی از آنها با قاتل است ولی دم می تواند به کمتر از آنچه ذکر شد دیه بگیرد چنانکه می تواند هیچ نگیرد و قاتل را عفو کند و در هر صورت با عفو ولی دم کفاره قتل عمد بر قاتل واجب است یعنی باید یک بنده آزاد کند و شصت روز متوالیاً روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند.

و اگر قتل خطائی یا شبه عمد بوده ولی دم حق قصاص ندارد و تنها حق گرفتن

دیه را دارد و کفاره آن یکی از سه چیز است: بنده آزاد کردن و اگر نشود شصت روز روزه متوالیاً بگیرد و اگر نتواند شصت مسکین را اطعام کند.

و اما جنایت به اعضای بدن آن‌هم سه قسم عمدو شبه عمد و خطای محض . اگر جنایت عمدی بوده آنکه بر او جنایت شده مخیر است بین قصاص یا گرفتن دیه یا عفو کند و اگر شبه عمد یا خطا بوده قصاص نمی‌تواند کرد تنها حق گرفتن دیه دارد و تعیین مقدار دیه هر عضوی به تفصیل در کتاب دیات از فقه ذکر شده است.

ناگفته نماند در بزرگی گناه قتل نفس فرقی نیست بین قاتل یک نفر باشد یا چند نفر شرکت داشته باشند که برای هر یک گناه قتل نفس است چنانکه فرق بین سبب و مباشر نیست یعنی اگر کسی دیگری را وادارد به کشتن مسلمانی گناه قتل نفس برای هر دو است و اگر دیگری را مجبور کند یا بگوید او را نکشتی خودت را می کشم باز حلال نمی‌شود کشتن آن مسلمان و نمی‌تواند اقدام به قتل او نماید و ولی دم حق قصاص یا گرفتن دیه از مباشر قتل دارد و سبب و آمر را باید حبس ابدی نمایند.

بازگشت به فهرست

٦ ـ عقوق والدین

ششم از گناهان کبیره عقوق والدین است چنانچه حضرت رسول(ص) و حضرت امیر(ع) و حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام در روایاتیکه در شمارهٔ کبائر از ایشان رسیده به کبیره بودنش تصریح فرموده‌اند بلکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا و عقوق والدین است و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است.

در قرآن مجید از قول عیسی بن مریم حکایت می فرماید « که خداوند مرا نیکو کار به مادرم قرار داد و مرا ستمکار و بد عاقبت قرار نداد به سبب ترک نیکی به مادرم»[1] و سبب اینکه ذکر پدر نکرده این است که آنحضرت پدر نداشت و لذا قبل از این آیه در حکایت حضرت یحیی(ع) ذکر پدر و مادر هر دو شده است.[2]

و در این دو آیه شریفه عاق والدین را به سه صفت یاد فرموده:

جبار (گردنکش و ستمگر) شقی (تیره بخت)، عصی (نافرمانی کننده‌وگنه کار) و به هر یک از آنها وعدهٔ عذاب سخت داده شده، چنانچه در بارهٔ جبار می فرماید «و نومید شد هر گردنکش کینه ورزی پشت سر او است دوزخ و نوشانیده شود از آب چرک خون

۱ــ و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیاً. (سوره ۱۹ آیه ۳٤)

۲ــ و برا بوالدیه و لم یکن جباراً عصیا. (سوره ۱۹ آیه ۱۵).

آلود، جرعه‌ای از آن به دهان می برد ولی نتواند فرو برد (او را گوارا نباشد) و مرگ از هر سوی به او رو آورد لیکن مردنی نیست و از پس او است عذابی سخت و انبوه»[1].

و در بارهٔ شقی می فرماید: «اما آنها که بدبختند در آتشند و ایشان را در آتش ناله‌ای زار و خروشی سخت باشد، در آن آتش همیشه تا آسمانها و زمین بر پا است جاو یدانند مگر آنچه که پروردگارت خواهد»[2] و در بارهٔ عصی می فرماید: «و آن کس که نافرمانی خدا و پیغمبرش کند و بگذرد از مرزهای خدا (و از حدود خویش تجاوز کند) فرو بردش در آتش که جاودان در آن باشد و عذابی خوار کننده برایش باشد»[3].

عقوق والدین و اخبار: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: از آزردن والدین بپرهیزید به درستیکه بوی بهشت از هزار سال راه استشمام می شود ولی عاق والدین و قاطع رحم آنرا نمی یابند.[4]

از همان حضرت مرو یست که فرمود: کسیکه پدر و مادر خود را به خشم در آورد خدای را به غضب در آورده است.[5]

و همچنین فرمود: کسیکه والدین خود را بیازارد مرا اذیت کرده و کسی که مرا بیازارد خدای را آزرده و آزار کنندهٔ خدا ملعون است[6].

و همچنین فرمود: عاق والدین هر عملی که می خواهد بجا آورد، هرگز داخل بهشت نخواهد شد[7].

۱ــ و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یأتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ (سوره ١٤ آیه ١٥و١٦و١٧).

۲ــ فاما الذین شقوا ففی النارلهم فیها زفیرو شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الاماشاء ربك ان ربك فعال لما یرید (سوره ١١ آیه ١٠٦ و ١٠٧).

۳ــ و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین (سوره ٤ آیه ١٤).

٤ــ ایاکم و عقوق الوالدین فان ریح الجنة یوجد من مسیرة الف عام و لایجدها عاق ولاقاطع رحم. (وسائل الشیعه).

٥ــ من اسخط والدیه فقط اسخط الله و من اغضبهما فقط اغضب الله. (مستدرک).

٦ــ من آذی والدیه فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فهو ملعون (مستدرک کتاب نکاح باب ٧٥).

٧ــ ولیعمل العاق ماشاء ان یعمل فلن یدخل الجنة (مستدرک کتاب نکاح باب ٧٥).

و نیز پیغمبر اکرم(ص) فرمود: سه طایفه‌اند که در روز قیامت خداوند با ایشان سخن نمی فرماید و نظر رحمت به آنها نمی کند و ایشان را پاک نکرده و از برای آنها عذاب دردناکی است ایشان شرابخواران و تکذیب کنندگان به قدر الهی و عاق والدین اند[1].

عاق والدین آمرزیده شدنی نیست: و کافی است در شقاوت عاق والدین که جبرئیل(ع) بر او نفرین فرمود: هر که پدر و مادر یا یکی از آنها را درک کند و او را از خود خشنود نسازد آمرزیده مباد و رسول خدا(ص) بر نفرین جبرئیل آمین گفت.[2]

و از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرمود: ملعون است ملعون است کسی که والدینش را بزند و کسیکه آزار به آنها رساند.[3]

نماز عاق پذیرفته نیست: از حضرت صادق(ع) است کسی که به پدر و مادرش از روی غیظ بنگرد در حالیکه والدین بر او ستم کرده باشند خداوند نماز او را نمی پذیرد[4]. (پس چگونه است در صورتی که به او نیکو کار باشند؟).

جوان محتضر و شفاعت پیامبر: رسول خدا(ص) بر بالین جوانی که در حال احتضار بود حاضر گردید، آنحضرت کلمهٔ شهادت را به او تلقین فرمود لیکن جوان نتوانست بگوید، پرسید: آیا مادر دارد؟ زنی که نزد او بود عرض کرد بلی من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غضبناکی؟ گفت آری شش سالست به او حرف نزده‌ام، پس آنحضرت خواهش فرمود از او راضی شود مادر به خاطر آنحضرت از جوان در گذشت زبان آن جوان به کلمهٔ توحید باز شد حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ گفت مردی سیاه و زشت روی بد بوی، مرا رها نمی کند حضرت جمله‌ای یادش دادند[5] خواند و عرض کرد: می بینم مردی سفید رنگ خوشروی، خوشبوی و خوش منظرروبه من آورد و هیولای مهیب

۱ــ ثلثة لایکلمهم الله یوم القیمة ولایزکیهم ولاینظر الیهم و لهم عذاب الیم و هم المکذب بالقدر و المدمن للخمر والعاق لوالدیه. (مستدرک کتاب نکاح باب ٧٥).

۲ــ من ادرك والدیه ولم یؤدحقهما فلا غفرالله له فقلت آمین (بحار الانوار).

۳ــ ملعون ملعون من ضرب والدیه ملعون ملعون من عق والدیه. (مستدرك ص ٦٣١).

٤ــ من نظر الی ابو یه نظر ما قت و هما ظالمان له لم یقبل الله له صلوة (کافی).

٥ــ یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر. (بحار الانوار- مستدرک).

اولی از من دور شده، فرمود: همان جمله را تکرار کن پس از آن گفت آن هیکل موحشه به کلی محو گردید.

پس آنحضرت شاد شد و فرمود: خدا او را آمرزید آنگاه جوان از دنیا رفت[1].

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که یکی از آثار عقوق والدین سوء خاتمه عاقبت به شری است که شخص بی ایمان از دنیا می رود و در نتیجه همیشه در عذاب خواهد بود. با اینکه تلقین کننده جوان رسول خدا(ص) بود تا مادرش از او راضی نگردید نتوانست شهادت را بگوید و پس از رضایت مادر و خواندن آن کلمات به برکت رسول خدا(ص) پروردگار هم از او راضی شده او را آمرزید.

عقوق چیست: مجلسی در شرح کافی گوید: عقوق والدین به این است که فرزند حرمت آنها رارعایت نکند و بی ادبی نماید و آنها را به سبب گفتاری یا رفتاری برنجاند و آزار و اذیت کند و در چیزهائیکه عقلا و شرعاً مانعی ندارد نافرمانی از آنها نماید و این عقوق گناه کبیره است و دلیل بر حرمت آن کتاب و سنت و اجماع خاصه و عامه است. از حضرت صادق(ع) مرو یست کمترین عقوق (ناسپاسی والدین) گفتن اف است (بروی پدر یا مادر) و اگر خدا چیزی را از آن آسانتر می دانست از آن نهی می کرد. و نیز از عقوق است به پدر یا مادر نگاه خیره و تند کردن[2]. و از امیرالمؤمنین مرو یست از عقوق است محزون ساختن پدر یا مادر[3] و از موارد قطعی عقوق که گناه کبیره است ترک بر واجب مانند نفقه (مخارج روزانه و لباس و مسکن) در صورت احتیاج پدریا مادرمی باشدو بطور کلی آزردن خاطر والدین و رنجاندن و ناراحت ساختن آنها عقوق و حرام مسلم است. روایات در این مقام بسیار و به آنچه ذکر شد اکتفا می شود.

وجوب نیکی به پدر و مادر: از آیات قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که نه تنها عقوق والدین[4] یعنی آزردن و رنجاندن آنها حرام و از گناهان

۱ــ بحار الانوار.

۲ــ کافی باب العقوق

۳ــ مرآت العقول مجلسی

٤ــ قال المجلسی: المراد بعقوق الوالدین ترك الادب لهما والاتیان بما یوذیهما قولا و فعلا و مخالفتهما فی اغراضهما الجایزه عقلا و نقلا.

کبیره است بلکه احسان و نیکی کردن و اداء حق آنها واجب است و ترک آن حرام می باشد.

اینک به بعضی ازآیات اشاره‌می شود:

۱ــ درسورهٔ البقره‌می فرماید: «و بالوالدین احساناً».

۲ــ «سفارش نمودیم انسان را که به والدین خود نیکی نماید»[1].

۳ــ «به انسان امر نمودیم که مرا و والدینش را سپاسگزاری نماید»[2].

شکر از والدین را همراه شکر خود ذکر میفرماید و شکی در وجود شکر پروردگار عالم عقلا نیست، پس شکر والدین هم واجب است.

٤ــ «حکم کرد پروردگارت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی نمائید»[3] در اینجا نیکی به پدر و مادر را ردیف عبادات خود قرار داده است و چنانچه عبادت خدا واجب است احسان بوالدین هم واجب می باشد.

بعد می فرماید «اگر پیری به پدر یا مادر یا هر دو برسد؛ و محتاج خدمت تو گردند به ایشان اف مگو (در حال انزجار و به تنگ آمدن از کسی این کلمه استعمال می شود و حضرت صادق(ع) می فرماید: اگر لفظی کمتر از کلمهٔ اف در ترک عقوق‌والدین بودآن را ذکر می فرمود و از آن نهی می کرد) و زجر مکن و بانگ برایشان مزن و سخن ایشان را پاسخ درشت مده و به آنها سخن نیکو از روی حرمت و ادب بگو (یعنی آنها را بنام مخوان بلکه بگو یااباه یا اماه یا سیدی یا سیدتی) و بال تذلل و فروتنی را برایشان فرو آور و به ایشان تکبر منما بلکه از روی رحمت و بخشش برایشان تلطف کند (چون تا دیروز تو محتاج ایشان بودی و امروز آنها به تو نیازمندند که خدمت ایشان را بنمائی و دعا کن در بارهٔ ایشان و بگو پروردگارا رحم کن و ببخشای پدر و مادرم را همچنانکه مرا در خردی پرور انیدند.

۱ــ و وصینا الانسان بوالدیه حسنا (سوره ۲۹ آیه ۷).

۲ــ ان اشکرلی ولوالدیك.(سوره ۳۱ آیه ۱۳).

۳ــ و قضی ربك ان لا تعبدوا الااياه و بالوالدین احساناً اما یبلغن عندك الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیراً (سوره ۱۷ آیه ۲٤ و ۲۵).

تفسیر آیه از حضرت صادق(ع): ابی ولاد از حضرت صادق(ع) از معنی «**و بالوالدین احسانا**» پرسید فرمود: به اینکه در مصاحبت ایشان نیکو کار باشی و اگر چیزی لازم داشتند پیش از آنکه از تو بخواهند به آنها بدهی و ناگفته رفع احتیاجشان را بنمائی هر چند بی نیاز باشند.

و در معنی «**قل لهما قولا کریماً**» فرمود: اگر ترا بزنند بگو خدا شما را بیامرزد و در معنی «**و اخفض لهما**» فرمود: نگاه تند به آنها مکن و صدای خود را بلندتر از صدای ایشان منما و در راه رفتن بر ایشان پیشی مگیر و در مجالس بر آنها مقدم مشو و دست خود را بالای دستشان قرار مده[1].

علامه مجلسی می فرماید: یعنی در موقع عطا به آنها دست خود را بگیر تا آنها از دستت بردارند.

برتر از جهاد: و هم از حضرت صادق(ع) است که: مردی در خدمت حضرت رسول آمده و عرض کرد: من مشتاق جهاد در راه خدایم. آن حضرت فرمود: پس جهاد کن در راه خدا به درستی که اگر کشته شوی نزد خداوند زنده ای و رزق داده می شوی و اگر بمیری اجر تو با خدا است و اگر به سلامت برگردی از گناهان پاک می گردی مثل روزی که از مادر متولد شدی! عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادری دارم که هر دو پیر شده اند و با من انس دارند و دوست ندارند که از نزد آنها بیرون روم. آن حضرت فرمود: پس نزد ایشان بمان قسم به خدائی که جان من به دست او است هر آینه انس پدر و مادر به تو در یک شبانه روز، از جهاد یک سال بهتر است.[2]

و نیز از رسول خدا(ص) است که فرمود: نیکی کنندهٔ بوالدین باش، جایت در بهشت است و اگر عاق شوی جایت در آتش خواهد بود[3].

نیکی به والدین کفارهٔ گناهان است: و از این حدیث شریف معلوم می شود که نیکی به والدین کفارهٔ بسیاری از گناهان است چنانچه مرویست که مردی خدمت حضرت رسول(ص) آمد عرض کرد: کار زشتی نبوده مگر اینکه من انجام داده ام آیا برای من توبه ای هست؟ حضرت فرمود: برو به پدرت نیکی کن تا کفارهٔ گناهانت گردد. چون

۱،۲ــ کافی، باب البر بالوالدین

۳ــ کن باراً و اقتصر علی الجنة و ان کنت عاقاً فاقتصر علی النار. (کافی)

آن شخص رفت فرمود: اگر مادرش زنده بود نیکی به او بهتر بود[1].

نگاه شفقت به پدر و مادر: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: نیست فرزند نیکوکار به پدر و مادرش مگر اینکه هر گاه از روی رحمت و محبت به والدین خود بنگرد بهر نظری ثواب یک حج مقبوله برایش می باشد. گفتند: یا رسول الله هر گاه در روز صد مرتبه چنین کند؟ فرمود: بلی به هر نظری ثواب حجی دارد[2].

خشنودی والدین خشنودی خدا است: و نیز فرمود: خشنودی خداوند با خشنودی والدین است و خشم او با خشم ایشان است[3].

یعنی کسی که والدین از او راضی باشند خدا هم از او راضی است و کسی که والدین از او ناراضی باشند خدا هم بر او غضبناک است.

و فرمود: نیکی کنندهٔ به والدین به یک درجه در بهشت از انبیا پائین تر است و عاق والدین در جهنم با فرعونیان یک درکه فاصله دارد[4].

دعای ملائکه به نیکی کننده به پدر و مادر: و از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که نیکی به والدین بزرگترین واجب از واجبات الهیه است[5].

رسول خدا(ص) فرمود: خدای را دو ملک است که یکی از آنها می گوید خدایا از هر شری و آفتی نیکی کننده به والدین رانگهدار، و دیگری می گوید: خدایا هلاک کن عاق والدین ها را به سبب غضب فرمودنت به آنها؛[6] و البته دعای ملک هم مستجاب است.

اثر دنیوی عاق شدن: عقوبت عقوق والدین منحصر به آنچه از عقوبتهای اخرویه که ذکر شد نیست بلکه از گناهانی است که آثار وضعیهٔ دنیویه دارد چنانچه حضرت رسول(ص) فرمود: سه گناه است که خداوند عقوبت آنها را در دنیا تعجیل می فرماید: عقوق والدین،

۱ــ قال (ص) فاذهب فبره فلما ذهب قال (ص) لوکانت امه. (بحار الانوار).

۲ــ ما من ولد بار نظر الی ابویه برحمة الا کان له بکل نظرة حجة مبرورة. (بحار الانوار).

۳ــ رضی الله مع رضی الوالدین وسخط الله مع سخط الوالدین. (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۲۴).

۴ــ بین الانبیاء والبار درجة و بین العاق والفراعنه درکة. (مستدرک)

۵ــ عن علی(ع) برالوالدین اکبر فریضة (مستدرک)

۶ــ اللهم احفظ البارین بعصمتك، اللهم اهلك العاقین بعضبك (مستدرك الوسائل کتاب نکاح باب ۸۶ ص ۶۲۷).

ظلم به بندگان خدا، بدی کردن در مقابل احسان[1]. شاید حکمت در تعجیل این عقوبتها برای عبرت دیگران است؟!.

نیکی به والدین و طول عمر: حضرت باقر(ع) فرمود: صدقه نهانی آتش قهر خدا را خاموش می کند و نیکی کردن به والدین و صلهٔ رحم عمر را زیاد می کند[2].

و در حدیث دیگر فرمود: بخشش پنهانی و نیکی به پدر و مادر، تهیدستی را برطرف می کند و عمر را دراز می نماید و هفتاد قسم مردن بد را دور می کند[3].

زیادتی مال و آبرو: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: کسی که برای من ضمانت کند، صلهٔ رحم و نیکی به والدین را من هم ضامن می شوم که مال و عمرش زیاد شود و در قبیله اش محبوبیت پیدا کند[4].

از حضرت هادی(ع) است که فرمود: عقوق والدین کمی مال و آبرو و عمر را در پی دارد و به نکبت ذلت در دنیا می کشد[5].

عقوق، گدائی و بدبختی می آورد: جوانی از ثروتمندان مدینه پدر پیری داشت، احسان به او را ترک نمود و از مال خود او را محروم کرد؛ پس خدای تعالی اموالش را از او گرفت و فقر و تنگدستی و مرض در بدن به او روی نمود و بیچاره شد.

پس پیغمبر(ص) فرمود: ای کسانیکه پدرها و مادرها را آزار می رسانید از حال این جوان عبرت بگیرد و بدانید چنانچه دارائیش در دنیا از کفش رفت غنا و ثروت و صحتش به فقر و مرض مبدل گشت، همچنین در آخرت هر درجه ای که در بهشت داشت بواسطهٔ این گناه از دست داده و در مقابلش از درکات آتش برایش آماده شده

۱ــ صدقة السرتطفیء غضب الرب و برالوالدین و صلة الرحم یزیدان فی الاجل (جلد ۱٦ بحارالانوار ص ۲۵).

۲ــ ثلثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الی الاخرة عقوق الوالدین و البغی علی الناس و کفر الاحسان (جلد ۱٦ بحار الانوار).

۳ــ البرو صدقة السرینفیان الفقر و یزیدان فی العمرو ید فعان عن سبعین میتة سوء (جلد ۱٦ بحار الانوار ص ۲٤).

٤ــ من یضمن لی برالوالدین و صلة الرحم اضمن له کثرة المال و زیادة العمر والمحبة فی العشیرة (مستدرك)

۵ــ العقوق یعقب القلة و یؤدی الی الذلة (مستدرك).

است![1].

از حضرت صادق(ع) مرویست: که چون یعقوب برای ملاقات فرزندش یوسف وارد مصر گردید، یوسف هنگام ملاقات، رعایت مقام سلطنت ظاهری را کرد و برای احترام پدر از مرکب پیاده نشد: جبرئیل نازل شد به یوسف فرمود دست خود را باز کن، نور روشنی از دستش بیرون شد به آسمان رفت، یوسف پرسید: این نور چه بود که از کف من خارج شد؟ جبرئیل فرمود: نور نبوت از صلب تو بیرون رفت به سبب آنکه رعایت احترام پدر پیرت را نکردی پس از فرزندانت کسی پیغمبر نخواهد شد[2].

شکی نیست که پیاده نشدن یوسف از روی تکبر و بی اعتنائی به پدر نبوده و انبیا از هر گناهی منزهند، بلکه برای رعایت شوکت مقام سلطنتی بوده که برای اداره کردن امور خلق و بسط عدل و ترویج دین قبول فرموده بود، لیکن چون رعایت احترام پدر اولی بود برای همین ترک اولی مورد عقوبت واقع شد.

عاقبت به شری عاق: دیگر از آثار وضعیهٔ عقوق والدین سوء خاتمه است، چنانچه نیکی به آنها موجب حسن خاتمت و عاقبت به خیری است. حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که بخواهد خداوند سختیهای جان دادن را بر او آسان فرماید پس صله رحم کند و به والدین نیکی نماید، چون چنین کرد؛ خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان می فرماید و هیچوقت مبتلا به تهیدستی نخواهد شد[3].

دعای والدین مستجاب است: نیکی به والدین سبب دعای آنها در بارهٔ اولاد است چنانچه بدی کردن به ایشان سبب نفرین آنها است و از دعاها دعاهای مستجاب بلکه سریع الاجابه، دعا ونفرین والدین نسبت به اولاد است.

چنانچه اخبار کثیره ای در این مورد رسیده است.

۱ــ فقال (ص) یا ایها العاقون للآباه و الامهات اعتبروا و اعلموا انه کما طمس فی الدنیا علی امواله فکذلك جعل بدل ما کان اعدله فی الجنة من الدرجات معدأله فی النار من الدرکات (سفینة البحار ج ۲ ص ۲۱۳).

۲ــ فقال جبرئیل نزعت النبوة من عقبك عقوبة لمالم تنزل الی الشیخ یعقوب فلایکون من عقبك نبی. (کافی)

۳ــ من احب ان یخفف الله عنه سکرات الموت فلیکن لقرابته وصولا و بوالدیه باراً فاذا کان کذلك هون الله علیه سکرات الموت و لم یصبه فی حیوته فقر ابداً. (سفینة البحار جلد ۲ صفحه ٦۸۷).

جوان عاق و دعای مشلول: در باب فضیلت دعای مشلول رسیده که این دعا را حضرت امیرالمؤمنین(ع) به جوانی که عاق پدر شده تعلم فرمود، این جوان، در اثر نفرین پدر دست راستش شل شد و سه سال مبتلا بود پس از فوت پدرش در مسجد الحرام شبها به خداوند استغاثه می کرد، پس آنحضرت بر او ترحم فرمود و این دعا را به او یاد داد و از برکات آنحضرت خداوند او را شفا داد.

مادر به نیکی سزاوارتر است: مستحب است در نیکی کردن، جانب مادر را بیشتر رعایت نماید و رسول خدا(ص) سه مرتبه امر به‌نیکی به مادر فرموده در مرتبهٔ چهارم امر ببرّ به پدر کرد، و از آنحضرت سؤال شد: که حق کدامیک از والدین بزرگتر است؟ فرمود: آنکه نه ماه ترا در شکم گرفت و بعد به سختی ترا زائید و بعد از پستان خود ترا غذا داد.[1]

ادای حق پدر و مادر: و نیز از آنحضرت پرسیده شد که حق پدر چیست؟ فرمود اینکه او را اطاعت نمائی تا زنده است سؤال کردند: حق مادر چیست؟ فرمود هیهات هیهات اگر بعدد ریگهای بیابان و قطره‌های باران در خدمت مادر بایستد معادل با یک روزی که در شکم او بوده نخواهد بود[2].

جوان و مادر زمینگیر: و نیز مروی است که مردی خدمت آنحضرت آمده عرض کرد: مادر پیری دارم که از حرکت افتاده او را به دوش می کشم و لقمه در دهانش می گذارم و کثافت او را پاک می کنم و در آنوقت برای احترامش رو یم را برمی گردانم، آیا حقش را ادا کرده‌ام؟ آنحضرت فرمودند: نه زیرا شکمش مدتی جای تو بود و از پستانش غذا و شراب تو آماده می شد و دست و پایش نگهدار و نگهبان تو بود و در تمام این حالات آرزوی دوام حیات ترا داشت و تو در این حالات خدمت به او آرزوی مرگش را داری که زودتر راحت شوی[3].

۱ــ کافی

۲ــ مستدرك کتاب نکاح باب ۷۰ صفحه ۶۲۸.

۳ــ جوانی سراز رأی مادر بتافت — دل دردمندش بآذر بتافت
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد — که ای سست مهر فراموش عهد
نه در مهد نیرو و حالت نبود — مگس راندن از خود مجالت نبود
تو آنی که از یک مگس رنجه ای — که امروز سالار و سرپنجه ای
سعدی

اجابت مادر در نماز مستحبی: و نیز از آنحضرت مرو یست که فرمود: اگر در نماز مستحبی باشی و پدر ترا بخواند نماز را قطع مکن، ولی اگر مادر ترا خواند نماز را رها کن! آری فرمایش پیغمبر است که بهشت زیر پای مادران است[1].

نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد: فرقی در حرام بودن عقوق و واجب بودن نیکی به والدین نیست بین اینکه مؤمن باشند و اهل عبادت و طاعت یا اینکه کافر باشند و معصیتکار. چنانچه در سورهٔ لقمان می فرماید: «اگر کوشش کنند پدر و مادر که برای خدا آنچه که نمی دانی، شریک قرار دهی یعنی از روی تقلید کورکورانه ترا امر به شرک کنند، پس ایشان را فرمان مبر در این دستور ولی با ایشان در دنیا به نیکی و خوبی مصاحبت کن که پسندیدهٔ شرع و مقتضای کرم باشد»[2].

دعا برای پدر و مادر سنی: معمر بن خلاد از حضرت رضا(ع) پرسید: آیا جایز است در بارهٔ پدر و مادرم که شیعه و تابع حق نبوده‌اند دعا نمایم؟ حضرت فرمود: بلی در بارهٔ آنها دعا کن و برای آنها صدقه بده و اگر زنده باشند با ایشان مدارا کن بدرستی که‌رسول الله فرمود: خداوند مرا به رحمت فرستاد نه به عقوق.[3]

جابر گفت شنیدم شخصی از حضرت صادق(ع) پرسید: که پدر و مادرم مخالف حقند، یعنی شیعه اهلبیت نیستند. آنحضرت فرمود: در بارهٔ ایشان نیکی کن چنانکه نیکی میکنی در بارهٔ کسانی که شیعهٔ مایند، یعنی با آنها مثل وقتی که اهل ولایت هستند معامله کن![4].

استثنا پذیر نیست: حضرت باقر(ع) فرمود: سه چیز است که خداوند استثنائی در آن قرار نداده است رد امانت به صاحبش، مؤمن باشد یا کافر، وفای به عهدی که با کسی نموده مؤمن باشد یا کافر، نیکی به والدین مؤمن یا کافر[5].

۱ــ الجنة تحت اقدام الامهات. (منهج الصادقین).

۲ــ و ان جاهداك علی ان تشرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفاً. (سوره ۳۱ آیه ۱۵).

۳ــ ان الله بعثنی بالرحمة لابالعقوق. (اصول کافی ج ۲ باب برالوالدین ص ۱۲۷).

۴ــ عن جابر قال سمعت رجلاً یقول لابیعبد الله ان لی ابو ین مخالفین فقال (ع) برهما کما تبرالمسلمین ممن یتولانا. (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).

۵ــ عن ابیجعفر (ع) ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیهن رخصة: اداء الامانةالی البرو

←

در ضمن مکتوب حضرت رضا(ع) برای مأمون که در آن شریع اسلام را نوشتند چنین است: و نیکی به والدین واجب است هر چند مشرک باشند و اطاعت از آنها در معصیت نباید کرد.[1]

دستور حضرت صادق(ع) به زکریابن ابراهیم: زکریابن ابراهیم که نصرانی بود مسلمان شد و مشرف خدمت حضرت صادق(ع) گردید. به حضرت عرض نمود: ما در پیر و کور نصرانیه‌ای دارم. حضرت فرمود: مادرت را ملاحظه کن و به او احسان نما و چون مرد جنازهٔ او را به دیگری واگذار مکن و خودت مباشر کارهای او باش![2]. در این دو جمله حضرت به دو امری که بعداً واقع شد خبر داد یکی مردن مادرش و دیگر، مسلمان شدن او.

رفتار زکریا به مادرش: پس از برگشت به کوفه، به مادرش خیلی مهربانی نمود و لقمه دردهانش می گذاشت و لباس در بدنش می کرد او را تنظیف و خدمتگزاری می نمود، مادر گفت ای فرزند قبلاً که بر دین نصرانیت بودی اینطور با من سلوک نمی کردی چه شده اینطور به من رفتار می نمائی؟

زکریا گفت: آقائی از اولاد پیغمبر(ص) به من این چنین امر فرموده که خدمتگزار تو باشم، مادر پرسید: آیا این مرد پیغمبر است؟ گفت: نه، لیکن پسر پیغمبر است.

مادر گفت: ای فرزند این شخص باید پیغمبر باشد زیرا امری که به تو نموده وصیت و سفارش پیغمبران است در بارهٔ مادر. زکریا گفت: پس از پیغمبر اسلام، محمد بن عبدالله(ص) نبوت به او ختم شد و دیگر پیغمبری نخواهد بود، بلکه او پسر پیغمبر است.

مسلمان می شود و می میرد: مادر گفت: ای فرزند دین اسلام بهترین ادیان است که تو اختیار نمودی بر من عرضه بدار تا من هم مسلمان شوم! پس شهادتین را به او

الفاجر و الوفاء بالعهد للبرو الفاجر و برالوالدین برین کانا اوفاجرین. (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).

۱ــ و برالوالدین واجب وان کانا مشرکین ولاطاعة لهمافی معصیة الخالق. (عیون اخبار الرضا).

۲ــ فقال (ع) لابأس فانظر امك فبرها فاذا ماتت فلا تکلها الی غیرك کن انت الذی تقوم بشأنها. (کافی ج ۲ ص ۱۲۸).

تلقین کرد و سایر عقاید حقه و نماز را تعلیمش داد، پس از اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند در همان شب حالت احتضار به او دست داد، گفت ای فرزند آنچه را که امروز یاد من دادی دو باره تکرار کن آنگاه عقائد حقه را مجدداً تکرار کرد و ازدنیا رفت.

نیکی به والدین در زندگی و مرگ: فرقی در حرمت عقوق و وجوب نیکی به والدین بین حال حیات و ممات آنها نیست یعنی به مرگ حق آنها ساقط نمی شود و هر گاه پس از مرگ فراموش گردند و نیکی به ایشان ترک شود عاق والدین محسوب می شود هر چند در حال حیات اداء حق ایشان شده و نیکی به آنها ترک نگردیده باشد.

حقوق والدین پس از مرگ: حق والدین پس از مرگ آن است که: اولاً ــ واجباتی که از آنها در حال حیات فوت شده از قبیل حج، نماز، روزه و همچنین اگر بدهی داشته‌اند اولاد ادا نماید.

ثانیاً ــ به آنچه وصیت نموده‌اند عمل کند.

ثالثاً ــ آنها را تا آخر عمرش نباید فراموش نماید باید برایشان طلب آمرزش و رحمت کند و به نیابت آنها صدقه دهد و اعمال مستحبه را به قصد ایشان انجام دهد و بالجمله آنچه می تواند از هدایا و تحف معنو یه برای آنها بفرستد.

عقوق والدین پس از مرگ: از حضرت باقر(ع) مرو یست که بنده‌ای در حال حیات پدر و مادرش به آنها نیکو کار است، چون مردند آنها رافراموش کرد و بدهی آنها را نپرداخت و طلب رحمت برای آنها نکرد پس خدای تعالی او را عاق والدین ثبت خواهد فرمود، و بندهٔ دیگری عاق والدین است در حال حیات آنها، چون مردند قرض آنها را ادا می نماید و به دعا و استغفار آنها را یاد می کند پس خدای تعالی او را بار (نیکی کنندهٔ) به والدین ثبت خواهد فرمود[1].

یک عمل و ثوابهای متعدد: حضرت صادق(ع) فرمود: چه مانع است مردی از شما شیعیان را که در حال حیات و مرگ والدین به آنها احسان کند؟ آنوقت کیفیت نیکی به والدین پس از مرگ آنها را بیان می فرماید به اینکه از طرف آنها نماز بخواند

۱ــ ان العبد لیکون باراً بوالدیه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دیونهما ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقا و انه لیکون عاقا لهما فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتاقضی دینهما و استغفر لهما فیکتبه الله عزوجل باراً... (اصول کافی ج ۲ ص ۱۳۰).

(نماز قضاء یا نافله اگر قضاء بر عهده نداشته باشند، خودش بخواند یا استیجار نماید) و صدقه دهد از طرف آنها و روزه بگیرد و حج کند از طرف آنها پس آنچه را بجا آورده به والدینش خواهد رسید و مثل همان ثوابی که به آنها می دهند برای او هم خواهد بود و علاوه خداوند اجرش را به سبب نیکی و صله ای که نموده دو چندان عنایت می فرماید، یکی برای اصل عملی که کرده و دیگری برای نیکی به آنها[1].

استغفار و دعا برای والدین: از رسول خدا(ص) مرویست که در جواب مردی که از آنحضرت پرسید آیا پس از مرگ والدین؛ چیزی از حقوق آنها باقی است یا نه؟ فرمود: بلی نماز و استغفار و دعا برای ایشان و گرامی داشتن دوستان آنها وصله نمودن رحم آنها[2].

و نیز فرمود: کسی که به پدرش در حال حیاتش نیکی کند و پس از مردنش فراموشش کند و برایش دعا ننماید خداوند او را عاق می نامد[3].

موارد وجوب اطاعت والدین: امر و نهی والدین در واجبات عینیه و محرمات الهیه هیچ تأثیری ندارد و لغو است مثل اینکه اولاد را امر به شرب خمر کنند، یا او را از نماز یا روزهٔ واجب نهی کنند فایده ندارد چنانچه در آیهٔ شریفهٔ گذشته تصریح می فرماید.[4]

و در حدیث شریفی که می فرماید: طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست[5]. به این مطلب تصریح می شود.

در غیر این دو صورت یعنی در مستحبات و مکروهات و مباحات بلکه واجبات کفائیه، قدر مسلم از وجوب اطاعت امر و نهی ایشان مواردی است که مخالفت نمودن آنها موجب اذیت و ناراحتی ایشان گردد و خاطر آنان آزرده و قلبشان شکسته شود در این

۱ــ ما یمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین و میتین یصلی عنهما و یتصدق عنهما و یحج عنهما و یصوم عنهما فیکون الذی صنع لهما و له مثل ذلك فیزیده الله عزوجل ببره و صلته خیراً کثیراً. (اصول کافی ج ۲ باب برالوالدین ص ۱۲۷).

۲ــ ووالدیك فاطعهما و برهما حیین کانا اومیتین ــ قال (ص) نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما و اکرام صدیقهما وصلة رحمهما. (کافی)

۳ــ من براباه فی حال حیوته و لم یدع له بعد وفاته سماه الله تعالی عاقاً (کافی)

٤ــ و ان جاهداك علی ان تشرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما (سوره ۳۱ آیه ۱۵).

۵ــ لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق. (جلد ۱٦ بحار الانوار ص ۲۵ نقل از نهج البلاغه).

صورت است که مخالفت کردن ایشان حرام و گناه کبیره است چون مصداق حقیقی عقوق است، مثلاً هر گاه فرزند بخواهد سفر غیر واجبی برود و والدین در اثر ترس از رسیدن ضرری به او، یا در اثر شدت علاقه و نداشتن طاقت دوری فرزند؛ او را از این مسافرت نهی کنند بطوری که اگر مخالفت کند و به این سفر برود سخت ناراحت و آزرده خاطر می شوند در این صورت سفر، حرام و معصیت خواهد بود و نماز در چنین سفری تمام بخواند و اگر ماه رمضان باشد روزه اش را هم باید بگیرد و بالجمله هر موردی که مخالفت والدین سبب اذیت و خشمناکی و آزردگی ایشان گردد حرام است، مگر اینکه اطاعت ایشان موجب عسر و حرج بر فرزند شود یا متضمن ضرر فوق العادهٔ دینی یا دنیوی گردد مانند اینکه پسر را از گرفتن عیال منع کنند در حالی که زن نگرفتن برایش مشکل و حرج است یا دختر را از شوهر کردن نهی نمایند در صورتیکه ترک شوهر برایش حرج یا ضرر است، یا مانند اینکه پسر را امر کنند زنش را طلاق دهد که مستلزم زیان فاحشی برای او است و نظائر آن؛ که در جمیع این موارد اطاعت ایشان واجب نیست اما سایر امرهائیکه میکنند و از مخالفت اولاد هیچگونه اذیت و ناراحتی برای آنها نیست حرمت مخالفت و وجوب اطاعت معلوم نیست بلی بهتر بلکه احتیاط آن است که تا بشود اوامر ایشان را پیروی و از مخالفت کردن آنها بپرهیزد خصوصاً در مواردی که والدین به مصلحت اولاد امر و نهی کرده اند نه به ملاحظهٔ مصلحت شخصی خودشان!.

تعارض امر و نهی والدین: هر گاه بین امر والدین تعارض واقع شود مثلاً پدر می گوید فلان کار را بکن و مادر می گوید نکن در صورتی که بشود جلب رضایت هر دو را کرد بایستی این کار را بکند ولی اگر رعایت هر دو میسر نمی شود، جانب مادر را ترجیح دهد زیرا اولاً مادر بیش از پدر استحقاق برو نیکی دارد چون رنج و ناراحتی برای اولاد بیشتر دیده خصوصاً موقع حمل و زاییدن و ایام شیر دادن، چنانچه در روایات گذشته بیان گردید.

ثانیاً، چون مادر احساساتی و عاطفه ای است در اثر لطافت و کثرت عاطفه، اندک خلاف توقع و میلی که از اولاد ببیند افسرده خاطر و دلشکسته می گردد ولی پدر در اثر قوت عقلی که بالنسبه به مادر دارد ممکن است هیچ متأثر نشود خصوصاً به ملاحظهٔ اینکه می بیند فرزند برای رعایت خاطر مادر مخالفتش کرده نه از روی عناد و سر پیچی از امر پدر.

لزوم تحصیل اذن والدین: در شرع مقدس اسلام امر شده که فرزند باید از پدر و مادر یا هر دو در بعضی از امور اذن بگیرد برای ادای بعضی از واجبات کفائیه مانند جهاد و بعضی از مستحبات مانند روزه مستحبی و بعضی از عقود مانند عهد و یمین باید تحصیل اذن نماید!.

شهید اول علیه الرحمه در کتاب قواعد در بیان حقوق والدین ده فرع عنوان نموده برای تتمیم این بحث خلاصه و ترجمهٔ آن ذکر می گردد.

فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند: ۱ــ سفر مباح و سفر مستحب بدون اذن والدین حرام است اما سفر تجارت و علم، پس اگر به دست آوردن سود و تحصیل علم در شهری که والدین هستند ممکن نباشد بعضی از فقها قائل به جواز این سفر شده اند[1].

۲ــ بعضی از فقها فرموده اند: بر فرزند واجبست اطاعت والدین کند در همه جا، هر چند شبهه ناک باشد پس اگر فرزند را امر کنند که همراه آنها غذا بخورد و فرزند شبهه ناکی آن طعام را میداند واجبست اطاعت کند و با آنها هم خوراک گردد چون اطاعت والدین واجب و ترک شبهات مستحب است.

۳ــ اگر فرزند را برای انجام کاری بخوانند و وقت نماز واجب داخل شود باید امر آنها را مقدم بدارد که نماز در اول وقت مستحب و اطاعت والدین واجب است.

منع از نماز جماعت: ٤ــ اقرب آن است که والدین نمی توانند فرزند را از نماز جماعت منع نمایند مگر در صورتیکه حاضر شدن فرزند به جماعت برای ایشان اسباب زحمت و ناراحتی گردد مانند اینکه درتاریکی شب بخواهد به نماز عشا یا صبح برود در حالیکه والدین بر او ترسانند.

۵ــ در صورتی که سفر جهاد بر فرزند واجب عینی نباشد والدین می توانند او را از آن سفر نهی کنند.

٦ــ در صورتی که انجام گرفتن واجبات کفائیه توسط دیگران معلوم یا مظنون باشد والدین می توانند فرزند خود را از جمیع واجبات کفائیه منع نمایند.

۱ــ برای دانستن فتوای آقایان مراجع فعلی برسالهٔ عروة الوثقی در صلاة مسافر مسأله «ان لایکون السفر حراماً» مراجعه شود.

۷ــ بعضی از فقها فرموده اند که اگر فرزند در نماز مستحبی باشد و والدین او را بخوانند باید نماز را قطع نماید.

۸ــ همانطوری که بر فرزند واجب است که به والدین اذیت نرساند همچنین واجب است که مانع از اذیت رسانیدن دیگران به ایشان گردد و به مقدار قوه اش باید آنها را از آزار دیگران حفظ نماید.

۹ــ روزهٔ مستحبی را بدون اذن پدر ترک نماید.[1]

۱۰ــ قسم و عهد را بدون اذن پدر ترک نماید.[2]

رعایت احترام والدین: چون از نیکی به والدین و ادای حقوق ایشان رعایت ادب و احترام در مصاحبت است اموری در روایت اهل بیت رسیده که باید در معاشرت با ایشان رعایت شود که به بعضی اشاره می شود:

۱ــ هر گاه صدای والدین می زند آنها را به نام نخواند بلکه لقب یا کنیهٔ ایشان را ذکر کند، یا بگوید بابا، آقا، خانم ومانند اینها.

۲ــ جلو آنها راه نرود و پیش از ایشان ننشیند.

۳ــ قبل از آنها شروع به خوردن طعام ننماید.

حضرت سجاد با مادر خود هم خوراک نمی شد و می فرمود می ترسم برای لقمه ای دست دراز کنم که مادرم قصد آن را داشته پس به این عمل رعایت حرمت و ادب او را ترک کرده باشم.

٤ــ در مجلس روی خود را از ایشان بر نگرداند.

۵ــ در سخن گفتن صدای خود را بلندتر از ایشان نکند.

٦ــ دست خود را بالای دست آنها قرار ندهد.

۷ــ کاری نکند که مردم پدر یا مادرش را بد بگویند و سب و لعن نمایند مثل اینکه پدر کسی را سب کند که او هم برگردد پدرش را دشنام گوید.

۱ــ مشهور بین فقهاء کراهت است نه حرمت و در لزوم تحصیل اذن مادر در روزهٔ مستحبی نصی یافت نشد.

۲ــ برای توضیح این مسأله و دانستن فتوای مراجع فعلی برساله وسیلة النجاة (کتاب نذر و عهد و یمین مراجعه شود).

۸ــ مرو یست که حضرت سجاد پسری را دیدند که در راه رفتن تکیه به دست پدر نموده پس آنحضرت بر آن پسر غضبناک شده تا آخر عمرش با او سخن نفرمود[1].

ناگفته نماند آنچه گفته شد از وجوب بر والدین قدر مسلم آن بری است که در ترکش والدین رنجیده خاطر می شوند، مانند اینکه نفقه آنها را ابتدا ندهد تا ناچار شوند مطالبه کنند، آنگاه بدهد، چون این مسامحه موجب رنجش آنها می شود؛ واجب است پیش از مطالبه کردن به آنها برساند. و مانند اینکه در مجلس ضیافت خود به آنها اعتنا نکند و دعوت ننماید چون رنجیده می شوند ترک این بر حرام است و همچنین در موارد تحفه و هدیه دادن. و اما ترک کردن بری که آنها را نر نجاند حرمت آن معلوم نیست. و نیز آنچه گفته شد از لزوم اکرام و احترام آنها قدر مسلم آن اکرامی است که ترک آن موجب آزار و رنجش آنها شود مانند اینکه برای اهانت و خوار کردن والدین پشت به آنها کند، صدای خود را بلندتر از صدای آنها نماید، جلو آنها راه رود البته تمام آنها حرام است لیکن ترک بعضی ازموارد اکرام بدون قصد اهانت بطوری که موجب رنجش آنها نشود حرمت آن معلوم نیست، بلکه پاره‌ای از موارد اکرام والدین از مستحبات شمرده شده است.

رعایت اولاد هم بر والدین واجب است: همانطوری که نیکی و احسان و رعایت ادب و احترام به والدین بر اولاد واجب است، همچنین حقوقی که برای اولاد بر عهدهٔ پدر و مادر واجب است اگر رعایت نکنند قطع رحم کرده‌اند، زیرا پس از والدین نزدیکترین ارحام به شخص اولاد او است و قطع رحم از بزرگترین گناهان کبیره است که پس از این می آید.

چنانچه اولاد در اثر ترک اداء حقوق والدین به آثار وخیمهٔ عقوق مبتلا می شود همچین والدین هم در اثر ترک حقوق اولاد به آثار وخیمهٔ آن مبتلا خواهند گردید چنانچه از پیغمبر(ص) روایتی بدین مضمون رسیده است[2].

از جمله امور مهمه که رعایت آن بر والدین فوق العاده لازم است آن است که سعی کنند کاری نکنند که اولادشان مبتلا به عقوق آنها گردد! مثل اینکه کارهای سخت .

۱ــ کافی.

۲ــ قال رسول الله(ص) یلزم الوالدین من العقوق مایلزم الولد لهما من عقوقهما. (وسائل الشیعه).

به او رجوع ننمایند که اولاد در اثر سختی آن از زیر بار اطاعتشان شانه خالی کرده و در نتیجه عاق والدین شود یا مثلاً ایراد زیاد گرفتن در گفتار و کردار فرزند که غالباً به ترک ادب نسبت به والدین منتهی می گردد و همچنین ترک محبت به او که درنتیجه فرزند هم عکس العمل نشان می دهد باید ترک گردد.

بلکه وظیفه والدین است که فرزندشان را به انجام این واجب مهم الهیه یعنی نیکی و ادب نسبت به والدین کمک و همراهی نمایند و از روی مهر و شفقت او را از عاق شدن باز دارند؛ مثل اینکه لغزشهایش را ندیده بگیرند و احسان و اطاعتش را هر چند ناچیز باشد پذیرفته و سپاسگزاری نمایند و درباره‌اش حضوراً و غیاباً دعا نمایند.

تفصیل حقوق فرزند بر والدین در کتب فقهی موجود و خلاصهٔ آن به قسمی که منافی باوضع این کتاب نباشد از این قرار است.

نفقه فرزند بر پدر واجب است: پسر از هنگام ولادت تا وقتی که به حدّ رشد رسیده از عهدهٔ کسب و کار بر آید و بتواند معیشت خود را فراهم نماید نفقه‌اش، یعنی خوراک و لباس و مسکن او بر پدرش واجب است دختر هم همین است تا وقتی که به خانه شوهر رود یا بواسطهٔ دارائی بی نیاز گردد.

سعی در ازدواج فرزند: از حقوق پسر سعی در ازدواج نمودنش پس از رشد و بلوغ است چنانچه از حقوق دختر رساندنش به خانهٔ شوهر است و والدین نمی توانند مانع شوهر کردنش گردند چنانچه در قرآن مجید صریحاً بیان می فرماید[1].

آموزش و پرورش دینی: از حقوق اولاد سعی در تعلیم و تربیت آنها است که به اصول و فروع دین آشنا گردند خصوصاً خواندن قرآن مجید را یاد بگیرند و در تأدیب آنها مسامحه ننمایند با رعایت شرائط آن هر چند منجر به زدن گردد به شرحی که انشاءالله در شرائط امر به معروف و نهی از منکر ذکر می شود. روایات کثیره‌ای در امر به مهربانی و محبت و اکرام به فرزند رسیده برای نمونه به بعضی از آن اشاره می شود:

باید به فرزند مهربانی کرد: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: فرزندان خود را دوست بدارید و به آنها رحم کنید هر گاه وعده‌ای به ایشان دادید وفا کنید چون امید فرزند تنها به پدر و مادر است به درستیکه خدایتعالی غضب نمی فرماید به چیزی مانند غضب

۱ــ فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن. (سوره ۲ آیه ۲۳۲).

فرمودنش در بارهٔ زنها و بچه ها.

نگاه شفقت و بوسیدن فرزند: و نیز فرمود: کسی که فرزند خود را ببوسد حسنه ای برایش ثبت می شود، و در حدیث دیگر فرمود: به هر بوسه ای درجه ای در بهشت برایش خواهد بود.

و نیز مرو یست هر گاه پدر از روی مهر و شفقت به فرزند خود بنگرد و او را مسرور نماید ثواب بنده آزاد کردن در نامهٔ عملش نوشته می گردد.

نیکی به فرزند پس از والدین: و نیز در روایت رسیده که ما در فرزند خود را اکرام نمائید و به او بدی نکنید زیرا فرزند شما در اثر علاقه ای که به مادرش دارد دلگیر و افسرده می شود. و باز در روایت است که مردی از انصار از حضرت صادق(ع) پرسید: نیکی چه اشخاصی بر من لازم است؟ فرمود: والدینت. گفت: هر دو از دنیا رفته اند، فرمود: به فرزندانت نیکی کن!.

دختر به نیکی سزاوارتر است: در بارهٔ نیکی به فرزند، نسبت به دختر سفارش بیشتری شده است و مستحب است هدیه ای را که پدر به خانه می آورد دختر را بر پسر مقدم بدارد، خصوصاً دختری که اسمش را فاطمه گذاشته است و نیز لعن و نفرین در بارهٔ اولاد نهی شده هر چند بدرفتاری و مخالفت والدین کنند بلکه از موجبات فقر شمرده شده است.

پدر روحانی به نیکی سزاوار تر است: آنچه از حرمت عقوق و وجوب نیکی در بارهٔ پدر و مادر ذکر شد راجع به والدین جسمانی است که واسطهٔ پیدایش فرزند در این عالمند و سبب تربیت و رشد و نمو جسمانی او یند اما والد روحانی یعنی کسی که سبب اصل خلقت انسان و رسیدنش به سعادت حقیقیه و تأمین کنندهٔ حیات باقیه او است حضرت رسول(ص) و ائمهٔ اطهار علیهم السلام می باشند که هر کس تابع و پیرو و وابسته به آنها شد، و به روحانیت آنها اتصال یافت ازجمیع آفات محفوظ و به جمیع خیرات باقیه نائل خواهد گردید چنانچه رسول خدا(ص) فرمود: من و علی(ع) دو پدر این امت هستیم.

مزیت و شرافت و اهمیت پدر روحانی بر پدر جسمانی مثل مزیت و شرافت روح به بدن و همچنین مزیت آخرت نسبت به دنیا است و آنچه از عقوبت عقوق والدین جسمانی و آثار وخیمهٔ آن ذکر گردید هزاران مرتبه بالا تر نسبت به عقوق والدین روحانی می باشد.

ثواب زیادتر ــ عقوبت شدیدتر: همچنین ثوابهائی که برای بر بوالدین جسمانی

ذکر گردید هزاران درجه راجع به نیکی به والدین روحانی است شاید بعضی از مراتب شدیدهٔ عقوبت عقوق مانند اینکه بهشت بر او حرام خواهد گردید و هیچ عمل از او پذیرفته نخواهد شد (به تأیید روایاتی که نسبت به تارکین ولایت رسیده **که هرچند «قائم اللیل وصائم النهار»** باشند از ایشان پذیرفته نیست). ناظر به عقوق والد روحانی باشد چنانکه بعضی از مراتب عظیمهٔ ثواب، بر بوالد روحانی است.

آیات عام است: در اخبار واردهٔ در مقام از اینکه آیات شریفه را جع به نیکی به والدین را به والدین جسمانی، تخصیص دهند نهی شده است بلکه آیات شریفه عام است و مراد هر دو است هم والد جسمانی و هم والد روحانی.

و قرینه ای که در این مورد است همراه ساختن اطاعت والدین و شکر از ایشان است به اطاعت و شکر پروردگار عالم.

سپاسگزاری ازمحمد(ص) و علی(ع): در آیهٔ شریفه **«ان اشکرلی ولوالدیك»** روایات کثیره ای رسیده که مراد از والدیک در این آیهٔ شریفه محمد (ص) و علی(ع) می باشند، نه اینکه والدین جسمانی مراد نیست بلکه این روایات بیان اشرف و افضل و اکمل افراد والدین را می نماید چنانچه در اصول کافی در باب صلهٔ رحم دو حدیث از حضرت صادق(ع) روایت نموده، در حدیث اول عمرو بن یزید از آنحضرت از معنی آیه شریفه «کسانیکه می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده»[1] سؤال نمود حضرت فرمودند منظور نزدیکان و بستگانت می باشد.

هم والدین جسمانی و هم روحانی: در حدیث دیگر فرمودند آیهٔ شریفه در بارهٔ صلهٔ رحم محمد(ص) و آل محمد نازل شده و به تحقیق در رحم و اقرباء توهم شامل است[2] پس فرمود: از کسانی مباش که آیه شریفه را منحصر در یک معنی بداند بلکه باید هر گاه می شنود فلان آیه در بارهٔ فلان چیز نازل شده آن را در نظائرش تعمیم دهد.

عقوق والدین روحانی: عقوق والد روحانی عبارت است از ترک اطاعت اوامرش وبیرون رفتن از تبعیت و تسلیم شدن نسبت به او و پاره کردن رشته ربط و اتصال

۱ــ والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل (سوره ۱۳ آیه ۲۱)

۲ــ قال علی نزلت فی رحم محمد(ص) و قد تکون فی قرابتك فلا تکونن ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد. (اصول کافی).

معنوی با او. حضرت رضا(ع) می فرماید: آیا شما راضی نیست که والدین جسمانی در اثر عقوق شما را از خود نفی کنند یعنی بگویند این فرزند ما نیست؟ گفتند چرا، فرمود: پس سعی کنید والدین روحانی شما که افضل از والدین جسمانی هستند شما را از خود نفی نکنند و شما را به فرزندی بپذیرند!.

محمد و علی دو پدر امت: رسول خدا (ص) فرمود: یا علی من و تو دو پدر این امتیم هر کس ما را ترک کند و بیازارد و از اطاعت ما خارج شود پس لعنت خدا بر او باد، و هر آینه من و تو دو مولای این امتیم هر کس از ما بگریزد لعنت خدا بر او باد، و هر آینه من و تو اجیر این امتیم هر کس پاداش ما را ندهد لعنت خدا بر او باد! پس فرمود: خدایا این نفرین را مستجاب فرما[1].

نیکی به والدین روحانی: نیکی به والد روحانی عبارت است از کمال تسلیم و انقیاد و اطاعت جمیع اوامر ایشان و نهایت تعظیم و تجلیل از مقام شامخ ایشان، و اینکه همیشه خود را در اداء حق آنها مقصر بداند.

در حال حیات از حضور در محضر شریف آنان و در حال ممات از تشرف به قبور متبرکهٔ ایشان دریغ ندارد و از یادشان غافل نگردد و بداند که هر چه به والد روحانی بیشتر متمسک شده و به یاد آقایان بیشتر باشد خودش بهره برده است زیرا که در حقیقت ضرر عقوق و نفع نیکی به پدر روحانی عاید خودش خواهد شد چنانکه در قرآن مجید می فرماید: «بگو ای پیغمبر، آنچه را از مزد رسالت که دوستی اهلبیت(ع) است از شما طلب نمودم برای خود شما است[2]» یعنی نفع آن عاید خودتان می گردد!.

از نیکی به پدر روحانی، گرامی داشتن ذریهٔ طیبهٔ او است بلکه جمیع وابسته های به او را اعم از روحانی و جسمانی چنانچه در بحث صلهٔ رحم ذکر می شود و نیز فرستادن هدایا و تحف در حال حیات و دادن صدقه و انجام اعمال خیر به نیابت آنها در حال ممات و نیز از موارد بر بوالد روحانی آن است که هر گاه نامش را ببرد یا بشنود صلوات بر او فرستد و ارتفاع درجه اش را بخواهد.

۱ــ یا علی الا وانی و انت ابوا هذه الامة فمن عقنا فلعنة الله علیه الا وانی و انت مولیا هذه الامة فعلی من ابق عنا فلعنة الله علیه الا وانی و انت اجیرا هذه الامة فمن ظلمنا اجرتنا فلعنة الله علیه ثم قال (ص) آمین. (بحار الانوار).

۲ــ قل ما سئلتکم من اجر فهولکم (سوره ۳٤ آیه ٤٦)

بازگشت به فهرست

۷ ـ قطع رحم

هفتم از گناهان کبیره قطع رحم است چنانچه حضرت صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام به گناه کبیره بودنش تصریح فرموده اند و نیز هم در قرآن مجید وعدهٔ آتش بر آن وارد شده و مورد لعن پروردگار عالم است و او را خاسر نامیده است. از حضرت سجاد(ع) مرویست که فرمود: از مصاحبت قاطع رحم به پرهیز که او را در سه جای قرآن ملعون یافتم.

۱ــ در سوره بقره می فرماید: «آنهائیکه عهد الهی را پس از بستن پیمان می شکنند و می برند آن چیزی را که خداوند امر به پیوستن آن فرموده (قطع رحم می کنند) و در روی زمین فساد می کنند، ایشان زیانکارانند»[1].

خاسر در قرآن مجید بر کسی که در آخرت معذب است اطلاق می شود و به قرینهٔ دو آیه بعد معلوم می شود خاسر در قاطع رحم ملعون می باشد.

۲ــ در سورهٔ رعد می فرماید: «آنانکه پیمان خدای را پس از محکم شدن می شکنند و می برند آنچه را که خدا به پیوند آن امر فرموده و در زمین فساد می کنند برایشان لعنت و محرومیت از رحمت خدا است و برای ایشان جایگاه بدی است[2] یعنی

۱ــ الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون (سوره ۲ آیه ۲۵).

۲ــ والذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره ۱۳ آیه ۲٦).

جایشان در دوزخ است».

۳ــ در سورهٔ محمد(ص) می فرماید «آیا از شما توقع است و غریب و بعید نیست که اگر متولی امور مردم شوید در زمین فساد کنید و از خویشان خود ببرید، آن گروه مفسد و قاطع رحم، کسانی اند که خدای تعالی آنها را از رحمت خود دور فرموده و کر کرده و چشمانشانرا کور فرموده»؟[1].

قطع رحم در روایات: اخبار زیادی هم در این موضوع وارد است که به بعضی اشاره می شود پیغمبر اکرم(ص) فرمود: به درستیکه در دشمنی با خلق (خصوصاً ارحام) زائل کننده است نه زائل کنندهٔ مو، بلکه زائل کنندهٔ دین.[2]

و حضرت صادق(ع) فرمود: از زائل کننده به پرهیزید به درستیکه آن هلاک کننده است مردان را ــ پرسیدند: منظور از (حالقه) برطرف کننده چیست؟ فرمود: قطع رحم.[3]

بدترین اعمال نزد خدا: مردی به پیغمبر(ص) عرض کرد: کدام عمل نزد خداوند بدتر و مبغوضتر است؟ فرمود: شریک قرار دادن برای او، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف[4].

نیکی به رحم درمقابل بدی او: مردی خدمت حضرت صادق(ع) آمده از بستگان خود شکایت نمود. حضرت به او فرمودند: خشم خود را فرو بر و کظم غیظ کن، (و به آنها نیکی کن!) عرض کرد: به من چنین و چنان می کنند؛ از انواع بدیها و ستمها فروگذار نمی کنند. حضرت فرمود: آیا تو هم می خواهی مثل آنها قطع رحم کنی و ترک احسان به

۱ــ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم. اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم. (سوره ۴۷ آیه ۲۴ و ۲۵).

۲ــ الا ان فی التباغض الحالقة لااعنی لحالقة الشعر و لکن حالقة الدین (کافی ج ۲ باب قطیعة الرحم ص ۲۵۸).

۳ــ اتقوا الحالقة فانها تمیت الرجال قلت و ما الحالقة؟ قال: قطیعة الرحم (کافی باب قطیعة الرحم ص ۲۵۹).

۴ــ جاء رجل الی النبی (ص) فقال ای الاعمال ابغض الی الله فقال الشرك بالله قال ثم ما ذا فقال (ص) قطیعة الرحم قال ثم ماذا فقال (ص) الامر بالمنکر و النهی عن المعروف. (کافی)

رحم نمائی؟ اگر چنین کنی، خدای تعالی در دنیا و آخرت نظر لطفش را از تمام شما خواهد برداشت[1]. مجلسی گوید ممکن است اگر توقطع ننمائی وصله کنی آنها هم پشیمان شده وصله نمایند، پس رحمت الهی همهٔ شما را خواهد گرفت و اگر پشیمان نشوند فقط رحمت الهیه شامل حال تو خواهد بود.

پس باید در مقابل قطع رحم اقارب، انسان صله نماید و لذا رسول خدا(ص) فرمود: قطع رحم نباید کنی هر چند رحم هم از تو ببرد![2]

حضرت باقر(ع) فرمود: سه خصلت است که صاحب آن نمی میرد تا اینکه آثار وخیمهٔ آن را ببیند ظلم، قطع رحم، قسم دروغ[3].

مرگ را نزدیک می کند: و حضرت امیر(ع) در خطبه اش فرمود: به خداوند پناه می برم از گناهانی که نیستی را نزدیک می کند[4]. یک نفر گفت آیا گناهانی هست که فناء را نزدیک کند؟ فرمود بلی قطع رحم، به درستیکه خانواده‌ای که با هم جمع شوند و مواسات نمایند با یکدیگر، خداوند رزق آنها را زیاد می فرماید و خانواده‌ای که از هم جداشوند و از یکدیگر ببرند خداوند ایشان را از توسعهٔ در رزق و طول عمر محروم می فرماید هر چند اهل تقوی باشند.

همه دست جمعی میمیرند: یکی از اصحاب حضرت صادق(ع) شکایت پسر عموهایش را به آنحضرت کردو گفت: برادران و پسر عموهایم مرا سخت در فشار گذاشته اند و سهمی که از خانه داشتم از من گرفته اند فقط یک اطاق برای من باقی گذارده اند اگر بخواهم شکایت آنها رانزد حکومت وقت بنمایم هر چه در دست آنها است می توانم بگیرم.

حضرت فرمودند: صبر کن خداوند به زودی برای تو فرج خواهد فرمود، این شخص پذیرفت و برگشت، در سال صد و سی و یک و بائی آمد و تمام آنها مردند و یک

۱ــ جاء رجل فشکی الی ابیعبدالله(ع) اقاربه فقال له (ع) اکظم غیظك و افعل؛ فقال: انهم یفعلون و یفعلون فقال اترید ان تکون مثلهم فلا ینظر الله الیکم (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۲ــ لا تقطع رحمك و ان قطعتك (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۳ــ ثلاث خصال لایموت صاحبهن ابداً حتی یری و بالهن البغی و قطیعة الرحم و الیمین الکاذبة (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۴ــ اعوذبالله من الذنوب التی تعجل الفناء (کافی ج ۲ ص ۲۶۰).

نفر هم از ایشان باقی نماند، پس خدمت حضرت صادق(ع) آمده حضرت فرمود: حال خانواده تو چگونه است؟ عرض کرد بخدا قسم که همه مردند. حضرت فرمود: هلاک شدن آنها برای این است که با تو بد کردند و حق ترا نشناخته و قطع رحم خود نمودند همه نابود شدند[1].

رحمت خدا را می برد: و از حضرت صادق(ع) است که رسول خدا(ص) فرمود: هر گاه در مردم دانش باشد ولی عمل به آن نباشد و الفت و محبت فقط به زبان باشد نه به دل و رحمها قطع شود، در این هنگام خداوند رحمت دنیویه و اخرویهٔ خود را از آنها بریده، پس گوش دل ایشان کر و چشم دل آنها را کور خواهد فرمود![2].

رسول خدا(ص) فرمود: ظلم و قطع رحم از هر گناهی سزاوارتر است که خدا زودتر صاحبش را در دنیا عقوبت کند، با آنچه، در آخرت برایش از انواع عذابها ذخیره کرده است[3].

و نیز فرمود: قاطع رحم داخل بهشت نمی شود[4].

بوی بهشت ازهزار سال راه به مشام میرسد ولی عاق والدین و قاطع رحم بوی آن را هم نخواهند شنید[5]. و نیز فرمود: قطع رحم مانع استجابت دعا است.

در باب فضیلت شب قدر از آنحضرت مرویست: که خداوند در آن شب همه را می آمرزد مگر چهار طایفه را، شرابخوار، عاق والدین، قاطع رحم، دشمنی کنندهٔ به مؤمنین.

صله رحم واجب است: خداوند در سورهٔ نساء می فرماید «بترسید از مخالفت امر

۱ــ کافی.

۲ــ اذاظهر العلم و احترز العمل و ائتلفت الالسن واختلفت القلوب و تقاطعت الارحام هنالك لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).

۳ــ ما من ذنب اجدران یجعل الله لصاحبه العقوبة فی الدنیا مع ما ادخره فی الاخرة من البغی وقطیعة الرحم (مستدرك).

٤ــ لایدخل الجنة قاطع رحم (مستدرك)

۵ــ عن جابر عن ابیجعفر(ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) اخبرنی جبرئیل ان ریح الجنة توجد من مسیرة الف عام ما یجدها عاق و لاقاطع رحم و لاشیخ زان ــ و ان ریحها لیوجد من مسیرة الفی عالم ولایجد ریحها عاق ولاقاطع رحم. (جلد ۱۶ بحارالانوار ص ۲۸).

خداوندی که از یکدیگر به نام او حاجت می طلبید (یعنی چنانچه خدا را بزرگ می دارید که یکدیگر را به او قسم می دهید که چنین و چنان کن یا نکن، پس مخالفت امر او را نکنید) و بترسید از بریدن خویشان[1] و سعی کنید در پیوند با ایشان» در این آیه والارحام عطف به اسم جلالهٔ پروردگار است و در مجمع البیان این معنی را از حضرت باقر(ع) روایت نموده، و در کافی از حضرت صادق(ع) در معنی این آیهٔ شریفه اینطور نقل نموده که ارحام در اینجا تمام خویشاوندانند نه طایفهٔ خاصه به درستی که خداوند امر به وصل نمودن تمام خویشان فرموده وصلهٔ رحم را بزرگ فرموده که همراه با خود آن را ذکر کرده **«الله والارحام»**[2].

نماز وزکات ــ تقوی وصلهٔ رحم: از حضرت رضا(ع) مرویست که خداوند در قرآن مجید سه امر فرموده و مورد هر امری را هم دو چیز قرار داده که اطاعت کردن آن امر به اطاعت نمودن هر دو است.

۱ــ امر فرموده به نماز وزکات با هم، پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش هم پذیرفته نیست.

۲ــ امر فرموده به سپاسگزاری ازخودش و والدین، پس کسی که شکر خدا رابکند ولی از والدین سپاسگزاری نکند شکر خدا را هم نکرده.

۳ــ امر فرموده به تقوی از خودش وصلهٔ رحم پس کسی که صلهٔ رحم نکند امر به تقوی را هم اطاعت ننموده است[3].

عطای به رحم ــ آسانی حساب: در سورهٔ نحل می فرماید «خداوند امر می فرماید به میانه روی در جمیع امور و انصاف و تفضل کردن و عطای به خویشان، هر چه را که به آن نیازمندند»[4].

۱ــ و اتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ... (سوره ٤ آیه ۱).

۲ــ هی ارحام الناس ان الله عزوجل امر بصلتها و اعظمها الا تری انه جعلهامنه. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۰ ج ۲)

۳ــ ان الله تعالی امر بثلثة مقرون بها ثلثة اخری امر بالصلوة و الزکوة فمن صلی و لم یزك لم تقبل منه صلوته و امر بالشکر له ولوالدیه فمن لم یشکروالدیه لم یشکر الله و امر باتقاءالله و صلة الارحام فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عزوجل. (عیون الاخبار).

٤ــ ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی (سوره ۱۶ آیه ۹۳).

و در سورهٔ رعد می‌فرماید «آنهائیکه به رحم خود پیوند می کنند و از عذاب پروردگار خود می ترسند و از سختی و بدی حساب خود بیمناکند،[1] تا در آخر آیهٔ شریفه می‌فرماید: برای ایشان سر انجام نیک و دخول در بهشت جاودانی است».

از جمله «**یخافون سوء الحساب**» در این آیه شریفه فهمیده می شود که صلهٔ رحم موجب آسان شدن حساب است چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) وحضرت صادق (ع) مرو یست که صلهٔ ارحام حساب را آسان می کند[2].

بخشش حضرت صادق(ع) به حسن افطس: حضرت صادق(ع) هنگامی که نزدیک وفات‌شان شد وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس که پسر عموی ایشان بود بپردازند! به آنحضرت گفته شد آیا به کسی عطا می فرمائید که با شمشیر به شما حمله کرد؟.

حضرت فرمود: نمی خواهی از کسانی باشم که خدای تعالی در بارهٔ آنها می‌فرماید «و کسانی که می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده» به درستیکه خداوند بهشت را آفرید و پاکیزه و خوشبو کرد، بوی آن از دو هزار سال راه درک می گردد، ولی عاق والدین و قطع کنندهٔ رحم آن را نمی یابد.[3]

صلهٔ رحم در روایات: اخبار زیادی در بارهٔ وجوب صلهٔ رحم رسیده از آن جمله حضرت باقر(ع) می‌فرماید: رسول خدا(ص) فرمود: وصیت وسفارش می کنم حاضرین و غائبین از امتم راو کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند تا روز قیامت که صله رحم نمایند هر چند فاصله میان ایشان و رحم یک سال باشد به درستی که صلهٔ رحم از اموری است که خدای تعالی آن را جزء دین قرار داده است.[4]

از صراط نخواهد گذشت: و از حضرت باقر مرو یست که ابوذر گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم: که فرمود: صراط (پلی که روی جهنم است و روز قیامت همه باید از روی

۱ــ والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب (سوره ۱۳ آیه ۲۲).

۲ــ قال الصادق (ع) صله الرحم تهون الحساب یوم القیمة و هی منسأة فی العمروتقی مصارع السوء (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).

۳ــ بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۰۶.

۴ــ عن ابیجعفر (ع) قال رسول الله (ص) اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیمة ان یصل الرحم و ان کانت منه علی مسیرة سنة فان ذلك من الدین (کافی باب صلة الرحم ج ۲ ص ۱۲۱).

آن عبور نمایند) دو طرفش، رحم و امانت خواهد بود، هر گاه کسی که صلهٔ رحم می کرده و امانت را هم رد می کرده از آن بگذرد به سلامت گذشته به بهشت خواهد رفت و هر گاه خیانت کنندهٔ به امانت وقطع کنندهٔ رحم از روی آن بگذرد او را با این دو گناه هیچ عملی سودی نمی رساند وصراط او را میان آتش خواهد انداخت[1].

آثار دنیوی صلهٔ رحم: روایات کثیره‌ای رسیده است که از آثار صلهٔ رحم طول عمر و تأخیر در اجل و دفع بلاء و زیادتی رزق و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می باشد.

حضرت صادق(ع) در مجلس منصور دوانقی سه حدیث در بارهٔ صلهٔ رحم ازقول رسول خدا(ص) نقل فرمود:

۱ــ شخصی صلهٔ رحم می کند و از عمرش سه سال بیشتر نمانده، پس خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را سی سال قرار می دهد و شخصی قطع رحم می کند و از عمرش سی سال مانده، پس خدای تعالی آن را سه سال قرار می دهد آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود «خدا هر چه رابخواهد محو یا ثبت می فرماید»[2].

۲ــ پیوند برحم خانه‌ها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید هر چند پیوند کننده از نیکان نباشد[3].

۳ــ صلهٔ رحم سبب آسان شدن حساب روز جزا است و ازمردن بد یعنی عاقبت بشری نگه می دارد.[4]

و نیز مرو یست که حضرت صادق(ع) به میسر فرمود چندین مرتبه مرگت رسید و خدای تعالی به سبب صلهٔ رحمی که کردی و احسانی که به خو یشاوندانت نمودی آن را

۱ــ عن ابیجعفر(ع) قال ابوذر سمعت رسول الله(ص) یقول: حافتا الصراط یوم القیمة الرحم و الامانة فاذامرالوصول للرحم المؤدی للامانة نفذالی الجنة و اذامر الخائن للامانة القطوع للرحم لم ینفعه معهما عمل و تکفاء به الصراط فی النار (کافی ج ۲ باب صلة الرحم ص ۱۲۲).

۲ــ قال رسول الله (ص) ان الرجل لیصل رحمه و قدبقی من عمره ثلث سنین فیصیره الله ثلثین سنة و یقطعها و قدبقی من عمره ثلثون سنة فیصیره الله ثلث سنین ثم قال (ص) یمحوالله ما یشاء و یثبت. (بحار الانوار).

۳ــ صلة الرحم تعمر الدیار و تزید فی الاعمار و ان کان اهلها غیر اخیار. (بحار الانوار).

۴ــ صلة الرحم تهون الحساب و تقی میته السوء (بحار الانوار).

به تأخیر انداخت![1].

سبب طول عمر: و نیز مرویست که آنحضرت فرمود: ای میسر، چه کرده‌ای که عمرت زیاد شده است؟! گفت در جوانی، کارگر بودم و مزدم پنج درهم بود، اجرت خودم را به دائیم می دادم.[2]

یعقوب مغربی بر حضرت موسی بن جعفر(ع) وارد شد، حضرت به او فرمود: در فلان منزل بین تو و برادرت نزاعی (شری) در گرفت و از یکدیگر بریدید تا اینکه به یکدیگر دشنام دادید، این از دین من نیست و نه از دین آباء من، پس از عذاب خدا بترس؛ بدرستی که این عمل شما به مرگ جدائی بین شما خواهد افتاد و برادرت در این سفر خواهد مرد و زود است که از کردهٔ خود پشیمان شوی!.

یعقوب عرض کرد: مرگ من چه وقت خواهد رسید؟ فرمود: مرگ تو هم رسیده بود لیکن در منزل دیگر به عمه ات صله و احسان نمودی؛ پس مرگ تو تا بیست (سال یا ماه) تأخیر افتاد «**فزید فی اجلك عشرون**»، پس آن برادر قبل از رسیدن به وطن و اهلش مرد و در راه او را دفن کردند...[3]

آثار معنوی و اخروی صلهٔ رحم: حضرت صادق(ع) فرمود: صلهٔ رحم سبب دارا شدن صفت جمیله حسن خلق و سخا و کرم می شود (زیرا برای انجام این تکلیف مهم الهی ناچار است که در معاشرت ارحام رعایت حسن سلوک را بنماید و پس از تمرین و

۱ــ قد حضر اجلك غیرمرة کل ذلك یؤخرالله بصلتك لرحمک و برك قرابتك (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۹).

۲ــ قال ابوعبدالله (ع) یا میسر لقد زید فی عمرك فای شیء تعمل قلت کنت اجیراً و انا غلام بخمسة دراهم فکنت اجریها علی خالی. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸).

۳ــ قدمت امس و وقع بینك و بین اخیك شرفی موضع کذا و کذا حتی شتم بعضکم بعضاً ولیس هذا دینی ولادین آبائی ولا نأمر بهذا احداً من الناس فاتق الله وحده لاشریك له فانکما ستفترقان بموت اما ان اخاك سیموت فی سفره قبل ان یصل الی اهله و ستندم انت علی ما کان منك و ذلك انکما تقاطعتما فبتر الله اعماركما فقال له الرجل فانا جعلت فداك متی اجلی فقال (ع) اما ان اجلك قد حضر حتی وصلت عمتك بما وصلتها به فی منزل کذا و کذا فزید فی اجلك عشرون ــ قال شعیب فاخبرنی الرجل ولقیته حاجاً ان اخاه لم یصل الی اهله حتی دفنه فی الطریق. (سفینة البحار جلد اول صفحهٔ ۵۱۶).

ممارست دارای ملکهٔ حسن خلق می شود حتی نسبت به دیگران و همچنین به برکت صلهٔ رحم و تکرار آن دارای ملکهٔ سخا وجود می شود و از مرض مهلک بخل نجات پیدا می‌کند) و نیز نفسش از مرض کینه و حسد پاک می شود و از بلای دشمنی با خلق راحت می شود (چون به سبب صلهٔ رحم محبوب نزدیکان بلکه سایر خلق شده واز شر آنها در امان خواهد بود)[1].

قبول سایر اعمال: از حضرت باقر(ع) است: که صلهٔ رحم اعمال نیک صاحبش را پاکیزه می کند یعنی نقائص آن را برطرف می کند و به درجهٔ قبول می رساند مال را زیاد کرده و شدائد و مصیبتها را دفع می کند و حساب روز قیامت را آسان می کند و اجل را تأخیر می اندازد.[2]

بهترین گام برداشتنها: حضرت سجاد(ع) می فرماید محبوبترین گام برداشتنها نزد خدای تعالی دو گام برداشتن است، یکی گامی که برمی دارد و به آن به صف مسلمین ملحق می شود مانند صف جهاد و صف نماز جماعت، دوم گامی که برمیدارد و حرکت می کند برای صلهٔ رحمی که از او بریده است[3]. رسول خدا (ص) فرمود: به درستیکه در بهشت مقامی است که به آن نمی رسد مگر سه طایفه: امام عادل، صله کنندهٔ رحم و فقیر عیال وار صابر[4].

ثواب صلهٔ رحم: و نیز فرمود: کسی که برای صلهٔ به جان و مال به طرف رحم خود حرکت کند خداوند اجر یکصد شهید در نامهٔ اعمالش می نویسد و به هر قدمی که بر می دارد چهل هزار حسنه برای او است و چهل هزار گناه از او محو شده و چهل هزار درجه برایش بلند می شود و مثل این است که یکصد سال بندگی خدا کرده[5].

۱ــ صلة الارحام تحسن الخلق وتسمح الکف وتطیب النفس... (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۱).

۲ــ صلة الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی الاجل. (کافی ج ۲ ص ۱۲۱).

۳ــ ما من خطوة احب الی الله من خطوتین خطوة یسدبها المؤمن صفا فی الله و خطوة الی ذی رحم قاطع. (بحار الانوار).

۴ــ ان فی الجنة درجة لایبلغها الاامام عادل اوذو رحم وصول اوذوعیال صبور (بحار الانوار).

۵ــ من مشی الی ذی قرابة بنفسه و ماله لیصل رحمه اعطاه الله تعالی اجرمأة شهید و له بکل خطوة اربعون الف حسنة و یمحی عنه اربعون الف سیئة و ترفع له من الدرجات مثل ذلك و کأنما عبدالله تعالی مأة سنة. (بحار الانوار)

و باز از همان حضرت است: که صدقه دادن در راه خدا ده درجه ثواب دارد و قرض دادن هیجده درجه (زیرا به قرض دادن آبروی قرض گیرنده محفوظ می‌ماند) و صلهٔ برادران دینی و پیروان اهل بیت بیست درجه وصلهٔ رحم بیست و چهار درجه[1].

معنی صله و قطع رحم: چون در شرع مقدس معنی خاصی برای رحم ذکر نگردیده پس مراد همان معنی عرفی آن است که عبارت از مطلق اقارب است به معنی خویشاوندان پدری و مادری هر چند به چند واسطه باشد و همچنین خویشاوندی از طریق اولاد.

عروة بن یزید از حضرت صادق(ع) از معنی آیهٔ: و کسانیکه می پیوندند آنها را که خدا امر به پیوندشان فرموده[2] پرسید؟ حضرت فرمودند: «**هی قرابتك**»[3] یعنی صلهٔ رحم پیوند به تمام خویشاوندان است، محرم باشد یا نامحرم، دور باشد یا نزدیک یعنی واسطه بخورد یا نه.

رحم فقیر و غنی ندارد: هر چند عادت اهل دنیا بر این است که در بین بستگان، آنکه صاحب مال و اعتبار باشد او راوابستهٔ نزدیک خود می دانند و اگر فقیر و بی اعتبار باشد او را ازخود جدا می دانند هر چند نزدیک هم باشد ولی در شرع مقدس هیچ فرقی در حکم صله و قطع رحم بین اقارب نیست، بلی هر چه نزدیک‌تر باشد و واسطه کمتر بخورد این حکم شدیدتر می باشد.

شهید ثانی علیه الرحمه این معنی عرفی را که برای رحم ذکر گردید باکثر فقها نسبت داده است.

صله کدام است؟: هر کاری که درعرف پیوند را برساند صله است هر چند در کوچکی مانند اول سلام کردن یا نیکو جواب دادن سلام باشد.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید: صلهٔ رحم و نیکی به برادارن روحانی و ایمانی حساب را در روز قیامت آسان می کند و از گناه نگه می دارد پس به نزدیکان خود صله

۱ــ الصدقة بعشرة و القرض بثمانی عشرة و صلة الاخوان بعشرین و صلة الرحم با ربع و عشرین. (بحار الانوار)

۲ــ والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل. (سوره ۱۳ آیه ۲۲)

۳ــ کافی.

کنید و به برادران خود نیکی نمائید هر چند به نیکی سلام کردن و پاسخ دادن باشد[1].

در حدیث دیگر فرمود: صلهٔ رحم کنید هر چند به جرعهٔ آبی برحم دادن باشد[2] و این مرتبه نازلهٔ صله است.

مراتب صلهٔ رحم: شهید ثانی علیه الرحمه در بیان مراتب صلهٔ رحم فرمود: اعظم مراتب آن صلهٔ به نفس (به جان) است که در آن اخبار زیادی رسیده است پس از آن به دفع ضرر است یعنی اگر ضرری متوجه رحم گردد آنرا دفع نماید، پس از آن رساندن نفع به او است پس از آن صله نمودن به کسی که واجب النفقه رحم است مانند زن پدر و زن برادر و کمترین مراتب صله، سلام کردن به رحم است و کمتر از آن پیغام سلام برایش فرستادن می باشد و همچنین در نبودنش برایش دعاء کردن و در حضورش نیایش گفتن است.

قطع رحم عرفی است: چنانچه صله امر عرفی شد قطع رحم هم عبارت از هر امری است که درعرف بریدگی از آن فهمیده شود مانند سلام نکردن یاروترش کردن یارو برگرداندن یا ترک احترام و ادب نمودن یا در سفر جواب نامه ندادن یا در حضر، ترک دیدار یا مثلاً عیادت نکردن اگر مریض شود یا از سفر باز گردد و نظائر اینها.

قطع نسبت بارحام مختلف است: شکی نیست که صدق عرفی قطع و صلهٔ رحم به حسب زمان و مکان و مراتب ارحام و خصوصیات آنها فرق می کند ممکن است عملی نسبت به رحم نزدیک قطع باشد ولی نسبت به رحم دور قطع نباشد یا ممکن است نسبت به رحم شریفی که دارای مقامی است قطع و نسبت به دیگری نباشد البته درموارد شک باید جانب احتیاط را مراعات نمود که مبادا در گناه کبیرهٔ قطع رحم واقع شد.

تکبر به رحم فقیر قطع است: اززشت‌ترین اقسام قطع رحم آن است که شخص بواسطهٔ داشتن مال و ثروت و اعتبار دنیوی، اعتنائی به رحم فقیر یا بی اعتبار خود نکند و او را رحم خود نداند و بر او تکبر نماید و اگر رحم غنی و معتبر خود را ببیند احترام کند، این در حقیقت نسبت به رحم غنی صلهٔ رحم نکرده بلکه به مال و جیفهٔ دنیا اعتناء نموده

۱ــ ان صلة الرحم والبرلیهو نان الحساب و یعصمان من الذنوب فصلوا ارحامکم و بروا اخوانکم ولو بحسن السلام ورد الجواب. (کافی ج ۲ ص ۱۲۵)

۲ــ صل رحمك ولو بشربة من ماء (وسائل کتاب نکاح باب ۱۹ صفحه ۱۴۱).

است نه به شخص رحم به عنوان رحم زیرا که از رحم فقیر رو بر می گرداند.

حد و جوب صله رحم: قدر مسلم از وجوب صله، مقداری است که در ترک آن قطع رحم عرفاً صدق نماید، پس هر عملی که صلهٔ رحم بر آن صادق باشد بطوری که اگر بجا نیاورد می گویند قطع رحم کرده آن عمل شرعاً واجب است، مثلاً هر گاه شخص ثروتمندی رحم فقیری داشته باشد که محتاج مخارج ضروریه مانند نفقه روزانه یا معالجه مرض یا ادای‌دین شده و از رحم ثروتمند و متمکن خود مطالبهٔ وجهی برای رفع ضرورت کند، اگر از او مضایقه کرد قطع رحم نموده، پس دادن این مال به مقداریکه رفع حاجتش گردد صلهٔ رحم و شرعاً هم شکی در واجب بودنش نیست.

همچنین هر نوع حاجت ضروری که داشته و به رحم خود عرضه بدارد او هم از عهده بر می آید و طوری است که اگر اعتنائی نکند در عرف قاطع رحم شمرده می شود، این قسم کار، صلهٔ واجب است.

مگر اینکه انجام حاجتش موجب عسر و حرج باشد یا اینکه حاجتش غیر مشروع باشد یا اینکه در راه انجام حاجتش در معصیت واقع می شود که در این مورد هم واجب نخواهد بود، مثل اینکه رحم شخص از سفر آمده و اگر از او دیدن نکند در عرف قطع رحم است لیکن اگر صله کند و به خانه اش رود گرفتار معصیت می گردد، شکی نیست که این قسم صله واجب نیست.

میزان وصل و قطع عرف است: در هر موردی که شک دارد آیا این مقدار از صله واجب است یا نه به عرف رجوع نماید اگر ترک آن را قطع رحم دانستند واجب خواهد بود و گاه می شود که ترک سلام یا ترک احسان کمی، یا بر نیاوردن حاجت مختصری یا ترک دیداری در عرف قطع رحم شمرده می شود.

اگر واجب نشد مستحب است: گاهی بعضی از این امور در برخی از ارحام و پاره‌ای مواقع عرفاً قطع رحم نیست پس اگر قطع رحم نبودنش مسلم شد انجام دادن آن صله که عدم وجوبش معلوم است، مستحب خواهد بود و اگر واجب نبودنش مسلم نیست باید رعایت احتیاط را کرد و حتی الامکان کاری کرد که یقین داشته باشد که این گناه بزرگ از او سر نزده است.

قطع قاطع هم حرام است: در صورتیکه بعضی از ارحام نسبت به شخص قطع رحم نموده، نمی شود با او معامله به مثل کرد یعنی او هم کاری کند که در عرف قطع

رحم باشد و به عبارت دیگر قطع رحم نسبت به جمیع ارحام حرام است حتی آنهائیکه به او قطع رحم نموده‌اند چنانچه در اخبار گذشته به آن اشاره شد.

رسول خدا(ص) فرمود: نباید قطع رحم کنی هر چند رحم از تو ببرد.[1]

فرمایش حضرت صادق(ع): عبدالله بن سنان گفت: به حضرت صادق(ع) عرض کردم پسر عموئی دارم که من به او صله می نمایم و او از من می برد، پس من صله می کنم او می برد تا اینکه می خواهم من هم بدین سبب از او ببرم حضرت فرمودند: هرگاه صلهٔ خود را از او نبری (ممکن است حیاء کند و دیگر از تو قطع ننماید) پس خداوند رحمت خود را به تو و پسر عمو یت متصل خواهد فرمود و اگر قطع خود را ادامه داد و توهم قطع نمودی، خداوند رحمت خود را از هر دوی شما قطع می فرماید.[2]

نیکی به پاداش بدی: رسول خدا(ص) فرمود: با کسی که به تو خیانت نموده خیانت نکن که اگر کنی مثل او خیانتکار خواهی بود و نیز از رحمی که از تو بریده نبرکه اگر بریدی مثل او قطع کنندهٔ رحم خواهی بود[3].

و نیز فرمود: بهترین اخلاق پسندیده که آثار دنیوی و اخرو یه بر آنها مترتب است سه خصلت است، صله نمودن با کسی که از او قطع نموده، عطا کردن به کسی که از او دریغ داشته، عفو کردن از کسی که به او ستم کرده[4].

قطع رحم مسلمان و کافر فرقی ندارد: ظاهر اطلاقات واردهٔ در مقام آن است که فرقی در حرمت قطع رحم نیست بین این که رحم مسلمان باشد یا کافر، شیعهٔ دوازده امامی باشد یا از سایر فرقه های مسلمان، عادل و پرهیزگار باشد یا فاسق و فاجر، اجمالاً کفر و فسق سبب سقوط حق رحمیت نمی شود. ابن حمید به حضرت صادق(ع) عرض کرد: بستگان من بر غیر دین من هستند آیا باز برای ایشان حقی بر عهدهٔ من است یا نه؟

۱ــ لا تقطع رحمك و ان قطعك (کافی ج ۲ باب صلة الرحم).

۲ــ عن عبدالله بن سنان قال قلت لابیعبدالله (ع) ان لی ابن عم اصله فیقطعنی واصله فیقطعنی حتی لقد هممت لقطیعته ایای ان اقطعه اتاذن لی قطعه، قال (ع) انك اذا وصلته و قطعك وصلكما الله عزوجل جمیعاً و ان قطعته و قطعك قطعكما الله. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲٤).

۳ــ لا تخن من خانك فتكون مثله ولا تقطع رحمك و ان قطعك. (بحار الانوار)

٤ــ الاادلكم علی خیر الدنیا والاخرة قالوا بلی یا رسول الله قال (ص) من وصل من قطعه واعطی من حرمه و عفاعمن ظلمه (بحار الانوار جلد ۱٦ صفحه ۲۹).

حضرت فرمودند: بلی حق رحم به هیچ چیز ساقط نمی شود. اگر بستگانت بر دین تو بودند دو حق بر تو داشتند حق رحم و حق همکیشی و برادری دینی[1].

صلهٔ داود رقی و مرگ رحم: داود رقی گفت: خدمت حضرت صادق(ع) نشسته بودم که ناگاه ابتداء فرمود: ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما شیعیان بر من عرضه داشته شد، در بین کارهای تو صله کردن به پسر عمویت مرا شاد کرد، به درستیکه می دانم این پیوند تو در برابر بریدن او سبب نزدیک شدن مرگ او است[2].

داود گوید: مرا پسر عموی معاند و خبیثی بود گرفتاری و پریشانیش را متوجه شدم پیش از حرکت کردنم به مکهٔ معظمه، مبلغی برایش فرستادم تا معیشتش تأمین شود. چون به مدینه آمدم حضرت مرا از این موضوع خبر داد.

رفتار حضرت صادق(ع) با حسن و عبدالله: از اموریکه مؤید مطلب است نبریدن ائمهٔ ما علیهم السلام است از بعضی از اقارب خود که از حق منحرف بودند بلکه در مقام دشمنی و ضدیت با آنان بودند با اینکه دشمنی با امام در مرتبهٔ شرک و کفر است، چنانچه حضرت صادق(ع) وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس به جهت حق رحم بدهند با اینکه به روی آقا شمشیر کشیده بود.

و نیز عبدالله بن الحسن از کسانی بود که با آنحضرت مخاصمه و مجادله می کرد و از آنحضرت مطالبهٔ بیعت با پسرش محمد می کرد مع الوصف در کتب روایات و تواریخ دیده نشده که حضرت صادق(ع) کوچکترین جسارتی یا کاری که از آن بوی بریدگی بیاید انجام داده باشند.

گفتگوی حضرت صادق(ع) با عبدالله حسنی: عبدالله روزی در کوچه مدینه با آنحضرت مجادله زیادی کرد و مردم بسیاری اطراف ایشان جمع شدند، در مقابل این قطعی که از او سر زد آنحضرت فردا صبح بخانه اش تشریف آوردند و برای اینکه عبدالله از

۱ــ عن الجهم بن حمید قال قلت لابیعبدالله (ع) تکون لی القرابة علی غیر امری الهم علی حق؟ قال: (ع) نعم حق الرحم لایقطعه شیء واذا کانوا علی امرك کان لهم حقان حق الرحم و حق الاسلام. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۵).

۲ــ کنت جالساً عند ابیعبدالله (ع) اذ قال لی مبتدء من قبل نفسه یا داود لقد عرضت علی اعمالکم یوم الخمیس فرأیت فیما عرض علی من عملك صلتك لابن عمك فلان فسرنی ذلك انی علمت ان صلتك له اسرع فی فناء عمره و قطع اجله (بحار الانوار).

کردهٔ دیروز خود پشیمان شود و توبه نماید فرمود دیشب آیه شریفه «**والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل**» را خواندم و سخت ترسناک شدم،عبدالله متنبه شده و گریان گردید و گفت مثل اینکه این آیه را فراموش کرده بودم و هر دو دست در گردن یکدیگر انداختند[1].

تأثر ـ حضرت ـ بر ـ سادات حسنی ـ: زمانی که منصور دوانقی علیه اللعنه، عبدالله محض وعدهٔ دیگر ازسادات حسنی را که بر او خروج کرده بودند اسیر و در زندان کوفه جای داد با اینکه ایشان مخالفت حضرت صادق(ع) را نموده بودند آنحضرت از مصیبت آنها سخت ناراحت و بیست روز بستری شدند و نامهٔ مفصلی مشتمل بر تعزیت و تسلیت ایشان به زندان کوفه فرستادند و مکرر جویای حالات آنها بودند و مکرر بر حالشان می گریستند.

صله رحم با بغض کافر منافاتی ندارد: آنچه ازوجوب صلهٔ رحم و حرمت قطع آن ذکر شد که فرقی بین کافر و مسلمان، فاسق و پرهیزگار ندارد، این موضوع با حرمت دوستی با کفار و فجار و وجوب بغض و دشمنی ایشان (چنانچه در بحث حرمت اعانت به ظالم ذکر خواهد شد) منافاتی ندارد زیرا صله، حسن سلوک و معاشرت با رحم است به مقداری که در عرف بگویند قطع رحم نکرد و این حسن سلوک با بغض او منافاتی ندارد زیرا که آن امر قلبی و باطنی است.

اگر تأیید کفر نشود: بلی اگر صلهٔ باو سبب جرأتش در کفر یا فسق شود، به **طوریکه** اگر از او ببرد **ممکن** است ترک کفر یا فسق نماید، در این صورت از باب نهی از منکر مانعی ندارد و با اطمینان به اینکه قطع از او موجب ترک آن می شود آنوقت بریدن از او واجب می گردد چنانچه در بحث خودش ذکر می شود و در غیر مورد یقین و احتمال به ترک کفر یا فسق، قطع رحم به حرمت خود باقی است.

دشمن دین باید طرد شود: در صورت دیگر هم بریدن از رحم کافر یا فاسق واجب است و آن در وقتی است که در مقام ضدیت و دشمنی وجنگ با دین باشد، چنانچه خداوند در سورهٔ مجادله می‌فرماید، کسانی را که ایمان به خدا و روز جزا آورده‌اند نمییابی که با کسانی که با خدا و رسول دشمنی می کنند، دوستی نمایند هر

۱ــ کافی.

چند پدران یا پسران یا خویشانشان باشند[1] یعنی مؤمن با کافر معاند دوستی نمی کند هر چند از بستگان نزدیکش باشد.

اگر دشمنی نکند صله واجب است: و باز می‌فرماید: «خداوند شما را باز نمی دارد از کسانی که با شما جنگ ننمودند و شما را از خانه هایتان بیرون نکردند، که با ایشان نیکوئی کنید و به عدل با آنها حکم کنید و با ایشان ستم ننمائید به درستی که خداوند عدالت کنندگان را دوست می دارد، تنها شما را از دوستی کسانی باز می دارد که با شما جنگ نمودند و از خانه هایتان بیرونتان کردند و هم پشت با دشمنانتان در بیرون کردن شما شدند، و کسی که با ایشان دوستی کند، پس ایشان گروه ستمکارانند.[2]

سفر کردن برای صله رحم: در شرع مقدس اسلام سفر کردن برای صلهٔ رحم و دیدار از اقارب مستحب است چنانچه از رسول خدا(ص) مرویست که به امیرالمؤمنین(ع) فرمود: یا علی(ع) راه دو ساله را برای نیکی به والدین بپیما! یعنی اگر فاصله تو با پدر و مادرت دو سال راه باشد این مسافت را طی کن و آنها را ملاقات نما، و فرمود یک سال راه را برای دیدار و پیوند با اقارب طی کن و یک میل راه برای دیدار مریض و دو میل راه برای تشییع جنازه و چهار میل راه برای زیارت و ملاقات برادر دینی.[3]

و در اخبار گذشته نقل گردید که هر کس برای دیدار ارحام حرکت کند به هر قدمی چهل هزار حسنه برایش ثبت و چهل هزار گناه از او محو و چهل هزار درجه به درجاتش افزوده می گردد.

دوری و دوستی: در مکاتبهٔ منسوب به امیرالمؤمنین(ع) به عمال خود چنین است: «**مروا الاقارب ان یتزاوروا و لایتجاوروا**». مرحوم نراقی در معراج السعاده در شرح این جمله چنین می نویسد: امر کنید خویشاوندان را که به دیدن یک دیگر روند اما با هم

۱ــ لا تجدقوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوآباءَهم اوابناءَهم او اخوانهم او عشیرتهم (سوره ۵۸ آیه ۲۲).

۲ــ لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئك هم الظالمون. (سوره ٦٠ آیه ۹ و ۱۰).

۳ــ یا علی سرسنتین بروالدیك؛ سر سنة صل رحمك سر میلاعد مریضاً، سرمیلین شیع جنازة، سر اربعة امیال زراخاً فی الله. (بحار الانوار جلد ١٦ ص ۳۰).

همسایکی نکنند، چه همسایگی باعث بغض و حسد و قطع رحم گردد، و این امری است مشاهد، همچنانکه در اکثر اهل روزگار می بینیم که چون خویشان از یکدیگر دور می باشند دوستی ایشان با یکدیگر بیشتروشوق آنان به یکدیگر افزون تر است آری مثلی است مشهور، دوری و دوستی.

صلهٔ ارحام روحانیه: بر اهل بصیرت پوشیده نیست که انسان به حسب استعداد دارای دو جهت و جنبه است روحانی و جسمانی، برای پیدایش و تکمیل جهت مادی، سببش پدر و مادر است و سبب تحقق و پیدایش جهت روحانیت و تأمین سعادت باقیه و زندگانی حقیقیه پدر روحانی یعنی محمد(ص) و علی(ع) می باشند که به برکت محبت و تبعیت و اطاعت از ایشان و کمال تسلیم و انقیاد نسبت به آنها، خداوند ربط و اتصال به مقام شامخ روحانیتشان را عنایت می فرماید و در حصن محکم روحانیت آقایان داخل گردیده، جنبه روحانیت او که بالقوه بود فعلیت پیدا می کند و ابواب علوم و معارف برویش باز و چشمه های حکمت و حقایق در قلبش جاری و حیات طیبهٔ انسانیه را درک خواهد نمود، اگر این بزرگواران نبودند هیچگاه انسان از جهت حیوانی و آثار حیاتی دنیو یه قدمی بالا تر نمی توانست گذاشت و از حیات انسانی برخوردار نمی شد.

نعمت بعثت بالا ترین نعمتها: تا شخص فرزند روحانی ایشان نگردد و از نعمت محبت و ولایت بهره‌مند نشود، بزرگی این نعمت را نخواهد دانست لذا در قرآن مجید در ذکر هر یک از نعمتهای عظیمهٔ الهیه تعبیر به منت گذاشتن خدا نشده مگر در نعمت بعثت این پدر روحانی، که می فرماید «هر آینه خداوند به مؤمنین منت گذارد که در بین ایشان پیغمبری را برگزید که آیات خدا را برایشان می خواند و ایشان را پاکیزه می کند و کتاب و حکمت را یادشان می دهد هر چند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند»[1].

ولایت قابل قیاس نیست: مرویست که یونس بن عبدالرحمن به حضرت صادق(ع) عرض کرد: ولایت شما اهل بیت و آنچه را که خداوند از حق شما به من شناسانید نزد من از دنیا و آنچه در آن است بهتر است پس آنحضرت خشمناک شد فرمود ما را درست قیاس نکردی، آیا دنیا غیر از اینکه چیزی بخوری و چیزی بپوشی، چیز دیگری

۱ــ لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره ۳ آیه ۱۵۸).

است؟ دنیا چیست که بگوئی ولایت اهلبیت از آن بهتر است، اما به سبب محبت ما زندگانی جاودان برای تو است[1].

در بحث عقوق والدین مختصری از حق پدر روحانی ذکر شد هر چند کسی از عهدهٔ حق والد روحانی بر نخواهد آمد و چاره‌ای جز اقرار به عجز و اعتراف به قصور و تقصیر در مقابل آن حضرات نیست.

ارحام روحانی کیانند؟: نکته‌ای که در این مبحث تذکرش لازم است صلهٔ رحم روحانی است، چنانچه کسانی که از راه والدین جسمانی به شخص نسبت پیدا می کنند مانند برادر، رحم است وصله اش واجب، و قطعش حرام است، همچنین هر کس از طرف والد روحانی به شخص نسبت پیدا کرد رحم روحانی، و صله اش واجب و قطعش حرام است، کسانی که از طریق پدر روحانی منسوبند دو طایفه اند: اول اولادهای جسمانی آنحضرت یعنی سلسلهٔ جلیلهٔ سادات، دوم مؤمنین و شیعیان یعنی کسانی که فرزند روحانی آنحضرت شده باشند که همه با هم برادرند و در قرآن مجید می فرماید «به درستیکه مؤمنین برادر یکدیگرند»[2] زیرا که همه به یک پدر روحانی می رسند.

حقوق سادات: در این قسمت به ذکر آنچه علامه حلی در آخر کتاب قواعد الاحکام که برای فرزندش فخرالمحققین تألیف فرموده نوشته است اکتفاء می شود.

می فرماید بر تو باد به صلهٔ ذریهٔ طاهره علویه، به درستیکه خداوند تأکید فرموده سفارش در بارهٔ آنها را و دوستی ایشان را اجر رسالت و ارشاد رسول الله(ص) قرار داد، و در قرآن مجید فرمود: بگو ای پیغمبر(ص) بر ارشاد و رسالتم مزدی از شما نمی خواهم، مگر دوستی بستگانم را، و فرمود پیغمبر اکرم(ص) به درستیکه من شفاعت می کنم چهار طایفه را هر چند با گناه اهل دنیا باشند:

۱ــ مردی که ذریهٔ مرا یاری کرده باشد.

۲ــ کسیکه در موقع شدت به آنها مالی داده باشد.

۳ــ کسیکه ذریهٔ مرا به زبان و دل دوست داشته باشد.

۱ــ قستنا بغیر قیاس ما الدنیا و ما فیها هل هی الاسد فورة اوستر عورة و انت لك بمحبتنا الحیوة الدائمة (سفینة البحار جلد ۲ ص ۶۹۲).

۲ــ انما المؤمنون اخوة (سوره ۴۹ آیه ۱۰).

۴ــ کسیکه در انجام حوائج ایشان در وقتی که گرفتار دشمن و رانده و آواره شده اند، سعی کرده باشد.

آنانکه به پیغمبر حق دارند: و حضرت صادق(ع) فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند: مردم ساکت شوید! به درستیکه محمد(ص) می خواهد با شما سخن گوید. پس همه ساکت می شوند آنحضرت می ایستد و می فرماید: ای مردم هر کس خدمتی برای من انجام داده یا منتی بر من دارد یا خیری به من رسانیده بر خیزد تا تلافی کنم پس می گویند پدران و مادران ما به فدای تو باد کدام خدمت، کدام منت؟ کدام خیر نزد ما است؟ بلکه منت و نعمت و خیر، برای خدا و رسولش بر جمیع خلق است.

خدمت به سادات تلافی می شود: می فرماید: بلی هر کس جای داده و در برگرفته یکی از ذریهٔ مرا، یا به ایشان نیکی نموده یا ایشان را پوشانیده یا ایشان را سیر نموده، برخیزد تا تلافی کنم؛ جمعی که این اعمال از آنها سر زده بر می خیزند؛ پس ندا می رسد ای حبیب ما محمد(ص) تلافی اعمال آنها را به دست تو قرار دادیم هر جای از بهشت می خواهی آنها را جای ده؛ پس آنحضرت ایشان را در وسیله که مقامی است در بهشت در همسایگی محمد(ص) بطوریکه بین ایشان و حضرت حجابی نیست، جای می دهد[1].

حقوق برادران ایمانی: اخباری که در بارهٔ حقوق برادران ایمانی رسیده بسیار و

۱ــ و علیك بصلة الذریة العلویة فان الله تعالی قداکد الوصیة فیهم و جعل مودتهم اجر الرسالة والارشاد فقال تعالی قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی، و قال رسول الله(ص) انی شافع یوم القیمة لاربعة اصناف ولو جائوا بذنوب اهل الدنیا، رجل نصرذریتی، و رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق و رجل احب ذریتی باللسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا. و قال الصادق(ع) اذا کان یوم القیمة نادی مناد ایها الخلایق انصتوا فان محمداً یکلمکم فینصت الخلایق فیقوم النبی(ص) فیقول: یا معشر الخلایق من کانت له عندی یداو منة او معروف فلیقم حتی اکافیه فیقولون بآبائنا و امهاتنا ای یدوای منة وای معروف لنابل الید و المنة والمعروف لله و رسوله علی جمیع الخلایق فیقول: بل من آوی احداً من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیه فیقوم اناس قد فعلوا ذلك فیأتی النداء من عندالله یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیك فاسکنهم من الجنة حیث شئت، فیسکنهم فی الوسیلة حیث لایحجبون عن محمد (ص) و اهل بیته.

به ذکر بعضی از آنها اکتفاء می شود:

معلی بن خنیس از حضرت صادق(ع) پرسید: حقوق برادارن ایمانی چیست؟ حضرت فرمودند: برای مؤمن هفت حق واجب است که اگر کسی یکی از آنها را اداء نکند و ضایع سازد از ولایت و اطاعت خداوند خارج شده و از پروردگار بی بهره خواهد بود.

معلی عرض کرد: آن هفت حق چیست؟ فرمود: می ترسم که یاد بگیری و به آن عمل نکنی! عرض کرد **«لا قوة الا بالله!»** آنگاه فرمود: اول آنها که از همه آسان تر است این است که آنچه را برای خود دوست می داری برای او هم دوست بداری و آنچه را برای خود بد می داری برای او هم بد بداری[1].

دوم اینکه بپرهیزی از اینکه او را به سخط و غضب در آوری و طلب کن رضایتش را و اطاعت کن امرش را. سوم اینکه او را به جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی.

چهارم اینکه راهنما و خبر دهندهٔ او به آنچه صلاح او است باش.

پنجم آنکه سیر نباش در حالی که او گرسنه است و باتشنگی او سیراب مباش و با برهنگی او پوشیده مباش. ششم آنکه اگر خادمی داری برای انجام حوائج او بفرستی.

هفتم آنکه قسم او را بپذیری و دعوتش را اجابت نمائی اگر مریض شود او را عیادت نمائی و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کنی و هر گاه بفهمی حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار نماید بر انجام دادن آن پیشی بگیری.

زیارت مؤمن صالح زیارت امام است: حضرت رضا(ع) فرمود: کسی که نمی تواند به زیارت ما اهل بیت(ع) بیاید پس زیارت کند نیکان از دوستان ما را، که ثواب زیارت ما برایش ثبت می شود و کسی که بخواهد به ما صله نماید و نتواند، پس به یکی از نیکان از دوستان ما صله نماید، که برایش ثواب صلهٔ ما ثبت می شود[2].

و چون اکرام یا اهانت به برادران ایمانی اکرام و اهانت به پدر روحانی است، آثار عظیمه ای بر اکرام یا اهانت به مؤمن ذکر شده که برای جلوگیری از اطناب کلام از تفصیل آن خود داری می شود، خداوند ما را به ادای حقوق موفق بدارد.

۱ــ ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك. (كافى)

۲ــ من لم يقدران يزور نا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتنا و من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى موالينا يكتب له ثواب صلتنا. (بحار الانوار)

بازگشت به فهرست

۸ـ خوردن مال یتیم

هشتم از گناهان کبیره، خوردن مال یتیم یعنی طفلی که به حد بلوغ نرسیده و پدرش مرده است می باشد.

حضرت رسول (ص) وحضرت امیرالمؤمنین (ع) وحضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام خوردن مال یتیم را از گناهان کبیره شمرده اند و ازگناهانی است که خداوند وعدهٔ آتش بر آن داده بلکه تصریح به کبیره بودن آن فرموده و می فرماید «به درستیکه آنان که با جرأت می خورندو تلف می نمایند اموال یتیمان را از روی بیدادگری و ستم، جز این نیست که در شکم های خویش آتشی را می خورند (یعنی پر می سازند شکم های خود را به چیزی که ایشان را به آتش جهنم می کشاند) و زود باشد که در آتش افروخته شده انداخته شوند»[1] در تفسیر کبیر مذکور است که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم که به محشر وارد می شود آتشی از درون او زبانه می کشد و دود از دهان و بینی و گوش و چشمش بیرون می آید، به این نشانه همه کس او را می شناسد که خورندهٔ مال یتیم است. و جملهٔ **«سیصلون سعیراً»** نهایت تهدید است تا معلوم شود که خوردن مال یتیم سبب تام برای داخل شدن در آتش جهنم است نه سبب ناقص ضعیفه، بلکه کبیره ای است از کبائر عظیمه.

و نیز می فرماید: «و مالهای یتیمان را ای اولیاء و اوصیای آنها که به حکم ولایت

۱ــ ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون فى بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً. (سوره ٤ آيه ١٢).

یا وصایت بر آنان تسلط دارید، به ایشان بدهید، یعنی در حال کوچکی برایشان انفاق کنید و تنگ نگیرید، و بعد از بلوغ همه را به آنها تسلیم نمائید، و بدل نگیرید ناپاک را به پاک یعنی مال حرام را که ملک یتیمان است به مال حلال که متعلق به خود شما است بدل نگیرید، مراد آن است که نیک از مال یتیم را که در حق شما خبیث است فرا مگیرید ، و رها مکنید مال پستی را که نسبت به شما طیب و پاکیزه است.

خلاصه دست درازی به مال یتیم نکنید به اینکه مال پر قیمت او را بردارید و به جایش مال کم قیمت و پست خود را بگذارید.

و مخورید و منتفع نشوید به مال یتیمان در حالی که با مال خود، آنرا داخل کنید به درستیکه خوردن مال یتیم یا تبدل یا خیانت در آن نزد پروردگار گناهی بزرگ است»[1].

و نیز می فرماید[2] «و باید بترسند از خشم و انتقام الهی آنانکه اگر ذریهٔ ناتوانی

۱ــ و آتوا الیتامی اموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوباً کبیراً (سوره ٤ آیه ۲).

۲ــ و لیخش الذین لوترکوا من خلفهم ذریة ضعافاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولاً سدیداً (سوره ٤ آیه ۹) در تفسیر المیزان فرماید: آنکس که به یتیمی با خیانت درمال وی باو ظلم کند بزودی همان ستم بفرزندانش خواهد رسید. این یکی از حقائق شگرفی است که قرآن از آن پرده برداشته و یک رشته از آیاتیست که وجود ارتباط مسلمی را بین اعمال نیک و بد انسان و بین رویدادهای خارجی بیان می کند و اینکه ثمره عمل خود را می بیند و خلاصه عمل نیک و بدیکنوع عکس العمل و برگشتنی به عامل آن خواهد داشت و این آیه دلالت دارد که دائره مکافات و بازگشت اعمال از این وسیع تر است یعنی کار بد ونیک انسان ممکن است حتی در بازماندگان و تبار او اثر بگذارد.

تا اینکه فرماید آنچه را از نیک و بد بردیگران روا می دارد ــ و دیگران انسانی مانند خود او هستند ــ برخود روا دانسته و برای خودش پسندیده و خواسته، انسانیت است که آماج ناوک کردار او واقع شده است نه یک فرد و از اینجا است که انسان اگر بدیگری نیکی کرد از خداوند همان نیکی را برای خود خواسته است یک خواسته رد نشدنی و دعائی مستجاب، و اگر بکسی بدی رساند یا ستمی کرد همان را خواسته و برای خود پسندیده است و از برای فرزندان مردم و یتیمانشان چیزیرا می پسندد و نیک و بدی را در خواست می کند که برای فرزندان خود خواستار است. همخون بودن و اشتراک در رحم باعث می شود نسب که همان دودمان (سلاله) است بصورت واحدی در نیاید که بهر طرف آن خالی عارض شود و هر گوشه ای از آن چیزی روی دهد بتمام آن عارض گردیده و روی داده است با ←

پس از مرگ خود باقی گذارند بر ضایع شدن و بدون سر پرست دل سوز ماندن آنها بترسند» پس باید در بارهٔ ظلم به یتیمان مردم از خدا بترسند و بر حذر باشند و به درستی در گفتار و کردار با آنها رفتار کنند، و خلاصه کسیکه بر فرزندانش بترسد که پس از مردنش ضایع و مورد ستم و پامال شدن حقوقشان گرفتار شوند پس باید در باره یتیمان مردمان از خدا بترسد و تقوی را رعایت کند و از ستم و تجاوز به حقوق آنها خودداری کند زیرا از آثار ظلم به یتیمان مردم رسیدن ظلم به فرزندان او است به اینکه هر بلائی بر سر یتیمان مردم در بیاورد و حقوق آنان را ضایع نماید همانگونه بر سر ایتام و بازماندگان خودش خواهد آمد.

در این آیه به کبیره بودن این گناه بزرگ تصریح شده است.

تلافی به مثل خواهد شد: از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: خدایتعالی در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده است: اخرویه ودنیویه. اما عقوبت اخرویه آتش جهنم است، اما عقوبت دنیویه: هر کس به یتیمان مردم ستم نمود و مال آنها را تلف کرد به یتیمان او هم ظلم خواهد شد؛ چنانچه به این مطلب در قرآن مجید اشاره می فرماید که «باید بترسند از خدا در بارهٔ یتیمان آنانکه اگر بعد از خود فرزندان ضعیف و عاجز بگذارند از بینوائی و ضایع شدن ایشان بترسند»[1].

و این امری است به اوصیاء یتیمان که در کارشان بترسند و در حقوق آنان کاری کنند که بعد از آنان بخواهند به فرزندانشان انجام گیرد.

بعد می فرماید «بپرهیزید از مخالفت خداوند» و باید سخن راست و درست بگویند؛ یعنی با ایتام مانند اولاد خود به شفقت و مهربانی حرف بزنند و به نیکی رفتار کنند.

این بیان روشن شد که هر معامله ای انسان با کسی یا اولاد و تبار او کند ناچار عکس العمل آن بخود او یا تبار او و اخلاف او بازگشت خواهد کرد. مگر آنکه خدا نخواسته باشد. این استثناء برای این بود که در گیتی عوامل و اسبابی وجود دارند که ما از آنها خبردار نیستیم و در جبران کار ما دخیل هستند چنانچه در آیه: و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوعن کثیر (سورهٔ شوری آیه ۳۰) اشاره ای بدان نموده است.

۱ ـ قال: ابوعبدالله(ع) اوعدالله عزّوجل فی اکل مال الیتیم بعقوبتین احداهماعقوبة الاخرة النّاروامّاعقوبة الدّنیافقوله عزّوجل ولیخش الّذین لوترکومن خلفهم ذریة ضعافاًخافواعلیهم(الآیة)وسائل کتاب تجارة باب۷۰ص۱۸۱ج۱۲

آنچه از معنی آیه ذکر شد از حضرات امیرالمؤمنین(ع) و صادق(ع) و رضا(ع) مرویست و وجوه دیگری هم در تفاسیر ذکر شده است.

از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که فرمود: به درستی که خورندهٔ مال یتیم زود است که وبال کارش در دنیا به اولادش برسد و خودش به سزایش در آخرت می رسد[1].

و باز از همان حضرت مرویست که فرمود: در بارهٔ اولاد دیگران نیکی کنید تا به اولادتان پس از شما نیکی کرده شود[2].

پس یکی از آثار ظلم به یتیمان مردم و خوردن مال آنها ظلم شدن به یتیمان ظالم است و کسی که از این موضوع می ترسد باید از ستم به یتیمان دیگران خودداری نماید.

از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: کسیکه ظلم نماید؛ خداوند ستم کننده‌ای را بر او یا بر اولاد او یا بر اولاد اولادش مسلط می فرماید[3].

و بال ظالم بر اولادش با عدل منافاتی ندارد: اگر گفته شود کسی که ظلم نموده و یا مال یتیم را خورده؛ بچه های او چه تقصیری دارند که گرفتار نکبت عملش گردند؟ و به ظلم ظالم مبتلا شوند و این بر خلاف عدل است.

جواب آن است که معنی مسلط فرمودن خدا ظالم را بر اولاد این شخص آن است که خداوند مانع نمی شود و جلوگیری نمی نماید از کسی که بخواهد به فرزند آن ظالم ستم کند زیرا جلوگیری از ظلم به اولاد تفضل و احسانی است که خداوند به پدر می نماید و چون پدر ظالم به یتیمان بوده استحقاق این تفضل را ندارد.

حضرت صادق(ع) فرمود: اگر پدر صالح باشد خداوند اولادش را به سبب صلاح او محافظت می فرماید، (یعنی تفضلی است که به پدر می فرماید) چنانچه در سورهٔ کهف فرمود «اما آن دیوار که حضرت خضر مشغول تعمیر آن شد؛ پس مال دو پسر یتیم از اهل

۱ــ ان آکل مال الیتیم سیدرکه و بال ذلك فی عقبه و یلحقه و بال ذلك فی الاخرة (بحار الأنوار).

۲ــ احسنوا فی عقب غیرکم تحسنوا فی عقبکم (بحار الانوار).

۳ــ من ظلم سلط الله علیه من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه (کافی ج ۲ ص ۲۵۰).

شهر بود و در زیر آن گنجی از مال آن دو یتیم بود و **پدرایشان مرد صالحی بود** پس خدا خواست که ایشان به مرتبهٔ بلوغ رسیده و گنج خود را بیرون آورند و این حفظ مال دو یتیم رحمت و تفضلی از پروردگارت بوده برای اینکه پدر آنها صالح بوده است»[1].

پس صالح بودن پدر سبب تفضل الهی نسبت به فرزندانش می شود چنانچه ظالم بودنش سبب منع این تفضل است[2].

اخبار در بارهٔ این گناه: حضرت صادق(ع) فرمود: از جمله گناهان کبیره خوردن مال یتیم از روی ستم است[3].

و حضرت باقر(ع) روایت می کند از جدش رسول خدا(ص) که فرمود: روز قیامت جمعی محشور می شوند در حالی که شعلهٔ آتش از دهان آنها خارج می شود! گفتند: یا رسول الله اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانیکه از روی ستم مال یتیمان را می خورند![4]

از حضرت رضا(ع) پرسیده شد کمترین چیزی که به سبب آن خورندهٔ مال یتیم داخل آتش جهنم می شود، چیست؟ حضرت فرمودند: اندک و بسیارش در این معنی یکسان است، هر گاه قصدش این باشد که به آنان پس ندهد[5].

و نیز از حضرت رسول(ص) مرویست که فرمود: در لیلة المعراج، جمعی را دیدم که شکمهایشان از آتش پر بود و از دبر ایشان آتش بیرون می آمد، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: خورندگان مال یتیم بنا حق![6].

۱ــ و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحا فاراد ربك ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربك (سوره ۱۸ آیه ۸۱).

۲ــ تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۳ــ عن عمر بن زرارة عن الصادق(ع) قال سألته عن الکبائر قال (ع) منها اکل مال الیتیم ظلماً (بحار الانوار).

٤ــ عن ابیجعفر (ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) یبعث ناس من قبورهم یوم القیمة تأجج افواههم نارا فقیل یا رسول الله من هؤلاء قال (ص) الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما . (بحار الانوار).

۵ــ سئل الرضا(ع) کم ادنی ما یدخل به النار من اکل مال الیتیم قال(ع) کثیره و قلیله واحد اذا کان من نیته ان لایرده (بحار الانوار)

٦ــ قال رسول الله(ص) لما اسری بی الی السماء رأیت قوما یفاف فی اجوافهم النار و تخرج

←

مرگ طلبکار و بچه‌های کوچک: اگر طلبکار کسی بمیرد و دارای اولاد کوچک باشد، اگر آن بدهی را در وجه آنها کار سازی نکند البته به مقدار سهام صغار، از خورندگان مال یتیم به شمار خواهد رفت زیرا به مرگ پدر اموالش به فرزندانش منتقل می شود.

چشم درد امیرالمؤمنین (ع): حضرت امیرالمؤمنین(ع) به چشم درد سختی مبتلا شدند، بطوری که صدای نالهٔ آنحضرت بلند شد، رسول خدا(ص) به عیادت ایشان آمده، فرمود: این ناله در اثر کم صبری است یا شدت درد است؟ عرض کرد: هیچ وقت به این شدت دردی عارض من نشده بود. حضرت خبر وحشتناکی ذکر فرمود که امیرالمؤمنین(ع) چشم درد را فراموش کرد: آن خبر این است:

خبر وحشتناک: به درستیکه عزرائیل وقتی که برای گرفتن جان کافری می آید؛ سیخهائی از آتش همراه او است؛ پس با آنها جان او را می گیرد؛ پس جهنم صیحه می زند؛ امیرالمؤمنین (ع) راست نشست و گفت : یا رسول الله حدیثی را که فرمودید تکرار فرمائید که درد چشم را فراموش کردم ازترس این خبر! آیا از امت شما هم کسی هست که به این کیفیت معذب شده و بمیرد؟ فرمود: آری؛ سه طایفه از مسلمانانند که این قسم جان می دهند؛ حاکم ظلم کننده؛ خورندهٔ مال یتیم بنا حق: شهادت دهندهٔ به دروغ[1].

احسان به یتیم: چنانچه ظلم به یتیم عقوبتهای دنیو یه و اخرو یه دارد همچنین احسان به یتیم هم دارای اجرهای دنیوی و اخروی است مخصوصاً نسبت به نگهداری و تکفل یتیم هم روایات زیادی رسیده که به بعضی از آنها اشاره می شود:

از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرمود: کسی که کفالت و محافظت یتیم

من ادبارهم فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هؤلاء الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۷۰ ص ۲۸۳).

۱ــ یا علی ان ملك الموت اذا نزل لقبض روح الکافر نزل معه سفود من نار فنزع روحه به فتصیح جهنم. فاستوی علی(ع) جالساً فقال (ع) یا رسول الله (ص) اعد علی حدیثك فقد انسانی وجعی ما قلت. ثم قال:(ع) هل یصیب ذلك احداً من امتك قال: (ص) نعم حاکم جائر و آکل مال الیتیم ظلماً و شاهد زور. (سفینة البحار جلد ۲ ص ۷۳۱).

نماید خداوند بهشت را بر او واجب می فرماید: چنانچه جهنم را برای خورندهٔ مال یتیم واجب فرموده.[1]

و رسول خدا(ص) فرمود: من و کفالت کنندهٔ یتیم با هم در بهشت خواهیم بود مانند این دو انگشت و اشاره به انگشت شهادت و انگشت وسط خود فرمود؛ یعنی بین من و او جدائی و حجابی نیست[2].

و نیز فرمود کسی که ولی یتیمی شود و ولایت خود را در بارهٔ او خوب انجام دهد به او احسان کند و دست بر سرش بگذارد بعدد هر موئی که بر سر آن بچه است برایش حسنه ای نوشته می شود و گناهی از او محو می شود و درجه‌ای به درجاتش افزوده می گردد[3].

و نیز فرمود: هر گاه یتیم بگرید برای گریه اش عرش خدا بلرزه می آید، پس خداوند می فرماید «ای ملائکه شاهد باشید هر کس او را ساکت نمود و راضی و دلخوش کرد بر من است که او را در قیامت خشنود نمایم»[4].

و از آثار دست کشیدن بر سر یتیم از روی ترحم، بر طرف شدن مرض قساوت قلب است چنانچه در چندین روایت ذکر شده است و احادیث وارده در این باب بسیار و در آنچه گذشت کفایت است.

اولیای صغیر: پسری که پانزده سالش تمام نشده و دختری که نه سالش تمام نشده نسبت به مالش محجور علیه است یعنی هیچ نوع تصرفی در مال و ذمه اش نمی تواند انجام دهد و حق تصرف در اموالش و همچنین صلاحدید کارش منحصر به ولی او است ولی

۱ــ من کفل یتمیاً او جب الله له الجنة کما او جب جهنم علی آکل ماله. (جلد ۱٦ بحار الانوار صفحه ۱۲۰).

۲ــ انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة اذا تقی الله تعالی و اشار بالسبابة والوسطی (جلد ۱٦ بحار الانوار صفحه ۱۹۹).

۳ــ لایلی احدکم یتیماً فیحسن ولایته و وضع یده علی راسه الا کتب الله له بکل شعرة حسنة و محی عنه بکل شعر سیئةً و رفع له بکل شعرة درجة.

٤ــ اذا بکی الیتیم اهتز لبکائه العرش فیقول الله تعالی یا ملائکتی، هذا الیتیم الذی غیب ابوه فی التراب فیقول الملائکه انت اعلم فیقول الله تعالی یا ملائکتی انی اشهدکم ان لمن اسکته و ارضاه ان ارضیه یوم القیمة.

شرعی صغیر در مرتبه اولی فقط و فقط پدر یا جد پدری او است و مادر یا جد مادری و برادر و عموها و دیگران شرعاً ولایتی ندارند.

در مرتبهٔ دوم، یعنی در صورتیکه پدر یا جد پدری مرده باشند، ولی شرعی کسی است که پدر یا جد پدری او را بر صغار قیم قرار داده باشند.

در مرتبهٔ سوم، یعنی با نبودن پدر و جد پدری و تعیین نکردن قیم، ولی او حاکم شرع است یا کسی که حاکم او را قیم برصغار قرار دهد.

در مرتبهٔ چهارم، یعنی در صورتیکه حاکم شرع هم نباشد پس امر صغیر به عدول مؤمنین است که در محل خودش ذکر شده.

باید در کار یتیم دقت کرد: قیم برصغیر هر نوع معامله و تصرفی که صلاح و صرفهٔ صغیر در آن باشد می تواند انجام دهد.

نسبت به خوراک و لباسش نباید سخت گیری نماید البته زیاده روی هم حق ندارد بکند بلکه میانه روی را از دست نداده با ملاحظه عادت وشأن طفل برایش تهیه کند.

لباسی را که برای صغیر تدارک می کند واجب است حساب آن راعلیحده از مال صغیر محسوب داشته و حق ندارد آنرا با لباس عائله اش مخلوط نماید.

ولی نسبت به خوراک یتیم واجب نیست که از مال خودش علیحده طعام تهیه نماید بلکه جایز است او را جزء عائله خود و از جملهٔ ایشان محسوب داشته به همان نسبت از مال یتیم بردارد مثلاً اگر طعامی که تدارک نموده ده تومان شده و عائله اش نه نفرند و با صغیر ده نفر می شوند یک تومان سهم صغیر را از مالش می تواند بردارد. و اگر سهم صغیر را کمتر حساب کند بهتر و به احتیاط نزدیک تر است.

و غالباً اختلاط صغیر در خوراک به نحوی که ذکر گردید به صرفه اش نزدیک تر است تا از مالش مستقلاً خوراک تهیه کنند.

بلی در صورتیکه از جهت خوراک تفاوت زیادی بین یتیم و عائله اش کماً و کیفاً باشد مانند اینکه خوراک صغیر نصف خوراک عائله اش هست یا اینکه مثلاً صغیر گوشت و برنج نمی خورد البته در این صورت اختلاط مشکل است و باید رعایت صرفه و صلاح صغیر را در هر حال بنماید.

چنانچه در قرآن مجید در آیه ۲۲۰ ازسورهٔ بقره تذکر می فرماید، در شان نزول آن گفته شده که پس از نزول آیه تحریم خوردن مال یتیم و شدت عقوبت آن مسلمانان سخت

بر خود ترسیدند و از بیم عذاب الهی نزدیک یتیمان واموال ایشان نمی شدند و اگر کسی سر پرست یتیمی بود او را از عائله اش جدا می کرد و خوراکش را جداگانه تهیه می نمود و اگر از خوراکش چیزی زیاد می آمد به آن دست نمی زد تا فاسد می شد، پس در حرج و زحمت واقع شدند و از رسول خدا(ص) تکلیف خود را در بارهٔ ایتام سؤال نمودند، خدای تعالی این آیه را فرستاد که از کیفیت معیشت یتیمان از تو می پرسند بگو به صلاح آوردن حال ایشان و محافظتشان از پرهیز و دوری کردن از آنها بهتر است و اگر با آنها مخالطه کنید و طعام خود را با ایشان خلط کرده در خوردن با آنها شریک شوید، پس ایشان برادران دینی شما هستند (و از حق برادران دینی مخالطت است) و خدای تعالی تباه کنندهٔ مال یتیمان را از اصلاح کنندهٔ آن می داند[1].

اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کند: قیم صغیر اگر غنی و در معیشت خود بی نیاز است، احتیاط آن است که تبرعاً و مجاناً کارهای صغیر را انجام دهد و به همان اجر و پاداش اخروی که خدای تعالی وعده داده قناعت نماید چنانچه در قرآن مجید دستور می فرماید[2].

اقل الامرین احوط و اولی است: اگر قیم فقیر باشد در مقابل زحمتی که برای یتیم می کشد اجری دارد، و در تعیین حق او سه قول است: بعضی از فقها فرموده اند اجرة المثل را حق دارد بردارد یعنی رجوع به عرف می شود هرقدر که عرف اجرت برای او قرار داد می تواند برداشت نماید.

بعضی دیگر فرموده اند به مقدار کفایت و رفع حاجتش می تواند بردارد نه زیادتر.

بعضی دیگر فرموده اند اقل الامرین را حق دارد، یعنی اگر اجرة المثل از رفع حاجتش کمتر است اجرة المثل و اگر رفع حاجتش کمتر از آن باشد به همان اکتفاء نماید و این قول سوم احوط و اولی است.

تا به حد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد

صغیر تا به سن بلوغ نرسد و دارای رشد نشود جایز نیست مالش را به تصرفش دهند

۱ــ و یسئلونك عن الیتامی قل اصلاح لهم خیرو ان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح... (سوره ۲ آیه ۲۲۰).

۲ــ و من کان غنیاً فلیستعفف. (سوره ٤ آیه ٦).

و اگر قیم مخالفت این حکم را نمود یعنی مال صغیر را به تصرفش داد و احیاناً مال تلف شد ولی طفل ضامن است، و پس از بلوغ و رشدش[1] واجب است عوض آن را به یتیم بدهد و همچنین سایر اموالش را.

نشانه‌های بلوغ از نظر شرع: بلوغ به یکی از این سه چیز شناخته می شود:

۱ــ تمام شدن پانزده سال قمری در پسر و نه سال در دختر.

۲ــ روئیده شدن موی زبر برعانه.

۳ــ خارج شدن منی به احتلام یا غیر آن.

رشد چیست؟: رشد عبارت از عقل معاشی است که یتیم خودش از عهدهٔ امور زندگی خود بر آید و در معاملات فریب نخورد و در نگهداری مال خود و صرف کردنش در محل خود کاملاً مانند سایر عقلا باشد؛ با این دو شرط یعنی بلوغ و رشد؛ واجب است ولی، مالش را به او مسترد دارد.

۱ــ فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم (سوره ٤ آیه ٦).

بازگشت به فهرست

۹ـ رباخواری

نهم از گناهان کبیره‌ای که به کبیره بودنش تصریح شده ربا است، در احادیثی که از حضرت رسول(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) و حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم و حضرت جواد علیهم السلام رسیده تصریح به کبیره بودنش می فرمایند و نیز از جمله گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده بلکه تشدید عذاب آنرا بیش از بسیاری از کبائر می فرماید.

در سورهٔ آل عمران می فرماید «ای کسانی که ایمان آورده اید ربا مخورید، چیزی که داده اید چند برابر باز مستانید و افزونی و زیادتی مطلبید و از مخالفت خداوند بپرهیزید تا رستگارشوید وبترسید از آتشی که برای کافران آماده شده است[1]».

یعنی آتشی که در اصل برای کافران است شما خودتان را بواسطهٔ خوردن ربا، سزاوار آن نکنید.

در سورهٔ بقره می فرماید «کسانی که ربا می خورند در قیامت از گورهای خود بر نمی خیزند مگر مانند کسیکه شیطان به سبب مس کردنش او را بیفکند.[2]

۱ــ یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون و اتقوا النار التی اعدت للکافرین. (سوره ۳ آیه ۱۳۰).

۲ــ الذین یأکلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس، ذلك بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جائه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و

انحراف از عقل و شرع: یعنی خورندگان و گیرندگان رباء در روز قیامت به شکل دیوانه‌ها از گور برمی‌خیزند و اهل محشر به این نشانه آنها را می‌شناسندو حشر رباخواران به این صورت برای این است که در دنیا از طریق عقل و شرع منحرف شده و از مقتضای حیات انسانی که مهربانی و عدالت و کمک به یکدیگر است دور گردیدند و در حقیقت رباخواران در همین دنیا مجنون و ممسوس شیطان و متحرک به حرکت او یند.

آیا ربا مانند داد و ستد است؟: هر گاه به ایشان گفته شود چرا ربا می‌خورید؟ می‌گویند: ربا هم یک نوع داد و ستد است و فرقی بین ربا و معامله نیست، پس چون بیع حلال است، ربا هم حلال است در حالی که این شخص مجنون ندانسته است که بین ربا و بیع خیلی فرق است زیرا بیع عبارت از عوض کردن مالی است که از آن بی نیاز است به مالی که به آن نیازمند است و این امری است عاقلانه و عادلانه و لازمهٔ حیات اجتماعیه انسان است، اما ربا عبارت است از دادن مالی که از آن بی نیاز است به دیگری که نیازمند است به شرطی که در موقع پس دادن با زیادتی عوض دهد یا اینکه اگر سر موعد نداد با شرط زیادتی مهلت دهد.

ربا اختلافات طبقاتی و انقلاب می‌سازد: شکی نیست که این معامله‌ای

امره الی الله و من عاد فاولئك اصحاب النارهم فیها خالدون. (سوره ۲ آیه ۲۷۶).

در تفسیر المیزان می‌فرماید: خداوند متعال در این آیات، نسبت به ربا سخت گیریهائی فرموده که مانند آنرا در هیچیک از فروع دین خود جز دوستی با دشمنان دین، نفرموده و تعبیراتی که در مورد سایر کبائر مانند زنا، شرب خمر، قمار و حتی قتل نفس شده گرچه خیلی شدید اللحن است ولی بپایهٔ تشدیدهائیکه در مورد این گناه بزرگ شده نمی رسد و این نیست مگر آنکه آثار شوم سایر گناهان از یک یا چند فرد تجاوز نمی کند آن هم در بعضی جهات و تنها در مرحلهٔ اعمال و افعال، ولی آثار شوم این دو گناه بنیاد دین را و یران و اثر آنرا محو و نظام زندگی را فاسد کرده و روی فطرت انسانی پرده افکنده جلو چشمش را می گیرد. جریان تاریخ، کتاب الهی را در این دو موضوع تصدیق کرده دوستی و مداهنه با دشمنان دین، مسلمانانرا بپرتگاه خطرناکی کشانید دین و آئین و عموم فضائل از میانشان رخت بر بست و کارشان بجائی رسید که دیگر مالک مال و آبرو و جان خودشان نباشند.

رباخواری و ثروت اندوزی و تراکم اموال هم مردم را بدودسته ثروتمند و مستمند تقسیم کرد بالأخره کار بجنگ جهانی کشیده شد و فتنه‌ای بر پا شد که کوهها را در هم فرو ریخت و زمین را بلرزه در آورد و انسانیت را تهدید بنابودی کرد و سرانجام شد آنچه شد و بزودی روشن خواهد گردید که بیانات قرآن در بارهٔ این دو گناه بزرگ از پیشگوئیهای این کتاب شریف بشمار می رود...

است ظالمانه و غیر عادلانه و بر خلاف وجدان وفطرت انسانی و برهم زنندهٔ نظام اجتماعی است؛ چون از طرف طلبکار هر روز ثروت، بدون هیچ عملی متراکم می شودوازطرف بدهکار فقر و تنگدستی زیاد می گردد، از لوازم این فاصله، نفرت و بغض شدید فقرا به اغنیاء است و ضررش برای نظام اجتماعی بشر و انقلابهای خونینی که ناشی ازاختلافات طبقاتی است پر ظاهر است چنانچه بعضی از دانشمندان و محققین همین موضوع را یکی از اسباب پیدایش جنگ جهانی دانسته اند[1].

قرض الحسنه بدون سود: بالجمله مال و ثروت باید بدون ربح و سود برای نیازمندان پرداخت شود تا حقیقت دوستی و رأفت و مهربانی، و روح صمیمیت و همکاری اجتماعی در بین مردم تقویت یابد.

پس رباخواری بر خلاف نظام اجتماعی و موجب بغض و عداوت و حسد و نفرت و منتهی به هلاکت خواهد شد.

رباخوار از خیرات محروم است: مفاسد عظیمهٔ معنوی رباخواری هم زیاد

۱ــ در کتاب اسلام و صلح جهانی می نویسد: اسلام می گوید پاداش و مزد فقط در برابر کار و کوشش است و چون سرمایه خود بخود کار و کوشش نیست بخودی خود نباید سود بدهد و راه اصلی سود و ربح آن فقط کار و کوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمی تواند با اضافه سود در موقع قرض دادن وسیلهٔ زیاد شدن مال شود.

این قانون اساسی اسلام مانع بزرگی در راه ازدیاد ثروت است چنانچه در سیستم سرمایه داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است، و بخاطر نیاز افراد بمال، شرائط و قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت می گذاردچنانچه با تحریم ربا اساسی ترین عوامل استعماری و جنگهای جهانی را نیز از بین می برد و در میدان تولید و بهره‌برداری، قیمت کار و کوشش را می دهد و عدالت بین کوشش حقیقی و مزد و جزاء را برقرار می سازد و از اینکه مشتی بیکار و عاطل و باطل، صاحب آلاف و الوف شوند جلوگیری می کند در صورتیکه این گروه در جهان سرمایه داری بمجرد شرکت دادن اموال خود در بانکها و غیر بانکها سود حرام را بر ثروت خود میافزایند و در حالی که خود مشغول عیش و نوش و شهوترانی و میگساری هستند ثروتهای آنها روز بروز بیشتر می شود و بتوازن اقتصادی و اجتماعی صدمه می زندچنانکه در جهان گندیدهٔ سرمایه داری. شواهد زیاد آن بطور روز افزون دیده می شود.

(در بارهٔ ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام بشدت تحریم شده کتاب جامع و جالبی بنام اثر ربا، از استاد سید علی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای، آمار و اطلاعات فراوانی در این زمینه است).

است، محرومیت از آثار خیر و برکات معنوی که در کسب و کار و در جنبش و سعی در تحصیل معاش است چنانچه رسول خدا(ص) فرمود: عبادت هفتاد قسم است، افضل اقسام آن طلب مال حلال است[1].

و نیز فرمود: تاجر راست گفتار و درست کردار با انبیاء محشور می گردد و صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد.[2]

محرومیت از توکل به خدا: از آن جمله محرومیت از صفت توکل بر خداوند و تضرع والتجاء به درگاه او و طلب برکت از او است زیرا که تمام امید رباخوار همان سودی است که می خواهد از بدهکار بیچاره بگیرد و این شرک آشکاری است چنانچه در بحث شرک مفصلا ذکر شد[3].

ثوابهای زیاد برای قرض الحسنه: از آن جمله محرومیت از پاداش بزرگی است که برای قرض الحسنه قرار داده شده است، چنانچه صدقه (یعنی دادن مال به مستحق بدون عوض) ده حسنه دارد ولی قرض دادن (یعنی دادن مال یا پس گرفتن آن پس از مدتی بدون زیادتی) هیجده حسنه دارد و کسی که بدهکار را مهلت دهد بدون اینکه سودی مطالبه نماید به هر روزی ثواب صدقه دادن آن مال را در راه خدا برایش می نویسندو در حقیقت شخص رباخوار و عده های الهیه را در بارهٔ صدقه و قرض الحسنه تصدیق ننموده و به مرض بخل و حرص گرفتار و شکی نیست که عاقبت بخل آتش و دوزخ است.

عذاب دردناک و جاودانی: و چون مفاسد عظیمهٔ دنیو یه و اخرو یه رباخواری، نسبت به خودش و اجتماع، بیش از سایر گناهان است در قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام تشدید بیشتری در بارهٔ آن شده و آن را از هر گناهی بزرگتر دانسته و عذابش را عظیم خوانده به طوری که اگر رباخوار از کردهٔ خود پشیمان نشود و به این عمل شنیع مصر

۱ــ العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال. (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ٤ ص ١١ ، ح ٦).

۲ــ التاجر الصدوق یحشر یوم القیمة مع الصدیقین والشهداء (محجة البیضاء جلد ۳ صفحه ۱٤۰).

۳ــ و از جمله وجوه اختلاف بین ربا و معامله آنست که در کسب تجارت احتمال سود و زیان هر دو هست و لذا بمقدار قوه سعی می کند و از خدا می خواهد که برکت دهد و امیدش به ربحی است که خداوند نصیبش می فرماید ولی در رباء نظر به ربح و سود مسلمی است که از مال مدیون بیچاره خواهد برداشت.

و حکم تحریم الهی را نپذیرد، از کسانی خواهد بود که همیشه در آتش جهنم معذب است، و هرگز نجاتی برایش متصور نیست چنانچه می فرماید:

«وکسی که به اوپندپروردگارش برسد (نهی از رباخوری) پس بپذیرد و آن را ترک نماید، پس برای او است عمل گذشته اش، یعنی بازخواست ندارد به سبب توبه عذابش ساقط می شود و امرش (در لزوم تدارک از گناه گذشته و عدم لزوم) با خداوند است[1].

چنانچه در بعضی گناهان تدارکی معین نفرموده مانند شرک، هر گاه مشرک توبه نماید آمرزیده است و گذشته هایش بخشوده شده تدارکی هم نمی خواهد و در بعضی هم تدارک را لازم فرموده مانند لزوم قضای نماز و روزه، پس از توبه از ترک آن و مانند لزوم برگرداندن مالی که به عنوان سود در ربا گرفته است که باید پس از توبه به صاحبش برگرداند. بعد می فرماید: «و کسی که ترک نکند آنچه را که خداوند نهی فرموده و بر آن گناه باز گردد، پس ایشان ملازمان دوزخ و در آن همیشگی خواهند بود[2]».

مال ربوی بی برکت است: سپس می فرماید «خدا مال ربارا کم و بی برکت می کند و صدقات را برکت می دهد و خدا دوست نمی دارد هر ناسپاسی را که محرمات الهیه را حلال دانسته مرتکب گردد»[3].

آری مال ربائی هر چند بسیار و فراوان باشد عاقبتش به کمی و بدبختی می کشد چنانچه تجربه ثابت کرده که مال ربائی دوام ندارد یا از دست خودش بیرون می رود یا از دست فرزندان و ورثه اش[4].

۱ــ فمن جائه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله. (سوره ۲ آیه ۲۷٦).

۲ــ و من عاد فاولئك اصحاب النارهم فیها خالدون. (سوره ۲ آیه ۲۷٦).

۳ــ یمحق الله الربوا و یربی الصدقات والله لایحب کل کفار اثیم. (سوره ۲ آیه ۲۷۷).

٤ــ در این آیه نمودادن صدقات در برابر از بین بردن ربا قرار داده شده و این مطلب گذشت که نمو صدقات مختص بآخرت نیست بلکه این یک خاصیت عمومی آنست که هم در دنیا و هم در آخرت ظاهر می شود بنابراین از بین بردن ربا هم در برابر آن همین است یعنی چنانچه خاصیت صدقات اینست که مال را نمو می دهد و این خاصیت اثر قهری و انفکاک ناپذیر آنست، چون موجب نشر امنیت و رحمت و محبت می گردد و سبب حسن تفاهم و الفت گرفتن دلها شده و مردم را از غضب و دزدی و افساد منصرف می سازد و باتحاد و کمک و همکاری می خواند و بدینوسیله بیشتر راههای فساد و آفاتی که موجب فناء مال می شود بسته می گردد و همهٔ اینها بنمو و افزایش مال کمک

←

جنگ با خدا و پیغمبر: در جای دیگر می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مخالفت با خداوند بپرهیزید و آنچه از مال ربائی نزد شما باقی مانده واگذارید اگر ایمان آورده‌اید».

«پس اگر فرمان نبردید و ربا را ترک نکردید پس به جنگ بزرگی با خدا و پیغمبرش آماده شده‌اید و اگر از گرفتن ربا توبه کنید پس برای شما سرمایه‌های شما است نه شما بر بدهکار ظلم کرده بیش از رأس المال بطلبید و نه آنها بر شما ستم کرده از رأس المال چیزی کمتر بدهند»[1].

در تفسیر منهج می‌فرماید **«فأذنوا بحرب من الله و رسوله»** جنگ با خدا همان جنگ با پیغمبر است که منظور دشمنی با خدا و پیغمبر(ص) می‌باشد و خبر دادن به بزرگی گناه ربا است، و یا مراد به حرب خدا آتش و به حرب رسول شمشیر او است واین مقتضی آن است که با رباخوار باید جنگ کرد تا به حکم خدا برگردد، چنانچه مرویست که پس از نزول این آیات رسول خدا(ص) به عامل مکه امر فرمود: اگر بنی مغیره از رباخواری توبه نکنند با ایشان جنگ نماید.

و نیز در خطبه‌ای که در مکهٔ معظمه انشاء فرمود این جمله را بیان فرمود، بدانید هر

می‌کند، همچنین خاصیت ربا هم اینست که رفته رفته مال را از بین می‌برد یعنی باعث خسارت و قساوت و دشمنی و بدبینی و ناامنی شده نفوس را بانتقامجوئی تهییج می‌کند و باختلاف و پراکندگی می‌خواند و بدینوسیله بیشتر راههای فساد و آفاتی که موجب از بین رفتن مال می‌شود باز شده و کمتر مالی از آفت و بلیهٔ عمومی سالم می‌ماند، سر همهٔ اینها اینست که انفاق و ربا با زندگانی طبقهٔ مستمند و رنجبر سرو کار دارد و احساسات باطنی این طبقه بواسطهٔ نیاز ضروری پیوسته در هیجان بوده و نفوس ایشان که قرین نکبت شده برای دفاع از حقوق حیاتی آماده و برای برابری و نشاندادن عکس العمل تا هر جا رسد حاضر است در صورتیکه باوجود چنین شرائطی بایشان احسان و کمک بلاعوض شود احساساتشان بر نیکی و حسن نیت انگیزش می‌یابد ولی اگر در چنین حالی با اعمال خشونت آمیز و قساوت افزای طبقهٔ ثروتمند و سود پرست رو برو شوند و مال و آبرو و جان خود را در خطر ببینند حس انتقامجوئی آنان تحریک شده بهر وسیله باشد انتقام خود را خواهند گرفت و کمتر اتفاق می‌افتد یکی از ربا خواران از نتایج آن در امان بماند چنانکه هر کس سر انجام رباخواران و نابود شدن اموال و ویران شدن خانمان و بی اثر ماندن کوشش شان را دیده و دریافته است. (تفسیر المیزان).

۱ــ یا ایها الذین آمنوا اتقوالله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین و ان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکن رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون. (سوره ۲ آیه ۲۷۸ و ۲۷۹).

ربائی که در جاهلیت بود از بین برده شد واول ربائی که آن را از بین بردم ربای عمویم عباس است[1].

ربا و اخبار: از حضرت صادق(ع) مرویست: یک درهم ربا گرفتن از هفتاد مرتبه زنا کردن به محرم خود نزد خداوند بدتر است[2].

و حضرت رسول لعنت فرمود، ربا خورنده و خورانده و خریدار و فروشنده و نویسنده و دو شهودش را بر معامله[3].

خدمت حضرت صادق(ع) عرض شد: مردی رباخوار است و می‌گوید مثل اولین شیر مادر است (یعنی حلال و گوارا است مانند شیر مادر) پس آن حضرت فرمود اگر خداوند مرا قدرت می‌داد و مانعی نبود هر آینه گردنش را می‌زدم[4].

زیرا انکار کنندهٔ حرمت ربا، منکر ضروری دین اسلام شده و چنین شخصی مرتد و واجب القتل است.

تأکید در بارهٔ ربا در قرآن: سماعه از حضرت صادق(ع) پرسید: علت اینکه خداوند در قرآن مجید زیاد حرمت ربا را تکرار فرموده؛ چیست؟ حضرت فرمود: برای اینکه مردم کارهای نیک را (که از آن جمله صدقه دادن و قرض الحسنه باشد) ترک ننمایند[5].

وحضرت باقر(ع) فرمود: بدترین کسبها؛ معاملهٔ ربائی است[6].

دین را از بین می‌برد: زراره گفت به حضرت صادق(ع) عرض کردم اینکه

۱ــ الا ان کل ربا فی الجاهلیة موضوع تحت قدمی هاتین و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبدالمطلب.

۲ــ درهم ربا اشد عندالله من سبعین زنیة کلها بذات محرم. (کافی ــ الفقیه ــ التهذیب).

۳ــ عن علی (ع) قال (ع) لعن رسول الله (ص) الربوا و آکله و بایعه و مشتریه و کاتبه و شاهدیه. (وسائل کتاب التجارة ابواب الربوا باب ٤ ص ٤٣٠).

٤ــ عن ابن بکیر قال بلغ ابا عبدالله (ع) عن رجل انه کان یأکل الربوا و یسمیه اللباء فقال (ع) لئن امکننی الله تعالی منه لاضربن عنقه. (کافی)

۵ــ عن سماعه قال قلت لابیعدالله(ع) انی رأیت الله عزوجل قد ذکرالربوا فی غیر آیة و کرره قال (ع) او تدری قلت لا، قال (ع) لئلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف. (وسائل الشیعه).

٦ ــ عن ابیجعفر (ع) قال اخبث المکاسب کسب الربوا (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ٤٢٣).

خداوند در قرآن مجید می فرماید: خداوند کم می گرداند و برکت را می برد از مال ربائی و صدقات را زیاد می کند؛ در حالی که کسی را می بینم که ربا می خورد و مالش هم زیاد می شود؛ آن حضرت فرمود کدام کم شدن و بی برکتی بدتر از این است که یک درهم ربا؛ دین خورنده اش را از بین می برد و اگر هم از گناه خود توبه نماید؛ مالش رفته و گدا می شود[1].

ربا خوار آتش می خورد: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: کسی که ربا بخورد خداوند شکمش را به مقدار آنچه خورده از آتش پر می کند؛ پس اگر از ربا مالی را به دست آورد عملش را نمی پذیرد و همیشه مورد لعن خدا و ملائکه است مادامی که قیراطی از مال ربائی نزدش باشد[2].

نمونهٔ عذاب برزخی رباخوار: و باز فرمود: در شب معراج جماعتی را دیدم که هر گاه یکی از ایشان می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی اند؟ گفت رباخوارانند که روز قیامت بر نمی خیزند مگر مانند جن زده ها، ناگاه ایشان را بر راه آل فرعون دیدم که با مداد و شامگاه آتش بر ایشان عرضه داشته می شود و می گویند خداوندا چه وقت قیامت بر پا می شود (بدیهی است که مراد از آتش در اینجا عذاب برزخی است)[3].

زیر دست و پای آل فرعون: و در حدیث دیگر چنین است: چون آل فرعون را می دیدند می خواستند برخیزند واز ایشان فرار نمایند ولی به واسطهٔ بزرگی شکمشان نمی توانستند و می افتادند پس آل فرعون در آمد و رفت خود از رو یشان می گذشتند.

۱ــ عن زراره عن ابی عبدالله (ع) قال: قلت له انی سمعت الله تعالی یقول: یمحق الله الربا و یربی الصدقات و قدأری من یأکل الربا یربوما له فقال(ع) ای محق امحق من درهم ربا یمحق الدین و ان تاب منه ذهب ماله و افتقر. (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۸ ج ۱۲ ص ٤٢٤).

۲ــ عن النبی من أکل الربوا ملأالله بطنه ناراً بقدرما أکل منه فان کسب منه مالا لم یقبل الله من عمله و لم یزل فی لعنة الله و الملائکة مادام عنده منه قیراط (مستدرك).

۳ــ قال (ص) لما اسری بی الی السماء رأیت قومأیرید احدهم ان یقوم ولایقدر علیه عظم بطنه فقلت من هؤلاء یا جبرئیل؟ قال هؤلاء الذین یأکلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس و اذاهم بسبیل آل فرعون یعرضون علی النار غدواً و عشیاً یقولون ربنا متی تقوم الساعة. (مستدرك الوسائل کتاب تجارت باب ۱ ص ٤٧٨).

و نیز از پیغمبر اکرم مرو یست: که هر گاه زنا و رباخواری در قریه ای رواج یابد در هلاکت اهلش اذن داده می شود[1].

و همچنین فرمود: هر گاه امت من ربا خوار شوند به زلزله و فرو رفتن در زمین مبتلا می شوند[2].

ربا به مراتب بدتر از زنا است: و نیز فرمود: گناه ربا هفتاد بخش است کمترین آن مثل گناهی است که با مادر خود در خانهٔ خدا زنا کند[3]. و در روایات متعددی که از حضرت صادق(ع) مرو یست می فرماید: یک درهم ربانزد خدا از بیست مرتبه و در روایت دیگر سی مرتبه و در روایت دیگر هفتاد مرتبه، زنا با محرم خود بدتر و سخت تر است[4]. و شاید اختلاف اخبار مزبوره در شدت عقوبت ربا به سبب اختلاف مراتب گرفتن ربا است از جهت زمان و مکان و به حسب حالات و اشخاص[5].

۱ــ اذا ظهر الزنا و الربا فی قریة اذن فی هلاکها. (مستدرك الوسائل).

۲ــ اذا أکلت امتی الربا کانت الزلزلة و الخسف (مستدرك الوسائل).

۳ــ الربا سبعون جزء فایسرها مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الله الحرام. (وسائل کتاب تجارت باب ۸ صفحه ٤٢٦ حدیث ۱۲).

٤ــ عن الصادق (ع)، درهم الربا اشد عندالله من سبعین زنیة کلها بذات محرم... عنه ایضاً: درهم الربا اشد عندالله من ثلثین زنیة کلها بذات محرم مثل عمةو خالة، عنه ایضاً، درهم الربا اعظم من عشرین زنیة بذات محرم. (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۸ ص ٤٢٦).

۵ــ در دنیای کنونی باز هم شما بتحریم ربا اصرار دارید در صورتیکه امروز ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است که هرگز جهان مترقی نمی تواند از آن بی نیاز بماند.

اما گفتار این گروه روشنفکر را دارای دو عنوان می توان فرض کرد: از طرفی صحیح و درست و از طرفی غلط و نادرست است باین ترتیب صحیح است که اسلام ربا را حرام کرده و لیکن غلط است که ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است. بر همگان واضح است که امروز در عالم دو نظریهٔ بزرگ **اقتصادی** موجود است که سازمان خود را از اول بر پایه ربا پی ریزی نکرده اند و آنها عبارت از نظریهٔ اسلام و نظریه کمونیستی است با آنهمه اختلافهای فاحش که در اصول و فروع با هم دارند با یک فرق بزرگ که نظام کمونیستی امروز همهٔ نیرو و قدرتی که بتواند نظام اقتصادیات خود را اجرا کند در دست گرفته و برای پیشرفت مقاصد خود آنها را بکار انداخته و اسلام همهٔ نیروی خود را بسیج نکرده است و با وجود این هر روز رو به تکامل می رود.

بدیهی است هنگامیکه اسلام حکومت رسمی خود را آغاز نماید در اولین فرصت اقتصادیات

←

ربای قرضی: ربای قرضی آن است که شخص مالش را به دیگری قرض دهد به شرطی که پس از مدتی، زیادتر از آنچه داده بگیرد خواه زیادتی از جنس باشد مثل اینکه ده تومان داده شرط کند که یازده تومان بگیرد یا ده من برنج قرض داده شرط می کند که یازده من پس بگیرد یا ده عدد تخم مرغ قرض بدهد که یازده عدد پس بگیرد[1].

یا اینکه زیادتی به حسب کار باشد مثل اینکه ده تومان قرض می دهد و شرط می کند که همان ده تومان را پس بگیرد و لباسش را هم بشوید.

و همچنین است زیادتی نسبت به بهره و منفعت، مثل اینکه هزار تومان قرض دهد که همان را بگیرد به شرطی که یک سال مجاناً در خانهٔ قرض گیرنده بنشیند[2].

یا اینکه زیادتی از قبیل وصف باشد مانند اینکه طلای نساخته را بوزن ده مثقال بدهد و شرط کند که ده مثقال طلای ساخته شده بگیرد.

خود را بر اساس غیر از ربا استوار خواهد کرد زیرا که ضروریتهای اقتصادی هرگز نمی تواند آنرا عاجز کند تا بتصویب قوانین ربا ناچار گردد، چنانکه امروز کمونیستها نظام خود را با ربا توأم نساخته اند و این ضرورتهای ضرورت نما آنها را از پیشرفت مقاصد خود عاجز ننموده است بنابراین ربا از اول یک امر ضروری نبوده که دنیای امروز نتواند از زیر بار آن شانه خالی کند بلکه فقط ضرورتی است در عالم سرمایه داری، زیرا که این رژیم بخیال خود نمی تواند بدون ربا پایدار بماند و با وجود این دانشمندان بزرگ اقتصادی در دنیای سرمایه داری مانند دکتر شاخت، امروز بر علیه نظام ربا سخن می گوید و رسماً اعلام می دارد که نتیجهٔ حتمی ربا در جهان این است که سر انجام و با مرور زمان ثروت در دست عده کمی از مردم انباشته و رفته رفته، مجموع اجتماع بشر از آن محروم گردد و در اثر تورم ثروت میلیونها نفر بشر بندگی و بردگی طبقهٔ ممتاز ثروتمند و سرمایه دار در آیند و ما بدون خواندن علم اقتصاد، مصداق این بردگی شوم را در دنیای سرمایه دار امروز بخوبی درک می کنیم.

آری یکی از بزرگترین معجزات اسلام اینست که اصل ربا و احتکار را که محکمترین پایه های سرمایه داری است هزار سال پیش از پیدایش نظام سرمایه داری قدغن کرده است... (نقل از کتاب اسلام و نا بسامانیهای روشنفکران بقلم سید قطب).

۱ــ در معدود، نسبت به ربای قرضی، ربا جاری است هر چند در معامله ربوی ربا در معدود نمی آید.

۲ــ فرقی که بارهن (گرو) دارد اینستکه در رهن فقط خانه به عنوان گروی نزد طلبکار است ولی منافعش مال صاحبش می باشد بلی می تواند منافعش را بدیگری از آن جمله طلبکار واگذار نماید و در حقیقت دو کار کرده یکی قرض و وثیقه و دیگر، بخشیدن منافع، و این غیر از ربای قرضی است که بیک کار هم قرض می دهد و هم شرط زیادتی می کند.

شکی نیست که تمام اقسام مذکور ربا و حرام است و در حرمت شرط زیادتی در قرض فرقی نیست که هنگام قرض دادن شرط کند یا قبلاً شرط کرده باشد و بنابر آن قرض دهد.

چند نکته: ۱ــ چنانکه ربا گرفتن حرام است ربا دادن هم حرام می باشد و چون اصل ربا حرام است فاسد هم می باشد پس قرض گیرنده مالک آن مال نمی شود و اگر تصرفی کرد و منفعتی در آن پیدا شد مال قرض دهنده و مالک اصیلش می باشد مثلاً اگر گندم را به طور ربائی قرض کند و آن را بذر نماید حاصلی که به دست می آید مال صاحب گندم است بلی در صورتی که قرض گیرنده یقین دارد که اگر شرط زیادتی هم نشده بود قرض دهنده راضی بود که در آن مال تصرف نماید تا رفع حاجتش شود، تصرفش عیبی ندارد.

۲ــ اگر انسان مقدار پولی به تاجر بدهد که در شهر دیگری از طرفش کمتر بگیرد مثلاً در شیراز هزار تومان می دهد که در تهران نهصد و نود تومان از طرفش پس بگیرد، مانعی ندارد و این را صرف برات می گویند و برعکس ربای حرام است زیرا که در این صورت پول دهنده بیشتر می دهد و کمتر می گیرد بلی اگر نهصد و نود تومان اینجا بدهد که در تهران هزار تومان پس بگیرد ربا و حرام است.

۳ــ آنچه که گذشت در صورتی ربا و حرام است که شرط زیادتی شده باشد، ولی اگر شرط زیادتی نشده و به عنوان قرض الحسنه داده شده، اگر بدهکار به میل خود چیزی بر آن افزود مانعی ندارد بلکه مستحب است که بدهکار سر موعد پیش از آنکه طلبکار مطالبه نماید بدهیش را بپردازد و ثانیاً چیزی به عنوان هدیه به قرض دهنده بدهد[1]. از آن طرف هم بر طلبکار مستحب است چیزی را که به عنوان هدیه گرفته از اصل طلبش حساب کند.

ربای در معامله: هر داد و ستدی که در آن دو چیز زیر باشد ربا و فاسد و حرام است.

۱ــ ثمن و مثمن یعنی جنس وعوض، از یک جنس و یک طرف زیادتر از

۱ــ در صورتیکه مسلمانان باین احکام رفتار می کردند ربا شایع نمی شد و حس اعتماد عمومی هم از بین نمی رفت...

دیگری باشد مثل اینکه برنج را به برنج، روغن را به روغن معامله نماید با زیادتی.

پس اگربه جنس دیگری معاوضه شود ربا در آن نیست مثل اینکه روغن را به برنج مبادله نماید.

۲ــ آن جنس هم کشیدنی و پیمان کردنی باشد پس چیزهائی که با شماره معامله می شود مانند تخم‌مرغ و گردو (در بعضی جاها، که البته این حکم هم در بارهٔ همان مکانها است) یا به متر و زرع مانند پارچه و زمین معامله می شود در آنها ربا نمی آید مانند اینکه ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد بفروشد مانعی ندارد و معامله اش صحیح است.

پس معاملهٔ ربوی آن است که جنسی که کشیدنی یا پیمان کردنی است به مثل خودش با زیادتی مبادله شود مانند اینکه یک من گندم را به یک من و یک وقیه مبادله کند و فرقی در حرمت این معامله نیست بین اینکه جنس و عوض که یکی است هردواز جمیع جهات برابر یا یکی سالم و دیگری معیوب یا یکی اعلا و دیگری وسط یا تنها اختلاف قیمت داشته باشند مثل اینکه یک من گندمی که قیمتش دو تومان است به یک من و نیم گندمی بفروشد که قیمتش پانزده ریال است و مثل اینکه مس درست شده را به هم وزن آن بفروشد با زیادتی.

و همچنین فرقی در حرمت این قسم معامله نیست بین اینکه زیادتی از همان جنس باشد مثل یک من گندم به یک من و نیم، یا اینکه از غیر آن جنس باشد مثل اینکه یک من گندم را بفروشد به یک من گندم و یک سیر برنج.

و همچنین فرقی نیست بین زیادتی عینیه مانند همین مثال که از خود جنس زیاد شده؛ و زیادتی حکمیه، مثل اینکه یک من گندم نقد را به یک من گندمی که دو ماه دیگر می گیرد بفروشد و این در عرف زیادتی حساب می شود چون برای مدت قسطی از ثمن است.

سه نکته: ۱ــ جو و گندم در موضوع معاملهٔ ربوی یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم را به یک من و نیم جو معامله کند ربا و حرام است.

و نیز اصل هر جنسی با فرعش یکی حساب می شود مانند شیر و روغن و پنیر و ماست و کشک و دوغ، پس معاملهٔ هر یک از اینها با دیگری اگر با زیادتی شد، باطل و حرام می باشد و همچنین مانند انگور و شیره و سرکه آن، و مانند شکر و قند و نبات، که

معامله هر یک با دیگری و زیادتی ربا و حرام است[1].

۲ــ برای رهائی از ربا، اگر کسی که کمتر می دهد چیزی به آن جنس همراه کند معامله درست است. مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم معامله می کند، یا اینکه از هر دو طرف چیزی ضمیمه شود مانند اینکه هر کدام یک دستمال به گندم علاوه کنند.

و نیز ممکن است دو معاملهٔ جداگانه اش کنند یعنی یک من گندم خود را به دو تومان می فروشد و بعد یک من و نیم گندم دیگری را به دو تومان می خرد و در حقیقت فرار از حرام است به حلال و از باطل به حق.

و نیز ممکن است زید یک من گندم خود را به عمرو بفروشدو عمرو نیم من گندم خود را به زید صلح کند یا ببخشد.

اشخاصی که ربا ندارند: چهار طائفه اند که ربا چه قرضی و چه معامله‌ای برای آنها صحیح است.

۱ــ پدر و فرزند، هر یک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد ولی بین مادر و فرزند ربا ثابت است.

۲ــ زن و شوهر هر یک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد.

۳ــ مسلمان می تواند معاملهٔ ربویه و قرض ربوی با کافر حربی بکند به شرط اینکه آنکه زیادتی می گیرد مسلمان باشد و زیادتی دهنده کافر حربی، و عکس آن یعنی مسلمان زیادتی بدهد و کافر زیادتی بگیرد جایز نیست اما کافر ذمی یعنی کافری که در پناه اسلام است ربا با او مطلقاً حرام است چه بدهد یا بگیرد.

٤ــ بین عبد و مولا ربائی نیست.

۱ــ برای اطلاع از فتوای آقایان مراجع فعلی برساله های عملیه مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

۱۰ ــ زنا

دهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده زنا است چنانچه حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا(ع) و حضرت جواد(ع) فرموده‌اند و برای کبیره بودنش به آیهٔ ۶۸ از سورهٔ فرقان متمسک شده که می‌فرماید: «از جمله صفات بندگان خدا آن است که نپرستند و نخوانند با خدای به حق،خدای دیگری را (یعنی مشرک نباشند) و آن نفسی که خدا کشتنش را حرام فرموده نکشند و زنانکنند، و کسی که اینها را به جا آورد (شرک، قتل، زنا) برسد و ببیند جزای خود را که شکنجه‌اش در روز قیامت دو چندان است و همیشه به خواری در آتش است»[1].

معانی اثام وغی: و در منهج است که: «اثاماً» در این آیه شریفه، نام یک وادی در دوزخ است که زناکاران را در آن عقوبت می کنند و گفته‌اند چیزی است که سیلان کند از اجسام دوزخیان مانند چرک و خون.

و در روایات آمده که: اثام در این آیه وغی در آیهٔ دیگر[2] دو چاه در دوزخ است که اگر سنگی را از کنارش رها کنند در مدت هفتاد سال به قعر آن می رسد.

و در سورهٔ بنی اسرائیل می‌فرماید: و نزدیک زنا مشوید و گرد آن نگردید به

۱ــ والذین لایدعون مع الله الها آخر ولایقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلك یلق اثاماً یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهاناً (سوره ۲۵ آیه ۶۸).

۲ــ فسوف یلقون غیاً (سوره ۱۹ آیه ۶۰).

درستی که آن خصلتی زشت و کاری فجیع و بد راهی است[1].

زیراکه زنا سبب قطع نسبها و هیجان فتنه‌ها و باطل کردن مواریث و صلهٔ رحم و حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران است.

بدترین راه دفع شهوت: در کتاب بلاهای اجتماعی در شرح این آیه شریفه چنین می نگارد:

یعنی که گرد زنا نروید زیرا این کار یک کردار پلید و راه گمراه کننده‌ای است، شاید دقیقترین تعبیری که در قرآن مجید ازنا شده همین جمله «**وساء سبیلاً**» باشد زیرا این جمله‌ای است که اساسی ترین منطق اسلام را دربارهٔ مخالفت و مبارزهٔ با فحشاء روشن می کند. این جمله می گوید: عمل شنیع زنا یک راه طبیعی و خالی از خطر برای اطفاء شهوت نیست. جامعه‌ای که شهوت خود را از طریق زنا اشباع می کند دریک جادهٔ ناهموار و خطرناکی افتاده که عاقبت آن دوری از مقصد و افتادن در پرتگاههای هولناک است. نیروی خدادادی شهوت برای ابقاء نسل انسانی و ایجاد یک سلسله هیجانات روحی و عاطفی در مرد و زن است که این هیجانات ضامن تشکیل کانون خانواده و اطفاء شهوت از یک طریق محدود و قانونی است اما ارتکاب زنا نه تنها اجتماع را به مقصد ابقاء نسل نزدیک نمی کند بلکه اجتماع را در هزاران درهٔ مخوف پرت می کند که دهها میلیون بیماران مقاربتی و میلیاردها دلار بودجه معالجهٔ آنها و میلیونها کودکان بی سر پرست تنها گوشه‌ای از این پرتگاه را نشان می دهد. (بلاهای اجتماعی ص ۱۴۳) و در صفحهٔ ۱۳۱ چنین می نگارد:

هزاران مفاسد مختلفی که ازتوسعهٔفحشاء و روابط نامشروع به وجود آمده، راستی آن چنان حیرت انگیز و ناراحت کننده است که نسبت دادن آن به بشر قرن بیستم بی شباهت به تناقض نیست.

آدم فکر می کند بشری که دل ذره‌ها را باهزاران زحمت می شکافد تا از نیروی درون آن بهره‌مند شود چرا نیروهای خدادادی خود را درکثیف‌ترین وضعی به انواع فحشاء تباه می کند و در حالی که از یک طرف قوای طبیعت را به کمک خود می طلبد از طرفی عوامل نیستی و اضمحلال خود را فراهم می سازد.

۱ــ ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلاً. (سوره ۱۷ آیه ۳۴)

مثلاً امروز برای استفاده از یک سلسله اشعهٔ سودمند و یا نیروی اتم در عالم پزشکی میلیاردها دلار صرف می‌شود و صدها هزار مغز متفکر به فکر و فعالیت می‌پردازد و این تلاشهای دسته جمعی نتیجه بخش شده در عالم بهداشت و پزشکی واقعاً تحولات و پیشرفتهای شگفت انگیزی به وجود می‌آورد ولی به موازات این پیشرفتها هر سال آمار بیماران مقاربتی و فدائیان این بیماریها میلیونها نفر بالا می‌رود و در نتیجه صدها هزار نفر در هر کشور به گوشه‌های بیمارستانها پناه برده به صورت اعضای معطل و فلجی بار دوش اجتماع می‌گردند یا مثلاً با هزاران کوششهای دامنه‌داری که برای بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی هر کشوری بعمل می‌آید در نقطه مقابل میلیونها کودک بی سرپرست که همگی در نتیجهٔ یک خوشگذرانی کوتاه و یک ملاقات موقتند در سراسر جهان چرخ اقتصادی کشورها را مواجه با مشکلات عظیم می‌کند و تازه پس از آنکه دولتها وسائل تربیت و نگهداری این کودکان را فراهم نمودند یک عده افراد شرور و خطرناکی می‌شوند که اجتماع را به انواع جرائم و جنایات مختلف تهدید می‌کنند و بالأخره دستگاه قضائی کشور از وجود این افراد دائماً هراسان است[1].

۱ــ این تضاد گیج کننده چنانکه گفتیم بیشتر از ناحیه توسعهٔ فحشاء و انحرافات جنسی بوجود آمده و ما چند نمونه از این مفاسد را که مانند لکه‌های سیاهی بر پیشانی تمدن کنونی قرار گرفته نقل می‌کنیم:

در دائرةالمعارف بریتانیا جلد ۲۳ صفحهٔ ٤٥ می‌نویسد: طبق تحقیقاتی که در ایالات متحده بعمل آمده، روی همرفته نود درصد مردم این کشور به بیماریهای مقاربتی مبتلا می‌شوند از این رقم عده‌ای که در بیمارستانهای رسمی آمریکا معالجه می‌شوند بالغ بر (۳٦۰۰۰۰) نفر می‌باشند، از تمام بیمارستانهای ایالات متحده ششصد و پنجاه بیمارستان تنها بامراض مقاربتی اختصاص داده شده، در حالی که معادل یک و نیم برابر افرادیکه در این بیمارستانها معالجه می‌شوند به پزشکهای خانوادگی و خصوصی مراجعه می‌نمایند.

و در کتاب قوانین جنسی صفحهٔ ۳۰٤ می‌نویسد: هر سال در امریکا تعداد سی الی چهل هزار کودک، در اثر بیماریهای مقاربتی موروثی می‌میرند و میزان تلفاتی که از این بیماریها در ایالات متحده واقع می‌شود از مجموع تلفاتیکه از کلیه امراض مختلف غیر از سل حاصل می‌شود بیشتر است.

و در کیهان شمارهٔ ۵۳۵٦ می‌نویسد: دکتر مولنر که در ناحیهٔ جنوبی لندن مشغول طبابت است در مقاله‌ای می‌نویسد: هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنائی انجام می‌گیرد و از هر

←

آثار دنیوی و اخروی زنا: امام باقر(ع) فرمود: زنا شش اثر دارد: سه اثر در دنیا سه اثر در آخرت، اما آثار دنیویهٔ زنا، آبرو را می‌برد، رزق را کم می‌کند و مرگ و نیستی را نزدیک می‌نماید اما آثار اخرویهٔ آن پس غضب پروردگار و سختی حساب و دخول در آتش و جاودان ماندن آن را ایجاب می‌نماید[1].

عذاب برزخی زناکار: و نیز فرمود: کسی که به زن مسلمانی یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی، آزاد یا کنیز زنا کند پس توبه نکند و با اصرار به این گناه از دنیا برود، خداوند در قبرش سیصد در عذاب را باز می‌فرماید که از هر در مارها و عقربها و افعی هائی از آتش بیرون می‌آیند، پس می‌فرماید تا روز قیامت می‌سوزد.

بوی گند زناکار در صحرای محشر: و چون از قبرش بیرون شود از بوی گندش مردم اذیت می‌شوند پس به این بوی زننده شناخته می‌شود و دانسته می‌گردد که زناکار است تا اینکه امر کرده می‌شود او را به آتش برند زینهار، به درستی که خداوند محرمات را حرام فرموده و حدودی را تعیین فرموده، پس هیچ کس از خداوند غیرتمندتر نیست و از غیرت الهیه است که فواحش را حرام فرموده[2].

همه، زناکاران را در محشر لعنت می‌کنند: حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: در

بیست کودکی که متولد می‌شود یکی از آنها نامشروع است. و در اطلاعات شمارهٔ ۱۰٤۱٤ می‌نویسد: در سال ۱۹۵۷ تعداد ۲۰۱۷۰۰ طفل نامشروع در امریکا بوده و در عرض بیست سال گذشته پنج درصد افزایش یافته، در همین سال مادرهائی که بدون تشریفات ازدواج آبستن شده بودند تعدادشان به ٤٤۰۰۰ نفر می‌رسد که سن اکثر آنها از ۱۸ سال کمتر بوده. در پاریس میان ٤۳۵۱۵ کودک ٤۱٤۵ کودک غیر قانونی هستند و در سوئد ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع هر سال متولد می‌شود.

برای مزید اطلاع می‌توانید بکتاب مزبور مراجعه فرمائید.

۱ــ عن ابیعبدالله (ع) قال للزانی ست خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الاخرة اما التی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه و یورث الفقر و یعجل الفناء و اما التی فی الاخرة فسخط الرب و سوء الحساب والخلود فی النار (فروع کافی باب الزنا ج ۵ ص ۵٤۱).

۲ــ الاومن زنی بأمراة مسلمة او یهودیة او نصرانیة او مجوسیة، حرة اوامة، ثم لم یتب منه و مات مصراً علیه فتح الله تعالی له فی قبره ثلاث مأة باب یخرج منها حیات و عقارب و ثعبان من النار فهو یحترق الی یوم القیمة فاذا بعث من قبره تأذی الناس من نتن ریحه فیعرف بذلك و بما کان یعمل فی دار الدنیا حتی یؤمر به الی النار الا و ان الله حرم الحرام و حد الحدود فما احد اغیر من الله، و من غیرته حرم الفواحش. (وسائل الشیعه، کتاب نکاح باب ۹ ص ۲٤۳).

روز قیامت به امر خدا، بوی گندی وزیده می شود که تمام اهل محشر ناراحت می شوند، تا اینکه نفس کشیدن بر آنها مشکل می گردد، پس منادی ندا می کند آیا می دانید این بوی گند چیست؟ گویند نمی دانیم و سخت ناراحتمان کرده، پس گفته می شود: این بوی عورت زناکاران است که بدون توبه از دنیا رفته اند پس آنها را لعنت کنید که خدا آنها را لعنت کرده پس نمی ماند در محشر کسی مگر اینکه آنها را نفرین می کند و می گوید خدایا زناکاران را لعنت فرما.[1]

زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورد: حضرت رسول (ص) فرمود: هر گاه پس از من زنا زیاد شود مرگ ناگهانی زیاد خواهد شد[2].

وفرمود: که زنا مورث فقر است و آبادیها را ویران خواهد نمود[3].

فساد نسب و تربیت طفل: و در مکتوب حضرت صادق(ع) است: که خداوند زنا را حرام فرموده برای اینکه سبب فسادهائی مانند قتل نفس و از بین رفتن نسبها و ترک تربیت اطفال و بهم خوردن ارث می شود[4].

زنای محصنه: اگر با زن شوهر دار زناشود حرمت و عقوبت آن شدیدتر خواهد بود چنانچه حد زنا صد تازیانه ولی حد زنای محصنه قتل و سنگسار کردن است.

حضرت صادق(ع) فرمود: روز قیامت سه طایفه اند که خداوند با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب دردناکی است از این سه طایفه زنی است که بر فراش شوهرش زنا دهد[5].

۱ــ عن علی (ع) اذا کان یوم القیمة اهب الله ریحاً منتنة یتأذی بها اهل الجمع حتی اذا همت ان تمسك بانفاس الناس فاذاهم مناد هل تدرون ما هذه الریح التی قد آذتکم فیقولون لا و قد آذتنا و بلغت منا کل مبلغ قال(ع) ثم یقال هذه ریح فروج الزناة الذین لقوا الله بالزنا ثم لم یتوبوا فالعنوهم لعنهم الله فلایبقی فی الموقف احدالا قال اللهم العن الزناة (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۱۰ ص ۲۴۳).

۲ــ اذا کثر الزنا من بعدی کثر موت الفجأة (وسائل الشیعه کتاب نکاح ص ۲۳۱).

۳ــ الزنا یورث الفقر و یدع الدیار بلاقع. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۲۳۳).

۴ــ حرم الله الزنا لمافیه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترك التربیة للاطفال و فساد المواریث. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۳۹).

۵ــ ثلاثة لایکلمهم الله یوم القیمة ولاینظر الیهم ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم الشیخ الزانی و الدیوس و المرأة توطئی فراش زوجها (وسائل الشیعه کتاب نکاح ۱۴ باب ۱۶ ص ۲۴۷).

و از حضرت رسول(ص) مرویست که فرمود، کسی که با زن شوهر دار زنا کند پس در جهنم از عورت هر دو چرک خارج می شود به مقدار پانصد سال راه و اهل جهنم از بوی گند آن دو در اذیت خواهند بود و عذابشان از همه شدیدتر است[1].

پیش بینی همه جانبهٔ اسلام: در کتاب برهان قرآن در این بحث چنین می نگارد:

در موضوع حد زنا اسلام نیروی جنسی و سرکشی این غریزه را در نظر گرفته و برای اقناع و اشباع آن طرق مشروع و سهلی تعیین کرده و پیروان خود را به ازدواج در آغاز جوانی مأمور ساخته و پیغمبر اکرم(ص) در این باره فرموده است: نکاح سنت من است پس هر که از سنت من اعراض کند از من نیست.

به همین جهت مقررات شرع برای امر زناشوئی انواع تسهیلات را مقرر داشته و حکومت راموظف ساخته که در صورت عدم تمکن شخص، به وسیلهٔ انفاق از بیت المال برای انجام این منظور به تهیدستان مساعدت کند و بعلاوه دستور اکید داده تا محیط اجتماع از موجبات اغراء و علل انگیزش شهوت پاک و پیراسته شود آنگاه برای مصرف نیروی سرشار و قوای جبار جوانی هدف هائی عالی از قبیل مبارزهٔ با فساد و تعلیم مردم بیسواد و کمک به فقرا و بینوایان و کوشش در بالا بردن سطح زندگی و در راه عمران و آبادی جهان بر قرار ساخته و از طرفی روزه های واجب و مستحب و نمازهای واجب و نافله، اعتکاف و امثال عبادات را برای فرو کاستن از طغیان غریزه و منصرف ساختن ذهن و خیال از اندیشه های شهوانی و وسوسه های شیطانی و توجه دادن فکر به اندیشه های عالی الهی مقرر دانسته تا با همگی این وسائل از پدید آمدن موجبات و علل گناه جلوگیری شود و با وجود این همه تدبیر که در این راه برای حفظ نفس و صیانت غریزه بکار برده باز در اجرای حد وکیفر گناهکار شتاب روا نداشته و اجرای حد را برای موقعی گذاشته که کارعنان گسیختگی و بی اعتنائی به نظامات اجتماع و سقوط در منجلاب فساد و شهوترانی به جائی منتهی شود که شخص گناهکار بدون هیچگونه ملاحظه و آزرمی در حضور جمعی که چهار نفر عادل در میانشان باشد به عمل منافی عفت مبادرت

۱ــ من فجر بامرأة ولها بعل انفجر من فرجهما من صدید جهنم وادمسرة خمسمأة عام یتأذی اهل النار من نتن ریحها و کانامن اشد الناس عذابا. (وسائل الشیعه)

نماید و مانند چهارپایان به کار وقاع و زنا بپردازد و آن چهار نفر شاهد عادل از روی یقین و قطع و با صراحت تمام گواهی دهند که صدور آن عمل را آشکارا از او دیده‌اند در این صورت اسلام مقرر داشته است که هر گاه کسی مرتکب زنا شود و عفت عمومی را لکه دار کند حد شرعی در باره‌اش اجراء شود و حتی در این مرحله نیز جانب رأفت را رعایت کرده واوضاع و احوال شخص گناهکار را منظور نموده و مقرر داشته که هر گاه مرتکب زنا، مجرد و عزب باشد تنها به صد ضربه تازیانه در بارهٔ او اکتفاء شود و حد رجم (سنگسار کردن) در بارهٔ زناکاری اجراء گردد که متأهل باشد و در عین تأهل و بدون هیچگونه ضرورت و حاجتی بلکه به صرف هوسبازی و شهوترانی چنین عمل زشت و ناروائی را مرتکب شده باشد.

در اینجا نخستین نکته‌ای که جلب توجه می کند این است که اوضاع اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی موجود در عصر حاضر جوانان را از ازدواج گریزان و به ارتکاب فحشاء راغب بلکه مجبور می نماید.

البته این مطلب صحیح است ولی علت پدید آمدن این وضع ناهنجار این است که قوانین و مقررات اسلامی بطور کامل رعایت و اجراء نمی شود و الا هر گاه این قوانین و مقررات به طور شایسته اجراء می شد مسلماً از انتشار این همه عوامل فساد و موجبات انگیزش شهوت جلوگیری می کرد و وسائل ازدواج و شرائط رفاه و آسایش زندگی را فراهم می ساخت و جوانان را که قبلهٔ آمال آیندهٔ مملکتند از سقوط در این درهٔ وحشتناک مصون می داشت.

هر گاه نظامات اسلامی بر خلق حکومت داشت این فیلم‌های شهوت انگیز و نشریه‌های بی عفت و آهنگهای غیرت کش و شهوت پرور و میخانه‌ها و عرق فروشیها و کاباره‌ها و رقاصخانه‌ها و سایر موجبات و مظاهر فسق و فجور وجود نداشت و از طرفی فقر و تهیدستی جوانان رابه تحمل عزوبت مجبور نمی کرد و محیطی به وجود می آورد که من جمیع الجهات مردم را به پاکدامنی و تقوی بار می آورد و به همین جهت حد زنا در قانون کیفری اسلام نظر به ظروف ارتکاب گناه و اوضاع و احوال مرتکبین به هشت درجه طبقه بندی شده است:

سنگسار کردن، جمع میان تازیانه زدن و سنگسار کردن، صد ضربه تازیانه و تراشیدن موی سر و اخراج از شهر، پنجاه ضربه تازیانه، هفتاد و پنج ضربه تازیانه، ضغث

یعنی به دست گرفتن چند تازیانه و زدن به یکبار، جمع بین حد و تعزیر[1].

۱ــ ضمناً در اینجا برای مزید اطلاع خواننده عزیز، اصول شرایطی را که در کتب فقه و حدیث در بارهٔ حد زنا ذکر شده استخراج و نقل می کنیم:

۱ــ برای اثبات وقوع زنا و لزوم اجرای حد باید چهار نفرشاهد عادل یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن عادل بر مشاهدهٔ آن گواهی دهند و هر گاه شهود دو مرد و چهار زن باشند، هر چند زانی و زانیه متأهل باشند سنگسار نمی شوند و بزدن تازیانه اکتفاء می شود.

۲ــ باید مکان وقوع‌زنا در شهادت شهود یکی باشد.

۳ــ باید زمان وقوع زنا در شهادت شهود یکسان باشد.

٤ــ باید شهادت شهود در یک مجلس باشد.

۵ــ هر گاه چهار نفر عادل از چهار نفر دیگر حکایت کنند، کافی نیست.

٦ــ هر گاه چهار نفر شاهد عادل بوقوع زنا با زنی شهادت دهند و آن زن را نشناسند، گواهی ایشان پذیرفته نیست زیرا ممکن است که آن زن همسر آن مرد باشد و ایشان او را نشناخته باشند.

۷ــ هر گاه سه نفر از چهار نفر متحداً گواهی دهند و چهارمی از ادای شهادت خودداری نماید یا بیان او با آن سه نفر مخالفتی داشته باشد باید حد قذف در بارهٔ آن سه نفر اجراء شود.

۸ــ هر گاه شخص زناکار تا سه بار بعمل خود اعتراف کند حد اجراء نمی شود و حتماً باید در چهار نوبت اعتراف کند.

۹ــ هر گاه چهار نوبت در یک مجلس اعتراف کند حد بر او اجراء نمی شود و حتماً باید این چهار نوبت در چهار مجلس واقع شود.

۱۰ــ قاضی حق ندارد متهم را تشجیع باعتراف کند و در ادای جمله‌ها باو کمک دهد و باید کاری کند که برای حفظ حیاء و حجاب و عفت و طهارت عمومی و جلوگیری از تجری، حتی الامکان گناه بثبوت نرسد و مکلف است که شبهات را بنفع متهم تعبیر و تفسیر کند و انکار گناه را بمتهم تلقین نماید.

۱۱ــ مرد متأهل هر گاه پس از چهار مرتبه اعتراف انکار کند حد رجم اجرا نمی شود و کیفرش تخفیف می یابد.

۱۲ــ تازه مسلمان بی اطلاع از حدود و کیفرهای اسلامی مورد حد واقع نمی شود.

۱۳ــ در بارهٔ زناکار غیر متأهلی که مریض باشد حاکم شرع حق دارد که دسته‌ای از چوبهای جاروب یا خوشه‌ای از خرما را بجای تازیانه بکار برد و هر شاخه از چوبهای جاروب یا خوشهٔ خرما را بجای یک تازیانه بحساب آورد.

١٤ــ در اجرای حد نباید تازیانه بگوشت بدن صدمه وارد سازد و شرط اجرای حد بلوغ و عقل و عدم اکراه و اجبار متهم بر ارتکاب گناه است.

←

هوشیاری: چون زنا موجب فساد و اختلال نظام اجتماعی بشری و هلاکت اخروی است خداوند به حکمت بالغه‌اش چند امر راواجب فرموده که اگر مسلمانان این امور را رعایت نمایند هیچگاه به چنین گناه بزرگی مبتلا نخواهند شد.

۱ــ حجاب از ضروریات قرآن است: در چند جای قرآن مجید زنها را امر به حجاب فرموده از آن جمله در سورهٔ نور آیهٔ ۳۰ می فرماید «و باید بزنند یعنی فروانداز‌ند زنها مقنعه های خود را بر گریبان هایشان (گردن خود را به مقنعهٔ سر بپوشانند تا مو و بناگوش و سینه شان پوشیده بماند) و زینت و جمال و آرایش خود را جز برای شوهران و محارمشان یعنی پدر، پدرشوهر و پسر، و پسر شوهر، و برادر و پسر برادر و پسر خواهر و سایر زنهای مسلمان و کنیز ملکی و خدمتگزاری که میل به زنا ندارد که آنهائی هستند که پیرند یا ابلهانی که از شهوت مباشرت خبر ندارند و طفلی که هنوز به حد تمیز نرسیده و از حال مباشرت با زنان بی خبرند و نمی دانند عورت زنان چیست. و زنان آنطور پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود»[1].

۱۵ــ هر گاه کسی از روی اشتباه زن دیگری را بجای زن خود گرفته باشد حدی بر او نیست.

این خلاصهٔ شروط و قیود و آدابی است که از طرف قانونگزار رؤوف و رحیم و مصلح و حکیم اسلام در بارهٔ گناه بزرگ زنا مقرر شده و ضمناً ترجمه چند روایت نیز که از پیشوایان بزرگ دین در این باره رسیده نقل می شود تا ثابت و مدلل گردد که اولیای اسلام تا چه اندازه از پرده دری اجتناب داشته و در اجرای حد تا چه درجه رعایت احتیاط را می کردند.

در روزگار خلافت عمر زنی نزد او آمد و اقرار بزنا کرد و خواهان اجرای حد دربارهٔ خویش شد.

عمر چون اعتراف او را شنید فرمان داد تا حد بر او بزنند علی(ع) که در آن مجلس حضور داشت رو بعمر کرد و فرمود از این زن بپرس که چرا و به چه کیفیت مرتکب زنا شده است؟.

زن گفت من در بیابانی سخت تشنه شده بودم و بامید تهیه اب بسیه چادری که از دور نمایان بود بشتافتم، در آن چادر عربی را دیدم و از او آب خواستم ولی او حاضر نشد که بدون کام گرفتن از من، آبی بکامم بریزد ــ من خواهش او را نپذیرفتم و از سرا پردهٔ او بگریختم، ولی کار تشنگی بالا گرفت تا آنجا که دیدگانم بکاسه سر فرو نشست و چون کارد باستخوانم رسید نزد او بازگشتم و در برابر جرعه آبی تن خود را در اختیار او نهادم تا کام از من بگرفت.

علی(ع) فرمود این همان مورد و معنی اضطرار است که خدا در قرآن بیان فرموده و این زن هیچ گناهی مرتکب نشده سپس فرمود تا او را رها کردند. (برهان قرآن).

۱ــ ولیضر بن بخمرهن علی جیو بهن ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء... سوره ۲٤ آیه ۳۰.

و در سورهٔ مبارکهٔ احزاب می فرماید: ای پیغمبر گرامی، به زنان و دختران خود و زنان مؤمنین بگو تا فرو گذارند بر خود چادرهای خویش را و رو یشان و کتفهای خود را با آن بپوشانند که اینکار نزدیکتر است به اینکه به عفت و حریت شناخته شوند تا از تعریض و جسارت هوسرانان آسوده باشند[1].

و در آیهٔ ۳۲ ازسورهٔ احزاب می فرماید: ای همسران پیغمبر(ص) شما مانند سایر زنها نیستید، اگر می خواهید تقوی نمائید پس با بیگانه با صدای نازک و مهیج سخن نگوئید تا آنانکه دلشان بیمار است در شما طمع نکنند و بگوئید گفتاری نیکو و پسندیده و دور از ریبت و تهمت و در خانه هایتان جایگزین شو ید و خود نمائیها و حرکات دوران جاهلیت را کنار گذارید[2].

و در آیهٔ ٤۳ از همین سوره می فرماید: هنگامی که برای کاری با زنهای پیغمبر(ص) سخن می گوئید در میان شما و ایشان حجابی باشد، این کار برای پاکی دلهای شما و آنها نیکوتر است[3].

طبق این دستور زنهای مسلمان موظفند خود را از مردان بیگانه که با آنها محرمیت ندارند بپوشانند و در قیافه و لباسی در ملأ عمومی ظاهر شوند که اندام و تن آنها در معرض نگاههای مسموم و شهوت آمیز هوسرانان و تجاوز کاران نباشد، این وظیفهٔ زن است که از این راه هم شخصیت و ارزش خود را حفظ کند و هم از پدید شدن منظرهٔ مهیجی که قهراً مردها را دچار تحریک و در نتیجه آلوده شدن به افکار خطرناک نا مشروع می کند مانع شوند بنابراین نباید زن در همه جا در اختیار عابرین و چشم چرانان قرار بگیرد، چرا اینقدر ارزش اوناچیز باشد و چرا اینگونه علناً مبتلا به انحراف فساد شود پس از آنکه اندام لخت و نیمه لخت زنان در کوچه و بازار و خیابان در برابر دیدگان مردان قرار گرفت کار به یک نظر تمام می شود، دیگر هیچ فسادی پیش نمی آید و اصلا کار به صدها جای باریکتر و

۱ــ یا ایها النبی قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلك ادنی ان یعرفن ... (سوره ۳۳ آیه ۵۹).

۲ــ یا نساء النبی لستن کأحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفاً. (سوره ۳۳ آیه ۳۲).

۳ــ واذا سألتموهن متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن (سوره ۳۳ آیه ٥٤).

ناگفتنی نمی کشد؟ اگر چنین است پس این همه روابط نا مشروع زنان شوهر دار و دختران که در سراسر جهان بی حجابی را گرفته از کجا است، عشقهای نا مقدسی که متصلاً کانونهای خانوادگی را از هم می پاشد چگونه تولید می شود؟ چرا مردم دنبال[1] زنان دیگر می افتند و گاهی چندین نفر بر سر یک زن کارشان به کشت و کشتار می کشد؟ مگر در همین کشور ما از روزی که کشف حجاب شده کم فحشاء و فساد به وجود آمده مگر در این مدت کوتاه سیل روابط نامشروع و اغفال دختران و زنان شوهردار سراسر تهران را فرا نگرفته و هر روز ده‌ها پروندهٔ روابط نامشروع در دادگستری این مملکت مطرح نمی شود؟ هرماه دهها زن شوهردار و بچه دار از محیط خانواده فراری و بیزار شده و عاقبت سر از خانه های کثیف شهر نو در می آورند و بر تعداد ۵۰۰۰ نفر ساکنین این جهنم هول انگیز اضافه می کنند. از سند این وضع ننگین هزاران بچه های بی صاحب است که شهردار تهران در بارهٔ آنها می گوید: «روزانه بطور متوسط هفت کودک بی صاحب در تهران سر راه می گذارند». همه می دانند این کودکان بی صاحب نتیجهٔ شوم خوشگذرانیهای موقت است که زنان اغفال شده به آن تن داده اند و غیر از این نیست که نخستین جرقهٔ این همه آتش خانمانسوز از یک نگاه ساده تولید می شود و در چنان نقطهٔ خطرناکی که هزاران زن را فاحشه نموده و هزاران طفل بی سر پرست را انگل اجتماع ساخته است پایان می پذیرد، برای جلوگیری از چنین وضع شرم آوری استکه اسلام دستور می دهد زنها تن و اندام خود را از نگاههای مسموم هوسرانان و تجاوز کاران بپوشانند و در قیافه ای که تمایلات مردان را تحریک می کند ظاهر نشوند[2].

۱ــ خواننده محترم توجه دارد که این کلام مربوط به دوران ستمشاهی است که گناه رایج بود

۲ــ و خلاصه آنچه در معنی آیهٔ شریفهٔ «و قرن فی بیوتکن» بیان کرده آنستکه ملاحظهٔ مدارک اسلامی و تفسیر صحیح آیات نشان می دهدکه این دستور یک دستور عمومی است برای تمام بانوان مسلمان، از نظر قرآن، پایگاه مبارزات زن محیط خانه و محفل خانوادگی است و باید در تمام شرائط مختلف بانوان این سنگر مهم را از دست ندهند. از نظر اسلام آراستن خانه و تربیت کودک اساسی ترین وظیفهٔ زن است و اشتغال زن بقسمتی از سایر مشاغل تا حدی است که وظیفهٔ بزرگ او را تعطیل نکند، اسلام معتقد است بهترین موردی که نیروها و عواطف گرانمایه زن باید در آنجا صرف شود محیط خانه و آراستن این کانون پر ارزش است.

زن باید پیش از آنکه بفعالیتهای اجتماعی و سیاسی بپردازد، در فکر تربیت فرزندان شایسته

←

۲ــ نگاه به بیگانه: دیگر امر فرمود که زنان مسلمان چشمان خود را از نگاه به مرد بیگانه نگهدارند و مردان مسلمان را امر فرمود که از نگاه به زنان اجنبیه خودداری کنند. در سورهٔ نور می فرماید: ای پیغمبر، مردان مؤمن را بگو که چشمان خود را از نگاه به اجنبیه بپوشانند و زنان مؤمنه را هم بگو تا چشمهای خود را از مردان بیگانه بپوشانند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت و تماس نامشروع) نگهدارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهراً ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نسازند[1].

تیرهای زهر آلود شیطان: از حضرت صادق(ع) است: که نگاه ناروا تیری است

ولایق باشد و این دین بسیار بزرگ خود را که در برابر جامعه بعهده گرفته ببهترین وجهی اداء نماید. خانه داری و شوهر داری و تربیت فرزند را میدان جهاد خود بداند چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «جهاد المرأة حسن التبعل».

و در بیان تحریم نگاه شهوت آمیز به بیگانه می نویسد: این اولین مرحلهٔ ممنوع ساختن کلیهٔ روابط جنسی میان یک مرد و زن بیگانه است، اسلام معتقد است که باید روابط نامشروع از همین مرحلهٔ نخست کنترل شود و هیچ مرد و زن بیگانه ای دیگری را هدف نگاه شهوت آمیز خود قرار ندهد، زیرا چشم دریچهٔ حساسی است که لذت جنسی حاصل از نگاه در آن متوقف نشده، و از این راه تا درون دل پیشروی می کند. وقتی نگاه تکرار شود این پیشروی سریعتر و عمیقتر می گردد و چیزی نمی گذرد که در برابر مناظر جنسی حالت تحریک شدن و حساسیت فوق العاده ای پیدا می کند و بالجمله اولین جدار سد عظیم حیاء و عفت با همین نگاههای ساده دریده می شود چه بسیار می شود که یک نگاه، یک طوفان بر پا می کند، عشقهای سوزان ولی نامشروع و پر از بدبختی بار می آورد که هزاران مفاسد را بدنبال خود دارد.

اسلام نگاه شهوت آمیز بیگانه را که منشأ انحراف و مفاسد است تحریم می کند ولی البته منظور از این قانون این نیست که انسان دائماً چشمها را بزمین دوخته و با وضع ناراحت کننده‌ای در کوچه و بازار و خیابان یک حالت غیر عادی بخودش بگیرد. ما احادیث زیادی در دست داریم که بیان می کند مردم در ملأ عمومی حالت و وضع طبیعی و عادی خود را حفظ کنند ولی آنچه باید شدیداً مراعات کنند اینست که نگاههای سریع و لغزندهٔ چشم، از منعطف شدن بیک رشته مناظر نامشروع و بالأخره آلوده شدن بنگاه شهوت آمیز بیگانگان مصون بماند و عفت این عضو گران قیمت دچار زوال نگردد. (بلاهای اجتماعی)

۱ــ قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ولایبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن... (سوره ۲٤ آیه ۳۰ و ۳۱).

زهر آلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحبش می خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی در پی دارد[1].

زنای اعضای بدن: و نیز از حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است که نیست کسی مگر اینکه بهره‌ای از زنا دارد، پس زنای چشم نگاه نارواست و زنای دهان بوسهٔ حرام است و زنای دست، مس بیگانه نمودن است[2].

و نیزمرویست: کسی که چشمان خود را از حرام پر کند خداوند روز قیامت چشمانش را از آتش پر می فرماید[3].

ابلیس قرین آتشین: کسی که زن بیگانه‌ای را در بر بگیرد در قیامت با شیطان هم زنجیر است به زنجیر آتشین و با هم در دوزخ خواهند بود و کسی که چشمش به زن بیگانه‌ای بیفتد و برای خدا تکرار نظر نکند و چشم بر هم گزارد یا به آسمان بنگرد خدا در دلش امن و ایمانی قرار می دهد که لذتش را می چشد و او را با حورالعین تزویج می فرماید[4].

و هر زنی که شوهر داشته باشد و چشمش را از نگاه به غیر شوهر و محرمش پر کند خشم خدا بر او شدید است[5].

و در چند روایت از نگاه کردن به پشت سر زنها، هر چند با حجاب باشند، نهی شده است که البته حمل بر کراهت می شود.

اخباری که در این زمینه است بسیار و همین مقدار کافی است.

۱ــ النظر سهم من سهام ابلیس مسموم و کم من نظرة اورثت حسرة طویلة (وسائل الشیعه کتاب نکاح ج ۱۴ باب ۱۰۴ ص ۱۳۸).

۲ــ عن ابیجعفر و ابیعبدالله علیهما السلام قالاما من احدالا و هو یصیب حظاً من الزنا فزناء العین النظر و زناء الفم القبلة و زناء الیدین اللمس (وسائل الشیعه ج ۱۴ کتاب نکاح باب ۱۴ ص ۲۴۶).

۳ــ من ملأ عینیه من امرأة حراماً حشاهماالله یوم القیمة بمسامیر من ناروحشاهما ناراً حتی یقضی بین الناس ثم یؤمر به الی النار. (وسائل کتاب النکاح باب ۱۰۴ صفحه ۱۴۱).

۴ــ من نظر الی امرأة فرفع بصره الی السماء او غمض بصره لم یرتدالیه بصره حتی یزوجه الله من الحورالعین و یعقبه ایماناً یجد طعمه (وسائل کتاب النکاح باب ۱۰۴ ص ۱۳۹).

۵ــ عن النبی (ص) اشتد غضب الله علی امرأة ذات بعل ملأت عینها من غیر زوجها و غیر محرم منها فانها ان فعلت ذلك احبط الله عروجل کل عمل عملت. (بحار الانوار).

۳ــ تحریم خلوت با بیگانه: خلوت با بیگانه را با احتمال و ترس وقوع در حرام، تحریم فرموده هر چند مشغول عبادت شوند.

از پیغمبر اکرم(ص) مرویست: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جائی نمی‌ماند که نفس زن بیگانه را می شنود[1].

وقتی که پیغمبر(ص) از زنهای مسلمان بیعت و عهد می گرفت شرط می فرمود که با مردان بیگانه در جای خلوت ننشینند[2].

و مراد از خلوت آن است که مکان جوری باشد که دیگری نتواند داخل شود مانند اطاقی که درش بسته باشد یا خانه‌ای که کسی به آن آمد و شد کند.

۴ــ حدود شدید: حدودی که در اسلام برای این عمل شنیع تعیین شده یکی از موجبات جلوگیری از شیوع آن است که مجملا در ضمن پنج فرع بیان می شود:

۱ــ اگر کسی با یکی از محارم نسبی خود مانند: «خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر» زنا کند باید او را کشت.

۲ــ اگر کسی شخصی را ببیند که با زنش زنا می کند و از ضرر ایمن باشد می تواند هر دو را بکشد (اگر ایمن نباشد یا باشد و نکشد آن زن بر او حرام نمی شود).

۳ــ هر گاه کافری با زن مسلمانی زنا کند یا مسلمانی که سه دفعه حد زنا خورده، در مرتبه چهارم باید کشته شود.

۴ــ مردی که زن عقدی دائمی حاضر دارد و او را در حال بلوغ و عقل وطی کرده و هر وقت هم بخواهد می تواند به او نزدیکی نماید با این وصف اگر با زن عاقلهٔ بالغه‌ای زنا کند باید او را سنگسار نمود، و بعضی بر آنند که اول باید صد تازیانه به او زد و سپس او را سنگسار کرد.

۵ــ هر گاه زنا کننده محصن نبوده (یعنی مرد زن دار با شرائطی که در فرع گذشته گفته شد) و بغیر محرم خود زنا نموده حدش یکصد تازیانه است و همچنین زن

۱ــ من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلایبیت فی موضوع یسمع نفس امرأة لیست له بمحرم (وسائل الشیعه ج ۱۴ باب ۹۹ ص ۱۳۴).

۲ــ عن ابیعبدالله (ع) قال: فیما اخذ الرسول (ص) البیعة علی النساء ان لایحتبین ولا یقعدن مع الرجال فی الخلاء (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۹۹ ج ۱۴ ص ۱۳۳).

زانیه‌ای که شوهر نداشته باشد حدش یکصد تازیانه است.

در مجموعهٔ انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی چنین می نویسد:

در اینجا دو مطلب بزرگ علمی در بارهٔ زنا و دستور اسلامی آن یادداشت می شود: در سورهٔ نور آیهٔ دو می فرماید: زن و مرد زناکار را هر کدام یکصد شلاق بزنید و در اجرای این دستور الهی به آنها محبت روا ندارید اگر شما به خدا و روز جزا ایمان آورده‌اید. و باید در موقع شکنجهٔ آنها گروهی ازمؤمنین حاضر باشند.

اولین فلسفهٔ که در این باره به نظر می رسد این است که شلاق زدن زانی و زانیه، یکی برای عبرت گرفتن سایرین است، که گرد این عمل زشت نگردند که اگر چنان کنند گذشته از مجازات اخروی، مجازات دنیوی هم دارند و آخر آیه که تأکید می کند باید عده‌ای از مؤمنین در شکنجه آنها حاضر باشند این موضوع راتأیید می کند.

موضوع دیگری که به نظر ما رسیده ولی هنوز صحت علمی آن صددرصد واضح نشده این است که با شلاق زدن زانی و زانیه یک معالجهٔ طبی در آنها انجام می گیرد، میکروبهای سفلیس و سوزاک خیلی دیر معالجه می شوند و مهمترین طریق معالجهٔ آنها معالجه با حرارت است مخصوصاً وقتی که این میکروب تازه به بدن وارد شده و نمو نکرده باشد، حرارت در کشتن آنها خیلی تأثیر دارد و شلاق زدن یکی از بهترین وسائل تولید حرارت در موضعی است که میکروبها بدانجا وارد شده ، و در اثر حرارت فوق العاده‌ای که پس از یکصد ضربه شلاق پدید می آید میکروبها به کلی کشته می شوند.

نکتهٔ دوم راجع به سرایت است از آنجا که بیشتر اعمال زنا تولید ناخوشیهای مسری مانند سفلیس و سوزاک می کند دین اسلام برای تحدید ضررهای امراض مزبور دستور بزرگی می دهدکه امروزه علمای فن نیز همین دستور را می دهند که هر کس می خواهد ازدواج کند باید از طرف طبیب معاینه شود و تصدیق گردد که عاری از امراض مقاربتی مسری است و کسیکه امراض مقاربتی مسری دارد نباید ازدواج کند مگر اینکه همسر آتیهٔ او هم دارای این مرض باشد و تازه باید نسل نداشته باشند.

علت این کار این است که از عمومی شدن امراض خانمانسوز جلوگیری شود و نسلهای ناقص و خراب به وجود نیاید، دین اسلام در این باره بزرگترین دستور را می دهد.

دستور عملی که رعایت آن سلامت جامعه و مصون ماندن افراد و نسلها را تأمین می سازد.

درآیهٔ سوم ازسورهٔ نورمی فرماید:

الزانی لاینکح الازانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الازان او مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین[1].

یعنی مرد زناکار به زنی نگیرد مگر زن زناکار یا مشرکه و زن زناکار شوهر نکند مگر با مردی که زناکار یا مشرک است و این بر مؤمنین حرام است.

شرعاً باید ثابت شود: ضمناً باید متوجه بود که اجرای این حدود هنگامی است که شرعاً زنا ثابت شده باشد که آن هم دارای شرائط خاصی است که از آن جمله گواهی چهار نفر شاهد عادل مرد است به اینکه در یک وقت و یک جا مرد زنا کننده را با زن خاصی که او را می شناسند و در همان حال ارتکاب، مشاهده کرده‌اند.

دو نکته قابل توجه: ۱ــ اگر کسی با زنی که شوهر نداشته و در عدهٔ رجعیه (یعنی عده‌ای که شوهر می تواند بدون عقد برگردد) نبوده زنا کرد بعد می تواند با او ازدواج نماید ولی اگر شوهر داشته یا در عدهٔ رجعیه بوده بر او حرام همیشگی است، یعنی اگر شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد باز هم نمی تواند او را بگیرد.

۲ــ اگر کسی با زنی زنا کرد مادر و دختر آن زن بر او (بنابر اشهر) حرام می شود، یعنی نمی تواند با آنها ازدواج نماید و محرم هم نیستند، وهمچنین زن‌مزبور بر پدر زنا کننده حرام می شود[2].

اینک نظر خوانندگان گرامی را به مطالب جالبی که در کتاب برهان قرآن تذکر داده است جلب و به همینجا خاتمه می دهیم:

موضوعی که در خور مناقشه است، اختلاط و آمیزش زن و مرد است، زیرا مخالفین اسلام در این باره جنجال و غوغای بسیاری بپا می کنند، گاهی از اجتماع آزاد فرانسه سخن به میان می آورند و از آزادی کامرانی و عیاشی زن و مرد و حتی از آزادی بوس و کنار در معابر و شوارع آنجا یاد می کنند و زمانی از تمدن آمریکا گفتگو می کنند و می گویند در آن سرزمین مردم با فکر و غریزه خود دوروئی و نفاق روا نمی دارند زیرا به

۱ــ سوره نور، آیه ۳.

۲ــ چون بعضی از این فروعات مورد اختلاف فقهاء عظام است در صورتیکه برای کسی مورد حاجت شد بمرجع خود رجوع کند.

خوبی دریافته اند که کامرانیهای جنسی از ضرورتها و احتیاجات حیاتی «بیولوژی» است و به همین جهت راه را برای اشباع این غریزه باز گذاشته اند و هر جوانی دوست و رفیقی از دختران اختیار کرده و هر دوشیزه‌ای رفیقی از جوانان برگزیده است که در بیشتر ساعات روز و شب با هم به خوشی و شادی وقت می گذرانند و در تفرجگاهها و گوشه های خلوت از یکدیگر کام می گیرند و بیکدیگر کام می دهند و از فشار غریزه جنسی آسوده و فارغ می شوند و هر بامداد به یاد عیش و نوش شب دوش با دلی شاد و روحی خرم از پی کارهای خود روان می شوند و در کارهای روزانهٔ خود توفیق و پیروزی می یابند و به این وسیله ملت با گامهای بلند و سریع راه ترقی و تعالی طی می کند.

این خلاصهٔ مقال وزبدهٔ گفتار سفسطه آمیز این گروه است ولی گویا این جماعت خاطرات تلخ و حزن انگیز جنگ گذشته را خیلی زود از یاد برده اند و فراموش کرده اند که چگونه همین کشور فرانسه که از بردن نامش آب در کام ایشان می‌گردد زیر اولین ضربت و نخستین هجوم سپاه آلمان به زانوی عجز و ذلت در آمده و با آنکه از نظر ساز و برگ جنگ مجهز بود بر اثر شهوترانیها و به علت از کف دادن روح عزت و خشونت مقدس مردانگی، از خراب شدن عمارتهای فاخر و رقاصخانه های پاریس ترسید و شرف و تاریخ و مجد خود را وقایهٔ آن قرار داد.

اکنون ما از این جماعت می پرسیم که آیا منظور ایشان این است که جوانان ما را به عنوان مبارزه با ارتجاع و طرفداری از تجدد و ترقی به چنین ورطهٔ هولناکی در افکنند؟.

آیا این گروه، خطبهٔ حکیمانهٔ مارشال پتن را از یاد برده اند که گفت بزرگترین علت شکست ما فرو رفتن در گردابهای شهوت و ابتلاء تن پروری و عیاشی بود.

آیا در کتاب «چرا فرانسه شکست خورد» نخوانده اند که «آندره مورا» نویسندهٔ بزرگ فرانسه می نویسد: در آن موقع که هواپیماهای بمب افکن دشمن شهرهای ما را زیر بمبهای آتش زا و مخرب خود به صورت جهنمی در آورده بود نخست وزیر وقت «پل رینو» می خواست به وسیلهٔ تلفن از مرکز ستاد مشترک نیروی هوائی متفقین برای مبارزه با دشمن تقاضای چند فروند هواپیما کند ولی با هر یک از سه تلفن روی میز خود می خواست صحبت کند، صدای مادام «دو بی» محبوبه اش بلند بود که با استفاده از عشوهٔ خود و دلباختگی نخست وزیر در شؤون سیاسی و لشکری دخالت و توصیه می کرد.

آیا این اعترافات از طرف رجال شمشیر و قلم فرانسه برای پایان دادن بهرزه

دریهای این جماعت کافی نیست؟.

و اما در خصوص آمریکا و تبلیغاتیکه این گروه در بارهٔ اوضاع آن کشور و آزادی زن و مرد در آن سرزمین می کنند شاید تذکر این نکته کافی باشد که اخیراً در نتیجهٔ اجرای عملیهٔ احصاء و تهیهٔ آمار در یکی از شهرهای این مملکت معلوم شد که ۰/۳۸ از دختران مدارس متوسطه آبستن هستند و این نسبت در میان دختران دوره‌های عالی کمتر بود زیرا ایشان در نتیجهٔ تجربه و ممارست طرق جلوگیری از حمل را دریافته بودند.

شک نیست که خلاصی و راحتی از فشار نیروی غریزهٔ جنسی بر اعصاب هدفی صحیح و مطابق با حکم فطرت و مقتضای طبیعت است و به همین جهت اسلام این موضوع را مورد توجه وعنایت دقیق قرارداده،زیرا اسلام پیش از آنکه آمریکا به این موضوع توجه کند دانسته و متوجه بوده است که محرومیت از مسائل جنسی به علت تأثر و افسردگی از کار و انتاج صحیح باز می مانند ولی البته برای میل به هدف صحیح و عقلائی اتخاذ وسیله و تدبیر صحیح و عقلائی لازم است نه آنکه به این بهانه اجتماع را به لوث بی عفتی بیالایند و دختران و پسران را آزاد و عنان گسیخته بگذارند که مانند چهار پایان با هم معاشرت و شهوترانی کنند.

اما موضوع شادی و نشاطی که از تماشای زنان زیبا و معاشرت با گلچهرگان آراسته و طناز دست می دهد مسلماً جای انکار نیست، همانطور که استفاده از خوان و سفره‌ای که بالوان و انواع طعامها آراسته است بدون شک از سفره‌ای که بجز یک رنگ مکرر از غذا در آن نیست مطلوبتر و دلپذیرتر است ولی ما باید قبل از هر چیز هدفهای اساسی خود را تعیین کنیم و ببینیم آیا وظیفهٔ ما در جهان زندگی این است که از حداکثر شادی و کامرانی و بهجت و مسرت استفاده کنیم و فکر سود و زیان و تبعات و عواقب آن را از مغز برانیم؟.

آیا هیچکس در روزگار قدیم و عصر جدید منکر این معنی شده است که کامرانی و عیاشی لذت بخش و مسرت انگیز است؟ مسلماً موضوع گوارائی لذات و کامرانیها چیزی نیست که در قرن بیستم کشف شده باشد، بلکه قرنها پیش از این یونانیها و ایرانیان قدیم و رومیان آن را شناخته و تاگلوگاه در آن فرو رفته بودند. و در اثر همین کامرانیها قدرت و صلابت خود را از دست داده و سرانجام از کارهای سودمند و افکار روشن و همتهای عالی و روح سربازی و فداکاری محروم ماندند و حکومت و استقلال خود را از

دست دادند.

جای تردید نیست که ملل اروپائی از نظر نیروی مادی و علمی و از جهت کار و کوشش و سعی در تولید و انتاج بسیار قوی و مجهز بوده و هستند ولی اندک اندک، کرمهای شهوترانی و عیاشی در پیکرهٔ درخت حیات اجتماعی ایشان رخنه کرده و بعضی را از پای در آورده و بعضی دیگر را ضعیف ساخته و همچنان در راه زوال و فنا پیش می برد ولی ما مردم مشرق که در اثر ناسازگاری اوضاع اجتماعی و ظروف سیاسی خاصه درد و قرن اخیر آن نیروها را فاقدیم، چگونه روا است که در گردابهای وحشتزای شهوت در افتیم و اینگونه هرزگی ها را تمدن و ترقی بنامیم و اجتناب از اینگونه منکرات را جمود و ارتجاع بخوانیم .

با توجه به این حقایق پیدا و هویدا است که هر نویسنده یا مصلح آزادی خواهی که ما را بفرو گذاشتن آداب و اخلاق باستانی خود دعوت کند تحت هر عنوان که باشد او مبعوثی از دستگاه استعمار و فرومایه ای جیره خوار از خوان بیگانگان و دشمنی جانکاه و بدخواه ما است، معاشرت و آمیزش زن با مرد بیگانه بر دلربائی و قدرت نفوذ و تصرف در احساسات او افزوده است ولی اکنون جای این سؤال به میان می آید که آیا این دلربائی و طنازی شخصیت و حیثیت زن را از نظر وظائفی که در نظام طبیعت بر عهده دارد افزوده است یا به همین نسبت که بر این جهات افزوده از آن جنبه اش فرو کاسته است؟.

و آیا این افزایش کفهٔ حیثیت و آبرو و سعادت اجتماع را سنگین ساخته یا از سنگینی و وزن آن کم کرده است؟.

شک نیست که زن در دنیای غرب برای مرد «رفیقی» شایسته و برای مغازله و معاشقه و اشباع کام جنسی او مجهز و آماده گشته و در حل بعضی از مشکلات مرد با او به کمک و معاونت برخاسته ولی در عین حال از انجام وظیفهٔ یک همسر صالح و مادر شایسته، فرومانده است وجنجالها ومغالطه های مجامع زنان و طرفداران ایشان قادر نیست که این حقیقت را انکار کند، زیرا آمارها و احصائیه های مضبوط و دقیق آن را تأیید می کند و بهترین دلیل بر صدق این مدعا بالا رفتن نسبت طلاق درآمریکا به ۰/۴۰ است و این بالا رفتن نسبت طلاق از خطری عظیم و از انحلال وحشتناکی در روابط زناشوئی و خانوادگی حکایت می کند.

اما در اروپا هر چند سطح طلاق به این درجه بالا نرفته ولی کار معشوقه بازی در

آن سرزمین به رسوائی کشیده است و جای تردید نیست که هر گاه زن همسری شایسته می بود و می توانست در آشیانهٔ مقدس خانواده استقرار بیابد و آن را از نور و حرارت قلب خود برخوردار سازد این رسوائیها هرگز به وجود نمی آمد.

اما در موضوع وظیفهٔ مادری، اساساً اشتغال زن به کارهای خارج از منزل چه از نظر وقت و چه از نظر جهات روحی فرصت و مجال اشتغال به وظیفهٔ مادری را از او سلب می کند، زیرا زنی که در اثر چند ساعت کار متوالی، خسته و فرسوده شده و در اثر معاشرت و برخورد با مردهای مختلف فکر و حواس او متشتت و پریشان گشته، نه در اعصاب خود طاقت و نیروی قیام به وظیفهٔ مادری دارد و نه در فضای روح و دل خود محیط مساعد و مناسبی برای پذیرفتن طفل و پرورش عواطف و احساساتی متناسب با این وظیفه می یابد و اما می بینیم اجتماع بشری با صرف نظر از لذت مسرتی که بر اثر آمیزش با زنان آراسته و طناز برده چه نتیجه عقلایی و فایده در خور ذکری از این وضع برداشت کرده است؟ و آیا وجود این عده از زنان در پارلمانهای جهان و وزارتخانه ها و ادارات کشورها و یا وجود چند میلیون زن در کارخانه ها و تجارتخانه ها و مراکز فسق و فجور، کدام مشکل از مشکلات بشریت را حل کرده است.

آیا قیام زن به این امور او را عنصری مفید و مؤثر در اجتماع می سازد؟ ولی قیام به تربیت فرزندان و پرورش مردان و زنان صالح و مفید و ایجاد افرادی خداشناس و متقی و با ایمان او را به وجودی بی فایده وعنصری بی خاصیت تبدیل می کند؟.

ممکن است زن در برابر کف زدنهای شنوندگان در پارلمان یا در مقابل شنیدن تملق و تحسین در سالنها و در معابر شاد و مسرور شود، ولی این مسرت و شادی موقت که نتیجهٔ آن پدید آمدن نسلی بدون مادر و محروم از عواطف و تربیتهای عالی مادری باشد چه ارزشی دارد و آیا جز مادر کدام کس می تواند عنصر محبت را که جلوگیری ازخوی سبعیت و خودخواهی بشریت است در روح و قلب فرزندان تزریق کند؟.

البته منظور ما از این بحث این نیست که زن را تحت فشار و مورد قسوت و آزار قرار دهیم و او را از لذتهای زندگی و پابرجا ساختن شخصیت و حیثیتش محروم سازیم، ولی کی و کجا عرصه زندگی به بشر چه زن باشد و چه مرد، مجال واجازه می دهد که بر وفق دلخواه خود از لذات حیات کامیاب شود وچنانکه پسند خاطر او است شخصیت و حیثیتش را پابرجا سازد؟.

آیا در صورتیکه مادر اثر غلبهٔ خودخواهی، هوای نفس و خواهش دل را عنان گشاده رها کنیم و در پی شهوات و لذات خود روان شویم، وضع اجتماعی و سرنوشت زندگی ما چگونه خواهد بود؟.

آیا نه چنین است که در اثر این افراط نسلهائی بدبخت و ضعیف و ناقص از ما باقی خواهد ماند که مسؤولیت بدبختی و ضعف و نقص آن برعهدهٔ وجدان ما خواهد بود.

آیا در میان آن نسل وظیفهٔ شور بخت و تبه روزگار عدهٔ بیشماری از زنان نخواهند بود؟ و آیا برای زن از نظر جنس و نوع ثابت و دائمی که در جهان دارد شایسته و رواست که بعضی از افرادش در قسمتی از زمان در کامرانی افراط کنند و در نتیجه بقیه افراد را در نسلهای بعد و قرنهای آینده بدبخت و بینوا سازند و آیا برای اسلام عیب و نقصی است که نوع بشر را مانند یک زنجیر و حلقات متصل، قرنها و نسلها را پیوستهٔ به یکدیگر می داند و روا نمی دارد که یک نسل سعادت و مصلحت نسل دیگر را فدای هوی و هوس خود سازد؟.

بلی درصورتی جای ایراد و انتقاد بود که اسلام کلیهٔ انواع تمتع و لذت را مسدود ساخته و فطرت و غریزه را عاطل و باطل گذاشته، و غرایز و فطریات بشری را تحت فشار قرار داده باشد، ولی آیا اسلام چنین کاری را کرده است؟ (برهان قرآن).

بازگشت به فهرست

۱۱ ـ لواط

یازدهم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده لواط است چنانچه از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام رسیده بلکه حرمت و عقوبت آن از زنا شدیدتر است.

از حضرت صادق(ع) مرو یست که:

«حرمت لواط اززنا بیشتر است، به درستی که خداوند قومی را برای عمل لواط هلاک فرمود (قوم لوط) ولی کسی را برای زنا هلاک نفرمود[1].

ازرسول اکرم(ص) مرو یستکه فرمود: کسیکه با پسری جمع شود روز قیامت جنب وارد محشر می شود و آب دنیا او را پاک نمی کند و خشم خدا بر او است و او را لعنت فرموده، دوزخ را برایش آماده می فرماید و بد جایگاهی است.

سپس فرمود هر گاه کسی لواط کند، عرش خدا بلرزه درآید و خداوند او را لعنت و غضب فرموده و جهنم را برایش آماده می فرماید و ملوط (مفعول) را در کنار جهنم نگه می دارند تا خلایق از حساب فارغ شوند، پس او را در جهنم می اندازند و در طبقات دوزخ همیشه معذب خواهد بود[2].

۱ـ عن ابیعبدالله (ع) قال: سمعته یقول حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج و ان الله اهلك امة لحرمة الدبرولم یهلك احداً لحرمة الفرج (وسائل کتاب نکاح باب ۱۷ ص ۲۴۹).

۲ـ قال رسول الله (ص) من جامع غلاماً جاء یوم القیمة جنباًلا ینقیه ماء الدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعدله جهنم و سائت مصیراً ثم قال ان الذکر یرکب الذکر فیهتز العرش لذلك و ان ←

لواط کفر است: امیرالمؤمنین(ع) فرمود لواط (که از گناهان کبیره است و این عقوبتها را دارد) مادامی است که دخول در مخرج نشود، اما حکم دخول در دبر اگر آنرا حلال بداند کفر است زیرا منکر ضروری دین گردیده و اگر آنرا حلال نداند، در شدت و طول عذاب مانند کفر است[1].

حذیفة بن منصور گفت که از حضرت صادق(ع) از لواط که از گناهان کبیره است پرسیدم، حضرت فرمود ما بین دوران است، پرسیدم از کسی که در دبر دخول می نماید فرمود که این عمل کفر و انکار آنچه خدا بر پیغمبرش فرستاده، می باشد یعنی انکار قرآن است[2].

سنگ عذاب هنگام مرگ: از حضرت صادق(ع) مرو یست که: نیست بنده‌ای که عمل قوم لوط را حلال بداند (و در روایت دیگر کسی که بر لواط کردن اصرار داشته باشد) نمی میرد مگر اینکه در آن ساعت خداوند بر او سنگی از همان سنگهای عذابی که بر قوم لوط بارید، می اندازد و مرگ وی در خوردن همان سنگ است و برای اینکه رسوا نشود، خداوند آن سنگ را از نظر خلق پوشیده است[3].

عذابهای قوم لوط بر ظالمین: در قرآن مجید سه نوع عذاب برای قوم لوط بیان فرموده: صیحه باریدن سنگ عذاب بر آنها، زیر و رو شدن شهرهای آنها بعد می فرماید: عذابی که بر قوم لوط نازل شد از ظلم کنندگان دور نیست[4].

الرجل لیؤتی فی حقبة فیحبسه الله علی جسر جهنم حتی یفرغ الله من حساب الخلائق.ثم یؤمر به الی جهنم فیعذب بطبقاتها طبقة طبقة حتی یرد اسفلها ولایخرج منها (فروع کافی ــ وسائل کتاب نکاح باب ۱۷ و ۱۸ ص ۲۴۹ ــ ۲۵۳).

۱ــ اللواط مادون الدبر و الدبر هو الکفر (فروع کافی کتاب النکاح).

۲ــ عن حذیقة بن منصور قال: سئلت اباعبدالله (ع) عن اللواط فقال: ما بین الفخذین، و سئلته عن الذی یوقب فقال (ع) ذاك الکفر بما «لما» انزل الله علی نبیه(ص) (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۰ ص ۲۵۷).

۳ــ عن ابی بصیر عن ابیعبدالله (ع) فی قوله تعالی و امطرنا علیها حجارة من سجیل قال ما من عبد یخرج من الدنیا یستحل عمل قوم لوط ــ و فی روایة الوسائل من مات مصراً علی اللواط لم یمت الارماه الله تعالی بحجر من ذلك الحجارة تکون فیه منیته و لکن الخلق لایرونه. (تفسیر قمی).

۴ــ و ماهی من الظالمین ببعید (سوره ۱۱ آیه ۸۵).

و این تهدید سختی است بکسانیکه عمل آنها را مرتکب شوند.

غلامی که مولایش را کشت: در زمان عمر، غلامی که مولای خودش را کشته بود پس از اقرار، عمر امر به کشتنش نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از غلام پرسید چرا مولای خودت را کشتی؟ عرض کرد به زور با من لواط کرد پس او را کشتم آن حضرت از اولیای مقتول پرسید آیا او را دفن کرده‌اید؟ گفتند: آری هم اکنون از دفنش می آئیم پس به عمر فرمود غلام راتا سه روز نگهدار و پس از سه روز اولیای مقتول حاضر شوند.

لاطی به قوم لوط ملحق می‌شود: پس از گذشتن سه روز آن حضرت به اتفاق عمر و اولیای مقتول بر سر قبرش آمدند از اولیایش پرسیدند این قبر صاحب شماست؟ گفتند آری، سپس فرمود قبر را بشکافید تابلحد برسید، چون بلحد رسیدند و آنرا برداشتند جنازه را ندیدند، پس آن حضرت تکبیر گفت و فرمود: به خدا قسم دروغ نگفتم شنیدم از رسول خدا(ص) فرمود: هر کس از امت من، عمل قوم لوط را مرتکب شود و بدون توبه از دنیا برود پس در قبرش بیش از سه روز نمی ماند تا اینکه زمین او را فرو می برد و به جائی که قوم لوط هستند و هلاک گردیده‌اند ملحق می نماید پس در زمرهٔ ایشان محشور می شود[1].

لواط هم فاحشه و زشت است: حضرت رضا(ع) فرمود: بترس و ترک کن زنا و لواط را و لواط بدتر از زنا است و این دو گناه موجب هفتاد و دو گونه درد در دنیا و آخرت برای صاحبش می شود[2].

در قرآن مجید چنانچه اززنا به فاحشه تعبیر فرموده این عمل شنیع را هم فاحشه خوانده چنانچه در سوره اعراف می فرماید[3]:

«لوط به قوم خود گفت آیا کاری را می کنید که در نهایت زشتی است، پیش از

۱ــ معالم الزلفی

۲ــ واتق الزنا و اللواط و هو اشد من الزنا و همایورثان صاحبهما اثنین و سبعین داء فی الدنیا والآخرة (فقه الرضا، «ع»).

۳ــ ولوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء... (سوره ۷ آیه ۷۸ تا ۷۹).

شما کسی از افراد بشر گرد چنین کار زشتی نگشته، آیا شما با مردان جمع می شوید در هنگام شهوت و زنان را رها می کنید بلکه شما اسراف کنندگانید».

چه اسرافی بدتر از اینکه نطفه ای که به منزلهٔ بذر است برای بقاء نوع و نسل انسان و باید در رحم زن قرار گیرد در غیر محلی که خدا قرار داده بریزد.

برای تهدید دیگران از نزدیک شدن به این عمل خلاف انسانی در سوره های اعراف و هود و نمل و عنکبوت و قمر[1] و نجم، قوم لوط رایادآوری و کیفیت عذاب ایشان را متذکر می شود باشد که دیگران اندرزی بگیرند.

برای جلوگیری از پیش آمدن چنین عمل شنیعی چند چیز را که مقدمات قریبه و بعیدهٔ آن است تحریم فرموده:

نگاه شهوتی به پسر حرام است: ۱ــ نگاه کردن از روی شهوت به جوان امرد (پسری که هنوز مو به صورتش در نیامده) حرام است و سوء اثر و شدت عقوبت نظر حرام در بحث زنا مفصلا ذکر گردید بلکه از رسول خدا(ص) مرو یست که: فتنهٔ جوان زیبای امرد از فتنهٔ دختر باکره بیشتر است[2].

پس بر هر مسلمانی واجب است از چشمان خود نهایت مواظبت را بکند که به چنین گناه بزرگی مبتلا نشود.

لجام آتشین برای بوسهٔ شهوت: ۲ــ بوسیدن جوانی از روی شهوت حرام است چنانچه از حضرت صادق(ع) است که پیغمبر(ص) فرمود: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در قیامت به لجامی از آتش لجام می فرماید.[3]

و از حضرت رضا(ع) مرو یست که: هر گاه مردی جوانی را از روی شهوت ببوسد ملائکه های آسمان و ملائکه های زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت کنند و جهنم برایش آماده شود و مکان بدی جایگاهش می باشد[4].

۱ــ در ضمن تفسیر سورهٔ قمر از بیانات مؤلف تحت عنوان: «حقائقی از قرآن» مفصلا ذکر شده است.

۲ــ ایاکم و اولاد الاغنیاء و الملوك المرد فان فتنتهم اشد من فتنة العذارى فی خدورهن (نکاح وسائل باب ۲۱ ص ۲۵۸).

۳ــ من قبل غلاماً بشهوة الجمه الله تعالی بلجام من نار (اصول کافی).

٤ــ و اذا قبل الرجل غلاماً بشهوة لعنته ملائکة السماء و ملائکة الارض و ملائکة الرحمة و

و نیز از پیغمبر(ص) مرو یست: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در آتش جهنم، هزار سال معذب می فرماید[1].

و اگر مسلم شد که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده باید حد بخورد و حدش از سی تا نود تازیانه است هر قدر که حاکم شرع صلاح بداند او را می زند.

خوابیدن دو مرد یا دو زن: ۳ــ خوابیدن دو مرد در یک بستر و زیر یک لحاف در صورتیکه هر دو عریان باشند، حرام است و همچنین است حکم دوزن، و فرقی بین محرم و بیگانه نیست.

و در چند روایت است که باید آنها را حد زد و برایش هم حد زنا معین شده یعنی آنها را یکصد تازیانه بزنند[2].

و بعضی از علماء فرموده اند چون برای خوابیدن دو مرد عریان زیر یک لحاف حد معین شده، پس از گناهان کبیره است.

و از رسول خدا(ص) مرو یست که: بستر فرزندان خود را از سن ده سالگی جدا سازید، یعنی دو برادر یا دو خواهر یا برادر و خواهر زیر یک لحاف از همان کوچکی نخوابند[3].

حد لواط: چون حرمت و فساد لواط بیشتر از زنا است حدش شدیدتر است و آن کشتن می باشد، هر گاه لواط کننده و دهنده هر دو عاقل و بالغ باشند هر دو را باید کشت و فاعل رابوسیلهٔ شمشیر یا سنگسار کردن یازنده به آتش سوزانیدن یا از بالای بلندی مانند کوه پرتاب کردن با دست و پای بسته شده، بایستی کشت و انتخاب نوع قتل به نظر حاکم جامع الشرائط است.

و از حضرت امیرالمؤمنین(ع) مرو یست که: پس از کشتن بدنش را به آتش

ملائکة الغضب واعدله جهنم و سائت مصیرا (فقه الرضاء «ع»).

۱ــ من قبل غلاماً بشهوة عذبه الله تعالی الف عام فی النار. (مستدرك کتاب نکاح باب ۱۷ صفحه ۵۷).

۲ــ در باب دوم این رساله ضمن گناه مساحقه ذکر می شود که بنابر مشهور پس از اثبات در نزد حاکم شرع باید تعزیر شود بکمتر از حد (صد تازیانه).

۳ــ قال رسول الله(ص) الصبی و الصبی و الصبی والصبی والصبیة و الصبیة یفرق بینهم فی المضاجع لعشرسنین (وسائل کتاب نکاح باب ۱۲۷ ص ۳۰).

بسوزانید و این گناه بزرگ مانند زنا به یکی از دو چیز ثابت می شود: یکی اقرار است به اینکه فاعل یامفعول یاهر دو به این گناه خود چهار مرتبه اقرار کند و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند حد بر او جاری نمی شود و تنها تعزیر (تأدیب) می شود و بعضی از فقهاء فرموده اند چهار مرتبه اقرار باید در چهار مجلس واقع شود و شرط است در اقرار کننده بلوغ (پس اگر نابالغ باشد تأدیب باید شود) و کمال عقل و حریت و اختیار (پس اگر به اجبار و اکراه بوده حد ندارد).

دوم شهادت چهار مرد عادل بالمعاینه است یعنی بگویند به چشم خود دیدیم که فلان با فلان لواط نموده و اگر گواهی دهنده گان کمتر از چهار نفر باشند گواهی آنها رد می شود و حد جاری نمی گردد بلکه حد قذف که بعداً ذکر می شود بر آنها باید جاری شود و اگر شخص لاطی پیش از گواهی شهود توبه کند حد بر او جاری نمی شود و هر یک از اقرار و گواهی اگر بر دخول در دبر باشد حد آن کشتن است و اگر بر تفخیذ یعنی دخول در الیه ورانها باشد حد آن یکصد تازیانه است.

چرا حد لواط قتل است؟: ۱ــ دو نفری که شرم و حیاء را از دست داده و از عالم انسانیت سقوط کرده و درنتیجه انحراف جنسی در جلو چشم چهار مرد با تقوی با هم جمع شوند جز جرثومهٔ فساد چیز دیگر نیستند و اگر زنده بمانند جامعه ای را آلوده و منحرف ــ به مانند خود خواهند ساخت چنانچه درقوم لوط در ابتداء شیطان یک نفر را به این گناه آلوده ساخت سپس آن بدبخت دیگران را به این گناه وادار کرد تا جائیکه در برابر چشم یکدیگر مردان به مردان و زنان با زنان جمع می شدند و نیز کسیکه پس از چنین گناه بزرگی از کار خود پشیمان نشود و توبه نکند دانسته می شود کفر و انکارش به خدا و سرای آخرت و بالجمله چنین شخص جز کشتن و سوختن او چاره دیگری نیست و نیز گوئیم:

۲ــ برای اینکه این گناه بزرگ در میان مسلمانان شایع نگردد که در اثر اشاعه اهمیت و قبح آن از نظرها محو گردد در دین اسلام، با اینکه برای اثبات هرموضوعی گواهی دو مرد عادل کافی است لیکن درموضوع اثبات زنا و لواط به گواهی دونفر یا سه نفر ثابت نمی شود بلکه برآنها جایز نیست گواهی دادن و اگر گواهی دادند بر آنها حد قذف (نسبت زنا یا لواط به مسلمان دادن) جاری می شود بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود ببینند دخول یاتفخیذ رامی توانند گواهی دهند و به گواهی آنها ثابت می شود و حد فاعل و مفعول جاری می گردد به شرط اینکه پیش از گواهی از کردار خود پشیمان و تائب نشوند والا حد

ساقط می گردد.

و اما اقرار به اینکه در شرع اسلام هر انسان بالغ عاقل از روی اختیار و عمد به موضوعی که به زیان او است اگر یک مرتبه اقرار و اعتراف صریح کند ثابت می شود لیکن در موضوع زنا و لواط تا سه مرتبه هم ثابت نمی شود مگر اینکه چهار مرتبه تکرار کند و احتمال مزاح یابیماری روانی یا چیز دیگر داده نشود و این سخت گیری برای آنستکه از اقرار دست بردارد و حد بر او جاری نشود و دانسته شود که این گناه آنقدر بزرگ و مبغوض است که هیچ مسلمانی به آن آلوده نمی گردد و اهمیت آن باقی بماند و از این بیان دانسته می شود سرکراهت اقرار توضیح مطلب آنکه اگر مسلمانی به گناه زنا یا لواط آلوده شد فاش کردن کردار ناروای خود و اقرار به آن مکروه است هر چند اگر نزد حاکم شرع چهار مرتبه اقرار کند و حد بر او جاری شود عذاب آخرتی قطعاً ندارد و خداوند عادل جمع نخواهد فرمود بین عقوبت دنیوی و عذاب اخروی و گنه کار پس ازاجرای حد بر او قطعاً از آن گناه پاک شده است لیکن بهتر آن است که سر خود را فاش نکند و تنها با پروردگار خود این راز را در میان گذارد و از در توبه و تضرع به سوی او در آید و براستی از کردار خود پشیمان و از شرمساری نزد پروردگار سوخته و گداخته و نالان باشد امید است که خداوند به ناله های او ترحم فرموده و از آن آلوده گی پاکش فرماید و البته باید تا آخر عمر بین خوف و رجا باشد یعنی هم از عقوبت آخرت بترسد و هم امید به فضل و کرم الهی داشته باشد و به عبارت دیگر نه مغرور و بیدرد و بی باک باشد به مانند اینکه کاری نکرده و گناه خود را کوچک شمرده و خود را پاک پنداشته باشد و نه یأس و ناامیدی او رابگیرد و خیال کند گناه او بزرگتر از آن است که آمرزیده شود و از این روی خدا رانخواند و از او طلب آمرزش نکند و بزرگی گناه یأس در اوائل این کتاب گفته شده است.

در خاتمه این بحث چند روایت ذکر می شود:

۱ــ امیرالمؤمنین فرمود: اگر سزاوار بود که کسی دو بار سنگسار شود هر آینه لواط کننده این چنین سنگسار می شد[1].

شریعت های آسمانی متفقاً با این خوی نکوهیده به مبارزه پرداخته اند زیرا اساس

۱ــ عن ابی عبدالله عن آبائه (ع) قال قال امیرالمؤمنین لوکان ینبغی لاحد ان یرجم مرتین لرجم الوطی (فروع کافی کتاب الحدود ص ۱۱۹).

بقای‌اجتماع تناسل است و لواط مانع از آن است و در نتیجه این عمل منکر اجتماع را در معرض فساد و زوال قرار می دهد بعلاوه ارتکاب این عمل موجب آن می شود که روح مردانگی کودک ازمیان برود و سرانجام از قیام به وظائف حیاتی و اجتماع که مستلزم داشتن روح رجولیت حقیقی است عاجز ماند و صدمه‌ای عظیم از این راه متوجه اجتماع شود زیرا برای آنکه تناسل بر اساس صحیح انجام شود لازم است که مرد و زن در جهت رجولیت و انوثیت کامل و صحیح باشند و لواط یانسل را از میان می برد و یا آنرا ضعیف می سازد.

توبه می کند و نمی سوزد: در فروع کافی کتاب الحدود از حضرت صادق(ع) روایت می کند که: روزی حضرت امیرالمؤمنین(ع) در میان جماعت اصحاب بودند مردی آمد و گفت یا امیرالمؤمنین با پسری لواط نموده‌ام پاکم کن ، (یعنی بر من اجرای حد فرما) حضرت فرمود: برو به خانه ات شاید سودائی در طبعت حرکت کرده باشد (چون به سبب احتمال شبهه، حد ساقط می شود لذا فرمود شاید حواست حاضر نیست و اقرارت از روی کمال عقل و شعور نیست) روز دیگر آمد و همان اقرار را کرد و خواهش اجرای حد را تکرار نمود.

حضرت ثانیاً فرمود: به منزلت رو، شاید سودائی در طبعت حرکت کرده و چنین اقراری می کنی تا آنکه سه مرتبه باز گشته و همان طور اقرار و سپس خواهشش را تکرار کرد.

در مرتبهٔ چهارم حضرت فرمود: که پیغمبر(ص) در این واقعه سه حکم فرموده هر یک را می خواهی اختیار کن یکی اینکه دست و پایت را ببندند و از کوه پرتابت کنند یا اینکه با شمشیر ترا بکشند یا با آتش ترا بسوزانند؟.

عرض کرد یاعلی کدامیک از اینها دشوارتر است، فرمود سوزاندن با آتش، گفت آن را اختیار کردم.

حضرت فرمود: تهیهٔ کار خودت را بکن، گفت چنین خواهم کرد، پس برخاست و دو رکعت نمازخواند سپس گفت خدایا گناهی از من سر زده که تو بآن دانائی و من از گناه خود ترسیدم و به نزد وصی رسول تو آمدم و از او خواهش کردم مرا از گناه پاک کند، او مرا بین سه نوع عقوبت مختار فرمود خداوندا من آنرا که سختتر بود انتخاب کردم از تو می خواهم که این عقوبت راکفارهٔ گناهان من گردانی و مرا در آخرت به آتش خود در

جهنم نسوزانی پس گریان برخاست و در گودالی پر از آتش که برایش آماده شده بود نشست آتش از اطرافش شعله می کشید.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) بر حالش رقت فرمود و گریان شد و اصحاب همه به گریه در آمدند، پس از آن، حضرت فرمود: برخیز ای مرد که ملائکه آسمان و زمین را به گریه در آوردی به درستیکه خداوند توبه ات را پذیرفت، برخیز و به آن گناهی که کردی نباید برگردی.

نکته: مشهور بین فقهاء آن استکه اگر گنه کارپس ازاقرارو حاضر شدن برای اجرای حد، توبه نماید امام‌مخیراست که حد را اجرا کند یا نکند. چنانچه در حدیث مزبور امام(ع) از اجرای‌حد صرفنظر فرمود و این اختیار اجرای حد مخصوص موردی است که گناه با اقرار گنه کار ثابت شود نه به شهادت شهود که در اینصورت توبهٔ گنه کار در اجرا نمودن حد تأثیری نداشته و حتماًباید حد اجرا شود.

حکم وضعی: باید دانست که مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده، حرام همیشگی است، یعنی پس از این عمل زشت دیگر هیچوقت نمی تواند مادر و دختر و خواهر لواط دهنده را بگیرد.

بازگشت به فهرست

۱۲ـ قذف

دوازدهم از گناهان کبیره، قذف است و آن نسبت زنا یا لواط به زن یا مرد مسلمان پاکدامن دادن است. در احادیث وارده از حضرت رسول (ص) و حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا(ع) و حضرت جواد (ع) به کبیره بودنش تصریح شده و نیز در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است، در سورهٔ نور می فرماید:

آنانکه بزنان پاکدامن نسبت زنا می دهند که از آنچه بایشان نسبت می دهند بیخبران و اهل ایمانند، دور کرده شده‌اند در دنیا (از نام نیک) و در آخرت (از رحمت) و برای ایشان شکنجهٔ بزرگی است در روزی که زبانشان و دست و پایشان بر آنچه کرده‌اند گواهی دهند[1].

در دنیا مطرودند: یعنی کسانی که بزنان و مردان پاکدامن نسبت زنا می دهند در دنیا مطرود و ملعون و مردود بندگان و در آخرت ملعون و مورد غضب پروردگارند یا اینکه در دنیا به عقوبت حد و رد شهادت و در آخرت بانواع و اقسام عذابها مبتلا خواهند بود.

شهادت بر علیه دوزخی است: از حضرت باقر(ع)مرویست که: روز قیامت اعضای مؤمنین بر علیه او شهادت نمی دهند و گواهی جوارح برضرر صاحبش و یژهٔ کسی است که سزاوار داخل شدن در آتش باشد[2] و حال قذف کننده چنین است، یعنی چون

۱ــ ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون. (سوره ۲٤ آیه ۲۲).

۲ــ و لیست تشهد الجوارح علی مؤمن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب. (کافی).

سزاوار سوختن به آتش است از این جهت اعضایش به نص قرآن مجید بر ضدش شهادت می دهند.

حد ــ رد شهادت ــ فسق: و نیز در سورهٔ نور می فرماید: آنانکه به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند سپس چهار نفر گواه بر آن نمی آورند پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید و بعد از این در هیچ موردی گواهی آنها را قبول نکنید و ایشان فاسقانند[1].

در این آیهٔ شریفه برای قذف کننده سه حکم فرموده: یکی وجوب حد، دیگر پذیرفته نشدن گواهیش برای همیشه و سوم حکم به فاسق بودنش[2].

و باید دانست که قذف مطلقاً حرام و گناه کبیره است خواه راستگو باشد یا دروغگو، پس اگر به چشم خود ببیند زنا یا لواط دیگریرا و قذف کنند او را شرعاً دروغگو و فاسق و مستحق حد قذف است بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود زنا یا لواط را دیده

۱ــ والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون (سوره ۲٤ آیه ٤).

۲ــ منظور از تشریع این حکم حفظ عفت و عزت جامعه اسلامی و پرورش روح غیرت و بزرگواری افراد مسلمان است زیرا در اجتماعی که چنین دشنامهای زننده و تهمتهای گزنده شایع و رایج و بدون کیفر باشد روح عزت و غیرت خواهد مرد و پردهٔ عرض و آبرو دریده خواهد شد و محتاج بتوضیح نیست که چون قومی در چنین ورطهٔ انحطاط سقوط کرد هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن خود نخواهد بود. (برهان قرآن)

و در کتاب اسلام و صلح جهان گوید: برای جلوگیری از تهمت‌های ناروا و شیوع افتراء اسلام کسی را که زنان پاکدامن را متهم سازد و نتواند چهار شاهد بیاورد با خوردن هشتاد تازیانه و محروم شدن از اطمینان مردم مسلمان باو و قبول شهادت او کیفر می دهد چنانچه در سورهٔ نور آیه ٤ و ۵ بیان فرموده است و این برای اینست که بازار تهمت و شایعه و دروغ گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه ها شایع نگردد و بجای اطمینان و اعتماد شک و ترس در اجتماع رونق یابد و اگر مرد همسر خود را متهم سازد و شهودی هم نداشته باشد اسلام با در نظر گرفتن موقعیت خانه ها و عدم امکان حضور شهود مرد را از کیفر معاف می دارد ولی بشرط آنکه چهار بار خداوند را شاهد براستگوئی خود آورد و شهادت پنجم برای آن باشد که اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد وزن را نیز از کیفر حفظ می کند اگر چهار شهادت از خدا بیاورد که مرد دروغ می گوید و شهادت پنجم برای آن باشد که خشم و غضب خدا بر او باشد اگر مرد راستگو باشد چنانچه در سورهٔ نور آیه ۷ و ۸ بیان فرموده است.

باشند می توانند با هم بر آن گواهی دهند و اگر از چهار نفر کمتر باشد نمی توانند آنچه را که دیده‌اند گواهی دهند و اگر گواهی دادند فاسق می شوند و هر یک را هشتاد تازیانه باید بزنند.

از مؤمنین بیرونست: از حضرت باقر(ع) مرو یست که خداوند قذف کننده را از مؤمنین خارج فرموده، چون از او تعبیر به فاسق می فرماید و فاسق هم در مقابل مؤمن است چنانچه در جای دیگر می فرماید آیا کسی که مؤمن باشد مانند فاسق است[1] برابر نیستند.

و حضرت رسول(ص) فرمود کسی که نسبت زنا به مرد یا زن پاکدامنی بدهد خداوند کردار نیکش را از بین می برد و روز قیامت هفتاد هزار ملک او را از پیش و پس تازیانه می زنند، پس او را به آتش می اندازند[2].

حد قذف: آنچه از آیهٔ شریفه و اخبار کثیره و اتفاق فقهاء استفاده می شود آنستکه اجرای حد قذف که هشتاد تازیانه است مشروط به چند امر است:

۱ــ قذف کننده بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل نا بالغ یا دیوانه قذف کرد نباید او را حد زد. و نیز با اختیار و قصد باشد پس اگر از روی سهو یا غفلت یا شوخی قذف کرده حد بر او جاری نمی شود.

۲ــ قذف شده (دشنام داده شده) پنج شرط در او باشد، بلوغ، عقل، حریت، اسلام، پاکدامنی، یعنی متجاهر و متظاهر به عمل شنیع نباشد و از نسبت دادن زنا و لواط به او اباء و استنکاف داشته باشد، که اگر یکی از پنج شرط در او نباشد دشنام دهنده را حد نمی زنند.

۳ــ دشنام به زنا یا لواط باشد و نسبت هم صریح باشد نه کنایه مثل اینکه به مرد مسلمان بگوید ای لواط کننده یا دهنده یا ای زنا کننده یا به زن مسلمانی بگوید: ای زنا دهنده و هر لفظی که این معنی را صریحاً بفهماند از هر زبانی که باشد، در این صورت دشنام داده شده حق دارد اجرای حد را برای دشنام دهنده بخواهد.

۱ــ افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقا لایستوون (سوره ۳۲ آیه ۱۸ ــ اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب ۱۷).

۲ــ من رمی محصناً او محصنة احبط الله عمله وجلده یوم القیمة سبعون الف ملك من بین یدیه و من خلفه ثم یؤمر به الی النار (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

در بعضی موارد حق مطالبهٔ اجرای حد برای غیر مخاطب است یعنی مقذوف غیر از دشنام داده شده است مثل اینکه به کسی بگوید پدرت لواط می داده یا زنا می کرده در این صورت مقذوف، پدر مخاطب است و حق اجرای حد برای او است بلی مخاطب، چون هتک آبرو یش شده حق تعزیر دارد و تعیین مقدار تنبیه آن به نظر حاکم شرع است البته از هشتاد تازیانه کمتر است.

همچنین است اگر به کسی بگوید ای زنا زاده یا نطفهٔ زنا یا خواهر فلان یا مادر فلان، در تمام این موارد حق اجرای قذف برای غیر مخاطب و حق تعزیز برای او است.

۴ــ دشنام دهنده نتواند نسبتی را که داده اثبات کند و اثبات زنا یا لواط بآوردن چهار شاهد عادل مرد است که هر یک وقوع این عمل شنیع را به مشاهدهٔ خود در یک مجلس و یک وقت، گواهی دهند در این صورت حد زنا یا لواط بدشنام داده شده زده می شود و اگر نتوانست چهار شاهد بطریق مزبور بیاورد او را حد قذف می زنند که هشتاد تازیانه است، و همچنین هر یک از دو یا سه نفر شاهدی که نسبت داده‌اند (وقتی که از چهار نفر کمترند).

هتک حرمات الهی نباید بشود: سبب اینکه در شرع اسلام اثبات زنا یا لواط را مشروط به چهار شاهد بکیفیت مزبور فرموده که اگر کمتر از چهار نفر شدند هر یک را هم حد قذف بزنند در حالی که در سایر موارد بدو نفر شاهد اکتفاء فرموده برای این است که کسی جرأت نکند مسلمانی را رسوا نماید باشد که در آینده توبه کرده کردار زشت خود را تلافی نماید.

بعلاوه حتی الامکان این عمل شنیع فاش نشود تا رعب و اهمیت و بزرگی گناهش در نظرها از بین نرود و به تعبیر دیگر هتک حرمات الهیه کمتر شود و مردم در این کار زشت جری نشوند.

دیگر آنکه چون در بعضی از موارد زنا و لواط و همچنین لواط حدش کشتن و متضمن حکم شدیدی است لذا برای اثباتش چهار نفر باید باشد و نیز چون در بعض موارد زنا و لواط حد بر دو نفر فاعل و مفعول جاری می شود باید شهود آن چهار نفر باشند دو گواه برای فاعل و دو شاهد برای مفعول.

۵ــ دشنام داده شده نسبت را انکار نموده و حد قذف را بردشنام دهنده بخواهد پس اگر تصدیق کرد و اقرار به نسبت نمود یا اینکه دشنام دهنده را بخشید حد قذف ساقط

می شود.

روز قیامت تلافی می‌شود: (وسائل الشیعه کتاب الحدود) زنی نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت یا رسول الله من به کنیزم گفتم ای زنا دهنده رسول خدا(ص) فرمود آیا دیده بودی زنا دادن او را گفت نه رسول خدا(ص) فرمود آگاه باش روز قیامت از تو تلافی خواهد شد پس زن آمد نزد کنیزش و تازیانه را به او داد و گفت مرا حد (هشتاد تازیانه) بزن، کنیز نپذیرفت پس کنیز را آزاد کرد سپس نزد رسول خدا(ص) رفت و کار خود را به آنحضرت خبر داد رسول خدا(ص) فرمود امید است به این کارت تلافی شده باشد یعنی در آخرت عذابی نداشته باشی[1].

توبهٔ از قذف: کسی که نسبت زنا یا لواط به مسلمانی دهد باید بداند که قذف او از گناهانیست که دو جنبه دارد: حق الناس و حق الله اما جهت اول چون آبروی مسلمان قذف شده را ریخته است مقذوف حق دارد که او را نزد حاکم شرع حاضر کند و پس از ثبوت قذف باقرار قذف کننده یا به گواهی دو نفر عادل حاکم او را هشتاد تازیانه بزند بنابراین باید قذف کننده خود را تسلیم مقذوف کند تا حد بر او جاری شود یا اینکه از مقذوف تقاضای عفو کند و رضایت اورا بدست آورد تا او را ببخشد و از اجرای حد صرفنظر کند و اگر مقذوف او را عفو نکرد و حد هم جاری نشد تا اینکه مقذوف مرد این حق بورثهٔ مقذوف منتقل می شود و باید تسلیم آنها شود برای اجرای حد یا اینکه آنها او را ببخشند و عفو کنند.

سماعة گوید از امام صادق(ع) پرسیدم مردی نسبت دهد مردی را بزنا پس مرد قذف شده قذف کننده را عفو کند و او را حلال نماید سپس از عفو خود پشیمان شود و بخواهد قذف کننده را حاضر سازد تا حد بر او جاری کند: امام (ع) فرمود پس از عفو حق او ساقط می شود دیگر برای او حد نیست گفتم اگر آن مرد بگوید «یابن الزانیة»: ای پسر زنا دهنده پس آن شخص قذف شده او را عفو کند و برای خدا از اجرای حد بر او صرفنظر

۱ــ جائت امرأة الی رسول الله فقالت یا رسول الله انی قلت لامتی یا زانیة فقال هل رأیت علیها زنا فقالت لا فقال اما انها ستقاد منك یوم القیمة فرجعت الی امتها فاعطتها سوطاً ثم قالت اجلدینی فابت الامة فاعتقها ثم اتت الی النبی فاخبرته فقال عسی ان یکون به (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

کند. امام فرمود اگر مادر قذف شده زنده باشد نمی تواند او را عفو کند زیرا حق عفو کردن با مادر او است (چون نسبت زنا بمادر او داده شده) هر وقت بخواهد می تواند حق خود را از قذف کننده مطالبه کند بلی اگر مادرش بمیرد چون ولی امرش فرزند او است می تواند قاذف را عفو کند[1].

و نیز پس از اجرای حد بر او یا عفو کردن مقذوف او را باید نزد حاکم و نزد مسلمانان خود را تکذیب کند یعنی اقرار به کذب خود نموده و بگوید نسبت زنا یا لواط که بفلان دادم دروغ گفته‌ام بطوری که باخبر شوند. **«فی الصحیح عن ابن سنان قال سئلت ابا عبدالله(ع) عن المحدود اذا تاب اتقبل شهادته فقال(ع) اذا تاب و توبته ان یرجع فیما قال و یکذب نفسه عند الامام و عند المسلمین فاذا فعل فان علی الامام ان یقبل شهادته بعدذلك»**[2].

ابن سنان گوید از امام صادق پرسیدم از کسی که حد بر او جاری شده اگر توبه کند پس از آن آیا شهادت او پذیرفته می شود یعنی دیگر فاسق نیست امام فرمود زمانی که توبه کند و توبه‌اش به این است که از آنچه گفته برگردد و خود را تکذیب کند نزد امام و نزد مسلمانان و چون چنین کند بر امام است که پس از این گواهی او را بپذیرد یعنی او را عادل بداند.

و چند روایت دیگر باین مضمون در تهذیب و کافی نقل شده است و بنابراین اگر به دروغ قذف کرده پس صحت تکذیب کردن آشکار است و اگر واقعاً دیده بوده زنا یا لواط را پس حال که باید خود را تکذیب کند تردید نماید یعنی معنای صحیحی در نظر گیرد مانند اینکه قصد کند حکم ظاهری شرع اسلام را زیرا کسی که قذف کند و چهار گواه عادل با او نباشد شرعاً دروغگو است هر چند واقعاً راست گفته باشد **«فاذلم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله هم الکاذبون»** سوره ۲۴ آیه ۱۲) و شیخ در نهایة فرموده توبه قاذف باین است که در اجتماع مسلمانان در مکانی که قذف کرده حاضر شود و خود را تکذیب کند یعنی

۱ــ عن سماعة قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یقذف الرجل بالزنا فیعفوعنه و یجعله من ذلك فی حل ثم انه بعد ذلك یبدوله فی ان یقدمه حتی یجلده فقال: لیس له حد بعد العفوقلت ارایت ان هوقال یابن الزانیة فعفا عنه و ترك ذلك لله؟ فقال: ان کانت امه حیة فلیس له ان یعفوالی امه متی شاءت اخذت بحقها قال: فان کانت امه قد ماتت فانه ولی امرها یجوزعفوه (وسائل الشیعه ج ۱۸ کتاب الحدود ابواب القذف باب ۲۰ روایت ۳ ص ۴۵۵).

۲ــ تهذیب

کسانی که قذف را از او شنیده‌اند تکذیب کردن او را نیز بشنوند و بدینوسیله سوء ظن مسلمان قذف شده از بین برود و اما جهت حق الله آن چون خداوند در قرآن مجید قذف را تحریم فرموده و از آن بشدت نهی نموده پس قذف کننده مخالفت نهی خدا کرده و از اینروی مستحق عقوبت و عذاب الهی است مگر اینکه براستی از گناه خود بجهت مخالفت نهی خداوند سخت پشیمان شود و از پروردگار خود پوزش طلبد و استغفار کند چنانچه فرموده: **«الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفوررحیم»**(سوره ۲٤ آیه ۵) مگر کسانی که بعد از گناه قذف بسوی پروردگار خود بازگشته و شایستگی گزیدند خداوند آمرزنده مهربانست. و در تعیین مراد از جملهٔ **«واصلحوا»** که در آیهٔ شریفه است بعض از فقهاء گفته‌اند مراد استمرار برتوبه است بطوریکه دیگر جز خیر و نیکی در گفتار و کردارش دیده نشود. و شیخ در مبسوط فرموده پس از توبه باید عمل صالح از او دیده شود و محتمل است که مراد اصلاح بین خود و شخص قذف شده باشد یعنی پس از توبه و اصلاح بین خود و پروردگار باید با مقذوف هم اصلاح کند باینکه طلب عفو از او کند یا تسلیم اجرای حد شود و نیز تکذیب کند خود را در آنچه گفته بتفصیلی که دانسته شد و پس از توبه و اصلاح فاسق و کاذب نیست و شرعاً عادل است و گواهی او در موارد شهادت پذیرفته می شود.

وظیفهٔ مسلمانان در برابر قذف: بر شنوندهٔ قذف چند چیز واجب و چند چیز حرامست: مسلمانیکه بشنود از دیگری که نسبت زنا یا لواط بمسلمانی میدهد حرام است بر او گوش دادن و پذیرفتن و باورداشتن این نسبت ناروا را در بارهٔ مسلمانی و نیز حرام است بدبین شدن با مسلمان قذف شده و نیز حرام است نقل قذفی را که شنیده برای دیگری هر چند بطور مسلم نگوید بلکه بطور نقل و نسبت گوید مانند اینکه بگوید شنیدم از فلان که نسبت زنا یا لواط بفلان داد اینطور نقل هم حرامست زیرا اگر هر کس آنچه را که شنیده بدیگری بگوید بتدریج شهرت پیدا میکند و آن نسبت ناروا را مسلم میگیرند و بدینوسیله آبروی مسلمانی در بین اجتماع ریخته میشود و دیگر کسی تحقیق نمیکند تا دانسته شود که این شهرت مستند بیکنفر بعضی که نقل کرده است.

و اما واجبات: بر شنوندهٔ قذف واجبست قذف کننده را نهی کند و زجر نماید و چون بر نسبتی که بمسلمانی داده چهار گواه عادل ندارد او را فاسق و دروغگو بداند و دیگر گواهی او را در هیچ موردی نپذیرد مگر اینکه توبه و اصلاح او را بتفصیلی که گفته

شد بداند و باید باو بگوید آنچه را گفتی بهتان و افترا بمسلمان است و ما نمی توانیم از تو بپذیریم و برای دانستن دلیل بر آنچه گفته شد در این چند آیه در سورهٔ نور دقت نمائید:

«لولا اذسمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً و قالوا هذا افك مبین(۱۲) لولا جاؤاعلیه بأربعة شهداء فاذلم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله هم الکاذبون(۱۳) ولولا فضل الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم(۱٤) اذ تلقونه بالسنتکم و تقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هیناً و هو عندالله عظیم(۱۵) ولو لااذسمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم(۱٦) یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان کنتم مؤمنین(۱۷) ویبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم(۱۸) ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرةوالله یعلم و انتم لا تعلمون(۱۹)».

چرا آنگاه که این سخن(قذف) را شنیدید مردان و زنان با ایمان بهم دیگر گمان نیک نبردند و نگفتند این تهمتی آشکار است؟ چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند اکنون که گواهان را نیاوردند نزد خداوند دروغگو یانند اگر فضل و رحمت خداوند در هر دو جهان بر شما نبود میرسید بشما در آنچه فرو رفتید در آن عذابی بزرگ آنگاه که از زبان یکدیگر آن خبر را میگرفتند و دهان بدهان می گفتند چیزی را که بآن علم نداشتید و گمان میکردند که این سخن چیزی سبک و اندک است در حالیکه نزد خداوند بزرگ است چرا وقتی آن تهمت را شنیدید نگفتید ما را نمیرسد که این سخنان گوئیم خداوندا این بهتان بزرگیست خداوند بشما پندواندرز میدهد که هرگز پیرامون چنین سخنانی نگردید اگر ایمان دارید و خداوند آیات را برای شما بیان می کند که او است دانا و با حکمت کسانیکه دوست دارند زشت کاری و زشت نامی در میان گروندگان آشکار و پدیدار شود آنان را عذابیست دردناک در دنیا و آخرت و خدا دانا است و شما نادانید.

«عن ابیعبدالله(ع) قال: من قال فی مؤمن مارأته عیناه وسمعته اذناه فهو من الذین قال الله تعالی ان الذین یحبون الی اخرالایة» (اصول کافی باب الغیبة و البهت) امام صادق فرمود هر که آنچه را از مؤمن با دو چشم خود دیده یا بگوش خود از او شنیده بگوید و بدیگران برساند پس از او کسانیست که خداوند در این آیه وعده عذاب به آنها داده است و خلاصه روایت آنکه این آیه اختصاص به بهتان ندارد بلکه کسیکه بچشم خود اگر زنا یا لواط مسلمان را ببیند یا از او اقرار آنرا بشنود سپس آنرا برای دیگران نقل و گزارش کند

مورد این آیه خواهد بود.

ضمناً باید دانست که اگر دشنام دهنده شوهر باشد و بزنش نسبت زنا بدهد حد قذف او هم بلعان ساقط می شود و تفصیل آن که از آیهٔ شریفه و اخبار استفاده می شود در کتب فقهی موجود است و برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می شود و پس از اجتماع پنج شرط مذکور اگر قذف شده مطالبهٔ اجرای حد کند و قذف هم بوسیلهٔ اقرار قاذف یا گواهی دو مرد عادل ثابت شود هشتاد تازیانه باو باید بزنند لیکن خفیف تر از حد زنا و شرب خمر و او را نباید برهنه کرد بلکه با لباسی که برتن او است حد جاری می شود.

با فقد شرایط باز هم حرام است: هر چند بانبودن یکی از این پنج شرط که گفته شد حد قذف اینست ولی شکی هم در حرمت آن نمیباشد و در بعضی موارد حق تعزیر شرعاً ثابت است مثلاً اگر کسی بگو ید حرامزاده چون معنی صریح آن زنا زاده بودن نیست بلکه در عرف بولد حیض هم حرامزاده میگو یند و گاهی هم حرامزاده می گو یند و از آن، خبیث النفس یا بدکردار، اراده میکنند حد قذف لازم نمی شود ولی حق تعزیر (تنبیه) بواسطهٔ هتک آبروی مخاطب ثابت است.

و همچنین است اگر غیر مسلمانی را قذف کند، در این صورت حد قذف نیست لیکن یقیناً حرام است و جایز نیست که بکفار نسبت زنا یا لواط بدهند صریحاً یا کنایة مادامی که شرعاً ثابت نشده که مطابق مذهب خود زنا کرده است.

قذف کفار هم جایز نیست: عمرو بن نعمان جعفی گفت که حضرت صادق(ع) را دوستی بود که هر جا حضرت میرفت از آقا جدا نمیشد و غلامی از اهل سند داشت روزی در بازار کفشدوزان همراه حضرت در حرکت بود و غلام پشت سرشان میآمد پس آن مرد سه مرتبه به پشت سرش نگاه کرد و غلام را که دنبال کاری می خواست بفرستد، ندید در مرتبهٔ چهارم که او را دید گفت «**یابن الفاعله**» ای پسر زن زانیه کجا بودی آن حضرت دست به پیشانی مبارکش زد و فرمود سبحان الله مادرش را قذف میکنی من گمان می کردم توصاحب ورع هستی و پیدا شد که هیچ ورعی با تو نیست.

عرض کرد: فدایت شوم مادرش از اهل سند و از کفار است. حضرت فرمود: آیا نمیدانی که هر طایفه ای را عقد و نکاحی است (یعنی هر قومی باصطلاح خودشان نکاح صحیحی و زنائی دارند مادامی که شرعاً ثابت نشود که مطابق مذهب خودشان زنا

نموده اند نمی شود آنها را قذف کرد) پس فرمود از من دور شو، راوی حدیث می گو ید دیگر تا حضرت زنده بود ندیدم که با او رفیق شود[1].

ابی الحسن حذاء گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق(ع) بودم مردی از من پرسید که یا اباالحسن، بدهکار تو چه شد؟ گفتم: «ابن فاعله» را میگوئی یعنی آن کس که مادرش زنا میداده؟. پس حضرت از روی تندی بمن نگریست.

گفتم فدایت شوم آن مرد مجوسی است مادر او خواهر او است حضرت فرمود: مگر نه نکاح خواهر در دین ایشان مانعی ندارد[2].

دشنام هم حرام است: غیر از قذف هر نوع فحش و دشنام که بمسلمان غیر متظاهر بفسق داده شود و موجب اذیتش شود، حرام است و تعزیرش با شرائطی واجب میشود، مثل اینکه بگو ید: ای فاسق، ای شرابخوار، ای خوک، ای سگ، و مثل اینکه او را ببعضی از امراض سرزنش کند مثلاً بگو ید ای کور، کچل، شل و نظائر اینها.

و در مستدرک الوسائل است که حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: اگر مردی به مرد دیگر بگو ید فاسق یا خبیث یا کافر یا منافق یا حمار باید او را سی و نه تازیانه بزنند.

در حرمت دشنام فرقی بین رحم و اجنبی نیست و همچنین دشنام به خدمتگزار و شاگرد با دیگران فرقی ندارد.

دشنام و روایات: اخبار وارده در این باب بسیار است از آنجمله امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرزه گوئی جفا کاریست وجفا کاری درآتش است»[3].

۱ــ ... قال: کان لابیعبدالله(ع) صدیق لایکاد یفارقه اذا ذهب مکانا فبینما هو یمشی معه فی الحذائین و معه غلام له سندی یمشی خلفهما اذا التفت الرجل یرید غلامه ثلاث مرات فلم یره فلما نظر فی الرابعة قال: یابن الفاعلة این کنت؟ قال: فرفع ابو عبدالله (ع) یده فصك بها جبهة نفسه ثم قال: سبحان الله تقذف امه؟ قد کنت اری ان لك ورعاً فاذا لیس لك ورع فقال: جعلت فداك ان امه سندیة مشرکة فقال: اما علمت ان لکل امة نکاحاً تنح عنی قال: فمارأیته یمشی معه حتی فرق الموت بینهما و فی روایة اخری ان لکل امة نکاحاً تحتجزون به عن الزنا. (اصول کافی باب البذاء ص ۲۴۴ ج ۲).

۲ــ عن ابی الحسن الحذاء قال: کنت عند ابی عبدالله(ع) فسألنی رجل ما فعل قریمك؟ قلت ذاك ابن الفاعلة فنظر الی ابو عبدالله(ع) نظراً شدیداً قال: فقلت؛ جعلت فداك انه مجوسی امه اخته فقال اولیس ذلك فی دینهم نکاحاً؟!... (وسائل الشیعه کتاب الحدود صفحه ۴۳۰).

۳ــ قال ابوعبدالله (ع) البداء من الجفاء والجفاء فی النار (اصول کافی باب البذاء ص ۲۴۵ ج ۲).

«چهار نفرند که دوزخیان از آنها در آزارند یکی از آنها کسی است که پیوسته از دهانش چرک و خون جاری است و آن کسی است که در دنیا دشنام دهنده بوده»[۱]. و روایات دیگر در باب دوم این کتاب نقل شده است.

پاسخ دشنام: ضمناً باید دانست همانطوریکه ابتداء فحش دادن حرام است پاسخ دادن بفحش هم حرام میباشد بلی در صورتیکه قذف نکند و فقط بآنچه دشنام داده شده پاسخ گوید مانعی ندارد مثلاً اگر کسی باو بگوید ای جاهل احمق ظالم در جوابش اگر بگوید جاهل توئی، احمق توئی، ظالم توئی مانعی ندارد[۲] چنانچه در قرآن مجید تصریح می فرماید: «کسی که بشما ستم کرد بآنچه کرده تلافی کنید»[۳].

و همچنین فرموده «اگر مظلوم در مقام تلافی برآید، مانعی ندارد»[۴].

«و اگر می خواهید تلافی کنید بمثل آنچه بشما شده تلافی کنید»[۵].

بشرطی که از حد نگذرد: حضرت موسی بن جعفر(ع) در بارهٔ دو نفری که بیکدیگر دشنام دهنده فرموده آنکه اول دشنام داده ستمکارتر است و تاوقتی که ستم دیده از حد نگذراند و زرش بعهدهٔ اولی است ولی اگر از حد گذرانید و زر و گناهش بعهدهٔ خودش می باشد[۶]. یعنی مانند اولی گنه‌کار است.

و گذراندن از حد درپاسخ مثل اینست که دشنام دهنده بگوید ای الاغ و در پاسخ گفته شود ای سگ یا مثلاً در جواب یکمرتبه دشنام دو مرتبه یا بیشتر همان لفظ را تکرار کند. و باید دانست که جواز جواب دادن بمثل در صورتیست که دشنام دهنده عذر خواهی نکند پس اگر بلافاصله معذرت طلبید و پوزش خواهی کرد باید عذرش را بپذیرد و جواب بدشنام ندهد. از حضرت موسی بن جعفر(ع) در باره دو مردی که بهم دشنام دهند فرمود

۱ــ عن النبی (ص) اربعة یزید عذابهم علی عذاب اهل النار الی ان قال و رجل یستلذ الرفث والفحش فیسیل من فیه قیح ودم.

۲ــ مستدرك الوسائل ابواب جهاد النفس باب ۷۱

۳ــ فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم. (سوره ۲ آیه ۱۹٤)

٤ــ و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما علیهم من سبیل. (سوره ٤۲ آیه ۳۹)

۵ــ و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به. (سوره ۱٦ آیه ۱۲۷)

٦ــ عن ابی الحسن موسی (ع) فی رجلین یتسابان فقال البادی منهما اظلم ووزره ووزر صاحبه علیه مالم یتعد المظلوم (اصول کافی باب السفه).

آنکه آغاز بدشنام کرده ستمکارتر است و گناه او و گناه طرفش به عهده او است تا وقتیکه از ستم دیده عذر نخواسته است.[۱]

خاموشی بهتر است: ناگفته نماند، جواب بمثل با رعایت امور مزبوره هر چند جایز است لیکن سکوت اولی و افضل خواهد بود چنانچه در قرآن مجید می فرماید: و سزای بدی، بدی مثل آنست پس کسی که ببخشد و تلافی ننماید و کارش را اصلاح کند، پاداشش با خداست[۲].

در جای دیگر می فرماید: بخشیدن شما بپرهیزکاری نزدیکتر است.[۳]

دشنام دهنده را شکنجه میدهد: و مرویست که حضرت امیرالمؤمنین شنید مردی قنبر را دشنام میدهد قنبر خواست پاسخ گوید حضرت او را صدا زد که آرام باش بگذار تا این فحش دهنده خوار شود.

همانا بخاموشی خود خداوند بخشنده را خشنود میکنی و شیطان را به خشم میآوری و دشمن خود (دشنام دهنده) را شکنجه میدهی به خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید سوگند، که مؤمن خدا را بچیزی مانند بردباری خشنود و شیطان را بچیزی مانند خاموشی خشمناک نمیسازد و احمق را بچیزی مانند سکوت در پاسخش شکنجه نمیدهد[۴].

اگر بتواند در پاسخ دشنام و سخن ناروا، صحبت شیرین کرده و او را نصیحت کند یعنی در برابر بدی نیکی کند مقام ارجمندی را دارا گردیده چنانکه در قرآن مجید میفرماید «کردار نیک و بد با هم برابر نیست، بدی را به نیکی بران، (با کسی که بتو بدی کرد نیکی کن) در این هنگام دشمنت چنان با تو دوست می گردد که می پنداری

۱ــ البادی منهما اظلم و وزره و زر صاحبه علیه مالم یعتذر الی المظلوم (اصول کافی باب السباب حدیث ٤ ص ۲٦۸)

۲ــ وجزاؤاسیئة سیئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی الله (سوره ٤۲ آیه ۳۷)

۳ــ و ان تعفوا اقرب للتقوی ... (سوره ۲ آیه ۲۳۸)

٤ــ عن جابر قال سمع امیرالمؤمنین رجلا یشتم قنبراً و قدرام قنبران یردعلیه فناداه امیرالمؤمنین (ع) مهلا یا قنبر (ع) شاتمك مهاناً ترضی الرحمن و تسخط الشیطان و تعاقب عدوك فوالذی فلق الحبة و برء النسمة ما ارضی المؤمن ربه بمثل الحلم ولا اسخط الشیطان بمثله الصمت ولاعوقب الاحمق بمثل السکوت عنه. (سفینة البحار جلد اول ص ۳۰۰).

دوستی خویشاوند است. اما این خصلت پسندیده را ندهند مگر بکسانی که صبر کننده و صاحب بهرهٔ بزرگ از خیر و ثواب باشند در کتاب کشف الغمة نقل کرده مردی از اهل شام وارد مدینه شد دید مردی بر استر نیکوئی سوار است گفت نیکوتر از آنمرد ندیدم دلم باو مایل شد خواستم او را بشناسم پرسیدم این شخص کیست گفتند حسن بن علی(ع) است پس خشمناک شدم و حسد ورزیدم که چرا علی(ع) چنین فرزندی داشته باشد پس بسوی او رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابیطالب هستی فرمود بلی من پسر علی هستم گفتم توئی پسر کسی که مشرک بود و چنین و چنان بود تا توانستم ناسزا و دشنام بخودش و بپدرش گفتم و او ساکت بود تا اینکه خودم شرمنده شدم و چون سخن من تمام شد خندید و فرمود گمانم غریبی و شامی هستی گفتم بلی فرمود اگر نیاز بمنزل داری ما ترا جای میدهیم و اگر بمال نیازمندی ما بتو میدهیم و اگر گرفتاری داری ما ترا یاری می کنیم پس از آنحضرت شرمنده شدم و از خلق کریم او بشگفت آمدم و از نزد او برگشتم در حالیکه نزد من از همه محبوب‌تر بود[1].

۱ــ لا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة کانه ولی حمیم ومایلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذوحظ عظیم. (سوره ٤١ آیه ٣٣).

نمونه‌ای از عمل باین آیهٔ شریفه رفتار حضرت اباعبدالله الحسین ع باعصام بن مصطلق شامی است که چون در جزوهٔ سیدالشهداء صفحه ۵۵ و ۵٦ از بیانات مؤلف محترم چاپ شده تکرار نمی شود.

بازگشت به فهرست

۱۳ـ شراب خواری

سیزدهم از گناهان کبیره شرب خمر است و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام آنرا جزء کبائر ذکر فرموده‌اند و در قرآن مجید از آن به گناه بزرگ تعبیر فرموده در آنجا که می فرماید:

از می و قمار ترا میپرسند، بگو در آن دو گناه بزرگی است و سودهائی برای مردمان دارد ولی گناه آنها از آن بزرگتر است[1].

در تفسیر المیزان می فرماید: اثم باذنب و امثال آن قریب المعنی است و آن حالتی است در عقل یا در موجودی از موجودات خارجی که موجب عقب افتادگی انسان از رسیدن بخیرات میشود بنابراین اثم گناهی است که عواقب سوئی مربوط به جهات زندگی داشته و موجب محرومیت از سعادتها و خوشبختیها میشود و زیانهای بهداشتی میگساری و آثار سوء آن در معده، روده‌ها، جگر، شش، سلسلهٔ اعصاب، شریانها، قلب و حواس انسان مانند قوهٔ باصره و ذائقه مسلم است[2] و اطبای حاذق از قدیم و جدید

۱ــ یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیرو منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (سوره ۲ آیه ۲۱۹).

۲ــ زیانهای جسمی الکل:

۱) اثر اکل در مغز:

الکل در اثر تأثیر در سلولهای مغز آنرا از کار می اندازد و چه بسا در اثر پاره شدن رگهای نازک

کتاب هائی در بارهٔ آن تصنیف و آمارهای شگفت انگیزی از مبتلایان بامراضی که از این

خونی و یا لخته شدن خونها در مغز و جلوگیری نمودن از جریان عادی خون سکته (ناقص یا کامل) ایجاد می گردد و گاهی هم موجب تشنج و صرع و ورم مغز و فشار خون در سر گردیده تولید فلج در اعضای بدن می نماید.

۲) اثر الکل در اعصاب:

الکل موجب تولید امراض مختلفی از قبیل بیماری رعشه در دستها و پاها و توانائی نداشتن بر کنترل اعضاء و مورمور شدن بدن و ضعف حواس ظاهره و باطنه و دچار شدن به بیخوابی مفرط و دیدن خوابهای پریشان می گردد.

۳) اثر الکل در معده:

الکل مخاط زبان و حس ذائقه را ضایع و بزاق دهان را کم و ترشح آنرا از نظم میاندازد و نیز مخاط معده را تحریک و ترشی آنرا کم می کند و با انعقاد عامل هضم که پپسین نام دارد چه بسا موجبات استفراغ را که توأم با مایعی بنام بلغم که اغلب با لخته های خون همراه است، فراهم می سازد و امراض مختلف معده و روده و گشادگی زیاده از حد معده، تورم و خراشیدگی روده‌ها و التهاب جهاز هاضمه، اسهالهای سخت و یبوست شدید در اثر لطمه دیدن رودهٔ بزرگ، شخص الکلی را تهدید می کند.

٤) اثر الکل در کبد:

الکل جگر را ناتوان و متورم میسازد و در اثر ضعف و خرابی کبد و صلابت آن با احساس درد و ناراحتی در طرف شکم آغاز می گردد و چه بسا ممکن است مرض مخصوصی بنام زردی در کلیه اعضای الکلی حتی در چشمش هویدا می شود.

۵) اثر الکل در گردش خون:

الکل چون قابل مصرف برای کارگاه تن نیست بمحض ورود بمعده وارد خون گردیده گلبولهای سفید خون را از بین برده و در اثر فشارهای کم تولید سکته می نماید.

٦) اثر الکل در دستگاه تنفس:

از مهمترین عوارض الکل در دستگاه تنفس بیماری خانمانسوز سل و تنگی نفس است زیرا که الکل همراه خون وارد ریه ها شده، مخاط ریه را تحریک کرده آنرا متورم می سازد و این تحریک، کلسیم بدن را از بین برده و عمل ریه را مختل و منجر بمرض سل خواهد گردید.

۷) اثر الکل در کلیه ها:

طبق آمار موجوده، صدی نود امراض کلیه در اثر این ماده شوم است زیرا مشروبات الکلی در هنگام دفع، مجاری ادرار را تحریک و تولید عوارض بسیار ناراحت کننده‌ای از قبیل بیماری سلسلة البول و غیره می نماید.

←

سم مهلک سرچشمه میگیرد تهیه کرده‌اند.

و همچنین مضرات اخلاقی آن مانند بد خلقی، بد زبانی، انواع و اقسام جنایات و خونریزیها، افشاء اسرار، هتک حرمتها، پشت پازدن بهمهٔ قوانین و نوامیسی که پایهٔ سعادت و مایهٔ خوشبختی زندگی است و بخصوص بی عفتی نسبت باعراض و نفوس و اموال و روشن است که شخص مست فاقد نیروی خرد و قوهٔ تمیز است و از این رو مانع و زاجری از هیچ کار زشت و ناهنجاری ندارد و از این جنایاتی که جهان را پر کرده و زندگی را در کام بشر تلخ نموده است کمتر جنایتی است که این مایه پلید بطور مستقیم یا

---

۸) اثر الکل در قلب:

الکل چون در خون اثر می بخشد کم کم آنرا فاسد کرده، عمل تغذیه اعضاء مختل می گردد و مقدار زیادی پیه و چربی اطراف قلب را گرفته آنرا سنگین می نماید و حجمش را زیاد می گرداند در نتیجه، حرکات قلب ضعیف می شود و لذا نبض معتادین بالکل غالباً آهسته یا غیرمنظم است.

۹) اثر الکل در قوه عاقله:

مشروبات الکلی اولین عامل جنون است، آمار دقیق تیمارستانها نشان می دهد که اغلب دیوانگان کسانی هستند که سالهای درازعمر خود را با میخوارگی بسر برده‌اند.

در کتاب بلاهای اجتماعی نقل از مجله تندرست می نویسد: در فرانسه بموجب تحقیقات اطباء دویست هزار نفر دیوانهٔ مشروبات الکلی وجود دارد و نیز می نویسد هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد از بیماران آمیزشی در نتیجهٔ استعمال الکل بوده است. و در انگلستان در اثر تحقیقات دانشمندان بثبوت رسیده که تقریباً نود درصد دیوانگان، دیوانهٔ مشروبات الکلی می باشند.

۱۰) اثر الکل در نسل:

در کتاب مزبور می نویسد: الکل در سلولهای نطفه اثر نامطلوبی نیز می گزارد چنانچه یکی از اطباء آلمان ثابت نموده که تأثیر سوء الکل تا سه نسل بطور حتم باقی است بشرطی که این سه نسل الکلی نباشند.

نسل الکلی همواره رو بنقص بوده و بالأخره بکلی منقطع می گردد دکتر نالین آمریکائی می گوید از یک مرد سالم ممکن است یازده طفل بوجود بیاید در حالی که از مرد معتاد بالکل از یک تا سه طفل (سالم) بوجود نمی آید تازه این فرزندان هم در معرض بیماریهای مختلفی از قبیل سکته، صرع، عصبانیت، جنون، عدم رشد قوای عاقله و کم خونی و غیره بوده دائماً دچار تشنجات سایر امراض روحی و ناراحت کننده می شوند.

برای اطلاع بیشتر بزیانهای جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی الکل بمجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی، شیطان بطری، مراجعه شود.

غیر مستقیم در آن تأثیر نداشته باشد.

زیانهائیکه نسبت بقوهٔ عاقله و نیروی دراکه دارد و تصرفاتیکه در افکار و اندیشه های انسان میکند و مجرای ادراک را چه در حال مستی و چه بعد از آن منحرف مینماید برای احدی قابل انکار نیست و همهٔ مفاسد دیگر از همین جا سرچشمه می گیرد.

آئین اسلام پایهٔ خود را برنگهداری و تقویت عقل سلیم قرار داده و هر چیزیکه عمل را باطل سازد مانند می، قمار، تقلب، دروغ و غیره اکیداً ممنوع نموده است و از چیزهائیکه بیش از هر چیز با حکومت عقل سلیم مخالف است در بین افعال میگساری و در بین اقوال دروغگوئی است.

اعمالیکه مخالف با حکومت عقل است و در رأس آنها سیاستهای مبتنی بر مستی و دروغ قرار گرفته بنیاد انسانیت را تهدید و کاخ سعادت را ویران میکند و از درخت ناپاکش هر روز بری تلختر و میوه ای زهراگینتر نصیب جامعه می شود.

از اینجا است که هر چه بار مسؤولیت ها سنگین تر شود روش مسؤولین ناتوانتر میگردد و هر چه امید موفقیت ایشانرا بکار و کوشش وادار کند نتیجه ای جز نومیدی و زبونی عایدشان نمی شود و اگر روش روشن و آئین تابناک اسلام جز همین طرفداری از عقل و پیروی از قانون خرد نداشت برای افتخارش بس بود.

و باید دانست که در قرآن مجید برای قتل و کتمان شهادت و افتراء و غیره اثبات اثم شده ولی در هیچ جا اثم کبیر گفته نشده مگر در باره خمر و قمار **«قل فیها اثم کبیر»** و بنابراین در دلالت این آیه بر کبیره بودن گناه میگساری جای تردید نیست.

اما جمله **«و منافع للناس»** یعنی در می و قمار نفع هائی برای مردمانست مراد استفاده هائیست که از خرید و فروش و ساختن و سرگرمی با آنها حاصل می شود یعنی هر چند سود جویان و مال پرستان وعیاشان از آن استفاده های شیطانی و لذتهای خیالی و حیوانی میبرند لیکن اینمقدار از استفاده در برابر گناه بزرگ میگساری و قماربازی و عذابهای آخرتی آن و زیانهای افزون از شمار جسمی و روحی و عقلی آن ناچیز است بطوریکه هیچگاه عقل سالم و شرع الهی که ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است اذن نخواهند داد که انسان عاقل بآنها نزدیک شود.

در سورهٔ مائده می فرماید: ای کسانیکه ایمان آورده اید جز این نیست که شراب و قمار و بتهایا سنگیانیکه برای قربانی نصب شده و [illegible] همگی پلید و از

عملیات شیطان است پس از آنها دوری کنید، باشد که رستگار شوید جز این نیست که شیطان میخواهد بوسیلهٔ شراب و قمار بین شما دشمنی و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس آیا از آنها دست بردار هستید[1].

این دو آیه که آخرین آیات تحریم شرابخواری است از چند جهت مشتمل بر تأکید و تشدید است:

۱ــ کلمهٔ انما که برای تأکید و حصر است در اول آیه آمده.

۲ــ شراب را با بت پرستی همراه ساخته و آنرا پلید خوانده.

۳ــ میخواری و قمار بازی را از کارهای شیطان شمرده.

٤ــ امر صریح بدوری کردن از آنها فرموده.

۵ــ در دوری کردن از آنها، امید رستگاری قرار داده.

٦ــ مفسدهٔ آنرا بیان فرموده یعنی عداوت و بغضاء و انصراف از نماز و ذکر خدا.

۷ــ آنگاه می فرماید آیا این مقدار از بیان، مرتکبین این کار زشت را از عمل زشتشان باز می دارد یا نه؟.

۸ــ پس از این همه تأکید در آیهٔ بعد امر باطاعت خدا و رسول می کند و از مخالفتش برحذر میدارد و تهدید می کند باینکه اگر از فرمان خدا سر پیچی کنند بدانند که سر پیچی آنها بعد از اتمام حجت و بلاغ مبین است.

در تفسیر المیزان می نویسد: خمر آنطوری که از لغت استفاده می شود هر مایع مست کننده ای است و سابقاً عربها خمر را از انگور و جو و خرما می ساختند ولی متدرجاً اقسام دیگری بر آن افزوده شد که امروز انواع و اقسام مختلفی ازنوشابه های مسکر ساخته می شود که از لحاظ تأثیر در ایجاد مستی و شدت و ضعف آن تفاوت دارد ولی همهٔ آنها خمر است و رجس مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند و آن حالت و وصفی است که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت ووصف باشد از روی نفرت دوری میکنند و پلید

۱ــ یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر و الانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون. و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین (سوره ۵ آیه ۹۰ ــ ۹۱ ــ ۹۲)

بودن خمر و سایر مذکورات در آیه از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیک شدن بآنرا برای خاطر آن وصفش جایز نمیداند چونکه در او بهیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود نمی بیند و شاید از همین جهت پلیدی های نامبرده را بعمل شیطان نسبت داده زیرا از شیطان جز شر چیزی صادر نمیشود و اگر در اینها جهت خیری یافت میشد آنها را بطور اطلاق نسبت به شیطان نمیداد تا اینکه گوید رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب عملیات زشتی که بخصوص شیطانست می کشانند و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را دردلها راه داده و دلها را گمراه کند چنانچه در آیه بعد می فرماید شیطان هیچ غرضی از این عملیات خود یعنی خمر و قمار ندارد مگر ایجاد عداوت و بغضاء بین شما و اینکه باین وسیله شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادار کند و در نتیجه بوسیله همین شراب و قمار و انصاب و از لام شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد واینکه در این آیه دشمنی و خشم را تنها از آثار شراب وقمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است، چه معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسلهٔ اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را بهیجان میآورد و این هیجان اعصاب اگر در راه خشم و غضب بکار رود معلوم است چه ثمرات تلخی ببار می آورد.

بزرگترین جنایت را، حتی جنایتی که درندگان هم از ارتکاب آن شرم دارند برای شخص مست تجویز میکند و اگر در مسیر شهوت و بهیمیت قرار گیرد معلوم است که سر به رسوائی در آورده هر فسق و فجوری را چه در بارهٔ مال و عرض خود و چه در بارهٔ دیگران در نظرش زینت داده او را بهتک جمیع مقدسات دینی و اجتماعی و امیدارد.

دزدی و خیانت و دریدن پردهٔ محارم خود و فاش کردن اسرار و ورود بخطرناک ترین ورطه های هلاکت و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه میدهد چنانکه آمار ممالک مترقی که نوشیدن مشروبات الکلی در بینشان رواج دارد نشان داده است که بزرگترین ارقام جنایت و حوادث ناگوار فسق و فجورهای شرم آور و ننگین در اثر نوشیدن این آب آتشین است.

در سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۳ می فرماید: (بگو جز این نیست که پروردگار من حرام کرده است کردارهای بسیار زشت را آشکار و نهان آنها را و گناه را و تجاوز بنا حق را و

اینکه چیزی را که خدایش نیرو و سلطه ای نداده برای وی شریک آرید و اینکه بر خدا بگوئید و باو نسبت دهید چیزی را که نمی دانید)[1] و خلاصه شریک قرار دادن برای خدا و نسبت دادن بخدا چیزی را که علم بآن ندارید تحریم فرموده است. فواحش جمع فاحشه بمعنی کار بسیار زشت و شنیع است و در قرآن مجید زنا و لواط و قذف را فاحشه نامیده است و بنابراین فاحشه ظاهری گناه آشکار و مقصود از فاحشه باطنی گناه نهانی و روابط نامشروع در پنهانیست و اما اثم پس از جمله گناهانی که در قرآن مجید آنرا اثم یاد کرده خمر و قمار است **«قل فیهما اثم کبیر»** (سوره ۲ آیه ۲۱۹) و چون در این آیه خمر را اثم دانسته و در آیه **«قل انما حرم** تا آخر» اثم را تحریم فرموده پس نتیجه این میشود که خداوند خمر را حرام فرموده است و خلاصه خمر اثم است و اثم هم حرامست پس خمر حرامست.

در این روایت دقت کنید: در کافی از علی بن یقطین روایت کرده که گفت مهدی عباسی از امام کاظم(ع) پرسید آیا شراب در قرآن کریم تحریم شده مردم تنها نهیی که از آن شده می دانند ولی تحریم آنرا نمی دانند حضرت فرمود بلکه تحریم شده است گفت در کجای قرآن تحریم شده امام فرمود در این آیه **«قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها، و ما بطن والاثم و البغی بغیرالحق»** و مراد از ما ظهر تنها زنای آشکار است و بیرقهائی که زنان فاحشه در جاهلیت بر خانه هاشان نصب می کردند و ما بطن نکاح زنهای پدر است چون مردم پیش از بعثت رسول خدا(ص) چنین بودند که هر گاه مردی می مرد و زوجه ای داشت پسرش که از زن دیگری بوده زن پدر خود را تزویج می کرد و اما اثم پس همان شراب است چنانچه در جای دیگر فرمود **«یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر...»** پس اثم در کتاب خدا همان خمر و قمار است[2].

۱ــ قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله مالم ینزل به سلطاناً و ان تقولوا علی الله مالا تعلمون (سوره ۷ آیه ۳۳).

۲ــ عن علی بن یقطین قال: سئل المهدی ابا الحسن(ع) عن الخمر هل هی محرمة فی کتاب الله عزوجل فان الناس انما یعرفون النهی عنها ولا یعرفون التحریم لها فقال له ابوالحسن(ع) بل هی محرمة فی کتاب الله عزوجل یا امیرالمؤمنین فقال: له فی ای موضع هی محرمة فی کتاب الله جل اسمه یا ابا الحسن؟ فقال: قول الله عزوجل: (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق) فاما قوله: (ما ظهر منها) یعنی الزنا المعلن و نصب الرایات التی کانت ترفعها الفواجر للفواحش فی الجاهلیة و اما قوله تعالی: (وما بطن) یعنی ما نکح من الاباء لان الناس

←

میخواری و اخبار اهلبیت(ع): روایات و اخباری که در این باره رسیده زیاد است از آنجمله رسول خدا(ص) فرمود شرابخوار فردای قیامت وارد محشر می شود در حالی که رو یش سیاه و دهانش کج و زبانش بیرون افتاده و فریاد تشنگیش بلند است و به او از چاهی که در آن چرک زناکاران ریخته شده میآشامانند[1].

و نیز فرمود: بخدا سوگند، بشفاعت من نمی رسد کسی که نمازش را سبک گیرد و کسی که مست کننده ای بخورد[2].

و نیز فرمود: خداوند ده کس را در بارهٔ شراب لعنت فرموده: آنکس که درختش را کاشته و آنکه نگهبانیش را کرده و آنکسی که انگورش را فشرده و آنکه آنرا نوشیده و آنکسی که در جام ریخته و آنکه آنرا حمل کرده و آنکه از بار بر تحو یل گرفته و آنکه خریده و آنکه فروخته و آنکه پولش را دریافت داشته است[3].

حضرت صادق(ع) فرمود: شرابخواری بابت پرستی مساوی است و در قیامت کافر محشور خواهد شد. شراب اساس هر گناهی است.[4]

کانوا قبل ان یبعث النبی(ص) اذا کان للرجل زوجة و مات عنها تزوجها ابنه من بعده اذا لم تکن امه فحرم الله عزوجل ذلك و اما الاثم فانها الخمرة بعینها و قد قال الله عزوجل فی موضع اخر (یسئلونك عن الخمرو المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما) الی اخر الحدیث (فروع کافی کتاب الاشربه باب تحریم الخمر فی الکتاب ص ٤٠٦ و ج ٦).

۱ــ قال ابوجعفر علیه السلام یأتی شارب الخمر یوم القیمة مسوداً وجهه مدلعاً لسانه یسیل لعا به علی صدره و فی روایة اخری ینادی العطش العطش و حق علی الله ان یسقیه من طینة بئر خبال قال: قلت: و ما بئر خبال؟ قال بئر یسیل فیها صدید الزناة (وسائل ابواب الاشربة المحرمة باب ۹ ص ۲۳۷ ج ۱۷).

۲ــ قال رسول الله (ص) لاینال شفاعتی من استخف بصلوته فلایرد علی الحوض لاوالله ولاینال شفاعتی من شرب المسکر لایرد علی الحوض لاوالله. (وسائل الشیعه کتاب الاشربة ابواب الاشربة المحرمة باب ۱۵ ص ۲٦۱ ج ۱۷).

۳ــ لعن رسول الله فی الخمر عشرة: غارسهاو حارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و حاملها والمحمولة الیه و بایعها و مشتریهاو آکل ثمنها (وسائل کتاب التجارة باب ۵۵ حدیث ٤ ص ۱٦۵ ج ٦).

٤ــ قال الصادق علیه السلام: مدمن الخمر یلقی الله یوم یلقاه کعابدوثن و فی روایة اخری یلقی الله یوم یلقاه کافراً و فی روایة اخری ان الخمر رأس کل اثم. (وسائل کتاب الاشربة ابواب المحرمة باب ۱۲ صفحه ۲۵٤ ج ۱۷).

شراب مادر گناهانست: از حضرت باقر(ع) پرسیده شد که بزرگترین گناه کبیره کدام است فرمود شراب خواری، خداوند به چیزی مانند میخواری گناه نشده ممکن است شخص نماز واجب خود را ترک کند و با مادر و خواهر و دختر خود زنا کند در حالیکه مست و لایعقل باشد[1].

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که یک جرعه شراب بیاشامد خدا و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت میکنند اگر بمقداری بخورد که مست شود روح ایمان از او دور می شود و بجایش روح کثیف شیطانی جایگزین می گردد پس نماز را ترک می کند و ملائکه او را سرزنش می کنند و خدای تعالی باو خطاب می.فرماید ای بنده من کافر شدی بدا بحال تو پس امام(ع) فرمود بدا بحالش بدا بحالش بخدا سوگند یک سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت تر است. لعنت کرده شدهٔ خدا هستند هر جا بروند از پناه خدا بیرونند و هلاک خواهند شد. پس فرمود ملعون است کسی که امر الهی را ترک میکند اگر بصحرارود. صحرا هلاکش می کند، اگر بدریا رود غرقش می کند پس او مغضوب بخشم خداوند بزرگ است[2] و اینکه بعضی از گنهکاران مهلت می یابند، ترحمی است که خداوند بآنها فرموده تا بلکه توفیق یابند و توبه کنند یا از باب استدارج و غضب است، اگر اهل توبه نباشند که قهراً گناه بیشتری کرده سزاوار عذاب دردناکی شوند و حجت الهی در آن مهلت یافتن برایشان تمامتر باشد.

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود شرابخوار تشنه می میرد تشنه سر از گور در می آورد و

۱ــ عن الباقر علیه السلام قال ما عصی الله بشیء اشد من شرب المسکران احدهم یدع الصلوة الفریضة و یثب علی امه و ابنته و اخته و هو لایعقل (وسائل ابواب الاشربة المحرمة باب ۱۲ ص ۲۵۰ حدیث ۱ ج ۱۷).

۲ــ قال ابو عبدالله علیه السلام انه من شرب جرعة من خمر لعنه الله عزوجل و ملائکته و رسله و المؤمنون فان شربها حتی یسکرمنها نزع روح الایمان من جسده و رکبت فیه روح سخیفة خبیثة ملعونة فیترك الصلوة فاذاترك الصلوة عیرته الملائکه و قال الله عزوجل له عبدی کفرت و عیرتك الملائکة سوئة لك عبدی ثم قال ابوعبدالله علیه السلام سوئة سوئة کما تکون السوئة والله لتوبیخ الجلیل جل اسمه ساعة واحدة اشد من عذاب الف عام قال: ثم قال ابوعبدالله (ع) ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا ثم قال: یا یونس ملعون ملعون من ترك امر الله عزوجل ان اخذ براً دمرته و ان اخذ بحراً غرفته یغضب لغضب الجلیل عز اسمه (فروع کافی کتاب الاشربه حدیث ۱٦ باب شارب الخمرج ٦ ص ۳۹۹).

تشنه بدوزخ می رود[1].

ازخدا باکی ندارد: از حضرت امیرالمؤمنین پرسیده شد آیا شما فرموده‌اید که شراب از دزدی و زنا بدتر است؟.

فرمود: بلی، زنا کننده شاید گناه دیگری نکند لیکن شرابخوار چون شراب خورد، زنا می کند آدم می کشد نماز را ترک می کند[2].

و نیز از حضرت صادق(ع) مرو یستکه فرمود: شراب مادر گناهان است و سبب رسیدن خورنده‌اش بهرشری است. عقل او را می گیرد، پس خدای خود را در آن حال نمی شناسد و هر گناهی که پیش آید انجام میدهد و باکی از اعمال خلاف عفت ندارد.

از آنچه ذکر شد دانسته گردید که حرمت میگساری در قرآن و سنت قطعی بلکه جزء ضروریات اسلام است، که اگر کسی آنرا از لحاظ دیانت حلال بشمارد کافر است چنانچه از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرموده هر کس نبیذ بیاشامد در حالیکه آنرا حلال بداند همیشه در دوزخ خواهد بود و کسیکه آنرا بیاشامد با اعتقاد به حرام بودن آن در دوزخ عذاب می شود یعنی همیشگی نیست[3] و نیز حضرت رضا (ع) فرموده شرابخوار کافر است[4]. بلکه در جمیع ادیان حرمتش مسلم است چنانچه از حضرت رضا(ع) مرو یستکه خداوند پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه درعلم خداوند بود که چون دین او را تکمیل کند در آن تحریم خمر باشد و همیشه خمر حرام بوده است[5].

۱ــ و فیه ایضاً عن ابیعبدالله علیه السلام قال: ان اهل الری فی الدنیا من المسکر یموتون عطاشاً و یحشرون عطاشاً و یدخلون النار عطاشاً. (حدیث ۱۷ ص ۴۰۰ ج ٦).

۲ــ قیل لامیر المؤمنین علیه السلام انك تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال (ع): نعم ان صاحب الزنالعله لایعدوه الی غیره و ان شارب الخمر اذا شرب الخمر زنی و سرق و قتل النفس التی حرم الله عزوجل و ترك الصلوة (فروع کافی باب ان الخمررأس کل اثم وشر حدیث۸ج ٦ص ۴۰۳).

۳ــ عن ابیعبدالله علیه السلام قال من شرب النبیذ علی انه حلال خلد فی النار و من شربه علی انه حرام عذب فی النار (وسائل کتاب الاشربه باب ۱۳ ج ۱۷حدیث ۰۱ ص ۲۵۳).

٤ــ شارب المسکر کافر

۵ــ عن ابیعبدالله علیه السلام انه قال ما بعث الله عزوجل نبیاً قط الاوفی علم الله تبارک و تعالی انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراماً (فروع کافی باب ان الخمر لم تزل محرمه ج ٦ ص ۳۹۵ حدیث ۲).

←

و نیز دانسته شد که در قرآن و سنت تصریح شده که از گناهان کبیره است در اینجا لازم است بچند حکم و نکته اشاره شود:

کم و زیاد و خالص و ممزوج ندارد: ۱ــ در حرمت شرابخواری فرقی بین کم و زیاد، خالص و ممزوج با چیز دیگر نیست، پس اگر قطرهٔ شرابی در ظرف پر از مایعی ریخته شود تمام آن مایع آشامیدنش حرام است.

چنانچه در صحیحهٔ بجلی از حضرت صادق(ع) است که فرمود: هر چیزی که مستی آورنده است پس کم آنهم حرام است، آن مرد گفت آنقدر آب برو یش میریزم تا مستیش برود. فرمود نه چنین است، چگونه آب، حرام خدا را حلال میکند از خدا بترس و آنرا نیاشام[1].

شراب با داشتن آنهمه مفاسدی که به بعضی از آن اشاره گردید بطور قطع از نظر تمام ادیان و کتب تحریف نشدهٔ آسمانی حرام می باشد زیرا خداوندی که می خواهد بشر را از گرداب مهالک نجات بخشد و به‌کمال مطلوب برساند مواد مسموم و خطرناکی که جز انهدام و نیستی و رونق بازار فحشاء و جنایت، گسترش مفاسد و ضررهای فردی و اجتماعی نتیجهٔ دیگری ندارد چگونه جایز شمرده، مردم را از ارتکاب آن جلوگیری نفرماید؟.

تورات و انجیل فعلی با آنهمه تحریفاتی که در آنها شده مسألهٔ تحریم مسکرات در آن دیده شده چنانچه در اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان(ع) آیهٔ ۲۰ می نو یسد:«بین شرابخوارا ن مباش»و در آیهٔ ۳۹ «برای کیست بدبختی، برای کیست جنگ و نزاع، برای کیست اندوه و بدروزگاری، برای کیست جراحت بدن بی سبب و بی جهت، برای کیست سرخی چشم، یعنی در حال مستی خود یا دیگری را زخمی سازد یا بکشد یا کار زشت دیگر از او سرزند، تمام این حالات و بدبختیها و مفاسد برای کسانیست که بآشامیدن شراب عادت کرده‌اند» و در همین اصحاح آیهٔ ۳۱ و ۳۲ می نو یسد: «هنگامیکه شراب سرخ فام است و رنگ حیات خود را درجام ظاهر ساخته و صاف و رقیق است باو منسگرچه آنکه عاقبت مثل مار می گزد و مانند افعی نیش می زند».

و در اصحاح ۲۱ راجع بحد می گسار می نو یسد: «و ببزرگان شهر بگوئید این پسر ما یاغی و باغی شده و بقول ما گوش نمی دهد، پرخور و می خوار است پس تمامی مردمان شهرش او را بسنگ سنگسار نمایند تا بمیرد».

و در کتاب پولس باهل افس باب پنجم آیه ۱۸ چنین نوشته است «مست شراب نشو ید که در آن فساد است».

۱ــ ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقال له الرجل فاکسره بالماء فقال ابوعبدالله (ع) لاوما للماء بحل الحرام اتق الله ولا تشربه. (مستند الشیعه کتاب المطاعم و المشارب).

و نیز مرو یستکه عمر بن حنظله از آنحضرت پرسید از قدح شرابی که آب برو یش بریزند بقسمی که دیگر مست کننده نباشد فرمود نه بخدا سوگند حلال نمی شود و قطرهٔ شرابی در خمرهٔ پر از آبی ریخته نمی شود مگر اینکه باید تمام آب آن دور ریخته گردد[1].

و در صحیحهٔ ابن وهب از آنحضرت مرو یست که هر مست کننده‌ای حرام است پس چیزی که زیادش مست کننده باشد کمش نیزحرام خواهدبود، گفتم آیا بسبب خلط با آب زیاد بآن شراب کم حلال می شود؟ پس دومرتبه با دست مبارک رد کرد و فرمود نه، نه[2].

مسکر مایع نجس هم هست: ۲ــ هر مست کننده‌ای که در اصل روان باشد علاوه بر اینکه آشامیدنش (مانند خوردن مست کنندهٔ غیر روان) حرام است بعلاوه نجس هم می باشد که با آن نمی شود نماز خواند ولی اگر مست کننده بالاصل جامد باشد مانند

۱ــ فقال لاوالله ولاقطرة یقطرمنه فی حب الااهریق ذلك الحب. (فروع کافی).

۲ــ کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام قال قلت: فقلیل الحرام یحله کثیر الماء فرد علیه بکفه مرتین لالا (فروع کافی ج ٦ ص ٤٠٨ حدیث ٤).

بد، بداست چه کم باشد و چه زیاد ــ سم الکل که وارد بدن شد تأثیر می کند هر چند کم باشد، شما در یک حوض آب اگر چند سطل جوهر قرمز بریزید آب حوض قرمز می شود ولی اگر یک لیوان بریزید رنگش برنمی گردد ولی آیا می توانید بگوئید در آن تأثیری نکرده؟ خیر، زیرا وقتی آب حوض را تبخیر کنید آثار جوهر خود را در آن خواهید دید، الکل هم همینطور است، وقتی وارد بدن گردید بدون شک زیان می رساند، خواه اثر آن فوری دیده شود خواه تأخیر کند. نکته دیگر آنکه الکل کم بدون شک و تردید بالاخره بالکل زیاد می کشاند فرض کنیم کسی مقدار خیلی کم الکل استعمال کند و کشش حتمی او را وادار بزیاد کردن مقدار آن ننماید اما این کم که تکرار شود آیا بالاخره اثر بزرگ نخواهد داد؟ مگر نشنیده‌اید که قطره‌هائیکه از چشمه بروی سنگ ریخته می شود، سنگ خارا را سوراخ می کند فرض کنید هر جام الکل هر مرتبه نقطه سیاه کوچکی روی کلیه‌ها یا کبد الکلی بگزارد، پس از صدمین جام حالت کلیه و کبد این بدبخت را در نظر بگیرید.

بنابراین الکل کم و زیاد ندارد و بد است کسی می پرسدکه چون هر چیزی یک حد خوب دارد مثل اینکه سم‌ها که مضرند گاهی مقدار خیلی جزئی از آنها در طب مورد استعمال است، حد خوب الکل انگور است تا وقتیکه صورت انگور یا مویز یا خرما باشد خوب است ولی بمحض تخمیر زیان بر آن مترتب است. (مجموعهٔ انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی).

حشیش و بنگ، نجس نیست ولی استعمالش نیز حرام است.

خورانیدنش هم حرام است: ۳ــ خورانیدن شراب هم بدیگری هر چند بچهٔ کوچک باشد حرام است چنانچه در کتاب مستند الشیعه، سه حدیث نقل نموده که مضمون آنها اینست هر کس به بچه‌ای شراب بخوراند خداوند در قیامت بهمان اندازه از حمیم جهنم باو می خوراند.

شرکت در سفرهٔ میگساری: ٤ــ طعام خوردن از سفره‌ای که در آن مسکر است و دیگری میآشامد حرام است، هر چند این شخص از خوردن مسکر پرهیز نماید بطور کلی غذا خوردن از چنین سفره‌ای حرام می باشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرو یست که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: لعنت کرده شده کسی که بر سفره‌ای که از آن شراب خورده می شود بنشیند[1].

و نیز فرمود: کسی که بخدا و روز جزا ایمان آورده، پس نباید بر سر سفره‌ای که شراب از آن خورده می‌شود بنشیند[2] و نیز از حضرت صادق(ع) است که فرمود با شرابخواران همنشین مشو ید بدرستیکه لعنت الهی چون نازل شود، بتمام مجلسیان میرسد[3].

شراب برای مداوا: ۵ــ چون از اهل بیت علیهم السلام روایات زیادی در منع از استشفای بشراب رسیده و بطور کلی خوردن هر مست کننده‌ای را حتی در صورت مداوا منع فرموده‌اند لذا باید ازهر مسکری حتی در صورت مرض و برای رفع دردهم پرهیز کرد زیرا خداوند شفا را از هر مست کننده‌ای برده است.

و این قول مشهور بین فقهاست.

۱ــ قال(ص) ملعون ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر (وسائل الشیعه).

۲ــ من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلا یأکل علی مائدة یشرب علیها الخمر (مسالك شهید ثانی کتاب اطعمه و اشربه).

۳ــ لا تجالسوا شراب الخمر فان اللعنة اذا نزلت عمت من فی المجلس (وسائل الشیعه کتاب الاشربه باب ۳۳ ج ۱۷ ص ۲۹۹ حدیث ۲).

و بعضی از علماء فرموده‌اند سفره‌ای که نزد آن حرامی بجا آورده شود نشستن و خوردن از آن حرام است مثل اینکه بر سر سفره غیبت مسلمانی را نمایند یا بمسلمانی اذیت کنند و شکی نیست اگر برخاستن شخص سبب ترک گناه شود و ترس رسیدن زیانی از آنها را نداشته باشد نشستنش حرام و برخاستنش واجب است چون نهی از منکر با اجتماع شرائط واجب است و فعلا باین نحو می شود.

استشفاء به سه شرط عیبی ندارد: بعضی هم فرموده‌اند با بودن سه شرط در هنگام ضرورت مانعی ندارد اول اینکه بداند آن مرض قابل مداوا است، دوم ترک معالجهٔ آن مرض منتهی بهلاکت و مرگ یا مثل آن از لحاظ زحمت می شود، سوم مسلم باشد که چاره منحصر بشراب است، پس اگر احتمال دهد که بغیر از می معالجه ممکن است این شرط موجود نیست و در این صورت که این سه شرط باشد چون ضرورت اقتضاء می کند فرموده‌اند به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد[1] لیکن گذشت که شفا در حرام نیست و چنین موردی مجرد فرض است.

در شراب شفا نیست: ابن ابی یعفور بحضرت صادق(ع) عرض نمود مبتلا به مرضی هستم که هر وقت شدت می کند قدری نبیذ (شراب انگور) میآشامم درد ساکن می شود. پس حضرت فرمود «نیاشام، بدرستیکه حرام است و جز این نیست که ازشیطان است، و می خواهد ترا بحرام بیاندازد، اگر از شراب خوردنت نا امید شود درد برطرف می شود»[2].

پس به کوفه برگشت و دردش بیشتر شدت کرد، بستگانش برایش نبیذ آوردند و اصرار بخوردنش کردند گفت بخدا سوگند قطره‌ای از آن را نخواهم آشامید.

چند روزی بسختی ناراحت بود تا اینکه درد برطرف شد و تا آخر عمر بآن درد مبتلاء نگردید.

هنگام مرگ اثرش هویدا می‌شود: و نیز ابوبصیر روایت نموده که گفت: ام خالدعبدیه خدمت حضرت صادق(ع) آمد و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد، من دین خود را بگردن شما انداخته‌ام هنگامیکه در قیامت خدایتعالی را ملاقات کنم می گویم جعفر بن محمد(ع) مرا امر و نهی فرمود، فدایت شوم، دل درد سختی دارم و طبیبان گفته‌اند نبیذ را با آرد بو داده بخورم خواستم از شما بپرسم پس آنحضرت فرمود: یک قطره از آنرا نچش زیرا وقتی پشیمان میشوی که جانت باینجا برسد و با

۱ــ نظر مراجع تقلید فعلی هم نوعاً بر اینستکه در حال ضرورتیکه منجر بمرگ شده و علاج هم منحصر باشد بمقدار رفع حاجت مانعی ندارد.

۲ــ لا تشربه فانه حرام انما هذا شیطان موکل بك فلوقد یئس منك ذهب (وسائل الشیعه ــ کتاب اشربه).

دست مبارک بگلویش اشاره فرمود و این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود[1] از این حدیث شریف معلوم می شود اثر سوء شراب ساعت مرگ ظاهر خواهد گردید.

شاگرد فضیل بن عیاض هنگام مردنش فضیل بر او وارد شد و نزد سرش نشست و سوره یس خواند شاگرد گفت ای استاد قرآن نخوان فضیل ساکت شد سپس او را تلقین کرد و گفت بگو «**لااله الاالله**» شاگرد گفت این کلمه رانمی گویم چون از آن بیزارم و بر همین حال مرد فضیل سخت غمگین شده بخانه خود رفت و بیرون نشد سپس در خواب شاگرد را دید که در عذاب است از او پرسید بچه سبب بی ایمان مردی و معرفت از تو گرفته شد با اینکه داناترین شاگردان من بودی گفت بسه چیز اول آنها غمیمه زیرا باصحاب خود می گفتم خلاف آنچه را که تو گفته بودی دوم حسد چون با اصحابم حسادت داشتم سوم بیماری داشتم بطبیب مراجعه کردم. او دستور داد که در هر سال قدحی از شراب بخور و اگر نخوری آن مرض میماند و من هر ساله قدحی از شراب مینوشیدم. (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ٤٢٨).

و احادیث کثیره‌ای وارد است که شفا در حرام نیست بنابراین باید از معجونیکه مسکر جزء آنست هر چند بمقدار قطره‌ای باشد، پرهیز نمود و همچنین پاره‌ای شربتهای تقویت یا معالجی که الکل جزء آنست نباید آشامید.

در مجموعهٔ انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی صفحهٔ ۳۸۰ می نویسد:

امروز در جهان طبیبی پیدا نمی شود که بهیچ عنوان شراب را مفید بداند و آنرا حتی بمقدار کم تجویز کند اگر دیده شده شخصی که خود را بعنوان طبیب مینامد گاهی شراب را بعنوان دواتجویز کرده حتماً باید دانست که معلومات طبی او بسیار ناقص

۱ــ عن ابی بصیر قال: دخلت ام خالد العبدیة علی ابیعبدالله(ع) و انا عنده فقالت: جعلت فداك انه یعترینی قراقر فی بطنی (فسألته عن اعلال النساء و قالت) و قد وصف لی اطباء العراق النبیذ بالسویق و قد وقفت و عرفت کراهتك له فاحببت ان اسئلك عن ذلك، فقال: لهاو ما یمنعك عن شربه؟ قالت: قد قلدتك دینی فالقی الله عزوجل حین القاه فاخبره ان جعفر بن محمد (ع) امرنی و نهانی فقال یا ابا محمد الا تسمع الی هذه المرئة و هذه المسائل لاوالله لاأذن لك فی قطرة منه و لا تذوقی منه قطرة فانما تندمین اذا بلغت نفسك هیهنا و او مأبیده الی حنجرته یقولها ثلاثاً: افهمت قالت نعم ثم قال ابوعبدالله (ع) ما یبل المیل ینجس حبا من ماء یقولها ثلاثاً (فروع کافی کتاب الاشربه باب من اضطر الی الخمر ج ٦ ص ٤١٣ روایت ١).

و خراب است و ذیلاً علت علمی اینموضوع را گوشزد می کنیم.

تا صد سال قبل بعضی از اطباء تصور می کردند شراب برای برخی از امراض مفید است ولی اخیراً علماء فهمیده‌اند که نه تنها شراب استفاده‌ای به بدن مریض نمی رساند بلکه زیانهای بسیاری بر آن وارد می نماید بدین معنی که کوچکترین ذرات الکل عمل گلبولهای سفید خون را فلج می سازد.

میدانید که گلبولهای سفید سلولهائی است که در خون انسان وجود دارد و به محض ورودمیکروب ناخوشی به بدن، بدفاع پرداخته و بامیکروب جنگ می کند و آنرا مغلوب می سازد، خلاصه گلبول سفید حکم سرباز بدن را دارد و وقتی انسان مریض معالجه می شود که گلبولهای سفید او مقاومت‌کرده دشمن (میکروب) را مضمحل سازد، کسی که بدنش فاقد گلبول سفید یا دارای گلبولهای ضعیف باشد مغلوب بیماری شده و اگر دو باره تولید گلبول نکند خواهد مرد.

الکل اثر عجیبی دارد که تاکنون علماء علتش رانفهمیده‌اند و آن اینست که به محض داخل شدن در خون عمل گلبولهای سفید را متوقف می کند آنها را تنبل و بیکار می سازد بطوری که اگر میلیونهامیکروب‌ببدن وارد شود جزئی فعالیتی ازخود بروز نمیدهند بنابراین تصدیق کنید که وقتی بعنوان دوا بمریض بدبخت الکل بدهیم چه گناه بزرگی نسبت باو انجام داده و چطور او را از دفاع طبیعی و وسایل خدادادی معالجه محروم ساخته و یرا بسوی مرگ کشیده‌ایم ضمناً متوجه باشید چگونه مسئلهٔ بزرگی را که اخیراً علماء کشف کرده‌اند پیشوایان ما میدانسته و کوچکترین ذرهٔ الکل را بعنوان معالجه تجویز ننموده‌اند.

شایعهٔ غلط دیگری که بین مردم خام مشهور است که کمی الکل عمل هضم را سریع می کند این شایعه کاملاً بر عکس واقع است در فصل زیانهای جسمانی الکل گفتیم که الکل چه تأثیرهای بدی روی دستگاه گوارش می کند از همهٔ اینها گذشته الکل مواد غذائی را سفت و سخت می سازد چنانچه اگر تکهٔ گوشتی را در مقداری‌الکل بیندازیم چون چرم می شود معلوم است که معده با چنین صلابتی چگونه باید فداکاری انجام و چه عمل سختی بجا آورد بعلاوه الکل شیره‌های معده را کم و نامرتب و فاسد می سازد و اجازه نمی دهد روی غذا تأثیر کند و غذا همچنان هضم نشده سربار معده می شود و موجب اختلالهای بسیاری در این عضو می گردد، الکل اشتها را نیز از آدمی

سلب می کند.

یکی اززیانهای دیگری که در اثر تجویز الکل بعنوان دوا پیدا می شود آنست که مریض را معتاد می کند و چه بسا کسانی که در اثر تجویز طبیبی نادان بعنوان دوا خورده‌اند و بعد گرفتار آن شده بآن معتاد گردیده‌اند.

ممکن است برخی اشخاص ایراد کنند که این همه شرحی که اززیانهای جسمانی الکل داده شده در برخی اشخاص که سالها مشروب خوار بوده‌اند صدق نمی کند و اینها کاملاً صحیح هستند.

برای جواب به این حرف چند نکته را باید متذکر شویم اولاً اینکه سلامتی چیزی نیست که در پیشانی کسی نوشته شده باشد شرابخوارانی که بنظر سالم می رسند بدون تردید در باطن دچار امراض و اختلالهائی هستند که همیشه آنها را بعلل دیگر نسبت می دهند مثلاً اگر دردل به دردهای مزمن دچارشوند آنرا به سوء هاضمه نسبت می دهندیا اگرپا درد بگیرند به رماتیسم و جای مرطوب منسوبش می کنند.

بعلاوه اغلب اشخاص در زیر ظاهر سالم و خوب ناخوشی پنهان کرده‌اند چنانکه فربهی و سرخی گونه‌ها که در برخی از آنها دیده می شود جز علامت چاقی و اختلال جریان خون چیز دیگری نیست.

نکتهٔ دیگر اینکه بالأخره شخص الکلی هر چند بدنش قوی باشد و مقاومت کند روزی گرفتار بلاهای الکل خواهد شد و هر الکلی دیریا زود باید منتظر بدبختی خود باشد.

نکتهٔ دیگر اینکه ممکن است برخی اشخاص در اثر داشتن مزاج خیلی قوی دیرتر دچار عاقبتهای سخت الکل شوند چنین اشخاص سالمی که نعمت بزرگ صحت را برایگان در معرض خطر می گذارند اگر الکل ننوشند بمراتب سالمتر و مزاجشان قوی‌تر خواهد بود.

نکتهٔ دیگر اینست که بیشتر اشخاصی که الکل در آنها دیر تأثیر میکند کسانی هستند که نعمت سلامتی را از پدر و مادر خود بارث برده‌اند و شکرانهٔ این نعمت آنست که آنرا حفظ کرده و بنسل خود منتقل سازند، در صورتیکه این اشخاص اگر الکل استعمال کنند ممکن است تأثیر زیان آور شراب در آنها دیرتر پیدا شود ولی بالأخره در نسل آنها اثرخواهد کرد نسلشان ضعیف و مریض و بیچاره و بی بنیه خواهد بود.

حد شرب خمر: ٦ــ هر گاه شخص عاقل بالغ ازروی علم و عمد و اختیار شراب بخورد هر چند یک قطره باشد (اگر بوسیله دو مرتبه اقرار خودش یا گواهی دو فرد عادل ثابت شود) باید بر او اجرای حد نمایند پس بر نابالغ و دیوانه و کسیکه حرام بودن شراب را نمی دانسته و کسیکه از روی اشتباه بمایع حلال شراب خورده و کسیکه از روی اکراه یا اضطرار شراب آشامیده حد جاری نمی شود و حد آن هشتاد تازیانه است و اگر این عمل تکرار شود حد هم تکرار می شود تا سه مرتبه در مرتبه چهارم حدش کشتن است و بعضی از فقها در مرتبهٔ سوم حدش را کشتن دانسته اند. و اگر پیش از قیام بینه (شهادت دو مرد عادل بشرابخواری این شخص) از گناه خود توبه نماید حد ازاو ساقط میشود. و در حالت مستی حد بر او جاری نمی شود و باید پس از بهوش آمدنش حد جاری گردد و شرابخوار اگر مرد است باید برهنه شود و در حالیکه ایستاده باشد هشتاد تازیانه بر پشت و کتف و سایر بدنش زده می شود و بر سر و صورت و عورت او نباید زد و اگر زن باشد در همان لباسش پیچیده می شود و در حالیکه نشسته باشد حد بر او جاری گردد و اگر شرابخواری در مکان مقدسی مانند مکه معظمه یا زمان محترمی مانند ماه رمضان باشد علاوه بر هشتاد تازیانه چون هتک حرمات الهیه کرده باید تعزیر هم بشود. در کافی روایت کرده که نجاشی شاعر در روز ماه رمضان شراب خورده بود و چون او را نزد امیرالمؤمنین(ع) آوردند و بوسیلهٔ بینه شراب خوردنش ثابت شد آنحضرت هشتاد تازیانه بر او زد سپس یک شب او را زندان کرد و فردایش او را طلبید و بیست تازیانه بر او زد نجاشی گفت یا امیرالمؤمنین دیروز مرا حد زدی این بیست تازیانه برای چه فرمود برای اینکه جرأت کردی در ماه رمضان خمر خوردی[1].

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه داستان حد خوردن نجاشی را بتفصیل نقل کرده و خلاصه اش آنکه نجاشی شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه بوده و در جنگ صفین از یاران امیرالمؤمنین(ع) بود در روز اول ماه رمضان باغواء رفیقش

۱ــ اتی امیرالمؤمنین(ع) بالنجاشی الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین ثم حبسه لیلة ثم دعی به من الغد فضربه عشرین سوطاً فقال له: یا امیرالمؤمنین: فقد ضربتنی فی شرب الخمر و هذه العشرین ماهی؟ فقال: هذا لتجریك علی شرب الخمر فی شهر رمضان (فروع کافی کتاب الحدود باب ما یجب فیه الحد فی الشراب ص ۲۱٦ ج ۷ حدیث ۱۵).

ابوسماک بخوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند بطوریکه مستی و عربده کشیدن و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه بامیرالمؤمنین شکایت کردند و بامر آنحضرت آنها را احضار کردند ابو سماک گریخت ولی نجاشی دستگیر شد و به امر آنحضرت شب زندانی گردید و فردا صبح در برابر جمعیت مسلمانان پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند سپس بیست تازیانه دیگر بر آن افزودند نجاشی گفت هشتاد تازیانه برای میگساری بوده بیست ضربه دیگر برای چه فرمود بخاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شده و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان و طرفداران همیشگی امیرالمؤمنین(ع) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت شدند و از آنحضرت نگران گردیدند یکی از آنها طارق بن عبدالله بآنحضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی بکنند به یک چشم بنگری و امروز سابقه دوستی ما را نادیده گرفتی و نجاشی مردنامی ما را تازیانه زدی و نزد دوست و دشمن خوار کردی اکنون بیم آن داریم که راهی پیش گیریم که سر انجام آن جهنم باشد. امیرالمؤمنین(ع) فرمود اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است مگر من چه کردم نجاشی جرأت کرد و معصیت خدا را نموده منهم مطابق دستور شرع حد الهی که کفاره او است بر او جاری کردم و خداوند می فرماید: **«ولایجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی»**[1] کدورت و بغض طائفه‌ای شما را از اجرای عدالت باز ندارد عدالت پیشه سازید که بتقوی نزدیکتر است تا اینکه گوید عاقبت نجاشی باتفاق طارق بخاطر اجرای حق و عدالت امیرالمؤمنین از کوفه فرار نموده و در شام به معاویة بن ابوسفیان حکمران سوریه که پناهگاه مجرمین و خائنین بود پیوستند سپس تفصیل ملاقات آنها با معاویه و جسارتهای معاویه بامیرالمؤمنین و جواب آنها را نقل کرده و برای رعایت اختصار نقل نگردید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول جزء ٤ صفحهٔ ۳٦٦ طبع بیروت).

از اجتماع باید رانده شود: ۷ــ شارع مقدس بمقداری در مقام جلوگیری از این گناه بزرگ بر آمده که شرابخوار را مطرود اجتماع ساخته تاکسی گردمیخواری و عیاشی

۱ــ سورهٔ مائده: آیه ۷.

که اساس خانوادهٔ فردی و اجتماعی را و یران می سازد نرود.

برای نمونه بترجمهٔ چند روایت اکتفاء می شود:

بشرابخوار دختر نباید داد: از حضرت صادق(ع) مرو یست که رسول خدا(ص) فرمود کسی که شراب را پس از آنکه خداوند بزبان من حرام فرمود بنوشد شایسته نیست هنگامیکه به خواستگاری بیاید با او ازدواج شود و شفاعتش پذیرفته نیست و گفتارش نباید مورد تصدیق و گواهی واقع شود و نباید او را امین دانست و کسی که او را مورد اطمینان دانسته و چیزی بدستش بسپارد از خداوند برای اوضمانی یا عوض و پاداشی نیست[1].

و فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری بدهد پس با دخترش قطع رحم کرده[2].

و نیز فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری تزو یج کند مثل این است که دخترش را برای زنادادن از خانه بیرون کرده است[3] و نیز فرمود اگر شرابخوار مریض شد بدیدنش نرو ید و اگر بمیرد بجنازه‌اش حاضر نشو ید.

نهی از منکر عملی: اگر باین دستورات عمل می شد نهی از منکر عملی بخوبی انجام می گرفت چون اگر شرابخوار میدانست که از اجتماع مسلمانان بدور افتاده، مسلمانان با او ازدواج نمی کنند، حرفش را نمی پذیرند، او را امین نمی دانند، پس با او معامله نمی کنند، کجا دیگر گرد شرابخواری می رفت؟.

باید مبارزهٔ همه جانبه وپی گیر کرد: در کتاب برهان قرآن چنین می نگارد:

برای اشاره برسوائی مسکرات کافی است تذکر دهیم چندی پیش در کشور فرانسه که مهد فسق و فجور و مسکرات و منکرات است زنی از نمایندگان بپاخاست و با اصرار و تأکید فراوان خواهان تحریم مسکرات شد، شاید تذکر همین خبر مختصر برای جواب هرزه دریهای مردان و زنان آزادی خواه کافی باشد ولی یاد آوری این نکته نیز در اینجا بیفایده نیست که عادت زیان آور و خانمانسوز شرب خمر بوسیلهٔ وضع قانون و دخالت حکومت از میان نخواهد رفت زیرا این عادت از عوارض بیماریهای اساسی

۱ــ قال (ص) من شرب الخمر بعد ان حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب ولاشفع اذا شفع ولایصدق اذا حدث ولا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه بعد علمه فلیس للذی ائتمنه علی الله ضمان و لیس له اجرو لاخلف. (کافی)

۲ــ قال (ع) من زوج کریمته من شارب خمر فقد قطع رحمها (کافی).

۳ــ من زوجه کریمته من شارب الخمر فکأنما ساقها الی الزنا (مستدرك الوسائل).

اجتماع است و جای تردید نیست که تاریشهٔ مرض قلع و قمع نشود مبارزه با عوارض و آثار مرض بیهوده و برخلاف عقل و منطق است و روی همین قاعده مبارزه با شرب خمر در اجتماع و محیطی که بزندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خو گرفته و بارآمده بی حاصل است زیرا شرب خمر نتیجهٔ اجتناب ناپذیر شیفتگی و دلباختگی نسبت بلذتها و کامها است که کام و لذت را حتی در انواع سموم جستجو میکندو مال و جان خود را برای رسیدن بآن قربان می سازد، و بدیهی است که وقتی کار لذت طلبی و کام جوئی باین مرحله رسید بوسیله تبلیغات و نشر کتب والقاء خطبه‌ها و بیان زیانهای طبی و مفاسد اخلاقی و همچنین باتوسل بتشریع قوانین سخت و تعیین مجازاتهای شدید نمی توان با آن مبارزه کرد زیرا ترک این عادت در درجهٔ اول محتاج بایجاد یک تحول عمیق روحی است و در غیر اینصورت هر گاه از این عادت بزور جلوگیری شود سموم خطرناکتری جای آنرا خواهد گرفت.[1]

اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت بکند و یک طبقهٔ آن درعیش و کامرانی مفرط و طبقهٔ دیگرش در محرومیت و ناکامی شدید بسر برند ناچار گرفتار مسکرات خواهند بود زیرا طبقهٔ اول در اثر کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش

۱ــ شاید بهترین گواه و مثل برای تأیید این مطلب تاریخ مبارزه حکومت امریکا با مسکرات باشد.

حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت زشت و زیان آور بکلیهٔ وسائل و اسلحه از قبیل مجلات و جرائد و سخنرانیها و فیلمهای سینما متوسل شده و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغی افزون از هشت میلیون دلار صرف کرد و بالغ بر ده بیلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه باین منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه مبلغی در حدود دو یست و پنجاه میلیون لیره برای تنفیذ و اجرای قانون تحریم مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را بزندان افکند و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه مسکرات گرفت و برابر با چهار صد و پنجاه میلیون لیره املاک را مصادره کرد ولی کلیه این مبارزه جز عشق و شیفتگی نسبت بمسکرات سود و حاصلی نداد تا آنجا که سر انجام در سال ۱۹۳۳ میلادی بناچار آن قانون را نقض کرد و مسکرات را بکلی آزاد ساخت (نقل از کتاب تنقیحات تألیف سیدابوالاعلی مودودی).

و پس از این همه تجربهٔ تلخ، دریافت که علاج این بیماری با توسل بقانون و اعمال زور میسر نیست.

و محتاج بتحریک می شود و طبقهٔ دوم برای تسکین آلام و ناکامیها محتاج به بیخودی و فرار از واقع زندگی هستند و هیچکدام از مسکرات بی نیاز نخواهند بود.

ولی با وجود این استعمال مسکرات را باین بهانه نمی توان روا و مباح دانست بلکه باید متوجه بود که وجود مسکرات دلیل بر وجود بیماری اجتماع و مستلزم کوشش در مبارزه با علل و موجبات شیوع و وجود آنست. چنانکه اسلام وقتی عادت نکوهیدهٔ شرب خمر را تحریم کرد این موضوع را از حساب خود دورنداشت و نخستین بار در قلع مادهٔ این موجبات و علل منتهای کوشش را بکار برد و آنگاه بتحریم آن اقدام کرد و بهمین جهت مدنیت جدید می باید بجای انتقاد بی مورد از اسلام در این راه و روش، از اسلام پیروی کند و در نظر داشته باشد که اولین شرط معالجهٔ بیماریهای خطرناک روحی، تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحی و جسمی است.

بازگشت به فهرست

۱۴ـ قمار

چهاردهم از گناهان کبیره‌ای که بکبیره بودنش تصریح شده قمار است چنانچه خدایتعالی در سورهٔ بقره می فرماید: «حکم می و قمار را از تو می پرسند بگو در هر دو گناه بزرگی است»[1]

و تعبیر بگناه بزرگ در قرآن مجید تنها در بارهٔ شراب و قمار است.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) در باب شمارهٔ کبائر قمار را ذکر فرموده و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکبیره بودنش تصریح شده است.

از حضرت صادق(ع) است که فروش شطرنج حرام و خوردن پول آن حرام و نگهداشتنش کفر و بازی کردن با آن شرک و سلام کردن بر بازی کنندهٔ آن گناه و یاد دادنش کبیرهٔ هلاک کننده است و کسی که (برای بازی) دست در شطرنج می کند مانند آنست که دست در گوشت خوک فرو برده و باید برای نماز دستش را بشوید و کسی که بشطرنج می نگرد مثل کسی است که بفرج مادرش نگاه می کند و آنکه بازی می کند و آنکه باوسلام کند و آنکه در وقت بازی باو نگاه کند همه در گناه مساوی هستند و کسی که ببازی شطرنج بنشیند جای خود را در دورخ مهیا می سازد و آن زندگی در روز واپسین حسرت او خواهد بود، و از همنشینی قمار باز بپرهیز زیرا از جمله مجالسی است

۱ــ یسئلونك عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر... (سورهٔ ۲ آیهٔ (۲۱۹).

که اهلش محل غضب الهی شده‌اند و هر ساعت منتظر غضبند و چون نازل شود ترا و ایشان را فرا خواهد گرفت[1].

از حضرت صادق(ع) است که خداوند در ماه مبارک رمضان میآمرزد مگر سه طایفه را: شرابخوار، قمارباز و کسیکه با مسلمانی کینه ورزی نماید و دشمنی کند[2].

از شواهد کبیره بودن قمار اینست که خداوند در قرآن آنرا همراه بابت سازی و شراب ذکر فرموده است[3].

میسر چیست و ازلام کدامست؟: میسر هر قسم قمار را شامل می شود و از کلمه «یسر» به معنی آسانی گرفته شده، چون قمار باز بآسانی و بدون رنج کسب و کار، مال مردم را به چنگ می آورد.

ازلام، چوبهائی بوده که با آن بطرز مخصوصی قمار می کردند و اقلام هم نامیده می شده و ترتیب آن چنین بود که شتری را می خریدند و نحر می کردند و به ۲۸ قسمت تقسیم کرده بعد ده چوب تیر که هر یک نام مخصوصی داشت به اسم ده نفر می زدند، هفت تای آن که فذ، توأم، رقیب، حلس، نافس، مسبل، معلی نام داشت دارای سهم بود و بنام هر کس بیرون میآمد یک یا چند سهم از شتر باو داده می شد باین ترتیب که هر کس، فذ، بنامش می افتاد یک سهم و همچنین بترتیب تا هر کس معلی بنامش می افتاد هفت سهم از شتر می برد و سه تیر دیگر که منبح، سفیح، رغد نامیده می شد شانس نداشت و کسانی که اینها بنامشان می افتاد باید پول شتر را بپردازند.

بنابراین در آیهٔ شریفه، ذکر از لام، پس از میسر ذکر خاص پس از عام است، چون ازلام قسمی از قمار و میسر است البته وجوه دیگری هم برای ازلام ذکر شده است.

پس معنی آیهٔ شریفه چنین می شود: جز این نیست که می و قمار و بتها و ازلام

۱ــ عن ابی بصیر عن ابیعبدالله (ع) قال (ع) بیع الشطرنج حرام واکل ثمنه سحت و اتخاذها کفر و اللعب بها شرك و السلام علی اللاهی بها معصیة و کبیرة موبقة والخائض فیها یده کالخائض یده فی لحم الخنزیر... و در من لایحضر پس‌از کلمهٔ معصیت چنین است. و تعلیمها کبیرة موبقة (وسائل الشیعه کتاب تجارت ج ۱۲ ص ۲۴۱ حدیث ٤).

۲ــ فی الکافی عن ابیعبدالله (ع) یغفرالله فی شهر رمضان الاثلثة صاحب مسکر او صاحب شاهین او مشاحن قلت وای شیء صاحب شاهین فقال (ع) الشطرنج.

۳ــ انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان... (سوره ۵ آیه ۹۲).

همگی پلید و کار شیطان است که جز شر و زیان چیزی بر آن مترتب نیست، پس از آنها دوری کنید باشد که رستگار شوید.

یعنی در نزدیک شدن بهریک از این چهار چیز امید رستگاری نیست و برای تأکید حرمت خصوص می و قمار در آیهٔ بعد، یکی از مفاسد عظیمهٔ این دو را بیان می‌فرماید که ای مردم گرد این دو گناه اصلاً نروید زیرا:

دشمنی درمی وقمار: جز این نیست که شیطان می خواهد بسبب می وقماربین شما دشمنی و کینه ایجاد کند و بدینوسیله شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وا دارد[1].

و این امر محسوس و مشاهد است، نسبت بشراب که خوب هویدا است که شخص میخوار پس از نوشیدن این آب آتشین و برطرف شدن عقل او، از هیچ جنایت و خیانتی باکی ندارد و مانند بدترین درندگان بدون جهت بدیگران حمله نموده از اذیت و آزار مردمان خودداری نمی تواند کرد، و گاه شده که در آن حال نزدیکترین بستگانش را کشته است. اما قمار بازیا می برد یا می بازد، اگر ببرد پس شکی نیست که کینه و بغض او در دل حریف که باخته است قرار می گیرد، زیرا می بیند مالی را که بزحمت اندوخته و سخت مورد علاقه اش بوده بدون هیچگونه عوضی از دستش می گیرد و اگر در آن مجلس نتواند تلافی کند تا آخر عمر کینه اش را بدل میگیرد و همیشه در مقام تلافی کردن است.

اگر هم ببازد که معلوم است کینه حریفش را بدل گرفته و کمتر اتفاق میافتد که مجلس قمار بدون دشمنی و نزاع بپایان برسد.

قمار عیاشی و هرزگی میآورد: موضوع دیگر اینست که اگر قمار باز ببرد چون مالی بدون زحمت و فعالیت‌بدست آورده بفکر عیاشی میافتد و سر از میخانه و مراکز فحشاء و منکرات و فساد و هرزگی در میآورد و بنا بمثل مشهور باد آورده را باد میبرد باندک زمانی آن مال هدر خواهد رفت.

ثانیاً در اثر بردن، علاقهٔ شدیدی باین عامل فساد یعنی قمار پیدا کرده روح فعالیت و کار و کوشش در طلب روزی حلال در او کشته می شود و در نتیجه آدمی مفت خوار، بیکار، تنبل، تن پرور و عیاش بار می آید و دائماً سعی او این است که خود را به مجلس

۱ــ انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر و المیسر (سوره ۵ آیه ۹۳).

قماری برساند، شاید باز از همان مال مفت نصیبش شود.

و اگر ببازد، هیجان عصبی بر او مستولی شده و حس انتقامجوئی و درنده خوئی او بحرکت آمده، برای بدست آوردن مال رفته، بازخود را به مجلس قمار می رساند، گاه شده که در چند مجلس تمام هستی خود را از دست داده و چون از تلافی کردن عاجز شده، یا حریف را کشته یا خود را از بین برده است[1].

دوری از یاد خدا و نماز: دیگر از مفاسد عظیمهٔ می و قمار و بت پرستی، غفلت از یاد خدا و بیرون شدن از فرمانبرداری اوست چنانکه در همین آیهٔ شریفه مورد بحث

۱ــ در کتاب بلاهای اجتماعی صفحهٔ ۲۳۱ می نویسد، دریکی از شهرستانها مرد قمار بازی که پهلوی حریف خود را با سه ضربه چاقو، چاک نموده و وی را بقتل رسانده بود، ضمن بازپرسی گفته بود، مقتول در قمار خیلی پول از من برد و حاضر ببازی مجدد نشد و هر چه باو گفتم، بازی را ادامه نداد و فرار کرد، من هم او را تعقیب کردم و...

و در صفحهٔ ۳۲۵ می نویسد: نقل از مجلهٔ روشنفکر ۱٤ دیماه ۱۳٤۰ در شهر مونت کارلو یک نفر آرژانتینی در مدت ۱٦ ساعت قمار بازی چهارمیلیون تومان ثروت خود را از دست داد و وقتی که درهای قمار خانه بسته شد یکراست بجنگل رفت و با یک گلوله مغز خود را متلاشی نمود و بزندگی خود خاتمه داد.

یکی از مجلات در بارهٔ عاقبت این پاک باخته ها چنین نوشته بود: جنگلهای اطراف مونت کارلو بارها شاهد خودکشی این پاک باخته ها بوده است از آنجا که عده ای از این پاک باخته ها در موقع مراجعت حتی هزینهٔ برگشت بکشورشان را ندارند اغلب در این جنگل خودکشی می کنند و لذا شرکت قمار خانه تصمیم گرفت که هزینه مسافرت اینعده را بعنوان قرض بآنها بپردازد. از اطلاعات هفتگی شماره ۱۰٦۰ چنین نقل نموده است:

امروز آمار خودکشیها ناشی از قمار رو بتزاید است چنانکه این موضوع از آماری که مؤسسه گالوپ منتشر نموده، بخوبی معلوم می شود، زیرا آمار مؤسسه مزبور نشان داد که در سال ۱۳٦۱ بیش از سالهای قبل قمار بازان دست بخودکشی زده اند بهمین جهت قمار بازان مونت کارلو این سال را سال (بد بیاری) نامیده اند در سال گذشته تنها در شهر پاریس ۱۲ نفر قمار باز خودکشی کرده اند.

در صفحهٔ ۳۲۹ چنین می نگارد، نقل از اطلاعات هفتگی همین شماره؛ بطوریکه یکی از آمارگران امریکائی نتیجه گرفته است عامل قمار تقریباً دوسی درصد از جنایات دخالت دارد، مطالعاتی که در بارهٔ علل وقوع پاره ای جرائم بعمل آمده، نشان می دهد که اغلب دزدها و جیب برهای حرفه ای و چاقو کشان و دژخیمان فاسد تربیت شده و مولود همین مراکز و لانه های فساد (قمار) می باشند.

می فرماید:

«شیطان می خواهد شما را بوسیلهٔ اینگناهان از یاد خدا و نماز باز دارد»[1]

چنانچه شخص می خوار تمام وقت مستی از خدا غافل و هیچ تکلیفی از تکالیف الهیه را نمی تواند انجام دهد خصوصاً نماز که اهم و اعظم آنها است و همچنین است حال قمار باز در مجلس قمار که وقت نماز می گذرد و می خوار، در مستی گرفتار و قمار باز سرگرم بازی است.

سپس برای تأکید میفرماید: «ای اهل ایمان، آیا متنبه شدید که دیگر گرد این گناهان نروید»[2].

یعنی ای مؤمنین، پس از دانستن این مفاسد عظیمه و نهی صریح الهی آیا قبول کننده اید که دیگر به این دو گناه نزدیک نشوید؟.

باز برای زیادتی تأکید در آیهٔ بعد می فرماید:

«خدا و پیغمبر«ص» را پیروی کنید و از مخالفت ایشان بپرهیزید، پس از آنچه به شما تذکر داده شد اگر مرتکب (می خواری، قمار بازی و بت پرستی) شدید پس بدانید وظیفهٔ پیغمبر ما رسانیدن آنچه باو وحی شده بطور آشکار است[3].

یعنی پس از این، سر پیچی و مخالفت شما بعد از اتمام حجت بوده و هیچ عذری برایتان نیست.

از آنچه گذشت کبیره بودن قمار بازی دانسته شد اینک اقسام قمار در ضمن چهار فرع ذکر می گردد.

۱ــ بازی با آلات قمار و شرط بندی: اگر با وسائل و آلات مخصوصهٔ قمار، بازی کنند و شرط بندی و قرار داد نمایند که هر کدام ببازد بدیگری که برنده شده مبلغ معینی پول یا جنس پرداخت نماید، شکی در حرمت آن نیست و قدر مسلم از عنوان قمار و میسر که در قرآن شریف و اخبار رسیده این مورد است و بعضی از فقهاء حرمت آن را از

۱ــ و یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة (سوره ۵ آیه ۹۳).

۲ــ فهل انتم منتهون (سوره ۵ آیه ۹۳).

۳ــ واطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فأن تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین. (سوره ۵ آیه ۹٤).

ضروریات دین اسلام دانسته اند.

و نیز شکی نیست که پولی را که برنده می گیرد حرام و مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف نماید و واجب است آنرا به صاحبش برگرداند چنانکه در قرآن مجید می فرماید: مال یکدیگر را به باطل نخورید[1] و تصرف در مالی که از راه قمار بدست آمده یقیناً خوردن مال به باطل است.

و فرقی در حرمت قمار بین اقسام و انواع مختلفهٔ آن خواه با وسائل مخصوصهٔ قمار که از سابق مرسوم بوده مانند نرد و شطرنج و آس و گنجیفه و غیر آن یا آنچه که در این دوره از ورق و غیره بآن افزوده شده است نیست[2].

حتی بازی کردن با تخم مرغ و گردو بشرط برد و باخت با سایر انواع قمار یکی است، چنانچه در صحیحهٔ معمر بن خلاد، از حضرت موسی بن جعفر(ع) است فرمود:

نرد و شطرنج و چهارده، همه در حرمت یکی است؛ و هر چیزی که بر آن بازی قمار شود میسر و حرام است[3].

حضرت باقر(ع) فرمود: میسری که در قرآن مجید تحریم شده، عبارت از نرد و شطرنج است و هر نوع قماری میسر است[4].

و نیز در مکتوب حضرت هادی(ع) در معنی آیهٔ شریفه مذکور است که فرمود هر چه بآن قمار بازی شود آن میسر و حرام است و هر مستی آورنده ای حرام است[5].

۱ــ ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل (سوره ٤ آیهٔ ۲۹).

۲ــ در کتاب بلاهای اجتماعی صفحهٔ ۳۰۸ چنین می نگارد: بطوریکه مطلعین اظهار می دارند فعلا در حدود پنجاه شصت نوع قمار رایج و معمول است، اینک چند نوع قمارهای عجیب و غریب بعنوان نمونه از مجلهٔ خواندنیها شماره ۱۰۵۹ نقل می کنیم:

مثلا در تهران بازیهای پوکر، اس، بانک، شمن دو فر، ریم، رامی، گنجفه، ورتوش، بیست و یک، پاسور، خروس قرمز، ایاز، طاس تختهٔ نرد، بیقوط، بلوط، هشت و نه، هفت بالا، هفت پائین، سه قاب، چهار قاب، سنگ تلگراف و تلفن، گل بهار، ساچمه، بیلیارد... رواج دارد، نا گفته پیدا است که اینهمه قمار و وسائل آن خود نموداری از توسعهٔ روز افزون این بلای خانمانسوز است.

۳ــ النرد و الشطرنج والاربعة عشر بمنزلة واحدة و کلما قومر علیه فهو میسر (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰٤ ج ۱۲ ص ۲٤۲ حدیث ۱).

٤ ــ اما المیسر فالنرد و الشطرنج و کل قمار میسر (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۹).

۵ــ کلما قومر به فهو المیسر و کل میسر حرام (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰٤ ج ۱۲ ص ۲٤۳).

و فرمود: چون آیهٔ تحریم شراب و قمار نازل شد، گفتند یا رسول الله (ص) میسر چیست؟ فرمود هر آلتی که بآن قمار بازی نمایند میسر و حرام است، حتی کعب و گردو که قمار بآنها هم میسر و حرام است[1].

اسحق بن عمار از حضرت صادق(ع) پرسید که بچه ها با تخم مرغ و گردو بازی کرده بآن قمار می بازند، فرمود از آن مخور که حرام است.

اخبار وارده در حرمت بازی با آلات قمار بشرط برد و باخت متواتر است و در آنچه گذشت کفایت است.

۲ــ سرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی: بازی کردن با آلات و وسائل مخصوص قمار بدون شرط و برد و باخت و فقط به منظور سرگرمی و تفریح هم حرام است و حرمت آنهم مورد اتفاق فقهاء می باشد و در اول این بحث حدیث شریفی از حضرت صادق(ع) نقل شد که: بازی کردن باشطرنج شرک بخداست و دست کردن در آن مانند دست کردن در گوشت خنزیر است و پیش از نماز باید دستها را بشوید، و نگریستن بآن مانند نگاه کردن بعورت مادر است[2].

از حضرت صادق(ع) حکم شطرنج پرسیده شد، فرمود کار مجوس را برای آنها واگذارید[3].

یعنی مسلمان نباید نزدیک بازی شطرنج شود.

و ضمن روایت دیگر است که حضرت صریحاً از نزدیک شدن بآن نهی می فرمایند[4].

و از فرع اول که قبلاً ذکر شد دانسته گردید که فرقی بین نرد و شطرنج و سایر آلات قمار نیست بنابراین بکار بردن آلات قمار در قمار بازی، خواه بشرط برد و باخت، یا

۱ــ قال (ص) کلما تقومر به حتی الکعاب والجوز (مستند ص ۳۳۷).

۲ــ واللعب بها شرك والسلام علی اللاهی بها معصیة و کبیرة موبقه، والخائض فیها یده کالخائض یده فی لحم الخنزیر لاصلوة له حتی یغسل یده کما یغسلها من مس لحم الخنزیر و الناظر الیها کالناظرفی فرج امه. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۳ حدیث ٤ ج ۱۲ ص ۲٤۱).

۳ــ انه (ع) سئل عن الشطرنج فقال (ع) دعوا المجوسیة لاهلها لعنهاالله (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۷ باب ۱۰۲ حدیث ۷).

٤ــ انه (ع) سئل عن الشطرنج والنرد فقال (ع) لا تقربوها (وسائل الشیعه همان آدرس حدیث ۱۰).

بدون شرط حرام است.

چنانچه در ضمن روایت تحف العقول، صریحاً هر گونه استعمالی را برای آلات مخصوصهٔ قمار تحریم فرموده[1].

از حضرت باقر(ع) در تفسیر آیهٔ تحریم خمر و قمار چنین رسیده: اما میسر، پس نرد و شطرنج و هر نوع قماری است و تمام آنها حرام است و خرید و فروش و بهره‌برداری از آنها (که از آنجمله بازی کردن با آنهاست هر چند بدون شرط و فقط بمنظور سرگرمی باشد) حرامست[2].

بالجمله جمیع آلات و وسائل مخصوصهٔ قمار ساختن وگرفتن اجرت و فروختن و خریدن و پول آن تمام حرام است بلکه نگهداری آلات قمار نیز حرام و از بین بردنش واجب است.

۱ــ و جمیع التقلب فیه من جمیع وجوه الحرکات کلها (تحف العقول).

۲ــ و اما المیسر فالنرد و الشطرنج و کل قمار میسر «الی ان قال (ع)» و کل هذا بیعه و شرائه والانتفاع بشیء من هذا حرام محرم و هورجس من عمل الشیطان. (تفسیر قمی):

اسلام در مورد مبارزه با بلای بنیان کن قمارتنها بتحریم آن اکتفا ننموده بلکه بمنظور ریشه کن ساختن و از میان بردن این عامل فساد، وسائل و آلات قمار را نیز بطور کلی تحریم فرموده و نگهداری و خرید و فروش آنها راممنوع و گناه دانسته.

عده‌ای می پرسند بازی با شطرنج و امثال آن که بدون برد و باخت باشد، چرا حرام است مخصوصاً امروز که بصورت یک نوع ورزش فکری در آمده، در دستگاه فرهنگ شیوع دارد. باید در پاسخ این عده گفت از آنجا که اسلام بمنظور مبارزهٔ اساسی با قمار و جلوگیری ازرواج آن، تمام وسائل قمار را تحریم نموده تا بدینوسیله ریشهٔ قمار از میان جامعه کنده شود و مردم از آن متنفر باشند، اگر وسائل قمار در میان مردم بطور آزاد خرید و فروش شده در خانه‌ها نگهداری شود و برای تفریح و سرگرمی ولو بدون شرط بندی از آن استفاده شود قابل تردید نیست که این وضع زمینه را برای شیوع قمار آماده می سازد و در این صورت جلوگیری از قمارنیز خالی از اشکال نیست.

اینستکه اسلام مبارزه را اساسی تر و از ریشه گرفته و زمینه شیوع قمار را با تحریم قطعی و مطلق وسائل قمار از بین برده است. چنانکه اسلام در زمینهٔ مبارزه بابت پرستی و شرک نیز همین راه را پیموده و روی این اصل اساسی هر نوع مجسمه و مجسمه سازی را ولو اینکه روی مقاصد هنری باشد نه برای پرستش تحریم فرموده تا از این راه ریشهٔ بت پرستی از بین مردم رخت بر بندد.

(نقل از کتاب بلاهای اجتماعی صفحهٔ ۲۴۴)

نشستن در مجلس قمار و نظر کردن بآن نیز حرام است و بیرون رفتن از آن مجلس از باب نهی از منکر نیز واجب است.

و نیز اگر تصادفاً چشم او به آلات قمار افتد مستحب است یاد کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام را و لعنت کند یزید پلید را چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود چون سر مقدس حضرت سید الشهداء(ع) را بشام بردند یزید امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن سفره طعام قرار دادند و با یارانش بخوردن طعام و آشامیدن فقاع مشغول شدند و چون فارغ شدند امر کرد تا سر آنحضرترا در طشت در زیر تخت او گذاردند و بساط شطرنج را بر آن پهن نمودند و یزید ببازی شطرنج مشغول شد و آنحضرت و پدر و جدش را یاد می کرد و استهزاء و مسخره می‌نمود و هر وقت از هم بازی خود می برد سه جام فقاع می خورد و آنمقدار از فقاع که در جام مانده بود نزدیک آن طشت بر زمین می ریخت پس هر کس از شیعیان ما باشد از خوردن فقاع باید پرهیز کند و از بازی شطرنج دوری کند و هر که چشم او به فقاع یا به شطرنج افتد باید یاد حسین(ع) کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کند خداوند گناهان او را پاک کند هر چند بشماره ستارگان باشد[1].

۳ــ بازی با شرط بندی بغیر آلات قمار: بازی با غیر وسائلی که مخصوص قمار است با شرط بندی در غیر اسب دوانی و تیراندازی نیز حرام است مانند انواع بازیهائی که بصورت مسابقات ورزشی از قبیل کشتی گیری، وزنه برداری و چوگان بازی و نظائرش اگر با شرط بندی باشد حرام است و آن کسی که برده پولی را که می گیرد، حرام و باید بصاحبش برگرداند.

۱ــ عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا(ع) یقول لما حمل رأس الحسین بن علی علیهماالسلام الی الشام امر یزید لعنه الله فوضع و نصبت علیه مائدة فاقبل هو لعنه الله و اصحابه یأکلون و یشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالرأس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعة الشطرنج و جلس یزید علیه اللعنة یلعب بالشطرنج و یذکر الحسین(ع) واباه وجده صلوات الله علیهم و یستهزیء یذکرهم فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضلته علی ما یلی الطست فمن کان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین(ع) ولیلعن یزید و آل زیاد یمحوالله عزوجل بذلك ذنوبه ولو کانت بعددالنجوم (عیون اخبار الرضا باب ۳۰ حدیث ۵۰ ص ۲۱).

اسب دوانی و تیراندازی: اما نسبت بشرط بندی در اسب دوانی و تیراندازی شکی در حلال بودن آن نیست و پولی را که می برند گرفتن آن جایز و مالک هم می شوند و اسلام بمنظور تقویت نیرو و استعداد جنگی مسلمانان و تولید روح سلحشوری و مقاومت در ایشان این دو مورد را تجویز فرموده و برای آن احکامی قرار داده که در کتاب سبق و رمایه فقه موجود است.

پس غیر از این دو مورد، جمیع مسابقات اگر در ضمن قرار داد مالی بعنوان برد و باخت انجام گیرد حرام و پولی که از این راه برنده می گیرد حرام و خوردن مال بباطل است. و شهید ثانی در مسالک بر این حکم دعوی اجماع فرموده است در کتاب وافی سه حدیث از حضرت صادق(ع) نقل نموده و مضمون آنها اینست که ملائکه در موقع گروبندی منزجر می شوند و بر کسی که چنین کاری کند لعنت می فرستند مگر در اسب دوانی و تیراندازی.

و از رسول خدا(ص) روایت می کند که ملائکه در موقع گرو بندی نسبت باسب و شتر و تیر، حاضر می شوند و غیر از اینها قمار حرام است[1].

و نیز روایت دیگر بطور کلی غیر از این دو مورد را تحریم فرموده است[2].

در صحیحهٔ محمد بن قیس از حضرت باقر (ع) است که فرمود حضرت امیرالمؤمنین(ع) در بارهٔ مردی که با رفقایش گوسفندی را می خواستند بخورند و گفت اگر تمامش را خوردید چیزی بر شما نیست وگرنه فلان مبلغ را باید بدهید حضرت چنین حکم فرمود که این کاری باطل است، مسابقه در کم و زیاد خوردن لغو است و هیچ چیزی برعهدهٔ ایشان نیست[3].

یعنی چون مسابقه اصلاً در خوردن باطل است حالا که مثلاً نتوانستند تمام گوسفند را بخورند چیزی بدهکار نیستند.

۱ــ ان الملائکة تحضر الرهان فی الخف والحافر والریش و ما عدا ذلك قمار محرم (وافی).

۲ــ لاسبق الافی خف او حافر او نصل (وافی).

۳ــ قال (ع) قضی امیرالمؤمنین(ع) فی رجل آکل هو و اصحابه شاة فقال ان أکلتموها فهی لکم و ان لم تأکلوها فعلیکم کذا فقضی (ع) فیه ان ذلك باطل لاشیء فی المؤاکلة من الطعام قل منه او کثر و منع غرامة فیه (مکاسب محرمه نقل از کافی و تهذیب).

و نیز در روایت جابر از حضرت باقر(ع) است که پیغمبر(ص) فرمود «آنچه که بآن قمار شود حتی گردو و کعب میسر است» پس مثل تخم مرغ یا گردو هر چند آلت قمار هم نباشد بازی کردن بآن به شرط بر دو باخت یقیناً حرام است.

و بعضی از بزرگان احتمال داده‌اند که اینها از آلات قمار بشمار روند چنانچه بازی کردن با آنها در بین قمار بازان شایع و مرسوم است بنابراین داخل در فرع اول می شود که بازی کردن با آنها هر چند برد و باختی هم در کار نباشد حرام است اما از جملهٔ آلات قمار بودن این دو و مانند اینها معلوم نیست.

٤ــ بازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است: بازیهائیکه بغیر از وسائل قمار و بدون شرط بندی بصورت مسابقه انجام می گیرد نظر فقهاء شیعه در آن مختلف است بیشتر فقهاء حکم بحرمت فرموده‌اند و از علامه در تذکرة نقل شده که جایز نیست مسابقه در کشتی گرفتن هر چند بدون برد و باخت باشد و این مسئله اجماعی علماء است و نیز فرموده جایز نیست مسابقه بر سنگ‌پرانی بدست یا بچیز دیگر و نیز جایز نیست مسابقه بر مرکبها و کشتیها و طیاره‌ها هر چند بدون عوض باشد و نیز جایز نیست در بجنگ انداختن خروس یا شاخ زدن گوسفند و نیز جایز نیست مسابقه بآنچه راکه نتیجهٔ سلحشوری نداشته باشد مانند مسابقه در ایستادن روی یک پا و خبر دادن بآنچه در دست بسته است از طاق و جفت و مانند مسابقه در توقف زیر آب و سایر بازیها و بطور کلی جواز مسابقه را مطلقاً خواه با عوض یا بدون عوض منحصر دانسته در تیراندازی و اسب دوانی و آنچه را که مانند این باشد یعنی در تقویت نیرو و استعداد جنگی نافع باشد.

و جمعی دیگر از فقهاء مانند شهید ثانی حرمت مسابقه بغیر آلات قمار و بدون عوض را مسلم نمی دانند بلکه مایل بجواز آن شده‌اند و این قول خالی ازقوت نیست خصوصاً در کارهائی که غرض عقلائی و مصلحتی در آن باشد مانند خط نوشتن و خواندن و دو زندگی و بنائی و درخت کاری و کشتی رانی و دو یدن لیکن چون بیشتر فقهاء مطلق مسابقه را در غیر تیراندازی و اسب دوانی منع فرموده‌اند چنانچه نقل شد، رعایت احتیاط ترک شود.

ناگفته نماند: آنچه گفته شد از جواز مسابقه بدون عوض در صورتی است که خوف ضرری نباشد و اگر خوف ضرر باشد حرام قطعی است. برای توضیح چند مثال گفته می شود: ۱ــ مسابقه اتومبیل یا اتوبوس در جاده‌های باریک که خوف اصطکاک به

یکدیگر و تلف نفوس در آنست حرام است. ۲ـ مسابقه در خوردن چیزی که بحسب کیفیت یا کمیت (مقدار) خوف ضرر بیماری یا تلف شدن برای خورنده داشته باشد حرام است ۳ـ مسابقه در بازی بکس و مقدار تلفات جانی و نقص‌های عضوی که از این مسابقه‌های شیطانی واقع شود و پاره‌ای از آنها در روزنامه‌ها و مجله‌ها بچشم می‌خورد براستی وحشت آور است.

تذکر: برد و باختی که بنام بلیط اعانهٔ ملی[1] نامیده می‌شود قمار مسلم و حرام قطعی است و بدبختانه در اثر تبلیغاتی که در این باره می‌شود رواج کامل پیدا کرده و آشکارا مردم مرتکب این گناه بزرگ می‌شوند و شکی نیست مالی که از این راه بدست می‌آید برنده‌اش مالک نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرف کند و چنانچه تصرف کند خوردن مال بباطل است که مورد نهی پروردگار عالم در قرآن مجید است[2] و شکی در حرام بودنش نیست.

۱ـ بلیط اعانه ملی مربوط به رژیم فاسد گذشته بود که از طرف طاغوت تبلیغ می‌شد.
۲ـ لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الاان تکون تجارة عن تراض. (سوره ٤ آیه ۲۹).

بازگشت به فهرست

۱۵ـ اشتغال بملاهی

سرگرمی بآلات موسیقی: پانزدهم ازگناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، سرگرمی بآلات موسیقی و نواختن انواع سازها مانند تار و کمانچه و پیانو و طنبور و نظائر آن یا گوش دادن بآنهاست چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) در ضمن شمارهٔ کبائر می‌فرماید: **«والاشتغال بالملاهی»**.

و باتفاق جمیع فقهاء ساختن و خرید و فروش آلات لهوومعامله اش باطل است و مانند آلات قمار، نگهداریش نیز حرام و از بین بردنش واجب است چنانچه در ضمن حدیث مفصلی که در کتاب تحف العقول از حضرت صادق(ع) نقل می‌کند و همچنین شیخ حر عاملی در فصول المهمه روایت می‌کند که حضرت فرمود: صنعتی را که هیچ جهت حلالی درآن نباشد و جز شرو فساد چیزی بر آن مترتب نیست مانند بربط (آلت موسیقی است شبیه عود که با آن می‌نوازند) و مانند مزمارها (نی) و شطرنج و هر آلت و وسیلهٔ لهوی و صلیب نصارا و بتها وهر چه شبیه اینها باشد پس یاد دادن و یاد گرفتن و عمل کردن بآن و اجرت گرفتن بر آن و جمیع تصرفات در آن حرام است[1].

موسیقی و اخبار اهلبیت(ع): و اخبار وارده در حرمت استعمال آلات لهو بسیار

۱ـ انما حرم الله الصناعة التی هی حرام کلها التی یجیء منها الفساد محضاً نظیر البرابط والمزامیر و الشطرنج و کل ملهو به و الصلبان والاصنام و ما اشبه ذلک الی ان قال (ع) فحرام تعلیمه وتعلمه و العمل به وأخذالاجرة علیه و جمیع التقلب فیه من جمیع وجوه الحرکات. (تحف العقول).

است از آنجمله از حضرت صادق(ع) است که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: شما را از رقص کردن و نواختن درنی و بر بطها و طبلها نهی می کنم[1].

و نیز فرمود خدایتعالی مرا برای رحمت بر عالمیان فرستاد و برای اینکه بر طرف سازم و باطل کنم سازها و نایها و آنچه عادت اهل جاهلیت بود و بتها و ازلام ایشانرا[2].

و نیز از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرمود: کسی که خدایتعالی باو نعمتی دهد و در وقت آن نعمت (مزمار) آلت موسیقی حاضر کند کفران آن نعمت کرده[3].

موسیقی نفاق می‌آورد و غیرت را می‌برد: و نیز فرمود: استعمال عود یا گوش دادن بآن نفاق را در دل می رو یاند. چنانچه آب سبزه را می رو یاند[4].

و نیز فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش بر بط نوازند و مردمان بر او وارد شوند شیطان اعضای خود را بتمام اعضای بدنش مس می نماید، پس غیرت از آنمرد برطرف می شود تا به حدی که با زنانش اگر فعل قبیحی کنند بدش نمی آید[5] و در حدیث دیگر فرمود، صفت حیاء از او گرفته می شود و هر چه بگو ید و هر چه باو بگو یند پروائی ندارد.

چنانچه مشاهد و محسوس است کسانیکه شبانه روز در خانه هایشان توسط رادیو، موسیقی نواخته می شود نوعاً بی حیاء و بی غیرتند.

از آنچه شنیده شده پرسیده می‌شود: مسعدة بن زیاد گفت در مجلس حضرت

۱ــ قال رسول الله (ص) انهاکم عن الزفن و المزمار و عن الکوبات و الکبرات. (کافی)

۲ــ ان الله تعالی بعثنی هدی و رحمة للعالمین و امرنی ان امحو المزامیر و المعازف والاوتار و الاوثان و امور الجاهلیة. (تجارت مستدرك باب ۷۹).

۳ــ من انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمار فقد کفرها (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ روایت ۷ ص ۲۳۳).

٤ــ ضرب العبدان ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الخضرة. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۳ ص ۲۳۳).

۵ــ من ضرب فی بیته بربط اربعین یوماً سلط الله علیه شیطاناً یقال له القفندر فلایبقی عضو من اعضائه الاقعد علیه فاذا کان کذلك نزع منه الحیاء ولم یبال ما قال ولا ما قیل فیه(وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ ص ۲۳۲).

ان شیطاناً یقال له القفندر اذا ضرب فی منزل الرجل اربعین صباحاً بالبربط و دخل الرجل وضع ذلك الشیطان کل عضومنه علی مثله من صاحب البیت ثم نفخ فیه نفخة فلا یغار بعدها حتی تقل نساؤه فلایغار. (کتاب تجارت وسائل باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۱ ص ۲۳۲).

صادق(ع) بودم که مردی بآنحضرت گفت: وقتی که در منزل بمستراح می روم کنیزان همسایه ام مشغول خوانندگی و نوازندگی هستند و گاهی من بیشتر توقف می کنم که آواز آنها را بیشتر بشنوم.

حضرت فرمود: استماع لهو را ترک کن.

آنمرد گفت: ای مولای من، من که به مجلس آنها نرفتم فقط صدای آوازی را می شنوم، حضرت فرمود: آیا نخوانده ای آیهٔ قرآن را، بدرستی که گوش و چشم و دل، در قیامت از آنچه شنیده و دیده و اعتقاد پیدا کرده، پرسیده می شود؟[1] آنمرد گفت: این آیه را در نظر نداشتم و از عمل خود پشیمانم و دیگر چنین عملی نخواهم کرد و از گذشتهٔ خود توبه می کنم و از خدای خود آمرزش می طلبم.

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه کن و هر چه بخواهی نماز بخوان زیرا مداومت بر گناه بزرگی می کردی، چه بسیار حالت بد بود اگر با این حال می مردی خدای را سپاسگزار باش که پیش از مرگ آگاه شدی و از او بخواه که هر چه بآن خشنود نیست توفیق توبه دهد زیرا هر چه خدا بآن راضی نیست جز بد نمی باشد و کار زشت را به اهلش واگذار، زیرا هر چیزی اهلی دارد[2].

موسیقی برکت را می‌برد: حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «ملائکه بخانه ای که در آن شراب، یا آلات قمار یا ساز باشد داخل نمی شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و برکت از آنها برداشته می شود»[3].

حضرت رضا(ع) فرمود: «گوش دادن بآلات موسیقی از گناهان کبیره است»[4].

با روی سیاه محشور می‌شود: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: روز قیامت صاحب طنبور با روی سیاه محشور می شود و بدستش طنبوری از آتش است و بالای سرش هفتاد هزار

۱ــ ان السمع والبصر و الفواد کل اولئك کان عنه مسؤولاً (سوره ۱۷ آیه ۳۸).

۲ــ فقال (ع) قم فاغتسل وصل ما بدلك فانك کنت مقیماً علی امر عظیم ما کان اسوء حالك لومت علی ذلك احمدالله و اسئله التوبة من کل ما یکره فانه لایکره الاکل قبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل اهلا. (کافی کتاب الاشربة باب الغناء ج ٦ ص ٤٣٢).

۳ــ لاتدخل الملائکة بیتاً فیه خمر اودف اومنبور او نرد ولا تستجاب دعائهم و ترفع عنهم البرکة. (وسائل الشیعه ج ۱۲ باب ۱۰۱ روایت ۱۳ ص ۲۳۵).

٤ــ استماع الاوتار من الکبائر (تجارت مستدرك باب ۷۹).

ملائکهٔ عذاب است که بدست هر کدام عمودی از آتش بوده و بر سرو صورتش میزنند و صاحب غناء محشور می شود در حالی که کور و کر و گنگ است و حشر زناکار و دارندهٔ آلات موسیقی هم همین است (یعنی آنها هم کور و کر و گنگ وارد محشر می شوند).[۱]

چهل روز با آلات موسیقی: حضرت رضا(ع) فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش آلات لهو یا آلات قمار باشد گرفتار خشم الهی است و اگر در این مدت بمیرد فاجر و فاسق از دنیا رفته و جایش دوزخ است و بدجایگاهی است[۲].

موسیقی علنی در آخرالزمان: ضمن روایتی که در بارهٔ نشانه های آخرالزمان است می فرماید: آلات لهو نواخته می گردد و یکنفر نیست که نهی از منکر کند و کسی جرأت بر نهی آن نمی کند (چنانچه در این زمان مشاهده می شود در خیابانها و بازارها و مغازه ها و خانه ها بصدای بلند موسیقی نواخته می شود و کسی هم جرأت نهی ندارد)[۳] و نیز در شریفترین مکانها یعنی مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره، علناً آلات لهو نواخته می شود.[۴]

از آنچه ذکر شد کبیره بودن این گناه و سختی عذاب آن دانسته گردید.

مفاسد دنیو یه اش هم زیاد و زیانهای بسیاری بر آن مرتب است که دانشمندان در تألیفات خود متذکر شده اند برای مزید اطلاع بآنها مراجعه شود[۵].

کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن: علمای علم فیزیولوژی دستگاه عصبی انسان را بدو قسمت تقسیم کرده اند: سلسلهٔ اعصاب ارتباطی و سلسلهٔ اعصاب نباتی ــ سلسلهٔ اعصاب ارتباطی شامل ستون مرکزی عصبی از نخاع گرفته، نیمکره های مغز و نیز

۱ــ یحشر صاحب الطنبور یوم القیمة و هو اسود الوجه و بیده طنبور من نار و فوق رأسه سبعون الف ملك بیدکل ملك مقمعة یضربون رأسه و وجهه و یحشر صاحب الغناء من قبره اعمی و اخرس و ابکم و یحشر الزانی مثل ذلك و صاحب المزمار مثل ذلك و صاحب الدف مثل ذلك (مستدرك).

۲ــ من بقی فی بیته طنبور او عود او شیء من الملاهی من المعزفة والشطرنج واشباهه اربعین یوماً فقد باء بغضب من الله فان مات فی الاربعین مات فاجراً فاسقاً مأویه جهنم و بئس المصیر (مستند نراقی).

۳ــ لازم بتذکر است این مطلب مربوط به زمان طاغوت است که موسیقی های حرام نواخته می شد.

۴ــ و رأیت الملاهی قد ظهرت لایمنعها احد احدا ولایجترء احد علی منعها و رأیت المعازف ظاهرة فی الحرمین (مستند نراقی).

۵ــ کتابهای: مناظرهٔ دکتر و پیر، بلاهای اجتماعی قرن ما، موسیقی و اسلام، و غیره.

اعصاب محیطی می باشد و سلسلهٔ اعصاب نباتی شامل سیستم سمپاتیک و پاراسمپاتیک می باشد.

سیستم اعصاب سمپاتیک فقط از ابتدای ستون فقرات آغاز گردیده و دنبالهٔ آن به سایر اعضاء پخش می گردد اما سلسلهٔ اعصاب پاراسمپاتیک از مغز و دماغ شروع شده و بعد از ستون فقرات گذشته بموازی سمپاتیک بتمام بدن منقسم می گردد، عمل سمپاتیک عبارتست از تنگ کردن رگها، اتساع عضلات صاف، جلوگیری از ترشح، فشار خون؛ و کار پاراسمپاتیک؛ گشاد کردن رگها، انقباض عضلات صاف، ایجاد ترشح، تقلیل فشار خون می باشد.

پاراسمپاتیک پس از اینکه از دماغ و مخ جدا شد همینکه باستمپاتیک یعنی همان اعصابی که از ستون فقرات شروع می شود مصادف شد از همانجا این دو عصب به موازات یکدیگر در تمام اعضای بدن دوش بدوش و همراه یکدیگر حرکت می کنند و چون اعمال این دو عصب مخالف یکدیگر است تا هنگامی که تحریکاتی از خارج بر آنها وارد نیاید و هر دو بموازات یکدیگر کار کنند تعادل بدن را حفظ نموده و این تعادل در صحت و سلامتی روحی و جسمی انسان مدخلیت تام دارد ولی هر گاه یکی از این دو تعادل و توازن خود را از دست داد آنگاه به نسبت عدم تعادل هر یک اختلال روانی و کالبدی (روحی و جسمی) برای شخص ایجاد می نماید.

کار حساسهٔ اعصاب سمپاتیک ایجاد امور فعالهٔ بدن است از قبیل بیداری و جدیت و فعالیت در کارها (که در اصطلاح طب قدیم؛ صاحب آنرا حرارتی مزاج و خونگرم می نامند) ولی کار حساسهٔ اعصاب پاراسمپاتیک درست مخالف سمپاتیک است یعنی عمل آن ایجاد سستی؛ بیحالی؛ خواب؛ غفلت؛ سهو؛ نسیان؛ اندوه؛ حزن؛ بیهوشی؛ نزع و بالأخره مرگ است.

وقتی که ازخارج تحریکاتی در روی اعصاب شروع می شود اعصاب سمپاتیک یا پاراسمپاتیک بمیزان تحریکات خارجی تعادل خود را از دست داده پائین یا بالا می روند، بدیهی است بهر اندازه که فاصله بین این دو سیستم اعصاب ایجاد شود، بهمان اندازه نگرانیهای روانی، اغتشاشات فکری و خلاصه عدم تعادل روحی آغاز می شود.

از جمله علل تحریکات خارجی که عدم تعادل بین اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک ایجاد می کند ارتعاشات موسیقی است، موسیقی وقتی که بآهنگهای نشاط

انگیز یا بانواهای حزن آمیز و مخصوصاً اگر با ارتعاشات عجیب و غریب موسیقی (سمفونیک) همراه گردد، بطور مسلم تعادل لازمی را که بایستی بین دو دسته عصب «سمپاتیک و پاراسمپاتیک» وجود داشته باشد بر هم زده و در نتیجه اصول حساس زندگی را اعم از هضم و جذب و دفع و ترشحات و ضربان قلب و وضع فشار مایعات بدن ازجمله خون و غیره را مختل ساخته و رفته رفته شخص را به گرفتاریها و امراضی نزدیک می سازد که طب جدید با تمام پیشرفتهای حیرت انگیز خود در اغلب موارد از معالجهٔ آن عاجز می ماند[1].

۱ــ نقل از رسالهٔ تأثیر موسیقی بر اعصاب صفحهٔ ۳

و در صفحهٔ ٦ چنین می نگارد:

امراض مختلف روانی، اغتشاشات فکری، عدم تعادل روحی، انواع و اقسام دیوانگیها، و فور سکته های قلبی و مغزی که در تمام دنیا روز بروز رو بفزونی است و فکر پزشکان بزرگ را بخود جلب نموده است، صدی نود و پنج آنها نتیجهٔ آثار همین تمدن شوم جدید است که قسمت حساس آن تعمیم موسیقی بوسیلهٔ رادیوها و ازدیاد مجالس ساز و آواز و کنسرت می باشد، در اثر ایجاد سر و صداها، کنسرت ها، موسیقی های گوناگون و فیلم ها و کاباره ها و دانسینگها است که آمار دیوانگان و بیماران روانی در تمام کشورها رو به ازدیاد رفته و هر روز بر شمارهٔ تیمارستانهای کشورهای بزرگ جهان مخصوصاً اروپا و آمریکا افزوده می شود. (سپس مقداری آمار تیمارستانهای امریکا را ذکر می کند).

درصفحهٔ ۱۰ می نویسد:

ای کاش بشر می فهمید که استعمارگران بمنظور تسلط بر اعصاب و نیروی فکری ملتها چگونه از راه موسیقی و الکل در تخدیر و ضعف اعصاب و ایجاد اغتشاشات فکری و بیماریهای روانی فعالیت می کنند و ای کاش انسان عصر اتم بخود می آمد که برای ساعتی کیف و عیش و نوش چگونه نیروهای فعالهٔ خویش را با دست خود در اختیار دشمنان خود گذاشته است.

پروفسور دانشگاه کلمبیا دکتر ولف آدلر ثابت کرده که بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی شومترین آثار را روی سلسلهٔ اعصاب انسان می بخشد مخصوصاً اگر هوا گرم باشد این تأثیر مخرب خیلی بیشتر می شود و در مناطق حاره چون عربستان و بعض نقاط ایران منتهای سوء اثر را دارد.

دکتر آدلر رسالهٔ مفصلی در بیان زیانهای موسیقی منتشر نموده و در امریکا هزاران تن از مردم پیرو او شده و موسیقی را بر خود حرام نموده و لایحه مفصلی تهیه کرده بمجلس سنای امریکا تقدیم داشتند که برای نجات جامعه و جلوگیری از ضعف اعصاب که یکی از بدبختیهای دنیای متمدن امروزی است لازم است هر گونه کنسرت عمومی قدغن گردد.

بازگشت به فهرست

۱٦ــ غناء

آوازه خوانی: شانزدهم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده غناء است چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق بآن تصریح گردیده و نیز در موثقهٔ محمد بن مسلم از حضرت باقر(ع) از گناهانی است که خداوند بر آن وعدهٔ عذاب داده است[1]. و در احادیث کثیره وارد است هر گناهی که خداوند بر آن وعدهٔ عذاب داده باشد کبیره است و شواهد دیگر بر کبیره بودن آن بعداً نقل می گردد.

غناء چیست؟: مرحوم سید در رسالهٔ وسیله اینطور می فرماید:

غناء حرام است و گوش دادن بآن و کسب کردن بآن حرام است و تنها صدای خوب غناء نیست بلکه عبارت است از کشیدن صدا و گردانیدن آواز در حلق بکیفیت مخصوصه ای که طرب آور و مناسب مجالس لهو و لعب و محفل اهل معصیت و طرب باشد و نیز با آلات موسیقی ملایم و موافق باشد[2].

و چون اهل لغت و اکثر فقهای امامیه در معنی غناء ترجیع صوت (کشیدن آواز) و

۱ــ قال (ع) الغناء مما وعدالله عزوجل علیه النار (فروع کافی کتاب الاشربة باب الغناء ج ٦ ص ٤۳۱).

۲ــ الغناء حرام فعله و سماعه و التکسب به ولیس هو مجرد تحسین الصوت بل هو مدالصوت و ترجیعه بکیفیة خاصة مطربة تناسب مجالس اللهو و محافل الاستیناس و الطرب و یؤالم مع آلات الملاهی و اللعب.

طرب آور بودن را در آن ذکر کرده‌اند لذا توضیح معنی این دو جمله اینست بطوری که صاحب قاموس و صحاح گفته‌اند ترجیع، گردانیدن آواز در حلق است[1] و صاحب نهایه ترجیع را تصویر نموده باینکه بگوید آآ اآآ آآ و سایر اهل لغت هم قریب بهمین مضمون گفته‌اند و خلاصه ترجیع همانست که در اصطلاح خواننده‌ها تحریرش گویند.

طرب را در صحاح اینطور معنی کرده[2]: طرب یک سبکی است که بسبب اندوه زیاد یا خوشحالی فوق العاده بانسان دست می دهد.

و قریب بهمین معنی را سایر اهل لغت ذکر کرده‌اند.

پس طرب حرکتی است که در طبع، از سرور یا اندوهی که ناشی از شنیدن سازها و آوازهای خوش است حاصل می شود.

و در رسالهٔ ذخیرة العباد می فرماید:

غناء عبارت است از صوت لهو یعنی آوازی که از روی لهو و التذاذ از قوهٔ شهویه بیرون آید اعم از اینکه در عرف عجم آنرا سرود و خوانندگی بگویند مانند غنای در اشعار یا نگویند بواسطهٔ آنکه کلمات آن قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد، پس در تحقق غناء فرقی نیست بین اشعار و قرائت قرآن یا مرثیه و غیر اینها چون اذان بلکه حرمت غناء در مراثی و قرآن شدیدتر است و معصیت آن بیشتر و عقاب آن مضاعف است.

نکاتی چند در بارهٔ غناء

۱ــ غناء از کبائر است: حضرت باقر(ع) فرمود: غناء از چیزهائی است که خداوند بر آن وعدهٔ عذاب فرموده و این آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود «از جملهٔ مردمان کسی است که می خرد کلام باطل یا غافل کننده از ذکر الهی را تا مردمرا از راه خدا گمراه سازد از روی نادانی،و راه خدا را مورد استهزاء قرار دهد ایشان گروهی هستند که برایشان عذاب خوارکننده مقرر است[3]».

۲ــ لهو الحدیث در قرآن غناء است: آنچه گفته شد که غناء از انواع لهو

۱ــ الترجیع ترديد الصوت فی الحلق.

۲ــ الطرب خفة يصيب الانسان لشدة حزن او سرور (صحاح ــ قاموس).

۳ــ و من الناس من يشتری لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين. (سوره ۳۱ آیه ٦).

الحدیث می باشد در چند روایت بآن تصریح شده چنانچه از حضرت باقر(ع) نقل گردید و نیز لهو بمعنای گفتار یا کردار ناروائیست که آدمی را از امر مهم با نفعی باز دارد.

و لهو الحدیث هر سخن نادرستی است که انسان را از شنیدن و پذیرفتن سخن حق که کلام خدا و قرآن مجید است باز دارد و گمراه سازد مانند داستانهای خرافی و قصه هائی که شنونده را بفساد و فسق و فجور می کشاند و نیز مانند آواز خوانی و سرگرمی بآلات موسیقی. و آشکار است که سرگرمی بهر یک از این امور باطله آدمی را از شنیدن و پذیرفتن معارف اعتقادیه قرآن مجید و دستورات عملیهٔ آن و داستانهای عبرت بخش آن و گزارشات عجیبهٔ عالم آخرت و بهشت و دوزخ که بیان فرموده باز می دارد و اگر این سخنان حق را بشنود مسخره کند و چنین آدمی هر گاه آیات قرآن مجید بر او خوانده شود کبر ورزد و از پذیرفتن آنها رو برگرداند مانند اینکه این آیات را اصلا نشنیده است چنانچه در آیهٔ بعد می فرماید: (و چون سخنان ما بر او خوانده شود با حالت گردنکشی برگردد گوئی که آن سخنان را نشنیده و گویا در دو گوش او سنگینی است یعنی کراست پس چنین کس را به عذاب دردناک بشارت ده[1]) و خلاصه کسیکه بساز و آواز وسایراباطیل سرگرم شد و مشتری آنها گردید دیگر کجا بخدا و آخرت و حقائق قرآن مجید آشنا و مشتری می گردد و آنها را خواهان می شود و نتیجه گرویدن به اباطیل بی ایمانی و موهوم پنداشتن حقایق است و چنین شخص نادانی گمراه و گمراه کننده است و مورد وعدهٔ عذاب الهی در این دو آیه است. از آنچه گفته شد دانسته گردید که غناء لهو الحدیث است و بر آن وعدهٔ عذاب در قرآن مجید داده شده پس گناه کبیره است.

از حضرت صادق(ع) و حضرت رضا(ع) از معنی عناء پرسیدند. فرمودند: فرمایش پروردگار در قرآن مجید است آنجا که می فرماید:

از مردمان کسانی هستند که می خرند کلام باطل یا غافل کننده را[2]. و نیز یحیی بن عباده از امام صادق(ع) از این آیه پرسش کرد امام(ع) فرمود از لهو الحدیث است

۱ــ واذا تتلی عليه آياتنا ولی مستكبراً كان لم يسمعها كان فی اذنيه و قرأبشره بعذاب اليم (سوره ۳۱ آیه ۷).

۲ــ كافی باب الغناء عن ابی الحسن الرضا (ع) قال سئل ابو عبدالله (ع) عن الغناء فقال هو قول الله عزوجل: و من الناس من يشتری لهو الحديث الی آخر الاية (ج ٦ ص ٤٣١).

غناء[1].

۳ــ قول الزور بغناء تفسیر شده: نکته دیگر تعبیر از غناء بقول زور است که در قرآن امر بدوری کردن از آن شده است ابو بصیر گفت از حضرت صادق(ع) از معنی آیه «از قول زور بپرهیزید»[2] پرسیدم حضرت فرمود قول زور غناء است یعنی نزدیک قول باطل که غناء است نشو ید[3].

حضرت هادی(ع) در معنی آیهٔ «و کسانیکه باطل را حاضر نمی شوند[4] فرمود: غناء است که مؤمنین برای آن حاضر نمی شوند»[5].

حضرت هادی(ع) در پاسخ کسی که از قول زور پرسیده بود فرمود از آن جمله است کسی که بخوانندهٔ غناء بگوید: آفرین خوب خواندی[6].

٤ــ غناء لغو است: از حضرت صادق(ع) و حضرت رضا(ع) در معنی این دو آیهٔ شریفه ای که در بارهٔ صفات مؤمنین است «وقتیکه بلغو می گذرند خود را از آلوده شدن بآن بر کنار می دارند و از روی بزرگواری می گذرند»[7] «و کسانی که ایشان از لغو روی گردانند»[8] فرمودند لغو غناء است که بندگان خدا از آلوده شدن بآن منزهند.[9]

۵ــ غناء نفاق میآورد: حضرت صادق(ع) فرمود: گوش دادن بغناء نفاق را در قلب میرو یاند چنانکه آب سبزه را[10].

۱ــ عن یحیی بن عبادة عن ابیعبدالله (ع) قلت قوله عزوجل: و من الناس من یشتری لهو الحدیث قال (ع) منه الغناء (معانی الاخبار).

۲ــ واجتنبوا قول الزور (سوره ۲۲ آیه ۳۱).

۳ــ کافی عن ابی بصیر قال سئلت اباعبدالله (ع) عن قول الله: واجتنبوا قول الزور قال الغناء.

٤ــ والذین لایشهدون الزور (سوره ۲۵ آیه ۷۲).

۵ــ امالی شیخ طوسی و فی الکافی عن ابیعبدالله (ع) قال فی قوله تعالی والذین لایشهدون الزور قال الغناء.

٦ــ معانی الاخبار عن حماد بن عثمان عن ابیعبدالله (ع) قال سئلته عن قول الزور قال منه قول الرجل للذی یغنی احسنت.

۷ــ واذا مروا باللغو مروا کراماً (سوره ۲۵ آیه ۷۲).

۸ــ والذین هم عن اللغو معرضون. (سوره ۲۳ آیه ۳).

۹ــ کافی ــ عیون اخبار الرضا.

۱۰ــ کافی: عن ابیعبدالله (ع) قال استماع الغناء و اللهو ینبت النفاق فی القلب کما ینبت

و نیز فرمود: غناء آشیانهٔ مرغ نفاق است.

٦ــ مجلس غناء: مجلس غناء محل غضب خداست. حضرت صادق(ع) فرمود داخل خانه هائیکه خداوند نظر رحمتش را از اهل آن برداشته (بواسطهٔ نواختن موسیقی و خواندن غناء) نشو ید[1].

در صحیحهٔ شحام از همان حضرت است که خانه ای که در آن غناء خوانده می شود از مصیبت و بلای ناگهانی ایمن نیست و دعاء در آن مستجاب نمی شود و فرشته داخل آن نمی گردد[2].

و چنانکه گذشت وقتیکه خشم خدانازل شود همه را فرا می گیرد.

۷ــ غناء مورث فقر است: از حضرت امیرالمؤمنین(ع) مرو یست که زیادگوش دادن بغناء نفاق و فقر میآورد[3].

۸ــ عذاب غناء: از پیغمبر اکرم(ص) مرو یست که خوانندهٔ غناء از قبر خارج می شود در حالی که کور و گنگ و کر می باشد و باین نشانه شناخته می شود[4].

و نیز فرمود: هیچکس آواز خود را بغناء بلند نمی کند مگر اینکه خداوند دو شیطانرا می فرستد که بردوشهای اوسوار می شوند و پاشنه های پای خود را بر سینهٔ او می زنند تا وقتی که خوانندگیش تمام شود (کنایه از اینکه در تمام مدت خوانندگی ملعبهٔ شیطان است).

نظر رحمت باو نمی فرماید: قطب راوندی از آنحضرت روایت نموده که فرمود صاحب غناء از کسانی است که در قیامت خداوند باو نظر رحمت نمی فرماید. و نیز فرمود کسی که بلهو گوش دهد در قیامت در گوشش سرب آب کرده ریخته می شود[5].

استماع غناء پرستش شیطانست: حضرت باقر(ع) فرمود کسیکه بسخن

الماء الزرع و قال (ع) الغناء عش النفاق.

۱ــ لا تدخلوا بیوتاً الله معرض عن اهلها. (کافی)

۲ــ بیت الغناء لا تؤمن فیه الفجیعة ولا تجاب فیه الدعوة ولا یدخله الملك (کافی و مستدرك باب ۷۸ فروع کافی ج ٦ ص ٤۳۳ حدیث ۱۵).

۳ــ والغناء یورث النفاق و یعقب الفقر (مستدرك باب ۷۸)

٤ــ یحشر صاحب الغناء من قبره اعمی واخرس وابکم. (جامع الاخبار).

۵ــ قال (ص) من استمع الی اللهو یذاب فی اذنه الانك (تجارت مستدرك باب ۸۰).

گوینده‌ای گوش دهد و باو میل کند پس او را پرستیده است پس اگر ناطق از خدا اداء کند (رحمانی باشد) شنونده خدا را پرستش کرده و اگر ناطق از شیطان برساند (شیطانی باشد) پس شنونده شیطانرا پرستش کرده است[1].

درخت بهشتی و خوانندگی: حضرت رضا(ع) فرمود کسی که خود را از غناء نگهدارد در بهشت درختی است که خدایتعالی بادها را می‌فرماید آنرا حرکت دهند پس آن شخص آوازی از آن درخت می‌شنود که هرگز مثل آنرا نشنیده و کسی که خود را از غناء نگه ندارد آنرا نمی‌شنود[2].

خوانندگان بهشت: حضرت رسول(ص) فرمود کسی که گوش خود را از غناء پر کند در قیامت آواز روحانیون را نخواهد شنید، گفته شد یا رسول الله(ص) روحانیون چه کسانی هستند؟ فرمود خوانندگان بهشت[3]. و امیرالمؤمنین(ع) فرمود: داود، آقا و بزرگتر خواننده‌های بهشت است.[4] بنابراین نغمه‌های داودی را در بهشت کسی می‌شنود که در دنیا گوش خود را از شنیدن غناء نگاه داشته باشد.

تهدیدات سخت: و پیغمبر اکرم(ص) فرمود در امت من فرو رفتن در زمین و سنگباران ظاهر می‌شود گفته شد یا رسول الله(ص) چه وقت اینطور می‌شود؟. فرمود هر گاه آشکار شود آلات موسیقی و زنان خواننده و شرابخواری بخدا قسم هر آینه مردمانی از امت من در شب، خوش و با کیف و ناز و سرگرم بازی هستند پس در صبح آن شب میمون و خوک شده‌اند بسبب اینکه حرام خدا را حلال نموده و زنان خواننده را با خود جمع کرده و کار آنها شرابخواری و رباخواری و پوشیدن حریر است[5].

۱ــ عن ابیجعفر علیه السلام قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله عزوجل فقد عبدالله و ان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبدالشیطان (فروع کافی کتاب الاشربه باب الغناء ج ٦ ص ٤٣٤ روایت ٢٤).

۲ــ کافی: عن ابی الحسن (ع) قال من نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنة شجرة یأمر الله عزوجل الریاح ان تحرکها فیسمع لها صوتاً لم یسمع بمثله و من لم ینتزه عنه لم یسمعه (فروع کافی باب الاشربة، ج ٦ ص ٤٣٤).

۳ــ مجمع

٤ــ وداود سید قراء اهل الجنة (نهج البلاغه).

۵ــ یظهر فی امتی الخسف والقذف قالو امتی ذلك قال (ص) اذا ظهرت المعازف و القینات و شربت الخمور و الله لیبیتن اناس من امتی علی اشرو بطرو لعب فیصبحون قردة و خنازیر لاستحلالهم

۹ــ رابطهٔ غناء و زنا: غناء مقدمه و سبب واقع شدن در زناست چنانچه پیغمبر اکرم(ص) فرمود[1] چون غناء آواز لهوی است که از جهت شهوت و لذت حیوانی بیرون می‌آید، از آثار شوم آن تحریک شهوت خواننده و شنونده است و بطوری از خدا غافل می‌شود که مهیای ارتکاب فحشاء می‌گردد چنانچه حضرت صادق(ع) می‌فرماید از جمله گناهان کبیره لهوهائی است که انسانرا از یاد خدا باز می‌دارد و بی پروا می‌نماید در ارتکاب محرمات مانند غناء و نواختن آلات موسیقی[2].

الحرام و اتخاذهم القینات و شربهم الخمور و اکلهم الربا و لبسهم الحریر. (وسائل الشیعه ــ کتاب التجارة باب تحریم الغناء ج ۱۲ ص ۲۳۱ حدیث ۳۰).

۱ــ فی کتاب التجارة من المستدرك عن النبی الغناء رقیة الزنا.

۲ــ والملاهی التی تصد عن ذکر الله کالغناء و ضرب الاوتار:

یکی از بزرگترین اثر سوئی که شنیدن موسیقی دارد، سوق دادن افراد مخصوصاً دختران و پسران جوان بطرف شهوت و تحریک قوای حیوانی است، خلاصه دختر و پسری که ممکن بود قبل از شنیدن موسیقی تحت تأثیر شرم و حیا و عفت قرار داشته و راضی بیک رشته کارهای ننگین شهوی و حیوانی نشوند چنان باشنیدن موسیقی آماده ننگین ترین عمل می‌گردند که ابداً گویا درسی از عار و ننگ و عفت و حیاء در زندگی نخوانده‌اند و تأثیر سوء موسیقی از این جهت بدرجه‌ای است که می‌توان گفت یک قسمت مهم از اشاعهٔ فحشاء و تجاوزات بناموس در دنیای امروز مربوط بپخش نواهای شوم و آهنگهای مهیج موسیقی است و نیز از آثار شوم نواهای موسیقی درهم شکستن عواطف انسانیت در شنونده است کسانیکه حس محبت و عواطف انسانیت آنها بدرجه‌ای بود که با دیدن کوچکترین منظرهٔ تأثر انگیزی متأثر می‌شدند، پس از شنیدن موسیقی چنان عواطف خود را از دست داده‌اند که بزرگترین مناظر رقت بار و جگر خراش، کوچکترین تأثیری در آنها نکرده.

دکتر کارل فرانسوی می‌نویسد: اگر زندگی منحصر برقصیدن و بدور شهر با اتومبیل چرخیدن و بسینما رفتن و رادیو شنیدن باشد چه سودی دارد؟.

بسیاری از کارگران جوان هفته‌ای سه یا چهار شب را در سینماها و موزیکالها و دانسینگها می‌گذرانند. مطالعهٔ رمانهای کم مایه و پر گوئیهای روزانه بقیه وقت آنانرا پر می‌کند، گوش کردن بدروغ پردازیهای رادیو وسیلهٔ دیگری برای تلف کردن عمر است رادیو نیز مانند سینما و موزیکال کاهلی کامل بکسانی می‌بخشد که با آن سرگرمند تفریح بازندگی مباین است زیرا زندگی عمل است، ورق بازی، ورقصیدن با سینما و رادیو وقت گذراندن هوش را بقهقرا می‌برد.

دانشمندان اروپا لغت و فرهنگ و یالن، کمانچه، ساز زدن، و موسیقی را با لغت بازی کردن، تقلید نمودن، وقت تلف کردن، بچیز پوچ سرگرم شدن، بیهوده وقت گذراندن، زر زر کردن،

حرمت غناء ارضروریاتست: بین فقهای شیعه در حرام بودن غناء اختلافی نیست و اجماع و اتفاق ایشان در حرمت غناء مسلم است و صاحب مستند حرمت غناء را از جملهٔ ضروریات دین دانسته وصاحب ایضاح اخبار وارده در حرمت غناء را بحد تواتر شمرده است.

بلی در معنی غناء و حقیقت آن مختصر اختلافی است و آنچه را که شیخ انصاری علیه الرحمه در معنی غناء بیان فرموده مورد تأیید و فتوای اکثر مراجع و علمای اعلام است چنانچه قبلا هم اشاره شد غناء عبارتست از آوازی که طرب آور بوده (یعنی بالقوه، هر چند بالفعل هم بسبب موانعی طرب آور نباشد) و مطابق بالحن فساق و فجار باشد و نیز مناسب با آلات موسیقی و رقص (مانند اقسام تصنیفها) باشد چنانچه در عرف آنرا آوازپای تار،یا تنبک می گویند و از شنیدن آن جهت شهوت تحریک شده و شخص بالتذاذات شهوانیه مایل می شود.

گناه غناء درقرآن شدیدتر است: فرقی در حرمت خواندن باین کیفیت بین شعر و نثر نیست خواه مدح اهلبیت و مرثیه و دعاء و قرآن باشد یا چیز دیگر بلکه خواندن دعاء و قرآن و مرثیه و اذان باین کیفیت گناهش بیشتر است. زیرا علاوه بر حرمت غناء موجب استخفاف و اهانت بقرآن مجید و خداوند متعال و اهلبیت خواهد بود.

صدای خوب مانعی ندارد: ولی اگر تنها صدای خوب و کشانیدن و گردانیدن در حلق بدون کیفیت مزبور باشد (طرب آور نباشد) مانعی ندارد چنانچه رسول خدا(ص) فرمود قرآن را بالحن و لهجهٔ عرب بخوانید و از خواندن و لهجهٔ اهل فسق و گناهان کبیره بپرهیزید، بدرستیکه مردمانی میآیند که در خواندن قرآن ترجیع می کنند مانند ترجیع غنائی (یعنی بکیفیت غناء قرآن را می خوانند) و مثل خواندن نوحه گر و رهبانیه (چنانچه بین نصارا متداول است) و قرآن از گلوی آنها نمی گذرد (یعنی مقصودشان تدبر در معانی قرآن نیست بلکه آواز خوانی است) دلهای ایشان و کسانیکه کارشان را می پسندند و ارونه و از حق کج است[1].

نادانی، احمقی، لودگی کردن، چرند، سخن بی معنی، گول زدن، مسخره کردن، عمل یاوه، حرف پوچ، فعل بی معنی، مترادف و برابر می دانند. (مناظرهٔ دکتر و پیر صفحهٔ ۳۲۶).

۱ــ عن ابیعبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص) اقرؤا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح و ←

خوب خواندن و غناء دوتاست: در حدیث نشانه های نزدیکی قیامت می فرماید: مردمانی می آیند که قرآن را برای منظور دنیوی یاد می گیرند و قرآن را مانند خواندن و نواختن در آلات موسیقی و بطرز غناء می خوانند.[1]

احادیث وارده در استحباب نیکو خواندن قرآن[2] منافاتی با حرمت غناء در قرآن ندارد زیرا مجرد تحسین صوت و کشیدن و یا ترجیع و گردانیدن صدا که آواز رانیکو گرداند، غناء نیست چنانچه بیان گردید.

غناء در مجلس عروسی زنانه: عده‌ای از فقهاء غناء را در مجلس عروسی بسه شرط از موضوع حرمت غناء خارج کرده‌اند.

اول مرد، هر چند محرم باشد در آن مجلس نباشد.

دوم در خواند نشان باطلی نگویند (مانند دروغ و فحش).

سوم آلات لهو و وسائل موسیقی استعمال نکنند.

جمعی از فقهاء استعمال دف(دایره) را در مجلس عروسی جایز دانسته اند و شهید و محقق ثانی فرموده اند بشرط آنکه حلقه نداشته باشد.

لیکن احتیاط در ترک هر دو است یعنی استعمال آلات لهو حتی در مجلس عروسی و آواز خواندن زنان در مجلس مزبور حتی با اجتماع شرائط سه گانهٔ مزبور باید ترک شود. چنانچه شیخ انصاری علیه‌الرحمه در مکاسب و شهید در کتاب دروس و سید در رسالهٔ وسیله فرموده‌اند و راه رستگاری در احتیاط است.

الرهبانیة لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شأنهم. (وسائل الشیعه کتاب صلوة):

حدیثی را عامه نسبت بپیغمبر (ص) داده و در کتابهای خود نوشته اند که فرمود:

«من لم یتغن بالقرآن فلیس منا» بنابر صحت روایت گوئیم ابن اثیر که از جمله علمای عامه است در کتاب نهایه گفته است «تغنیت و تغانیت و استغنیت» هر سه به یک معنی استعمال می شوند و معنی حدیث آنستکه «من لم یستغن بالقرآن فلیس منا» کسی که بسبب قرآن ازغیر آن بی نیاز نشود از ما نیست پس بر فرض صحت حدیث ربطی بمعنی غناء ندارد.

۱ــ قال (ص) ... فعندها یکون اقوام یتعلمون القرآن لغیرالله و یتخذونه مزامیر و یتغننون بالقرآن. (وسائل کتاب تجارت باب ۲۷).

۲ــ مانند روایت ابی بصیر از حضرت صادق(ع) «رجع بالقرآن صوتك فان الله یحب الصوت الحسن» و مانند مرسلهٔ ابن ابی عمیر «ان القرآن نزل بالحزن فاقرئوه بالحزن» (مستند کتاب شهادات صفحه ٤٦٥).

بازگشت به فهرست

۱۷ـ دروغ

هفدهم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده دروغ گفتن است، شیخ انصاری علیه الرحمه در مکاسب محرمه می فرماید، دروغ گفتن حرام است به حکم قطعی عقول بشری و جمیع ادیان آسمانی و در شرع مقدس اسلام حرمت آن به ادلهٔ اربعه: کتاب، اجماع، سنت و عقل ثابت است و کبیره بودنش از قرآن و احادیث استفاده می گردد.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) صریحاً کذب را از گناهان کبیره میشمارد و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکبیره بودنش تصریح شده است.

دروغ از بزرگترین کبائر: رسول خدا(ص) فرمود: بزرگترین گناهان کبیره، شرک و عقوق والدین و قول باطل یعنی دروغ میباشد[1].

از حضرت عسکری(ع) مرویستکه تمام بدیها در حجره‌ایست مقفل و کلید گشودن آن دروغ است[2].

لعن ملک و بوی گند: رسول خدا(ص) فرمود: مؤمن هر گاه بدون عذر دروغی بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت میکنند و بوی گندی از قلبش بیرون می آید که تا

۱ــ الااخبرکم باکبر الکبائر الاشراك بالله و عقوق الوالدین و قول الزور. (وسائل الشیعه).

۲ــ جعلت الخبائث کلها فی بیت واحد وجعل مفتاحها الکذب. (مستدرك کتاب حج باب ۱۲۰).

بعرش می رسد و خداوند بسبب این دروغ گناه هفتاد زنا که کمترین آن زنای با مادر است برای او می نویسد[1].

و شکی نیست گناهی که عقوبتش باین حد باشد از کبائر است[2].

قرآن مجید و دروغ: در سورهٔ نحل می فرماید: جز این نیست که میبافند دروغ را کسانی که ایمان نیاورده اند و تصدیق نکرده اند نشانه های خداوند را[3] یعنی دروغگو ایمان بآیات خداوند ندارد.

و در سورهٔ زمر می فرماید: بدرستیکه خداوند راهنمائی و لطف نمی فرماید در بارهٔ کسی که دروغگو و بسیار ناسپاس (نسبت بمنعم حقیقی) است[4].

و از چند آیهٔ قرآن استفاده می شود که دروغگو مستحق لعنت و سزاوار خشم پروردگار عالم است[5].

آیات و اخبار وارده در بزرگی گناه دروغ و شدت عقوبت و مفاسد و زیانهای مترتبهٔ بر آن زیاد و مرحوم حاجی نوری علیه الرحمه برای اختصار و آسانی حفظ آن چهل مورد را شماره کرده بدینقرار:

۱ــ دروغ فسق است: چنانچه در سورهٔ بقره می فرماید: جماع و فسوق (دروغ گفتن) و جدال کردن در موقع انجام وظیفهٔ حج باید ترک شود[6] که در این آیهٔ شریفه از دروغ تعبیر به فسوق می فرماید.

۱ــ ان المؤمن اذا کذب بغیر عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش و کتب الله علیه بتلك الکذبة سبعین زنیة اهونها کمن زنی بامه. (مستدرك).

۲ــ محتمل است که این عقوبت برای دروغی باشد که ضرر و مفسده‌اش بیش از ضرر و مفسدهٔ زنا است چنانچه بعضی از دروغها است که سبب برافروخته شدن آتش فتنه و از بین رفتن اموال و اعراض بلکه ریختن خونها می گردد و یا اینکه مراد دروغ بر خدا و رسول (ص) و ائمه باشد که اشد مراتب کذب است و یا مراد قسم دروغ یا شهادت دروغ است چنانچه محتمل است حدیث «الکذب شر من الشراب» و نظائر آن اشاره باین مراتب از دروغ باشد.

۳ــ انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله (سوره ۱٦ آیه ۱۰۵).

٤ــ ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار (سوره ۳۹ آیه ۵).

۵ــ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (سوره ۳ آیه ــ ٦۱) ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین (سوره ۲٤ آیه ۷).

٦ــ فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج (سوره ۲ آیه ۱۹۷).

و نیز در سورهٔ حجرات از دروغگو تعبیر بفاسق می فرماید که اگر بشما فاسقی خبری داد پیش از تحقیق و بررسی نپذیرید[1] که در این مورد آیه از ولید دروغگو تعبیر بفاسق شده است، پس از این دو آیه معلوم می شود که دروغ فسق و دروغگو فاسق است.

۲ــ دروغ قول زور است: دروغ قول زور است و بابت پرستی یک جا ذکر شده چنانچه فرموده از پلیدیها دوری کنید (که بت پرستی است) و از قول زور (دروغ) نیز بپرهیزید[2].

۳ــ دروغگو ایمان ندارد: چنانچه در آیهٔ شریفه‌ای که گذشت فرمود دروغگو بآیات خدا ایمان ندارد.

٤ــ دروغ اثم و گناه است: در لسان اخبار دروغ اثم و گناه نامیده شده چنانچه از حضرت باقر(ع) است که دروغ تمامش اثم و گناه است.

۵ــ دروغگو ملعون است: دروغگو مورد خشم و غضب خداست چنانکه در آیهٔ لعان است[3].

٦ــ دروغگو رو سیاه است: چنانچه پیغمبر اکرم(ص) فرمود از دروغ بپرهیز زیرا که روی دروغگو را سیاه می کند[4].

۱ــ ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا (سوره ٤۹ ایه ٦).

۲ــ فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (سوره ۲۲ آیه ۳۱).

۳ــ ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین (سوره ۲٤ آیه ۷).

٤ــ قال (ص) ایاك والکذب فانه یسود الوجه (مستدرك):

در کتاب حبیب السیر مسطور است که سلطان حسین میرزای بایقرا که پادشاه خراسان وزابلستان بود امیر حسین ابیوردی را به ایلچی گری نزد سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و هدایای بسیار با او همراه نمود و چند جلد کتاب که از آنجله کتاب کلیات جامی را که در آنوقت تازه و مرغوب بود امر کرد باو داده همراه ببرد کتابدار سهواً عوض کلیات جامی کتاب فتوحات مکی راباو داد و امیر حسین بدون بررسی بآنها کتابها را برداشته با سایر هدایا بحضور سلطان یعقوب وارد شد.

سلطان تفقد بسیار از او نمود و گفت: «در این مسافت بعید زحمت بسیار دیده‌ای و ملول گشته‌ای» امیر حسین گفت در راه مصاحبی داشتم و آن کتاب کلیات جامی است که برای شما هدیه آورده‌ام و در هر منزل بواسطهٔ مطالعهٔ او رفع ملال از من میشد و بآن مأنوس می شدم.

سلطان از وفور اشتیاق بکتاب مزبور گفت بگو بروند و کتاب را بیاورند. امیر حسین فرستاد و

←

۷ــ دروغ از شراب بدتر است: حضرت باقر(ع) فرمود خداوند برای شر قفلهائی قرار داده و کلید آن شراب است و دروغ بدتر از شراب است[1].

۸ــ بوی گند دروغ: دروغگو، بواسطهٔ دروغ بوی دهانش در قیامت گندیده است.

۹ــ فرار ملک: ملائکه از بوی گندش فرار می کنند چنانچه مضمون حدیث نبوی(ص) است[2].

۱۰ــ خداوند دروغگو را لعنت می فرماید (چنانکه از آیات مباهله و لعان که گذشت استفاده می شود).

۱۱ــ بوی گند دروغگو تا بعرش می رسد.

۱۲ــ حملهٔ عرش (ملائکهٔ مقربین) دروغگو را لعنت می کنند.

۱۳ــ دروغ خراب کنندهٔ ایمان است چنانچه حدیثی بهمین مضمون از حضرت باقر(ع) است[3].

۱٤ــ دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است

آوردند چون گشودند معلوم شد که کلیات جامی نیست بلکه فتوحات مکی است و دروغ امیر حسین که گفت در راه مطالعه می کردم ظاهر گردید.

سلطان گفت آیا خجالت نکشیدی از گفتن چنین دروغی؟!.

ابیوردی حجالت زده نتوانست جواب بگوید و با شرمندگی از بارگاه خارج و بدون توقف بسمت خراسان حرکت کرد و برای گرفتن جواب نامهٔ سلطان نتوانست صبر نماید.

می گفت در این وقت که دروغم فاش شد میل داشتم مرده بودم و آن پیش آمد را نمی دیدم.

۱ــ ان الله عزوجل جعل للشر اقفالاً و جعل مفاتیح تلك الاقفال الشراب، و الکذب شر من الشراب. (اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب الکذب ص ۲۳۹ ج ۲).

هر چند شراب عقل و هوش شرابخوار را که برد ممکن است هر نوع شری از او صادر شود لیکن شروری که در بسیاری از موارد از دروغ پیدا می شود، بمراتب بیشتر خواهد بود و شاید مراد باقفال در حدیث شریفی که گذشت صفت کمالیهٔ عاقله و حیاء و عفت و شرف و عزت نفس، طلب کمال و خوف از خدا باشد و ظاهر است که بنوشیدن شراب تمام این صفات محو و صفات رذیلهٔ شهوت و غضب و شیطنت ظاهر شده و در آن حال هیچ شری از او مأمون نخواهد بود.

۲ــ ان العبد اذا کذب تباعد عنه الملك من نتن ما جاء منه (مستدرك)

۳ــ عن ابیجعفر(ع) ان الکذب هو خراب الایمان (کافی باب الایمان والکفر ص ۲۵٤).

نمیچشد بنده‌ای طعم ایمانرا مگر اینکه انواع دروغرا ترک نماید جدی یا مزاح[1].

۱۵ــ دروغگو تخم دشمنی و کینه را در دلهای میکارد.

۱۶ــ دروغگو مروتش از همهٔ خلق کمتر است چنانچه از حدیث نبوی(ص) استفاده می شود[2].

۱۷ــ دروغ کلید خانه‌ای است که همهٔ خبائث در آنست.

۱۸ــ دروغ فجور و دروغگو فاجر است چنانچه از پیغمبر(ص) مرویستکه بپرهیزید از دروغ که آن از فجور است و هر دو در آتش است[3].

۱۹ــ بواسطهٔ یک دروغ، هفتاد هزار ملک، دروغگو را لعنت می کنند.

۲۰ــ دروغ نشانهٔ نفاق است چنانچه رسولخدا(ص) فرمود منافق را سه علامت است: دروغ گفتن، خیانت کردن، و خلف وعده نمودن[4].

۲۱ــ دروغگو رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست چنانچه از پیغمبر(ص) است[5].

۲۲ــ دروغ زشت ترین مرضهای نفسانیه است چنانچه از امیرالمؤمنین(ع) است[6].

۲۳ــ دروغ انگشت پیچ شیطانست همانطور که از پیغمبر اکرم(ص) روایتی در این زمینه رسیده است[7].

۲۴ــ دروغ بدترین رباهاست (از حیث عذاب شدیدتر است)[8].

۱ــ عن علی(ع) لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترك الکذب هزله وجده (کافی باب الایمان و الکفر ص ۳۴۰).

۲ــ اقل الناس مروة من کان کاذبا. (مستدرك)

۳ــ ایاکم و الکذب فانه من الفجور و هما فی النار (مستدرك)

۴ــ مستدرك

۵ــ فی المستدرك عنه (ص) لا رأی لکذوب (مستدرك)

۶ــ عن علی (ع) وعلة الکذب اقبح علة. (مستدرك)

۷ــ ان لابلیس کحلا ولعوقاً و سعوطاً فکحله النعاس و لعوقه الکذب وسعوطه الکبر (وسائل الشیعه)

۸ــ عنه (ص) اربی الربا الکذب (وسائل الشیعه ج ۵ کتاب حج باب ۱۳۸ ص ۵۷۴ حدیث ۱۲).

دروغ مورث کفر است: ۲۵ــ مردی از رسول خدا(ص) پرسید: چه عملی سبب دخول در آتش است؟ فرمود: دروغ زیرا دروغ سبب فجور و فجور سبب کفر و کفر سبب دخول در آتش است[1].

دروغ فراموشی می‌آورد: ۲۷ــ از حضرت صادق(ع) است که از مجازات دروغگو آنست که خداوند فراموشی را بر او مسلط می گرداند[2] پس دروغی می گوید و آنرا فراموش می‌نماید و بعد خبری می دهد که منافی با دروغ اولی است و خود را نزد مردم رسوا می سازد.

۲۸ــ دروغ دری از درهای نفاق است.

عذاب ویژهٔ دروغگویان: ۲۹ــ دروغگو بعذاب مخصوصی معذب می باشد چنانچه در کتاب دعوات راوندی، حدیثی طولانی از رسول خدا (ص) روایت نموده که آنحضرت مشاهدات خود را در معراج بیان نموده از آنجمله فرمود:

دیدم مردی را که بر پشت خوابانیده شده و دیگری بر سرش ایستاده و در دستش مانند عصائی از آهن که سرش کج باشد، بود پس بر یکطرفش می آمد و با آنچه در دستش بود بر رو یش میزد، از طرف دهان تا قفایش را قطعه قطعه می کرد و همچنین به بینی و چشمش می زد تا قفای آن آنگاه بطرف دیگر می آمد و همین کار را تکرار می کرد و هنوز از این طرف فارغ نشده، طرف دیگر صحیح و بحال اول بر می گشت و با او همان کار اول را می کرد.

پرسیدم علت عذاب این شخص چیست؟ بمن گفتند این مردی است که صبح که از خانه اش بیرون می رود دروغی می گوید که زیانش به آفاق می رسد و تا روزقیامت با او چنین عذابی می کنند.

۳۰ــ دروغگو، از نماز شب محروم است و در نتیجه از برکاتی که این عبادت بزرگ دارد محروم می‌ماند که از آن جمله از سعهٔ رزق بی بهره است چنانچه روایت

۱ــ جاء رجل الی النبی(ص) فقال ما عمل اهل النار فقال (ص) الکذب اذا کذب العبد فجر و اذا فجر کفر و اذا کفر دخل النار (مستدرك)

۲ــ ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان (وسائل الشیعه کتاب حج ص ۵۷۳ باب ۱۳۸ حدیث ۷).

شریفی از حضرت صادق(ع) باین مضمون مرو یست[1].

۳۱ــ دروغ سبب خذلان الهی است و خداوند دروغگو را هدایت نمیفرماید چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید[2].

۳۲ــ بهاء و طروات انسانی از دروغگو گرفته می شود.

عیسی بن مریم(ع) فرمود «کسی که دروغگوئیش زیاد شود حسن و جمال و وقارش نزد خدا و خلق از بین می رود[3] بطوریکه مردم از او متنفر و منزجر می شوند.

۳۳ــ دروغ بزرگترین خبائث است.

۳٤ــ دروغ از گناهان کبیره است چنانچه در اول بحث ذکر گردید.

۳۵ــ دروغ از ایمان دور بلکه ضد آنست چنانکه از پیغمبر اکرم است.[4]

۳٦ــ دروغگو از بزرگترین گنهکارانست چنانکه پیغمبر فرمود[5].

۳۷ــ دروغ صاحبش را هلاک می کند چنانکه پیغمبر اکرم(ص) فرمود، از دروغ بپرهیزید، اگر شما در آن رستگاری می بینید (اینطور نیست) بدرستیکه در آن هلاکت است[6].

۳۸ــ دروغگو قابل رفاقت و برادری نیست حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود مسلمان باید از دوستی و برادری دروغگو بپرهیزد زیرا بسبب دروغ گفتن اگر راست هم بگو ید باور کرده نمی شود[7].

۳۹ــ خداوند او را هدایت نمیکند و راه حق را نشانش نمی دهد[8].

۱ــ ان الرجل لیکذب الکذب فیحرم بها صلوة اللیل فاذا حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق (بحار الانوار).

۲ــ ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار. (سوره ۳۹ آیه ۵).

۳ــ من کثر کذبه ذهب بهائه (کافی ج ۲ ص ۲۵۵).

٤ــ عنه (ص) الکذب مجانب الایمان. (مستدرك)

۵ــ عنه (ص) ایضاً ــ من اعظم الخطایا اللسان الکذوب (مستدرك)

٦ــ واجتنبوا الکذب وان رأیتم فیه النجاة فان فیه الهلکه. (مستدرك)

۷ــ ینبغی للرجل المسلم ان یجتنب مواخاة الکذاب انه یکذب حتی یجیء بالصدق فلایصدق. (وسائل الشیعه کتاب حج باب ۱۳۸ ص ۵۷۳ حدیث ٦).

۸ــ ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب.

٤۰ــ دروغ سبب گرفتن صورت انسانی از دروغگو است یعنی صورت برزخیه اش انسان نیست چنانچه رسول خدا(ص) بحضرت زهراء سلام الله علیها فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود و سببش فتنه ــ انگیزی و دروغگوئیش بوده[1].

مراتب دروغ: هر چند جمعی از فقهاء عظام مانند شهید ثانی علیه الرحمه دروغ را بطور کلی و اطلاق از گناهان کبیره دانسته اند لیکن پس از مراجعهٔ باخبار و روایات وارده در مقام دانسته می شود که دروغ دارای مراتبی است که بعضی از آنها قطعاً کبیره و برخی اکبر کبائر ولی پاره‌ای کبیره بودنش مشکوک است و برای مزید اطلاع مراتب دروغ ذکر می شود.

۱ــ دروغ بر خدا و پیغمبر و امام: بدترین مراتب دروغ، دروغ بخدا و پیغمبر و امام است. در سورهٔ نحل می فرماید: «و نگوئید چیزی را که بر زبانهای خود وصف می کنید دروغ را و میگوئید این حلال است و این حرام، تا افتراء کنید بر خدا دروغ را جز این نیست آنانکه بخدا دروغ می بندند از عذاب خدا در دنیا و آخرت رستگاری نیابند، در دنیا بهرهٔ قلیلی دارند و برای ایشان در آخرت عذاب دردناکی است[2].

حضرت صادق(ع) فرمود دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است[3].

و نیز حضرت باقر(ع) به ابو نعمان فرمود: یک دروغ هم از قول ما مگو، زیرا که آن دروغ ترا از دین حنیف اسلام خارج میکند[4].

یعنی بواسطهٔ این دروغی که بما بستی نور ایمان از دلت می رود و اگر این قسم دروغ در حال روزه باشد درصورت عمد موجب بطلان روزه هم می شود.

دروغ بهرچه باشد: فرقی در حرمت دروغ نیست بین اینکه دروغ را بزبان بگو ید یا بقلم بنو یسد یا باشاره بفهماند و نیز فرقی نیست بین اینکه دروغی را که

۱ــ عیون اخبار الرضا (ع).

۲ــ ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون متاع قلیل و لهم عذاب الیم. (سوره ۱٦ آیه ۱۱۷).

۳ــ قال (ع) الکذب علی الله و علی رسوله من الکبائر. (کافی ج ۲ ص ۲۵٤).

٤ــ لا تکذب علینا کذبة فتسلب الحنیفیة (کافی ج ۲ ص ۲۵۳).

می گوید در کتابی دیده باشد و خودش نسبت دهد یا اختراع خودش باشد.

ترجمه بخلاف هم دروغ است: معنی دروغ بر خدا و پیغمبر اینست که مطلبی را به دروغ بایشان نسبت دهد خواه در امر دین باشد یا دنیا مثلاً بگوید: خداوند بفلان پیغمبر چنین وحی فرستاده و مثل اینکه جمله ای که از قرآن نباشد بقرآن نسبت دهد یا اینکه آیهٔ قرآن را ترجمهٔ بخلاف نماید.

کار همه کس نیست: لذا کسانی که می خواهند روی منبر یا میز خطابه یا جای دیگر قرآن را ترجمه نمایند بدانند که در معرض خطر بزرگی هستند زیرا در ترجمهٔ آیات اولا لازم است قوانین عربی را کاملاً خوانده و فهمیده باشد و ثانیاً قوهٔ فهم ظاهر آیات را داشته باشد و ثالثاً فقط آیاتی که دلالتش واضح است ترجمه کند (از معنی کردن متشابهات بپرهیزد).

از موارد دروغ بر خدا: از جمله موارد دروغ بر خدا آنستکه شخص دروغی بگوید و برای اثبات آن بگوید خدا شاهد است یا میداند که راست می گویم.

حضرت صادق(ع) فرمود در آن حال عرش الهی برای تعظیم جلال حق تعالی بلرزه در می آید[1] و در حدیث دیگر فرمود که خداوند می فرماید آیا جز من کسی را پیدا نکردی که بر او دروغ ببندی؟[2].

در بعضی روایات رسیده که چون بنده ای خدا را گواه گیرد بر امر خلاف واقعی، خداوند عالم می فرماید از من ضعیفتری نیافتی که مرا بر این دروغ شاهد آوردی؟[3].

دروغ بر پیغمبر و امام: اما دروغ بر پیغمبر و امام آنست که حدیثی را پیش خود اختراع کند و بآنها نسبت دهد یا حدیثی از کسی بشنود یا در کتابی ببیند و با اینکه میداند دروغ است مع الوصف بامام یا پیغمبر(ص) نسبت دهد.

بلی اگر حدیثی را از روی قرائن موجوده یقین بصحتش کند که از امام رسیده، جایز است نقل کند و آنرا بمعصوم نسبت دهد.

۱ــ من قال علم الله ما لا یعلم اهتزله العرش اعظاماً لله عزوجل. (کافی)

۲ــ اذا قال العبد: علم الله و کان کاذباً قال الله تعالی: اما وجدت احداً تکذب علیه غیری. (وسائل الشیعه کتاب الایمان باب ۵ ج ۱۶ ص ۱۲۴ حدیث ۲).

۳ــ معراج السعاده.

نقل اخبار بشرط استناد: اما احادیثی که در کتابها موجود است و علمی بصدق و کذب آنها نیست یعنی واقعاً نمیداند آیا قول امام است یا نه، در صورتی که آن حدیث مخالف ضرورت دین و مذهب نباشد و نیز موجب هتک مقام امام (ع) هم نباشد و غرابتی که موجب هتک اخبار می شود بقسمی که بواسطهٔ سبکی آن، عقل سلیم از پذیرفتنش اباء دارد نباشد نقل کردن چنین اخباری با استناد بکتابی که در آن دیده جایز است، یعنی بگوید در فلان کتاب از امام(ع) چنین رسیده یا فلان شخص چنین از امام(ع) روایت میکرد و علاوه بر آنچه ذکر شد، بنابر احتیاط از هر کتابی که می بیند نقل نکند بلکه از کتابهائی نقل کند که به نوشته اش اعتماد و مؤلفش را بتقوی و ورع شناخته و کمال وثوق را باو داشته باشد.

حضرت باقر(ع) فرمود نقل حدیث مکن مگر از شخص ثقه وگرنه دروغگو خواهی بود و دروغ سبب ذلت و خواری نزد خدا و خلق است[1].

و ضمن مکتوب حضرت امیرالمؤمنین بحارث همدانی است که:

نقل مکن برای مردم هر چه را که شنیدی که همین (بی مبالاتی در نقل) کافی است در دروغگوئی[2].

علاوه بر آنچه ذکر شد باید کاملاً حدیث را مطابق آنچه ثبت شده نقل کند بدون اینکه کلمه ای بر آن بیفزاید یا کلمه ای که موجب نقص یا عوض شدن معنی شود از آن بیاندازد وگرنه مشمول این حدیث شریف که از رسول خدا(ص) مرویست می شود که فرمود:[3]

کسی که دروغ گوید و از من چیزی را نقل کند که من نگفته ام پس نشیمنگاهش از آتش جهنم پر خواهد شد[4].

۱ــ ولا تحدث الاعن ثقة فتکون کذاباً والکذب ذل. (کشف المحجة).

۲ــ ولا تحدث الناس بکل ما سمعت فکفی بذلك کذباً. (نهج البلاغه رساله ٦٨).

۳ــ من قال علی مالم اقل فلیتبوء مقعده من النار. (وسائل الشیعه کتاب حج باب ۱۳۹ ص ۵۷۶).

٤ــ در کتاب دارالسلام نوری است که در کرمانشاه شخصی خدمت عالم کامل آقا محمد علی صاحب مقامع رسید و عرض کرد در خواب دیدم بدندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سیدالشهداء را می کنم، تعبیرش چیست؟ آقا او را نمی شناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود شاید روضه خوانی می کنی عرض کرد بلی، فرمود ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن در

نقل بمضمون هم بشرطی جایز است: و اما نقل بمضمون حدیث نه الفاظ آن، در صورتی جایز است که نقل کننده دارای قوهٔ فهم قواعد عربی بوده و مزایای کلام را بفهمد، پس مضمون و خلاصهٔ مراد حدیث را که دلالتش آشکار است نقل نماید با تصریح باینکه مضمون حدیث اینست.

اما زبان حال بصورت شعریا نثر، اگر منافی با مقام امام (ع) نبوده و واقعاً زبان حال باشد یعنی حال امام(ع) در آن وقت طوری بود که ترجمان آن این کلمات یا این اشعار باشد، مانعی ندارد. ولی باید معلوم باشد که زبان حال است نه نقل قول امام(ع).

۲ــ سوگند و شهادت و کتمان: از مراتب دروغ که شبهه‌ای در کبیره بودنش نیست، قسم دروغ و شهادت دروغ و کتمان شهادت است که قریباً تفصیل هر یک در ضمن کبائر منصوصه بیان می شود انشاءالله تعالی.

۳ــ دروغ مفسده‌دار: از اقسام دروغ که مسلماً گناه کبیره است، هر دروغی است که در آن مفسده و زیان باشد و البته هر چه مفسده و زیان آن بیشتر باشد بزرگی گناهش و شدت عقوبتش شدیدتر است و گاه می شود دروغی سبب تلف شدن اموال و ریخته شدن آبروها و خونها می گردد.

٤ــ دروغ از روی مزاح و شوخی: از اقسام دروغ، دروغهائی است که از روی هزل و مزاح و شوخی برای تفریح و خنده و غیره گفته می شود مثل اینکه بشخص ساده لوح و خوش باوری بگوید فلان زن مایل بازدواج باتو است یا فلان شخص امشب ترا بمهمانی دعوت کرده است یا فلان مال را بتو حواله نموده و نظائر اینها.

مقتضای اخبار عامه‌ای که دلالت حرمت مطلق کذب دارد حرمت آنست و جمعی از فقهاء صریحاً فتوی بحرمت آن داده‌اند و بعضی از فقهاء تفصیل داده‌اند و فرق گذارده‌اند بین جائی که قرینه‌ای بر نبودن قصد جدی در کلام است و جائی که قرینه‌ای نیست، با بودن نشانه بر مزاح و شوخی، جایز و گرنه حرام خواهد بود.

کتاب شفاء الصدور و غیر آن نقل شده که وقتی یکی از فضلاء با دیانت اهل منبر در محضر فقیه زاهد حاج محمد ابراهیم کلباسی علیه الرحمه در ذیل قصه‌ای که حضرت سیدالشهدا(ع) فرمود «یا زینب» دو مرتبه گفت «یا زینب یا زینب» آن فقیه بزرگ به آواز بلند فرمود. خدا دهنت را بشکند امام(ع) دو دفعه «یا زینب» نفرمود بلکه یک دفعه فرمود.

هر چند این قول بسیار متین است لیکن طریق احتیاط آنست که حتی با بودن قرینه بر هزل هم از این قسم شوخیهائیکه متضمن کذب است خودداری شود مخصوصاً که از اخبار مستفیضه در مقام حرمت مطلقاً فهمیده می شود.

باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد: حضرت سجاد(ع) می‌فرماید: از هر دروغ بپرهیزید کوچک یا بزرگ هزل یا جد[1].

و از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که «مؤمن بآثار عظیمهٔ ایمان نمی رسد تا اینکه دروغ را ترک کند چه از روی هزل باشدو چه ازروی جد»[2].

و نیز از امیرالمؤمنین(ع) است که فرمود صلاح نیست و باید ترک شود دروغ چه جد و چه هزل و نباید یکی از شما بفرزندش چیزی وعده دهد پس وفا نکند، جز این نیست که دروغ بفجور میکشد و فجور هم صاحبش را بآتش می رساند[3].

از ابی ذر در ضمن وصیتهای پیغمبر(ص) منقولست که فرمود: کسی که عورتش را از حرام و زبانش را از حرام نگهدارد داخل بهشت خواهد شد ابوذر گفت آیا ما به آنچه بزبان می گوئیم پرسیده می شویم؟.

فرمود آیا مردم را داخل آتش می کند جز نتیجهٔ آنچه زبانهای آنها بآن گویا شده؟ ای اباذر تا حرفی نزدی سالم خواهی بود و چون کلمه‌ای گفتی، اگر خیر باشد بنفع تو نوشته می شود وگرنه بضررت ثبت خواهد گردید.

ای اباذر بدرستیکه شخص درمجلس کلمه‌ای می گوید که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن در طبقات جهنم فرو می رود، وای بر کسیکه سخن دروغ بگوید تا اجتماعی بخندند وای بر او وای بر او، ای اباذر هر که خاموش شد نجات یافت، بر تو باد براستگوئی و هیچوقت از دهان خود دروغی را بیرون میفکن[4].

۱ــ اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جدوهزل (کافی ج ۲ ص ۲۵۳ حدیث ۲).

۲ــ لایجد عبد طعم الایمان حتی یترك الکذب جده وهزله. (کافی ج ۲ ص ۲۵۵ حدیث ۱۱).

۳ــ لایصلح من الکذب جد ولاهزل ولا ان یعد احدکم صبیه ثم لایفی له ان الکذب یهدی الی الفجور والفجوریهدی الی النار (وسائل الشیعه کتاب حج باب ۱٤۰ ص ۵۷۷).

٤ــ عن ابی ذرفی وصیة النبی (ص) له قال (ص) یا اباذر من ملك ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة. ان الرجل لیتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا اباذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحك به القوم ویل له و ویل له یا اباذر من

ابوذر گفت یا رسول الله (ص) توبهٔ کسیکه عمداً دروغی بگو ید چست؟ فرمود: استغفار، و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را پاک می کند.

در بیان نشانه‌های نزدیکی قیامت ضمن حدیث مفصلی می‌فرماید «پیش از قیامت دروغ گفتن نزد مردم ظرافت و خوش طبعی است و لعنت خدا بر هر دروغگوئی هر چند از روی مزاح باشد»[1]

و نیز فرمود «من خانه‌ای در بلندترین درجات بهشت ضامنم برای کسیکه جدال را ترک کند، هر چند حق با او باشد و ضامنم خانه‌ای در وسط بهشت برای کسیکه دروغ را ترک کند هر چند از روی هزل و مزاح باشد و خانه‌ای در بوستان بهشت ضامنم برای کسیکه اخلاق خود را نیکو نماید[2].

و آنچه از حرمت دروغ هر چند از روی هزل و مزاح باشد ذکر شد، در صورتی استکه سبب شکسته شدن دل مؤمن یا آبروریزی و اذیت و آزارش نباشد وگرنه شکی نیست که آن دروغ ازگناهان کبیره خواهد بود.

مبالغه گوئی دروغ نیست: آنچه در محاورات متعارف است که مبالغه گوئیهائی می شود مانند اینکه می گو ید، صد مرتبه فلان حرف را بتو گفتم، یا هزار مرتبه فلان کار را از تو دیدم و حال آنکه این عدد واقع نشده است، این مبالغه دروغ نیست زیرا معلوم است که عدد مخصوص مورد نظر نیست بلکه مقصود بیان زیاد واقع شدن است و از باب مبالغه و تأکید این عدد را ذکر می کنند.

همچنین انواع مجازات و استعارات و کنایات که استعمال می شود خصوصاً در اشعار مانعی ندارد.

دروغ کوچک و بزرگ ندارد: آنچه در بین خلق متعارف است در وقتی که

صمت نجی فعلیك بالصمت ولا تخرجن من فیك کذبة ابداً قلت: یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمداً قال: (ص) الاستغفار وصلوات الخمس تغسل ذلك (وسائل کتاب الحج باب ۱۴۰ ص ۵۷۷).

۱ــ عن النبی (ص) فی بیان اشراط الساعة و یکون الکذب عندهم ظرافة فلعنة الله علی الکاذب ولو کان مازحاً (کتاب جهاد).

۲ــ عن رسول الله (ص) انا زعیم بیت فی اعلی الجنة و بیت فی وسط الجنة و بیت فی ریاض الجنة لمن ترك المراء و ان کان محقاً و لمن ترك الکذب و ان کان هازلا و لمن حسن خلقه. (خصال)

طعامی نزد شخص می آورند با اینکه واقعاً میل دارد می گو ید میل ندارم، دروغی است آشکار هر چند اکثر خلق از روی جهالت آنرا سهل دانسته‌اند و بالجمله شکی در دروغ بودن آن نیست و اخبار مذمت و حرمت دروغ شامل آن می شود.

اسماء بنت عمیس گفت در شب زفاف عایشه، رسول خدا (ص) ظرف شیر را بمن داد و فرمود بزنها بده تا بخورند، پس زنها گفتند میل‌به‌شیر نداریم رسول خدا(ص) فرمود بین گرسنگی و دروغ جمع نکنید اسماء گفت یا رسول الله(ص) اگر چیزی را که باو میل داریم بگوئیم نداریم آیا دروغ شمرده می شود؟.

فرمود بدرستیکه دروغ در نامهٔ عمل ثبت می شود هر چند کوچک باشد[1] و اما دروغهائی که در مقام تعارف بیکدیگر گفته می شود مثل اینکه طعامی دارد و بدیگری میگو ید بخور در حالیکه قصد جدی ندارد بلکه شاید میل نداشته باشد که آنشخص از طعام او بخورد یا اینکه می گو ید بفرمائید منزل ما در حالیکه نمیخواهد او در خانه‌اش بیاید و مانند اینها چون خبر نیست تا دروغ بر آنها گفته شود و حرام باشد بلکه از قبیل انشاء است لیکن احتیاط در ترک این تعارفات است زیرا در حقیقت ظاهر و باطن شخص در اینحالات مخالفت دارد و این خود مرتبه‌ای از نفاق است.

روزی امام صادق(ع) با فرزندش اسماعیل در مجلسی بودند یکی از دوستان امام وارد شد سلام کرد و نشست و چون حضرت برخاستند او هم باتفاق امام(ع) حرکت کرد و در راه با امام بود تا در خانهٔ امام(ع) از امام جدا شد چون امام وارد خانه شدند اسماعیل گفت ای پدر چرا بآن شخص تعارف نکردید و نفرمودید بیاید منزل حضرت فرمود آمدنش در خانه مورد نداشت اسماعیل گفت شما اگر تعارف می کردید او خودش نمی آمد حضرت فرمود فرزندم دوست ندارم که خداوند مرا ازکسانیکه عرضه‌می دارد چیزی را که بدان قصد ندارد ثبت فرماید[2].

رؤیای جعلی هم دروغ است: و نیز از اقسام دروغ رؤیای جعلی است باینکه بگو ید در عالم خواب چنین و چنان دیدم در حالیکه ندیده باشد یا اینکه خوابی را بدیگری

۱ــ ان الکذب لیکتب حتی تکتب الکذیبة کذیبة. (سفینة البحار جلد ۲ ص ۴۷۳ و محجة البیضاء).

۲ــ بحار الانوار ــ جلد ۱۶ ــ باب العرض علی اخیك ــ صفحهٔ ۲۴۱.

نسبت دهد در صورتیکه اساسی نداشته باشد.

حضرت رسول (ص) فرمود بزرگترین دروغها سه دروغ است:

۱ــ دروغ بستن بمن باینکه چیزی را که من نگفته ام بمن نسبت دهد.

۲ــ دروغ در رؤیا ــ باینکه خوابی را که ندیده بدروغ نقل کند.

۳ــ مردی را بغیر پدرش نسبت دهد[1].

و نیز از اقسام دروغ، حکایتهای ساختگی و رمانهاست که صرف جعل و اصلاً اساسی ندارد.

ازحضرت رسول (ص)مرو یست که فرمود بدترین روایتها، روایت دروغ است[2].

آیا امثال هم دروغ است؟: مثلهائیکه برای فهماندن مطالب عقلیه در ضمن امور محسوسه گفته می شود و حکایتهائی که از زبان حیوانات یا نباتات و جمادات ساخته می شود برای اینکه قدرت و حکمت الهی فهمانده بشود یا برای تعلیم اخلاق فاضله و آشکار ساختن آثار نیک صفات حسنه و کردارهای نیک یا آثار شوم اخلاق رذیله و کردارهای زشت مانند مقالهٔ حیوانات کتاب اخوان الصفا و مانند کلیله و دمنه که برای تهذیب اخلاق تألیف شده، شکی در صحت و جواز آن نیست بلکه بهترین کلمات حکمت و موثر ترین سخنان وعظ و نصیحت در قالب حکایت است چنانچه یک امر وجدانی است که موعظه و نصیحت در ضمن داستان بهتر و قو یتر اثر می کند.

و از اهلبیت علیهم السلام زیاد نقل شده که برای اثبات مطلبی مثل یا حکایتی بیان می فرمودند.

طعن و مثل زدن حضرت مجتبی(ع): حضرت مجتبی(ع) در آن مجلس مَیْشُوم معاو یه علیه الهاو یه که برای مفاخره خود و طعن بر آن حضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود و هر یک از حاضرین جسارتهائی نمودند آن حضرت جواب هر یک را بیان فرمود از آن جمله در پاسخ کلمات قبیحهٔ پسر عثمان فرمود:

اما تو ای عمرو بن عثمان، با آن حمقی که در جبلت تواست که نتوانی در کشف

۱ــ قال رسول الله (ص) ان من اعظم الذنوب ان یدعی الرجل الی غیر ابیه او یری عینیه فی المنام مالم تریا او یقول علی مالم اقل. (جلد ۱۵ بحار الانوار صفحهٔ ۴۲).

۲ــ قال رسول الله (ص) شرالروایة روایة الکذب (جلد ۱۵ بحار ص ۴۲).

این امور بررسی کنی؛ مثل تو داستان آن پشه ایست که بر نخل (درخت خرما) نشست و نخل را گفت محکم باش که می خواهم از تو بزیر آیم ــ نخل گفت: من ندانستم که تو کی بر من نشستی که برخاستنت بر من گران باشد.

گوش دادن بدروغ هم حرام است: باید دانست همانطور که دروغ بر دروغگو حرام است، نقل دیگری هم حرام و همچنین ثبت کردن و نوشتن یا خواندن و گوش دادنش هم حرام می باشد و در چند جای از قرآن در مذمت یهود و منافقان می گو ید:

«سماعون للکذب» و صدوق از حضرت صادق(ع) روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند آیا گوش دادن بقصه گو حلالست؟ فرمود، نه، هر کس گوش بسخن گو ینده‌ای بدهد او را پرستیده، پس اگر از خدا سخن گو ید یعنی راست و حق گو ید گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گو ید، یعنی دروغ و باطل بگو ید، ابلیس را پرستیده است[1].

و حدیثی بهمین مضمون از حضرت باقر(ع) مرو یست[2].

از شواهد حرمت استماع دروغ آیهٔ شریفهٔ **«واجتنبوا قول الزور»** و آیهٔ **«والذین لا یشهدون الزور»** می باشد و در اول بحث ذکر شد که قول زور بدروغ تفسیر شده است و نیز دلیلهای حرمت نشستن در مجلس معصیت و ادلهٔ وجوب اعراض از منکر و نهی از آن شاملش می باشد و پر ظاهر است که دروغ معصیت و منکر است، پس استماع کنندهٔ دروغ از قول زور پرهیز نکرده و در مجلس معصیت حاضر بوده و از منکر هم روی برنگردانیده است.

توریه چیست؟: توریه، گفتن سخنی است که دارای دو معنی است یک معنی آن راست و مطابق واقع و معنی دیگرش دروغ است و گو یند معنی درست آنرا قصد می کند و مخاطب معنی دروغ آنرا می فهمد، مثل اینکه ظالمی بطلب شما در خانه می آید شما را طلب می کند، برای فرار از او و اینکه خود را باو نشان ندهید بکسیکه در خانه است

۱ــ سئل عن الصادق (ع) ایحل الاستماع لهم فقال (ع) لاقال (ع) من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبدابلیس. (کتاب اعتقادات)

۲ــ کتاب کافی

می گوئید اشاره بجای مخصوصی بکن و بگو اینجا نیست، یعنی در این محلی که من اشاره کرده‌ام و این معنی صحیح و صدق است هر چند آن ظالم از این سخن می فهمد که شما در خانه نیستید.

یا اینکه جواب را جملهٔ انشائیه می دهید مثل اینکه ظالمی بسراغ مظلومی است و نشانی او را از شما می پرسد با اینکه محل او را می دانید برای فرار از جواب می گوئید بسراغ او در مسجد برو یا بفلان شخص مراجعه کن:

و مثل اینکه گناهی از شما سر زده و کسی از تان می پرسد آیا چنین گناهی مرتکب شده‌اید در جواب می گوئید استغفرالله یا بخدا پناه می برم اگر چنین گناهی کنم.

یا مثل اینکه سخن ناروائی در حق کسی گفته‌اید و می خواهید بانکار آن رفع ملال و کدروت و مفسده بنمائید می گوئید احترام و شخصیت شما بیشتر از آنست که چنین سخنی در حق شما گفته شود.

حکم توریه: توریه بر سه قسم است: قسم اول آنست که در آن مصلحتی یا دفع مفسده‌ای باشد مانند مثالهائی که ذکر شد، شکی در صحت و جواز آن نیست چنانچه قریباً ذکر خواهد شد.

قسم دوم آنست که در آن مفسده‌ای باشد مانند اینکه بسبب آن توریه مال یا آبروی مسلمانی ضایع گردد یا سبب اذیت و آزار مسلمانی شود، پس شکی در حرمت آن نیست.

قسم سوم آنست که مصلحتی در آن نیست و سبب مفسده‌ای هم نمی گردد. بعضی از فقهاء فرموده‌اند حرام است زیرا توریه در حقیقت از اقسام کذب است و ادلهٔ حرمت دروغ شامل آن هم می شود و مجوزی هم ندارد. و بعضی دیگر فرموده‌اند حرام نیست زیرا توریه از اقسام دروغ موضوعاً و حکماً خارج است. و چون ذکر ادلهٔ طرفین و تحقیق در مسأله خارج از وضع این رساله است از بیان آن صرفنظر نموده و راه احتیاط آنست که توریه را تنها در همان مواردی که شارع مقدس اذن فرموده بکار برند.

جاهائیکه دروغ جایز است: ۱ــ هر گاه ضرر مالی یا جانی یا عرضی متوجه خودش یا دیگری از افراد مسلمین بشود و بسبب دروغ گفتن دفع آن ضرر بشود، جایز است و اگر لازم شود قسم خوردن هم مانعی ندارد بلکه در بعضی از موارد که ضرر فاحش مانند ضرر جانی در کار باشد واجب هم می شود.

مثل اینکه اگر ظالمی می خواهد مسلمانی را بگیرد و بکشد یا بزند و آبروی او را بریزد. مالش را ببرد یا زندانش کند و از شما محلش را می پرسد اگر شما بروز دهید مرتکب حرام شده‌اید و واجبست انکار نمائید و اگر لازم شد قسم یاد کنید که محلش را نمی دانید.

و مثل اینکه مال مسلمانی نزد شما امانت است و ظالمی آن مال را مطالبه می کند واجبست انکار نمائید و چنانچه دفع شرش بقسم میشود واجبست قسم یاد کنید.

قسم دروغ برای رهائی مسلمان: روایات وارده در این مقام بسیار از آن جمله، شیخ انصاری علیه الرحمة در مکاسب نقل نموده از حضرت صادق(ع) از امیرالمؤمنین(ع) که رسول خدا(ص) فرمود قسم دروغ بخداوند یاد کن و برادر مسلمانت را نجات ده[1].

و در صحیحهٔ اسماعیل بن سعد از حضرت رضا(ع) است که می گوید از حضرت(ع) پرسیدم راجع بکسی که برای نجات از شر شیطان قسم دروغ بخورد که فلان مال را ندارم، حضرت فرمود، ضرری ندارد و پرسیدم آیا قسم دروغ برای حفظ مال دیگری از مسلمانان چطور است؟ فرمود ضرری ندارد[2].

و حضرت صادق(ع) فرمود قسم دروغی که کفاره ندارد بلکه برای صاحبش اجر و ثواب ثبت می شود، قسمی است که برای خلاصی جان یا مال مسلمانی از شر ظالمی مانند دزد و غیره یاد شود[3].

برای مال کم ارزش ندارد: در این مقام دو نکته را باید متذکر بود یکی آنکه هر چند برای دفع ضرر مطلقاً دروغ جایز است لیکن اگر ضرر مالی و قابل تحمل باشد مستحب است آن ضرر را قبول کند و دروغ نگوید چنانچه از امیرالمؤمنین(ع) است که از نشانهٔ ایمان راست گفتن در موردی است که راستی ضرر داشته باشد و ترک کردن دروغ است

۱ــ عن السکونی عن جعفر(ع) عن ابیه (ع) عن آبائه (ع) عن علی(ع) قال قال رسول الله(ص) احلف بالله کاذبا ونج اخاك من القتل. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد۳ باب ۱۲ ص ۱۳٤).

۲ــ قال سألته عن رجل یخاف علی ماله من السلطان فیحلف له لینجو به منه قال(ع) لابأس وسئلته هل یحلف الرجل علی مال اخیه کما یحلف علی ماله قال (ع) نعم. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد ۳ باب ۱۲ ص ۱۳٤).

۳ــ فاما الیمین الذی یوجر علیها الرجل اذا حلف کاذبالم تلزمه الکفاره فهو ان یحلف الرجل فی خلاص امرء مسلم او خلاص ماله من متعد یتعدی علیه من لص اوغیره. (فقه)

در جائی که منفعت داشته باشد[1].

حتی الامکان توریه کند: نکته دیگر اینست که چون مشهور فقهاء در این مقام توریه را لازم دانسته‌اند احتیاط آنست که اگر بتواند و حرجی نباشد ضرر را بتوریه دفع نماید نه به دروغ صریح.

اصلاح ذات البین: ۲ــ از مواردی که دروغ گفتن جایز است مورد اصلاح است یعنی هر گاه بین دو نفر مسلمان مخاصمه و نزاع و جدال باشد و راه اصلاح بین ایشان منحصر بدروغ باشد دروغ گفتن جایز می شود، یا اینکه بسبب دروغ از پیدا شدن کینه و دشمنی بین دو نفر مسلمان جلوگیری می شود مثل اینکه بین زن و شوهری بی مهری پیدا شده و ممکن است بینشان جدائی افتاده بطلاق منجر شود جایز است بگو ید مثلاً زن تو در فراقت سخت ناراحت است و شدت علاقه اش بتو طوری است که شاید مریض شود، بزن هم سخنانی بدین مضمون بگو ید و بسبب این دروغ بین ایشان را التیام داده از جدائی جلوگیری کند.

پیغام تند را ملایم کند: حضرت صادق(ع) فرمود «کلام بر سه قسم است: راست، دروغ و اصلاح بین مردم»کسی پرسید، فدایت شوم ــ اصلاح بین مردم چیست؟ فرمودازمردی کلامی میشنوی اگر آنرا بدیگری برسانی فاسد و کدر میکنی نفس او را پس باو می گوئی از فلانی شنیدم که در بارهٔ تو از خیر چنین و چنان گفت، خلاف آنچه را که از او شنیده ای.[2]

و حاصل کلام اینست که اگر کسی بشما پیغام تندی میدهد که بکسی برسانی و او را آزرده خاطر سازی و شما برای اصلاح بین ایشان خلاف آنچه شنیده اید بآن شخص می گوئید که فلانی تعریفت را کرد و چنین و چنان در خو بی تو گفت.

در صحیحهٔ معاو یة بن عمار از حضرت صادق(ع) است که می فرماید اصلاح کننده کذاب نیست[3] و لفظ کذاب که صیغهٔ مبالغه است ظاهراً اشاره باین است که هر

۱ــ علامة الایمان ان توثر الصدق حیث یضرك علی الکذب حیث ینفعك. (نهج البلاغه حکم ۴۵۸).

۲ــ عن الصادق (ع) الکلام ثلثة صدق و کذب واصلاح بین الناس قیل له: جعلت فداك و ما الاصلاح بین الناس؟ قال (ع): تسمع من الرجل کلاماً یبلغه فتخبث نفسه فتقول: سمعت من فلان قال فیك من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعت منه. (وسائل الشیعه ــ کتاب حج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۹).

۳ــ فی صحیحة معاو یة بن عمار عن الصادق (ع) المصلح لیس بکذاب.

چند برای اصلاح بسیار دروغ هم بگو ید، دروغ نیست.

و در وصیت پیغمبر با امیرالمؤمنین(ع) است که فرمود «بدرستیکه خداوند دوست می دارد دروغی که برای صلاح و اصلاح گفته شود و دشمن می دارد سخن راستی که موجب فساد باشد»[1].

اصلاح عبادتی بزرگ است: از رسول خدا(ص) مرو یست بجا نیاورده شخص عملی را بعد از بجا آوردن واجبات که بهتر باشد از اصلاح دادن بین مردم بگو ید گفتار خو بی و افزوده کند کردار نیکی را[2]. و در ضمن وصیت امیرالمؤمنین(ع) بحسن و حسین علیهماالسلام فرمود: بر شما باد اصلاح دادن زیرا خودم شنیدم از جد شما رسول خدا(ص) که می فرمود: بصلاح اندیشیدن و اصلاح دادن در میان مردم و قطع منازعات ایشان نمودن از نماز و روزه افضل است[3]. مرو یست از ابوحنیفه سائق الحاج که گفت بین من و شوهر دخترم بر سر میراثی نزاع بود و در گفتگو بودیم که مفضل وکیل امام صادق(ع) بر ما گذشت و ساعتی توقف نمود سپس ما را بخانه اش برد و بین ما بمبلغ چهار صد درهم اصلاح داد و از خودش این مبلغ را بمن داد و پس از اصلاح و تمام شدن نزاع گفت بدانید این مبلغ را که بشما دادم از خودم نبود بلکه مال مولایم امام صادق(ع) است و آنحضرت بمن امر فرموده که هر گاه بین دو نفر از اصحاب من نزاعی بود اصلاح ده بین آنها بمال من.

و از آنچه ذکر شد که در مورد اصلاح دروغ جایز است اهمیت این عبادت بزرگ تا اندازه ای آشکار می شود زیرا دروغی که حرمت و شدت و عقو بت آن ذکر گردید در این

۱ــ فی وصیة النبی (ص) یا علی ان الله احب الکذب فی اصلاح وابغض الکذب فی غیرالاصلاح (وسائل الشیعه کتاب الحج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۸).

۲ــ عن النبی (ص) ما عمل امرؤعملا بعد اقامة الفرائض خیراً من اصلاح بین الناس یقول خیراً و ینمی خیراً. (بحار الانوار جلد ۱۵).

۳ــ فانی سمعت جدکما (ص) یقول: صلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة والصیام (نهج البلاغه رساله ۴۷).

ظاهراً مراد از صلاة و صیام در این حدیث بقرینه حدیث نبوی که ذکر شد نماز و روزه مستحبی است. نه واجبی و شاید معنی حدیث چنین باشد اشتغال باصلاح بین مردم افضل است از اشتغال به هر نماز و روزه مستحبی یعنی آنمقدار زمانی را که مشغول باصلاح است برای او بهتر است از اینکه آنمقدار زمانرا تماماً در نماز و روزه باشد.

مورد جایز بلکه مستحب و در برخی موارد واجب می شود و سر مطلب آنست که سعادت دنیویه و اخرویه و برخورداری از حیات مادیه و روحانیه موقوف باجتماع و اتحاد قلوب است، هر گاه عده‌ای از بشر با یکدیگر یک دل و یک جان شدند و هر یک نفع دیگری را نفع خود و ضرر دیگری را ضرر خود دانست و هر چه برای خود خواست برای دیگری هم خواست شکی نیست که هم حیات دنیویهٔ ایشان به بهترین وجهی تأمین می شود و هم بسعادت باقیهٔ اخرویه و کمالات معنویه و روحانیه خواهند رسید زیرا اتحاد و اتصال قلوب برای خدا سبب تقویت آنها در برابر حملات و وسوسه های شیطانی است و گاه می شود که راه شیاطین بر قلوبشان بکلی بسته می گردد.

آب قلیل و کر ــ تأثیر و تأثر: مثل اجتماع و اتحاد قلوب در عالم معنی، نظیر اجتماع آبهای قلیل در یک جا است آب کمتر از کر بملاقات نجس متأثر و نجس می شود اما اگر چند آب کم را در یک ظرف بزرگ بریزند که باندازهٔ کر شود نه تنها بمجرد ملاقات با نجاست نجس نمی شود بلکه از مطهرات است.

و نیز اگر یکی از قلوب متحده مورد عنایت و رحمت الهیه واقع گردید قطعاً بحکم اتحاد بهمه خواهد رسید علاوه بر اثرهای وضعی که برای قوت و شوکت اسلام ومسلمین است[1].

دروغ در جنگ: در پاره‌ای از روایات دروغ را در مورد جنگ با کفار که بسبب دروغ گفتن غلبه بر دشمن حاصل می شود تجویز نموده است.

وعدهٔ باهل: دیگر دروغ در مقام وعدهٔ باهل است مثل اینکه زوجهٔ شخص، از او چیزی مطالبه می کند، باو وعده می دهد در حالی که قصد وفا کردن بآنرا ندارد.

تجویز مشکل است: لیکن چون سند این قسم روایات ضعیف است حکم بجواز آن مشکل است مگر اینکه اکراه و اضطرار باشد.

مثل اینکه اگر وعده دروغی باو ندهد مزاحمش می شود و سخت ناراحتش

۱ــ از این مطلب سبب کثرت فضیلت و ثواب نماز جماعت و ثوابهای عظیمه ای که برای مواسات و ایثار با برادران ایمانی و زیارت و ملاقات و مصافحه و تقبیل و همچنین ثوابهائی که برای اصلاح دادن بین دو نفر و دوستی در راه خدا با آنها است روشن می شود زیرا این امور و نظائر آن سبب تقویت قلوب و اتحاد دلهاست.

می کند تا اینکه خدای نکرده منجر بطلاق می شود.

دروغگوئی در مقام خوف و رجاء: حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: بترسید و بپرهیزید از دروغ گفتن در مقام رجاء بثواب الهی و ترس از عذابش زیرا هر کس امید بچیزی دارد در تحصیل اسباب رسیدن به آن چیز کوشش می کند، پس لازمهٔ رجاء به ثواب الهی، سعی در اعمال صالحه است و چنانچه در شما نباشد دروغگو خواهید بود و همچنین کسی که از چیزی ترسان باشد البته باید از آن فرار کند اگر شما راستی از عذاب الهی ترسانید باید از معصیت که سبب گرفتاری در عذاب است فرار نمائید وگرنه دروغگو خواهید بود[1].

و نیز در خطبه ای که از آن حضرت در نهج البلاغه موجود است چنین می فرماید: ادعا دارد بگفته خود که بخدا امیدوار است، بخدای بزرگ قسم دروغ می گوید چه می شود او را که امیدش در مقام عملش ظهوری ندارد در حالی که هر کس امیدوار باشد البته امیدواریش در عملش شناخته خواهد شد مگر امیدی که بخدا دارد که هیچ اثری ندارد و در حقیقت رجاء نیست (بلکه غروری است که اسمش را رجاء گذارده است) و هر ترسی از هر کس و هر چه دارد محقق است یعنی براستی می ترسد و از آن فرار می نماید مگر در ترس از خداوند که براستی نمی ترسد و از معصیتش دوری نمی کند[2].

و نظیر ادعای دروغی نسبت بخوف و رجاء، سایر مقامات دینیه و روحانیه است مانند مقام صبر و شکر، رضا و تسلیم و تواضع و حلم و نظائر اینها.

پس کسیکه خود را اهل این مقامات می داند در صورتیکه اثری از این صفات در او نباشد دروغگو است.

گفت و حال باید یکی باشد: حضرت صادق(ع) فرمود هنگام گفتن الله اکبر باید جمیع مخلوقات را از عرش تا فرش در جنب بزرگی خداوند کوچک بدانی و اگر خداوند در آن وقت بداند که حال تو چنین نیست می فرماید: ای دروغگو آیا با من نیرنگ

۱ــ ایاکم و الکذب فان کل راج طالب وکل خائف هارب. (کافی ج ۲ ص ۲۵۶ حدیث ۲۱).

۲ــ یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والعظیم ما باله لایتبین رجائه فی عمله؟ فکل من رجا عرف رجائه فی عمله وکل رجاء الارجاء الله تعالی فانه مدخول و کل خوف محقق الاخوف الله فانه معلول... (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸).

می زنی بعزت و جلالم قسم البته ترا از حلاوت ذکر و سرور مناجاتم محروم خواهم نمود[1].

و گاه می شود که شخص زبانش الله اکبر می گوید اما زبان حال و عمل و دلش الله اصغر است (پناه بر خدا) مثل اینکه اگر باو بگوئی برای خدا فلان عمل خیر را انجام ده، یا برای خدا فلان شر را ترک کن اعتنائی نمی کند ولی اگر صد تومان باو بدهید فوراً اطاعت می نماید یا اگر بترسد که آن خیر را ترک کند یا آن شر را بجا آورد، ضرری باو می رسد یا مبتلا باذیت فلان شخص می شود فوراً انجام یا ترک می کند اما اگر فقط و فقط برای خدا بود نمی کرد[2].

دروغگوئی در مقام اظهار بندگی: و از آنجمله است دروغ گفتن در جملهٔ **«ایاك نعبد و ایاك نستعین»** یعنی تنها ترا می پرستیم و فقط از تو یاری می جوئیم، و ظاهر است کسیکه شبانه روز در مقام پرستش درهم و دینار و شکم و فرج و سایر شهوات است و نیز هر یک از اسباب ظاهریه را مستقل در تأثیر می داند و بآن کمک می جوید و آنرا تکیهٔ خود قرار می دهد در گفتن این جمله دروغگو خواهد بود[3].

دروغگوئی در دعا و مناجات: و کذب در دعا و مناجات بسیار است و برای نمونه به یکی دو مورد اشاره می شود کسیکه در دعا می گوید **«رضیت بالله ربا»** یعنی راضی و لخوش هستم بر بوبیت و پروردگاری خدا، که آنچه در تربیت و پرورش من و سایر مخلوقات کرده و می کند مورد رضای من است.

۱ــ اذا کبرت فاستصغر ما بین السموات العلی و الثری دون کبریائه فأن الله تعالی اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه عارض عن حقیقة تکبیره قال: یا کاذب اتخذ عنی و عزتی و جلالی لاحرمنك حلاوة ذکری... (مصباح الشریعه ص ۹۲).

۲ــ یکی از شعرا در بیان کذب در مقام استعاذه خوب سروده:

تا زهر بد زبانت کوته نیست — یک اعوذت اعوذ بالله نیست
بلکه آن نزد صاحب عرفان — نیست الا اعوذ بالشیطان
گاه گوئی اعوذ و گه لاحول — لیك فعلت بود مکذب قول
سوی خویشت دو اسبه میراند — بر زبانت اعوذ می راند
طرفه حالی که دزد بیگانه — شده همراه صاحب خانه
همچو او می کند فغان و نفیر — در بدر کو بکو که دزد بگیر

۳ــ برای مزید اطلاع بکتاب اسرار الصلوة شهید ثانی یا صلوة الخاشعین مؤلف مراجعه شود.

پس کسیکه بقضاء و قدر او واقعاً تسلیم نیست و در مواردیکه بر خلاف میل او امری واقع می شود دلش پر از غیظ و زبانش بشکایت دراز است، دروغگوئیش در این کلمه ظاهر است.

دروغگوئی در اقرار بامامان: و همچنین در کلمهٔ **«و بمحمد نبیاً و بالقرآن کتاباً و بعلی اماماً»** یعنی راضیم و پسندیده ام که محمد(ص) پیغمبرم و علی(ع) امام من و قرآن کتاب و دستورالعمل من باشد در حالیکه نفس و هوی و شیطان را امام و پیشوای خود قرار داده و در مقام عمل از آنها پیروی می کند و بدستورات قرآن اعتنائی نکرده بآن عمل نمینماید.

آیا راست می گوید؟: یا کسیکه می گوید «هر گاه گناهم را می بینم جزع و فزع می نمایم و هر گاه کرم ترا می بینم بطمع میافتم»[1] در حالیکه اصلاً بفکر گناه خود نمیافتد یا اگر احیاناً بنظرش بیاید باکی ندارد و حالش تغییر نمی کند و نسبت بکرم الهی هیچ حال طلبی در او نیست دروغش آشکار است.

یا وقتیکه می گوید **«ابکی لخروج نفسی...»** یعنی گریه می کنم برای هنگام مرگم، دخول قبرم و قیامتم، در حالیکه حالت بکاء در او نیست، دروغیست ظاهر و شاید اشاره باین قسم دروغها باخداوند است در نماز و دعاء و مناجات آنچه را که حضرت سجاد(ع) در دعای ابوحمزه عرض می نماید: «پروردگارا، شاید مرا در مقام وجایگاه دروغگو یان یافتی پس مرا ترک کردی و بخودم واگذاشتی»[2] یعنی زمام نفسم را بدست خودش دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت.

دروغ با امام(ع): و اما دروغ در حضور امام(ع) مثل آنچه که در ضمن زیارت خوانده می شود **«آخذ بقولکم عامل بامرکم مطیع لکم»** یعنی قول شما را گرفته ام و امر شما را عمل کننده ام و از شما فرمانبردارم، پس کسیکه فرا نگرفته است فرمایشات ایشانرا یا آنچه را که فرا گرفته ودانسته است عمل نکرده ومطیع نفس وشیطانست دروغش ظاهراست.

یا در جمله **«سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم»** یعنی با هر که با شما سلم

۱ــ اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمك طمعت.

۲ــ اولعلك وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی. کتاب مفاتیح الجنان دعای ابو حمزه ثمالی.

است من هم با او سلمم و هر که با شما در جنگ است من هم با او در جنگم، در حالیکه با دشمنان دین دوستی و خلطه و آمیزش دارد و با مؤمنین و دوستان ائمه بعکس دشمن و مغرض است یا در جملهٔ «**التارك للخلاف علیکم**» یعنی ترک کننده‌ام مخالفت با شما را در حالیکه در مقام عمل چنین نیست.

پس در دعاها چه باید کرد؟: اگر سؤال شود نسبت بذکر و دعا و کلماتیکه شخص مبتلا بدروغ با خدا و پیغمبر یا امام(ع) می شود چه کند؟.

جواب از این سؤال شرح مفصلی لازم دارد که از وضع این رساله بیرون است لیکن مجملا باید دانست غرض از این تذکرات جلوگیری از مرض عجب و غرور و از خود راضی بودن است که شخص مبادا بعمل خود دل خوش کند بلکه باید بسبب این تذکرات در اصلاح عمل و تزکیه نفس بکوشد تا بدرجات و مقامات صادقین نائل شود نه اینکه نعوذبالله مأیوس شده دست از عمل بدارد ببهانهٔ اینکه من اهل صدق نیستم شکی نیست که این حال از شیطان است و می خواهد او را از ثواب و درجات قرب الهی محروم سازد زیرا هیچکس ابتدا در صدق، کامل نیست بلکه در اثر سعی و طلب، در تحصیل صدق می کوشد و فیاض مطلق باو افاضه می فرماید و او را بمنزل مقصود می رساند.

برای جلوگیری از یأس در دعا جملاتی تذکر داده می شود:

کسانیکه معنی این کلمات را نمی دانند راحتند زیرا الفاظی را بعنوان قرآن مجید یا ذکر و دعائی که از امام رسیده تلاوت می کنند چون از امام رسیده که بخوانند شکی نیست که نورانیت این کلمات مبارکه اثر خودش را در آنها می گذارد و ببعضی از مراتب ثواب خواهند رسید و بالجمله شبههٔ کذب در بارهٔ کسانیکه از معانی این قسم کلمات بی اطلاعند نخواهد بود.

مراتب نسبت بهر کس: اما کسانیکه معنی این کلمات را می دانند، باید دانست که این معانی را مراتب کثیره و درجات متفاوته است که مرتبهٔ کامل و اعلای آن در معصومین است و اکثر مؤمنین از بعض مراتب آن محروم نیستند و لذا امید است کذبی در بین نباشد، مثلاً همهٔ مؤمنین دارای مرتبه‌ای از مراتب خوف و رجاء هستند، زیرا لازمهٔ ایمان بخداست[1].

۱ــ وخافون ان کنتم مؤمنین (سوره ۳ آیه ۱۶۹).

لیکن در اثر عدم تزکیه نفس و قوت هوی و شهوات مبتلا بمعصیت و مسامحه در اطاعت اوامر الهیه می شوند چنانچه در دعای ابوحمزهٔ ثمالی است که پروردگارا گناهی که کرده‌ام از روی انکار خدائی تو نبوده و نه اینکه ترا کوچک و خوار شمرده یا اینکه خواسته باشم خود را در معرض عقوبت تو قرار دهم و نه اینکه وعده‌های عذاب ترا هیچ دانسته و از روی نترسی و بی باکی از عذابت گناه کرده باشم، بلکه سبب منحصر آن تسویل نفس و غلبهٔ هوی و مساعدت شقاوتم و مغرور شدن بستاریت تو بوده است[1].

یقین صادق و کاذب: و بالجمله ایمان بخدا و ترس از عذاب او منافاتی با ابتلاء بمعصیت در اثر غلبهٔ هوای نفس ندارد چنانچه بیشتر مردم یقین دارند جسد مرده با جماد فرقی ندارد، حرکتی نمی تواند بکند و کاری از او ساخته نیست ولی در اثر غلبهٔ قوهٔ واهمه بر قوهٔ عقلیه، شب تاریک در اطاق بی چراغ تنها نمی تواند با مرده بسر ببرد و می ترسد و لذا در دعا می خوانیم و یقیناً صادقاً خدایا یقینی و ایمانی بده که بلوازم آن ملتزم و بآثار آن متأثر شوم و شکی نیست در اینکه کسی که مرتبه‌ای از مراتب خوف را دارد و از پروردگارش دائماً خوف صادق را بخواهد یعنی ترسی که او را از معصیت و از هر گناهی باز دارد و از روی جد بخواهد که «**اخافك مخافة الموقنین**» البته باو افاضه خواهد شد و همچنین نسبت بسایر درجات دینیه و مقامات عبودیت و اطاعت.

چنانچه وارد شده، هر کس بخواهد و درخواست کوشا و جدی باشد خواهد یافت[2].

بلی صدق مطلق در جمیع مقامات منحصر بمقام معصوم(ع) است و لذا مراد بصادقین در آیهٔ شریفهٔ «با راستگویان باشید»[3] اهل بیت عصمت و طهارتند.

۱ــ الهی لم اعصك حین عصیتك و انابر بوبیتك جاحد ولا بامرك مستخف ولا لعقوبتك متعرض ولا لوعیدك متهاون لکن خطیئة عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای ... (دعای ابوحمزه ثمالی).

۲ــ من طلب شیئاً وجد وجد.

۳ــ وکونوامع الصادقین. (سوره ۹ آیه ۱۲۰).

بازگشت به فهرست

۱۸ـ سوگند دروغ

هیجدهم ازگناهان کبیره‌ای که در روایات گذشته بکبیره بودنش تصریح شده **«الیمین الغموس»** قسم دروغ است که شخص از گذشته یا حال بدروغ خبری می دهد و برای تأکید یا اثبات آن بخداوند سوگند یاد می کند مثلاً می گوید والله روز گذشته چنین کاری را کردم در حالیکه نکرده است یا اینکه می گوید بخدا سوگند فلان چیز مال منست در حالیکه میداند مال او نیست و این قسم سوگند در روایات یمین غموس خوانده شده یعنی صاحبش را در معصیت یا در آتش فرو می برد و همچنین یمین کاذبه و یمین حالقه هم نامیده شده است یعنی چنانکه تیغ موی را از بدن می کند این نوع سوگند هم دین صاحبش را از بین می برد.

در صحیحهٔ عبدالعظیم گذشته قسم دروغ را از گناهان کبیره شمرده و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) بکبیره بودنش تصریح فرموده و همچنین در روایت تحف العقول از حضرت صادق(ع) در شمار کبائر آورد شده و صریحاً می فرماید که سوگند دروغ فاسد کنندهٔ ایمانست[1].

وعدهٔ عذاب در قرآن: حضرت صادق(ع) برای کبیره بودن قسم دروغ از قرآن مجید آیه ۷۶ از سورهٔ آل عمران را دلیل آورده می‌فرماید «جز این نیست کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در مقابل قیمت ناچیزی از دست بدهند برای ایشان بهره‌ای

۱ــ بحارالانوار جلد ۳ ص ۱۷۷.

پس از مرگ نیست»(زیرا باختیار خود بهرهٔ دنیوی را بر نصیب آخرت برگزیدند) و روز قیامت خدابا ایشان سخن نمی گوید و بنظر رحمت بایشان نمی‌نگرد و ایشانرا پاک نمی گرداند (تا بتوانند بمحل پاکان که بهشت است وارد گردند) و برای ایشانست عذاب دردناکی[1].

فرمایش رسولخدا(ص): امرؤالقیس و مردی از حضرموت نزد رسول خدا(ص) در بارهٔ زمینی با یکدیگر منازعه و مخاصمه نمودند حضرت به امرؤالقیس فرمود آیا بینه (دو نفر شاهد عادل) داری؟ عرضکرد ندارم حضرت فرمود پس طرف تو باید قسم بخورد ــ عرض کرد او با سوگند دروغش زمین مرا خواهد برد حضرت فرمود: اگر او بدروغ سوگند یاد کند از آنهائی خواهد بود که فردای قیامت خدا باو بنظر لطف نمی‌نگرد و او را پاک نکرده برایش عذابی دردناک خواهد بود ــ چون حضرت چنین فرمود آن مرد سخت ترسید و زمین را به امرؤالقیس رد کرد[2].

حضرت صادق(ع) می‌فرماید کسیکه قسم بخورد در حالیکه میداند دروغ می گوید پس آشکارا با خداوند جنگیده است[3].

و حضرت باقر(ع) می‌فرماید از قسم دروغ بترسید جز این نیست که آبادیها را خراب و صاحبش را بیسامان می سازد[4].

و در روایات دیگر چنین است که سوگند دروغ و قطع رحم آبادیها را ویران و از اهلش خالی می سازد و سبب قطع نسل می گردد[5].

آثار سوء قسم دروغ: روایات چندی از حضرت صادق(ع) رسیده که می فرماید

۱ــ ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمناً قلیلاً اولئك لاخلاق لهم فی الاخرة و لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم. (سوره ۳ آیه ۷۶).

۲ــ تفسیر المیزان نقل از امالی شیخ.

۳ــ من حلف علی یمین و هو یعلم انه کاذب فقد بارزالله تعالی (کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۵).

۴ــ عن ابیجعفر قال (ع) قال رسول الله (ص) ایاکم و الیمین الفاجرة فانها تدع الدیار من اهلها بلاقع (فروع کافی کتاب الأیمان ج ۷ ص ۴۳۶).

۵ــ ان فی کتاب علی (ع) ان الیمین الکاذبة و قطیعة الرحم تذران الدیار بلاقع من اهلها و تنغل الرحم یعنی انقطاع النسل (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶ حدیث ۹).

قسم دروغ صاحبش را فقیر میسازد و اثر سوء و نکبت آن تا چهل روز باو می رسد[1].

و نیز فرمود سوگند دروغی که سبب دخول در آتش می شود آنست که مردی بدروغ قسم یاد کند تا حق مسلمانیرا ضایع و مالش را حبس نماید[2].

و نیز فرمود هر گاه بنده خدایرا بر دروغ خود شاهد و گواه قرار دهد و بگوید خدا می داند که راست می گویم و مطلب اینطور است که گفتم در حالیکه دروغ می گوید خداوند می فرماید آیا جز من نیافتی کسی را که بر او دروغ بندی[3].

و فرمود هر گاه کسی خدایرا بر دروغ خود گواه گیرد و بگوید خدا می داند که راست می گویم عرش الهی برای عظمت حق بلرزه می آید[4].

اقسام سوگند

سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده: سوگند برای اثبات یا تأکید مطلبی یا خبری که داده می شود بر چهار قسم است واجب، مستحب، مکروه و حرام.

سوگند واجب: اگر حفظ جان یا آبروی خود یا مسلمانی و همچنین حفظ مالی که نگهداریش واجب است متوقف بر قسم خوردن باشد، اینجا سوگند واجب می شود هر چند بدروغ سوگند بخورد البته تا بشود توریه کرد بنابر احتیاط نباید ترک کند (یعنی از لفظی که می گوید معنی صحیح قصد کند) چنانچه در بحث کذب گذشت.

سوگند مستحب: جائیکه نگهداری مال خود یا مسلمان دیگری از شر ستمگر موقوف بر سوگند شود در صورتیکه مال واجب الحفظ نباشد و بسیار کم (از سی درهم کمتر) هم نباشد سوگند خوردن مستحب است.

زراره بحضرت باقر(ع) گفت ما با اموال خود بخراج گیران و مأمورین مالیاتی

۱ــ عن ابیعبدالله(ع) قال الیمین الغموس ینتظر بها اربعین لیلة (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ٤٣٦ حدیث ۷).

۲ــ الیمین الغموس التی توجب النار الرجل یحلف علی حق امرء مسلم علی حبس ماله (فروع کافی کتاب الأیمان ج ۷ ص ٤٣٦).

۳ــ اذا قال العبد علم الله و کان کاذبا قال الله عزوجل اما وجدت احداً تکذب علیه غیری (کافی کتاب الأیمان ج ۷ ص ٤٣۷ حدیث ۲).

٤ــ من قال الله یعلم ما لم یعلم اهتز لذلك عرشه اعظاماًله (فروع کافی ج ۷ ص ٤٣۷ حدیث ۱).

می رسیم از ما می خواهند که سوگند بخوریم که چیزی نداریم تا خراجش را بدهیم و تا سوگند هم نخوریم ما را رها نمی کنند امام(ع) فرمود سوگند بخور که این سوگند از خرما و کره شیرین تر است (چون سبب نجات از ظالم است)[1].

در صورتیکه مال کمی باشد خصوصاً کمتر ازسی درهم، سوگند نخوردن مستحب است چنانچه حضرت صادق(ع) می فرماید: کسیکه برای بزرگداشت خداوند بنام او سوگند نخورد و نام او را بزرگتر از این بداند که برای مال دنیا برده شود خداوند باو بهتر از آنچه از دستش رفته عطا می فرماید[2].

و نیز می فرماید هر گاه بنا حق بر تو ادعائی کرده شود و مدعی بخواهد ترا سوگند دهد اگر آن مال کمتر از سی درهم باشد سوگند مخور و آنرا باو واگذار و اگر بیشتر باشد پس سوگند بخور و آنرا باو مده[3].

پیغمبر اکرم(ص) می فرماید کسیکه بدهکار خود را پیش حاکم برد تا سوگند بخورد و می داند که سوگند خواهد خورد پس اگر برای احترام نام پروردگار او را رها کند و راضی بسوگندش نشود خداوند هم روز قیامت مقامی را برای او راضی نشود مگر مقام حضرت ابراهیم (ع) را[4].

حضرت سجاد(ع) سوگند نخورد: در کافی روایت می کند که حضرت سجاد(ع) از قبیلهٔ بنی حنیفه زنی داشتند یکی از دوستانشان بآن حضرت خبر داد که این زن دشمن جدت حضرت امیرالمؤمنین(ع) است حضرت او را طلاق داد. آن زن با اینکه مهریه اش را دریافت کرده بود از روی دروغ ادعای مهریه کرد و بحاکم مدینه شکایت نمود و مطالبهٔ چهار صد دینار مهریه اش را از حضرت سجاد(ع) کرد حاکم مدینه

۱ــ نمر بالمال علی العشار فیطلبون منا ان نحلف لهم و یخلون سبیلنا ولا یرضون منا الا بذلك فقال (ع): فاحلف لهم فهو احلی من التمر و الزبد. (وسائل کتاب الایمان باب ۱۳ حدیث ٦ ج ١٦).

۲ــ قال رسول الله (ص) من اجل الله ان یحلف به اعطاه الله خیراً مما ذهب منه. (فروع کافی کتاب الأیمان ج ۷ ص ٤٣٤ حدیث ۲).

۳ــ اذا ادعی علیك مال و لم یکن له علیك فاراد ان یحلفك فان بلغ مقدار ثلثین درهماً فاعطه و لا تحلف و ان کان اکثر من ذلك فاحلف ولا تعطه (فروع کافی ج ۷ ص ٤٣٥ حدیث ٦).

٤ــ من قدم غریماً الی السلطان یستحلفه و هو یعلم انه یحلف ثم ترکه تعظیماً لله تعالی لم یرض الله تعالی له بمنزلة یوم القیمة الامنزلة ابراهیم خلیل الرحمن. (وسائل الشیعه).

بآنحضرت عرض کرد یا سوگند بخورید که این مبلغ را باو داده‌اید یا حقش را بپردازید ــ حضرت سوگند نخورد و بفرزندش حضرت باقر(ع) فرمود چهار صد دینار به آن زن بپردازد ــ حضرت باقر(ع) عرض کرد فدایت شوم مگر حق با شما نیست؟ فرمود چرا لیکن خدایرا بزرگتر از این میدانم که بنام مبارکش در مقام دعوی مال دنیا سوگند بخورم.

تأکید مطالب حق: ونیز جایز بلکه مستحب است سوگند خوردن برای اثبات و تأکید مطلب حق و مهمی یا برای بیان تعظیم و بزرگی آن مانند فرمایش پیغمبر اکرم (ص) «بخدا سوگند که تا شما از توبه دست بر نداشته اید خداوند هم مغفرت خود را از شما دریغ نمی فرماید»[1].

یا مانند فرمایش امیرالمؤمنین(ع) «بخدا سوگند اگر آنچه را که من میدانم شما می دانستید هر آینه کم می خندیدید و زیاد گریه می کردید»[2].

و سوگندهائی که در قرآن مجید و کلمات ائمه (ع) دیده می شود راجع به همین قسم است.

شخصی بحضرت باقر(ع) نامه‌ای نوشت و از مطلبی که بآن حضرت نسبت داده شده بود پرسید حضرت در پاسخ نوشتند بخدا سوگند که مطلب اینطور نبوده است و جز این نیست که من دوست ندارم در هیچ حالی بخدا سوگند بخورم و اینجا که قسم خوردم چون چیزی که نبود گفته شده، مرا دلتنگ ساخت[3].

سوگند مکروه: سوگندهای راست در غیر موارد وجوب و استحباب آن بتفصیلی که گذشت بطور کلی مکروه است خواه برگذشته باشد یا حال یا آینده مثلاً بگوید بخدا سوگند که دیروز چنان شد یا امروز چنین می شود یا فردا چنین خواهد شد اگر راست بگوید مکروه واگر دروغ باشد حرام قطعی است چنانکه گذشت.

حضرت صادق(ع) می فرماید: بخدا سوگند نخورید نه برای خبر راست و نه دروغ بدرستی که خداوند می فرماید «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید»[4].

۱ــ فوالله لایمل الله حتی تملوا. (مسالك كتاب الایمان).

۲ــ والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قلیلا و لبكیتم كثیراً. (مسالك كتاب الایمان).

۳ــ فكتب (ع) الیه و الله ما كان ذلك و انی لاكره ان اقول والله علی حال من الاحوال و لكنه غمنی ان یقال مالم یكن. (مستدرك الوسائل).

۴ــ لا تحلفوا بالله صادقین ولا كاذبین فأنه عزوجل یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانكم.

و نیز می فرماید کسیکه از روی دروغ، بخدا سوگند بخورد کافر شده است (یعنی مرتکب کبیره‌ای شده که بسبب آن از آن مرتبهٔ ایمانی که شرطش ترک کبائر است خارج شده است) و کسیکه سوگند راست بخورد گناه کرده است (چون مشهور فقهاء قسم راست را مکروه می دانند نه حرام لذا «اثم» یعنی گناه کرد در این حدیث بکراهت شدید حمل می شود).[1]

راهنمائی حضرت مسیح(ع): حضرت صادق(ع) می فرماید: حواریین بحضرت عیسی(ع) عرض کردند ای راهنمای خیر ما را راهنمائی فرما، فرمود موسی(ع) پیغمبر خدا شما را امر کرد سوگند دروغ نخورید و من شما را امر می کنم که اصلاً سوگند بخدا نخورید نه راست و نه دروغ[2].

سوگند بسایر محترمات: در مواردیکه بنام خداوند سوگند خوردن مانعی ندارد بسایر مقدسات و محترمات دینی هم قسم خوردن جایز است مانند سوگند بحرمت قرآن مجید یا پیغمبر و ائمه علیهم السلام یا کعبه معظمه و همچنین آنچه بین مردم متداول است که بچیزیکه نزدشان گرامی است قسم می خورند مثلاً بجان یکدیگر یابجان پدر و فرزند و مانند اینها جایز است.

اخباری که از قسم خوردن بغیر اسم خدا منع می کند در مورد اثبات حق است که البته منحصراً باید بنام خداوند سوگند یاد شود و بغیر آن صحیح نیست و قطع خصومت و مرافعه نمی شود و همچنین در مورد قسم خوردن بر کاریکه در آینده می خواهد انجام دهد یا ترک کند باید منحصراً بنام خدا باشد و بغیر آن لغو و بی اثر است.

سوگندی که همیشه حرام است: قسمی که درجمیع موارد همیشه لغو و حرامست سوگند به بیزاری و برائت از خدا و دین اسلام است مثل اینکه بگوید از خدا بیزارم یا از دین اسلام بیرونم اگر چنین کرده باشم یا چنین بکنم و در حکم همین است اگر بگوید

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ٤٣٤ حدیث ۱).

۱ــ من حلف بالله كاذباً كفرو من حلف بالله صادقاً اثم ان الله عزوجل یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانكم. (فروع كافی كتاب الایمان ج ۷ ص ٤٣٥ حدیث ٤).

۲ــ اجتمع الحواریون الی عیسی(ع) فقالوا له یا معلم الخیرارشدنا، فقال (ع) لهم ان موسی(ع) نبی الله امركم ان لا تحلفوا بالله كاذبین و انا امركم ان لا تحلفوا بالله كاذبین ولاصادقین (فروع كافی كتاب الایمان ج ۷ ص ٤٣٤ حدیث ۳).

پیغمبری محمد(ص) کافر باشم یا از ولایت علی(ع) بیرون باشم اگر چنین نکنم یا نکرده باشم یا یهودی و نصرانی باشم یا مشرک و کافر بمیرم اگر چنین و چنان باشد.

این نوع قسم خواه در مقام دعوی و اثبات حق باشد یا در مقام التزام و تعهد بر امور آتیه یا در صدد اخبار از گذشته، راست یا دروغ بطور کلی لغو و باطل و حرام قطعی است.

رسول اکرم(ص) شنید مردی چنین سوگند خورد «از دین محمد(ص) بیزار باشم» پس رسول خدا(ص) فرمود وای بر تو هر گاه از دین محمد(ص) بیزار باشی بر چه دینی هستی؟ پس آن حضرت تا وقتیکه مرد با او سخن نفرمود[1].

و حضرت صادق(ع) بیونس بن ظبیان فرمود هیچگاه ببرائت و بیزاری از ما اهل بیت(ع) سوگند مخور جز این نیست که هر کس چنین سوگند بخورد خواه راست باشد یا دروغ از ما جدا و بیزار خواهد بود[2].

کفارهٔ سوگند حرام: جمعی از فقهاء کفاره سوگند ببرائت را کفاره ظهار و بعضی کفارهٔ نذر (که همان کفاره روزهٔ ماه مبارک رمضان می باشد) فرموده اند[3].

ولی شیخ مفید می‌فرماید اگر مخالفت سوگند ببرائت شد یعنی قسم به برائت خورد و مطابق قسمش رفتار نکرد سیر کردن ده نفر فقیر بر او واجب می شود و باید از گناه خود هم توبه کند.

محمد بن حسن صفار بحضرت امام حسن عسکری(ع) نوشت اگر کسی ببرائت از خدا و رسول(ص) سوگند یاد کند و مخالفت قسمش کند یعنی به آنچه بر آن سوگند خورده عمل نکند توبه‌اش چگونه و کفاره‌اش چیست[4]؟.

۱ــ عن النبی (ص) انه سمع رجلا یقول انابریء من دین محمد (ص) فقال رسول الله(ص) ویلك اذابرئت من دین محمد(ص) فعلی دین من تکون قال فما کلمه رسول الله(ص) حتی مات. (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۱)

۲ــ عن یونس بن ظبیان عن الصادق(ع) انه قال یا یونس لا تحلف بالبرائة منافانه من حلف بالبرائة منا صادقاً او کاذباً فقد برء منا (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۲).

۳ــ شرایع کتاب کفارات.

۴ــ روی محمد بن یحیی فی الصحیح قال کتب محمد بن حسن الصفار الی ابیمحمد العسکری(ع) رجل حلف بالبرائة من الله و رسوله فحنث فماتوبته و کفارته فوقع(ع) یطعم عشرة مساکین لکل مسکین مدو یستغفرالله. (مسالك)

آنحضرت در پاسخ نوشتند باید ده مسکین را طعام بدهد بهر نفری یک مد[1] و از گناه خود استغفار نماید.

و چون سند این روایت مکتوب صحیح است باید احتیاط ترک نشود.

حضرت صادق(ع) و منصور دوانیقی: شخصی نزد منصور دوانیقی از حضرت صادق(ع) سعایت کرد و گفت می خواهد بر تو بشورد واز اطراف برایش پولها فرستاده می شود و او محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن را که بر تو شوریدند کمک می کرد.

منصور حضرت را از مدینه طلبید و پس از حضور در مجلس آنچه را که از آن شخص شنیده بود گفت و شدیداً تعرض کرد حضرت فرمود بخدا پناه می برم که چنین باشد تمام دروغ و تهمت است منصور سعایت کننده را طلبید آن ملعون هم تمام آنچه را که گفته بود تکرار کرد.

حضرت به او فرمود آیا بر گفتهٔ خود سوگند می خوری پس آن ملعون شروع بقسم خوردن کرد که «**والله الذی لا اله الا هو الطالب الغالب الحی القیوم**» حضرت فرمود در قسم شتاب مکن آنطوری که من می گویم باید سوگند بخوری منصور گفت مگر قسمی که خورد نقصی داشت؟ فرمود خدای عالم دارای حیاء و کرم است وقتیکه بنده‌ای او را ستود از تعجیل در عقوبتش حیاء می فرماید باید اینطور قسم بخورد: «**ابرء من حول الله وقوته و الجأ الی حولی وقوتی انی لصادق فیما اقول**» یعنی از حول و قوهٔ خداوند بیزار و بحول و قوهٔ خودم متکی باشم اگر دروغ بگویم و جز این نیست آنچه را که نسبت داده‌ام راست گفته‌ام.

منصور هم او را امر کرد باید همین طور قسم بخوری هنوز سوگندش تمام نشده بود که زبانش مانند زبان سگ ازدهانش آویزان و در همانوقت هلاک شد و بدوزخ شتافت[2].

آیا منافاتی با حرمت ندارد: ممکن است در نظرها بیاید پس از این روایت معلوم

۱ــ مد ۱۵۴ مثقالست که تقریباً ده سیر می شود و طعام در کفارات گندم وجو و برنج و مانند اینها از خوراک متداول مردم است.

۲ــ امالی شیخ ــ منهج الدعوات.

می شود که قسم ببرائت صحیح و مانعی ندارد در حالیکه چنین نیست. محقق قمی علیه الرحمه در جواب از این اشکال می فرماید اولا سند این روایت ضعیف است و ثانیاً شاید در این موارد بخصوص برای امام جایز بوده که او را چنین قسم بدهند چون می دانستند که قسم خورنده از اهل ایمان نیست و ضرورت اقتضاء می کرده که ببرائت او را سوگند دهند[1].

و ممکن است منظور محقق از ضرورت این باشد که امام علیه السلام آن خبیث را مستحق هلاکت می دانستند و اثر فوری قسم و هلاکت او منحصر در سوگند ببرائت بوده تا اهانت بمقام امامت نشود.

چنانچه اگر قسم دروغش آشکار نمی شد منصور دروغش را می پذیرفت و امام را میکشت بلکه سبب کشتن عدهٔ زیادی از سادات و مؤمنین می گردید و از همه مهمتر هتک مقام امامت می شد.

توبه از قسم دروغ: در صورتیکه بر امر گذشته یا حال بدروغ سوگند خورده شود (یمین غموس) توبه اش باینست که اولا از گفتهٔ خود باید سخت پشیمان باشد و بداند گناه کبیره ای کرده که خدای عالم را کوچک گرفته و نام مبارکش را ملعبه کرده است و هر چه پشیمانی بیشتر و گناهش را بزرگتر ببیند و زیادتر استغفار کند برحمت الهی و آمرزش پروردگار نزدیکتر خواهد بود. ثانیاً اگر بواسطه سوگند دروغش حق مسلمانی از جهت مال یا آبرو از بین رفته جبران کند یعنی حق را بصاحبش برگرداند و آنچه ضایع شده تدارک و تلافی کند.

قسم بر التزام در آینده: اگر برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند خورده شود با این شرائط صحیح و مخالفتش حرام و موجب کفاره می شود.

۱ــ متعلق قسم انجام واجبی باشد مانند اینکه قسم می خورد نماز صبح از او فوت نشود یا مستحبی از مستحبات مانند سوگند بر نماز جماعت یا نافله شب یا ترک حرام مثل اینکه قسم بخورد که دروغ نگوید یاترک مکروه مانند اینکه سوگند بخورد هرگز آب دهان در مسجد نیاندازد یا مباحی که غرض عقلائی و دنیوی داشته باشد مانند سوگند بر ترک سیگار.

۱ــ کتاب جامع الشتات صفحه ۷٤٤.

۲ــ در هر یک از این موارد پنجگانه وقتی قسم درست می شود که بنام خدا باشد. در این صورت اگر مخالفت کرد پس از پشیمانی و استغفار باید کفاره هم بدهد چنانچه پروردگار عالم می فرماید «خداوند از سوگندهای بیهوده مؤاخذه نمی فرماید (که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده نیست و از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری می شود مانند گفتن آری والله و یا نه والله که مخصوصاً در داد و ستدها رواج دارد مورد مؤاخذه نیست وگرنه سوگندهائیکه بمنظور عقد والتزام بعمل یا ترک کاری یاد کرده شود مثلاً گفته می شود والله فلان کار نیک را انجام می دهم یا بخدا سوگند فلان کار بد را ترک می کنم اگر مخالفت شد مؤاخذه می شود) ولیکن مؤاخذه می فرماید سوگندهائیرا که بدان پیمان بستید و کفارهٔ چنین گناهی یعنی عملی که زشتی این معصیت بزرگ را بپوشاند و عقابش را ساقط کند یکی از این سه کار است:

یا ده نفر فقیر را از طعامهای معمولی سیر کردن یا ده فقیر را پوشانیدن یا یک بنده در راه خدا آزاد کردن و برای کسیکه استطاعت مالی نداشته و نمی تواند یکی از این سه کار را بکند سه روز روزه گرفتن است اینست کفاره سوگندهایتان هنگامیکه سوگند می خورید و مخالفت می کنید و حفظ کنید قسمهایتانرا و مخالفت نکنید خداوند اینچنین احکام خود را بیان می فرماید تا شاید شما بیاد گرفتن و عمل کردن بآن خدای را سپاس گوئید[1].

قسم در امر مرجوح باطل است: از آنچه گذشت معلوم شد که مخالفت قسم و وجود کفاره در صورتی است که مورد قسم، رجحان شرعی یا عقلی داشته باشد یعنی از نظر شرع یا عرف انجام دادنش بهتر یا ترک کردنش اگر مورد قسم است خوبتر باشد وگرنه لغو است و در مخالفتش کفاره نیست مثلاً چیزیکه از نظر شرع واجب یا مستحب است یا از نظر عقلائی در آن منفعت دنیوی است اگر قسم بخورد که ترک کند یا چیزیکه حرام یا مکروه یا ترک آن مورد غرض عقلاء است سوگند بخورد که انجام دهد لغو است و اصلاً لازم نیست بسوگندش ترتیب اثر بدهد بلکه نباید بواسطهٔ سوگند بیهوده ای که خورده،

۱ــ لایؤاخذکم الله باللغوفی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم اوکسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام ذلك کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون. (سوره ۵ آیه ۸۹)

واجب و مستحبی را ترک یا حرام و مکروهی را مرتکب گردد.

بنابراین اگر قسم بخورد که امسال با وجود استطاعت بحج نرود یا بعیال خود نفقه ندهد یا با مادر خود حرف نزند یا بخانهٔ رحم خود نرود یا از این ببعد در مورد اصلاح بین دو نفر سخن نگوید یا طعام فلان مسلمان رانخورد و با او معامله نکند و نظائر آن تمام لغو بلکه باید از این قبیل سوگندها استغفار کرد.

حضرت صادق(ع) می فرماید قسم خوردن برای انجام حرام یا ترک حلال (بر خود حلال را حرام کردن) جایز نیست[1].

پس انسان نمی تواند واجبات و مستحبات را بلکه مباحاتی که در آنها خیر دنیوی باشد بر خود حرام کند اما مباحاتی که منفعت دنیوی هم ندارد و اصلا مورد غرض عقلاء نیست هر چند مقتضای این حدیث و چند حدیث دیگر لغو بودن قسم بر ترک آنها است لیکن چون مشهور فقهاء فرموده اند سوگند در این قسم از مباحات منعقد می شود و در صورت مخالفت کفاره واجب است لذا حتی الامکان رعایت احتیاط بشود بهتر است.

و نیز می فرماید اگر مردی بر ترک چیزی که کردنش بهتر است (شرعاً یا عقلا) سوگند بخورد پس آنرا مرتکب شود کفاره بر او نیست و جز این نیست که این قسم سوگند از کارهای شیطانست که می خواهد انسانرا از خیر محروم کند و به شر وادارد[2].

سعید اعرج می گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم از کسی که بر کردن چیزی که می داند نکردنش بهتر است سوگند می خورد و از مخالفت قسم هم می ترسد فرمود آیا فرمایش رسولخدا(ص) را نشنیدی که فرمود «هر گاه بهتر از سوگندی که خوردی دیدی پس رها کن و سوگندت را ترک نما»[3].

اقسام سوگند: در کافی است که حضرت صادق(ع) می فرماید سوگند بر سه قسم است:

۱ــ لایجوزیمین فی تحلیل حرام ولا تحریم حلال ولاقطیعة رحم. (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۹ حدیث ۲).

۲ــ اذا حلف الرجل علی شیء والذی حلف علیه اتیانه خیر من ترکه فلیأت الذی هوخیر ولا کفارة علیه و انما ذلك من خطوات الشیطان (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۴۳ حدیث ۱).

۳ــ اما سمعت قول رسول الله (ص) اذا رأیت خیراً من یمینك فدعها. (کافی ج ۷ ص ۴۴۴ حدیث ۳).

۱ــ سوگندی که به سبب آن آتش واجب می شود.

۲ــ سوگندی که کفاره می آورد.

۳ــ سوگندی که لغو است یعنی نه سبب آتش و نه کفاره می شود.

سوگندی که تنها موجب آتش می شود سوگند دروغ است برای بردن مال دیگری یا بزحمت انداختن مسلمانی (یمین غموس).

سوگندی که کفاره واجب می شود سوگند بر بجا آوردن کاریکه خیر است یا ترک کاریکه شر است اگر مخالفت کرد پس از پشیمانی کفاره واجب می شود.

اما سوگندی که موجب کفاره نمی شود قسم بر قطع رحم یا سوگندی که باجبار حاکم یا اکراه از طرف والدین یا همسر یاد شود یا سوگندی که بر بجا آوردن حرام یا ترک واجبی باشد.

و چون بیان تمام احکام قسم و فروعات راجع بکفاره طولانی و از وضع این کتاب خارج است کسانی که مورد لزومشان است بکتب فقهی مراجعه نمایند.

بازگشت به فهرست

۱۹ـ گواهی دروغ

نوزدهم ازگناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده شهادت دادن بچیزی است که دروغ و خلاف واقع است چنانچه در صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد (ع) و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) و روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکبیره بودنش تصریح شده و در بحث دروغ ذکر شده که دروغ فی الجمله گناه کبیره است واز موارد قطعی کبیره بودن دروغ، شهادت کذب است.

در صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم امام(ع) برای کبیره بودن شهادت دروغ بآیهٔ ۷۲ ازسورهٔ فرقان استشهاد میکند که می فرماید:

«والذین لایشهدون الزور» و بندگان برگزیدهٔ خدا شهادت دروغ نمی دهند و زور بمعنی تمویه و باطل را بصورت حق جلوه دادن است چنانچه تزویر بمعنی وانمود کردن باطل بشکل حق است..در جای دیگر می فرماید «از پلیدی که پرستش بتها است دوری کنید و از گفتار دروغ (زور) بپرهیزید»[1].

رسولخدا(ص) می فرمایدگواهی به دروغ همپایهٔ شرک است یعنی مساوی با بت پرستی است و اینجمله را سه مرتبه روی منبر تکرار فرمود آنگاه آیهٔ شریفه ای که ترجمه اش گذشت تذکر فرمود.[2]

۱ــ فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (سوره حج آیه ۳۱).

۲ ــ عدلت شهادة الزور الشرك بالله قالها ثلاثاً ثم قرء هذه الاية (تفسیر ابوالفتوح رازی).

در مستدرک است که حضرت باقر(ع) می فرماید خداوند در قرآن مجید گواهی دروغ را با شرک مساوی قرار داده است.

روایات منافاتی ندارد: و این روایاتیکه قول زور را گواهی دروغ دانسته با روایاتیکه در باب غناء و کذب ذکر شد که قول زور را بغناء و کذب تفسیر نموده منافاتی ندارد زیرا ظاهراً برای بیان تطبیق و ذکر مصداق است باین بیان که ظاهر از معنی قول زور، قول باطل و گفتار نادرست است و دارای اقسامی است که بعضی گناه کبیره و برخی صغیره و پاره‌ای مکروه است و تعیین و تفصیل آنها باید بنص امام(ع) معلوم شود و باین روایات واضح می شود که غناء و دروغ و گواهی ناحق از قسم اول قول زور و گناه کبیره است.

و بالجمله پس از تصریح بکبیره بودن گناه گواهی دروغ در روایات مزبوره شکی در کبیره بودنش نیست و برای توضیح بیشتر و بیان آثار وخیم و عقاب آن چند روایت ذکر می شود.

وعدهٔ آتش بر گواهی دروغ: ۱ــ حضرت باقر(ع) می فرماید: هیچ مردی نیست که بدروغ بر مرد مسلمانی گواهی دهد برای مالیکه از او گرفته شود مگر اینکه خدایتعالی همانجا در عوض این گواهی آتش جهنم را برای او می نویسد[1].

۲ــ حضرت صادق(ع) می فرماید گواهی دهندهٔ بدروغ از جای خود حرکت نمیکند مگر اینکه برایش آتش دوزخ واجب می شود[2].

۳ــ رسولخدا(ص) فرمود سخن گواهی دهندهٔ بدروغ نزد حاکم تمام نمی شود مگر اینکه جایش در جهنم مهیا و ساخته می شود و همچنین کسیکه کتمان شهادت کند یعنی گواهی خود را پنهان کند[3].

٤ــ و نیز فرمود کسیکه بر ضرر یکی از مردمان گواهی دروغ بدهد در پائین ترین درکات آتش جهنم بزبانش آویزان و با منافقین محشور است و کسیکه حق مسلمانیرا

۱ــ ما من رجل یشهد بشهادة زور علی مال رجل مسلم لیقطعه الا کتب الله له مکانه صکاً الی النار (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ حدیث ۱).

۲ــ شاهد الزور لا تزول قدماه حتی تجب له النار (کافی همان آدرس، حدیث ۲).

۳ــ قال رسول الله(ص) لاینقضی کلام شاهد الزور من بین یدی الحاکم حتی یتبوء مقعده من النار... (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ روایت ۳).

نگهداشته و باو نپردازد خداوند برکت را از روزیش بر میدارد مگر آنکه توبه کند[1].

۵ــ کسیکه گواهی خود را پنهان کند یا برای اینکه خون مسلمانی ریخته شود یا مالش کم شود گواهی دهد روز قیامت تاریکیش بینهایت است و در صورتش خراشی است و مردم او را بنام و نسبش میشناسند[2].

۶ــ رسول خدا(ص) می فرماید آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره بیاگاهانم؟ گفتیم آری ــ فرمود شریک قرار دادن برای خدا و بپدر و مادر جفا کردن، و آنحضرت تکیه کرده بود پس نشست و فرمود آگاه باشید گواهی دروغ از بزرگترین کبائر است و اینجمله را تکرار می فرمود ــ یعنی برای فهماندن بزرگی این گناه مکرر می فرمود «و قول الزور» یعنی گفتار نادرست بمقداریکه گفتیم، کاش آنحضرت اکتفاء می فرمود و دیگر تکرار نمی کرد[3].

و سر اینکه در این روایت رسولخدا(ص) گواهی نا حق را اکبر کبائر دانسته آنستکه گواهی دهنده بنا حق چند گناه کبیره مرتکب شده یکی کذب دیگر بهتان دیگر ظلم در باره مظلومی که بضرر او گواهی داده و بدینوسیله مال یا عرض یا جان او را در خطر انداخته و نیز ظلم کرده در بارهٔ ظالمی که بنفع او گواهی داده زیرا آن بدبخت را آلوده بتجاوز در مال یا عرض یا جان مظلوم نموده است و نیز حرام خدا را حلال کرده زیرا تصرف و تجاوز بمال یا عرض یا جان دیگری بناحق حرام کرده خدا است و این گواهی دهنده آنرا حلال نموده است.

۱ــ فی حدیث المناهی قال (ص) من شهد شهادة زور علی احد من الناس علق بلسانه مع المنافقین فی الدرك الاسفل من النار و من حبس من اخیه المسلم شیئاً من حقه حرم الله علیه برکة الرزق الا ان یتوب (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳۷ حدیث ٦).

۲ــ عن ابیجعفر (ع) قال قال رسول الله من کتم شهادة او شهد بهالیهدر بهادم امرء مسلم اولیزوی بها مال امرء مسلم اتی یوم القیمة ولوجهه ظلمة مدالبصر و فی وجهه کدوح تعرفه الخلائق باسمه و نسبه... (وسائل الشیعه کتاب الشهادت باب ۲ ص ۲۲۷ ج ۱۸ حدیث ۲).

۳ــ قال (ص) الاانبئکم باکبر الکبائر قلنابلی یا رسول الله (ص) قال (ص) الاشراك بالله تعالی و عقوق الوالدین و کان متکئاً فجلس ثم قال الاوقول الزور فمازال یکررها حتی قلنا لیته سکت. (مستدرك الوسائل).

بروایت و پاورقی صفحه ۱۷۹ مراجعه شود.

گواهی باید ازروی علم باشد: در شهادت دروغ و کبیره بودنش فرقی نیست که گواهی دهنده بداند که بدروغ شهادت می دهد یا نداند یعنی چیزیرا که درستی و نادرستیش را نمی داند بر آن گواهی دهد و انشاءالله در بحث کتمان شهادت مفصلاً ذکر می گردد که شخص تا چیزیرا یقین نکند نمی تواند بر آن گواهی بدهد.

حضرت صادق(ع) می فرماید به چیزی گواهی مده مگر اینکه یقین کنی و آنرا مانند کف دستت بشناسی[1].

و رسول اکرم(ص) هم در پاسخ کسی که از چگونگی گواهی دادن پرسید فرمود آیا آفتاب را می بینی؟ عرض کرد بلی فرمود هر چیزیکه مانند آفتاب بر تو روشن و مسلم باشد بر آن گواهی بده و اگر چنین نباشد گواهی را ترک کن[2].

و حضرت باقر(ع) می فرماید کسیکه بر چیزی گواهی گرفته شد باید آنچه را دانسته گواهی دهد و از خدا بترسد که برخلاف دانشش گواهی دهد که از شهادت زور گواهی دادن شخص است آنچه را نمی داند یا انکار آنچه را که می داند و بدرستیکه خداوند می فرماید از قول زور بپرهیزید در حالیکه خالص باشید برای خدا و شریکی برایش قرار ندهید پس خداوند شهادت زور را همدوش شرک قرار داده است[3].

شاهد دروغ باید رسوا شود: اگر از غیر راه اقرار و بینه[4] (شهادت دو مرد عادل) ثابت شود که گواهی دهنده شاهد زور بوده یعنی حاکم شرع یقین کند که گواهی دهنده تزویر کرده است حکمی را که بر طبق شهادتش کرده باطل است و آنچه زیان بر کسیکه

۱ــ لا تشهد بشهادة حتی تعرفها کما تعرف کفك (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳۵ حدیث ۳).

۲ــ عن النبی (ص) و قد سئل عن الشهادة قال(ص)هل تری الشمس؟ علی مثلها فاشهد اودع. (وسائل کتاب الشهادات باب ۲۰ ص ۲۵۰ حدیث ۳۰).

۳ــ لیؤد الشاهد ما یشهد علیه و لیتق الله ربه فمن الزور ان یشهد الرجل بما لایعلم او ینکر ما یعلم و قد قال الله عزوجل و اجتنبوا قول الزور حنفاءلله غیر مشرکین به فعدل تبارك اسمه شهادة الزور بالشرك (مستدرك الوسائل).

۴ــ اگر گواهی دهنده اقرار به دروغ خود نمود پس اگر ثابت شود که بعمد دروغ گفته حکم بفسق او می شود و اگر احتمال خطا و اشتباه داده شود حکم بفسق او نمی شود و در هر دو صورت اگر بسبب گواهی او ضرری بر مشهود علیه رسیده باید از غرامت آن برآید و اگر بینه بر کذب او باشد پس آن با بینه بر عدالت او معارض می شود و تفصیل مسئله در کتاب شهادات گفته شده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

راه رستگاری تقوی است: تنها راه رسیدن بدرجات خوشبختی و تنها راه رستگاری از درکات هلاکت و بدبختی، تقوی و پرهیزگاری است.

هر چند این مطلب نزد اهل ایمان روشن است لیکن برای تذکر و یادآوری، ببعضی از خواص و آثار عظیمهٔ آن که در قرآن مجید و اخبار اهلبیت(ع) رسیده بطور اختصار اشاره میشود.

قرآن مجید و تقوی: ۱ـ تقوی وصیت خداوند به بنی آدم در تمام کتابهای آسمانی است، چنانچه میفرماید: هر آینه کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی داده شده اند و شما را، وصیت میکنم که از مخالفت پروردگار بپرهیزید[1].

۲ــ تقوی مورد مدح و ثنای خداوند است، چنانچه میفرماید: اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید از استواری کارهای دین و درستی نشانه های ثبات بر آن و یا از حقایق ایمان است[2].

۳ــ تقوی سبب حفظ و نگهداری از کیدهای شیاطین است چنانچه میفرماید: «اگر صبر داشته باشید و پرهیزگار باشید کید ایشان به شما ضرر نمی زند»[3].

۱ــ ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله. (سوره ٤ آیه ۱۳۰).

۲ــ وان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور. (سوره ۳ آیه ۱۸٦).

۳ــ وان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئاً. (سوره ۳ آیه ۱۲۰).

٤ــ تقوی سبب یاری و تأیید خداوند در تمام امور است، میفرماید: بدرستی که خداوند با کسانی است که پرهیزگارند[1].

۵ــ تقوی سبب رستگاری ورزق حلال است از راهی که خود شخص گمان ندارد می فرماید: «کسی که از خدا بترسد و مرتکب گناه نشود، خداوند راه بیرون شدنی برایش قرار میدهد یعنی از اندوه دنیا و آخرت او را رهائی میدهد و او را ازجائی که گمان ندارد روزی میرساند»[2].

٦ــ به سبب تقوی خداوند عمل بنده را از نقص و عیب پاک میفرماید. چنانچه میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید در ارتکاب گناه از خدا بترسید و سخن درست و استوار بگوئید تا خدا کارهای شما را اصلاح فرماید به اینکه گناهانتان را بیامرزد و اعمال نیکتان را می پذیرد[3].

۷ــ تقوی سبب آمرزش گناهان است، میفرماید: و گناهان شما را بیامرزد[4].

۸ــ تقوی سبب محبت خداوند است، چنانچه می فرماید: خداوند پرهیزگاران را دوست میدارد[5].

۹ــ تقوی سبب پذیرفته شدن اعمال است، می فرماید: تنها از پرهیزگاران پذیرفته می شود[6].

۱۰ــ تقوی سبب زیادتی اکرام و اعزاز، نزد پروردگار عالمست. میفرماید: گرامی ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شما است[7].

۱۱ــ تقوی سبب افاضهٔ نور معرفت و علم است. میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر پرهیزگاری را شعار خودسازید خداوند برای شما نوری قرار میدهد تا بین حق و باطل را تمیز دهید، به اینکه خداوند یاریتان می کند که بدان یاری کسیکه بر حق است

۱ــ ان الله مع الذین اتقوا. (سورهٔ ۱٦ آیه ۱۲۸).

۲ــ ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب. (سوره ٦۵ آیه ۲).

۳ــ یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم. (سوره ۳۳ آیه ۷۱).

٤ــ ویغفرلکم ذنوبکم. (سورهٔ ۳۳ آیه ۷۱).

۵ــ فان الله یحب المتقین (سورهٔ ۳ آیه ۷٦).

٦ــ انما یتقبل الله من المتقین. (سورهٔ ۵ آیه ۲۷).

۷ــ ان اکرمکم عند الله اتقیکم. (سورهٔ ٤۹ آیه ۱۳).

از کسیکه بر باطل است جدا شود[1].

۱۲ــ تقوی سبب بشارت دادن ملائکه است هنگام مرگ، چنانچه میفرماید: کسانیکه ایمان آوردند و با تقوی بودند برایشان در زندگانی دنیا، یعنی هنگام مرگ و در آخرت بشارت است[2].

۱۳ــ تقوی سبب خلاصی از عذاب است. میفرماید: نجات میدهیم کسانی را که پرهیزگار بودند[3].

و بالجمله قرآن مجید از ذکر تقوی و امر به آن و بیان آثار آن پر است و به همین مقدار اکتفاء می شود.

تقوی در روایات اهلبیت: اخبار و احادیثی که از رسول خدا(ص) و اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز در این باره زیاد است و کمتر خطبه ای از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که در آن ذکر تقوی و متقین نشده باشد و تبرکاً یک جمله از آن حضرت ترجمه می‌گردد: «تقوی کلید راستی در دین و استقامت بنده است بر طریق مبین و ذخیره قیامت و آزادی از هر ملکهٔ بدو کردار زشت و رستگاری از هر تباهی و گمراهی است ــ به سبب تقوی حاجت طلب کننده روا می شود و گریزنده از عقاب، نجات می یابد و بعطای بسیار می رسد»[4].

دوستان من پرهیزگارانند: از حضرت رسول(ص) مرویست که بخویشاوندان خود فرمود: مگوئید که محمد(ص) از ما است به خدا سوگند که اولیای من از شما و جز شما نیست مگر پرهیزگاران.[5]

چاره‌ای جز پرهیزگاری نیست: و از حضرت سیدالشهداء(ع) مرویست که فرمود: شما را به تقوی وصیت می نمایم به درستیکه خداوند برای پرهیزگار ضامن شده که

۱ــ یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً. (سورهٔ ۸ آیه ۲۹).

۲ــ الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة. (سوره ۱۰ آیه ٦٤ و٦٥).

۳ــ ثم ننجی الذین اتقوا. (سوره ۱۹ آیه ۷۱).

٤ــ فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخریة معاد و عتق من کل ملکة ونجات من کل هلکة بها ینجح الطالب وینجوالهارب وتنال الرغائب (نهج البلاغه صبحی خطبه ۲۳۰ ص ۳۵۱).

۵ــ لا تقولوا ان محمداً منافوالله ما اولیائی منکم ولا من غیرکم الا المتقون. (بحارالانوار).

او را از آنچه خوش ندارد بآنچه دوست دارد بگرداند و روزی دهد او را از جائیکه گمان ندارد به درستیکه خداوند در بارهٔ بهشتش فریب نمی خورد، یعنی کسی نمی تواند به فریب و نیرنگ داخل بهشت گردد، و ثوابهائیکه نزد او است به کسی نمی رسد مگر بسبب بندگی و اطاعت او[1]. و چون در مقدمه کتاب بنابر اختصار است به همین مقدار اکتفامیشود. چیزی که مهم است دانستن معنی تقوی و حقیقت آن است.

حقیقت تقوی

تقوی از وقایة به معنای نگه داشتن و پرهیز است و شرعاً به معنای باز داشتن خود است از هر چه زیان آخرتی دارد به اینکه پرهیز کند، از مخالفت پروردگار در اوامر و نواهی او چنانچه از حضرت صادق(ع) پرسش شد از معنی تقوی؟ فرمود: هر جا امر خدا است حاضر باشی وجائیکه نهی خدا است حاضر نباشی[2] یعنی امرهای خدا را بجا آورنده و نهی های او را ترک کننده باشی بنابراین تقوی را دو جهت است: اول اکتساب طاعات و امتثال اوامر الهی ــ باینکه سعی کند واجبی از او ترک نشود (و واجب عبارت است از امریکه در انجام ندادنش سخط و خشم پروردگار عالم است) و در مرتبه دوم سعی کند مستحبات را تا آنجا که بتواند ترک نکند (و مستحب عملی است که در بجا آوردنش ثواب است ولی در ترکش عقاب نیست).

جهت دوم تقوی اجتناب از محرمات و ترک نواهی پروردگار است باینکه در محرمات و نواهی او به اینکه از چیزهائیکه بجا آوردنش موجب خشم و سخط او است خودداری نماید. (حرام عملی است که در انجام دادنش عقوبت است) و در مرتبهٔ دوم سعی کند مکروهات را نیز ترک نماید. (مکروه کاری است که انجام ندادنش بهتر و ترک آن مطلوب شارع مقدس است ولی در فعل آن عقابی نیست).

۱ــ اوصیکم بتقوی الله تعالی فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان یحوله عمایکره الی ما یحب و یرزقه من حیث لایحتسب فایاك ان تکون ممن یخاف علی العباد من ذنوبهم ویأمن العقوبة من ذنبه فان الله تبارك و تعالی لایخدع عن جنته ولا ینال ما عنده الا بطاعته. (سفینة البحارجلد دوم ٦٧٨ وروضهٔ کافی).

۲ــ سئل الصادق(ع) عن تفسیر التقوی فقال ان لایفقدك حیث امرك ولا یراك حیث نهاك (سفینة البحارجلد ۲ صفحه ٦٧٨).

کسی که طالب سعادت و مقام شامخ تقوی است باید که جهت دوم تقوی را که پرهیز از محرمات و گناهان است بیشتر اهمیت دهد زیرا اگر از محرمات پرهیز کرد عمل خوبش بهر کمی و کوچکی که باشد پذیرفته و او را به خداوند نزدیک میگرداند. (جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می پذیرد)[1].

و امام صادق علیه السلام فرمود: کفایت می کند با نیکوکاری ازدعا، آنچه طعام را از نمک کفایت می کند[2].

یعنی چنانچه برای گوارا شدن طعام مقدار مختصری نمک بس است برای مستجاب شدن دعا هم اگر شخص متقی باشد مختصر دعائی کافی است.

گناه، اعمال نیک را هدر می کند: و نیز پاره‌ای از گناهان کبیره باطل کنندهٔ اعمال صالحه است و در این کتاب در محل خودش ذکر خواهد شد و خلاصه پرهیز از گناه مهمتر از اعمال صالحه است و برای اثبات این مطلب (اهمیت بیشتر ترک گناه) پاره‌ای از روایات نقل می شود.

۱ــ رسول خدا(ص) فرمود: نخوردن لقمه حرامی نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی خواندن بهتر است[3].

۲ــ امام صادق(ع) فرمود : رد کردن یک درهم بصاحبش نزد خداوند با هفتاد حج قبول شده برابر است[4].

۳ــ و نیز فرمود: سعی و کوشش کنید در بجا آوردن اعمال صالحه و اگر عمل صالح انجام نمی دهید پس معصیت نکنید، بدرستی که کسیکه بنا می کند و خراب نمی کند بنایش بالا می رود هر چند کم باشد و کسیکه بنا می کند و خراب می کند بنائی ندارد[5].

درخت بهشتی و آتش سوزنده: ٤ــ رسول خدا«ص» فرمود: کسیکه سبحان

۱ــ انما یتقبل الله من المتقین. (سوره ۵ آیه ۲۷).

۲ــ عن ابیعبدالله(ع) یکفی من الدعاء مع البرما یکفی الطعام من الملح (عدة الداعی ص ۲۹۳).

۳ــ ترك لقمة الحرام احب الی الله من صلاة الفی رکعة تطوعاً. (عدة الداعی ص ۱۲۸).

٤ــ قال الصادق علیه السلام رد دانق حرام یعدل عندالله سبعین حجة مبرورة (عدة الداعی).

۵ــ جدوا واجتهدوا و ان لم تعملوا فلا تعصوا فان من یبنی ولا یهدم یرتفع بنائه و ان کان یسیراً و ان من یبنی ویهدم یوشك ان لا یرتفع له بناء (عدة الداعی ص ۲۹٤).

الله بگوید خداوند درختی در بهشت برایش غرس می فرماید. مردی از قریش برخاست و عرض کرد: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم؟ حضرت فرمود: «آری ولی بترسید از اینکه آتشی بسوی آنها بفرستید و همه را بسوزانید»[1].

۵ــ حسد ایمان را می خورد و نیست میکند چنانچه هیزم آتش را[2].

٦ــ روز قیامت اقوامی هستند که با داشتن حسناتی مانند کوههای مکه، امر میشود، ایشان را به آتش ببرند گفته شد: یا رسول الله (ص) آیا نمازگزار بوده‌اند؟ فرمود آری نماز میخواندند و روزه می گرفتند و پاره‌ای از شب را به عبادت مشغول بودند، لیکن هر گاه بر اینان چیزی از دنیا پیدا می شد خود را بر آن می افکندند، یعنی رعایت جهت حلال و حرام را نمی کردند[3].

حق الناس مانع قبولی است: ۷ــ رسول خدا(ص) فرمود: به من امر شد که قوم خود را بترسان و بگو: داخل مشوید در خانه‌ای از خانه‌های من (یعنی مساجد) و حال آنکه برای بنده‌ای از بنده‌گان من حقی نزد شما باشد که باو ظلم نموده‌اید، بدرستی که تا در محضر من به نماز ایستاده او را لعنت می کنم تا آن حق را به صاحبش برگرداند[4].

۸ــ و نیز پیغمبر(ص) فرمود: خدای را ملکی است که هر شب بر بیت المقدس ندا در می دهد: هر کس حرامی بخورد خدا هیچ عملی را از او نمی‌پذیرد نه واجب و نه مستحب[5].

۱ــ قال رسول الله (ص) من قال سبحان الله غرس الله له بها شجرة فی الجنة... فقال له رجل من قریش اذاً شجرنا فی الجنة لکثیر قال (ص) نعم و لکن ایاکم ان ترسلوا الیها نیراناً فتحرقوها. (عدة الداعی صفحه ۲٤۸).

۲ــ و ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب (اصول کافی ص ۲۳۱ و عدة الداعی ص ۲۹٤ بامختصر اختلاف).

۳ــ لیجیئن اقوام یوم القیمة لهم من الحسنات کجبال تهامة فیأمر بهم الی النار فقیل یا نبی الله أمصلون قال : کانوا یصلو ن ویصومون ویأخذون وهناًمن اللیل لکنهم کانوا اذالاح لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه عدة الداعی ص ۲۹۵.

٤ــ اوحی الله الی ان انذر قومك لا یدخلوا بیتاًمن بیوتی ولا حد من عبادی عند احد منهم مظلمة فانی العنه مادام قائماً یصلی بین یدی حتی یرد تلك المظلمة. (عدة الداعی ص ۱۲۹).

۵ــ ان لله ملکاً ینادی علی بیت المقدس کل لیلة من اکل حراماً لم یقبل الله منه صرفاً ولا عدلا.

←

۹ــ اگر آنقدر نماز بخوانید و بر پا بایستید که مثل میخهای کوبیده در زمین بشوید و آنقدر روزه بگیرید که در ضعف مانند چوبهای تراشیده شوید یا اینکه مانند کمانهای تیر خمیده گردید خدا این کارها را از شما نمیپذیرد مگر باورع و تقوائیکه شما را از گناه باز دارد[1].

گناه مانع استجابت دعا است: ۱۰ــ گذر موسی (ع) به مردی از اصحابش افتاد که در سجده بود هنگامیکه بازگشت باز همان شخص را در سجده دید فرمود اگر حاجتت به دست من بود هر آینه بر آورده کرده بودم خداوند به او چنین وحی فرمود که اگر آن قدر برای من سجده کند که گردنش خورد شود از او نمیپذیرم تا اینکه از آنچه که ناخوشایندمن است روی گرداند و به آنچه مطلوب من است روی آورد[2]. یعنی از گناه پرهیز کند و عبادات را به جای آورد، وگرنه گناه جلواستجابت دعا رامی گیرد.

عبادت حقیقی ترک گناهست: ۱۱ــ اصل دین پرهیز از گناه است، از گناه بپرهیز، عابدترین مردم میشوی. با تقوی باش و اهتمام به عمل به تقوی داشته باش و جز آن بپرهیز، بدرستیکه عملی که پذیرفته شود کم نیست[3].

یعنی اگر از گناه دوری کردی عملت هر چند کم باشد قبول است و عملی هم که قبول شد از این نظر که پذیرفته شدهٔ رب العالمین است کم و کوچک نیست.

بنابراین اهل ایمان باید خیلی بترسند و زیاد مواظب خود باشند تا کار خیری که از آنها سر میزند و باید آنها را به درجات عالیه و مقام قرب و جوار آل محمد(ص) برساند مبادا بواسطهٔ بجا آوردن گناهی، باطل و ضایع شود. زهی خسران و زیانکاری که انسان بدست خودش سرمایه اش را هدردهد.

(عدة الداعی ص ۱۴۰).

۱ــ لوصلیتم حتی تکونوا کاوتاد و صمتم حتی تکونوا کالحنایالم یقبل الله منکم الا بورع حاجز (عدة الدعی ص ۱۴۰).

۲ــ وعنه ع مرموسی ع برجل من اصحابه و هو ساجد و انصرف من حاجته و هوساجد فقال لو کانت حاجتك بیدی لقضیتها لك فاوحی الله الیه یا موسی لوسجد حتی انقطع عنقه ما قبلته اویتحول عما اکره الی ما احب (عدة الداعی صفحهٔ ۱۲۵).

۳ــ اصل الدین الورع کن ورعاًتکن اعبدالناس کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماماً منك بالعمل بغیره فانه لایقل عمل یتقبل لقول الله انما یتقبل الله من المتقین. (عدة الداعی).

کارهای نیک مانند غبار پراکنده میشود: از حضرت صادق(ع) از معنی آیه «قصد نمودیم از عملی که در صورت زیبا است، پس آن کردار را مانند ذره‌های پراکنده گردانیدیم، یا مانند خاکستر بر باد داده شده یعنی آنرا قبول نکرده ثوابی بر آن مترتب نسازیم» پرسیدند حضرت فرمود: آگاه باش بخدا قسم هر چند اعمال اینان مفیدتر و با جلا تر از پارچه‌های سفید مصری بود لیکن هرگاه برایشان گناهی پیش می آمد آنرا ترک نمی کردند[1].

یعنی اعمال پاکیزه ایشان بواسطهٔ نداشتن ورع، و ارتکاب حرام مانند غبار در هوا پراکنده و قدر و ارزشی ندارد. علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید، این حدیث دلالت میکند براینکه طاعات و عبادات بواسطهٔ گناه حبط شده و از بین می رود.

خداوند بموسی(ع) وحی فرمود: بدرستیکه بندگان، به من نزدیک نشدند به چیزی که پسندیده‌تر باشد از سه چیز ــ موسی(ع) عرض کرد پروردگارا آن سه چیز کدام است؟ فرمود زهد در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه کردن از ترس من.

موسی(ع) گفت: پروردگارا برای کسی که اینها را به جای آورد، چیست؟ فرمود: اما زاهدین در دنیا پس جای ایشان در بهشت است اما گریه کنندگان از خوف من پس جایشان در محل بلندی است که با ایشان کسی در آن مقام نیست و اما صاحبان ورع و پرهیز از معصیت من، بدرستیکه اعمال خلایق را بازرسی می کنم ولی اعمال ایشان راتفتیش نمی کنم[2] یعنی بی حساب وارد بهشت می شوند.

اقسام گناه: اگر کسی از گناهان کبیره پرهیز نماید گناهان صغیره‌اش مورد مؤاخذه نخواهد بودو خدایتعالی بفضلش آنها را میآمرزد چنانچه در سورهٔ نساء میفرماید:

۱ــ عن سلیمان بن خالد قال سئلت اباعبدالله ع عن قول الله عزوجل «وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هبأء منثوراً». قال ع اما و الله وان کان اعمالهم اشد بیاضاً من القباطی ولکن کانوا اذا عرض لهم حرام لم یدعوه. (عدة الداعی ــ کافی).

۲ــ قال ابوعبدالله ع اوحی الله تعالی الی موسی ع ان عبادی لم یتقربوا الی بشیء احب الی من ثلاث خصال قال موسی ع یا رب وما هن قال تعالی یا موسی الزهد فی الدنیا والورع عن معاصی والبکاء من خشیتی قال موسی ع یا رب فما لمن صنع ذا فاوحی الله الیه یا موسی اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤون من خشیتی ففی الرفیع الاعلی لایشارکهم فیه احد غیرهم و اما الورعون عن معاصی فانی افتش الناس ولا افتشهم (عدة الداعی ص ۱۵۸).

بر ضررش گواهی داده شده وارد آمده باید شاهد زور غرامت بدهد و حاکم شرع او را تعزیر و تأدیب می کند یعنی هر مقداری که صلاح بداند تازیانه اش می زند و در شهر و اطراف آگهی می کند که این شخص شاهد زور است تا کسی بگواهیش مغرور نشود و فریب نخورده بشهادتش در هیچ موردی اعتناء نکند.

این تأدیب و اشتهار سبب می شود که کسی از ترس رسوائی گواهی بدروغ ندهد تا نظام اجتماع گسیخته نشود.

و فرقی در لزوم تعزیر و اشتهار نیست بین اینکه پیش از حکم کردن، دروغ شاهد آشکار شود یا پس از آن.

هرگز گواهیش پذیرفته نیست: حضرت صادق(ع) می فرماید باید گواهی دهندگان به دروغ را تازیانه بزنند به مقداریکه امام صلاح بداند و باید او را در اطراف شهر گردانده بمردم نشان دهند تا او را بشناسند و دیگر بشهادت او اعتناء نکنند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود که می فرماید «هیچوقت گواهی ایشانرا نپذیرید و ایشان فاسقانند مگر آنهائیکه توبه کنند» که پس از توبه گواهیشان قابل پذیرفتن است.

سماعه از آنحضرت پرسید بچه چیز توبه شاهد زور شناخته می شود؟ فرمود باینکه در حضور مردم در همان مکانیکه تازیانه خورده اقرار کند که بدروغ شهادت دادم اینک از کردهٔ خود پشیمانم و از پروردگارش پوزش بطلبد آنگاه معلوم می شود که راستی توبه کرده است[1].

غرامت را باید بپردازد: اگر بواسطهٔ گواهی دروغ ضرری بمال یا آبرو یا جان مسلمانی که بر ضررش گواهی داده شده رسیده باید از شاهد زور مطالبهٔ غرامت و قصاص شود.

حضرت صادق(ع) می فرماید اگر مالیکه بسبب گواهی دروغ از دست صاحبش بیرون رفته موجود باشد باید بصاحبش برگردانده شود و اگر از بین رفته گواهی دهنده

۱ــ ان شهود الزور یجلدون جلداً لیس له وقت ذلك الی الامام و یطاف بهم حتی تعرفهم الناس وتلاقوله تعالی «ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون الا الذین تابوا» قلت: بم یعرف توبته قال: یکذب نفسه علی رؤس الاشهاد حیث یضرب و یستغفر ربه عزوجل فاذا هو فعل ذلك فثم ظهرت توبته. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲٤٤ حدیث ۲).

ضامن است مثل یا قیمتش را بپردازد[1].

برای مزید اطلاع بکتب فقهی مراجعه شود.

توبهٔ از گناه: از آنچه گذشت چگونگی توبه از این گناه کبیره دانسته می گردد که باید اولا سخت از کردهٔ خود پشیمان باشد و هر چه پشیمانتر و خجلتر باشد ببخشایش و رحمت الهی نزدیکتر است.

پس از ندامت از مخالفت امر پروردگار، استغفار و طلب آمرزش کند و پس از آن هر زیانی که بواسطهٔ گواهی دروغش بمسلمانی رسیده تلافی نماید.

آنگاه مطمئن باشد که خداوند توبه اش را خواهد پذیرفت چنانچه خودش وعده داده کسانیکه پس از آن گناه، توبه کرده و گذشته ها را تلافی کنند خداوند زیاد آمرزنده و مهربان است[2].

۱ــ عن صحیحة جمیل عن ابیعبدالله (ع) فی شاهد الزور قال (ع) ان کان الشیء قائماً بعینه رد علی صاحبه و ان لم یکن قائماً ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل (مسالك).

۲ــ الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم (سوره نور آیه ۵)

بازگشت به فهرست

۲۰ـ گواهی ندادن

بیستم از گناهان کبیره‌ایکه در صحیحهٔ عبدالعظیم از حضرت جواد(ع) بآن تصریح شده کتمان شهادت است یعنی پوشیده داشتن و گواهی ندادن آنچه را دانسته است در موردیکه گواهیش برای اثبات حقی یا ابطال باطلی لازم باشد با شرائطی که ذکر می گردد.

در صحیحهٔ مزبور حضرت برای کبیره بودن این گناه بآیه ۲۸٤ از سوره بقره استشهاد می فرماید «و نپوشید گواهی خود را و هر کس گواهیش را بپوشد و ادای شهادت نکند جز این نیست که دلش گنهکار است و خداوند بآنچه میکنید دانا است»[1].

در نسبت دادن گناه بدل دو نکته است یکی اینکه کتمان شهادت از گناهان قلبی است زیرا آنچه را که میداند در دل پنهان می کند و بزبان نمیآورد تا حق ظاهر شود نکته دیگر اهمیت این گناه است زیرا بهمان اندازه که قلب از جسد اشرف و افضل است و طاعتی هم که راجع بقلب است مانند ایمان از تمام طاعتها برتر است همچنین گناهی که مربوط بقلب است مانند شرک اشد و اکبر از جمیع گناهان می باشد و در بزرگی گناه کتمان شهادت همین بس که خداوند در این آیه شریفه آنرا از گناهان قلبی دانسته و از روی تهدید و تأکید می فرماید: «خداوند بآنچه می کنید داناست» یعنی هر چند مردم این گناه بزرگ قلبی را ندانند لیکن خداوند بظاهر و باطن شما دانا است و از آنجمله پوشانیدن

۱ــ ولا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم. (سوره ۲ آیه ۲۸٤).

گواهی شما را می داند و بر آن مؤاخذه می فرماید.

و نیز می فرماید: «نباید گواهان وقتیکه برای گواهی خوانده می شوند دریغ دارند»[1].

در جای دیگر می فرماید: «و کیست ستمگرتر از آنکس که گواهی خود را بپوشد و شهادتی را که نزد اوست از جانب خداوند اداء نکند»[2].

مانند اهل کتاب که اوصاف پیغمبر اسلام را که در تورات و انجیل بوده پنهان می کردند.

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد: در سورهٔ نساء می فرماید: «ای گروه مؤمنین! قیام کنندگان بدادگری باشید (یعنی در بر پا داشتن مراسم عدالت کوشا و مواظب باشید) و از برای خدا گواهی دهنده باشید هر چند آن گواهی بر ضرر شخص شما یا پدر و مادر و خویشان نزدیکتان تمام شود (یعنی در گواهی دادن جز ملاحظه حق و احیای آن هیچ منظوری نداشته باشید و اجر خود را از خدا بخواهد و ملاحظه منفعت شخصی یا خویشاوندی را نکنید و از حق گوئی در هیچ حالی دست برندارید) اگر آنچه برعلیه او شهادت داده می شود ثروتمند یا تهیدست باشد پس خداوند سزاوارتر است به آنها (یعنی مبادا ثروتمند را برای دارائیش احترام کنید و بملاحظه ثروتش بر ضررش گواهی بحق ندهید و بر فقیر بسبب تهیدستیش براو ترحم کنید و بر علیه او هر چند حق باشد گواهی ندهید) پس ملاحظه خدا را بکنید سزاوارتر است و برایشان رحیم‌تر از شماست (چنین مصلحت میداند که نباید حق ضایع شود بلکه باید بر اظهار آن کوشید هر چند رعایت ثروت ثروتمند و فقر تهیدست در ادای شهادت نشود) پس هوای نفس خود را پیروی نکنید برای اینکه از حق روی برگردانید و اگر زبانهای خود را از گواهی بحق بپیچانید، (یعنی به دروغ شهادت دهید) یا از شهادت رو بگردانید (یعنی کتمان شهادت کنید و آنچه را از حق می دانید نگوئید) پس جز این نیست که خداوند بآنچه می کنید داناست (و شما را بکردارتان مجازات می فرماید)[3].

۱ــ ولایأب الشهداء اذا ما دعوا (سوره ۲ آیه ۲۸۲).

۲ــ و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله (سوره ۲ آیه ۱٤۰).

۳ــ یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین

در این جمله تأکید و تهدید کسانی است که از گواهی دادن بحق خودداری می کنند و منفعت شخصی یا خویشاوندی و دوستی یا ثروت و تهیدستی را رعایت می کنند.

دشمنی در گواهی نباید تأثیر کند: چنانچه دشمنی با کسی یا کسانی نباید مانع حق گوئی شود. در سورهٔ نساء می فرماید: ای گروه گروندگان برای خداوند قیام کنندگان بحق و گواهی دهندگان براستی باشید و نباید دشمنی با گروهی شما را بر ترک عدالت وا دارد عدالت کنید که بپرهیزگاری نزدیکتر است و از خداوند (در ترک عدل) بترسید بدرستیکه خداوند بآنچه می کنید (از عدل و ستم) دانا است (و بر طبق آن بشما پاداش خواهد داد)[1].

بالجمله مسلمان باید در مقام ادای شهادت فقط خدا را ملاحظه کند چنانچه در سوره طلاق نیز می فرماید که: «فقط گواهی را برای خدا بر پا دارید»[2].

ظلمت بی پایان برای پوشندگان گواهی: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: کسیکه گواهی خود را بپوشد یا اینکه گواهی (ناحقی) بدهد تا خون مسلمانی ریخته شود یا مال مسلمانی کم شود روز قیامت تا چشم کار می کند صورتش تاریک و خراشی در آن است مردم او را باسم و نسبش می شناسند و کسیکه برای اظهار حق مسلمانی گواهی دهد روز قیامت تا چشم کار می کند صورتش نور افشانی می کند و مردم او را باسم و نسبش می شناسند. آنگاه فرمود: آیا نمی بینی که خداوند در قرآن مجید فرموده: و بر پا دارید گواهی دادن را برای خداوند[3].

ان یکن غنیا او فقیراً فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیراً (سوره ٤ آیه ١٣٤).

١ــ یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لایجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوالله ان الله خبیر بما تعملون. (سوره ٥ آیه ١١).

٢ــ و اقیموا الشهادة لله (سوره ٦٥ آیه ٢).

٣ــ عن جابر عن ابیجعفر (ع) قال (ع) قال رسول الله(ص) من کتم شهادة او شهد بها لیهدر لها بهادم امرء مسلم اولیزوی بها مال امرء مسلم اتی یوم القیمة ولو جهه ظلمه مد البصر و فی وجهه کدوح تعرفه الخلائق باسمه و نسبه ثم قال (ع) الا تری ان الله تعالی یقول: واقیموا الشهادة لله. (فروع کافی ج ٧ ص ٣٨٠ حدیث ١).

و نیز فرموده: کسیکه شهادتش را بپوشاند در قیامت خداوند از گوشت خود او بخودش می خوراند (یعنی گوشتش را از بدنش جدا می کنند و بخوردش می دهند) و خداوند می فرماید: پنهان نکنید گواهی خود را و کسیکه گواهیش را پنهان سازد پس جز این نیست که دلش گنهکار است و حضرت باقر(ع) در معنی «آثم قلبه» می فرماید: یعنی دلش کافر است[1].

و نیز می فرماید: کسیکه گواهی حقی داده و از آن برگردد یا گواهی خود راپنهان سازد خداوند در حضور خلایق گوشتش را بخودش می خوراند و بجهنم می رود در حالیکه زبانش را می گزد[2].

و حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: اگر از تو، به آنچه میدانی گواهی بخواهند پس گواهی بده بدرستی که خداوند می فرماید: «خداوند امر فرموده که امانتها راباهلش برگردانید» و گواهی هم امانتی است که در موقع لزوم باید اداء شود. و نیز فرموده: «و کیست ستمکارتر از کسیکه شهادتیرا که از طرف خداوند نزد او است پنهان دارد»[3].

حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: کسیکه نزد او شهادتی بر امری باشد باید ظاهر سازد و وقتیکه از او بخواهند باید بگوید و ازملامت کسی نباید بترسد که از گواهی خودداری کند و باید امر بمعروف ونهی از منکر نماید[4].

تحمل شهادت: در صورتیکه مسلمانی از برادر دینیش خواهش کند تا حضور بهم رسانیده بر امری شاهد باشد و ببیند یا بشنود معامله یا کاری را تا در موقع لزوم گواهی

١ــ من کتمها اطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلائق یوم القیمة و هو قول الله عزوجل «ولا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه» و عن الباقر(ع) ای کافر قلبه. (وسائل الشیعه ج ١٨ ص ٢٢٨ حدیث ٤).

٢ــ من رجع عن شهادة او کتمها اطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلایق و یدخل النار و هو یلوك لسانه (وسائل الشیعه ج ١٨ ص ٢٢٨ حدیث ٦).

٣ــ و ان سئلت عن الشهادة فادها فان الله عزوجل یقول «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» و قال تعالی «و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله» (وسائل الشیعه ج ١٨ ص ٢٢٨ حدیث ٥).

٤ــ تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

دهد، آیا پذیرفتن خواهشش شرعاً واجب است یا نه؟ مشهور بین فقهاء وجوبست چنانچه پروردگار عالم می فرماید: هنگام داد و ستد(به بدهی) دونفر مرد را بر آن گواه گیرید و اگر دو مرد یافت نشود یک مرد و دو زن. و پس از آن می فرماید: «و نباید خودداری کنند و حاضر نشوند گواهان وقتیکه برای گواه شدن خوانده شدند»[1].

در صحیحهٔ هشام از حضرت صادق(ع) مرو یستکه مراد از **«ولایاب الشهداء»** تحمل شهادت است چنانچه مراد از آیهٔ **«ولا تکتموا الشهادة»** لزوم ادای‌شهادت می باشد[2] و روایات زیادی در لزوم و وجوب تحمل شهادت رسیده از آنجمله صحیحهٔ محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر(ع) است، که می فرماید: «هر گاه کسی ترا بخواند تا بر بدهی یا حقی گواه شوی نمی توانی مسامحه کنی و حاضر نشوی[3]».

و نیز لازمهٔ امر پروردگار عالم با شهاد (گواه گرفتن دو نفر) در آیه شریفه، لزوم تحمل شهادت یعنی گواه شدن است چون معقول نیست واجب باشد دو نفر را گواه بگیرند اما بر آن دو نفر گواه شدن واجب نباشد.

دعایشان مستجاب نیست: حضرت صادق(ع) می فرماید: دعای چهار کس مستجاب نمی شود.

اول: مردیکه در خانه خود نشسته و دنبال کسب نمی رود، دعا می کند خدایا مرا روزی ده، در جوابش گفته می شود: آیا ترا بطلب رزق امر نکردیم؟.

دوم: مردیکه بزنش دعای‌بد و نفرین می کند، باو گفته می شود: آیا اختیار او را بتو ندادیم؟ (یعنی اگر او را نمی خواهی رهایش کن).

سوم: شخصی که او را مالی بوده و اسراف کرده، همه را بیهوده صرف نموده است بعد از آن بگوید: خدایا مرا روزی ده، باو گفته می شود: آیا ترا باقتصاد و میانه روی امر نکردیم؟.

۱ــ واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء و لایأب الشهداء اذا ما دعوا (سورهٔ ۲ آیه ۲۸۲).

۲ــ ولا یأب الشهداء اذا مادعوا قال (ع): قبل الشهادة (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۱۸ ص ۲۲۵ حدیث ۱).

۳ــ فی قول الله عزوجل و لایأب الشهداء اذاما دعوافقال (ع) اذا دعاك الرجل لتشهد له علی دین اوحق لم ینبغ لك ان تقاعس عنه (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۶۸ ص ۲۲۶ حدیث ۷).

چهارم: شخصی که مالی بدیگری قرض بدهد و بر آن گواه نگیرد و آن کس بدهی خود را منکر شود، در پاسخ دعایش گفته می شود: آیا ترا بگواه گرفتن امر نکردیم؟[1].

بنابراین در صورت خواهش، واجب است انسان تحمل شهادت کند و نمی تواند از زیر بار گواه شدن شانه خالی کند و سزاوار است پس از حضور، تمام خصوصیات مورد گواهی را مشاهده کند و آنچه را دیده و شنیده در ذهن خود ثبت بلکه در جای محفوظی یادداشت کند تا در موقع لزوم و ادای‌گواهی بفراموشی و اشتباه مبتلا نشده، از روی علم و یقین گواهی بحق بدهد.

وجوب ادای‌شهادت و حرمت کتمان آن: هر گاه پس از استدعای‌حضور و مشاهدهٔ مطلبی، از او مطالبه گواهی شود باید آنچه را دیده یا شنیده شهادت دهد و پوشیده داشتن آن گناه کبیره است چنانچه ذکر گردید.

و هر گاه بدون خواهش طرف، قهراً بر امری گواه شد. مثل اینکه در مجلسی بود و دید که بین دو نفر معامله ای صورت گرفت، بدون اینکه طرفین معامله او را گواه بگیرند، یا در حال عبور، چیزیرا از کسی دید، یا حرفی را شنید و بعد از او مطالبه گواهی دادن بشود، اینجا حکمش مختلف است و دو صورت پیدا می کند:

۱ــ اگر بواسطهٔ گواهی دادنش، از مسلمانی ضرری دفع می شود، یا بحقش می رسد و اگر گواهی ندهد بمسلمانی ضرری می رسد، یا حقش ضایع می شود، گواهی دادن آنچه را می داند واجب است، بلکه در صورتیکه صاحب‌حق هم نمی داند که این شخص شاهد قضیه بوده، یا فراموش کرده، واجب است، خود را معرفی کند و آنچه را دیده و شنیده گواهی بدهد و چنانچه سکوت کند و حق مسلمانی ضایع یا ضرری باو برسد از کسانیست که کتمان شهادت کرده و کمک بمظلوم را ترک نموده و نهی از منکر عملی هم نکرده است.

۲ــ در صورتیکه سکوت شخص شاهد، بدون اینکه او را گواه گرفته باشند سبب ضایع شدن حقی یا رسیدن ضرری بمسلمانی نباشد شهادت دادن بر او واجب نیست و اگر از او مطالبهٔ شهادت هم کنند باز می تواند گواهی ندهد چون او را گواه نگرفته بودند و

۱ــ عدة الداعی.

گواهی ندادنش هم موجب تضییع حق یا مال کسی نمی گردد تا واجب شود.

حضرت باقر(ع) می فرماید: اگر مردی چیزی را بشنود در حالیکه او را بر آن گواه نگرفته بودند اختیار با او است اگر بخواهد گواهی بدهد و اگر نخواهد می تواند ساکت باشد[1].

و بالجمله اگر شاهدی که او را گواه نگرفته اند سکوت کند و ازسکوتش ظلمی بمسلمانی نرسد، یا حقی ضایع نگردد، کتمان شهادت نیست.

از روی علم باید شهادت داد: گواه باید کاملاً دقت کند که بجز آنچه را یقین دارد و بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده، سخنی نگوید و آنچه می گوید: باید مثل آفتاب برایش روشن باشد. اخباری که در این باره رسیده بسیار و بعضی از آنها در بحث شهادت زور اشاره گردید و تکرارش لزومی ندارد.

گواهی نباید سبب ضرر گردد: ضمناً باید دانست که جواز و وجوب گواهی دادن در صورتهائیکه ذکر شد مشروط بر اینستکه بواسطهٔ گواهی دادن ضرری بمال یا جان یا آبروی خودش یا مسلمانی نرسد زیرا حکمت حرمت کتمان شهادت و وجوب ادای گواهی بسط عدل و پیچیده شدن دستگاه ظلم و تعدی و جلوگیری از ضرر است پس اگر در موردی امر بعکس باشد یعنی گواهی دادن سبب رسیدن ظلمی یا ضرری شود البته جایز نیست بلکه در چنین موردی کتمان شهادت لازم است مثلاً میداند وقتیکه گواهی بر علیه کسی دهد مالش را می برند یا شکنجه اش می دهند و مثل اینکه گواهی شخص سبب مسلط شدن ظالم بر مسلمانی می شود و گرفتار زندان و شکنجه می گردد یا شاهد یقین دارد که بدهکار نمی تواند بدهی خود را بپردازد و نمی تواند مفلس بودنش را ثابت کند و طلبکار هم بهیچوجه او را مهلت نمی دهد در اینصورت نمی تواند برای اثبات بدهی او گواهی دهد.

حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: «بر پادار گواهی بحق را هر چند بر ضرر خودت باشد (یعنی واقعاً طرف بر تو حق دارد خودت بحق او گواهی ده) یا بر ضرر پدر و مادر و خویشانت در آنچه بین تو و ایشانست باشد پس اگر بترسی که از گواهی دادنت

۱ــ فی صحیحة محمد بن مسلم عن ابیجعفر(ع) اذا سمع الرجل الشهادة ولم یشهد علیها فهو بالخیار ان شاء شهد و ان شاء سکت. (وسائل کتاب الشهادات باب ۵ ج ۱۸ ص ۲۳۱).

ظلمی به برادر دینیت برسد نباید آنچه را می دانی گواهی دهی[1]».

حضرت صادق(ع) می فرماید: «بپا دارید گواهی بحق را هر چند بر ضرر پدر و مادر و فرزند باشد لیکن گواهی خود را که ضیر باشد کتمان کنید یعنی در مورد ضیر بر ضرر برادر دینی ادای شهادت نکنید» راوی پرسید ضیر کدامست؟ فرمود: «هر گاه صاحب حق بخواهد بمشهود علیه ظلم کند و بر خلاف دستور خدا و رسول (ص) با او رفتار نماید مثل اینکه از کسی طلبی دارد که فعلاً نمی تواند بپردازد و خداوند در این مورد فرموده باید مهلت بدهد چنانچه می فرماید: **«فنظرة الی میسرة»** و از تو می خواهد که بر طلبش از آنشخص گواهی بدهی تا پس از اثبات از او مطالبه کند و تو می دانی که نمی تواند بپردازد بر تو گواهی دادن بر بدهی آن شخص با ناتوانائیش از پرداخت حلال نیست[2]».

روایتی از امام کاظم(ع): محمد بن قاسم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید مردی از دوستان شما دینی دارد بمردی از مخالفین و آن طلبکار می خواهد او را در فشار اندازد و زندانش کند و خدا می داند که آن بیچاره مالی ندارد و توانائی پرداخت دین ندارد و طلبکار هم گواهی بر طلب خود ندارد آیا آن بدهکار می تواند سوگند یاد کند بر نداشتن دین تا از شرطلبکار خلاص شود تا وقتیکه خداوند برایش گشایش دهد و دین خود را بپردازد و اگر آن طلبکار گواهانی از دوستان شما که می دانند ناتوانی مدیون را داشته باشد آیا آن گواهان می توانند بر دین او گواهی دهند؟ امام فرمود: نمی توانند گواهی دهند و بدهکار هم نباید قصد ستم بر طلبکار داشته باشد یعنی باید قصد داشته باشد که هر وقت توانایی پیدا کرد طلب اورا بپردازد[3].

۱ــ فاقم الشهادة لله و لو علی نفسك اوالو الدین والاقربین فیما بینك و بینهم فان خفت علی اخیك ضیماً فلا. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۹ حدیث ۱ باب ۳).

۲ــ عن داود بن الحصین قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: اقیموا الشهادة علی الوالدین والولدولا تقیموها علی الاخ فی الدین الضیر قلت: و ما الضیر قال (ع): اذا تعدی فیه صاحب الحق الذی یدعیه قبله خلاف ما امرالله به و رسوله و مثل ذلك ان یکون لآخر علی آخردین و هو معسر و قد امرالله بانظاره حتی ییسر فقال تعالی فنظرة الی میسرة و یسئلك ان تقیم الشهادة و انت تعرفه بالعسر فلایحل لك ان تقیم الشهادة فی حال العسر (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۵۰ حدیث ۳).

۳ــ عن محمد بن القاسم بن الفضیل عن ابی الحسن علیه السلام قال سئلته قلت له من موالیك علیه دین لرجل مخالف یرید ان یعسره و یحبسه و قد علم انه لیس عنده ولا یقدر علیه و لیس لغریمه

ضرر بجا موجب کتمان نمی‌شود: اینکه می گوئیم اگر بسبب گواهی دادن ضرری متوجه شاهد یا مسلمانی بشود نباید شهادت داد در صورتیستکه ضرر بیجا و بدون استحقاق باشد ولی اگر ضرر بمورد و مستحق باشد سبب ساقط شدن شهادت نمی گردد مثلاً کسی که بر ضررش شهادت داده می شود از شاهد طلبی دارد و باو ارفاق نموده طلبش را مطالبه نمی کند و چنانچه گواهی دهنده بر ضررش گواهی بدهد طلبش را می خواهد در اینصورت شاهد نمی تواند از گواهی دادن خودداری کند بعذراینکه اگر گواهی بدهد ضرری متوجهش می شود و آن پرداخت دین خودش بمشهود علیه است زیرا مطالبه حق او ضرر بموردی است که بشاهد می رسد بلی اگر چنین شاهدی از پرداخت بدهی خود راستی ناتوان باشد و نادارائی خودش را هم نمی تواند ثابت کند و بواسطهٔ گواهی دادن در حرج و زحمت فوق العاده ای می افتد این ضرر عذر موجهی برای ترک شهادتست.

ضرر با عدم نفع فرق دارد: نا گفته نماند که ضرر غیر از نفع نبردن است، اگر گواهی دهنده منفعت مستمری از طرف مشهود علیه (کسیکه بر علیه او شهادت داده می شود) دارد که اگر بر ضررش شهادت بدهد مستمری را می برد و دیگر باو نفع نمی رساند در اینصورت شاهد نمی تواند از ادای گواهی خودداری کند زیرا بمنفعت نرسیدن ضررنیست.

بلی در صورتیکه معیشت روزانه اش منحصر بهمین مستمری باشد و در صورت قطع آن در حرج و مشقت شدیدی که قابل تحمل نیست واقع می شود در اینحال بریده شدن چنین نفعی برای این شخص ضرراست بنابراین مانعی نداردکه ازادای گواهی خودداری کند.

پس خلاصه مطلب اینستکه قسم دروغ و گواهی دروغ و کتمان شهادت هر یک از این سه گناه کبیره در صورتیکه ضرری شد یعنی سبب توجه ضرر غیر مستحق بشاهد یا مسلمانی گردید حرام نیست بلکه جایز و در پاره‌ای از موارد واجب می شود و هر گاه موجب ضرر مستحق یا نرسیدن بمنفعت باشد حرام و گناه کبیره است.

بینة هل یجوز له ان یحلف له لیدفعه عن نفسه حتی ییسرالله له و ان کان علیه الشهود من موالیك قد عرفوا انه لایقدر هل یجوز ان یشهدوا علیه ؟ قال (ع) لایجوز ان یشهدوا علیه و لاینوی ظلمه (کافی تهذیب ــ کتاب الشهادات فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۸).

بازگشت به فهرست

۲۱ـ پیمان شکنی

بیست و یکم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده شکستن پیمان و وفا نکردن به عهد است چنانچه در صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم ذکر شد و حضرت صادق(ع) برای کبیره بودنش بآیه ۲۵ از سوره رعد استشهاد می فرماید «کسانیکه پیمان خدایرا پس از بسته شدنش میگسلند و می برند آنچه خداوند امر به پیوند آن فرموده و در زمین فساد می کنند برای ایشان دوری از رحمت خداست و برایشان سرای بدی است که دوزخ است»[1].

در سورهٔ آل عمران می فرماید: «کسی که بعهدش وفا کند و خود را از شکستن پیمان و خیانت نگهداشته در دین تقوا داشته باشد جز این نیست که خداوند صاحبان تقوا را دوست می دارد (پس محبت وکرامت خداوند بسته بوفای بعهد و تقوا در دین است) بدرستیکه کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در برابر قیمت ناچیزی از دست می دهند کرامتی ندارند و در قیامت نصیب و بهره‌ای برایشان نیست و در آنروز خدا با ایشان سخن نمی گوید و نظر رحمت نمیافکند و پاکشان نفرموده برایشان عذاب دردناکی است»[2].

۱ــ والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲ــ بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین ــ ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم

در جای دیگر می فرماید: «بدترین جنبنده های روی زمین نزد خداوند کسانی هستند که کافر شدند و در کفر مصر و راسخ گردیدند، پس ایشان ایمان نمی آورند؛ کسانی که از ایشان پیمان گرفتی پس عهد خود را شکستند در هر باری که پیمان بستند و ایشان از شکستن پیمان نمی پرهیزند یا از عقوبت آن نمی ترسند»[1].

این آیه در باره یهودیهای بنی قریظه نازل شده که با رسولخدا(ص) عهد کرده بودند بدشمنان اسلام کمک ندهند ولی نقض عهد کرده در جنگ بدر مشرکین را به سلاح یاری کردند و بعد از آن برسول خدا(ص) گفتند ما عهد را فراموش کرده بودیم برای باردوم عهد بستند وبازدرجنگ خندق پیمانرا شکسته با ابوسفیان برای جنگ با پیغمبر متحد شدند.

بالجمله بدترین موجودات روی زمین کسانی هستند که از باز خواست خدا نمی ترسند و در پیمان شکنی بی باکند مانند یهود بنی قریظه که با رسول خدا(ص) عهد کردند که خیانت نکنند و ضرری نرسانند و دشمنان آنحضرت را یاری نکنند و در عوض بردین خود ثابت و در امان مسلمانان باشند و چون چند مرتبه نقض عهد کردند پس خداوند در این آیات امر فرموده با آنها قتال کنند.

در چند جای قرآن مجید وفای بعهد را واجب و روی آن تأکید فرموده می فرماید: «بپیمان (پیمانی که خدا با شما بسته است از تکالیف شرعی و عهدی که با یکدیگر می بندید و عهدی که با خدا می بندید) وفا کنید بدرستیکه پیمان مورد باز خواست خواهد بود»[2].

در جای دیگر می فرماید: «ای کسانیکه گرویده اید بتمام عقدهای خود وفاء کنید[3] که از آنجمله پیمان باخدا یابندگان خداست و در بارهٔ اهل صدق و تقوا می فرماید: «آنانکه بپیمانشان چون پیمان بستند وفا کنندگانند»[4].

ثمناً قلیلاً اولئك لاخلاق لهم فی الاخرة ولایکلمهم الله و لاینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم (سوره ۳ آیه ۷۶ و ۷۷).

۱ــ ان شر الدواب عندالله الذین کفروافهم لایؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم لایتقون (سوره انفال آیه ۵۷).

۲ــ واوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولا (سوره ۱۷ آیه ۳۶).

۳ــ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود (سوره ۵ آیه ۱).

٤ــ والموفون بعهدهم اذا عاهدوا (سوره ۲ آیه ۱۷۷).

در سورهٔ صف در مقام توبیخ می فرماید: «ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا چیزی را که انجام نمی دهید می گوئید، بزرگست از روی شدت غضب و خشم نزد خدا آنچه را انجام نمیدهید بگوئید»[1].

در تفسیر این آیهٔ شریفه از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: «مؤمن ببرادر دینی خود که وعده میدهد مانند نذر است یعنی باید حتماً وفاء کرده شود لیکن در مخالفت آن کفاره نیست پس کسیکه با مؤمنی خلف وعده کند اول مخالفت خدا را کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده است چنانچه در آیه گذشته فرمود[2].

و امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می فرماید خشم خدا بزرگست در اینکه می گوئید آنچه را بجا نمی آورید[3]».

پیغمبر اکرم می فرماید: کسیکه پیمان شکن باشد دیندار نیست[4].

وحضرت باقر(ع) می فرماید: چهارچیزاست که عقوبتش زودتر ازهرچیزمی رسد.

۱ــ کسیکه باو احسان کنی و درعوض نیکی باتو بدی کند.

۲ــ کسیکه تو باو ستم نکنی و او بتو ستم کند.

۳ــ کسیکه در امری با او عهد کنی تووفا کنی و او بتومکر و خیانت کرده بآنچه عهد کرده وفاء نکند.

٤ــ کسیکه برحم خود صله کند و آن رحم از او ببرد[5].

۱ــ یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون (سوره صف آیه ۲ و ۳).

۲ــ عدة المؤمن اخاه نذر لاکفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدء و لمقته تعرض و ذلك قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عندالله. (وسائل کتاب الحج باب ۱۰۹ صفحه ۵۱۵ ج ۸).

۳ــ الخلف یوجب المقت عندالله و عندالناس قال الله تعالی کبر مقتاً عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون. (نهج البلاغه فی عهده (ع) الی مالك الاشتر).

٤ــ قال(ص) لادین لمن لاعهد له (بحار الانوار).

۵ــ عن ابیجعفر(ع) قال(ع) اربعة اسرع شیء عقوبة رجل احسنت الیه و یکافئك بالاحسان الیه اسائه و رجل لا تبغی علیه و هو یبغی علیك و رجل عاهدته علی امر فمن امرك الوفاء به و من امره الغدر بك و رجل یصل قرابته و یقطعونه (خصال).

ابو مالک بحضرت سجاد(ع) عرض کرد مرا از تمام آداب دین با خبر گردان. حضرت فرمود: گفتار درست و حکم کردن بعدل و وفای بعهد[1].

آیات و روایات وارده در اهمیت وفای بعهد بسیاراست و همین،مقداری که ذکر شد کافی است.

اقسام نقض عهد و حکم آنها: عهد بر سه قسم است: عهدیکه خدا با بندگانش فرموده، عهدیکه مردم با خدا می کنند، پیمانیکه مردم با یکدیگر می بندند.

۱ــ عهد خدا همانست که در عالم ذر بین پروردگار عالم و بنی آدم واقع شده چنانچه در قرآن مجید و اخبار کثیره رسیده و خلاصه اش اینستکه در عالم ذر که مقدم بر دنیا است خداوند ارواح بشر را آفرید بطوریکه دارای ادراک و شعور و قابل مخاطبه و مکالمه بودند و از آنها بپروردگاری خو یش اقرار گرفت و از ایشان پیمان گرفت که بر این اقرار ثابت قدم بوده برای او شریکی قرار ندهند و از دستورهای پیامبران سر پیچی نکرده شیطانرا پیروی نکنند و خداوند هم عهد فرمود که در مقابل پیمان ایشان، یاریشان بفرماید و رحمتش را شامل حالشان فرموده در بهشت جایشان دهد و اگر بعهد خود که در عالم ذر متعهد شده‌اند اینجا وفاء نکنند از آنچه خداوند وعده فرموده بی بهره باشند چنانچه می فرماید: «بآن عهدیکه با من کردید وفا کنید تا من هم بآنچه بشما عهد کرده‌ام، وفا کنم»[2] و نیز می فرماید: «آیا با شما ای فرزندان آدم پیمان نبستم که ابلیس را نپرستید»[3].

از جمله پیمانهای پروردگار عالم در عالم ذر موضوع ولایت امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین است که از بشر پیمان گرفت چنانچه در روایات بسیاری بآن اشاره شده است و در تمام کتابهای آسمانی تذکر فرموده و جمیع انبیاء آنرا تبلیغ فرموده‌اند.

بعضی از علماء، عالم ذر را منکر شده‌اند و آیات و اخبار این موضوع را بعالم فطرت و آنچه خدا در عقول بشر بودیعه گذاشته و الهام فرموده تأو یل می کنند و می گو یند خداوند توسط انبیاء و کتب آسمانی بآن پیمانهای فطری اشاره می فرماید و تحقیق این

۱ــ عن ابی مالك قال قلت لعلی بن الحسین(ع) اخبرنی بجمیع شرایع الدین قال(ع) قول الحق و الحکم بالعدل و الوفاء بالعهد (خصال).

۲ــ اوفوا بعهدی اوف بعهدکم (سوره ۲ آیه ۳۸).

۳ــ الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان (سوره ۳۶ آیه ۶۰).

مطلب از بحث کتاب خارج است.

بهر حال شکستن پیمان خدا چه ظرف وقوع آن عالم ذر باشد یا عالم فطرت، گناه کبیره بلکه اکبر کبائر است و بیشتر آیات و اخباریکه در تأکید وجوب وفای بعهد و حرام بودن شکستن آن رسیده و عقوبتهای سخت بر آن مترتب شده راجع باین قسم عهد است چنانچه پس از مراجعه باخبار روشن می گردد[1].

بنابراین هر کس می خواهد بوعده‌های خداوند برسد باید بتمام عهدهائیکه با او شده وفاء کند.

استجابت دعا وعدهٔ خداست: از جمله وعده‌های خدا اجابت دعوات است بنابراین شرط وفای باین وعده وفا کردن بندگان بعهدهای اوست.

حضرت صادق(ع) می فرماید: هر گاه بنده، خدا را بنیت درستی بخواند و دلش برای خدا خالص شده باشد پس از آنکه بپیمانهای خدا وفا کرده دعایش مستجاب می شود و هر گاه بنده‌ای خدا را بدون نیت و اخلاص بخواند دعایش مستجاب نمی شود آیا خدا نفرموده بعهد من وفا کنید تا منهم بعهدی که با شما کرده‌ام وفا کنم. پس کسیکه عهد خدا را وفا کند بوعده هائیکه باو داده شده وفا می شود[2].

۲ــ قسم دوم عهدهائیستکه شخص ابتداء با خداوند میکند و دارای احکامی است از آنجمله:

گفتن در نذر و عهد لازمست: عهد با خدا مانند نذر بمجرد قصد و نیت بسته نمی شود مگر اینکه بآن تلفظ بشود وصیغه عهد یا نذر خوانده گردد و صیغه عهد اینستکه بگو ید «**عاهدت الله**» یا «**علی عهدالله**» یا بفارسی بگو ید با خدا عهد کردم یا بر عهدهٔ

۱ــ الذین ینقضون عهدالله قال (ع) ای عهدالله المأخوذ علیهم لله بالربوبیة و لمحمد (ص) بالنبوة و لعلی (ع) بالامامة و لشیعتهم بالمحبة والکرامة من بعد میثاقه قال (ع) ای احکامه و تغلیظه. (تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

و عن الباقر(ع) فی قوله تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم قال(ع) اوفوا بولایة علی بن ابیطالب علیه السلام اوف لکم بالجنة (تفسیر عیاشی).

۲ــ فی صحیحة القمی عن جمیل عن ابیعبدالله (ع) ان العبد اذا دعا الله تعالی بنیة صادقة و قلب مخلص استجیب له بعد وفائه بعهدالله عزوجل و اذا دعاالله بغیرنیة و اخلاص لم یستجب له الیس الله یقول افوا بعهدی اوف بعهدکم فمن و فی و فی له (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۴۹۹).

منست عهد خدا که فلان کار را انجام دهم یا ترک کنم یا اگر مریضم خوب شد یا مسافرم بسلامت آمد فلان مبلغ را بفقیر بدهم بنابراین بدون انشاء صیغه نذر و عهد واجب نمی شود.

عهد و نذر بمرجوح نمی شود: چیزیرا که با خدا عهد یا نذر می کند که بجا آورد باید مرجوح شرعی نباشد بتعبیر دیگر مکروه و حرام نباشد و همچنین ترک آن از نظر امور دنیائی شخص بهتر نباشد پس اگر عهد کند حرام یا مکروهی را انجام بدهد یا واجب و مستحبی را ترک کند باطلست مثل اینکه عهد کند بخانه پدر یا مادر خود نرود وصله رحم نکند یا فلان معامله را نکند در حالیکه بعد معلوم می شود کاملاً بضررش تمام می شود تمام لغو و بی اثر خواهد بود بلکه اگر هنگام انشای‌صیغه عهد مرجوح نبود و بعد مرجوح شد عهد منحل و از بین می رود و وفای بآن هم لازم نیست.

باید متعلق نذر راجح باشد: در این مسئله عهد با قسم یکی است یعنی چنانچه مورد قسم نباید مرجوح باشد مورد عهد هم همین شرط را باید داشته باشد ولی در نذر علاوه بر این شرط دیگری هم دارد و آن رجحان مورد نذر است که اگر مثلاً فعل مباحی را نذر می کند که انجام دهد باید از جهتی کردنش بهتر باشد و بهمان جهت هر نذر کند یا فعل مباحی را ترک کند که از جهتی نکردنش بهتر باشد و بهمان جهت هم نذر کند صحیح است مثلاً نذر می کند سیگار را بجهت ضرر داشتنش ترک کند یا فلان طعام را بقصد قوت گرفتن برای عبادت بخورد.

بالجمله مورد نذر باید علاوه بر مرجوح نبودن معنوی یا دنیوی، رجحان شرعی یا عرفی هم داشته باشد تا بتواند بوسیلهٔ آن بخداوند تقرب پیدا کند.

عهد مطلق یا مقید: عهد هم مانند نذر و قسم یا مطلق است یعنی ابتداء می گوید با خدا عهد کردم فلان کار خیر را انجام دهم در اینصورت پس از انشاء صیغه بعربی یا فارسی انجام آن کار بر او واجب می شود و ترک آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

یا مقید بشرط است مثل اینکه با خدا عهد می کند اگر فرزندی باو بدهد یا بفلان کار خیر موفق شود فلان مبلغ را بفقیر بدهد یا سه روز روزه بگیرد یا اگر فلان واجب و مستحب را ترک کرد یا فلان حرام و مکروه را مرتکب شد فلان مبلغ را صدقه دهد و نظائر اینها پس از انشای‌صیغه اگر آنچه را می خواسته واقع شود وفای بنذر یا عهدش واجب

می شود و نقض آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

کفارهٔ عهد و نذر: اگر بعهد وفا نشود کفاره واجبست و کفارهٔ عهد سیر کردن شصت نفر فقیر یا شصت روز روزه گرفتن یا یک بنده آزاد کردن است (مانند کفاره افطار عمدی یک روز ماه رمضان) و اگر مخالفت نذر شود کفاره آن مانند کفاره یمین (قسم) است یعنی ده نفر فقیر را سیر کردن یا ده نفر برهنه را پوشانیدن یا یک بنده آزاد کردن. و در صورتیکه از عهده هیچیک نیاید سه روز روزه بگیرد[1].

عهد خدا هم سه قسم است: عهد الله که در آیات و اخبار تأکید شده و وفای بآن واجب و شکستنش حرام است عام است و شامل هر سه قسم می شود و در حقیقت نذر و یمین هم عهد کردن با خداوند است بنابراین مؤمنین باید از مخالفت هر سه قسم بترسند و اگر احیاناً خدای نکرده مخالفتی شد مبادا از دادن کفاره شانه خالی کنند چون در حقیقت تعیین کفاره لطفی از طرف خدا است تا تلافی این گناه بزرگ شود و عقابش ساقط گردد.

پیمان شکنی نفاق می‌آورد: در بزرگی این گناه همین بس که نفاق را در قلب میرو یاند و ساعت مرگ با کفر مرده و در زمرهٔ منافقین محشور می گردد چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید «از منافقین کسانی هستند که با خدا عهد کردند اگر بآنها از فضلش مالی دهد هر آینه صدقه می دهیم و زکاتش را می پردازیم و از جمله نیکوکاران و شایستگان در اطاعت اوامر خدا می گردیم. پس چون خداوند از فضلش مال بسیاری بآنها داد بخل کردند و روی گردانیدند از عهدی که با خدا کرده بودند در حالیکه از اطاعت خدا اعراض کنندگانند پس از پی در آورد (این بخل و پیمان شکنی) نفاقی را که در دلشان متمکن و راسخ است و از بین نمی رود تا روزی که جزای عمل خود را ببینند (ساعت مرگ یا روز قیامت) بسبب آنچه با خدا خلاف عهد کردند از تصدیق و نیکو کاری و بسبب آنکه دروغ می گفتند»[2].

۱ــ نظر باینکه در کفارهٔ نذر اختلافی بین فقهاء است آنهائیکه مورد احتیاجشان است می توانند برساله‌های عملیه مراجع مراجعه نمایند.

۲ــ و منهم من عاهدالله لئن اتینا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و ←

بنابراین پیمان شکنی و دروغگویی سبب نفاقی است که در دل می ماند و با آن

بما کانوا یکذبون (سوره توبه آیات ۷٦ تا ۷۸).

در شأن نزول آیات مذکور در تفسیر منهج الصادقین می نویسد ثعلبة بن خاطب انصاری که بزهد و عبادت مشهور بود روزی خدمت پیغمبر اکرم(ص) آمده از تهیدستی خود شکایت کرد و بآنحضرت التماس کرد که از خدا توانگری او را بخواهد حضرت او را نصیحت فرمود که از این حاجت منصرف شود و بر فقر صبر کند که توانگری در معرض خطر است و اگر بآنچه دارد قناعت کند و بر اندك، شکر گزاری کند بهتر است از بسیاری که شکرش را بجا نیاورد و فرمود بخدا قسم اگر بخواهم کوهها طلا و نقره شود و با من حرکت کند حقتعالی چنین می فرماید اما می دانم عاقبت فقر خیر است و غنا عاقبت در مظنهٔ شر پس برسولخدا(ص) اقتداء کن ثعلبه نصیحت آنحضرت را نپذیرفت روز دیگر باز همان خواهش را از آنحضرت تکرار کرد و گفت یا رسول الله(ص) من عهد می کنم با خداوند که اگر مال فراوانی بمن دهد حقوق مستحقین را اداء کنم و بآن رعایت صله رحم نمایم چون زیاد اصرار کرد حضرت برایش دعا نمود و توانگریش را ازخداوند خواست، خدا هم بگوسفندانش برکت داد بطوریکه برای محافظت آنها نتوانست، که پنج نماز را با پیغمبر (ص) بخواند و بنماز صبح و شام اکتفاء کرد تا کارش رسید بجائی که بواسطه زیاد شدن گوسفندانش در حوالی مدینه جا کم بود رو ببادیه آورد و بواسطه کثرت مشاغل و بعد مسافت از خواندن نماز پنج وقت با رسول خدا (ص) محروم گردید وجز روز جمعه نمی توانست بمدینه بیاید و فقط نماز جمعه را با پیغمبر می خواند بالأخره از آن وادی بالا تر رفت و از نماز جمعه هم محروم گردید روزی پیغمبر اکرم(ص) احوالش را پرسید که چه شده ثعلبه بنماز ما حاضر نمی شود گفتند بقدری گوسفند دارد که در هیچ وادی نمی گنجد و در فلان وادی رفته و همانجا مانده است حضرت سه بار فرمود وای بر ثعلبه چون آیه زکات نازل شد حضرت آنرا بمردی جهنی داد و یکنفر از بنی سلیم را همراهش کرد و بجهنی امر فرمود چون از ثعلبه زکات گرفتید نزد فلان مرد سلیمی برو ید و زکات او را هم بگیرید ــ هر دو آمدند و آیه زکات را با نامه پیغمبر (ص) که در آن شرائط زکات نوشته بود بر ثعلبه خواندند و مطالبهٔ زکات کردند دوستی مال او را واداشت که از فرمان خدا و رسول سرکشی کند گفت اینکه محمد (ص) از ما میطلبد جزیه (مالیات) است زکات نداد و گفت بجای دیگر رو ید تا من در این باب فکر کنم ایشان نزد آن مرد سلیمی رفتندو آیه قرآن و نامه پیغمبر (ص) را بر او خواندندگفت **«سمعاً وطاعة لامر الله ورسوله»**، آنگاه بمیان شتران رفت آنچه پیغمبر نوشته بود خوبتر و بهترش را جدا کرد و گفت اینها را بنزد پیغمبر (ص) ببرید گفتند رسولخدا(ص) ما را امر نفرموده که بهترین مال را بستانیم گفت حاشا که من جز بهترین مالم را بخدا و رسول دهم ایشان گرفتند و باز نزد ثعلبه برگشتند آن بدبخت همان حرف اول را زدو زکات نداد آن دو نفر برگشتند و صورتحال ثعلبه را بعرض رسانیدند فرمود «وای بر ثعلبه» و سلیمی را دعای خیر فرمود اصحاب متعجب شدند و حقتعالی این سه آیه که گذشت درباره ثعلبه نازل فرمود.

شخص می میرد.

پیمان با مردم: قسم سوم پیمانهائی است که مردم با یکدیگر می بندند. ظاهر از عموم آیات و اخبار بسیاروجوب وفاء باینقسم از عهد و حرمت شکستن آنست مانند آیهٔ شریفه «بپیمان وفا کنید جز این نیست که پیمان پرسیده شده است»[1].

و همچنین آیهٔ «و اهل صدق وتقوی آنهائی هستند که بپیمانهای خود زمانیکه می بندند وفا کننده اند»[2] و از صفات رستگاران از دوزخ و داخل شوندگان به بهشت آنست که «امانتها و پیمانهای خود را رعایت می کنند و بآن وفا می نمایند»[3].

و در روایتی که از حضرت صادق(ع) گذشت فرمود: وعده دادن مؤمن ببرادر دینی خود نذر لازم است و اگرخلف وعده کرد کفاره ندارد (در بعضی موارد بواسطهٔ بزرگی گناه کفاره ندارد مانند قسم دروغ چنانچه ذکرش گذشت) تا آخر روایت که معلوم می شود وفای بپیمان مردم هم واجب است.

پیغمبر اکرم می فرماید کسیکه بخدا و روز جزا ایمان آورده وقتیکه وعده‌ای می دهد باید وفا کند[4] پس وفای بعهد از لوازم ایمان بخدا و روز جزا است.

دلالت این دو حدیث بر وجوب وفای بعهد خوب واضح است خصوصاً حدیث اول که مشتمل تهدید شدید بر مخالفت عهد است و بیان اینکه مراد از آیات اول سوره صف خلف وعده است و مشتمل بودن آیات مزبور بر تأکید و مبالغه در تهدید پوشیده نیست بنابراین تفسیر آیه خود دلیلی مستقل بر حرمت خلف وعده بطور کلی است.

خلف وعده از صفات منافقین است: از جمله دلیلهای حرمت خلف وعدهٔ با خلق احادیثی است که در باب صفات مؤمن و منافق رسیده از آنها حرمت مطلق مخالفت عهد دانسته می شود مانند حدیثی که از پیغمبر اکرم مرویست می فرماید «سه خصلت است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند هر گاه او را امین بدانند و چیزی باو بسپارند در امانت خیانت می کند و هر گاه

۱ــ واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً. (سوره ۱۷ آیه ۳٦).

۲ــ والموفون بعهدهم اذا عاهدوا. (سوره ۲ آیه ۱۷۷)

۳ــ والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون. (سوره ۲۳ آیه ۸)

٤ــ من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیف اذا وعد (اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۰ حدیث ۲).

حرف می زند دروغ می گو ید و هر گاه وعده ای می دهد بوعده اش وفا نمی کند»[1].

حضرت صادق(ع) می فرماید: کسیکه در معاملا تش با مردم ستم نکند و در سخن گفتن دروغ نگو ید و در وعده هائیکه بآنها می دهد خلف وعده نکند غیبت کردن از چنین شخصی حرام است و مروتش تمام وعدالتش هو یداست باید او را برادر دینی دانست و حقوق برادری او را رعایت کرد[2].

پس کسیکه ظالم یا دروغگو یا پیمان شکن باشد جایز الغیبة و فاسق است.

استثناء پذیر نیست: و نیز می فرماید: سه حکم از واجبات خداست که بکسی اجازه نداده آنرا ترک کند نیکی بپدر و مادر نیکو کار باشند یا بدکردار و وفای بعهد با نیکوکار و بدکردار و امانت داری که باید بصاحبش رد نمود خواه خوب باشد یا بد[3] و نظیر همین حدیث هم در کافی از حضرت سجاد (ع) روایت شده است.

حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: هر کس با همسر خود شرط و عهدی کرده باید بآن وفا کند زیرا مسلمانان با هر عهدیکه می کنند استوارند و بآن وفادار مگر شرطی که حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده باشد[4].

پیمان شکنان از چهارپایان بدترند: اخباریکه در وجوب وفای بعهد و حرمت پیمان شکنی است بسیار و برای اهمیت مقام همین بس که خداوند پیمان شکنانرا از مقام عالی انسانیت طرد و در زمرهٔ حیوانات قرار داده است، می فرماید: «بدترین جانوران در نزد خدا آنهائی هستند که بکفر خو کرده ایمان آور نیستند کسانیکه از آنها پیمان گرفته ای و هر دفعه پیمان خود را می شکنند و از خدا نمی ترسند»[5].

۱ــ ثلث من کن فیه کان منافقاً و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان واذا حدث کذب و اذا وعد اخلف. (اصول کافی)

۲ــ من عامل الناس و لم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته و حرمت غیبته و ظهر عدله و وجبت اخوته. (اصول کافی)

۳ــ ثلثة لم یجعل الله تعالی لاحدفیها رخصة برالوالدین برین کانا او فاجرین و الوفاء بالعهد للبروالفاجر واداء الامانة للبر والفاجر. (خصال شیخ صدوق).

٤ــ من شرط لامرئته شرطاً فلیف به فان المسلمین عند شروطهم الا شرطاً حرم حلالا او احل حراما. (تهذیب)

۵ــ ان شرالدواب عندالله الذین کفروا فهم لایؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم

←

باید دانست که خداوند پیمان شکنی را بهیچ وجه حتی در بارهٔ مشرکین و کفار اذن نفرموده ووفای به پیمان آنها را هم واجب فرموده است.

پیمان با مشرکین محترمست: پس از قدرت و شوکت اسلام در سورهٔ برائت بجهاد با مشرکین امر فرمود که مکه معظمه را از لوث شرک و بت پرستی پاک کنند ولی از این حکم آن عده از مشرکینی که سابقه پیمان عدم تعرض با مسلمین دارند استثناء فرمود که باید به پیمان خود وفا کنند و متعرضشان نشوند تا مدت پیمانشان پایان پذیرد آنگاه با آنها جهاد کنند چنانچه می فرماید «مگر کسانی از مشرکین که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمانتانرا نقص نکرده و با کسی بر علیه شما هم پشتی نکرده اند برای آنها پیمانشانرا تا مدتشان کامل کنید بدرستیکه خدا پرهیزگارانرا دوست می دارد»[1].

وفای بعهد پیغمبر با مشرکین: شواهد بسیاری در دست است که چقدر پیغمبر اکرم ما (ص) بوفای بعهد اهتمام داشت از آنجمله در صلح حدیبیه بین آنحضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد که اگر کسی از پیروان رسول خدا(ص) بسوی قریش آید قریش او را بپذیرند و هر کس از قریش بسوی پیغمبر(ص) آمد او را نپذیرد رسول خدا(ص) همچنان بر پیمان خود استوار بود و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نمی پذیرفت.

ابورافع می گو ید: قریش مرا بنزد پیغمبر(ص) فرستادند هنگامیکه آنحضرت را دیدم در دلم نور اسلام تابید بآنحضرت عرض کردم یا رسول الله(ص) من دیگر بسوی قریش بر نمی گردم فرمود من بر خلاف عهد عمل نمی کنم و پیام آوران را نگه نمی دارم تو بسوی آنها باز گرد و اگر دیدی باز اسلام را می خواهی از نو بسوی ما باز آی[2].

پیمان با قریش محترم است: حذیفة الیمان می گو ید: چیزیکه مانع آن گردید که من در «بدر» حاضر شوم جز این، چیز دیگر نبود که من و ابوالحسیل خارج شدیم و بکفار قریش برخوردیم آنها بما گفتند: شما محمد(ص) را می خواهید گفتیم نه ما مدینه را می خواهیم، از ما عهد و پیمان خدائی گرفتند که بشهر وارد شو یم و با او همکاری در

فی کل مرة و هم لایتقون. (سوره ۸ آیه ۵۷ و ۵۸).

۱ــ الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئاًولم یظاهروا علیکم احداً فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین. (سوره ۹ آیه ٤)

۲ــ کتاب اسلام و صلح جهانی تألیف سید قطب صفحه ۲٦٤.

جنگ نکنیم. بسوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم فرمود «منصرف شوید با پیمان شما مسئله منتفی شد ما از خدا یاری و کمک می طلبیم»[۱].

پسر را پدر باز گردانید: هنگامیکه سهیل بن عمر در بارهٔ صلح حدیبیه با رسولخدا(ص) مذاکره می کرد هنگام نوشتن عهد نامه و پیش از امضاء شدن آن جندل فرزند سهیل که از کفار قریش فرار کرده بود در حالیکه پاهایش در زنجیر بود اظهار اسلام کرده خود را میان مسلمانان انداخت پدرش چون اینرا دید نزد پسرش آمده بر او طپانچه زد و گفت یا محمد(ص) این اولین چیزی است که با یکدیگر معاهده و مصالحه نموده ایم باید فرزندم را رد کنی پیغمبر(ص) بواسطه عهدی که شده بود پذیرفت و جندل را بشرطیکه او را امان دهد و اذیت نکند حاضر شد که تحویل دهد پس از اصرار آنحضرت او را امان داد جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده ام چگونه میان مشرکین روم رسولخدا فرمود برو صبر کن تا خدا برای تو فرج کند چه ما بر خلاف آنچه پیمان بسته ایم نمی توانیم کاری کنیم سهیل دست فرزندش را گرفت و برد ولی بعهدش وفا نکرده او را اذیت و آزار فراوان کرد[۲].

همینجا می‌ماندم تا بمیرم: پیغمبر اکرم(ص) بیکنفر وعده فرمود که درمکان معینی نزد سنگی بماند تا او بیاید آنحضرت همانجا توقف فرمود آنشخص نیامد تا وقتیکه آفتاب سوزان بر بدن آنحضرت افتاد بعضی از اصحاب که آن حضرت را در آنحال دیدند عرض کردند از اینجا حرکت بفرمائید فرمود نمی توانم بجای دیگر روم تا وقتیکه آنشخص آمد حضرت فرمود اگر نیامده بود از اینجا حرکت نمی کردم تا مرگم برسد[۳].

اسماعیل صادق الوعد: در سورهٔ مریم راجع باسماعیل صادق الوعد می فرماید: «و یاد کن در قرآن قصه اسماعیل را بدرستیکه راست وعده و فرستادهٔ خداوند بخلق و خبر دهنده بود»[۴].

این پیغمبر بکسی وعده داد که من در این مکانم تا تو بیائی سه شبانه روز و بقول

۱ــ کتاب اسلام و صلح جهانی تألیف سید قطب صفحه ۲٦٤.
۲ــ تفسیر منهج الصادقین سوره الفتح.
۳ــ بحار الانوار.
٤ــ واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً. (سوره مریم آیه ٥٤)

اکثر و اشهر یکسال در آنجا ماند تا او آمد و خداوند در آیه ای که ترجمه اش گذشت او را بصدق وعده میستاید.

بیوفائی از کفر سرچشمه می گیرد: حضرت امیرالمؤمنین نقض عهد و خلف وعده را از شعبه های کفر می داند می فرماید «بخدا سوگند که معاویه از من زیرک تر نیست لیکن او پیمان میشکند و از حق منحرف می شود و از عقوبت خدا نمی ترسد و اگر بدی پیمان شکنی نبود من از همه زیرک تر و بروش نیرنگ بازی داناتر بودم ولی هرنیرنگ و بیوفائی بیرون رفتن از فرمان خداست و هر نافرمانی خدا کافر شدن بمعبود مطلق است و هر نیرنگباز و بیوفائی را پرچمی است که بآن در روز قیامت شناخته می شود»[۱].

علامه مجلسی می فرماید: در روایات از صاحب کبائر بکافر تعبیر شده و محتمل است که چون غدر از گناهان کبیره است در این خطبهٔ شریف از آن بکافر تعبیر شده است.

مسلمان نیرنگ نمی زند: و نیز می فرماید: «بدرستیکه وفای بعهد همزاد راستی و درستی است و هیچ سپری را نگاهدارنده تر از وفای بعهد برای نجات از عذاب نمی دانم و کسیکه بازگشتش را می شناسد (ایمان بروز جزا دارد) غدر نمی کند و پیمان نمی شکند در زمانی هستیم که مردمان بیوفائی ونیرنگ را کیاست و زیرکی می گیرند و جاهلان آنها را بنیکی فراست نسبت می دهند چه می شود این گروه حیله گر و جاهل را خدا ایشانرا بکشد بدرستیکه راههای حیله را می بیند کسیکه در استنباط آرای نیک ید طولانی دارد (اشاره بخود آنحضرت) یعنی راههای حیله را که از آنجمله پیمان شکنی است من خوب می دانم لیکن مرا امر و نهی خدا مانع است ولی کسیکه درد دین ندارد و از هیچ گناهی پرهیز نمی کند (مانند معاویه و عمر و عاص) امر خدا را ندیده انگاشته و در مواقع حیله فرصت را غنیمت می شمارند، نیرنگ می زنند و خلف وعده می کنند[۲].

۱ــ والله مامعویة بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر ولولا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن کل غدرة فجرة و کل فجرة کفرة و لکل غادر لواء یعرف به یوم القیمة. (نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۰۰ ص ۳۷۵).
۲ــ ان الوفاء توأم الصدق ولااعلم جنة اوقی منه ــ ولا یقدر من علم کیف المرجع ولقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کیساً و نسبهم اهل الجهل فیه الی حسن الحیلة مالهم قاتلهم

نقض عهد و دروغ: بعضی از فقهاء نقض عهد و خلف وعده را از اقسام دروغ دانسته‌اند خصوصاً اگر در هنگام تعهد و وعده دادن تصمیم داشته باشد که بوعده‌اش وفانکند و عهدش رابکشند بنابراین تمام آیات و روایات وارده در مذمت و حرمت و عقوبت دروغ که سابقاً ذکر گردید شامل نقض عهد هم می شود.

شرط ضمن عقد لازم: ظاهر کلمات اکثر فقهاء آنستکه عهد و وعده و هر شرطی اگر در ضمن عقد لازمی مانند خرید و فروش و صلح و اجاره واقع شود وفای بآن واجب است و اگر ابتداء واقع شود وفای بآن مستحب است.

و بعضی دیگر فرموده‌اند که عهدها و شرطهائیکه در ضمن عقد می شود علاوه بر اینکه وفای بآن واجبست بر عهدهٔ شخص متعهد حقی برای طرف ثابت می شود بطوریکه می تواند مطالبه کند و اگر نداد بزور و قهر حق خود رابگیرد ولی اگر وعده ضمن عقد لازمی نباشد بلکه عهد و شرط ابتدائی باشد این حق ثابت نمی شود و فقط همان حکم تکلیفی بوفای عهد متوجه اوست.

باید همه جا و همیشه وفای بعهد کرد: لیکن پس از دانستن آیات و روایات گذشته واضح می شود که احتیاط شدید در وفا کردن بهر وعده‌ایست و سزاوار است برای اینکه شخص به پیمان شکنی مبتلا نشود در هنگام عهد کردن و وعده دادن بطور جزم متعهد نگردد بلکه بطور تعلیق «شاید و اگر» متعهد شود و لااقل معلق برخواست خدا کند و بگوید انشاءالله یعنی اگر خدابخواهد چنین و چنان خواهم کرد.

تعلیق بر مشیت متفاوتست: هر نذر و پیمان و وعده‌ای که بمشیت و خواست خداوند معلق شود واجب الوفاء نیست چنانچه علامه حلی فرموده و مشهور فقهاء هم با ایشان موافقند مگر در فعل واجب یا ترک حرام که تعلیق بر مشیت مؤثر نیست.

باید دانست که اینحکم درصورتی است که گفتن انشاءالله ازروی تعلیق باشد ولی اگر از روی جزم متعهد شود و وعده بدهد و برای تبرک مثلاً بگوید انشاءالله (نه بطور تعلیق) آن نذر و عهد واجب الوفاء است.

وعدهٔ شر وفا ندارد: پوشیده نماند آنچه از لزوم وفابعهدذکرشد درصورتی است که

الله قدیری الحول القلب وجه الحیلة و دونها مانع من امرالله و نهیه فید عها رأی عین بعد القدرة علیها و ینتهز فرصتها من لاجریحة له فی الدین (نهج البلاغه خطبه ۴۳).

مورد عهد و وعده امر شری نباشد پس اگر وعدهٔ بدی بکسی بدهد که از آن بوعید تعبیر می شود خلف چنین وعده‌ای قبیح نیست و ضرری ندارد بلکه از آیات شریف و اخبار وارده در نیکی عفو چنین استفاده می شود که بچنین وعده‌هائی عمل نکردن بسیار خوبست مثلاً از همسر یا فرزند خود یا دیگری خلافی دیده و عهد کرد که با او چنین و چنان می کنم یا احسان خود را از او می برم البته عمل نکردن بچنین عهد و وعده‌ای بسیار خوب و مطلوب و مورد امر خداوند است چنانچه می فرماید «باید که در گذرند و ببخشند آیا نمی خواهید که خدا شما را بیامرزد»[1].

اگر آن عهد و وعید را بقسم مؤکد کرده سزاوار است برای اینکه مخالفت قسم نشده باشد بطوریکه بطرف شری نرسد بآن عمل کند تا مخالفت قسم نشده باشد مانند آنچه راکه خداوند بایوب یاد داد.

ایوب و دسته چوب: هنگامیکه از همسر خود خلافی دید قسم خورد یکصد تازیانه باو بزند چون از بیماری برخاست و خواست بسوگندش وفاکند باو دستور داده شد دسته چوبی که عدد آن یکصد دانه باشد (مانند جاروب) بدست بگیرد و یکدفعه باو بزند تا صدق کند یکصد چوب باو زده و خلاف قسم هم رفتار نکرده باشد بعلاوه بزن هم صدمه‌ای نرسد چنانچه این قصه را در سورهٔ ص بیان می فرماید که «بدستت یکدسته از چوب اذخر (یا از شاخهای باریک) بگیر و به زن خود بزن و سوگندت را مخالفت مکن»[2].

۱ــ ولیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم (سوره ۲۴ آیه ۲۲).

۲ــ و خذبیدك ضغثاً فاضرب به ولا تحنث (سوره ۳۸ آیه ۴۳).

بازگشت به فهرست

۲۲ـ خیانت بامانت

بیست و دوم از گناهانیکه در نص معتبر بکبیره بودنش تصریح شده غلول یعنی خیانت است چنانچه در صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) از حضرت جواد و همچنین از حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است.

بعضی از اهل لغت گفته‌اند غلول خیانت در مالی است که از کفار گرفته‌اند و بتصرف مسلمانان آمده ولی هنوز قسمت نکرده‌اند بعضی دیگر گفته‌اند غلول مطلق خیانت است و از آنجمله است خیانت در غنیمت پیش از تقسیم.

دلیل اینکه خیانت بطور کلی حرام است روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) است و در آن بجای کلمه غلول فرموده «والخیانة» یعنی از جمله گناهان کبیره خیانت است[1] و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) فرموده است «والخیانة».

وعدهٔ عذاب در قرآن: و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و روایات معتبره بر آن وعده عذاب داده شده می‌فرماید «هر کس خیانت کند روز قیامت با خیانت خود همراه است و همه در آنروز بجزای عملشان می‌رسند و به هیچکس ستم نمی‌شود آیا کسیکه در طریق رضایت و خوشنودی خدا گام بر می‌دارد مانند کسی است که مشمول

۱ــ این روایت را صدوق در عیون اخبار الرضا بسه طریق نقل فرموده و شیخ انصاری در مکاسب می‌فرماید از حیث سند کمتر از صحیحه نیست.

خشم خدا است و جایگاهش دوزخ است و بدجایگاهی است»[1].

در سورهٔ تحریم می‌فرماید: «زن نوح و زن لوط بآن دو خیانت کردند پس ایشان از آن دو زن چیزی را از عذاب خداوند دفع نکردند و بآنها گفته شد بآتش در آئید همراه داخل شوندگان»[2].

و نیز می‌فرماید: «بدرستیکه خداوند خیانت کنندگان را دوست نمی‌دارد[3] و «ای کسانیکه گرویده‌اید باخدا و رسولش خیانت نکنید و نیز بامانتهای خود خیانت نورزید در حالیکه می‌دانید»[4].

و آیات شریفی که در آن امر باداء و رد امانت که ضد خیانت است بسیار از آنجمله می‌فرماید «اگر کسی از شما دیگری را امین دانست و چیزی نزدش بامانت گذاشت باید ادای امانت کند و از عذاب پروردگارش بترسد[5] (که مبادا در امانت خیانت کرده مستوجب عذاب خدا گردد) و تهدیداتی که در این آیه در اهمیت امانت داری و عذاب خیانت شده پوشیده نیست.

و نیز می‌فرماید: «بدرستیکه خدا بشما امر می‌کند امانتها را بصاحبانش برگردانید»[6].

خیانت و اخبار اهلبیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم(ص) می‌فرماید کسیکه در دنیا در امانت خیانت کند و آنرا بصاحبش ندهد تا بمیرد بر غیر دین اسلام مرده و خدا را ملاقات می‌کند در حالیکه براو خشمناک است[7] و در حدیث دیگر است که امر کرده

۱ــ و من یغلل یأت بماغل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لایظلمون افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر. (سوره ۳ آیات ۱۶۰ و ۱۶۱).

۲ــ فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً وقیل ادخلاً النارمع الداخلین (سوره تحریم آیهٔ ۱۰).

۳ــ ان الله لایحب الخائنین (سوره انفال آیهٔ ۶۰).

۴ــ یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول وتخونوا اماناتکم و انتم تعلمون (سورهٔ انفال آیهٔ ۲۷).

۵ــ فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی اؤتمن امانته (سوره ۲ آیه ۲۸۳).

۶ــ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها (سوره ٤ آیه ۶۱).

۷ــ من اخان امانة فی الدنیا و لم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیر ملتی و یلقی الله و هو علیه غضبان و من اشتری خیانة و هو یعلم فهو کالذی خانها. (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ صفحه ۲۲۵ ج ۱۳).

می شود او را در آتش بیندازند پس برای همیشه در گودال جهنم فرو می رود[1] و کسیکه دانسته مال خیانت شده (مثل مال دزدی یا مغصوب) را می خرد دروزر و عذاب مانند خائن است.

و نیز می فرماید: مسلمان مکر و نیرنگ نمی زند چون شنیدم از جبرئیل که مکر و خدعه در آتش است سپس فرمود از ما نیست کسیکه در معامله اش مردم را فریب دهد و از ما نیست کسی که بمؤمنی خیانت کند[2].

و نیز می فرماید: «سه خصلت است که در هر کس باشد دلیل بر نفاق اوست هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند دروغگوئی، خلف وعده و خیانت در امانت[3].

امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: چهار خصلت است که هر گاه یکی از آنها در اهل خانه‌ای پیدا شود فقر و نکبت آنها را می گیرد و بیخانمانشان می سازد: خیانت، دزدی، شرابخواری و زنا[4].

خیانت فقر می آورد: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: «امانت داری موجب ثروت و خیانت موجب تهیدستی است»[5].

بحضرت صادق(ع) عرض کردند زنی در مدینه است که مردم دختران خود را برای تربیت نزد او می گذارند با این کسب ضعیف هیچکس را در بی نیازی مانند او ندیدیم حضرت فرمود او راستگو است و ادای امانت می کند و اینها روزی را وسیع می کند[6].

۱ــ فیؤمر به الی النار فیهوی به فی شفیرجهنم (وسائل کتاب الودیعة باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۲ــ من کان مسلماً فلایمکر ولا یخدع فانی سمعت جبرئیل یقول ان المکر و الخدیعة فی النارثم قال لیس منا من غش مسلماً ولیس منا من خان مؤمنا. (وسائل کتاب الودیعة باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۳ــ اصول کافی (روایت در صفحه ۳۷۲ در بحث پیمان شکنی چاپ شده است).

٤ــ اربعة لا تدخل واحدة منهن بیتا الاخرب ولم یعمر بالبرکة: الخیانة والسرقة و شرب الخمر و الزنا (وسائل الشیعه کتاب الودیعة باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲٦).

۵ــ الامانة تجلب الغنی و الخیانة تجلب الفقر (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۷).

٦ــ قلت لابیعبدالله(ع) امرأة بالمدینة کان الناس یضعون عندها الجواری فیصلحن و قلناما صب علیها من الرزق فقال(ع) انها صدقت الحدیث وادت الامانة و ذلك یجلب الرزق. (وسائل کتاب

←

حضرت صادق(ع) می فرماید: «بطول رکوع و سجود شخص منگرید چون ممکن است در اثر عادتش باشد که ترک عادت بر او سخت دشوار است لیکن براستگوئی و امانتداریش بنگرید»[1] یعنی این دو خصلت است که دلیل بر قوت ایمان و سعادتمندی شخص است.

امانت باید رد شود بهر که باشد: روایات زیادی داریم که باید امانت بصاحبش برگردانده شود هر کس که باشد و وجوب رد امانت و حرمت خیانت تنها نسبت بمسلمان نیست بلکه با جمیع افراد بشر است مسلمان یا کافر حتی نسبت بناصبی ها که بدترین کفارند.

حضرت صادق (ع) می فرماید: «ازعذاب خدا بترسید و امانت را بصاحبش برگردانید اگر کشنده علی علیه السلام مرا بر چیزی امین قرار داد هر آینه امانتش را باو بر می گردانم»[2].

«ازخدا بترسید و امانت را بصاحبش برگردانید سفید پوست باشد یا سیاه پوست هر چند از خوارج (دشمنان علی(ع) یا اهل شام باشد[3].

شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید آیا حلال است از روی مکر و خیانت مال ناصبی (یعنی دشمن اهلبیت (ع)) را تصرف کنیم؟ حضرت فرمود کسیکه ترا امین دانست و از تو امید خیرخواهی داشت امانتش را باو برگردان هر چند کشندهٔ حسین(ع) باشد»[4].

الودیعه باب ۱ حدیث ۵ ص ۲۱۹ ج ۱۳).

بصفحه ۱۵٤ و پاورقی آن مراجعه شود.

۱ــ وسائل الشیعه کتاب الودیعة باب ۱ ص ۲۲۰ حدیث ۸ ج ۱۳

۲ــ اتقوالله وادوا الامانة الی من ائتمنکم فلو ان قاتل علی ائتمنی علی امانة لادیتها الیه (وسائل کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۱ ج ۱۳).

۳ــ فاتقوا الله وادوا الامانة الی الاسود والابیض و ان کان حروریاً و ان کان شامیاً (وسائل الشیعه کتاب الودیعة باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ۳).

٤ــ ان رجلا قال لابیعبدالله(ع) الناصب یحل لی اغتیاله قال(ع) ادالامانة الی من ائتمنك و اراد منك النصیحة ولو الی قاتل الحسین(ع). (وسائل الشیعه کتاب الودیعة باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ٤).

نظیر این روایت دیگری است که از همان حضرت می پرسد، مردی از دوستان شماست که بردن مال بنی امیه را حلال می داند و ریختن خونشانرا جایز می شمارد و بعضی از بنی امیه نزدش امانتی گذاشته آیا می تواند آن امانت را تصرف کند و باو رد نکند؟ حضرت فرمود «امانت را بصاحبش رد کنید هر چند مجوسی باشد»[1].

و نیز می فرماید: «جز این نیست خدا پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه مردم را وادارد براستگوئی وادای امانت بتمام مردم، نیکوکار باشند یا بدکردار»[2].

از محمد بن قاسم مرو یستکه گفت بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم شخصی مال قیمتی را نزد دیگری بامانت سپرد که مردی است از عرب و می تواند مالش را تصرف کرده باو هیچ رد نکند و صاحب مال را توانائی پس گرفتن امانتش نیست و مردی است خبیث و دشمن اهلبیت(ع) حضرت فرمود: بآن مرد عرب بگو امانتش را رد کند و باو خیانت نکند جز این نیست که صاحب مال او را بامانت خدائی بر آنمال امین قرار داده است (یعنی امانتی که خدا امر بادای آن فرموده است)[3].

حضرت سجاد(ع) بشیعیان خود می فرمود: بر شما باد بادای امانت، بخدائیکه محمد (ص) را براستی بپیمبری برگزید اگر کشندهٔ پدرم حسین بن علی(ع) مرا بر شمشیریکه با آن پدرم را کشته امین قرار دهد شمشیرش را باو رد می کنم[4].

وسوسهٔ شیاطین زیاد می شود: هر عملی که مهمتر باشد شیاطین بیشتر در مقام

۱ــ عن الحسین الشبانی قال قلت لابیعبدالله(ع) رجل من موالیك یستحل مال بنی امیه و دمائهم و انه وقع لهم عنده ودیعة فقال(ع) ادوا الامانة الی اهلها و ان کانوا مجوسیاً. (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۳ حدیث ۵).

۲ــ ان الله عزوجل لم یبعث نبیاً الابصدق الحدیث واداء الامانة الی البرو الفاجر (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۳ حدیث ۷).

۳ــ عن محمد بن القاسم قال سئلت ابا الحسن عن رجل استودع رجلا مالا له قیمة و الرجل الذی علیه المال رجل من العرب یقدر علی ان لایعطیه شیئاً والرجل الذی استودعه خبیث خارجی فقال(ع) لی قل له یرد علیه فانه ائتمنه علیه بامانة الله (وسائل الشیعة کتاب الودیعه ج ۱۳ ص ۲۲۴ حدیث ۹).

۴ــ عن علی بن الحسین(ع) یقول لشیعته علیکم باداء الامانة فوالذی بعث محمدا (ص) بالحق نبیاً لو ان قاتل ابی الحسین بن علی(ع) ائتمنی علی السیف الذی قتله به لادیته الیه (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۵ حدیث ۱۳).

فریب بشر هستند حضرت صادق(ع) می فرماید: «کسیکه امانتی نزدش سپرده شد و بصاحبش برگردانید هزار گره از گره های آتش را از گردن خود باز نموده است پس درادای امانت شتاب کنید جز این نیست کسی که امانتی نزدش سپرده شد ابلیس بر او یکصد شیطان از دستیارانش می گمارد تا او را وسوسه و گمراه سازند که در امانت خیانت کند و هلاکش کنند مگر کسیکه خدا او را از شرشان نگهدارد[1].

محمد (ص) امین: در حالات رسولخدا(ص) همه نقل کرده اند که قریش پیش از اسلام آنحضرت را امین می خواندند و اموال و متاعهای خود را پیش آنحضرت بامانت می گذاشتند و همچنین سایر طوایف عرب که در موسم حج بمکه معظمه می آمدند امانتشانرا بآن حضرت می سپردند و پس از اسلام هم حال آنها با آن حضرت چنین بود و چون آنحضرت عازم هجرت بمدینه شد امیرالمؤمنین(ع) را بر جای خود قرار داد و فرمود همه روز صبح و عصر در ابطح نداکن هر کس نزد محمد(ص) امانتی گذاشته بیاید تا باو رد کنم.

اقسام خیانت: خیانت بر سه قسم است: خیانت بامانت خدا، خیانت بامانت رسول(ص) و خیانت بامانت مردم.

۱ــ امانت خدا: در سورهٔ احزاب می فرماید: «بدرستیکه ما امانت را بر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه داشتیم، از برداشتن آن شانه خالی کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت بدرستیکه او بسیار ستمگر و نادانست»[2].

در بیان مراد از امانت خدا در این آیه وجوهی ذکر شده از آنجمله گفته اند یعنی نعمت عقل و همچنین تکالیف پروردگار عالم یعنی واجبات و محرماتیکه توسط پیغمبر خود بیان فرموده، و بندگانرا بآن مکلف ساخته و اموری که اعتقاد بآنها را واجب فرموده است بنابراین ترجمه آیه چنین می شود «بدرستیکه ما عرضه داشتیم پذیرفتن عقل و تکلیف را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنرا نپذیرفتند (چون بحسب خلقت استعداد آنرا نداشتند)

۱ــ من ائتمن علی امانة فاداها فقد حل الف عقدة من عنقه من عقد النار فبادروا بالامانة فان من ائتمن علی امانة و کل به ابلیس مأة شیطان من مردة اعوانه لیضلوه و یوسوسوا الیه حتی یهلکوه الامن عصم الله عزوجل.

۲ــ انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولاً. (سوره ۳۳ آیهٔ ۷۲).

و از پذیرفتنش ترسیدند (بواسطهٔ سخت بودن امانت داری و شدت عذاب خیانت بآن) و انسان پذیرفت (چون استعدادش را داشت) جز این نیست که بسیار ستم کننده است باین امانت (قوه غضبیه را بر عقل ترجیح داده بامانت خدا خیانت می کند) و بسیار نادان است (چون از قوه شهو یه پیروی می کند و از شدت عقوبت خیانت بامانت خدا بیخبر است).

امانتداری نسبت بعقل و تکلیف: امانتداری نسبت بعقل آنست که در جمیع حالات حاکم در وجودش را عقل قرار دهد هر کاری که می کند، هر حرفی که می زند باید بامر و اذن او باشد چنانچه اگر عقل را مغلوب کرد و از شهوت و غضب پیروی نمود بامانت خدا خیانت کرده است[1].

امانتداری نسبت بتکالیف خدا باینستکه اولاً باید سعی کند آنها را یاد بگیرد و بفهمد بطوریکه یک تکلیف ندانسته نداشته باشد و همه را ازجان و دل بپذیرد و با کمال اهمیت و جدیت در صدد عمل کردن بآنها باشد بطوریکه تکلیفی از او فوت نشود.

حضرت باقر(ع) می فرماید: خیانت با خدا و رسول(ص) مخالفت کردن اوامر آنها است و اما خیانت بامانت پس هر انسانی امین قرار داده شده بر آنچه خداوند بر او واجب فرموده[2] یعنی واجبات خدا امانت است که باید از عهده اش بیرون آمد.

هر گاه وقت نماز می شد امیرالمؤمنین(ع) برخود می پیچید و می لرزید و رنگش دگرگون می شد بایشان می گفتند شما را چه می شود؟ می فرمود هنگام نماز است و وقت ادا کردن امانت خداست همان امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد و نتوانستند قبول کنند و از ادای آن ترسیدند[3] البته این معنی نسبت بسایر تکالیف نیز هست و اختصاصی به نماز ندارد.

احکام دین را برسانید: متأسفانه در دورهٔ ما بیشتر مردم بامانت های خدا خیانت می کنند و بقدری سرگرم دنیاو مادیات و شهوات شده اند که کسی در صدد یادگرفتن

۱ــ برای اطلاع بیشتر بکتب اخلاقی مانند معراج السعادة نراقی مراجعه شود.

۲ــ عن الباقر(ع) فخیانة الله والرسول معصیتهما و اما خیانة الامانة فکل انسان مأمون علی ما افترض الله تعالی علیه. (تفسیر صافی).

۳ــ ان علیاً (ع) اذا حضر وقت الصلوة یتململ و یتزلزل و یتلون. فیقال له مالك یا امیرالمؤمنین(ع) فیقول جاء وقت الصلوة وقت امانة عرضها الله علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها (تفسیر صافی ج ۲ ذیل آیه ۷۲ سوره احزاب ص ۳۷۰).

تکالیف دین نیست تا چه رسد بعمل کردن بآن و نزدیکست آثار دین محو و تکالیف خدا کهنه شود با اینکه بر اهل هر دوره‌ای چنانچه دانستن و عمل کردن بآنها واجبست همچنین باید بدیگران و دوره‌های بعد برسانند باید احکام دین منتشر گردد هر چند فعلاً هم مورد لزوم و ابتلاء نباشد برای اینکه کهنه نشود و از بین نرود اما بدبختانه بیشتر مردم نه خود دانسته اند و نه بدیگران رسانده اند کسانیکه در دهات رفت و آمد دارند خوب می دانند که چقدر در انجام تکلیف تبلیغ دین مسامحه می شود.

۲ــ امانت پیغمبر: در حدیث مسلم بین شیعه و سنی است که رسول اکرم(ص) پیش از وفات فرمود: «بدرستیکه من وامیگذارم بین شما دو چیز سنگین و نفیس و پر ارزش را یکی قرآن مجید و دیگری عترتم و در قیامت از شما سؤال می کنم با این دو چیز بزرگ چه کرده اید؟»[1].

در مجمع می نویسد: تعبیر از قرآن و عترت به «ثقلین» بواسطه سنگینی پیروی از آنهاست و امانتداری نسبت بقرآن مجید اینست که در خواندن آن بمقداریکه می شود مداومت کند و معارف و حقایقی که در آن است یاد بگیرد و در اندرزها و پندهای آن متنبه و متأثر بشود و بدستورات آن عمل کند و خیانت بآن، ترک خواندن و تدبر در آیات و عمل نکردن بدستورات آنست و خیانت کننده بقرآن در روز قیامت مورد باز خواست پیغمبر اکرم(ص) واقع می شود چنانچه در قرآن مجید می فرماید «روز قیامت رسول خدا(ص) می گوید پروردگارا بدرستیکه قوم من این قرآن را رها نمودند»[2].

ذریهٔ پیغمبر امانتند: نسبت بعترت باید کمال محبت و مودت را داشت و راستی آنها را از جان و دل دوست بدارد دوازده نفر از ایشانرا که معصومند امام و واجب الاطاعه و آنها را حجت و واسطه بین خود و خدا بشناسد و در جمیع اقوال و افعال پیرو و تابع دستورات آقایان باشد و نسبت ببقیه سادات کمال خضوع و احترام را رعایت و از صمیم قلب بایشان مهر ورزیده در انجام کارها و احتیاجاتشان کوشا باشد تا امانت جدشان را رعایت کرده باشد.

از جمله امانتداری آل محمد علیهم السلام بر پا داشتن نام آنها و ذکر فضائل و

۱ــ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی (بحار الانوار جلد ٦)

۲ــ و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً (سوره ۲۵ آیه ۳۲).

مناقب ایشانست، در اوقاتیکه ایشان شادند شاد و در ایام اندوهشان اندوهناک باشد هنگام زندگیشان بمحضر شریفشان مشرف و در هنگام رحلتشان بزیارت قبول متبرکشان برود.

۳ــ امانت مردم: باید دانست که امانت بر دو قسم است: امانت مالکی و امانت شرعی؛ امانت مالکی آنست که شخص مال خود را بقصد امانت بدیگری بسپارد خواه منظور اصلی همان امانتگذاری و نائب کردن دیگری در حفظ آن مال باشد که آنرا ودیعه می گویند یا اینکه مقصود اصلی چیز دیگری مثل بهره برداری است و بالتبع مال در دست دیگری امانت می شود مانند اجاره، چون کسیکه مالی را اجاره می کند منظور بهره‌برداری از منافع آنست و اصل مال در اینحال امانتی از طرف صاحبش در دست مستأجر است و مانند عاریه که مقصود انتفاع و بهره‌برداری مجانی است و اصل مال در دست عاریه کننده امانت است و مانند رهن (گرو) که منظور وثیقه بودن مال است نزد طلبکار در مقابل طلبی که از طرف دارد در اینصورت آنمال از طرف صاحبش نزد مرتهن امانت است یا مانند مال المضاربه در نزد عامل.

بالجمله مالی که نزد اشخاص مزبور از طرف صاحبانش قرار می گیرد امانت است و دارای احکامی است که ذکر می شود.

امانت شرعی: امانت شرعی آنستکه مال از طرف صاحبش بعنوان امانت نزد دیگری قرار نگرفته بلکه بحکم شرع امانت است مثلاً مال شخص قهراً در دست دیگری قرار می گیرد مانند اینکه باد می وزد و لباس دیگری را بخانهٔ همسایه میاندازد یا سیل می آید و متاع دیگری را بخانه غیر می ریزد یا حیوان گمشده‌ای بمنزل کسی وارد می شود یا مشتری جنس سربسته‌ای می خرد و در آن مالی از فروشنده می یابد یا فروشنده پول بیشتری را اشتباهاً از مشتری دریافت می کند زیادتی امانت است نزد فروشنده و همچنین نسبت بخریدار اگر جنس را اشتباهاً زیادتر گرفته و مانند مالی که انسان پیدا می کند امانتی است از طرف صاحبش که باید در نگهداری آن کوشید و بصاحبش برگرداند بشرحی که در رساله‌های عملیه متذکر شده‌اند یا گمشده کسی را که می یابند یامال دزدیده شده را که بدست می آورند نمی توانند بدزدیا غاصب برگردانند یا مالی را که از دست بچه یا دیوانه می گیرند برای اینکه از بین نرود امانت است و باید به ولی طفل یا دیوانه برگردانده شود یا مانند نامهٔ شخصی که اشتباهاً بدیگری داده می شود باید بصاحبش برساند و باز کردن و خواندنش حرامست.

خیانت بامانت مردم: اگر مال دیگری بامانت مالکی یا شرعی بدست کسی رسید خیانت کردن بآن حرامست و چنانچه گذشت از گناهان کبیره است و خیانت به یکی از این سه امر: تعدی، تفریط و مسامحه در رد حاصل می شود.

۱ــ تعدی بامانت: دست درازی و تصرف کردن در آن است بآنچه صاحبش اجازه نداده مانند برداشتن پول امانتی هر چند بعنوان قرض باشد و تصمیم دارد که مثلش را برگرداند بمجرد تصرف خائن در امانت است یا مثل پوشیدن لباس یا فرش کردن فرش امانتی یا سوار شدن بر مرکب امانتی بدون اذن صاحبش یا مانند گشودن صندوق یا کیسه امانتی یا خواندن کتاب امانتی بدون اذن صاحبش بلکه تغییر دادن جای امانت در صورتیکه صاحبش مکان معینی را برایش قرار داده بدون عذر شرعی صحیح نیست و در تمام این موارد هر گاه امانت تلف شود ضامن است وبایدعوضش را بصاحبش بدهد چون پس از تعدی بامانت خیانتکار است نه امانت‌دار که ضمان نداشته باشد[1].

۲ــ تفریط بامانت: آنستکه در نگهداری آن کوتاهی کند و آن طوریکه عرفاً سزاوار است مسامحه نماید مثلاً اگر مال نقد باشد باید در جای محفوظی آنرا بگذارد که در دسترس نباشد تا بآن دستبرد زنند یا اگر فرش و لباس و کتاب باشد در جای مرطوب قرار ندهد یا مواظب فرش و لباس پشمی یا کرکی باشد که جانور خرابش نکند اگر حیوان است در آب و علوفه اش مسامحه نکند و جایش را مراعات کند و نیز نمی تواند آنمال را نزد دیگری بسپارد هر چند آن شخص را امین و درستکار بداند مگر صاحب مال اجازه بدهد و اگر بخواهد سفر کند نمی تواند امانت را همراه خود ببرد و نه بدیگری بسپارد (مگر با رضایت مالک).

بنابراین اگر آن مال در جایی است که معمولاً محفوظ است تا از مسافرت برگردد و بودنش برای حفظ مال لزومی ندارد آن سفر جایز و مباح است و اگر در نبودنش مال امانتی در معرض خطر است باید آنرا بصاحبش یا وکیلش برگرداند یا اگر میسر نیست بحاکم شرع بسپارد یا ترک سفر کند و چنانچه سفرضروری است باید آنرا بیکنفر امین موثق بسپارد یا همراه خود ببرد.

باید دانست کسیکه از عهدهٔ امانتداری بر نمی آید حق ندارد امانت را بپذیرد و در

۱ــ ما علی المحسنین من سبیل. (سوره ۹ آیه ۹۲).

صورتیکه بصاحب مال بفهماند که برای امانتداری حاضر نیست و او هم اعتنائی به ردش نکند و مال را بگذارد و برود و تلف شود آن شخص ضامن نیست ولی البته اخلاقاً سزاوار است حتی الامکان آنرا نگهداری کند هر چند چون نپذیرفته نگهداری بر او واجب نیست و ضمانی هم ندارد.

پوشیده نیست که ودیعه از عقود جایز ه است و هر وقت طرفین بخواهند می توانند فسخ کنند بنابراین هر وقت مالک بخواهد می تواند امانتش را پس بگیرد و برامین واجبست برگرداند و همچنین هر وقت امین خواست می تواند امانت را بصاحبش برگرداند و مالک نمی تواند نپذیرد.

۳ــ مسامحه در رد کردن امانت: اگر مالی بعنوان امانت مالکی در دست کسی قرار گرفت اگر خود نگهداری مال منظور بوده هر گاه صاحب مال آنرا خواست باید فوراً آنرا برگرداند بطوریکه در عرف بگو یند مسامحه نکرد هرچند صاحب آن مال، کافر حربی و مالش مباح باشد بلی در صورتیکه امانت گذار دزد یا غاصب باشد در اینصورت نباید بآن شخص برگرداند بلکه واجبست بصاحبش برساند.

همچنین باید امانت را بصاحبش برگردانید وقتیکه از تلف شدنش بترسد و چنانچه بصاحب مال میسر نیست بترتیب بوکیل یا حاکم شرع یا امین برساند و نیز اگر نشانه های مرگ را در خودش ببیند باید همین کار را بکند و در صورتیکه هیچیک میسر نباشد اگر وارثش را امین میداند باو بسپارد وگرنه واجبست وصیت کند و شاهد بگیرد و بوصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیاتش را بیان کند. و نیز هر گاه صاحب مال بمیرد بر امانتدار واجبست آنمال را بوارثش برساند مگر اینکه وارث را نشناسد و منتظر تعیین او باشد و اگر وارث متعدد است باید همه را جمع کرده بهمه برساند یا بوکیل ایشان بدهد و اگر بیکی بدهد ضامن سهم دیگران است.

اجاره، عاریه، رهن، و مضاربه: در صورتیکه مال بعنوان دیگری غیر از ودیعه در دست کسی امانت مالکی باشد مثلاً بعنوان اجاره، عاریه، رهن و مضاربه باشد وقتیکه این عناو ین برطرف شد (مثلاً مدت اجاره تمام شد و...) و صاحب مال مطالبه کند باید فوراً باو تسلیم کرد زیرا اجاره و رهن و مضاربه از عقود لازمه است و تا مدت اجاره تمام نشود مالک نمی تواند مال خود را مطالبه کند و تا بدهکار بدهی خود را نپردازد نمی تواند وثیقه ای که نزد طلبکار گذاشته بخواهد و تا مدت عقد مضاربه نگذرد حق استرداد مال را

ندارد و بعضی فرموده اند پس از گذشتن مدت اجاره و مضاربه و فک رهن بر مستأجر و عامل و مرتهن واجبست فوراً مال را بصاحبش برگردانند هر چند مطالبه نکرده باشد مگر اینکه خودش مهلت بدهد. اما عاریه (دادن مال بدیگری که مجاناً از آن بهره ببرد) چون از عقود جایزه است هر وقت صاحبش مطالبه کرد باید فوراً باو رد کرد مانند ودیعه.

در جستجوی مالک و صدقه از طرف او: در امانت شرعی در صورتیکه صاحبش را می شناسد باید باو رد کند هر چند آن شخص بی اطلاع باشد یا مطالبه نکند و اگر نمی شناسد واجبست تا یکسال درصدد جستجوی صاحبش باشد بتفصیلی که در رساله های عملیه است و پس از یکسال آنرا از طرف صاحبش صدقه دهد.

بلوغ و عقل در طرفین ودیعه: شرط صحت ودیعه اینستکه هر یک از امانت گذارنده و امانت گیرنده عاقل و بالغ باشند بنابراین جایز نیست هیچ وقت بمالی که در دست بچه یا دیوانه است دست زد مگر باذن ولی و اگر مالی را از دست بچه یا دیوانه گرفت اگر تلف شد ضامن می شود و باید آنرا به ولی ایشان برگرداند و نمی تواند مجدداً بخود طفل یا دیوانه بدهد بلی اگر مالی را در دست بچه یا دیوانه ببیند و از تلف شدنش بترسد برای حفظ آن می تواند از آنها بگیرد و به ولیشان برساند و اگر بر فرض تلف شد ضمانی ندارد.

آنچه ذکر شد احکام مهم امانتداری و اقسام خیانت بود و برای دانستن سایر احکام و فروعات بکتب ودیعه و عاریه و رهن و وکالت و غیره از کتب فقهی مراجعه شود.

چیزیکه مهم است دانستن اهمیت امانتداری و بزرگی گناه خیانت است که ذکر شد و برای مزید اطلاع و تذکر بترجمه یک آیه و چند روایت دیگر اکتفاء می شود:

خداوند امانتداران را می ستاید: در سوره آل عمران می فرماید: «بعضی از اهل کتاب (نصارا) هستند که اگر مال بسیاری بآنها امانت بسپاری بتورد می کنند و بعضی دیگر (یهود) اگر چیز ناقابلی هم نزدشان بگذاری بتو بر نمی گردانند مگر آنکه در مطالبه سخت گیری و اصرار داشته باشی سببش آنستکه می گو یند خوردن مال غیر اهل کتاب (یعنی غیر یهود) بر ما حرام نیست با اینکه میدانند چنین حکمی در کتابشان نیست بخدا دروغ می بندند»[1].

۱ــ و من اهل الکتاب من ان تأمنه بقنطار یؤده الیك و منهم من ان تأمنه بدینار لایؤده الیك الا ←

در این آیه خداوند نصارا را ستوده که خیانت بامانت غیر همکیش خود را جایز نمی دانند و مال امانتی را هر چه باشد بصاحبش بر می گردانند لیکن یهود را مذمت می فرماید که مال امانتی را هر چند کم باشد اگر مال غیر همکیش آنها باشد بآن خیانت کرده بصاحبش بر نمی گردانند و خیانت را روا می دارند و بخداوند تهمت می زنند و این عمل زشت را حکم خدای می دانند.

رسول خدا(ص) وقتیکه این آیه را خواند فرمود «دشمنان خدا دروغ گفتند هر چیزیکه در جاهلیت بوده (پیش از اسلام) محو نمودم مگر امانت را که باید بصاحبش برگردانده شود مسلمان باشد یا کافر[1]».

از اینجا معلوم می شود که خیانتکار باطایفه یهود دراین جهت مساوی است و اگر آنرا حلال بداند از جمله دشمنان خدا بشمار می رود.

مقاصه از مال امانتی: چون روایات و آیاتی که رسیده عمومیت تمام دارد شیخ در نهایه وجماعتی از قدمای فقهاء فرموده اند مقاصه از مال امانتی جایز نیست چنانچه شیخ روایت نموده در حدیث صحیح از سلیمان خالد که گفت از حضرت صادق(ع) پرسیدم از شخصی طلبی داشتم و بمن نداد و منکر شد و سوگند هم خورد که بدهی ندارم پس از آن مالی از او بعنوان امانت نزد من آمد آیا می توانم امانتش را باورد نکرده بابت طلب خودم تصرف کنم؟ فرمود اگر آن شخص بتو خیانت کرد تو نباید با او تلافی بمثل و خیانت بامانتش کنی و خود را بآنچه باو عیب گرفتی (خیانت) آلوده مساز[2].

در این زمینه روایات دیگری هم رسیده لیکن مرحوم سید در کتاب قضاء از ملحقات عروة الوثقی می فرماید مشهور بین فقهاء اینستکه تقاص از مال ودیعه مانعی ندارد و خود ایشان هم فتوا به جواز داده ولی احتیاط اینستکه این کار را نکنند.

از حضرت صادق(ع) پرسیدند که یکنفر را وکیل می کنند و پولش می دهند که

مادمت علیه قائما ذلك بانهم قالوالیس علینا فی الامیین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون (سوره ۳ آیه ۷۵).

۱ــ کذب اعداءالله ما من شیء کان فی الجاهلیة الاوهو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر و الفاجر (تفسیر مجمع البیان).

۲ــ قال(ع) ان خانك فلا تخنه ولا تدخل فیما عیبته علیه (نهایه).

لباسی برای موکل بخرد وقتیکه ببازار می رود می بیند آنچه در بازار است خودش مثلش را دارد پس پارچه خودش را باو می دهد حضرت فرمودند بچنین کاری نباید البته نزدیک شود و خود را آلوده بچنین خیانتی نکند پس آیه امانت را تلاوت نموده و فرمود: هر چند پارچه ای که مال وکیل است بهتر از آنچه در بازار است باشد اگر در بازار از آن قماش یافت می شود نباید از مال خودش بدهد[1].

و سبب خیانت بودن این معامله ظاهراً وکالت این شخص اذن در خرید پارچه ایست که در بازار است و نظیر این است وقتی که شخص بدیگری پولی می دهد و می گوید بسادات یا بفقراء برسان و خود گیرنده سید یا فقیر باشد نمی تواند از آن پول بعنوان سیادت یا فقر برای خود تصرف کند مگر اینکه صاحب مال اذن عامی داده باشد که شامل آنشخص هم بشود.

خیانت در امانت باری است در قیامت: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: زنهار که یکی از شما مسلمانان شتر دیگریرا خیانت نکند که در روز قیامت آن شتر بر پشت اوست وفریاد می زند زنهار کسی ازشما اسب دیگریرا خیانت نکند واگرچنین کرد روزقیامت آن اسب بر پشت اوست و صیحه می زند پس آن شخص خائن بمن متوسل می شود و فریاد رسی می کند من می گویم هر آینه بشما رساندم و از خطر خیانت در روزقیامت شما را آگاهانیدم و امروز نمی توانم عذاب را ازتوبردارم[2] و ذکر شتر و اسب دراین حدیث ازباب مثل ونمونه است و آنچه که خیانت شده هرچه باشد ازشخص خائن درقیامت جدا نمی شود وباری است بدوش او.

علامه مجلسی پس از نقل حدیث مذکور در معنی غلول می فرماید: در روایت دیگر پیغمبر اکرم(ص) دستور فرموده یکنفر از طرف آنحضرت در بین خلق ندا کند ریسمان یا سوزنیکه بخیانت برده اید بر گردانید جز این نیست که خیانت در قیامت سبب رسوائی و سر

۱ــ عن الصادق(ع) انه سئل عن الرجل یبعث الی الرجل یقول له ابتع لی ثوباً فیطلب له فی السوق فیکون عنده مثل ما یجدله فی السوق فیعطیه من عنده قال(ع) لایقربن هذا ولایدنس نفسه ان الله عزوجل یقول انا عرضنا الامانة الی آخر الایه قال(ع) و ان کان عنده خیر مما یجدله فی السوق فلا یعطیه من عنده (تفسیر صافی نقل از تهذیب).

۲ــ قال(ص) الا لایغلن احد بعیراً فیأتی به علی ظهره یوم القیمة له رغاء الا لایغلن احد فرساً فیأتی به یوم القیمة علی ظهره له حمحمة فیقول یا محمد(ص) یا محمد(ص) فاقول قد بلغت لا املك لك من الله شیئاً (کافی).

بزیری است[1] شخصی آمد و دسته موئی را که برده بود آورد و گفت این دسته مو را بردم تا پالان شترم را بآن بدوزم حضرت فرمود سهم خود را از این دسته مو بتو بخشیدم و نسبت بسهم سایر مسلمانان باید قیمت آن معین شود تا جزء سایر اموال بین ایشان تقسیم گردد. مرد عرب گفت نمی دانستم کار باین سختی است حال که چنین است من این دسته مو را نمی خواهم آنرا داد و رفت.

«یعرف المجرمون بسیماهم» مجلسی می فرماید: مال خیانت شده را که بدوش خائن می گذارند علامت و نشانه ایست که بآن گناهش شناخته می شود و این امری است کلی که فردای قیامت هر کس وارد محشر می شود با گناهی که از آن توبه نکرده و خدا بخواهد بعدل با او معامله کند نشانه‌ای از سنخ گناه همراهش می کند تا اهل محشر سبب استحقاق عقوبتش را بدانند مثلاً شارب الخمر با ظرف شرابی که بوی گندش مردم را می آزارد و صاحب طنبور با آلات طرب و قمار باز با آلات قمارش و هکذا وارد محشر می شوند.

پیغمبر(ص) از ماندن امانت می ترسد: روزی فقیری در مسجد برسولخدا(ص) اظهار فقر نمود فرمود بنشین خدا قادر است فقیر دیگری هم آمد باو هم همین را فرمود سومی هم همچنین تا مردی وارد شد و چهار صاع گندم بابت زکات بآن حضرت تسلیم کرد حضرت بهر یک از آن سه نفر یک صاع گندم مرحمت فرمود یک صاع دیگر را پس از نماز مغرب و عشاء اعلام فرمود که هر کس مستحق است بیاید بگیرد کسی نیامد ناچار آنرا منزل بردند. از عایشه منقولست که در آنشب حضرت ناراحت بود سببش را پرسیدم فرمود می ترسم امشب بمیرم و این امانت بعهدهٔ من بماند و باهلش نرسد.

و نیز مرویست که در مرض موت شش یا هفت دینار مال فقراء نزد آنحضرت امانت بود آنرا طلبید و شمرد آنگاه فرمود چه گمانست محمد را که خدایرا دیدار کند و این دینارها با او باشد پس آنها را بدست حضرت امیرالمؤمنین سپرد تا بفقراء برساند آنگاه فرمود اینک راحت شدم[2].

راز دیگران امانت است: گاهی امانتداری، نسبت بکلام یا مطلب سری از

۱ــ ردوا الخیط والمخیط فان الغلول عار وشنار یوم القیمة (شرح کافی).

۲ــ ناسخ التواریخ جلد ۳ حالات رسولخدا(ص) صفحه ۵۴۴.

طرف شخصی نزد دیگری است یا بطور اختیار مثل اینکه مطلبی را بکسی بگوید و نزدش بامانت بسپارد که بدیگری نگوید و آنرا فاش ننماید یا اینکه قهراً و بدون اختیار طرف باشد مثلاً بدون اختیار مطلب سری را که دیگری می گوید می شنود یا از کسی چیزی می بیند که راضی نیست فاش شود در اینصورت هر گاه چیزیرا که دیده یا شنیده نقل کرده فاش سازد بامانت خیانت کرده است چنانچه در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین(ع) است «فاش کردن رازی که بتو سپرده شده خیانت و غدر است»[1] و فرقی در حرمت فاش کردن راز بین سر دشمن و دوست نیست خواه طرف خوب باشد یا بد.

مجالس امانت است: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید کسیکه با دیگری همنشین می شود آنچه در آن مجلس می گذرد امانتی نزد اهل آنمجلس است و برای مؤمن حلال نیست امر زشتی را از برادر دینی خود نقل کند[2].

و نیز بابوذر می فرماید: «مجالس امانت و فاش کردن تو راز برادرت را خیانت است پس از آن بپرهیز»[3].

و آنچه در مجلس می گذرد نزد اهل آنمجلس امانت است و نباید فاش شود مگر سه چیز: ریخته شدن خون مسلمانی که بناحق کشته شود و زنا و بردن مالی که بردنش حلال نباشد[4]. در هر یک از این سه چیز حاضرین می توانند در موقع احقاق حق نزد قاضی شهادت دهند و در بعضی مواردی که گذشت پوشیدن و فاش نکردنش حرام است.

در سورهٔ تحریم پروردگار عالم بعضی از زوجات پیغمبر (عایشه و حفصه) را توبیخ و سرزنش می کند که به آنحضرت خیانت نموده و سرش را فاش کردند و ایشانرا راهنمائی می فرماید از این گناه بزرگی که دلشانرا تیره کرده توبه کنند[5].

در همین سوره خیانت زن لوط و زن نوح را تذکر می فرماید چون سر داخل خانه

۱ــ اذاعة سر اودعته غدر. (غررالحکم تألیف آمدی).

۲ــ المجالس بالامانة ولا یحل لمؤمن ان یقول عن اخیه المؤمن قبیحا. (جلد ۱۶ بحارالانوار).

۳ــ عن النبی(ص) یا اباذر المجالس بالامانة و افشاؤك سراخیك خیانة فاجتنب ذلك (وسائل الشیعه).

۴ــ المجالس بالامانة الا ثلثة مجالس مجلس سفك فیه دم حرام و مجلس استحل فیه فرج حرام و مجلس استحل فیه مال حرام بغیر حقه. (جلد ۱۶ بحار نقل از امالی مفید).

۵ــ ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما (سوره ٦٦ آیه ٤).

آنها را فاش می کردند عاقبت جزء هلاک شوندگان شدند[1].

افشای سر خیانت بامانتست: عبدالله بن سنان می گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم آیا از عورت، قبل و دبر را قصد فرمودید؟ فرمود نه چنین است که گمان کردی (هر چند نگاه کردن به عورت دیگری هم حرام است) بلکه منظورم فاش کردن راز اوست[2].

و نیز می فرماید کسیکه مرده مؤمنی راغسل بدهدو در غسل دادنش امانتداری کند آمرزیده شده است گفته شد امانتداری در غسل چیست؟ فرمود اگر نقص یا عیبی را در بدنش دید خبر ندهد[3].

از آنچه گذشت دانسته می گردد که فاش نمودن سر بطور کلی خیانت است خواه آن راز را صاحبش نزد آنشخص بامانت سپرده باشد یا همینطور از آن با خبر شود و این قسم هم دارای مراتب و اقسامی است که گاهی منطبق بر نمیمه و گاهی بر عنوان غیبت می شود که انشاءالله در محل خودش ذکر می گردد.

اسرار مسلمانان برای کفار: یکی از مراتب خیانت با خدا و پیغمبر و تمام مسلمانان حتی خود خیانت کننده، فاش کردن اسرار سیاسی و امور نظامی مسلمانان است برای کفاری که با مسلمین در جنگند تا سبب تقویت دشمن و شکست مسلمانان شود و شاید اشاره به همین مرتبه از خیانت است آیه شریفه ای که می فرماید: «ای مؤمنین خیانت نکنید با خدا و رسول و با مؤمنین در اظهار أسرار»[4] و در شأن نزول آیه از جابر بن عبدالله منقولست که جبرئیل به پیغمبر(ص) خبر داد که ابوسفیان در فلان محل با جمعی از مشرکین فرود آمده و شما مهیای جنگ با او شوید و این خبر را پوشیده بدارید تا ناگهان بر سرشان بتازید یکی از منافقین این خبر را نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر دار کرد این آیه نازل شد ونیزموضوع خیانت کردن ابولبابه وتوبه اش درذیل همین آیه مذکوراست.

۱ــ فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً وقیل ادخلا النارمع الداخلین. (سورهٔ تحریم آیه ۱۰).

۲ــ عن عبدالله بن سنان قال قلت له(ع) عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال(ع) نعم قلت تعنی سفلیه قال(ع) لیس حیث تذهب انما هو اذاعة سره (کافی ج ۲ ص ۲۶۷ حدیث ۲).

۳ــ من غسل میتاً مؤمناً فأدی فیه الامانة غفر له قیل و کیف یؤدی فیه الامانة قال لایخبر بمایری. (امالی)

۴ــ یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم. (سوره ۸ آیه ۲۷).

امانتدار در سایهٔ عرش خدا: از آنجائیکه جز برای صاحبان نفوس زکیه که دارای علو همت و فتوت و غیرت باشند راز داری مشکل است برای آن آثار بزرگی است که کمتر عمل خیری ممکن است این آثار را داشته باشد و آن در امان بودن از ترس بزرگ روز قیامتست که در آنروز امانتدار در ایمن ترین و شریفترین جاها زیر سایه رحمت عرش خداست. حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: سه طایفه اند که در زیر عرش خدا در روزیکه پناه و سایه رحمتی جز رحمت حق نیست جای می گیرند: کسیکه برادر مسلمان خود را تزویج کند یا خدمتگزاریش کند یارازش را پوشیده دارد[1].

راز خود را بکسی نگوئید: در روایات بما دستور داده اند که راز خود را بدیگری نگوئید هر چند نزدیکترین و دوستترین افراد با شما باشد چون ممکن است آن دوستی دوام نکند و روزی بدشمنی بگراید و ایمانیکه شخص را از افشای راز دشمنش باز دارد کمیابست. حضرت صادق بیکی از اصحاب خود می فرماید: دوستت را از رازت آگاه مکن مگر آنچه را که اگردشمنت ازآن خبردار شود ضرری برای تو نداشته باشد زیرا ممکن است دوستت روزی دشمنت شود[2] و چه خوب سروده:

زنهار مکن تکیهٔ کلی بریار — راز دل خود ز دوست پنهان میدار
روزی باشد که دوست دشمن گرد — برگردد و دشمنی کند آخر کار

۱ــ ثلثة یستظلون بظل عرش الله یوم لاظل الاظله رجل زوج اخاه المسلم اواخدمه اوکتم سره (خصال شیخ صدوق ص ۱۴۱ حدیث ۱۶۲).

۲ــ لا تطلع صدیقك من سرك الاعلی مالو اطلع عدوك لم یضرك فان الصدیق قد یکون عدوك یوماً (بحار الانوار نقل از امالی).

از بعضی از صالحین نقل شده وقتیکه خواست زنش را طلاق بدهد از او پرسیدند چه عیبی از او دیده ای که می خواهی طلاقش دهی؟ فرمود عاقل هیچگاه پردهٔ زن خود را نمی درد و رازش را فاش نمی کند چون عده اش گذشت و زن دیگری شد از او پرسیدند حالا دیگر زن تو نیست چه عیبی داشت که طلاقش گفتی؟ فرمود مرا با زن مردم چکار؟؟ و لذا از جمله حقوق زن بر شوهر فاش نکردن راز اوست حتی بعد از طلاق و جدائی این حق باقیست.

و این قسم از خیانت نزد جمیع طبقات بشر مذموم و زشت است حتی نسبت بر جس پلیدی مانند ابن زیاد لعنة الله علیه که در کتاب عقدالفرید می نویسد عمر بن سعد را برای افشای وصیت حضرت مسلم بن عقیل سرزنش کرد که چرا رازش را فاش کردی و همچنین خودت خبر آمدن حسین را دادی باید خودت نیز بجنگ او بروی.

←

سر مشق رازداری: سزاوار است در خاتمهٔ این بحث از نمونه کامل امانتداری یاد شود وقتیکه حضرت سیدالشهداء به حاجزاز بطن رمه رسید نامه‌ای بمسلم بن عقیل و شیعیان کوفه نوشت به این مضمون:

از حسین بن علی ببرادران مؤمن و مسلمان خود ــ سلام بر شما باد ــ من خدایرا ستایش می کنم که جز او معبودی نیست و بعد؛ نامهٔ مسلم بمن رسید و مرا از اندیشه نیک و اجتماع تمامی شما برای یاری ما و مطالبهٔ حق ما خبر داد از خدا خواهانم که کارما را نیکو فرماید و شما را بر این اقدام جزای نیک دهد من هم در روز سه شنبه هشتم ذی‌الحجه روز ترو یه از مکه بسوی شما حرکت کردم چون فرستادهٔ من نزد شما بیاید در کار خود سریع و جدی باشید من هم در این روزها انشاءالله بطرف شما خواهم آمد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

نامه را بقیس بن مسهر صیداوی داد و او رو بکوفه آورد ــ حصین بن تمیم سردار لشکر پسر زیاد آنجناب را دستگیر کرد قیس فوراً نامهٔ حضرت را پاره پاره کرد ــ چون او را نزد پسر زیاد آوردند نامهٔ آقا را از او خواست فرمود آنرا پاره کردم گفت چرا؟ فرمود برای اینکه تو ندانی چه نوشته بود. گفت نامه برای کی بود فرمود برای مردمانی که اسم آنها را

در کتاب نفس المهموم و غیر آن از کتب مقاتل نقل شده که پس از گرفتاری حضرت مسلم بن عقیل بدست ابن زیاد، فرمود آیا مرا خواهی کشت؟ گفت آری فرمود پس بمن مجال بده تا بیکی ز خویشانم وصیتی کنم آن ملعون، اذن داد پس نظری باهل مجلس انداخت عمر بن سعد را دید فرمود ای عمر بین من و تو خویشاوندیست و بتو حاجتی دارم و برتو واجبست که حاجت مرا برآوری و این حاجت سر است و نتوانم آشکارا گفت.

عمر از پذیرفتن دریغ نمود ابن زیاد باو گفت دریغ مدار ببین پسر عمت چه حاجتی دارد پس در گوشه‌ای از مجلس با آن حضرت نشست و مسلم فرمود مرا در کوفه وامی است که چون وارد کوفه شدم هفتصد درهم بوام گرفته‌ام زره مرا بفروش و آنرا بپرداز و چون مرا بکشند جنازهٔ مرا از پسر زیاد بگیر و آنرا بخاک بسپار و کس بسوی حضرت حسین(ع) فرست که او را از آمدن بکوفه بازدارد چه من باو نوشته‌ام که مردم با او همراهند و البته حرکت فرموده و بسوی این دیار رهسپار شده و او را از گرفتاری و کشته شدن باخبر ساز تا بکوفه نیاید و مراجعت فرماید. عمر سعد بدبخت همان ساعت هر سه مطلب سری مسلم را برای پسر زیاد نقل کرد پسر زیاد باو گفت «ما خانك الامین و لکن ائتمنت الخائن» یعنی امین بتو خیانت نمی کند مگر اینکه خائن را امین خود قرار دهی کنایه از اینکه مسلم خائن را امین خود قرار داد.

نمی دانم گفت اگر مرا خبر نمی دهی پس بمنبر شو و دروغگو را (منظورش حسین بن علی(ع) بوده استغفرالله) دشنام ده ــ قیس بمنبر رفت و فرمود ای مردم حسین بن علی(ع) بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسولخدا(ص) است و من فرستادهٔ او یم او را در حاجز گذاشته و آمده‌ام که دعوت او را اجابت کنید و بسو یش بشتابید پس پسر زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیرالمؤمنین درود فراوان فرستاد پسر زیاد فرمان داد که او را ببام قصر ببرند و از آنجا بزیر بیندازند چون او را پرتاب‌کردند استخوانهایش شکست هنوز رمقی داشت که عبدالملک بن عمیر سرش را برید ــ چون گزارشات قیس و کشته شدنش بامام(ع) رسید چشمانش اشک آلود گشت و این آیه را خواند: «از ایشان کسانی هستند که قتلشان رسیده و از ایشان کسانی هستند که قتلشان می رسد»[1] و دست بدعاء برداشت و گفت «پروردگارا بهشت را فرودگاه ما و آنان قرار ده و ما و ایشان را درجایگاه رحمتت و ثوابهای مطلوبت که ذخیره فرموده‌ای گرد آور».[2]

۱ــ فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر (سوره ۳۳ آیه ۲۳).

۲ــ در موضوع امانتداری و ترک خیانت حکایت لطیفی در کتاب ریاض الحکایات نقل نموده که ذکرش در اینجا خالی از مناسبت نیست.

وقتی شخصی هزار تومان همراه داشت و در کیسه‌ای بود در سحرگاهی عزم حمام کرد در اثنای راه بیکی از دوستان خود رسید او را تکلیف بحمام نمود آن دوست بهمراه او آمد تا بر سر دو راهی رسیدند رفیق بی آنکه آن شخص را خبر کند از وی مفارقت کرد اتفاقاً دزدی همراه می آمد و در خیال کیسهٔ زر بود چون بدر حمام رسیدند خواجه را گمان بود که همان رفیق اوست کیسهٔ زر را باو داد و گفت این امانت نزد تو باشد تا من از حمام بیرون آیم.

دزد کیسهٔ زر را گرفت همانجا ایستاد تا خواجه از حمام بیرون آمد رفیقش را ندید گفت شاید بمنزل رفته باشد یا شغلی برایش پیدا شده خواست بمنزل رود دزد پیش آمد و کیسهٔ زر را بوی داد خواجه گفت تو کیستی؟ گفت من دزدی طرارم لیکن بجهت نگهداشتن امانت تو امشب از شغل خود باز ماندم.

گفت چرا کیسه را نبردی؟ گفت بجهت آنکه تو آنرا نزد من امانت گذاشتی در امانت خیانت کردن خلاف جوانمردی است پس خواجه قدری از آن زر بدزد داد و بمنزل مراجعت نمود.

چنانچه ملاحظه می فرمائید فتوت و امانتداری اینمرد دزد در این واقعه او را از نکبت دزدی بازداشت و برزق حلال که هدیهٔ خواجه باشد رسانید و یقیناً خداوند شکور چنین صاحب فتوتی را موفق بتوبه خواهد داشت و پاک از مظالم از دنیا خواهد رفت.

بازگشت به فهرست

۲۳ـ دزدی

بیست و سوم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده دزدی است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) ضمن شمارهٔ کبائر است و در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) نیز رسیده و پیغمبر(ص) می فرماید: «زنا نمی کند زنا کننده در حالیکه بخدا و روز جزا ایمان داشته باشد و همچنین دزدی نمی کند شخص دزد در حالیکه ایمان داشته باشد»[1] یعنی زانی و دزد در حال زنا و دزدی روح ایمان با آنها نیست بطوریکه اگر در آنحال بمیرند بی ایمان خواهند بود و بعضی از آیات و روایاتیکه در بارهٔ خیانت است شامل دزدی نیز می شود و از لحاظ کمی یا زیادی مقدار فرقی در حرمت دزدی نیست هر چند بمقدار سوزن یا ریسمانی باشد بلی اگر مالیکه دزدیده شده معادل ربع مثقال طلا یا بیشتر باشد با اجتماع شرائط دیگری که ذکر می شود دست دزد را باید برید.

محمد بن مسلم می گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم در چه مقدار دزدی دست دزد بریده می شود؟ فرمود: ربع دینار. گفتم در دو درهم چطور؟ فرمود نه، فقط در معادل ربع دینار دست دزد بریده می شود قیمت آن ربع دینار هر چه باشد گفتم اگر کسی کمتر از ربع دینار دزدی کرده آیا باو دزد گفته می شود؟ فرمود هر کس از مال مسلمان چیزیرا که نگاهداشته بدزدد دزد نامیده می شود و نزد خداوند سارق است (یعنی او را بعذاب و

۱ــ لایزنی الزانی و هو مؤمن و لایسرق السارق و هو مؤمن (وسائل الشیعه ج ۱٤ ص ۲۳٦ حدیث ۲٤).

عقوبتیکه برای دزد معین فرموده معذب می فرماید) لیکن دستش بریده نمی شود مگر در وقتیکه دزدی او معادل ربع دینار یا بیشتر باشد و اگر دست دزد در کمتر از این مبلغ بریده شود همه را دست بریده می بینی[1].

حد دزدی: در سورهٔ مائده می فرماید: «دستهای مرد و زن دزد را ببرید که جزای کارشان عقوبتی از جانب خداست (تا این عمل زشت ترک شود و برای دیگران عبرتی گردد و کسی جرأت دزدی نکند) و خداوند (در اراده اش) غالب و (در افعالش) داناست پس کسیکه بعد از گناهش پشیمان شود و نزدیک چنین گناهی نشود خداوند برحمت و مغفرتش باو رجوع می فرماید زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است»[2].

در کتاب برهان قرآن صفحهٔ ۱۷۰ چنین می نگارد:

یکی از مواردیکه معاندین اسلام در بارهٔ آن جارو جنجال و غوغا براه انداخته اند موضوع قوانین کیفری اسلام است. اینگروه قوانین کیفری اسلام را وحشیانه می خوانند و در قرن بیستم و عصر ترقی و تمدن شایسته اجراء و قابل انطباق نمی دانند و مخصوصاً در باره قطع دست در حد سرقت و رجم در حد زنا شور و غوغائی سخت بپا کرده اند و می گویند علم و فلسفه در حال حاضر ثابت کرده است که شخص مجرم را بیعدالتیهای اجتماع و نظامات ظالمانهٔ اقتصادی وادار بارتکاب گناه می کند و در حقیقت وقوع جرم یکنوع بیماری روحی و انحراف اخلاقی است و بنابراین وظیفهٔ ما در بارهٔ شخص گناهکار اینستکه در مقام علاج و اصلاح حال او برآئیم نه آنکه او را در چنگال عقاب و کیفر قرار دهیم[3].

۱ــ عن محمد بن مسلم قال قلت لابیعبدالله(ع) فی کم یقطع یدالسارق فقال(ع) فی ربع دینار قال قلت له فی در همین فقال(ع) فی ربع دینار بلغ الدینارما بلغ قال فقلت له ارأیت من سرق اقل من ربع الدینار هل یقع علیه اسم السارق فقال (ع) کل من سرق من مسلم شیئاً قد حواه و احرزه فهو یقع علیه اسم السارق و هو عندالله سارق و لکن لا تقطع الافی ربع دینار او اکثر ولو قطعت یدالسارق فیما هو اقل من ربع دینار لالفیت عامة الناس مقطعین (تهذیب).

۲ــ والسارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبانکالا من الله و الله عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم. (سوره ۵ آیه ٤۲ و ٤۳).

۳ــ این خلاصه شبهه و اعتراض معاندین اسلام است که ترقی و تمدن قرن بیستم را برخ ما می کشند ولی از این نکته غفلت دارند که در همین قرن بیستم و بدست همان طرفداران ترقی و تمدن ←

ما منکر نیستیم که محیط تربیت و اوضاع اجتماع در تأسیس و تکوین شخصیت اخلاقی افراد اثر عمیقی دارد و همچنین انکار نمی کنیم که در بسیاری از موارد مظالم اجتماعی و حق شکنیها عقده‌های روحی بوجود می‌آورد و روح را بیمار و اخلاق را منحرف می‌سازد و شخص را بارتکاب گناه و امیدارد و بهمین مناسبت اسلام نیز کلیه اینجهات را در تشریع کیفرها رعایت کرده است ولی با وجود این نمی توانیم ارادهٔ افراد را نادیده فرض کنیم و انسان را موجودی فاقد قدرت و شعور و مسلوب الاراده بشماریم و بتقلید مکتب روان شناسی تحلیلی تنها جنبه محرکه انسان یا باصطلاح (دینامو) را بحساب بیاوریم ولی نیروی ضبط و قوهٔ کنترل (فرامل) را از نظر دور داریم آن نیرو و قدرتیکه کودک را پس از رسیدن بسن معینی از ادرار کردن در بستر خود باز می دارد همان نیرو یا نظیر آنست که دستگاه اعمال و تصرفات انسانرانیز تحت کنترل و مراقبت قرار میدهد واو را از پیروی شهوات و تسلیم شدن در برابر طغیان و طوفان هوی و هوس باز می دارد و بهمین مناسبت است که در کشورهای غربی یعنی در همان سرزمینهائی که «فلسفه روان شناسی تحلیلی» پدید آمده و نشو و نما کرده هیچگاه مجرمی را بدون کیفر رها نمی کنند و جاسوس و خائنی را بعنوان اینکه عقده‌های روحی و سوء نظامات اجتماعی باعث خیانت و جنایت او شده مورد لطف و نوازش قرار نمی دهند بلکه او را بزندان و دار و شکنجه و مسلسل می سپارند همچنین ما منکر نیستیم که عوامل و شرائط اقتصادی در تکوین و تأسیس مشاعر و عواطف و مهندسی افکار و اعمال ما آثاری غیر

فجایع و جنایاتی صورت می گیرد که شدت و سختی کیفرهای اسلامی در برابر آن قابل بحث و در خور مناقشه نیست.

گو یا معترضین بقوانین کیفری اسلام و طرفداران ترقی و تمدن توجه ندارند که در همین عصر ملت فرانسه که خود را علمدار آزادی و سمبل بشر دوستی معرفی می کند چهل هزار نفر از مردم شمال افریقا را بدون هیچگونه جرم و گناهی بلکه بعلت مطالبه حقوق حقه خود بمسلسل می بندد و بخاک و خون می کشد (در کیهان ۳۹/۱/۲۵ می نویسد: در مبارزات دلیرانه که ملت مجاهد و آزادیخواه الجزایر برای استخلاص از چنگال اهریمنانه دولت جبار و ستمگر فرانسه در این مدت شش سال از خود نشان داده‌اند یک میلیون از ده ملیون جمعیت رشید خود را بجرم دفاع از حدود و حقوق طبیعی خود از دست داده است) و هر گاه باین وحشیگری فاحش و این جنایات فجیع توجه داشتند اسلام را از جهت کیفر دادن بعضی از افراد متجری و جنایتکار مورد اعتراض و در خور انتقاد نمی دانستند.

قابل انکار دارد و محرومیت مستمر و فقر و گرسنگی؛ کینه و بغض شدید از اجتماع در اعماق روح پدید می آورد و شخص را برای ارتکاب بیشتر جنایات آماده می سازد ولی باوجود این نمی توانیم قبول کنیم که عامل اقتصادی تنها عاملی باشد که سلوک و اعمال انسانرا تحت تأثیر قرار دهد زیرا ما بسیاری از مردم فقیر و محروم را می شناسیم که در عین تحمل شدت فقر و مرارت محرومیت پرده تقوی و عصمت خود را نمیدرند و با کمال عفاف و پرهیزگاری و در منتهای راستی و درستی وظائف خود را انجام می دهند بعلاوه هر گاه عامل اقتصادی بتنهائی متصرف در اعمال و سلوک افراد باشد می باید در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی که بنا بادعای مبلغین و هواداران نظام کمونیزم فقر و گرسنگی و بی عدالتیها و محرومیتهای اقتصادی از آنها رخت بر بسته هیچگونه اثری از جرائم و جنایات وجود نداشته باشد در صورتیکه واقع امر بر خلاف اینست و در آنجا نیز انواع جرمها و جنایتها بوقوع می پیوندد.

با توجه باین حقایق وقتی سیاست اسلام را در بارهٔ کلیه حدود کیفرها مورد مطالعه قرار دهیم باین حقیقت می رسیم که اولا این شریعت کوشش خود را مصروف در آن می دارد که اجتماع را از اسباب و موجبات ارتکاب گناه محفوظ دارد و ثانیاً پس از کوشش فراوانی که در این راه مبذول می دارد حدود و کیفرها را برای جلوگیری از شیوع گناه مقرر می سازد و روی این اصل اطمینان کامل دارد که آن حد و کیفر بر آئین عدالت جریان خواهد یافت زیرا چنین حد و کیفری در بارهٔ کسی اجراء می شود که هیچگونه داعی و مجوزی برای ارتکاب گناه نداشته است اما در صورتیکه اجتماع به جهتی از جهات قادر نباشد که از موجبات ارتکاب گناه جلوگیری کند کیفر گناه نیز ساقط می شود و شخص گناهکار یا آزاد خواهد شد و یا بصرف تعزیر و گوشمالی در بارهٔ او اکتفا خواهد شد.

مثلاً وقتی در بارهٔ دزدی و حد آن دقت کنیم می بینیم که اسلام برای جلوگیری از دزدی پیش از هر چیز ثروت را از روی عدالت توزیع کرده و دولت را مسؤول تأمین معاش همگی افراد با صرفنظر از نژاد و زبان و رنگ و مقام اجتماعی قرار داده و همچنین مقرر داشته که دولت برای هر یک از افراد شغلی متناسب تهیه کند و در صورت نبودن کار معاش ایشانرا از بیت المال تأمین کند و با این ترتیب موجبات و علل موجه و معقول دزدی را بکلی از میان برده است و با وجود این دستور داده است که در صورت وقوع سرقت

تحقیق کامل بعمل آید تا ثابت شد که مرتکب این گناه اجبار و اضطراری به ارتکاب آن داشته یا نه و پس از آنکه ثابت شد هیچگونه اجباری و اضطراری در کار نبوده اجرای حد را مقرر داشته است بنابراین مسلم است که اجرای حدود اسلامی در اجتماعی روا و مشروع است که سایر قوانین و مقررات این شریعت نیز مجری و مطاع باشد وگرنه محتاج ببیان نیست که حدود اسلامی را در یک اجتماع غیر اسلامی نمی توان اجراء کرد[1].

۱ــ مؤید این ادعا روایتی است که علامه مجلسی در جلد دوازدهم بحارالانوار نقل کرده و ما اکنون ترجمه آنرا در معرض مطالعه خوانندگان گرامی این کتاب قرار می دهیم:

محمد بن سنان گفت من در خراسان نزد مولایم حضرت رضا(ع) بودم و مأمون آنحضرت را در سمت راست خود می نشانید اتفاقاً روزی بمأمون خبر دادند که مردی از صوفیان دست بدزدی گشوده مأمون باحضار او فرمان داد پس چون در او بنگریست او را مردی در کسوت زهد یافت که آثار سجده در پیشانی داشت مأمون گفت اف بر این آثار زیبا و بر این کار زشت آیا با چنین آثاری زیبا که از تو می بینم ترا بدزدی نسبت می دهند مرد صوفی گفت من اینکار را از سر اضطرار کرده‌ام نه از روی اختیار و بهنگامی دست باینکار بردم که تو حق مرا از خمس و غنائم بازداشتی مأمون گفت تو در خمس و غنائم چه حق داری؟ مرد صوفی گفت خدای عزوجل خمس را بشش قسمت تقسم کرده و فرموده «و بدانید که هر غنیمت که بدست آورید خمس آن برای خدا و پیغمبر او و ذوی القربی و یتیمان و بینوایان و درماندگان در سفر است» و همچنین غنیمت را بشش قسمت تقسیم کرده و فرمود «غنیمتی که خدا از اهل قریه ها به پیغمبر خود بخشید برای خدا و پیغمبر او و ذوی القربی و یتیمان و بینوایان و درماندگان در سفر است برای آنکه غنیمت تنها در دست و حوزهٔ توانگران شما بگردش نباشد» آنگاه گفت پس تو مرا که براه سفردرمانده‌ام و بینوا و تهیدستم و از جمله حملهٔ قرآنم از حقم محروم ساخته ای.

مأمون گفت آیا من حدی از حدود خدا و حکمی از احکام خدا را باین افسانه های تو ترک کنم؟!.

مرد صوفی گفت: اول بکار خویش بپرداز و خود را تطهیر کن و آنگاه بتطهیر دیگران بپرداز و نخست حد خدا را بر نفس خود بران و آنگاه دیگران را حد بزن. مأمون از حجت فروماند و رو بحضرت رضا(ع) کرد و گفت تو در این باره چه می گوئی آنسرور فرمود مقصود این مرد آنست که چون تو دزدی کرده‌ای او نیز دزدی کرده مأمون از این سخن سخت برآشفت و آنگاه بمرد صوفی گفت بخدا قسم دست ترا خواهم برید. صوفی گفت آیا تو دست مرا خواهی برید در صورتیکه تو خود بندهٔ من هستی، مأمون گفت وای بر تو از کجا من بندهٔ تو شده‌ام صوفی گفت از آنجا که مادر تو از مال مسلمانان خریده شده واز اینجهت تو بندهٔ کلیه مسلمین مشرق و مغربی تا آنگاه که ترا آزاد کنند و من ترا آزاد

علت اینکه بعضی از معترضین قانون کیفری اسلام و از آنجمله بریدن دست دزد را وحشتناک و قسوتبار می شمارند اینستکه ازقوانین شرع و مقررات فقه اسلامی بی اطلاعند و در اثر همین بی اطلاعی وقتی این حکم را می شنوند پیش خود تصور می کنند که اسلام با تشریع این قانون سلاخ خانه‌ای بوجود آورده که همه روزه دست عده‌ای در آن سلاخ خانه بریده می شده غافل از اینکه این **قانون** آنقدر شروط و قیود دارد که بندرت ممکن است بمرحلهٔ عمل در آید و بهمین جهت در آن روزگار که حدود و قوانین کیفری اسلام مجری بود در ظرف چهارصد سال فقط شش بار این حکم اجراء شده است.

و در آخر این بحث می گوید: بی مناسبت نیست که یک خبر کوچک و در عین حال پر معنی را با شیفتگان تمدن عصر اتم و نازکدلان قرن بیستم در میان گذاریم و فصلی در بارهٔ آن گفتگو کنیم.

در اواخر جنگ جهانی دوم ضمن اخبار روز خبری باینمضمون در جرائد منتشر شد: دولت شوروی از کارخانه‌های امریکا خواسته است که چهار میلیون پا برای سربازاینکه پای خود را درجنگ از دست داده‌اند بسازد.

با اندکی تأمل در این خبر مختصر میزان اعضائیکه در اثر جنگ وحشتناک اخیر از میان رفته بخوبی معلوم می شود زیرا می توان فهمید که: ۱ــ این سفارش پس از آن داده شده که همگی کارخانه‌های شوروی باندازه توانائی خود پاهای مصنوعی ساخته‌اند و دیگر فرصت برای ساختن پاهای بیشتری نداشته‌اند و از اینجهت دولت شوروی خواسته

نکرده‌ام و دیگر آنکه تو خمس را فرو بلعیده‌ای پس نه حق آل رسول(ص) را اداء کرده‌ای و نه حق من و امثال مرا داده‌ای و دیگر آنکه شخص پلید نمی تواند پلیدی چون خود را پاک کند و کسیکه خود سزاوار حد باشد بر دیگری نمی تواند حد بزند مگر آنکه اول از خود شروع کند مگر نشنیده‌ای که خدای عزوجل می فرماید «آیا مردم را بنیکی فرمان می دهید و خویش را فراموش می کنید و حال آنکه کتاب خدا را تلاوت می کنید» در این هنگام مأمون رو بحضرت رضا کرد و گفت رأی شما در بارهٔ این مرد چیست؟ حضرت رضا(ع) فرمود خدایتعالی بمحمد(ص) فرمود خدای را حجت بالغه است و حجت بالغه حجتی است که چون بشخص نادان برسد همچون شخص دانا آنرا بفهمد و دنیا و آخرت قائم بر همین حجت است و اکنون اینمرد بر تو حجت آورد چون سخن باینجا پیوست مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را رها کنند و خود روی از مردم بپوشید و دل در کار حضرت رضا(ع) مشغول داشت تا آنسرور را مسموم کرد و شهید ساخت.

است بقیه احتیاج خود را بوسیلهٔ کارخانه های امریکا تأمین کند. ۲ــ سنجش سایر اعضاء با این عضو میزان تلفات سایر اعضاء را نشان می دهد (و بنابر نقل از روزنامه اطلاعات ۳۹/۹/۱۹ تعداد کسانیکه در پایان این جنگ فقط در انگلستان از چشم های مصنوعی شیشه ای استفاده کرده اند بالغ بر یک میلیون نفر می باشند و از کتاب تاریخ جنگ جهانی دوم نقل شده که در این جنگ ۳۵ میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر از داشتن دست و پا محروم گردیدند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص بزمین ریخت و ۱۲ میلیون نفر از ضایعه سقط جنین بخانواده بشر آسیب وارد گشت.

۳ــ این تلفات اختصاصی بسر بازان شوروی نداشته بلکه سر بازان سایر ممالک نیز بهمین نسبت اعضای خود را از دست داده اند.

ما از آقایان اروپائی و مقلدین و اذناب ایشان سؤال می‌کنیم چرا و به چه مناسبت شما از حد سرقت و قطع دست که آنهم از نظر فقه شیعه محدود بچهار انگشت است و انگشت ابهام و کف دست از آن مستثنی است و چنانچه گفته شد در ظرف مدت چهار صد سال شش بار اجراء شده انتقاد می کنید و تنفر و وحشت دارید ولی از اعمال وحشیانه ای که در ظرف مدتی کوتاه اینهمه اعضاء و نفوس بشری را بباد فنا داده متنفر و منزجر و وحشت زده نیستید؟ چرا قطع دست بعنوان حد سرقت چون از طرف اسلام است بعنوان یک عمل وحشیانه و نامناسب با تمدن و احوال قرن بیستم تلقی می شود ولی اینهمه فجایع و جنایات که از طرف ملل غرب سر میزند بعنوان یک عمل متمدنانه و متناسب با تمدن قرن بیستم بحساب می آید.

ممکن است بعضی پیش خود تصور کنند که این تلفات در راه بالا بردن سطح زندگی و مبارزه با فساد بوده ولی ما برای رفع این شبهه اولاً متذکر می شویم که این عناوین فریبنده تنها برای اغفال و گمراه ساختن اذهان مردم ساده و بصورت ماسکی برای پوشانیدن قیافه نازیبای مطامع و آزمندیهای دول بزرگ وضع شده و در کلیه این فجایع و مظالم جز اغراض مادی و مقاصد استعماری بر معادن و مخازن ملل ضعیف علت دیگری در کار نبوده و ثانیاً اضافه می کنیم که بر فرض آنکه این تصور هم صحیح باشد مگر اسلام حدود و کیفرهای خود را جز برای بالا بردن سطح فضیلت و جلوگیری از فساد و تباهی وضع کرده است؟ با این تفاوت که اسلام تنها دست دزد را می برد ولی در این جنگها اعضای بهترین و گزیده‌ترین جوانان آنهم بدون هیچگونه تقصیر و گناهی قطع شده و در

حقیقت گناه را زعماء ولیدرهای سیاسی مرتکب شده و اعضاء را جوانان برومند و بی گناه از دست داده اند. (پایان)

چنانچه ظاهر است آیه شریفه از حیث کیفیت سرقت و چگونگی بریدن دست دزد مجمل است و در بیان آن باید باهلبیت(ع) مراجعه نمود و برای شرح و تفصیل هر یک روایات زیادی رسیده و خلاصه آنها این است:

شرائط اجرای حد دزدی: چند چیز است که باید جمع باشد تا دست دزد بریده شود که اگر یکی نبود حد اجراء نمی شود:

۱ــ بلوغ ــ دزدی که در بارهٔ او می خواهد حد جاری شود باید هنگام دزدی بحد بلوغ شرعی رسیده باشد و آن در پسر به یکی از این سه چیز حاصل می شود روئیدن موی زبر برعانه، محتلم شدن، گذشتن پانزده سال قمری از سنش و در دختر بتمام شدن نه سال قمری است بنابراین اگر طفل نابالغ دزدی کند حد بر او جاری نمی شود و حاکم شرع او را تأدیب و تعزیر می کند بآنچه صلاح بداند.

در صحیحه عبدالله بن سنان از حضرت صادق(ع) مرویستکه هر گاه طفل نابالغ دزدی کند در مرتبه اول و دوم باید او را بخشید و در مرتبه سوم باید تأدیب بشود و اگر باز دزدی کرد اطراف انگشتانش باید بریده شود ود ر صورت تکرار پائین تر انگشتانش بریده می شود.

۲ــ عقل ــ پس اگر دیوانه دزدی کرد حد بر او جاری نمی شود و در صورتیکه نافع و مؤثر باشد بهرچه صلاح بداند حاکم شرع تأدیبش می کند.

۳ــ اختیار ــ بنابراین اگر از روی اکراه و اجبار دزدی کرده حد نمی خورد.

٤ــ آنچه را دزدیده شرعاً مال و قابل تملک باشد پس اگر چیزی که مال نیست مثلاً طفل آزادی، را بدزدد حد نمی خورد.

۵ــ چیزیکه دزدیده قیمت آن کمتر از ربع مثقال شرعی طلای خالص نباشد و مثقال شرعی هیجده نخود است و ربع آن چهار نخود و نیم می شود.

٦ــ آنمال، مال فرزند یا بندهٔ سارق نباشد پس اگر پدری مال فرزند یا مولائی مال بندهٔ خود را هر چند مکاتب باشد بدزدد دست او را نباید برید ولی درعکس آن یعنی اگر فرزند مال پدرش یا مادرش را دزدید حد جاری می شود و اگر بنده مال مولایش را بدزدد در اجرای حد اختلافست.

بعضی از فقهاء فرموده‌اند اگر کارگری مال کارفرما را بدزدد حد بر او جاری نمی‌شود لیکن مشهور فقهاء اینست که بین کارگر و دیگران فرقی نیست و در دزدی کردن مهمان از مال مهماندار دو قول است و اجرای حد صحیح‌تر است و بالجمله در اجرای حد فرقی بین کارگر و میهمان و غیر ایشان نیست.

۷ــ آنچه دزدیده طعام و خوراکی در سال قحط نباشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرو یست که فرمود در سال قحط و مجاعه دست سارق بسبب دزدی خوراکی از قبیل نان و گوشت و امثال آن بریده نمی‌شود.

۸ــ هر گاه سر بازی از غنائم جنگ که خود در تحصیل آن شرکت داشته بدزدد از حد سرقت معافست.

۹ــ هر گاه شریکی از مال شریک دیگر بدزدد و ادعاء کند که آنمال را حق و قسمت خود می‌پنداشته حد نمی‌خورد.

۱۰ــ هر گاه متهم بسرقت پیش از آنکه بر حاکم شرع سرقتش ثابت شود چیزیرا که دزدیده از صاحبش بخرد یا از طریق ارث و مانند آن مالک شود از حد سرقت معافست.

۱۱ــ هر گاه متهم ادعا کند که مال را بقصد دزدی نبرده و این احتمال را در باره او بتوان داد حد بر او جاری نمی‌شود.

۱۲ــ اگر آن چیزی را که دزدیده از محرمات باشد حد نمی‌خورد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک و امثال آن موجب حد نمی‌شود.

۱۳ــ دزدی در جائی شده باشد که داخل شدن بآن بسته باجازهٔ صاحبش باشد پس دزدی در مسجد و اماکن عمومی موجب حد نیست.

۱٤ــ مال را از حرز آن بدزدد و مراد بحرز جائی است که مال را برای محافظت در آن بگذارند چنانکه حرز جواهر و سیم و زر مثلاً صندوق سر بسته است و حرز میوه باغ است نه درخت و حرز چهارپایان اصطبل است و حرز قماش و متاعها مغازه و انبار است و همچنین جیبی که در باطن لباس است نه ظاهر حرز پول نقد و مانند قبر که حرز کفن است.

۱۵ــ سارق شخصاً مال را از حرز بیرون آورد و نیز شخصاً آنرا با خود ببرد پس اگر حرز را بشکند و دیگری مال را بیرون آورد و ببرد بر هیچ یک حد نیست زیرا آنکه حرز را شکسته دزدی نکرده و آنکه مال را برده از حرز نبرده و اگر آنکه مال را برده در

شکستن حرز هم شرکت داشته فقط حد بر او جاری می‌شود و اگر دو نفر یا بیشتر با هم در شکستن حرز و بردن مال شرکت کردند و هر یک باندازه ربع مثقال طلا برده باشد حد می‌خورد.

هر گاه حرز را شکست و مال را بر چهارپائی بار کرد و برد یا طفل غیر ممیز یا دیوانه‌ای را همراه برد که آنرا بردارد حد از او ساقط نمی‌شود زیرا چهارپا و بچه و دیوانه بمنزله آلت و وسیله حمل اند.

۱٦ــ دزد مال را بطور پنهانی ببرد بطوریکه پس از بردنش بفهمند پس اگر آشکارا و بقهر و غلبه یا غیر آن ببرد حد سرقت بر او جاری نمی‌شود بلکه اگر با اسلحه باشد حد محارب وگرنه تعزیر می‌شود.

۱۷ــ اگر دزد قبل از ثابت شدن سرقتش نزد حاکم شرع، توبه کند حدش ساقط می‌شود.

۱۸ــ برای اثبات دزدی باید دو نفر عادل شهادت بدهند یا یکنفر عادل شهادت دهد و صاحب مال نیز قسم بخورد و یا اینکه خود سارق دو مرتبه اقرار بسرقت خود کند و اگر یکمرتبه اقرار کرد و دیگر حاضر باقرار نشد مالی را که دزدیده و اقرار کرده از او می‌گیرند ولی حدش نمی‌زنند.

۱۹ــ در اجرای حد سرقت شرط است که صاحب مال قضیه را تعقیب کند و مطالبهٔ اجرای حد کند پس اگر صاحب مال پیش از مرافعه و اثبات سرقت آن مال را بسارق ببخشد یا اینکه مالش را بگیرد و از اجرای حد بر او صرفنظر کند حد ساقط می‌شود.

۲۰ــ بعضی از فقهاء فرموده‌اند هر گاه سرقت باقرار سارق دو مرتبه ثابت شود نه از روی بینه (شهادت دو عادل) حاکم شرع می‌تواند دزد را بنا بمصلحتی که می‌داند از اجرای حد معاف دارد چنانچه شیخ در تهذیب روایت می‌کند که سارقی نزد حضرت امیرالمؤمنین(ع) اقرار بدزدی خود کرد حضرت فرمود آیا از قرآن چیزی می‌توانی خواند گفت بلی سورهٔ بقره را ــ حضرت فرمود دستت را بسورهٔ بقره بخشیدم اشعث گفت یا علی (ع) آیا حدود خدا را معطل می‌سازی؟ فرمود چه میدانی تو، لزوم اجرای حد در صورتی است که به بینه ثابت شده باشد و اگر باقرار ثابت شود امام می‌تواند او را عفو کند.

پس از اجتماع شرائط مزبور حاکم شرع منحصراً باید حد سرقت را جاری کند و غیر از حاکم شرع کسی حق اجرای‌حد را ندارد و علاوه بر اجرای‌حد باید اصل مال را از

دزد بگیرد و بصاحب مال برگرداند و چنانچه تلف شده اگر مثل دارد مثلش وگرنه قیمتش را از دزد گرفته بصاحب مال می دهد.

اگر یکی از شرائط فوق نباشد فقط اصل مال را اگر باشد، وگرنه مثل یا قیمتش را از دزد گرفته و بصاحب مال می دهند و حد جاری نمی شود. بلی در بعضی از موارد تعزیر و تأدیب سارق واجب می شود و مقدار و کیفیت آن بسته بنظر حاکم شرع است مانند مختلس یعنی کسی که مال را پنهانی از غیر حرز بدزدد و مانند مستلب یعنی کسی که آشکارا مال کسی را بدزدد و فرار کند و مانند حیله گری که بتوسط جعل سند مثل چک و سفته تقلبی مال مردم را ببرد در اینموارد پس از استرداد اصل مال و رد کردن بصاحبش، حاکم شرع دزد را باید تعزیر و تأدیب کند و همچنین کسیکه قبری را برای دزدیدن آنچه همراه مرده است بشکافد باید تعزیر شود و چنانچه کفن مرده را بدزدد و قیمت آن برابر ربع مثقال طلا یا بیشتر باشد باید حد بخورد.

باید از مال و ناموس دفاع کرد: چون دزد در حکم محارب است صاحب مال می تواند از مال خود دفاع کند و چنانچه بکشته شدن دزد منجر شود خونش هدر است و ضمانی ندارد و اگر دزد بخواهد بجان یا ناموس کسی تجاوز کند آنگاه دفاع واجب می شود با رعایت مراتب دفاع **«الاسهل فالاسهل»** و چنانچه بکشته شدن دزد بکشد ضمان ندارد.

پوشیده نباشد که احکام سرقت بسیار و اقوال فقهاء هم در شرائط بیستگانه گذشته مختلف است و چون نقل همه اقوال از وضع این کتاب بیرون و درعین حال بواسطه اجراء نشدن حدود کم نفع است بهمین مقدار اکتفاء می شود.

کیفیت اجرای حد: با اجتماع شرائط بیستگانه باید چهار انگشت دست راست دزد را حاکم شرع ببرد و شست و کف دستش باقی بماند. و اگر چند مرتبه دزدی کرده و حد بر او جاری نشده است همین یکمرتبه اجرای حد کافیست و چنانچه پس از اجرای حد بر او باز دزدی کرد با اجتماع شرائط مزبور، پای چپش را از انگشتان پا تا نصف قدم می برند و بقیه پا باید برای راه رفتنش باقی بماند و اگر مجدداً دزدی کرد باید محکوم بحبس ابد شود و چنانچه در مرتبه چهارم در زندان هم دزدی کند باید کشته شود.

بلی دستی که باید برای دعاء و اظهار بندگی بسوی خدا برداشته شود و از مشکلات خلق گره گشائی کند و گرد فقر و ذلت از روی و موی یتیمان وبینوایان بیفشاند

و بر سینه و دهان دشمنان دین نواخته گردد بجای کسب این افتخارات اگر بدزدی دراز و بجنایت آلوده شود و با اینهمه تسهیل و تسامح نتواند از کیفر برهد چنین دستی جز بریده شدن چاره‌ای ندارد و با قطع چنین دستی امنیت عمومی یک اجتماع تأمین خواهد شد.

دیه دست و حد سرقت: دستی که اگر بدون جرم بریده شود باید پانصد مثقال طلا از جانی گرفته و بمجنی علیه بدهند چه شده که در برابر دزدیدن ربع مثقال طلا باید بریده شود؟.

عزت امانت آنرا گران کرد و ذلت خیانت آن را ارزان و بی بها ساخت پس حکمت خدای را بفهم[1].

۱ــ ید بخمس مائین عسجد ودیت ما بالها قطعت فی ربع دینار
عزالامانة اغلاها وارخصها ذل الخیانة فافهم حکمة الباری

بازگشت به فهرست

۲۴ـ کم فروشی

بیست و چهارم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده کم فروشی است و اصل حرمتش از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل ثابت است و در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) جزء کبائر شمرده شده و می فرمایند **«البخس فی المکیال و المیزان»** کم دادن در کیل و وزن یعنی هر گاه چیزی بکسی بفروشند یا ادای‌دینی نمایند چیزی از پیمانه و ترازو کم کنند.

در قرآن مجید صریحاً وعدهٔ عذاب بشدیدترین بیانی داده شده و یک سوره از قرآن مجید (سوره مطففین) باین موضوع اختصاص داده و می فرماید «و یل برای کم فروشانست (و یل نام چاهی است در دوزخ و نیز کلمهٔ جامع جمیع بدیها است یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت و محنت برای کم فروشانست) آنانکه چون از مردم می ستانند و پیمانه را برای خود تمام و بزیادتی می گیرند و هر گاه برای مردم ترازو و پیمانه می کنند کم می کنند (و بایشان ضرر می زنند) آیا کم فروشان گمان ندارند که پس از مردن برای روز بزرگی برانگیخته می شوند روزیکه مردم بپا خواهند ایستاد برای امر پروردگار عالمیان»[1].

نامهٔ اعمالشان در سجین است: باید بترسند و منزجر شوند و از کم فروشی و نترسیدن از عذاب روز جزا دست بردارند. بدرستیکه نامهٔ عمل فاجران در سجین است

۱ــ و یل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الایظن اولئك انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین. (سوره مطففین آیه ۱ تا ۵).

(یعنی جایشان بواسطه کردار بدشان سجین است و آن چاهی است در جهنم یا آنکه اعمال ایشان در سجین نوشته می شود که آن دفتر اعمال کفار و فساق است) و تو نمی دانی که سجین چیست مکتوبی است رقم شده یا اینکه بودن اعمالشان در سجین، حکمی است مقرر و نوشته شده[1].

و از قول شعیب چنین می فرماید «نکاهید و کم نکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات و ترازو را در سنجیدن موزونات، بدرستیکه شما را در توانگری و فراوانی نعمت می بینم (یعنی محتاج نیستید که احتیاج شما را بخیانت وادارد بلکه توانگرید و رسم حق گذاری آنستکه مردم را از مال خود بهره‌مند کنید نه آنکه از حقوقشان باز گیرید) و بدرستیکه باین خیانتی که در مال یکدیگر می کنید من بر شما می ترسم عذاب روزی را که احاطه کننده است (یعنی کسی از شما نمی تواند از آن فرار کند) وای قوم من مکیل را تمام بپیمائید و موزونات را تمام وزن کنید بعدل و تساوی و چیزهای مردم را کم نکنید و در زمین فساد نکنید و تباهی مجوئید در حالیکه تبهکار باشید (زیرا کم فروشی نظم اجتماع و امنیت عمومی را بهم می زند)[2].

کم فروش ایمان ندارد: بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که کم فروش ایمان بروز جزا و حساب روز قیامت ندارد زیرا اگر یقین بلکه گمان مسؤولیت داشت که در روز قیامت از او بازخواست می شود و هر چه بمردم کم داده از او مطالبه خواهد شد هرگز بچنین خیانتی حاضر نمی شد و اگر ایمان داشت می دانست که هر چند صاحب حق غافل و بیخبر از خیانتش باشد اما پروردگار عالم حاضر و مراقب اعمال اوست[3].

۱ــ ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریك ما سجین کتاب‌مرقوم. (سوره ۸۳ آیات ۷ تا ۹).

۲ــ ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیروانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاء هم ولا تعثوا فی الارض مفسدین (سوره ۱۱ آیات ۸۶ و ۸۷).

۳ــ می گویند قصاب بت پرستی هنگام کشیدن گوشت بیشتر می داده سببش را که پرسیدند ببالای سرش اشاره کرد بتی را دیدند گفت برای خاطر این بیشتر می دهم یا دیگری را نقل می کنند که هر گاه می خواسته وزن کند به بتش می نگریسته تا کم نفروشد زهی شرمساری از مسلمانانی که خدای عالم را حاضر و ناظر می دانند و در حضورش کم فروشی یا سایر گناهان را مرتکب می شوند.

در وقتیکه حضرت یوسف و زلیخا در حجرهٔ تنها قرار گرفتند زلیخا مقنعهٔ خود را بروی بتی که

پنج صفت و پنج بلا: در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: رسولخدا(ص) فرمود پنج خصلت ذمیمه است که با پنج مصیبت و بلاهمراه است هیچ گروهی نیستند که پیمان شکنی کنند مگر خدا دشمن را برایشان مسلط می فرماید و هیچ گروهی نیستند که بغیر حکم خدا حکم کنند مگر تهیدستی در میانشان آشکار شود و هیچ گروهی نباشند که در میانشان فاحشه (نابایست) پیدا شود مگر مرگ در آنها پیدا شود و هیچ فرقه ای نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن را پیشه کنند مگر از نباتات و قوتها محروم گردند و بقحط و غلا مؤاخذه شوند و هیچ گروهی نباشند که زکات را بمستحقان نرسانند مگر باران از ایشان باز گرفته می شود[1].

نصیحت امیرالمؤمنین(ع): امیرالمؤمنین وقتیکه از ادارهٔ حکومت فارغ می شد ببازار کوفه می آمد و می فرمود: «ای مردم از خدا بترسید وکیل و وزن را تمام بپیمائید و طریق داد را در آن ملاحظه کنید و چیزهای مکیل و موزون را بمردمان کم ندهید و در زمین فساد نکنید»[2].

روزی مردیرا در بازار دید که زعفران می کشید و آن کفه ای که در آن زعفران بود می چربانید حضرت دانست که ترازو یش درست نیست زعفران را از ترازو برداشت و فرمود اول ترازو را بعدل راست کن بعد از آن اگر خواهی بیشتر ده[3].

میان دو کوه از آتش: پیغمبر اکرم می فرماید: هر کس درکیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در می آورند و در میان دو کوه آتش جایش می دهند و باو می گویند این کوهها را وزن کن و او همیشه باین عمل مشغول است.

در آنجا بود انداخت و گفت از اوحیاء می کنم حضرت یوسف(ع) فرمود از بتی که شعور ندارد و ساخته شدهٔ دست بشر است حیاء می کنی پس چگونه من از خدای بینا و شنوا که حاضر و ناظر است حیاء نکنم از آنجا فرار کرد و آلوده بگناه نگردید.

۱ــ ما نقض قوم العهد الاسلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الافشافیهم الفقر و ما ظهرت الفاحشة الافشافیهم الموت ولاطففوا الکیل الامنعوا النبات و اخذوا بالسنین ولا منعوا الزکوة الاحبس عنهم القطر. (تفسیر منهج الصادقین).

۲ــ یا ایها الناس اتقوا الله: واوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین. (سوره ۱۱ آیات ۸۶ و ۸۷).

۳ــ اقم الوزن بالقسط ثم ارجح بعد ذلك ماشئت.

مالک دینار می گوید: مرا همسایه ای بود بیمار شد بعیادتش رفتم درکار جان دادن بود بانگ می زد که دو کوه آتش قصد من می کنند گفتم ای مرد این محض خیال است که بتو می نماید گفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و دیگری زائد بناقص میدادم و بزائد می گرفتم و این عقوبت آنست[1].

کم دادن بشماره هم حرامست: در حکم کم دادن بکیل و وزن، کم دادن بشماره است چیزهائیکه مانند پارچه و زمین بذرع و متر داد و ستد می شود کم دادنش هم بشماره است یک سانتیمتر هم که کم بدهد کم فروشی بر او صدق می کند و چیزهائیکه بشماره معامله می شود مانند تخم مرغ، اگر کمتر بدهد و صاحبش نفهمد کم فروش است و آنچه در بارهٔ کم فروشان گفته شد شامل او هم می شود چنانچه شیخ انصاری در مکاسب محرمه بیان فرموده است.

بطرف، بدهکار می شود: کم فروش نسبت بآن مقداریکه کم داده ذمه اش مشغول و بطرف، بدهکار است و واجبست آن را در وجه مشتری بپردازد و اگر مرده است باید بورثه اش بنسبت ارث بدهد و در صورتیکه اصلا او را نمی شناسد (بنابر احتیاط با اجازه حاکم شرع) از طرف صاحبش صدقه دهد.

در صورتیکه مقداریرا که کم داده اصلا نمی داند باید با مشتری بمبلغی مصالحه کند و در صورت وفاتش باورثه و اگر مجهول باشد، با حاکم شرع مصالحه را انجام دهد.

حقه بازی هم کم فروشی است: حقیقت کم فروشی چنانکه گذشت آنستکه صاحب مال آنمقدار جنسی که بر آن معامله واقعشده بمشتری ندهد بلکه کمتر بدهد خواه بحسب کیل و وزن، درست و مطابق باشد لیکن چیز بی قیمتی را جزء آنجنس کرده باشد مثلا صدمن گندم فروخته و همان صدمن را تسلیم مشتری می کند لیکن پنج من خاک جزئش کرده است که در اینصورت پنج من گندم کم داده است یا ده من شیر بمشتری فروخته و داده لیکن یک من آب داخلش کرده و در حقیقت نه من شیر داده است یا حلب روغنی بوزن پنج من فروخته در حالیکه سنگی بوزن نیم من در آن انداخته است یا قصاب یک من گوشت بفروشد بدون اینکه از یک من کمتر بدهد ولی استخوانش را از مقدار معمول بیشتر بدهد یا جنس خشکباری که باید بهمان حالت خشکی وزن شود و فروش

۱ــ پایان نقل از منهج الصادقین با تغییر مختصر.

رود آنراجای مرطوبی بگذارد یا مقداری آب بآن مخلوط کند تا سنگین‌تر شود تمام این موارد کم فروشی و گناه کبیره است.

غش درمعامله هم حرام است: در صورتیکه مقداری از جنس دیگر را که ارزشش کمتر است جزء آن کند و بهمان وزن مورد نظر بمشتری تحویل دهد غش در معامله کرده مثلا صد من گندم اعلا را می‌فروشد در حالیکه ده من گندم متوسط بآن ضمیمه کرده یا یک من روغن حیوانی اعلا می‌فروشد در حالیکه مقداری روغن نباتی یا پیه بآن مخلوط کرده و نظائرش تمام حرام و غش در معامله است.

شیخ در مکاسب محرمه می‌فرماید: اخباری که در حرمت غش رسیده متواتر است از آنجمله صدوق نقل نموده که رسولخدا(ص) فرمود «کسیکه با مسلمانی در خرید و فروش غش کند از مانیست و روز قیامت با طایفه یهود محشور می‌شود زیرا کسیکه با مردم غش میکند مسلمان نیست و سه مرتبه فرمود کسیکه با ما غش کند از ما نیست و کسیکه با برادر مسلمانش غش کند خداوند برکت را از روزیش بر می‌دارد و معیشت و زندگیش را خراب فرموده و بخودش واگذارش می‌فرماید»[1].

۱ــ من غش مسلماً فی بیع او شراء فلیس منا و یحشر مع الیهود یوم القیمة لانه من غش الناس فلیس بملسم الی ان قال(ص) و من غشنا فلیس مناقالها ثلاثاً و من غش اخاه المسلم نزع الله برکة رزقه وافسد معیشته و و کله الی نفسه. (عقاب الاعمال):

در کتاب دارالسلام عراقی صفحه ۳۰۹ می‌نویسد خبر داد مراثقهٔ عادل ملا عبدالحسین خوانساری که شخصی از معتبرین عطارهای کربلا مریض شد بمرضی که جمیع اطباء از معالجهٔ آن عاجز شدند هر چه داشت در راه معالجه گذاشت و مفید نیفتاد تا آنکه روزی بعیادت او رفتم و حالت او را پریشان یافتم و او را دیدم که ببعض اولاد خود می گفت که فلان چیز را هم ببرید و بفروشید و خرج من کنید تا آنکه کار من از مردن یا خوب شدن یکسره شود چون این سخن از او شنیدم باو گفتم معنی این کلام را نفهمیدم چگونه بفروختن آن مال حال تو معلوم می‌شود چون این بشنید آه سردی کشید و گفت بدانکه من در ابتدا سرمایهٔ درستی نداشتم و سبب دارائی من آن شدکه در فلان سال در کربلا تب غش یا مرض دیگری بسیار شد و معالجهٔ آنرا اطباء بآب لیموی شیرازی می کردند لهذا آبلیمو در ولایت کربلا کم و گران شد و من دوغ را با آب لیمو داخل می کردم آنقدریکه عطر لیمو درآن ظاهر شود و بقیمت آبلیمو می‌فروختم تا اینکه آب لیمو در کربلا منحصر گردید بدکان من و هر کس آب لیمو می‌خواست بدکان من حواله اش می دادند پس طولی نکشید که از آبلیموی مصنوعی که در حقیقت آب دوغ بی قیمت بود دکان و سرمایهٔ من معتبر گردید و در نزد همکاران ابوالالوف گشتم

←

و از حضرت باقر(ع) روایت نموده که رسولخدا(ص) در بازار مدینه بگندم فروشی عبور کرد و فرمود خوب گندمی داری پس دست وسط آن نمود و مقداری بیرون آوردید وسطش گندم خرابی است پس بصاحب آن فرمود «خیانت کردی و با مسلمانان غش نمودی»[1].

و در روایت حلی است که از حضرت صادق(ع) پرسید از شخصی که دو نوع از یک جنس دارد یکی گران و خوب و دیگری پست و ارزان پس هر دو را مخلوط کند و بیک قیمت بفروشد فرمود «نباید با مسلمانان غش کند و اینطور معامله نکند مگر اینکه مخلوط بودن آنرا بمشتری بگوید»[2].

داود بن سرحان از آنحضرت پرسید که دو قسم مسک داشتم یکی تر و دیگری خشک پس مسک تر را فروختم و مسک خشک را بهمان قیمت نمی خرند آیا جایزاست که آنرا ترک کنم تا بمصرف فروش برسد حضرت فرمود جایز نیست مگر آنکه مشتری را خبر دهی که آنرا تر کرده‌ای.

تطفیف با خدا و خلق: هر چند تطفیف که از گناهان کبیره و جای صاحبش در ویل که چاهی است در جهنم می‌باشد اینستکه شخص در مقام خرید جنسی زیادتر از حق خود بردارد و هنگام فروختن کمتر از حق مشتری باو بدهد چنانکه گذشت لیکن سزاوار است که شخص مسلمان در جمیع کارهایش با خدا و خلق مواظبت کند که

تا آنکه عاقبت کار باینجا کشید که ناخوش شده و هر چیزی که از آن اندوخته بودم خرج کردم تا آنکه چیز دیگری باقی نماند مگر فلان چیز که امروز ملتفت شدم که آنهم از فوائد آن می باشد گفتم آنهم برود شاید من خلاص شوم راوی گوید پس از آن طولی نکشید که دار دنیا را وداع کرد و بچنگال کسانیکه آب لیمو بآنها فروخته بود مبتلا گردید.

آب بسیار آن یکی در شیر کرد — حقتعالی گاو را تقدیر کرد
چون بیامد سر بسوی آب برد — تا که دم زد گاو را سیلاب برد
هر چه او صد بار گرد آورده بود — جمله در یکبار آبش برده بود
آب چون در شیر بیش از پیش کرد — جمع گشت و گاو را در پیش کرد
هر چه جمع آری بظلم این جایگاه — جمله برخیزد بیکساعت ز راه

۱ــ ما اریك الاوقد جمعت خیانة و غشاً (عقاب الاعمال).

۲ــ فقال (ع) لایصلح له ان یغش المسلمین حتی یبینه (عقاب الاعمال).

نمی خواهی برای دیگران هم مخواه و بردیگران ستم مکن چنانچه دوست نداری که بر تو ستم کنند و بدیگران نیکی کن چنانچه دوست داری که با تو نیکی نمایند و از رفتار خودت زشت بدان آنچه را از دیگران زشت می دانی (مثلاً دروغگوئی و عیبجوئی دیگران را زشت می دانی از خودت هم زشت بدان) و هر چه از خودت می پسندی از دیگران هم بپسند»[1] نه اینکه چون اینکار از تو سر زده پسندیده است اما چون همین کار را دیگران انجام داده‌اند ناپسند باشد ــ پس کسیکه در گفتار و کردارش با مردم از میزانی که امیرالمؤمنین(ع) بیان فرموده بیرون رود مطفف است و از جاده عدل و صراط مستقیم بیرون رفته، جزء ستمکاران بشمار می رود.

هر چیزیرا پیمانه ایست: برای جمیع امور اعتقادی و ملکات نفسانی و هر نوع قول و فعلی میزانی است که باید آن اعتقاد و صفت و قول و فعل با میزانش مطابق شود تا عدل حقیقی درست آید چنانچه در سوره حدید می فرماید «فرستادیم پیغمبرانرا با معجزات و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و میزانرا تا اینکه مردم عدل را بر پا دارند»[2].

علی(ع) میزان اعمالست: میزان اشیائیکه بوزن معامله می شود ترازو و قپان و میزان استقامت و انحراف بنا شاقول و میزان کیفیت معاشرت با مردم نفس خود انسان است و میزان شناختن عقائد حق ازباطل وصفات فاضل ازرذیله وخیررا ازشرقرآن مجید وعترت طاهرین علیهم السلام اند وبالاخص امیرالمؤمنین(ع) چنانچه درزیارتش می خوانیم «سلام برتوای میزان اعمال» پس باید هر حال و رفتارو کرداری بحالات و رفتارو گفتارآنحضرت سنجیده گردد تا درستی آن هو یدا شود و کسیکه اینجا رفتارو گفتارش رامیزان کند فردای قیامت درمیزان حساب معطلی ندارد و ازصراط مثل برق می گذرد ولی خیلی مشکل است کسی ازعهده برآید وازطریق صراط مستقیم و میزان عدل الهی منحرف نشود و بسمت افراط وتفریط نرود زیرا تشخیص و تطبیق موارد جزئی بامیزان عدل بسیار دقیق وازمو باریکتر است وپس ازتشخیص عمل برطبق آن

۱ــ یا بنی اجعل نفسك میزاناً فیما بینك و بین غیرك فاحبب لغیرك ما تحب لنفسك واکره له ما تکره لها ولا تظلم کما لا تحب ان تظلم و احسن کما تحب ان یحسن الیك و استقبح من نفسك ما تستقبحه من غیرك و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك (نهج البلاغه رساله ۳۱).

۲ــ لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط. (سوره ۵۷ آیه ۲۵).

دشوار مانند راه رفتن بروی شمشیر تیز بلکه سخت تر است ولذا همه درموقف حساب معطل و در عبور از صراط افتان و خیزان، گریان و لرزانند و از دو طرف مانند شب پره که بر اطراف چراغ می افتند در دوزخ خواهند افتاد چنانچه درقرآن مجید می فرماید: «نیست هیچیک از شما مگر اینکه بآن وارد می شوند آنگاه اهل تقوا نجات پیدا می کنند»[1].

۱ــ و ان منکم الا واردها کان علی ربك حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً (سورهٔ ۱۹ آیات ۷۲ و ۷۳).

بازگشت به فهرست

۲۵ـ حرامخواری

بیست و پنجم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده حرامخواری است چنانچه در حدیث شرایع از حضرت رضا(ع) در کتاب عیون الاخبار و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بآن تصریح شده و در دو جای سوره مائده حرامخواری را از صفات یهود شمرده و می فرماید: «و می بینی تو بسیاری از یهود را که در تحصیل گناه و ظلم شتاب می کنند (و گفته شده که اثم هر گناهی است که ضرر آن فقط به بجا آورنده برسد و عدوان گناهی است که ضررش بدیگران برسد) و در خوردن رشوه یا ربا، بدکاری است که می کنند، چرا علمای ربانی و زاهدانشان آنها را ازدورغگوئی و رشوه خواری نهی نمی کنند بدکاری می کنند که ایشانرا نهی نمی کنند»[1].

اکل سحت که از گناهان کبیره شمرده شده بمعنی خوردن مال حرام است و مراد از خوردن مال حرام مطلق تصرف است خواه بمصرف خوردن و آشامیدن برسد یا بمصرف لباس و مسکن و غیره یا اینکه آنرا مصرف نکند ولی متصرف شده بصاحبش نرساند در تمام اینموارد گفته می شود که مال حرام را خورده است چنانچه مراد از خوردن مال یتیم و مال ربوی حرام بودن تمام اقسام تصرفات در مال یتیم و ربوی است نه خصوص خوردن و

۱ــ و تری کثیراً منهم یسارعون فی الاثم والعدوان و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون لولا ینهیهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون (سورهٔ مائده آیات ٦٧ و ٦٨).

آشامیدن و بالجمله شبهه ای در حرمت جمیع تصرفات در مال حرام نیست و سبب اینکه تعبیر از مال حرام به (سحت) شده آنستکه سحت بمعنی بر طرف شدن و زائل شدن است و مال مسحوت بمعنی مال برده شده و از بیخ کنده شده است و چون مال حرام برکت ندارد و تصرف کننده در آن نفعی نخواهد برد لذا از حرام خوری به اکل سحت تعبیر فرموده اند و ظاهر لفظ سحت جمیع اقسام مال حرام را شامل می شود یعنی هر مالی را که شخص از راه نا مشروع و حرام تصرف کند اکل سحت است[1] هر چند معصیت و عقوبت در بعضی از آنها زیادتر از بعض دیگر است بلکه بعضی از آنها در حکم جنگ با خدا و پیغمبر(ص) است مانند ربا و بعضی در حکم کفر بخداست مانند رشوه چنانچه صدوق از حضرت صادق(ع) روایت نموده که فرمود «هر چیزی که خیانت از امام شود پس آن سحت است و سحت انواع بسیار دارد از آنجمله مالی است که از طرف حکم کنندگان بظلم وجور بشخص برسد و از آنجمله حقوقی است که قاضی ها می گیرند و اجرت‌های زنان بدکار و قیمت شراب و نبیذی که مستی آور است و ربا یعنی سود خوردن پس از

۱ــ در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تألیف سید ابوالاعلی مودودی می نویسد: (قانون تحریم) اسلام حق انسانرا در خواستن و بدست آوردن متاع زندگی قبول نموده و تثبیت می کند و او کاملاً آزاد است در روشهای کسب روزی و لوازم زندگی ولی اسلام هرگز اجازه نمی دهد که انسان در راه بدست آوردن وسائل زندگی راهی را پیش گیرد که اخلاق را فاسد گرداند و او را در معرض سقوط قرار دهد یا بمدنیت و تمدن انسانی ضرر رساند و موجب فساد در رژیم مدنیت گردد قانون اسلامی نه فقط مشروبات الکلی و مواد مخدره و همه منکرات و فواحش را تحریم می کند بلکه همه راههائیکه منجر بآنها می شود: تولید و بوجود آوردن، واسطه شدن، خرید و فروش، استعمال و اقدام بآنها بهر نحوی که باشد حرام می داند. اسلام بطور کلی زنا و فحشاء را شغل انسانی نمی داند رقص و رقاصی را حرفهٔ مشروع نمی شمارد غناء و آواز و خوانندگی را راه کسب صحیح نمی شناسد. اسلام همهٔ کارهائیرا که موجب سود و خوشبختی یکی و ضرر و بدبختی دیگری یا اجتماع بشری گردد جرم و گناه می شمارد و بر آنها کیفر سخت در دنیا و عذاب دردناکی را در آخرت وعده می دهد مانند رشوه خواری، دزدی (رسمی و غیر رسمی) قمار، ربا و همه معاملات و داد و ستدهائیکه در یکطرف آن غش باشد همچنین احتکار مواد غذائی و کالاهائیکه انسان بآن احتیاج دارد بامید بالا رفتن قیمتها که موجب فشار زندگی و تنگی معیشت می گردد و همچنین همه راههائیکه منجر بنزاع و جنگ و جدال می شود یاسود و ضرر بسته بشانس و اقبال می گردد و سعی و کوشش در آن دخالتی نمی یابد (مانند بلیط بخت آزمائی).

آنکه حرمتش از شرع ظاهر شده اما رشوه در حکم پس آن کفر بخداوند بزرگ است»[۱].

قریب بهمین مضمون هم درکتاب کافی ازحضرت باقر (ع) نقل کرده است.

و نیز از آنحضرت روایت نموده که فرمود «سحت قیمت مردار است و قیمت سگ (غیر از سگ شکاری و سگ گله و مثل آنها) و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوهٔ در حکم و اجرت کاهن (کسیکه تسخیر جن کرده و بعضی اخباریکه می شنود بمردم می رساند»[۲].

از این احادیث و نظائرش دانسته می شود که تمام اقسام مال حرام سحت است و حرمت و عقوبت در بعضی بیشتر است و از همه بدتر رشوه خواری است که در حکم کفر و لعن پیغمبر(ص) است.

اقسام رشوه: رشوه بر سه قسم است: رشوه در مقام حکم، رشوه برای رسیدن بامر حرام، رشوه برای رسیدن بامر مباح.

رشوهٔ در حکم آنستکه بقاضی می دهند تا بنفع دهنده حکم کند یا راه پیروزی بر طرف را یادش دهد هر چند حق با رشوه دهنده باشد و قاضی هم بحق حکم کند و چنانچه رشوه گرفتن و تصرف کردن در آن حرام و از گناهان کبیره است همچنین رشوه دادن هم حرام است و دهنده و گیرنده لعنت کرده شده خداوند. رسولخدا (ص) فرمود: «خدا رشوه دهنده و رشوه گیرنده و آنکه واسطهٔ بین آنها است لعنت کند»[۳] و فرمود: از رشوه بپرهیزید جز این نیست که آن حقیقت کفر است و صاحبش بوی بهشت را نخواهد شنید»[۴].

بعلاوه رشوده دادن کمک بر گناه است (اعانت براثم) بلی در صورتیکه ناچار و مجبور باشد مانعی ندارد و همچنین هر گاه برای رسیدن بحق خود چاره‌ای جز رشوه دادن نباشد آنهم جایز است هر چند برای گیرنده گرفتنش حرام است چنانچه واسطه شدن در

۱ــ قال (ع) ای شئ غل من الامام فهو سحت والسحت انواع کثیرة منهاما اصیب من اعمال الولاة الظلمة و منها اجور القضاة و اجور الفواجر و ثمن الخمر والنبیذ المسکر و الربوا بعد البینة و اما الرشا فی الاحکام فهو الکفر بالله العظیم. (خصال)

۲ــ عن ابیعبدالله علیه السلام قال السحت ثمن المیتة و ثمن الکلب و ثمن الخمر و مهر البغی و الرشوة فی الحکم و اجر الکاهن (وسائل کتاب التجارة باب ۳۲).

۳ــ لعن الله الراشی و المرتشی و الماشی بینهما. (سفینة البحار جلد ۱ ص ۵۲۳).

۴ــ ایاکم والرشوة فانها محض الکفر و لایشم صاحب الرشوة ریح الجنة (سفینة البحار جلد ۱ صفحهٔ ۵۲۳).

گرفتن رشوه و رساندن به رشوه گیرنده یا واسطه شدن در کم یا زیاد دادن تمام حرام است و در اخبار واسطه «رائش» نامیده شده است.

و نیز فرقی در رشوه نیست که مال باشد مانند وجه نقد و ملک یا منفعت خانه و مغازه و نظائرش یا اینکه عمل باشد مانند اینکه بعنوان رشوه برای قاضی خیاطی کند یا بنائی کند و گاهی رشوه از قبیل قول است مثل اینکه مدح و ثنای قاضی را می کند تا میلش را متوجه خودش کند و بنفعش حکم دهد و شبهه‌ای در حرمت تمام این اقسام نیست.

هدیه و خمس بعنوان رشوه: از موارد رشوه مالی است که بعنوان هبه یا هدیه یا صلح بقصد رشوه بدهد یا بعناو ین واجب مانند خمس یا زکات بقصد رشوه بپردازد که البته حرام است و دین او نسبت بخمس و زکات اداء نشده و ذمه‌اش مشغول خواهد بود زیرا شرط صحت ادای‌خمس و زکات قصد قربت است و در حدیث نبوی در بیان نشانه‌های نزدیکی قیامت می‌فرماید: «زمانی می آید که رشوه را بهدیه حلال خواهند ساخت» یعنی رشوه می گیرند و هدیه‌اش می خوانند.

قسم دوم از رشوه آنستکه بحاکم عرف یا ظالم یا رئیسی چیزی بدهد که بتواند بقوهٔ او بکسی ظلمی کند یا معصیتی انجام دهد و شکی نیست که این قسم از رشوه هم مانند قسم اول حرام و اکل مال بباطل است چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «اموالتانرا میان خود بنا حق نخورید و آنها را برای فرمانداران نفرستید که بخشی از اموال مردم را بناروا بخورید در حالیکه شما می دانید»[۱].

در این آیه مسلمانانرا از دو چیز نهی فرموده یکی از خوردن مال بغیر راه مشروع مانند سرقت و خیانت و دیگر از دادن مال خود بحکام و فرمانداران تا از آنان در خوردن مال مردم بناحق کمک بگیرند.

رشوهٔ حلال: قسم سوم از رشوه آنستکه مال خود را بشخصی می دهد تا بحمایت او بتواند بحق خودش برسد یا ظلمی را دفع کند یا اینکه بامر مباحی برسد و این قسم از رشوه حلال است که در حدیث صحیح از امام(ع) می پرسند که شخصی بدیگری رشوه

۱ــ ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون. (سورهٔ ۲ آیه ۱۸۸).

می دهد که از مکانی برخیزد تا آنشخص جایش قرار گیرد صریحاً می فرماید مانعی ندارد[1] و مراد از مکان در این روایت ملک شخصی نیست بلکه منزل مشترک و اوقاف عامه مانند مسجد و مدرسه و کوچه و بازار و نظائر آن است بنابراین اگر کسی در گوشه ای از مسجد یا مشاهد مشرفه نشسته باشد یا طلبه در حجره مدرسه مقیم باشد دیگری مبلغی باو بدهد تا از آنمحل صرفنظر کند ضرر ندارد.

حفص الاعور از حضرت ابی الحسن(ع) پرسید که عمال سلطان از ما اجناسی می خرند و اشخاصی را تعیین می کنند برای تحویل گرفتن آیا برای ما جایز است بآنها رشوه دهیم تا مورد ظلم عمال سلطان واقع نشویم؟ فرمود: «ضرری ندارد که آنچه برای مصلحت تو لازم است بدهی» سپس فرمود: «هر گاه بآن وکیل رشوه دهی از آنچه باید بدهی کمتر از تو می گیرد؟» عرض کردم بلی فرمود: «رشوهٔ خود را فاسد کردی»[2] و خلاصه معنی حدیث اینستکه رشوه دادن برای دفع ظلم و رسیدن بحق خود صحیح و جایز است اما رشوه برای ندادن حق دیگری که بر عهدهٔ اوست حرام است».

گرفتن رشوهٔ حلال، مکروهست: باید دانست که قسم سوم یعنی دادن مال بعنوان هدیه بقصد رسیدن بمطلب مشروع و مقصد حلال هر چند حلال است لیکن گرفتن آن خالی از کراهت نیست چون هدیه ایست شبیه برشوه و چه بسا گرفتن آن سبب سهولت رشوه خواری در دو قسم دیگر که حرام قطعی است بشود ولی شخص پرهیزگار باید از قسم حلال پرهیز کند تا روزی گرفتار حرام آن نشود و محتمل است حدیثی که ذکر می شود ناظر باین مطلب باشد.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «کسیکه حاجت برادر دینی خود را بر آورد و درمقابل از او هدیه ای بگیرد از موارد اکل سحت (حرام خواری) است»[3].

شیخ انصاری در مکاسب فرموده: توجیه هائی برای این حدیث شریف است از

۱ــ عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا جعفر(ع) عن الرجل یرشوه الرجل علی ان یتحول من منزله فیسکنه قال(ع) لابأس (وسائل کتاب التجارة باب ۱۱٤).

۲ــ فقال(ع) لابأس ما تصلح به مالك ثم سکت ساعة ثم قال(ع) اذا انت رشوته یأخذ منك اقل من الشرط قلت نعم قال(ع) فسدت رشوتك (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۳۷ ج۱۲ ص ٤۱۰).

۳ــ فی تفسیر قوله تعالی اکالون للسحت قال(ع) هو الرجل یقضی لاخیه حاجته ثم یقبل هدیته (عیون اخبار الرضا«ع»)

آنجمله: از گرفتن هدیه از ارباب حاجت باید سخت پرهیز کرد تا روزی گرفتار رشوهٔ حرام نشد.

آثار حرامخواری: حرامخواری برکت را از مال می برد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست کسی که مالی را از راه غیر مشروع بدست آورد مسلط می شود بر او ساختمان و آب و گل[1] (تا مال او را تلف کند) یعنی بخیالش می اندازد ساختمان کند پس مال و عمر خود را در آب و گلی صرف می کند که نه برای دنیای او نافع است نه آخرتش و مثل اینکه این قطعه از زمین مأمور بوده مالش را ببلعد.

حرامخواری مانع قبولی عبادات می شود چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شد[2] و رسول خدا(ص) می فرماید: هر گاه کسی لقمه حرامی بخورد و جزء بدنش بشود تمام ملائکه آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند[3] و نیز فرموده: که عبادت کردن با حرامخواری مانند بنا کردن روی رمل است[4] یعنی چنانچه بنای بدون شالودهٔ محکمی خراب می شود و بنا کننده از آن بی بهره است عبادت کسی هم که از حرام پرهیز نمی کند فایده ای نمی بخشد.

دعای خورنده حرام مستجاب نمی شود: رسولخدا(ص) می فرماید: «کسیکه لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی شود و هر گوشتی که در بدن او از حرام روئیده شود پس آتش بآن سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه هم گوشت را در بدن می رو یاند»[5].

و نیز فرمود: کسیکه دوست می دارد دعایش مستجاب گردد پس باید پاکیزه کند خوراک و کسب خود را[6].

۱ــ من کسب مالا من غیرحله سلط علیه البناء والطین والماء. (جلد ۲۳ بحار الانوار ــ سفینة البحار جلد۱ صفحه ۲۹۸).

۲ــ بصفحات ۷ و ۹ همین کتاب مراجعه شود.

۳ــ اذا وقعت اللقمة من حرام فی جوف العبد لعنه کل ملك فی السموات والارض (سفینة البحار جلد ۱ صفحة ۲٤٤).

٤ــ العبادة مع أکل الحرام کالبناء علی الرمل (سفینة البحار جلد ۱ ص ۲۹۹).

۵ــ من أکل لقمة حرام لم تقبل له صلوة اربعین لیلة و لم تستجب له دعوة اربعین صباحاً و کل لحم ینبته الحرام فالنار اولی به و ان اللقمة الواحدة تنبت اللحم. (سفینة البحار جلد ۱ ص ۲٤).

٦ــ من احب ان یستجاب دعائه فلیطیب مطعمه و مکسبه (عدة الداعی ص ۱۲۸).

شخصی بآنحضرت عرضکرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: خوراک خودت را پاک کن و حرام را بشکم خودت داخل مکن[۱].

و خداوند بعیسی بن مریم فرمود بظلم کنندگان از بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید در حالیکه مال حرام در تصرف شماست که اگر در آنحال مرا بخوانید شما را لعنت می کنم[۲].

حرامخواری قساوت قلب می‌آورد: خوراکی که انسان می خورد بمنزلهٔ بذری است که در زمین ریخته می شود پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشد اثرش در قلب که بمنزلهٔ سلطان بدن است از رقت و صفا ظاهر می شود و از اعضاء و جوارحش جز خیر و نیکی تراوش نمی کند و اگر آن خوراک پلید و حرام باشد قلب را کدر و تیره نموده، در اثر قساوت و ظلمت امید خیری باو نخواهد بود و پند و اندرز در او اثر نمی کند و سخت‌ترین مناظر رقت بار او را متأثر نمی کند چنانچه حضرت سیدالشهداء بلشکریان پسر سعد ضمن خطبه اش فرمود: «شکمهایتان از حرام پر شده و بر دلهایتان مهر خورده دیگر حق رانمی پذیرید وای بر شما آیا انصاف نمی دهید آیا گوش فرا نمی گیرید»[۳].

بالجمله خوراک حرام قلب را سخت و تاریک نموده آنگاه از پذیرفتن و تسلیم بهر حقی خودداری می کند و از هیچ اندرزی متأثر نمی شود بلکه دیگر از هیچ جنایتی روگردان نیست[٤].

۱ــ عنه(ص) لمن قال له احب ان یستجاب دعائی قال(ص) طهر مأکلك ولا تدخل بطنك الحرام (عدة الداعی ۱۲۸).

۲ــ قل لظلمة بنی اسرائیل لا تدعونی و السحت تحت اقدامکم... (سفینة البحارص٤٤٨ ج ۱).

۳ــ فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و یلکم الا تنصفون الا تسمعون (نفس المهموم).

٤ــ در حالات شریك بن عبدالله قاضی نوشته اند در ابتداء فقیه باورعی بود تا وقتیکه مهدی عباسی او را احضار کرد و او را مجبور نمود که یکی از این سه کار را بکند یا منصب قضاوت را بپذیرد یا معلم و مربی اطفال خلیفه شود یا یکمرتبه از طعام خلیفه بخورد شریک خوردن طعام را اختیار کرد و آنرا نسبت بدو کار دیگر سهل شمرد خلیفه بآشپز مخصوص دستور داد انواع متعدد از خوراکیهای لذیذ تدارک کند ــ چون شریک از آن طعامها خورد آشپز مزبور گفت شریک پس از خوردن این طعام رستگار نخواهد شد و همانطور هم شد زیرا آن لقمه های حرام چنان در او تأثیر کرد که دو کار دیگر را ←

حلال خوری منشأ هر خیری است: چنانچه حرامخوری منشأ هر شر و فسادی است لقمه حلال هم منشأ خیرات و پیدایش نیکیها است و در روایات فضیلت زیادی برای طلب حلال رسیده از آنجمله پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: عبادت هفتاد قسم است بهترین اقسامش طلب حلال کردن است[۱] و نیز می فرماید: کسیکه طعام حلالی بخورد ملکی بالای سرش ایستاده و برایش استغفار می کند تا از خوردن طعام فارغ شود[۲] و نیز می فرماید: هر کس شب کند در حالیکه از طلب رزق حلال خسته شده باشد آمرزیده شده است[۳] و نیز فرمود: هر کس از دسترنج خود بخورد خداوند درهای بهشت را برو یش می گشاید، تا از هر دری که می خواهد وارد شود و در شمار پیغمبران خواهد بود و اجر ایشانرا خواهد گرفت و هر که در تحصیل مال بی باک باشد (رعایت حلال و حرام را نکند) خدا هم باک ندارد که از هر دری او را وارد جهنم کند[٤] و نیز فرمود هر که مالی را از حرام کسب کند پس اگر آنرا صدقه بدهد از او پذیرفته نمی شود و اگر آنرا بگذارد توشهٔ دوزخش می شود[۵].

هم پذیرفت هم قاضی شد و هم مربی اطفال خلیفه. گویند وقتی حواله‌ای داشت و در گرفتن آن از بیت المال سخت‌گیری می کرد خزینه‌دار گفت تو بما گندمی نفروخته‌ای که در گرفتن آن چنین می کنی گفت بلی بزرگتر از گندم را فروختم و آن دین خودم هست.

چه شیرین گفته جناب بهلول وقتیکه از طرف هارون خوان طعامی برایش آوردند و آنرا رد کرد و نپذیرفت، گماشتگان خلیفه گفتند هدیه خلیفه را نمی توان برگردانید پس بسگهائی که در آن نزدیکی بودند اشاره کرد فرمود جلو آنها بگذارید تا بخورند گماشتگان خلیفه سخت بر آشفتند و گفتند بهدیهٔ خلیفه توهین کردی بهلول فرمود آهسته حرف بزنید که اگر سگها بفهمند این طعام خلیفه است آنها هم نخواهند خورد.

۱ــ العبادة سبعون جزءًا فضلها جزء طلب الحلال (سفینة البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

۲ــ من اکل الحلال قام علی رأسه ملك یستغفرله حتی یفرغ من اکله. (سفینة البحار جلد ۱ ص ۲۹۹) بروایات شماره ۱ و ۲ در ص ٦ همین کتاب مراجعه شود.

۳ــ من بات کالا من طلب الحلال بات مغفورا (سفینة البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

٤ــ و قال النبی(ص) قال الله تعالی من لم یبال من ای باب اکتسب الدینار والدرهم لم ابال یوم القیمة من ای ابواب النار ادخلته (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ٦).

۵ــ و عن النبی (ص) لایکتسب العبد مالا حراماً فیتصدق منه فیوجر علیه ولا ینفق منه فیبارك له فیه ولایترکه خلف ظهره الاکان زاده الی النار. (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۷).

خدا روزی حرام برای کسی نخواسته: غالباً کسانی که از کسب مال حرام پرهیز نمی کنند خیال می کنند که اگر از این مال حرام صرفنظر کنند امر معاششان لنگ می شود و خود را سخت محتاج و گرفتار می بینند لذا باید این نکته یادآوری شود که این خیالی است نفسانی و وسوسه ایست شیطانی و بحکم قطعی عقل و صریح وعده های خدا در قرآن مجید و روایات کثیره‌ای که از اهلبیت(ع) رسیده، خداوند رزق هر مخلوقی را ضمانت فرموده است یعنی از طریق حلال اگر عجله نکند و صبر و قناعت را پیشه سازد رزق مقدرش قطعاً باو خواهد رسید بلی گاه می شود انسان بسوء اختیار خود از طریق حرام امرار معاش می کند و خودش را از رزق حلالی که خداوند مقدرش فرموده محروم می سازد روایات وارده در این زمینه بسیار است و فقط بذکر یکی اکتفاء می شود و به همین جا مطلب خاتمه می یابد.

تا تمام رزقش نرسد نمی میرد: رسول خدا(ص) در حجة الوداع در مسجد الحرام مسلمانانرا مخاطب ساخت و فرمود: «بدانید که جبرئیل بقلب من الهام کرد که هیچکس نمی میرد مگر وقتیکه تمام رزق مقدرش باو رسیده باشد پس از خدا بترسید و در طلب روزی حریص نباشید و طول کشیدن رزق حلالتان، شما را واندارد که عجله کنید و رزق خود را از راه حرام بخواهید جز این نیست که خداوند رزق حلال را بین مخلوقاتش تقسیم فرموده و حرام قسمت نکرده است پس کسیکه از خدا بترسد و صبر کند رزق حلالش که مقدر است باو خواهد رسید و کسی که پرده عفت خود را پاره کند و شتاب کرده آنرا از طریق حرام کسب کند از رزق حلال مقدرش محروم گردیده و به‌آنچه کسب کرده در قیامت مؤاخذه خواهد شد چنانچه خداوند در قرآن مجید از کسب حرام نهی نموده و فرموده است «و بدل نکنید پلید را بپاکی» باینکه شتاب کنید بکسب رزق حرام پیش از آنکه رزق حلال مقدرتان بشما برسد»[1].

۱ــ الا ان روح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی یستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بمعصیة الله فان الله قسم الارزاق بین خلقه حلالاً ولم یقسمها حراماً فمن اتقی و صبراتاه الله برزقه من حله و من هتك حجاب الستر و عجل واخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة کما نهی الله عنه بقوله ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب بان تعجلوا الحرام قبل ان یأتیکم الرزق الحلال الذی قدرلکم. (عدة الداعی)

دزد محروم از رزق حلال: حضرت امیرالمؤمنین(ع) روزی در مسجد از استر پیاده شدند و آن را بیکنفر سپرده وارد مسجد شدند آنشخص لجام استر را کشیده بیرون آورد و فرار نمود و استر را رها کرد پس امیرالمؤمنین(ع) از مسجد بیرون آمدند در حالیکه در دست خود دو درهم، گرفته تا بآنشخص در مقابل نگهداری استر بدهند، دیدند مرکب بدون لجام ایستاده است پس سوار شدند و رفتند و دو درهم را بغلام خود داده که برای آنمرکب لجامی بخرد پس غلام ببازار رفت و همان لجام را در دست یکنفر دید و معلوم شد که سارق آنرا بدو درهم بآن شخص فروخته و دو درهم گرفته و رفته است چون غلام این مطلب را بآن حضرت گزارش داد فرمود: «جز این نیست که بنده بر خود رزق حلال را بواسطهٔ صبر نکردن و شتاب کردن حرام می کند در حالیکه بیش از آنچه مقدرش بوده بدست نیاورده است[1].

۱ــ ان العبد لیحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر ولا یزداد علی ما قدرله. (لئالی الاخبار صفحهٔ ۱۵۱).

فهرست مطالب

مقدمه

سرآغاز۳ ـ مقدمه چاپ ششم۶ ـ راه رستگاری تقوا است۱۰ ـ قرآن مجید و تقوا۱۰ ـ تقوا در روایات اهلبیت۱۲ ـ دوستان من پرهیزکارانند۱۲ ـ چاره‌ای جز پرهیز کاری نیست۱۲ ـ حقیقت تقوا۱۳ ـ گناه، اعمال نیک را هدر می کند۱۴ ـ درخت بهشتی و آتش سوزنده۱۴ ـ حق الناس مانع قبولی است۱۵ ـ گناه مانع استجابت دعا است۱۶ ـ عبادت حقیقی ترک گناهست۱۶ ـ کارهای نیک مانند غبار پراکنده می‌شود۱۷ ـ اقسام گناه۱۷ ـ درهای بهشت بروی پرهیزکاران باز است۱۸ ـ شفاعت نباید موجب جرأت بر معصیت شود۱۸ ـ خودکشی بامید نجات۱۹ ـ مرگ با یکی از سه چیز۱۹ ـ فردا بجای اشگ خون می گریند۲۰ ـ شفاعت به سبک شمارندگان نماز نمی رسد۲۰ ـ گناه زیاد ایمان را می برد و دل را سیاه می کند۲۱ ـ دیگر موعظه اثر نمی کند۲۱ ـ ترس از گذشته‌ها۲۲ ـ شفاعت موجب امید است نه غرور۲۲ ـ شیعیان اهلبیت۲۲ ـ شیعیان حقیقی پیروان امامند۲۳ ـ ادعای شیعه گری کافی نیست۲۴ ـ شیعه از همه پرهیزکارتر و خدا ترس‌تر است۲۴ ـ ولایت علی (ع) قلعهٔ محکم خدا است۲۵ ـ شیر درنده و پناه به قلعه۲۶ ـ آیا گفتار تنها کافی است؟۲۶ ـ فرمایش مجلسی در اقسام تقوا۲۷ ـ محبت ثبات قدم می دهد۲۷ ـ استغفار ملائکه برای دوستان علی(ع)۲۸ ـ بلاء گناهکاران را پاک می کند۲۸ ـ بهره‌برداری به اندازهٔ دوستی است۲۸ ـ سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی۳۰ ـ تاریکی گناه و نور توبه۳۱ ـ معنی کبیره و صغیره۳۱ ـ گناه کبیره چیست؟۳۱ ـ حل

اشکال۳۵ - حکمت های بسیار۳۵ - اصرار بر صغیره هم کبیره است۳۵ - وقوع در مفسده و محرومیت از ثواب۳۶ - به اهلبیت باید مراجعه کرد۳۶ - چرا اهل الذکر اهل بیتند؟۳۶ - جواب اشکال دوم۳۷ - کبائری که بزرگتر است۳۸ - گناه کبیره‌ای در عنوان دیگر۳۸ - گناهانیکه کبیره شمرده شده۴۰

۱ــ شرک به خدا۴۰

۱ــ توحید در مقام ذات۴۱ - نصارا هم مشرکند۴۲ - بت پرستی شرک به خدا است۴۲ - ۲ــ توحید در مقام صفات۴۲ - صفات نیک خلق همه از خدا است۴۲ - تزکیه نفس از غفلت است۴۳ - پرهیزکاران از ستوده شدن می ترسند۴۳ - خداوند در صفات هم شریک ندارد۴۳ - فرمایش پیغمبر اکرم (ص)۴۴ - قارون هم مشرک شد۴۴ - ۳ــ توحید و شرک در افعال۴۵ - زآب بیرنگ صد هزاران رنگ۴۵ - شیر لطیف از خون کثیف۴۶ - روزی میدهد - اجابت میکند۴۶ - مؤثر خدا است۴۶ - شؤون ربوبیت بی انتها است۴۶ - توانایی انسان۴۷ - قدرت انسان مقید به مشیت خدا است۴۷ - ترس از خدا - امید هم به خدا۴۸ سپاس منعم۴۹ - ثنای وسائط هم لازم است۴۹ - شرک پنهان در مقام مدح خلق۴۹ - حضرت صادق(ع) و سائل شکور۵۰ - توحید و توکل۵۰ - اسباب بدست مسبب الاسباب۵۰ - متوکل کیست و توکل چیست؟۵۱ - توحید و تسلیم۵۱ - توحید و محبت۵۲ - ۴ــ توحید و شرک در اطاعت۵۴ - فرماندهان الهی۵۴ - اولی الامر کیست؟۵۵ - متعه به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد۵۵ - دوستی علی(ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه۵۵ - تخصیص در اولی الامر۵۵ - آیا مراد از اولی الامر علمایند؟۵۵ - اولواالأمر دوازده امام شیعه اند۵۶ - پیغمبر اولواالأمررا بیان می فرماید۵۶ - اطاعت از مجتهد عادل۵۷ - فقیه وارسته سزاوار پیروی است۵۷ - اطاعت والدین هم اطاعت خدا است۵۸ - امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست۵۸ - اذیت در مخالفت۵۸ - اطاعت زن از شوهر۵۸ - تمکین در امر زناشوئی واجب است۵۹ - باید انفاق مستحبی به اذن شوهر باشد۵۹ - به حاکم جور نباید مراجعه کرد۶۰ - عالم بی عمل سزاوار پیروی نیست۶۰ - علمای دنیاپرست راهزنان راه خدایند۶۰ - فقط برای خدا باید فقیه شد۶۱ - عوام هم مقصرند۶۱ - ۵ــ توحید و شرک در مقام عبادت۶۱ - بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین۶۱ - خلوص در نیت۶۲ - ریا

کار مشرک است۶۲ - ریا شرک اصغر است۶۳ - ریاکار به خودش نیرنگ می زند۶۳ - جهنم از آتش ریاکاران می نالد۶۳ - عباداتی که صاحبش را به آتش می کشد۶۴ - فضیلت اخلاص و پستی ریا۶۴ - عمل خالص جلوه گر می شود۶۵ - ریا از نظر فقهی۶۵ - ریا در غیر عبادت۶۶ - ریامربوط به قصد است۶۷

۲ــ یأس ۶۹

از هر گناهی بزرگتر۶۹ - اسباب و مسبب الاسباب ۷۰ - سبب کار نمی کند۷۰ - ۱ــ آتش نمی سوزاند ــ کاردنمی برد۷۰ - موسی و فرعون۷۱ - ابرهه و خراب نشدن کعبه۷۱ - نگهداری حضرت خاتم الانبیاء(ص)۷۲ - ۲ــ بی سبب پیدا می شود۷۲ - دانش محمدی(ص) و مکتب نرفتن ۷۲ - حاجتها روا می کند۷۳ - ۳ــ عاقبت بشری۷۳ - بلعم باعور و بدبختی جاودانی ۷۴ - ۴ــ حسن خاتمت ۷۴ - سحرهٔ فرعون ۷۴ - آسیه ازبهترین زنان بود۷۴ - اصحاب کهف۷۵ - بیداری پیش از مرگ۷۵ - مسلمان می شود و می میرد۷۵ - خوشبخت جاودانی۷۵ - آیا عاقل نومید می شود؟۷۵ - پیری و ترقی در روحانیت۷۶ - بزرگی گناه یأس۷۶ - نظری به نوزاد انسان۷۶ - پس باید امیدوار بود۷۶ - یأس از کفر یا بی خبری است۷۶ - فطرت هر کسی بر امید استوار است۷۷ - اول چاره یأس در امور مادیهٔ دنیویه۷۸ - ۱ــ قدرت خدا۷۸ - ۲ــ تجربه های شخصی۷۸ - ۳ــ نمونه های خارجی۷۹ - ابراهیم پیر و فرزند۷۹ - زکریاو فرزندش یحیی۷۹ - داستان لبیب عابد۸۰ - ایوب پیغمبر و بلاهای بسیار۸۱ - فقر هم حکمتها دارد۸۱ - ثروت پس از تهی دستی ۸۱ - چارهٔ یأس در مشکلات۸۳ - دوم - چارهٔ یأس نسبت به امور اخرویه معنویه۸۴ - همه گناهان قابل آمرزش است۸۵ - لطف در خطاب۸۶ - نومیدی حرام است۸۶ - توبهٔ کشندهٔ پیغمبر هم پذیرفته می شود۸۶ - یأس از استجابت دعا هم غلط است۸۷ - گناه مانع استجابت دعا۸۷ - تاخیر استجابت موجب قربست۸۷

۳ــ القنوط من رحمة الله ۸۹

یأس نومیدی از دعا است۸۹ - بدگمانی سبب عقوبت است۹۰ - امید به آمرزش و اجابت دعا۹۰ - نومیدی در امر دنیوی و اخروی۹۰ - قنوط از یأس بدتر است۹۱

٤ـ الأمن من مکرالله ۹۲

مهلت دادن بدکاران به ضررشان است۹٤ ـ استدراج هم مکر است۹۵ ـ ترک استغفار استدراج است۹٦ ـ امن از مکر به چه می شود؟۹٦ ـ بیم و امید لازمهٔ معرفت است ۹٦ ـ از ارتکاب گناه باید بترسید۹۷ ـ همیشه باید بین خوف و رجا بود۹۷ ـ ترس در روا شدن حاجت۹۷ ـ درد فراق سخت‌تر است۹۸ ـ تا آخر عمر چه باشد۹۸ ـ همه آزمایش می شوند۹۸ ـ حضرت ابراهیم و آتش۹۸ ـ آزمایش نیکوئی داد۹۸ ـ کمی ایمان و زیادی غفلت۹۹ ـ جهل به عظمت و عجب در عمل۹۹ ـ نیکی به توفیق خدا است۹۹ ـ دانایان از خدا می ترسند۹۹ ـ سخنان پیغمبر با ام السلمه۱۰۰ ـ انبیا و ائمه از همه ترسناکترند۱۰۰ ـ مؤمن بین بیم و امید است۱۰۰ ـ بیم و امید در عمل ظاهر می شود۱۰۱ ـ اندرز۱۰۲ ـ همیشه بین دو ترس۱۰۲ ـ برای آخرت باید کوشید۱۰۳ ـ مدعا در کردار باید ظاهر باشد۱۰۳ ـ از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی۱۰۳ ـ نمونه کامل خوف و رجا ۱۰٤ ـ امیرالمؤمنین سر مشق است۱۰٤ ـ قسمتی از وصیت نامهٔ امیرالمؤمنین(ع)۱۰۵ ـ از علی پیروی کنیم۱۰۵ ـ اعلان خطر۱۰٦ ـ سالار قافله می ترسد۱۰٦

۵ـ آدم کشی۱۰۸

عذاب جاودانی و یژه کفار است۱۰۸ ـ خون و مال مسلمان محترم است۱۰۹ ـ انتحار هم قتل است۱۰۹ ـ کشتن همه مردمان۱۰۹ ـ زنده کردن همهٔ مردمان۱۱۰ ـ قاتل، مسلمان نمی‌میرد۱۱۰ ـ تمام شرکا، قاتلند۱۱۰ ـ شرکت در قتل هر چند کم باشد۱۱۱ ـ کشتن محلم، عامر را۱۱۱ ـ زمین قاتل را نپذیرفت۱۱۲ ـ خودکشی هم حرام است۱۱۲ ـ خودکشی به‌هروسیله که باشد حرام۱۱۲ ـ مؤمن خودکشی نمی کند۱۱۲ ـ آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد۱۱۳ ـ سقط جنین نیز حرام است۱۱۳ ـ از بین بردن نطفه حرام است۱۱۳ ـ بچه از شکم مادر مرده باید بیرون آورده شود۱۱٤ ـ توبه آدمکشی۱۱٤ ـ قتل غیر عمد۱۱٤ ـ حکم قتل نفس۱۱۵

٦ـ عقوق والدین۱۱۷

عقوق والدین و اخبار۱۱۸ عاق والدین آمرزیده شدنی نیست۱۱۹ ـ نماز عاق پذیرفته نیست۱۱۹ ـ جوان محتضر و شفاعت پیامبر۱۱۹ ـ عقوق چیست۱۲۰ ـ وجوب نیکی به پدر و مادر۱۲۰ ـ تفسیر آیه از حضرت صادق(ع)۱۲۲ ـ نیکی به والدین کفاره گناهان است۱۲۲ ـ نگاه شفقت به پدر و مادر۱۲۳ ـ خشنودی والدین خشنودی خدا است۱۲۳ ـ دعای ملائکه به نیکی کننده به پدر و مادر۱۲۳ ـ اثر دنیوی عاق شدن۱۲۳ ـ نیکی به والدین وطول عمر۱۲٤ ـ زیادتی مال و آبرو۱۲٤ ـ عقوق، گدائی و بدبختی می آورد۱۲٤ ـ عاقبت به شری عاق۱۲۵ ـ دعای والدین مستجاب است۱۲۵ ـ جوان عاق و دعای مشلول۱۲٦ ـ مادر به نیکی سزاوارتر است۱۲٦ ـ ادای حق پدر و مادر۱۲٦ ـ جوان و مادر زمینگیر۱۲٦ ـ اجابت مادر در نماز مستحبی۱۲۷ ـ نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد۱۲۷ ـ دعا برای پدر و مادر سنی۱۲۷ ـ دستور حضرت صادق(ع) به زکریا بن ابراهیم۱۲۸ ـ رفتار زکریا به مادرش۱۲۸ ـ مسلمان می شود و می میرد۱۲۸ ـ نیکی به والدین در زندگی و مرگ۱۲۹ ـ حقوق والدین پس از مرگ۱۲۹ ـ عقوق والدین پس از مرگ۱۲۹ ـ یک عمل و ثوابهای متعدد۱۲۹ ـ استغفار و دعا برای والدین۱۳۰ ـ موارد وجوب اطاعت والدین۱۳۰ ـ تعارض امر و نهی والدین۱۳۱ ـ لزوم تحصیل اذن والدین۱۳۲ ـ فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند۱۳۲ ـ منع از نماز جماعت۱۳۲ ـ رعایت احترام والدین۱۳۳ ـ رعایت اولاد هم بروالدین واجب است۱۳٤ ـ نفقه فرزند بر پدر واجب است۱۳۵ ـ سعی در ازدواج فرزند۱۳۵ ـ آموزش و پرورش دینی۱۳۵ ـ باید به فرزند مهربانی کرد۱۳۵ ـ نگاه شفقت و بوسیدن فرزند۱۳٦ ـ نیکی بفرزند پس از والدین۱۳٦ ـ دختر به نیکی سزاوارتر است۱۳٦ ـ پدر روحانی به نیکی سزاوارتر است۱۳٦ ـ ثواب زیادتر عقوبت شدیدتر۱۳٦ ـ آیات عام است۱۳۷ ـ سپاسگزاری از محمد(ص) و علی(ع)۱۳۷ ـ هم والدین جسمانی و هم روحانی۱۳۷ ـ عقوق والدین روحانی۱۳۷ ـ محمد و علی دو پدر امت۱۳۸ ـ نیکی به والدین روحانی۱۳۸

۷ـ قطع رحم ۱۳۹

قطع رحم در روایات۱۴۰ ـ بدترین اعمال نزد خدا۱۴۰ ـ نیکی برحم در مقابل بدی او۱۴۰ ـ مرگ را نزدیک می کند۱۴۱ ـ همه دستجمعی می میرند۱۴۲ ـ رحمت خدا رامی برد۱۴۲ ـ صله رحم واجب است۱۴۲ ـ نماز و زکات ـ تقوا و صله رحم۱۴۳ ـ عطای برحم ـ آسانی حساب۱۴۳ ـ بخشش حضرت صادق(ع) بحسن افطس۱۴۴ ـ صلهٔ رحم در روایات۱۴۴ ـ از صراط نخواهد گذشت۱۴۴ ـ آثار دنیوی صلهٔ رحم۱۴۵ ـ سبب طول عمر۱۴۶ آثار معنوی و اخروی صلهٔ رحم۱۴۶ ـ قبول سایر اعمال۱۴۷ ـ بهترین گام برداشتنها ۱۴۷ ـ ثواب صلـه رحم۱۴۷ ـ معنای صله رحم و قطع رحم ۱۴۸ ـ رحم فقیر و غنی ندارد ۱۴۸ ـ صله کدام است؟ ۱۴۸ ـ مراتب صلهٔ رحم۱۴۹ ـ قطع رحم عرفی است۱۴۹ ـ قطع نسبت بارحام مختلف است۱۴۹ ـ تکبر برحم فقیر قطع است۱۴۹ ـ حد وجوب صلهٔ رحم۱۵۰ ـ میزان وصل و قطع عرف است۱۵۰ ـ اگر واجب نشد مستحب است۱۵۰ ـ قطع قاطع هم حرام است۱۵۰ ـ فرمایش حضرت صادق(ع)۱۵۱ ـ نیکی بپاداش بدی۱۵۱ ـ قطع رحم مسلمان و کافر فرقی ندارد۱۵۱ ـ صلهٔ داود رقی و مرگ رحم۱۵۲ ـ رفتار حضرت صادق(ع) با حسن و عبدالله۱۵۲ ـ گفتگوی حضرت صادق(ع) با عبدالله حسنی۱۵۲ ـ تأثر حضرت بر سادات حسنی(ع)۱۵۳ ـ صلهٔ رحم با بغض کافر منافاتی ندارد۱۵۳ ـ اگر تأیید کفر نشود۱۵۳ ـ دشمن دین باید طرد شود۱۵۳ ـ اگر دشمنی نکند صله واجب است۱۵۴ ـ سفر کردن برای صلهٔ رحم۱۵۴ ـ دوری و دوستی ۱۵۴ ـ صلهٔ ارحام روحانیه۱۵۵ ـ نعمت بعثت بالا ترین نعمتها۱۵۵ ـ ولایت قابل قیاس نیست۱۵۵ ـ ارحام روحانی کیانند؟۱۵۶ ـ حقوق سادات۱۵۶ ـ آنانکه به پیغمبر حق دارند۱۵۷ ـ خدمت بسادات تلافی می شود۱۵۷ ـ حقوق برادران ایمانی۱۵۷ ـ زیارت مؤمن صالح زیارت امام است۱۵۸

۸ـ خوردن مال یتیم ۱۵۹

تلافی بمثل خواهد شد۱۶۱ ـ و بال ظالم بر اولادش باعدل منافاتی ندارد۱۶۲ ـ اخبار در بارهٔ این گناه۱۶۳ ـ مرگ طلبکار و بچه‌های کوچک۱۶۴ ـ چشم درد امیرالمؤمنین(ع)۱۶۴ ـ خبر وحشتناك ۱۶۴ ـ احسان به یتیم۱۶۴ ـ اولیای صغیر۱۶۵ ـ باید

در کار یتیم دقت کرد۱۶۶ ـ اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کند۱۶۷ ـ اقل الامرین احوط و اولی است۱۶۷ ـ تا بحد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد۱۶۷ ـ نشانه‌های بلوغ از نظر شرع۱۶۸ ـ رشد چیست۱۶۸

۹ـ رباخواری ۱۶۹

انحراف از عقل و شرع ۱۷۰ ـ آیا ربا مانند داد و ستد است؟ ۱۷۰ ـ ربا اختلافات طبقاتی و انقلاب می سازد۱۷۰ ـ قرض الحسنه بدون سود۱۷۱ ـ رباخوار از خیرات محرومست۱۷۱ ـ محرومیت از توکل بخدا۱۷۲ ـ ثوابهای زیاد برای قرض الحسنه۱۷۲ ـ عذاب دردناک و جاودانی ۱۷۲ ـ مال ربوی بی برکت است۱۷۳ ـ جنگ با خدا و پیغمبر۱۷۴ ـ ربا و اخبار۱۷۵ ـ تأکید در بارهٔ ربا در قرآن۱۷۵ ـ دین را از بین می برد۱۷۵ ـ رباخوار آتش می خورد۱۷۶ ـ نمونهٔ عذاب برزخی رباخوار۱۷۶ ـ زیر دست و پای آل فرعون۱۷۶ ـ ربا بمراتب بدتر از زنا است۱۷۷ ـ ربای قرضی۱۷۸ ـ چند نکته۱۷۹ ـ ربای در معامله۱۷۹ ـ سه نکته۱۸۰ ـ اشخاصی که ربا ندارند۱۸۱

۱۰ـ زنا ۱۸۲

معانی اثام وغی ۱۸۲ ـ بدترین راه دفع شهوت۱۸۳ ـ آثار دنیوی و اخروی زنا۱۸۵ ـ عذاب برزخی زناکار۱۸۵ ـ بوی گند زناکار در صحرای محشر۱۸۵ ـ همه زناکاران را در محشر لعنت می کنند۱۸۵ ـ زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورد۱۸۶ ـ فساد نسب و تربیت طفل۱۸۶ زنای محصنه۱۸۶ ـ پیش بینی همه جانبهٔ اسلام۱۸۷ ـ هشیاری۱۹۰ ـ ۱ـ حجاب از ضروریات قرآن است۱۹۰ ـ ۲ـ نگاه بیگانه۱۹۳ ـ تیرهای زهر آلود شیطان۱۹۳ ـ زنای اعضای بدن۱۹۴ ـ ابلیس قرین آتشین۱۹۴ ـ ۳ـ تحریم خلوت با بیگانه۱۹۵ ـ ۴ـ حدود شدید۱۹۵ ـ شرعاً باید ثابت شود۱۹۷ ـ دو نکتهٔ قابل توجه۱۹۷

۱۱ـ لواط ۲۰۳

لواط کفر است۲۰۴ ـ سنگ عذاب بهنگام مرگ۲۰۴ ـ عذابهای قوم لوط بر ظالمین۲۰۴ ـ غلامی که مولایش را کشت۲۰۵ ـ لاطی بقوم لوط ملحق می شود۲۰۵ ـ لواط هم فاحشه و

زشت است۲۰۵ ـ نگاه شهوتی به پسر حرامست۲۰۶ ـ لجام آتشین برای بوسهٔ شهوت۲۰۶ ـ خوابیدن دو مرد یا دو زن۲۰۷ ـ حد لواط۲۰۷ ـ چرا حد لواط قتل است۲۰۷ ـ توبه می کند و نمی سوزد۲۱۰ ـ نکته۲۱۱ ـ حکم وضعی۲۱۱

۱۲ـقذف ۲۱۲

در دنیا مطرودند۲۱۲ ـ شهادت بر علیه دوزخی است۲۱۲ ـ حد رد شهادت ـــ فسق۲۱۳ ـ از مؤمنین بیرونست۲۱۴ ـ حد قذف۲۱۴ ـ هتک حرمات الهی نباید بشود۲۱۵ ـ روز قیامت تلافی می شود۲۱۶ ـ توبه از قذف۲۱۶ ـ وظیفه مسلمانان در برابر قذف۲۱۸ ـ با فقد شرایط باز هم حرام است۲۲۰ ـ قذف کافر هم جایز نیست۲۲۰ ـ دشنام هم حرام است۲۲۱ ـ دشنام و روایات۲۲۱ ـ پاسخ دشنام۲۲۲ ـ بشرطی که از حد نگذرد۲۲۲ ـ خاموشی بهتر است۲۲۳ ـ دشنام دهنده را شکنجه می دهد۲۲۳

۱۳ـشرابخواری۲۲۵

می خواری واخبار اهلبیت(ع)۲۳۲ ـ شراب مادر گناهانست۲۳۳ ـ از خدا باکی ندارد۲۳۴ ـ کم و زیاد و خالص و ممزوج ندارد۲۳۵ ـ مسکر مایع نجس هم هست۲۳۶ ـ خورانیدنش هم حرام است۲۳۷ ـ شرکت در سفرهٔ میگساری۲۳۷ ـ شراب برای مداوا۲۳۷ ـ استشفاء به سه شرط عیبی ندارد۲۳۸ ـ در شراب شفا نیست۲۳۸ ـ هنگام مرگ اثرش هویدا می شود۲۳۸ ـ حد شرب خمر۲۴۲ ـ از اجتماع باید رانده شود۲۴۳ ـ به شرابخوار نباید دختر داد۲۴۴ ـ نهی از منکر عملی۲۴۴ ـ باید مبارزهٔ همه جانبه و پی گیر کرد۲۴۴

۱۴ـقمار۲۴۷

میسر کدام است و ازلام کدام است؟۲۴۸ ـ دشمنی در، می و قمار۲۴۹ ـ قمار عیاشی و هرزگی می آورد۲۴۹ ـ دوری از یاد خدا و نماز۲۵۰ ـ ۱ـ بازی با آلات قمار و شرط بندی۲۵۱ ـ ۲ـسرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی۲۵۳ ـ ۳ـبازی با شرط بندی بغیر آلات قمار۲۵۵ ـ اسب دوانی و تیراندازی۲۵۶ ـ ۴ـبازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است۲۵۷ ـ تذکر۲۵۸

۱۵ـ اشتغال بملاهی۲۵۹

سرگرمی بآلات موسیقی۲۵۹ ـ موسیقی و اخبار اهلبیت(ع)۲۵۹ ـ موسیقی نفاق می آورد و غیرت را می برد۲۶۰ ـ از آنچه شنیده شده پرسیده می شود۲۶۰ ـ موسیقی برکت را می برد۲۶۱ ـ باروی سیاه محشور می شود۲۶۱ ـ چهل روز با آلات موسیقی۲۶۲ ـ موسیقی علنی در آخر زمان۲۶۲ ـ کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن۲۶۲

۱۶ـ غنا۲۶۵

آوازه خوانی۲۶۵ ـ غنا چیست؟۲۶۵ ـ نکاتی چند در بارهٔ غنا۲۶۶ ـ ۱ـغنا از کبائر است۲۶۶ ـ ۲ـلهو الحدیث در قرآن غنا است۲۶۶ ـ ۳ـقول الزور به غناء تفسیر شده۲۶۸ ـ ۴ـغنا لغو است۲۶۸ ـ ۵ـ غنا نفاق می آورد۲۶۸ ـ ۶ـمجلس غنا۲۶۹ ـ ۷ـ غنا مورث فقر است۲۶۹ ـ ۸ـ عذاب غنا۲۶۹ ـ نظر رحمت به او نمی فرماید۲۶۹ ـ استماع غنا پرستش شیطان است۲۶۹ ـ درخت بهشتی و خوانندگی۲۷۰ ـ خوانندگان بهشت۲۷۰ ـ تهدیدات سخت۲۷۰ ـ ۹ـرابطهٔ غنا و زنا۲۷۱ ـ حرمت غنا از ضروریات است۲۷۲ ـ گناه غنا در قرآن شدیدتر است۲۷۲ ـ صدای خوب مانعی ندارد۲۷۲ ـ خوب خواندن و غنا دوتاست۲۷۳ ـ غنا در مجلس عروسی زنانه۲۷۳

۱۷ـ دروغ ۲۷۴

دروغ از بزرگترین کبائر۲۷۴ ـ لعن ملک و بوی گند۲۷۴ ـ قرآن مجید و دروغ۲۷۵ ـ ۱ـدروغ فسق است۲۷۵ ـ ۲ـدروغ قول زور است۲۷۶ ـ ۳ـدروغگو ایمان ندارد۲۷۶ ـ ۴ـدروغ اثم و گناه است۲۷۶ ـ ۵ـدروغگو ملعون است۲۷۶ ـ ۶ـدروغگو رو سیاه است۲۷۶ ـ ۷ـدروغ از شراب بدتر است۲۷۷ ـ ۸ـبوی گند دروغ۲۷۷ ۹ـفرار ملک۲۷۷ ـ دروغ مورث کفر است۲۷۹ ـ دروغ فراموشی می آورد۲۷۹ ـ عذاب و یژهٔ دروغگو یان۲۷۹ ـ مراتب دروغ۲۸۱ ـ ۱ـ دروغ بر خدا و پیغمبر و امام۲۸۱ ـ دروغ بهرچه باشد۲۸۱ ـ ترجمه بخلاف هم دروغ است۲۸۲ ـ کار همه کس نیست۲۸۲ ـ از موارد دروغ بر خدا۲۸۲ ـ دروغ بر پیغمبر و امام۲۸۲ ـ نقل اخبار بشرط استناد۲۸۳ ـ نقل بمضمون هم

بشرطی جایز است۲۸۴ - ۲ــسوگند و شهادت و کتمان۲۸۴- ۳ــدروغ مفسده‌دار۲۸۴ - ۴ــدروغ از روی مزاح و شوخی۲۸۴ - باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد۲۸۵ - مبالغه گوئی دروغ نیست۲۸۶ - دروغ کوچک و بزرگ ندارد۲۸۶ - رؤیای جعلی هم دروغ است۲۸۷ - آیا امثال هم دروغ است؟۲۸۸ - طعن و مثل زدن حضرت مجتبی(ع)۲۸۸ - گوش دادن بدروغ هم حرام است۲۸۹ - توریه چیست؟۲۸۹ - حکم توریه ۲۹۰ - جاهائیکه دروغ جایز است۲۹۰ - قسم دروغ برای رهایی مسلمان۲۹۱ - برای مال کم ارزش ندارد۲۹۱ - حتی الامکان توریه کند۲۹۲ - اصلاح ذات البین ۲۹۲ - پیغام تند را ملایم کند۲۹۲ - اصلاح عبادتی بزرگ است۲۹۳ - آب قلیل و کر ــ تأثیر و تأثر۲۹۴ - دروغ در جنگ۲۹۴ - وعدهٔ به اهل۲۹۴ - تجویز مشکل است۲۹۴ - دروغگوئی در مقام خوف و رجاء۲۹۵ - گفت و حال باید یکی باشد۲۹۵ - دروغگوئی در مقام اظهار بندگی۲۹۶ - دروغگوئی در دعا و مناجات۲۹۶ - دروغگوئی در اقرار به امامان۲۹۷ - آیا راست می گوید؟ ۲۹۷ - دروغ به امام(ع)۲۹۷ - پس در دعاها چه باید کرد؟۳۹۸ - مراتب نسبت بهر کس۲۹۸ - یقین صادق و کاذب۲۹۹

۱۸ـسوگند دروغ ۳۰۰

وعدهٔ عذاب در قرآن۳۰۰ - فرمایش رسول خدا(ص)۳۰۱ - آثار سوء قسم دروغ۳۰۱ - اقسام سوگند۳۰۲ - سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده۳۰۲ - سوگند واجب۳۰۲ - سوگند مستحب۳۰۲ - حضرت سجاد(ع) سوگند نخورد۳۰۳ - تأکید مطالب حق۳۰۴ - سوگند مکروه۳۰۴ - راهنمائی حضرت مسیح(ع)۳۰۵ - سوگند بسایر محترمات۳۰۵ - سوگندی که همیشه حرام است۳۰۵ - کفارهٔ سوگند حرام۳۰۶ - حضرت صادق(ع) و منصور دوانیقی ۳۰۷ - آیا منافاتی با حرمت ندارد۳۰۷ - توبه از قسم دروغ۳۰۸ - قسم بر التزام در آینده۳۰۸ - قسم در امر مرجوح باطلست۳۰۹ - اقسام سوگند۳۰۹

۱۹ــ گواهی دروغ ۳۱۲

روایات منافاتی ندارد۳۱۳ - وعدهٔ آتش بر گواهی دروغ۳۱۳ - گواهی باید از روی علم باشد۳۱۵ - شاهد دروغ باید رسوا شود۳۱۵ - هرگز گواهیش پذیرفته نیست۳۱۶ - غرامت را

باید بپردازد۳۱۶ - توبهٔ از گناه۳۱۷

۲۰ــ گواهی ندادن۳۱۸

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد۳۱۹ - دشمنی در گواهی نباید تأثیر کند۳۲۰ - ظلمت بی پایان برای پوشندگان گواهی ۳۲۰ - تحمل شهادت۳۲۱ - دعایشان مستجاب نیست۳۲۲ - وجوب ادای شهادت و حرمت کتمان آن۳۲۳ - از روی علم باید شهادت داد۳۲۴ - گواهی نباید سبب ضرر گردد۳۲۴ - روایتی از امام کاظم(ع)۳۲۵ - ضرر بجا موجب کتمان نمی شود۳۲۶ - ضرر با عدم نفع فرق دارد۳۲۶

۲۱ــپیمان شکنی ۳۲۷

اقسام نقض عهد و حکم آنها ۳۳۰ - استجابت دعا وعدهٔ خداست۳۳۱ - گفتن درعهد و نذر لازمست۳۳۱ - عهد و نذر بمرجوح نمی شود۳۳۲ - باید متعلق نذر راجح باشد۳۳۲ - عهد مطلق یا مقید۳۳۲ - کفارهٔ عهد و نذر۳۳۳ - عهد خدا هم سه قسم است۳۳۳ - پیمان شکنی نفاق می آورد۳۳۳ - پیمان با مردم۳۳۵ - خلف وعده از صفات منافقین است۳۳۵ - استثنا پذیر نیست۳۳۶ - پیمان شکنان از چهارپایان بدترند۳۳۶ پیمان با مشرکین محترمست۳۳۷ - وفای بعهد پیغمبر با مشرکین۳۳۷ - پیمان باقریش محترمست۳۳۷ - پسر را به پدر باز گردانید۳۳۸ - همینجا میماندم تا بمیرم۳۳۸ - اسماعیل صادق الوعد۳۳۸ - بیوفائی از کفر سرچشمه می گیرد۳۳۹ - مسلمان نیرنگ نمی زند۳۳۹ - نقض عهد و دروغ ۳۴۰ - شرط ضمن عقد لازم۳۴۰ - باید همیشه و همه جا وفای بعهد کرد۳۴۰ - تعلیق بر مشیت متفاوتست۳۴۰ - وعدهٔ شر وفا ندارد۳۴۰ - ایوب و دسته چوب۳۴۱

۲۲ــخیانت بامانت ۳۴۲

وعدهٔ عذاب در قرآن۳۴۲ - خیانت و اخبار اهلبیت علیهم السلام۳۴۳ - خیانت فقر می آورد۳۴۴ - امانت باید رد شود بهر که باشد۳۴۵ - وسوسهٔ شیطین زیاد می شود۳۴۶ - محمد(ص) امین۳۴۷ - اقسام خیانت۳۴۷ - ۱ــامانت خدا۳۴۷ - امانتداری نسبت بعقل و تکلیف۳۴۸ - احکام دین را برسانید۳۴۸ - ۲ــامانت پیغمبر۳۴۹ - ذریهٔ پیغمبر امانتند۳۴۹

- ۳ــ امانت مردم ۳۵۰ - امانت شرعی ۳۵۰ - خیانت بامانت مردم ۳۵۱ - تعدی بامانت ۳۵۱ - ۲ــ تفریط بامانت ۳۵۱ - ۳ــ مسامحه در رد کردن امانت ۳۵۲ - اجاره عاریه، رهن و مضاربه ۳۵۲ - در جستجوی مالک و صدقه از طرف او ۳۵۳ - بلوغ و عقل در طرفین و دیعه ۳۵۳ - خداوند امانتداران را میستاید ۳۵۳ - مقاصه از مال امانتی ۳۵۴ - خیانت در امانت باری است در قیامت ۳۵۵ - پیغمبر(ص) از ماندن امانت می ترسد ۳۵۶ - راز دیگران امانت است ۳۵۶ - مجالس امانت است ۳۵۷ - افشای سر خیانت بامانتست ۳۵۸ - اسرار مسلمانان برای کفار ۳۵۸ - امانتدار در سایهٔ عرش خدا ۳۵۹ - راز خود را بکسی نگوئید ۳۵۹ - سرمشق رازداری ۳۶۰

۲۳ــ دزدی ۳۶۲

حد دزدی ۳۶۳ - شرایط اجرای حد دزد ۳۶۹ - باید از مال و ناموس دفاع کرد ۳۷۲ - کیفیت اجرای حد ۳۷۲ - دیه دست و حد سرقت ۳۷۳

۲۴ــ کم فروشی ۳۷۴

نامه اعمالشان در سجین است ۳۷۴ - کم فروش ایمان ندارد ۳۷۵ - پنج صفت و پنج بلا ۳۷۶ - نصیحت امیرالمؤمنین(ع) ۳۷۶ - میان دو کوه از آتش ۳۷۶ - کم دادن بشماره هم حرام است ۳۷۷ - بطرف، بدهکار می شود ۳۷۷ - حقه بازی هم کم فروشی است ۳۷۷ - غش در معامله هم حرام است ۳۷۸ - تطفیف با خدا و خلق ۳۷۹ - خودت را بجای دیگران قرار ده ۳۸۰ - انصاف بهترین کارها است ۳۸۱ - میزان عدل برای هر کس ۳۸۱ - هر چیزی را پیمانه ایست ۳۸۲ - علی(ع) میزان اعمال است ۳۸۲

۲۵ــ حرام خواری ۳۸۴

قسام رشوه ۳۸۶ - هدیه و خمس بعنوان رشوه ۳۸۷ - رشوهٔ حلال ۳۸۷ - گرفتن رشوهٔ حلال، مکروه است ۳۸۸ - دعای خورنده حرام مستجاب نمی شود ۳۸۹ - حرام خواری قساوت قلب می آورد ۳۹۰ - حلال خوری منشأ هر خیری است ۳۹۱ - خدا روزی حرام برای کسی نخواسته ۳۹۲ - تا تمام رزقش نرسد نمی میرد ۳۹۲ - دزد محروم از رزق حلال ۳۹۳

۲۳۵

گناهان کبیره

جلد دوّم

شهید محراب
آیت‌الله سیّد عبدالحسین دستغیب

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم

بازگشت به فهرست

۲۶- حبس الحقوق

بیست و ششم از کبائر منصوصه، حبس کردن حقوق است بدون سختی. یعنی اگر کسی حقی برذمهٔ دیگری داشته باشد و مطالبهٔ حق خود کند و آنشخص هم بتواند، ولی ادای حق نکند، گناه کبیره مرتکب شده‌است. چنانچه در روایت، اعمش از حضرت صادق علیه السلام و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام در شمار کبائر می فرماید: **«و حبس الحقوق من غیر عسر»**.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسیکه حق مؤمنی را حبس کند و به او نرساند، خداوند روز قیامت او را روی دو پایش، پانصد سال نگه می دارد تا اینکه از او عرقش یا خونش جاری می شود و ندا کننده‌ای از طرف خداوند ندا می کند، این شخص ستمکاری است که حق خداوند را حبس نموده است. پس از آن، چهل روز سرزنش کرده می شود. پس امر می شود او را به آتش افکنند»[1] (و سرزنش کننده، مؤمنین هستند یا

۱ــ من حبس حق المؤمن اقامه الله عزوجل یوم القیمة خمسمأة عام علی رجلیه حتی یسیل عرقه اودمه و ینادی مناد من عندالله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال علیه السلام فیوبخ اربعین یوماً ثم یؤمر به الی النار. (کافی ج ۲ ص ۳٦۷).

مجلسی در معنای این حدیث می فرماید: اگر ظلمش کم بود عرقش جاری می گردد و اگر زیاد بوده خونش جریان می یابد (مرآت العقول ص ۳٦۱)

و نیز مجلسی می فرماید: این جمله دلالت می کند که حق مؤمن حق خدا است به سبب ←

انبیاء).

و نیز فرمود: روز قیامت منادی ندا می کند؛ کجایند اذیت کنندگان به دوستان خدا؟ پس جمعی بر می خیزند که بر صورتشان گوشت نیست! گفته می شود که ایشان آنانند که به مؤمنین اذیت می کردند و با آنها دشمنی کرده و در دینشان سخت گیری می کردند. پس امر می شود آنها را به جهنم در اندازند. سپس فرمود: به خدا سوگند ایشان با مؤمنین هم قول (یعنی هم عقیده) بودند لیکن حقوق ایشان را حبس و رازشانرا فاش می کردند[1].

و نیز می فرمود: «هر مؤمنی که مال مؤمنی را که بآن نیازمند است حبس کند، به خدا سوگند که از طعام بهشتی نخواهد چشید و از رحیق مختوم (نوعی از مشروبات بهشتی است) نخواهد آشامید»[2].

مطالعهٔ حقوق در محشر: و حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «روز قیامت دست بنده را می گیرند و باهل محشر نشان می دهند و می گویند: هر کس نزد این شخص حقی دارد، حق خود را بگیرد و هیچ چیز بر اهل محشر از این دشوارتر نیست که آشنائی را ببینند، از ترس آنکه مبادا ادعای حقی کند»[3].

و شاید اشاره به این موقف باشد آیه شریفه ای که می فرماید «روزی که شخص از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند»[4] یعنی از ترس مطالبه کردن هر یک حق خود را.

کمال قربش به خداوند یا به سبب آنکه خدا امر به آن حق یاادای آن حق فرموده است.

۱ــ عن ابیعبدالله علیه السلام اذاکان یوم القیمة نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال هؤلاء الذین آذوا المؤمنین و نصبوا لهم وعاندوهم و عنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم ثم قال علیه السلام کانوا و الله الذین یقولون بقولهم و لکنهم حبسوا حقوقهم و اذا عوا علیهم سرهم (وسائل الشیعه کتاب الحج باب ۱٤۵ جلد ۸ ص ۵۸۷).

۲ــ ایمامؤمن حبس مؤمناً عن ماله و هویحتاج الیه لم یذق و الله من طعام الجنة و لایشرب من الرحیق المختوم. (جلد ۱۵ بحار الانوار).

۳ــ یؤخذ بیدالعبد یوم القیمة علی رؤس الاشهاد الا من کان له قبل هذا حق فلیأخذه ولا شیء اشدعلی اهل القیمة من ان بروا من یعرفهم مخافة ان یدعی علیه شیئاً (لئالی الاخبارج ۵ صفحهٔ ۸۵).

٤ــ یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه (سوره ۸۰ آیه ۳٤ تا ۳٦).

مفلس حقیقی: رسول خدا صلی الله به اصحاب خود فرمود: آیا می دانید مفلس کیست؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نه درهم دارد و نه مال و نه متاع. حضرت فرمود: «جز این نیست که مفلس از امت من، کسی است که با داشتن نماز و روزه و زکات و حج، می آید روز قیامت کسی که به او فحش داده و دیگری می آید که آن شخص مالش را خورده و دیگری می آید که خونش را ریخته و دیگری می آید که او را زده است. پس از حسنات آنشخص گرفته و بهر یک از صاحبان حق باندازه حقشان داده می شود و اگر پیش از آنکه صاحبان حق به حق خود برسند، حسناتش تمام شود، از گناهان صاحبان حق برداشته می شود و بر او می اندازند، آنگاه او را بجهنم می افکنند»[1].

موارد حبس حقوق

بدهی: دین مال کلی است که بر ذمه شخص برای دیگری، به سببی از اسباب ثابت شده.مانند قرض گرفتن که قرض گیرنده مبلغی را که گرفته برذمه اش ثابت است که در وجه طلبکار بپردازد. و مانند جنسی را که به معامله سلف (پیش فروش) فروخته که ذمه فروشنده به آن جنس مشغول است که سرموعد به مشتری بپردازد. و مانند ثمن (پول) در معاملهٔ نسیه ای که جنس را گرفته باید پولش رابه فروشنده بپردازد. یا مانند مال الاجاره که مستأجر به صاحب ملك مدیون است. و مهر زن که بر عهدهٔ شوهر می باشد، و مانند نفقه زوجه دائمه، و انواع ضمانها که در کتب فقهی ذکر شده است. و فروعاتش بسیار است که به مناسبت بحث به بعضی از مسائل مهم آن اشاره می شود:

بدهی با مدت و بی مدت: بدهی دو قسم است: حالی یعنی دینی که مدت ندارد یا اگر داشته باشد تمام شده است.و مؤجل یعنی بدهی مدت دار- در دین مد ت دار، بستانکار حق مطالبهٔ بدهی خود را پیش از تمام شدن مدت ندارد. بلی هر گاه شخص

۱ــ قال النبی صلی الله علیه و آله لاصحابه اتدرون من المفلس قالوا المفلس فینامن لادرهم و لامال ولامتاع له قال ص ان المفلس من امتی من اتی یوم القیمة بصلاة و صیام و زکوة و حج و یأتی قدشتم هذا واکل مال هذا و هتك دم هذا و ضرب هذا فیؤتی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناتة قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاه فطرحت علیه ثم یطرح فی النار (جلد ۳ بحار الانوار).

مدیون بمیرد، دین مؤجلش، معجل و حالی می شود. مثلا اگر شخصی به دیگری بدهی داشت که در رأس یکسال باید بپردازد و پیش از رسیدن موعد بمیرد، باید بدهیش را از مالش پیش از تقسیم ارث اداء کنند و ورثه نمی توانند بگو یند مدت دین هنوز تمام نشده است. ولی اگر طلبکار بمیرد و طلبش مدت داشته باشد، ورثه اش نمی توانند از مدیون، پیش از رسیدن مدت، مطالبه بدهی کنند.

بدهی را باید پرداخت: در صورتی که بدهی مدت نداشته باشد یا مدت آن تمام شده باشد و طلبکار مطالبه کند، فوراً واجب می شود که سعی کند بدهی خود را بپردازد، بهر وسیله ای که باشد، هر چند بفروختن بعضی چیزهائی که زائد بر مایحتاج زندگی اواست. و هر چند به کمتر از قیمت آن جنس بخواهند بخرند. بهر قیمت که بخرند باید بفروشدو بدهی خودش را بپردازد. مگر آنکه آنقدر کم بخرند که در عرف این معامله را تضییع و اتلاف بگو یند.در اینصورت بعید نیست که بر بدهکار فروش آن چیز واجب نباشد و چنانچه از مایحتاج خود چیزی مانند فرش یا لباس و اثاثیه خانه و مغازه و غیره نداشته باشد تا بفروشد، باید از طریق کار، دین خودش را بدهد، یعنی برای طلبکار، در صورتی که بخواهد مثلا شاگردی کند، یا مشغول کسب دیگری شده که لایقش باشد و بخرج نیفتد و از آن راه بدهیش را بپردازد. بطور کلی بر مدیون، پرداخت دین واجب است و مسامحه کردنش بهر حال حرام و حبس حق از گناهان کبیره است.

ما یحتاج زندگی مانند خانه ای که در آن زندگی می کند، اگر از شأن و حال او زیاد نباشد و همچنین لباس و فرش و ظرف و سایر چیزهائیکه در زندگی کردن به آن نیازمند است، به طوری که اگر بخواهد آنها را بفروشد در مشقت و سختی می افتد و موجب منقصتش می گردد، این قبیل اشیاء را لازم نیست بفروشد و طلبکار نمی تواند او را مجبور بفروش آنها نماید. بلی برای شخص مدیون جایز است، مشقت را تحمل کرده و لوازم زندگی خود را بفروشد و بدهی خود را بپردازد و طلبکار هم می تواند در این صورت که مدیون خودش اقدام بفروش آنها کرده طلبش را بگیرد، لیکن سزاوار است راضی نشود بدهکار در حرج و زحمت بیفتد و لوازم زندگی خود را بفروشد سزاوار است که او را مهلت دهد تا خداوند فرج کند هر چند خود مدیون راضی باشد.

از عثمان بن زیاد مرو یست که به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: طلبی شخصی دارم و می خواهد خانه اش را بفروشد و طلب مرا بدهد. حضرت سه مرتبه فرمود:

«**اعیذك بالله ان تخرجه من ظل رأسه**» یعنی تورا در پناه خدا می سپارم از اینکه او را از خانه‌ای که در آن زندگی می کند بیرون کنی. و چند حدیث دیگر به همین مضمون نقل شده است[۱].

و نیز مرویست که جناب محمد بن ابی عمیر که از خواص اصحاب حضرات موسی بن جعفر و رضا و جواد علیهم السلام و شغل وی بزازی بود، مالش از دستش خارج و فقیر می شود. از شخصی ده هزار درهم طلب داشت پس شخص بدهکار، خانه خود را فروخت به مبلغ ده هزار درهم و آنرا در خانه ابن ابی عمیر آورد و گفت: این طلب تو است بگیر. فرمود: آیا این مبلغ از ارث به تو رسیده؟ گفت نه: گفت: آیا کسی به تو بخشیده؟ گفت نه. فرمود: آیا ملکی داشتی و فروختی؟ گفت نه، بلکه خانه‌ای که مسکن من بود فروختم تا دین خود را به تو بپردازم. آن جناب فرمود: از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد مرازریح المحارب که فرمود: «**لایخرج الرجل من مسقط رأسه بالدین**» نباید مدیون را بواسطه بدهی که دارد از خانه‌اش بیرون کنند. پس فرمود: این مبلغ را برگردان که من در آن تصرف نمی کنم؛ با اینکه به خدا سوگند در این وقت به یک درهم آن محتاجم لیکن یک درهم از این مال را تصرف نمی کنم. و سبب فقر آن جناب با اینکه سرمایه‌اش پانصد هزار درهم بود این است که، بواسطه بستگی به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام او را گرفتند و تازیانه بسیار زدند و مدت چهار سال زندانش کردند و هر چه داشت از او گرفتند رضوان و رحمت بی پایان خداوند به روانش باد[۲].

چاره‌ای از پرداخت بدهی نیست: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که مسامحه کند و از رساندن حق به صاحبش درنگ نماید در حالی که توانائی دارد، هر روزی که می گذرد گناه عشاری بر او است (عشار کسی است که به امر ظالم از مردم ده یک می گیرد)[۳].

۱ــ عن ابن زیاد قال قلت لابیعبدالله علیه السلام ان لی علی رجل دیناً و قد اراد ان یبیع داره فیقضینی فقال ابوعبدالله علیه السلام اعیذك بالله ان تخرجه من ظل رأسه (وسائل کتاب التجاره باب ۱۱ ج ۱۳ ص ۹۵).

۲ــ وسائل الشیعه (ج ۱۳ ص ۹۵ باب التجارة).

۳ــ عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث المناهی انه قال صلی الله علیه و آله و من مطل «یبطل.ح.ل» علی ذی حق حقه و هو یقدر علی ←

و حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: کسی که در راه خدا شهید شد از هر گناهی پاک می‌شود مگر بدهی که کفاره ندارد. یا باید دینش پرداخت شود یا طلبکار ببخشد وگرنه شهید هم گرفتار بدهیش هست[۱].

و نیز می‌فرماید: نخستین قطره خونی که از شهید ریخته می‌شود، تلافی تمام گناهانش می‌شود مگر بدهی که علاجش منحصر به پرداختش می‌باشد[۲].

و برای اهمیت مطلب همین بس که مردی از انصار مرد و دو دینار بدهکار بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند تا اینکه بعضی از بستگانش ضامن شدند که بدهی او را بپردازند. آنگاه آنحضرت بر او نماز گزارد[۳].

و مرویست که معاویة بن وهب، این حدیث را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت فرمود: درست است و جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود، برای آنکه مسلمانان اندرز بگیرند و اهمیت دین را بدانند و آن را کوچک نشمرده و به صاحبش رد کنند وگرنه هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زمانی که از دنیا رفتند، مدیون بوده و به‌ادای دین خود وصیت فرمودند و پس از فوت هر یک وصی او دینش را اداء کرد[۴]. و خلاصه معنی حدیث آن است که. مدیون بودن مذموم نیست و جایز است. چیزی که حرام است مسامحه کردن در ادای دین می باشد.

ابو ثمامه به حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: می خواهم مجاور مکه و مدینه

اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة عشار. (کتاب التجارة وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۸ ج ۱۳ ص ۸۹).

۱ــ کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدین لاکفارة له الا ادائه او یقضی صاحبه او یعفو الذی له الحق (وسائل الشیعه باب ٤ ج ۱۳ ص ۸۳).

۲ــ اول قطرة من دم الشهید کفارة لذنوبه الاالدین فان کفارته قضائه (وسائل الشیعه باب ٤ ج ۱۳ ص ۸۵).

۳ــ ان رجلا من الانصار مات وعلیه دیناران دیناً فلم یصل علیه النبی صلی الله علیه و آله و قال صلوا علی صاحبکم حتی ضمنهما عنه بعض قرابته و قال الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله انما فعل ذلك لیتعظوا و لیرد بعضهم علی بعض ولئلا یستخفوا بالدین ... (تجارت وسائل ابواب دین باب ۲ ج ۱۳ ص ۷۹).

٤ــ کافی ج ۵ ص ۹۳ باب الدین

منوره بگردم در حالی که بدهکارم. حضرت فرمود به محل خود برگرد تا بدهیت را بپردازی و مبادا از دنیا بروی و خدای را ملاقات کنی در حالی که بدهکار باشی زیرا مؤمن خیانت نمی کند[1].

نپرداختن بدهی، خیانت و ظلم به همه است: از این حدیث شریف معلوم می شود که حبس حق و مسامحه در ادای دین، خیانت است. و بنابراین آنچه در باب خیانت گفته شد در اینجا هم می آید و در حدیث نبوی آنرا از مصادیق ظلم شمرده و می فرماید: «مسامحه کردن مسلمانی که بر پرداخت بدهیش توانائی دارد ظلمی است نسبت به مسلمین»[2].

ظلم بودنش نسبت به شخص طلبکار ظاهر است، ولی نسبت به سایر مسلمانان شاید از این جهت باشد که سبب می شود دیگران به مسلمانان قرض ندهند، از ترس اینکه مبادا مثل این شخص در پرداخت بدهی سهل انگاری کنند یا مالش تلف شود. و به تعبیر دیگر مسامحه کردن در پرداخت دین با توانائی، باب خیر و معروف را سد می کند که از این به بعد کسی جرأت نکند به دیگری قرض بدهد. در حالی که از بزرگترین خیرات است و سبب جلوگیریش همین شخص شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند بُرندگان راه خیر را. و ان کسی است که دیگری به او احسانی بکند و خیری برساند، پس او کفرانش کند و این امر سبب شود که آن شخص دیگر به کسی احسان ننماید»[3]. و ظاهر است که قرض دادن احسان است و مسامحه کردن در پرداخت آن کفران. و سبب می شود که دیگر آن شخص چنین احسانی به کسی نکند.

حکم قرض دادن و گرفتن: در روایات معتبره برای وام دادن ثوابهای بسیاری

۱ــ عن ابی ثمامه قال قلت لابیجعفرعلیه السلام انی ارید ان الزم مکة اوالمدینة وعلی دین فما تقول فقال علیه السلام ارجع الی مؤدی دینك و انظر ان تلقی الله تعالی و لیس علیك دین ان المؤمن لایخون (کافی ج ۵ ص ۹٤ باب الدین).

۲ــ عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول مطل المسلم الموسر ظلم للمسلمین... (وسائل باب الدین ج ۱۳ ص ۹۷).

۳ــ لعن الله قاطعی سبیل المعروف و هو الرجل یصنع الیه المعروف فیکفره فیمتنع صاحبه من ان یصنع ذلك الی غیره (بحار الانوار ـ وسائل ج۱۱ کتاب امر بمعروف باب ۸ ص ۵۳۹).

وعده داده شده، چنانچه در ترك آن هم عذابهای شدید ذکر گردیده و در بعض موارد وام دادن واجب و ترك آن حرام و در پاره‌ای موارد قرض دادن مستحب و ترك آن مکروه است. ولی قرض گرفتن مکروه است در صورتی که احتیاج به گرفتن قرض نداشته باشد. و هر گاه محتاج به گرفتن قرض شود کراهت آن خفیف می شود و شدت و کمی کراهت تابع شدت و کمی احتیاج است. پس هر اندازه احتیاج کمتر باشد، کراهت قرض خواستن بیشتر می شود و هر اندازه احتیاج بقرض بیشتر شود، کراهت آن کمتر می گردد تا جائی که هیچ کراهت ندارد بلکه گاهی واجب می شود قرض بگیرد باینکه امر واجبی مثل حفظ جان یا عرض بسته به وام گرفتن باشد.

کسی که زمینهٔ ادای دین ندارد، احتیاط آن است که قرض نگیرد و خود را مدیون نسازد مگر در صورت ضرورت.

ثواب وام دادن و عقاب ترك آن: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی وام دهد و او را تا هنگام توانائیش مهلت دهد، برای مالی که به وام داده، ثواب زکات برایش خواهد بود و ملائکه برایش دعاء و طلب رحمت می نمایند تا هنگامی که طلب خود را دریافت نماید»[1].

و نیز فرمود: «کسی که وام دهد به برادر مسلمان خود، از برای او است بهر درهمی که به قرض داده، هم وزن کوه احد از کوههای مکه معظمه و طور سینا، حسنات. و اگر در مطالبه نمودن‌طلب خود از بدهکار، با او رفق و مدارا نماید، مانند برق جهنده روشن از صراط بگذرد بدون عذاب و معطلی حساب و کسی که برادر مسلمانش حال خودش رانزد او شکایت کند، پس به او وام ندهد، خداوند بهشت را بر او حرام می فرماید در روزی که به نیکوکاران پاداش می دهد»[2].

باید قصد پرداختن داشته باشد: بدهکاری که از پرداخت بدهی ناتوان است

۱ــ من اقرض مؤمناً قرضاً ینظر به میسوره کان ماله فی زکوة و کان هو فی صلوة من الملائکة حتی یؤدیه (وسائل الشیعه باب ٦ ج ۱۳ ص ۸٦).

۲ــ و من اقرض اخاه المسلم کان له بکل درهم اقرضه وزن جبل احد من جبال رضوی و طور سیناء حسنات و ان رفق به فی طلبه تعدی به علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع بغیر حساب ولا عذاب و من شکی الیه اخوه المسلم فلم یقرضه حرم الله عزوجل علیه الجنة یوم یجزی المحسنین (وسائل الشیعه باب ٦ ج ۱۳ ص ۸۸).

باید در قصدش باشد که در نخستین زمانی که توانائی پرداخت پیدا کرد، مسامحه نکند بلکه چنین نیتی را باید از همان ابتدا داشته باشد که اگر هنگام قرض گرفتن بخواهد ادای دین نکند تصرف کردنش در آن مال، از همان اول حرام است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که قرض بگیرد و بخواهد که ندهد، «دزدی است ستمگر»[1]. و نیز می‌فرماید: «دزدها سه دسته‌اند؛ کسی که زکات مالش را ندهد و کسی که مهریهٔ زنش را بدهی واجب الاداء نداند و کسی که قرض بگیرد و بخواهد که نپردازد»[2].

و نیز می فرماید: «بدهکار هر گاه همش این باشد که بدهیش را بدهد، خداوند دو ملك را کمک و یار او می کند تا دینش پرداخت شود. و چنانچه قصدش سست شود، پس به همان مقدار از کمک و یاری خدا محروم است»[3].

باید بدهکار عاجز را مهلت داد: در صورتی که بدهکار نمی تواند بدهی خود را حتی با فروش زائد بر مایحتاج، ادا کند بر طلبکار واجب است او را مهلت دهد تا وقتی که بتواند بپردازد و مطالبه کردن و بدهکار را در مشقت و سختی انداختن حرام است. چنانچه در قرآن مجید ـ می‌فرماید «اگر تنگدستی پیدا شود پس (وظیفه) مهلت دادنی است تا هنگام گشادگی و فراخی. (یعنی اگر بدهکاری نتوانست وام خود را که هنگام پرداختش رسیده بپردازد، او را مهلت دهید تا توانائی پیدا کند) و اگر از بدهکار تنگدست صرفنظر کنید و مبلغی را که از او طلبکارید ببخشید، برای شما بهتر است اگر بدانید[4]. زیرا اگر طلب خود را بگیرید مثل سایر اموال از بین می رود، ولی اگر به او ببخشید، صدقه‌ای است که نزد خداوند بامانت است و از آن برای همیشه بهره می برید».

۱ــ من استدان دیناً فلم ینو قضائه کان بمنزلة السارق (تجارت وسائل باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

۲ــ السراق ثلثة مانع الزکوة و مستحل مهور النساء و کذلك من استدان دیناً ولم ینو قضائه (خصال ص ۱۵۳).

۳ــ من کان علیه دین ینوی قضائه کان معه من الله حافظان یعینانه علی الاداء عن امانته فان قصرت نیته عن الاداء قصر عنه عن المعونة بقدر ما قصر من نیته (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

٤ــ و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیرلکم ان کنتم تعلمون. (سوره ۲ آیه ۲۸۰).

از این آیه شریفه دو چیز استفاده می شود: یکی وجوب مهلت به بدهکاری که از پرداخت بدهی عاجز است و دیگری نیکوئی بخشش و صرفنظر کردن از طلب و در روایات کثیره بهر دو موضوع اشاره شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «برای بدهکارت حلال نیست که در حال توانائی، در پرداخت بدهی مسامحه کند، همچنین بر تو هم حلال نیست او را در تنگدستی به زحمت بیندازی، وقتی که بدانی از پرداخت وام ناتوان است»[1].

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بپرهیزید از اینکه تنك بگیرید بر یکی از برادران مسلمان خود، وقتی که از پرداخت بدهی خود ناتوان است، بسبب طلبی که از او دارید. زیرا پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود :«جایز نیست که هیچ مسلمانی بر مسلمانی تنك بگیرد و کسی که مسلمانی را مهلت بدهد، خدای تعالی او را در سایهٔ خود جای می دهد، روزی که جز سایه خدا سایه‌ای نباشد»[2] (یعنی در پناه رحمت و لطف خود روز قیامت او را جای می دهد).

و نیز فرمود: «کسی که بخواهد خدا زیر سایه عرش خود جایش دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایه خدا نباشد، پس باید بدهکار تنگدست را مهلت بدهد و از او مطالبه نکند یا اینکه طلبش را به او ببخشد»[3].

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: روز قیامت جماعتی زیر سایه عرش خدا جای می گیرند، در حالی که صورتهایشان از نور و لباسشان از نور و بر کرسیهائی از نور قرار دارند. پس منادی ندا می کند که اینها کسانی اند که در دنیا بر مؤمنین آسان می گرفتند و بدهکار تنگدست را مهلت می دادند، تاوقتی که بتواند بدهی خود را بپردازد»[4].

۱ــ و کما لایحل لغریمك ان یمطلك و هو موسر فکذلك لایحل لك ان تعسره اذا علمت انه معسر. (تجارت وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

۲ــ وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳.

۳ــ من اراد ان یظله الله فی ظل عرشه یوم لاظل الاظله فلینظر معسراً اولیدع له من حقه (ابواب الدین وسائل الشیعه باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

٤ــ عن ابیجعفر (ع) قال یبعث یوم القیمة قوم تحت ظل العرش وجوههم من نور و ریاشهم من نور جلوس علی کراسی من نور الی ان قال فینادی مناد هؤلاء قوم کانوا ییسرون علی المؤمنین و ینظرون المعسر حتی ییسر. (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

ثواب صدقه برای مهلت هر روز: کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبران فرمود: ای مردم باید که حاضران بآنهائیکه نیستند برسانند؛ کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را، بر خدا است که هر روز ثواب تصدق به آن مال را در نامهٔ عملش بنویسد تا وقتی که مال خود را دریافت نماید»[1].

یعنی هر روزی که به او مهلت می دهد مثل این است که آنمقدار طلب خود را گرفته و در راه خدا انفاق کرده است. و در این زمینه اخبار وارده بسیار است و آنچه گذشت کفایت است.

ضمناً باید دانست که از جمله موارد حبس حقوق، ندادن خمس و زکات یا مسامحه‌کردن در پرداخت آن است و چون منع زکات از جملهٔ گناهان کبیره‌ای است که بر آن نص خاص است، قریباً به طور استقلال ذکر می شود.

خداوند تلافی می‌فرماید: مستفاد از روایات این است که بدهکار اگر پیش از پرداخت بدهی بمیرد و پس از او از مالش بدهیش را نپردازند و صاحب حق او را نبخشد، در صورتی که هیچ تقصیری در پرداختن بدهی نداشته و قرض را برای امر حرامی هم نمی خواسته و در ادا هم مسامحه نکرده، بلکه در قصدش این بوده که آنرا بپردازد و مالی هم نداشته که به آن وصیت کند. پس خداوند روز قیامت از فضل خود طلبکارش را راضی می فرماید.

چنانچه محمد بن بشر و شا بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و استدعا کرد که با شهاب که از جمله اصحاب آن حضرت بود در بارهٔ طلبی که از او داشت سخن بفرماید و دستور دهد با او سازش کند، تا وقتی که موسم حج بگذرد، و طلبش هزار دینار بود. آنحضرت شهاب را طلبیدند و فرمودند که تو حال محمد بن بشر را میدانی که از دوستان ماست و می گوید تو هزار دینار از او طلب داری و آن مبلغ خرج بطن و فرج نشده بلکه دینی چند از او نزد مردم مانده و نقصانی چند کرده و من می خواهم تو او را حلال کنی. بعد از آن فرمود: شاید تو گمان میکنی که در عوض طلبت، حسناتش را به تو

۱ــ قال رسول الله (ص) من انظر معسراً کان له علی الله فی کل یوم صدقة بمثل ماله علیه حتی یستوفی حقه (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱٤ حدیث ۹).

خواهند داد. شهاب گفت: ما پیش خود چنین می دانیم. حضرت فرمود: خدای تعالی کریمتر و عادلتر است از اینکه بنده‌ای به او تقرب جوید و در شب سرما برخیزد و روز گرما روزه بگیرد یا طواف خانه خدا بجا آورد و بعد از آن خدای تعالی حسناتش را بگیرد و به تو دهد و لیکن فضل الهی بسیار است و از فضل خود به مؤمن عوض می دهد. شهاب گفت: من او را حلال کردم.

از حسنات به طلبکار می‌دهند: در صورتی که در پرداخت وام مقصر بوده به اینکه قرض را برای مصرف حرامی گرفته، یا در پرداخت آن کوتاهی کرده با اینکه می توانسته و پس از مردنش از مالش ادا نشده و طلبکار هم نبخشیده است. در قیامت معادل دین از حسناتش بر می دارند و به طلبکار می دهند و اگر حسناتی نداشته باشد یا کم بیاورد، از گناهان طلبکار بر او می افکنند و در چند حدیث به این موضوع تصریح شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سخت‌ترین حالات انسان در روز قیامت، وقتی است که مستحقین خمس و زکات برخیزند و به او بچسبند و بگویند پروردگارا، این شخص خمس ما یا زکات ما را خورده و به ما نداده، پس خداوند از حسنات این شخص به آنها عوض می دهد»[1].

و نیز می فرماید: «روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند. اگر بدهکار حسنات دارد برای طلبکار از او می گیرند و اگر ندارد گناهش را بر او می گذارند».

و در روایات زیادی تصریح شده، کسی که حق الناس بر عهده‌اش باشد نجات نمی یابد مگر پس از راضی شدن صاحبان حق که یا به برداشتن حسنات یا گذاشتن گناهان یا به شفاعت اهلبیت علیه السلام خداوند به او پاداش دهد.

معاوضه به چقدر می‌شود؟: چگونگی معاوضه باینکه در مقابل حق چه مقدار حسنه واقع می شود، خداوند و رسولش بهتر می دانند و راهی برای دانستن ما نیست و لزومی هم

۱ــ أشدّ الانسان یوم القیمة ان یقوم اهل الخمس فیتعلقون بذلك الرجل فیقولون ربنا ان هذا الرجل قدأكل خمسنا و تصرف فیه و لم یدفعه الینا فیدفع الله الیهم عوضه عن حسنات ذلك الرجل و كذلك اهل الزكوة. (لئالی الاخبار صفحه ۵٤۹).

ندارد.

بلی در بعضی روایات به پاره‌ای از مراتب آن اشاره شده چنانچه می فرماید: «در برابر هر درهمی، ششصد نماز از مدیون گرفته شده، به طلبکار داده می شود»[1] و نیز «در برابر هر یک ششم از درهم نقره (درهم ۱۸ نخود نقره است) هفتصد نماز قبول شده می گیرند و به صاحب حق می دهند»[2].

بهر حال بدهکار از دنیا رفتن خیلی سخت است. باید هر کس بکوشد که پیش از مرگ بدهی نداشته باشد و چنانچه از هر راهی عاجز باشد، سخت به اهلبیت علیه السلام متوسل شود تا خصمای او را راضی فرمایند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «گناهی بزرگتر (بعد از کبائری که خداوند از آنها نهی فرموده) از این نیست که شخصی بمیرد و بر او وامهائی از مردم باشد و چیزی نداشته باشد که با آن بدهیش را بپردازند»[3].

و روزی پس از نماز به اصحاب خود فرمود: «فلان شخص که شهید شده بیرون بهشت متوقف است و نمی تواند وارد شود، بواسطه سه درهمی که به فلان شخص یهودی بدهکار است»[4].

شتاب کردن در ادا ی دین مستحب است: چنانچه حبس حق و نپرداختن قرض حرام و از گناهان کبیره است، ادای دین و شتاب کردن در پرداخت آن در صورت مطالبه و توانائی، از بهترین واجبات خدا است و بر آن ثوابهای بسیاری وعده داده شده است.

---

۱ و ۲ــ لئالی الاخبار ص ۵۴۹

۳ــ لیس ذنب اعظم عندالله بعد الکبائر من رجل یموت و علیه دین لرجال و لیس له ما یقضی عنه (مستدرك ص ۴۸۹ باب الدین).

۴ــ مستدرك. در کتاب دار السلام نوری صفحه ۲۶۷ از کتاب نور العیون نقل کرده که جناب عالم زاهد سید هاشم حائری فرمود: مبلغ یکصد دینار (که در آن زمان معادل ده قران عجمی بوده) از یکنفر یهودی بعنوان قرض گرفتم که در مدت بیست روز باو رد کنم، پس نصف آن را باو رد کردم و دیگر او را ندیدم و گفتند به بغداد رفته است. پس شبی در خواب دیدم گو یا قیامت بر یا شده و مرا و دیگرانرا در موقف حساب حاضر کردند، پس خداوند بفضلش مرا اذن دخول بهشت داد. پس چون خواستم از صراط عبور کنم، زفیر و شهیق جهنم مرا بفزع انداخت و چون برصراط قرار گرفتم، ناگاه طلبکار یهودی مثل شعله آتش از جهنم خارج شد و راه عبور را بر من بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و رد شو. پس تضرع کرده گفتم: من همیشه در جستجوی تو بودم که طلبت را بدهم گفت: راست ←

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که طلبکاران خود را راضی کند، بهشت بر او واجب می شود بدون معطلی حساب و در بهشت همنشین حضرت

گفتی، لیکن تا طلب مرا ندهی از صراط نتوانی عبور نمود پس گریه کردم و تضرع نموده گفتم در اینجا چیزی ندارم که بتو بدهم. پس یهودی گفت: بگذار یک انگشت خودم را بر یک عضو تو گذارم. پس بآن راضی شدم تا از شرش خلاص شوم و چون انگشت خود را بر سینه‌ام گذارد از شدت سوزش آن، از خواب بیدار شدم و دیدم سینه‌ام مجروح است. پس سینه خود را گشوده و نشانداد و شنوندگان هم دیدند که جراحت سختی بر سینه اواست و فرمود تاکنون مشغول معالجه‌ام و هنوز خوب نشده. پس شنوندگان صداها را بگریه و زاری بلند نمودند.

و نیز از جلد ۱۷ بحار الانوار نقل نموده از خط شهید اول از احمد بن ابی الجوزی که گفت: آرزو داشتم که در خواب ابو سلیمان دارانی که از عباد و زهاد بود ببینم. پس یکسال بعد از فوتش دیدمش و گفتم خداوند با تو چه معامله فرمود؟ گفت: ای احمد، وقتی از باب صفیر میآمدم دیدم بار شتری از درمنه را، پس یک چوب از آن گرفتم نمی دانم که با آن خلال کردم یا دور افکندم، بدون آنکه در دهان نمایم. الحال مدت یکسالست که مبتلا بحساب آن هستم.

و تصدیق می کند این حکایت را آیه شریفه «یابنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله» یعنی لقمان بفرزندش فرمود، ای پسرك من اگر خصلتی از خوبی یا بدی که در خردی هموزن دانه خردلی باشد، پس در جوف سنگ بزرگی یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آنرا بیاورد و در موقف حساب بر آن حساب فرماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای که برای محمد بن ابی بکر فرستاد چنین نوشت:

«و علموا عباد الله ان الله عزوجل سائلکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر» یعنی ای بندگان خدا بدانید خداوند از کوچك و بزرگ کارهایتان سؤال کننده است. و کافیست در این مقام آیه شریفه «فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره» یعنی کسی که هموزن ذره کار نیك کرده آنرا خواهد دید و کسیکه هموزن ذره کار بد کرده آنرا خواهد دید.

و در صفحه ۲۳۵ از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل کرده است که فرمود: هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگذار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارشات آنها نبود. چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت مادرم در اصفهان در گذشت و جنازه‌اش را بنجف اشرف حمل نمودند. و در آن اوقات شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم شما در اصفهان فوت کردید و در نجف اشرف هستید. فرمود: بلی پس از فوت مرا اینجا جای دادند. پرسیدم مادرم نزد شما است؟ فرمود: در نجف است لیکن مکان دیگری است. دانستم که هم درجه پدرم نیست. پس گفتم حال شما چگونه است؟ فرمود در شدت و سختی بودم و الان بحمدالله راحتم. تعجب کردم و گفتم آیا شما گرفتار بودید؟ فرمود: بلی، حاج رضا پسر آقا با با مشهور ←

یعنی می داند مقداری از دارائیش متعلق به فلان شخص است ولی نمی داند ثلث مال یا نصفش متعلق به او است در این صورت واجب است طرف اقل که یقینی است، یعنی ثلث دارائیش را به آن شخص بدهدو احتیاط آن است که نسبت به مقدار زائد، او را راضی و مصالحه نماید.

مقدار مال و مالك هر دو مجهول: ٤ـ مقدار حق و صاحب آن هر دو مجهول باشد. با اینکه اجمالاً یقین دارد مقداری از دارائیش که موجود است حرام و مال مردم است. ولی نه مقدار حرامش را می داند و نه صاحبان آنرا حتی در عدد محصوره در این صورت واجب است خمس (یک پنجم) تمام دارائی خود را به اهل خمس بپردازد، آنگاه تمام مالش حلال می شود و مسائلش بکتاب خمس از رساله های عملیه مراجعه شود.

قسم دوم یعنی حق غیر در ذمه شخص است نه مال ـ آنهم دارای چهار صورت است:

حق غیر برذمه شخص: ۱ـ مقدار حق و صاحبش هر دو معلوم باشد. شکی نیست که واجبست آن مقدار را در وجه صاحب حق بپردازد.

۲ـ مقدار ذمه اش معلوم است لیکن صاحب آن معین نیست. پس اگر بین چند نفر محصور، مردد باشد باید آنها را از خود راضی کند بتفصیلی که در قسم اول گذشت و اگر بین افراد زیادی که غیر محصور است مردد باشد یا اینکه اصلاً طلبکار را نشناسد باید آن مبلغی که دردمه اش هست به حاکم شرع بدهد یا باذن اوبقصد صاحب واقعی آن صدقه دهد.

۳ـ مقدار ذمه مجهول لیکن طلبکار معین است.پس باید اقل آن را که یقینی است به آن شخص بدهد و نسبت بزیادتر با او مصالحه نماید.

٤ـ مقدار ذمه و صاحب آن هر دو مجهول باشد. در این صورت با حاکم شرع به مبلغی که حد وسط بین کمتر و بیشتر باشد صلح کرده و آن مبلغ را از طرف صاحب واقعی آن صدقه دهد.

بازگشت به فهرست

۲۷ـ فرار از جهاد

بیست و هفتم از گناهان کبیره منصوصه، فرار از زحف است. یعنی گریختن از معرکه جهاد شرعی در جائیکه دشمن زیادتر از دو برابر نباشد.و به کبیره بودنش در احادیثی که در شمارهٔ کبائر رسیده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام تصریح فرموده و برای کبیره بودنش به آیهٔ ۱٦ از سورهٔ انفال استدلال شده که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به کفار برسید در حالی که برای جنگ با شما اجتماع نموده اند، پس به جانب ایشان پشت مگردانید (یعنی فرار نکنید) و هر کس در آنوقت به ایشان پشت کند، به غیر آنکه میل به طرفی کند برای مصلحت جنگ و درست کردن اسلحه یا پناه جوینده باشد به سوی گروهی از مسلمانان و کسی که به غیر این دو وجه هزیمت کند پس به تحقیق به خشمی بزرگ از خداوند باز می گردد و بازگشتش دوزخ است و بدجای بازگشتنی است»[1].

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «باید فرار کنندهٔ از میدان جهاد بداند، خدای خود را به خشم آورده وخود را هلاك نموده است. و اینکه در گریختن از جهاد خشم خدا است و خواری لازم و ثابت است و ننگ دائم است و اینکه به عمرش زیاد نمی شود و

۱ــ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفورا زحفاً فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الامتحرفاً لقتال او متحیزاً الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر. (سوره انفال آیه ۱٦).

فرار بین او و روز مرگش حائل نمی شود، (یعنی اگر اجل او رسیده باشد فرار برایش نفعی ندارد و بسبب دیگری خواهد مرد و اگر اجلش نرسیده باشد در جهاد رشته عمرش گسسته نخواهد شد) و هر آینه مردن شخص در حالی که حق با او باشد پیش از آنکه به این امور زشت (خشم خدا، ذلت، عار) مبتلا شود، البته بهتر است از راضی شدن به اینکه به این امور زشت مبتلا شده و بر آنها ثابت بماند»[1].

جهاد ابتدائی و دفاعی: جهاد شرعی بر دو قسم است ابتدائی و دفاعی ـ جهاد ابتدائی آن است که برای دعوت به اسلام و بسط عدل مسلمانان شروع به جنگ با کفار کنند. و این قسم از جهاد مشروط به اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام یا نایب خاص او است. پس در این زمان که غیبت کبری است این قسم از جهاد مشروع نیست.

جهاد دفاعی آن است که کفار بخواهند به بلاد اسلامی حمله کنند و اساس و آثار اسلام را محو نمایند یا اینکه بخواهند بر جمعی از مسلمین حمله نموده اموال آنانرا به غارت ببرند و اعراض و نفوس ایشان را مورد تجاوز قرار دهند، در این صورت بر تمام مسلمانان الاقرب فالاقرب واجب می شود به وجوب کفائی، از حمله کفار دفاع و از تجاوزات آنها جلوگیری و با آنها بجنگند و در این قسم از جهاد اذن امام یانایب او شرط نیست.

و فرار از میدان جهاد که مورد بحث ما است آیا مختص بقسم اول است یا در هر دو قسم می باشد؟ اینجا دو قول است: بعضی فرموده اند مختص به جهادی است که به اذن امام یانایب خاص او باشد (مانند سقوط غسل و کفن از شهید که مختص به این قسم است) و بعضی هم فرموده اند شامل هر دو قسم است و کسانی که طالب تحقیق این مسأله و سایر مسائل جهادند به کتب فقهی مراجعه نمایند[2].

۱ــ و لیعلم المنهزم بانه مسخط ربه و موبق نفسه و ان فی الفرار موجدة الله و الذل اللازم و العار الباقی و ان الفار لغیر مزید فی عمره ولا محجور بینه و بین یومه ولا یرضی ربه و لموت الرجل محقاً قبل اتیان هذه الخصال خیر من الرضا بالتلبس بها والاقرار علیها (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۶۵ باب ۲۹ نقل از کافی).

۲ــ به مناسبت مسأله فرار از زحف سزاوار است ثبات قدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوات که یکی از فضائل و مناقب آن سرور است تذکر داده شود. در هیچ تاریخی از کتب شیعه و ←

سنی یافت نشده که آن حضرت، در غزوه ای ازمعرکه جنگ فرار کرده باشد. بالخصوص در غزوه احد کسی که فرار نکرد، منحصراً آن حضرت بود. چنانچه در جلد ۹ بحار الانوار در باب شجاعت آن بزرگوار این مطلب را از ابن مسعود از طریق عامه روایت نموده واینکه چهارده نفر از فراریان برگشته و به آنحضرت ملحق شدند که از آن جمله ابودجانه و مقداد و طلحه و مصعب بودند و بعد سایر انصار برگشتند. «و قد ترکوا المختار فی الحرب مفرداً و فرجمیع الصحب عنه واجمعوا و کان علی عائصاً فی جموعهم لها ماتهم بالسیف یفری و یقطع» یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میدان جنگ تنها گذاردند و تمام اصحاب فرارکردند. جز علی بن ابیطالب علیه السلام که در جمعیتهای مشرکین فرو رفته بود و با شمشیر خود سرهایشان را جدا می کرد». رسول خداصلی الله علیه و آله در غزوة احزاب آن حضرت رابه کرار غیر فرار ستود، یعنی علی علیه السلام کسی است که همیشه رجوع کننده و حمله آورندهٔ به دشمن است و هیچگاه از دشمن فرار نکرده. و بالجمله در متصف بودن آقا به این صفت کمالی، جای هیچگونه شبهه ای نیست. چنانچه بودن ابوبکر وعثمان جزء فراریان غزوه احد و همچنین غزوات خیبر و حنین و ذات السلاسل مورد اتفاق شیعه و سنی است و ابن ابی الحدید در قصیده مشهور خود به این موضوع اشاره می کند:

و لیس بنکر فی الحنین فراره و فی احد قد فرخوفاً و خیبراً

یعنی تعجبی نیست از گریختن ابوبکر در روز حنین که در روز احد و خیبر هم از ترس گریخت.

بازگشت به فهرست

۲۸ـ تعرب بعد الهجرة

بیست و هشتم از گناهانی‌که به کبیره بودنش تصریح شده، تعرب بعد از هجرت است. چنانچه در اصول کافی در باب کبائر، صحیحه ابن محبوب را نقل کرده که در نامه اش به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شمارهٔ کبائر پرسید و آنحضرت ضمن جواب در شماره کبائر نوشتند «والتعرب بعد الهجرة» و نیز محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آنحضرت تعرب بعد از هجرت را جزء کبائر بیان فرمودند وضمن کبائری که در کتاب علی علیه السلام است، تعرب بعد الهجره را یاد فرمودند و نیز می فرماید: «تعرب بعد از هجرت و شرک یکی است»[1].

تعرب بعد الهجرة چیست؟: اعرابی شدن پس از مهاجرت. اعرابی به کسانی می گویند که بادیه نشین هستند و از دین و آداب و رسوم آن بیخبر و بی اعتنایند و هجرت، ترک کردن بادیه نشینی و آمدن به مرکز اسلام و مشرف شدن خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا وصی او، برای متدین شدن به دین خدا و یادگرفتن احکام و مسائل دینی است. ـ و تعرب بعد از هجرت آن است که پیش از یادگرفتن آنچه باید بفهمد، به حالت نخستین ازجهالت و نادانی و بی اعتنائی به دیانت برگردد.

۱ــ قال الصادق علیه السلام التعرب بعد الهجرة و الشرک واحد. (اصول کافی باب الکبائر ج ۲ ص ۲۷۸).

در صدر اسلام، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاد گرفتن آنچه از امور دینی لازم بوده واجب بود و در صورتی که از اقامه شعائراسلامی مانع می شدندحرام بود که در بلاد کفار بمانند. مانند وقتی که نمی توانستند در بلاد کفر نماز بخوانند یا روزه ماه رمضان بگیرند و غیره، چنانچه خداوند در سوره نساء بیان می فرماید[1].

چرا هجرت نکردید؟ : در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: جمعی از مسلمانان که به حسب ظاهر لااله الا الله می گفتند مانند قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و مانند آنها، با وجود قدرت، از مکه به سوی مدینه هجرت ننمودند و چون رؤسای قریش به جانب بدر می‌آمدند همراه کفار به حربگاه حاضر گشته و به شمشیر مسلمانان کشته شدند. خداوند در شأن ایشان این آیه را نازل فرمود: «آنانکه جان ایشان را ملائکه می ستانند در حالی که ستمکاران بودند بر نفس خود به ترک هجرت.گفتند ملائکه از روی سرزنش به ایشان در چه چیز بودید از کار دین خود و با کدام طایفه بودید از مشرکان و کافران؟ ایشان از روی عذرخواهی گفتند که بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم هجرت کنیم یا نتوانستیم اعلای کلمهٔ اسلام نمائیم فرشتگان گفتند از روی تکذیب ایشان آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن ـ چنانچه جمعی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند پس آن گروه تارک هجرت بدون عذر صحیح جایشان دوزخ است و بد بازگشتی است ایشانرا دوزخ». و در این آیه دلیل است بر وجوب هجرت از موضعی که متمکن نباشد در آن از اقامه دین باشعارشعائراسلام. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرو یستکه[2]: «هر که فرار کند بسبب دین خود از زمینی به زمین‌دیگر اگر چه‌به‌مقدار یک شبر باشد بهشت‌او را واجب شودو رفیق پدرش ابراهیم علیه السلام و پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود».

الاالمستضعفین... یعنی لیکن کسانی که واقعاً ضعیف و عاجزند از مردان و زنان

۱ــ ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئك‌مأو یهم جهنم‌و ساءت مصیرا ـ الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لایستطیعون حیلة ولایعتدون سبیلا ـ فاولئك عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفواً غفوراً (سوره ٤ آیات ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱).

۲ــ من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة و کان رفیق ابیه ابراهیم و نبیه محمد صلی الله علیه و آله. (منهج الصادقین ج ۳ ص ۹۵).

و صبیان که توانائی ندارند بر چاره سازی و نمی شناسند راه مدینه و طریق بیرون آمدن را، پس آن گروه بیچارگان شاید خداوند عفو فرماید از ایشان. و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

و از عکرمه روایت شده که در مکه بسیاری اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند. چون آیه تهدید ترك هجرت نازل و به آنها رسید، جندع بن ضمره پسران خود را گفت: هر چند من پیرو بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی استثنای ایشان نموده، چه چارهٔ رفتن می توانم و راه مدینه می دانم می ترسم ناگاه بمیرم و بسبب ترك هجرت ایمان من خلل پذیرد. مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید. فرزندانش اطاعت نموده او را حرکت دادند، چون به منزل تنعیم رسید آثار مرك بر جندع ظاهر شد پس دست راست خود بر دست چپ گذاشت و گفت خدایا این دست تو است و این دست رسول، ترا بیعت می کنم با تو بر آنچه بیعت کرده با تو رسول تو[1]. پس از دنیا رفت. چون خبر او به مدینه رسید بعضی از صحابه گفتند اگر جندع به مدینه رسیده بود برایش بهتر بود. چون به ثواب مهاجرت می رسید حق تعالی این آیه را نازل فرمود:[2] «و هر که از خانه خود بیرون آید در حالی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسولش پس در راه بمیرد پس ثابت باشد مزد او نزد خداوند و هست خداوند آمرزنده و مهربان»[3].

تعرب پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: به حکم آیات، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاد گرفتن احکام واجب بوده و همچنین برای کسانی که در بلاد کفر نمی توانستند شعائر دینی خود مانند نماز و روزه را انجام دهند واجب بود که از محل خود هجرت نمایند و ترك هجرت از اول یا پس از هجرت، برگشتن به حال نخستین حرام و از گناهان کبیره و بر آن وعده آتش جهنم داده شده چنانچه گذشت.

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت به سوی ائمه علیهم السلام واجب بود، برای دانستن احکام و تدین بدین خدا که اهم آن معرفت امام علیه السلام است و

۱ــ اللهم هذه لك و هذه لرسولك بایعتك علی ما بایع علیه رسولك (منهج الصادقین ج ۳ ص ۹۶).

۲ــ و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفوراً رحیما. (سوره ٤ آیه ۱۰۱).

۳ــ پایان نقل از تفسیر منهج الصادقین.

تعرب، هجرت نکردن به سوی امام، برای تحصیل معرفت او و یادگرفتن وظائف دینی از او و تعرب بعد الهجرة عبارت بود از اعراض از امام علیه السلام پس از شناختنش، چنانچه صدوق از حذیفة بن منصور روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «اعرابی شوندهٔ پس از هجرت، ترک کننده ولایت و تبعیت از امام است پس از شناسائی او»[1].

و در این زمان که امام عصر عجل الله تعالی فرجه در پردهٔ غیبت است، حکم وجوب هجرت و تعرب بعد الهجرة بتفصیل گذشته باقی است.

باید به سوی فقیه رفت: بر دو طایفه هجرت واجب است: یکی کسانی که از مسائل و احکام دین بی خبرند و در جائی که هستند عالم دین نیست که باو رجوع کنند، باید به جائی روند که عالم دینی در دسترس باشد و بتوانند مسائل لازمشان را یاد بگیرند.

دوم کسانی که در بلاد کفرند و بواسطهٔ مزاحمت و جلوگیری آنها از انجام شعائر دینی ناتوان باشند. در این صورت واجب است به محلی هجرت کنند که آزادی دینی داشته باشند و فقهای شیعه به این مطلب تصریح فرموده اند[2].

ضمنا همانطوری که در معنی آیه گذشته (الا المستضعفین) بیان گردید، وجوب هجرت درصورت توانائی و تمکن از هجرت است. بنابراین اگر به واسطه مرض یا تهیدستی یا پیری فوق العاده توانائی هجرت نداشته باشد واجب نیست.

وجوب هجرت همیشگی است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وجوب هجرت باقی است تا زمانی که باب توبه بسته شود و باب توبه بسته نمی شود مگر وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند» (یعنی حکم هجرت تا قیامت باقی است)[3] و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «حکم هجرت بر همان حدی که در زمان رسول خدا

۱ــ قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول المتعرب بعد الهجرة التارك لهذا الامر بعد معرفته (معانی الاخبار صفحه ۷۷).

۲ــ علامه در کتاب قواعد و منتهی، شهید اول در کتاب لمعه، شهید ثانی در شرح لمعه و مسالك و محقق در کتاب جهاد از شرایع می فرماید و یجب المهاجرة عن بلد الشرک علی من یضعف عن اظهار شرایع الاسلام مع المکنة والهجرة باقیة مادام الکفر باقیاً. (شرایع کتاب جهاد ص ۷٦).

۳ــ لاینقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة ولا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها. (مسالك ج ۲ ص ۳۵۳).

صلی الله علیه و آله بود باقی است. مادامی که خداوند از اهل زمین، اطاعت و بندگی کردن بخواهد» (یعنی مادامی که تکلیف باقی است حکم هجرت هم هست)[1].

هجرت از مکه دیگر نیست: شهید ثانی در مسالك می‌فرماید: مراد از حدیث شریفی که از پیغمبر اکرم روایت شده (لاهجرة بعد الفتح) پس از فتح مکه هجرت نیست، مراد هجرت ازخصوص مکه معظمه است. یعنی پس از آنکه مکه از تصرف مشرکین خارج شد و مرکز اسلام گردید، دیگر از آن هجرت کردن وجهی ندارد.ولی سایر بلادی که در تصرف کفار است و مسلمانان نتوانند شعائر دینی خود را بر پا دارند، حکم هجرت از آنها به وجوب خود باقی است و بعضی دیگر فرموده‌اند: معنی حدیث نفی فضیلت هجرت از مکه است پس از فتح آن بالنسبه به‌زمان قبل مانند فضیلت انفاق و جهاد پیش از فتح مکه[2] که به نص قرآن مجید آنهائی که قبلاً انفاق و قتال می کردند فضیلت دارند.برای زیادتی توضیح و تتمیم فائده به پاره‌ای از مطالبی که بعضی از علماء در اطراف مسأله تعرب فرموده‌اند اشاره می شود.

هجرت واجب، مستحب، مباح: ۱ــ علامه حلی در کتاب منتهی می‌فرماید: هجرت بر سه قسم است: واجب، مستحب، مباح. هجرت واجب نسبت به کسی است که مسلمان باشد و در بلاد کفر مقیم باشد و به واسطه مزاحمت کفار نتواند دین خود را ظاهر کرده، به وظائف دینی رفتار کند و عذری هم مانند مرض و غیره از هجرت کردن نداشته باشد. چنانچه خداوند در قرآن مجید می‌فرماید (آیه ۹۹ و ۱۰۰ از سوره نساء چنانچه گذشت). و هجرت مستحب نسبت به مسلمانی است که در بلاد کفر است ولی می تواند اظهار دین خود کرده و به وظائف خویش عمل نماید و مانعی هم از هجرت ندارند و چنانچه از هجرت کردن عذر داشته باشد مستحب هم نیست، (مباح است).

هجرت از بلاد عامه نیست: ۲ــ در شرح لمعه و جامع المقاصد، به شهید اول نسبت داده شده که فرموده: چنانچه بر مسلمانی که در بلاد کفر گرفتار است و متمکن از هجرت است، واجب است هجرت کند. همچنین بر شیعه‌ای که در بلاد مخالفین (سنی ها) گرفتار باشد و نتواند شعائر مذهبی خود را بر پا دارد چنانچه بتواند باید به بلاد

۱ــ والهجرة قائمة علی حدها الاول ما کان لله فی اهل الارض من حاجه.

۲ــ لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل (سوره ۵۷ آیه ۱۰).

شیعه هجرت کند. لیکن فرمایش ایشان تمام نیست زیرا شیعه در بلاد مخالفین مانعی ازاقامه شعائر اسلامی ندارد. اما نسبت به شعائر مختص به شیعه (مانند با دست باز نماز خواندن و مسح سر و پا در وضو) غالباً بودن در بلاد مخالفین مستلزم ترك این شعائر نیست و هرگاه هنگام عمل احتمال خطری پیش آید، تقیه باید کرد و مانند عامه باید عمل کرد و عملش هم بنابر مذهب ماصحیح است و روایتی دیده نشده که مطابق فرمایش منسوب به شهید باشد بلکه روایات بسیاری از ائمه طاهرین علیهم‌السلام رسیده که باید تقیه کرد و با عامه حسن معاشرت داشت و در جماعت آنها وارد شد.

استدلال بر فرمایش شهید: یعنی از علماء برای اثبات فرمایش شهید استدلال می کنند به حدیثی که شیخ از محمد بن مسلم روایت می کندکه‌از حضرت صادق علیه السلام پرسید از شخصی که در مسافرتش به محلی وارد شده که خاك و سنگ نیست و تمام سطح آن محل برف و یخ هست و جنب هم شده تکلیفش چیست؟ حضرت فرمود: «بهمان برف و یخ تیمم کند و نماز بخواند و برای او صلاح نمی دانم که بار دیگر به چنین محلی که دینش را از بین می برد برگردد»[1].

چون امام در این حدیث از رفتن به محلی که نمی تواند وضو یا غسل بگیرد، نهی می فرماید پس لازمه‌اش نهی از توقف در محلی است که نتواند بر طبق مذهب شیعه وضو یا غسل بگیرد. لیکن این استدلال تمام نیست زیرا ظاهر حدیث نهی از رفتن به محلی است که یقین دارد واجبی از واجبات الهیه از او فوت می شود. ولی در موضوع توقف در بلاد مخالفین ابتلای به تقیه احتمالی است نه حتمی و در صورت ابتلا هم بدل دارد یعنی عمل کردن بر طبق مذهب عامه از روی تقیه‌و به مقتضای ادله، تقیه صحیح و کافی است. بلی اگر در هجرت از بلاد مخالفین مصلحت زیادتری باشد، استحباب آن بعید نیست. مثلاً در آن محل نمی تواند اظهار ولایت ائمه بکند و در غیر آن محل می تواند.

تبلیغ ولایت در بلاد کفر: صماد السمندی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من به بلاد شرك سفر می کنم و آنجا توقف می کنم و بعضی از مؤمنین به من می گویند این‌کار خوب نیست. زیرا اگر مرگ تو در آن محل کفر برسد با کفار محشور

۱ــ فقال یتیمم به ولاری ان یعود الی هذه الارض التی یوبق دینه. (وسائل الشیعه کتاب الطهاره فی التیمم ج ۲ باب ۹ صفحهٔ ۹۷۳ حدیث ۹).

می شوی حضرت فرمود: «ای صماد زمانی که به بلادغیر اسلامی میروی، ولایت ما اهلبیت را ذکر می کنی و مردم را به دین حق راهنمائی می نمائی؟» صماد گفت: بلی سرورم آنجا کاملاً آزادی است و مردمش مستعد شنیدن و پذیرفتن حق هستند. امام علیه السلام فرمود: «آیا اگر در بلاد اسلامی باشی این آزادی را داری و می توانی امر را ظاهر سازی و مردم را به آن دعوت کنی؟» گفت: نه یا مولای. یعنی تقیه شدید است و کسی را جرأت بردن نام شما اهلبیت نیست. امام علیه السلام فرمود: «اگر به کشورهای خارجه بروی و در آنجا بمیری، پس در قیامت، امت واحده محشور می شوی (یعنی یکنفر به منزلهٔ امت کثیره مانند حضرت ابراهیم که امت واحده است) و در آن روز نور ایمانت پیش رو یت جلوه گری می کند»[1].

۳ــ علامه مجلسی در شرح کافی می فرماید: محتمل است که تعرب بعد الهجرة اختیار اعرابیت و ترك هجرت کردن باشد، پس از وجوب هجرت و نازل شدن حکم آن. مانند حکم حرمت ربا. پس از ظاهر شدن حکم آن و برهر تقدیر ترك هجرت ابتداء یا بعد از آنکه هجرت کرده، به اعرابیت برگشتن از گناهانی است که خداوند درقرآن مجید بر آن وعده آتش داده چنانکه گذشت.

اعرابیت و موارد تعرب بعد الهجرة: در اول بحث ذکر شد که عربهای بدوی و صحرانشین را اعراب می گویند و چون در اثر دوری از مرکز اسلامی و نبودن در اجتماع مسلمین از دانستن معارف دینی و شنیدن و یاد گرفتن مسائل و احکام و عمل کردن به آنها محروم هستند، به اینجهت در قرآن آنها را مذمت و توبیخ فرموده می فرماید: «عربهای بادیه نشین سخت‌ترند از جهت کفر و نفاق و سزاوارترند به اینکه اندازه‌های آنچه خداوند بر پیغمبرش فرستاده است ندانند وخداوند دانا و حکیم است»[2] و نیز می فرماید «از عربهای بادیه کسانی اند که صدقه‌که می دهند، آنرا ضرر و تاوان می گیرند و انتظار می برند به شما گردشهای روز را، برایشان باد گردشهای بدروزگار و خداوند شنوا و دانا است»[3] و در جای دیگر می فرماید: «و از عربهای بادیه کسانی اند که ایمان آورده اند به

۱ــ وسائل الشعیه کتاب جهاد صفحه ٤٤٠.

۲ــ الاعراب اشد کفراً و نفاقاً واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم (سوره توبه آیه ۹٦).

۳ــ و من الاعراب من یتخذما ینفق مغرماً و یتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء والله سمیع

←

خدا و روز قیامت و آنچه صدقه می دهند اسباب تقرب به خدا و صلهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانند زینهار که آن نفقات سبب قرب ایشان است زود باشد که خداوند آنها را داخل در رحمتش کند به درستی که خداوند آمرزنده و مهربان است»[1].

نادانی احکام دین اعرابیت است: مستفاد از دو آیه‌ای که در مذمت اعراب است این است که اعرابیت (بادیه نشینی) به خودی خود ناپسند نیست بلکه مذمت آن به سبب نداشتن ایمان و ندانستن احکام خدا است و بی بهر گی از عمل به آنها است چنانچه در آیه سوم که گذشت، افرادی از اعراب که موفق به ایمان و عمل به احکام شده‌اند، مورد مدح و وعده رحمت خدا قرار داده است.

بنابراین، هر مسلمانی که از تحصیل معارف دینی و یاد گرفتن مسائل شرعی خودداری کندواز اجتماعات دینی که در آن حقائق و معارف و مسائل دینی یادآوری می شود، کناره گیری کند، در حقیقت متعرب شده و آنچه در مذمت اعرابی شدن رسیده، در بارهٔ او هم هست، هر چند شهر نشین باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در مسائل دینی دانا شوید جز این نیست کسی که از شما در امور دینی دانا نباشد پس او اعرابی است. خداوند در قرآن مجید می فرماید: چراکوچ نمی کنند از هر جمعیتی عده‌ای تا اینکه در مسائل دین دانا شوند و در هنگام برگشت، قوم خود را بترسانند شاید آنها هم بترسند. (از مخالفت احکام خدا)[2] بنابراین اعرابی کسی است که در مقام تحصیل اصل ایمان و شناختن وظائف دینی نباشد.

و نیز به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به دانا شدن در دین خدا، و اعرابی نباشید زیرا جز این نیست کسی که در امر دین دانا نشد، خداوند در روز قیامت نظر رحمت به او نمی کند و عملش را پاکیزه نمی فرماید[3].

علیم (سوره ۹ آیه ۹۹).

۱ــ و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم الاخر و یتخذ ما ینفق قربات عندالله و صلوات الرسل الا انها قربة لهم سید خلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم. (سوره ۹ آیه ۱۰۰).

۲ــ تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله عزوجل یقول فی کتابه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (بحار الانوار کتاب العقل).

۳ــ علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا اعراباً فان من لم یتفقه فی الدین لم ینظر الله الیه یوم

←

عمل نکردن پس از یاد گرفتن هم تعرب است: محدث فیض در کتاب وافی می‌نویسد: بعید نیست که اعرابی بر کسی که آداب و سنن شرعی را یاد گرفته ولی آنرا ترک کرده و عمل نکند، صدق کند، و تأیید این مطلب را حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد (ص ۱۵۳ التارك لهذا الامر) می‌آورد. و مجلسی هم در شرح کافی می‌فرماید: بعضی از فقهای شیعه فرموده‌اند تعرب بعد الهجرة در زمان ما آن است که شخص مشغول تحصیل علوم دینی شود و آنرا ترك کند، به طوری که از علم دین بر کنار باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «شخص می‌گوید هجرت کردم در حالی که هجرتی نکرده. جز این نیست که هجرت کنندگان کسانی هستند که گناهان راترك می‌کنند و نزدیك آنها نمی‌شوند و شخص می‌گوید جهاد در راه خدا کردم در حالی که جزء جهاد کنندگان نیست. به درستی که جهاد دوری کردن از محرمات خدا است و جنگ کردن با دشمن و گاهی اشخاص وارد معرکهٔ جهاد می‌شوند، در حالی که قصدشان اطاعت امر خدا و رضای او نیست و فقط نظرشان شهرت نزد خلق است به اینکه آنها را به شجاعت بستایند»[1].

بیابان جهل و بیخبری: از آنچه از آیات و اخبار و کلمات فقها که گذشت، دانسته می‌گردد که حقیقت تعرب عبارت است از ماندن در بیابان جهل و بی خبری و دور بودن از معارف الهی و کمالات انسانی و محرومیت از سعادت همیشگی و قانع شدن به زندگی فانی دنیا و دلخوشی به شهوات حیوانی و در مقام تحصیل معرفت و رسیدن به سعادت نبودن، از هیچ گناه و عمل زشتی که سبب عقوبت اخروی است پرهیز نکردن و به هر عمل خیری که موجب ثواب جاودانی است اعتنا نکردن و... چنانچه حقیقت هجرت ضد این حالت است و تعرب بعد الهجرة برگشتن به حالت اعرابی است پس از پیدایش تذکر و انتباه. و می‌توان گفت که از اقسام تعرب بعد الهجرة اعراض کردن و ترك نمودن

القیمة و لم یزك له عملا (منیة المرید تألیف شهید ثانی ص ۳۰).

۱ــ یقول الرجل هاجرت و لم یهاجر انما المهاجرون الذین یهجرون السیئات و لم یأتوابها و یقول الرجل جاهدت و لم یجاهد انما الجهاد اجتناب المحارم و مجاهدة العدو و قد یقاتل اقوام فیحبون القتال لایریدون الا الذکر... (بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۱۷۷ و جلد ۷۱ جدید باب ترک العجب صفحهٔ ۲۳۲)

هر عمل خیری است که مدتی به آن اشتغال داشته‌است. البته حرمت این قسم از تعرب در صورتی است که ترك آن کار خیر از روی اعراض و بی اعتنائی باشد نه از روی مسامحه و تنبلی یا ابتلای به موانع.

بلی سزاوار است که انسان هر کار خیری را که چندی به آن اشتغال داشته، حتی الامکان ترك نکند.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «دوست دارم ادامه دهم کار خیری را که نفسم بر آن عادت نموده است و اگر روز از من فوت شود پس در شب آن را قضا می‌کنم و اگر در شب از من فوت شود در روز قضایش را بجا می‌آورم و جز این نیست که محبوبترین اعمال نزد خداوند عملی است که دوام داشته باشد. جز این نیست که اعمال هفته در هر پنجشنبه و اعمال هر ماه در آخر آن واعمال سال در نیمه شعبان به امام علیه السلام عرضه می‌شود پس هرگاه کار خیری مشغول شدی، آنرا تا یکسال ادامه بده (یعنی اقلاً یکسال استمرار داشته باشد)»[1].

رها کردن علوم دینی: نسبت به ترك ادامه تحصیل علوم دینی پس از اشتغال به آن، بعضی از بزرگان چنانچه گذشت، آنرا از اقسام تعرب بعد الهجرة دانسته‌اند. حرمت آن در صورتی است که تحصیل علوم دینی، نسبت به آن شخص واجب عینی باشد. بتفصیلی که در محل خود ذکر شده و در غیر این صورت سزاوار است که انسان تا آخر عمر آنرا رها نکند[2]. و با نیت خالص و قصد قربت به بهترین کارها مشغول باشد تا ازسعادتهای عظیمی که بر آن مترتب است در دنیا و آخرت محروم نشود.

۱ــ عن جابر الجعفی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام کان یقول انی احب ان ادوم علی العمل اذا عودته نفسی و ان فاتنی باللیل قضیته بالنهار و ان فاتنی بالنهار قضیته باللیل وان احب الاعمال الی الله مادیم علیها فان الاعمال تعرض کل خمیس و کل رأس شهر و اعمال السنة تعرض فی النصف من شعبان فاذا عودت نفسك عملا قدم علیه سنة (بحار الانوار).

۲ــ اطلبوا العلم من المهد الی اللحد: زگهواره تا گور دانش بجوی.

بازگشت به فهرست

۲۹ـ کمک به ستمگران

بیست و نهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده،یاری کردن‌به‌ستمکاران است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ضمن شماره کبائر می‌فرماید: **«و معونة الظالمین و الرکون الیهم»** از گناهان کبیره کمک کردن به ستمکاران و میل کردن به آنها است. و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام چنین‌است :**«و ترك اعانة المظلومین»** یعنی یاری نکردن ستمدیده در رفع ستم از او، از گناهان کبیره است. پس یاری کردن ظالم در ظلم کردنش به طریق اولی از گناهان کبیره خواهد بود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «داخل شدن در کارهای سلاطین جو. و یاری کردن آنها و سعی کردن در انجام مقاصدشان همپایه کفر است و نگاه کردن به آنها از روی عمد از گناهان کبیره‌ای است که سزاوار آتش می‌شود»[1].

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در لیلة‌المعراج بر درهای جهنم دیدم که اموری نوشته است از آن جمله «از یاری کنندگان ستمگران مباش»[2] یعنی اگر

۱ــ عن تفسیر العیاشی عن سلیمان الجعفری قال قلت لابی الحسن علیه السلام ما تقول فی اعمال السلطان فقال علیه السلام یا سلیمان الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر و النظر الیهم علی العمد من الکبائر التی یستحق بها النار (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ٤٥ ج ١٢ ص ١٣٨).

۲ــ عنه صلی الله علیه و آله فی حدیث الاسراء و مارآه مکتوباً علی ابواب النار و من جملته ←

می‌خواهی داخل آتش نشوی ستمکاران را کمک نکن و نیز از گناهانی است که خداوند در قرآن مجید به آن وعدهٔ عذاب داده است. می‌فرماید «و میل نکنید به سوی آنانکه ستم نمودند پس به شما آتش دوزخ برسد و شما را به جز خداوند دوستانی نیست که بتوانند عذاب را از شما دور سازند پس یاری کرده نشوید»[1].

در تفسیر منهج می‌نویسد: رکون که در این آیه شریفه نهی شده، به معنای میل یسیر است یعنی و میل اندکی مکنید به سوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر چون تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در هدایای ایشان و مداهنه کردن و فرمانبرداری از ایشان، که تمام اینها رکون به ظالم و مورد نهی است. چه جای میل بسیار به ایشان مانند یاری کردن ایشان در ظلم و بیدادگری ایشان و راضی شدن به آن و شریك شدن در ظلم ایشان،در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «هر که ظالمی را دعاءبه‌بقا ی عمرکند، دوست داشته است نافرمانی خداوند را در زمین»[2] (پایان نقل از منهج).

و در کتاب روضات الجنات ضمن حالات جناب سید محمد صاحب کتاب مدارك الاحکام می‌فرماید: ایشان باتفاق جناب شیخ صاحب معالم الاصول عازم شدند که از نجف اشرف باتفاق حرکت کنند برای زیارت قبر شریف حضرت رضا علیه السلام و چون باخبرشدند که درآن‌وقت شاه عباس صفوی در مشهد متوقف است، از سفر زیارت منصرف شدندونیزدرحالات جناب سید بحرالعلوم است که چون والی شوشتربرای ایشان خضوع نمود، فرمود: میلی ازاو دردل من پیدا شده وپیش ازآنکه مصداق آیه شریفه واقع شوم باید فرار کنم. و لذا از دزفول حرکت نمود و در عراق ساکن شد تا آخر عمرش و از ملاحظه حالات بعضی از بزرگان دین معلوم می‌شود که چقدر سعی می‌کردند در مخاطبه و مکاتبه و معاشرت با ظلمه دچار خطر رکون به ظالم نشوند و مبتلا به مدح ایشان نگردند. در کتاب فوائد الرضویه صفحه ۲۳ از محدث جزائری نقل نموده که شخصی تقصیری بزرگ کرده بود در خدمت شاه عباس صفوی، از ترس سلطان، پناه به مشهد

لا تکن عوناً للظالمین (وسائل الشیعه).

۱ــ ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون (سوره هود آیه ١١٥).

۲ــ من دعا ظالماً بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه (منهج الصادقین ج ٤ ص ٤٥٩).

امیرالمؤمنین علیه السلام برد و از مرحوم ملا احمد (مقدس اردبیلی) استدعا کرد که نامه‌ای برای شاه بنویسد تا از تقصیر او بگذرد و او را اذیت ننماید. آن مرحوم برای شاه عباس چنین نوشت «بانی ملك عاریت عباس، بدانکه اگرچه این مرداول ظالم بوده ولی اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حقتعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی» جواب شاه بآن مرحوم: «به عرض می رساند عباس: خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید. امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستان علی علیه السلام عباس».

از تاریخ بحیره نقل گردیده که خواجه نظام الملك، وزیر ملکشاه سلجوقی زیاد اهتمام بامر آخرت و حساب روز قیامت داشت و از این جهت پیوسته بیمناك بود. با اینکه در تمام مدت وزارتش سعی او فریاد رسی از ضعیفان و پشتیبانی از دانشمندان و تعظیم شعائر دینی بوده بالجمله به این فکر افتاد که راجع به حسن سلوکش با مردم در مدت وزارتش گواهینامه‌ای تنظیم کند که بزرگان اهل اسلام گواهی دهند و امضا کنند و در کفن خود گذارد شاید به این وسیله رستگار شود. عده‌ای از بزرگان گواهی خود را بر حسن رفتار خواجه نوشتند. وقتی که ورقهٔ گواهینامه را به دست شیخ ابواسحاق مدرس مدرسه نظامیه بغداد دادند چنین نوشت: «خیر الظلمة حسن ـ کتبه ابو اسحق» یعنی گواهی می دهم که حسن (خواجه نظام الملك) از ظالمهای خوب است ــ چون نوشته ابواسحاق بنظر خواجه رسید بسیار گریست و گفت راست و صحیح همین است که ابواسحاق نوشته است. (پایان نقل از تاریخ بحیره).

شکی نیست که یاری کردن به ستمگران، فی‌الجمله حرام و از گناهان کبیره است. چیزی که لازم است دانستن آن و بیان اقسام ظالم و انواع اعانت ظالم و حکم هر یک است.

اقسام ستمکاران: ستم عبارت است از تجاوز کردن از حدود خدا و مخالفت کردن آنچه راکه عقل و شرع تعیین نموده است و آن بر دو قسم است:

۱ــ تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بخود، مانند مشرک شدن چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «بدرستی که شرک ستم بزرگی است»[1]. یا تکذیب آیات خدا را کردن

۱ــ ان الشرک لظلم عظیم (سوره ۳۱ آیه ۱۲).

چنانچه می فرماید: «کافران، ایشانند ستمگران»[1]. و بطور کلی قبول نکردن و باور نداشتن امری که عقلاً و شرعاً اعتقادبه آن واجب باشد، ظلم است و نیز مانند نپذیرفتن و عمل نکردن به حکمی از احکام الهی و تجاوز نمودن به حدی از حدود الهی به اینکه واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود. چنانچه می فرماید: «کسانی که از حدود خداوند تجاوز کنند، پس ایشانند گروه ستمکاران»[2]. و بالجمله در تمام این موارد شخص به خودش ظلم نموده چنانچه می فرماید: «بعضی از ایشان ظلم کنندگان بخودند»[3].

۲ــ تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بدیگری. و آن اذیت کردن و آزار رساندن به دیگری از جهت نفس، مانند زدن و کشتن و حبس کردن، یا از جهت آبرو مانند دشنام دادن، غیبت کردن، تهمت زدن، هتک نمودن، یا از جهت مال مانند اینکه مالی را به غیر حق از صاحبش بگیرد یا حق ثابت او را ندهد، و سایر انواع غصب که اشد مراتب آن اشغال و تصرف مقام و منصب خلافت است که حق صریح اهلبیت علیهم السلام بوده و خلفای جور و بنی امیه و بنی العباس آنرا غصب نمودند و نظیرش نشستن غیر مجتهد عادل بر کرسی قضاوت است. و این قسم از ظالم هم بر دو قسم است: یکی آن است که ستم و بیدادگری حرفه و پیشه اواست، مانند حکام جور و قطاع الطریق و دیگر آن است که برسبیل تصادف واتفاق درموردی یا مواردی ظلمی از او صادر شود و به دیگری ستمی نماید برای دانستن احکام هر یک از اقسام مزبور ضمن چهار بخش توضیحاتی داده می شود:

۱ـ کمک به ستمگر درستم: یاری کردن به ستمگری که ستم کردن پیشهٔ او است (در جهت ظلمش) بدون شک از گناهان کبیره است. مثلاً تازیانه به دستش بدهد که مظلومی را بزند یا قلمی باو بدهد تا حکم ظلمی را بنویسد یا امضا کند یا مظلومی را بگیرد تا ظالم او را بزند یا بکشد یا حبس کند و نظایر اینها.

شیخ انصاری علیه الرحمه، در مکاسب محرمه می‌فرماید: یاری کردن ستمکاران در ستمی که می کنند، به دلیلهای چهارگانه (که مدار اثبات احکام است یعنی قرآن وعقل واجماع وسنت) ثبات واز گناهان کبیره است.

۱ــ و الکافرون هم الظالمون (سوره ۲ آیه ۲۵۵).

۲ــ و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون (سوره ۲ آیه ۲۲۹).

۳ــ فمنهم ظالم لنفسه (سوره ۳۵ آیه ۲۹).

اما دلیلی عقلی: پس درصورتی که ظالم را اگریاری کننده نباشد نتواند ظلم بکند، عقل حکم می کند که یاری کردن او حرام و او را با ظالم درزشتی کردار و مؤاخذه و مسؤولیت یکی می بیند و خلاصه عقل، بدون هیچ تردیدی به حرام بودن یاری ستمگر درظلمی که می کند، حکم می کند.

اما اجماع ــ پس از مراجعه به کتب فقهی، معلوم می شود که حرمت کمک ستمگر در ستمش مورد اتفاق جمیع فقها و مسئله اجماعی است.

از قرآن هم برای اثبات حرمت، آیه شریفه «**ولا ترکنوا الی الذین ظلموا**» که گذشت کافی است و پر ظاهر است جائی که کوچکترین میل به ظالم حرام باشد، یقیناً یاری کردنش در ظلمش بطریق اولی حرام خواهد بود. زیرا یاری کردن ستمگر از بالا ترین مراتب رکون است و نیز در سوره مائده می فرماید: «یاری نکنید بر گناه وبر ستمکاری و بترسید از عذاب خداوند، بدرستی که خداوند سخت عقاب کننده است»[1].

کمک ستمگر و اخبار اهلبیت علیه السلام: اخبار وارده در این مقام هم بسیار است. از آن جمله شیخ انصاری از کتاب ورام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «کسی که نزد ستمکاری برود تا او را یاری کند در حالی که می داند ظالم است، به تحقیق از دین اسلام خارج شده است»[2]. و ظاهر است، چیزی که شخص را از ایمان و اسلام بیرون می برد از گناهان کبیره ای است که هلاک کننده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «چون روز قیامت می شود منادی ندا می کند ستم کاران کجایند، یاری کنندگان به ستمکاران کجایند، شبیه های ستمکاران کجایند، حتی کسی که برای آنها قلمی تراشیده یادواتی آماده کرده باشد تا حکم ظلمی بنویسد. پس تمام آنها در تابوتی از آهن جمع شده و در آتش جهنم انداخته می شوند»[3].

و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است «کسی که تازیانه را در حضور سلطان ستمکاری آماده کند تا مظلومی را بزند، خداوند این تازیانه را ماری باندازهٔ هفتاد هزار ذراع

۱ــ ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب (سوره مائده آیه ۳).

۲ــ من مشی مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام. (مجموعه و رام جزء اول ص ۴۵).

۳ــ اذا کان یوم القیمة نادی مناداین الظلمة و اعوان الظلمة و اشباه الظلمة حتی من برء لهم قلماً ولاق لهم دواتاً قال فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

می کند. پس آن مار را بر او در آتش جهنم برای همیشه مسلط می فرماید»[1]

و نیز فرمود: «کسی که مخاصمهٔ ظالم را بپذیرد و یا آن ستمگر را در آن مخاصمه یاری کند، ساعت مرگش، فرشته مرگ او را بلعنت خدا و آتش دوزخ نوید می دهد و بد جایگاهی است دوزخ. و کسی که ستمکاری را بر جور و ظلمی راهنمائی کند باهامان (وزیر فرعون) محشور خواهد شد. و این شخص (دلالت کننده به ستم) و ستمگر، عذابشان از سایر دوزخیان سخت تر است، و کسی که از برادر دینی خود نزد سلطانی سخن چینی کند (چیزهائی از آن مسلمان به سلطان بگوید که او را بر آن شخص خشمناک سازد) لیکن از طرف آن سلطان چیزی بآن مؤمن نرسد و او را اذیتی ننماید، خداوند عمل خیر آن سعایت کننده را باطل خواهد فرمود، و اگر از آن سلطان بلائی یا چیز ناراحت کننده ای (اذیت و آزاری) بآن مؤمن برسد، خداوند آن سخن چین را در طبقه ای از جهنم که هامان در آن است قرار می دهد»[2].

ستودن ستمگر نیز حرام است: از موارد این مسئله ستودن ظالم است بطوری که سبب تقویت و شوکتش شود تا بتواند بیشتر ستم کند. یا اینکه او را به این ستایش جری تر کند و شاهد بر کبیره بودن این قسم کمک، علاوه بر دلیلهای گذشته، نیز دلیل بر نهی ازمنکر آن است و خصوصاً شیخ انصاری نقل می فرماید از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «کسی که تعظیم کند و بزرگ کند صاحب دنیائی را و او را از روی طمع به دنیایش دوست بدارد، خداوند بر او سخط می فرماید و او در یک محلی که قارون است، در تابوتی از آتش، در پست ترین طبقات دوزخ خواهد بود»[3].

۱ــ و من علق سوطاً بین یدی سلطان جائر جعلها الله حیة طولها سبعون الف ذراع فیسلط الله علیه فی نار جهنم خالداً فیها مخلداً (وسائل کتاب تجارت ج ۱۲ ص ۱۳۱).

۲ــ من تولی خصومة ظالم اواعان علیها ثم نزل به ملك الموت قال له ابشر بلعنة الله و نار جهنم و بئس المصیر (و من دل سلطاناً علی الجور قرن مع هامان و کان هو و السلطان من اشد اهل النار عذاباً) و من سعی باخیه الی سلطان و لم ینله منه سوء و مکروه احبط الله عمله وان وصل منه الیه سوء او مکروه او اذی جعله الله فی طبقة مع هامان فی جهنم. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۲).

۳ــ فیما رواه الصدوق عن النبی صلی الله علیه و آله من عظم صاحب الدنیا و احبه لطمع دنیاه سخط الله علیه و کان فی درجته مع قارون فی التابوت الاسفل من النار. (کتاب التجاره وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

وپنهان نیست که این روایت اعم است از اینکه ستایش شده ظالم باشد یا صاحب دنیا. بنابراین اگر ممدوح ستمگر باشد، بطریق اولی مدح کننده سزاوار چنین عقوبتی است.

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «کسی که سلطان ظالمی را بستاید یا خود را برای او از روی طمع کوچک و پست کند با او در آتش جهنم همنشین خواهد بود»[1]. و نیز می فرماید: «هرگاه فاسقی ستوده شود، عرش خدا می لرزد و خشمش ستاینده را می گیرد»[2].

از ستمگر نباید منصب پذیرفت: از بزرگترین موارد کمک به ستمگر، پذیرفتن منصب و مقامی از طرف او است هر چند در آن مقام و منصب جهت ظلمی نباشد. مانند حفظ نظم و آرامش و امنیت. چه رسد آنجا که لازمهٔ آن مقام ستم کردن باشد. مانند اینکه مأمور شده از طرف ظالم برای گرفتن اموالی از مردم از روی ظلم و جور. و شبهه ای نیست در اینکه قسم دوم گناهش شدیدتر و عقوبتش سخت تر است.

حضرت صادق علیه السلام در روایت معروف در تحف العقول می فرماید: «منصب حرام، منصب حاکم جور و منصب کسانی است که از طرف او بر سر کارند پس کار برای ایشان به جهت آن مقام و منصب حرام است و آن شخص بر این کارش معذب خواهد شد، زیاد باشد یا کم. زیرا هر کاری که در او کمک به ستمگر باشد، گناهی است بزرگ و از گناهان کبیره است. زیرا در پذیرفتن حکومت از طرف ستمگر، حق از بین می رود و باطل روی کار می آید و ستم و فساد آشکار شود و سبب از بین رفتن کتب آسمانی و کشتن پیغمبران و خرابی مساجد و تغییر یافتن احکام خدا است و از این جهت حرام است کار کردن با آنها و یاری کردن آنها مگر در صورت ناچاری مانند ضرورت بخوردن خون و مردار»[3].

و نیز می فرماید «کمترین معامله ای که خداوند با کسانیکه کاری را برای

۱ــ من مدح سلطاناً جائراً و تخفف و تضعضع له طمعاً فیه کان قرینه فی النار. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۳).

۲ــ اذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب. (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۱۷۷).

۳ــ فی تحف العقول عن الصادق علیه السلام و اما وجه الحرام من الولایة فولایة الوالی الجائر و ولایة ولا ته و العمل لهم و الکسب معهم بجهة الولایة لهم حرام محرم معذب من فعل ذلك علی قلیل من فعله او کثرلان کل شیء من جهة المعونة معصیة کبیرة من الکبائر و ذلك ان فی ولایة الوالی الجائر

←

ستمکاران پذیرفته اند آن است که مددکاران ستمگران را روز قیامت در سراپرده ای از آتش نگهمیدارد تا حساب تمام مردم تمام شود (آنگاه خداوند بین آنها حکم می فرماید)»[1].

دروس الحق کله و احیاء الباطل کله و اظهار الظلم و الجور و الفساد و ابطال الکتب و قتل الانبیاء و المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنة الله و شرایعه فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم الابجهة الضرورة نظیر الضرورة الی الدم و المیته. (ص ۲۴۶)

۱ــ فی روایة ابی زیاد بن ابی سلمة اهون ما یصنع الله عزوجل بمن تولی لهم عملاً ان یضرب علیه سرادقاً من نار الی ان یفرغ الله من حساب الخلائق.

در آخر دار السلام عراقی جزء مکاشفات برزخی می نویسد: مکاشفه سید جلیل و عارف نبیل سید محمد علی عراقی است در عداد کسانی که حضرت حجت علیه السلام را دیده اند مذکور گردید و بیان آن این است که؛ او گفت: در ایام جوانی که در عراق در وطن اصلی خود که قریه (کرهرود) که از قرای معروف عراق (اراک) است بودم و شخصی که او را به نام و نسب می شناختم وفات کرد واو را آوردند در مقبره ای که در محاذی خانهٔ ما بود دفن کردند و تا مدت چهل روز چون مغرب می شد آتشی از قبر او نمایان و آواز نالهٔ جانسوزی از آن قبر مسموع می گردید. بلکه در اوائل یک شب چنان ناله و فزع آن شخص، شدت کرد که من خائف و هراسان شده برخود ترسیدم واز غایت دهشت بر خود لرزیدم به طوری که نتوانستم خود را ضبط کنم و نزدیک بود غش عارض من شود. بعض کسان من اطلاع یافته، مرا برداشته به خانه بردند. پس از زمانی به خود آمدم و از این حالت که از آن شخص دیده شد در تعجب بودم. زیرا که حالت زندگی او بر آن مساعدت نداشت تا آنکه معلوم شد که آن شخص در زمان حیاتش چندی مباشر عمل دیوانی محله خود بود واز شخص سیدی وجه تحمیلی دیوانی می خواسته و آن سید بر دادن آن قادر نبود. او را حبس کرده بود و از برای دریافت آن او را مدتی به سقف خانه خود آو یخته بود.

به داستان تحصیلدار دیوان و سید فقیر در همین کتاب مراجعه شود.

یکی از ثقات نقل کرد که چندی قبل از این، در کاشان مردی بود آقا محمد علی نام، مباشر صنف عطار و متوجه امور دیوانی ایشان و قدغن کرد که دیگر به هیچ وجه اجناس عطاری خرید و فروش نکند. شخص سید فقیری به قدر یک من سیرشم تحصیل کرده بود و آنرا به شخصی فروخت آن مرد ظالم مطلع شد در بازار به او برخورد و دشنام بسیاری به او داد و چند سیلی به رو یش زد آن بیچاره روانه شد و گفت جدم سزای ترا بدهد. آن ظالم که اینرا شنید اعراضی شد ملازم خود را گفت: آن سید را برگردانید. و چند پشت گردنی به او زده و گفت حال برو و جدت را بگو کتف مرا بیرون آورد. روز دیگر آن ظالم تب کرد و در شب کتفهای او درد آمد و روز دوم ورم شدید کرد. ماده به کتفهای او ریخت. روز چهارم جراحان مجموع گوشتهای کتف او را تراشیده به نحوی که سرهای کتف او بیرون آمد و روز هفتم بمرد. «با آل علی هر که در افتاد ور افتاد» (خزائن نراقی).

و پذیرفتن حکومت از طرف ظالم علاوه بر اینکه از بزرگترین موارد اعانت به ظلم است، لازمه اش ستم کردن خواهد بود به طوری که نمی تواند آن مقام را داشته باشد و هیچ ظلم و معصیتی نکند. چنانچه در صحیحه داود بن زربی است که گفت: یکی از دوستان حضرت سجاد(ع) مرا خبر داد و گفت: به آنحضرت عرض کردم که نزد داود بن علی (حاکم مدینه) یا دیگری از اعیان حکومت واسطه شو ید که حکومتی بمن بدهند. حضرت فرمود: چنین کاری نمی کنم. گو ید پیش خود خیال کردم سبب اقدام نکردن امام علیه السلام در اینکار این است که می ترسند ظلم و ستمی از من سر زند. پس نزد آن حضرت رفتم و قسمهای شدید خوردم و متعهد شدم که ظلمی نکنم و غیر از دادگری کاری انجام ندهم. پس آنحضرت به سوی آسمان نگریست و فرمود «به آسمان بروی آسانتر از اینکار است» و ظاهر فرمایش امام علیه السلام این است که محال است بتوانی ظلمی نکنی و در تمام حالات رعایت عدالت نمائی.

موارد جواز قبول حکومت: در دو مورد جایز است ولایت و حکومت از طرف ستمگر را بپذیرد. بلکه در پاره‌ای موارد واجب می شود چنانچه می آید. مورد اول تقیه یا اضطرار و اکراه است باینکه اگر نپذیرد، جان و مال یا آبرو یش در خطر است و دلیلهای عام و خاصی که برای این قسم از ولایت (اضطراری) وارد شده بسیار است. مانند فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «چیزی که امت من بر آن اکراه گردند یا ناچار شوند حرجی و مؤاخذه‌ای ندارند»[1] و فرمایش حضرت صادق علیه السلام که می فرماید: «نیست چیزی مگر اینکه خداوند برای مضطر آنرا حلال فرموده»[2].

و از حضرت رضا علیه السلام در وسائل الشیعه روایاتی نقل نموده که پذیرفتن ایشان ولایت عهدی مأمون را از روی اکراه و تقیه بوده است.

از حضرت صادق علیه السلام در بارهٔ کارکردن برای سلطان جور سؤال نمودند. حضرت فرمود: «جایز نیست، مگر در صورتی که شخص هیچ توانائی برای تحصیل قوتی که بخورد و بیاشامد و نمیرد نداشته باشد، و هیچ چارهٔ دیگری نداشته، راه تحصیل قوتش

۱ــ قوله صلی الله علیه و آله فی حدیث الرفع ــ و ما اکرهوا علیه و ما اضطروا الیه (خصال صدوق ص ٤١٦).

۲ــ قوله علیه السلام ما من شیء الاوقد احله الله لمن اضطر الیه (وسایل الشیعه).

منحصر به پذیرفتن عمل سلطان باشد جایز است (خلاصه در صورت اضطرار مانعی ندارد) پس اگر چیزی از مال حاکم جور بدستش رسید، باید خمسش را به اهلبیت برساند)[1].

قسم دوم از موارد جواز، پذیرفتن بعضی از مقامات و منصبهائی است که هیچگونه تعدی و ستمی در آن نیفتاده. مانند بعضی مقامات لشکری و کشوری که وظیفه آنها حفظ نظم و آرامش و امنیت راهها و نگهداری مرزهای مسلمانان از حملهٔ بیگانگان و نظیر آنها است که فقط به منظور قیام به مصالح مسلمین و دادرسی از مظلومین و یاری کردن مؤمنین و رسانیدن حق به صاحبش مانعی ندارد. خلاصه، پذیرفتن این قسم منصبها از طرف ظالم بقصد بسط عدل و احسان به مؤمنین جایز، بلکه ر جح و مستحب است.

زیادبن ابی سلمه گفت خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم. بمن فرمود: تو در دستگاه حکومتی اشتغال داری؟ گفتم آری. فرمود چرا؟ عرض کردم من مردی صاحب مروت هستم (صاحب احسان و مستمندانرا دستگیری می کنم به طوری که نمی توانم ترک کنم) و نیز عیالمندم و وسیله ای که مخارجم را تأمین کند، ندارم، فرمود: زیاد، اگر مرا از قلهٔ کوهی بلند بیاندازند که پاره پاره شو م مایل ترم تا اینکه متصدی کارهای چنین اشخاصی شوم یا بر فرش یکی از آنها پا گذارم، مگر در یک صورت. میدانی آن چه صورت است؟ گفتم نه فدایت شوم. فرمود: مگر برای برطرف کردن گرفتاری و اندوهی از مؤمنین یا آزاد کردن مؤمنی از اسیری یا پرداختن بدهی مؤمنی، تا اینکه فرمود: ای زیاد، اگر عهده‌دار عملی از امور ستمکاران شدی به برادران دینی خود نیکی کن تا گناهی که به واسطهٔ اشتغال به کارهای آنها مرتکب شده‌ای، این نیکی جبران کند[2]. فضل بن عبدالرحمن گو ید: نوشتم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به من اذن دهد دخول در کارهای حکومتی را امام فرمود: ضرری ندارد مادامی که حکمی از احکام خدا را تغییر ندهی و حدی از حدود خدا را باطل نکنی و کفاره عملت، بر آوردن حاجتهای برادران دینی شما است[3].

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام سئل عن اعمال السلطان یخرج فیه الرجل قال علیه السلام لا الا ان لایقدر علی شیء یأکل ولایشرب ولایقدر علی حیلة فان فعل فصار فی یده شیء فلیبعث بخمسه الی اهل البیت (تجارت وسائل باب ٤٨ ج ١٢ ص ١٤٦).

۲ــ وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ٤٦ ج ١٢ ص ١٣٩).

۳ــ عن الفضل بن عبدالرحمن الهاشمی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اتسأذنه فی ←

علی بن یقطین که رئیس الوزرای هارون بود، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: «که اجازه بفرمائید از این مقام و منصب استعفاء دهم حضرت در جوابش فرمودند: برای تو جایز نمی دانم از دستگاه خلافت بیرون شوی زیرا برای خداوند دردر بار ستمگران کسانی هستند که بسبب ایشان خداوند از دوستانش شر را می گرداند. و ایشان آزاد شدگان خدایند از آتش دوزخ. پس از عذاب خداوند بپرهیز در مورد برادران دینیت»[1].

محمد بن اسماعیل بزیع که از جمله وزرای هارون بود و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام را درک کرد، پیراهن حضرت جواد علیه السلام را از آنحضرت گرفت که در آن کفن شود از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند را در دربارهای ستمکاران کسانی است که به سبب آنها، حجت خود را روشن می فرماید و آنها را در شهرها متمکن می سازد تا اینکه بسبب ایشان از دوستانش سختیها را بر طرف فرماید. و به وسیله ایشان کارهای مسلمانان را اصلاح فرماید. مؤمن از سختی، به ایشان پناهنده می شود و حاجتمندان از شیعیان ما به ایشان رو می آورد و خداوند به وسیله ایشان ترس و فزع مؤمن را در خانه ستمکاران تأمین می فرماید. ایشانند مؤمنین به حق، ایشانند امین های خداوند در زمین او. تا اینکه فرمود: گوارا باد برایشان چنین مقامات و درجاتی، پس فرمود: چه می شود یکی از شما را اگر بخواهد به تمام این مقامات برسد؟ محمد گوید: عرضکردم فدایت شوم به چه چیز به این درجات می رسد؟ فرمود: با ستمکاران باشد، پس ما را شاد کند به شاد کردن شیعیان ما، پس ای محمد از ایشان باش»[2].

اعمال السلطان فقال لابأس به مالم تغیر حکماً ولم تبطل حداً و کفارته قضاء حوائج اخوانکم (مستدرك الوسائل).

۱ــ کتب علی بن یقطین الی ابی الحسن علیه السلام فی الخروج من عمل السلطان فاجابه انی لاارى لك الخروج من عمل السلطان فان لله بابواب الجابره من یدفع بهم عن اولیائه و هم عتقائه من النار فاتق الله فی اخوانك (تجارت مستدرك الوسائل باب ۳۹).

۲ــ عن رجال الکشی فی ترجمة محمد بن اسمٰعیل بن بزیع قال قال ابوالحسن الرضاء علیه السلام ان الله بابواب الظالمین من نور الله اخذله البرهان و مکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیائه و یصلح الله به امور المسلمین الیهم یلجأ المؤمن من الضرو الیهم یفزع ذو الحاجة من شیعتنا و بهم یؤمن الله روعة المؤمن فی دار الظلمة و اولئك هم المؤمنون حقاً و اولئك امناء الله فی ارضه الی ان قال علیه ←

در یک صورت واجب است: گاهی قبول حکومت و پذیرفتن بعضی مناصب، برای پاره‌ای از اشخاص واجب می شود و آن در صورتی است که شخص یقین دارد، اگر فلان منصب یا حکومت را بپذیرد می تواند مفسدهٔ بزرگی از مفاسد دینی را بر طرف کند. یا منکری از منکرات شرعی را جلوگیری کند. لیکن پیدا شدن چنین موردی بسیار کم است زیرا شرط اساسی آن اطمینان به خودش هست که پس از پذیرفتن آن مقام، هیچگونه ستم و تعدی و جنایت از او سر نزند و بر خلاف دادگری و وظیفهٔ خدائی هیچکاری نکند و آشکار است احراز چنین امری در نهایت اشکال است. زیرا در ریاست خطرهای بزرگی نهفته است که نگهداری خود از آنها دشوار می باشد.

حضرت صادق علیه السلام در جواب نامهٔ عبدالله نجاشی، حاکم اهواز، چنین مرقوم فرمودند: «شنیدم که تو به حکومت اهواز مبتلا شدی از این خبر هم شاد شدم و هم غمگین شادیم برای این است که گفتم امید است خداوند به سبب تو، از گرفتار ترسناکی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله دستگیری و فریاد رسی فرماید. و به سبب تو ذلیل آنها را عزیزو برهنهٔ ایشان را بپوشاند و ناتوان آنها را تقویت فرماید و بسبب تو آتش مخالفین را بر آنها خاموش کند. اما حزن من برای آن استکه، کمتر چیزی که بر تو می ترسم، آن است که سبب زحمت و ناراحتی یکی از دوستان ما شوی که بوی بهشت بتو نخواهد رسید»[1].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسیکه ریاست قومی را عهده‌دار شود، روز قیامت وارد می شود، در حالی که دو دستش به گردنش غل شده، پس اگر در

السلام فهنیئاً لهم ما علی احدکم ان لو شاء لنال هذا کله قال قلت بما ذا جعلنی الله فداك قال علیه السلام یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد (جلد ۱۵ بحار صفحه ۲۱۳ و جلد ۱ سفینةالبحار صفحهٔ ۳۱۶).

۱ــ اما بعد فقد جائنی رسولك بکتابك فقرأته و فهمت جمیع ما ذکرته و سألت عنه و ذکرت انك بلیت بولایة الاهواز و فسرنی ذلك و سائنی و ساخبرك بما سائنی من ذلك و ما سرنی انشاء الله و اما سروری بولایتك فقلت عسی ان یغیث الله بك ملهوفاً خائفاً من اولیاء آل محمد صلی الله علیه و آله و یعذبك ذلیلهم و یکسوبك عاریهم و یقوی بك ضعیفهم و یطفی بك نار المخالفین عنهم و اما الذی سائنی من ذلك فان ادنی ما اخاف علیك ان تعثر بولی لنا فلا تشم رائحة حظیرة القدس ... تا آخر حدیث (تمام حدیث در مکاسب محرمة شیخ انصاری نقل شده است).

بین ایشان بفرمانهای خداوند رفتار کرده، خداوند او را آزاد می فرماید. و اگر ستم نموده در آتش دوزخ انداخته می شود و بدجایگاهی است.

و کسی که ریاست قومی را عهده‌دار باشد و به آنها به عدل و نیکی رفتار نکند، کنار جهنم در مقابل هر روزی از ایام ریاستش هزار سال نگهداشته می شود، در حالی که دو دستش به گردنش غل شده پس اگر به امر الهی در بین آنها رفتار کرده آزاد می شود و اگر ظالم بوده هفتاد خریف در دوزخ فرو می رود»[1].

و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:«کسی که عهده‌دار امری از امور مردم شود پس در بین آنها بعدل رفتار کرده درب خانه خود را باز گذارد و از مراجعه کردن دادخواهان جلوگیری نکند و در کارهای مردم نظر داشته باشد، بر خدا است که او را روز قیامت از فزع و ترس در امان قرار دهد و او را به بهشت داخل فرماید»[2].

ناگفته نماند که برای موارد استثناء، فروعات زیادی است که به جهت اختصار ذکر نگردید،طالبین به کتب فقهی مراجعه نمایند.

۲ــ کمک ستمگر در غیر ستم: یاری کردن ستمگر در غیر جهت ظلمش مانند خدمتگزاری یا خیاطی یا عمارت سازی جهت ظالم یا خزینه‌داری و نگهداشتن اموالش و نظائر اینها بر سه قسم است:

۱ــ گاهی این امور به سبب جهت حرامی است، مانند اینکه بناء را امر می کند در زمینی که غصب کرده عمارت بسازد. یا پارچه‌ای را که به زور از مردم گرفته، خیاط برایش بدوزد. یا اموالی که به زور از مردم گرفته نگهبان آنرا نگهداری کند و نظایر اینها. و شبهه‌ای در حرمت این قسم کمک کردن نیست. زیرا تصرف در غصب برای هر کس که غصب بودنش را بداند حرام است چه غاصب و چه دیگری.

۲ــ در صورتی که این قبیل کارها هیچ جهت حرمتی ندارد ولی جوری است که

۱ــ من تولی عرافة قوم اتی به یوم القیمة و یداه مغلولتان الی عنقه فان قام فیهم بامر الله عزوجل اطلقه الله و ان کان ظالماً هوی به فی نارجهنم و بئس المصیر و من تولی عرافة قوم و لم یحسن فیهم حبس علی شفیر جهنم بکل یوم الف سنة و حشر و یده مغلولة الی عنقه فان کان قام فیهم بامر الله اطلقها الله وان کان ظالماً هوی به فی نار جهنم سبعین خریفاً. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۷).

۲ــ من تولی امراً من امور الناس فعدل فیهم و فتح بابه و رفع ستره و نظر فی امور الناس کان حقاً علی الله ان یؤمن روعته یوم القیمة و یدخل الجنة (تجارت وسائل باب ٤٦ صفحه ١٤٠).

اگر از طرف ظالم بپذیرد، در عرف جزء یاری کنندگان ستمگران شمرده می شود و سبب تقویت و شکوه ستمگر می شود و نامش در دفتر ظلمه ثبت و جزء حقوق گیران آنها به شمار می رود، از روایات زیادی استفاده می شود که این قسم هم حرام است.

از حضرت صادق علیه السلام مرویست: «کسی که نام خود را در دیوان بنی عباس ثبت کند، خداوند او را به صورت خوک محشور می فرماید»[1].

و در روایت دیگر می‌فرماید: «با صورت سیاه وارد محشر می‌شود» و نیز می‌فرماید: «ستمکاران را یاری مکن در ساختمان مسجدی»[2].

ابن ابی یعفور می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که یک نفر از شیعیان وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد فدایت شوم، گاهی به بعضی از ما تنگدستی و سختی معیشت می رسد. پس او را می طلبند (از طرف بنی عباس) که بنایی برایشان کند یا نهری بکند یا کار زراعتی نماید در این باب چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «دوست نمی دارم که یک گره برایشان بزنم یا سر مشک یا سر کیسه برایشان ببندم، هر چند در مقابل آن مدینه و آنچه در آن است به من بدهند و دوست ندارم که به یک مده قلم (پاره سیاهی که به نوک قلم چسبد) مددشان کنم. به درستی که ستمکاران روز قیامت در سرا پرده‌ای از آتش خواهند بود تاوقتی که خداوند میان بندگان خود حکم کند»[3].

محمد بن عذافر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام به پدرم (عذافر) فرمود: «به من خبر رسیده که تو با ابوایوب و ابوالربیع معامله می کنی، پس حال تو چگونه است، وقتی که در زمرهٔ یاری کنندگان ستمگران خوانده شوی؟ پس پدرم از شنیدن فرمایش امام علیه السلام محزون و اندوهناك شد. چون آن حضرت ناراحتی او را دید، فرمود: ای عذافر جز این نیست که نترسانیدم تورامگر به آنچه خدای تعالی مرا ترسانده. پس

۱ــ من سود اسمه فی دیوان ولد سابع حشره الله یوم القیمة خنزیراً . (تجارت وسائل باب ٤٢ صفحه ١٣٠ ج ١٢).

۲ــ عنه علیه السلام لا تعنهم علی بناء مسجد. (تجارت وسائل باب ٤٢ صفحه ١٣٠ ج ١٢).

۳ــ فقال علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم و کاء و ان لی ما بین لابتیها لاولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نارحتی یحکم الله بین العباد (تجارت وسائل باب ٤٢ ج ١٢ ص ١٢٩).

پدرم همیشه اندوهناك بود تا مرد»[1].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «بر خدا لازم است که شما را با آن جماعتی محشور کند که از دنیایشان بهره می برید» و نیز می‌فرماید: «جمعی از آنهائیکه به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند که به لشکر فرعون می رویم و از دنیای او بهره می بریم و پس از اینکه حضرت موسی بر فرعون پیروز شد چنانچه ما امیدواریم، به طرف موسی علیه السلام می‌آئیم. چون حضرت‌موسی علیه‌السلام با جمعی که به او ایمان آورده بودند، از فرعون گریختند، آن جماعت سوار شده به شتاب روانه شدند که به آنها برسند پس خداوند فرشته‌ای فرستاد تا بر روی چهار پایان آنها زده و ایشان را به لشکر فرعون برگرداند و با ایشان غرق شدند»[2].

و نیز می‌فرماید: «از خدا بترسید و دین خود را بتقیه و بی نیازی به فضل خدا تقویت کنید. از آنکه طلب حاجت از صاحب حکومتی کنید و کسی که پیش صاحب حکومت یا مخالف مذهبی فروتنی کند، برای چیزی که در دست او است، خداوند او را پست و گم می‌سازد و او را دشمن داشته، به خودش واگذارش می کند. پس اگر چیز دنیوی از آن شخص به او برسد برکت را از آن بر می دارد و او را بر آنچه از حج و بنده آزاد کردن و سایر خیرات صرف کند ثواب نمی دهد»[3].

علی بن ابی حمزه گفت: ازنو یسندگان بنی امیه مرا دوستی بود، از من خواست که از حضرت صادق علیه السلام برایش اذن ملاقات بگیرم. چون به خدمت آن حضرت رسید سلام کرد و گفت فدایت شوم، من دردیوان بنی امیه بودم و از دنیای ایشان مال بسیاری به دست من آمده و در راه تحصیل آن اموال، ملاحظه حلال و حرام را نکرده‌ام ــ حضرت فرمود: اگر بنی امیه جمعی را نداشتند که به جهت ایشان نو یسندگی کنند و غنیمت را جمع آوری نمایند و با دشمنانشان بجنگند و به جماعتشان حاضر گردند، هر

۱ــ عن محمد بن عذافرعن ابیه قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا عذافر نبئت انك تعامل ابا ایوب و الربیع فما حالك اذا نودی بك فی اعوان الظلمه قال فوجم ابی فقال له ابو عبدالله علیه السلام لمارأی ما اصابه ای عذا فر انما خوفتك بما خوفتی الله عزوجل به قال محمد فقدم ابی فمازال مغموماً مکروباً حتی مات (تجارت وسائل باب ٤٢ ج ١٢ ص ١٢٨).

۲ــ تجارت وسائل نقل از کافی باب ٤٤ ج ١٢ ص ١٣٤.

۳ــ کلینی و شیخ طوسی در کافی و تهذیب ج ٦ ص. ٣٣.

آینه نمی‌توانستند حق ما را غصب کنند. و اگر مردم ایشان را با آنچه داشتند وا می‌گذاردند به غیرآنچه داشتند، چیزی دیگر به دستشان نمی‌آمد، پس آن مرد گفت: فدایت شوم آیا مرا از آنچه کرده‌ام راه خلاصی هست. حضرت فرمود: اگر برایت بگو یم به آن عمل می کنی؟ گفت آری. فرمود: آنچه را از دیوان ایشان گرفته‌ای کنار بگذار. هر کس از صاحبان حق را که می‌شناسی حقش را بپرداز و هر کدام را که نشناسی آنچه گرفته‌ای تصدق کن (در راه خدا به قصد صاحبش صدقه بده) تا من ضامن شوم که خدای تعالی تورابه بهشت برد ــ علی بن ابی حمزه گفت: که آن جوان مدتی سر بزیر انداخت و بعد از آن گفت فدایت شوم، آنچه فرمودی می کنم. پس به همراه ما به کوفه آمد و هر چه داشت به نوعی که آنحضرت فرموده بود به صاحبانش رد کرد و بقیه را صدقه داد. حتی لباسهائی که پوشیده بود همه را داد. پس من از اصحاب خود چیزی گرفتم و برایش لباس خریدم و برایش خرجی فرستادم، چند ماهی گذشت و بیمار شد، روزی به عیادتش رفتم دیدم که در حال جان دادن است. چشم باز کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزه، به خدا سوگند که صاحبت به آنچه شرط کرده بود وفا کرد ــ پس از آن درگذشت. پس او را تجهیز و تکفین و دفن کردیم. پس از اینکه به خدمت حضرت صادق علیه السلام در مدینه مشرف شدم، فرمود: ای علی والله که وفا کردیم به شرطی که با صاحب تو کرده بودیم. گفتم فدایت شوم راست می فرمائی. خودش هنگام مردن به من چنین گفت[1].

۳ــ اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم: قسم سوم، کارهائی است که هیچ جهت حرمتی در آن نبوده و موجب تقویت ظالم نمی‌شود و بواسطهٔ آن کار، جزء دستگاه ستمگر نیز عرفاً بشمار نمی رود. مثل اینکه اتومبیل خود را بآنها اجاره دهد یا از آنها کرایه بکند برای حمل اجناس مباح، مانند خوار بار از شهری به شهر دیگر و مانند آن و مثل عمله و کارگری که در ساختمان خانه ظالمی کار می کند و مزد می گیرد و حرمت این قسم سوم هر چند مسلم نیست چنانچه بعضی از بزرگان فرموده‌اند، لیکن احتیاط شدید نیز در ترک آن است. زیرا اولاً اطلاقات روایات سابقه و غیر آن شامل این قسم هم می‌شود و ثانیاً غالباً شخص در چنین موارد مبتلا به رکون (میل قلبی) بظالم می گردد و در معرض خطر بزرگی واقع می‌شود.

۱ــ از شیخ کلینی و طوسی در تجارت وسائل باب ٧٦ صفحه ٥٥١.

فرمایش حضرت کاظم علیه السلام به صفوان جمال: صفوان بن مهران جمال کوفی، از جمله اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و مردی با تقوا و زندگی خود را از راه کرایه دادن شترهایش تأمین می کرد و شترهای بسیاری داشت، گفت: روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدم. فرمود: ای صفوان تمام کارهای تو خوب است مگر یکی، گفتم فدایت شوم آن چیست؟ فرمود: شترهای خود را به این مرد (هارون الرشید علیه اللعنة) کرایه می دهی. عرض کردم این کرایه را نه از باب حرص و زیاد کردن ثروت و نه برای سفر صید و شکار و لهو و لعب می دهم، بخدا سوگند چون برای سفر حج می خواست دادم و خودم نیز مباشر خدمت او نمی شوم، بلکه غلامان خودم را همراهش روانه می کنم. حضرت فرمود: آیا وجه کرایه را نقد می گیری یا بر عهدهٔ او و بستگانش می ماند؟ عرض کردم آری مدیون می شوند تا پس از برگشتن پرداخت کنند. فرمود، آیا دوست می داری که هارون و بستگانش تا وقتی که کرایه ات را می پردازند زنده بمانند؟ گفتم آری. فرمود: کسی که بقای ایشان را دوست دارد از جمله ایشان است و کسی که از ایشان محسوب شود در دوزخ خواهد بود[1]. صفوان گفت: پس از فرمایش امام علیه السلام همه شترهای خود را فروختم، این خبر به گوش هارون رسید مرا طلبید و گفت: به طوری که شنیده ام شترهای خود را فروخته ای گفتم بلی پیر و ضعیف و ناتوان شده ام، خودم نمی توانم متصدی شترها باشم و غلامان هم آنطوری که سزاوار است مواظبت نمی کنند، هارون گفت: نه چنین است، نه چنین است، من می دانم کی تورابه اینکار وادار کرده، این امر به اشاره موسی بن جعفر علیه السلام است. گفتم مرا با موسی بن جعفر علیه السلام چکار؟ گفت دروغ می گوئی، اگر حق رفتار نیک تو در مصاحبت ما نبود تورامی کشتم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که باقی بودن ستمکاران را دوست دارد، پس دوست داشته که درزمین معصیت خدا بشود»[2].

۱ــ من احب بقائهم فهو منهم و من کان منهم کان وردالنار (تجارت وسائل الشیعه باب ٤٢ صفحه ١٣٢ ج ١٢).

۲ــ من احب بقاء الظالمین فقد احب ان یعصی الله. (تجارت وسائل الشیعه باب ٤٤ ص ١٣٤ ج ١٢).

و در معنی آیه شریفهٔ «میل به ستمکاران نکنید که آتش به شما می رسد» فرمود: «آن است که شخصی نزد سلطانی می آید، پس دوست می دارد زنده ماندنش را به مقداری که دستش را به کیسه کرده مبلغی به او بدهد»[1]. خلاصه دوستی بقای ستمگر به همین مقدار کم هم رکون به ظالم است.

٤ـ کمک به ستمگر غیر حرفه ای: کمک کردن در ظلم ستم کننده ای که ستمگری حرفه و پیشه اش نباشد بلکه تصادفاً در موردی یا مواردی به کسی ظلمی بکند؛ دیگری را بنا حق بزند یا آبرو یش را بریزد یا مالش را بناحق ببرد، حقش را ادا نکند، شبهه ای در حرمت کمک کردن چنین ظالمی در ظلمش نیست. یعنی کسیکه می داند این شخص در این مورد ظالم است و باوجود این او را یاری و مدد کند تا به مقصود ستمگریش برسد، البته حرام بلکه از گناهان کبیره است. زیرا خود ظلم کردن از کبائر وجزء گناهانی است که خداوند در قرآن مجید بآن وعدهٔ عذاب داده است و می فرماید «ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که اطرافش ایشانرا احاطه می کند و اگر اظهار تشنگی کنند و آب بخواهند، آبیکه در نهایت گرمی و جوش باشد بآنها می دهند که نزدیک دهان خود که می آورند گوشت صورتهایشان را بریان می کند. بد آبی است که بآنها می دهند و بد جائی است که آنها را جای می دهند»[2] و یاری کنندهٔ ظالم در ظلمی که می کند، با شخص ستمگر از جهت گناه مساوی است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ستم کننده و یاری کننده اش و کسی که به ستمش راضی باشد هر سه شریک اند»[3] یعنی در و زر و معصیت ستم، مساوی هستند و قریب به همین مضمون از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بیعت با امام علیه السلام را

۱ــ عنه علیه السلام فی قول الله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلمو افتمسکم النار فقال(ع)هو الرجل یأتی السطان فیحب بقائه الی ان یدخل یده فی کیسه فیعطیه. (تجارت وسائل الشیعه باب ٤٤ ص ١٣٣).

۲ــ انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وسائت مرتفقاً (سوره ١٨ آیه ٢٨).

۳ــ العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلا ثتهم. (تجارت وسائل باب ٤٢ ص ١٢٨).

نقض کند، یا اینکه پرچم گمراهی را بلند کند، یادانشی که آشکار کردنش واجب باشد پنهان کند یا مالی را بناحق حبس کند یا ستمکاری را در ستمش کمک نماید، در حالی که می داند که او ستمکار است، پس از دین اسلام خارج شده است»[1].

در حدیث معراج ضمن بیان کلماتی که بر درهای جهنم نوشته شده می فرماید: «بر در چهارم جهنم، این سه جمله نوشته شده: خدا ذلیل کند کسی را که اسلام را خوار کند و کسی که اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوار کند و کسی که ستمکاری را بر ستمی که بر مردمان می کند یاری کند»[2].

و بالجمله از آیات و روایات اینطور استفاده می شود که ظلم گناه کبیره و یاری کنندهٔ ستمگر در ظلمش نیز در معصیت با او یکی است بعلاوه یاری کننده ستمگر یکی از بزرگترین واجبات خدا را که نهی از منکر باشد، ترک کرده بلکه در حقیقت منافق شده است. بواسطهٔ اینکه عملاً امر به منکر نموده و این از صفات منافقین است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان و زنانی که منافقند بعضی از آنها بعضی را امر به منکر می کنند و ازمعروف باز می دارند»[3].

باید از ستم جلوگیری کرد: اگر مسلمانی ببیند ستمگری به دیگری ظلم می کند، واجب است او را باز دارد در صورتی که شرائط نهی از منکر جمع باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «یاری کن برادر مسلمانت را، ستمگر باشد یا ستمدیده گفته شد: یا رسول الله اگر ستمی بر او شود او را یاری می کنیم اما اگر ستم کند چگونه او را یاری کنیم؟ فرمود: دو دستش را بگیرید و نگذارید ستم کند. اگر چنین کردید درحقیقت اورایاری کرده اید»[4]. یعنی مانع آلوده شدنش بوزر و گناه ستم شده اید.

۱ــ من نکث بیعة او رفع لواء ضلالة اوکتم علماً او اعتقل ما لا ظلماً او اعان ظالماً علی ظلمه و هویعلم انه ظالم فقدبرء من الاسلام (تجارت مستدرك الوسائل ابواب ما یکتسب باب ۳۵).

۲ــ و علی باب الرابع من ابواب النار مکتوب ثلث کلمات اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البیت اذل الله من اعان الظالمین علی ظلمهم للمخلوقین. (تجارت مستدرك باب ۳۵).

۳ــ المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف (سوره برائة آیه ٦٦).

٤ــ انصر اخاك ظالماً کان او مظلوماً فقیل یا رسول الله ننصره مظلوماً فما بالنا ننصره ظالماً فقال صلی الله علیه و آله خذوا علی یدیه وامنعوه عن الظلم فهذا نصرتکم لاخیکم (انوار نعمانیه جلد ۳ صفحه ٤٤).

یاری کردن ستمگر غیر حرفه ای در غیر ستم: یاری کردن چنین ستمگری در سایر جهات مباح، وقتی حرام می شود که سبب جرأت آن شخص بر تکرار یا شدت ظلم بشود یا باعث پشیمان نشدن و توبه نکردنش از ظلمی که کرده شود. خلاصه از باب وجوب نهی از منکر، کمک کردن به ظالم در سایر امور، حرام می شود. لیکن اگر کمک کردنش در غیر ظلم، کوچکترین اثری در ظلم کردنش ندارد (اثباتاً و نفیاً ــ ابتداءً و استمراراً) حرام نیست. بنابراین کمک به ظالم درغیر جهت ظلم اگر از موارد نهی از منکر نباشد حرام نیست.

۵ــ کمک در گناه هم نباید کرد: یاری کردن گناهکاری که گناهش غیر از ظلم (به دیگری) باشد مانند ترک نماز و روزه و شرابخواری و زناکاری و قمار بازی و غیره. و در اول بحث ذکر شد که در آیات و اخبار هر گناهکاری را ظالم خوانده و ستمگر به خویش نامیده است. بنابراین هر کس دیگری را در گناه و معصیتی که می کند یاری کند کمک ظالم کرده و یقیناً حرام و در وزرو عقوبت آن گناهکار شریک است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «یکدیگر را یاری کنید در نیکی (ایمان و احسان ببندگان خدا در عبادات و معاملات) و تقوا (حفظ دیگری از متضرر شدن یا ضرر رساندن بدیگری) و یاری نکنید یکدیگر را بر گناه کردن و ستم کردن (اثم معصیتی است که به غیر نرسد و عدوان گناهی است که بدیگری برسد) و از خداوند بترسید به درستی که خدا سخت عقاب کننده است»[1].

و تمام دلیلهای وجوب نهی از منکر و تهدیدهائی که برترک آن رسیده و ذکر می شود نیز شامل اینمورد است.

یاری کردن در گناه دو قسم است: ۱ــ کسی که می خواهد گناهی کند، مقدمه ای از مقدمات آنرا برایش آماده کند مثلاً انگور خود را بسازندهٔ شراب، برای شرابسازی بفروشد.

۲ــ شخص مقدمه حرام را فراهم می کند و قصدی هم ندارد که آن شخص حرام

۱ــ تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب. (سوره مائده آیه ۲): به مناسبت سخت عقوبت بودن خداوند که ذکر شد در حدیث است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا جا دهند از راحت خوابشان می برد و از آن آسایش پیدا می کنند.

را مرتکب شود. لیکن طوری است که اگر این مقدمه را فراهم نکند، آن حرام واقع نمی شود. مثلاً صاحب انگور به سازنده شراب انگورش را می فروشد و قصدی هم ندارد که آن را شراب کند لیکن چون فروشنده انگور مثلاً منحصر به این شخص است به طوری که اگر نفروشد سازنده شراب معطل می ماند (زیرا جای دیگری انگور نیست یا نمی فروشند یا در دسترس نیست) در این صورت هم قطعاً فروختن انگور حرام است. هر چند فروشنده قصد ندارد انگورش را برای شراب بدهد. زیرا فروش انگور در این صورت در عرف «اعانت به شرابسازی» است.

یاری کردن گناهکار در غیر گناه: کمک کردن گناهکار در غیر جهت گناهش، مثل اینکه به شرابخوار یا بی‌نمـــاز قرض بدهد. یا در مواقع ضرورت و لزوم فریاد رسی کند و زیاد هم برای مردم اتفاق می افتد و تشخیص تکلیف در این قبیل موارد بسیار مشکل است. زیرا از موارد تزاحم حقوق است. چون از یک طرف امر شده که از اهل معصیت باید رو بر گرداند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بما امر فرمود که باید در برخورد با گناهکاران ترشروئی کنیم»[1] و حضرت صادق علیه السلام در توبیخ بعضی از اصحاب خود فرمود: «به شما می رسد که کسی از شما شیعیان گناهی مرتکب می شود پس او را باز نمی دارید و معاشرتتان را از او نمی برید و او رانمی آزارید تا آن گناه را رها کند»[2].

و نسبت به خصوص بعضی از گناهان روایات شدیدی رسیده مثلاً «کسی که بی نمـــاز را به لقمه نانی یا پوششی یاری کند مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اولشان آدم و آخرشـــان محمد صلی الله علیه و آلـه است»[3] و در خبر دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله است «کسی که نماز نخوان را به جرعه آبی یاری کند، مثل این است که با من و با تمام پیغمبران جنگیده است»[4] و نیز فرمود: «کسی که به صورت نماز

۱ــ امرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بـوجوه مکفهره (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۳).

۲ــ و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترك (تهذیب ج ۶ ص ۱۸۲). بقیه روایاتی که در این زمینه رسیده در نهی از منکر ذکر می شود.

۳ــ من اعان تارك الصلوة بلقمة او کسوة فکأنما قتل سبعین نبیاً اولهم آدم و آخر هم محمد صلی الله علیه و آله (لئالی الاخبار باب ۸ ج ۴ ص ۵۱).

۴ــ من اعان تارک الصلوة بشربة ماء فکأنما حارب و جادل معی و مع جمیع الانبیاء (لئالی

نخوان بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده است»[1]. و روایات دیگری که به این مضمون است، و همچنین در بارهٔ معاشرت و مصاحبت با شرابخوار، قطع کننده رحم و دروغگو، تهدیدهای زیادی رسیده است.

از طرف دیگر روایات بسیاری در لزوم‌رعایت حق مؤمن و دوستان اهلبیت علیهم السلام و رحم و سادات و همسایه و غیر اینها و وجوب محبت آنها و مصاحبت کردن با آنها رسیده و ظاهر این روایات اختصاص به اهل تقوا ندارد یعنی رعایت حق رحم واجب و قطع رحم حرام است به طور کلی هر چند اهل تقوا نباشد، چنانچه در قطع رحم و عقوق والدین گذشت که هر چند کافر یا فاجر باشند عقوق والدین و قطع رحم حرام است. و نسبت به سادات هم رسیده که «نیکانشان را برای خدا احسان کنید و بدانشان زا هم به خاطر من»[2].

و در بارهٔ دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «دوست بدار آل محمد را هر چند فاسق باشی و دوست بدار دوستان ایشان را هر چند فاسق باشند»[3] و در بارهٔ همسایه رسیده «اگر مسلمان باشد دو حق دارد و اگر رحم باشد سه حق پس اگر همسایه کافری باشد حق همسایگی او باقی است»[4].

بنابراین، باید دوستان اهلبیت‌علیهم السلام را دوست داشت و آنها را یاری کرد و حاجتشان را برآورد، هر چند صاحب تقوا نباشند، و سادات را باید گرامی داشت یا رعایت رحم را باید کرد، هر چند معصیتکار باشند. بنابراین تکلیف چیست؟.

جمع وگرنه اهم: در صورت تزاحم حقوق و توجه چند تکلیف مختلف، در مرتبه

الاخبار باب ۸ صفحهٔ ۵۱ ج ۴).

۱ــ من تبسم فی وجه تارك الصلوة فکأنما هدم الکعبة سبعین مرة (لئالی‌الاخبار باب ۸ صفحه ۵۱ ج ۴).

۲ــ در کتاب کلمه طیبه مرحوم نوری صفحه ۳۳۰ از شهید اول در کتاب درة الباهره و غیر او نقل کرده و در کتاب فضائل السادات به این عبارت نقل شده:

اکرموا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی.

۳ــ عن الرضا علیه السلام فی مکتوبه کن محباً لآل محمد صلی الله علیه و آله و ان کنت فاسقاً و محباً لمحبهم و ان کانوا فاسقین (دار السلام جلد ۲ صفحه ۲۰۳).

۴ــ کتاب حج مستدرك باب ۷۲ صفحه ۷۹).

اول اگر میسر است جمع باید کرد و همه را اطاعت و امتثال نمود و در صورتی که جمع میسر نباشد و ناچار است که یکی را عمل کند ودیگری راترک نماید، باید ملاحظه اهم و مهم را بکند. یعنی هر یک ازآن دو تکلیف نزد شارع مقدس مهمتر است، آنرا بر تکلیف دیگر مقدم بدارد. مثلاً اگر در روزهٔ واجب معین باشد و بچه در آب غرق شود، به طوری که منحصراً باید این شخص سر زیر آب کند و او را نجات دهد، در این صورت دو تکلیف مختلف که قابل جمع نیست، باین شخص متوجه شده: یکی حرمت سر زیر آب کردن چون روزه است و دیگر وجوب نجات دادن نفس محترم که متوقف به‌سرزیر اب کردن است. پس یک عمل از جهتی واجب و از جهتی حرام است. شکی نیست که نجات یافتن نفسی از هلاکت، درنظر شارع مهمتر و مقدم بر شکستن روزه که قابل تدارک (قضا گرفتن) است می باشد. بنابراین، باید سر زیر آب کند و بچه را نجات دهد و گناهی هم نکرده است بلکه به دستورش عمل کرده و اجر هم دارد.

نهی از منکر مهمتر و مقدم است: وقتی که این مطلب دانسته شد، معلوم می شود که امر به معروف و نهی از منکر بنص آیات و روایات از واجبات مهم خدا است که در صورت تزاحم با بعضی از حقوق واجب شکی در مقدم بودن آن نیست. مثلاً هر گاه پدر و مادر یا فرزند یا سایر اقارب، نماز نمی خواند یا گناهی می کند و حالشان جوری است که اگر نیکی بآنها نکند یا وقتی که نیازمندند کمکشان ننماید، از کردار زشت خود دست بر می دارند، یا نماز خوان می شوند در این صورت از جهت نهی از منکر واجب می شود که نیکی نکند و برحم کمک ننماید.

و مثل اینکه سیدی شراب می خورد، اگر احسان باو را ترک کند، او هم شرابخواری را رها می کند. همچنین است حال همسایه و دوستان اهلبیت علیهم السلام و بطور کلی در صورتی که ترک احسان نافع باشد واجب می شود ولی اگر به ترک نیکی و کمک هیچ متنبه نشود و حاضر به ترک آن گناه نگردد، حرمت احسان و کمک معلوم نیست. زیرا وقتی کمک به معصیتکار حرام بود که اگر کمک نمی کرد، او هم گناه را رها می کرد (یعنی از جهت نهی ازمنکر بود)ولی اگر کمک کردن ونکردن، احسان کردن و نکردن در ترک نشدن گناه یکسان است، حرمت آن از باب نهی ازمنکر ساقط می شود و از جهت دیگر هم معلوم نیست. مثلاً حرمت کمک نماز نخوان که ذکر شد در صورتی است که کمک نکردنش سبب نماز خواندنش بشود. پس اگر والدین یا اقارب شخص،

نماز نمی خوانند و به ترک احسان هم نماز خوان نمی شوند، در اینصورت حرمت قطع و عقوق آنها به حال خود باقیست.

رعایت مراتب باید بشود: ناگفته نماند آنچه از تقدم ترک کمک و احسان، از باب نهی از منکر بر سایر حقوق «مانند حق رحم و سیادت و همسایگی و غیره» گذشت، در صورتی است که اولاً شرائط وجوب نهی از منکر «که از آن جمله احتمال تأثیر است» موجود باشد و ثانیاً مرتبه پائین تر از ترک کمک بی فایده باشد. چون در نهی از منکر به تفصیلی که می آید باید رعایت مراتب بشود یعنی تا ممکن است مرتبه سهل تر را بگیرد و به مرتبه شدیدتر تجاوز نکند. بنابراین اگر در موردی، طوری باشد که به اعانت و احسان، زودتر از گناه پرهیز می کند شکی نیست که باید به اعانت و احسان، نهی از منکر کرد. مثلاً اگر پدر یا فرزند شخص نماز نمی خواند و از راه محبت و احسان «چنانچه بیشتر هم همینطور است چون الانسان عبید الاحسان» بیشتر احتمال داده می شود که نماز خوان بشود تا اینکه آنها را ترک کنند و کمکشان نکنند، واجب است در اینمورد کمک و احسان کند.

و خلاصه مطلب، در صورتی که احسان و کمک هیچ ربطی به گناه آن شخص نداشته باشد «وجوداً و عدماً و استمراراً» حرمت آن معلوم نیست. بلکه در بعضی از مواردی که از جهاتی حقوق مسلم شرعی باشد آن اعانت و احسان واجب و ترک آن حرام است.

بازگشت به فهرست

۳۰ــ یاری نکردن ستمدیدگان

سی ام از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، یاری نکردن مظلومین و جلوگیری نکردن از ستم به ایشان است، چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شمارهٔ کبائر می‌فرماید «**و ترك معونة المظلومين**» یعنی از جمله گناهان کبیره، یاری نکردن ستمدیدگان است.

در حقیقت یاری کردن مظلوم، نهی از منکر عملی است. پس کسی که ستمدیده را یاری نکند، یکی از بزرگترین واجب الهی را ترک کرده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «کسی که یکی از برادران دینیش به او پناهنده شود، در پاره‌ای از حالاتش (مانند پناهنده شدن برای دفع ستمگری از او) پس او را پناه ندهد و با توانائی از او یاری نکند، پس یاری خدا را ازخودش بریده است»[1] یعنی خدای تعالی که ولی هر مؤمنی است به ترک کنندهٔ یاری مؤمن، خدا و لیش نیست و کارش را به خودش واگذار می‌فرماید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که کمک به مؤمن را ترک کند، در حالی که می‌تواند، مگر آنکه خدای تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل

۱ــ من قصد اليه رجل من اخوانه مستجيراً به فی بعض احواله فلم يجره بعد ان يقدر عليه فقد قطع ولاية الله عزوجل (کافی ج ۲ ص ۳٦٦ حدیث ٤).

می‌فرماید»[1].

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «نباید یکی از شما در محلی که سلطان ظالمی، مظلومی را می‌زند، یا بناحق می‌کشد، یا ستمی به او می‌کند، حاضر شود در حالی که او را (آنشخص حاضر) یاری نمی‌کند. زیرا یاری کردن مؤمن بر مؤمن حق واجبی است از واجبات الهی در صورتی که حاضر باشد و هر گاه حاضر نباشد چنین تکلیفی متوجه او نیست»[2].

عمرو بن قیس می‌گوید: با پسر عمویم در قصر بنی مقاتل، بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارد شدیم بر آن حضرت سلام کردیم، به ما فرمود (پس از گفتگوی مختصری) آمده‌اید که یاری من کنید؟ من گفتم: مردی عیالوارم و نزد من اموال مردم است و نمی‌دانم عاقبت کار چه می‌شود و دوست ندارم امانت کسی را ضایع کنم و پسر عمویم هم مثل همین را در پاسخ امام علیه السلام گفت. پس حضرت فرمود: «اینک که یاری من نمی‌کنید پس، از این بیابان دور شوید که مبادا نالهٔ مرا بشنوید و مرا نبینید جز این نیست هر کس ناله بی کسی ما را بشنود یا ما را ببیند و یاریمان نکند حق است بر خدا که او را به روی در آتش اندازد»[3].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «عالمی از یهود را در قبرش تازیانهٔ عذاب زدند که قبرش را از آتش پر کرد. برای آنکه روزی بدون وضو نماز خوانده بود و بر ستمدیده‌ای گذشته و او را یاری نکرده بود»[4].

۱ــ قال الصادق علیه السلام ایما مؤمن بخل بجاهه علی اخیه المؤمن و هو اوجه جاهاً منه الامسه قترو ذلة فی الدنیا و الاخرة و اصابت وجهه یوم القیمة لنفحات النیران معذ باً کان اومغفوراً له. (بحار الانوار جلد ۷٤ صفحه ۳۱۷ از امالی صدوق).

۲ــ عن الباقر علیه السلام لایحضرن احدکم رجلا یضربه سلطان جائر ظلماً و عدواناً و لامقتولا ولا مظلوماً اذا لم ینصره لان نصرة المؤمن علی المؤمن فریضة واجبة اذا هو حضره والعافیة او سع مالم یلزمك الحجة الباهرة سفینة البحار ج ۲ ص ۵۹۰.

۳ــ فقال الحسین علیه السلام فانطلق فلا تسمعا لی واعیة ولا تری لی سواداً فانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقاً علی الله ان یکبه الله علی منخریه فی النار... (سفینة البحار ج ۲ ص ۵۹۰).

٤ــ انه جلد بعض الاحبار فی قبره جلدة من عذاب الله فامتلی قبره ناراً لانه صلی یوماً بغیر وضوء و مرعلی ضعیف فلم ینصره (سفینة البحار جلد ۲ ص ۵۹۰).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «باید مؤمن را چه ظالم و چه مظلوم یاری کرد پس اگر ظالم باشد او را از ستم کردن باز دارد و اگر ستمدیده است او را در گرفتن حقش از ستمگر یاری کند و او را ترک نکند و وانگذارد»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست مؤمنی که یاری نکند برادر دینی خود را در حالی که بتواند. مگر اینکه خداوند او را واگذارد و در دنیا و آخرت یاریش نکند»[2].

و از حضرت باقر علیه السلام است: «کسی که نزد او عیب برادر مؤمنش ذکر شود پس او را یاری نکند و از او عیب را دفع نکند، در حالی که می تواند، خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا می فرماید»[3].

از این حدیث و روایتهای دیگر معلوم می شود که وجوب یاری کردن مظلوم اختصاص به مظلوم بودن از جهت مال و بدن ندارد. بلکه از جهت آبروهم هست زیرا آبروی مؤمن، مانند خون و مال او محترم است. چنانچه ریختن خونش و بردن مالش جایز نیست، ریختن آبرو یش هم حرام است. و در روایات، تهدیدهای سخت بر این امر شده است[4]. و چنانچه یاری کردن مؤمن در جلوگیری از کشته شدنش و همچنین برده شدن مالش واجب است، همچنین یاری کردنش در حفظ آبرو یش واجب می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که عیب برادر دینی خود را

۱ــ و ینصره ظالماً و مظلوماً فاما نصرته ظالماً فیرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوماً فیعینه علی اخذحقه (دار السلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۹۷).

۲ـ ما من مؤمن یخذل اخاه و هویقدرعلی نصرته الاخذله الله فی الدنیا والاخرة (بحارالانوارجلد ۷٤ جدیدص ۳۱۲).

۳ــ من عیب عنده اخوه المؤمن فلم ینصره و لم یدفع عنه و هو یقدرعلی نصرته و عونه فضحه الله فی الدنیا والاخرة.

٤ــ فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام من روی علی مؤمن روایة یریدبها شینه وهدم مروته لیسقطه من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلایقبله الشیطان. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نقل کند بر مؤمنی امری را که بخواهد به وسیله آن عیب دار نمودن آن مؤمن را، و از بین برد مروت او را، تا اینکه از چشم مردم بیفتد و نزد خلق بی اعتبار و بی آبرو شود، خداوند او را از ولایت و نصرت خود بیرونش می فرماید و او را به شیطان وا می گذارد و شیطان هم او را نمی پذیرد». اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸

بشنود پس آن عیب را از او رد کند، خدا هزار باب شر را در دنیا و آخرت ازاو رد می فرماید. و اگر رد نکند با اینکه می تواند، پس گناه او هفتاد برابر غیبت کننده است»[1].

شیخ انصاری می فرماید: جهت اینکه هفتاد برابر گناه غیبت کننده است، شاید این باشد که رد نکردن و ساکت شدن شنونده، سبب جرأت غیبت کننده بر این گناه و گناهان دیگر می شود. و نیز می فرماید: مراد از رد غیبت نه تنها مجرد نهی از آن است بلکه باید او را یاری کند. یعنی آن عیبی که به مؤمن نسبت داده، جداً از او بردارد مثلاً اگر آن عیب از امور دنیوی باشد، بگو ید: این که عیب نیست زیرا گناهی نکرده و آنچه را خدا حرام فرموده عیب است و اگر از امور دینی باشد، برای آن وجه صحیح پیدا کرده و حمل به صحت نماید. مثلاً اگر بگو ید فلانی نماز نخواند در جواب بگو ید شاید فراموش کرده یا خوانده است و تو نفهمیده ای. یا می گو ید فلان کس شراب خورد بگو ید شاید شراب نبوده است و اگر نشود حمل به صحت کرد، بگو ید مؤمن که معصوم نیست گاهی به گناه مبتلا می شود. باید برایش استغفار کرد و دلسوزی نمود، نه اینکه در غیابش او را سرزنش کرد. و تفصیل این مطلب در بحث غیبت ذکر می شود.

اعانت منحصر باستنصار کننده نیست: باید دانست که وجوب کمک مظلوم، منحصر به آن مظلومی نیست که از شخص طلب یاری می کند. بلکه هر کس خبردار شود و بتواند رفع ستم از مؤمن بکند، بر او واجب می شود. بلی اگر آن مظلوم استنصار کرد (طلب کمک نمود) وجوب کمک مؤکد و شدید می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بشنود نالهٔ شخصی را که می گو ید ای مسلمانان به فریاد من برسید پس او را اجابت نکند (و او را فریاد رسی ننماید) مسلمان نیست»[2].

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر دینیش حاجتی از او

۱ــ من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی المجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنیا و الاخرة فان هو لم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سبعین مرة (مکاسب محرمه شیخ انصاری، شرح مکاسب کلانتر جلد ٤ ص ٦٩).

۲ــ من سمع رجلاینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم. (جهاد وسائل باب ۵۹ صفحه ۱۰۸).

بخواهد و با اینکه می تواند، آن را انجام ندهد، خداوند بر او در قبرش ماری بزرگ (از مارهای دوزخ) مسلط می فرماید که او را می گزد»[1] «و در حدیث دیگر است که تا قیامت به این عذاب گرفتار خواهد بود هر چند آمرزیده شده باشد.

و نیز می فرماید: «ترک نمی کند کسی یاری کردن و مواسات با برادر مسلمان خود را، مگر اینکه مبتلا می شود به یاری‌کردن و مواسات نمودن با کسی که از او هیچ اجری نداشته باشد بلکه برایش و زر و گناه است»[2] و باین مضمون چندین روایت رسیده است.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «گناهانی که سبب بلا آمدن می شود فریاد رسی از بیچاره نکردن است[3].

و در دعای خود عرض می کند: «پروردگارا از تو پوزش می خواهم از اینکه در نزد من بستمدیده‌ای ستمی شده باشد پس من او را یاری نکرده باشم. خدایا بتو پناه می برم از یاری نکردن از شخص بیچاره و گرفتار»[4].

و اخباری که در این باره رسیده بسیار است و به همین مقدار اکتفا می شود.

یاری ستمدیده اختصاص به مؤمن ندارد: وجوب یاری کردن ستمدیده اختصاص به مؤمن ندارد. بلکه مقتضای اطلاق بعضی دلیلهائی که در مقام رسیده و عموم ادلهٔ وجوب نهی از منکر، وجوب یاری کردن از مظلوم در صورت توانائی است، هر چند آن ستمدیده شیعه نباشد و از سایر فرقه های مسلمین بلکه اگر به کافر (غیر حربی) یا حیوانی ستم کنند از باب نهی از منکر واجب است جلوگیری کند و آن ستم را برطرف نماید.

و در منتهی الآمال می نویسد: در سالی که منصور دوانیقی به مکه معظمه رفته بود روزی گوهر گرانبهائی برای فروش، نزد وی آوردند. منصور مدتی گوهر را تماشا کرد

۱ــ ایما رجل سئله اخوه المؤمن حاجة فمنعه ایاها و هو یقدر علی قضائها الاسلط الله علیه شجاعاً فی قبره تنهشه (مستدرك).

۲ــ لم یدع رجل معونة اخیه المسلم حتی یسعی فیهاو یواسیه الا ابتلی بمعونة من یأثم و لایوجر (کافی ج ۲ ص ۱۶۶).

۳ــ و الذنوب التی تنزل البلاء ترك اعانة الملهوف (معانی الاخبارص ۲۷۱).

۴ــ اللهم انی اعتذر الیك من مظلوم ظلم به حضرتی فلم انصره اونخذل ملهوفاً (دعای ۳۸ صحیفه سجادیه).

سپس گفت: این گوهر متعلق به هشام بن عبدالملك مروان است که می باید به من برسد. پسری به نام محمد از او باقی مانده و این گوهر را حتماً او در معرض فروش قرار داده است. پس به ربیع حاجب خود گفت: فردا بعد از نماز صبح دستور بده درهای مسجدالحرام را ببندند بعد، یک در را باز کن و مردم را یک یک اجازه ده از در خارج شوند وقتی محمد بن هشام را شناختی او را گرفته نزد من بیاور.

صبح روز بعد، پس از نماز، وقتی درهای مسجد بسته شد و اعلام کردند مردم یک یک از فلان در خارج شوند، محمد دانست این نقشه برای دستگیری اواست. پس وحشت زده و متحیر به هر سو نگران بود و نمی دانست چه بکند. در این موقع جناب محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام (جد سادات دستغیب و سادات دشتکی است) به او رسید فرمود: تو کیستی و چرا چنین پریشان و نگران هستی؟ گفت اگر خود را معرفی کنم تأمین جانی دارم؟ فرمود: آری تعهد می کنم که تورااز خطر نجات دهم. گفت من محمد بن هشام بن عبدالملك مروان هستم، اکنون شما نیز خود را معرفی کنید تا بشناسم. فرمود: من محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام هستم، هر چند پدر تو پدرم زید را شهید کرد ولی ای پسر عم تو ازجان خود ایمن باش زیرا توقاتل پدرمن نیستی و کشتن تو خون بناحق ریختهٔ پدرم را تلافی نمی کند. اکنون باید به هر تدبیر شده تورااز این خطر برهانم برای تأمین این منظورفکری به نظرم رسیده می خواهم آن را عملی کنم. بشرط آنکه موافقت کنی و ترسی به خود راه ندهی پس دستوری باو داد وردای خود را از تن درآورده و بر سر و روی محمد انداخت و کشان کشان او را با خود می برد و پی در پی سیلی به وی می زد و چون به در مسجد رسید و نزدیک ربیع حاجب شد با فریاد او را خطاب نموده و فرمود: این مرد خبیث شتربانی از اهل کوفه است، شتری به من کرایه داده که رفتن و آمدن در اختیار من باشد ولی بعد گریخته و شتر را به دیگری کرایه داده است. من دو شاهد عادل برای اثبات این مدعا دارم اکنون دو تن از ملازمان خود راهمراه من کن تا او را نزد قاضی برم. ربیع دو نفر مأمور را به محمدبن زیدسپرد و به اتفاق از مسجد بیرون آمدند در وسط راه محمد رو کرد به محمد بن هشام و فرمود: ای خبیث اگر حق مرا ادا میکنی که دیگر زحمت نگهبان و قاضی ندهم.

محمد بن هشام که کاملاً متوجه کار بود گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت می کنم پس محمد بن زید به مأمورین فرمود: چون متعهد شده که حق مرا

بدهد، دیگر زحمت نکشید چون مأمورین برگشتند، محمد بن هشام که به آسانی از خطر مرگ جسته بود سر و روی محمدبن‌زید رابوسید و گفت پدر و مادرم فدایت باد. خداوند بهتر می‌داند که رسالت را در خانواده شما قرار داد. سپس گوهری گرانبها از جیب بیرون آورد و گفت با قبول‌این‌هدیه مرا مفتخر فرما. محمد بن زید فرمود: ما خانواده‌ای هستیم که در ازای کار نیک چیزی نمی گیریم. من در باره تو از خون پدرم گذشتم، گوهر را برای چه می خواهم.

عابد به زمین فرو می‌رود: شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که مردی پیر از عابدهای بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفتند و پرش را می کنند و آن خروس ناله و فریاد می کند. پس آن عابد همانطور مشغول نماز بود و آن حیوان را نجات نداد و از بچه‌ها جلوگیری نکرد. پس خداوند به زمین وحی فرمود آن عابد را فرو بر، و تا آخر دنیا فرو می رود.

آثار بزرگ یاری مؤمن در دنیا و آخرت: اخباری که در بزرگی ثواب و اهمیت یاری کردن ستمدیدگان و به طورکلی سعی در انجام حاجتهای مؤمنین رسیده‌زیاد است. و برای زیادتی اطلاع به پاره‌ای از آنها اشاره می شود.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که برادر مؤمن بیچاره‌اش را هنگام شدت گرفتاریش، فریاد رسی کند، غم او را برطرف سازد و در انجام حاجتش یاریش کند، خداوند برای او به سبب این عمل، هفتاد و دو رحمت واجب می‌فرماید که یکی از آنها را به او عنایت می‌فرماید که به سبب آن امر معیشت دنیایش را اصلاح می‌فرماید و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و سختیهای قیامتش ذخیره می‌فرماید»[1].

و نیز می‌فرماید: «کسی که در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود بکوشد تا اینکه خدای تعالی آن حاجت را به دست او جاری فرماید، خداوند ثواب حج و عمره و روزه و

۱ــ عن زید الشحام قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول من اغاث اخاه المؤمن اللهفان عند جهده فنفس کربته و اعانه علی نجاح حاجته کتب الله عزوجل له بذلك ثنتین و سبعین رحمة من الله یعجل له منها واحدة یصلح بها امر معیشته و یدخر له احدی و سبعین رحمة لافزاع یوم القیمة و اهواله (وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۲۹ ج ۱۱ ص ۵۸۶).

اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام را برایش می نویسد و اگر آن حاجت به دستش جاری نشد ثواب یک حج و عمره برایش می نویسد»[1]. و نیز فرمود: «خدای تعالی به داود وحی فرمود که بنده‌ای از بندگان من با یک حسنه نزد من می آید و من او را به بهشت می برم. گفت خداوندا آن حسنه کدام است؟ فرمود: دفع کند از مؤمنی غمی و بلیه‌ای را اگر چه به یک خرما باشد. داود عرض کرد: خداوندا سزاوار است کسی که تو را شناخت از تو امیدش را نبرد»[2].

در کتاب فقیه از میمون بن مهران روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله فلان شخص از من طلبی دارد و می خواهد مرازندانی کند. حضرت فرمود: مالی حاضر ندارم که بدهی تورابدهم. گفت: با او سخنی بفرمائید، شاید مرا زندانی نکند. حضرت کفشهای خود را به پا کرد. من گفتم: ای فرزند پغیمبر صلی الله علیه و آله مگر فراموش کرده‌اید که اعتکاف دارید؟ (و نباید از مسجد بیرون رو ید) فرمود: فراموش نکرده‌ام،لیکن از پدرم شنیده‌ام که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «کسی که در بر آوردن حاجت برادر مسلمان خود بکوشد، چنان است که خدای را نه هزار سال عبادت کرده باشد که روز را به روزه و شب را به عبادت به سر برده باشد».

نامه حضرت صادق علیه السلام به حاکم اهواز: وقتی که نجاشی، حاکم

۱ــ من سعی فی حاجة اخیه المسلم فاجتهد فیها فاجری الله علی یدیه قضاها کتب الله عزوجل له حجةوعمرة و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما و ان اجتهد و لم یجر الله قضاها علی یدیه کتب الله له حجة و عمرة (وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۲۸ ج ۱۱ ص ۵۸۵).

۲ــ یکی از بزرگان می فرماید: صورت برزخی محتضری را دیدم در نهایت ظلمت و کثافت و تعفن، وحشت کردم که این بدبخت اگر به این حالت بمیرد چه بر او می گذرد؟ ناگاه صدائی بلند شد که ای ملك الموت تأمل کن که او را نزد ما حقی است که در این وقت باید ادا شود. ناگاه انواری بر او افاضه شد که ظلمتش به نور و درخشندگی، و تعفن و کثافتش به عطر و زشتی، صورتش به بهترین صورتها مبدل شد و بدن برزخی او مانند قطعه بلوری متلألی. پس در آن حال خوب جانش گرفته شد از خداوند مسئلت نمودم که به من بفهماند چه حقی نزد خدا داشت؟ شب در عالم خواب او را دیدم و از او پرسیدم. گفت: زشتی کردارم همانبود که دیدی. لیکن روزی مظلومی را دیدم که بدون تقصیر می خواهند او را اعدام کنند چون در دستگاه حکومتی نفوذی داشتم سعی کردم تا او رانجات دادم. همان سبب شد که در سخت‌ترین حالا تم خداوند بفریادم رسید.

اهواز شد، یکی از کارمندانش به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی بر عهدهٔ من است و او مردی است مؤمن و فرمانبردار شما. اگر صلاح می دانید جهت من برایش نامه‌ای بنویسید. حضرت مرقوم فرمود: «برادرت را شاد کن تا خدا شادت کند»[1].

گوید چون به دیدن نجاشی رفتم در مجلس کار خود بود و چون تنها شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق علیه السلام است آنرا بوسید و بر دو چشم نهاد و گفت چه حاجت داری؟ گفت خراجی که در دفترت به عهدهٔ من است گفت چه مقدار است؟ گفت ده هزاردرهم. نجاشی دفتردار خود را طلبید و به او دستور داد تا از طرف او بپردازد و آنرا از دفتر بیرون آورد و دستور داد برای سال آینده هم برابر همین مبلغ برای او (خود نجاشی) بنویسد. سپس به او گفت: آیا توراشاد کردم؟ پاسخ داد آری قربانت، سپس فرمان داد یک مرکب سواری و یک کنیز و یک غلام با یک دست جامه به او دادند و در عطای هر یک می گفت آیا توراشاد کردم و او پاسخ می داد آری قربانت. و هر چه می گفت آری، برایش می افزود تا از عطاء فراغت یافت. سپس به او گفت همه فرش این اطاق را هم که من در آن نشسته‌ام با خود ببر، چون نامهٔ آقای مرا در اینجا به من دادی و هر حاجتی داری به من بگو پس آن مرد بیرون آمد و چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید همه را به آنحضرت خبر داد آنحضرت از کارهای نجاشی شاد شدند.

آن مرد گفت: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله گویا کاری که با من، نجاشی کرد شما را شاد نمود؟ فرمود: آری به خدا قسم خدا و رسولش را هم شاد کرد.

و از یقطین والدعلی، چنین نقل شده که والی شد بر ما در اهواز مردی که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من مقدار زیادی مالیات باقی مانده بود که در دادنش ناتوان بودم به طوری که تمام دارائیم و ملکم از دستم می رفت. می گفتند که او قائل به امامت و از شیعیان است و من ترسیدم او را ملاقات کنم مبادا شیعه نباشد. چاره‌ای ندیدم مگر اینکه از اهواز فرار کنم به سمت مکه. چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم. پس بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم ای آقای من، بر ما

۱ــ بسم الله الرحمن الرحیم سر اخاك یسرك الله (اصول کافی باب ادخال السرور علی المؤمن ص ۱۹۰).

فلان شخص والی شده که می گویند از دوستان شما است و ترسیدم او را ملاقات کنم شاید شیعه نباشد و در ملاقاتش، از بین رفتن تمام دارائیم باشد پس، از او به سوی خدای تعالی و به سوی شما فرار کردم.

حضرت فرمود: باکی بر تو نیست. و رقعهٔ کوچکی نوشت «به درستی که برای خدا در سایه عرشش سایبانها است که مالک نمی شود آنها راجز کسی که برادر خود را از غمی برهاند و برادر خود را از آن آسایش دهد یا خیری به او برساند هر چند به پاره‌ای یا نصف خرمائی باشد و این شخص برادر تو است»[1].

پس آن رقعه را مهر فرموده و به من داد و فرمود: آنرا به او برسان. چون به شهرم برگشتم شب به منزلش رفتم و اذن خواستم گفتم: فرستادهٔ حضرت صادقم. پس ناگاه او را دیدم که با پای برهنه بیرون آمد و تا چشمش به من افتاد سلام کرد و میان دو چشمم را بوسید و گفت: ای آقای من، تو فرستادهٔ مولای منی؟ گفتم آری، گفت: فدای چشمانت اگر راست گوئی پس دستم را گرفت و گفت ای سید به چه حال آقای مرا ترک کردی؟ گفتم به خوبی گفت والله؟ گفتم والله. تا آنکه سه مرتبه این سخن را بر من رد کرد. پس رقعهٔ امام علیه السلام را به او دادم خواند و آنرا بوسید و بر چشمانش گذاشت. پس گفت ای برادر امر خود را بفرما، گفتم؛ در دفتر برذمه من چند هزار درهم است و در او تمام شدن و هلاکت من است. پس دفتر را طلبید و آنچه بر عهده من بود از آن پاک کرد و به من رسید پرداخت وجه را داد. پس صندوقهای مال خود را طلبید و نصف آنرا به من داد. آنگاه اسبهای خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و دیگری را به من می داد آنگاه جامه های خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و یکی را به من می داد تا اینکه تمام دارائی خود را با من نصف کرد و پیوسته می گفت: ای برادر آیا خوشنود شدی؟ من می گفتم آری قسم به خدا.

چون موسم حج شد گفتم او را تلافی نمی کنم به چیزی که بهتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن به سوی حج و دعا کردن برایش و رفتن خدمت سید و مولایم حضرت

۱ــ بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه ظلالا لایملکا الا من نفس عن اخیه المؤمن کربة و اعانه بنفسه او صنع الیه معروفاً ولو بشق تمرو هذا اخوك و السلام (کلمهٔ طیبه نقل از مجموع الرائق و غیره).

صادق علیه السلام و تشکر از او نزد مولایم که از آنحضرت بخواهم در باره‌اش دعا فرمایند.

پس از مکه وقتی که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم خوشحالی را در رخسار مبارکش دیدم. فرمود: ای یقطین کار تو با آن مرد چه شد؟ پس شروع کردم به گزارش کارهایش با خودم و رخسار آنحضرت از خوشحالی می درخشید. پس گفتم: ای آقای من آیا معامله اش با من شما را خوشنود کرد (که خدا خشنودش کند)؟ فرمود: آری به خدا سوگند که پدرهای مرا خوشنود کرد. به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام را خوشنود کرد. به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشنود کرد. به خدا سوگند که خدا را در عرشش خوشنود کرد.

حضرت کاظم علیه السلام و علی بن یقطین: ابراهیم جمال اذن گرفت که بر علی بن یقطین (وزیر هارون الرشید) وارد شود. پس او را اذن نداده و او رامانع شدند. در همان سال علی بن یقطین بحج مشرف شد و وارد مدینه گردید. و اذن خواست که بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و ارد شود. حضرت او را اذن نداد. فردای آنروز آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد: ای آقای من گناه من چه بود که شما مرا راه ندادید؟ حضرت فرمود: «چون تو برادرت را راه ندادی و خداوند سعی تورا نمی‌پذیرد تا وقتی که ابراهیم از تو بگذرد»[1] عرض کرد: ای آقای من در این هنگام ابراهیم جمال کجا است تا او را از خود راضی و خوشنود کنم و من در مدینه و ابراهیم در کوفه است؟ حضرت فرمود: چون شب شد تنها به بقیع برو بدون آنکه کسی از رفقایت بفهمد و آنجا مرکب نجیبی است، بر آن سوار شو. پس علی بن یقطین چنین کرد، قدری که گذشت خود را به در خانه ابراهیم دید در را کوبید و گفت منم علی بن یقطین.

ابراهیم از میان خانه گفت: علی بن یقطین در خانـــه من چه می کند؟ علی فریاد زد کار من بزرگ است و او را سوگند داد که اذن داخل شدنش بدهد. چون داخل شد گفت: ای ابراهیم مولای من مرا نپذیرفت تا تو از من بگذری. ابراهیم گفت خداتورا بیامرزد. علی بن یقطین او را قسم داد که پایش را به صورت او بگذارد. ابراهیم نپذیرفت دو مرتبه او را قسم داد. ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین می گفت: خدایا گواه باش

۱ــ جلد ۱۱ بحار الانوار ــ دمعة الساکبة.

بعد سوار مرکب شد وخود را در خانـــه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دید درزد حضرت او را اجازه فرمود که داخل شود.

از این حدیث، بزرگی حق برادران ایمانی خوب معلوم می شود. با اینکه‌علی بن یقطین از خواص اصحاب امام علیه السلام و به امر آنحضرت وزارت را پذیرفت و به قدری مورد عنایت است که روز عید قربانی، آنحضرت فرمود: امروز در قلب من احدی نگذشت جز علی بن یقطین که برایش دعا کردم. مع الوصف امام با او چنین معامله فرمود که تا ابراهیم شتربان از تو راضی نشود سعی تو پذیرفته نیست. تا باعجاز آنحضرت بطی الارض به کوفه رفت و ابراهیم را از خود راضی نمود. بنابراین باید در زندگی روزانه خیلی مواظب خودمان باشیم که مبادا حقوق برادران ایمانی را تضییع کنیم.

حاجت خود شخص هم بر آورده می‌شود: ناگفته نماند، کسی که در رفع ظلمی از ستمدیده یا بر آوردن حاجت مؤمنین سعی کند، علاوه بر ثوابهای آخرتی، موجب زیادتی آبروی شخص و سبب بر آورده شدن حاجتش نیز می گردد. و روایات و شواهد این مطلب زیاد است. فقط به ذکر داستانی که مشتمل بر حدیث نیز هست اکتفا می شود.

عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد البرقی، صاحب کتاب محاسن که زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و در غیبت صغری هم بوده گفت: در ری فرود آمدم و مهمان ابو الحسن مادرانی منشی کوتکین بودم و برای من نزد او وظیفه ای (مقرری) بود، هر سال ده هزار درهم. که آنرا از مالیات قریه‌ای که در کاشان داشتم محسوب می کردم. پس از من مطالبهٔ مالیات کردند و او به جهت پاره‌ای کارها از من غفلت کرد. پس در روزیکه در سختی و اضطراب و اندوه بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی عفیف که سست شده بود از بس که خون از او رفته بود و او مرده‌ای بود در صورت زنده‌ها پس گفت: ای ابوعبدالله جمع کرد میان من و تو، عصمت دین و دوستی ائمه طاهرین علیهم‌السلام برخیز برای من در این ایام به جهت رضای خداو دوستی سادات ما.

گفتم درد تو چیست؟ گفت: در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم به سلطان در امر کوتکین پس حلال کردند به این سبب مال مرا. پس او را وعده دادم که حاجت‌تورا بر می آورم و او رفت. پس اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو که با هم نمی شود و اگر حاجت او را طلب کنم حاجت خودم روا نمی شود.

پس به کتابخانه خود رفتم و حدیثی را یافتم که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود: هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خود، خداوند انجام آنرا بر دست او مقدر می فرماید و هر حاجتی که خود دارد بر می آورد. پس همان ساعت برخاستم و بر در خانه ابوالحسن مادرانی رفتم و چون پس از اذن بر او وارد شدم، دیدم بر چهار بالش خود نشسته و بر مسند ملوکانه تکیه نموده و بر دستش چوبی بود. پس سلام کردم جوابم داد و گفت: بنشین. پس خداوند بر زبانم این آیه را جاری فرمود که بآواز بلند خواندم «**وابتغ فیما اتیك الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبك من الدنیا و احسن کما احسن الله الیك ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین**» یعنی طلب کن در آنچه خدا به تو داده از نعمت مال و جاه و جوارح سعادت آخرت را و فراموش نکن بهره ات را از دنیا (یعنی از حیات و صحت و فراغت و توانگری و جوانی به اینکه در راه خیر صرف کنی) و نیکی کن چنانچه خداوند به تو نیکی کرده و نطلب فساد در زمین را، جز این نیست که خداوند دوست ندارد فساد کنندگانرا».

ابوالحسن گفت: خواندن این آیه دلیل است که تورا حاجتی است پس ذکر کن آنرا، با روی گشاده گفتم: فلانکس در حقش چنین و چنان گفتند. گفت: آیا او از شیعیان است که می شناسی او را؟ گفتم: آری. پس از کرسی به زیر آمد و به غلام گفت آن دفتر را بیاور. پس دفتری آورد که در آن مال آن مرد ثبت بود و آن مالی بی حساب بود پس امر کرد همه را به او رد کنند و امر کرد برای او خلعتی و استری و برگرداند او را به اهلش معزز و مکرم. پس گفت: ای ابو عبدالله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا پس برداشت رقعه ای و در او نوشت به احمد بن محمد بن خالد البرقی داده شود و این حساب شود ازمالیات مزرعهٔ او به کاشان پس اندکی صبر کرد وگفت ای ابو عبدالله خدا جزای خیرت دهد به جهت آنکه اصلاح کردی خرابی کار مرا، نسبت به ظلمی که به آن بیچاره شده بود، پس رقعهٔ دیگر نوشت، باید ده هزار درهم دیگر به او داده شود به سبب آنکه ما را دلالت به خیر کرد. احمد گفت: قصد کردم دستش را ببوسم. گفت: کار مرا مشوب مکن و الله اگر دستم را ببوسی من پای تورامی بوسم. این کم بود در حق او زیرا اومتمسک به حبل آل محمد صلی الله علیه و آله است[1].

۱ــ کلمهٔ طیبه حاجی نوری صفحه ۲۳۸ نقل از منهاج الصلاح علامه حلی.

بازگشت به فهرست

۳۱ـ سحر

سی و یکم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده سحر است. چنانچه در وسائل، روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آنحضرت سحر را از کبائر شمرده اند. و در صحیحه عبدالعظیم از حضرت جواد علیه السلام و آنحضرت از حضرت رضا علیه السلام و آنحضرت از حضرت کاظم علیه السلام و آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام ضمن شمارهٔ کبائر می فرماید «سحر از گناهان کبیره است، زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید: «**ولقد علموالمن اشتریه...**»و این قسمتی از آیه ۹۷ سورهٔ بقره است و تمام آیه شریفه چنین است «طایفه یهود پیروی کردند آنچه را که شیاطین بر مردم می خواندند (یعنی سحر) در زمان سلیمان در حالی که سلیمان کافر نشد (و سحر که موجب کفر است انجام نداد) و لیکن شیاطین کافر شدند. چه آنکه سحر را به مردم یاد دادند و آنها را گمراه نمودند و ازآنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت از راه الهام نازل شده بود پیروی کردند، در حالی که آن دو فرشته، هر گاه می خواستند به کسی سحر یاد دهند قبلاً او را از عمل بآن زنهار می دادند و می گفتند ما برای آزمایش آمده ایم و مواظب باش (و بآن عمل مکن که) کافر نشوی. پس از آن دو فرشته، قسمتهائی از سحر که به وسیله آن میان زن و شوهر جدائی می انداختند یاد گرفتند. گرچه مردم نمی توانستند بدون اذن خدا به کسی زیان برسانند و یاد میگرفتند آنچه به حالشان زیان داشت نه منفعت. و آنها (به وسیله عقل خود و فرمایش حضرت موسی) می دانستند که خریدار سحر در سرای

دیگر بهره‌ای نخواهد داشت و به‌بد چیزی خود را فروختند اگر بدانند»[1].

در تفسیر المیزان گوید: از این آیه دانسته می شود که مدتی سحر در میان یهود رواج داشته و منشأ آنرا از سلیمان علیه السلام می دانستند و به عقیدهٔ آنها سلطنت سلیمان و تسخیر جن و انس و حیوانات وحشی و پرندگان و سایر کارهای خارق العاده او همه بر اثر سحر بوده که قسمتی از آن به دست آنها رسیده بود. یک قسمت دیگر سحر را هم منتسب به دو فرشته بابل، یعنی هاروت و ماروت می دانستند. لذا قرآن گفتار آنها را در مورد سلیمان رد می کند. زیرا سحر عبارت است از تصرف در موجودات جهان بر خلاف وضعی که خدا عادتاً برای آنها قرار داده و به افکار و حواس موجودات زنده نشان داده است و لذا یک نوع کفر به خدا می باشد. و سلیمان که یک پیغمبر معصوم می باشد ساحت مقدسش از کفر به خدا منزه است لذا می فرماید: **«و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر»** سلیمان هرگز کافر نشد و ساحر نبوده است.

و این یک داستان خرافی است که شیاطین جعل کرده و به دوستان خود تلقین نموده‌اند، آنها بودند که باتعلیم سحر به دوستان خود و گمراه ساختن ایشان نسبت به خدا کافر شدند.

و در مورد هاروت و ماروت قران می گوید: اگر چه مطالبی راجع به سحر بر آنها نازل شد و مانعی هم ندارد که برای آزمایش و امتحان افراد چنین شود، ولی آنها بهر کس می خواستند تعلیم سحر کنند، قبلاً اعلام می کردند که ما وسیله امتحان شمائیم مبادا در غیر مواردی مانند ابطال سحر یا کشف خرابکاریهای ساحران از آن استفاده کنید زیرا باعث کفر شما خواهد شد. اما آنها گوش به این سخن ندادند و دنبال مطالبی رفتند که با آن مصالحی را که خداوند به حسب طبیعت و عادت قرار داده است، باطل کنند، مثلاً به وسیله سحر میان زن و شوهر جدائی می افکندند و اسباب فساد رافراهم می ساختند. خلاصه چیزهائی می آموختند که به زیان آنها بود نه به نفع آنها **«و یتعلمون ما یضرهم ولاینفعهم»**.

۱ــ و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملك سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احدحتی یقولا انمانحن فتنة فلاتکفر فیتعلمون منهماما یفرقون به بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم ولاینفعهم و لقد علموا لمن اشتریه ماله فی الاخرة من خلاق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون (سوره ۲ آیه ۱۰۲).

ناگفته نماند که در بعضی تفاسیر عامه، روایات مجعوله ذکر شده و خرافاتی که دروغ بودنش آشکار است از قبیل اینکه عفریت انگشتری حضرت سلیمان را ربود و مدت چهل روز بر تخت آنحضرت نشست و سلطنت کرد و در این مدت شیاطین، سحر را در بین مردم رواج دادند. و مانند اینکه هاروت و ماروت دو فرشته بودند که شهوت در آنها غالب شد و پس از شرب خمر و قتل نفس با زنی زنا کردند و آن زن به آسمان رفت و ستاره زهره همان زن است. و حق مطلب در بارهٔ هاروت و ماروت حدیثی است که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ضمن گفتگوی حضرت با مأمون چنین فرمود: «و اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر یاد دادند تا به وسیله آن از سحر ساحران جلوگیری کنند و نقشه‌های آنها را باطل نمایند. آنها چیزی از سحر به کسی نیاموختند مگر اینکه قبلاً به او یاد آوری کردند که ما وسیله آزمایش تو هستیم کافر مشو. ولی عده‌ای به واسطه به‌کار بستن چیزی که باید از آن دوری می کردند کافر شدند و مشغول تفرقه انداختن میان مردم و همسرش به وسیله اعمال مخصوصی که انجام می دادند شدند».

ضمناً چون قضیه هاروت و ماروت از طریق شیعه هم نقل گردیده با جزئی اختلافی و نیز در تفسیر مجمع البیان هم مذکور است. عده‌ای از بزرگان فرموده‌اند: این قضیه از مرموزات است و برای آن تأویلی ذکر نموده‌اند از آن جمله در جلد ۱٤ بحار الانوار از بعضی از مفسرین چنین نقل شده که هاروت و ماروت اشاره به روح و قلب انسان است که از عالم روحانی به عالم جسمانی هبوط نمودند برای اقامه حق. پس امتحان شدند به زهره‌حیات‌دنیا و در دام شهوات افتادند. پس از شراب غفلت آشامیدند و به دنیای باغیه جمع شدند و بت هوای نفس را پرستیدند و نفس خود را کشتند به اینکه خود را از نعمتهای باقی محروم کردند پس سزاوار عذاب دردناک گردیدند. و در این قبیل روایاتی که ظاهرش قابل قبول نیست، بنابر اینکه از معصوم رسیده باشد علم آنرا به خود ائمه باید برگزار نمود و شیخ صدوق می فرماید: زهره و سهیل که در روایات جزء مسوخات ذکر شده مراد دو نوع از حیوانات دریائی است که به این دو نام خوانده می شوند نه دو ستارهٔ آسمانی (که بعضی از عامه آن دو را همان هاروت و ماروت می گیرند).

از آیه شریفه‌ای که گذشت به خوبی معلوم می شود که سحر در حد کفر است و ساحر در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. چنانچه در آیه بعد می فرماید: «اگر آنها به جای پیروی از شیاطین و کفر ورزیدن به وسیله سحر، ایمان آورده بودند و تقوا پیشه می کردند،

برایشان بهتر بود زیرا مزدهائی که نزد خدا است از منافعی که به آنها از راه سحر و کفر می رسد بهتر است اگر بدانند»[۱].

سحر در روایات: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سه طایفه اند که به بهشت داخل نمی شوند دائم الخمر و دائم السحر و قطع کنندهٔ رحم»[۲].

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «سحر کننده مانند کافر به خدا است و کافر جایش در آتش دوزخ است»[۳] و نیز می فرماید: «کسی که چیزی از سحر را یاد بگیرد، کم یا زیاد، پس کافر شده است و آخرین عهدش به خدا همان است (یعنی دیگر نصیبی از رحمت خدا ندارد) و حدش کشتن است مگر اینکه توبه کند»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت شوهرم به من بد اخلاقی و تندی می کند و من چیزی درست کرده ام تا او را با خود مهربان کنم یعنی او را سحر کرده ام یا به قول عوام چیز خورش کرده ام تا مرا دوست بدارد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اف بر تو باد که دریاها و خاکها را تیره ساختی و ملائکه های آسمان و زمین تورا لعنت کردند آن زن رفت و روزها را روزه می‌گرفت و شبهارا به عبادت به سر می برد و سرش را تراشید و پلاس پوشید حالا تش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند فرمود: این اعمال از او پذیرفته نمی شود»[۵].

محدث فیض در بیان این حدیث می فرماید: یعنی در ظاهر، این اعمال از او پذیرفته

۱ــ ولو انهم امنوا و اتقوا لمثوبة من عندالله خیرلو کانوا یعلمون (سوره ۲ آیه ۱۰۳).

۲ــ ثلاثة لایدخلون الجنةمدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم.الحدیث (وسائل باب ۲۵ ص ۱۰۷).

۳ــ الساحر کالکافرفی النار(وسائل باب ۲٤ ج ۱۲ ص ۱۰٤).

٤ــ من تعلم شیئاً من السحر قلیلا او کثیراً فقد کفرو کان آخر عهده بربه و حده ان یقتل الا ان یتوب (وسائل باب ۲۵ ج ۱۲ ص ۱۰۷).

۵ــ عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامرأة سألته ان لی زوجاً و به علی غلظة و انی صنعت شیئاً لاعطفه علی فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله اف لك کدرت البحار و کدرت الطین و لعنتك الملائکة الاخیار و ملائکة السموات والارض قال علیه السلام فصامت المرئة نهارها و قامت لیلها و حلقت رأسها و لبست المسوح فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه و آله فقال صلی الله علیه و آله ان ذلك لایقبل منها. (فقیه ج ۳ ص ۲۸۲).

نمی شود و مانع از اجرای حد ساحرکه قتل است از او نمی شود و هر چند توبه اش در واقع پذیرفته شود.

و محتمل است که سبب پذیرفته نشدن توبه و اعمالش این باشد که چون شوهر خود را سحر نموده، باو ظلم کرده است و تا او را از خود راضی نسازد توبه اش پذیرفته نمی شود. و نیز محتمل است که این جمله اشاره به بزرگی گناه سحر باشد، به طوری که این همه اعمال آنرا تلافی نمی کند و به واسطه گناه سحر، اینقدر از رحمت خدا دور شده که این عبادات، او را نزدیک نمی کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نزد ساحر یا کاهن یا دروغگوئی برود در حالی که آنچه را که می گویند، تصدیق کننده باشد به تمام کتابهای آسمانی که خدا فرستاده کافر شده است»[۱].

حد سحر کشتن است: هر مسلمانی که به سحر عمل کند باید کشته شود، مگر اینکه توبه کند، و اگر کافری به سحر عمل کند، او را نباید کشت بلکه به مقداری که حاکم شرع صلاح بداند تأدیبش کند. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش می زنند (و او را می کشند)»[۲] و از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حکم سحر پرسیده شده فرمود: «هر گاه دو گواه عادل بر سحرش گواهی دهند خونش حلال است»[۳].

و نیز می فرماید: «ساحر مسلمان باید کشته شود و ساحر کافر کشته نمی شود. کسی عرض کرد چرا ساحر کافر نباید کشته شود؟ فرمود: برای اینکه کفر از سحر عظیم تر است و سحر و شرک با همند»[٤] یعنی جائی که کافر غیر حربی به سبب کفرش کشته

۱ــ سفینة البحار جلد اول صفحه ٦۰۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مشی الی ساحر او کاهن اوکذاب یصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب.

۲ــ الساحر یضرب بالسیف ضربة واحدة علی ـ ام ـ رأسه (کافی ج ۷ ص ۲٦۰ باب حد السحر).

۳ــ اذا جاء رجلان عدلان فشهدا علیه فقد حل دمه (تهذیب ج... ص ۱٤۷ درباب زیادات).

٤ــ عن ابیعبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لایقتل قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله ولم لایقتل ساحر الکفار قال لان الکفر اعظم من السحر ولان السحر و الشرك مقرونان (کافی ج ۷ ص ۲٦۰ تهذیب).

نشود به طریق اولی برای سحر کشته نمی‌شود. چون کفر از سحر بزرگتر است و مسلمان ساحر کشته می‌شود چون به شرک نزدیک شده است.

حقیقت سحر و اقسام و ملحقات آن
کهانت ـ شعبده ـ تسخیرات ـ قیافه ـ تنجیم

۱ـ حقیقت سحر: مرحوم سید در وسیلة النجاة میگوید: سحر عبارت است از نوشتن یا خواندن اوراد مخصوص یا سوزانیدن با آتش و دودکردن چیزهای مخصوص، یا نقش کردن صورت یا دمیدن یا گره زدن یا چند چیز را به وضع خاصی در جاهائی دفن کردن به طوری که در بدن یا قلب یا عقل شخص سحر شده اثر کند. مثل اینکه اگر غائب باشد او را حاضر کند یااینکه او را خواب و بیهوش کند. یا ایجاد محبت یا دشمنی بین او و دیگری کند مثل بستن مرد از زن و جدائی بین آنها انداختن.

و در تفسیر المیزان ضمن تفسیر آیه ۱۰۲ از سورهٔ بقره مطالب جالبی می نویسد که خلاصه ترجمه آن نقل می شود:

بحث فلسفی ــ شکی نیست که اشخاصی یافت می شوند که کارهای خارق العاده‌ای انجام می دهند و پس از دقت معلوم می شود که غالب آنها اسباب طبیعی دارد به این ترتیب که یک قسمت از این نوع کارها به وسیله عادت و تمرین زیاد صورت می گیرد. مثل اینکه دیده می شود بعضی از افراد سموم کشنده‌ای را می خورند و در آنها اثر نمی کند یااشیا ی فوق العاده سنگینی را از زمین بر می دارند یا روی طناب در هوا راه می روند و مانند آن قسمت دیگر معلول یک سلسله علل طبیعی مرموزات که مردم از آن بی خبرند مثل اینکه افرادی در وسط آتش می روند و نمی سوزند و علتش این است که ماده نسوز مخصوصی روی بدن خود قبلاً مالیده‌اند. و یا اینکه مثلاً نامه می نویسند که روی صفحه کاغذ اثری از خطوط آن دیده نمی شود و چون روی آتش گرفته شد، خطوط آن که با مایع بی رنگی که به آتش ظاهر می شود نوشته شده آشکار می شود قسمت دیگری از آنها در اثر تردستی و سرعت و مهارت زیاد در عمل است که از نظر پنهان میماند. یعنی عملی را چنان به سرعت انجام می دهندکه انسان خیال می کند با یک علت غیر طبیعی ایجاب شده و اسباب و علل عادی آنرا نمی بینند. مانند شعبده‌بازیها و چشم بندیهائی‌که بعضی انجام می دهند.

ولی بعضی کارهای خارق العاده را نمی توان معلول اسباب عادی دانست مانند خبرهای غیبی، مخصوصاً پیشگوئیهائی که نسبت به آینده می شود یا ایجاد محبت و عداوت میان دو نفر، بستن و باز کردن، خواب نمودن، بیمار ساختن، احضار ارواح، حرکت دادن بعضی اشیا به نیروی اراده و امثال آنها که مرتاضان انجام می دهند، پس از دقت معلوم می شود که تمام آنها از نیروی اراده و اعتقاد بتأثیر سرچشمه می گیرد. یعنی قبلاً علم و اعتقاد قطعی به مطلبی پیدا می شود و اراده هم به دنبال آن. در بعضی موارد اراده بدون شرط خاصی موجود می شود و در بعضی دیگر شرائطی لازم دارد. مثل اینکه هنگام احضار ارواح آینه را جلو روی بچه‌ای که واجد شرائط خاصی است قرار می دهند و یا جمله های مخصوص می خوانند یا اینکه در موارد ایجاد محبت و عداوت عبارت معینی را با مرکب مخصوصی روی چیز خاصی می نویسند ولی همه اینها شرائط حصول اراده مؤثر است، خلاصه هنگامی که علم قطعی به چیز پیدا شد، در حواس انسان تأثیر کرده و به آنچه قطع پیدا کرده، در مقابلش مجسم می شود. این موضوع را خودتان می توانید آزمایش کنید به این ترتیب که به خودتان تلقین کنید که شخص یا چیز معینی در برابر شما حاضر است و شما آنرا با چشم خود می بینید بعد آنرا کاملاً در خیال خود تصور کنید و چنان متوجه وجود آن شوید که توجه به عدم آن و هیچ چیز دیگر نداشته باشید در این صورت به خوبی خواهید دید که در مقابل شماحاضر است و لذا اطبای جدید و قدیم به واسطه همین تلقینات بیماریهای خطرناک رامعالجه می کردند. به این معنی که شفا یافتن و صحت را چنان به مریض تلقین می کردند که در فکر او یک صورت قطعی به خود گرفته و سپس به وجود می آمده است.

و اگر اراده خیلی قوی گردد ممکن است آنچه که در خود به وسیله آن ایجاد می کند، در دیگری نیز ایجاد کند. از آنچه گفتیم چند موضوع روشن می شود:

۱ــ برای حصول چنین تأثیراتی لازم است که شخص، علم قطعی به وجود آنچه مورد نظر اواست داشته باشد اما مطابق بودن این علم با واقع لزومی ندارد. مثلاً افرادی که تسخیر کواکب می کنند، معتقدند ارواح مخصوصی به کواکب آسمانی مربوطند که به وسیله آنها می توان کارهائی انجام داد. اگرچه ممکن است در چنین تشخیصی بخطا رفته باشند لیکن چون علم قطعی دارند مؤثر می گردد شاید فرشتگان و شیاطین مخصوصی که عده‌ای از ارباب اوراد، اسمهائی برای آنها ترتیب داده‌اند و از آن با وضع خاصی استفاده

می کنند از همین قبیل باشد همچنین احضار ارواح ممکن است از همین نمونه باشد. زیرا آنها بیش از این دلیلی ندارند که روح در عالم خیال یا درعالم حس آنها ظاهر شده. اما اینکه واقعاً وجودی در خارج در برابر آنها پیدا کرده است صحیح نیست زیرا اگر چنین بود باید دیگران هم ببینند. از این راه اشکالات مختلفی که در این زمینه وجود دارد حل می شود. از جمله اینکه، در بعضی اوقات روح شخصی را که زنده و مشغول به کار خود است حاضر می کنند و با او سخنهائی می گویند وقتی که از خودش سؤال می شود، کاملاً از چنین جریانی بی خبر است. یا اینکه ایراد می کنند که روح مجرد است و زمان و مکان ندارد و احضار او در مکان معینی چه معنا دارد. یا اینکه گاه می شود که روح یک شخص معین،نزد یکنفر به صورتی احضار می شود و نزد دیگری به صورت دیگر. یا اینکه گاه می شودبعضی ارواح که احضار می شوند دروغ می گویند یا یکی دیگری را تکذیب می کند. پاسخ تمام ایرادها یک چیز است و آن اینکه روح فقط در عالم حس و خیال شخص احضار کننده حضور پیدا می کند نه اینکه مانندا شیا ی طبیعی که در خارج با حواس خود ادراک می کنیم حاضر شود.

۲ــ کسی که دارای چنین ارادهٔ موثری است اگر متکی به قدرت روح و شخصیت خود باشد (چنانکه غالباً در مرتاضان دیده می شود)، طبعاً نیروی ارادهو تأثیرش محدود و مقید است. اما اگر صاحب آن اراده به خدا متکی‌باشد (مانند انبیا و اولیا و صاحبان یقین که اراده‌ای جز برای خدا و به خدا نمی کنند)، چنین ارادهٔ مقدسی هیچگونه استقلالی از خود ندارد، طبعاً یک ارادهٔ نامحدود و ربانی است و تأثیرش حدود و قیودی ندارد. افرادی که دارای این نوع اراده (قسم دوم) هستند، اگر در مقام تحدی و دعوت مخالفین به معارضه و اثبات عجز آنها بر آیند و دست به چنین کارهائی بزنند، عمل آنها را معجزه می نامند و اگر در چنین موردی نباشند، کرامت یا اجابت دعا ـ اگر با دعا همراه باشد ـ می نامند، در قسم اول، یعنی اراده‌ای که متکی به خود است نه به خدا، اگر توأم با استمداد از روح یا جن و مانند آن باشد کهانت نام دارد و اگر با دعا و او راد و مانند آن همراه باشد سحر نامیده می شود.

۳ــ چون همانطور که دانستیم اینگونه کارها معلول تأثیر اراده است، بنابراین با تفاوت اراده از نظر قوت و ضعف، آثار آنها هم متفاوت است. لذاممکن است یکی اثر دیگری را از کار بیندازد، چنانچه معجزه سحر را باطل می سازد. یا اینکه اراده بعضی افراد،

در افرادی که روح و اراده قوی دارند تأثیر نمی کند. چنانچه در عمل تنویم (خواب کردن ــ هیپنوتیزم) و احضار ارواح این موضوع دیده شده است.

بحث علمی ــ علومی که از تأثیرات غریبه و خارق العاده بحث می کند بسیار است. از آن جمله:

۱ــ سیمیا، که‌در چگونگی ضمیمه کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی، برای انجام تصرفات عجیب و غریب در موجودات طبیعی بحث می کند.یکی از شعب این علم همان چشم بندی است که به وسیله تصرف در قوه خیال بیننده، آثار عجیبی به نظرش مجسم می سازد این علم واضح‌ترین اقسام سحر است.

۲ــ لیمیا یا علم تسخیرات، که از کیفیت تأثیر قوای ارادی به وسیله ارتباط با ارواح قوی عالم بالا، مانند ارواح متعلق به کواکب با ارتباط و استمداد از جن و تسخیر آنها بحث می کند.

۳ــ هیمیا یا طلسمات که از کیفیت ترکیب و انضمام قوای عالم بالا باموجودات عالم پائین، برای انجام تأثیرات غریبه بحث می کند.

٤ــ ریمیا یا شعبده‌بازی که در بارهٔ چگونگی استفاده از قوای مادی و خواص موجودات برای وانمود کردن آثار خارق العاده‌ای به حس، صحبت می کند.

و این چهارقسم را به ضمیمه فن کیمیا، علوم پنج گانه مخفی می نامند.

ملحق به این علوم می شود علم اعداد و اوفاق، که در بارهٔ ارتباط اعداد و حروف مطالب به یکدیگر و تشکیل جدولهای خاصی به صورت مثلث یا مربع و قرار دادن حروف یا اعداد مزبور را در خانه های آن به طرز مخصوصی برای رسیدن به مطالب مختلف بحث می کند.

از جملهٔ آنهااست علم خافیه که در بارهٔ چگونگی تغییر و تکسیر کردن حروف، اسم چیزی‌که مورد نظر است‌واستخراج نامهای ملائکه و شیاطین موکل بر آنها از آن و دعا کردن باورادی که از این نامها تشکیل یافته، برای وصول به آن منظور صحبت می کند.

و از آن جمله است علم تنویم مغناطیسی (خواب مصنوعی ــ هیپنوتیزم) و علم احضار ارواح که امروز رایج است.

(پایان نقل از تفسیر المیزان)

۲ـ کهانت: کهانت، خبر دادن از امور آینده و پیشگوئی کردن است، به گمان اینکه

این اخبار از بعضی طوایف جن به او رسیده است یا به‌گمان اینکه از روی مقدمات و اسبابی که می شناسد از آنها امور آتیه رامی دانند. مثل اینکه از کلمات و حالات و رفتار سؤال کننده پی به بعضی از امور آتیه یا خفیهٔ او می برد. و صاحب نهایه می گوید: این قسم ان کهانت را عراف می خوانند لیکن مشهور فقها بر آنند که کاهن، کسی است که برای او صاحب رأیی از طایفه جن باشد که به او امور مخفی را خبر می دهد. مثلاً فلان مال دزدیده شده کجا است یا دزد آن کیست یا گمشده کجا است یا قاتل فلان شخص کیست ــ یا از امور آتیه او را خبر دهد از انواع پیشگوئیها ــ و به اتفاق جمیع فقها ، کهانت حرام است. و چنانچه یادگرفتن سحر و یاد دادن آن به دیگری وعمل کردن به آن و رفتن نزد ساحر برای عمل سحرش حرام است، همچنین تحصیل کهانت و عمل به آن و رفتن نزد کاهن برای کهانت نیز حرام است. بلکه بعضی از فقها فرموده‌اند کهانت از اقسام سحر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که کهانت کند و کسی که نزد کاهن برود تا برایش کهانت کند از دین محمد صلی الله علیه و آله بیرون شده است»[1].

و هیثم از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: نزد ما مردی است که هر گاه کسی نزد او می آید و از مال دزدیده شده یا چیز گمشده و مثل اینها می پرسد، او را خبر می دهد، آیا جایز است از او بپرسیم؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نزد ساحری یا کاهنی یا دروغگوئی برود، در حالی که او را تصدیق کننده باشد پس به تمام کتابهای آسمانی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است کافر شده»[2].

شیخ می فرماید: ظاهر این صحیحه این است که به طور کلی بر سبیل جزم، از امور پنهان خبر دادن حرام است. خواه به عنوان کهانت باشد یا به غیر آن. ولی اگر بر سبیل

۱ــ من تکهن اوتکهن له فقد برء من دین محمد صلی الله علیه و آله (خصال باب الواحد ص۱۹).

۲ــ فی صحیحة الحسن بن محبوب عن الهیثم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عندنا بالجزیرة رجلا ربما اخبر من یأتیه یسئله عن الشیء یسرق او شبه ذلك افسأله فقال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب (مکاسب محرمه شیخ انصاری سفینةالبحارج ۱ ص ۶۰۵).

احتمال از امور مخفی خبر دهد (شاید چنین باشد) جایز است.

حضرت صادق علیه السلام از جمله کسبهای حرام، کهانت را ذکر می فرماید و اجرت بر آنرا حرام می داند[1] و مثل همین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم روایت شده است.

صلاح مردم در ندانستن آتیه است: باید دانست که در تحریم کهانت و نظائر آن، حکمتها و مصلحتها است. از آن جمله خداوند حکیم نخواسته است که بشر از غائیات و حوادث آینده با خبر شود. و صلاحش در ندانستن آنها است زیرا اگر خوب و موافق میل باشد بدانستن آن زودتر به او نمی رسد و نیز ممکن است که آن حادثه نیک مشروط به بجا آوردن کار خیری از قبیل دعا و صدقه باشد و شخص در اثر بجا نیاوردن، محروم گردد و آن امر خیر واقع نشود. اگر آن حادثه، بد و خلاف میل باشد از دانستن آن سخت ناراحت می شود. با اینکه محتمل است که ازحوادث حتمی نباشد و در آن بداء[2] واقع شود و چه بسیار حوادث مترقبه‌ای که به برکت دعا و صدقه و امور خیر بر طرف گردیده. مانند بر طرف شدن بلا از قوم یونس پس از نزدیک شدن آن به سبب توبه و دعا ، چنانچه در قرآن مجید بیان فرموده است[3].

در کتاب احتجاج حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که خلاصهٔ آن این است که «پس از آنکه شیاطین و اجنه از صعود به آسمانها ممنوع شدند (یعنی بعد از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیگر ازامور آسمانی نمی توانند کسب خبر کنند و فقط از امور جزئی زمینی (سفلیات)، آنهم به طور ناقص ممکن است خبر دهند. و چنانچه در بین بشر راستگو و دروغگو است، در بین طایفه جن هم هست. بنابراین هیچ اعتمادی به قول کاهن نیست»[4].

ساحر و کاهن کثیف است: کافی است در دانستن حرمت این شغل کثیف، آنچه اهل اطلاع ذکر کرده‌اند. از اعمالی که مقدمه تحصیل سحر و کهانت است. از انواع

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث انه عدمن السحت اجر الکاهن (مستدرك).

۲ــ برای مزید اطلاع ازمسأله بداء به چاپ سوم ۸۲ پرسش مراجعه شود.

۳ــ سورهٔ ۳۷ آیه ۱۴۰ تا ۱۴۹ وسورهٔ ۲۱ آیه ۸۷ و ۸۸.

۴ــ جلد ٤ بحار الانوار ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام با زندیق صفحه ۲٤٤ مکاسب محرمه شیخ انصاری در بحث کهانة.

شرور و جنایتها و خیانتها که از آن جمله است ترک جمیع امور خیریه[1] و ارتکاب افعال شنیع مانند زنای محصنه (با زن شوهر دار) و قتل نفس و خوردن خون انسانی با آداب مخصوص و هتک و اهانت به محترمات الهی مانند آیات قرآن مجید ــ خلاصه باید اعمالی بجا اورد که به سبب آن به شیاطین نزدیک شود. بلکه از سنخ آنها و بدتر بشود تا بتواند از آنها استفاده سحر و کهانت کند.

زهی بدبختی برای بشری که می تواند، ببرکت اعمال خیر و پیروی از دستورات شرع مقدس، از سنخ ملائکه بلکه بالا تر شود، خود را از این درجات محروم ساخته و خود را به اسفل السافلین که از شیاطین پائین تر است برساند.

۳ــ شعبده: شعبده نشاندادن چیزی است که حقیقت و واقعیت ندارد به وسیله سرعت حرکت بطوری که بیننده آنرا درخارج می بیند، چنانچه آتشی که درآتش گردان است وقتی که بسرعت حرکت داده می شود چشم، یکدایره متصل آتشینی می بیند با اینکه واقعاً اینطور نیست و مانند کسی که سوار اتومبیل یا کشتی است خود را ساکن و زمین و دریا را متحرک

۱ــ در حالات ابو حفص حداد، نقل گردیده که در ابتدای جوانی عاشق زن صاحب جمالی گردید و صبر و قرار ازوی برفت و راهی به وصال او نداشت. به او گفتند که در نیشابور یک نفر یهودی است جادوگر. او می تواند به سحر مقصود تورا انجام دهد. ابو حفص نزد او رفت و حال خود را به او گفت. یهودی گفت: باید چهل روز ترک عبادت و نیت نیکو و جمیع اعمال خیریه کنی تا من به جادو تورا به مقصود برسانم ابوحفص قبول کرد و رفت و چنان کرد.

پس از چهل روز پیش یهودی آمد. هر چه سعی کرد جادوی او هیچ مؤثر نشد گفت: در این چهل روز بی شک از تو کار خیری بوجود آمده که جادو اثر نمی کند. نیک تأمل کن ببین چه کار خیری کرده ای؟.

ابو حفص گفت: در این چهل روز هیچ کار خیری نکردم. بلی روزی در راه می رفتم سنگی از راه برداشتم و بر کناری انداختم تاکسی بر آن نیفتد.

یهودی گفت: ای جوان، میازار آن خدائی را که چهل روز فرمان او ضایع کنی و او از کرم این مقدار رنج تو را ضایع نکند. یعنی با اینکه چهل روز است بنا گذاشته ای بر مخالفت او چنین عمل قلیلی از تو قبول فرمود، به طوری که مانع از تأثیر سحر گردید. سزاوار نیست دست از طاعت چنین خدای کریمی برداری.

گویند این حرف در او مؤثر واقع شد، رو به اطاعت آورد تا اینکه صاحب مقامات و کرامات گردید.

می بیند شعبده هم، امور غیر واقع را حقیقت نشاندادن است.

به اتفاق جمیع فقها ، شعبده (چشم بندی) حرام است و از اقسام سحر است، چنانچه در حدیث احتجاج از حضرت صادق علیه السلام شعبده را از اقسام سحر دانسته اند. و نیز تعریفها و تقسیمهائی که اهل فن برای سحر کرده اند، شامل شعبده نیز می شود.

چنانچه از محمد بن ابراهیم السنجاری[1] است که سحر بر دو قسم است: حقیقی و غیر حقیقی و آنرا چشم بندی می گویند. یعنی چیزی در خارج واقع نمی شود، فقط به چشم بیننده، امر غیر واقعی متصور می گردد وساحران فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام به هر دو قسم عمل نمودند. در مرتبه اول سحر غیر حقیقی (چشم بندی) را آوردند[2]. و بعد سحری که واقعیت داشت[3]. و بعد کیفیت تحصیل انواع سحر را ذکر می کند که نقل آن در اینجا کم فائده و موجب طول کلام است.

قدرت ساحر محدود است: حضرت صادق علیه السلام پس از اینکه برای سؤال کننده، انواع سحر را تشریح فرمود آنگاه از امام علیه السلام پرسید: آیا ساحر می تواند انسانی را سگ کند یا به صورت خر در آورد یا غیر اینها؟! امام علیه السلام فرمود: ساحر عاجزتر و ناتوان تر است که بتواند خلقت خدای را دگرگون سازد، زیرا کسی که بتواند آنچه را خدا ترکیب و تصویر فرموده باطل کند و دگرگون سازد، باید چنین شخصی شریک خدا در خلقش باشد. و بلند مرتبه است خداوند از اینکه برایش شریکی باشد. اگر ساحر بر چنین کاری توانائی دارد پس باید بتواند پیری و گرفتاری را ازخودش دور کند و نگذارد موی سرش سفید شود و تهیدستی را از خود دور کند، جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر نمیمه است که به سبب آن میان دوستان جدائی می افکند و میان اهل صفا و محبت دشمنی می اندازد (یعنی نمامی ملحق به سحر است حکماً نه موضوعاً، چنانچه ذکر خواهد شد)[4].

۱ــ متوفی سنه ۷۹٤ (سفینة البحار جلد اول صفحه ٦۰۵).

۲ــ سحروا اعین الناس (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

۳ــ و استرهبوهم و جاؤا بسحر عظیم (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

٤ــ فقال علیه السلام هو اعجز من ذلك و اضعف من ان یغیر خلق الله ان من ابطل ماركبها الله و صوره و غیره فهو شریك لله تعالی فی خلقه تعالی عن ذلك علواً كبیرا لو قدر الساحر علی ما

←

٤ــ تسخیرات: تسخیرات، استخدام و تسخیر کردن ملک یا جن یا ارواح بشر یا سایر حیوانات و غیره است که تمام اینهاحرام و از اقسام سحر شمرده شده. و شیخ در مکاسب می فرماید: تعریف هائی که برای سحر شده، شامل تمام انواع تسخیرات می شود. حتی شهید اول و شهید ثانی علیهما الرحمه با اینکه شرط حرام بودن سحر را، ضرر رسانیدن به غیر می دانند مع الوصف تصریح می فرمایند که استخدام ملک یا جن از سحر حرام است. و شاید وجه آن (به نظر شهیدین) این باشد که آن ملائکه یا جن که مسخر می شود، در حقیقت متضرر و اذیت می شود.

۵ــ قیافه: قیافه، ملحق ساختن کسی را به دیگری در نسب است بر خلاف آنچه شرع مقدس در اثبات نسب و الحاق یکی به دیگری میزان قرار داده است. مثل اینکه از روی علم قیافه شناسی حکم قطعی کند که فلانی پسر فلان یا برادر بهمان است، در حالی که از روی میزان شرعی پسر یا برادر او نیست. یا اینکه بگوید فلان کس پسر فلانی نیست، در حالی که از روی قانون شرع فرزند او است. و این قسم از قیافه شناسی در حکم ملحق به سحر است و به اتفاق جمیع فقها حرام است. اما آنچه که صاحب علم و قیافه و فراست،از اعضای ظاهری و باطنی شخص استکشاف امور غریب و پنهان کرده و خبر می دهد، البته نه به طور قطع و جزم و نیز مستلزم حرام و خلاف شرعی هم نباشد جایز است.و در این باب امور عجیبی از این قبیل اشخاص نقل شده است.

از آن جمله در کتاب کافی و بحار الانوار جلد ۱۱، حالات امام صادق علیه السلام است که علی بن هبیره از جمله حکام و امرای بنی عباس بود. غلامی داشت رفید نام و بر او خشم گرفت و قصد کشتنش را کرد. رفید به حضرت صادق علیه السلام پناه برد، آنحضرت فرمود: نزد او برگرد و سلام مرا به او برسان و بگو که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله گفت که من غلام تو رفید را پناه دادم، او را آزار مکن. رفید عرض کرد: مولایم شامی بد اعتقادی است. حضرت فرمود: برو و به همین قسم که گفتم بگو، رفید گوید: روانه شدم در بیابان، عربی مرا دید گفت کجا می روی؟ صورتت صورت

وصفت لدفع عن نفسه الهرم و لآفة والأمراض و لنفی البیاض عن رأسه و الفقر عن ساحته و ان من اکبر السحر النمیمة یفرق بها بین المتحابین و یحلب العداوة علی المتصافین. (سفینة البحار جلد اول صفحه ٦٠٥).

کشته شده است. پس گفت: دست خود را به من بنما چون نگاه کرد گفت: دست انسان مقتولی است و همچنین پایم را دید، گفت پای انسان کشته شده‌ای است و تمام جسدم را دید، گفت جسد مقتولی است. پس از آن گفت:زبان خود را در آور، چون درآوردم، گفت؛ بر تو ضرری نیست زیرا در این زبان رسالت و پیغامی است که اگر به کوههای بلند آن پیغام را ببری، آنها نرم و منقاد تو می گردند.

رفید گوید: چون بر مولایم علی بن هبیره وارد شدم، امر به کشتنم نمود. کتفهایم را بستند و جلاد با شمشیر برهنه بالای سرم ایستاد. گفتم: ای امیر مرا به زور نگرفتی بلکه من به پای خود آمدم، مطلبی است که با تو در خلوت دارم. خواهی بکش، خواهی ببخش. پس امر به خلوت نمود، گفتم: مولای من و تو، جعفر بن محمد علیهما السلام به تو سلام می رساند تا آخر. گفت ،الله جعفر بن محمد علیهما السلام این سخن را به تو گفت و به من سلام رساند؟ گفتم: بلی. قسم خوردم تا سه مرتبه. پس با دست خود بازوی مرا گرفت و باز نمود و گفت دلم آرام نمی گیرد تا دستهای مرا به همین نسبت ببندی. گفتم: دست من پیش نمی رود و هرگز چنین کاری نمی کنم، گفت: قانع نمی شوم مگر به این کار ــ پس اصرار کرد تا دست او را بستم و زود گشودم. پس انگشتری خود را به من داد (مهر اسم) و گفت امور خود را به تو واگذاشتم و همگی در دست تواست هرچه خواهی بکن.

و صدوق از هشام روایت می کند که به اتفاق حضرت موسی بن جعفرعلیهماالسلام نزد برده فروشی که از مغرب آمده بود، آمدند و کنیزی را که امام علیه السلام پسندید نفروخت. روز دوم هشام به امر امام علیه السلام تنها رفت و او رابه قیمت بیشتری خرید. برده فروش پرسید: آقائی که دیروز با تو بود کیست؟ هشام تقیه کرد و گفت نمی شناسم ولی از بنی هاشم است. برده فروش گفت: چون این کنیز را از دورترین شهرهای مغرب خریدم، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را با من دید، پرسید: او را از کجا آورده‌ای؟ گفتم برای خودم خریدم او گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد کسی مانند تو باشد. باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون به تصرف او در آید، پس از اندک زمانی پسری از او به وجود بیاید که اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند. پس بعد از اندک زمانی، حضرت رضا علیه السلام از آن کنیز بوجود آمد.

٦ــ تنجیم: تنجیم خبردادن از حوادث تکوینی، به طور قطع و جزم است. مانند

خبر دادن از گرانی و ارزانی اجناس و قحطی و فراوانی و زیاد آمدن باران و کمی آن و غیر اینها. از انواع خیر و شر و نفع و ضرر در حالی که این امور را مستقلاً از حرکات افلاک و ربط ستارگان بداند و آنها را مستقل در تأثیرات این عالم بداند ــ اما خبر دادن از این امور به طور احتمال و مستقل در تأثیر ندانستن حرکات افلاکی و اتصالات کوکبی، که خدا را مؤثر حقیقی بداند، جایز است. چنانچه خبر دادن از خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و منزلهای ماه و اتصال و انفصال ستارگان از یکدیگر، مانعی ندارد زیرا این قبیل خبرها به وسیله حساب دقیقی است که به سبب دانستن حرکات افلاک و کواکب و مدارات و اوضاع آنها دانسته می‌شود و برای آن اصول و قواعد محکمی است که خطا پذیر نیست و خطائی اگر در خبر دادن منجم از این امور دیده شود، ناشی از اشتباه او در حساب است. و بالجمله آنچه حرام است، خبر دادن به طور قطع و جزم از حوادث تکوینی است در حالی که آنها را مستقلاً از آثار افلاک و حرکات ستارگان بداند و این قسم از علم نجوم، ملحق به سحر است.

برای تتمیم بحث آنچه را شیخ انصاری در مکاسب محرمه از اقسام و احکام تنجیم بیان فرموده، به طور خلاصه در چهار فرع بیان می‌شود:

۱ــ خبر دادن ازاوضاع فلکی که مبتنی بر حرکات ستارگان است. مانند خبر دادن ازکسوف که از قرار گرفتن زمین بین ماه و خورشید پیدا می‌شود و خبر دادن از خسوف که از قرار گرفتن ماه بین زمین و خورشید حاصل می‌شود. یا خبر دادن از منازل ماه که در فلان روز در فلان برج است. یا از منازل آفتاب که در فلان روز از فلان برج به چه برجی می‌رود، به طور کلی حرام نیست.

۲ــ جایز است خبر دادن به پیدا شدن امری نزد اتصال و حرکت کواکب، در حالی که آن حادثه را هیچ مربوط به حرکات فلکی نداند و فقط از ارادهٔ خدا دانسته و حرکات فلکی را از قبیل نشانه و علامت ببیند که از روی تجربه مثلاً فهمیده که هنگام اقتران فلان ستاره با فلان ستاره، چنین حادثه‌ای به ارادهٔ خدا واقع می‌گردد. بدون اینکه آن اقتران را در این حادثه مؤثر بداند، و هر گاه از روی تجربه برایش علم پیدا شد، خبر دادن با جزم و قطع هم با این ترتیب (بدون تأثیر اوضاع فلکی) مانعی ندارد زیرا اگر کسی از روی تجربه فهمیده که هر شبی که باید باران بیاید، سگ خانه‌اش از پشت بام پائین می‌آید و داخل خانه می‌شود. اگر شبی سگ پائین آمد می‌تواند خبر قطعی به نزول

باران دهد[1].

۳ــ خبر دادن از وقوع حوادث به طور حکم قطعی، در حالی که سبب آنها را همان حرکات افلاکی و اتصالات کواکب بداند و تنجیم که فقها به حرمت آن فتوا داده‌اند و اخبار زیادی در نهی آن رسیده، همین قسم سوم است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که منجم یا کاهن را تصدیق کند پس به آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است کافر شده»[2] و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «منجم و کاهن و ساحر هر سه مورد لعنت خداوند ند»[3].

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواست برای جنگ نهروان بیرون رود، یکی از اصحاب آنحضرت که دارای علم نجوم بود گفت: اگر در این ساعت حرکت فرمائید می‌ترسم به مراد نرسید. حضرت فرمود: آیا گمان می‌کنی که ساعتی را می‌دانی که هر کس در آن ساعت حرکت کرد بدی از او دور می‌شود و می‌ترسانی از ساعتی که هر کس در آن حرکت کند متضرر می‌شود، کسی که تو را به این حرف تصدیق کند پس قرآن را تکذیب کرده (زیرا در قرآن مجید نفع و ضرر را فقط مستند به خدا دانسته است نه چیز دیگر) و در این حال بی نیاز می‌شود از کمک جستن از خدا، در رسیدن به آن مقصود و دور شدن از بلا[4]. زیرا هر گاه منجم حکم قطعی به وقوع

۱ــ چنانچه نسبت به خواجه نصیر الدین طوسی و آسیابان، داستانی به این مضمون نقل شده است. خواجه علیه الرحمه، در سفری بر آسیابانی که در بیرون شهر آسیائی داشت وارد شد و خواست شب را آنجا بماند چون هوا گرم بود، پشت بام رفت که بخوابد آسیابان گفت: پائین آئید و در داخل بخوابید زیرا امشب باران خواهد آمد. خواجه در اوضاع فلکیه نظر کرد چیزی که دلالت کند بر آمدن باران نیافت. آسیابان گفت: مرا سگی است که هر شبی که بارانی باشد پائین می‌آید و در داخل می‌خوابد و امشب آن سگ در داخل رفته است. خواجه نپذیرفت و در پشت بام خوابید. پس باران شدیدی آمد و این امر موجب حیرت و شگفتی خواجه شد.

۲ــ عن النبی صلی الله علیه و آله من صدق منجماً او کاهناً فهو کافر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰٤).

۳ــ عن الصادق علیه السلام المنجم ملعون و الکاهن ملعون و الساحر ملعون. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰۳).

٤ــ فمن صدقك بهذا فقد کذب القرآن و استغنی عن الاستعانة بالله فی نیل المحبوب و دفع المکروه (نهج البلاغه فیض خطبه ۷۸ ص ۱۷۷).

حادثه‌ای کرد و شخص او را تصدیق کرد، لازمه‌اش ترک دعا و طلب خیر و دفع شر،از خدا است. و نظیر آن از صدقه و دیگر اموری که برای دفع آفات رسیده. بنابراین اگر به طور قطع، منجم حکم نکند بلکه در خبرهای خوب به خداامیدوار باشد که به آن خوبی برسد و در خبرهای بد به خدا پناهنده شود و به دعا و صدقه در دفع آن ملتجی گردد، ضرری ندارد و جایز است.

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی بر چهار قسم است: اول ــ اوضاع فلکی را مستقل در تأثیر و علت تام دانستن به طوری که قابل تخلف نباشد. کلمات فقها آن است که این قسم اعتقاد، موجب کفر است. خواه منکر صانع عالم باشد یا نباشد بلکه کواکب را مدبر عالم بداند.

دوم ــ اعتقاد به تأثیر کواکب و اوضاع فلکی لیکن به اذن و خواست خداوند. یعنی خدا آنها را مؤثر قرار داده است و این قسم اعتقاد هر چند موجب کفر نمی شود، لیکن قولی است بدون علم و ادعائی است بدون دلیل ــ زیرا دلیلی نداریم که اجرام سماوی دارای حیات و شعور و اراده باشند، تا بتوانند مدبر این عالم باشند.

سوم ــ اعتقاد مزبور به اضافه سلب شعور از آنها، یعنی تأثیر علویات در سفلیات مانند تأثیر آتش است در سوزانیدن. باین ترتیب که ارادهٔ خداوند بر این قرار گرفته که هر گاه فلان کوکب در فلان محل قرار گرفت، فلان امر واقع می شود. به تعبیر دیگر ربط عادی است نه عقلی. مانند تأثیر غذا و دوا در سیر شدن و خوب شدن و این اعتقاد مانند قسم دوم موجب کفر نمی شود و در عین حال چنین ربط عادی نیز،ثابت نشده است.

چهارم ــ اوضاع فلکی را کاشف (نشانه‌و علامت) از حوادث بداند. مثل اینکه قمر و زحل اگر مقارن یکدیگر بودند، نشانه آمدن بارانهای نافع است. این قسم اعتقاد را هیچکس از فقها موجب کفر ندانسته و این مطلب یعنی کاشف بودن اوضاع علویات فی الجمله از اخبار استفاده می شود. لیکن اطلاع تام در این‌موضوع برای بشری غیر از پیغمبر و امام علیه السلام میسر نیست و آنچه را که منجمین دانسته‌اند، حد ناقصی از این علم است. حضرت صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «علم نجوم به طور کامل در دسترس نیست و به طور ناقص نفعی ندارد»[1].

۱ــ کثیره لایدرك و قلیله‌لاینتفع به (تجارت وسائل ابواب‌مایکتسب جلد ۱۲ باب ۲۴ ص ۱۰۲).

شیخ پس از نقل کلمات اصحاب و روایات، می فرماید: این اخبار دلالت دارد که آنچه را منجمین دانسته‌اند اقل قلیلی از نشانه‌های حوادث است، بدون اطلاع بر معارضات آنها ـ و کسی که در این اخبار دقت کند نسبت به احکامی که از علم نجوم استخراج می شود اطمینانی پیدا نمی کند. بلی ممکن است به واسطهٔ تجربه مستمر اطمینان به مقارنهٔ حادثه‌ای از حوادث با بعض اوضاع فلکی پیدا شود. پس بهتر پرهیز از احکام نجومی است و در صورت ارتکاب به طریق تقریب (شاید ـ محتمل است) حکم کند یعنی بگوید بعید نیست یا محتمل است که در فلان وقت فلان حادثه واقع شود.

آنچه می گوید نمی‌شود: بهترین دلیل برای ناقص بودن علم نجوم اشتباهها و خطاهای منجمین است که پاره‌ای از آن در کتب تواریخ ثبت شده است. از آن جمله در جلد دوم تتمة المنتهی می نویسد: در سال ۵۸۲ هجری کواکب سبعه در میزان اجتماع کردند. ابوالفضل خوارزمی و دیگر منجمین، حکم به خراب شدن عالم نمودند به سبب طوفان باد. مردم شروع کردند به حفر مغاره در زیر زمین و آب و طعام آنجا بردند،وتهیه‌وزیدن بادهای سخت نمودند و شب میعاد را منتظر بودند تا آنشب که لیله نهم جمادی الاخر بود برسید و ابداً بادی بلکه نسیمی نوزید. به طریقی که شمعها افروختند و هوا آنقدر ساکن بود که شعله چراغ حرکت نمی کرد و شعرا در این باب شعرها گفتند.

چند سال قبل نظیر همین خبر را منجمین زمان ما دادند و مردم ترسناک بودند بلکه شنیده شد که پیش از ساعت معینی که خبر داده بودند، زمین متلاشی می شود بعضی از ارو پائیان خود را در دریا غرق نمودند. اما آن ساعت رسید و خبری از برخورد زمین به کرات دیگر نشد.

سحر با معجزه دوتا است: هرگاه امرخارق العاده‌ای ازکسی مشاهده‌شد اگر مدعی مقامی نباشد و دارای ایمان و ملکهٔ تقوا و زهد است، آن امر خارق العاده، کرامت نامیده می شود. و نیز شاهد صدقی است که نزد خدا آبرومند است و اگر مدعی مقامی از مقامات الهی مانند پیغمبری، امامت یا نیابت خاصه باشد، با بودن سه شرط، آن امر خارق العاده معجزه نامیده شده ودلیل راستگوئی مدعی است:

۱ــ اصل ادعاء عقلاً قابل قبول باشد پس اگر ادعایش قابل پذیرفتن نیست آنچه آورده سحر است. خواه سبب آن دانسته شود یا نشود. مثلاً پس از آنکه بالضروره بر هر مسلمانی ثابت شده که مقام پیغمبری بوجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌ـ

علیه و آله ختم شده و شریعتش تا قیام قیامت باقی است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد بنابراین اگر کسی پیدا شود و بگوید من پیغمبرم، یقیناً دروغگو است هر چند امور خارق العاده‌ای از او سر بزند که موجب حیرت گردد. از همان ادعایش معلوم می شود که جادوگر ماهری است.

یا مثلاً ادعای امامت کند با اینکه نزد شیعه دوازده امامی ثابت است که ائمه دوازده نفرند. اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام وآخر آنها حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام که از انظار پنهان است تا روزی که خداوند اذن در ظهورش دهد. بنابراین مدعی مقام امامت دروغگو است هر چند امور غریبه از او دیده شود. و همچنین مقام نیابت خاصه ـ پس از آنکه بر ما مسلم شد که نیابت خاصه با فوت جناب علی بن محمد سمری، چهارمین نایب خاص امام، تمام گردید بدون شک ادعا کنندهٔ نیابت خاص دروغگو است.

۲ــ باید شرائط عقلی مدعا را داشته باشد. مثلاً از جمله شرائط پیغمبر و امام، عصمت است. یعنی پیش از مقام پیغمبری و امامت و بعد از آن هیچوقت گناهی از او دیده نشده باشد نه کبیره و نه صغیره، و باید از جهت علم و عمل سر آمد اهل زمان خود باشد که یکی از آثارش طالب مال و جاه دنیا نبودن است. پس اگر شخصی که از او گناه دیده شده یا از معارف خدائی بی بهره است یا دنیا پرست است (یعنی طالب مال یا جاه می باشد) اگر ازاو امور غریبه‌ای دیده شود یقیناً جادوگر است.

۳ــ امر خارق العاده فقط به قدرت خداوند مستند باشد نه به تحصیل و کسب اسباب آن. پس اگر دانسته شد که آن امر مستند به کسب خود او است و از طریق سحر (چنانچه قبلاً اشاره شد) آنرا پیدا کرده، جادوگریش پر واضح است و اصلاً ربطی به معجزه ندارد. و بالجمله معجزه فقط از خدا است و سحر از کسب و عمل ساحر و در علم کلام در این باره بحث مفصلی است و در آنچه گذشت کفایت است[1].

۱ــ در کتاب قصص العلماء گوید: در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد و به سلطان صفوی نوشت که شما با علمای مذهب خود بگوئید با او مناظره کنند. اگر او رامجاب ساختند، ما داخل دین اسلام می شویم و اگر او ایشان را مجاب نمود پس شما باید نصرانیت اختیار کنید و کار آن فرستاده این بود که چیزی که در دست پنهان می نمودند، خبر می داد که چیست (در اثر ریاضات باطله و تصفیهٔ نفس این مقدار ازاطلاع را داشته). پس سلطان، علما را جمع نمود از آن جمله مرحوم ←

چارهٔ سحر: بسیاری از فقها فرموده‌اند جایز است به سحر، سحر دیگری را باطل کند مثلاً اگر جادوگری ادعای پیغمبری کند جایز است به سحر کردن او را رسوا نماید یا اگر ساحری کسی را جادو کند یا مردی را ببندد جایز است به سحر عمل او را باطل کرده و آن مرد را باز کند.

مرویست که عیسی بن سقفی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و گفت فدایت شوم من مردی جادوگرم و معیشت من از مزد جادوگریم تأمین می شود و از همان مال حج کرده‌ام و خداوند بر من منت گذاشت که به شرف زیارت شما رسیدم و از عمل خود پشیمان هستم آیا برای من راه چاره‌ئی هست؟ حضرت فرمود **«حل ولا تعقد»** و ظاهر کلام امام علیه السلام این است که به سحرت سحر دیگری را باز کن و هیچگاه کسی را ابتداءً سحر مکن[1].

لیکن بعضی از فقها جواز ابطال سحر را به سحر، منحصر به صورت ضرورت دانسته‌اند یعنی اگر از راه دیگری بشود آن سحر را باطل کرد، همان واجب است و نباید گرد سحر رفت. مانند دعاها و تعویذاتی که در شرع برای ابطال سحر رسیده است.

برای نمونه از کتاب دعای بحار الانوار دو مورد ذکر می شود:

شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و از سحر شکایت کرد

ملا محسن فیض بوده پس مرحوم فیض به ان فرنگی گفت: سلطان شما عالمی نداشت که مثل تو عوامی را برای مناظره با علما فرستاد. سفیر فرنگی گفت: شما از عهدهٔ من بر نمی آئید اکنون چیزی در دست بگیرید تا من بگویم.

مرحوم فیض تسبیح تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را در دست پنهان نمود فرنگی فکر بسیاری نمود و ساکت گردید. فیض فرمود: چرا عاجزماندی؟ فرنگی گفت عاجز نماندم ولی به قاعدهٔ خود چنان می بینم که در دست تو قطعه‌ای از خاک بهشت است و حیرانم که خاک بهشت کجا بوده و چگونه به دست تو رسیده؟ فیض فرمود: راست گفتی تربت خاک قبر حسین علیه السلام فرزند زادهٔ پیغمبر اسلام است، اکنون به تصدیق خودت ظاهر شد حق بودن حسین علیه السلام که امام مسلمانان است و باید مسلمان شوی ــ فرنگی انصاف داد و مسلمان شد.

و در این مورد هر چند مرحوم فیض از خوب راهی وارد شد و سبب نجات و هدایت او گردید ولی باید دانست که در این قبیل موارد هر چند اطلاعات او بیش از این شخص فرنگی باشد اعتنائی به او نیست و قطعاً جادوگر است زیرا شرایط سه گانه که ذکر گردید در او نیست.

۱ــ تجارت وسائل ابواب ما یکتسب. (باب ۲۵ ج ۱۲ ص ۱۰۵)

حضرت فرمود: بر کاغذی که از پوست آهو باشد این دعا را بنو یس و همراه خود قرار ده که آن سحر بتو ضرری نمی رساند و کیدش در تو اثر نمی کند و آن دعا این است:

«بسم الله و بالله بسم الله و ماشاء الله بسم الله لاحول ولا قوة الا بالله قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لایصلح عمل المفسدین فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالك و انقلبوا صاغرین».

و نیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: برای جلوگیری از سحر و شر سلطان هفت مرتبه بخوان **«بسم الله و بالله سنشد عضد باخیك و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون»** و نیز پس از فراغت از نماز شب و پیش از نماز صبح هفت مرتبه آنرا بخوان. جز این نیست که به تو ضرر نخواهد زد.

بازگشت به فهرست

۳۲ـ اسراف

سی و دوم از گناهانی که بر کبیره بودنش، نص رسیده، اسراف و تبذیر است. چنانچه در صحیحه فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شمارهٔ کبائر، اسراف و تبذیر را ذکر فرموده اند و برای دانستن بزرگی این گناه مقداری از آیات و اخبار رسیده یاد آوری می شود و بعد معنا و اقسام آن ذکر می گردد.

در سورهٔ اعراف می فرماید: «و بخورید و بیاشامید (از آنچه بر شما حلال شده) ولی از حد نگذرانید به درستی که خداوند دوست نمی دارد تجاوز کنندگان را»[1] یعنی خدا مسرفین را دشمن می دارد[2]. و بعضی از مفسرین فرموده اند: هر که را خدا دوست ندارد اهل عذاب است زیرا محبت خدا به معنی رساندن ثواب است.

و در سورهٔ انعام می فرماید: «از میوه هر یک از این میوه ها وقتی که میوه کرد

۱ــ وکلوا و اشربوا ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین سوره ۷ آیه ۲۹.

۲ــ در تفسیر مجمع البیان می نو یسد طبیب هارون الرشید مردی نصرانی بنام بختیشوع بود روزی به واقدی گفت آیا در قرآن شما چیزی از علم طب هست واقدی گفت: بلی حق تعالی تمام طب را در نیم آیه جمع فرموده و آن « وکلوواشربوا ولا تسرفوا» است گفت از پیغمبر شما چیزی در این باب رسیده گفت بلی جمله طب را در چند کلمه جمع فرموده و آن «المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل ما اورته» یعنی معده خانهٔ دردها و رنجها است و پرهیز کردن سر همهٔ دواها و هر نفس را آنقدر باید داد که عدات کرده است طبیب نصرانی گفت کتاب شما و پیغمبر شما از طب فرو گذار نکرده و برای جالینوس چیزی نگذاشته است.

بخورید و حق آنرا (که خدامعین فرموده اززکات و غیره) بدهید روز بریدن و درو یدن آن، واز حد نگذرانید. زیرا خداوند دوست نمی دارد (و نمی پسندد اعمال) اسراف کنندگانرا»[۱].

و در سورهٔ مؤمن می فرماید: «اینچنین هدایت نمی فرماید و عقوبت می کند هر اسراف کننده و شک آورنده‌ای را»[۲]. و نیز در همین سوره می فرماید: «به درستی که اسراف کنندگان اصحاب آتشند»[۳].

در سوره طه می فرماید: «همچنین جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت‌تر و باقی تر است»[۴].

و در سورهٔ بنی اسرائیل می فرماید: «اسراف مکن و مال خودت را پراکنده مساز، به درستی که اسراف کنندگان برادران شیاطینند (و در دوزخ با ایشان قرین اند) و شیطان به پروردگارش (و نعمتهای بی پایان او) سخت (منکر و) کفران کننده است»[۵].

در تفسیر منهج می نویسد: «کفار عرب معظم اموال خود را به ریا و سمعه خرج می کردند و جهت یک میهمان شتران متعدد ذبح می نمودند تامردم ایشان را به سخاوت ستایش کنند. حق تعالی ایشان را نکوهش فرموده که در تضییع اموال مانند دیوانند».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند اقتصاد (میانه روی) را دوست و اسراف را دشمن می دارد حتی دور انداختن توهستهٔ خرما را. زیرا آنهم به کار می آید (چنانچه در عربستان بذر نخل و خوراک شتر است). و همچنین ریختن تتمهٔ آبی که خورده ای (زیرا آن هم در پاره‌ای از مواقع به کار می آید)[۶].

۱ــ کلوا من ثمره اذا اثمر واتواحقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین (سوره ٦ آیه ١٤١).

۲ــ کذلك یضل الله من هو مسرف مرتاب (سوره غافر، آیه ٣٤).

۳ــ و ان المسرفین هم اصحاب النار (سوره ٤٠ آیه ٤٣).

٤ــ و کذلك نجزی من اسرف ولم یؤمن بایات ربه و لعذاب الاخرة اشد و ابقی (سوره طه آیه ١٢٦)

۵ــ ولا تبذر تبذیراً ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفوراً (سوره بنی اسرائیل آیه ٢٧).

٦ــ ان القصد امر یحبه الله عزوجل و ان السرف یبغضه الله عزوجل حتی طرحك النواة فانها ←

و نیز می فرماید: از خدا بترس و زیاده روی مکن و سخت گیری هم منما و همیشه در حد وسط باش. به درستی که اسراف از تبذیر است و خداوند فرموده است: تبذیر مکن جز این نیست که هیچگاه خداوند کسی را بر میانه روی عذاب نخواهد فرمود[۱]. یعنی عذاب خدا راجع به اسراف و تقتیر (زیاده روی و سخت گیری) است.

بشر بن عمر می گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، آن حضرت رطب طلبید آوردند و مشغول خوردن شدیم. بعضی هسته خرما را دور می ریختند. حضرت از خوردن رطب دست بر داشت و فرمود: «چنین مکن، اینکار تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد»[۲].

در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث مناهی روایت می کند: کسی که بنائی می کند برای ریاء و سمعه (دیدن و شنیدن مردم) خدای تعالی آن بناء را روز قیامت تا طبقه هفتم بر او بار کند و آن آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن بناء را طوقی بر گردنش کرده او را به آتش می افکنند. کسی پرسید یا رسول الله بناء کردن برای ریا و سمعه چگونه است؟ فرمود: «آن بنائی است که زیاده بر قدر احتیاج بسازد برای به خرج دادن زیادتی به همسایگان خود و برای مباهات بر برادران مؤمن خود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند ارادهٔ خیری ببنده‌ای بفرماید، او را ملهم می فرماید به میانه روی و حسن ادارهٔ زندگی و او را ازاسراف و بدی تدبیر دور می فرماید»[۳].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «آیا گمان می کنی خدا به کسی که مال داده به سبب احترام او است، یا به کسی که نداده به واسطهٔ پستی او است. نه چنین

تصلح لشیء وحتی صبك فضل شرابك (نکاح وسائل فی النفقات باب ٢٥ صفحه ٢٥٧ ج ١٥).

۱ــ اتق الله ولا تسرف ولا تقتر و کن بین ذلك قواماً ان الاسراف من التبذیر قال الله تعالی ولا تبذر، ان الله لایعذب علی القصد (نکاح مستدرک الوسائل باب ٢٠).

۲ــ عن بشر بن مروان قال دخلنا علی ابی عبدالله علیه السلام فدعا برطب فاقبل بعضهم یرمی بالنوی قال وامسك ابو عبدالله علیه السلام یده فقال لا تفعل ان هذامن التبذیر والله لایحب الفساد (نکاح مستدرك ابواب النفقات باب ٢٢).

۳ــ ان الله اذا اراد بعبد خیراً الهمه الاقتصاد و حسن التدبیر و جنبه سوء التدبیر و الاسراف (دررالکلم آمدی ـ نکاح مستدرك باب ٢٠).

است بلکه مال، مال خدا است آنرا به عنوان امانت نزد شخص قرار می دهد و اذن داده که به طور میانه روی از آن بـخورد و بیاشامد و لباس بپوشد وازدواج کند و بر مرکب سوار شود و زیادتی آن مال را به فقرا برساند و رفع احتیاجشان کند. پس هر کس به این دستور رفتار کند، آنچه را خورده و آشامیده و پوشیده و سوار شده و نکاح نموده تمام بر او حلال است و اگر چنین نکرده تمام بر او حرام است پس آیه شریفه راخواند که «اسراف نکنید زیرا خداوند اسراف کنندگان رادوست نمی دارد» سپس (برای زیادتی توضیح) فرمود: آیا گمان میکنی خدا مالی به عنوان امانت به کسی داد پس او اسبی بخرد برای سواری به مبلغ ده هزار درهم در حالی که می توانست اسبی به مبلغ بیست درهم بخرد و کاملاً کفایتش را می کرد. و کنیزی را به هزار دینار بخرد در حالی که می توانست کنیزی بیست دینار بگیرد و او را کافی بود در حالی که خداوند فرموده اسراف نکنید (پس چنین شخصی به امانت خدا که مال است خیانت کرده است)[1]».

عباسی می گوید از حضرت رضا علیه السلام در مخارج عائله ام طلب اذن نمودم. فرمود: حد وسط بین دو چیزی که ناپسند است. گفتم فدایت شوم به خدا سوگند که دو چیز مبغوض را نمی شناسم. فرمود «خدا تورا رحمت کند آیا نمی دانی که خدا دشمن می دارد زیاده روی و سخت گیری را. سپس آیه شریفه را تلاوت فرمود که «بندگان رحمان آنهایند که هر گاه مال خود را خرج می کنند اسراف نمی کنند و تنگ هم نمی گیرند (بخل نمی ورزند) و انفاقشان همیشه بین اسراف و بخل است»[2].

۱ــ عن ابان بن تغلب قال قال ابوعبدالله علیه السلام اتری الله تعالی اعطی من اعطی من کرامة علیه ومنع من منع من هوان به علیه و لکن المال مال الله یضعه عند الرجل ودایع و جوزلهم ان یأکلوا قصداً و یشربوا قصداً و ینکحوا قصداً و یرکبوا قصداً و یعودوا بما سوی ذلك علی فقراء المؤمنین و یلموا به شعثهم فمن فعل ذلك کان ما یأکل حلالا و یشرب حلالا و یرکب و ینکح حلالا و من عدا ذلك کان علیه حراماً ثم قال لا تسرفوا ان الله لایحب المسرفین اتری الله ائتمن رجلا علی مال خول له ان یشتری فرساً بعشرة آلاف درهم و یجزیه بعشرین درهماً و یشتری جاریة بالف دینار و یجزیه بعشرین دیناراً و قال لا تسرفوا ان الله لایحب المسرفین (نکاح مستدرك الوسائل ابواب النفقات باب ۲۲).

۲ــ عن العیاشی قال استأذنت الرضا علیه السلام فی النفقة علی العیال فقال علیه السلام بین المکروهین قلت لااعرف المکروهین قال علیه السلام ان الله تعالی کره الاسراف و کره الاقتار فقال و الذین اذا انفقوالم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواماً (نکاح وسائل فی النفقات باب ۲۷).

از حضرت صادق علیه السلام مرو یست: «کسیکه مالش را به سبب اسراف تلف کرد و فقیر شد دعایش مستجاب نمی شود و چون بگوید خدایا به من مال ده حقتعالی می فرماید آیا تورا باقتصاد (میانه روی) امر نکردم).

معنی اسراف وانواع آن: اسراف، به معنای تجاوز از حد و زیاده روی کردن است و آن یا از جهت کمیت است که صرف کردن مال است در موردی که سزاوار نیست «شرعاً یا عقلاً» هر چند به مقدار درهمی باشد. و یا از جهت کیفیت است و آن صرف کردن مال است در موردی که سزاوار است لیکن بیشتر از آنچه شایسته است. مانند اینکه لباسی به قیمت پانصد تومان بخرد و آنرا بپوشد در حالی که لباسی که لایق به حال و شأن او است باید معادل صد تومان باشد.

و بعضی صرف مال را در موردی که سزاوار نیست تبذیر گفته اند و صرف مال را در زیادتر از آنچه سزاوار است اسراف دانسته اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «برای اسراف کننده سه نشانه است: یکی آنکه می خورد آنچه را که سزاوارش نیست بخورد. و می پوشد آنچه را که سزاوار و لایق به حال و شأن او نیست بپوشد. و می خرد آنچه را که سزاوارش نیست بخرد»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «لباسی را که برای حفظ آبرو پوشیدن در انظار خلق تهیه کرده ای، آنرا در موقع کار کردن یا جائیکه مناسب پوشیدن آن نیست به پوشی اسرافست»[2].

اسراف به حسب اشخاص مختلف است: باید دانست که اسراف، به اعتبار اشخاص از جهت شأن و شرف و صحت و مرض وجوانی و پیری و از جهت غنا و فقر و زیادی در آمد و کمی آن فــرق می کند. زیرا ممکن است صرف فلان مقدار از مال برای لباس مثلاً نسبت به شخصی که دارای فلان مقام و شخصیت در اجتماع است یا دارای فلان درآمد است، اسراف نباشد در حالی که نسبت به کسی که چنین نیست اسراف خواهد بود.

۱ــ للمسرف ثلاث علامات یأکل ما لیس له و یلبس ما لیس له و یشتری ما لیس له (بحار الانوار).

۲ــ انما السرف ان تجعل ثوب صونك و ثوب بذلتك. (نکاح مستدرك ابواب النفقات باب ۲۲)

کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بسا تهیدستی که اسراف کننده‌تر از ثروتمند است. زیرا ثروتمند خرج می کند از آنچه خداوند به او داده و فقیر خرج می کند بی آنکه باو عطائی شده باشد»[۱].

بنابراین بیشتر تکلفات وسائل زندگی و معیشت که اکثر مردم به آن مبتلا هستند و هیچ ملاحظه‌شأن و مداخل خود را نمی کنند و غالباً مبتلا به قرض و پریشانی هستند اسراف است و سببش این است که هر کس همیشه به بالاتر ازخودش می نگرد و می خواهد ازاو کمتر و پائین‌تر نباشد و لذا گرفتار اسراف شده و همیشه در سختی و رنج و ناراحتی و نارضایتی و پریشانی بسر می برد. در صورتی که اگر مطابق دستور شرع به زیر دست نگاه می کردند که از آنها در امور دنیا پائین ترند، هیچگاه مبتلا به اسراف و ناراحتی های فراوان نمی‌شدند. پس بیشتر این ورشکستگیها، از اسراف سرچشمه می گیرد که اگر به دستور شرع و به حکم فطرت و عقل سلیم خود این گناه کبیره را ترک می کردند و در جمیع حالات رعایت اقتصاد و میانه روی نموده، قناعت را پیشه خود می کردند خوشبختی دنیاو آخرت را در می یافتند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «حقیقت ایمان را کسی نمی چشد مگر در او سه خصلت باشد: دانستن احکام و مسائل دینی، شکیبائی در گرفتاریها، اندازه گیری نیکو در مخارج زندگی»[۲].

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که در معیشت خود میانه روی کند، من ضمانت می کنم که هرگز تهیدست نشود»[۳].

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نجات دهنده‌ها سه چیز است: ترسیدن از خداوند در نهان و آشکار و میانه روی در هنگام دارائی و تهیدستی و حق گفتن در موقع خوشنودی و خشمناکی»[٤].

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام رب فقیر هو اسرف من العنی ان الغنی ینفق مما اوتی والفقیر ینفق من غیر ما اوتی (فروع کافی ج ٤ ص ٥٥ باب زکاة).

۲ــ لایذوق المرء من حقیقة الایمان حتی یکون فیه ثلاث خصال الفقه فی الدین و الصبر علی المصائب و حسن التقدیر فی المعاش. (سفینة البحار جلد ۲ صفحه ۱۳۵).

۳ــ ضمنت لمن اقتصدان لایفتقر (نکاح وسائل فی النفقات باب ۲۵ ج ۱۵ ص ۲۵۹).

٤ــ و اما المنجیات فخوف الله فی السرو العلانیة و القصد فی الغنی و الفقر و کلمة العدل فی

←

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که قانع و راضی شود به آنچه ازدنیا روزیش شده، از غصه و زحمت و رنج بردن راحت می شود»[۱].

و در تفسیر آیه شریفه «**فلنحیینه حیوة طیبه**» یعنی عطا می کنم به او زندگانی خوش را، امام علیه السلام می فرماید: «حیات طیبه (زندگی خوش) قناعت است»[۲].

ابوذر فریب نمی خورد: عثمان دو یست اشرفی، به دو نفر غلام خود داد و گفت: نزد ابوذر برو ید و بگوئید عثمان به شما سلام رساند و گفته این را برای معیشت خود بگیرید. ابوذر فرمود: آیا عثمان به مسلمانان دیگر این مقدار داده؟ گفتند: نه. ابوذر فرمود: من یکنفر از مسلمانانم و بر سایر مسلمین زیادتی ندارم که این مقدار مال به من بدهد گفتند: عثمان گفته که این از خالص مال خودم هست و به خدا سوگند حلال است. ابوذر فرمود: مرا به این نیازی نیست زیرا من از همه بی نیازترم. گفتند: ای ابوذر، ما که چیزی در خانه تو نمی بینیم که سبب بی نیازی تو باشد. فرمود: بلی، در این ظرف دو قرص نان جو هست که مرا بی نیاز می کند[۳].

و در روایت دیگر است که نظیر این عمل را معاو یه با ایشان کرد و پس از اینکه ابوذر نپذیرفت، آن دو غلام گفتند: ای ابوذر، معاو یه به ما قول داده که اگر تو این مال را بپذیری، ما را آزاد کند پس به خاطر آزادی ما بپذیر. فرمود: اگر این مال را بپذیریم شما از بندگی معاو یه آزاد می شو ید ولی من بندهٔ او خواهم شد. یعنی از این به بعد باید مطابق میلش رفتار کنم (دینم را به دنیایش بفروشم).

در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تألیف سید ابوالاعلی مودودی، پس از اینکه مفاسد کنونی‌جهانی را تماماً از اسراف و تبذیر سرمایه‌داران می داند، می نو یسد: این ثروتمندان زنا را یکی از لوازم زندگی خود قرار داده و گروهی از زنانرا رقاصه‌های زناکار و عده‌ای از مردان را دلالهای بی همه چیز نمودند. آواز و خوانندگی هم یکنوع سرگرمی اینان است و برای همین کار عده‌ای را بعنوان خواننده و رقاص و هنر پیشه و

ـ الرضا و السخط (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۳٤).

۱ــ من قنع بالمقسوم استراح من الهم و الکدو التعب. (سفینة البحار جلد ۲ صفحه ٤٥۲).

۲ــ و سئل عن قوله صلی الله علیه و آله فلنحیینه حیوة طیبة فقال هی القناعه (سفینه البحار جلد ۲ صفحه ٤٥۲).

۳ــ سفینة البحار جلد ۲ صفحه ٤٥۲.

موسیقی دان و آهنگساز، برای خود خریده و به کار واداشتند. ایشان شوق شدید و دیوانه‌واری به بازیها و سرگرمیهای ضد انسانی پیدا کردند و برای همین جهت عده‌ای از دیوانه‌ها، رقاص‌ها، رقاصه‌ها، هنرمندان، هنرپیشگان و نقاشان را میدان دادند.

و از همین جا بود که فنون جدید هنرهای نوینی پیدا شد که هیچ لزومی برای زندگی شرافتمندانه انسانی نداشت بلکه پیدایش و توسعهٔ آن بر ضرر انسانیت و اخلاق تمام شد ــ صید و شکار هم یکی دیگر از سرگرمی‌های مهم و در عین حال منبع ثروت اندوزی سرمایه‌داران شده و روی همین اصل، عده زیادی ازتودهٔ مردم را به عنوان اطرافی و اسکورت به خدمت آوردند که برای آنان و سرگرمیشان به شکار و صید بپردازند و اگر این شهوت سرمایه‌داری گل نکرده بود، آنان نیز صاحب شغل جدی انسانی بودند. این ثروتمندان از خدا بی خبر، گروه قابل توجهی را در راه فراهم ساختن انواع مسکرات از مشروبات الکلی و افیون و حشیش مشغول نمودند. سرمایه‌داران در به کار بردن ثروتهای مادی، حداکثر سوء استفاده را نموده و آنرا در ساختن قصرها و آپارتمانها و کاخهای چند طبقه‌ای و ایجاد باغها و تفریحگاهها و کاباره‌ها و تئاترها و عیاشخانه‌ها از بین بردند. آنان در این اسراف کاری ضد اسلامی و انسانی به جائی رسیدند که ساختمانهای بزرگ و مجللی درست کردند که پس از مرگ در آن دفن شوند و مقبره‌های وسیعی ساختند که بسیار لازم و ضروری بود که به جای آنکه مقبره شود خانه کسانی گردد که خانه و کاشانه‌ای برای استراحت و زندگی ندارند ــ اسراف آنها به جائی رسیده که برای سگهای خود اطاقهای عالی ساخته و بر آن قلاده‌های طلا بسته و مربیانی استخدام نموده‌اند و در این راه ثروت هنگفتی را بیهوده به هدر داده‌اند (در مجله نیواستیتسمن در ۹ ژوئن ۱۹۶۲ می‌نویسد: آمریکائیها در هر سال در حدود سه میلیارد دلار که ۲۴ میلیارد تومان است برای سگها و توله‌هایشان خرج می کنند). در حالی که لازم بود این مال را در راه بر طرف ساختن نیازمندیهای همنوعان بیچارهٔ خود خرج کنند. و ثروتمندان میل شدیدی به زیورهای گرانبها و لباسهای فاخر و ظروف طلا و نقره دارند. دیوارهای منازل را با نقاشی‌های گرانبها و عکسهای پر قیمت و پرده‌های زرباف زینت داده‌اند... «پایان نقل از کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی».

ضمناً این نکته هم یادآوری شود: اینکه می گوئیم صرف فلان مقدار مال نسبت به فقیر اسراف و نسبت به ثروتمند اسراف نیست، اشتباه نشود که ثروتمند هر نوع مخارجی

در هر راهی که خواست بکند مانعی ندارد و صرف مال در عیاشی و هوسرانی برای او جایز است و چون دارائی دارد برای او اسراف نیست بلکه حکم او شدیدتر و تکلیفش بیشتر است.

زیرا زیاده‌روی و صرف مال در مسکن و لباس و فرش و معیشت روزانه و لوازم زندگی، زیادتر از آنچه لازم دارد و سزاوار شأن و لایق به حال او است حرام است. و ثانیاً آنچه از مخارج ضروری و لایق به شأنش زیاد بیاورد، حق ندارد آن را ذخیره کند بلکه باید خمس (یک پنجم) آنرا به موارد معین برساند و اگر مورد وجوب زکات بوده، زکاتش را خارج کند. اگر در ارحام و خویشانش فقیر و گرفتاری است واجب است به مقداری که ترک آن قطع رحم می‌شود، به آنها کمک مالی کند. مثلا اگر رحم فقیرش سرمایه لازم دارد باید سرمایه‌اش بدهد. اگر بدهکار است باید بدهیش را بپردازد. اگر مریض است دارو و وسائل سلامتیش را فراهم کند بلکه واجب است هر مسلمان مضطر و بیچاره‌ای را که از حالش خبردار می‌شود فریاد رسی کند. و اگر به این تکالیف عمل نکرده از کسانی است که خداوند در باره ایشان می‌فرماید: «آنانکه زر و سیم را اندوخته کرده و در راه خدا خرج نمی کنند به عذابی دردناک نویدشان ده ــ روزی که آنرا (سیم و زر را) در آتش دوزخ سرخ کرده و پیشانیها و پهلوها و پشتهایشانرا بآن داغ کنند. این همان است که برای خود ذخیره نموده‌اید اکنون رنج آن گنج را که خود ذخیره کرده‌اید بچشید»[1].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین رسیده که فرمود: «هر کس درهم و دینار ذخیره کند و حق واجبش را نپردازد (در راه بدهکار و ضرر دیده و غیر آنها و در راه خدا انفاق نکند) روز قیامت با آن داغ کرده می شود»[2].

آیات و اخبار وارده در لزوم انفاق در راه خدا و ثوابهای بیشمار آن و تهدید و وعدهٔ عذاب برای بخل کردن از انفاق و جمع کردن مال، بسیار است که ذکر آنها خارج از

۱ــ والذین یکنزون الذهب و الفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نارجهنم فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهور هم هذاما کنزتم لانفسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون (سوره برائة آیه ۳۳).

۲ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله مامن ذی کنز لایؤدی حقه الاجیء به یوم القیمة تکوی به جبینه و جبهته وقیل له هذا کنزك الذی بخلت به (تفسیر المیزان جلد ۹ ص ۶۰).

بحث ما است[1].

شنیده می شود که بعضی از ثروتمندانی که خود را مسلمان می دانند، میلیونها مال خود را در بانکهای خارج ذخیره می کنند که پس از مرگشان شایع و همه می فهمند اینها را نزد خدا چه عذری است؟ اگر بگویند نمی دانستیم، به آنها می گویند: چرا دستورات دینی خود را یاد نگرفتید؟ چرا در مجالس موعظه حاضر نشدید و اگر می دانستید چرا عمل نکردید؟ زهی حسرت ابدی و پشیمانی همیشگی که بهرهٔ چنین ثروتمندانی است.

دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر

چه بسیار ثروتمندانی که نمی دانند غرض و فایدهٔ مال، انفاق در راه خدا است.

مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول

وگرنه «برای نهادن چه سنگ و چه زر» از مال خدا داده که می توانستند در این عالم ذکر جمیل و در آن عالم ثوابها و بهره‌های همیشگی تحصیل کنند. در عوض لعنت در اینجا و حسرت و ندامت و محرومیت بلکه عذابی جاودانی در آنجا برای خود تحصیل می کنند.

باعتبار زمان هم مختلف است: چنانکه نسبت به اشخاص، اسراف فرق می کند همچنین به اعتبار زمان هم مختلف است. زیرا ممکن است صرف مقداری از مال برای معیشت نسبت به شخصی اسراف نباشد، در حالی که اگر سال قحطی و فقر عمومی پیش آید، صرف چنین مقدار برای همین شخص اسراف باشد و بر او واجب می شود که به کمتر از آن معیشت کند و مازاد را به دیگران که گرفتارند بدهد.

معتب خادم امام صادق علیه السلام گوید: وقتی که در مدینه گرانی شده بود امام علیه السلام از من پرسید چه مقدار خوراکی (گندم و جو) داریم؟ گفتم: به مقداری که چندین ماه مصرف کنیم موجود است. فرمود: همه را بیرون ببر و بفروش. گفتم: در مدینه گندم و جو نایاب است. فرمود: بفروش. چون فروختم امام علیه السلام فرمود: مانند سایر

۱ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل ما یؤدی زکوته فلیس بکنزو ان کان تحت سبع ارضین و کل ما لایؤدی زکوته فهو کنزوان کان فوق الارض (تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۲۱).

و قال صلی الله علیه و آله ما من عبدله مال لایؤدی زکوته الاجمع یوم القیمة صفائح یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی به جبهته و جنباه و ظهره حتی یقضی الله بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة و اماالی النار (مجمع البیان ج ۵ ص ۲۶).

مردم برای مصرف منزل روز به روز خریداری کن و فرمود: برای خوراک اهل منزل نصف گندم و نصف جو قرار ده و خدا می داند که من توانائی دارم که خوراک همه را نان گندم خالص قرار دهم لیکن دوست دارم که خداوند ببیند مرا که در اداره کردن امور زندگی به نیکی رفتار کردم[1]

چنانچه نسبت به لباس هم همین است. بعضی از بی خردان به حضرت سجاد علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام ایراد می گرفتند که چرا شما لباس فاخر می پوشید در حالی که اجداد شما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام چنین لباسهائی نمی پوشیدند امام علیه السلام در جواب می فرمود: زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقر عمومی بود و پوشش مناسب آن زمان همان بود که جد ما می پوشید. ولی زمان ما زمان توسعه و گشادگی است و اگر بخواهیم مانند جد خود بپوشیم، به ما توهین می کنند[2].

در روایت دیگر است که حضرت صادق علیه السلام به سائل فرمود: نزدیک بیا پس لباس خود را باز کرد دید امام علیه السلام لباس زبر و کهنه‌ای که متصل به بدن شریفش بود پوشیده است. حضرت فرمود: این را برای تواضع نزد خدا پوشیده‌ام و لباس فاخر را بر روی آن برای چشم تو و امثال تو[3].

اسرافی که همیشه حرام است: باید دانست که سه قسم اسراف است که در همه و در جمیع حالات حرام و اختصاص به شخص یا زمان یا جائی ندارد.

اول، ضایع کردن مال و بی فایده کردن آن هر چند آن مال کم باشد مانند هستهٔ خرما را دور انداختن، هنگامی که قابل استفاده باشد. یا بقیهٔ ظرف آب را ریختن در جائی که آب نایاب باشد و به آن مقدار رفع نیازمندی می گردد. چنانچه در ضمن احادیث

۱ــ عن معتب قال قال لی ابوعبدالله علیه السلام و قد تزید السعر بالمدینة کم عندنامن طعام قال قلت عندنا مایکفینا اشهر کثیرة قال اخرجه و بعه قال قلت له و لیس بالمدینة طعام قال بعه فلما بعته قال اشترمع الناس یوماً بیوم و قال یامعتب اجعل قوت عیالی نصفاً شعیراً و نصفاً حنطة فان الله یعلم انی واجدان اطعمهم الحنطة علی وجهها ولکنی احب ان یرانی الله قداحسنت تقدیر المعیشه (فروع کافی کتاب المعیشه باب الحکرة ج ۵ ص ۱۶۶).

۲ــ صلوة وسائل ابواب ملابس باب ۲۲.

۳ــ صلوة وسائل باب ملابس بواب ۸ ج ۳ ص ۳۵۱.

گذشته ذکر گردید. یا لباسی که قابل استفاده خود یا دیگری است پاره کردن و یا دور انداختن. یا خوراکی را نگهداشتن و به دیگری ندادن تا اینکه ضایع شود مانند روشن کردن چراغ در روشنائی آفتاب و مانند دادن مال به دست سفیه یا صغیری که قدر آنرا نمی داند و آن را تلف می کند و نظائر اینها.

حضرت صادق علیه السلام میوه نیم خورده‌ای را دیدند که از منزل ایشان بیرون انداخته شده بود (مانند اناری که تمام دانه‌هایش را نخورند و دور اندازند یا خربزه و هندوانه را که مقداری از مغزش باقیست دور اندازند). پس آن حضرت خشمناک شد و فرمود: این چه کاری است که کردید اگر شما سیر شدید، بسیاری از مردم هستند که سیر نشدند پس به آنهائی که نیازمندند بدهید[1]

و نسبت به دور ریختن تتمه طعام خصوصاً خورده نان (مگر در صحرا برای حیوانات)، روایات تهدید آمیزی رسیده که ذکرآنهاموجب طول کلام است. و مرو یست که در زمان دانیال پیغمبر به واسطه بی حرمتی به نان و انداختن آن درزیردست و پا به نفرین آن حضرت به قحطی مبتلا شدند به قسمی که به خوردن یکدیگر ناچار شدند.

در وسائل مرو یست که حضرت باقر علیه السلام خواستند به مستراح بروند، خورده نانی افتاده بود. حضرت آنرابرداشتندو به‌غلام‌خود دادند و فرمودند: آنرا نگهدار. پس از برگشتن آن خورده نان را مطالبه فرمود غلام گفت: آنرا پاک کردم و خوردم. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی. گفتند: این غلام کاری نکرده که مستحق آزادی شود. فرمود: چون از نعمت نان احترام کرد و آنرا خورد، بهشت بر او واجب شد. پس دوست نداشتم غلام من باشد کسی که خدا آورا بهشتی فرموده. ومثل همین روایت ازحضرت سید الشهداء علیه السلام نقل شده است[2].

۱ــ عن الصادق علیه السلام انه نظر الی فاکهة قدرمت من داره لم یستقص اکلها فغضب فقال ما هذا ان کنتم شبعتم فان کثیراً من الناس لم یشبعوا فاطعموه من یحتاج الیه. (مستدرك کتاب الاطعمه و الاشربه باب ٦١ صفحه ٩٤).

۲ــ طهارت وسائل باب ۳۹: عن الحسین بن علی علیهما السلام انه دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة فدفعها الی غلام له وقال یا غلام اذکرنی بهذه اللقمة اذا خرجت فاکلها الغلام فلما خرج ـ الحسین بن علی قال یا غلام اللقمه قال اکلتها یا مولای قال انت حرلوجه الله فقال رجل اعتقته قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من وجد لقمة ملقاة فمسح او غسل منهاثم اکلها لم

←

از همین قبیل است پوشیدن لباس فاخری که برای حفظ آبرو است در جائی که در معرض کثیف شدن و ضایع گردیدن است. چنانچه در حدیث گذشته از حضرت صادق علیه السلام ذکر گردید.

خوردن چیزهای مضر هم اسراف است: دوم، صرف کردن مال است درآنچه به بدن ضرر برساند، از خوردنی و آشامیدنی و غیر آنها. مانند خوردن چیزی پس از سیری هر گاه مضر باشد. چنانچه صرف مال در آنچه که برای بدن نافع و صلاح آن است اسراف نیست.

در کافی مرو یست که شخصی از اصحاب امام صادق علیه السلام از آنحضرت پرسید: که در راه مکه گاه هست که می خواهیم احرام ببندیم و نوره بکشیم. و سبوس آرد همراه نداریم که پس از نوره بر بدن بمالیم. به عوض سبوس بدن را با آرد پاکیزه می کنیم و از اینکار اینقدر متأثر می شوم که خدا بهتر می داند. حضرت فرمود: آیااز ترس اسراف ناراحت می شوی؟گفت: آری. فرمود: در چیزی که سبب اصلاح بدن باشد اسراف نیست. بسیار شده که می‌گو یم آرد بیخته را با روغن زیت ممزوج می کنند و بر بدن می مالم. جز این نیست که اسراف در چیزی است که باعث تلف مال شود و به بدن ضرر رساند. گفتم: اقتار که ضد اسراف است کدام است؟ فرمود: آنکه نان و نمک بخوری در حالی که توانائی بر خوردن چیزی دیگری داشته باشی. گفتم:میانه روی کدام است؟ فرمود: آنکه نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن بخوری گاهی از این و گاهی از آن .

صرف کردن مال در محرمات اسراف است: سوم، صرف کردن مال در مصرفهائی که شرعاً حرام است مانند خریدن شراب و آلات قمار و اجرت فاحشه و خواننده و رشوه دادن به حکام و صرف نمودن مال در چیزی که ظلمی در بر دارد، یا ستمی به

تستقر فی جوفه الا اعتقه الله من النار و لم اکن لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار.

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال له بعض اصحابه انانکون فی طریق مکة فنرید الاحرام فنطلی فلایکون معنا نخالة نتدلك بها من النورة فنتدلك بالدقیق وقد دخلنی من ذلك ماالله اعلم به قال علیه السلام امخافة الاسراف قلت نعم قال علیه السلام لیس فیما اصلح البدن اسراف انی ربما امرت بالنقی فیلت بالزیت فاتدلك به انما الاسراف فیها افسد المال و اضر بالبدن قلت فما الاقتارقال اکل الخبز و الملح و انت تقدر علی غیره قلت فما القصد قال الخبز و اللحم و اللبن و الخل و السمن مرة هذا و مرة هذا (نکاح وسائل فی النفقات باب ٢٦).

مسلمانی می زند و نظیر اینها. و در چنین مواردی از دو جهت مخالفت امر خدا و معصیت است: یکی گناه بودن اصل عمل و دیگر اسراف بودن صرف مال در آنها.

در تفسیر عیاشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه «لا تبذر تبذیرا» را پرسید. فرمود: کسی که در غیر طاعت خدا خرج می کند مبذر است و کسی که در راه خدا صرف می کند میانه رو است.

آیا در خیر اسراف می‌آید: ظاهر بعضی از آیات شریفه و روایاتی که در مدح ایثار رسیده، آن است که انفاق مال در راه خدا در هر حالی هر چند صاحب مال خودش سخت به آن نیازمند باشد و بهر مقداری که باشد هر چند تمام دارائیش را بدهد، اسراف نیست بلکه مطلوب و مستحب است. مانند آیه شریفه «ایثار می کنند انصار، مهاجران را بر نفسهای خویش (یعنی اموال و منازل را از خود بازمی گیرند و به ایشان می دهند) هر چند خودشان فقیر و محتاج به آن اموالند. و هر کس نفس خود را از بخل نگاهدارد پس ایشان گروه رستگارانند»[1].

ایثار آن است که شخص به چیزی نیازمند است درعین حال، نیازمندی دیگری را بآن چیز می بیند، از خود می گیرد و به او می دهد[2].

۱ــ و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (سوره ۵۹ آیه ۹).

۲ــ در تفسیر منهج الصادقین ازعاصم بن کلیب که از راویان اهل سنت است نقل نموده که فقیری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و از فقر و گرسنگی شکایت کرد. آن حضرت به حجره‌های خود فرستاد که طعامی حاضرکنند. خبرآوردند که هیچ نیست. پس آن حضرت به اصحاب فرمود: آیا کسی هست این مسکین را طعام دهد و راضیش نماید؟ امیرالمؤمنین عرض کرد: این مسکین امشب میهمان من است پس او را به خانه برد و حضرت فاطمه علیهاالسلام را ازحال او آگاه ساخت. فاطمه فرمود: یا علی طعام به مقدار یکنفر موجود است و آنرا برای دخترم زینب گذاشته ام و اختیار با شما است. حضرت فرمود: مصلحت آن است بچه را بخوابانی و چراغ را خاموش نما، زیرا طعام اندک در نظر میهمان خالی از استخفاف نباشد. پس فاطمه علیهاالسلام چنان کرد و آن طعام رانزد مسکین گذاشت و از آن خورد تا سیر شد و هنوز از آن طعام چیزی مانده بود و گفت سیر شدم و خداوند به طعام شما برکت داد و خشنود اززند آن حضرت بیرون رفت. و در روایت دیگر است که از تتمه آن طعام آن حضرت وفاطمه و حسنین وزینب و فضه و همسایگان خوردند و سیر شدند. و فردای آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام مطالب گذشته را خبر داد و خداوند این آیه را نازل فرمود

←

در سورهٔ هل اتی می فرماید: «می خورانند طعام را در راه دوستی خداوند (یا با دوست داشتن آن طعام) مسکین و یتیم و اسیر را»[1]. و به اتفاق مفسرین آیه شریفه در شأن حضرات امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضهٔ خادمه است که سه روز روزه گرفتند و به آب افطار نمودند و نانهای خود را در راه خدا انفاق کردند.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید کدام صدقه افضل است؟ فرمود: «مردی که تهی دست باشد و به مشقت تصدق کند. آیا نشنیده‌ای آیه شریفه «و ایثار می کنند بر خودشان هر چند به آن نیازمندند»[2]؟

و در کافی از سماعه روایت نموده که از امام صادق علیه السلام پرسید از کسی که زیادتر از قوت یک روز نداشته باشد، آیا می باید به کسی که قوت آنروز را ندارد چیزی بدهد و کسی‌که قوت یک ماه خود را دارد، آیا به کسی که قوت یک ماه را ندارد باید چیزی بدهد و همچنین نسبت به یک سال ــ یا اینکه اینها همه از جمله کفاف است که اگر از آنها چیزی ندهد، نمی شود او را ملامت کرد؟ حضرت فرمود: اینجا دو چیز است: یکی آنکه افضل و بهترین شما کسی است که در رغبت و میل به احسان و مقدم داشتن دیگران بر خود حریص‌تر باشد. زیرا خداوند می فرماید: «**و یؤثرون علی انفسهم**» و دیگری آن است که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف نمی شود ملامت کرد. و دست دهنده بهتر است از دست گیرنده و ابتدا کن در انفاق به کسانی که متکفل معیشت ایشان هستی.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که «مقدم داشتن دیگران بر خود بلندترین درجات ایمان است»[3].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خیری در اسراف نیست و اسرافی در خیر و راه خدا نیست»[4].

باید همه جا میانه روی کرد: در مقابل این آیات وروایات، ایات و اخباری است که امر به اقتصاد و میانه روی در انفاق می کند مانند این آیه شریفه «در عطا کردن

«و یؤثرون علی انفسهم ...»

۱ــ و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (سورهٔ ۷۶ آیه ۸).

۲ــ ای الصدقة افضل فقال علیه السلام جهد المقل (کافی ج ٤ ص ۱۸ باب الایثار).

۳ــ عن علی علیه السلام الایثار اعلی الایمان (در رالکلم)

٤ــ لاخیر فی السرف ولاسرف فی الخیر (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ٦١٦).

امساک بسیار مکن مانند کسی که دستش به گردنش بسته شده باشد. و هر چه داری به مردم مده مثل کسی که دست خود را می گشاید که هیچ در دستش نماند (تا به سبب امساک زیاد نزد عقلا سزاوار ملامت گردی و به سبب بخشش زیاد مغموم و متحیر بمانی) پس بنشینی ملامت و حسرت زده»[1].

و در سوره فرقان می فرماید: «بندگان خدا کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند زیاده روی نمی کنند و امساک و بخل هم نمی‌ورزند بلکه به میانه روی انفاق می کنند»[2].

در روایت ابن ابی عمیر است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنای آیهٔ «**وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین**» را پرسید. حضرت فرمودند: فلان شخص انصاری زراعتی داشت و چون محصولش به دست می‌آمد، تمامش را به فقرا می داد و خود و عیالش بی چیز می ماندند. خداوند کار او را اسراف خواند و فرمود: حق زراعت را که خدا قرار داده، بدهید و لیکن اسراف نکنید. چون خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که شخص مالش را در راه حق انفاق می کند در حالی که اسراف کننده است»[3].

جمع بین دو دسته آیات و اخبار: برای جمع این دو دسته از آیات و اخبار و رفع تعارض بین آنها، علما وجوهی ذکر کرده‌اند: از طبرسی در شرح کافی نقل شده که ممکن است گفته شود: ادلهٔ حسن ایثار، راجع به زمان فقر عمومی است مانند صدر اسلام. و ادلهٔ اقتصاد راجع به زمان توسعه است. یا اینکه به اعتبار اختلاف حالات گیرنده است. یعنی بعضی از افراد گیرنده به واسطه دارا بودن بعضی مقامات و حالات سزاوار ایثارند و بعضی دیگر سزاوار اقتصاد با آنهااست و همچنین نسبت به انفاق کنندگان. یعنی کسانی که دارای مقام یقین و درجهٔ کامل ایمان و صاحب نفس مطمئن اند، سزاوار حال ایشان ایثار است و کسانی که اینطور نیستند و پس از ایثار ممکن است دچار اضطراب و

۱ــ ولا تجعل یدك مقلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً (سوره ۱۷ آیه ۳۱).
۲ــ والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا (سوره ۲۵ آیه ٦٧).
۳ــ ان الرجل لینفق ماله فی حق و انه لمسرف (فقیه ج ۲ ص ۲۵).

پریشانی شوند، سزاوار حالشان اقتصاد کردن است. چنانچه حال عموم مؤمنین غیر از صدیقین چنین است و آیه «**ولا تجعل یدك ...**» هر چند خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است لیکن مراد تعلیم به مؤمنین است[1].

و از شهید اول چنین نقل شده که، ادله حسن ایثار، راجع به ایثار برخود است یعنی چیزی که شخصاً به آن نیاز دارد به مستحق بدهد. و ادلهٔ اقتصاد راجع به کسی است که عیالمند است و نباید دیگری را بر عیالش ترجیح دهد. یعنی چیزی که مورد نیاز عیال است، به مستحق دیگری ندهد. خلاصه ایثار بر نفس مستحب است نه بر عیال و نیز فرموده: مکروه است شخص تمام دارائیش را صدقه دهد مگر اینکه اطمینان ببرد باری خودش داشته باشد و نیز عیالمند نباشد[2].

مرحوم سید محمد کاظم یزدی هم می فرماید: «در حرمت اسراف به دلیل قرآن مجید و سنت و اجماع علما ، اشکالی نیست و مراد از اسراف صرف کردن مال است در جهتی که نزد عقلا لغو و بیفایده باشد. هر چند از جهت زیاد بودن بر مقدار حاجت یا بر مقدار لایق به حال او باشد و آیا اسراف در وجوه خیریه جاری است یا نه؟ پس از جماعتی که از آن جمله علامه در کتاب تذکره است، نقل شده که صرف مال در راه خیر اگر از اندازه‌ای که لایق به حال او باشد، زیادتر شد اسراف است. و از مشهور علما چنانکه در کتاب مسالك است، اسراف در خیر نیست. چنانچه در حدیث مشهور است «**لاسرف فی الخیر کما لاخیر فی السرف**» و قول اول احوط است. چون از جمله‌ای از اخبار مستفاد می شود (سپس روایت ابن ابی عمیر و صحیحهٔ بزنطی، و چند روایت دیگر را نقل کرده و آنگاه می فرماید) این روایات و آیات که از اسراف منع می کند آیه ایثار را نسخ می کند به شهادت روایات مسعده تا اینکه می فرماید: پس بعضی از میهمانیها و عطایا از بعضی اشخاص که لایق به حالشان نیست و نزد عقلا تجاوز از حد و لغو شمرده می شود و از جهت دهنده یا از جهت گیرنده، غرض عقلائی در آن نیست، محل اشکال است و همچنین مخارج دیگری که داخل در این عنوان باشد. اگر چه بالذات امر مطلوبی باشد. بلی در بعضی اخبار اسراف در نفقهٔ حج و عمره استثنا شده است و از پیغمبر اکرم صلی‌ـ

۱ــ دار السلام نوری جلد ۲ صفحه ۱٤۹.
۲ــ دار السلام نوری جلد ۲ صفحه ۱٤۹.

الله علیه و آله رسیده:[1] «هیچ نفقه‌ای نزد خدا، دوست داشتنی‌تر از نفقه‌ای که از روی میانه روی باشد نیست و دشمن می دارد اسراف را مگر در حج»[2].

در خیر اسراف نیست: به نظر مؤلف قول مشهور اقوی است و در خیر اسراف نیست. یعنی اگر کسی برای خدا نه هوای نفس در موردی که دانسته شود رضای خداوند در انفاق است هر چه بدهد اسراف نیست هر چند تمام دارائیش را بدهد و آیات و روایاتی که دلالت بر حرمت اسراف و لزوم اقتصاد دارد به آن معارضه ندارد.

چون بسط کلام در جواب از این ادله خارج از وضع این رساله است و بنا نیست که این کتاب به صورت استدلالی نوشته شود تا همه بتوانند از آن بهره ببرند. به طور اجمال اشاره می‌شود که آیه **«ولا تجعل یدك»** به قرینه کلمه **«محسوراً»** نهی اشفاقی است نه تحریمی و نه کراهت به معنای‌اصطلاحی و آیه **«و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا»** محتمل است که مراد انفاق در خصوص معیشت باشد نه انفاق فی سبیل الله. و بر فرض عموم می توان گفت که شاید مراد این است که «کسانی که در انفاق کردن بخل نمی کنند وزیاده از حد هم خرج نمی کنند عباد الرحمن‌اند» یعنی همین قدر در نیکی آنها و بندهٔ مطیع بودنشان کافی است.

و آیهٔ **«و آتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا»** محتمل است جمله **«ولا تسرفوا ان الله لایحب المسرفین»** جملهٔ مستقل باشد و بنابر اینکه مربوط به قبل باشد به قرینه روایت وارده در تفسیر آن، مراد آن است که در هنگام رسیدن زراعت تمام آنرا انفاق کنند و عیال خود را محروم و معطل نمایند و شکی در اسراف بودن این عمل نیست. زیرا انفاق. مستحب و تکفل عیال واجب است و کسی که واجب النفقه خود را معطل گذارد و هر چه دارد انفاق کند البته معصیت کرده و خلاف رضای خدا را مرتکب شده است. بلی در صورتی که مطمئن باشد از طریق دیگر می تواند معیشت ایشان را تأمین نماید. یا اینکه عیال او حق خود را اسقاط نمایند. ایثار کردن و هر چه هست در راه خدا دادن صحیح است. چنانچه بر همین وجه عمل ائمه حمل می شود. مثلاً امیر المؤمنین علیه السلام که

۱ــ ما من نفقة احب الی الله من نفقة قصد و یبغض الاسراف الا فی حج و عمرة (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ٦١٦).

۲ــ جلد ۲ غایة القصوی ـ ضمن مسائل متفرقه.

مکرر ایثار فرموده و هر چه داشت انفاق می کرد و باغی را که به دوازده هزار درهم فروخت، همه را به فقرا داد و چیزی برای عیال خود بر نداشت. و بالجمله هیچگاه آنحضرت و سایر بزرگان عائله خود را معطل نمی گذاشتند و اگر گاهی ایثار می فرمودند، مطمئن بودند که از راه دیگر، معیشت عیالشان تأمین می گردد. نظیر آنچه در بارهٔ آیات شریفه بیان گردید. در روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و مذمت می‌فرماید «کسی که پیش از مرگش تمام دارائیش را انفاق کرد و اولاد صغار خود را بیچاره گذارد» نه اینکه انفاق تمام دارائی بد است بلکه در این مورد خطا است. زیرا کسی که صغاری دارد و می داند پس از او معطل و مضطر می شوند، باقی گذاردن‌مال برای ایشان خودش فی سبیل الله است.

و نظیر همین است آنچه ازنهی از وصیت بیش از ثلث رسیده بلکه امر شده که کسانی که مال زیادی ندارند و ورثه‌شان ضعیفند کمتر از ثلث وصیت کنند.

خلاصه این روایات، ارشاد به مورد اهم است برای انفاق نه نهی از انفاق کلی و از آنچه در معنای‌آیه گفته شد جواب از روایت ابن ابی عمیر ظاهر می شود. اما جواب از صحیحه بزنطی محتمل است که در آن موردی که امام علیه السلام نهی انفاق بیشتر را می فرماید، در آن مورد استحقاق بیش از این انفاق نبوده است. و در روایت فقیه ممکن است اشاره به اشخاصی باشد که انفاق مستحب می کنند در حالی که ترک انفاق واجب کرده‌اند. و جواب روایت مسعده ظاهرش این است که امام علیه السلام در جواب ادعا و ایراد صوفیه به آنحضرت نسبت به وجوب ایثار، بیاناتی برای عدم وجوب ایثار فرموده و اینکه انفاق به عیال و ارحام از موارد انفاق فی سبیل الله است و جملهٔ **«لوکان نهی‌الله منه رحمة منه للمؤمنین»** که در روایت مذکوره است شاهد است آیاتی که امر به اقتصاد و نهی از زیاده روی در انفاق فرموده تماماً نهی ترحمی و اشفاقیست.

چگونه می توان گفت ایثار مذموم است در حالی که عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام چنین بود و آیاتی که در بارهٔ ایثار اهلبیت‌علیهم السلام‌مانند سورهٔ هل اتی و آیه ایثار و آیه نجوی و غیره[1] رسیده بزرگترین شاهد این مطلب است و روایات وارده در حالات ائمه بسیار است. مانند اینکه حضرت مجتبی علیه السلام سه

۱ــ الذین ینفقون اموالهم فی اللیل و النهار سراً و علانیة. (سوره بقره آیه ٢٧٤).

مرتبه تمام دارائی خود را با فقرا بالمناصفه تقسیم فرمود وانفاقهای حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر ائمه مشهور است. از آنجمله حضرت رضا علیه السلام روز عرفه ای در خراسان تمام دارائی خود را انفاق فرمود. فضل بن سهل گفت: آقا این چه ضرر و غرامتی است که متحمل شده اید؟ فرمود: بلکه این غنیمت بود که بهرهٔ من شد.

و در روز نوروزی که به خواهش مأمون، آن حضرت جلوس فرموده بود و اموال و هدایای بسیاری نزد آن حضرت جمع شده بود، همه را به یک نفر مداح که اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود مرحمت فرمود.

از حضرت صادق علیه السلام مرو یست که اگر تمام دنیا ملک من باشد و بمنزله لقمه ای شود و در دهان مؤمنی گذارم، خود را مسرف نمی بینم.

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرو یست که فرمود: «اگر دنیا و انچه در آن است لقمه شده و آن را به عالم با ایمانی دهم، ترسناکم ازاینکه در ادای حق او کوتاهی کرده باشم و اگر نادان فاسقی را از تمام دنیا چیزی به او ندهم جز جرعه آبی که در حال تشنگی به او دهم، می ترسم از اینکه اسراف کرده باشم»[1].

و نیز فرمود: «اگر تمام دنیا لقمه ای شود و به کسی که خدای را از روی اخلاص عبادت می‌کند بدهم، خود رادرادای حق او مقصر می بینم و اگر به کافر هیچ ندهم از دنیا تا از گرسنگی بمیرد پس جرعهٔ آبی به او دهم خود را مسرف می بینم»[2].

و خلاصه دو حدیث شریف آن است که اگر تمام دنیا را به مؤمن دانای با اخلاصی دهند هیچ اسرافی نیست چون با مورد است و اگر به کافری بس جرعهٔ آبی داده شده خوف اسراف است چون احسان به او بی مورد است.

و از بسیاری از بزرگان علما ایثارها نقل گردیده و بعضی هم بآثار عظیمهٔ دنیوی آن نیز رسیده اند مانند محقق اردبیلی. چنانچه در کتاب روضات الجنات می نو یسد: در

۱ــ لو جعلت الدنیا و ما فیها لقمة و اعطیتها عالماًمؤمناً لخفت ان اکون مقصراً فی حقه ولو منعت الدنیا و ما فیها کلها من جاهل فاسق الاجرعة ماء اعطیته فی حال عطشه لخفت الاسراف (تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

۲ــ لو جعلت الدنیا کلها لقمة واحدة و لقمتها من یعبد الله خالصاً لرأیت انی مقصر فی حقه ولو منعت الکافر منها حتی یموت جوعاً ثم اذقتها شربة من الماء لرأیت انی قد اسرفت (سفینة البحار جلد ۱ صفحة ۴۰۸).

سال قحطی و گرانی اجناس، ایشان هر چه داشت با فقرا تقسیم می‌فرمود و خود را به منزلهٔ یکی از آنها قرار می داد و در بعضی از سالها پس از آنکه هر چه بود داد، زوجه اش بر او خشم کرد و گفت: در چنین سال سختی، اولادت را به گدائی انداختی. پس آن مرحوم خانه را ترک کرد و به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت. روز دوم شخصی در خانه آن مرحوم آمد و چند بار گندم بسیار خوب و چند بار از بهترین آردها تسلیم اهل خانه کرد و گفت: اینها را آقای اردبیلی فرستادند و خودشان در مسجد کوفه معتکف هستند. و چون آن مرحوم پس از اعتکاف به منزل آمد زوجه اش گفت گندم و آردی که فرستادید بسیار خوب بود. محقق که از این واقعه بی خبر بود دانست لطف خاص الهی است. سجدهٔ شکر کرده و حمد و خدای‌را بجای آورد و مکرر واقع می شد که بر سرش عمامه بزرگ قیمتی بود و در راه سائلی می رسید، قطعه ای از آن را جدا می کرد و به او می داد و گاهی با سر برهنه به خانه بر می گشت.

و بالجمله حسن انفاق در راه خدا هر چه و بهر اندازه باشد بدیهی است و در آن اسراف نیست مگر در صورتی که مستلزم ترک انفاق واجب باشد یا مورد اهمی در بین باشد یا اینکه مورد انفاق استحقاق آن مقدار را نداشته باشد. چنانچه مفصلاً در صفحات قبل ذکر شد.

اسراف در عقاید و اعمال: آنچه ذکر شد راجع به اسراف در مال بود و چون اسراف در لغت به معنی تجاوز از حد و زیاده روی است، بنابراین در امور اعتقادی و همچنین در تمام افعال و اعمال انسانی متصور است.

اسراف در عقیده آن استکه در بارهٔ خود یا دیگری چیزی را که دروغ و سزاوار نیست، معتقد شود. مانند اعتقاد فرعون به ربوبیت خودش که گفت: «برای شما غیر از خودم خدائی نمی شناسم»[1]. و پروردگار عالم او را از مسرفین خواند. چنانچه می فرماید: «فرعون در زمین علو کرد و به درستی که از اسراف کنندگان است»[2].

یا اینکه آنچه را که سزاوار تصدیق واعتقاد آن است باور نکنند مانند اعتقاد به خدا و نبوت پیغمبران و امامت ائمه و معاد و غیره. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «و

۱ــ ما علمت لکم من اله غیری (سورهٔ ۲۸ آیه ۳۸).

۲ــ و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین (سوره ۱۰ آیه ۸۳).

اینچنین جزا می دهیم کسی که از حد بگذراند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد. وعذاب آخرت سخت تر و باقی تر است»[۱].

اسراف در افعال آن است که آنچه را که سزاوار نباشد بجای آورد. یا آنچه سزاوار است بکند ترک نماید. چنانچه قوم لوط را که مرتکب عمل زشت و شنیع لواط می شدند مسرف خوانده و می فرماید: «جز این نیست که شما از روی شهوت نزد مردان می رو ید و زنان را ترک می کنید بلکه شما گروه اسراف کنندگانید»[۲]. زیرا بذر را در غیر محل زرع قرار می دهید.

بلکه هر گناه فعلی یا قولی که از انسان سر زند اسراف است و هر گناهکاری مسرف است. چنانچه در سورهٔ زمر می فرماید «بگو ای بندگان من که اسراف کرده اند به انجام گناهان زیاد بر ضرر نفسهای خودشان (یعنی افراط نمودند و از حد معصیت را گذرانده اند) از رحمت خدانومید نشو ید»[۳] یعنی رو به خدا آورند تا خدا آنها را رحمت فرموده بیامرزد.

سزاوار است که مؤمنین در امور مباح هم سعی کنند که اسرافی از آنها سر نزند مانند اسراف در خواب و بیداری و حرف زدن و خوردن چنانچه در حدیث است خدا دشمن می دارد هر پر خور پر خوابی را[۴].

و به طور کلی هر کاری که به آن اشتغال دارند، سعی کنند از حد تجاوز نکند و برای دانستن شرح و تفصیل این مطلب به کتاب معراج السعاده و حلیة المتقین و سراج الشیعه و غیره از کتابهائی که در باب آداب زندگی و معاشرت از نظر شرع مقدس رسیده مراجعه نمایند.

۱ــ و کذلك نجزی من اسرف و لم یؤمن بآیات ربه و لعذاب الاخرة اشد و ابقی (سورهٔ ۲۰ آیهٔ ۱۲۷).

۲ــ انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون. (سوره اعراف آیه ۸۱).

۳ــ قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم. (سورهٔ ۳۹ آیه ۵۳).

٤ــ ان اللّه یبغض کل اکول نئوم.

بازگشت به فهرست

۳۳ـ کبرورزیدن

سی و سوم از کبائر منصوصه کبر است که در روایت فصل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ذکر شده و شیخ انصاری هم در مکاسب اعتبار روایت مزبور راتضمین نموده و فرموده است: اعتبار سند آن کمتر از صحیحه نیست. و نیز در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شمارهٔ کبائر می فرماید «**و استعمال التکبر و التجبر**» و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است. در سورهٔ زمر می فرماید «آیا نیست در دوزخ آرامگاه تکبر کنندگان»[۱] یعنی بلی، جای ایشان دوزخ است و نیز می فرماید «در آئید بدرهای دوزخ در حالی که در آن همیشگی باشیدپس بد جایگاهی است دوزخ برای تکبر کنندگان»[۲] و در سورهٔ مؤمن می فرماید «اینچنین مهر می کند خداوند بر هر دل تکبر کنندهٔ سرکش»[۳] که خود را از دیگری برتر داند تا بدان مهر و نشانه شناخته شود و آیات وارده در موضوع تکبر بسیار است و تذکر بآیاتی که در بارهٔ کبر ورزیدن شیطان رسیده کافی است، که به واسطه این عمل رجیم و ملعون و مبتلا به عذاب همیشگی گردید. چنانچه در سوره بقره می فرماید «شیطان بآدم سجده نکرد و تکبر نمود

۱ــ الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین (سوره ۳۹ آیه ٦۱).

۲ــ قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین (سورهٔ ۳۹ آیه ۷۲).

۳ــ کذلك یطبع الله علی کل قلب متکبرجبار (سورهٔ ٤۰ آیه ۳۷).

و از کافرین گردید»[1].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: « از آنچه از کار خدا در بارهٔ ابلیس شد عبرت بگیرید زمانی که باطل کرد عمل دراز و جد و جهد بی اندازه‌اش را، در حالی که خدا را در ظرف ششهزار سال عبادت کرده بود و معلوم نیست آیا از سالهای دنیوی بوده یا از سالهای اخروی (که هر روزش هزار سال است) به سبب کبر یکساعت که با آدم نمود. پس کیست پس از ابلیس که از عذاب خدا سلامت بماند که به مثل معصیت او اقدام کرده باشد؟ اینطور نیست که خداوند آدمی را داخل بهشت کند به امری که به سبب آن از بهشت ملکی را بیرون کرد و جز این نیست که حکم خداوند در حق اهل آسمان و زمین یکی است و میان خدا و کسی از خلقش رخصتی نیست در مباح ساختن چیزی که خاصهٔ او است که حرام گردانیده است آنرا بر تمام عالمیان» (یعنی کبریائی و بزرگواری) و پس از کلماتی چند می‌فرماید: «مانند قابیل که بر برادر خود هابیل بدون آنکه خداوند مزیتی بر او قرار داده باشد، تکبر کننده نباشید تنها بزرگ دانستن خود او را گرفت از عداوتی‌که از حسد ناشی می‌شد و از آتش غضب حمیت و عصبیت درقلبش آتش زد و شیطان در دماغش از باد کبر و نخوت دمید چنان کبری که به پشیمانی همیشگی مبتلایش کرد و گناه تمام قاتلها تا روز قیامت او را گرفت»[2] خلاصه قابیل به واسطه تکبری که به برادرش نمود، به بدبختی همیشگی و سخت‌ترین عذابها مبتلا گردید.

پس از جملاتی چند می‌فرماید: «از آنچه به امتهائی که پیش از شما تکبر نمودند رسید عبرت بگیرید. از غضب و انتقام الهی و عقوبتها و عذابهای او پند بگیرید به جاهای صورتهایشان در قبرها و جاهای افتادن پهلوهایشان، و پناه به خدا ببرید از اسبابی که کبر

۱ــ ابی و استکبر و کان من الکافرین (سوره ۲ آیه ۳٤).

۲ــ الحمد لله الذی لبس العزو الکبریاء واختار هما لنفسه دون خلقه وجعلهما حمی و حرماً علی غیره و اصطفاهما لجلاله و جعل اللعنة علی من نازعه فیهما من عباده الی ان قال فاعتبروا بماکان من فعل الله بابلیس اذا احبط عمله الطویل و جهده الجهید و کان قد عبدالله ستة آلاف سنة لایدری امن سنی الدنیا ام من سنی الاخرة علی کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصیته کلا ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشراً بامر اخرج منها ملکا و ما بین الله و بین احد من خلقه هوادة. فی اباحة حمی حرمه الله علی العالمین ـ الخ (نهج البلاغه خطبه قاصعه ۱۹۱).

می‌آورد چنانکه از حوادث روزگار به او پناه می‌برید».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سه طایفه اند که خداوند در قیامت با آنها سخن نمی‌فرماید (یعنی مورد غضب خدایند) و به نظر رحمت به ایشان نمی‌نگرد و برایشان عذاب دردناکی است: پیرمرد زناکار، حاکم ظلم کننده، فقیر متکبر»[1] یعنی عذاب این سه دسته از جوان زناکار و جبار غیرحاکم ومتکبر غیر فقیر بیشتر است و جهت آنهم ظاهر است. زیرا مقتضی گناه در سه طایفه مزبور موجود نیست. پیری که آتش شهوت که در سن جوانی است در او نیست، هر گاه زنا کند معلوم می‌شود خیلی بی حیا است و اعتنائی به احکام خدا ندارد و لذا عقوبت پیرها در بیشتر گناهان بیش از جوانان است. اما نسبت به حاکم، چون قوه وسلطه‌ای که خداوند به او داده است برای بسط عدل است اگر ستم را پیشه کند، علاوه بر گناه، کفران نعمت خدا را که کرده در حقیقت منکر بندگی خود شده است. و اما گدای متکبر، چون یکی از اسباب بزرگی فروختن، مال است و کسی که ندارد و تکبر هم می‌کند، معلوم می‌شود خبیث و معاند با آفریدگار است.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسد: کمترین درجات الحاد یعنی انحراف از حق چیست؟ حضرت فرمود: کمترین درجاتش کبر است[2]. و حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «اظهار عزت و بزرگی و کبریائی به منزلهٔ دو لباس و یژهٔ خدا است. (یعنی چنانچه در لباس مخصوص سلطان کسی حق شرکت ندارد، در این دو صفت هم هیچ مخلوقی حق شرکت با خدا را ندارد) پس هر کس به یکی از این دو صفت دست اندازد خداوند او را در دوزخ سرنگون می‌فرماید»[3].

و نیز فرمود: کبر و بزرگی به منزلهٔ لباس مخصوص خداوند است و کسی که تکبر می‌کند در صفت و یژهٔ خداوند، بااو ستیزه نموده»[4] زیرا شخص متکبر در حال تکبر کردن،

۱ــ ثلثة لایکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک جبار و مقل مختال (کافی ج ص ۳۱۱)

۲ــ عن حکیم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد فقال علیه السلام ان الکبر ادناه (کافی ج ۲ ص ۳۰۹).

۳ــ العز رداء الله والکبر ازاره فمن تناول شیئاً منه اکبه الله فی جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

٤ــ الکبر رداء الله و المتکبر ینازع الله ردائه (کافی ج ص ۳۰۹)

بندگی خود و اینکه همه چیزش از خدا است فراموش کرده و خود را مستقل می داند و فرعون وار می گوید من بزرگتر و بالا ترم من چنینم و چنانم پس در آن حال در مقابل حضرت احدیت قرار گرفته، دعوی ربوبیت می کند. و خلاصهٔ کلام آن است که انسان می تواند به هر یک از صفات خدا که بشود، بشر دارا شود، متصف گردد. مانند عفو، رحم، جود، احسان، کرم، حلم، علم، محبت، رأفت، بلکه درجات قرب به مقدار شدت وضعف ظهور این صفات است. لیکن صفت عزت و عظمت و کبریائی از صفات مختص خدائی است و هیچ بنده را نمی رسد که خود را به این دو صفت متصف سازد.

در قرآن مجید می فرماید: «بزرگی و بزرگواری و یژهٔ خداوند است در آسمانها و زمین»[1].

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در دوزخ دره ایست و یژهٔ متکبران که آنرا سقر می گویند: از سختی گرمای خود به خداوند شکایت کرد و اجازه خواست دمی برزند پس دمی برکشید و دوزخ را سوخت»[2].

و نیز فرمود: «جز این نیست که متکبران به صورت مورچه های ریز محشور می شوند و مردم آنها را پایمال می کنند تا خداوند از حساب خلائق فارغ شود»[3].

علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: این خبر دلالت دارد که ممکن است انسان در روز رستاخیز خردتر از پیکرهٔ دنیای خود باشد، با اینکه همه اجزای اصلی یا برخی از آن در او باشد و سپس اجزای دیگر بدان اضافه شوند و درشت تر شود زیرا دور است تا این حد هم اجزای درهم کوبیده شوند و ممکن است مقصود این باشد که با پیکری بدینصورت خوار محشور شوند گرچه تنشان بزرگتر باشد. یا مقصود از صورت مورچه، بیان پستی و خواری آنها باشد. یعنی پایمال مردم محشور شوند در هر صورتی که هستند.

کبر و تکبر و اقسام آن: کبر حالتی است که در انسان از خود بینی پدید می آید که خود را بالا تر و بزرگتر از دیگری (یا دیگران) می داند و ظاهر ساختن این حالت را در

۱ــ و له الکبریاء فی السموات والارض (سوره ٤٥ آیه ٣٦).

۲ــ ان فی جهنم لواديا للمتکبرین یقال له سقرشکا الی الله عزوجل شدة حره و سأله ان یأذن له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۳ــ ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یتوطأهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب (کافی ج ۲ ص ۳۱۱).

گفتار و کردار تکبر می گویند و بر سه قسم است: کبر در برابر خدا و کبر در برابر پیغمبر و امام و کبر با مردم.

کبر در برابر خدا دارای انواعی است. گاهی انسان جاهل و مغرور را حالتی دست می دهد که در آن حال خود را مستقل دانسته، هستی و تمام شؤون خود را از خودش می داند و حاضر نیست خود را مخلوق وزیر دست و تحت تدبیر و تربیت خدا بداند و به زبان حال و قال می گوید منم که چنین کردم و چنان خواهم کرد و در اثر توانائی محدود ظاهری و مستی مال و جاه، خدائی و پروردگاری آفریدگار را تصدیق ندارد و ظلمت کفر تمام دلش را گرفته است.

در قرآن مجید می فرماید: «نیست در سینه های ایشان مگر کبر و سرکشی که به آن نخواهند رسید»[1] (و به مقتضای آن یعنی نه در دنیا و نه در آخرت به بزرگی و غالب شدن بر حق نخواهند رسید) و در جای دیگر می فرماید: «کسانی که سرای دیگر را باور نمی کنند، دلهایشان انکار کننده است و ایشان تکبر کنندگانند»[2].

گاهی این غرور و نخوت و کبر شدیدتر شده واز خودش تجاوز می کند و در بارهٔ دیگران هم دعوی ربوبیت و الوهیت می کند و می گوید: من فلان جمعیت را اداره می کنم و آنها تحت تصرف و تربیت منند. چنانچه فرعون احمق می گفت: من پروردگار بزرگتر شمایم[3]. و برای مدعای خودش دلیل می آورد که «آیا برای من سلطنت و تصرف در ملک مصر نیست و جمیع شؤون این مملکت که از آن جمله جریان نهرها اززیر قصرهای من است آیا مال من نیست»[4] و گاهی می گفت غیر از خودم برای شما خدائی سراغ ندارم»[5].

و مانند نمرود بدبخت که حتی زندگانی و مرگ را از خودش می دانست و می گفت« من زنده می کنم و می میرانم»[6].

۱ــ ان فی صدورهم الاکبر ما هم ببالغیه (سوره ٤٠ آیه ٥٦).

۲ــ فالذین لایؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة و هم مستکبرون. (سوره نحل آیه ۲۳).

۳ــ انا ربکم الاعلی (سوره ۷۹ آیه ۲٤).

٤ــ الیس لی ملك مصر و هذه الانهار تجری من تحتی (سوره ٤۳ آیه ٥٠).

٥ــ ما علمت لکم من اله غیری (سوره ۲۸ آیه ۳۸).

٦ــ قال انا احیی و امیت (سوره ۲ آیه ۲٦٠).

و دلیلش این بود که دو نفر مقصر را از زندان آوردند یکی را کشت و دیگری را زنده نگهداشت.

گاهی نیز در اثر جهل و غرور، از بندگی و اطاعت اوامر و نواهی خداوند تکبر می کند هر چند منکر خدا نیست. چنانچه در سورهٔ نساء می فرماید اباء و امتناع ندارد مسیح علیه السلام و ملائکه مقربین که بندهٔ خدا باشند و کسی که از بندگی خدا امتناع ورزیده و تکبر و سرکشی کند، پس به زودی همگی ایشان را بسوی خود جمع فرماید پس آنهائی که ایمان آوردند و کارهای شایسته بجای آوردند پس مزدهایشان رابه ایشان تمام می دهد و از فضل خود به آنها زیاده می دهد. اما آنهائی که زیر بار اطاعت و بندگی او نرفته تکبر و سرکشی کردند پس آنها را عذاب می فرماید عذاب دردناکی.[1]

در حقیقت ترک عبادت و اطاعت از روی کبر و سرکشی کفر و انکار الوهیت و ربوبیت خداوند است که او را سزاوار ستایش و پرستش نمی داند. زیرا کسی که خود را به بندگی و خدا را به خدائی شناخت و خود و جمیع شؤونش را مخلوق و مربوب او دانست محال است در برابر او گردن کشی کند و اگر گناهی از چنین کسی سر زند و امر خدای را مخالفت کند در اثر غفلت و غلبهٔ شهوت و هوای نفس است نه انکار ربوبیت و کبر در مقابل خدا ــ چنانچه حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می کند: «خداوندا زمانی که تورا گناه کردم منکر خدائی تو نبودم وامرتوراخوار و کوچک نشمردم و وعدهٔ عذاب تورا سبک نگرفتم و خود را از روی سرکشی در معرض قهر تو قرار ندادم لیکن گناهی بود که از من سر زد و نفسم برایم جلوه داد و فریبم داد و هوای بر من غالب شد»[2].

هر گناهی که از روی کبر و سرکشی باشد قابل آمرزش نیست زیرا شاهد بر کفر صاحبش می باشد. و از اینجا کفر ابلیس ظاهر می گردد. چون امر خدای را که سجدهٔ به آدم بود از روی سرکشی ترک کرد و گفت: «هرگز برای بشری که او را از خاک آفریدی

۱ــ لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله ولا الملائکة المقربون و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و اما الذین استنکفواو استکبروا فیعذبهم عذاباً الیماً (سوره ٤ آیه ۱۷۲ و ۱۷۳).

۲ــ الهی لم اعصك حین عصیتك و انا بربوبیتك جاحد ولا بامرك مستخف ولا لوعیدك متهاون ولا لعقوبتك متعرض و لکن خطیئة عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای و اعاننی علیها شقوتی ... (دعای ابو حمزهٔ ثمالی).

سجده نمی کنم»[1] و خداوند در پاسخش فرمود: «نمی رسد ترا که در عالم بالا تکبر کنی بیرون شو که تو از پستهائی»[2] ونیزمی فرماید: «ابلیس اطاعت امر خدا را نکرد و تکبر نمود و از کافرها بود»[3].

ترک دعا از روی کبر نیز کفر است: چنانچه دعا نکردن و ترک عبادت خدا اگر از روی کبر باشد، یعنی خود را به او نیازمند نبیند نیز کفر و موجب خلود در آتش است. در قرآن مجید می فرماید: «و گفت پرودگارتان که مرا بخوانید تا شما را پاسخ گو یم. جز این نیست آنانکه از پرستش من سرکشی کنند، زود باشد که در دوزخ درآیند در حالی که ذلیل و خوار شده گانند»[4].

در تفسیر کاشفی می نویسد: مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید که خزانهٔ من مالامال است و کرم من بخشندهٔ آمال ــ کدام گدائی است که نیاز پیش آورد و نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقعهٔ حاجتش را به توقیع اجابت متوشح نساختم.

بر آستان ارادت که سر نهاد شبی
که لطف دوست برو یش دریچه ای نگشود

و چون حقیقت دعا یعنی سؤال در حال احتیاج از روی عجز و انکسار از حضرت آفریدگار، همان عبودیت و پرستش خداوند است. پس کسی که از روی کبر ترک دعا کند، یعنی خود رانیازمند او نداند، خدا را سزاوار پرستش ندانسته و آن کفر محض و موجب خلود در آتش است.

حضرت سجاد علیه السلام عرض می کند: «پروردگارا سؤال کردن از حضرتت را عبادت نامیدی (زیرا عبادت آشکار کردن نهایت ذلت به درگاه خداوند و بالا ترین اقسام آن سؤال کردن ازاو است از روی احتیاج و خضوع و دلشکستگی) و عبادت نکردن را استکبار نامیدی (زیرا ترک سؤال از خداوند ظاهر ساختن بی نیازی خود از خداوند و اقرار

۱ــ قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حماً مسنون (سوره ۱۵ آیه ۳۳).

۲ــ فما یکون لك آن تتکبر فیها فاخرج انك من الصاغرین (سورهٔ ۷ آیه ۱۳).

۳ــ ابی واستکبر و کان من الکافرین (سوره ۲ آیه ۳۲).

٤ــ و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین (سورهٔ ٤۰ آیه ٦۲).

نکردن به اینکه همه چیز ازاو است و حل هر مشکلی به دست توانای او است)»[1] و در جای دیگر می‌فرماید: «محبوب ترین بندگان نزد تو کسی است که تکبر را رها کند و از اصرار بر گناه دوری نماید واستغفار راملازم باشد و من به سوی تو بیزاری می جویم از اینکه تکبر کنم و تورانخوانم»[2].

تکبر نسبت بحرمات خدا: از انواع تکبر، با خدا تکبر کردن در برابر اموری است که به خدا نسبت دارد و از حرمات الهیه است. مانند اوامر و نواهی خدا و مانند ماههای حرام مخصوصاً ماه مبارک رمضان و مانند بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه بلکه عموم مساجد. چون در قرآن مجید به طور کلی مساجد را به خودش منسوب فرموده است[3]. پس تکبر در برابر هر یک از این امور اگر متضمن هتك آنها باشد قطعاً حرام و گناه کبیره است و در حقیقت تکبر با خداوند است.

در سورهٔ مائده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید حلال ندانید ترک حرمت و تعظیم شعائر خدای را»[4] یعنی اموری که به خدا منسوب است واز نشانه های او است، احترامش را نگهدارید.

تکبر ذلت دنیا وآخرت می آورد: ازآثارتکبردربرابرحرمات الهی بلکه جمیع اقسام تکبر، ذلت و خواری در دنیا و آخرت است. چنانچه از آثار تواضع زیاد شدن عزت و شرف در دنیا و آخرت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس برای خدا فروتنی کند خداوند او را بلند می کند و هر کس تکبر کند خدا او را پست می فرماید»[5].

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر به خاک اندر اندازدت

۱ــ فسمیت دعائك عبادة و ترکه استکباراً و توعدت علی ترکه دخول جهنم داخرین (دعای ٤٥ صحیفه سجادیه).

۲ــ و ان احب العباد الیك من ترک الاستکبار و جانب الاصرار و لزم الاستغفار و انا ابرء الیك ان استکبر (دعای ۱۲ صحیفه سجادیه).

۳ــ و ان المساجد لله (سوره ۷۲ آیه ۱۸).

٤ــ یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله (سوره ۵ آیه ۲).

۵ــ فی الصحیح عنه صلی الله علیه و آله من تواضع لله رفعه الله و من تکبر خفضه الله. (بحار الانوار جلد ۱٦ باب التواضع صفحه ۱۵۰).

در شرح صحیفه از عمر بن شیبه نقل می کند که گفت: در مکه معظمه بین صفا و مروه بودم، مردیرا دیدم سوار بر اشتری است و غلامانش مردم را از اطرافش دور می کردند و مزاحمت می کردند. پس از چندی داخل بغداد شدم مرد پژمرده‌ای را با پای برهنه و ژولیده با موهای دراز دیدم باو نگریستم. به من گفت: چرا اینطور به من می نگری؟ گفتم: تورا شبیه می بینم بمرد متکبری که بین صفا و مروه متکبرانه سعی می کرد و چنین و چنان می نمود گفت: من همان مَردَم گفتم: چه شد که به این روزگار سیاه افتاده‌ای؟ گفت: در جائیکه همه مردم آنجا فروتنی می کنند، من تکبر کردم پس خداوند پست کرد مرا در جائی که همه مردم بلند پروازی می کنند (یعنی در بغداد).

کبر در مقابل پیغمبر و امام: کبر در مقابل پیغمبر و امام آن است که خود را برابر یا بالا تر از ایشان دانسته و حاضر برای تسلیم و انقیاد و فرمانبرداری از ایشان نباشد مانند فرعونیان که به حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام تکبر نموده و می گفتند: «آیا ایمان بیاوریم به‌دو بشری که مثل ما هستند و بر ما برتری ندارند»[1] و مانند دیگران که به پیغمبران می گفتند: «نیستید شما مگر بشری مثل ما و بر ماامتیازی‌ندارید»[2] یا اینکه می گفتند: «چرا ملائکه بر ما نازل نشده» (یعنی چون ما از پیغمبر بالا تریم باید ملک برما نازل شود) یا اینکه «ما پروردگارمان را ببینیم به تحقیق سرکشی نمودند در نفسهای خود و از حد گذرانیدند تجاوز بزرگی»[3].

و از قول حضرت نوح می فرماید: «پروردگارا هر گاه ایشانرا می خوانم که رو به تو آورند تا آنها را بیامرزی، انگشتان خود را در گوشهایشان فرو می کنند تا صدای مرانشنوند و لباس هایشان را به خود می پیچند و اصرار می ورزند و تکبر می کنند، تکبری زیاد از حد»[4].

و مانند تکبر کردن قریش در برابر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که

۱ــ فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا (سورهٔ ۲۳ آیه ٤۹).

۲ــ ان انتم الابشر مثلنا (سورهٔ ١٤ آیه ۹).

۳ــ لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتواً کبیرا (سوره فرقان آیه ۲۳).

٤ــ و انی کلما دعوتهم لتغفرلهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا (سورهٔ ۷۱ آیه ٦).

می گفتند: جوانی یتیم است و چون مال و جاه ندارد سزاوار پیمبری نیست. چرا قرآن بر کسی که جلال ظاهری دارد (مانند ولید بن مغیره و ابو مسعودثقفی) نازل نگردید تا ما او را پیروی کنیم[1]؟.

و در حقیقت کبر با پیغمبر و امام، کبر با خدا است. چنانچه تکبر با نمایندگان پیغمبر و امام و اطاعت نکردن از ایشان در جهت نمایندگی آنها، تکبر در برابر پیغمبر و امام بلکه خدا است، بنابراین علمای عاملین و فقهای راشدین که در این زمان نواب عامه و نمایندگان حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه می باشند، اگر کسی با آنها تکبر کرد (درمقام اطاعت احکام) یا بایشان اهانت نمود و آنچه را از احکام الهیه بیان کردند اطاعت نکرد و به زبان حال و قال گفت شما کیستید که من از شما پیروی کنم، یقیناً با پیغمبر و امام تکبر نموده و بفرمایش حضرت صادق علیه السلام در حد شرک به خدا است[2].

تکبر به عالم، تکبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زنهار عالمی را تکذیب نکنید و بر او رد ننمائید و او را دشمن ندارید و دوستش بدارید. زیرا دوستی علما نشانهٔ اخلاص و دشمنی ایشان نشانهٔ نفاقست. آگاه باشید هر کس عالمی را خوار کند مرا خوار نموده و هر که مرا خوار کند خدای را خوار کرده و هر که خدا را خوار کند جایش در دوزخ است، آگاه باشید هر کس عالمی را گرامی بدارد مرا گرامی داشته و هر که مرا گرامی داشت خدای را گرامی داشته و هر که خدای را گرامی دارد رجوعش به بهشت است»[3].

متکبرینی که در آتشند: باید دانست که آیات و روایاتی که دلالت بر خلود متکبرین در جهنم دارد مراد این دو مرتبهٔ از کبر است یعنی کبر با خدا و کبر با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام زیرا چنانچه ذکر شد این دو مرتبهٔ از کبر برگشتش

۱ــ لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم (سورهٔ زخرف آیه ۳۲).

۲ــ به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۵۱ و ۵۲ مراجعه شود.

۳ــ ان لا تکذبوا عالماً ولا تردوا علیه ولا تبغضوه و احبوه فان حبهم اخلاص و بغضهم نفاق الاومن اهان عالماً فقد اهاننی ومن اهاننی فقد اهان الله ومن اهان الله فمصیره الی النار الاومن اکرم عالماً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اکرم الله فمصیره الی الجنة. (لئالی الاخبار ج ۲ ص ۲۶۸).

بانکار و نداشتن ایمان به خداوندی آفریدگار است و شکی نیست که هر کس بدون ایمان بمیرد همیشه در آتش است.

شهید در کتاب قواعد می فرماید: کبر معصیت است. و اخباری که در بارهٔ آن رسیده بسیار است. از آن جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرگز داخل بهشت نمی شود کسی که هموزن ذره ای از کبر در دلش باشد»[1] سپس می فرماید: مراد کبری است که منتهی به کفر شود (یعنی کبر با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله) و اگر مراد غیر از این باشد یعنی کبر با سایر مردم، پس معنی حدیث چنین است که هرگز متکبر همراه مؤمن متواضع به بهشت نمی رود بلکه پس از اینکه مدتی در آتش معذب شد. (پایان فرمایش شهید).

توجیه اولی بهتر است و شاهد آن حدیثی است که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده: هر کس هم وزن دانهٔ خردلی کبر در دلش باشد بهشت نمی رود. گوید من گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» امام علیه السلام فرمود: چرا آیه استرجاع خواندی؟ گفتم برای آنچه از شما شنیدم. فرمود: آنطوری که تو پنداشتی نیست همانا مقصود من جحود و انکار است. ثانیاً فرمود: همانا آن عبارت از جحود و انکار است (یعنی کبری که مانع دخول بهشت میشود، کبری است که مشتمل بر جحود حق و انکار خدا و پیغمبر یا امام باشد اما کبر در برابر مردم با داشتن ایمان پس طوری نیست که هیچوقت نجاتی از آتش برایش نباشد)[2].

کبر با بندگان خدا: قسم سوم کبر با مردم است به اینکه خود را بزرگ و دیگران را کوچک شمرده بر آنها بزرگی بفروشد و خود را برتر از آنها قرار دهد واز مساوات با آنها بدش بیاید، در راه رفتن بر آنها مقدم شود، در مجالس بالا دست همه بخواهد بنشیند و توقع سلام و کوچکی کردن از همه دارد. اگر کسی او را نصیحت کند، متنفر می شود و نمی پذیرد. و اگر حرف باطلی بزند و بر او رد کنند خشمناک می شود و اگر چیزی یاد

۱ــ لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من الکبر (قواعد شهید بحار جدید ج ۷۳ ص ۷۳).

۲ــ لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثال حبة من خردل قال فاستر جعت فقال علیه السلام مالك تسترجع قلت لما سمعت منك فقال لیس حیث تذهب انما اعنی الجحود و انما هوالجحود (کافی ج ص ۳۱۰).

کسی بدهد رفق نمی کند و منت بر طرف می گذارد و توقع خدمتگزاری از او دارد. و بالجمله خود را فوق مردم بداند و قرار دهد چنانچه خود را از حیوانات بالا تر و برتر می بیند و اگر مال یا منصبی دارد حاضر نیست با فقرا و ضعفا در نماز جماعت و اجتماعات دینی و غیره شرکت نماید. در حقیقت چنین شخصی خود را در صفت و یژهٔ خدا یعنی عظمت و کبریائی شریک او قرار داده است. چنانچه ذکر شد مانند غلام سلطانی که تاج سلطنتی را بر سر بگذارد و بر تخت سلطنتی بنشیند چنین بندهٔ بی حیائی سزاوار قهر و غضب است وجمیع عقلا او را سرزنش می کنند و چون تمام افراد بشر بندهٔ خدایند و دراین جهت همه مساوی و برابرند پس اگر یکی از آنها دیگران را پائین تر از خود دانسته و بر آنها کبریائی کند با خداوند در چیزی که تنها سزاوار او است منازعه کرده است.

و بعضی از روایاتی که در مذمت کبر بر بندگان خداو عقاب آن رسیده، در اول بحث ذکر شد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کبر آن است که مردم را کوچک بدانی وخوار شماری و حق را سفاهت بدانی»[1] مجلسی می فرماید: یعنی در برابر حق، نادانی و سفاهت کند و آنرا نپذیرد یا اینکه حق را سبک گیرد و قدرآنرا نداند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بزرگترین مراتب کبر، خوار شمردن خلق و سبک گرفتن حق است»[2] یعنی حق را نادیده‌گرفته بر اهل آن طعنه زند.

عمر بن یزید به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من خوراک خوب می خورم و بوی خوش به کار می برم و بر مرکب خوب سوار می شوم و غلام هم دنبال سرم هست آیا این رو یه تجبر و تکبر است تا آنرا ترک کنم؟ امام علیه السلام سر به زیر انداخت و سپس فرمود: همانا جبار ملعون کسیست که مردم راخوار شمارد و حق را نادیده انگارد عمرگفت: اما حق را می فهمم ولی معنی نادیده گرفتن رانمی فهمم. فرمود: «هر کس مردم را پست شمارد و بر آنها بزرگی کند او جبار است»[3].

و چون بعضی از انواع کبر با خلق را در قرآن مجید و روایات خصوصاً یادآوری

۱ــ الکبر ان تغمص الناس وتسفه الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).
۲ــ ان اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).
۳ــ من حقر الناس و تجبر علیهم فذلك الجبار (کافی ج ۲ ص ۳۱۱).

فرموده‌اند برای تذکر به پاره‌ای از آنها اشاره می شود.

کبر با مردم در قرآن مجید: در سورهٔ بقره می فرماید: «و چون باو (بکافر و منافق) گفته می شود از خدا بترس و ترک فساد و گناه کن عزت و حمیت جاهلیت او را بر آن می دارد که چون نام خدا و ترس از او می شنود بدتر کند و گفتار ناهنجار از او سرزند جز ای گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن جاودان باشدو بد جائی است دوزخ و بد بستری است آتش آن»[1].

از عبدالله بن مسعود نقل شده که بزرگترین گناه آن است که به کسی بگویند از خدا بترس **(اتق الله)** و او در جواب بگوید **(علیك نفسك)** تو برو خود را باش. بنابراین اگر کسی از روی خیر خواهی به دیگری بگوید از خدا بترس و فلان گناه را ترک کن و او به جای فروتنی در برابر نام خداوند تکبر کند و سخنان زشتی بگوید، مثلاً بگوید مگر تو فضولی، تورا با این حرفها چکار، تو برو خودت را اصلاح کن، حساب تو از من جدا است ــ یا اینکه درعوض ترک گناه، به آن اصرار ورزد یا بدتر کند، مورد آیه شریفه است.

نظیر آن کسی است که دربرابر هرحقی کبرش مانع پذیرفتن آن گردد وسعی درابطال آن کند.

یا مانند کسی که در مقام مناظره کلمه حقی می شنود ولی کبرش مانع قبول کردنش می شود و دست از باطل خود بر نمی دارد و این از صفات و اخلاق منافقین است چنانچه می فرماید: «آنانکه کافر شدند گفتند این قرآن را نشنوید و در آن سخن بیهوده بگوئید تا شاید شما چیره شوید»[2].

در سورهٔ لقمان می فرماید: «و تکبر نکن بگردانیدن روی خود از مردم هنگامی که با تو سخن می گویند (یعنی با تواضع با مردم در گفتگو و سلام و بر خورد ملاقات کن وروی از ایشان بر مگردان چنانکه متکبران با مردم می کنند از روی حقیر و خوار دانستن خلق خصوصاً با فقرا و باید با غنی و فقیر حالت یکسان باشد) و بر زمین مخرام ازروی ناز (مانند جاهلان و دنیا پرستان که از روی ناز و فرح شدید روی زمین می خرامند) جز این نیست که خداوند هر خرامندهٔ (که متکبرانه و بناز حرکت می کنند) و بسیار فخر و ناز

۱ــ و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالا ثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد (سورهٔ ۲ آیه ۲۰۵).
۲ــ و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوافیه لعلکم تغلبون (سورهٔ ٤۱ آیه ۲۵).

کننده را (که به اسباب تنعم بر مردمان سرکشی می کنند) دوست نمی دارد»[1].

و در سورهٔ حجرات می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید سخریه نکند (کوچک کردن وخوار نمودن دیگری را) گروهی از مردان گروه دیگر را. شاید آن گروه استهزا کرده شده بهتر از ایشان (استهزا کنندگان) باشند نزد خداوند. و سخریه نکنند گروه زنان از زنان دیگر را شاید آن زنان (مسخره شده) بهتر از (مسخره کنندگان) باشند و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را (یعنی اهل ملت خود را، زیرا مؤمنین به‌منزلهٔ نفس واحدند پس هر کس دیگری را عیب کند گو یاخود را عیب کرده است) و باید به لقبهای زشت یکدیگر رانخوانید. بدنامی است لقبی که متضمن فسق باشد، پس از ایمان آوردن و هر کس از چیزهائی که نهی شده توبه نکند پس ایشان گروه ستمکارانند (که خود را در معرض خشم و عذاب خداوند قرار داده اند)[2]».

و در حقیقت کسی که به نظر حقارت و کوچکی به مسلمانی بنگرد و خود را از او برتر قرار دهد، مانند ابلیس خواهد بود که به حضرت آدم به حقارت نگریست و خود را از او برتر گرفت و گفت من از آدم بهترم چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل[3]. و عاقبت هم که به هلاکت ابدی رسید[4].

به خرج دادن دارائی نیز کبر است: از کبر بر خلق، ثروت و مکنت و جاه را به خرج مردم دادن و بر آنها جلوه کردن و فخر و مباهات نمودن است. چنانچه در سورهٔ قصص می فرماید: «به درستی که قارون از قوم موسی بود پس ستم کرد (و افزونی جست و تکبر کرد) برایشان - پس بیرون آمد بر قوم خودش (روز شنبه) در آرایش (بر استر سفیدی که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس به همین کیفیت همراه خود آورد و ثروت و جلال خود را در معرض نمایش بر قوم خو یش قرار داد) تا آخر

۱ــ ولا تصعر خدك للناس ولا تمش فی الارض مرحاً ان الله لایحب کل مختال فخور (سوره ۳۱ آیه ۱۷).

۲ــ یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیراً منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون. (سورهٔ ۴۹ آیه ۱۱).

۳ــ قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین (سوره ۳۸ آیه ۷۷).

۴ــ لاملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعین (سوره ۳۸ آیه ۸۵).

حکایت که به زمین فرو می رود»[1].

در بحار مرو یست که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود: کسی از روی خیلا و تکبر راه برود، و فرمود: هرکه جامه ای بپوشد ودرآن جامعه تکبرکند خدا او را از کنار آتش جهنم فرو برد و قرین قارون در دوزخ است. زیرا او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و خدا به سبب آن خانه اش را به زمین فرو برد و هر که اختیال کند در جبروت خدا، با او منازعه کرده است. و فرموده: هر که بر فقیری بغی و تطاول کرده یا او را کوچک شمارد، حقتعالی او را به قدرمورچه های کوچک به صورت آدمی محشور می فرماید تا داخل دوزخ شود[2].

متکبران دیوانگان حقیقی اند: و نیز در بحار نقل می کند روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند. حضرت پرسیدند: برای چه اینجا جمع شده اید عرض کردند دیوانه ای در اینجا هست و حرکاتی می کند. فرمود: این مجنون نیست بلکه به مرض مبتلا شده است. مجنونی که سزاوار است او را مجنون بگو یند، کسی است که در راه رفتن خود تبختر کند و به سبب خودبینی به راست و چپ خود بنگرد و بر خود ببالد و دوش هاو پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و از خدا در خواست بهشت کند در حالی که مشغول معصیت خداوند باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند، این است دیوانه[3].

۱ــ ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم - فخرج علی قومه فی زینته (سورهٔ ۲۸ آیه ۷۶ و ۷۹).

۲ــ و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یختال الرجل فی مشیه وقال من لبس ثوباً فاختال فیه خسف الله به من شفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال فخسف الله به و بداره الارض و من اختال فقد نازع الله فی جبر و ته و قال صلی الله علیه و آله فی آخر خطبته صلی الله علیه و آله و من بغی علی فقیر او تطاول علیه او استحقره حشره الله یوم القیمة مثل الذرة فی صورة رجل حتی یدخل النار (بحار الانوار جلد ۱۶ باب جوامع مناهی النبی صلی الله علیه و آله ج ۷۶ جدید ص ۷۶).

۳ــ مر رسول الله صلی الله علیه و آله علی جماعة فقال ما اجتمعتم فقالوا یا رسول الله هذامجنون یصرع فاجتمعنا علیه فقال لیس هذا بمجنون و لکنه المبتلی ثم قال الااخبر کم بالمجنون حق المجنون قالوا بلی یا رسول الله قال المتبختر فی مشیه الناظر فی عطفیه المحرك جنبیه بمنکبیه یتمنی علی الله جنته و هو یعصیه الذی لایؤمن شره ولایرجی خیره فذلك المجنون و هذا المبتلی (بحار الانوار جلد ۱۵ باب الکبر صفحه ۱۲۵ ج ۷۳ جدید ص ۲۳۳).

تزکیه‌نفس هم کبر است: از موارد کبر، خود را پاک و صاحب مقام و درجه ای دانستن و به خرج دیگران دادن است. در سورهٔ نجم صریحاً از تزکیه نفس نهی می‌فرماید[1]. و در سورهٔ نساء می‌فرماید: «آیا نمی‌نگری به‌کسانی‌که تزکیه نفس خویش می‌کنند (مانند گروهی از یهود که سوگند می‌خورند که ما از هر گناهی پاکیم) بلکه خداوند تزکیه و پاک می‌فرماید هر که را بخواهد و برایشان ظلم نکند و از حقشان نکاهد و زیادتر از استحقاقشان عقوبتشان نفرماید باندازه فتیلی (فتیل رشته ضعیفی است که در میان هستهٔ خرما است) بنگرای محمد که چگونه برخدا دروغ می بندند (چنانکه یهودمی گفتند ما پاکیم و اهل بهشتیم و نصارا ادعا می کردند ما دوستان خدائیم[2] و اهل بهشت مائیم) و بس است این دروغ به خدا بستن ازحیث اینکه گناه ظاهر وآشکاری است»[3].

گاهی تزکیه نفس، بعلم است، مثل اینکه به خرج مردم می دهد و می گوید: من صاحب علوم کثیره‌ام، فلان استاد و فلان بزرگ را دیده‌ام. چندین سال زحمت در فلان علم کشیده‌ام ــ گاهی تزکیه نفس به عبادت است. مثلاً می گوید: چندین سال شبها را احیا داشته‌ام، روزها روزه گرفته‌ام، فلانی چندین برابر من مال دارد هنوز حج نرفته ولی من چند سفر حج و زیارت رفته‌ام و نظائر این جملات.

گاهی نیز تزکیه نفس به طور ضمنی می شود نه صریحاً ــ مثلاً می گوید: فلان شخص به من ستم کرد مرد، یا به فلان مرض مبتلا شد یا گدا شد. وغرضش اظهار کرامتی برای خودش هست. یا اینکه می گوید: فلان حاجت را از خدا خواستم فوراً مرحمت کرد و غرضش آن است که بگوید من مستجاب الدعوه‌ام و بالجمله انواع کبر در افعال و اقوال زیاد است. و بعضی ازعلمای اخلاق فرموده‌اند: رذیله‌ای نیست مگر اینکه صاحب کبر ناچار باید دارا باشد تا عز خودش را نگهدارد مانند حسد، حقد، غضب، عجب، ریا، کذب، غیبت و تهمت و غیره و نیست خلقی از اخلاق پسندیده مگر اینکه صاحب کبر از آن محروم است از ترس کم شدن عزش مانند تواضع، کظم غیظ، عفو، صدق، دوستی

۱ــ فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی (سورهٔ ۵۳ آیه ۳۳).

۲ــ وقالت الیهود و النصاری نحن ابناؤ الله واحباؤُهُ (سوره ۵ آیه ۱۷).

۳ــ الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء و لایظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب و کفی به اثماً مبیناً (سوره ٤ آیه ۵۰).

مؤمنین و نظایر اینها.

و چون کمتر کسی از این مرض مهلك پاک است بلکه بر بسیاری مشتبه گردیده و شاید خود را از این بیماری پاک می بینند، در حالی که به آن مبتلایند. علمای اخلاق نشانه‌هائی برای آن ذکر کرده‌اند که اگر کسی در خود دید بداند که از ریشه‌های این شجرهٔ خبیثه در قلب او است و باید در صدد اصلاح خود برآید.

نشانه‌های کبر: ۱ــ هنگامی که با امثال خود در مطلبی گفتگو می کند اگر حق بر زبانشان جاری شود در صورتی که پذیرفتن و اعتراف کردن به آن برایش گران باشد و اظهار بشاشت و خرمی نتواند کند، معلوم است تکبر دارد.

۲ــ اگر در محافل و مجامع، پائین‌تر از محلی که سزاوار نشستن او است برایش گران باشد یا هنگام راه رفتن عقب همه قرار گرفتن‌برایش گران باشد، متکبر است.

۳ــ در صورتی که اول سلام کردن به زیر دستش برایش سخت باشد متکبر است.

٤ــ اگر اجابت دعوت فقیر بینوائی با انجام حاجتش یانشستن پهلویش برایش سخت باشد، نشانه کبر است.

۵ــ ضروریات زندگی خانه را از بازار خریدن و به روی دست گرفتن و به خانه بردن اگر برایش مشکل باشد متکبر است. مگر در صورتی که به مقتضای زمان و مکان و حال و شأنش این عمل برایش واقعاً عیب باشد و سبب غیبت کردن مردم بشود.

٦ــ پوشیدن جامه‌های کم بها و زبر و کهنه اگر برایش گران باشد و در بند پوشیدن لباس نفیس و فاخر بوده و آنرا شرف و بزرگی بداند متکبر است. مگر حقیقتاً این عمل سبب هتك آبرویش باشد چنانچه ذکر شد.

۷ــ نشستن با نوکر و کلفت و شاگردبرسر یک سفرهٔ طعام اگر بر او گران باشد علامت کبر است.

پس از دانستن بزرگی گناه کبر و معنا و انواع آن اینک باید راه چاره آنرا هم بدانیم و علاج آن از راه علمی و عملی معلوم گردد.

چارهٔ مرض کبر (علاج علمی): از جمله راههای علاج علمی کبر، تفکر در ابتدای خلقت خود است که متوجه باشد از نطفه گندیده‌ای که نزد جمیع افراد بشر پلید است، آفریده شده. چنانچه در قرآن مجید امر می فرماید که «باید انسان بیندیشد و ببیند از

چه آفریده شده، از آب جهندهٔ[1] گندیده‌ای که هیچ نداشت[2] یعنی نه چشم نه گوش نه دست و پا و نه زبان و اراده و غیره پس خداوند اینها را هم به طور عاریت به او داده است».

و از مجرای بول برای دومین مرتبه خارج شد، در حالی که از هر جهت ناتوان بود متدرجاً او راقوی فرمود. لیکن قوه و قدرت محدودی که به هزاران نوع ضعف و ناتوانی همراه است، چنانچه او را به گرسنگی و تشنگی و خواب مبتلا فرمود، به طوری که اگر نخواهد بخورد و بیاشامد و بخوابد، نمی‌تواند زنده باشد و همچنین به لباس و مسکن او را نیازمند ساخت و در معرض انواع مرضها و آفتها است که از شماره بیرون است و در طب قدیم عدد انواع مرضهای انسان را چهار هزار نوع شمرده‌اند.

همیشه در جوفش بول و غائط است که اگر ستر الهی نبود از بوی عفونت خود نمی‌توانست زندگی کند.

۱ــ فلینظر الانسان مم خلق ـ خلق من ماء دافق.

۲ــ در کتاب عدد السنه می‌نویسد: چون ایاذ نزد سلطان محمود بیش از همه مقرب گردید حاسدین او در مقام از بین بردنش شدند تا روزی دو نفر از وزرا آمدند نزد سلطان به او گفتند ایاذ جواهر و نقود بیشماری دزدیده و در حجره پنهان نموده و قفلها بر او زده هر روز صبح اول آنجا می رود و کسی را راه نمی‌دهد. سلطان به شک افتاد گفت: فردا که ایاذ نزد من می‌آید شما بروید در را باز کنید آنچه نقد و جواهر جمع کرده بیاورید.

فردا جمعی با بیل و کلنگ و جوال و حمالها روانه شدند قفلها را شکستند وارد حجره شدند چیزی نیافتند جز چارق پاره و پوستین کهنه‌ای، گفتند باید دفینه‌ای باشد والا برای چارق و پوستین کهنه این قفلها و هر روز تنها آمدن بر این حجره جهت ندارد. زمین را حفر کردند چیزی نیافتند آمدند به سلطان خبر دادند.

پس سلطان از ایاذ پرسید: سبب اینکه در این حجره‌ای که جز چارق و پوستین چیزی نیست قفلها زدن و هر روز تنها رفتن در آن چیست؟.

گفت این لباس پیش از غلام تو شدن من است و چون من غلام تو شدم صاحب همه چیز شدم و چون نفس سرکش و معجب است، هر روز می روم لباس اول خود را می بینم که نفس مغرور نشود و بداند هر چه دارم از لطف سلطان است و عاریه می باشد و بعد به حضور سلطان مشرف می شوم.

از منی بودی منی را واگذار — ای ایاذ آن پوستین را یادآر
کرمکی و از قذر آگنده‌ای — طمطراقی در جهان افکنده‌ای

اما ناتوانیش از نرسیدن به خواسته‌های خودش بیشمار است، چنانچه می خواهد بسیاری از چیزها را بداند ولی نمی‌تواند، می‌خواهد چیزی یادش بیاید فراموش می کند، می‌خواهد چیزی مثل معصیت را فراموش کند ولی نمی‌تواند ـ می‌خواهد حواس خود را جمع کرده، خیالات و وسوسه‌ها را از خود دور کند نمی‌تواند. به چیزی میل می کند که هلاکش در آن است ولی در اثر عادت یا علاقه فوق العاده نمی‌تواند ترک کند با اینکه یقین دارد برایش مضر است و بدش می آید از چیزی که حیاتش در آن است.[1]

بعلاوه در هر لحظهٔ از شبانه روز، در خطر از بین رفتن قوه‌ای از قوای بدنی است و در معرض زائل شدن انچه مورد علاقه او است مانند مال و اولاد ـ خلاصه بنده‌ای است که بر هیچ چیز توانائی ندارد، نه نفع و خیری به خودش برساند و نه ضرر و شری از خودش دور سازد یا به زندگی خودش ادامه دهد[2]. این است مختصری از حالات انسان در این مدت حیات دنیوی و از واضحات است که در هر لحظهٔ مورد تهدید رسیدن مرگ است به طوری ک هیچ نمی‌تواند از آن جلو گیری نماید.

پس از مرگ چه می‌شود؟: اما حالات مردن و در قبر رفتن تا خاک شدن، پس کافی است آنچه از حالات محتضرها دیده و شنیده و پس از آن حالات گذشتگان ــ اگر همینجا کار تمام می‌شد غصه‌ای نداشت. بدبختی اینجا است که او را به محکمهٔ عدل الهی می‌برند و جمیع افعالش، کوچک و بزرگ بررسی می‌شود به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات بیان گردیده است[3].

چه بسیار عزیزان دنیوی که در آنجا خوار[4]، و چه بزرگانی که در آنجا از مورچه

۱ــ در جلد ۲ کتاب آداب النفس صفحه ۱۱۵ نقل می نماید از شعبی که دیدم عبدالملك بن مروان را در قصرش، مریض افتاده در بستر، اطبا باو گفته بودند مادامی که از خوردن آب خودداری نمائی زنده‌ای و اگر سیراب نمودی خود را مرگ تو در آن است. پس از آب خودداری نمود تا اینکه عاجز شد و به مرگ راضی گردید و گفت اسقونی ریی و ان کان فیه نفسی یعنی مرا سیراب کنید هر چند مرگ من در آن است. پس جام آب آوردند و چون سیراب شد طولی نکشید که به جهنم واصل گردید.

۲ــ ولایملکون لانفسهم ضراً ولانفعاً ولایملکون موتاًولا حیوة ولانشوراً (سوره ۲۵ آیه ۳).

۳ــ شرح مختصری در کتاب معاد از بیانات حضرت مؤلف به چاپ رسیده.

٤ــ خافضة رافعة (قیامت پست کننده و بالابرنده است) (سورهٔ ٥٦ آیه ۳).

خوردترند. چه بسیار صورتهای زیبائی که آنچه به زشت ترین هیئت ها وارد می شوند به طوری که صورت سگ و خوک پیش آنها زیبا است و کسی هم عاقبت امر خود را نمی داند و سر انجام خود را نمی شناسد که از اشقیا است یا سعدا ، از عزیزان است یا ذلیلان، از روسفیدان است یا سیاه رو یان و در آنچه از حالات انسان ذکر شد جمیع افراد بشر هر کس و در هر مقامی باشد مساوی است. و هر عاقلی در آنچه از گزارشات حال و آینده اش دقت کند، یقین می کند که خود بینی و بزرگی و کبریائی و سرکشی، لایق وسزاوار انسان نیست. کسی که عجز و ضعف سراسر شؤونش را گرفته چگونه دعوی انانیت و برتری می تواند کند؟ آیا دروغی از این آشکارتر است؟.

نسبت بالا تر را باید دید: بعضی ازبزرگان برای چارهٔ علمی کبر، تحقیق لطیفی بیان نموده وبرای مزید فایده نقل می شود. می فرماید: تکبر، هیأتی است که درنفس پیدامی شود واز دوام ملاحظه نسبتی که باپست تر ازخود دارد وغفلت ازنسبتی که با بالا ترازخود دارد. وشرح این مطلب آن است که کسی را مثلاً بنده ای است اکنون آن شخص را با آن بنده نسبتی است وآن آن است که غالب است براو وحاکم او است وآن بنده را بیرون شدن از اراده اومیسر نیست ومسخر او است و این شخص را نسبتی با خداوند است که مغلوب ومقهور ومسخر ومحکوم او است. اکنون اگر آن مولا ملاحظهٔ نسبت اولی براوغالب شد وهمیشه آن نصب العینش گردید، حالتی دراوپیدا می شود که تکبر است ولی درصورتی که نسبت دوم بیشتر مورد ملاحظه اش باشد و ازناتوانی و مقهوری خود نسبت به حق با ملاحظه قدرت وعظمت پروردگار حالت خضوع وخشوع ونیازمندی دراوپیدامی شود که آن تواضع (وضد تکبر) است.

گرچه ابتدا این حالت در شخص نسبت به خداوند است. اما چون در او رسوخ کرد به سایر حدود وجود هم می رسد (یعنی کسی که برای خدا متواضع شد با تمام مخلوقات او نیز متواضع خواهد بود) مانند تجاوز غضب از مجرم به دیگران ـ شخص در هنگام خشم با مجرم تنها درغضب نیست بلکه با در و دیوار به جنگ است.

از این بیان واضح می گردد که خدای تعالی متکبر به حق است زیرا نسبت مغلوبی و مقهوری با کسی ندارد و غیر از نسبت غالبی و قاهری نسبتی دیگر نیست و غیر از او هیچکس سزاوار تکبر نیست. چه هر کس، هر چند حملهٔ عرش و اسرافیل و جبرئیل باشد نسبت مغلوبیش با خدای تعالی شدیدتر است (به غیر متناهی) از نسبت غالبیش بر دیگری. پس چگونه سزاوار است از این نسبت غفلت کرده تمام به نسبت دیگر متوجه شود

تا به کبر مبتلا گردد؟.

و نیز می فرماید: هر کس که پیش هست حقیقی، نیست حقیقی نشود بر او استعلا (برتری) جسته است در قرآن مجید می فرماید: (بر خدا برتری نجوئید)[1] باید چندان بزرگی خدا را بیابد که بزرگی آدمی (خودش) را فراموش کند.

حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله مظهر تواضع: و این حالت را لوازم چندی است که در صفت عبدالله، سید الکونین صلی الله علیه و آله گفته اند: هرگز برای خودش غضب نمی فرمود[2]. و بر روی خاک می نشست و بر زمین غذا می خورد.[3] و گاه می شد کنیزی دست حضرتش را می گرفت و او را برای شفاعت به هر جا می خواست می برد[4]. و نیز گفته اند هر گاه داخل خانه می شد با اهل خانه همکاری می کرد[5].

منشأ کبر را باید زدود: از موارد علاج علمی کبر، تفکر و تدبر کردن در اشتباه انسان است، در چیزهائی که سبب کبر و غرور می گردد مانند علم، عمل، نسب، مال، جاه، منصب، اتباع، قوه، جمال و غیره ـ پس از دقت دانسته می شود که کبر و غرور به هر یک از آنها خلاف عقل است اما علم ـ اگر از دانشهای دنیوی باشد که به مرگ برطرف می شود بلکه پیش از مرگ در اثر ترک ممارست یا فراموشی زائل می شود و چون نفع آن فقط برای چند روز زندگی دنیا است، سزاوار مغرور شدن نیست. خصوصاً باملاحظه نسبت آنچه می داند با آنچه که نمی داند که نسبت محدود با نامحدود است.

اگر ازعلوم اخروی و دینی باشد، آنچه که راجع به معارف الهی است، اثرش تواضع و خشوع است نه کبر و غرور چون می فرماید: «تنها دانایان ازخدا می ترسند»[6] و اگر حالش غیر از این باشد، معلوم می شود، از نور و حقیقت علم بی بهره است فقط اصطلاحاتی یاد گرفته آن هم چیزی نیست که موجب فخر باشد.

علم به احکام دینی یعنی فقه هم وقتی نافع است که بر طبق آن عمل شود و

۱ــ وان لا تعلوا علی الله (سورهٔ ٤٤ آیه ۱۸).

۲ــ کان لا یغضب لنفسه (جلد ٦ بحار الانوار ازمناقب صفحه ۲۰۲).

۳ــ کان یجلس علی الارض و یأکل علی الارض (بحار جلد ٦ صفحه ۲۰۲).

٤ــ کانت الامة من اماء المدینة تأخذ بید رسول الله ص فتذهب به حیث شائت.

۵ــ کان صلی الله علیه و آله اذا دخل بیته فی مهنة اهله (بحار جلد ٦ صفحه ۲۲).

٦ــ انما یخشی الله من عباده العلماء (سوره ۳۵ آیه ۲۵).

کسی که فقه بداند و عمل نکند، مانند کسی است که علم طب می داند ولی به آن عمل نمی کند و به فرمایش قرآن مجید مانند خری که کتابها را بار کند[1]. و بلعم باعور را که عالم بی عمل بود به سگ تشبیه می فرماید[2]. و اگر عالمی متوجه شود که حجت خدا بر او تمام شده و مسؤولیت سنگینی بر عهدهٔ او است به طوری که هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود و یکی هم از او عفو نمی گردد یقیناً بر تواضع و انکسارش افزوده می گردد نه اینکه کبر می ورزد.

عمل مقبول ارزش دارد: اما عمل، باید دانست کار خیر اگر با خضوع و خشوع و نیاز و انکسار باشد که جان بندگی است عبادت و با ارزش است. و اگر با کبر و ناز باشد به مانند صورت بی جانی است که ارزشی ندارد و نیز باید دانست، کار خیر زمانی نافع است که مورد قبول حق تعالی واقع گردد و آن هم امری پنهان است و هیچکس نمی داند آیا عمل خیرش پذیرفته شده است یا در اثر نبودن صدق و اخلاص و تقوا رد شده؟ بنابراین عمل خیر هم مانند علم است که موجب عجز و تواضع است نه غرور و کبر. چنانچه در صفات مؤمنین می فرماید: «و آنان که دهند آنچه دهند (از انواع طاعات و عبادات و خیرات) در حالی که دلشان ترسناک است از اینکه بازگشتشان به سوی پروردگارشان است»[3]

یعنی از پذیرفته نشدن اعمالشان نزد پروردگارشان ترسانند زیرا خداوند دانا است به آنچه برایشان پوشیده است.

شرافت نسب موجب کبر نباید بشود: اگر شرافت ظاهری دنیوی است مثل اینکه پدرش از حکام و اشراف بوده، پس اصل دنیا چیست تا امور اعتباری آن چه باشد جز زرق و برقی که چند روزی جولانی دارد و نیست و نابود می گردد و افتخار و غرور و کبر به آن دلیل کمال حماقت و سفاهت است.

دیگر آنکه، چه بسا کسانی که به آنها افتخار می کند، الآن در عالم برزخ در سخت‌ترین حالات و پست‌ترین جایگاهها صدای ناله و حسرتشان بلند است و این احمق

۱ــ کمثل الحمار یحمل اسفاراً (سوره ٦٢ آیه ۵).

۲ــ به همین کتاب مراجعه شود.

۳ــ والذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون (سوره ۲۳ آیه ٦٢).

به واسطهٔ نسبت به آنها تکبر می کند.

اگر شرافت حقیقی و معنوی باشد مانند سلسلهٔ جلیله سادات باید دانست که شرافت اجداد طاهرین او به واسطهٔ قرب ایشان به‌خدا و دارا بودن جمیع فضائل نفسانی است که از آن جمله کمال تواضع باخدا و خلق است و کسی که خود را به ایشان منسوب می داند، سزاوارتر از دیگران است که به واسطهٔ نسب بیشتر باخدا و مردم فروتنی کند و از کبر و سایر صفات رذیله که از صفات دشمنان آنها است پاک و منزه باشد.

وابسته به علما هم باید بداند، اگر خود عالم متکبر باشد، از فضیلت علم محروم است. چنانچه ذکر شد. پس چگونه است حال کسی که بخواهد بداشتن نسبت به عالم خود را صاحب فضیلت ببیند و بر دیگری تکبر نماید؟.

کبر به مال از حماقت است: اگر ثروتی به دست آورد و بر فقرا و مستمندان بزرگی فروخت و خود را از آنها بالاتر دانست، از حماقت است. مثل اینکه اگر فقیر مریض شود از او عیادت نکند (چون فقیر است) هر چند رحم یا همسایه باشد. یااگر فقیری بااو سخن گوید به حرفش توجهی نکند یا جواب سلامش را درست ندهد یا با او به تندی سخن بگوید و نظایر اینها.

باید بداند که مال بیرون از ذات انسان است و کم و زیاد آن ربطی به کمال انسانی ندارد چنانچه ممکن است پست‌ترین افراد بشر (از جهت کمالات معنوی) داراترین آنها باشد دیگر آنکه مال به مرگ شخص به دیگران منتقل می شود بلکه در هر لحظه‌ای ممکن است به واسطه حادثه‌ای از کفش بدر رود. چه بسیار ثروتمندان متکبر مغروری که به اندک زمانی فقیر و جزء مستمندان شدند.

اگر ثروتمند، ایمان و فهم داشته باشد، مال خود را فتنه و بلا و اسباب امتحان خود می بیند[1]، و خود را مورد مسؤولیت سختی می بیند که ازعهده بیرون آمدنش خیلی سخت است ولازمهٔ این فهم ودانش، انکسار وتواضع بافقرا است نه غرور و کبر.

و اگر ثروتمند بی خبری باشد و مال خود را خیر خدا داده ببیند و خود را سزاوار آن ببیند، باید این آیه شریفه را متذکر شود که می فرماید: «آیا گمان می کنند آنچه ما به ایشان از مال و فرزندان داده‌ایم، خیرهائی است که به ایشان رسانده‌ایم؟ نه چنین است

۱ــ و اعلموا انماامواکم واولادکم فتنة (سوره ۸ آیه ۲۸).

بلکه نمی‌فهمند»[1]. زیرا عطای مال و فرزند هر گاه موجب کسب سعادت نباشد، از قبیل استدراج و غضب و از مصادیق مکر است[2] نه لطف و رحمت.

و برای دانستن اینکه این مال رحمت و خیر است یا بلا و غضب الهی است، دو علامت در روایات ذکر شده یکی تواضع و دیگری توفیق انفاق. پس هر ثروتمندی که هر چند مالش زیادتر شود، تواضعش به فقرا و انفاقش به آنها بیشتر می گردد، آن مال خیر و رحمت الهی است و اگر بخل و کبرش بیشتر شود، و بال و سبب شقاوت و بدبختی او است.

جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است: آنچه در بارهٔ مال گفته شد از زوال و بی اعتباری آن و اینکه گاه خیر و نعمت، و گاه شر و نقمت است، در جاه و منصب و اتباع هم جاری است بلکه شدیدتر و تکلیف سخت‌تر و خطر آن بزرگتر است. خصوصاً اگر با ثروتمندی و توانگری جمع شود در هر لحظه در خطر بزرگی است که آیا وظیفه مهم الهی که اکنون بر دوشش هست انجام می دهد یا نه بلکه وزر خود را بیشتر می سازد و گاه می شود در اثر فریاد رسی نکردن از مظلومی یا تکبر کردن و اهانت به مؤمنی (خصوصاً اگر سید و عالم یا پیری باشد) سزاوار انواع عقوبتها و عذابهای الهی می شود. بنابراین جاه و منصب و اتباع هم مانند مال در معرض زوال و بعلاوه خارج از ذات انسانی و از امور اعتباری است که عاقل به هیچوجه فریبش را نمی خورد. تا چه رسد که به آن کبر ورزد.

شواهد بی اعتباری و زوال مال و جاه و مقام در تاریخ گذشتگان بسیار است از آن جمله از کتاب حبیب السیر نقل گردیده که چون عمرو بن لیث، با هفتاد هزار جوان با استعداد، مقابل امیر اسماعیل سامانی که باده هزار سوار بود قرار گرفت، چون آواز نفیر و صدای کوس جنگ بلند شد، اسب عمرو بن لیث توسنی کرده و او را بی اختیار به صف دشمن رسانید. امیر اسماعیل بدون جنگ کردن غالب گشته و عمرو را در خیمه‌ای محبوس گردانید.

نقل است که در آنروز نظر عمرو به یکی از شاگرد پیشگانش افتاد، او را طلبید و

۱ــ ایحسبون انمانمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون (سوره ۲۳ آیه ۵۷ و ۵۸).

۲ــ به همین کتاب مراجعه شود.

از گرسنگی شکایت کرد. شاگرد پیشه در حال قطعه گوشتی به هم رسانید و چون دیگ نبود، آنرا در سطل اسب انداخت و آتش افروخت و پی کار خود رفت. اتفاقاً سگی آمده سر در سطل کرد، دهانش از حرارت شور با بسوخت به تعجیل سر از سطل خواست که بدر آورد دسته سطل در گردنش افتاد بدو ید. عمرو از دیدن این حال بخندید یکی از نگهبانان پرسید: چه جای خنده است؟ گفت: امروز خوانسالار من شکایت می کرد که سیصد مرکب، اسباب مطبخ تورا به زحمت می برد و حال می بینم سگی به سهولت آنرا می برد.

و نظیر این حکایت قصه مروان حمار است که آخرین سلاطین بنی امیه است. در سال ۱۳۲ در کنار آب زاب بالشکر سفاح مقابل شد. در حین تصفیه صفوف از اسب پیاده شد و برای بول کردن نشست. اسب گریخت و در میان لشکر افتاد، مردم گمان کردند مروان کشته شده و اسبش فرار کرده. تمام لشکر ترسناک شده و پراکنده شدند تا آخر قصه اش که به هلاکت رسید و گفته شده (ذهبت الدولة ببولة) سلطنتش به ادرار کردنی از بین رفت.

و نیز حکایت گدائی کردن خلیفه عباسی، در صفوف جماعت مسجد جامع بغداد. مشهور است که در حال کوری می گشت و می گفت: ای مردم رحم کنید به کسی که تا دیروز بر شما سلطان بوده و امروز دست گدائیش به سوی شما است[1].

نیروی بدن هم موقت است: اما کبر به قوهٔ بدنی، باید بداند که در هر لحظه‌ای ممکن است به مرض یا بلائی دچار گردد که از هر ناتوانی، ناتوان‌تر شده‌و نیز حالات سکرات مرگ و قبر خود را متذکر شود.

در کبر به زیبائی ظاهری هم باید متوجه بود که جمال حقیقی اتصاف انسان به صفت کمالیه می باشد که از آن جمله تواضع است. و جمال ظاهری تنها، ارزشی ندارد زیرا عاریه است و ممکن است به حادثه مختصری به کلی زائل شود. و متذکر حالات بدن خود در قبر باشد که همین جمال چه بر سرش می آید و همچنین الآن نیز حامل کثافات در

۱ــ مکن به مال تفاخر مناز بسیاری / به نعمتی که مصون نیست از فنا و زوال
چند غرور ای دغل خاکدان / چند منی ای دو سه من استخوان
پیشتر از تو دگران بوده‌اند / کز طلب جاه نیاسوده‌اند
حاصل آن جاه ببین تا چه بود / سود بداما بزیان شد چو سود
این چه نشاط است کز آن خوشدلی / غافلی ازخود که زخود غافلی

جوف خود است وزیر پوست چرک و خون و کثافت می باشد. دیگر چه جائی برای کبر ورزی و بزرگی فروختن به دیگران باقی می ماند؟.

چارهٔ مرض کبر- (علاج عملی): هر صفتی که در نفس انسانی است، اگر در عمل از آن پیروی نکند بلکه به ضد مقتضای آن عمل نماید، متدرجاً آن صفت برطرف می شود و چون ضد صفت کبر، تواضع است، پس یگانه راه چاره قطعی مرض کبر، فروتنی در گفتار و کردار است. بنابراین لازم است اهمیت تواضع و حقیقت و اقسام آن به طور اجمال یادآوری شود.

فضیلت تواضع: آیات و روایات در موضوع تواضع بسیارونقل آنها منافی با وضع این کتاب است و برای اهمیت آن کافی است که پروردگار عالم، حبیب خود را که اشرف مخلوقات و علت ایجاد کائنات است، امربه تواضع می فرماید که: «بال فروتنی خود را برای مؤمنینی که تورا پیروی می کنند پهن کن»[1]. و بندگان مقرب خود را به این صفت کمالی ستوده و می فرماید: «بندگان رحمان آنهایند که روی زمین از روی تواضع راه می روند»[2].

و در روایات شیعه در نشانه های امامت رسیده که امام از هر کس برای خدا باید متواضع تر باشد[3]. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «اگر خداوند اذن داده بود بر تکبر کردن کسی از بندگانش، البته به خواص بندگانش که پیغمبرانند اذن می داد. لیکن خداوند مکروه دانست برای ایشان کبر و گردن کشی را و برای ایشان فروتنی را پسندید پس چسبانیدند به زمین رخسارهای خودرا به خاک مالیدند رو یهای خود را و خود را برای مؤمنین پست کردند»[4].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «محبوبترین و نزدیکترین شما روز قیامت به من، کسی است که اخلاقش نیکوتر و تواضعش بیشتر باشد و دورترین شما از

۱ــ و اخفض جناحك للمؤمنین (سورهٔ ۱۵ آیه ۸۸).

۲ــ وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا (سوره ۲۵ آیه ٦٤).

۳ــ و ان یکون اشد الناس تواضعاً لله تعالی (بحار الانوار جلد ۷).

٤ــ فلو رخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فیه لخاصة انبیائه و لکنه سبحانه کره الیهم التکابر و رضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خدودهم و عفروافی التراب وجوههم و خفضوا اجنحتهم للمؤمنین الخ.

من در قیامت تکبر کنندگانند»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در آسمان، دو ملک است که موکل بر مردمانند. هر کس تواضع کند او را عزیز و بلند مرتبه می نمایند و هر کس تکبر کند او را ذلیل و خوار می کنند»[2].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «از مرض کبر، خدای تعالی بندگان مؤمن خود را نگه می دارد به وسیله نمازها و زکاتها و کوشش در روزهٔ روزهائی که واجب گردیده، تا نفس های ایشان رام گردد و دلهایشان ساکن گردد و بیرون بردن کبر و تبختر از ایشان برای آنچه در اینها است از مالیدن رخسارهای کریمه به خاک مذلت از روی فروتنی و چسباندن اعضای شریف به زمین برای کوچکی واز فرا رسیدن شکمها به پشتها از داشتن روزه به جهت رام شدن نفس سرکش»[3].

عبادت کبر را می برد: از اینجا دانسته می شود، سبب مهم برای واجب شدن این عبادات برطرف شدن مرض کبر و متصف شدن به فضیلت تواضع است. بنابراین مهمترین معالجات عملی برای برطرف شدن کبر، سعی در بجا آوردن عبادات با رعایت شرائط صحت و قبول آن است که هرگز با کبر، عبادت پذیرفته نیست، چون عبادت یعنی بندگی نه آقائی.

معنی تواضع و اقسام آن: تواضع حالتی در نفس است که از آن به فروتنی و شکسته نفسی و پست شمردن و ذلیل داشتن خود تعبیر می شود چنانچه به حسب تکوین

۱ــ ان احبکم و اقربکم منی یوم القیمة مجلساً احسنکم خلقاً و اشدکم تواضعاً وان ابعدکم یوم القیمة منی الثرثارون و هم المتکبرون (بحار الانوار).

۲ــ ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع رفعاه ومن تکبر وضعاه (کافی ج ۲ باب کبر).

بلندیت باید تواضع گزین — در این بام رانیست سلم جز این
تواضع سر رفعت افرازدت — تکبر به خاک اندر اندازدت

۳ــ و عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات ومجاهدة الصیام فی الایام المفروضات تسکیناً لاطرافهم و تخشیعاً لابصار هم و تذلیلا لنفوسهم و تخفیضاً لقلوبهم و اذهاباً للخیلاء عنهم و لما فی ذلك من تعفیر عتائق الوجوه بالتراب تواضعاً و التصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغراً ولحوق البطون بالمتون من الصیام تذللا... (نهج البلاغه ـ خطبه قاصعه ۱۹۲).

و واقع امر چنین است یعنی انسان از خودش هیچ ندارد.

ما چه ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود ندارد هیچ هیچ

تواضع به حسب مورد سه قسم است: تواضع در برابر خداوند و در برابر پیغمبر و امام علیه السلام و در برابر مردم.

تواضع با پروردگار ـ هر گاه انسان یقین کند و بفهمد که اصل وجود و تمام متعلقات آن همگی از خدا است و بدون استحقاق و طلب او را مورد نعمتهای بی اندازه و شماره قرار داده و هر چه هست و هر چه دارد همه از او است، حالتی در نفس پیدا می شود که از آن تعبیر به شکستگی و ذلت در برابر بزرگی حق می شود. و این حالت لوازم چندی دارد از آن جمله اطاعت و انقیاد در برابر او و سعی در فرمانبرداری او است از روی اخلاص و همیشه در مقام تحصیل رضای او است و خود را همیشه در انجام وظائف بندگی مقصر می بیند. چون او را آنطوری که سزاوار است نپرستیده است و خود را صاحب هیچ حقی نمی بیند.

از آن جمله تجدید شکر نزد نعمتهای تازه‌ای است که به او می رسد و مستحب است در آنحال بلکه هر گاه یاد نعمت گذشته ها را که می کند سجده شکر کند.

تواضع برای نعمتهای خدا: نعمت را بزرگ می بیند و گرامی می دارد و چون از طرف محبوب و منعم حقیقی او است خصوصاً انواع خوردنیها و آشامیدنیها ـ و مرو یست که اگر طعامی خوردید و به شما صدمه‌ای زد، نگوئید فلان طعام بد است و مرا مریض کرد، بلکه بگوئید مزاج من مساعد و مناسب با فلان طعام نبود و بی مورد صرف کردم.

در هنگام طعام خوردن، باید بنده‌وار بنشیند و بنده‌وار چیز بخورد. نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر سفره مانند نشستن او در تشهد نماز (متورکاً) بود.

از آداب تواضع در غذا این است که بر خوان مرتفع غذا نخورد بلکه کفشهای خود را در آورد و با کمال ادب بر زمین بنشیند . خصوصاً نان را در سفره گرامی بدارد که اخبار زیادی در بارهٔ آن رسیده است و هر که در خانه است از زن و فرزند و نوکر و کلفت، همه بر سر یک سفره جمع شوند. نه اینکه بعضی را راه ندهند و برایش علی حده معین کنند.

آداب غذا خوردن بسیار و اهم آنها حضور قلب و توجه به منعم حقیقی است و به نام او ابتدا کردن (بسم الله گفتن) و به شکر او ختم کردن (الحمد لله گفتن) است.

از تواضع با خداوند بزرگ داشتن شعائر و حرمات الهی است، چنانچه ذکر شد. و

همچنین گرامی داشتن قرآن مجید و اسماء شریفه خداوند است بدون طهارت آنها را مس نباید کرد و مخصوصاً در دست و پا نباید بیفتد. پاها را به سوی آنها دراز نکند و به طور کلی بزرگ داشتن هر چه نسبت به خدا دارد، مانند مساجد. چنانچه خودش می فرماید: «مساجد مال خدا است» بنابراین در مسجد نباید آب دهان بیاندازد و با بوی بد وارد شود یا صدای بلند بدهد یا حرف دنیا بزند که تمام خلاف تواضع است.

تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام: از بالا ترین آثار تواضع با خداوند، تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است زیرا ایشان آیات اعظم خدایند و نمایندگان و خلفای او یند و تواضع به آنها تواضع به خدا است. و آنچه بتواند از کوچکی نباید مضایقه کند. از تواضع با ایشان، مس نکردن اسمای آنها بدون طهارت است و مقدم نشدن بر قبورشان در نماز است. وقتی که نامشان برده می شود، باید با تجلیل و احترام اسمای مبارکشان را به زبان جاری ساخت و برایشان درود و سلام فرستاد.

بعضی از بزرگان اگر وضو نداشتند نام شریف معصومین را به زبان جاری نمی کردند.

مرو یست که حضرت صادق علیه السلام هنگام بردن نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنان خم می شد که صورت مبارکش نزدیک زانوهایش می رسید.

و از تواضع با پیغمبر و امام است، تواضع در برابر علمای عاملین و سلسلهٔ جلیلهٔ سادات چنانچه قبلاً اشاره گردید.

تواضع با مردم: مردم همه در عنوان اولی، در عرض و مساوی یکدیگرند و همگی مخلوق و مقهور و تحت تربیت رب العالمین اند. و چنانچه هرکس در هر مقامی که باشد، حق تکبر کردن و بزرگی فروختن به دیگری عقلاً و شرعاً ندارد. همچنین استحقاق تواضع و خضوع از دیگری نیز ندارد مانند غلامان سلطان که هیچیک حق تکبر کردن بر دیگری ندارد و استحقاق تواضع از دیگری نیز برای او نیست، چون همه مانند یکدیگرند. و چنانچه اگر غلامی به دیگری تکبر کند، مورد مذمت و ملامت عقلا است. همچنین اگر توقع تواضع و فروتنی از دیگری داشته باشد، عقلا او را مذمت و ملامت می کنند. چون همه مانند یکدیگرند.

لیکن به عنوان دوم، بعضی از افراد بشر عنوان و یژه‌ای می گیرند که عقل و شرع

آنرا تعظیم و امر به اکرام واحترام آن کرده است. در این صورت استحقاق فروتنی را پیدا می کنند و دیگران باید برایشان تواضع و خضوع نمایند، مانند عنوان پدر و مادری که عقلاً و شرعاً سزاور است، فرزندانشان برایشان فروتنی کنند. و در حقیقت تواضع برای والدین، تواضع برای خدا است، چون واسطه ربوبیت پروردگارند و مورد امر خود او است[1]. و مانند عنوان ایمان و تقوا که باید برای هر صاحب ایمان و تقوائی فروتنی کرد، زیرامؤمن وابسته به خدا است و مورد نظر و اکرام او است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید«حرمت مؤمن نزد خداوند از حرمت کعبه بیشتر است»[2].

در حقیقت، خضوع برای مؤمن به جهت ایمانش، خضوع برای خدا است. مانند غلامی که از بین غلامان انتخاب شده و مورد نظر شخص سلطان است و به او بستگی پیدا کرده، اکرام او در این صورت اکرام سلطان و اهانت به او هانت به سلطان است. و مانند عنوان عالم و معلم که بر همه لازم است، احترام‌عالم‌رابه واسطه مزیتی که دارد رعایت کنند.[3] یامانند عنوان پیری و بزرگ قوم و میهمان و غیره ازعناو ینی که به خصوص امر به اکرام آنها و تواضع در برابر آنها شده است.

تواضع به کافر و فاسق غلط است: در مقابل، عنوانهائی است که برای صاحبان آن نباید هیچگونه خضوع و فروتنی کرد بلکه باید بـرابـر آنها ترفع جست، مانند کفر- در برابر کافر. نباید هیچگونه تواضع کرد زیرا مورد بغض خدا است و خود را از درجهٔ انسانیت انداخته واز هر پَستی پست‌تر کرده‌است. بلکه فردای قیامت آروز می کند که کاش خاک بودم[4].

چنانچه برابر مؤمن باید خاضع شد و تذلل کرد، در برابر کافر باید ترفع و تعزز کرد. و اگر مؤمنی برابر کافری فروتنی کند، در حقیقت ایمان به خدا راخوار، و کفر به او را عزیز داشته، برخلاف آنچه واقع امر است. زیرا عزت برای خداو پیغمبر صلی الله علیه و

۱ــ به صفحات ٤٨ تا ٥٠ و صفحه ١٢٤ همین کتاب مراجعه شود.

۲ــ ان ابا جعفر الباقر علیه السلام اقبل الی الکعبة و قال و الله لحرمة المؤمن اعظم منك (مستدرك کتاب حج باب ١٠٥ حدیث ١٦).

۳ــ قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون (سوره ٣٩ آیه ٩).

٤ــ و یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً (سورهٔ ٧٨ آیه ٤١).

آله و مؤمنین است[1].

و نیز در برابر کسی که ستم را پیشهٔ خود قرار داده و یا متجاهر به فسق شده، یعنی بی باک و بی پروا، آشکارا حرمات خدا را هتک می کند،نباید فروتنی کرد، بلکه باید برای خدا بر آنها غضبناک بود و با روی ترش با ایشان مواجه شد. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما امر فرمود، با اهل معصیت، با چهره درهم کشیده مواجه شویم»[2].

تواضع برای متکبر نیز غلط است: دربرابر آن احمقی‌که تکبر می کند و دیگران را کوچک و خوار می دارد، نباید متواضع بود. زیرا اولاً خضوع در برابر متکبر، یکنوع مذلت است که عقلاً و شرعاً ناپسند است. ثانیاً تواضع برای متکبر، سبب جرأتش بر ادامهٔ این حرکت نا شایست می گردد. چنانچه اگر از او نخرند و برایش فروتنی نکنند، ممکن است متنبه شده تکبر را ترک نماید. پس از باب نهی از منکر باید به او تواضع نکرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر گاه به اهل تواضع از امت من رسیدید، با ایشان فروتنی کنید، هر گاه به تکبر کنندگان رسیدید، با ایشان تکبر نمائید. زیرا تکبرتان بر آنها سبب خواریشان می گردد»[3].

تواضع نکردن با کبر فرق می کند: آنچه گذشت که در برابر کافر و فاسق و متکبر نباید تواضع کرد، بلکه باید بر آنها فزونی جست و خشمناک بود چون مورد خشم خدایند، معنیش این نیست که خود را بالذات از آنها بالا تر بداند و آنها را از خود پست‌تر شمارد و توقع کوچکی کردن از ایشان داشته باشد و خود را نسبت به آنها صاحب شأن و مقامی ببیند، بلکه باید خود و ایشان را بندهٔ عاجزی بداند و هر کس اهل نجات شد، به توفیق خدا است و هر کس هلاک شد به خذلان او است. و ممکن است همان کافر یا فاسق موفق به توبه و عاقبت بخیر گردد، بلی فعلاً چون به ما چنین دستور داده شده، با ایشان سرسنگینی می کنیم نه اینکه خدای نکرده کبر می‌فروشیم و بالجمله، شخصیت

۱ــ ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین (سورهٔ ٦٣ آیه ٨).

۲ــ امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهره (وسائل الشیعه کتاب الامر بالمعروف ج ١١ ص ٤١٣ ح ١).

۳ــ اذا رایتم المتواضعین من امتی فتواضعوالهم و اذا رأیتم المتکبرین فتکبروا علیهم فان ذلك لهم مذلة و صغار (جامع السعادة).

اصلاً نباید ملاحظه شود و تنها برای فرمانبرداری و عمل کردن به وظائف ایمان، آنچه را که خدا دشمن می دارد او هم دشمن بدارد و برایش خضوع نکند.

برای واضح شدن مطلب که غضب کردن برای خدا با تکبر نکردن منافاتی ندارد، مثلی ذکر می شود: هر گاه سلطانی به نوکر خود امر کند، اگر از فرزندش بی ادبی سرزد بر او خشم کرده او را بزند، پس اگر نوکر از فرزند سلطان خطائی دید باید بر او خشم کند و او را بزند. وگرنه امر سلطان را پیروی نکرده است. و در عین حال هرگز بر او تکبر نمی کند و خود را بالا تر از او نمی بیند (بلکه او را عزیزتر و بالا تر از خود نزد سلطان می بیند) و اگر حالت غضب کردن، باتکبر کردن جمع شد، بداند که آن غضب برای خدا نیست بلکه برای هوای نفس است.

تکبر با بندگی سازگار نیست: چون تکبرعبارت از طغیان و سرکشی نفس و غفلت از بزرگی خداو فراموشی حقارت و ذلت خود است، خودش را صاحب شأن مقامی می بیند و دیگران را نسبت به خود پست و حقیر می داند، این حالت خود پرستی،ضد خدا پرستی است. و لذا در جمیع حالات، مذموم و هیچگاه مورد امر ومدح خدا قرار نمی گیرد. پس مراد به کبر در برابر کافر و فاسق و ثروتمند متکبر، همانا عزیز داشتن جهت خدائی و آشکار کردن بزرگی آن است که در برابر کافر اصلاً خضوع نکند و عزت ایمان به خدا را که بزرگترین نعمت او است در نظرش ظاهر کند و در برابر اهل معصیت نیز عزت تقوا را که ملاک گرامی بودن نزد خدا است، آشکار سازد و در برابر ثروتمند، کوچکی مکنتش را که سبب‌ناز و کبرش شده و عزت و بزرگی خزائن الهی را ظاهر کند و هیچگونه فروتنی برای دارائیش ننماید و در برابر متکبر عملاً او را تحمیق و تجهیل کرده به او بفهماند که کبریائی مختص به حضرت آفریدگار است و غیر او هر کس تکبر کند احمق است.

چنانچه ملاحظه می فرمائید، اگر اینطور عمل شود هیچ خودیت و هوای نفس در کار نیست بلکه تمام عزیز داشتن و اظهار بزرگی، جهت الهی است نه قلدری و نخوت و غرور نفس - لیکن باید سخت مواظب بود که هنگام عمل اشتباه نشود. چنانچه گاه می شود انسان در برابر منکری واقع می شود و چون می خواهد نهی کند، هوای نفس در کار می آید و به معصیت مبتلا می شود و به منکری نهی از منکری کرده و بیشتر دفع فاسد به افسد می گردد.

چه بسیار فرق است بین کاری که برای خدا باشد یا از روی هوای نفس - هر چند

صورت عمل یکی است، لیکن اگر برای خدا باشد، عبادت و موجب قرب و غلبه بر شیطان است. و اگر هوای نفس باشد، معصیت و مبعد و مغلوب شیطان شدن است.

تواضع برای ثروت ثروتمند هلاک کننده است: تواضع برابر اغنیا و ثروتمندان اگر به ملاحظهٔ ثروت و طمع به مال دنیا از آنها باشد بسیار مورد نهی قرآن مجید و روایات است. در قرآن می فرماید:«و چشمان خود را میندار به آنچه داده‌ایم به اصناف ایشان از زینت زندگانی دنیا تا آزمایش کنیم ایشان را در آن»[1] و در حقیقت تواضع به ثروتمندان به جهت ثروتشان، خضوع به مال دنیا است که آنراموثر دانسته و از خدا غافل شده است و این شرک به خدا است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «کسی که نزد ثروتمندی رود و به جهت مالش برای او فروتنی کند، خداوند دو سوم دینش را می برد»[2] و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نظیر همین روایت شده است[3].

و شاید علت اینکه دو سوم ایمانش می رود، این باشد که چون ایمان سه جهت دارد اعتقاد به قلب و اقرار به زبان (شهادتین) و عمل به ارکان(ادای واجبات و ترک محرمات) همچنین فروتنی در برابر ثروتمندان به طمع مال آنها گاهی به قلب تنها است. گاهی به زبان نیز می آورد و گاهی به قدری شدید است که به اعضا هم سرایت می کند، چون غالباً طمعکاران برابر ثروتمندان، به قلب خاشع می شوند و به زبان هم به تملق و چاپلوسی بر ایشان کوچکی می کنند دو قسمت ایمانشان زائل می شود. و اگر به سایر اعضای‌بدن هم خشوع‌کند مثلاًدست‌و پایشان را ببوسد یا حرکات خشوع آمیز دیگری با بدنش کند تمام دین خود را در آن حال از کف داده چون هر چه داشته و می توانسته در برابر مخلوقی صرف کرده و دیگر چیزی برای خالقش باقی نگذارده است.

تواضع ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «چه بسیار نیکو است تواضع کردن ثروتمندان برای فقرا و مستمندان برای رضای خدا».

۱ــ ولا تمدن عینیك الی مامتعنابه ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه (سوره ۲۰ آیه ۱۳۱).

۲ــ من اتی غنیاًفتواضع لغنائه ذهب الله بثلثی دینه (نهج البلاغه حکم ۲۲۸).

۳ــ من اتی ذامیسرة فتخشع له طلب مافی یدیه ذهب ثلثادینه.

(تواضع زگردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اواست)

و بهتر از آن تکبر کردن تهیدستان است بر ثروتمندان از راه تکیه به خدا[1]. به این که مستمند در برابر ثروتمند، تملقهای گدایانه و افتادگی های خسیسانه را ترک و در برابر مالش خضوع نکند نه اینکه خود را بالا تر و برتر ببیند و کبر کند. چنانچه قریباً گذشت.

اگر ثروتمند به‌مال خود می‌نازد و می بالد، فقیر هم باید به خداوندی که خزینه های آسمان‌ها و زمین ازاو است تکیه داشته باشد و خود را بی نیاز بداند[2].

ضمناً باید متوجه بود که نهی از تواضع برای غنی، فقط به جهت مال است وگرنه اگر به عنوان دیگر مانند ایمان و تقوا و غیره باشد، باید متواضع بود و هیچ مانعی ندارد بلکه مورد امر است. منتها باید متوجه باشد که به تواضع به مال نکشد. و نشانه اش آن است که تواضع او در برابر فقیر با ایمان وتقوا وثروتمند با ایمان وتقوایک نواخت باشد.

تواضع نسبت به اشخاص فرق می کند: تواضع را حدی است که اگر از آن گذشت، گاه موجب ذلت و هتک حرمت شخص می شود. و مؤمن نباید کاری که موجب هتک او می شود مرتکب گردد. بنابراین باید در موارد تواضع و کیفیت آن کاملا رعایت میانه روی را نمود. مثلا تواضع برای والدین یارحم‌بایدبیشتر از بیگانه باشد و تواضع برای علمای عاملین و سادات، باید بیش از دیگران باشد و تواضع برای بزرگ قوم، باید از تواضع برای آن قوم بیش باشد زیرا اگر تواضعی که مناسب والدین و علما و سادات باشد مثلا بوسیدن دست آنها، گاه می شود برای دیگران موجب هتک و خواری شخص است.

۱ــ ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلباً لما عندالله و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله (نهج البلاغه حکم ٤٠٦).

۲ــ در کتاب لئالی الاخبار نقل کرده که مرد ثروتمندی با لباس فاخر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و نشست. پس از آن مرد فقیری با لباس مندرس وارد شد و نزدش نشست. مرد ثروتمند لباس خود را جمع کرد و از او فاصله گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا ترسیدی که‌از فقر او به‌تو چیزی برسد؟ گفت: نه. فرمود: آیا ترسیدی از ثروتت کم شود و به او برسد گفت: نه فرمود: ترسیدی لباست چرکین شود؟ گفت نه. فرمود: پس چرا چنین کردی؟ گفت: نفس من هر کار خوبی را برایم زشت و هر کار بدی را خوب جلوه می دهد و من به تلا فی کردار زشت خود نصف تمام ثروتم را به این فقیر بخشیدم. آن حضرت از فقیر پرسید: آیا مالش را می پذیری؟ گفت: نه، فرمود چرا؟ عرض کرد می ترسم مثل او مبتلا به تکبر شوم.

بنابراین در تواضع با اشخاص باید رعایت مقامات و حالات ایشان را کرد.

در سفینة البحار از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمود: بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پدرو پسری از اهل ایمان وارد شدند، پس آن حضرت برای آنها برخاست و ایشان را گرامی داشت و بالای مجلس نشانید و نزدشان نشست. پس امر فرمود؛ طعام آوردند و هر دو خوردند. پس قنبر طشت و ابریق و دستمال آورد حضرت ابریق را از قنبر گرفتند و دست پدر را خواستند بشویند، آن مرد نمی‌پذیرفت. حضرت او را سوگند داد که با کمال اطمینان دستش را بشوید. مثل اینکه قنبر بر دستش آب می ریزد آن مرد پذیرفت و چون حضرت از شستن دستش فارغ شدند، ابریق را به فرزند خود محمد بن الحنفیه داده و فرمودند فرزندم، اگر این پسر تنها نزد من آمده بود خودم بر دستش آب می ریختم. لیکن خداوند نخواسته در محلی که پدر و پسر با هم باشند مثل یکدیگر با آنها رفتار شود. اینک من دست پدر را شستم توهم که فرزند منی آب بر دست پسر بریز تا پدر دست پدر و پسر دست پسر را شسته باشد.

نشانه‌های تواضع: حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از تواضع این است که شخص در نشستن به پائین مجلس راضی باشد و ابتدا به سلام کند با هر کس برابر شود و جدال راترک کند. هر چند حق با او باشد و دوست نداشته باشد به تقوا ستوده شود[1]» یعنی هر کس به این چهار چیز مداومت کند از فضیلت تواضع بهره‌مند می شود یا اینکه از نشانه های تواضع این چهار چیز است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن وصیتش می‌فرماید: «بر تو باد به فروتنی زیرا از بزرگترین عبادتها است»[2].

در سفینة البحار مرو یست که موسی بن عمران پس‌از هرنماز، طرف راست و چپ صورتش را برای تواضع نسبت به خداوند به خاک می مالید و به همین جهت خداوند او را کلیم خود قرار داد.

۱ــ عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام قال ان من التواضع ان یرضی الرجل بالمجلس دون المجلس و ان تسلم علی من تلقی و ان تترك المراء و ان کان محقاً ولا تحب ان یحمد علی التقوی (کافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲ــ علیك بالتواضع فانه من اعظم العبادة (سفینة البحار).

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «تواضع این است که به مردم بدهی آنچه دوست داری به تو بدهند»[1].

حسن بن جهم از آن حضرت پرسید: اندازهٔ تواضع چیست؟ در پاسخ فرمود: تواضع درجاتی دارد از آن جمله اینکه، مرد اندازهٔ خود را بشناسد و آن را در جای شایسته آن فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد، جز آنچه می‌خواهد که به خودش داده شود. و اگر از کسی بدی دید، به خوبی آنرا جلو گیرد. (در برابر بدی نیکی کند) و خشم خود را فرو خورد. از مردم گذشت کند وخداوند نیکی کنندگانرا دوست می‌دارد[2].

پیشوایان ما از همه بیشتر فروتنی می کردند: در سفینة البحار مرو یست که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به مردی سودانی که سیاه و زشت بود، عبور فرمود به او سلام کرد و نزدش رفت و مقدار زیادی با او سخن گفت. پس فرمود: هر کاری داری بگو تا انجام دهم. گفتند ای پسرپیغمبر آیابه‌چنین شخصی نازل می‌شوی و از حوائجش می‌پرسی، در حالی که او به شما محتاجتر است. امام علیه السلام فرمود: بنده‌ای است از بندگان خدا و برادر دینی ما است و ما و او را بهترین پدرها که آدم ابوالبشر است و بهترین دینها که اسلام است، جمع می کند و شاید روزگار ما را به او محتاج کند. پس ما را که بر او تکبر می کردیم از جمله فروتنها مشاهده کند.

ریشهٔ کبر را به هرچه بشود باید برید: محمد بن مسلم مردی ثروتمند از اشراف کوفه و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است. روزی حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد، باید تواضع کنی. چون محمد ازمدینه به کوفه برگشت ظرف خرما و ترازو برداشت و در مسجد جامع کوفه نشست و صدا می‌زد هر که خرما می‌خواهد بیاید و از من بخرد. (این کار را برای از بین بردن کبر نفس می کرد) بستگانش آمدند و گفتند: ما را به این کار خود رسوا کردی گفت: مولایم مراامر به چیزی فرمود که

۱ــ التواضع ان تعطی الناس ماتحب ان تعطاه (کافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲ــ عن الحسن بن جهم قال قلت للرضا علیه السلام ماحد التواضع الذی اذا فعله العبد کان متواضعاً فقال علیه السلام التواضع درجات منها ان یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلب سلیم لایحب ان یأتی الی احد الامثل یؤتی الیه ان رأی سیئة درئها بالحسنة کاظم الغیظ عاف عن الناس و الله یحب المحسنین (کافی ج ۲ ص ۱۲٤).

مخالفتش را نخواهم کرد واز این محل اجتماع حرکت نمی کنم تا تمام خرمائی که در این ظرف است بفروشم. بستگانش‌گفتند: حال که می خواهی حتماً خرید و فروش کنی پس در محلی که گندم آرد می کنند برو. آن جناب قبول کرد و شتر و سنگ آسیائی خرید و مشغول آرد کردن گندم شد. (تا باین کار کبر نفس خود را از بین ببرد و خود را با یک فرد عادی برابر ببیند)[1].

۱ــ اختصاص ص ۵۱.

بازگشت به فهرست

۳۴ـ جنگ با مسلمان

سی و چهارم از کبائری که در نص معتبر، به کبیره بودنش تصریح شده، جنگ با دوستان خدا است. (یعنی مسلمانان) چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به آن تصریح شده و در قرآن مجید نیز بر آن وعدهٔ عذاب داده شده و عقوبت دنیوی که حد است بر آن مقرر فرموده است؛ در سورهٔ مائده می‌فرماید: «پاداش کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در زمین فساد می‌کنند این است که کشته شوند. یا به دار آو یخته گردند. یا دستها و پاهایشان بر عکس بریده شود (مقداری از دست راست و پای چپ یا برعکس) یاتبعید شوند این رسوائی ایشان در دنیا است و در آخرت برایشان عذاب بزرگی است. مگر کسانی که پیش از آنکه دستگیرشان‌کنید توبه کنند. پس بدانید که خداوند آمرزنده و مهربان است»[1].

در منهج می‌نویسد: در سال ششم از هجرت، جماعتی از عونیه و عکل به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و به شرف اسلام معزز گشته، ملازمت رسول

۱ــ انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلك لهم خزی فی الدنیاو لهم فی الاخرة عذاب عظیم الا الذین تابوامن قبل ان تقدر وا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم (سوره ۵ آیه ۳۳ و ۳۴).

خدا صلی الله علیه و آله را اختیار کردند و چون هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت، بیمار شدند و صورت حال ایشان را به عرض رساندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را اذن داد که از مدینه بیرون روند و به میان شتران شیردار در آیند که نزدیک جبل العیر بود تا در آن موضع چند روزی به سر برند و از بول و شیر شتران بیاشامند تا مرض ایشان مبدل به صحت شود. و ایشان به آن موضع رفتند و چون مدتی آنجا بودند صحت یافتند و صباحی با هم اتفاق کرده، پانزده شتر از شتران خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدیدند و مرتد شدند و روی به قبیلهٔ خود نهادند و چون خبر به‌مدینه رسید، یسار که مولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با چند نفر از عقب آنها رفتند و بدیشان رسیده، مقابله و مقاتله کردند و به آخر یسار را گرفته دست و پای او را بریدند و خار بر چشم و زبان او می‌زدند تا شهید شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حال وقوف یافت، کرز بن جابر را از عقب ایشان فرستاد و او همه ایشان را گرفته و دست و گردن بسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و حقتعالی این آیه را فرستاد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود؛ دست و پای ایشانرا بریدند و به دار آو یختند. (پایان گفتار منهج) و قریب‌به همین مضمون با جزئی اختلاف، در روایات اهلبیت‌علیهم السلام وارد گردیده است.

محارب کیست؟: محارب نزد فقها کسی است که اسلحه، مانند شمشیر، نیزه، کارد،تفنگ، چوب، سنگ با خود بردارد برای اینکه مسلمانان را بترساند تا بتواند مال یا ناموس آنها را ببرد یاخونشانرا بریزد، خواه تنها باشد یا چند نفر همدست شوند وخواه غرضش حاصل شود یا نه. یعنی مردم بترسند و مالی را ببرد یا کسی را بکشد یا نه بلکه به مجردی که با اسلحه به این قصد حرکت کند، محارب است و نیز فرقی نیست که در دریا باشد، یا در خشکی، در شهر و آبادی باشد یا در صحرا و بیابان، مانند راهزنان حتی اگر اسلحه با خود بردارد و در خانهٔ مسلمانی در شب یا روز وارد شود و به اهل خانه حمله کند محارب است.

در کتاب‌کافی مرو یست‌که سورة بن کلیب از امام صادق علیه السلام پرسید ازمردی که از منزل خود بیرون می‌رود، می‌خواهد به مسجد یا جای دیگر برود، مردی دنبال او را می‌گیرد و او را می‌زند و لباسش را می‌گیرد. حضرت فرمود: چنین شخصی محارب و مورد آیهٔ **«انما جزاء الذین یحاربون...»** است.

و نیز فرقی نیست که محارب مسلمان باشد یا غیر مسلمان، مرد باشد یا زن، در بلاد اسلامی باشد یا در بلاد کفر و از جمله **«یسعون فی الارض فساداً»** که در آیه شریفه است معلوم می شود که منظور از محارب نه جنگ و محاربهٔ با مسلمانان است، بلکه مراد هر فساد در زمین و اخلال به امنیت عمومی است با ایجاد ترس و هراس که عادتاً جز با بکار بردن اسلحه و تهدید به قتل نمی شود. و بالجمله محارب کسی است که با پوشیدن اسلحه و حملهٔ به مسلمانان سلب آسایش و امنیت از حیث جان و مال یاناموس بنماید.

جنگ با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله: جهت اینکه در آیه شریفه ازمحارب با مسلمانان، تعبیر به محارب با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله شده، یا برای تعظیم و تشریف شأن مسلمین است به طوری که هر معامله ای با آنها شود مثل آن استکه با خدا و رسول صلی الله علیه و آله شده، چون وابسته به خدا و پیغمبرند. یابه‌جهت این است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله اذیت به مسلمانان و دست درازی به مال یا ناموس یا خون ایشان را حرام فرموده‌اند و کسی که مخالفت این حکم رابکند، محارب و جنگ کنندهٔ با خدا و رسول است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند فرمود: باید به من اعلام جنگ کند هر که بندهٔ مؤمن مرا آزار رساند و باید از خشمم آسوده باشد هر که بندهٔمؤمنم راگرامی بدارد»[1].

و نیز «هر که دوست مرا اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته است»[2].

حد محارب: چنانچه در آیه شریفه گذشت، باید به یکی از چهار امر با او رفتار شود، کشتن، به دار آو یختن، دست و پا بریدن به طورعکس، تبعید.

در برهان قرآن صفحهٔ ۱۸۸ چنین می نگارد: مقصود از محاربه در اصطلاح فقها این است که شخص مسلح برای ترساندن مردم در شهر یا بیابان یا دریا، به هنگام شب یا روز متعرض ایشان شود. خواه ضعیف باشد، خواه قوی و خواه مرد باشد یا زن چنین کسی در اصطلاح فقه محارب نامیده می شود و قرآن مجید عمل او را در حکم جنگ با خدا و

۱ــ عن الصادق علیه السلام قال الله عزوجل لیأذن بحرب منی من أذی عبدی المؤمن و لیأمن غضبی من اکرم عبدی المؤمن (کافی ج ۲ ص ۳۵۰).

۲ــ من اهان لی و لیاً فقد بارزنی بالمحاربة (کافی ج ۲ ص ۳۵۲).

رسول می شمارد و در باره او می گوید:**«انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله»** (پس از ترجمه آیه می نویسد):

خوانندهٔ عزیز، این یکی از مواردی است که طبع حساس و دل نازک بعض روشنفکران! را آزرده و متأثر کرده و کیفرهای اسلامی را در نظر ایشان وحشیانه و قسوتبار ساخته است. ولی ما نمی دانیم چرا این طبقه روشنفکر همیشه رقت قلب و مهر وعاطفه خود را به جانب جنایتکاران و راهزنان و خونخواران معطوف می دارند و در بارهٔ مردم بیگناه و زنان و کودکان معصومی که مال و ناموس و جانشان دستخوش مطامع و اغراض و هوی و هوس این گروه سرکش و متعدی می شود، اظهار رحم و شفقت نمی کنند؟ آیا مجازات و سرکوبی اینگونه افراد در راه تأمین امنیت و حفظ سلامت و مصلحت اجتماع، با کشتن میلیونهامیکروب برای تأمین سلامت و نجات یک مریض از خطر بیماری و مرگ فرقی دارد؟ و آیا هیچ عاقلی، پزشک حاذقی را به علت کشتن آن همه میکروب باتزریق یک آمپول مورد اعتراض قرار می دهد و عمل او را وحشیانه و قسوتبار می خواند؟ جای تردید نیست که هر شخص منصفی این حکم را حاکی از شفقت و رحم نسبت به اجتماع و دائر بر عدل و انصاف نسبت به راهزنان و بزهکاران می داند. ولی تذکر این نکته لازم است که قانون‌گذارمهربان اسلام حتی دراجرای این کیفرنیزرحم ورأفت رامنظورداشته.

چنانکه در تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: جزای محارب به اندازهٔ استحقاق او است پس اگر قتلی مرتکب شده باشد جزایش قتل است و اگر علاوه بر قتل، مالی هم برده باشد جزایش قتل و برآوردن بر دار است. و اگر بدون قتل مالی برده باشد جزایش بریدن دست و پا است و اگر تنها گناهش نا امن ساختن راه باشد، کیفرش تبعید است ولاغیر. به طوری که در این روایت ملاحظه می شود، شارع اسلام حتی در کیفر دادن محارب تناسب کیفر را با گناه به وضع دقیقی رعایت کرده و این خود رأفتی است که در بارهٔ او معطوف داشته است. ولی اسلام به این حد از رأفت هم اکتفا نکرده بلکه تصریح کرده است که هر گاه شخص محارب قبل از دستگیر شدن توبه کند، از عقوبت مستثنی است و تنها حقوقی که از مردم تفریط کرده بر ذمه اش باقی است چنانچه در آیه ۳۴ از سورهٔ مائده می فرماید...

و در صفحه ۱۸۵ می نویسد: هدف کلیه شرایع آسمانی در اجتماع بشر این است که پنج اصل مقدس و موضوع مهم، یعنی جان و عقل و مال و نسل و عرض مردم را از

تجاوز و تباهی محفوظ بدارند زیرا تفریط و تعدی در بارهٔ هر یک از این پنج موضوع مهم، موجب پدید آمدن تنازع و خونریزی و انتشار مفاسد و شرور است و حکمت تشریع کیفر در برابر جرائم جلوگیری افراد متجری و جسور از اینگونه افراط و تعدی است و جای تردید نیست که صرف امر و نهی نمی تواند این منظور را تأمین کند بلکه تنها بیم از کیفر است که می تواند ضامن اجرای اوامر و نواهی باشد.

فیلسوف عظیم اسلام ابوریحان بیرونی، درکتاب «تحقیق ماللهند» ضمن شرح عقاید و افکار هنود، می نویسد: «مثال حال در میان ایشان به مانند حال نصرانیت است زیرا حال ایشان بر بنیاد خیر و خود داری از شر از قبیل ترک کلی قتل و افکندن پیراهن به دنبال غاصب پوستین و تمکین سیلی زننده بر گونه ای نسبت به گونهٔ دیگر و دعای خیر و نماز و طلب آمرزش برای دشمن است و این رفتار به جان خودم رفتار نیکو و پسندیده ای است، ولی اهل دنیا همگی از طبقه فلاسفه نیستند بلکه بیشتر ایشان نادان و گمراهند و جز شمشیر و تازیانه، ایشان را به استقامت نمی دارد و از آن زمان که قسطنطین فاتح نصرانی شده شمشیر و تازیانه از حرکت نیاسوده اند زیرا سیاست جز به آن دو تمام نمی شود».

بنابر همین اصل اساسی و نظر حکیمانه قرآن کریم در مقام بیان حکمت قصاص می فرماید: **«ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون»** در این آیه، مردم خردمند را که در عواقب امور می اندیشند و ارزش حیات را می شناسند مخاطب می سازد و خاطرنشان می کند که حیات افراد و اجتماعات بشری وابستگی به قصاص دارد زیرا وقتی شخص بداند که در برابر کشتن، کشته می شود و قیافه سهمگین قصاص در کمین قاتل است از این فکر منصرف می شود و در نتیجه جان خود را از قصاص و جان آن دیگر را از هلاک محفوظ می دارد. باتوجه به این حقایق معلوم می شود که چرا شریعت اسلام کیفر چند گناه از قبیل قتل عمد و قذف و زنا و سرقت و محاربه و شرب خمر و ارتداد از دین رابه نص صریح تعیین کرده و در سایر موارد کیفر خاصی مقرر نداشته و نوع و مقدار کیفر را به نظر حاکم شرع تفویض نموده، تا به اقتضای اوضاع زمان و مکان جرم و احوال مجرم، او را تعزیر کند. زیرا ارتکاب و انتشار اینگونه گناه موجب تزلزل پیوندهای اجتماع و علت بدبختی و پریشانی امتها است. (پایان نقل از برهان قرآن).

در کیفیت اجرای این حدود بیاناتی در روایات ذکر گردیده است:

از آن جمله در کافی به سند خود از عمرو بن عثمان مدائنی نقل می کند که از

حضرت رضا علیه السلام از آیه **«انما جزاء الذین یحاربون...»** پرسیدند و اینکه چه کاری است که موجب یکی از این چهار حد می شود؟ فرمود: وقتی که با خدا و پیغمبرش جنگ کرد و در زمین فساد نمود و کسی را کشت و مالی را برد، کشته می شود و به دار آو یخته می گردد و اگر مال مردم را گرفت و کسی رانکشت، دست و پایش به طور خلاف بریده می شود و اگر شمشیر کشیدو با خدا و پیغمبرش جنگ نمود و در زمین کوشش به فساد نمود، ولی کسی را نکشت و مالی نگرفت، تبعید می شود. پرسیدم: چگونه تبعید می شود و حد تبعیدش چیست؟ فرمود: از شهری که عامل جرم او بوده به شهری دیگر تبعید می شود و برای اهالی آن شهر نوشته می شود که این تبعیدی است، با او منشینید و معامله نکنید و وصلت ننمائید و نخورید و نیاشامید، تا یکسال با او چنین معامله می شود.

و چون در زمان ما اجرای حدود الهی موقوف شده، از ذکر فروعات این موضوع و روایات و نقل اقوال و تحقیق در اطراف آن خودداری می گردد.

هر گاه شخص محارب، پیش از دست یافتن به او از کردار خود پشیمان شده و توبه کند، حد مذکور از او ساقط می شود. ولی اگر مالی برده از او گرفته و به صاحبش داده می شود و اگر جنایتی کرده، قصاص می شود مگر آنکه صاحب حق او را ببخشد.

دفاع در برابر دزد: دزدی که با اسلحه برای بردن مال حمله می کند محارب است و صاحب مال اگر بتواند مقاومت کند جایز است دفاع کند. و اگر در این حال، دزد کشته شود خونش هدر است و ضمانی ندارد و اگر مال واجب الحفظ باشد یا دزد بخواهد به ناموس او حمله کند، در صورت توانائی واجب است دفاع کند. مگر اینکه گمان به هلاکت داشته باشد و اگر دزد قصد کشتن صاحب مال را داشته باشد، واجب است برای حفظ جان خود دفاع و مقاومت کند وگرنه فرار نماید یا پنهان شود یا غیر از آن از اموری که سبب حفظ جانش شود ـ و هر گاه دزد بدون اسلحه باشد پس در حکم محارب است. یعنی آنچه در دفاع ازدزد با اسلحه ذکر شد اینجا هم می آید. مگر اینکه حد محارب بر او جاری نمی شود پس در صورتی که شرائط سرقت در او جمع باشد، حد سرقت در باره اش اجرا وگرنه تعزیر و تأدیب می گردد و چنین دزدی یا مستلب است یا مختلس ـ مستلب کسی است که آشکارا مال مردم را می دزدد و فرار می کند و مختلس کسی است که پنهانی می رباید و فرار می کند و در هر دو صورت حاکم شرع او را به عقوبتی که بداند سبب ترکش می شود مانند زدن به مقداری که صلاح بداند یا حبس کردن، عقوبت

می کند.

مردی که گوشواره‌ای را از گوش دخترکی بیرون آورده و ربوده بود، خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، آنحضرت فرمود: کار او ربودن و دزدی آشکار است یعنی چون در سر و پنهانی نبود، حد سرقت که بریدن دست است بر او جاری نمی شود بلکه باید تعزیر شود. پس او را زدند و حبس کردند[1].

امامختال یعنی کسی که کلاهبرداری کند و به حیله مال کسی را ببرد. مثل اینکه سند دروغی درست کند و بدین وسیله مال دیگران رابرد باید تعزیر شود.

۱ــ قدروی عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه اتی برجل قد اختلس درة من اذن جاریة فقال علیه السلام هذه الدغارة المعلنة فضربه و حبسه (مسالك).

بازگشت به فهرست

۳۵ـ خوردن مردار و خون و گوشت خوک

سی و پنجم از کبائر منصوصه، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتنش یاد خدا نکرده باشند. و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودن آن تصریح شده و در قرآن مجید در سورهٔ بقره آیه ۱۷۳ و سورهٔ انعام آیه ۱٤٥ و سوره نحل آیهٔ ۱۱٦ به حرمت آن تصریح شده و در سورهٔ مائده آیه ٤ می‌فرماید: «حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتنش، یاد خدانشده باشد و حیوانی که خفه شده یا با سنگ و چوب کشته شده باشد و یا از بلندی، یا در چاه افتاده باشد و یا به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و یا درنده‌ای آنرا پاره کرده و از آن خورده باشد به استثنای آنچه تذکیه کنید و حیوانی که روی سنگهای مخصوص ذبح شده باشد و همچنین قسمت کردن باتیرهای قمار اینها همه برای شما حرام شده و فسق است»[1].

و بالجمله شبهه ای در حرمت و کبیره بودن خوردن مذکورات نیست چیزی که لازم است، دانستن حقیقت واقسام هریک و فروعات در مقام است.

۱ــ حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیةو النطیحة و ما اکل السبع الاما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق. (سوره ٥ آیه ٤).

مردار: هر حیوانی که بدون تذکیه شرعی بمیرد، مردار است و خوردنش حرام است و اگرخون جهنده داشته باشد نجس نیز می باشد. ولی اگر تذکیه شده باشد طاهر است (به جز سگ و خوک که همیشه نجس و قابل تطهیر نیستند) و اگر حلال گوشت باشد پس از تذکیه خوردنش حلال است. بنابراین شناختن حیوانات حلال گوشت و کیفیت تذکیه شرعی لازم است.

در مجموعهٔ انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی می نویسد:

در فقه اسلامی با نهایت وضوح و دقت، حیوانات حلال گوشت معین شده و وقتی یک نفر دانشمند طبیعی دان، بدان توجه کند، دقایق علمی بزرگی که در این تقسیم بندی به کار رفته، خواهد دید.

دین اسلام به طور عموم حیوانات گوشتخوار راحرام کرده زیرا گوشتخواران معده هایشان عفن و گوشتشان کثیف و بدبو است و تولید ناخوشی می کند، بر عکس بیشتر علفخواران را حلال می داند ـ تمام‌حیواناتی که ناخن دارند حرام شده و حیوانات سم دار حلال گردیده و برخی از آنها مکروه قلمداد شده، مانند اسب و قاطر ـ در پرندگان وسیله تشخیص حرام و حلال آنها طرز بال زدن آنها ـ هر کدام موقع پرواز اغلب بال خود را صاف می گیرند حرامند و آنها که بیشتر بال می زنند حلالند ... و نیز می نویسد: دین اسلام شکار را آزاد نگاهداشته ولی فقط آنرا در موردی جایز کرده است که مراد از آن نفع رساندن به خانواده‌وتحصیل روزی باشد و شکاری که مراد از آن لهوولعب‌وفقط اکتفابه کشتن حیوانات باشد جایز نیست و در سفر آن نماز قصر نمی شود و روزه را باید گرفت. (پایان نقل از مجموعهٔ تبلیغات اسلامی).

حیوانات از سه نوع بیرون نیستند: زمینی، آبی و هوائی.

حیوانات زمینی بر دو قسم است: اهلی، یعنی آنکه با انسان زندگی می کند و وحشی یعنی آنکه در بیابان‌ها بسر می برد.

حیوانات زمینی: از حیوانات اهلی فقط گوسفند و گاو و شتر حلال گوشت است و خوردن گوشت اسب والاغ و قاطر مکروه است و جز این شش دسته سایر حیوانات اهلی مانند گربه حرام گوشت است.

از حیوانات وحشی حلال نیست مگر انواع‌آهو و غزال و بزکوهی و گاو وحشی و الاغ وحشی و گورخر.

گوشت تمام حیوانات درنده، یعنی گوشتخوارانی که دارای نیش و چنگالند خواه قوی باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ، یا ضعیف مانند روباه و کفتار ـ و همچنین گوشت خرگوش هر چند جزء درندگان نیست حرام است.

تمام انواع حشرات، خوردنشان حرام است مانند مار و موش خانگی و صحرائی و سوسک و کرم و خار پشت و جعل و شپش و نظیر اینها.

حیوانات هوائی و آبی: از حیوانات هوائی یعنی پرندگان انواع کبوترها حلال است مانند قمری، کبک، تیهو، دراج، قطا و مرغابی و انواع مرغها و اقسام گنجشگ مانند بلبل و قبره (کلکلاتی) و صرد (پرنده‌ای است که سر و منقارش درشت و نصفش سفید و نصفش سیاه است و گنجشگ را صید می کند) و صوام (مرغی است خاکستری رنگ، گردن دراز وغالباً در درخت خرما جا می گیرد) و شقراق (مرغی است سبزرنگ ملیح به مقدار کبوتر و در بالش سیاهی وخطوط قرمزوسبزوسیاه است).

خفاش و طاووس و هر پرنده گوشتخواری که دارای چنگال باشد خواه قوی باشد که بتواند حیوانیرا پاره کند، مانند باز شکاری و چرخ و عقاب و شاهین و باشق یا ضعیف باشد مانند کرکس و بنابر احتیاط باید از تمام اقسام کلاغ پرهیز نمود حتی زاغ یعنی کلاغ زراعت و ابلق که رنگش سیاه و سفید است و کلاغهای درشت و سیاه رنگ که لاشخورند، چون محتمل است که از پرندگان درنده باشند.

آنچه که ذکر شد، در روایات حکمش به خصوصه معلوم شده و نسبت به سایر پرندگانی که حکم خاصی در بارهٔ آنها نرسیده به طور کلی برای تمیز حلال گوشت از حرام گوشت آنها دو علامت در شرع رسیده است:

۱ــ بال زدن درهنگام پرواز بیش از بال نزدنش باشد.

۲ــ دارای سه چیز باشد صیصیه و آن انگشت زائدی در ساق پای پرنده است و حوصله (چینه دان) و قانصه (سنگدان) و تخم هر حیوانی در حکم همان حیوان است یعنی تخم حیوان حلال گوشت حلال، و تخم حرام گوشت حرام است. و اگر تخم حیوانی باشد که ندانیم‌از حلال‌گوشت است یا حرام گوشت ــ اگر سرو ته تخم مساوی نیست مانند تخم مرغ و کبوتر، حلال است و اگر مساوی است حرام است.

ضمناً باید دانست که حیوان حلال گوشت، ممکن است به دو چیز حرام گوشت شود: به نجاست خواری و وطی انسان و برای این دو چیز احکامی است که در رسائل

عملیه ذکر شده است.

از حیواناتی که در آب زندگی می کنند تنها ماهی پولکدار، حلال گوشت است و مقصود پولک داشتن در اصل است هر چند پولکش ریخته شده باشد مانند کنعت (ماهی قبا) که گویند خیلی شریر است و به همه چیز خود را می زند و می مالد و لذا پولکش می ریزد و غالباً در اصل دمش پولکهائی باقی است.

تذکیه به وسیلهٔ شکار: تذکیه حیوانی که دارای خون جهنده باشد، شرعاً به دو چیز حاصل می شود: یکی به وسیله شکار و دیگر به وسیله ذبح. شکار به دو امر حلال می شود: یکی به وسیله سگ ترتیبت شده که چون به او بگویند برو، برود، چون بگویند برگرد برگردد. و معتادبه خوردن گوشت شکار خود نباشد. فرستندهٔ آن سگ هم مسلمان باشد و چون او را می فرستد بسم الله بگوید و سگ از نظر فرستنده پنهان نگردد.

دیگر از موجبات حلال شدن شکار، شمشیر و نیزه و هر پیکان آهنین حتی فشنگ در صورتی که بدن حیوان را بدرد، خواه از آهن باشد یا غیر آن موجب حلال شدن شکار است و باید تیر انداز مسلمان باشد و در هنگام تیر اندازی بسم الله بگوید و اگر با این شرائط سنگ یا تیر، شکار را بکشد و بمیرد خوردنش حلال است و اگر شکارچی رسید و هنوز شکار زنده بود، بایستی آنرا به تفصیلی که ذکر می شود ذبح کند.

با بقیه آلات شکار مانند یوز پلنگ و دام و کمند و غیره، شکار جایز نیست مگر آنکه وقتی شکارچی برسد، شکار زنده باشد و آنرا ذبح کند.

و نیز حیوان حلال گوشت وحشی، وقتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید. بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند یا بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن به وسیله سگ یا اسلحه پاک و حلال نمی شود.

گفتگوئی در بارهٔ خوردن گوشت: در تفسیر المیزان ضمن آیه ۳ از سوره مائده، مطالب سودمندی ضمن سه فصل بیان نموده که به طور خلاصه نقل می گردد:

۱ــ عقائد گوناگون در بارهٔ خوردن گوشت ـ شکی نیست که انسان مانند سایر حیوانات، جهاز تغذی دارد و هر چه از اجزای مادی که بتواند در آن کار کند و آنرا به بدن خود ضمیمه نماید، به طرف خود جذب می کند. و بنابر این بر حسب طبع مانعی نیست که انسان هر چیزی که قابل جویدن و بلعیدن باشد بخورد. مگر آنکه در اثر ضرر داشتن یا تنفر طبع از آن پرهیز نماید. مثل آنکه بفهمد فلان چیز خوردنی به واسطهٔ مسمومیت و

امثال آن ضرر جسمانی به بدنش می زند یا اینکه دریابد که خوردن فلان چیز، ضرر معنوی برایش دارد. مانند خوردنیهائی که در ادیان و شرایع مختلف حرام شده است.

تنفر ــ همینکه طبع آدمی چیزی را پلید بداند، در نتیجه از نزدیک شدن به آن خودداری می کند. مثل اینکه انسان مدفوع خود رانمی خورد چون آنرا کثیف و قذر می داند و گاهی کراهت و تنفر مستند به عوامل اعتقادی است. مثل اینکه مسلمانان گوشت خوک را قذر و پلید می دانند ولی نصرانیان پاک و طیب ــ غربی ها از بسیاری حیوانات مانند خرچنگ و قورباغه و موش تغذی می کنند، در حالی که شرقیها بدشان می آید. پس واضح شد که آدمی در خصوص گوشتخواری طریقه های مختلف دارد، آئین بودا گوشت کلیهٔ حیوانات راتحریم کرده و این تفریط در برابر افراطی است که سابقاً بین ملل وحشی آفریقاو سایر وحشیان دایر بوده و انواع گوشتها حتی گوشت انسان را نیز می خوردند. عربها گوشت چهارپایان و سایر حیوانات، حتی امثال موش و چلپاسه را می خوردند چه خودشان بمیرند یاخفه شوند یا با زدن یا به سبب دیگری آنها را می کشتند و می گفتند چطور شما حیوانی را که خودتان کشته اید می خورید ولی حیوانی را که خداکشته نمی خورید؟.

بعضی از بت‌پرستان چین بنابر آنچه نقل شده، اقسام حیوانات حتی سگ و گربه و حتی کرم و صدف و سایر حشرات را می خوردند و اسلام راه میانه روی اتخاذ کرده و آن گوشتهائی که طبعهای معتدل انسانی از آن خوشش بیاید مباح ساخت و این اجمال را به تفصیل ذیل تفسیر کرد:

در بین چهارپایان از قبیل بز و میش و گاو و شتر را حلال کردو در پاره‌ای از آنها از قبیل اسب و الاغ، قائل به کراهت شد. در بین پرندگان غیر شکاری، آنهائی را حلال کرد که دارای حوصله (چینه‌دان) باشد و به هنگام پرواز بال زند مثل کبوتر و چنگال نداشته باشد. و در بین حیوانات دریائی پاره‌ای از ماهیها را که در کتب فقه ذکر شده حلال شمردو آنگاه خون و مردار حیوانات و هر حیوانی که با نام خداتذکیه نشود تحریم فرمود ــ غرض اسلام در این زمینه آن بود که آئین فطرت یعنی استقبال آدمیان را از اصل گوشت خواری زنده کند و در ضمن فکر صحیح و طبع سلیم را نیز احترام گذارد و فکر صحیح و طبع مستقیم چیزی را که نوعاً زیانبخش است و یا بدش می آید و از آن متنفر است تجویز نمی کند.

۲ــ ممکن است کسی سؤال کند و بگوید: حیوان روح دارد و تلخی مرگ را

مثل انسان می‌فهمد. پس چگونه سزاوار است آنها را از نعمت حیات محروم سازیم و شیرینی حیات آنها را به تلخی مرگ تبدیل کنیم خدا ارحم الراحمین است چگونه در رحمت او می گنجد که دستور دهد حیوانی کشته شود تا انسانی از آن لذت برد و بهره‌مند شود؟.

جواب این سخن آن است که همه آنچه گفته شد از ناحیهٔ حکومت دادن عواطف بر حقایق سرچشمه گرفته است تشریع و قانونگزاری تابع مصالح حقیقی است نه عواطف موهوم ـ توضیح مطلب آنکه عالم ماده، عالم تبدیل و تبدل یا بگوعالم آکل و مأکول است مرکبات زمینی از زمین می خورند و زمین را به خود منضم می کنند و آنرا به صورت خود در می آورند و آنگاه بار دیگر زمین آنها را می خورد و فانی می سازد و پیوسته زمین به نبات و نبات به زمین بازگشت می کند. باز حیوانات از آب و نباتات تغذی می کنند و پاره‌ای ازحیوانات ازپاره ای دیگر تغذی می کنند. مثلاً حیوانات درنده، حیوانات دیگر را شکار و گوشت آنها را می خورند و جهاز تغذی آنها طوری است که نمی توانند چیز دیگری بخورند مثلاً مرغهای چنگال دارپرندگان دیگر ازقبیل کبوتر و گنجشگ رامی گیرند ومی خورند.

مرغهای کوچکتر هم از حبوبات و حشراتی از قبیل مگس و کیک و پشه تغذی می کنند. حشرات هم از خون انسان و سایر حیوانات و امثال آن تغذی می‌کنند و سرـ انجام زمین همه اینها را می خورد. بنابراین، نظام تکوین و ناموس خلقت که حکومت مطلقه و متبع بر همه موجودات دارد حکم تغذی با گوشت و امثال آنرا وضع کرده و اجزای وجود را بدان رهبری کرده است و هم او انسان را طوری قرار داده که صلاحیت تغذی با گوشت و نبات را دارد نه مثل گوسفند است که نتواند بدندان بدرد و ببرد و نه مثل درندگان است که نتواند نرم کند و بجود. ازاین گذشته قوه ذائقه آدمی‌که در دهان او آماده شده و از طعم گوشت لذت می برد و در درجه بعد شهوتی که در سایر اعضای‌هضم او قرار داده‌اند، همهٔ اینها هدایت تکوینی و فرمان اباحه و اجازه است و اسلام یک دین فطری است که هر چه خلقت بدان راهنمائی و حکم می کند مباح فرموده است.

و نیز احکام دیگری وضع فرموده که قانونگذار تکوین آنها را قرار داده‌است یعنی حکم به اجتناب از گوشت هائی که ضرر جسمی یا معنوی دارند و همچنین از خوردن آنچه طبع های مستقیم از آن متنفر است و بدشان می آید و خلاصه هر چه به نمو جسمانی یا روحانی و یا به مصالح جامعه انسانی ضرر بزند یا از راه قمار و قسمت باتیرهای مخصوص

به دست آمده باشد و امثال انرا حرام ساخته و همچنین خبائث یعنی چیزهای پلیدی که طبع های مردم از آن بدش می آید، حرام فرموده است.

اما داستان مهر و رحم که مانع کشتار حیوانات است. شکی نیست که رحم یک موهبت تکوینی است که در فطرت انسان و بسیاری از حیوانات است. ولی تکوین این محبت را قرار نداده که در همه کارها از او اطاعت شود زیرا تکوین خودش مهر و رحمت را به طور مطلق به کار نمی برد و اگر چنین بود در دار وجود، اثری از آلام و اسقام و مصائب و انواع عذابها و شکنجه ها نبود و بعلاوه رحم انسانی مثل عدل نیست که خود به خود از اخلاق فاضله باشد و اگر چنین بود خوب نبود که ما از ستمکاران مؤاخذه کنیم و یا مجرمی را مجازات نمائیم و یا با دشمنی دشمنی کنیم و اگر چنین کنیم زمین و اهل آن هلاک می شوند. و معذلک اسلام امر رحمت را از آن نظر که یکی از مواهب تکوینی است اهمال نکرده و لذا به طور عموم دستور داده که نشر مهر و رحمت شود و از زجر و شکنجه حیوان به هنگام کشتنش و همچنین از بریدن اعضای حیوان مذبوح و پوست کندن پیش از آنکه روحش جدا شود نهی فرموده است. تحریم منخنقه و موقوذه و نهی از کشتن حیوان در حالی که حیوان دیگری بدان می نگرد از همین باب است. اسلام دستور داده پیش از کشتن حیوان، آب را بر او عرضه بدارند و هر چه بیشتر باید به حیوان مذبوح ارفاق شود و احکام دیگری که در کتب فقه مذکور است.

و اما قصه رحمت الهی و اینکه خدا ارحم الراحمین است. رحم الهی به معنای رقت قلب و تأثر شعوری نیست، بلکه به معنای افاضهٔ خیر و رحمت است به مستحق آن به مقداری که سزاوار است و لذا بسا هست که چیزی را ما خیال می کنیم عذاب است در حالی که از طرف خدا رحمت و خیر است و همچنین بعکس. پس از نظر حکمت الهی جایز نیست که در قانونگذاری با پیروی ازعاطفه و رحم دروغی ما یکی از مصالح تدبیر را ابطال کند و یا در جعل قانون بر طبق واقع مسامحه نماید. پس از مطالب گذشته واضح شد که اسلام در تجویز خوردن گوشت و همچنین در قیود و شرایطی که برای اباحهٔ آن قرار داده ازامر فطرت پیروی کرده است «**فطرة الله التی فطر الناس علیها**».

۳ـ سؤال دیگر آنکه ما قبول کردیم که خوردن گوشت را فطرت و خلقت مباح دانسته، پس چرا در این زمینه به خوردن حیوانی که خود مرده باشد اکتفا نکرده تا رعایت حکم رحم هم شده باشد؟.

جواب این سؤال از مطالب فصل ۲ معلوم شد. زیرا رحمت به این معنی پیروی کردنش لازم نیست زیرا لازمهٔ آن ابطال احکام حقایق است. و این هم معلوم شد که اسلام به منظور حفظ این ملکهٔ لطیفهٔ رحم در بین نوع انسانی، دستور اعمال رحمت داده است و علاوه اگر تنها میته و امثال آنرا مباح کند، نتیجه‌ای ندارد، جز آنکه مزاج فاسد و ضررهای بدنی و روحانی به انسان برسد، و این خود خلاف رحمت است، و بعد از همه اینها باعث حرج و مشقت عمومی است. زیرامردم باید صبر کنند تا حیوانی خودش بمیرد تا از آن بهره‌مند گردند. (پایان نقل از تفسیر المیزان).

ناگفته نماند که ذبح حیوان برای اینکه انسان او را بخورد، هیچ ظلمی نسبت به او نیست، بلکه لازمهٔ سیر تکاملی او چنین است. زیرا حیوان پیش از ذبح صامت و بی شعور و لایعقل بود و پس از ذبح و جزء انسان شدنش ناطق و صاحب ادراک و شعور می شود. مثلاً از زبان در دهان گوسفند هیچ کمالی ظاهر نمی شود، ولی چون جزء انسان بشود حقایق را آشکار ساخته و حمد و ثنای خدا می کند. و همچنین سایر خیرات و کمالاتی که از سایر اعضا و جوارح انسانی ظاهر و آشکار می گردد.

تذکیه به وسیلهٔ ذبح شرعی: دوم از اسباب تذکیه، ذبح شرعی است و آن بریدن چهار رگ بزرگ گردن (مری، دو رگ گلو، حلقوم) از پائین بر آمدگی زیر گلو، بطور کامل است و برای آن پنج شرط است:

۱ــ کسی که ذبح می کند، باید مسلمان باشد، خواه مرد و خواه زن. و بچه ممیز مسلمان نیز می تواند ذبح کند.

۲ــ سر حیوانرا با چیزی ببرند که از آهن باشد و اگر از آهن نباشد و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، با هر چیز تیزی که چهار رگ آنرا ببرد مانند شیشه و سنگ تیز می تواند سر او را برید.

۳ــ هنگام ذبح صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و اگر فراموش شود یا قبله را نشناسد یانشود حیوان را رو به قبله کرد، اشکالی ندارد.

٤ــ هنگام ذبح نام خدا را ببرد و گفتن بسم الله کافی است واگر فراموش شود اشکالی ندارد.

۵- پس از سر بریدن، آن حیوان حرکتی کند هر چند چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پایش را به زمین بزند. و احتیاط آن است که خون به اندازهٔ معمول از بدنش بیرون

بیاید.

در کشتن شتر علاوه بر پنج شرط مذکور، باید کارد یا چیز دیگری که از آهن و برنده است ، درگودی بین سینه و گردنش فرو کنند. و اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معین شده بکشند، مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که آنجا بمیرد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم جان دهد، حلال می شود و رو به قبله بودن لازم نیست ولی سایر شرایط باید باشد.

تذکیه ماهی به این است که او را از آب زنده بگیرند. پس اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بیرون آورند و در خارج از آب جان دهد، پاک و خوردنش حلال است. و اگر در آب بمیرد پاک است چون خون جهنده ندارد ولی خوردنش حرام است و صید کنندهٔ ماهی لازم نیست مسلمان باشد. بنابراین اگر کافری ماهی را صید کند، خوردنش حلال است به شرطی که بدانند بیرون آب مرده است.

تذکیه ملخ، زنده گرفتن او است. پس اگر ملخ رابا دست و به وسیله دیگری زنده بگیرند پس از جان دادنش، خوردنش حلالست و لازم نیست کسی که آنرا می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد.

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

حیوانی که تذکیه شرعی شده، اگر بچهٔ مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقتش کامل باشد و مو و پشم در بدنش روئیده باشد پاک است. و چنانچه مادرش حلال گوشت بوده خوردن آنهم حلال است.

حرام گوشت به تذکیه پاک می‌شود: از آنچه گذشت دانسته می شود که جز سگ و خوک، هر حیوان حرام گوشتی که تذکیه شرعی شود پاک است ولی خوردنش حرام است. و اگر تذکیه نشود مرده‌اش نجس نیز می باشد. بلی اگر خون جهنده نداشته باشد و بدون تذکیه مرده، خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند مار و کرم وهر حیوان حلال گوشتی که تذکیه شده پاک و خوردنش حلال است و اگر بدون تذکیه مرده نجس و حرام است مگر خون جهنده نداشته باشد که در این صورت خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند ماهی که در آب مرده باشد. بنابراین میته که خوردنش حرام است، مردار حیوانی است که بدون تذکیه شرعی مرده باشد خواه به وسیله مرض و رسیدن اجلش یا به سببی از اسباب خارجی، ناگهانی مرده باشد یا به تدریج و چون مردن حیوان به سبب

ناگهانی خارجی کم است و ممکن است خیال شود این قسم مردن حیوان از افراد میته نباشد. در آیه شریفه خصوصاً این قسم را در تحت پنج عنوان یادآوری می فرماید و همه را از افراد مردار می داند:

۱ــ منخنقة ــ حیوانی است که به وسیله خفه شدن بمیرد، خواه تصادف شود یا کسی از روی اختیار او را خفه کرده باشد و خواه به وسیله آلتی خفه اش کنند. مثل اینکه ریسمانی به گردنش ببندند و با فشار دادن گلو، او را خفه کنند یا سرش را بین دو چوب داخل کنند و این طریقه و امثال آن در جاهلیت (پیش ازاسلام) مرسوم بوده است.

۲ــ موقوذة ــ و آن حیوانی است که او را بزنند تا بمیرد.

۳ــ متردیة ــ آن حیوانی است که از جای بلندی افتاده باشد. مثلاً از بالای کوه یا چاه بیفتد و بمیرد.

٤ــ نطیحة ــ حیوانی است که به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری به او بمیرد.

۵ــ ماأکل السبع ــ حیوانی که درنده او را پاره کرده و قسمتی از آنرا خورده باشد و باقیمانده اش میته است.

و مراداز «**ماذبح علی النصب**» که در آیه شریفه است، منع از رفتار زمان جاهلیت است. چون پیش از اسلام مشرکین در اطراف کعبه سنگهائی نصب می کردند و آنها را مقدس می شمردند و مورد پرستش خود قرار می دادند و روی آنها حیواناترا ذبح می کردند.

و مراد از «**و ان تستقسموا بالازلام**» نهی است که گوسفند قربانی یا چهار پای دیگری را برای سهم کردن بگیرند و آنگاه برای تشخیص کسی که سهم دارد و کسی که سهم ندارد و یا برای تشخیص سهام مختلف هر کس تیرهای مخصوصی در آورند و این یک نوع قمار است. چنانچه در بحث قمار ذکر شد.

چرا مردار حرام شده؟: در کتاب کافی و امالی ازمفضل بن عمر روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام پرسید: خداوند چرا مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: از این نظر خدا اینها را بر بندگان خودش حرام و چیزهای دیگر را حلال کرده که نسبت به آنچه حرام‌کرده خودش رغبت داشته و نسبت به آنچه حلال کرده بی علاقگی نشان داده (خلاصه این تحلیل و تحریم به منظور منفعت خودش نبوده) بلکه خداوند خلق را آفرید و می دانست که بدنهایشان به چه چیز قوام دارد و چه چیز به مصلحتشان است و لذا هر چه سبب قوام بدن و مصلحت آنان بوده، به حکم تفضل،

برایشان حلال و مباح ساخته و باز می دانست که چه چیزهائی برای ایشان مضر است و لذا نهی کرد و آنها را حرام ساخت و آنگاه همین محرمات را برای کسی که بیچاره شود و به جز آنها وسیله ای برای قوام بدن خود نداشته باشد، حلال و مباح ساخت به قدری که او را نگهدارد نه بیشتر.

آنگاه فرمود: «کسی نیست که به مردار نزدیک شود و از آن بخورد، مگر آنکه بدنش ضعیف و جسمش لاغر و نیرو یش سست و نسلش قطع شود، آدم مردارخور ناگهانی می میرد»[1].

شاید جهت این مفاسد آن باشد که اگر حیوان، خودش بمیرد یا خفه شود، یکمرتبه جریان خون در بدنش متوقف می شود، خونهای کثیف و فسادآور در رگهایش می ماند و گوشتش را فاسد و مسموم می کند و اگر ذبح شود خونها خارج و گوشت حیوانرا از فساد و مسمومیت دور می دارد. چنانچه به این مطلب در حدیث احتجاج از حضرت صادق علیه السلام اشاره شده در پاسخ آن زندیق که پرسید: چرا خداوند میته را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: میته حرام شد تا فرق باشد بین آن و بین آنچه نام خدا بر او خوانده می شود،و نیز چون خون از میته بیرون نرفته و در بدنش برگشته و منجمد شده، پس گوشتش سنگین و ناگوار است. چون گوشتش باخونش خورده می شود. آن زندیق گفت: پس ماهی هم باید مردار و حرام باشد چون از او هم خون بیرون نیامده؟ حضرت فرمود: تذکیه ماهی به این است که از آب بیرون آورده شود و او را رها کنند تا خودش بمیرد و ذبح لازم ندارد چون خونی ندارد و همچنین ملخ[2].

علامه مجلسی در جلد ٤ بحار، در ضمن شرح این حدیث فرموده: چون میته شدن حیوان و حرام بودن خوردنش دو سبب دارد: یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و نحر مانند نام

۱ــ ثم قال علیه السلام و اما المیتة فانه لایدنیها احد (لم ینل احدمنها ـ نسخه امالی) الاضعف بدنه و نحل جسمه و ذهب قوته وانقطع نسله ولایموت آکل المیتة الافجأة (امالی ـ کافی ج ٦ ص ۲٤۲).

۲ــ فقال علیه السلام فرقاً بینهاو بین ما یذکر علیه اسم الله تعالی و المیتة قد جمدفیها الدم و تراجع الی بدنها فلحمها ثقیل غیر مری لانها یؤکل لحمها بدمها قال فالسمك میتة فقال علیه السلام ان السمك ذکاته اخراجه حیاً من الماء ثم یترك حتی یموت من ذات نفسه و ذلك انه لیس له دم و کذلك الجراد: (جلد ٤ بحار الانوار فی احتجا ج الصادق علیه السلام ج ۱۰ جدید ص ۱۸۱).

خدا نبردن (عمداً) و رو به قبله‌نکردن و دیگری ذبح و نحر نکردن ــ پس امام علیه السلام جهت حرمت میته را در صورت اول امر روحانی دینی دانسته به اینکه اگر نام خدا برده‌شود، برکات دنیوی و اخروی، صوری و معنوی، راجع به بدن و روح نصیب انسان می گردد و اگر ترک شود از این برکات محروم خواهد شد.

در صورت دوم که حیوان بدون ذبح و نحر بمیرد، خونهائی که در رگها است باقی مانده وهمراه گوشت خورده می شود و به آن مفاسد بزرگی که در خوردن خون است مبتلا می گردد و چون سائل اعتراض کرد و گفت بنابراین ماهی هم باید حرام و میته باشد چون ذبحی ندارد و خونی از او خارج نمی شود امام علیه السلام در جواب فرمود: چون ماهی خون زیادی ندارد که ذبحش لازم شود تا بدانوسیله از او بیرون رود و خون کمی که در او است مانند باقیمانده خونی که در بدن ذبیحه می ماند،بی ضرر و حلال است.

خون: خون بر دو قسم است: نجس و طاهر ــ خون انسان و هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد، یعنی اگر رگش را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است کم باشد یا زیاد بنابراین خونی که در شیر، هنگام دوشیدن آن دیده می شود، نجس و شیر را هم نجس می کند وخوردنش حرام می باشد و بنابر احتیاط از ذره خونی که در تخم دیده می شود باید اجتناب کرد.

خون طاهر در دو مورد است: یکی خون هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مانند ماهی و پشه،دوم باقیمانده خون حیوان حلال گوشتی که پس از ذبح در بدنش می ماند ــ پس اگر حیوان را به دستوریکه در شرع رسیده بکشند و خونش به مقدار معمول بیرون بیاید، بقیه خونی که در بدنش می ماند پاک است. ولی اگر به سبب نفس کشیدن یا بلند بودن جای سر حیوان، خون خارج شده به بدن حیوان برگردد، تتمه خون طاهر نیست.

خوردن خون به طور کلی، پاک یا نجس حرام است و خون طاهری که جزء بدن ماهی یا گوشت حیوان ذبح شده است، اگر جوری است که جزء گوشت شمرده می شود خوردنش مانعی ندارد و اگر هنوز به آن خون می گویند، خوردنش نیز حرام است.

سبب حرمت خوردن خون: در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خوردن خون باعث مرض کلب (عطش شدید یا شبیه جنون) و قساوت قلب و کمی رأفت و رحمت می شود کسی که خون می خورد از کشتن پدر یا مادر

یا خویشاوندان و دوستان باکی ندارد».

و نیز از آن حضرت مرویست که خوردن خون در بدن تولید زرد آب می‌کند[1] و بدن را بد بو و انسان را بد خلق کرده، موجب نوعی جنون در نسل می شود و قلب را بی رحم می سازد.

و نیز فرمود: «خوردن خون باعث قساوت و بیرون رفتن مهر و رحمت از دل است و بدن را بد بو می کند و رنگ را تغییر می دهد.و اغلب سبب بیماری خوره در انسان از خوردن خون است»[2].

و از حضرت رضا علیه السلام مرویست که خوردن خون باعث پیدایش طاعون و زخم و دمل در اندرون انسان است که غالباً کشنده است.

خوک: خوک و سگ، دو حیوان نجس العین اند که تمام اجزای بدنشان حتی مو و ناخن که جان ندارد نجس است و ذبحشان لغو است. یعنی به هیچوجه قابل تطهیر نیستند و خوردنشان حرام و گناه کبیره است.

حضرت رضا علیه السلام در جهت تحریم خوردن گوشت خوک می فرماید: «خداوند خوردن خوک را حرام فرموده، چون حیوانی است مهیب و زشت صورت که خدا او را برای پند و عبرت گرفتن خلق،آفریده (یعنی از دیدنش بفهمند که خدا بر هر چیزی توانا است و خدای را بر زیبائی صورت بشری خود شکر کنند) و بترسند از شهوترانی و بی بند و باری که موجب این می شود که خدای تعالی صورت زیبای بشری را از ایشان گرفته و به صورت خوکشان کند و مسخ شوند (چنانچه با جماعتی از پیشینیان در دنیا چنین فرمود و سایرین در عالم برزخ و قیامت در اثر داشتن خوی خوک به صورت او محشور می شوند) و نیز خوک را در بین بشر گذارد تا دلیلی برای گذشتگانی که به این صورت در آمده بودند باشد. و جهت دیگر حرمت گوشت خوک آن است که خوراکش پلیدترین پلیدیها و کثیف ترین کثافتها است با مفاسد و زیانهای بسیاری که در خون او است»[3].

۱ــ و ما الدم فانه یورث اکثر الماء الاصفر... (کافی ج ٦ ص ٢٤٢).

۲ــ سأل الزندیق ابا عبدالله علیه السلام لم حرم الدم المسفوح قال علیه السلام لانه یورث القساوة و یسلب الفؤاد رحمته و یعفن البدن و یغیر اللون و اکثر مایصیب الانسان الجذام یکون من اکل الدم (احتجاج و جلد ۱۰ جدید بحار صفحه ۱۸۰).

۳ــ حرم الخنزیر لانه مشوه جعله الله عزوجل عظة للخلق و عبرة و تخویفاً و دلیلا علی ما مسخ

←

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند عده‌ای را به صورت‌های گوناگون مسخ کرد شبیه خوک، بوزینه، خرس و هر چه از مسوخات دیگر است و آنگاه‌از خوردن این نمونه‌ها نهی فرمود تا از این جور حیوانات بهره‌مند نگردند و عقوبت آنرا خوار و سبک نشمرند»![1].

در کتاب اسلام و علم امروز، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی می‌نویسد:

خوک یکی از حیواناتی است که طبیعی دانان آنرا جزء دسته ضخیم جلدان می‌دانند و گراز یا خوک وحشی و اسب آبی‌را از این فامیل می‌شمارند. خوردن گوشت خوک ضررهای بسیار دارد و با این حال به علت طعم ظاهری آن مورد استفاده قرار گرفته در صورتی که خداوند خوردن خوک را به قوم یهود نهی و بر مسلمانان حرام نموده عیسویان امروز گوشت خوک را می‌خورندو تعجب در اینجا است که امروزه‌با آنکه علت حرمت گوشت خوک را فهمیده‌اند باز از خوردن آن دست بر نمی‌دارند.

علمای طبیعی، امروز با نهایت روشنی فهمیده‌اند که گوشت خوک چه مضاری دارد و چه زیانهائی در صحت جامعه به وجود می‌آورد و ترتیبی جز حرام کردن آن در جهان نیست که از بدی آن‌جلو گیری نماید.

در فرهنگ لاروس مدیکال در لغت تنیا یا کرم کدو می‌نویسد (در کشورهائی که خوک زیاد مصرف می‌شود مرض لادرری فراوان است و برعکس در کشورهای اسلامی که اصلاً خوک نمی‌خورند این مرض ابداً وجود ندارد).

تفصیل زیانهای گوشت خوک:

۱ــ زیانهای معنوی و اخلاقی ــ این موضوع در علوم طبیعی ثابت شده که انسان گوشت هر حیوانی را بیشتر بخورد متصف به اخلاق بر جسته آن حیوان می‌گردد، مثلاً اگر دائماً خوراکش گوشت گاو باشد، صفت گاوی و زورمندی بهیمی در او پیدا می‌شود و اگر شیر و گوشت گوسفند بخورد، خوی نرم و گوسفندی پیدا می‌کند. خوردن

علی خلقته ولان غذائه اقذر الاقذار مع علل کثیرة (وسائل ج ۱۶ ص ۳۷۸ باب اطعمه).

۱ــ و اما لحم الخنزیر فان الله تبارک و تعالی مسخ قوماً فی صورشتی مثل شبه الخنزیر و القرد والدب و ماکان من المسوخ ثم نهی عن اکله لمثله لکیلا ینتفع الناس به ولا یستخفوا بعقوبته (تفسیر عیاشی و کتاب الاطعمة و الاشربه وسائل باب ۱ صفحه ۳۷۷).

گوشت خوک نیز در انسان شبیه اخلاق خوک تولید می‌کند. خوکها در بی غیرتی و بی ناموسی مشهورند و هیچگونه ادبی در زناشوئی ندارند. هیچ حیائی از خود بروز نمی‌دهند و عصبیت جنسی در وجودشان پیدا نمی‌شود. تعجب اینجا است که ارو پائیان خودمتوجه نقص این حیوان شده هر کس را می‌خواهند به بی غیرتی و نقص حمیت سب کنند، او را به نام خوک می‌خوانند و یکی از بزرگترین فحشهای آنهااست. یکی دیگر از زیانهای معنوی خوک این است که این حیوان هر گونه کثافتی را پیدا کند می‌خورد و از هیچ چیز باک ندارد در نتیجه وجودش سراپا کثافت است.

این حیوان زشت‌که انسان از دیدن‌آن منزجر می‌شود و کثیف و مزبله و کثافت خوار،همان است که ارو پائیان نادان با وجود دانستن زیانهای آن گوشتش را به قیمتهای گزاف خریده‌و می‌خورند روده‌اش را ازخون و چربیهای خود آن پر کرده با کمال میل و لذت میل می‌کنند. و به جای اینکه به قیمت ارزانتر از گوشت سالم گوسفند استفاده کنند پول بسیاری می‌دهند و ناخوشی برای خود می‌خرند.

معروف است که خوک مظهر شیطان است و این فکر را بیشتر خود ارو پائیها که مرید حیوان مزبورند،دارند، چنانکه در قصه‌های مذهبی خود هر وقت شیطان را جسمیت داده‌اند به صورت خوکی جلوه‌گرش می‌سازند. در انجیل برنابا که به علت حقایقی که در آن نوشته، می‌توان بدان اطمینان‌کرد، خوک را مظهر شیطان معرفی کرده و می‌گوید که در بدن این حیوان روح شیطانی وجود دارد، در انجیل‌هائی که فعلاً در دست عیسویان است نیز این موضوع را تأیید کرده چنانچه در متی ۸ ـ ۲۳ و مرقس ۵ـ۱ تا ۲۰ ولوقا ۸ـ۲۶ تا ۳۹ داستان داخل کردن حضرت عیسی علیه السلام شیطان رامیان بدنهای گله خوک و فرستادن این گله را برود خانه شرح داده است. بنابراین از لحاظ روحی نیز عیسویان بدی خوردن خوک را می‌دانند و بازاز خوردن آن دست بر نمی‌دارند.

۲ــ زیانهای جسمی ــ زیانهای جسمی خوک بسیار است که‌دو قسمت آنها مهمتر از همه می‌باشد: یکی تریکین یا تریشین و دیگری کرم کدو که ذیلا به تفصیل شرح داده می‌شود:

۱ــ تریکین، حیوان کوچکی است که در میان گوشت خوک لانه می‌کند. تریکین کرم کوچکی است که نر آن تا یک میلیمتر و نیم و مادهٔ آن تا سه میلیمتر قطر دارد. در عرض یک ماه می‌تواند از ده تا پانزده هزار تخم گذارد. به محض اینکه در اثر

خوردن گوشت خوک تریکین وارد بدن انسان شود، گلبولهای سرخ خون، ابتدا شروع به زیادی کرده و بعد از بین می روند و کار به جائی می رسد که گلبول خون، خیلی کم می شود و انسان دچار مرض کم خونی می گردد و ممکن است این حالت او را به مرگ بکشد.

هنگامی که تریکین ها وارد معده شدند، جدار آهکی خود را در اثر دخالت عصیرهای معدی از دست می دهند و به سرعت تولید مثل نموده، از راه معده و خون داخل بدن می شوند.

اولین اثر آن سرگیجه و تب های مخصوص، منجمله تب های مربوط به دستگاه هضم می باشد. در مرحله بعد اسهال دست می دهد. تب حاصله از این حالت، ابتدا ضعیف است ولی رفته رفته سخت و مزمن می گردد.

دردهای دیگری از قبیل روماتیسم مختلف، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پی ها، کوفتگی و خستگی سخت در تمام کالبد، جمع شدن عضلات صورت و بالأخره دردهای ناشی ازضعف فوق العاده بدن به وجود آمده پس از چهار پنج روز مرگ فرا می رسد.

آثار دیگری هم در مریض به وجود می آید از قبیل سختی عمل مضغ و بلع و تنفس ممکن است مرگ در اثر عوامل دیگری نیز تولید گردد. زیرا کرمها در هفته سوم اقامتشان در معده، شروع به حمله به عضلات می کنند و در هفته هفتم به ریه هجوم نموده، تولید مرض ضعف قوا نموده ،مریض رامی کشد.

مرضی که از کرم تریکین حاصل می گردد، به نام تریکیور مشهور است. این مرض در کشورهائی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود، زیاد است و در کشورهای اسلامی که خوک حرام است، اصلاً دیده نمی شود.

تریکین که داخل معده می شود، هیچ دوای کرم کش یا ورمیفوژی قادر به دفع آن نیست. هنگامی که نوزادهای تریکین در عضلات نفوذ کنند،چاره ای نیست و مریض باید تن به مرگ دهد.

برای نشان دادن اهمیت این مرض و سرایت آن، کافی است بگوئیم که در یک کیلوگوشت خوک ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد تریکین باشد.

۲ــ مرض لادرری ــ یکی از خطرناکترین امراض که به وسیله خوردن گوشت

خوک به انسان عارض می شود، مرض لادرری است که عامل مولده آن تنیا یا کرم کدو است. بدن این کرم مرکب از یک سر است که دو ردیف قلاب و چهار بادکش دارد و به وسیله آن خود را به جدار معده انسان می چسباند. بعد از سر، زنجیر خیلی طولانی از حلقه است که بدن او را تشکیل می دهد و گاهی مجموع این حلقه ها چندین متر می شود. حلقه نزدیک سر، خیلی کوچک است و هر چه از آنجا دور شود،حلقه ها متدرجاً درشتتر می شود و دائماً حلقه های جدید بین سر و آخرین حلقه تشکیل شده، طول حیوان را بیشتر می کند ولی حلقه هائی از انتهای بدن که پر از تخم اند جدا شده با مدفوع خارج می گردند. هر حلقه تنیا دارای دو جنس نرو ماده، و جفت گیری در خود آن انجام می گیرد.خوکها، تخمهائی که بدین وسیله دفع و جزء زباله ها می شود می خورند. به محض اینکه تخمهای مزبور داخل معدهٔ خوک شد، تخم باز شده تولید نوزاد می کند. اگر گوشت این خوک را انسان بخورد (خیلی کم اتفاق می افتد که گوشت خوک فاقد نوزاد تنیا باشد) نوزادها به محض داخل شدن در رودهٔ انسان، نمو کرده و تبدیل به تنیا خواهند شد. بر خلاف مشهور که می گویند کرم کدو بیش از یکی نیست، ممکن است چندین کرم وارد بدن انسان گردد. وجود کرم کدو در بدن انسان موجب اختلالهای بسیار خواهد شد و بهترین طرز مصون بودن از آن به عقیده علمای امروز نخوردن گوشت خوک است.

مرض لادرری در کشورهائی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود مانند آلمان فراوان است.

زیانهای گوشت خوک منحصر به این دو که گفتیم نیست. گوشت خوک اصولاً ثقیل الهضم است و معده را سخت در زحمت می اندازد.

در اثر خوردن گوشت خوک، اغلب سمی بوجود می آید که در اصطلاح علمی آنرا بوتولیسم می نامند.

حقیقتاً باید به‌حال کسانی که از روی تجربیات علمی، زیانهای خوک را فهمیده اند و باز در خوردن آن اصرار دارند، افسوس خورد و ضمناً نسبت به بزرگی دین اسلام که در هزار و سیصد سال پیش، در وقتی که دنیا از این گونه مسائل خیلی دور بوده زیانهای خوک را در نظر داشته آنرا حرام نموده، اقرار باید نمود.

چنانچه در بارهٔ سگ که دین اسلام آنرا نجس العین دانسته و حکم به‌نجس العین بودنش فرموده و نهی از جا دادن او در داخل خانه نموده، اخیراً کشف شده که

ناخوشی های بسیار،ممکن است از سگ به انسان منتقل شود که از آن جمله این امراض است:

جرب، کچلی و امراض جلدی که در اثر قارچ ها به وجود می آید ـ هاری، و بالا تر از همه، مرض کرم کدوی سگ، انتقال انواع شپشها از سگ به انسان، سرایت سل و غیره.

و تفصیل هر یک از این امراض و ابتلای به آنها را در کتاب مزبور ذکر نموده و نیز می نویسد: دانسته شده میکروبی که از زبان سگ در هنگام لیسیدن ظرف به آن می رسد، چیزی جز خاک، آنرا برطرف نمی سازد. چنانچه در اسلام طاهر شدن آنرا موقوف به خاک مالی دانسته است.

بازگشت به فهرست

۳۶ـ ترک نماز عمداً

سی و ششم از کبائر منصوصه، ترک نماز از روی عمد است. چنانچه در صحیحهٔ عبدالعظیم علیه السلام ازحضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام به آن تصریح شده. و همچنین در روایت منقوله‌از حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌ـ السلام به‌کبیره بودنش تصریح گردیده است. و چون وجوب نماز، از احکام بدیهی و ضروری اسلام است پس کسی که از روی انکار نماز نخواند کافر واز دین اسلام بیرون است. زیرا انکار نماز،انکار رسالت و قبول نداشتن قرآن مجید است و البته چنین کسی کافر است.و اگر منکر وجوب نماز نباشد و حق بودن قرآن و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را قبول دارد و معتقد است که نماز از طرف خدا واجب شده لیکن از روی تنبلی و مسامحه کاری ترک کند، چنین شخصی فاسق است.

اخباری که در کافر بودن ترک کنندهٔ نماز رسیده، ناظر به صورت اول و این قسم اخبار،زیاد و مضمون همه یکی است[1].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «مردی در خدمت رسول خدا صلی الله

۱ــ عن النبی صلی الله علیه و آله ـ من ترك الصلوةمتعمداً فقد کفر (لئالی‌الاخبارج ٤ ص ٤٨ عن ابیجعفر علیه السلام ان تارك الفریضة کافر (صلات وسائل الشیعه) عن ابی عبدالله علیه السلام ان تارك الصلوة کافر یعنی من غیر علة (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

علیه و آله عرض کرد، مرا وصیتی فرما. حضرت فرمود: نماز را از روی عمد ترک مکن. زیرا کسی که از روی عمد نماز را ترک کند از ملت اسلام بیرون است»[۱].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چیزی که مسلمان را کافر می کند، ترک نماز واجبی است عمداً یا خوار و سبک گرفتن نماز است که آنرا نخواند[۲]. و نیست فاصله بین ایمان و کفر مگر ترک نماز[۳]».

مجلسی در شرح کافی می فرماید: بعضی از این اخبار دلالت دارد که ترک همهٔ واجبات یا برخی از آنها از روی عمد کفر است و این خود یکی از معانی کفر است که در آیات و اخبار وارد شده چنانکه رسیده است که تارک نماز عمداً کافر است یا تارک زکات کافر است و هر که حج را ترک کند کافر است.

و همین است سر اینکه ترک واجبات بالخصوص جزء گناهان کبیره در روایات وارده ذکر نگردیده است. و شاید جهت آن این است که در بجا آوردن محرمات غالباً شهوت بر انسان غالب شده و او را به گناه وا می دارد. مانند زنا یا اینکه غضب بر او مستولی می شود و او را به گناهانی مانند ظلم و فحش و زدن و کشتن وا می دارد، در ترک واجباتی مثل نماز هیچ جهت شهوت و غضبی در کار نیست که او را به ترک نماز وا دارد و سبب منحصر آن سبک و خوار گرفتن و سستی نمودن در امر دین است. و بنابراین ترک واجبات،داخل عنوان کفر به خدا است و چون استخفاف به دین، در ترک نماز ظاهر و روشن تر است در این حدیث خصوصاً ترک نماز را کفر دانسته است. زیرا در ترک زکات و حج گاهی حرص به مال باعث آن می شود و در ترک روزه شهوت شکم، ممکن است مانع روزه گرفتن بشود ولی در ترک نماز هیچ باعثی جز سبک گرفتن دین نیست.

صدوق در علل الشرایع نقل می کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد

۱ــ قال علیه السلام: جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله اوصنی فقال صلی الله علیه و آله لا تدع الصلوة متعمداً فان من ترکها متعمداً فقد برئت منه ذمة الاسلام. (صلات وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

۲ــ عن ابی جعفر علیه السلام قال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین المسلم وبین ان یکفر ان یترك الصلوة الفریضة متعمداً او یتهاون بها فلا یصلیها (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

۳ــ عن جابر قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین الکفر والایمان الا ترك الصلوة (وسائل ج ۳ ص ۲۹) لطفاً به صفحه ۳۲ و پاروقی آن مراجعه شود.

که چرا زناکار و شرابخوار کافر خوانده نمی شوند، ولی تارک نماز کافر نامیده می شود؟ امام علیه السلام فرمود: «برای اینکه زنا و مثل آن، بر اثر غلبهٔ شهوت می شود، ولی نماز ترک نمی شود مگر به سبب استخفاف به آن، زیرا زناکار از این عمل لذت می برد و به قصد بردن لذت زنا می کند و تارک نماز از ترک آن لذتی نمی برد».

از این حدیث آشکار می شود که ترک واجبات، اگر از روی سبک گرفتن دین باشد کفر است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از ما نیست کسی که نماز را خوار شمارد». و در حدیث دیگر است که«به شفاعت من نمی رسد و نیست از من کسی که مسکری بخورد. بر حوض کوثر وارد نخواهد شد کسی که شراب بخورد، نه به خدا قسم»[۱].

و حضرت صادق علیه السلام هنگام وفاتش فرمود: «به شفاعت ما اهلبیت نمی رسد کسی که نماز را سبک شمارد»[۲].

مغالطهٔ برخی از بی خردان: بعضی ازتارک الصلوة ها هنگامی که به آنها اندرز داده می شود و می گویند چرا نماز نمی خوانید؟ در پاسخ می گویند: خدا را نیازی به نماز و روزه ما نیست. البته این پاسخ،مغالطه شیطانی است یعنی سبب ترک نماز آنها بی نیازی پروردگار عالم نیست بلکه تنها سبب آن، جهالت این افراد است از حقیقت امر. یعنی خود رابنده و نیازمند به پرودگار عالم نمی دانند و از اینروی قطع رابطه بند گی با او را کرده اند و نیز خود را غرق احسان و انعام او نمی دانند. و لذا ترک شکرگزاری و ادای وظیفه بندگی را کرده اند و به عبارت دیگر سبب ترک نماز ،سختی و سنگدلی و قلدری و گردن کلفتی است و مقتضای عدل الهی که جای دادن هر چیز است به محل مناسب او، آن است که نفوس غلیظه که از سنگ و آهن سخت ترند، در دوزخ جای دهند. چنانچه در آیات و روایات خبر داده شده و در برابر نفوس لینه که برای پرودگار خود خاشعند باید در دارالسلام جای دهند.

وعدهٔ عذاب، در قرآن مجید: ترک نماز از گناهانی است که در قرآن مجید بر

۱ــ فروع کافی. ج ۳ ص ۲۶۹.

۲ــ قال ابو الحسن علیه السلام: لما حضرا بی الوفاة قال لی یا بنی انه لا تنال شفاعتنا من استخف بالصلوة (فروع کافی ج ۳ ص ۲۷۱).

آن وعدهٔ عذاب داده شده. چنانچه در سورهٔ مدثر می‌فرماید: «بهشتیان از دوزخیان می‌پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کشانید،جهنمیان در پاسخ گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و بیچارگانرا طعام نمی‌دادیم (صدقات واجب را ادا نمی کردیم) و با اهل باطل مصاحبت داشتیم و با آنها در باطل داخل می شدیم و روز جزا را انکار می کردیم»[1]

و در سوره قیامت می‌فرماید: «کافر گمان می کند هرگز مبعوث نمی‌شود، این است که نه تصدیق پیمبران می کند که زیر بار تکلیف رود (یا صدقه واجب را نمی دهد و نه در مقام بندگی و عبادت بر می‌آید) و نه نماز می گزارد. بلکه سُفرای خدا را تکذیب و از اهل حق اعراض می کند و در حال نخوت و کبر،به سوی اهلش روان می گردد»[2].

در این آیات چند صفت از صفات نکوهیده منکرین معاد و کافران را بیان می‌فرماید:

۱ــ تصدیق پیغمبران را نمی کنند و به وجود خدای یگانه اعتراف نمی‌نمایند.

۲ــ نماز نمی خوانند ـ چون یکی ازنشانه های مهم ایمان نماز،وترک آن کفر است.

۳ــ نسبت دروغ به پیغمبران می دهند.

٤ــ از کلام حق رو می گردانند.

پس از آن در مقام تهدید و خبردادن از هلاکتش فرموده می‌فرماید: «**اولی لك**» و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: این کلمه به معنی «**ویل لك**» می باشد و تکرار آن چهار مرتبه یا برای تأکید است یا اشاره به چهار مرتبه ازهلاکت است، هلاکت در دنیا، عذاب قبر، هولهای قیامت، خلود در دوزخ.

در سورهٔ مـاعون می‌فرماید: «سختی عذاب برای نمازگزاران ریائی است. آنانکه از نماز خود غافلِ و بی خبر اند و آنرا وقعی نمی نهند و حسابی بر نمی گیرند (چون به ثواب آن اعتقاد ندارند و از عقاب بر ترک آن نمی ترسند. و اینکه در ظاهر نماز می خوانند برای این است که از مسلمین صدمه‌ای به ایشان نرسد. لذا در پنهانی آنرا ترک می‌کنند) و زکات

۱ــ فی جنات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نك من المصلین و لم نك نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا نکذب بیوم الدین. (مدثر آیات ٤٠ ـ ٤٦).

۲ــ فلاصدق ولاصلی و لکن کذب و تولی (سوره ۷۵ آیه ۳۱ و ۳۲).

رامنع می کنند ازمستحقین آن، یعنی زکات را نمی دهند»[1].

و یل، (شدت عذاب) برای غفلت کنندگان از نماز است که ستون دین و فارق میان اسلام و کفر است.

و یل، نام درکه‌ای ازدرکات دوزخ است، یا نام چاهی است در آن، یا کلمهٔ عذاب است و تنوین آن برای تعظیم است یعنی عذاب بزرگ.

در سورهٔ مریم می‌فرماید: «پس از انبیا و صالحین امتها، جماعتی در رسیدند که از فرط غفلت و جهالت، نماز را ضایع و آنرا ترک کردند وشهوات را پیروی کردند. پس زود است که این جماعت برسند به غی(آن‌نام وادی‌ای‌است در جهنم که عذابش شدیدتر از سایر طبقات دوزخ است و اهل جهنم ازعذاب آن به خدا پناه می برند. و از ابن عباس منقول است که در آن ماری است طولش شصت سال و عرضش سی سال راه و از وقتی که آفریده شده‌دهان باز ننموده و نمی کند مگر برای بلعیدن تارک الصلوة و شارب الخمر)[2]».

در سورهٔ زمر می‌فرماید: «نماز را برپا دارید و از شرک آورندگان نباشید»[3].

در این آیه اشاره است به اینکه، ترک کنندهٔ نماز با بت پرست و مشرک برابر است.

آیات قرآن در بارهٔ اهمیت نماز بسیار و آنچه گذشت کافی است.

پانزده اثر دنیوی و اخروی بر ترک نماز: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نماز خود را سبک گیرد و در بجا آوردنش سستی نماید، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می‌فرماید: شش بلا در دنیا و سه تا در موقع مردنش و سه درقبر و سه در قیامت و هنگامی که از قبر بیرون می آید.

اما شش بلای دنیوی: ۱ـ خداوند برکت را ازعمرش کم میکند ۲ـ وبرکت‌را ازروزیش بر می داد ۳ـ از صورتش نشانه نیکوکاران را بر می دارد ٤ـ هر کار خیری کند پذیرفته نمی شود و برای آن اجری ندارد ۵ــ دعایش مستجاب نمی شود ٦ــ از دعای نیکوکاران

۱ــ فویل للمصلین الذین هم فی صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون الماعون. (سور ۱۰۷ آیات ۵ تا ۷).

۲ــ فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیاً. (سورهٔ ۱۹ آیه ٦٠).

۳ــ واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین. (سورهٔ ۳۰ آیه ۳۰).

بهره‌ای ندارد.

و سه بلائی که هنگام مردنش برای اوست: اول آنکه با ذلت و خواری می میرد. دوم با گرسنگی. سوم با تشنگی. و حالت عطش او طوری است که اگر از نهرهای دنیا بیاشامد سیراب نمی شود.

سه بلائی که در قبر به او می رسد: یکی آنکه، ملکی در قبر او گماشته می شود که او را فشار دهد و زجر نماید. دیگر، قبرش برایش تنگ می گردد. سوم آنکه قبرش تاریک و در ظلمت است.

و سه بلای قیامتش: یکی آنکه ملکی او را بر صورتش می کشاند برای حساب در موقف حساب و مردمان به او می نگرند. دیگر آنکه در حسابش سخت گیری می شود. سوم آنکه خداوند نظر رحمت به او نمی فرماید و او راپاکیزه نمی کند و برایش عذاب دردناکی است»[1].

مهمترین واجب الهی: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نخستین عملی که در قیامت از آن بازخواست می شود از بنده، نماز است اگر پذیرفته شد، اعمال دیگر هم پذیرفته می شود و اگر قبول نشد، کارهای دیگرش هم رد می شود»[2].

و نیز از آن حضرت پرسیدند: بزرگترین عملی که بندگان به پروردگار خود به سبب آن نزدیک می شوندچیست؟.

حضرت فرمود: «پس از شناسائی خدا و پیغمبر و امام علیه السلام با فضیلت تر از نماز نمی شناسم. آیا نمی بینی که بندهٔ نیکوکار، حضرت مسیح علیه السلام گفت: خداوند به من وصیت و سفارش فرموده به نماز خواندن و زکات دادن تا زنده هستم». و افضل اعمال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: فرمود: «نمازی است که در اول وقت آن بجـا آورده شود»[3].

۱ــ کتاب صلوت مستدرك نقل ازفلاح السائل سید بن طاوس.

۲ــ اول مایحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل سائرعمله وان ردت علیه رد علیه سائر عمله (جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۵۲).

۳ــ سئل معاویة بن وهب ابا عبدالله علیه السلام عن افضل ما یتقرب به العباد الی الله فقال علیه السلام ما اعلم شیئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی بن مریم قال و اوصانی بالصلوة و الزکوة مادمت حیاً و سئل النبی صلی الله علیه و آله عن افضل الاعمال فقال صلی ←

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نماز ستون دین است، مثل نماز مانند چوب وسط خیمه است که تا آن برقرار است، طنابها و میخهای خیمه ثابت است. و هروقت آن چوب کج و شکسته شود، میخ و طناب هم از جای خود کنده خواهد شدوخیمه می افتد»[1].

همچنین ایمان و تمام اعمال و عبادات وابسته به نماز است که اگر ترک شود سایر اعمال هم ضایع است.

حضرت صادق علیه السلام در شرح آیهٔ «و هر کس به ایمان خود کافر شود عملش باطل است»فرموده: از مورد این آیه ترک کردن نماز بدون مرض و گرفتاری است[2]. یعنی مرض و گرفتاری که موجب فراموشی گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا گذارده شده: نماز، زکات، حج، روزه، ولایت ـ زراره پرسیدکدامیک افضل است؟ فرمود: ولایت، زیرا ولایت آل محمد علیهم السلام به منزلهٔ کلید ما بقی است و پس از ولایت، نماز از همه افضل است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نماز ستون دین شما است...»[3].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هنگامی که قیامت بر پا شود، موجودی از جنس عقرب از دوزخ بیرون می آید که سرش در آسمان هفتم و دمش زیر زمین و دهانش ازمشرق تا مغرب است ومی‌گوید کجایند کسانی که باخدا و رسولش جنگ کننده بودند؟ پس جبرئیل نازل می شود و می گوید: چه کسانی را می خواهی؟ گوید: پنج طایفه را، ترک کنندهٔ نماز، منع کنندهٔ زکات، و خورندهٔ ربا و شرابخوار و کسانی که در مسجد حدیث دنیا می کنند (یعنی تکلم کنندگان به حرام مانند غیبت و تهمت به مسلمان و مانند ترویج باطل و ثنای ظالم و مدح کسی که سزاوار ستایش نیست و مذمت

الله علیه و آله الصلوة لاول وقتها (فروع کافی ج ۳ ص ۲٦٤).

۱ــ عن ابیجعفر علیه السلام قال علیه السلام الصلوة عمود الدین مثلها کمثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبتت الاوتاد و الأطناب اذا مال العمود و انکسر لم یثبت و تدو لاطناب (جلد ۱۸ بحار الانوار باب فضل الصلوة صفحه ۹ ج جدید ۸۲ ص ۲۱۸).

۲ــ عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالی و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله... قال علیه السلام من ذلك ان یترك الصلوة من غیر سقم ولاشغل (جلد ۱۸ بحار الانوارجدید ج ۸۲).

۳ــ بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی الصلوة و الزکوةو الحج و الصوم و الولایة... (جلد ۱۸ بحار الانوار آخر باب فضل الصلوة و عقاب تارکها صفحه ۱٤).

کسی که سزاوار مذمت نیست و غیر اینها)[1].

و نیز می فرماید: در جهنم یک وادی‌ای است که از شدت عذاب آن، جهنمیان هر روز هفتاد هزار مرتبه از آن می نالند و در آن خانه‌ای از آتش است و در آن خانه چاهی از آتش و در آن چاه تابوتی است که در آن ماری است که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار نیش و طول هر نیش هزار ذرع است.

انس گفت: یا رسول الله این عذاب برای کیست؟ فرمود: «برای شراب خوار و ترک کنندهٔ نماز»[2].

و روایات زیادی، در شدت عقوبت ترک کنندهٔ نماز رسیده و همین مقدار بس است.

کمک به تارک نماز: روایات بسیاری در شدت عقوبت کمک به ترک کنندهٔ نماز رسیده است از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که ترک کنندهٔ نماز را به دادن طعامی یا لباسی یاری کند، مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اول آنها آدم و آخر آنها محمد صلی الله علیه و آله است»[3].

و نیز فرمود: «کسی که جرعهٔ آبی به تارک الصلوة بدهد، مثل این است که با من و جمیع پیغمبران طرف شده وجنگ کرده است»[4]. و نیز فرمود: «کسی که به روی تارک الصلوة بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه راخراب کرده باشد»[5].

ظاهراً مراد ازاین قبیل اخبار، موردی است که اعانت و احسان سبب جرأت بر ترک نماز شود. و شکی نیست در اینکه احسان به معصیت کار، هر گاه موجب تجری و استمرارش بر گناه گردد حرام است و از باب نهی از منکر ترک آن واجب است.

بنابراین، اگر کمک به تارک الصلوة موجب جرأتش بر ترک نماز نشود به طوری که اعانت کردن و نکردن در ترک نمازش تأثیری نداشته باشد، معلوم نیست مصداق این روایات باشد. و گاه می شود که اعانت و احسان سبب ترک گناه وموجب نماز خواندنش

۱ــ لئالی الاخبار.

۲ــ لئالی الاخبار صفحه ۳۹۵.

۳ــ من اعان تارك الصلوة بلقمة او كسوة فكأنماقتل سبعين نبياً اولهم آدم و آخر هم محمد صلی الله علیه و آله (لئالی الاخبار).

٤ و ۵ــ لئالی الاخبار صفحه ۳۹۵.

می شود و شکی نیست که در این صورت اعانتش بسیار خوب بلکه در پاره‌ای موارد واجب نیز می باشد.

ترک نماز چند قسم است: ۱ــ ترک نماز به طور کلی از روی انکار ـ یعنی نماز را واجب خدائی نمیداند و به جا آوردنش را بر خود حتم نمی بیند و چنانکه گذشت، چون منکر ضروری دین است، کافر شده و در حقیقت انکار خدائی حضرت آفریدگار و رسالت خاتم الانبیاء و قرآن مجید کرده است. چنین شخصی است که به عذاب ابدی دچار و راه نجاتی برایش نیست.

۲ــ ترک نماز به طور کلی اما نه از روی انکار است، بلکه به واسطه مسامحه کاری و کم اعتنائی به امور اخروی و اشتغال به شهوات و امور دنیوی است. و این قسم از ترک نماز موجب فسق است و گناه کبیره‌ای مرتکب شده و بعضی از روایات و آیاتی که در شدت عقوبتش رسیده ذکر شد. چنین شخصی اگر با ایمان از دنیا برود پس از معذب شدنش به عذابهائی که بر ترک نماز رسیده نجات می یابد. لیکن با ایمان رفتن تارک الصلوة بسیار بعید و مشکل است زیرا ظرف ایمان، قلب است و آن به سبب گناهان تاریک و سخت میگردد و تدریجاً نور ایمان رامحو می کند. مگر آنکه فضل خدا او را یاری کرده، به برکت دوستی اهلبیت علیهم السلام ساعت مرگ به فریادش برسند و با ایمان بمیرد. چنانکه ممکن است به شفاعت ایشان، عذابش تخفیف پیدا کند یا بر طرف شود لیکن از خودشان چنین رسیده که به شفاعت ما اهل بیت نمی رسد کسی که نماز خود را سبک گیرد و آنرا ضایع سازد، چنانچه ذکر گردید.

۳ــ ترک نماز در بعض اوقات ــ در اثر ضعف ایمان و کم اعتنائی به امر آخرت گاهی نماز می خواند و گاهی ترک می کند. یا در اثر اهمیت ندادن به اوقات نماز آنرا در وقت فضیلت ترک می کند، به خیال آنکه در خارج وقت آنرا قضا نماید.

این قسم از ترک نماز هر چند مانند دو قسم ذکر شده نیست، لیکن چنین شخصی از ضایع کنندگان نماز و سبک شمارندگان آن است و آنچه راجع به ضایع کنندگان نماز و خوارکنندگان آن رسیده، در بارهٔ او است و بالخصوص روایاتی در بارهٔ چنین شخصی رسیده است. از آن جمله حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نماز واجبی را پس از گذشتن وقتش بخواند، آن نماز بالا می رود در حالی که تاریک و وحشت‌آور است. و بخوانندهٔ خود می گوید: مرا ضایع

ساختی خدا تورا ضایع سازد چنانچه مرا ضایع کردی» و فرمود: «نخستین چیزی که در قیامت از بنده سؤال می شود، نماز است پس اگر نمازش پاکیزه باشد تمام اعمالش پاکیزه است و اگر نمازش خراب باشد سایر اعمالش هم قابل قبول نیست»[1].

و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «به شفاعت من نمی رسد کسی که نماز واجبی را پس از داخل شدن وقتش تأخیر بیاندازد تا وقت آن بگذرد»[2].

و نیز فرمود: «تا وقتی که شخص مواظب باشد، نمازهای پنجگانه شبانه روزی را در وقت خود بجا آورد، شیطان از او ترسناک است و نزدیکش نمی شود. و هر گاه آنها را ضایع ساخت شیطان بر او جرأت می کند تا او را داخل در گناهان بزرگ کند»[3].

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «کسی که نماز واجب را در وقتش بخواند در حالیکه حق آنرا بشناسد و چیزی را بر آن مقدم ندارد، خداوند برایش خلاصی از عذاب را می نویسد (یعنی او را عذاب نمی فرماید) و کسی که در غیر وقت نماز آنرا بخواند و کار دینا را بر نماز مقدم بدارد، پس امر او با خدا است اگر خواست او را می آمرزد و اگر خواست او را عذاب می فرماید (یعنی نجات قطعی برایش نیست)[4]».

تأکید در بارهٔ نماز اول وقت: روایات وارده در بارهٔ لزوم مواظبت اوقات نماز و بجا آوردن در وقت، بسیار است. و زیاد سفارش شده که در اول وقت بجا آورده شود و بدون عذر از اول وقت تأخیر انداخته نشود و پیشوایان ما در سخت ترین حالات، نماز اول وقت راترک نمی فرمودند.

چنانچه در ارشاد القلوب مرو یست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی الصلوة لغیر وقتها رفعت له سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعك الله کما ضیعتنی و قال صلی الله علیه و آله اول مایسئل العبد اذا وقف بین یدی الله عزوجل عن الصلوة فان زکت صلوته زکی سائر عمله و ان لم تزك صلوته لم یزك سائر عمله (وسائل الشیعه کتاب الصلوة ـ ابواب المواقیت باب ۱ ج ۳ ص ۸۰).

۲ــ لاینال شفاعتی غداً من اخر الصلوة المفروضة بعد وقتها. (صلوة وسائل الشیعه ابواب مواقیت حدیث ۱۳ ج ۳ ص ۸۱).

۳ــ لایزال الشیطان هائبالا بن آدم ذعراً منه ما صلی الصلوات الخمس لوقتهن فاذا ضیعهن اجترء علیه فادخله فی العظائم. (صلوت وسائل الشیعه ابواب المواقیت باب ۱ حدیث ۱۲ ج ۳ ص ۸۱).

٤ــ صلوت وسائل الشیعه ابواب مواقیت حدیث ۲۳ ج ۳ ص ۸۳.

صفین، یک روز مشغول جنگ بودند و در آن حال بین دو صف به آفتاب می نگریستند ابن عباس پرسید: چرا به آفتاب می نگر ید؟ فرمود: می خواهم زوال را (که اول وقت نماز ظهر است) بشناسم تا نماز بخوانم. ابن عباس گفت: آیا در این گیرو دار اشتغال به جنگ هنگام نماز خواندن است؟ آن حضرت فرمود: «ما برای چه با این قوم می جنگیم؟ جنگ ما با آنها برای این است که نماز بر پا شود»[1].

ابن عباس می گوید آن حضرت هیچگاه نماز شب را ترک نفرمود، حتی در لیلةالهریر (سخترین شبهای جنگ صفین).

٤ــ ترک کردن واجبی از واجبات نماز ــ یعنی نماز می خواند نه آن طوری که از او خواسته اند و رعایت شرایط صحت را نمی کند و به آن اهمیت نمی دهد. مانند اینکه نماز را در لباس یا مکان غصبی یا در نجس بخواند، یا قرائت و اذکار واجب رانخواند یا غلط بخواند و در صدد تصحیح آن بر نیاید یا آرامش بدن را هنگام قرائت و ذکر واجب ترک کند. و ظاهر است که چنین شخصی جزء ضایع کنندگان نماز و خوار کنندگان آن

۱ــ در جلد عاشر بحار و مقتل ابو مخنف و لهوف سید علیه الرحمة مرو یست که روز عاشورا هنگام زوال، ابو ثمامهٔ صیداوی خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد یا مولای انّنا مقتولون لامحالة و قد حضرت الصلوة فصل بنا فانی اظنها آخر صلوة نصلیها لعلنا نلقی الله تعالی علی اداء فریضة من فرائضه فی هذا الموضع العظیم: ای مولای من، ما همه کشته خواهیم شد و وقت نماز ظهر داخل شده، پس نماز را بخوان یعنی با جماعت و گمان می کنم این آخرین نماز ما باشد. امید است خدای راملاقات کنیم با ادای فریضه ای از فرائض او در چنین موقف بزرگی.

امام علیه السلام سر به آسمان بلند کرد و فرمود: ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین نعم هذا اول وقتها. یعنی یاد نماز کردی، خداوندتورااز نمازگزاران قرار دهد بلی اینک وقت نماز است.

و فرمود: اذان بگو خدا تورا رحمت کند. و چون از اذان فارغ شد، امام علیه السلام فرمود: یاعمر بن سعد انسیت شرایع الاسلام الا تقف عناالحرب حتی نصلی و نعود الی الحرب؟.

ای پسر سعد، آیا فراموش کردی شرایع اسلام را؟ آیا دست از جنگ بر نمی داری تا نماز گزاریم آنگاه مشغول جنگ شویم؟.

پس آن حضرت با اصحاب، نماز خوف بجا آوردند در حالی که زهیر بن القین و سعید بن عبدالله حنفی، مقابل آن حضرت ایستادند و از هر طرف تیر با نیزه به آن حضرت می رسیدخود را سپر قرار داده تا اینکه سیزده زخم به بدن سعید سوای زخمهای نیزه و شمشیر رسید و به زمین افتاد و از دنیا رفت.

است و آنچه در بارهٔ سبک شمارندگان نماز رسیده شامل اونیز می شود.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که مردی وارد شد و مشغول نماز شدو رکوع و سجود نمازش را تمام نکرد (ذکر واجب را در آنها ترک یا درست نخواند، یا طمأنینه و آرامش بدن را ترک کرد) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر خود را بر زمین می گذارد مانند کلاغ که منقارش را به زمین می زند و بر می دارد اگر این شخص بمیرد در حالی که نمازش این باشد، بردین من نمرده است[1]. و نیز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دزدترین دزدها کسی است که از نمازش بدزدد. گفته شد: یا رسول الله چگونه از نمازش می دزدد؟ فرمود: رکوع و سجود نماز را تمام انجام نمی دهد»[2].

و می فرماید: «کسی که رکوع و سجود نمازش را درست انجام ندهد مثل این است که نماز نخوانده است»[3].

و نیز می فرماید: «کسی که رکوع و سجود و سایر واجبات نمازش را صحیح انجام دهد، آن نماز بالا می رود در حالیکه نورانی است و درخشندگی دارد و درهای آسمان برایش باز می شود و می گوید محافظت بر من کردی خدا تورا حفظ کند. پس ملائکه می گویند: صلوات و رحمت خداوند بر صاحب این نماز باد ــ و اگر واجبات نماز را درست انجام ندهد، نماز بالا می رود در حالی که تاریک است و درهای آسمان بر او بسته می شود و می گوید: مرا ضایع ساختی خدا تورا ضایع کند و آن نماز بر صورتش زده می شود»[4]. و نیز فرمود: «هر چیز را صورتی است که اعظم و اشرف اجزای او است و صورت دین شما نماز است. پس نباید یکی از شما نماز خود را زشت سازد که به منزلهٔ صورت بدن دیانت است»[5].

۱ــ صلوت وسائل باب ۸ از کافی و تهذیب و محاسن ـ اربعین شهید ثانی.

۲ــ اسرق السراق من سرق من صلوته قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یسرق من صلوته قال صلی الله علیه و آله لایتم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرك الوسائل باب ۸ حدیث ۱۸).

۳ــ لاصلوة لمن لم یتم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرك الوسائل باب ۸).

٤ــ صلوت مستدرک الوسائل باب ۸ حدیث ۱۵.

۵ــ لکل شیء وجه و وجه دین کم الصلوة فلایشینن احدکم وجه دینکم. (صلوة مستدرك الوسائل باب ٦ حدیث ۵).

روایات این باب هم زیاد است و برای اثبات مطلب، یعنی کسی که عمداً واجبی از واجبات نماز را که شرط صحت آن است ترک کند، با کسی که اصلاً نماز را ترک می کند مساوی است همین مقدار کافی است.

قبولی نماز شرایط دیگری هم دارد: کسی که نماز را به طور صحیح خواند، تارک نماز نیست و تکلیف ازاو ساقط شده و عقابی هم ندارد. لیکن برای پذیرفته شدن آن در درگاه حضرت ربوبی و رسیدن به آثار و ثوابهای بزرگی که برای آن است، شرایط دیگری است که از همه مهمتر حضور قلب است که اگر بتواند شخص نماز گزار، شرایط قبول را هم رعایت کند، به درجات و مقامات عالیه ای می رسد که از هیچ عمل دیگری به چنین مقامات و درجاتی نمی رسد[1].

در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می شود و امید است که نافع واقع شود:

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که دو رکعت نماز بخواند در حالی که بداند چه می گوید: از نماز فارغ می شود در حالی که بین او و پروردگارش نیست گناهی مگر اینکه آمرزیده شده است»[2].

و نیز می فرماید: «آنچه از نمازت با حضور قلب بجا آوردی، همانرا داری پس اگر در تمام نماز غافل باشد یا اینکه آداب آنرا ترک کند، پیچیده می شود و بر صورت صاحبش زده می شود»[3].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «نباید یکی از شما از روی کسالت و خستگی و در حال چرت زدن مشغول نماز شود. و نباید در حال نماز حدیث نفس کند و به غیر نماز سرگرم گردد. زیرا در حال نماز در حضور پروردگارش قرار گرفته و برای بنده از نمازش به مقداری است که در آن حضور قلب داشته است»[4].

۱ــ برای دانستن تفصیل شرایط قبولی نماز و کیفیت تحصیل آنها به کتاب اسرار الصلوة شهید ثانی و مرحوم حاج میرزا جواد تبریزی مراجعه شود. در کتاب صلوة الخاشعین که به قلم مؤلف نوشته شده و در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به طبع رسیده مختصراً ذکر شده است.

۲ــ من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف و لیس بینه و بین الله ذنب الاغفرله (کافی صلوت وسائل ابواب افعال الصلوة باب ۲ ج ٤ ص ٦۸۷).

۳ــ صلوت وسائل الشیعه ابواب افعال الصلوة باب ۳ حدیث ۱.

٤ــ لایقومن احدکم فی الصلوة متکاسلا ولا ناعساً و لایفکرن فی نفسه فانه بین یدی ربه

←

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دو رکعت نماز که به طور اختصار بجا آورده شود در حالی‌که با حضور قلب باشد و در معانی نماز فکر کند، بهتر از این است که تمام شب را به عبادت بسر برد»[1].

و نیز فرمود: «خداوند نماز کسی را که قلبش حاضر نباشد نمی‌پذیرد»[2].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید «وقتی که به نماز می ایستی دلت را برای آن آماده کن زیرا هر گاه برای نماز روی آوری، خداهم به رحمت به تو رو می‌فرماید و اگر رو برگردانی، خدا هم نظر رحمتش را از تو می گیرد، پس گاه می شود که از نماز پذیرفته نمی شود مگر ثلث یا ربع یا سدس آن به مقدار حضور قلب نمازگزار و کسی که در تمام نمازش غافل باشد خداوند چیزی به او مرحمت نمی‌فرماید»[3].

مرحوم نراقی در معراج السعاده می‌فرماید: نماز معجونی است الهی که مرکب است ازاجزای بسیار که بعضی از آنها به منزلهٔ روح و بعضی به مثابه اعضای رئیسه بدن و بعضی به منزلهٔ سایر اعضا ، و توضیح این مطلب آن است که مثلاً انسان که حقیقت آن مرکب است ازاجزای معینه، انسان موجود کامل نمی باشد مگر به معنی باطنی که روح او است واعضای محسوسه که در اندرون او و بعضی دیگر در ظاهرند و این اعضا مختلفند. بعضی از آنها چیزی است که به نبودن آنها انسان نیز معدوم و به زوال آنها زندگی نیز زائل می شود مثل دل و جگر و سر و امثال آنها. و بعضی دیگر از این قبیل است که آدمی به نبودن آنها نمی‌میرد و لیکن ناقص می گردد و تمامیت انسانیت از او زائل می گردد مثل دست و پا و چشم و زبان و نحو اینها. و بعض دیگر چیزی است که از برطرف شدن آنها حسن برطرف می شود و آدمی قبیح منظر می گردد چون ابرو و مژه و ریش و گوش و بعض

عزوجل و انما للعبد من صلوته ماأقبل علیه منها بقلبه (صلوت وسائل ابواب افعال الصلوة باب ۳ حدیث ۳ ج ٤ ص ٦٨٧).

۱ــ رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة و القلب لاه (صلوت وسائل باب ۱۷ حدیث ۱۳ ج ۳ ص ٥٤).

۲ــ لایقبل الله صلوة امرء لایحضر قبله فیها مع بدنه (صلات مستدرك باب ١٦).

۳ــ اذا احرمت فی الصلوة فاقبل علیها فانك اذا اقبلت اقبل الله علیك و اذا اعرضت اعرض الله عنك فربما لم یرفع من الصلوة الا الثلث او الربع او السدس علی قدر اقبال المصلی علی صلوته لایعطی الله الغافل شیئاً. (صلات وسائل و مستدرك الوسائل باب ۱۷ حدیث ٤).

دیگر چیزی است که تمامیت حسن به نبودن آن بر طرف می گردد، مثل گشادی چشم و سیاهی مو و سرخی رو،و نحو اینها.ــ پس همچنان نماز حقیقتی است مرکبه که شریعت مقدسه آنرا از امور مختلفه مصور کرده و ما را به فعل آن مأمور نموده و روح آن نیت قرب و اخلاص و حضور قلب است و ارکان آن که تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و تشهد و قیام باشد به منزلهٔ اعضای رئیسه است که به ترک آنها نماز فوت می شود و سایر اعمال واجبهٔ آن از قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و طمأنینه از واجبات که نماز به ترک آنها عمداً باطل می شود، به منزلهٔ دست و پا و چشم و زبان و امثال اینها است که گاهی انسان به تلف آنها تلف می شود و گاهی نمی شود و اعمال مستحبهٔ آن مانند قنوت و تکبیرات و اذکار مستحبه، به منزله ابرو و مژه و سیاهی حدقه است که فوات بعضی از آنها حسن را برطرف می کند و فوات بعضی کمال، حسن را (تا آخر آنچه ذکر فرموده است).

از این بیان دانسته شد که حضور قلب و شرائط قبول به منزلهٔ روح نماز است و نمازی که از آنها خالی باشد، مثل بدن بی جان است و چنانچه پیکر بی روان از تمام خواص و آثار حیوانی خالی است، نمازی که تمام آن از حضور قلب خالی باشد صاحبش از تمام آثار و خواص نماز محروم است مثلاً از جملهٔ خواص نماز آن است که به نص قرآن مجید نمازگزار را از هر عمل زشت و منکری باز می دارد[1]. پس اگر از نمازگزاری منکری سرزد، معلوم می شود نمازش صورت خالی از روح بوده است.

حضور و اقبال قلب چیست؟: معنی اقبال قلب آن است که متوجه باشد وبفهمد که چه می گوید و چه‌می کند، و بزرگی خدا رایاد نماید و متذکر باشد که مانند سایر مخاطب‌ها از افراد بشر نیست. به طوری که در دلش هیبت و ترسی از بزرگی او از دیدن تقصیر خود در انجام حق بندگی پیدا شود و حالت حیا و شرمساری ازخداوند به ملاحظه تقصیرات و خطاهای خود پیدا کند و از ملاحظه رحمت و سعهٔ فضل و کرم بی پایانش امیدوار گردد، خلاصه خوف و رجا داشته باشد.

حضور قلب مراتب و درجاتی دارد و بالاترین آن در امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیکان از بدن مبارکش بیرون می آورند و متوجه نمی شود.

در جنگ صفین تیری برران مقدس آن حضرت رسید که هر چه کردند، در موقع

۱ــ ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر (سوره ۲۹ آیه ٤٤).

عادی آنرا بیرون آورند، از شدت درد و ناراحتی آن‌حضرت نمی‌شد. خدمت امام حسن علیه السلام جریان را عرض کردند فرمود: صبر کنید تا پدرم به نماز بایستد، زیرا در آنحال چنان از خود بی خود می شود که متوجه نمی گردد. پس به دستور امام حسن علیه السلام در آنحال تیر را بیرون آوردند. پس از نماز حضرت متوجه شد که خون از پای مبارکش جاری است. پرسید: چه شده؟ گفتند: تیر را در حال نماز از پایتان بیرون آوردیم.

در جلد ۲ سفینة البحار صفحه ۱٤٥ نقل کرده در یکی از غزوات که رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه لشکر بودند، در شبی که پاسبانی لشکر اسلام بر عهدهٔ عبادبن بشر و عمار یاسر بود، نصف اول شب نصیب عباد گردید و نصف دوم نصیب عمار، پس عمار خوابید و تنها بشر بیدار بود و مشغول نماز گردید. در آن حال یکی از کفار به قصد شبیخون زدن به لشکر اسلام بر آمد به خیال اینکه پاسبانی نیست و همه خوابند از دور عباد را دید ایستاده و تشخیص نمی داد که انسان است، یا حیوان، یا درخت. برای اینکه از طرف او نیز مطمئن شود، تیری به سویش انداخت. تیر بر پیکر عباد نشست و او ابداً اعتنائی نکرد. تیر دیگری به او زد و او را سخت مجروح و خونین نمود، باز حرکت نکرد. تیر سوم زد پس نماز را کوتاه نمود و تمام کرد و عمار را بیدار نمود، عمار دید سه تیر بر بدن عباد نشسته و او را غرق در خون کرده. گفت: چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی؟ عباد گفت: مشغول خواندن سورهٔ کهف در نماز بودم و میل نداشتم آنرا ناتمام بگذارم و اگر نمی ترسیدم که دشمن بر سرم برسد و صدمه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله برساند و کوتاهی در این نگهبانی که به من واگذار شده کرده باشم، هرگز نماز را کوتاه نمی کردم. اگر چه جانم را از دست می دادم.

و نیز سزاوار است نمازگزار با خضوع و خشوع و وقار و سکینه باشد و هر گاه مشغول نماز می شود، مثل کسی که نماز آخر عمر او است، با نماز وداع کند و توبه و استغفار را تازه کند و در گفتارش راستگو باشد، مثل گفتن «**ایاك نعبد و ایاك نستعین**».

باید موانع بر طرف شود: سزاوار است از کیدهای شیطان دوری جسته و از آنچه مانع قبولی عبادت است پرهیز کند که از آن جمله، عجب است یعنی عمل خود را بزرگ دیدن و خوب دانستن و خود رامستحق مقام دیدن و ناز کردن.

از جمله موانع قبولی نماز، ندادن زکات و حقوق واجب است. و همچنین حسد ورزیدن و تکبر کردن و غیبت نمودن و حرام خوردن و شراب آشامیدن است. مخصوصاً

برای زنها نشوز یعنی از اطاعت‌واجب‌شوهربیرون رفتن، مانع بزرگی برای قبول نماز است. بلکه مقتضای فرمایش پروردگار که «خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد»[1]. این است که از هر فاسق و معصیت کاری نماز پذیرفته نمی شود.

و نیز سزاوار است انسان از هر چیزی که اجر و ثواب نماز را کم می کند بپرهیزد مثلاً در حال کسالت و سنگینی از جهت خواب یا غفلت نماز نخواند، شتاب نداشته باشد در حال دفاع از بول و غائط و باد نباشد چشم به آسمان یاجای دیگر ندوزد بلکه به چشم خاشع باشد مثل کسی که چشم روی هم می گذارد و از هر چه منافی خشوع است پرهیز کند. و سزاوار است آنچه که سبب زیاد شدن اجر و بلندی درجه است، انجام دهد. مانند به کار بردن بوی خوش و پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس و در دست کردن انگشتر عقیق و درست کردن و شانه نمودن موها و مسواک کردن دندانها و غیره.

نمازهای واجب: شش است:

۱ــ نمازهای پنجگانه شبانه روزی و آن هفده رکعت است: نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت، و نماز عشا چهار رکعت.

۲ــ نماز آیات ــ هر گاه زلزله بیاید، یا آفتاب یا ماه بگیرد، یا هر ترسانندهٔ آسمانی یا زمینی که موجب ترس بیشتر مردم واقع شود، خواندن دو رکعت نماز واجب می گردد که در هر رکعتی پنج رکوع بجا آورده می شود. به تفصیلی که دررساله‌های عملیه ذکر گردیده است.

۳ــ نماز طواف، یعنی کسی که طواف واجب کرد، باید دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد.

٤ــ نمازی که به نذر یاعهد یا قسم یا اجیر شدن، بر انسان واجب شده باشد.

٥ــ نمازهائی که از پدر (و مادر بنابر احوط) فوت شده واز دنیا رفته باشند بر عهدهٔ پسر بزرگتر آنها است که قضای آنها را از طرف والدین بجا آورد.

٦ــ نماز میت، یعنی هر مسلمانی که از دنیا برود پس از غسل دادن و کفن کردنش واجب است بر او نماز بخوانند. وهمچنین بر جنازهٔ اطفال مسلمین اگر شش ساله

۱ــ انما یتقبل الله من المتقین (سوره ۵ آیه ۳۰).

شده باشند هر گاه نمازی از نمازهای یومیه از مکلف ترک شود، واجب است قضای آنرا بجا آورد . خواه عمداً نخوانده یا فراموش کرده یا در تمام وقت نماز، خواب بوده باشد. و همچنین واجب است قضای نمازی که خوانده در حالی که واقعا باطل بوده. مثل اینکه طهارت نداشته یا رکنی را فراموش کرده یا جزء واجبی را عمداً ترک کرده.

البته نمازهائی که در حال دیوانگی یا بیهوشی ترک شده، واجب نیست قضا کند. و همچنین نمازهائی که در حال کفر اصلی ترک شده، پس از مسلمان شدن قضا ندارد چنانچه نمازهائی که از زن در حال حیض و نفاس که نمی خواند، لازم نیست قضا کند ولی نمازی که در حال مستی شراب ترک شده قضای آن واجب است.

غیر از نماز یومیه، سایر نمازهای واجب، هر گاه ترک شود،قضای آنها به تفصیلی که در رساله های عملیه ذکر شده واجب می باشد.

نماز فوت شده را باید قضا کرد: سستی کردن درقضای نمازهای واجبی که از انسان ترک شده، جایز نیست و چنانچه چیزی از نماز قضا بر ذمه اش باقی بماند، واجب است وصیت کند که پس از مردنش بجا آورند و هر گاه وصیت کرد، بر وصی او واجب می شود که از بابت ثلث مالش آنچه را گفته از نماز و روزه استیجار نماید واگر وصیت نکرد یا مالی نداشت تا وصیت کند، بر پسر بزرگش واجب است نمازهای فوت شده اش را بخواند یا اجیر بگیرد و اگر پسر نداشته باشد، هر چند در صورت وصیت نکردن بر سایر ورثه واجب نیست لیکن احتیاط آن است که سایر ورثه یا بجا آورند یا هر یک به قدر سهم خود استیجار نمایند.

در موضوع بهره‌مندی اموات از اعمال خیر که زنده ها به نیابت آنها بجا می آورند و همچنین برطرف شدن عذاب از ایشان به سبب اینکه زنده ها واجباتی که از ایشان فوت شده بجا می آورند، در روایات معتبره از اهلبیت علیهم السلام وارد گردیده و در حقیقت این امر بابی است از ابواب فضل الهی در بارهٔ کسی که با ایمان از دنیا رفته باشد ــ نا گفته نماند که اثر این نیابت فقط سقوط عذاب و رسیدن بعضی از مراتب ثواب است. لیکن آثار بزرگی که بر عباداتی مانند نماز و روزه و حج است و طی مراتب قرب به وسیله آنها موقوف به مباشرت و بجا آوردن خود شخص است بلکه این آثار نصیب شخص نائب می شود در صورتی که قصد قربت داشته باشد و بالجمله شخص عاقل نباید در ادای واجبات مسامحه کند به خیال اینکه پس ازاو برایش بجا آورند. زیرا اولاً معلوم نیست که

پس از او وارث دلسوزی داشته باشد و عمل را صحیحاً آنطوری که تکلیف راساقط کند انجام دهد. ثانیاً از ثوابهائی که در بجاآوردن خود شخص است،محروم می باشد. و در روایت است که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد، پس از مرگش انبار خرمائی که داشت در راه خدا انفاق کنند. چون مرد، آنحضرت همه را از طرف او صدقه داد، دانه‌ای از آن خرماها به زمین افتاده بود، حضرت آنرا برداشت و فرمود اگر خودش این دانهٔ خرما را انفاق کرده بود، برای او بهتر بوداز این انبار خرما که من از طرفش دادم. برای تأیید مطلب، یعنی بهره‌بردن اموات از عمل زنده ها مؤیدات بسیار و رؤیاهای صادق بیشماری است و در اینجا برای نمونه یکی از آنها که در دار السلام مرحوم نوری است ذکر می شود:

نقل نموده از شیخ اجل‌واورع حاج ملا علی تهرانی از والد ماجدش مرحوم حاج میرزا خلیل که فرموده‌بود: در تهران، در یکی از حمامها، در سر حمام آن خادمی بود که او را پادو می گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی آورد. روزی نزدیکی از معمارها آمد و گفت: می خواهم برایم حمامی بنا کنی. معمار گفت: تو از کجا پول می آوری؟ گفت: تو چکار داری، پول بگیر و حمام بساز. پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم او و اسمش علی طالب بود.

مرحوم حاج میرزا خلیل فرمود: که وقتی در نجف اشرف بودم در خواب دیدم که علی طالب به نجف اشرف در وادی السلام آمد. من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز می کردی و نه روزه می گرفتی؟ گفت: فلانی، من مردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها به سوی عذاب ببرند که حاج ملا محمد کرمانشاهی (ایشان از علمای تهران بودند) جزاه الله خیراً فلانی رانایب گرفت برای من که حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزهٔ من و از برای من زکات و مظالم داد به فلان و فلان چیزی بر ذمهٔ من نگذاشت مگر اینکه اداکرد و مرا از عذاب خلاص نمود. خداوند جزای خیرش دهد.

پس من ترسان از خواب بیدارشدم واز آن خواب تعجب داشتم، تا اینکه بعد از مدتی جماعتی از تهران آمدند، احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم؛ پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم. حتی اشخاصی که نایب شده بودند برای حج ونمازو روزهٔ او مطابق بودند بآنچه در خواب به من خبر داده بود. پس از صدق رؤیای خود تعجب کردم.

بازگشت به فهرست

۳۷ـ زکات ندادن

سی و هفتم از کبائر منصوصه، ندادن زکات واجبی است. چنانچه در صحیحهٔ حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام ذکر گردیده است. و از گناهانی است که در چند جای قرآن، وعدهٔ صریح آتش جهنم بر آن داده شده است. چنانچه در صحیحهٔ مزبور، امام علیه السلام برای کبیره بودنش به آیهٔ ۳۳ از سورهٔ توبه استدلال می فرماید «و کسانی که گنج می نهند و طلا و نقره را ذخیره می کنند و آنرا در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس ایشانرا به عذاب دردناکی بشارت ده. روزی که حرارت داده می شود به آن مالها و در آتش جهنم سرخ کرده می شود پس پیشانیها (که در وقت دیدن فقرا گره زده و روترش می کردند) و پهلوها (که از اهل فقر تهی کردند) و پشت هایشان (که بر درویشان گردانیده اند) به آن داغ کرده می شود و به آنها گویند: این همان مالهائی است که برای خود ذخیره کرده‌اید. پس بچشید و بال گنجهائی را که اندوخته اید»[1].

و در روایات، ذکر شده که مراد به کنز در این آیه شریفه، هر مالی است که زکات

۱ـ والذین یکنزون الذهب و الفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون (سوره توبه آیه ۳۳ و ۳۴).

و سایر حقوق واجب ان ادا نگردیده باشد.

در سورهٔ آل عمران می فرماید: «گمان نکنند و نپندارند آنانکه از روی پست همتی بخل می کنند به آنچه خداوند از مالهای دنیا به ایشان از فضل و کرم خود داده که بخل برایشان بهتر باشد. نه چنین است، بلکه آن بخل برایشان بدتر است(هم در دنیا، چون برکت را از مالشان برمیدارد و هم در آخرت، چون سزاوار عذابها و عقوبتهای بی پایان می شود) زود باشد که مالهائی که بآن بخل نمودند، بر گردنهایشان طوق کرده شود روز قیامت و برای خدا است میراث آسمانها و زمین و خداوند به آنچه می کنید (از انفاق و بخل) بسیار دانا است»[1].

یعنی کسانی که چند روزی به طور عاریت، مالهائی در تصرف آنها است، خواهند مرد و خدا می ماند و بس. بنابراین پیش از اینکه این اموال از شما گرفته شود و دستتان از آنها کوتاه گردد، انفاق کنید و بهره‌مند گردید.

در تفسیر منهج الصادقین می گوید: در حدیث آمده که هر که را خداوند مالی عطا فرمود و آن کس از روی بخل زکات آنرا ادا ننمود، روز قیامت مال او به صورت ماری بزرگ ممثل شود که از بسیاری زهر وحدت او موی بر سرش نمانده باشد و دونقطهٔ سیاه زیر چشمهایش آشکارشود و چنین ماری، موذی‌ترین اقسام مارها است. پس آن مار طوقی بر گردن او شده هر دو کنارهٔ روی وی و دهن او را بگیرد و به نطق آید و از روی سرزنش گوید که من مال توام که در دنیا به آن بردیگران فخر می کردی.

گنج را از دل برون کن مال را بفکن زچشم
مال تو مارست درمعنی و گنجت اژدهاست

و نیز از حضرت باقر علیه السلام مرویست که: «هیچ بنده‌ای نباشد که منع زکات از مال خود کند، مگر آن مال به صورت اژدهائی از آتش شود در گردن او و روز قیامت ومی جود گوشت او راتا حسابش تمام شود»[2] بعد این آیه راتلاوت فرمود.

۱ـ ولایحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیراً لهم بل هو شرلهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض و الله بماتعملون خبیر (سوره ۳ آیه ۱۸۰ و ۱۷۹).

۲ـ عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد منع من زکوة ماله شیئاً الاجعل الله ذلك یوم القیمة ثعباناً من نار مطوقاً فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب و هو قول الله عزوجل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه. (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۷ ج ٦ ص ۱۱).

و نیز از آنحضرت مرو یست: «هیچ خو یشی نباشد که یکی از اقر با نزد او آید و از او طلب کند از زیادی آن چیزی که خداوند به او عطا کرده و او بخیلی کند و چیزی به او ندهد، مگر حقتعالی اژدهائی از دوزخ بیرون آورد و آن اژدها زبان را گرد دهان خود گرداند تا اینکه بیاید و بر گردن او طوق زند»[1] (پایان نقل از منهج الصادقین).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست صاحب طلا و نقره‌ای که زکات واجبش (یا خمس واجبش چنانکه در تفسیر قمی است) را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان مسطح و صافی حبس می فرماید و اژدهائی را بر او مسلط می فرماید که از زیادتی سم، موهای سرش ریخته و قصد او را می کند و او فرار می کند و چون عاجز می شود و می داند که نمی تواند فرار کند، دستش را نزدیکش می آورد. پس دستش را می جود مانند جویدن فحل (شتر نر) پس در گردنش طوقی می شود. چنانچه خداوند می فرماید، و نیست هیچ صاحب گوسفند و گاو و شتر که زکات مال خود را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان صافی حبس می کند و او را هر صاحب سمی پامال می کند و هر حیوان صاحب نیشی او را پاره می کند و نیست هیچ صاحب درخت نخل یا انگور یا زراعت که زکات آنها را ندهد مگر اینکه آن قطعه زمین تا هفت طبقه طوقی به گردنش می شود تا روز قیامت»[2].

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند زکات راهمراه با نماز قرار داده و فرمود: نماز را بر پا دارید وزکات را بدهید. پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد، مثل این است که نماز نخوانده است زیرا هر دو با هم هستند»[3].

و نیز فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودند پس پنج نفر را به اسم خواند و فرمود: برخیزید و از مسجد ما بیرون رو ید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی دهید»[4].

۱ــ ما من ذی رحم یأتی ذارحمه یسأله من فضل اعطاه الله ایاه فیبخل به عنده الااخرج الله له من جهنم شجاعاً یتلمز بلسانه حتی یطوقه (تفسیر منهج الصادقین).

۲ــ زکات وسائل الشیعه باب۳ حدیث ۱ ج ٦ ص ۱۱ ـ کافی ـ معانی الاخبار.

۳ــ ان الله تبارک و تعالی قرن الزکوة بالصلوة فقال اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة فمن اقام الصلوة و لم یؤت الزکوة فکأنه لم یقم الصلوة (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۵ و ۱٤ ج ٦ ص ۱۱).

٤ــ زکات وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۱۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که زکات مالش را ندهد، هنگام مرگش طلب می کند که او را بدنیا برگردانند تا زکات بدهد. و این است فرمایش خداوند در قرآن که «پروردگارا مرا برگردان ...»[1].

یعنی هنگام مرگ می گو ید پروردگارا مرا به دنیا بازگردان تا کارنیکی درمالی که گذاشتم انجام دهم. پس به او می گو یند: نه چنین است، یعنی برگشتنی نیست.

و نیز آن حضرت در تفسیر آیهٔ «خداوند اعمالشانرا چنین حسرتبار نشانشان می دهد و از آتش بیرون آینده نیستند»، می فرماید:

«کسی است که مال خود را نگه می دارد و از انفاق کردن در راه خدا بخل می ورزد و سپس می میرد و برای کسانی می گذارد که یادر راه خداو اطاعت او صرف می کنند یا در راه معصیت، اگر در راه اطاعت خدا مصرف شود که آنرا در میزان عمل خیر دیگری می بیند و حسرت می برد چه اینکه مال او بود. و اگر در راه معصیت خدا صرف شود، معصیت کننده را به وسیلهٔ آن مال تقویت کرده است. اینهم مایهٔ حسرت او است»[2].

و مضمون این روایت را عیاشی و مفید ر صدوق و طبرسی در کتابهای خود، از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نیز نقل کرده‌اند.

آنگاه می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چیزی مانند بخل اسلام را از بین نمی برد» سپس فرمود: «برای بخل راههائی است که در پنهانی، مانند راه رفتن مورچه است و دارای شعبه هائی است که در کثرت، مانند رشته های شرک است»[3].

۱ــ من منع الزکوة سئل الرجعة عند الموت و هو قول الله تعالی عزوجل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت (وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۲٤ ج ٦ ص ۱٤).

۲ــ قال الصادق علیه السلام فی قول الله تعالی: کذلك یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم قال علیه السلام: هو الرجل یدع ما له لا ینفقه فی طاعة الله بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله او بمعصیة الله فان عمل فیه بطاعة الله رآه فی میزان غیره فرآه حسرة و قد کان المال له و ان کان عمل به فی معصیة الله قواه بذلك المال حتی عمل به فی معصیة الله عزوجل (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ٦ ص ۲۱).

۳ــ و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما محق الاسلام محق الشح شیء ثم قال ان لهذا الشح دبیباً کدبیب النمل و شعباً کشعب الشرك (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ٦ ص ۲۱).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «زمانی که مردم زکات ندهند، برکت از زراعت‌ها و میوه‌ها و معدنها برداشته می‌شود»[۱].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به وسیله صدقه دادن، بیماران خود را درمان کنید و درهای بلا را به وسیله دعا کردن ببندید، و مالهای خود را به وسیله زکات دادن نگهدارید»[۲].

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای را در زمین بقعه هائی است که انتقام کشنده نامیده می‌شود. پس هر گاه خدا به بنده‌ای مالی داد و آن بنده حقی را که خدا واجب فرموده از آن مال ندهد، بقعه‌ای از این بقعه‌ها را بر او مسلط می‌فرماید. (یعنی میل می‌کند آنرا آباد کند) پس آن مالرا در آن صرف می‌کند پس می‌میرد و آنرا برای دیگران می‌گذارد»[۳].

و در چند روایت ذکر شده: کسی که از خرج کردن مال در راه خیر، بخل ورزد، مبتلا می‌شود به چند برابر آن که در راه شر صرف کند. و روایاتی که در باب زکات رسیده بسیار است و ذکر همین مقدار کافی است.

مانع الزکوة کافر است: آنچه از عقوبتهای ترک زکات ذکر شده که از گناهان کبیره و موجب فسق است، در صورتی است که اعتقاد به وجوبش داشته باشد و به واسطهٔ بخل داشتن زکات ندهد. ولی اگر ندادن زکات به سبب نداشتن اعتقاد به وجوب آن باشد، پس کافر و نجس است. زیرا وجوب زکات مانند نماز از ضروریات دین اسلام است و هر کس منکر یکی از ضروریات دین بشود، از اسلام خارج است. و اشاره به همین صورت استحلال وانکار وجوب زکات است روایاتی که در آنها به کفر مانع الزکوة تصریح شده است. از آن جمله:

۱ــ وعن علی علیه السلام اذا منعوا الزکوة منعت الارض برکتها من الزروع و الثمار و المعادن کلها (سفینة البحار جلد ۱ ص ۵۵۱).

۲ــ و عن النبی صلی الله علیه و آله داووامرضاکم بالصدقة و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء و ایضاً وحصنوا اموالکم بالزکوة (زکات وسائل باب ۱ حدیث ۱۳).

۳ــ عن الصادق علیه السلام: ان لله بقاعاً تسمی المنتقمه فاذا اعطی الله عبداً مالالم یخرج حق الله منه سلط الله علیه بقعة من تلك البقاع فاتلف ذلك المال فیها ثم مات و ترکها (زکات وسائل باب ۵ حدیث ۱۰ ج ٦ ص ۲۳).

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «جز این نیست که خداوند برای فقرا در مال ثروتمندان واجب فرمود واجبی را که ستوده نمی‌شوند مالداران، مگر به پرداختن آن. و آن زکات است که به دادنش ریختن خونشان حرام می‌شود و مسلمان نامیده می‌شوند»[۱].

یعنی اگر مالداران (از روی انکار) زکات واجب را ندهند، مسلمان نیستند و خونشان حرمتی ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به مقدار یک قیراط (یک بیستم دینار) از زکات واجب راندهد پس نه مؤمن است و نه مسلمان. و همان است که خداوند حالش را هنگام مردنش خبر داده که می‌گوید: پروردگارا مرا برگردان به دنیا، تا کار نیکی در ترکهٔ خود انجام دهم»[۲].

و نیز فرموده: «کسی که به مقدار قیراطی از زکات را ندهد پس (بی ایمان می‌میرد) یابه‌دین یهود یا به دین نصارا باید بمیرد»[۳]. و همچنین می‌فرماید: «دو خون در اسلام است که ریختنش از طرف خداوند حلال شده و کسی حکم خدا را در بارهٔ آن دو جاری نمی‌کند، تا اینکه خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را ظاهر فرماید. پس چون ظاهرش فرمود، حکم خدای را در بارهٔ آن دو اجرا می‌کند و آن دو: یکی زنا کننده‌ای است که با داشتن همسر، زنا کرده باشد پس او را به رجم (سنگسار کردن) خواهد کشت و دیگری مانع الزکوة است که گردنش را می‌زند»[۴].

و نیز می‌فرماید: «تلف نمی‌شود هیچ مالی نه در صحرا و نه در دریا، مگر به سبب ندادن زکات. و چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید، مانع الزکوة را

۱ــ عن ابی عبدالله علیه السلام ان الله فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لایحمدون الا بادائها و هی الزکوة بها حقنوا دمائهم و بها سموا مسلمین (زکات وسائل باب ٤ حدیث ۲ ج ٦ ص ۱۸).

۲ــ من منع قیراطاً من الزکوة فلیس بمؤمن و لامسلم و هو قول الله رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت (وسائل الشیعه ج ٦ ص ۱۸).

۳ــ من منع قیراطاً من الزکوة فلیمت ان شاء یهودیاً و ان شاء نصرانیاً (زکات وسائل الشیعه باب ٤ حدیث ٤ ج ٦ ص ۱۸).

٤ــ دمان فی الاسلام حلال من الله عزوجل لایقضی فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا اهل البیت فاذا بعث الله قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله تعالی ذکره الزانی المحصن یرجمه و مانع الزکوة یضرب عنقه (زکات وسائل ج ٦ ص ۱۹ و کافی).

می گیرد و گردنش را می زند»[1].

در سورهٔ فصلت می فرماید: «و عذاب شدید برای مشرکین است، آنان که زکات نمی دهند و به آخرت کافرند»[2].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سوگند به خدائی که جانم در دست او است، خیانت نمی کند کسی با خداوند در ندادن چیزی از زکات مالش، مگر کسی که به خدا مشرک باشد»[3].

و نیز می فرماید: «یا علی، ده طایفه از این امت به خدای بزرگ کافرند: سخن چین، ساحر، دیوث (کسی که بداند زنش زنا می دهد و غیرت نکند) و کسی که با زن بیگانه در دبر وطی کند، و کسی که با حیوانی وطی کند، و کسی که با محرم خود زنا کند، و کسی که در روشن کردن آتش فتنه بکوشد و کسی که به کفاری که با مسلمانان جنگ دارند اسلحه بفروشد، و کسی که زکات ندهد و کسی که مستطیع باشد و حج نکند تا بمیرد»[4].

و از این قبیل روایات، دانسته می شود که مانع الزکوة و همچنین تارک الصلوة و تارک حج، هر گاه از روی انکار باشد کافرند، یعنی چنانکه در آخرت از برکات اسلام که نجات از آتش است محرومند، در دنیا هم از احکام ظاهریه اسلام که طهارت و جواز نکاح و توارث و نظیرآنها است محرومند. و هرگاه از روی انکار نباشد بلکه به سبب بخل و مسامحه کاری باشد هر چند کافر نبوده و ظاهراً مسلمانند، لیکن در حقیقت و به حسب

۱ــ ما ضاع مال فی بر او بحر الابمنع الزکوة و اذا قام القائم اخذ مانع الزکوة فضرب عنقه (زکات وسائل‌الشیعه باب ۵ حدیث ۸ ج ٦ ص ۲۰).

۲ــ و و یل للمشرکین الذین لایؤتون الزکوة و هم بالاخرة هم کافرون. (سوره ٤۱ فصلت آیه ٦ و ۷).

۳ــ والذی نفس محمد صلی الله علیه و آله بیده ما خان الله احد شیئاً من زکوة ماله الامشرك بالله (مستدرك).

٤ــ قال صلی الله علیه و آله یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامه عشرة القتات والساحر و الدیوث و ناکح المرأه حراماً فی دبرها و ناکح البهیمة و من نکح ذات محرم منه و الساعی فی الفتنة و بایع السلاح من اهل الحرب و مانع الزکوة و من وجد سعة فمات و لم یحج (خصال ص ٤٥۰ باب عشره).

باطن دارای مرتبه‌ای از مراتب شرک و کفرند، و اگر با ایمان از اینجا بروند، به عقوبتهای شدیدی که وعده داده شده‌اند معذب خواهند بود.

سبب وجوب زکات: برای وجوب زکات و همچنین سایر صدقات واجب، حکمتهائی است که به پاره‌ای از آنها در روایات اشاره شده است. از آن جمله، امتحان ثروتمندان است که آیا خدا نزد ایشان عزیزتر و محبوب‌تر است یا مال فانی دنیا؟ و آیا ایمان و تصدیق به ثواب و بهشت جزاهای الهی از روی صدق دارند یانه؟ و آیا در ادعای بندگی پروردگار، راستگویند یا نه؟.

از آن جمله، منظم شدن امر معیشت پریشان حالان و تهیدستان است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که زکات برای امتحان ثروتمندان و رفع حاجت تهیدسان واجب شد. و اگر مردم زکات مال خود را می دادند، مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمی شد و به وسیلهٔ حقی که خدا برایش قرار داده بی نیاز می شد و جز این نیست که مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به سبب گناهکاری ثروتمندان و نرساندن حقوق واجب به ایشان. و سزاوار است که خداوند رحمت خودش را به کسی که حق خدا را از مالش نمی دهد نرساند. و به خدا سوگند می خورم هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی شود مگر به واسطهٔ ندادن زکات»[1].

از آن جمله، پاک شدن نفس از رذیلهٔ بخل و شفا یافتن از این بیماری خانمان سوز است. چنانچه در قرآن مجید به پیغمبر می فرماید: «از مالهای ایشان بگیر صدقه را تا پاک گردانی و پاکیزه کنی ایشان را به وسیله آن صدقه»[2].

و در سوره حدید می فرماید: «و کسی که بخلش نگاه داشته شود پس ایشان گروه رستگارانند»[3].

۱ــ انماوضعت الزکوة اختباراً للاغنیاء و معونة للفقراء و لوان الناس ادوا زکوة اموالهم ما بقی مسلم فقیرا محتاجاً ولاستغنی بما فرض الله له و ان الناس ما افتقر واولااحتاجوا و لاجاعوا ولاعروا الابذنوب الاغنیاء و حقیق علی الله تبارك و تعالی ان یمنع رحمته ممن منع حق الله فی ماله و اقسم بالذی خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال فی برولابحر الا بترك الزکوة ...(وافی ـ فقیه وزکات وسائل باب ۱ حدیث ۹).

۲ــ خذمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها (سوره ۹ آیه ۱۰٤).

۳ــ و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (سوره ۵۹ آیه ۹).

و علاج بخل به بذل مال است، به طور تکرار تا عادت به سخاوت کند و به مقدار سعی در ادای صدقات با رعایت آداب آن، ازاین مرض مهلک نجات می یابد[۱].

زکات و صدقه مال را زیاد می‌کند: از آثار دنیوی زکات، زیاد شدن مال است که اگر انفاق، در راه خدا و با شرایط آن واقع شود، وعدهٔ حتمی الهی است که برکت می یابد بر خلاف خیال شیطانی بخیلها که گمان می کنند به انفاق مالشان کم می شود و فقیر می شوند، و به وسوسهٔ شیطان انفاق را رها می کنند. با اینکه صریحاً در قرآن می فرماید: «صدقات را زیاد و افزون می فرماید»[۲] یعنی، در دنیا آنرا برکت می دهد و در آخرت اجر جزیل عنایت می فرماید. و در جای دیگر می گوید: «و چیزی را که شما در راه خدا انفاق می کنید پس خدا آنرا عوض می دهد (در دنیا به زیادتی نعمت و در آخرت به زیادتی اجر) [۳] و در سوره روم می فرماید: «وآنچه از زکات می دهید(صدقات واجب و مستحب) که در دادن آن ثواب و رضای خدا را می خواهید (بدون غرض دیگر از ریا و سمعه و پاداش صوری و غیره) پس ایشانند صاحبان افزونی و زیادتی»[۴] و زیادتی در این آیات شریفه، شامل برکت در مال و زیادی اجر و ثواب هر دو می باشد. مؤید این مطلب روایات کثیره است.

از آن جمله، در خطبه فدکیه حضرت زهراعلیهاالسلام است که: «خداوند واجب فرمود تحصیل ایمان را تا از نجاست شرک پاک شوید و نماز را واجب فرمود، تا ازمرض کبر پاکیزه گردید. و زکات راواجب فرمود، تا از مرض بخل نجات یابید (و به فضیلت سخاوت متصف شوید واز آلودگی گناهان پاکیزه گردید) و نیز سبب زیاد شدن رزقتان گردد»[۵].

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست: «کسی که در راه خیر، وقتی که پیش

۱ــ برای دانستن مراتب تزکیه و تطهیر و اقسام آن که در آیه شریفه ذکر شده به کتاب کلمه طیبهٔ مرحوم حاجی نوری مراجعه شود.

۲ــ و یربی الصدقات (سوره ۲ آیه ۲۷۷).

۳ــ و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین. (سوره ۳٤ آیه ۳۸).

٤ــ و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئك هم المضعفون (سورهٔ ۳۰ آیه ۳۸).

۵ــ فجعل الله الایمان تطهیراً لکم من الشرك و الصلوة تنزیهاً لکم عن الکبر و الزکوة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق (جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۱۰۹).

بیاید، انفاق کند خداوند عوضش را در دنیا به او می دهد. پس در آخرت اجرش را زیاد می فرماید»[۱]. و نیز فرمود: «روزی را به صدقه دادن طلب کنید»[۲]. در عدة الداعی است که حضرت صادق علیه السلام به فرزندش فرمود: چه مقدار وجه برای مخارج موجود است؟ گفت: چهل دینار فرمود: همه را صدقه بده. عرض کرد: غیر آن چیز دیگر نیست. فرمود: همه را صدقه بده، زیرا خداوند عوض آنرا می دهد. آیا ندانستی که هر چیزی را کلیدی است و کلید رزق صدقه است؟ پس محمد همه را صدقه داد و بیش از ده روز طول نکشید که از محلی، چهار هزار دینار به آنحضرت رسید. پس فرمود: ای فرزند، چهل دینار دادیم خداوند چهار هزار دینار به ما عوض داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «هر گاه فقیر و بی چیز شدید پس با خداوند تجارت کنید در صدقه دادن».

حضرت رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: «امروز چیزی در راه خدا داده‌ای؟ گفت: نه به خدا. فرمود: پس از کجا خداوند به ما عوض دهد؟»[۳].

حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی در بارهٔ آیه «فهو یخلفه» یعنی آنچه که در راه خدا انفاق می کنید، خدا عوضش را می دهد، می فرماید: آیا خلف وعده می کند؟ راوی گوید: نه فرمود: پس چرا عوض انفاقت را نمی بینی؟ گوید: نمی دانم - فرمود: اگر یکی از شما از طریق حلال به دست آورد و در راه حلال صرف کند، انفاق نمی کند درهمی را مگر عوضش به او می رسد[٤]. یعنی اگر عوضش نرسید، یا آن مال از حرام به دست آمده، یا بی مورد مصرف شده است.

آیات واخبار دراین باره نیز بسیار و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱ــ من بسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنیاه فیضاعف له فی آخرته (کافی).

۲ــ استنزلوا الرزق بالصدقة (وسائل ابواب الصدقه باب ۱ حدیث ۱۹ ج ٦ ص ۲۵۹).

۳ــ عن الرضا علیه السلام انه قال لمولی له هل انفقت الیوم شیئاً فقال لاوالله فقال علیه السلام فمن این یخلف الله عینا.

٤ــ قال علیه السلام افتری الله اخلف وعده قلت لا قال فممّ قلت لاادری قال علیه السلام لوان احدکم اکتسب المال من حله وانفقه فی حله لم ینفق درهماً الا اخلف علیه (کتاب دعاء کافی ج ۲ ص ۵۹۵).

مرحوم نوری در کتاب کلمه طیبه، چهل حکایت در بارهٔ دیدن برکات صدقه و انفاق در راه خدا نقل کرده است. از آن جمله، از عالم ربانی، آخوند ملا فتحعلی نقل نموده که ایشان از یکی از ثقات ارحام‌خودنقل نمودند که گفت: در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع نموده بودم. اتفاقاًپیش از سایر مزارع خرم شد و دانه بست و به‌خوردن‌رسید.مردم از هر طبقه، در سختی و گرسنگی بودند، دلم سوخت دست ازنفع آن برداشتم پس به مسجد آمدم و فریاد کردم که جو آن زمین را واگذاشتم به شرط آنکه غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده از قوت خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها به دست آید. پس فقرا رو به آنجا آوردندو از آن هر روزه بردند وخوردند و مرا از آن خبر نبود چون از آن چشم پوشیده بودم و دیگر امیدی به آن نداشتم تا آنگاه که همه زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از حصاد سایر زرعهای خود فارغ شدم‌به‌مباشرین حصاد گفتم که به سمت آن قطعه بروند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشه‌ها چیزی مانده باشد، پس رفتند و درو کردند، پس از کوبیدن و پاک کردن، آنچه به دست آمد از جو، دو برابر سایر زمینها بود. و علاوه بر آنکه بردن فقرا تـأثیری در آن نکرده بر آنچه متعارف بود افزود. و به حسب عادت محال بود یک خوشه در آن باقی مانده باشد. عجیب‌تر از آن اینکه، چون پائیز شد، حسب مرسوم، که هر زمین زرع شده باید یک سال از او دست کشید و زرع نکرد، آن قطعهٔ معهوده رابه حال خود گذاشته نه شخمی زده و نه تخمی در آن ریخته گردید تا آنکه اول بهار شد و برفها از بین رفت، دیدیم‌که آن قطعه بی شخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قویتر است.

چنان متحیر شدم که احتمال اشتباه در مکان آن دادم. چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعها بود. **«والله یضاعف لمن یشاء»**.

و نیز از آن مرحوم نقل نموده که او از بستان انگوری در کنار شارع عام بود. چون خوشهٔ انگور در اول مرتبهٔ خوردن رسید، به مستحفظ بستان امر نمود که از آن قسمتی که متصل به شارع است، دست بردارند و به عبور کنندگان واگذارند و از آن وقت تا موقع چیدن تمام انگور، هر عابری از آن خورد و برد کسی به او کاری نداشت. چون در آخر پائیز از چیدن انگور فارغ شدند، به احتمال آنکه در آن قسمت شارع چیزی از نظر عابرین پوشیده و در میان برگها مخفی شده، آنجا رفتند،چون چیده شده آنرا آوردند چندین برابر انگور سایر قسمتها بود و خوردن آن همه مترددین، علاوه بر کم نشدن آن چیزی بر آن افزود.

و نیز نقل فرمود: که هر سال چون گندم را پاک وصاف نموده و به خانه می آورد، زکات آنرا می داد.در سالی پس‌از تصفیه و پیش از نقل به خانه به فکر افتادکه تأخیر زکات از محلش حسنی ندارد، گندم حاضر و فقرا موجود، پس فقرا را که می شناخت خبر کرد و گندم را به حساب آورده، حق فقرا را جـدا نمود و در میانشان تقسیم کرد، و باقی را به خانه بردند و در میان کندوها که در خانه بود ریختند و مقدار وسعت هر یک معلوم بود. چون حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن بـه فقرا داده، از آن گندم کم نشده و مقدار آن همان مقدار پیش از دادن زکات است.

در کتاب مزبور ازمرحوم حاجی مهدی سلطان آبادی نقل نموده، که در سالی چون از خرمن فارغ شدیم،گندم را کیل کردیم و زکات آنرا از همانجا دادیم. بعد از آن به قدر یک ماه آن خرمن در محل خود بود وحیوانات و موشها از آن بردند و خوردند آنگاه آنرا کیل کردیم، با کیل روز اول موافق بود و از آنچه به زکات رفته بود و حیوانات تلف‌کردند کسری‌نکرده‌بود.

اقسام زکات و موارد و مقدار آن: زکات بر دو قسم است: واجب و مستحب. و زکات واجب هم بر دو قسم است: زکات مال و زکات بدن (زکات فطره).

زکات مال، به نه چیزی تعلق می گیرد: غلات چهار گانه، (گندم، جو، خرما، کشمش)، و انعام سه گانه (گوسفند، گاو، شتر)، و نقدین (طلا و نقره).

نصاب غلات چهار گانه، دو یست و هشتاد من تبریز و ٤٥ مثقال کم است که ۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم می شود. یعنی اگر غله به این مقدار برسد، باید زکاتش را بدهد وزکات آن اگر از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از رطوبت زمین (مانند بعضی از زمین‌های مصر) استفاده کرده باشد، ده یک (یک دهم) و اگر با دلو و مانند آن‌آبیاری‌شودبیست یک (یک بیستم) است.

گوسفند پنج نصاب دارد: اول، چهل و زکاتش یک گوسفند است و تا به چهل نرسد زکات ندارد.دوم،صد و بیست و یک، و زکاتش دو گوسفند است. سوم، دو یست و یک گوسفند است و زکاتش سه‌گوسفند است. چهارم، سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم، چهارصد و بالا تر که باید آنها را صد صد حساب کند و برای هر صد عدد یک گوسفند بدهد.

گاو دو نصاب دارد: نصاب اولش، سی عدد است که باید یک گوساله که داخل

سال دوم شده بدهد، واز سی‌کمتر زکات ندارد. نصاب دوم آن، چهل است که یک گوساله ماده که داخل سال سوم شده باید بدهد و به شصت که رسید دو گوساله دو ساله و به هفتاد اگر رسید یک گوساله دو ساله و یک گوساله سه ساله و همچنین هرچه بالا رود سی سی یا چهل چهل باید حساب کند و زکات آنرا بدهد.

شتر دوازده نصاب دارد: اول، پنج شتر است و زکات آن یک‌گوسفند است و در کمتر از آن زکات نیست، دوم،ده شتر و زکاتش دوگوسفند است. سوم، پانزده شتر وزکات آن سه گوسفند است چهارم، بیست شتر و زکاتش چهار گوسفند است. پنجم بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. ششم،بیست و شش شتر و زکاتش یک شتر دو ساله است. هفتم، سی و شش و زکاتش یک شتر سه ساله است. هشتم، چهل‌و شش شتر و زکاتش یک شتر چهار ساله است. نهم، شصت و یک شتر و زکاتش یک شتر پنج ساله است. دهم، هفتادو پنج شتر و زکات آن دو شتر سه ساله است. یازدهم، نود و یک شتر و زکاتش دو شتر چهار ساله است. دوازدهم، صد و بیست و یک و بالا تر از آن است که برای هر چهل شتری یک شتر سه ساله، یا برای هر پنجاه شتری یک شتر چهار ساله باید بدهد.

نصاب نقدین: نقرهٔ مسکوک دو نصاب دارد: نصاب اول، یکصد و پنج مثقال است که اگر یکسال نگهداشته شود و هیچ معامله ای با آن نشود، واجب است چهل یک (یک چهلم) آنرا که دو مثقال و پانزده نخود است، بدهد. و نصاب دوم، بیست و یک است که اگر بر نصاب اول اضافه شد، چهل یک همه را باید بدهد. و اگر چند سال بماند هر سال واجب است، چهل یکش را به عنوان زکات بپردازد مگر اینکه از نصاب اول نیز کمتر شود.

طلا هم دو نصاب دارد: اول، بیست مثقال شرعی است که هر مثقالی ۱۸ نخود است و معادل با پانزده مثقال معمولی است. و هر گاه بیست مثقال شرعی طلای مسکوک یکسال بماند، واجب است چهل یک آنرا که نه نخود می‌شود، بابت زکات بدهد.

نصاب دوم، چهار مثقال شرعی است. یعنی اگر به بیست مثقال، چهار مثقال دیگر اضافه شود، باید چهل یک تمام را بپردازد. و اگر کمتر اضافه شود، همان نه نخود نصاب اول کافی است. همچنین هر چه بالا رود، یعنی چهار چهار اضافه شود، زکات همه راباید

بدهد. واگر کمتر از چهار اضافه شود زیادی زکات ندارد. به طورکلی هرگاه نقره از ۱۰۵ مثقال و طلا از ۱۵ مثقال معمولی بالا تر باشد، اگر چهل یک تمام آنرا بدهد، ادای واجب شده، بلکه گاهی هم زیادتر داده است.

آنچه ذکر شد، مجملی‌از احکام زکات بود و مسائل و فروعات مفصلی که دارد، در رساله های عملیه موجود و کسانی که‌مورد ابتلائشان است، می توا نند به آنها رجوع نمایند.

زکات فطره: کسی‌که هنگام غروب آفتاب شب عید فطر، (اول ماه شوال)، بالغ و عاقل و غنی (کسی که دارائی او کفاف مخارج سالیانه اش را می دهد بالفعل و بالقوه) باشد، واجب است برای خودش و کسانی که نان خور او یند حتی طفل شیر خوار و مهمان، هر نفر یک صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر قیمتش را هم بپردازد کافی است.

باید دانست از فوائد عاجل زکات فطره،سلامتی از مردن در آن سال است (یعنی از اجل معلق نه حتمی).

حضرت صادق علیه السلام به وکیل خرج خود فرمود: «زکات فطرهٔ تمام‌عائلهٔ‌مرا بپرداز و یکی از آنها را هم از قلم نینداز، زیرا اگر زکاتش را ندهی، بر او از مرگ می ترسم»[1].

و از فوائدش قبول شدن روزهٔ یک ماه رمضان است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «متمم روزهٔ ماه رمضان زکات فطره است»[2].

مصرف زکات: انسان می‌تواند زکات را درهشت مورد صرف کند:[3] اول فقیر و آن کسی است که مخارج سالیانه خود و عیالش را ندارد نه بالفعل و نه بالقوه، یااینکه کسر خرج دارد. پس کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود و عائله اش را بگذراند، فقیر نیست. دوم، مسکین، و آن کسی است که از فقیر، سخترتر می گذراند. سوم،کسی که از طرف امام یا نائب او مامور است زکات جمع آوری کند و آنرا

۱ــ انه قال علیه السلام لو کیله اذهب فاعط من عیالی الفطرة اجمعهم ولا تدع منهم احداً فانك ان ترکت منهم احداً تخوفت علیه الفوت قلت و ما الفوت قال علیه السلام الموت.

۲ــ ان من تمام الصوم اعطاء الزکوة.

۳ــ انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم. (سوره توبه آیه ٦٠).

به امام یا نائب او یا مستحق برساند (العاملین علیها). چهارم، به مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است زکات داده می شود، تا سبب تقویت و ثباتشان گردد. پنجم، بنده هائی که مکاتب هستند و نمی توانند مال الکتابه خود را بپردازند (به مصرف آزادی بنده ها). ششم، بدهکاری که نتواند بدهی خود را بپردازد. هفتم، در راه خدا، یعنی کارهائی که منفعت عمومی دینی دارد، مانند: ساختن و تعمیر مساجد و مدرسه ای که در آن علوم دینی خوانده می شود و ساختن پلها و اصلاح ذات البین و کمک بر عبادات و غیره. هشتم، مسافری که در سفر، درمانده شده و نمی تواند به وسیله قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند هر چند در وطن خود فقیر نباشد.

زکات مستحب: در هفت چیز، زکات مستحب است:

۱ــ سرمایه؛ یعنی مالی که انسان می خواهد با آن داد و ستد کند.

۲ــ انواع حبوبات؛ مانند: برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن. ولی در سبزیجات و بقولات، مانند بادمجان و خیار و هندوانه و خربزه زکات نیست.

۳ــ اسب ماده.

٤ــ مال الاجارهٔ مغازه، خانه، بستان، حمام و مانند اینها.

۵ــ حلی و زیور آلات و زکات آن عاریه دادن به اهل ایمان است.

٦ــ مال پنهان یا مدفونی که مالک نمی تواند در آن تصرف کند. پس از توانائی مستحب است زکات یک سالش را بپردازد.

۷ــ هرگاه برای فرار از زکات، در نصاب تصرف کند (نصاب زکات را از حدش بیندازد، مثلاً پیش از یک سال شدن قسمتی از آن را بفروشد)، مستحب است پس از رسیدن سر سال زکات آن مال را بدهد.

سایر انفاقهای واجب: پس از زکات، مهمترین واجب الهی، خمس است که خدای تعالی آنرا برای پیغمبر و ذریه اش، در عوض زکات که بر آنها حرام فرموده، قرارداده است. و کسی که یک درهم یا کمتر از آن از خمس را ندهد از ستم کنندگان و غصب کنندگان حق آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. بلکه اگر آنرا حلال بداند و منکر وجوبش گردد، ازجمله کافرین است و وجوب آن فی الجمله مورد اجماع مسلمین و صریح قرآن مجید است بلکه در قرآن، آنرا شرط ایمان به خدا دانسته است. چنانچه می فرماید: «و بدانید ای مؤمنین، آنچه به غنیمت یافتید از هر چیزی پس پنج یک آن از

برای خدا است و رسول او و خویشان رسول و برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان در سفر (از آل رسول، صلی الله علیه و آله) اگر ایمان آورده اید به خدا و به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله فرستادیم از آیات قرآن یا نصرت ملک و فتح و غیره در روز بدر که جدا شدن حق از باطل بود، روزی که به هم رسیدند دو گروه (یعنی کافران و مسلمانان) و خداوند بر همه چیز توانا است»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید «چون خداوند بر ما اهل بیت زکات را حرام فرمود، خمس را برای ما فرستاد. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما واجب و هدیه برای ما حلال است»[2].

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «برای کسی حلال نیست از مالی که خمس آنرا نداده، چیزی بخرد تا خمسش را به ما برساند»[3].

و نیز می فرماید: «سخت ترین حالات مردم در روز قیامت وقتی است که مستحقین خمس برخیزند و حق خود را مطالبه کنند از کسانی که به آنها نپرداخته اند»[4].

توسعهٔ رزق ـ پاکیزگی مال ـ ذخیرهٔ فردا: مردی از تجار فارس از دوستان حضرت رضا علیه السلام به آن حضرت نامه نوشت و اذن خواست، در مالی که خمسش را نداده، تصرف کند. حضرت در جواب نوشتند: «جز این نیست که خداوند واسع و کریم است و ثواب و جزای خیر را ضامن شده برای کسی که به آنچه فرموده عمل کند، و عذاب را برای کسی که مخالفت ورزد. حلال نیست مالی مگر از راهی که خدا فرموده است. جز این نیست که خمس مورد نیاز ما است برای امر دین ما و ادارهٔ معیشت نان خورهای ما و دوستان ما و برای صرف کردن جهت حفظ آبرو یمان از کسانی که از آزارشان ترسانیم.

۱ــ و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ماانزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر (سوره انفال آیه ٤۲).

۲ــ ان الله لما حرم علینا الصدقة انزل لنا الخمس فالصدقة علینا حرام و الخمس لنا فریضة و الکرامة لنا حلال (فقیه ج ۲ ص ٤۱).

۳ــ لایحل لاحدان یشتری من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا (کافی ج ۱ ص ۵٤۵).

٤ــ ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب خمسی (کافی ج ۱ ص ۵٤٦ ـ تهذیب ج ٤ ص ۱۳٦ ـ فقیه).

پس خمس را از ما دریغ ندارید و خودتان راتا بتوانید از دعای مامحروم نسازید[1]. جز این نیست که خمس دادن سبب توسعه رزق شما و پاک کردن گناهانتان و ذخیرهٔ روز بیچارگی و پریشانی شما است. (یعنی قیامت) و مسلمان کسی است که به آنچه با خدا از اطاعت و بندگی عهد نموده وفا کننده باشد و کسی که به زبان اجابت خدا کند و به قلب مخالفت نماید مسلمان نیست»[2].

توسط نایب خاص حضرت حجت علیه السلام محمد بن عثمان نامه‌ای به ابوالحسن اسدی رسید که حضرت در آن نوشته بودند: «لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر آن کسی باد که درهمی از مال ما را حلال بداند» ابوالحسن گوید: پیش خودم خیال کردم این لعنت برای کسی است که خوردن مال امام را حلال بداند. نه کسی که آنرا بخورد بدون اینکه حلال بداند. و این امر در تمام محرمات الهی است. یعنی هر کس حرام خدا را حلال بداند مورد لعنت او است. بنابراین خصوصیت و مزیتی در خوردن مال امام از سایر محرمات نیست. پس، سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برگزید دیدم فوراً آنچه در نامه بود محو شد و به جایش چنین ثبت شد، «لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی که از مال ما درهمی بدون اذن ما بخورد»[3] یعنی هر چند آنرا حلال نداند، و اخبار وارده در تشدید امر خمس نیز بسیار است.

موارد وجوب خمس و مصرف آن: خمس، در هفت چیز واجب می شود: آنچه در جنگ به غنیمت گرفته می شود، آنچه از دریا به وسیله غواصان بیرون می آید، گنجی که به دست می آید، آنچه از معدن استخراج می شود، آنچه پس از مخارج سالیانه از کسب

۱ــ از جمله شواهد بر اینکه دهندگان خمس، مورد لطف و عنایت ودعای امامند، حکایت حاجی علی بغدادی و تشرفش خدمت حضرت حجت علیه السلام است در کتاب نجم الثاقب نوشته شده و در کتاب مفاتیح هم درباب زیارت کاظمین نقل کرده، به کتابهای مزبور مراجعه شود.

۲ــ وافی نقل از کافی و تهذیب.

۳ــ فی التوقیع المبارک: بسم الله الرحمن الرحیم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین علی من استحل من مالنا درهماً. قال ابوالحسن الاسدی فوقع فی نفسی ان ذلك فی جمیع من استحل محرماً فای فضل للحجة علیه السلام فی ذلك. قال: فو الذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق بشیراً لقد نظرت بعد ذلك فی التوقیع فوجدته قد انقلب الی ما فی نفسی: لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین علی من اکل من مالنا درهماً حراماً (اکمال الدین صدوق باب توقیعات ص ۵۲۳).

به دست می آید، مال حلالی که با حرام آمیخته شده و مقدارش معلوم نیست، زمینی که از مسلمان به کفار ذمی منتقل می گردد.

و برای هر یک از این موارد، شرایط و احکامی است که در رساله های عملیه ذکر شده است.

خمس راباید دو قسمت کرد: یک قسمت آن، سهم سادات است که باید به سید فقیر یا یتیم یا سیدی که در سفر درمانده است رسانید. و نصف دیگر، سهم امام علیه السلام است که در این زمان به مجتهد جامع الشرائط که نایت عام آنحضرت است، باید رسانید، یا در مواردی که اذن می دهد صرف کرد.

در کتاب کلمه طیبه، چهل حکایت در باب آثار عظیمه‌ای که در احسان به سلسلهٔ جلیله سادات است ذکر نموده و به نقل یکی از آنها اکتفا می کنیم: از کتاب اربعین منتخب الدین و کتاب فضائل شاذان و کتاب تحفة الازهار وسیلة المآل، به سندهای متعدد نقل کرده‌اند ازابراهیم بن مهران که گفت: در همسایگی من در کوفه، مردی بود به نام ابوجعفر و او خوش معامله بود و هر گاه شخص علوی نزد او می رفت و چیزی می خواست، به او می داد. اگر قیمت آنرا داشت ازاو می گرفت وگرنه به غلامش می گفت بنویس: این مبلغی است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام و بر اینحال مدتی طولانی باقی ماند تا اینکه فقیر و مضطر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر می کرد. پس اگر یکی از بدهکاران خود را می یافت که زنده است، کسی نزد او می فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می دید مرده است و چیزی ندارد، خطی بر اسمش می کشید،پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر می کرد که مردی از ناصبی ها بر او گذشت پس به طریق استهزا و طعنه به او گفت: بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب علیه السلام چه کرد؟ پس ابوجعفر به جهت سخن او غمگین شد و برخاست داخل خانه شد، چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را،که با او بودند حضرت حسن و حسین علیهماالسلام، پس حضرت به ایشان فرمود: کجا است پدر شما؟ پس امیرالمؤمنین جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله صلی الله علیه و آله. و در پشت سر آن حضرت بود. پس حضرت به او فرمود: چه شده که حق این مرد را نمی دهی؟ گفت: یا رسول الله این حق او است که آورده‌ام. فرمود: به او بده. پس کیسه‌ای را از صوف سفید به‌او داد و فرمود: این حق تو است. پس رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود: بگیر اینرا و رد مکن. هر کس که بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد خیری را که نزد تو است برو که بعد از این بر تو فقری نیست. آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که آن کیسه در دستم بود و زوجه خود را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. چون در آن کیسه نظر کردم هزار اشرفی در آن بود. زن گفت: ای مرد از خدا بترس؛ فقرت تورا وا نداشته باشد که فریب داده باشی بعض تجار را و مالش را گرفته باشی؟ گفتم نه والله لیکن قصه چنین است، پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید در آن آنچه داده بودبه عنوان علی بن ابی طالب به فرزندان آن حضرت مجموعاً هزار اشرفی است نه کمتر از آن نه زیادتر.

عیال واجب النفقه: از انفاقهای واجب، نفقه زوجه دائمه مطیعه و نفقه اولاد و اولاد اولاد هر چه پائین رود در صورت احتیاج آنها و نفقه پدر و مادر و پدر پدر و مادر مادر هر چه بالا رود، آن هم در صورت احتیاج ایشان و توانائی شخص به مقدار واجب که اگر ندهد، در نظر مردم قطع رحم کرده است، به تفصیلی که در قطع رحم گذشت.

انفاقهای مستحب: انفاقهای مستحب انواعی دارد:

۲ــ صدقهٔ مستحب ــ آیات و اخبار متواتره، در تأکید آن بسیار است. خصوصاً در اوقات مخصوص؛ مانند: جمعه و عرفه و ماه رمضان و بر طوائف مخصوص؛ مانند: همسایگان و ارحام، صدقه دوای مرض و برطرف کنندهٔ بلا و نازل کنندهٔ رزق و زیاد کنندهٔ مال[1] و تأخیر اندازندهٔ مردن بد و سوختن و غرق شدن و جنون تا هفتاد باب از شر

۱ــ از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرو یست که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن صالحه‌ای داشت. در خواب به او گفتند: خداوند، عمر تورا فلان مقدار قرار داده و مقدر فرموده که نصف عمرت در فراخی و نصف دیگر در تنگدستی باشی وتورامخیر فرموده در اینکه نصف اول عمرت در فراخی و نصف دوم در تنگی باشی یا بعکس. آن مرد در پاسخ گفت: زن صالحه‌ام د رمعاش شریک من است باید از او مشورت کنم. چون صبح شد و از زن خود مشورت کرد، آن زن گفت: نصف اول را برای فراخی اختیار کن و تعجیل کن درک عافیت را، شاید خداوند بر ما رحم نماید و نعمت را بر ما تمام فرماید. شب دوم که د رخواب از او پرسیدند: چه اختیار کردی؟ در جواب گفت: نصف اول عمر را در فراخی باشم. گفتند: این برای تو باشد. پس دنیا از هر طرف رو به او آورد، چون نعمت او فراوان شد، زن گفت: ای مرد خویشاوند و پریشانها را صله ده و نیکی کن و همسایه و فلان برادرت را چیز بخش. مرد پذیرفت و در بذل مال کوتاهی نکرد، تا نصف عمر او گذشت. همان ←

است و هر چه بیشتر دهد اثرش زیادتر است و در طرف کمی هم حدی ندارد هر چند به مقدار دانهٔ خرمائی باشد.

۲ــ هدیه، و آن چیزی است که شخص به برادر دینی خود، ثروتمند یا تهیدست می دهد برای زیاد شدن دوستی و اگر با قصد قربت باشد ازعبادات بزرگ است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام مرو یست که: «اگر چیزی به عنوان هدیه به برادر دینی‌ام بدهم دوست‌تر دارم که مثل آنرا صدقه بدهم»[1].

۳ــ ضیافت ــ اخبار در فضیلت میهمانی مؤمن بسیار است و از اخلاق انبیا است و مرویست که هفت روز بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت و بر آن حضرت میهمانی نرسید پس گریه می کرد و می فرمود: می ترسم شاید خدا مرااز نظر لطف انداخته باشد.

٤ــ حق معلوم ــ و آن مقداری است از مال که شخص مسلمان، به اندازهٔ دارائی و تمکن برخود قرار می گذارد که هر روز یاهر هفته یا هر ماه به طور استمرار به محتاج و ارحام خود بپردازد. چنانچه در قرآن مجید می فرمایند. «اهل تقوا آنانند که در اموالشان حقی قرار داده‌اند برای محتاجی که سؤال می کند و محتاجی که سؤال نمی کند و مردم گمان می کنند تهیدست نیست»[2].

۵ــ حق حصاد ــ و آن مقداری از زراعت است که زارع هنگام برداشت خود مشت مشت به‌رهگذران می دهد، بدون اینکه بابت زکات محسوب کند. چنانچه می فرماید «حقش را در روز خرمن کردن بدهید»[3]. و این دو قسم از انواع صدقه مستحب است و چون بالخصوص در آیات و اخبار ذکر شده به واسطه اهمیت هر دو علی حده ذکر شد.

٦ــ قرض الحسنه دادن به مسلمانی که احتیاج به قرض پیدا کرده است ــ حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر در بهشت نوشته شده‌است: صدقه دادن ده

شخص را در خواب دید و به او گفت چون تو در انفاق در راه خدا مسامحه نکردی، خداوند توراشکر کرد و نصف دوم عمرت مانند نصف اول در فراخی خواهی بود (کلمه طیبه نوری).

۱ــ لان اهدی لاخی المسلم هدیة تنفعه احب الی من ان اتصدق بمثلها. (کافی ج ۵ ص ١٤٤).

۲ــ و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم (سورة معارج ۷۰ آیه ۲٤).

۳ــ واتوا حقه یوم حصاده (سورهٔ ٦ آیه ١٤١).

حسنه و قرض دادن هیجده حسنه دارد»[1]. و «نیست مؤمنی که به مؤمنی قرض دهد، در حالی که منظورش رضای خدای باشد مگر اینکه خداوند آن مال را برایش صدقه حساب می‌فرماید تا زمانی که مالش به او رد شود»[2] یعنی در هر لحظه‌ای که او را برای خدا مهلت می دهد، مثل این است که تمام آن مال را صدقه داده زیرا هر لحظه حق مطالبه دارد و چون مطالبه نکرد مثل این است که دو مرتبه مال را قرض داده. پس اجر دیگر صدقه دادن آن مال را سزاوار می شود.

و نیز می فرماید: «ماعون» که در قرآن مجید، وعدهٔ عذاب بر ترک آن داده شده زکات نیست بلکه مراد قرض‌دادن به محتاجان و عاریه دادن اثاث البیت به طلب کنندگان است.

ابو بصیر به آنحضرت عرض کرد: همسایه‌های ما چون چیزی را بعاریه از ما می گیرند، می شکنند و فاسد می کنند. اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی است؟ حضرت فرمود: بر تو گناهی نیست اگر آنها چنین باشند.

۷ـ مهلت دادن یا حلال کردن بده کاری که نتواند بدهی خود را بپردازد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که بخواهد در پناه خدا باشد در روزی که جز پناه او پناهی نیست، پس باید بدهکار بیچاره وعاجز را مهلت دهد یا اینکه حق خود را بر او حلال کند»[3].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بدهکار درمانده را مهلت دهد، برای او است نزد خداوند در هر روزی ثواب صدقه دادن مثل آن مال، تا زمانی که آن مال به او برسد»[4].

و به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند، عبدالرحمن بن سبابه، طلبی ازشخص مرده‌ای دارد و به او گفته‌ایم او را حلال کند، نپذیرفته است. حضرت فرمود:

۱ــ عن الصادق علیه السلام مکتوب علی باب الجنة الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر (وافی).

۲ــ ما من مؤمن اقرض مؤمناً یلتمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقة حتی یرجع ماله الیه (وافی).

۳ــ من اراد ان یظله الله یوم لاظل الاظله فلینظر معسراً او یدع له من حقه.

٤ــ من انظر معسراً کان له علی الله فی کل یوم ثواب صدقة بمثل ماله حتی یستوفیه.

وای بر او، آیا نمی داند که هر گاه آن میت راحلال کند در برابر هر درهمی ده درهم نزد خداوند دارد و اگر حلال نکند در برابر درهمی فقط یک درهم از او طلبکار است[1].

۸ــ بذل لباس و مسکن به محتاجان ــ حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که برادر دینی خود را لباس بپوشاند، زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند که بر او لباسی از لباسهای بهشتی بپوشاند وسختیهای مردن را بر او آسان فرماید و قبرش را برایش گشاد فرماید و در قیامت ملائکه را با بشارت ملاقات کند هنگامی که از قبر بیرون می آید»[2].

و همچنین می فرماید: «کسی که فقیری از مسلمانان را بپوشاند که از برهنگی برهد یا اینکه او را در معیشتش یاری کند (مانند خانه و سرمایه و غیره)، خداوند هفت هزار ملک را مأمور می فرماید تا برای گناهانش تا روز قیامت استغفار کنند»[3].

۹ــ بذل مال برای حفظ آبرو و احترام خود و رفع شر اشرار و ظلم ظالمین ــ و مرو یست که بهترین انفاقها، انفاقی است که به آن، آبرو نگه داشته شود.

۱۰ــ خیرات جاریه و صرف مال در منافع عامه است مانند مسجد و مدرسه و پل و کاروانسرا و حمام و چشمه آب جاری، حفر کردن و کتابهای دینی منتشر نمودن و امثال اینها، از اموری که سالهای دراز اثرش باقی است و صاحبش از ثواب مستمر آن بر خوردار است.

مرحوم حاجی نوری در دار السلام از شیخ اجل‌عالم ربانی شیخ عبدالحسین - تهرانی نقل می کند که فرمود: چون میرزانبی خان که از جمله خواص محمد شاه قاجار بود، وفات کرد و او در حال حیات به انواع فسق و فجور، متظاهر و مشهور بود، شبی در

۱ــ فقال علیه السلام و یحه اما یعلم ان له بکل درهم عشرة اذا حلله و ان لم یحلله فانما هو درهم بدرهم.

۲ــ من کسا اخاه کسوة شتاء اوصیفاً کان حقاً علی الله ان یکسوه من ثیاب الجنة و ان یهون علیه من سکرات الموت و ان یوسع علیه فی قبره و ان یلقی الملائکة اذا خرج من قبره بالبشری (کافی ج۲ص۲۰٤).

۳ــ من کسا احداً من فقراء المسلمین ثوباًمن عری او اعانه بشیء مما یقو یه علی معیشته و کل الله به سبعة آلاف ملك من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور (کافی ج ۲ ص ۲۰۵).

خواب دیدم که گو یا در باغات و عمارات بهشتی تفرج می‌کنم و کسی با من است که منازل و قصور را می شناسد. پس رسیدیم به جائی،آن شخص گفت: اینجا منزل میرزا نبی‌خان است و اگر می خواهی خودش را ببینی، آنجا نشسته. اشاره کرد به جائی من ملتفت شده دیدم که او تنها در تالاری نشسته است و چون مرا دید اشاره کرد، بیا بالا. من نزد او رفتم. پس برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادت و هیأتی که در دنیا داشت نشست و من در حال او متفکر بودم. او از روی من تفرس نمود و گفت: یا شیخ، گو یا از مقام من تعجب می کنی ، اعمال من که در دنیا مرتکب بودم مقتضی عذاب الیم بود. بلی همانطور بود ولی من معدن نمکی داشتم در زمین طالقان و هر سال وجه اجارهٔ آنرا از طالقان به نجف اشرف می فرستادم که صرف اقامهٔ عزای حضرت حسین علیه السلام بشود. خداوند این مکان و این بستان را در عوض به من عطا کرد. شیخ مرحوم گفت که من متعجباً از خواب بیدار شدم و رؤ یا را در مجلس درس گفتم. پس یکی از اولاد عالم فاضل ملا مطیع طالقانی، گفت: این رؤ یا صادقه است و او در طالقان معدن نمکی داشت و وجه اجارهٔ آنرا که قریب یکصد تومان بود، به نجف می فرستاد و والد من مباشر مصارف آن بود در اقامهٔ عزای حسین علیه السلام ـ مرحوم شیخ استاد فرمود: تا آنوقت نفهمیده بودم که او در طالقان علاقه دارد و هر سال در نجف اقامهٔ عزا می نماید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «پس از مردن شخص، بهره‌ای به او نمی رسد مگر از سه چیز، صدقه‌ای که در حال زندگی آنرا جاری ساخته و پس از مرگش هم جاری است. دیگر، سنت خیری که آنرا تأسیس کرده (مانند اذان گفتن) و پس از مرگش به آن سنت عمل کرده شود. سوم، فرزند صالحی که برای او دعا واستغفار کند[1]. (و به نیابتش اعمال خیر بجا آورد، چنانچه در روایت دیگر است).

۱ــ لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال صدقة اجراها فی حیاته فهی تجری بعد موته و سنة هدی سنها فهی یعمل بها بعد موته او ولد صالح یدعو له (وافی نقل از کافی و تهذیب).

بازگشت به فهرست

۳۸ـ استخفاف حج

سی وهشتم از گناهان کبیره منصوصه، کوچک گرفتن حج و اهمیت ندادن به آن است. چنانچه در روایت اعمش ازحضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودنش تصریح شده است. و چون وجوب حج مانند نماز از احکام ضروری اسلام است، پس کسی که حج را از روی انکار ترک کند، کافر است. (ظاهراً و باطناً) و اگر از روی عقیده به وجوب آن درعمل مسامحه می کند و به آن اهمیت نمی دهد و در اثر اشتغالات دنیوی آنرا ترک می کند، استخفاف عملی به چنین واجب بزرگ الهی که این همه تأکید در بارهٔ آن شده از گناهان کبیره است.

تأخیر ازسال استطاعت حرام است: نه تنها ترک حج به‌طورکلی گناه کبیره است، بلکه تأخیر آن از سال استطاعت نیز گناه کبیره است، هر چند در سال بعد بجا آورد. زیرا حج واجب فوری است یعنی کسی که دارای شرایط استطاعت در موسم حج باشد، باید همان سال برود و تأخیرش برای سال دیگر حرام است.

محقق در شرایع می‌فرماید: «تأخیر حج از سنهٔ استطاعت گناه کبیره هلاک کننده است» و شهید ثانی در مسالک فرموده! «در این مسئله اختلافی بین علمای امامی نیست و ادله بر کبیره بودن تأخیر حج از سنهٔ استطاعت از کتاب و سنت بسیار است» و ظاهر است که تأخیر حج یک نوع استخفاف عملی به آن است.

و کافی است در کبیره بودنش که خداوند در قرآن مجید، از ترک حج، به کفر

تعبیر نموده است. اشاره به اینکه ترک حج در حد کفر و شرک به خداوند است. چنانچه شرک و کفر آمرزیده شدنی نیست، ترک حج هم چنین است. در سورهٔ آل عمران می‌فرماید: «از مردم هر کس توانائی رسیدن به مکه معظمه راداشته باشد، حج و زیارت خانه خدا بر او واجب است. و هر کس آنرا ترک کند (کافر؛ شده به خود زیان زده) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است»[1].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کفر در این آیه به معنی ترک است»[2] یعنی کسی که حج نکند. و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «جز این نیست که خداوند حج را واجب فرموده بر صاحبان استطاعت در هر سال (یعنی بر سبیل بدلیت که اگر در سال استطاعت بـجا نیاورد، هر سال وجوب آن بر عهدهٔ او است تا آخر عمر،و وجوه دیگری درمعنی این جمله ذکر شده و برای اطلاع به رسالهٔ عروة الوثقی رجوع شود)

و این است فرمایش خداوند که می‌فرماید: «از برای خدا است، بر ذمه مردمی که استطاعت دارند، حج خانهٔ خدا را و کسی که کافر شود و ترک کند، پس خداوند بی نیاز از جهانیان‌است» علی بن جعفر گوید: به آنحضرت عرض کردم؛ پس کسی که از ما حج نکند کافر شده؟ فرمود: نه، لیکن کسی که بگوید حج چنین نیست کافر شده (یعنی منکر وجوب آن شود)[3]».

و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که بمیرد و حج واجب را بجا نیاورد در حالی که مانعی نداشته از عمل حج یعنی احتیاج و پریشانی بر او مسلط نشده باشد،یابیماری‌ای که با آن قدرت به رفتن حج نداشته، عارضش نشده باشد،یا صاحب قدرتی او را مانع نباشد، می‌میرد در حالی که خداوند او را در قیامت، یهودی یانصرانی محشور

۱ــ ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین (سورهٔ ۳ آیه ۹۶ و ۹۷).

۲ــ فی صحیحة معاویة بن عمار عنه علیه السلام و من کفر یعنی من ترك (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۰).

۳ــ فی صحیح علی بن جعفر علیه السلام عن اخیه موسی علیه السلام قال ان الله فرض الحج علی اهل الجدة فی کل عام و ذلك قوله عزوجل و لله علی الناس الآیه قال قلت فمن لم یحج منا فقد کفر قال علیه السلام لاولکن من قال لیس هذا هکذا فقد کفر. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۰).

خواهد فرمود»[1].

و در حدیث دیگر فرمود: «کسی که بمیرد و حج واجب را بجا نیاورد (در حالی که مانعی نداشته باشد)، پس میمیرد در حالی که جزء یهود و نصاراست». و در روایت دیگر می‌فرماید: «در قیامت جزء یهود و نصارا محشور می‌شود»[2].

محدث فیض در وافی می‌فرماید: معنی جمله «حاجة تجحف» که در حدیث مزبور است، به معنی احتیاجی است که فقیر کننده یا نزدیک به فقیر شدن شخص است. و اینکه امام علیه السلام فرموده: تارک حج بدون عذر، یهودی یا نصرانی می‌میرد، برای آن است که در حقیقت ایمان و اعتقاد به آن نداشته است. زیرا اگر اعتقاد به حج داشت و مانعی هم در بین نبود، حج می‌کرد. شاید سال دیگر زنده نباشد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که بمیرد در حالیکه سالم و مالدار بوده (یعنی می‌توانسته حج کند) و حج نکند تا بمیرد، پس از کسانی است که خداوند می‌فرماید: او را در قیامت کور محشور می‌کنیم. ابو بصیر تعجب کرد و گفت: آیا چنین کسی کور محشور می‌شود؟ فرمود: بلی، خدای تعالی چنین کسی را از دیدن راه‌حق، نابینا ساخته است»[3]. و در روایت دیگر می‌فرماید: «از راه بهشت او را نابینا فرموده است»[4].

محمدبن فضیل می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: معنی آیه شریفه که خداوند می‌فرماید «کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت کور و گمراهتر است» امام علیه السلام فرمود: «این شخص، کسی است که حج واجب راتأخیر

۱ــ فی صحیح ذریح المحاربی عن ابی عبدالله علیه السلام من مات و لم یحج حجة الاسلام لم یمنعه من ذلك حاجة تجحف به او مرض لایطیق فیه الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیاً او نصرانیاً. درکتاب داستانهای شگفت دو قضیه برای تأیید این حدیث شریف ضمن حکایات منبهه ذکر گردیده مراجعه شود. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۰).

۲ــ من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیمة یهودیاً اونصرانیا. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۱).

۳ــ وسائل الشیعه.

۴ــ عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام من مات و هوصحیح موسر لم تحج قال علیه السلام فهوممن قال الله تعالی ونحشره یوم القیمة اعمی قال قلت سبحان الله اعمی قال علیه السلام ان الله اعماه عن طریق الجنة. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۸).

می اندازد در حالی که مالیکه به آن می تواند حج کند نزد او است. لیکن می گوید سال آینده بجا می آورم تااینکه پیش از حج کردن می میرد»[۱].

آیاتی که به تارک حج تفسیر شده: در سورهٔ منافقون می فرماید: «در راه خدا انفاق کنید از آنچه به شما داده‌ایم پیش از آنکه یکی از شما را مرگ برسد. پس بگوید: پروردگارا، چرا مرگ مرا تأخیر نیندازی و زمان اندکی مرا مهلت ندهی که در آن صدقه دهم (زکات و سایرحقوق واجب) و از نیکوکاران باشم (حج کنندگان). و هرگز خداوند هیچ نفسی را از مرگ تأخیر نیندازد زمانی که مرگش برسد و خداوند به کردارهایتان دانا است»[۲].

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که «مراد از «فاصّدّق» صدقه واجب و مراد از «اکن من الصالحین» حج کردن است»[۳].

و نیز در آیه شریفه «بگو آیا آگاه کنیم شما را به زیانکارترین مردمان؟ آنان کسانی اند که سعیشان در دنیا در گمراهی است در حالی که گمان می کنند از نیکوکارانند»[۴]. از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست «اینها کسانی اند که در انجام وظیفه حج مسامحه می کنند و آنرا به تأخیر می اندازد و هر سال می گویند سال دیگر»[۵].

و روایات در بزرگی گناه تأخیر حج و ترک آن بسیار است و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱ــ عن محمد بن الفضیل قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله تعالی من کان فی هذه اعمی فهوفی الاخرة اعمی و اضل سبیلا فقال علیه السلام نزلت فیمن سوف الحج حجة الاسلام وعنده ما یحج به فقال العام احج العام احج حتی یموت قبل ان یحج. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۸).

۲ــ و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین و لن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون (سوره منافقون آیه ۱۰ و ۱۱).

۳ــ قال علیه السلام اصدق من الصدقة و اکن من الصالحین یعنی احج (فقیه ج ۲ ص ۲۲۰).

۴ــ قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (سوره ۱۸ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴).

۵ــ قال علیه السلام انهم الذین یتسادون عن الحج و یموفونه.

آثار دنیوی تأخیر حج: باید دانست که از آثار دنیوی تأخیر حج، امور چندی است که در اخبار به آن اشاره شده است. از آن جمله نرسیدن به چیزی است که برای آن حج را به تأخیر انداخته است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نیست بنده‌ای که برای رسیدن به امری و کاری از کارهای دنیا، حج را ترک کند مگر اینکه خواهد دید کسانی را که حج کردند و برگشتند در حالی که کار او انجام نگرفته و به مقصودش نرسیده است»[۱].

از آن جمله ترک حج، موجب فقر است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن خطبهٔ غدیریه چنین فرمود: «ای مردم حج خانه خدا کنید. پس خانواده‌ای که حج کنند ثروتمند می شوند و خانواده‌ای که حج را ترک کنند تهیدست خواهند شد»[۲]. بنابراین حج سبب غنا است، چنانچه می فرماید: «ای مردم حج کنندگان یاری شدگان اند از طرف خداوند و آنچه خرج کرده اند عوضش به آنها می رسد (یعنی در همین دنیا) و خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد (یعنی در آخرت)[۳]».

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «سه چیز است که علاوه بر ثوابهای اخروی، در همین دنیا آثاری دارد، حج که اثرش برطرف شدن فقر است؛ صدقه که جلوگیرندهٔ بلا است، نیکی و احسان که زیاد کنندهٔ عمر است»[۴].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اگر مردم حج را ترک کنند، مهلت داده نمی شوند از نزول عذاب یا اینکه فرمود: برایشان عذاب نازل می شود»[۵].

۱ــ عن ابی جعفر علیه السلام ما من عبدیؤثر علی الحج حاجة من حوائج الدنیا الانظر الی المحلقین قد إنصرفوا قبل ان تقضی له تلك الحاجة (فقیه ج ۱ صفحه ۲۲۰).

۲ــ معاشر الناس حجو ا البیت فما ورده اهل بیت الااستغنوا ولا تخلفوا عنه الا افتقروا (احتجاج طبرسی).

۳ــ معاشر الناس الحاج معانون و نفقاتهم مخلفة و الله لایضیع اجر المحسنین. (احتجاج طبرسی).

۴ــ ثلاثة مع ثوابهن فی الاخرة الحج ینفی الفقر و الصدقة تدفع البلیه والبر یزید فی العمر (مستدرك باب ۲۴ حدیث ۳۱).

۵ــ لو ترك الناس الحج لما نو ظروا العذاب او قال علیه السلام انزل علیهم العذاب (کافی ج ۴ ص ۲۷۱.

سماعه می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه شد که امسال حج نکردی؟ گفتم: به واسطه معامله‌ای که با جمعی نموده‌ام و کارهای دیگر. و امید است که این کارهائی که مانع از حجّم شده، خیر باشد. فرمود: بخدا سوگند، خدا خیری در این کارهایت که مانع حج رفتنت شده، قرار نداده است. کسی از حج محروم نمی شود مگر به سبب گناهی که نموده و آنچه راکه خداوند عفو می فرماید از گناهان بیشتر است»[1].

اسحاق‌بن عمار به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: مردی با من، در رفتن حج مشورت کرد و چون او را ضعیف الحال دیدم (یعنی قدرت مالی و بدنی اوکم بود) او را از حج رفتن باز داشتم. امام علیه السلام فرمود: «چقدر سزاواری که برای این کاری که کردی یک سال مریض شوی».

اسحاق می گوید: همانطوری که امام علیه السلام فرموده بود، یک سال مریض شدم[2].

از این حدیث معلوم می شود که شخص نباید کسی را که قصد خیری دارد خصوصاً حج، او را منصرف کند و اگر چنین کرد از کسانی است که راه خدا را جلوگیری کرده (صد عن سبیل الله)، بلکه باید برعکس او را تشویق به سرعت در خیر کند که مبادا از او فوت گردد. و همچنین نباید او را از آن خیری که در نظر دارد منصرف و به خیر دیگری که به نظرش بهتر است، راهنمائی کند. زیرا ممکن است آن خیر را ترک کرده و به خیر بهتر هم موفق نشود و اگر کسی اراده کنندهٔ خیر را تشویق کرده؛ وادار به سرعت در خیرش کرد، از جمله امر کنندگان به معروف است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «باید بترسید و پرهیز کنید از اینکه برادر دینی خود را از حج باز دارید که اگر کسی چنین کرد علاوه بر عذاب آخرت که برایش آماده می شود در همین دنیا هم به بلای دنیوی مبتلا می شود»[3].

۱ــ کافی

۲ــ عن اسحاق بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان رجلا استشارنی فی الحج و کان ضعیف الحال فاشرت علیه ان لایحج فقال علیه السلام ما اخلقك ان تمرض سنة قال فمرضت سنه (کافی ج ٤ ص ٢٧١).

۳ــ لیحذر احدکم ان یعوق اخاه عن الحج فتصیبه فتنة فی دنیاه مع ما یدخرله فی الاخرة (وافی).

فضیلت حج: چنانچه برای ترک حج، عقوبتهای شدیدی است، برای بجا آوردنش نیز پاداشهای بزرگ و فضیلتهای فراوان و آثار دنیوی و اخروی است که در روایات زیادی به آنها اشاره شده است و برای تذکر به پاره‌ای از آنها اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «حج کنندگان سه صنفند:صنف اول، که نصیبشان بیش از دیگران است کسی است که گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شده وخداوند او را از عذاب قبر در امان نگه می دارد. صنف دوم، کسی است که نصیبش فقط آمرزش گناهان گذشته‌اش می باشد. و اما صنف سوم، کسی است که مال واهلش در حفظ الهی هستند تا از حج برگردد»[1].

و در حدیث دیگر است، که این کسی است که به واسطهٔ نداشتن شرایط قبولی حج، اجر اخروی ندارد و فقط سر پرستی از اهل و مالش می شود تا برگردد.

شخصی در مسجد الحرام از حضرت صادق علیه السلام پرسید: کسی که از همه، وزر و بدبختیش بیشتر است کیست؟ فرمود: «کسی که می ایستد در: دو موقف (یعنی عرفات و مشعر الحرام) و سعی می کند بین صفا و مروه و طواف می کند دور خانه خدا و در مقام ابراهیم نماز می خواند و پس از آن گمان می کند خدا او را نیامرزیده است. پس چنین شخصی وزرش از همه بزرگتر است»(زیرااز رحمت خدا مأیوس است وقبلاً گفتیم که یأس از بزرگترین گناهان کبیره است)[2].

حضرت صادق علیه السلام از پدران خود روایت می فرماید که یک نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت برای حج حرکت کردم و نرسیدم و من مرد مالداری هستم، امر بفرمائید تا مقداری از مالم را انفاق کنم تا مثل ثواب حج نصیبم گردد. حضرت فرمود: به‌کوه ابوقبیس بنگر، اگر طلای سرخ شود و مال تو باشد و همه را در راه خدا انفاق کنی، به آنچه به شخص حج کننده می رسد نخواهی رسید. پس

۱ــ کافی ج ٤ ص ٢٦٢.

۲ــ عن ابی عبدالله علیه السلام سأله رجل فی المسجد الحرام من اعظم الناس وزراً فقال علیه السلام من یقف بهذین الموقفین عرفة و مزدلفة و سعی بین هذین الجبلین ثم طاف بهذا البیت و صلی خلف مقام ابراهیم ثم قال فی نفسه او ظن ان الله لم یغفر له فهومن اعظم الناس وزراً (وافی).

و اعظم الناس جرماً من اهل العرفات الذی ینصرف من عرفات و هویظن انه لم یغفرله یعنی الذی یقنط من رحمة الله تعالی (فقیه).

از آن فرمود: شخص حج کننده هنگامی که مشغول تهیه سفر حج می شود، چیزی را بر نمی دارد و نمی گذارد مگر اینکه ده حسنه برایش ثبت می شود و ده درجه برایش بلند می شود. و چون سوار شترش می شود، بهر گامی که بر می دارد برایش چنین خواهد بود. و چون طواف خانه خدا کرد، از گناهانش پاک می شود. و چون بین صفا و مروه سعی کرد، باز از گناهانش بیرون می رود. و چون به عرفات وقوف کرد، باز از گناهانش پاک میشود و چون به مشعر وقوف کرد باز از گناهانش پاک می گردد و چون رمی کرد از گناهانش پاک می گردد پس آنحضرت هریک از مواقف را بیان نموده و فرمود: از گناهان پاک می گردد. آنگاه به اعرابی فرمود: کی به تو آثاریکه برای حج کننده است می رسد؟[1].

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر حج کننده گناهانش تا چهار ماه نوشته نمی گردد بلکه در این مدت برایش حسنات ثبت می شود مگر اینکه گناه کبیره کند».

محدث فیض در شرح این حدیث فرموده: برای گناهان انواع مختلفی است در تأثیر و سیاه کردن قلب و از لحاظ بزرگی و کوچکی مراتب دارد. شاید مراد از حدیث این باشد که در هر موقفی از مواقف، حج کننده از نوعی از گناهان پاک می گردد یامرتبه ای از مراتب گناهانش پاک می شود تا اینکه از تمام انواع گناهان پاک گردد. و در حدیث است که بعضی از گناهان است که پاک نمی کند آنرا مگر وقوف به عرفات در روز عرفه[2].

۱ــ ان رسول الله صلی الله علیه و آله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله صلی الله علیه و آله انی خرجت ارید الحج ففاتنی وانارجل ممیل فمرنی ان اصنع فی مالی ماابلغ به مثل اجر الحاج قال فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انظر الی ابی فبیس فلو ان ابا قبیس لك ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله مابلغت به ما یبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئاً ولم یضعه الا کتب الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفاً و لم یضعه الاکتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدد رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا موقفاً اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی لك ان تبلغ ما یبلغ الحاج قال ابوعبدالله علیه السلام ولا تکتب علیه الذنوب اربعة اشهر و تکتب له الحسنات الا ان یأتی بکبیرة. (تهذیب ج ۵ ص ۱۹ باب ثواب الحج).

۲ــ گناهان اقسام مختلف دارد: مالی، قلبی، بدنی و بدنی هم قولی و فعلی دارد. و فعلی ←

و همچنین می فرماید: حج وعمره کنندگان،مهمانان و واردان بر خدایند. اگر از او چیزی بخواهند به ایشان می دهد و اگر او را بخوانند اجابت می فرماید و اگر در باره کسی شفاعت کنند می پذیرد و اگر ساکت باشند، بدون سؤال به ایشان عنایت خواهد فرمود و در برابر هر درهمی که در این راه صرف کنند هزار هزار برابر عوض خواهد داد[1].

و نیز می فرماید: هنگامی که حاجی وارد مکه می شود، خداوند دو ملک را بر او موکل می فرماید که طواف و نماز و سعی او را نگهدارند. و چون در روز عرفه وقوف کرد برشانه راست او می زنند و می گویند: گذشته هایت را خدا آمرزید، آتیه خود راموا ظب باش[2].

اخباری که در فضیلت حج رسیده بسیار و همین مقدار کافی است.

شرایط وجوب حج: اول: بلوغ است، بنابراین اگر طفل پیش از بالغ شدن حج کند، هر چند مانند سایر عباداتش صحیح و مستحب است، لیکن از حج واجب کفایت نمی کند که اگر بعد از بلوغ سایر شرایط برایش جمع شده حج بر او واجب می شود.

دوم: عقل، سوم: آزاد بودن (بنده نبودن)، چهارم: به واسطهٔ حج کردن ناچار نشود کار حرامی را انجام دهد یاعمل واجبی را ترک کند (و بعضی بر آنند که در این مورد باید رعایت اهم و مهم را کرد). پنجم: آنچه مستطیع باشد.

شرایط استطاعت: مستطیع بودن به چند چیز است: اول، داشتن توشه و مرکب برای رفتن حج و برگشتن یا دارا بودن مقدار مالی که توشه و مرکب این سفر را به مقداری

هم بحسب آلاتی که با آن گناه کرده می شود اقسامی دارد و برای هر قسم هم تأثیری است بعضی باعث نزول بلا و برخی مانع استجابت دعاء و آمدن باران و پاره‌ای حبس رزق و بعضی باعث تعجیل فنـا و در دعای کمیل به آنها اشاره می فرماید: و چنانچه برای علاج هر مرض داروی خاصی است که آن تأثیر در غیر آن یافت نمی شود برای علاج هر یک از اعمال حج نسبت به کفارهٔ نوعی از گناهان اثری است که آنرا جز صاحب شرع نمی داند. و شاید مراد از گناهی که در عرفات بخشیده شود کبر یا قساوت یا غفلت یاوقوف در مجلس معصیت یا مانند اینها بوده باشد.

۱ــ الحاج والمعتمر وفد الله ان سئلوه اعطاهم و ان دعوه اجابهم و ان شفعوا شفعهم و ان سکتوا ابتدئهم و یعوضون بالدرهم الف الف درهم (وافی).

۲ــ ان الحاج اذا دخل مکة و کل الله به ملکین یحفظان علیه طوافه و صلوته و سعیه فاذا وقف بعرفة ضربا منکبه الایمن ثم قالا اماما مضی فقد کفیته فانظر کیف تکون فیما یستقبل (وافی).

که لایق به حال و شأن او است بتواند تهیه کند.

دوم - سلامت مزاج و توانائی که بتواند حج کند و برگردد.

سوم - در راه مانعی از رفتن به حج نداشته باشد پس اگر می ترسد که درراه جان یا آبرو یامالش را ببرند، حج بر او واجب نیست.

چهارم - به مقدار حج کردن وقت داشته باشد.

پنجم - مخارج عائله اش را در مدت رفتن و برگشتنش، بتواند تأمین کند. و عائله شخص کسانی هستند که تحت سرپرستی و تکفل او هستند خواه واجب النفقه باشند مانند زوجه و اولاد یا نباشند مانند برادر صغیر یا کبیری که فقیر ونان خور اویند و مانند یتیمی که او را نزد خودش آورده و متکفل او شده یا مانند نوکر و کلفت.

ششم - پس از برگشتن از حج در معیشتش به مشقت و زحمت نیفتد، یعنی رشته کسب یاعایدی ملکی یا راه دیگری برای معاش خود و عائله اش داشته باشد که به زحمت نیفتد.

باید دانست که حج واجب درعمر یک مرتبه بیشتر نیست و پس از ادا در صورت تمکن همه ساله مستحب است و پس از اجتماع شرایط ششگانه مذکور، واجب است در همان سال حج کند و تأخیرش به سال آینده حرام و گناه کبیره است، چنانچه گذشت. و هر گاه مسامحه کرد و در آن سال، بجا نیاورد واجب می شود که سال آینده بجا آورد، هر چند استطاعت نداشته باشد و به زحمت و مشقت بیفتد. و اگر در سالهای بعد استطاعت مالی دارد لیکن به مرضی مبتلا شده که نمی تواند حج کند وامید خوب شدن از آن مرض را هم ندارد، واجب است نایب بگیرد. یعنی یک نفر را اجیر کند که به نیابت او حج واجب را بجا آورد و مخارج اجیر راهم بدهد و چنانچه نایب نگرفت تا مرد واجب است، مخارج حج راازاصل مالش جدا کنند و برای ادای حج واجبش نایب بگیرند خواه وصیت کرده باشد یا نه و خواه غیر از این مقدار، مالی برای ورثه باشد یا نه، هر چند وارث صغیر باشد. زیرا نیابت حج واجب بر میت، مانند سایر دیون مالی است که بر ارث مقدم است، یعنی اول باید بدهیش را پرداخت، آنگاه اگر چیزی باقی ماند بین ورثه تقسیم کرد.

در صورتی که میت وصیت به حج کرده باشد، باید مخارج حجش را از ثلث مالش محسوب کنند.

نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است: نایب گرفتن برای حج

مستحبی، از طرف زنده یا مرده مستحب است. چنانچه در وسائل،روایت کرده که محمد بن عیسی یقطینی می گوید: حضرت رضا علیه السلام مالی نزد من فرستاد که از طرف آن حضرت خودم و برادرم موسی و یونس بن عبدالرحمن حج کنیم.

عبدالله بن سنان می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که شخصی بر آن حضرت وارد شد. امام علیه السلام سی دینار به او دادند که به نیابت فرزند آن حضرت، اسماعیل، که مرده بود حج کند و حضرت تمام افعال عمره و حج را بر او شرط کردند که به نیابت اسماعیل بجا آورد. پس ازآن فرمود: اگر چنین کنی برای اسماعیل ثواب یک حج مستحبی است که از مالش خرج شده و برای تو ثواب نه حج است که بدن خود را به زحمت انداختی[1].

باید پرهیزگار نایب امام شود: در وسائل الشیعه است که ابو محمد دعلجی دو پسر داشت، یکی اهل ورع و تقوا و دیگری فاسق. بعضی از شیعیان مبلغی به او دادند که از طرف حضرت حجة بن الحسن علیه السلام برای حج نایب بگیرد و این امر عبادت حسنه شیعیان بوده است. پس ابو محمد آن مبلغ را به فرزند فاسق خود داده و با او حج کرد. ابو محمد گوید: روز عرفه جوانی گندم گون و خوش روی و خوش لباسی را دیدم که بیش از همه به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم از عرفات به سوی مشعر شد به من توجه کرد و فرمود: ای شیخ، از خدا شرم نداری؟ گفتم: از چه باب؟ فرمود: حجی به تو دادند به نیابت کسی که می دانی و تو آنرا به کسی می دهی که شراب می خورد و صرف فسق می کند و نمی ترسی که چشمت کور شود. و اشاره به چشم من فرمود و من خجل شدم و چون به خود آمدم، هر چند نظر کردم او را نیافتم و پیش از تمام شدن چهل روز در همان چشمش قرحه پیدا شد و نابینا گردید.

در کتاب کافی از موسی بن قاسم روایت کرده که گفت: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: من خواستم از طرف شما و پدرانتان طواف کنم، بعضی گفتند: برای

۱ــ عن عبدالله بن سنان قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه رجل فاعطاه ثلاثین دیناراً یحج بها عن اسمعیل و لم یترك شیئاً من العمرة و الحج الا اشترط علیه ثم قال علیه السلام یا هذا ان انت فعلت هذا کان لاسمعیل حجة بما انفق من ماله و لك تسع بما اتعبت من بدنك (کافی ج ٤ ص ٢٤٨).

امام طواف کردن جایز نیست. حضرت فرمود، بلکه طواف کن آنچه می توانی. همانا این کار جایز است. راوی گفت: پس از سه سال دیگر، خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: چند سال قبل از شما رخصت طلبیدم که برای شما و پدرانتان طواف کنم، شما اذن دادید، پس من طواف کردم آنچه خدا خواسته بود. پس طواف کردم روزی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و روزی برای امیرالمؤمنین علیه السلام تا روز آخر که برای شما طواف کردم. ای آقای من، این جماعتی که ذکر کردم (محمد و آل محمد، صلی الله علیه و آله) کسانیند که ولایتشان را دین خود قرار داده‌ام. حضرت فرمود: در این حال متدین شدی به دینی که خدا از بندگانش جز آنرا نمی پذیرد.

پس گفتم: بسا باشد که برای مادرت حضرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و بسا هم نکردم حضرت فرمود: بسیار کن این کار را، همانا، این کار افضل کارهائی است که تو، به آن عمل می کنی.

اسرار وجوب حج: درچند روایت از طریق اهلبیت علیهم السلام اشاراتی به اسرار وجوب حج و حکمتهای مناسک آن شده است. از آن جمله در وسائل الشیعه از حضرت رضا علیه السلام روایتی نقل نموده که خلاصه مضمون آن نقل می شود:

می فرماید: این است و جز این نیست که مردم به حج امر کرده شدند تا بهره‌هائی (مادی و معنوی) نصیبشان گردد.

۱ــ وارد شدن بر بساط قرب حضرت آفریدگار.

۲ــ رسیدن‌به پاداشهای زیاد.

۳ــ پاک شدن از گناهانی که بجا آورده، در حالیکه از گذشته هایش پشیمان است و در آتیه می خواهد بندگی و اطاعت خدا نماید.

٤ــ خرج کردن اموال در راه خدا و به زحمت انداختن بدنها برای خدا.

۵ــ جدا شدن از خانوداه و ترک علاقهٔ آنها.

٦ــ بازداشتن نفس از خوشیها و واقع شدن در سرما و گرما با خضوع و شکستگی و ذلت به درگاه خداوند و خلاصه، قطع تمام علاقه ها و توجه تام به پروردگار.

۷ــ رسیدن بهره‌های بسیاری به تمام مسلمانان جهان، چه آنهائی که در مکه اند و چه آنهائی که در شهرهای دیگر. یعنی چه بسیار اشخاصی که به وسیله تجارت و حمل جنس و خرید و فروش و کسب و کرایه دادن، بهره‌های سرشار می برند و چه بسیار

تهیدستانی که بهره‌مند می شوند و چه بسیار حاجتهای مسلمانان که به وسیله اجتماعشان در یک محل اصلاح می شود.

۸ــ به وسیلهٔ اجتماع در حج، عقائد حقه و احکام دینی به مردم بی خبر ابلاغ می شود و اخبار اهلبیت علیهم السلام به همه می رسد.

بندگی خدا ـ تشبه به ملائکه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ نهج البلاغه می فرماید: «خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آنرا قبلهٔ مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد می شوند مانند ورود چهارپایان (ازدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهارپایان تشنه است بر سر آب) و اشتیاق دارند آمدن به آنجا را مانند اشتیاق کبوتران (بآشیانه خود) خداوند سبحان آن خانه را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آنان به عزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای رفتن به آنجا). و فرمان او را تصدیق‌کرده، انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده، خود را به ملائکه که عرش خدای تعالی را طواف می کنند تشبیه نمودند. سود بسیاری در بازرگانی بندگی پرستش حقتعالی (بوسیلهٔ سرمایهٔ ایمانی) به دست می آورند و میشتابند و از هم پیشی می گیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانهٔ اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن به آنجا را امر کرد پس (در سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۷) فرمود حج بیت الحرام، حق خدای تعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است)، بر کسی که رفتن به آنجا را توانائی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) به خدای تعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (به ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زیانرا کسی برد که نافرمانی کند)[1]».

نراقی در معراج السعاده، اسرار باطنی و معنوی حج را به عباراتی شیرین و مضامین زیبائی متذکر شده‌که به پاره‌ای از جملاتش در اینجا اشاره می شود: حج، اعظم ارکان دین وعمدهٔ چیزهائی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می سازد و آن اهم تکالیف الهیه و اصعب عبادات بدنیه است. تارک آن از خیل یهود و نصارا

۱ــ نهج البلاغه جلد اول ترجمه فیض الاسلام خطبه ۲ صفحه ۳۲.

محسوب و از بهشت برین محجوب است. و اخبار در فضیلت آن و ذم تارک آن مشهور و در کتب اخبار مسطور است.

غرض اصلی از خلقت انسان، شناختن خداو وصول به‌مرتبه محبت و انس با او است و آن موقوف است بر صفای نفس. و تجرد آن موقوف است بر دوری از شهوات طبیعیه و بازداشتن نفس از لذات شهویه و ترک متاع و زخارف دنیویه و صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقه و مداومت به یاد خدا و متوجه ساختن‌دل به او. از این جهت خدای تعالی قرار عباداتی را فرمود که متضمن این امور هستند. چه، بعضی ازعبادات بذل مال است در راه خدا که باعث دل کندگی از متاع دنیوی می گردد چون زکات و خمس و صدقات. و بعضی متضمن ترک شهوات و لذات است چون روزه. و بعضی مشتمل بر یاد خدا و متوجه ساختن دل به او و صرف اعضا درعبادت او است چون نماز. و از میان عبادات، حج مشتمل بر همهٔ این امور است با زیادتی. چه در آن است ترک وطن و مشقت بدن و بذل مال و قطع آمال و تحمل مشقت و تجدید میثاق الهی و طواف و دعا و نماز با اشتمال اموری که مردم به آنها انس نگرفته اند و عقول سر آنها را نمی فهمد مثل سنگریزه‌زدن وهروله کردن میان صفاو مروه. چه، به امثال این اعمال کمال بندگی و غایت ذلت و خواری ظاهر می شود. زیراکه سایر عبادات،اعمالی هستند که بسیاری از عقول علت آنرا می فهمند و به اینجهت طبع را به آنها انس و نفس را میل حاصل می گردد. و اما بعضی اعمال حج اموری است که عقول امثال ما را راهی بفهمیدن سر آنها نیست. پس بجا آوردن آنها نیست، مگر به‌جهت اطاعت امر و بندگی مولای خود و در چنین عملی اظهار بندگی بیشتر است. چه، بندگی حقیقی در آن است که در فعل آن سببی به جز اطاعت مولا نباشد و از این جهت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خصوص حج فرموده: «**لبیك بحجة حقاً تعبداً ورقاً**» یعنی، خداوندا، اجابت ترا به حج کردم ازراه بندگی و رقیت،و درعبادات دیگر چنین نفرمود. پس چنین عبادتی که عقل کسی به جهت آن نرسد، در اظهار بندگی کاملتر است. پس تعجب بعضی مردمان از این افعال عجیبه، ناشی از جهل ایشان است به اسرارعبودیت وبندگی واین سر درقرارحج است.

با وجود اینکه در هر عملی از اعمال آن نمونهٔ حالی از حالات آخرت یا متضمن اسرار دیگر است، چنانچه به آن اشاره خواهد شد، علاوه بر اینها اینکه، عبادت، حج لازم دارد. اجتماع اهل عالم را در موضعی که ملائکه نزول وحی در آنجا آمد و شد نموده و به

خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده‌اند و سابق بر آن منزل خلیل رب جلیل بوده و ملائکه در آنجا بر او نزول کرده‌اند بلکه آن مکان مقدس سر زمینی است که پیوسته منزلگاه جل انبیا از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و همیشه مهبط وحی و محل نزول کرو بیان بوده و در آنجا سید انبیا صلی الله علیه و آله متولد گشته و قدم همایون او و سایر انبیا به اکثر این سرزمین رسیده و خداوند ذوالجلال آنرا خانهٔ خود نامیده و به جهت عبادت بندگان خود بر پا داشته و اطراف و حوالی حرم خانه خود را حرمگاه آن قرار داده و عرفات را مثل میدانی در ابتدای حرمخانهٔ خود کرده و اذیت حیوانات و کندن درختان و نباتات را به‌جهت اکرام خانه خود در آنجا حرام نموده و مقرر فرموده که زیارت کنندگان از راههای دور و ولایات بعیده ژولیده مو و غبار آلوده قصد آنجا کنند، تا تواضع از برای صاحب خانه نموده باشند. با اعتراف ایشان که او منزه از زمان و مکان است.

و شکی نیست که اجتماع درچنین موضعی مکرم، با وجود اینکه باعث حصول الفت و مصاحبت مردمان و رسیدن به خدمت خوبان که از اطراف عالم به حج می آیند و سرعت اجابت دعوات است و موجب یاد آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگی او و سعی و اهتمام او در ترویج دین الهی و نشر احکام خدائی می شود و این سبب رقت قلب و صفای نفس می گردد[1].

۱ــ برای دانستن اسرار و آداب باطنی مناسک حج به کتاب مزبور مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

۳۹ـ ترک یکی ازواجبات

سی و نهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، ترک کردن چیزی از واجبات الهی است. چنانچه در صحیحهٔ عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است که می‌فرماید: «ترک کردن چیزی از آنچه خدا واجب فرموده گناه کبیره است». زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرکس نماز را عمداً ترک کند پس از ذمه و امان خدا و رسول او بیرون است».

«**او شیئاً مما فرض الله**» لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ترك الصلوة متعمداً فقد بریء من ذمة الله و ذمة رسوله.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ترک کردن چیزی را که خداوند به آن امر فرموده، از کفر است». چنانچه خداوند فرموده: (**افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض** تا آخر آیه، سورهٔ بقره، آیه ۸٤) آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی وفرمان الهی می گرو ید و به بعضی دیگر کافر می شو ید؟ چیست سزای هر که از شما این کار را می کند جز خواری در زندگی دنیاو در قیامت به سخت ترین عذاب دچار شود و خداوند از آنچه شما می کنید غافل نیست. امام علیه السلام فرمود: خدا آنها راکافر دانسته به واسطهٔ ترک آنچه خدا به آنها فرمان داده است و نسبت ایمان بدانها داده ولی از آنها نپذیرفته و ایمانشان راسودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و فرموده‌است: نیست جزای ایشان

جز رسوائی در دنیاو عذاب سخت‌تر در آخرت[1].

و خلاصه معنی حدیث شریف این است که: ترک کردن واجبی از واجبات الهی، مرتبه‌ای از مراتب کفر است چنانچه در آیهٔ مزبور می‌فرماید: «و به پاره‌ای از دستورات، کفر می ورزید». از این حدیث معلوم می شود که ترک واجب از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است. چنانچه در آخر آیه می‌فرماید «و سزای چنین کسی نیست چیزی، مگر رسوائی در دنیاو عذاب سخت‌تر در آخرت...».

و نیز آن حضرت می‌فرماید: بنده‌ای که یکی ازواجبات الهی راترک کند یا یکی از گناهان کبیره را بجا آورد، خداوند به نظر رحمت به او نمی‌نگرد و او را پاک نمی‌فرماید. راوی تعجب کرده، گفت: آیا خدا به چنین کسی نظر رحمت نمی‌فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: بلی،زیرا چنین شخصی مشرک شده و برای خدا شریکی قرار داده است. باز تعجب می کند و می گو ید: آیامشرک شده؟ امام علیه السلام فرمود: آری زیرا خداوند امر به چیزی فرموده و شیطان هم او را به چیزی امر کرده (یعنی ترک آنچه خدا به او امر فرموده است) پس آنچه را خدا امر فرموده بود، ترک کرده و به امر شیطان رو آورده (از ترک واجب و فعل حرام). پس چنین شخصی در اثر اطاعتش از شیطان در درکهٔ هفتم دوزخ (که جای منافقین است) با شیطان خواهد بود[2].

از بیان امام علیه السلام ظاهر می شود که مراد به شرک در اینجا، شرک درمقام اطاعت است به تفصیلی که در بحث شرک گذشت.

۱ــ والوجه الرابع من الکفر ترك ما امر الله عزوجل به وهو قول‌الله عزوجل «و اذ اخذنامیثاقکم لا تسفکون دمائکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالا ثم والعدوان وان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فماجزاء من یفعل ذلك منکم» فکفر هم بترك ما امر الله عزوجل به و نسبهم الی الایمان و لم یقبله منهم و لم ینفعهم عنده فقال «فما جزاء من یفعل ذلك منکم الاخزی فی الحیوةالدنیا و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون» (اصول کافی باب وجوه الکفر ج ۲ الوجه الرابع من وجوه الکفر).

۲ــ ولاینظر الله الی عبده ولایزکیه لوترك فریضة من فرائض الله او ارتکب کبیرة من الکبائر قلت لاینظر الله الیه قال علیه السلام نعم قد اشرك بالله قلت اشرك بالله قال علیه السلام نعم ان الله امره بامرو امره ابلیس بامر فترك ما امرالله عزوجل و به صار الی ما امر به ابلیس فهذا مع ابلیس فی الدرك السابع من النار (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۲۵).

فتنه و عذاب دردناک: از جمله آیاتی‌که در آن سخت تهدید شده و وعدهٔ عذاب بر مخالفت امر وجوبی خداوند شده، در سوره نور است که می فرماید: «باید بترسند کسانی که از اطاعت امر خدا مخالفت می ورزند که به ایشان بلائی برسد یا عذاب دردناکی»[1].

بعضی از مفسرین گفته‌اند ممکن است مراد از فتنه، بلای دنیوی باشد و عذاب الیم در آخرت و ممکن است فتنه و عذاب هر دو اخروی باشد.

در باب اهمیت ادای واجبات، روایات بسیار رسیده از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «خداوند شب معراج به من فرمود: نزدیک نمی شود بنده‌ای از بندگانم به من به چیزی مانند عمل کردن به آنچه بر او واجب کرده‌ام»[2].

و نیز فرمود: «به واجبات عمل کن تا با تقواترین مردم باشی»[3] و در روایت دیگر فرموده بهترین مردم خواهی بود.

واجبات چیست؟: هر چیزی که خداوند به آن امر فرموه، به طوری که در بجا آوردنش ثواب و در ترکش وعدهٔ عذاب داده باشد، آنرا فریضه و واجب می گویند. و فریضه‌های الهی بسیار است، ولی مهمترین آنها که اساس و بنای دین اسلام بر آنها است، پنج چیز است: نماز، روزه، حج، زکات،ولایت.درپاره‌ای از روایات، از این پنج چیز، به ارکان دین و شرایع اسلام تعبیر شده است. صاحب وسائل پس از نقل چندین روایت به این مضمون می‌فرماید: که امر به معروف و نهی از منکر یکی از اقسام جهاد است و جهاد هم از توابع ولایت است. چنانچه در روایت به این مطلب اشاره شده است و چون خمس به تفصیلی که گذشت برای سادات بدل زکات است و تبری هم جزء مهم ولایت می باشد. پس فروع دین و ارکان آن ده تا است: نماز، روزه،حج،زکات،خمس، جهاد، امر به‌معروف، نهی از منکر، تولی و تبری. وترک نماز وحج و زکات و خمس گناه کبیره است و قبلاً ذکر شد .

اینک به بقیه به طور اجمال اشاره می شود:

۱ــ فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبم فتنة او یصیبهم عذاب الیم. (سوره نور آیه ۶۳).

۲ــ قال صلی الله علیه و آله قال الله تعالی لیلة المعراج و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه (کافی ج ۲ ص ۸۲).

۳ــ قال صلی الله علیه و آله اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس (کافی ج ۲ ص ۸۳).

روزهٔ ماه رمضان: وجوب روزهٔ رمضان از ضروریات دین اسلام ومنکر آن مرتد و واجب القتل است و اگر کسی از روی علم و عمد، بدون عذر آنراترک کند در حالی که منکر وجوبش نباشد باید او راتعزیر کرد، یعنی بیست و پنج تازیانه یا هر مقدار که حاکم شرع صلاح بداند او را بزند و اگر تکرار نمود، برای بار دوم نیز تعزیر و در مرتبه سوم باید کشته شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که یک روز از ماه مبارک رمضان را بودن عذر افطار کند، حقیقت ایمان از او بیرون می رود»[1]. و نیز فرمود: «کسی که سه مرتبه روزه ماه رمضان را بدون عذر افطار کند و او را در هر سه مرتبه نزد امام حاضر کرده باشند، در مرتبه سوم باید کشته شود[2].

جهاد در راه خدا: جهاد هم مانند نماز و روزه از ارکان و دعائم اسلام است. چنانچه در روایت به آن تصریح شده و آیات و اخبار در اهمیت و فضیلت آن و تهدید بر ترک آن بسیار است.

جهاد بر چند قسم است: اول؛ جنگ کردن با کفار ابتداءً برای دعوت کردن ایشان به اسلام و این قسم ازجهاد را شروطی است که از آن جمله اذن امام علیه السلام یانائب خاص او است و چون در زمان ما امام علیه السلام غا ئب و نائب خاص نیز ندارد، جهاد ابتدائی ساقط است.

قسم دوم، جنگ کردن با کفاری که به مسلمین هجوم کرده‌اند تا اسلام و آثار آنرا از بین ببرند. در این قسم جهاد، اذن امام علیه السلام یا نائب او شرط نیست بلکه بر عموم مسلمین حتی زنها در صورت توانائی واجب است (به وجوب کفائی) جنگ کنند و از حریم اسلام دفاع نمایند و شر اجانب و کفار را از بین ببرند.

قسم سوم؛ جنگ کردن باجمعی از کفار که برای کشتن و غارت کردن اموال جمعی از مسلمین هجوم می آورند هر چند غرضشان تغییر دین و بر انداختن اسلام نباشد در

۱ــ من افطر یوماً من شهر رمضان خرج روح الایمان منه (ثواب الاعمال صدوق فقیه ج ۲ ص ۱۱۸).

۲ــ فی موثقة سماعة قال سألته عن رجل اخذ فی شهر رمضان و قد افطر ثلاث مرات و قد رفع الی الامام ثلث مرات قال علیه السلام یقتل فی الثالثة و فی صحیحة یونس عن ابی الحسن الماضی علیه السلام اصحاب الکبائر اذا اقیم علیهم الحد مرتین قتلوا فی الثالثة (فقیه ج ۲ ص ۱۱۷).

این قسم هم اذن امام یا نائبش شرط نیست.

قسم چهارم، جهاد در مقام دفاع از جان و ناموس و مال است بر هر مسلمانی واجب است نسبت به کسی که می‌خواهد او یا مسلمان دیگری را بکشد، یابخواهد به ناموس او یا مسلمان دیگری تجاوز کند، یا بخواهد مال واجب الحفظ او، یا مسلمان دیگری را ببرد، در صورت توانائی و امن از خطر باید از خودش و دیگری دفاع کند،با رعایت شرایط دفاع و برای هر یک از این چهارقسم، احکام و فروعات زیادی است که در کتب فقهی ذکر شده است.

مرحوم کاشف الغطا در کتاب اصل الشیعه چنین می نویسد:

جهاد، سنگ پی و بن هیکل اسلام و ستون سراپردهٔ آن است که به وسیله جهاد سرادق اسلامیت بر پا و مناطق دیانت گشاده و طرائق شریعت کشیده شده و هر گاه جهاد نبود اسلام رحمت عالمیان و برکت آدمیان نمی گردید.

جهاد، بذل جان و مال و دادن فدائی و قربانی در راه حق است تا دشمن مغلوب، و ستم و تباهی در زمین به وسیله آن مرتفع گردد.

جهاد، به عقیدهٔ ما بر دو قسم است: یکی جهاد اکبر که مقاومت با دشمن داخلی یعنی نفس است تا با این جدال، صفات ناپسند نفس که جهل وتعدی و ستم و کبر و غرور و حسد و بخل و سایر رذائل می باشد از آن زائل گردد، چنانچه فرمود: «**اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك**» یعنی دشمن‌ترین دشمنان تونفس تو است که بین دو پهلو یت قرار گرفته است. دیگری، جهاد اصغر و آن مقاومت در مقابل دشمن خارجی است که دشمن حق و دشمن صلاح و فضیلت و دشمن دین باشد.

دشواری معالجهٔ نفس و برکندن صفات رذیله و غرائز ذمیمه‌ای که در نهاد آن جایگیر و مستحکم گردیده و حکم طبیعت ثانو یه پیدا نموده است، موجب آن گردیده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این نوع مجاهده را در پاره‌ای از کلمات خود به جهاد اکبر نامبرده و خود آن بزرگوار و اصحاب کبارش رضوان الله علیهم نیز در تمام طول مدت زندگیشان به هر دو جهاد، اشتغال داشته و به همین جهت، اسلام را به منتها درجهٔ عز و جلال و مجد و کمال رسانیدند و ما هر گاه عنان قلم رارها کرده، بتوانیم جهاد مسلمین را در دیروز (صدر اسلام) و حالی که امروز پیدا کرده، تصور نمائیم جای آن دارد که از دیدگان به جای اشک، خون و در عوض ناله، دلها پاره واز سینه بیرون آید. عبرات بر

عبارات و کلوم بر کلمات پیشی جو ید. تو خود بفراست دریاب که خامهٔ مرا چه چیز بسته و جلوگیر بیان من گشته و چه چیز دل مرا گداخته و اندوه مرا به هیجان آورده و حتی آزادی گفتار و اظهار راز درون را از من سلب نموده.

امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف، یعنی وا داشتن دیگری را بر اطاعت، و نهی از منکر، یعنی باز داشتن دیگری را از معصیت، هر دو مانند شش واجب گذشته، ازارکان و اهم فرائض اسلام می‌باشد و شعبه‌ای از جهاد است. چنانچه در روایات کثیره تصریح گردیده و امر اکید بر آن و تهدید شدید بر ترکش در آیات و روایات بسیار رسیده و اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می شود:

در سورهٔ آل عمران می فرماید: «باید برخی از شما، مسلمانان را بخیر و صلاح دعوت کنند و ایشان را به نیکی، امر و از بدی، نهی نمایند. این گروه به حقیقت رستگارانند»[1].

در این آیه خداوند باتأکید، تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر راواجب فرموده و در جای دیگر همین سوره می‌فرماید: «شما مسلمانان بهترین امتی هستید (یا بودید)که خدا برای مردم جهان نمایان فرمود، زیرا شماامر به‌معروف و نهی از منکر می کنید و ایمان به خدا دارید»[2].

در سوره مائده، در مقام توبیخ و سرزنش کسانی که نهی از منکر راترک کردند می‌فرماید: «چرا علمای یهود و نصارا،ملت خود را از گفتارهای گناه (مانند تحریف کتاب و گفتار بر خلاف حق) و رشوه‌خواری و حرام خواری باز نمی دارند؟ راستی چه رفتار بدی است که می کنند»[3].

در قصهٔ اصحاب سبت[4]، چنین می فرماید: «آنها قومی بودند که به آنچه خداوند

۱ــ و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئك هم المفلحون. (سوره ۳ آیه ۱۰۳).

۲ــ کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله (سوره ۳ آیه ۱۰۹).

۳ــ لولا ینهیهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و اکلهم السحت لبئس ماکانوا یصنعون (سوره ۵ آیه ٦۲).

٤ــ سورهٔ ٦ آیات ۱٦۲ و ۱٦٦.

بر آنها حرام فرموده بود، از صید کردن ماهی در روز شنبه، مخالفت کردند و جمعی از ایشان، آنها را اندرز داده ونهی از منکر می کردند و جمعی دیگر ساکت بوده ونهی از منکر نمی کردند بلکه به نهی کنندگان می گفتند: ساکت شوید و با ایشان کاری نداشته باشید زیرا اینها باید هلاک شوند.

چون آن قوم در معصیت فرو رفتند، عذاب الهی بر آنها نازل شد و تنها نهی کنندگان از منکر نجات یافتند و بقیه یعنی‌گنه کاران و کسانی که نهی از منکر نکردند همه به صورت میمون،مسخ شده و هلاک شدند»[1].

از این آیات شریف، به خوبی دانسته می شود که ترک امر به معروف و نهی از منکر از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده و ترک کننده نهی ازمنکر، با بجا آورندهٔ آن در استحقاق عذاب برابرند. زیرا اگر فاعل منکر حرامی بجا آورده، ترک کننده نهی از منکر، اهم واجب الهی را که نهی از منکر است، ترک کرده و فاسق شده است[2].

و نیز می فرماید: «لعنت کرده شدند آنان که کافر شدند از یهودان بر زبان داود علیه السلام (چون امر او را در صید ماهی نکردن روز شنبه اطاعت نکردند) و بر زبان عیسی بن مریم (که اصحاب مائده را لعن و نفرین کرد) این لعن شنیع که سبب مسخ شدن آنها شده به سبب آن بود که در مخالفت ازحد گذشتند و بعضی از ایشان بعضی را از کار زشتی که می کردند باز نمی داشتند. هر آینه بدکاری می کردند»[3].

در این آیه، تهدید بزرگی برای ترک کننده گان نهی از منکر است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «این جماعتی که در اثر نهی از منکر نکردن، مورد لعن پیغمبران شدند و مسخ گردیدند، هیچگاه با اهل معصیت شرکت نمی کردند و در مجالس ایشان حاضر نمی‌شدند. لیکن هر گاه آنها را می دیدند در

۱ــ انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون (سوره ۷ آیه ۱۶۵).

۲ــ در تفسیر المیزان روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیات مطابق آنچه ذکر شد نقل کرده است به آنجا رجوع شود. (المیزان ج ۳ ص ۳۷۲).

۳ــ لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود وعیسی بن مریم ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون (سورهٔ ۵ آیه ۷۸ ـ ۷۹).

رو یشان می خندیدند و با آنها انس می گرفتند»[1].

امر به معروف و نهی از منکر در اخبار: حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نکنید بدهاتان بر شما مسلط می شوند پس خوبانتان هر چه دعا کنند، مستجاب نمی شود»[2].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه امت من، امر به معروف ونهی از منکر راترک کنند، پس رسیدن عذاب و قهر الهی رامنتظر باشند»[3]. و نیز

۱ــ وسائل کتاب امر به معروف صفحه ۵۱۰.

۲ــ وسائل الشیعه.

۳ــ اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف و نهی‌عن المنکر فلیأذنوا بوقاع من الله. (وسائل الشیعه).

مرحوم آیة الله کاشف الغطا، در کتاب اصل الشیعه چنین مرقوم داشته: امر به معروف و نهی از منکر شرعاً و عقلا از مهمترین واجبات است و اساسی است از اساسهائی که دین اسلام بر آن نهاده است این دوموضوع از افضل عبادات و اکمل طاعات و دری از درهای جهاد و دعوت به سوی حق و راهی برای هدایت خلق و مقاومت در برابر ضلالت و باطل است و آن چیزی است که هیچ قومی آنراترک ننموده مگر اینکه خداوندش به ذلت گرفتار و به لباس بدبختی ملبس فرموده تا فریسهٔ هر درنده و طعمهٔ هر ستمکار گردید.

احادیث واخباری که از صاحب شریعت اسلامی و ائمهٔ معصومین علیهم السلام در تحریص و ترغیب براجرای این و تحذیر و تهدید ازترک آن رسیده وبیان مفاسد ومضار در اهمال آنها وارد گردیده است، پشتها را می شکند و کمرها را خم می کند. بلکه بیان آنچه ما را از سستی و بی علاقگی در عمل به این واجب ترسانیده و نتایج آنرا به ما گوشزد فرموه‌اند، محتاج به دلیل و برهان نیست و ثمر ترک آنرا برأی العین ملاحظه می نمائیم. ایکاش به همان ترک امر به معروف ونهی از منکر اکتفا می شدواز آن تجاوز ننموده، منکر را به معروف ومعروف را به منکر تبدیل نمی‌نمودیم، امر کننده به معروف، خود تارک آن نمی شد و نهی کننده ازمنکر، خود فاعل آن نمی گردید. ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس.

سپس در پاورقی چنین مرقوم داشته: خدای تعالی در دین اسلام، تمام قوانین سیاست دینی و مدنی وامهات و اسباب سعادت و ترقی را گرد آورده است و چون شارع آن برای بشر جعل احکام و وضع حدود و قیود فرموده، اوامر و نواهی را به منزله قوه تشریعیه و مقننه قرار داد این قوه طبعاً محتاج به قوه تنفیذیة است اجرا و تنفیذ آنرا به عهده تمام مسلمین واگذارد و بر هر مسلمی امر به معروف و نهی از منکر را واجب ساخته تا هر فردی خود را قوه اجرائیهٔ این احکام بداند و به مصداق «کلکم راع و

←

می‌فرماید: «خداوند دشمن می‌دارد مؤمن ناتوانی را که دین ندارد. گفته شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چنین شخصی کیست؟ فرمود کسی است که نهی از منکر نمی‌کند»[1].

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند به شعیب وحی فرمود که یکصد هزار نفر از قوم ترا هلاک خواهم کرد؛ چهل هزار نفر از اشرار و شصت هزار نفر از خوبان آنها را. شعیب گفت: پروردگارا، اشرار سزاوار عذابند، نیکان چرا؟ فرمود: چون با اهل معصیت سازش کردند و برای غضب من بر آنها غضب نکردند و آنها را نهی ننمودند»[2].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «عذاب سخت برای قومی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند»[3].

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «جز این نیست که خداوند لعنت نفرموده جماعت پیشینیان از شما را، مگر به واسطهٔ ترک امر به معروف و نهی از منکر. پس نادانان را از گناه کردن و دانایان را به سبب ترک نهی از منکر لعنت فرمود[4]».

شرایط امر به معروف و نهی از منکر: با بودن چهار شرط، امر به معرف و نهی از منکر واجب می‌شود:

۱ــ علم به معروف و منکر ــ چیزی را که می‌خواهد به دیگری امر کند و وادارد که بجا آورد، باید یقین به واجب بودنش داشته باشد. مثل اینکه از ضروریات دین یا موارد اتفاق تمام علما و مجتهدین باشد و اگر مسئله اختلافی باشد، امر به آن واجب نیست.

کلکم مسئول عن رعیته» یعنی هر فردی به منزله شبان، و هر شبانی مسؤول گوسفندان خود است. تمام افرد را مراقب اعمال یکدیگر قرار داده و بر هر نفری ۳ امر واجب فرموده: هم خود بیاموزد و بدان عمل کند و هم به دیگری بیاموزد و هم غیر خود را وادار به علم و عمل نماید.

۱ــ ان الله عزوجل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لادین له فقیل و ما المؤمن الضعیف الذی لادین له قال صلی الله علیه و آله الذی لاینهی عن المنکر (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۷).

۲ــ وسائل الشیعه.

۳ــ و یل لقوم لایدینون الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر (وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۳).

٤ــ فان الله لم یلعن القرن الماضی بین ایدیکم الالترکهم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فلعن الله السفهاء لرکوب المعاصی و الحلماء لترك التناهی (نهج البلاغه صبحی الصالح خطبه ۱۹۲ ص ۲۹۹).

زیرا ممکن است کسی که آنرا ترک می‌کند، از کسی که آنرا واجب نمی‌داند تقلید کند.

و نیز در صورتی که احتمال دهد ترک کنندهٔ واجب، عذر شرعی یاعقلی داشته واجب نیست به آن امر کند. و همچنین در نهی از منکر،باید حرام بودن چیزی که می‌خواهد از آن نهی کند، مسلم باشد. مثلاً اگر ببیند کسی غیبت مسلمانی را می‌کند واحتمال دهد این غیبت نزد او از مواردی است که شرعاً اذن داده شده، نهی کردنش واجب نیست، بلکه اگر موجب هتک او شود، جایز نیست. بالجمله چیزی را که می‌خواهد به آن امر کند باید معروف بودنش را (حکماً و موضوعاً) بداند. و چیزی را که می‌خواهد از آن نهی کند، منکر بودنش (حکماً و موضوعاً) مسلم و قطعی باشد.

۲ــ احتمال فایده و اثر بر امر و نهی باشد. پس اگر یقین دارد که امر و نهیش فایده ندارد واجب نیست.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد؟ ازمعنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین اقسام جهاد، گفتن کلمهٔ حقی نزد پیشوای ستمکار است. امام علیه السلام فرمود: «در موردی است که امر کند او را بعد از شناسائی و از او هم بپذیرد و اگر می‌داند نمی‌پذیرد پس نگوید»[1].

و ظاهر این حدیث آن است که گمان به تأثیر داشته باشد.

ونیز می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر باید نسبت به‌مؤمن پندپذیری باشد تا پند گیرد، یا جاهل دانش طلبی باشد تا دانا شود. اما صاحب قدرتی که حاضر به پند شنیدن و یادگرفتن نیست پس لازم نیست او را امر و نهی کرد (چون فایده ندارد)[2]».

۳ــ کسی که معروف را ترک کرده یا منکر را مرتکب شده، در ترک واجب یا فعل حرام مصر و مستمر باشد پس اگر از کارخود پشیمان شده و از آن معصیت دست

۱ــ قال مسعده سمعت ابا عبدالله علیه السلام و سئل عن الحدیث الذی جاء عن النبی صلی الله علیه و آله ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر قال علیه السلام هذا علی أن یأمره بعد معرفته و هو مع ذلك یقبل منه والا فلا (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ٤۰۰).

۲ــ وسائل الشیعه کتاب امر به معروف: قال ابو عبد الله علیه السلام انما یؤمر بالمعروف و ینهی عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم فاما صاحب سوط او سیف فلا. (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ٤۰۱).

برداشته، امر و نهی اوساقط است وجمعی از فقهـا فرموده‌اند: در صورتی که نشانهٔ پیشمانی از او ظاهر باشد و عزم بر ترک آن گناه هو یدا گردد، باز هم ساقط است. هر چند ترک حرام یا فعل واجب از آن شخص معلوم نباشد.

٤ــ مفسده و ضرری بر امر ونهی نباشد. بنابراین اگر در امر به معروف یا نهی از منکری گمان ضرری بر جان، یا آبرو، یا مال خود، یا مسلمانی داده شود، وجوبش ساقط می‌شود. اما حدیثی که رسیده: «گرامی ترین شهیدان کسی است که سخن حقی نزد ظالمی بگوید و آن ظالم او را بکشد» حمل شده در صورتی که ابتدا، ظـن ضرر و مفسده نداشته بلکه گمانش این است که ضرری متوجهش نیست پس حق را می گوید و کشته می‌شود.

ضرر موهوم یاجزئی قابل اعتنا نیست: اما احادیثی که در مذمت ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر ازجهت ضرر رسیده مانند حدیث طولانی که جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که در آخر الزمان جمعی ریاکار و کم عقل می‌آیند. تا اینکه می‌فرماید: واجب نمی‌دانند امر به معروف و نهی از منکر را، مگر هنگامی که از ضرر در امان باشند و برای خودشان رخصتها و عذرها می طلبند. یعنی برای فرار ازنهی از منکر، عذر تراشی می کنند. آنگاه می‌فرماید: نماز و روزه و چیزهائی که هیچ ضرری نه در نفس و نه در مال آنها ندارد، بجا می‌آورند و اگر این اعمال ضرری به حالشان داشت، آنر نیز ترک می کردند، چنانچه بزرگترین واجب الهی را که امر به معروف و نهی از منکر است ترک کردند برای ترس رسیدن‌ضرر به آنها[1]. این قبیل اخبار، به دو وجه ممکن است حمل شود:

۱ــ مراد ازضرر در این روایات، ضرر موهوم یا مشکوک باشد، یعنی بدون داشتن علم باطن به ضرر، بلکه به مجرد احتمال اینکه شاید از جهت امر و نهی به او ضرری برسد، آنرا ترک می کنند و ظاهر است که چنین حالی دلیل بر ضعف ایمان و سستی دینداری است و لذا مورد توبیخ واقع شده است.

۲ــ وجه دیگر آنکه مراد، ضرر جزئی وکمی است که نزد عاقل دیندار قابل اعتنـا

۱ــ لایوجبون امراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر الا اذا آمنوا الضرر و یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر... (کافی ج ۵ ص ۵۵).

نیست. و گاه میشود به توهم محروم شدن از نفعی که از مرتکب حرام طمع دارد، او را نهی نمی کند در حالی که او را نزد خداوند عذری در ترک نهی از منکر نیست.

خلاصه، هر گاه مفسده و ضرری‌که مورد اعتنای عقلا است، معلوم یا مظنون باشد که اگر امر به معروف یانهی از منکری کرد به او می رسد، در این حال وجوب امر و نهی ساقط می‌شود.

اهم و مهم رابايد رعايت كرد: باید دانست که سقوط وجوب در صورتی است که در ترک امر و نهی هم ضرری نباشد وگرنه باید رعایت مراتب ضرر شود. یعنی اگر ضرر ترک امر به معروف و نهی از منکر بیشتر از بـجا آوردنش باشد، باید ترک نکند و اگر ضررش بیشتر از ترکش باشد، نباید ترک بکند. مثلاً اگر ببیند مسلمانی را بناحق می‌خواهند بکشند یا به ناموس یا عرض او تجاوز کنند و او می تواند جلوگیری کند و مانع شود و اثر هم می کند ـ لیکن پس از دشنام شنیدن و قدری ناراحتی و آزار کشیدن ـ در اینجا باید نهی از منکر کند زیرا ضرری که به او ازناحیه نهی ازمنکر می رسد، نسبت به ضرری که به مسلمان دیگر ازناحیه ترک نهی او وارد می‌شود، ناچیز است.

و چون بنابر اختصار است، از بسط مقال خودداری می‌شود.

مراتب نهی از منکر: نهی از منکر سه مرتبه دارد: انکار به قلب و زبان و دست و هر یک از این سه مرتبه را درجاتی است که رعایت آنها واجب، یعنی تا مرتبه سهل تر و درجهٔ آسانتر ممکن است اثر کند. انکار به مرتبه و درجه سخت‌تر جایز نیست به شرحی که ذکر می‌شود:

۱ــ انکار قلبی ــ لازمهٔ ایمان، آن است که شخص از هر منکر و حرامی بدش بیاید و متنفر باشد و هر معروف و کار نیکی را دوست بدارد. هر گاه مقابل حرامی واقع شد باید کراهت قلبی خودش را آشکار کند و از آن حرام رو برگرداند و به مرتکب‌آن رو را ترش کند و سخن نگوید. یا اگر مجبور است، هنگام تکلم رو را برگرداند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که با روهای ترش و درهم کشیده با اهل معصیت برخورد نمائیم»[1]. و حضرت

۱ــ امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقی اهل المعاصی بوجوة مکفهرة (وسائل ج ۱۱ ص ٤۱۳).

صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند دو ملک را برای هلاک کردن اهل شهری فرستاد. چون وارد آن شهر شدند، عابدی را دیدند که مشغول عبادت است. گفتند: پروردگارا فلان بندهٔ تو مشغول عبادت تو است، چگونه این شهر را عذاب کنیم؟ ندا رسید: به این شخص اعتنائی نیست، زیرا هیچگاه برای ما غضب نکرد و روی خود را برابر گنهکاران ترش و درهم کشیده ننمود»[1].

حضرت صادق علیه السلام جمعی از اصحاب خود را برای ترک نهی از منکر سرزنش فرمود. راوی گفت: نهی می کنیم، ولی نمی‌پذیرند و ترک از منکر نمی کنند. فرمود: «از مصاحبتشان خود داری کرده و در مجالسشان حاضر نشوید»[2].

در حدیث دیگر فرمود: «به فاعل منکر بگوئید: یا از ما برکنار باش یا منکر را ترک کن و اگر قبول نکرد از او پرهیز کنید و بر کنار باشید».

تا می‌شود به این مرتبه نهی از منکر کرد، نباید به مراتب بعد نهی کرد. چنانچه در همین مرتبه هم تا درجهٔ آسان میسر است و اثر دارد، به درجهٔ سخت‌تر نباید عمل کرد. مثل اینکه رو ترش کردن را مقدم بر اعراض و آنرا مقدم بر ترک صحبت باید قرار دهد و خلاصه ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود.

گاه می‌شود که نسبت به بعضی اشخاص، درجهٔ اول نهی که فقط انکار قلبی است، دشوارتر است از مرتبهٔ دوم که انکار زبانی است. مثل اینکه کلام نرم آسانتر از اعراض و ترک صحبت است. در این صورت باید مرتبه دوم را مقدم بدارد.

۲ــ انکار به زبان ــ در آن نیز ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود. در ابتدا باید به ملایمت و سخن نرم و موعظه و نصیحت اکتفا شود. چنانچه خداوند به موسی و هارون فرمود که با فرعون به نرمی سخن بگوئید شاید متذکر شود و یا بترسد[3].

و اگر اثر نکرد، سخن درشت بگوید و در درشتی و نرمی سخن هم ملاحظه درجات آنها را باید نمود.

۳ــ در صورتی که انکار به زبان اثر نکند، انکار به دست (جوارح) است خواه

۱ــ وسائل الشعیه ج ۱۱ ص ٤١٦.

۲ــ قال علیه السلام اهجروهم واجتنبوا مجالسهم (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ٤١٥).

۳ــ و قولا له قولا لیناً لعله یتذکر او یخشی (سوره ۲۰ آیه ٤٤).

به زدن، خواه گوشمالی دادن یا غیر آن باشد. و تا اثر کردن به آسان ممکن است، به زدن سخت نباید اقدام کرد و اگر زدن مختصر فایده نداد، سخت زدن به شرطی که تأثیر داشته باشد، مانعی ندارد.

بلکه هر گاه یقین شود که منکری را که می‌خواهد نهی کند، سخت مورد خشم شارع است (مانند زنای محصنه و لواط) و احتمال می دهد، به زدنی که موجب جرح (زخم شدن) است اثر می کند و ترک می شود و ضرر فوق العاده‌ای هم به طرف نمی رسد (ضرر مختصری است که قابل جبران است) در این صورت، از باب نهی از منکر، زدن سخت نیز واجب است.

در صورتی که به هیچ وجه تأثیری ندارد، تکلیف نیز ساقط است.

مرده‌ای بین زنده‌ها: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بعضی از مؤمنین با دل و زبان و دست نهی از منکر می کنند، اینها تمام جهات خیر را دارا هستند. بعضی با دل و زبان نهی می کنند پس دو خصلت خیر در آنها است و خصلت دیگر را فاقدند. و برخی تنها به دل انکار می کنند پس یک خصلت خیر در ایشان است و دو خلصت دیگر را که اشرف است فاقدند. اما کسی که هر سه را فاقد است، پس او به منزلهٔ مرده‌ای است در بین زنده‌ها. تمام اعمال خیر و جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف و نهی از منکر نیست، مگر نسبت قطره به دریا و امر به معروف و نهی از منکر مرگ کسی رانزدیک و رزق کسی را کم نمی کند»[1].

تولی و تبری: از جملهٔ واجبات، دوست داشتن خداوند و کسانی که امر به دوستیشان فرموده که در رأس ایشان چهارده معصومند و بعد شیعیان و دوستان ایشان و ذریه طاهره و سلسلهٔ جلیلهٔ سادات از جهت انتسابشان. چنانچه در قرآن مجید، این دوستی را مزد رسالت پیغمبرش قرار داده است[2].

منظور از تبری و برائت، دشمن داشتن تمام دشمنان خدا و دشمنان دوستان خدا است که در رأس آنها غاصبین و ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. و خلاصه دشمن داشتن هر کسی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله از آن بیزارند.

۱ــ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ٤٠٤.

۲ــ قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی. (شوری آیه ۲۳).

از آن جمله، دشمن داشتن معصیت و اهل آن است. چنانچه دوست داشتن عبادت و طاعت و اهل آن داخل تولی است. آیات قرآن[1] و روایات متواتر در بزرگی و اهمیت این دو فریضه الهی که اهم ارکان دین است، بسیار است. و چون از ضروریات مذهب است احتیاجی به ذکر آنها نیست و فقط تبرکاً به چند حدیث اکتفا می شود:

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «اساس اسلام، بر پنج چیز بنا شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت وخوانده نشده به چیزی مانند خوانده شدن (و امر شدن) به ولایت»[2].

در حدیث دیگر می فرماید: «از اساس دین، دوستی با دوستان اهلبیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و پیروی و متابعت آنهااست»[3].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب خود پرسید: محکمترین رشته های ایمان (که صاحبش را نجات می دهد و به سعادت همیشگی می رساند) چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند. و بعضی گفتند: نماز، و برخی، روزه، و پاره‌ای زکات، وگروهی حج و عمره، و عده‌ای جهاد را گفتند. آنحضرت فرمود: برای آنچه گفتید، فضیلت است. لیکن محکمترین وسائل اینها نیست، بلکه آن دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدااست»[4].

۱ــ قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره و الله لایهدی القوم الفاسقین (سوره برائة آیه ٢٤).

۲ــ بنی الاسلام علی خمس: علی الصلوة و الزکوةو الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة (کافی ج ۲ ص ۱۸).

الولایة بالفتح المحبة و النصرة و بالکسر الامارة و السلطنة (مجمع البحرین).

۳ــ وولایة و لیناوعداوة عدونا والدخول مع الصادقین (کافی ج ۲ ص ۱۸).

٤ــ عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه ای عری الایمان اوثق فقالوا الله و رسوله اعلم و قال بعضهم الصلوة و قال بعضهم الزکوة و قال بعضهم الصیام وقال بعضهم الحج و العمرة و قال بعضهم الجهاد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل ما قلتم فضل و لیس به و لکن او ثق عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله و توالی اولیاء الله و التبری من اعداء الله (کافی ج ۲ ص ۱۲۵).

در مکتوب حضرت رضا علیه السلام در ضمن بیان شرایع اسلام می فرماید: «واجب است برائت و بیزاری از کسانی که به آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم نمودند. و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و جنگ کنندگان در صفین در رکاب معاو یه ملعون و خوارج نهروان) و بیزاری از کسانی که منکر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شدند اولشان و آخرشان.

و واجب است دوستی علی علیه السلام و تابعین او مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و ابو الهیثم و سهل بن حنیف وعبادة بن الصامت و ابو ایوب الانصاری و خزیمة بن ثابت و ابو سعید خدری و نظایرایشان از کسانی مثل آنها بودند»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که می خواهد لقای خدارا با ایمان دریابد، باید خدا و رسول و مؤمنین را (که در رأس ایشان ائمهٔ هدی هستند) دوست بدارد و باید از دشمنان ایشان بیزار باشد»[2].

حضرت باقرعلیه السلام می فرماید: «به خدا اگرسنگی ما را دوست بدارد، خداوندآنرا با ما محشورخواهدفرمود. وآیا حقیقت دین جزدوستی ودشمنی (به تفصیلی که گذشت) چیزی هست؟»[3].

انکار حق اهل بیت (علیهم السلام): در کتاب وسائل، در باب تعیین کبائر، ضمن حدیثی که در شمارهٔ کبائر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده می فرماید: **وانکار حقنا** یعنی از جملهٔ گناهان کبیره، منکر حق اهل بیت علیهم السلام شدن است. و در حدیث دیگر می فرماید: **وانکارما انزل الله** یعنی از بزرگترین کبائر، منکر شدن چیزی است که خداوند در قرآن مجید نازل فرموده.

و ظاهر است که مراد از انکار حق اهلبیت علیهم السلام، همان ولایت است که ذکر شد. و همچنین مراد از انکار ما انزل الله؛ حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و ولایت ایشان است.

۱ــ عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه ۲٦۸.

۲ــ من سره ان یلقی الله و هو مؤمن فلیتول الله و رسوله و الذین آمنوا و لیبرء الی الله من عدوهم (روضه کافی).

۳ــ والله لواحبنا حجر حشره الله معناو هل الدین الا الحب و البغض (بحار).

بعضی از علمـا احتمال داده‌اند که مراد از **والمحاربة لاولیاء الله** که در روایت دیگر از کبائر شمرده شده، مخالفت با آل محمد صلی الله علیه و آله و دشمنی کردن با آنها است.

بنابراین، مراد از این سه عبارت که در سه حدیث است، همان ولایت است.

لیکن تحقیق آن است که انکار حق اهلبیت علیهم السلام مراد ولایت وولایت (بکسر و فتح واو) هر دو است. اما حق ولایت وحکومت ایشان واولوالامر دانستن آنها، پس اقرار به آن نزد امامیه جزء اصول مذهب و منکر آن قطعاً از ایمان خارج است.

اما حق ولایت (بفتح واو) یعنی نصرت و محبت ایشان به تفصیلی که گذشت، فی الجمله از ضروریات دین اسلام، و منکرش مانند ناصبی ها از دین اسلام قطعاً بیرون و از هر نجسی هم نجس‌تر می باشد.

واما انکار ما انزل الله، پس ظاهر آن تمام آنچه خداوند نازل فرموده است، در موضوعات مختلفه می باشد. بنابراین، منکر شدن یکی از آنچه خداوند (یقیناً) نازل فرموده گناه کبیره، و در پاره‌ای موارد موجب کفر است. و چون مهمترین چیزی که خداوند با تأکید شدید نازل فرموده، موضوع ولایت است، پس انکار آن اشد مراتب این گناه کبیره، بلکه برخی از مراتب آن (مانند دشمنی با ایشان) موجب کفر قطعی است چنانچه اشاره شد.

اما محاربهٔ با اولیای‌خدا، ظاهر آن مطلق دوستان خدا است. یعنی هر کس در مقام دشمنی و ستیزه با یکی از دوستان خدا باشد، مرتکب کبیره شده است. و چون آل محمد صلی الله علیه و آله در رأس تمام دوستان خدایند، پس محاربه و دشمنی با ایشان، اشد مراتب کفر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «روز قیامت منادی ندا می کند: کجایند کسانی که متعرض و مزاحم دوستان من شدند؟ پس مردمی برخیزند که چهرهٔ ایشان گوشت ندارد. گفته می شود: ایشان کسانی هستند که مؤمنین را آزردند و در برابر ایشان ایستادند و با آنها دشمنی ورزیدند و در دینشان سخت گرفتند. پس امر می شود که ایشان را به دوزخ برند»[1].

۱ــ اذا کان یوم القیمةنادی مناداین الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال ←

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «درشب معراج، از جمله وحی های خداوند به من این بود که هر کس دوستی از دوستان مرا خـوار کند، هر آینه به نبرد با من کمین گرفته است. و هر کس با من بجنگد، من با او می جنگم: گفتم پروردگارا، این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر کس با تو بجنگد با او می جنگی. فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتم بر دوستی و پیروی از تو و از وصی تو (علی علیه السلام) و از ذریه و نژاد تو وصی تو (یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام)[1]».

هؤلاء الذین آذوا المؤمنین و نصبوا لهم و عاندوهم و عنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۱ــ عنه صلی الله علیه و آله فی حدیث المعراج قال الله تعالی یا محمد صلی الله علیه و آله من اذل لی ولیاً فقد ارصدنی بالمحاربة و من حاربنی حاربته قلت یا رب و من ولیك هذا فقد علمت ان من حاربك حاربته قال تعالی لی ذلك من اخذت میثاقه لك ولوصیك و لذریتکما بالولایة (کافی ج ۲ ص ۳۵۳).

بازگشت به فهرست

۴۰ـ اصرار بر گناه

چهلم از گناهان کبیرهٔ منصوصه، اصرار بر گناهان است که در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «**والاصرار علی صغائر الذنوب**؛ و از جمله کبائر اصرار کردن بر گناهان صغیره است».

و همچنین صدوق از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که جزء کبائر می‌فرماید: والاصرار علی الذنوب. و همچنین از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است «گناه صغیره ای که برآن اصرارشود، دیگرصغیره نیست بلکه کبیره است. چنانچه گناه کبیره ای که از آن پشیمانی حاصل شود وعزم برترک آن داشته باشد، دیگر کبیره نیست. یعنی عقاب ازآن ساقط می شود»[1] ودلالت این حدیث برکبیره بودن اصرار، ظاهراست.

ابوبصیر می گوید: حضرت صادق می فرماید: «به خدا قسم که خداوند چیزی را ازعبادت و طاعت بنده نمی پذیرد، در حالی که آن بنده مصر باشد بر چیزی از گناهان»[2].

دلالت این حدیث هم بر کبیره بودن اصرار پر واضح است. زیرا گناه صغیره‌ای که به واسطه ترک کبائر و انجام واجبات، خود به خود برطرف می شود و

۱ــ لاصغیرةمع الاصرار ولاکبیرة مع الاستغفار (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

۲ــ عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لاوالله لایقبل الله شیئاً من طاعته علی الاصرار علی شیء من معاصیه (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

آمرزیده شده است[1]، چگونه مانع پذیرفته شدن طاعات و عبادات می گردد؟ پس معلوم می شود اصرار بر گناه، خود کبیره است که سبب پذیرفته نشدن سایر عبادات است.

در حدیث دیگر در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «از جمله نشانه های شقاوت اصرار بر گناه است».

آمرزش به شرطی که اصرار نباشد: از جمله شواهد کبیره بودن اصرار بر گناه، آن است که خداوند ترک آنرا شرط آمرزش گناهان و رسیدن به درجات بهشت قرار داده و در سورهٔ آل عمران می فرماید: «و کسانی که هر گاه عمل زشتی بجا می آورند (یعنی گناه کبیره) یا به نفس خود ستم می کنند، (یعنی‌گناهان صغیره را مرتکب می شوند) خدا را یاد می‌نمایند و آمرزش گناهان خود را از خدا می خواهند و جز خدا کیست آمرزندهٔ گناهان؛ و ایشان دانسته اصرار بر گناهی که بجا آورده‌اند ندارند، پاداششان، آمرزش خداوند و جاودان بودن در بهشت‌هائی است که دارای جو یهای روان است و چه نیکو است مزد عمل کنندگان»[2].

در تفسیر المیزان می نو یسد: فاحشه، به معنی عمل قبیح و زشت است و استعمال آن در زنا شایع است. بنابراین، اگر مراد از آن در این آیه شریفه، خصوص زنا باشد ناچار مراد از کلمهٔ ظلم خصوص گناهان صغیره است. و از جملهٔ «**ذکروا الله**» که در آیه شریفه است استفاده می گردد که شرط اساسی استغفار و توبه این است که انسان خدای را به یادآورد و از صمیم قلب بسوی او بازگشت نماید وگرنه صرف لقلقهٔ زبان که از روی عادت و یا به جهات دیگر گفته شود فایده ندارد. و جملهٔ «**و لم یصروا علی ما فعلوا**» استغفار و توبه را به اصرار نداشتن بر گناه مقید ساخته است، چه آنکه اصرار بر گناه و تکرار آن حالتی در روح انسان به وجود می آورد که با آن حالت، دیگر یاد خدا هم مفید فایده نخواهد بود و آن حالت عبارت است از سبک شمردن امر الهی، و بی پروا بودن در هتک حرمت او، و خود را در پیشگاه مقدسش بزرگ شمردن. و بدیهی است که با پدید

۱ــ ان تجتنبوا کبائرما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم... (کافی ج ۲ ص ۲۷۶).

۲ــ والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی مافعلوا و هم یعلمون اولئك جزاؤهم مغفرةمن ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین. (سورهٔ ۳ آیه ۱۳۵).

آمدن این حالت در انسان، دیگر روح بندگی باقی نمانده، در نتیجه یاد خدا هم دارای اثر و نتیجه‌ای نمی‌تواند باشد. و باید دانست که این جریان در صورتی است که تکرار گناه و اصرار بر آن، از روی علم و عمد باشد و لذا فرمود: «**و هم یعلمون**».

از بزرگترین کبائر: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بترس و دوری کن از اصرار بر گناه، زیرا اصرار از بزرگترین گناهان کبیره و عظیم ترین جرائم است»[1]. و «بزرگترین گناهان نزد خداوند گناهی است که بجا آورنده‌اش بر آن اصرار داشته باشد»[2] و همچنین می‌فرماید «**الاصرار اعظم حوبة** = اصرار بر گناهان بزرگترین گناهان است».

محقق خوانساری در شرح و ترجمه این جمله از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اصرار بر گناه عظیم‌تر است به حسب گناه، یعنی اصرار از گناهان دیگر بزرگتر است. بنابراین، حوبة ممکن است به نصب خوانده شود و ممکن است به‌جرخوانده شود اصرار عظیم‌تر گناهی است. و بر هر تقدیر، مراد این است که اصرار، از گناهان کبیره است. هر چند اصرار بر صغیره باشد. و ممکن است مراد این باشد که گناه اصرار، از سایر گناهان کبیره نیز عظیم‌تر است. و مؤید این است آنچه‌از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «والله قبول نمی کند خدا چیزی را از اطاعت او با اصرار برچیزی از معاصی او».

اصرار بر گناه چیست؟ کبیره بودن اصرار بر گناه صغیره، مورد اتفاق فقها بلکه اجماعی است لیکن در معنی اصرار، اختلاف نموده‌اند و بر چند قولند. قدر مسلم یعنی آنچه که به اتفاق اصرار و کبیره است آن است که شخص پس از گناه صغیره‌ای که انجام داده، از آن پشیمان نشود بلکه باز هم بجا آورد و بر آن مداومت نماید. مثلاً اینکه پوشیدن لباس حریر یا در دست کردن انگشتری طلا که بر مردان حرام است، کبیره بودنش اگر ثابت نشده باشد، در صورتی که شخص از پوشیدنش دست بر ندارد و بر آن مداومت نماید، قطعاً گناه کبیره می‌شود. و نیز مانند کسی که در نظر کردن به نامحرم یا داخل خانهٔ مردم

۱ــ ایاك والاصرار فانه من اکبر الکبائر و اعظم الجرائم. (کتاب الغرر للآمدی ج ۱ ص ۱۵۱).

۲ــ اعظم الذنوب ذنب اصر علیه صاحبه (کتاب الغرر للآمدی ج ۱ ص ۲۰۳).

مداومت دارد، بدون اینکه پس ازهر نظری پشیمان شود و استغفار نماید. البته چنین مداومتی اصرار و از گناهان کبیره است به اتفاق فقها.

در صورتی که چند نوع گناه صغیره مرتکب شود بدون اینکه بین آنها پشیمان شود و استغفار نماید، مثل اینکه لباس حریر بپوشد و انگشتری طلا به دست کند و به‌نامحرم بنگرد و با او مصافحه و ملامسه نماید. شهید علیه الرحمه در کتاب قواعد و جمعی دیگر از فقها فرموده‌اند: اینهم اصرار بر صغیره و در حکم کبیره است و فرقی نیست بین مداومت بر یک نوع از گناهان صغیره یا چند نوع لغتاً و عرفاً.

بعضی‌ازفقها فرموده‌اند: بجا آوردن گناه صغیره یک مرتبه با عزم به انجام دو مرتبهٔ آن اصرار است. یعنی مجرد تصمیم به تکرار آن گناه، اصرار است و شهید در قواعد این صورت را اصرار حکمی می‌نامد.

بعض دیگر فرموده‌اند: ترک توبه از گناهی که کرده اصرار است هر چند آنرا تکرار نکند و تصمیم بر تکرارش نیز نداشته باشد. ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که صدق اصرار در این دو صورت اخیر ازحیث لغت و عرف مشکل است بلکه خلاف ظهور عرفی کلمهٔ اصرار است.

آنچه ممکن است مدرک این دو صورت اخیر باشد دو روایت است: یکی روایت جابر از حضرت باقر علیه السلام است که در تفسیر «**ولم یصروا**» از آیه سابقه می‌فرماید: «اصرار آن است که شخص گناهی کند و از آن استغفار ننماید و عزم بر ترک آن نداشته باشد»[1].

پس محتمل است که منظور امام علیه السلام، بیان مراداز اصراری است که در آیهٔ شریفه است نه اصراری که از گناهان کبیره می‌باشد. روایت دیگر حسنهٔ ابن ابی عمیر از حضرت باقر علیه السلام است و قسمتی از آن که‌محل شاهد است این است که می‌فرماید: «نیست مؤمنی که گناه کبیره از او سر زند، در حالی که می‌داند به سبب آن عقاب خواهد شد مگر اینکه از کردار خود پشیمان خواهد شد و هر گاه پشیمان شد، پس تائب و سزاوار شفاعت است. و کسی که از گناه خود پشیمان نشود مصر است و مصر هم

۱ــ الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله ولا یحدث نفسه بتوبة فذلك الاصرار. (اصول کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

آمرزیده شدنی نیست. زیرا در حقیقت به آنچه وعده داده شده، ایمان ندارد و اگر وعده‌های الهی باورش بود حتماً پشیمان می‌شد»[1].

در این حدیث مانند حدیث جابر، حضرت پشیمان نشدن و ترک توبه و استغفار از گناهی را که مرتکب شده، اصرار دانسته، هر چند آن گناه راتکرار نکند و تصمیم بر تکرار هم نداشته باشد.

لیکن چنانچه ملاحظه می‌فرمائید؛ اولاً: مورد کلام امام علیه السلام گناه کبیره است و محتمل است که ترک توبه از گناه کبیره اصرار باشد. ولی در گناه صغیره تکرار عملی آن گناه اصرار باشد. و ثانیاً: کلام امام علیه السلام در موردی است که ترک توبه از روی بی مبالاتی و بی اعتنائی به وعده‌های الهی و امن از قهر خدا باشد و ظاهر است که ترک توبه در چنین حالی خود امن از مکر خدا است که از گناهان کبیره است.

و ممکن است که چنین ترک ندامت و توبه‌ای را مجازاً اصرار بنامند چنانچه از حضرت باقر علیه السلام چنین رسیده «اصرار بر گناه امن از مکر خدا است و از مکر خدا ایمن نمی‌شود مگر گروه زیانکاران»[2].

بالجمله قدر مسلم از معنی اصرار، تکرار عملی گناه است بدون پیدا شدن پشیمانی و توبه پس از آن گناه، به طوری که عرفاً گفته شود مداومت بر آن گناه نموده یا زیاد گناه می‌کند.

۱ــ کوچک شمردن گناه: بعضی از علما فرموده‌اند: چنانچه هر گناه صغیره‌ای به واسطهٔ اصرار، کبیره می‌شود و چند عنوان است که با هر گناه صغیره‌ای صادق شود، آنرا کبیره می‌کند از آن جمله: ۱ــ استصغار گناه است یعنی کسی که گناه صغیره‌ای از او سرزد، هر گاه گناه خود را کوچک و ناچیز بشمارد و خود را سزاوار عقوبت الهی نداند، گناهش کبیره و مستحق قهر خدا است. زیرا در این حال، نهی خدا را خوار دانسته و از راه بندگی بیرون رفته است و به تصریح روایات چنین گناهی آمرزیده شدنی نیست[3]. و سر مطلب آن

۱ــ ما من احدیرتکب کبیرة من المعاصی و هویعلم انه سیعاقب علیها الا ندم علی ما ارتکب و متی ندم کان تائباً مستحقاً للشفاعة و متی لم یندم علیها کان مصراًو المصر لایغفر له لانه غیر مؤمن بعقوبة ما ارتکب ولو کان مؤمناً بالعقوبة لندم. (کتاب جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲۶۶ پاورقی).

۲ــ ان الاصرار علی الذنب امن من مکر الله ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون (تحف العقول).

۳ــ به پاروقی ۲ صفحه ۱۱ و پاورقی ۱ صفحه ۸۹ همین کتاب مراجعه شود.

است که مؤاخذه نشدن از گناهان صغیره پس از دوری کردن از تمام گناهان کبیره، فضل و رحمتی از طرف خدا است وگرنه برای هر یک از نواهی الهی؛ کبیره و صغیره، استحقاق عقوبت، عقلاً ثابت است و ظاهر است که مورد فضل خدا کسی است که از جادهٔ بندگیش بیرون نرود و کسی که اهل عجب و ناز است وخود را به حقارت و خدای را به عظمت نشناخته و به همین جهت گناه خود را هیچ می‌بیند، مورد فضل خدا قرار نمی‌گیرد بلکه چنین کسی سزاوار خذلان و انتقام است.

بالجمله خدای تعالی به فضلش گناه صغیرهٔ کسی را (پس از ترک کبائر) می‌بخشد که گناهش را کوچک و ناچیز نبیند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سخت‌ترین گناه آن است که بجا آورنده‌اش آنرا خوار شمارد»[1].

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «از گناهانی که آمرزیده نمی‌شود، گفتن شخص است که کاش مؤاخذه نمی‌شدم مگر به این گناهی که کرده‌ام»[2] یعنی این گناه که چیزی نیست و از آن حضرت است که «بترسید از گناهانی که کوچک و خوار گرفته شده، جز این نیست که از طرف خداوند از آنها سؤال خواهد شد و بر شخص جمع کرده می‌شود تا او را هلاک می‌کند»[3].

حضرت صادق علیه السلام فرموده: «بترسید و پرهیز کنید از گناهانی که حقیر و کوچک گرفته شده است. روای گفت: محقرات ذنوب کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: شخص گناهی می‌کند پس می‌گوید خوشا به حال من اگر جز این گناهی نداشته باشم پس این گناه کوچک و ناچیز است»[4].

۲ــ خوشحالی بر گناه: از چیزهائی که گناه صغیره را کبیره می‌کند، مسرت و

۱ــ قال علی علیه السلام اشد الذنوب ما استهان به صاحبه (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۶).

۲ــ عن ابی جعفر علیه السلام من الذنوب التی لا تغفر قول الرجل لیتنی لم اؤاخذ الابهذا. (وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۷).

۳ــ ایاکم ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً و انها لتجتمع علی المرء حتی تهلکه. (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۷).

۴ــ قال ابوعبدالله علیه السلام اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر قلت و ما المحقرات قال علیه السلام الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لولم یکن لی غیر ذلك (کافی باب استصغار الذنب ج ۲ ص ۲۸۷).

خوشحالی از گناهی است که کرده. زیرا لازمهٔ ایمان به خدا و روز جزا، اندوهناک شدن و پشیمان گردیدن از گناهی است که کرده، هر چند صغیره باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی‌که کارهای نیکش او راشاد و اعمال زشتش او را اندوهناک سازد او مؤمن است»[1].

همانطوری که خداوند بزرگ است، مخالفت امر و نهی او هم بزرگ است.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که: «در موقع گناه، به گناهی که بنظر خودت کوچک است منگر، بلکه به بزرگی خداوندی بنگر که مخالفت او را میکنی»[2].

و چنانچه پشیمانی و حسرت از گناه، آنرا برطرف می کند و صاحبش را پاک می‌نماید، خوشحالی بر گناه آنرا بزرگ کرده و ثابت می‌دارد و در حقیقت مسرت از گناه، امن از مکر الهی است که بزرگی گناهش ذکر شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که گناهی کند در حالی که خندان باشد، داخل در آتش می شود در حالی که گریان است»[3] و همچنین فرمود «چهار چیز در گناه بدتر از خود گناه است. کوچک شمردن گناه، افتخار کردن به آن، خوشحالی از آن و اصرار کردن به آن»[4].

۳ــ آشکار کردن گناه: از آن جمله اظهار کردن و نقل نمودن گناه خود برای دیگران است و نیز اظهار گناه، هتک حرمات الهی است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که حسنه و کار خیری بجا آورد و آنرا از غیر خدا پنهان دارد، هفتاد برابر می‌شود. (نسبت به حسنه‌ای که آشکار باشد) و کسی که گناهی مرتکب می شود، پس اگر آنرا (از روی بی حیائی و بی اعتنائی به شرع) فاش و اشکار نمود مورد خذلان خدا واقع می شود (یعنی موفق به توبه نمی شود و از نظر لطف می افتد) و اگر آنرا (از روی حیا نه نفاق) پنهان داشت آمرزیده خواهد شد»[5].

۱ــ من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مؤمن (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲٦٦).

۲ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲٤۷.

۳ــ من اذنب ذنباًو هو ضاحك دخل النار و هو باکی (جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲٤۰).

٤ــ اربعة فی الذنب شر من الذنب الاستحقار والافتخار والاشتبشار والاصرار. (مستدرك)

۵ــ المستتر بالحسنة یعدل سبعین حسنةو المذیع بألسیئة مخذول و المستتر بها مغفور له (کافی ج ۲ ص ٤۲۸).

باید دانست که اظهار گناه در دو صورت ضرری ندارد! یکی جائی که غرض عقلائی بر آن باشد، مانند: اظهار آن نزد طبیب اگر برای معالجه اظهار آن لازم شود یا نزد عالمی برای دانستن حکم آن ضرورت اقتضا کند. دوم اظهار گناهکاری به طور عموم نه به ذکر گناه خاصی، آن هم ضرری ندارد بلکه هنگام اظهار عبودیت و مسکنت بسیار ممدوح است مثل اینکه بگوید من به درگاه الهی گنه کارم، روسیاهم گناهان بزرگی از من سرزده است.

بلکه اقرار به گنه کاری نزد پروردگار، از بزرگترین اقسام مناجات و عبادات است و در پذیرفته شدن توبه و نورانیت قلب و ارتفاع درجه اثرات بزرگی دارد.

و بالجمله اعتراف به گناه به طور عموم و اقرار به تقصیر، ضد عجب و ادلال است و طریقه پسندیده بزرگان دین بوده حتی در نامه ها و کتابها لقب خود را عاصی، مذنب، خاطی، اقل، احقر العباد و نظایر اینها می نامیدند.

٤ــ موقعیت اجتماعی شخص و گناه: در صورتی که شخص در اجتماع، مورد نظر باشد، به طوری که گفتار و کردارش در حالات مردم مؤثر باشد، مانند اهل علم و مشهورین به قدس و تقوا که جهت پیشوائی معنوی خلق را دارا هستند، در صورتی که گناه صغیره‌ای از ایشان سر زد، سبب جرأت و اقدام خلق به گناهان کبیره می شود. بلکه گاه سبب تزلزل اصل ایمان و عقیدهٔ آنها می گردد. می توان گفت: گناه صغیره چنین شخصی، امر به منکر است. یعنی عملاً و نیز به حکم عقل و شرع، علم و دانش او اهمیت گناهش را زیاد می کند و صغیره‌اش را در حکم کبیره می سازد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می شود، پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود»[1].

زلة العالم تفسد العوالم: محقق خوانساری در شرح و ترجمهٔ این جملهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می فرماید: لغزش عالم، عالمی را فاسد می کند مراد به لغزش عالم، گناهی است که بکند، یا غلط و خطائی است که از او در حکم شرعی واقع شود، و فاسد کردن هر یک از این دو، عالمی چند را، به اعتبار این است که هر گاه، عالم با وجود علم و دانشمندی گناه بکند، قبح آن از نظر اکثر مردم زائل شود و مرتکب آن

۱ـ یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد (کافی ج ۱ ص ٤۷ باب لزوم الحجة)

گردند و آنرا سهل شمارند. و خطا و غلطی که در حکمی بکند، گاه باشد که آن حکم مدتها جاری شود، میان جمعی کثیر و بنای بسیاری از امور ایشان بر آن گذاشته شود. پس باید که اهتمام عالم در اجتناب از گناه و حفظ خود از خطا و غلط، از دیگران بسیار زیاد باشد.[1] و نیز از همان حضرت است که: «لغزش عالم، مانند شکستن کشتی است که غرق می شود و دیگران را نیز با خود غرق می سازد»[2].

در حکم کبیره واقعی است: آنچه گفته شد. که گناه صغیره با یکی از این عناوین: استحقار، استصغار، مسرت برگناه، اصرار، علم، کبیره می شود، ظاهراً مراد کبیره واقعی و شدت استحقاق عقوبت است. یعنی گناه صغیره با یکی از این عناوین، در استحقاق عذاب، مانند گناه کبیره است. و اما کبیره شدن اصطلاحی صغیره، با یکی از این عناوین، به طوری که صاحب آن محکوم به فسق و عدم عدالت شود، معلوم نیست، بلکه خلاف آن ظاهر است. وقدرمسلم از کبیرهٔ اصطلاحی شدن گناه صغیره، اصرار به آن است.

تعیین اصرار، عرفی است: چنانچه گذشت، اصرار آن است که گناه معینی رامکرر بسجا آورد، بدون اینکه بعد از هر مرتبه پشیمان شود و توبه کند. یا گناه از او به طور کلی زیاد سر زند، هر چند از انواع متعدد باشد.

اما تکرار و زیادی گناه به چند مرتبه حاصل می شود، تعیین آن به نظر عرف است و میزان معینی برای آن نیست زیرا به اختلاف گناهان صغیره و قرب و بعد آنها از کبائر، مختلف می شود. بعضی به سه بار کبیره است و بعضی به بیشتر و برخی به کمتر، و به هر حال تعیین آن به نظر عرف است.

قابل توجه: گناهانی که ضمن چهل عنوان ذکر گردید، آنهائی است که در نص معتبر، به کبیره بودنش تصریح شده. چنانچه به تفصیل ذکر شد، در کتاب وسائل الشیعه باب تعیین الکبائر از کتاب جهاد، دو روایت مرسله نقل نموده که در یکی استحلال البیت ضمن کبائر غیر منصوصه ذکر می گردد. اینک به طور اجمال، حیف در وصیت یادآوری می شود، تا از گناهان منصوص، چیزی فروگذار نشده باشد.

الحیف فی الوصیه: حیف در وصیت به معنی ستم وتعدی کردن در بارهٔ تمام

۱ــ الغرروالدر رللآمدی جلد ٤ ص ۱۰۹

۲ــ قال علیه السلام زلة العالم کانکسار السفینة تغرق و تغرق معها غیرها (الغرر و الدرر).

ورثه یا بعض آنها است که از ارث محرومشان سازد. در تفسیر قمی ضمن شرح آیه ۱۸۱ سورهٔ بقرة[1]، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جنف آن است که به بعضی از ورثه میل کند و از بعضی صرف نظر نماید. و اثم آن است که دستور دهد، آتشکده ها را آباد کنند و مسکرات تهیه نمایند (خلاصه وصیت کند که مالش را در حرام صرف نمایند) در هر دو صورت بر وصی است که به هیچ یک از اینها عمل نکند.

رعایت وارث فقیر لازم است: اگر وارث غنی باشد، موصی می تواند تا ثلث مال خود راوصیت کند، و بیشتر از آن، موقوف بر اذن وارث است. و چنانچه بعضی وارث هایش فقیر یا صاحب صارح و تقوای بیشتری باشند، موصی می تواند از ثلث مالش چیزی برای او وصیت کند که زیادتر ازحق ارث به او بپردازد.

اگر وارث فقیر باشد، بهتر آن است که وصیت نکند، یا بیش از سدس (یک ششم) یا خمس (یک پنجم) وصیت ننماید زیرا بی نیاز شدن وارث فقیر، خود از بهترین مصارف خیر است. زیرا صلهٔ رحم است، مخصوصاً اگر صغیر باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وصیت کردن به خمس دارائی نزد من، بهتر است که به ربع وصیت کنم و وصیت به ربع نزد من از ثلث بهتر است، و کسی که به ثلث دارائی خود وصیت کند، چیزی را ترک نکرده است»[2]. یعنی آنچه را که می توانسته وصیت کند و به ورثه نرساند کرده است.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «مستحب است شخص وصیت کند، مقداری از مالش را به خویشاوندانش که جزء ورثه او نیستند، بدهند. و کسی که چنین وصیت نکند، هنگام مردنش عملش به نافرمانی خداوند تمام شده است»[3].

و شاید جهت معصیت بودنش این باشد که، در آن ساعت، صله ارحام را که یکی از واجبات مهم الهی است، اطاعت نکرده است. و در صورتی که ترک چنین وصیتی پیش مردم، قطع رحم باشد، مثلاً شخص ثروتمندی است و رحم فقیر غیر وارثی نیز دارد،

۱ــ فمن خاف من من موص جنفا اواثماً ... (سورهٔ ۲ آیه ۱۸۱).

۲ــ لان اوصی بالخمس احب الی من ان اوصی بالربع و لان اوصی بالربع احب الی من ان اوصی بالثلث و من اوصی بالثلث فلم یترك شیئاً. (جلد ۲۳ بحار صفحه ٤٦ ج ۱۰۳ جدید ص ۱۹۷).

۳ــ و یستحب ان یوصی الرجل لقرابته ممن لایرث شیئاً من ماله قل او کثرو ان لم یفعل فقد ختم عمله بمعصیة.نقل از فقه الرضا. (بحار الانوار جدید ج ۱۰۳ ص ۱۹۹).

پس حرام قطعی و از گناهان کبیره است، چنانچه گذشت.

وارث بر دیگران مقدم است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «مردی از انصار مرد، در حالی که چند کودک خرد سال داشت و از مال دنیا فقط شش بنده داشت. هنگام مرگش همه را آزاد کرد. چون کار او را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گزارش دادند، فرمود: با او چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم. فرمود: اگر دانسته بودم، او را نزد مسلمانان دفن نمی کردیم، زیرا فرزندان خود را به گدائی انداخت»[1].

تقسیم ترکه مطابق دستور: بالجمله برای شخص، وصیت کردن بیش از ثلث دارائیش جایز نیست. و اگر چنین کرد، بر وصی لازم است که فقط به مقدار ثلث به وصیتش عمل کند. مگر آنچه را که وارث اذن دهد.

و نیز وصیت کردن در امور حرام، جایز نیست، و بر وصی واجب است که اگر موصی وصیت کرده، آنرا ترک کند و در امور خیریه صرف نماید.

و نیز محروم کردن بعضی از ورثه از ارث، جایز نیست، و بر وصی واجب است که ارث او را مطابق آنچه خدا معین فرموده به او بدهد[2].

و نیز ثروتمندی که، وارث از طبقه اول ارث (مانند اولاد و والدین) دارد، هر گاه از طبقه دوم(مانند برادرو خواهر)، یا از طبقه سوم ارث (مانند عم و عمه و خال و خاله)، رحم تهیدستی داشته باشد، باید وصیت کند که مقداری از مال او را به آن رحم فقیر بدهند. و اگر این وصیت را ترک کند و عرفاً قطع رحم باشد، گنه کار مرده است. چنانچه گفته شد. حضرت صادق علیه السلام وصیت فرمود: که به حسن افطس که پسر عم آنحضرت بود، هفتاد اشرفی از مال آنحضرت به او بدهند. و نیز در باره چند نفر دیگر از ارحام، وصیت فرمود که مقداری از مال آنحضرت به آنها دهند. یکنفر گفت: ای آقا، عطا می کنی به کسی که حمله بر تو کرد و می خواست با کارد تورا بکشد. امام فرمود: می خواهی من از آن کسان نباشم که خدا مدح کرده ایشان را به صله کردن رحم، و در وصف ایشان فرموده: «**والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب**» و تمام حدیث در بحث قطع رحم نقل شده است.

۱ــ لوعلمت ما دفناهمع اهل الاسلام ترك ولده یتکففون الناس (وافی ج ۷ ص ۹).

۲ــ برای دانستن مسائل وصیت، به رسائل عملیه و کتب فقهی مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

«باب دوم»

کبائر غیر منصوصه

فصل اول

چنانچه در اول کتاب ذکر شد، کبیره بودن گناهان، به یکی از چهار راه ثابت می شود: اول، در نص معتبر به کبیره بودن آن تصریح شده باشد. دوم، در قرآن مجید یا روایت معتبر، وعدهٔ صریح یا ضمنی به آتش و عذاب بر آن داده شده باشد. سوم، در کتاب یا سنت تصریح شده باشد به اینکه از یکی از کبائری که کبیره بودنش به یکی از دو راه فوق ثابت شده باشد، بزرگتر است. چهارم، آن گناه نزد متدینین بزرگ باشد.

قسم اول در باب اول، ضمن چهل گناه، مفصلاً ذکر گردید. و سه قسم دیگر در باب دوم، ضمن سه فصل بیان می شود. پیش از شروع به شمارهٔ آنهائی که وعدهٔ آتش بر آن داده شده، باید دانست که مدرک این حکم، روایات کثیره‌ای است که در آنها به این مطلب تصریح شده، از آن جمله، در صحیحهٔ ابن ابی یعفور، از حضرت صادق علیه السلام که: «عدالت شخص شناخته می شود به ترک گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آن وعدهٔ آتش داده است»[1].

از این فرمایش، به خوبی ظاهر می شود، هر گناهی که بر آن وعدهٔ آتش داده شده، کبیره است. و مثل همین است، صحیحهٔ علی بن جعفر علیه السلام که از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کبائری که خداوند در قرآن می فرماید:

۱ــ و یعرف باجتناب الکبائر التی اوعدالله علیها النار. (وسائل)

ان تجتنبوا کبائر ... می پرسد. امام علیه السلام می .فرماید: «کبائر، گناهانی است که خداوند بر آنها آتش را لازم فرموده است»[۱] و نظیر آنرا در کافی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که این آیه راتلاوت فرمود «کسی که حکمت به او داده شده، پس خیر بسیاری به او عطا شده است»[۲] پس حضرت در معنی حکمت فرمود: «شناختن امام علیه السلام و بر کناری از گناهان کبیره‌ای است که خداوند آتش را سرای آن فرموده است»[۳].

محمد بن مسلم از آن حضرت روایت می کند: «هر گناهی که خداوند، آتش را سزایش قرار داده کبیره است»[۴].

و بالجمله ازمجموع نصوص کثیره، خصوصاً صحیحهٔ عبدالعظیم علیه السلام، دانسته می شود، هر گناهی که درقرآن مجید یا سنت معتبر ازرسول خدا (صلی الله علیه وآله) ویا ائمهٔ علیهم السلام وعدهٔ آتش برآن گناه بالخصوص داده شده، کبیره است. خواه صریحاً وبدون واسطه، مانند درآتش بودن تارک الصلوه[۵]، یا بواسطه، مثل این‌که بفرماید: «تارك الصلوة مشرک است»[۶]. و بعد هم بفرماید: «مشرک درآتش جهنم است»[۷] و همچنین، خواه وعدهٔ صریح به آتش، برعمل به آن داده شده باشد[۸]، یا وعدهٔ ضمنی مانند فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. «کسی که نمازراعمداً ترک کند ازپناه خدا ورسولش بیرون است»[۹] وظاهر است که این

۱ــ سئلته عن الکبائر التی قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم... قال علیه السلام الکبائر التی اوجب الله عزوجل علیها النار. (کافی ج ۲ ص ۲۷٦).

۲ــ و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً کافی ج ۲ ص ۲۸٤.

۳ــ قال علیه السلام معرفة الامام و اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۸٤).

٤ــ عن محمد بن مسلم انه (ع) کل ما وجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۷۷).

۵ــ فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیاً (سورهٔ ۱۹ آیه ٦۰).

٦ــ واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین (سورهٔ ۳۰ آیه ۳۱).

۷ــ ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم... (سورهٔ بینه آیه ۵).

۸ــ فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون (سورهٔ ۱۰۷ آیه ٤ تا ٦).

۹ــ من ترك الصلوة متعمداً فقد برء من ذمة الله وذمة رسوله صلی الله علیه و آله (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

جمله، کنایة ازعذاب و هلاکت همیشگی تارک الصلوة است. چنانچه درصحیحهٔ عبدالعظیم، همین حدیث راشاهد بر کبیره بودن ترک نمازقرارداده است.

ازاینجا ظاهر می شود، صحت آنچه به ابن عباس نسبت می دهند که فرمود: گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است تا به هفت زیرا گناهانی که در کتاب یا سنت معتبر، وعدهٔ صریح با ضمنی به عذاب بر آن داده شده، بسیار است و اگر به طور تفصیل و جداگانه جمع آوری شود، از هفتصد هم می گذرد و جمع آوری آنها با ضیق مجال، در نهایت سختی و اشکال است. بنابراین، در اینجا به پاره‌ای از آنهائی‌که بیشتر مورد ابتلای عمومی است اشاره می گردد.

ضمناً متذکر می شود که آنچه در باب اول گذشت، تمام از کبائری است که علاوه بر اینکه تصریح به کبیره بودنش شده، وعدهٔ عذاب هم برآنها داده شده است.

بازگشت به فهرست

۱ـ غیبت

اول از گناهانی که، کبیره بودنش به‌واسطه وعدهٔ عذابی است که در قرآن مجید و اخبار کثیره بر آن داده شده، غیبت کردن است. چنانچه در سوره‌نور می‌فرماید: «و کسانی که دوست می‌دارند، خصلت ناشایسته فاش شود (مانند زنا وانواع قبائح و زشتیها) دربارهٔ کسانی که ایمان آورده‌اند، برای ایشان است عذابی دردناک در دنیا و آخرت»[1].

در روایت ابن ابی عمیر، از حضرت صادق علیه السلام است: «هر کس در بارهٔ مؤمنی بگوید آنچه دو چشمش از او دیده و دو گوشش از او شنیده، پس از کسانی است که خداوند در بارهٔ آنها فرموده: به راستی کسانی که دوست دارند فاش شود کار زشت در بارهٔ مؤمنین، برایشان عذاب دردناکی است»[2].

پس به شهادت این روایت صحیحه، به غیبت، بر طبق این آیه شریفه صریحاً وعدهٔ عذاب داده شده است. در سورهٔ حجرات می‌فرماید: «نباید بعض شما دیگری را غیبت کند. آیا دوست می‌دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در حالی که

۱ــ ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم... (سورهٔ نور آیه ۱۹).

۲ــ من قال فی مؤمن مارأته عیناه وسمعته اذناه فهومن الذین قال الله عزوجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة... (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷).

مرده باشد. البته بد می‌دارید آنرا»[1].

در این آیه شریفه احتمالاتی است: یکی اینکه، بیان کیفیت عذاب آخرتی غیبت کننده باشد. به این ترتیب که غیبت، در آخرت، به صورت خوردن گوشت مردهٔ غیبت شده مجسم می‌شود. و شاهد این احتمال هم، روایت شریفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «در شب معراج، گروهی را در آتش دیدم در حالی که مردار می‌خوردند. از جبرئیل پرسیدم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که در دنیا، گوشت مردم را می‌خوردند»[2] یعنی غیبت مردم را می‌کردند.

احتمال دیگر آن است که مراد تنزیل حکمی باشد، یعنی غیبت کردن به منزلهٔ خوردن گوشت مردهٔ غیبت کرده شده است در حکم، و چنانچه در باب اول ذکر شده، اکل میته، از گناهان کبیره است.

حضرت اما حسن عسکری علیه السلام می‌فرماد: «غیبت کردن شما از برادر مؤمنتان بزرگتر است، در حرام بودن از خوردن مردار»[3] بنابراین، از هر یک از این دو احتمال، استفاده کبیره بودن گناه غیبت از آیه شریفه ظاهر است.

در سورهٔ همزه می‌فرماید: «**ویل لکل همزة لمزة**» در تفسیر مجمع البیان می‌نویسد: این جمله، وعدهٔ عذابی است از طرف خداوند برای هر غیبت کننده ونمامی کننده که بین دوستان را جدائی می‌اندازد.

بعضی گفته‌اند: همزه، طعن زننده، و لمزه، غیبت کننده است. و بعضی بر عکس گفته‌اند. و بعضی هم فرموده‌اند: همزه، کسی است که روبرو بدگوئی کند. و لمزه، کسی است که درغیاب شخص از او غیبت کند.

و یل هم، نام درکه‌ای است از درکات جهنم، یاچاهی در آن است. و به معنی شدت عذاب هم استعمال شده است. بنابراین غیبت، گناهی است که در قرآن مجید، در جاهای متعدد، وعدهٔ عذاب بر آن داده شده و کبیره است.

غیبت و روایات اهلبیت علیهم السلام: روایاتی که در آنها وعدهٔ عذاب بر

۱ــ ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه (سورهٔ حجرات آیه ۱۲).

۲ــ مستدرك کتاب حج باب ۱۳۲.

۳ــ اعلموا ان غیبتکم لاخیکم المؤمن من شیعة آل محمد صلی الله علیه و آله اعظم فی التحریم من المیتة قال الله تعالی ولایغتب بعضکم بعضاً ... (مستدرك نقل از تفسیر عسکری).

غیبت کردن داده شده، بسیار بلکه متواتر اجمالی است. و در اینجا آنچه را که شیخ علیه الرحمه در مکاسب محرمه فرموده متذکر می شود:

به چندین طریق از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرو یست که: «گناه غیبت، اززنا بدتر است. زیرا زنا کننده اگر توبه کند، خداوند او را می آمرزد. لیکن غیبت کننده را نمی آمرزد، مگر شخص غیبت شده او را ببخشد»[۱].

روزی آنحضرت در اثنای خطبه، بزرگی گناه ربا را یاد نمود و فرمود: «گناه یک درهم ربا، بزرگتر از سی و شش مرتبه زنا کردن است». آنگاه فرمود: «جز این نیست که بدترین مراتب رباخواری، ریختن و از بین بردن آبروی مرد مسلمان است»[۲] (و بنابراین دو حدیث،کبیره بودن گناه غیبت از این جهت نیز ثابت است که زنا و ربا بدتر است و کبیره بودن این دو در باب اول ذکر شد).

و نیز می فرماید: «کسی که از مؤمنی غیبت کند به آنچه در او است، خداوند بین این شخص و آن مؤمن در بهشت، جمع نخواهد فرمود. و کسی که غیبت کند از مؤمنی به چیزی که در او نیست، عصمت دینی بین هر دو پاره می شود. پس غیبت کننده از آن مؤمن جدا می شود و همیشه در جهنم است و بد جایگاهی است»[۳].

دروغ گفت هر کس خیال کرد حلال زاده است، در حالی که گوشت مردمان را به غیبت کردنشان می خورد، از غیبت بپرهیز زیرا خورش سگهای دوزخ است[٤].

کسی که حرکت کند که غیبت برادر دینیش را بکند و عیب پنهان او را فاش سازد، نخستین گامی که بر می دارد، آنرا در دوزخ می گذارد[۵].

۱ــ الغیبةاشد من الزنا و ان الرجل یزنی فیتوب و یتوب الله علیه و ان صاحب الغیبة لایغفرله حتی یغفرله صاحبه (مکاسب محرمه کلانترج ۳ ص ۳۱۰).

۲ــ مکاسب محرمه

۳ــ من اغتاب مؤمناً بمافیه لم یجمع الله بینهما فی الجنة و من اغتاب مؤمناً بما لیس فیه انقطعت العصمة بینهما و کان المغتاب خالداً فی النار و بئس المصیر (مکاسب محرمه ص ۳۱۸).

٤ــ کذب من زعم انه ولدمن حلال و هو یأکل لحوم الناس بالغیبة فاجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار (مکاسب محرمه باب الغیته).

۵ــ من مشی فی غیبة اخیه و کشف عورته کانت اول خطوة خطأها وضعها فی جهنم (مکاسب محرمه).

روایت شده که غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که به بهشت وارد می شود و اگر بدون توبه بمیرد، نخستین کسی است که به دوزخ می رود[۱].

شهید ثانی از حضرت صادق علیه السلام و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که: «نزدیکترین حالات به کفر، آن است که شخص از دیگری کلمه ای بشنود و آنرا ضبط کند تا او را با آن رسوا نماید، چنین اشخاصی در آخرت بهره ای ندارند[۲]».

و قریب به همین مضمون چندین روایت در اصول کافی نقل شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت کردن، زودتر در دین شخص، کارگر می شود و آنرا از بین می برد، از بیماری خوره در درون او»[۳]. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت بر هر مسلمانی حرام است و جز این نیست که غیبت می خورد و از بین می برد حسنات را، مانند از بین بردن آتش، هیزم را»[٤].

شیخ می فرماید: مراد ازجملهٔ خوردن غیبت، حسنات را؛ یا این است که غیبت، کارهای خیری را که (انسان) بجا آورده است، همه را باطل می سازد. یا این است که عقابش بیشتر از ثوابهای گذشته اش می شود. یا اینکه حسناتش، در نامهٔ عمل کسی که غیبتش را کرده ثبت می شود. چنانچه این مطلب در چند حدیث وارد است، از آنجمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرو یستکه فرمود: «بنده ای را در موقف حساب قیامت می آورند، و نامهٔ عملش را به او می دهند، کارهای خیری را که در دنیا انجام داده در آن نمی بیند، می گوید: خدایا این نامهٔ عمل من نیست، زیرا حسنات خود را در آن نمی بینم. به او گفته می شود: خدای تو اشتباه نمی کند و فراموش نمی نماید، کارهای نیکت به واسطهٔ غیبت کردنت ازمردم، از بین رفت. پس دیگری را می آورند و نامهٔ عملش

۱ــ ان المغتاب اذاتاب فهو آخر من یدخل الجنة و ان لم یتب فهو اول من یدخل النار (مکاسب محرمه باب الغیبه).

۲ــ کشف الریبة تالیف شهید ثانی.

۳ــ الغیبة اسرع فی دین الرجل من الآکلة فی جوفه (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷).
به روایت صفحه ۱۰۰ و پاورقی ۱ همان صفحه مراجعه شود.

٤ــ ان الغیبة حرام علی کل مسلم وان الغیبة لتأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب (اصول کافی مصباح الشریعه مکاسب محرمه باب الغیبة).

را به او می دهند و در آن، حسناتی را که بجانیاورده می بیند، می‌گوید: پروردگارا: این نامهٔ عمل من نیست، چون این همه حسنات که در آن ثبت است، من بجا نیاورده‌ام. به او می گویند: اینها حسنات فلان شخص است که ازتو غیبت کرده درعوض، حسناتش به تو داده شده است».

شیخ پس از نقل روایات مذکور می فرماید: ظاهر این اخبار آن است که غیبت، گناه کبیره است. چنانچه عده‌ای از فقها فرموده‌اند؛ بلکه از پاره‌ای کبائر اشد است (از ربا و زنا) چنانچه صریح روایات مزبور است.

و نیز، از جمله کبائر منصوصه، خیانت است (چنانچه گذشت) و می توان غیبت را از اقسام خیانت دانست. زیراکدام خیانت بالا تر از خوردن گوشت برادر دینی است در حالی که بی خبر و غافل است؟ کدام خیانت بالا تر است از اینکه سرش را آشکار و عیب نهانش رافاش سازد؟.

باید دانست که حرمت غیبت، مختص به مؤمن است. یعنی کسی که معتقد به عقائد حقه باشد، و از آن جمله اعتقاد به امامت ائمه اثناعشر علیهم السلام است. بنابراین غیبت مخالفین، حرام نیست.

لیکن احتیاط در ترک غیبت جمیع فرق اسلام است. خصوصاً آنهائی که با حق معاند نباشند و در ترک عقائد حقه قاصر باشند.

و نیز باید دانست که حرمت غیبت، اختصاصی به مؤمن مکلف ندارد. بلکه بچهٔ نابالغی که از شنیدن غیبتش متأثر و ناراحت می شود، غیبت کردن از او نیز حرام است. و بعضی از فقها فرموده‌اند: غیبت کردن از بچه های مؤمنین مطلقاً حرام است. خواه ممیز باشد یا غیر ممیز.

معنی غیبت و موارد آن: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت آن است که برادر دینیت را به آنچه کراهت دارد، یاد کنی»[1] و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت آن است که در بارهٔ برادر دینیت عیبی را که خداوند بر او پوشیده است، بگوئی»[2] و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «هر که بگوید در بارهٔ

۱ــ الغیبة ذکرك اخاك بما یکرهه (مکاسب محرمه).

۲ــ الغیبة ان تقول فی اخیك ماستره الله علیه (مکاسب اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

کسی که، حاضر نیست چیزی را که در او هست و مردم هم آنرا می دانند غیبت نیست، و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی که در او نیست بگوید، او را بهتان زده است»[1].

بنابراین دو روایت و روایات دیگر، هرگاه چیزی را که دربارهٔ مؤمنی نقل می کند، عیبی از او باشد که بر شنونده و دیگران پوشیده نیست، داخل در عنوان غیبت نیست. هر چند در عنوان مذمت و سرزنش و ایذا و استخفاف به مؤمن باشد و به واسطه این عناوین حرام باشد چنانچه ذکر می شود.

شیخ پس از نقل کلمات اهل لغت، و روایات وارده در معنی غیبت، و تحقیق در اطراف آن، بیاناتی فرموده که خلاصه اش این استکه: مصادیق غیبت بر سه قسم است: یا غیبت بودنش مسلم یا ظاهر،غیبت نبودنش هست. قسم اول، یعنی موردی که قطعاً غیبت است، ذکر کردن چیزی است که نقص شرعی یا عرفی نسبت به حال شخص غیبت شده باشد و آن چیز هم بر شنونده پوشیده باشد. به طوری که فاش شدنش را راضی نیست و غیبت کننده هم در مقام کوچک کردن آن شخص و عیب گذاری بر او است و خلاصه هر گاه در مقام انتقاص مؤمنی، عیب پنهانش را نقل کند، مسلماً غیبت و گناه کبیره است.

قسم دوم، که ظاهراً از موارد غیبت است، نقل عیب پنهان دیگری است. لیکن نه به قصد مذمت کردن و عیب گذاردن و پست کردن او، بلکه به غرض دیگری مانند سرگرمی یا نقل شاهد و نظیر، یا از روی دلسوزی، عیب پنهان دیگری را نقل کند و شکی در حرام بودنش نیست و ظاهر روایات آن است که از موارد غیبت، و داخل در همین عنوان است.

قسم سوم، نقل کردن عیب کسی نزد دیگری است، که آنرا می داند. و ظاهر بعضی از روایات آن است که از عنوان غیبت بیرون است. هر چند از پاره‌ای روایات استفاده می شود که این مورد نیز غیبت است.

در صورتی که گوینده، در مقام سرزنش و مذمت کردن طرف باشد، قطعاً حرام

۱ــ من ذکر رجلا من خلفه بما هو فیه مما عرفه الناس لم یغتبه و من ذکره من خلفه بما هو فیه مما لم یعرفه الناس فقد اغتابه و من ذکره بما لیس فیه فقد بهته. (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

است. هر چند غیبت بودنش مشکوک است. زیرا این نقل موجب اذیت و اهانت به‌مؤمن است و شکی در حرمت آن نیست.

اگر در مقام مذمت و اهانت نیست لیکن قهراً مذمت می شود، مثلاً شخصی را به القاب و اوصافی که مذمت را می رساند یاد کند، مانند اینکه بگوید: فلانی که یهودی زاده است فلان شخص که مادرش بد عمل بوده است این هم حرام است. چنانچه در سوره حجرات صریحاً از لقب زشت گذاردن به دیگران نهی فرموده است[1].

انواع غیبت: صریح روایات و کلمات فقها آن است که در ذکر نقص و عیب دیگری، فرقی نیست که نقص بدنی باشد یا نسب یا خلق، در گفتار و کردار، در دین یا دنیا، یا در امور راجع به او، مانند لباس و خانه و مرکب و مانند اینها. و بعضی برای هر یک مثالهائی ذکر کرده‌اند. اما غیبت راجع به بدن، مثل اینکه بگوید: فلانی اعمش (کسی که همیشه در چشمش آب جمع می شود) یا احول (چشم چپ)، یا اعور (یک چشمی)، یااقرع (کچل)، یا کوتاه قد، دراز، سیاه یا زرد و نظائرش، از وصفهائی که صاحبش از شنیدنش ناراضی و ناراحت می شود.

غیبت در نسب، مثل اینکه بگوید: فلانی پدرش فاسق، یا خبیث، یا خسیس، یا جولاء بوده. یا بگوید؛ نانجیب و مثل اینها. و غیبت در خلق، مثل اینکه بگوید: فلانی بد اخلاق ، بخیل، متکبر، یاترسو، یا ضعیف و ریاکار، یا دزد و ظالم است.

غیبت در کارهای مربوط به دین، مثل این است که بگوید: فلانی دروغگو، یا شراب خوار، یا در نماز مسامحه کننده است. درکارهای دنیوی، مانند اینکه بگوید؛ فلانی ادب ندارد، حق نشناس است، جای خود را نمی شناسد، پرگو و پرخور و پرخواب است. و لباس، مانند اینکه بگوید: لباسش کثیف، پاره، کهنه، دراز، کوتاه است. وهمچنین سایر اموری که راجع به او است، اگر به بدی یاد شود، به طوری که او را خوش نیاید و کراهت داشته باشد.

باید دانست که فرقی در حکم غیبت نیست که‌عیب‌دیگری‌را، به وسیلهٔ زبان فاش کند یا به فعل و اشاره، به طور صریح بگوید یا به کنایه، به طوری که دانسته گردد. و گاهی غیبت به کنایه بدتر است، مثل اینکه بگوید: الحمدلله که خدا ما را به‌حب

۱ــ ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان (سوره حجرات آیه ۱۰).

ریاست،یامجالست با ظلمه، یا حب مال، دچار نکرد. یا بگوید؛ پناه بر خدا از حرص، یا از بخل، یا بیشرمی، خدا ما را از شر شیطان نگهدارد. و غرض از این عبارات، کنایه از شخصی باشد که مرتکب این اعمال است.

و بسا باشد که بعضی اشخاص نیرنگ باز،وقتی که می خواهند از کسی غیبت کنند، اول شروع به مدحش می کنند و می گویند: فلانی چقدر خوب شخصی است، ولی چه حیف که گرفتار شیطان شده و فلان جور است. و گاهی از راه نفاق، اظهار غم و غصه برای طرف می کند و می گوید: آه چقدر غصه خوردم و برای فلانی دلم سوخت که فلان عمل از او سرزد.

اگر به راستی دوست او باشد و غصه اش را دارد، نباید رازش را فاش کند و نام او را به بدی ببرد.

غیبت شخص غیر معین و مردد: غیبت در صورتی است که از شخص معینی باشد. پس اگر از شخص، بدون نام و نشان غیبت کند، مانعی ندارد. مثل اینکه بگوید: یک نفر را دیدم که چنین و چنان بود. و هر گـــاه از یکنفر مردد بین چند نفر، غیبت کند، مثل اینکه بگوید: یکی از پسران فلانی‌چنین و چنان است، حرام است. زیرا همه آنها را ناراحت و اذیت کرده است . و اگر از یکنفر مردد بین افراد زیاد، غیبت کند، مثل اینکه بگوید؛ یکنفر اصفهانی یا شیرازی چنین و چنان بود، جایز است. و نیز جایز است اگر بگوید؛ بعض اصفهانیها یا شیرازیها فلان عیب را دارند. ولی اگر بگوید؛ تمام شیرازیها یا اصفهانیها فلان عیب را دارند، پس شکی در حرمت آن نیست بلکه ظاهر این است که، در این صورت غیبت تمام اهل آن شهر را کرده است.

و اگر بگوید، بیشتر اهالی فلان شهر، فلان عیب را دارند، خلاف احتیاط، بلکه حرمتش خالی از قوت نیست.

کفارهٔ غیبت و توبهٔ آن: چون غیبت کردن از گناهان کبیره است، اگر کسی به آن مبتلا شد، واجب است فوراً از آن پشیمان شود. از حیث اینکه مخالفت پروردگار خود کرده و پس از پشیمانی قلبی به زبان نیز استغفار نماید، و عازم باشد که دیگر گرد چنین گناهی نرود. و چون ظاهر بعضی روایات آن است که، شخص غیبت کرده شده بر غیبت کننده حقی پیدا می کند، باید در صورتی که ممکن است از او طلب عفو نماید، و او را از خود، خوشنود کند. و چنانچه در مقابل غیبتی که کرده، او را به نیکی یاد کند بهتر است،

در صورتی‌که غیبت شده، مرده یا دسترسی به او نیست، یا طلب عفو ازاو مستلزم محذوری است. مثل اینکه از موضوع غیبت بی خبر است، و به واسطهٔ شنیدن آن غضبناک و ناراحت می شود و نقض غرض می‌گردد، در این موارد برایش طلب مغفرت و دعا کند، و از خدا بخواهد که اورا خوشنود فرماید. چنانچه دردعای ۳۹ صحیفهٔ سجادیه، ودعای روزدوشنبه، این مطلب بیان‌شده است.

موارد جواز غیبت: در چند مورد است که فقها ، غیبت کردن را جایز شمرده اند. و در اینجا به آنچه شیخ درمکاسب فرموده اکتفا می شود.

۱ــ غیبت کردن از کسی که فسقش، آشکار باشد نه پنهانی، مثل اینکه ظرف شراب را آشکارا در خیابان و بازار به دست گرفته بیاشامد. چنانچه در روایت است «هر گاه فاسقی، گناه را آشکارا بجا آورد، احترامی ندارد و غیبت او حرام نیست»[1]. و همچنین کسی‌که پردهٔ حیا را انداخت، یعنی در حضور مردم از گناه کردن حیا نکرد، پس غیبت ندارد. یعنی غیبت کردنش حرام نیست[2].

باید دانست که قدر مسلم، جواز غیبت، همان گناهی است که در آشکارا بجا می آورد. اما جواز غیبتش نسبت به گناهانی که در پنهانی بجا آورده، معلوم نیست. هر چند شیخ می فرماید: اگر گناه آشکارش شدیدتر از گناه پنهانش باشد، ذکر آن هم مانعی ندارد؛ لیکن احتیاط شدید در ترک آن است.

و نیز باید دانست که غیبت متجاهر به فسق، در صورتی جایز است که خودش اقرار به گناه داشته باشد. بنابراین اگر برای عمل خود، عذر صحیحی اظهار کند، غیبتش جایز نیست. مثلاً شراب را برای مداوا و علاج مرض ادعا می کند که می خورم، و مقلد کسی هستم که آنرا در این صورت جایز می داند. و مثل اینکه در روز ماه رمضان افطار می کند به عذر اینکه مریض یا مسافر یا عذرهای دیگری که قابل پذیرفتن است دارد. و مثل کسی که از اعوان ظلمه است و برای عملش عذری می تراشد، به شرطی که آن عذر ظاهر الفساد نباشد و احتیاط در ترک غیبت او است در غیر شهر و محلی که آن گناه را در آن آشکارا بجا می آورد.

۱ــ اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غیبة (مکاسب محرمه ص ۲۷ ج ٤).

۲ــ من القی جلباب الحیاء فلاغیبة له (مکاسب محرمه ص ۲۷ ج ٤).

۲ــ در مقام شکایت مظلوم از ظالمی که به او ستم کرده، و بیان ظلمی که به او شده، غیبت دیگر، مانعی ندارد. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «کسی که از ستمکار انتقام کشد پس از ستم شدنش، پس بر این ستم شدگانی که انتصار می کنند و تلافی ستمی که برایشان شده می نمایند، عقاب و عتابی نیست (و گناهی در انتقام کشیدن از آنها نیست) جز این نیست که گناه وعقاب، بر کسانی است که بر مردمان ستم می کنند و از حد بیرون می روند بدون جهت و حجتی، برای ایشان است عذاب دردناکی»[1].

و در سورهٔ نساء می فرماید: «خداوند آشکار کردن گفتار به بدی را، دوست نمی دارد مگر آشکار کردن کسی که بر او ستم کرده باشند»[2].

و احتیاط آن استکه، اظهار تظلم نزد کسی کند که امید داد خواهی از او داشته باشد. اما کسی که می داند دادخواهی از او نخواهد کرد، یا نمی تواند بکند، نزد او شکایت از ظالم نکند و ذکر ظلمش را ننماید.

۳ــ نصح مستشیر ـ هر گاه مسلمانی از کسی مشورت کرد در باب معامله ای که با شخص معینی می خواهد انجام بدهد، و طرف مشورت، عیبی از آن شخص می داند که اگر نگوید معامله صورت می گیرد و آن مسلمان به زحمت و در ضرر می افتد، و در حقیقت به واسطهٔ اظهارنکردن، مسلمانی را درضرر انداخته و به او خیانت کرده است، دراین صورت ذکر آن عیب برای چنین شخصی باین خصوصیات مانعی ندارد.

باید دانست که احتیاط در این مسأله، رعایت کردن دو چیز است: یکی آنکه در صورتی عیب آن شخص را بگوید، که ضرر مفسدهٔ نگفتن، بیشتر باشد. بنابراین اگر به عکس شد، یعنی ضرری که از ریخته شدن آبروی او و رسوا شدنش، به آن شخص می رسد بیشتر از ضرری است که به شخص مشورت کننده در معامله اش می رسد، باید از گفتن عیب طرف خودداری کرد. و دیگر آنکه ذکر عیب آن شخص، در صورتی جایز است که از ذکر آن برای جلوگیری از مفسدهٔ معامله با او، ناچار باشد. پس اگر بدون ذکر عیب کفایت می کند، مثلاً همین قدر که بگوید صلاحت را در این معامله نمی دانم و او هم

۱ــ و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما علیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئك لهم عذاب الیم (سوره شوری آیه ۳۹).

۲ــ لایحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم ... (سوره ٤ آیه ۱٤۸).

می‌پذیرد، باید به همان اکتفا کرد.

٤- غیبت کردن به قصد نهی از منکر، با اجتماع شرایط آن مانعی ندارد. به این معنی که هر گاه منکری را از مسلمانی ببیند و بداند که اگر غیبتش را بکند، آنرا ترک می کند. لیکن در صورتی که اصرار آن شخص را بر آن منکر بداند، ولی اگر احتمال بدهد که ترک کرده، ذکر آن جایز نیست. و همچنین مانند مورد سابق، باید ملاحظهٔ مفسدهٔ غیبت کردن و مفسدهٔ آن منکر را نمود. پس اگر مفسدهٔ هتک آبروی آن مسلمان، بیشتر از مفسدهٔ آن منکری که مشغول است باشد، غیبت کردنش جایز نیست. هر چند یقین داشته باشد که به واسطهٔ غیبت کردن، آن گناه را ترک خواهد کرد.

و خلاصه، مسئله آنکه، هر گاه گناهی از مسلمانی دیده شود، باید تا بشود آنرا حمل به صحت کرد. و اگر گناه بودنش قطعی و غیر قابل حمل به صحت باشد، پس اگر آن مسلمان، آن گناه را ترک نموده و تکرار نکرد، نقل کردن آن گناه از او حرام است. و همچنین نهی و زجر کردن او جایز نیست. زیرا غرض از نهی از منکر، ترک گناه است و کسی که خودش ترک گناه کرده، دیگر موردی برای نهی از او نیست. و اگر ترک آن گناه را نکرده و بر آن مصر باشد، پس اگر آن گناه نهانی است، نقل آن برای دیگران و فاش کردن آن حرام است. و با اجتماع شرایط نهی از منکر، باید او را از آن گناه باز دارد و اگر باز داشته نشود، و بداند که اگر گناه او را برای دیگران نقل کند، ترک خواهد کرد، در این صورت، نقل گناه او جایز است؛ لیکن به شرط اینکه ترک آن گناه، از ریخته شدن آبروی آن مسلمان مهمتر باشد. و از آنچه گفته شد، دانسته گردید که جواز غیبت مسلمان از باب نهی از منکر، در صورتی است که آن مسلمان مصر بر آن گناه باشد و به نهی کردن هم باز داشته نشود، و مفسده آن گناه، از ریخته شدن آبروی او بیشتر باشد. و نیز بداند که اگر از او غیبت شود ترک خواهد کرد. و با نبودن یکی از این چهار شرط، غیبت کردن از او حرام است.

۵ــ غیبت نمودن و ظاهر کردن عیب کسی که گمراه و گمراه کننده است، و در دین خدا بدعت گذاشته، به قصد اینکه مردم فریبش را نخورند و در دامش نیفتند[1].

٦ــ غیبت کردن از فاسقی که روایتی نقل کرده یا بر امری شهادت داده، به قصد

۱ــ معنی بدعت و اهل آن در فصل دوم همین باب ذکر می شود.

اینکه فسق او را بشناسند و به قولش ترتیب اثر ندهند.

۷ــ ذکر کردن کسی به عیب و نقصی‌که به آن مشهور و نشانه‌اش شده، مانند اعمش (کسی که مبتلا به ضعف بینائی و آب چشم است) و احول (چشم چپ) و اعرج (شل) و نظائرش. لیکن در صورتی که قصد عیب گزاری نداشته و فقط به منظور معرفی و شناسانیدن آن شخص باشد و طرف هم به ذکر این القاب ناراحت نباشد. وگرنه باید خودداری کرد و به جهت دیگری او را شناسانید.

۸ــ رد کردن کسی که به دروغ ادعای نسبی کند، زیرا مصلحت حفظ انساب و خانواده‌ها، مقدم بر مفسدهٔ هتک ادعا کننده است.

۹ــ در کتاب کشف الریبه، از بعض فقها نقل کرده که هر گاه دو نفر، گناهی از شخصی ببینند و در غیابش با یکدیگر نقل کنند، جایزاست. زیرا گو ینده چیز پنهانی از نظر شنونده برایش نگفته، بلکه چیزی را که خودش دیده برایش بازگو می کند. و شهید فرموده ترک چنین گفتاری بهتر است، خصوصاً در صورت احتمال فراموش کردن شنونده یا ترس مشهور شدن اصل قضیه.

و شیخ انصاری می فرماید: نقل کردن آن دو نفر، آن گناه را برای یکدیگر، هر گاه از روی سرزنش و بدگوئی از آن شخص باشد، حرام وگرنه جایز است.

۱۰- به طور کلی هر موردی که مصلحت غیبت کردن، از مفسدهٔ هتک احترام مؤمن بیشتر باشد. مانند شهادت دادن در موارد خودش، غیبت جایزاست.

استماع غیبت نیز حرام است: چنانچه غیبت کردن حرام و گناه کبیره است، گوش دادن به آن هم به اتفاق جمیع فقها حرام است، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «شنوندهٔ غیبت، در حکم غیبت کننده است[1] و گوش دهندهٔ به غیبت یکی از غیبت کنندگان است»[2]. و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت کردن از مسلمانی به منزلهٔ کفر، و شنیدن آن و راضی بودن به آن به منزلهٔ شرک است»[3].

پس از مراجعه به روایاتی که در شأن مؤمن رسیده، و حرمت او را بالا تر از کعبه،

۱ــ السامع للغیبة احد المغتابین (مستدرك الوسائل کتاب حج باب ۱۳٦).

۲ــ الغیبة کفر و المستمع لها و الراضی بها مشرك (مستدرك کتاب حج باب ۱۳٦).

۳ــ المستمع احد المغتابین (کشف الریبه).

و از بین بردن آبرو یش را با ریختن خونش، برابر دانسته و کشف رازش را موجب عذاب دردناک شمرده است. و بدیهی است که رکن اعظم غیبت و سبب هتک مؤمن، شخص شنونده است. زیرا اگر شنونده نباشد یا گوش ندهد، غیبت واقع نمی‌شود. پس بر هر مسلمانی واجب است، هر گاه ببیند کسی در مقام نقل عیب مؤمنی است، استماع نکند بلکه باید آن را رد کند و آن مؤمن را نصرت نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که از برادر دینیش نزد او غیبت شود در حالی که بتواند او را یاری کند، پس یاریش کند، خدای تعالی او را در دنیا و آخرت یاری می‌فرماید. و چنانچه در صورت توانائی یاریش نکرد، خداوند او را به خودش واگذارد فرموده در دنیا و آخرت یاریش نمی‌فرماید»[1].

و نیز می‌فرماید: «کسی که به برادر دینی خود نیکی کند در موضوع غیبتی که از او شده، در مجلسی که آنرا شنیده پس آن غیبت را رد کند، خداوند هزار نوع شرهای دنیوی و اخروی را از او رد می‌فرماید: و اگر رد نکند در حالی که می‌توانست، گناهش هتفاد برابر شخص غیبت کننده است»[2].

شیخ پس از نقل این حدیث می‌فرماید: شاید جهت اینکه وزر شخص شنونده، که غیبت را رد نکرده، از خود غیبت کننده بیشتر است، برای این است که سبب جرأت غیبت کننده بر تکرار غیبت آن مؤمن و دیگران می‌شود.

و ظاهراً رد غیبت، غیر از نهی از غیبت است و مراد، یاری کردن از شخص غیبت شده است.

پس اگر عیب دنیوی باشد، بگوید؛ اینها که عیب نیست، بلکه عیب چیزهائی است که خداوند آنها را عیب دانسته و از آنها نهی فرموده است، یعنی گناهان، و از آن جمله است یاد کردن برادرت را به چیزی که خداوند آنرا عیب ندانسته است، یعنی غیبت کردن تو عیب است، و اگر آن عیب دینی باشد، مثلاً نقل گناهی از مؤمنی می‌کند، باید

۱ــ من اغتیب عنده اخوه المؤمن و هو یستطیع نصره فنصره نصره الله فی الدنیاو الاخرة و من خذله و هو یستطیع نصره خذله فی الدنیا والاخرة (المجالس).

۲ــ من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فی مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشرفی الدنیا ولآخرة فان هو لم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سبعین مرة.

برای آن وجه صحیحی ذکر کند و اگر حمل به صحت نمی‌شود کرد، بگوید، مؤمن که معصوم نیست ممکن است از او گناهی سرزند، و باید برایش طلب مغفرت کرد، نه اینکه او را سرزنش و رسوا نمود، و شاید گناه تو بیخ و سرزنش تو، از گناه آن مؤمن بیشتر باشد.

رد غیبت در موارد استثنا نیست : باید دانست که حرمت استماع غیبت و وجوب رد آن و یاری کردن مؤمن، در صورتی است که آن غیبت از موارد دهگانه که جواز غیبت را در آنها ذکر کردیم، نباشد. بنابراین حکم غیبت بر سه قسم می‌شود: اول آنکه، بداند آن غیبت از موارد دهگانه است، در این صورت استماعش جایز و ردش واجب نیست. دوم آنکه، یقین کند که آن غیبت، از موارد مزبور نیست، پس قطعاً استماعش حرام و ردش در صورت توانائی، واجب است. سوم، احتمال دهد از موارد جواز غیبت باشد، در این صورت باید جمع کند بین ترک استماع و رد آن غیبت، بلکه انتصار مؤمن و بین حفظ احترام غیبت کننده، چون محتمل است که از موارد جایز باشد و معصیت نباشد. مثل اینکه به غیبت کننده بگوید، شاید بر شما مشتبه شده است و برای آن عیب، وجه صحیحی ذکر کند.

دو رو و دو زبان: شیخ انصاری در آخر بحث غیبت مکاسب می‌فرماید: اگر غیبت کننده از کسانی باشد که در حضور آن شخص که غیبتش را می‌کند، زبان به مدح و ستایش می‌گشاید و در غیابش عیبش را می‌گوید، عذاب چنین شخصی دو برابر است. و در شرع، ذواللسانین (دو زبان) خوانده می‌شود، و حرمت غیبت در چنین حالی شدیدتر است. و در اخبار رسیده که در قیامت می‌آید در حالی که برایش دو زبان از آتش است[1].

۱ــ یجیء ذو اللسانین یوم القیمة و له لسانان من النار (مکاسب محرمه).

بازگشت به فهرست

۲ـ نمیمه

دوم از گناهانی که کبیره بودنش، به واسطهٔ وعدهٔ عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، نمیمه است. چنانچه شهید ثانی در کشف الریبه و شیخ انصاری در مکاسب محرمه، به کبیره بودنش تصریح و به آیاتی چند از قرآن مجید استدلال نموده‌اند. از جمله در سورهٔ رعد می‌فرماید: «و کسانی که قطع می کنند آنچه را خداوند امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند، برای ایشان است دوری از رحمت خداوند و برایشان بدی سرای آخرت است یعنی عذاب اخروی»[1] و ظاهر است که نمام یعنی سخن‌چین، و کسی که حرفی از یک نفر در بارهٔ کسی شنیده و برای آن کس نقل می کند قطع کرده آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد کرده. زیرا عوض اینکه بین مؤمنین، ایجاد علاقه و الفت و محبت کرده و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمنی ایجاد کرده است پس برای او است لعنت خداو عذاب آخرت.

و در سورهٔ بقره می‌فرماید: «فتنه از قتل شدیدتر» و در آیه دیگر می فرماید «بزرگتر است»[2] و ظاهر است که شخص نمام، به واسطه سخن چینی، آتش فتنه ها را

۱ــ و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲ــ والفتنة اشد من القتل ـ و الفتنة اکبر من القتل (سوره ۲ آیه ۱۹۱ و ۲۱۶).

روشن می سازد. در سورهٔ نون، ضمن صفات کفار که سزاوار دخول آتشند، می فرماید **«مشاء بنمیم»** حرکت‌کنندگان برای سخن‌چینی کردن.

حضرت صادق علیه السلام پس از بیان اقسام سحر می‌فرماید: «جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر، نمامی است که به واسطهٔ آن بین دوستان جدایی می اندازد و دشمنی را به جای صفا در بین کسانی که با یکدیگر یکرنگ بودند قرار می دهد و به سبب نمیمه خونها ریخته می شود و خانه ها خراب می گردد و پرده‌ها کشف می شود و نمام بدترین کسانی است که روی زمین راه می رود»[1]. کبیره بودن سحر قبلاً ثابت شد. بنابراین نمیمه که از بزرگترین اقسام آن است قطعاً گناه کبیره است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «شما را به بدترین خودتان آگاه نکنم؟ گفتند: بلی ای پیغمبر گرامی. فرمود: آنها که به سخن چینی روند و در میان دوستان جدائی افکنند و برای پاکان عیب‌ها جویند»[2].

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «بهشت بر دروغ تراشانی که برای سخن چینی می روند حرام است»[3].

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که: «کسی که برای سخن چینی بین دو نفر حرکت کند، خداوند بر او در قبرش، آتشی را مسلط می‌فرماید که او را می سوزاند. و چون از قبرش بیرون می آید، ماری بزرگ و سیاه را بر او مسلط می‌فرماید که گوشت او را می‌خورد تا داخل جهنم شود»[4].

۱ــ عن الصادق علیه السلام و ان من اکبر السحر النمیمه یفرق بها بین المتحابین ویجلب العداوة علی المتصافیین ویسفك بها الدماء ویهدم بها الدورو یکشف بها الستور والنمام شرمن وطیء الارض ... احتجاج ج ۲ ص ۸۲.

۲ــ عن النبی صلی الله علیه و آله الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله قال صلی الله علیه و آله المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبراء المعایب (کافی ج ۲ ص ۳۶۹).

۳ــ محرمة الجنة علی القتاتین المشائین بالنمیمة (کافی ج ۲ ص ۳۶۹).

٤ــ عن النبی صلی الله علیه وآله من مشی فی نمیمة بین الا ثنین سلط الله علیه فی قبره ناراًتحرقه الی یوم القیمة و اذا خرج من قبره سلط الله علیه تنیناً اسود ینهش لحمه حتی یدخل النار. (ثواب الاعمال ص ۳۳۵).

و نیز فرمود: «چون به معراج رفتم، زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود، و بر او هزار هزار جور عذاب بود، پس از آن حضرت پرسیده شد که کار آن زن چه بود؟ فرمود: سخن چینی و خبر بری و دروغگوئی»[1].

در کتاب حج وسائل الشیعه دوازده حدیث نقل می کند در حرمت نمیمه و در تمام آنها تصریح شده که بهشت بر نمام حرام است.

در سورهٔ همزه می فرماید: «**ویل لکل همزة لمزة**» و یل، نام درکه ای از درکات جهنم، یا نام چاهی است، یا به معنی عذاب شدید است. و همزه، به معنی نمام است. چنانچه شهید ثانی در کشف الریبه به آن تصریح می فرماید. و نیز از بعض علما در آیه شریفه «**هماز مشاء بنمیم عتل بعد ذلك زنیم**» نقل فرموده که این آیه دلالت دارد، بر اینکه، کسی که راز دیگری رانگاه نمی دارد وسخن چینی می کند، حرامزاده است. زیرا زنیم به معنی به خود بسته است، یعنی حرامزاده ای که پدر او معلوم نیست و او را به زور به خود ببندد.

به واسطه نمام باران نبارید: ٠بنی اسرائیل را قحطی گرفت، موسی علیه السلام از خداوند باران خواست وحی رسید دعای تورا و کسانی که با تو هستند، مستجاب نمی کنم. زیرا در بین شما، نمامی است که از سخن چینی دست بر نمی دارد. موسی علیه السلام گفت: خدایا آن شخص کیست، تا او را از بین خود بیرونش کنیم؟ فرمود: من خود شما را از نمیمه نهی می کنم، چگونه راز دیگری را آشکار می سازم. پس توبهٔ اجتماعی کردند و آن نمام هم داخل آنها توبه کرد پس برایشان باران بارید[2].

معنی نمیمه: شیخ انصاری درمکاسب فرموده: نمیمه از روی قرآن وسنت واجماع و عقل، حرام و از گناهان کبیره است، و آن نقل سخنی است که کسی در بارهٔ شخصی گفته پس شنونده برای آن شخص خبر ببرد و برایش نقل کند. و نیز فرمود: هر گاه صاحب سخن راضی نباشد که گفتارش را به آن شخص برساند، علاوه بر نمیمه، غیبت نیز هست

۱ــ لما اسری بی رأیت امرئة رأسها رأس خنزیر و بدنها بدن الحمار و علیه الف الف لون من العذاب فسئل ما کان عملها فقال صلی الله علیه و آله انها کانت نمامة کذابة. (عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۰).

۲ــ وسائل الشیعه کتاب حج.

و مستحق عقوبت آن نیز می باشد. و هر چه مفسده نمیمه بیشتر باشد، عقوبتش نیز زیادتر است.

شهید ثانی در کشف الریبه می فرماید: نمیمه، کشف آن رازی است که فاش شدنش از نظر صاحب سخن، بد باشد. یا از نظر آنکه در بارهٔ او گفته شده و برایش نقل می کند. یا از نظر شخص ثالث باشدو خواه، آن کشف به گفتار باشد یا به نوشتن یا رمز یا اشاره، و خواه آنچه نقل شود از کردار باشد یا گفتار، عیب و نقص باشد یا نباشد. زیرا در حقیقت نمامی، کشف راز نهان و هتک نهفته هائی است که فاش شدنش به دو، نتایج سوئی به بار می آورد بلکه هر چه از حال مردم دیده می شود شایسته است از آن دم نزد، مگر آنچه که نقل آن برای مسلمانی سودمند باشد، یا دفع گناهی به آن بشود. چنانچه اگر ببیند که کسی مال دیگری را ربود، اگر از او مطالبهٔ شهادت شود، نباید پوشیده بدارد. اما اگر ببیند کسی مال خود را جائی پنهان کرد، نقل آن برای دیگری نمیمه و کشف راز است. و اگر نقل او مشتمل بر ذکر نقص یا عیب صاحب راز باشد، غیبت نیز هست.

و نیز می فرماید: سبب سخن چینی چند چیز است؛ اول، قصد بد کردن و زیان رسانیدن به کسی که از او سخن می گوید. دوم، اظهار دوستی و خیر خواهی نسبت به کسی که با او این سخن را می گوید. سوم، خوش صحبتی و ورود در سخن زیادی و فضولی. پس از آن وظیفه کسی را که نزد او سخن چینی می شود شش چیز دانسته است و می فرماید: کسی که به تو بگوید، فلانی در باره ات چنین و چنان گفت، یا چنین و چنان کرد، یا در مقام خراب کردن کار و تباهی حال تو است، پس بر تو در برابرش شش چیز لازم است: اول آنکه، سخنش را باور نکنی و حرفش را نپذیری. زیرا سخن چین فاسق است و خداوند می فرماید: «اگر فاسقی برای شما خبری آورد نباید بپذیرید بلکه باید در اطرافش تحقیق و بررسی نمائید»[1]. دوم، او را از سخن چینی نهی و اندرزش دهی و کارش را زشت شماری. چون خداوند می فرماید: «به معروف امر کن و از منکر نهی نما»[2]. سوم، برای خدا او را از جهت گفتارش دشمن دارد. زیرا خدا سخن چین را دشمن

۱ــ ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا... (سوره ٤٩ آیه ٥).

۲ــ وأمر بالمعروف و انه عن المنکر (سورهٔ ۳۱ آیه ۱۷).

می دارد و دشمنی با دشمن خدا واجب است. چهارم، به مجرد گفتهٔ سخن چین، به برادر دینی خود بدگمان نشوی. زیرا خداوند می فرماید: «از بسیاری گمانها بپرهیزید، جز این نیست که بعض گمانها گناه است»[1]. پنجم، سخن او موجب تجسس و بازرسی نگردد. زیرا خداوند می فرماید: «ولا تجسسوا» یعنی به مجرد گمان تجسس نکنید، بلکه آنرا نشنیده قرار دهید. ششم، کار نمام و سخن چین را برای خود نپسندی و گفتارش را برای دیگری نقل ننمائی تا خود همچون او نمام و غیبت کن نشوی.

و در کتاب کشف الریبه می فرماید: دانشمندی را دوستی بود که روزی به زیارتش رفت، و ضمناً چیزی را که دیگری در بارهٔ آن دانشمند گفته بود، برایش نقل کرد. پس آن دانشمند گفت: پس از مدتی که به ملاقات من آمدی، با سه خیانت آمدی: یکی آنکه بین من و آن شخص ایجاد دشمنی کردی. دیگر آنکه، دل فارغ مرا مشغول به سخن او نمودی، و علاوه، خودت را نزد من متهم به خیانت کردی. و نیز فرموده: کسی که نزد تو از دیگری سخن چینی کرد، البته از تو هم نزد دیگری سخن چینی خواهد نمود. پس نباید به او اعتماد پیدا کنی.

هر که عیب دگران نزد تو آورد و شمرد
بیگمان عیب ترا نزد کسی خواهد برد

و باید از او سخت در حذر بود. سپس این حکایت را نقل می فرماید:

شخصی غلامی می فروخت، می گفت در او هیچ عیبی نیست جز آنکه نمام است. مشتری گفت: باکی نیست، و او را خرید. غلام به زن خواجه گفت: خواجه تورا دوست نمی دارد، می خواهد کنیزکی بخرد، چون خوابید تیغ برگیر و چند مو از زیر گلو یش به من بده تا جادو کنم که عاشق تو شود. و به خواجه گفت: این زن عاشق کسی شده و توراخواهد کشت، خود را به خواب بزن تا ببینی با تو چه خواهد کرد؟ مرد خود را به خواب زد، دید زن آمد و تیغی به دست دارد. چون رسید و ریش او را گرفت، مرد یقین کرد، او را خواهد کشت. جست و زن را با آن تیغ کشت خو یشان زن آمدند و مرد را کشتند. خو یشان مرد نیز آمدند و بین ایشان جنگ پیوست و خون بسیار ریخته شد.

۱ــ اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. (حجرات آیه ۱۲).

بازگشت به فهرست

۳ـ ریختن آبروی مؤمن

آبرو ریزی مؤمن به مسخره، دشنام، طعن، خوارکردن، اهانت، سرزنش، هجو، اذیت

سوم از گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آن وعدهٔ عذاب داده، هتک عرض (ریختن آبروی) مؤمن است به هر نحوی که باشد، خواه به مسخره کردن، یا دشنام دادن و بد گفتن، یا عیب گزاردن، یا سرزنش و ذلیل و خوار کردن، و سبک شمردن، و اهانت کردن، یا هجو کردن و آزردنش باشد.

مؤمن عزیز است: از آنچه آیات و روایات در شأن مؤمن رسیده، دانسته می شود که اهتمام شارع مقدس در شأن و شرافت مؤمن فوق العاده است. به طوری که حرمتش را از جمیع محترمات بالا تر، و ریختن آبرو یش را گناه عظیم و مانند ریختن خونش به حساب آورده، و او را وابسته به خود دانسته و می فرماید: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند»[1]. و خود را یار و یاور ایشان دانسته[2]، و نصرت مؤمنین را بر خودش واجب فرموده است[3] و عزت حقیقی را برای او خوانده، در ردیف خود و پیغمبرش[4]. و او را

۱ــ الله ولی الذین آمنوا (سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۵۷).
۲ــ ذلك بان الله مولی الذین آمنوا (سوره محمد آیهٔ ۱۱).
۳ــ و کان حقاً علینا نصر المؤمنین (سورهٔ ۳۰ آیهٔ ٤٥).
٤ــ ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین ... (سوره ٦۳ آیه ۸).

بهترین و بالا ترین افراد بشر می داند[1] و اشرف مخلوقات خود، یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را امر به فروتنی و کوچکی برای ایشان می فرماید[2]. و رحمت خود را در بارهٔ آنها واجب فرموده است[3] و خود را مشتری مال و جان ایشان خوانده[4]، ایشان را دوست می دارد و آنها هم خدا را از هر چیزی بیشتر دوست می دارند[5].

بالجمله نسبت و بستگی مؤمن با خداوند، ظاهر است. و بدیهی است که هتک آبروی وابسته به بزرگی، در حقیقت هتک آن بزرگ خواهد بود. چنانچه در روایت نبوی صلی الله علیه و آله طعن بر خدا و رد گفته اش را رد بر خدا می داند[6]. و امام کاظم علیه السلام فرمود: «به خدا قسم حق مؤمن، بزرگتر از حق کعبه است»[7].

از اینجا دانسته می شود که چقدر ریختن آبروی مؤمن گناه بزرگی است. و برای تأکید و اطلاع خوانندگان عزیز، بعضی از آیات و روایات وارده در خصوص هر یک از عناو ین مذکوره یادآوری می شود:

۱ـ استهزا و سخریه : بیان کردن گفتار یا کردار یا وصف یا خلقت کسی، بر وجهی که سبب خندهٔ دیگران شود، به گفتار باشد یا به عمل، به ایماء و اشاره باشد یا به کنایه، شبهه ای در گناه کبیره بودنش نیست. زیرا در قرآن مجید و روایات مستفیضه بر آن وعدهٔ عذاب داده شده. چنانچه در سورهٔ توبه می فرماید: «کسانی که از روی استهزا و سخریه، انفاق کنندگان از اهل ایمان را در انفاقهایشان عیب می کنند و نیز آنان را عیب می کنند که مال زیادی ندارند که در راه خدا انفاق کنند مگر به مقدار طاقت و کوشش

۱ــ ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة (سوره ۹۸ آیه ۷).

۲ــ و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین (سوره ۲۶ آیه ۲۱۵).

و اذا جائك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم... (سوره ٦ آیه ٥٤).

۳ــ کتب ربکم علی نفسه الرحمة...(سوره٦آیهٔ٥٤). اولئك سیرحمهم الله... (سوره ۹ آیه ۷۱).

٤ــ ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم... (سوره ۹ آیه ۱۱۱).

٥ــ یحبهم و یحبونه (سوره ٥ آیه ٥٤) و الذین آمنوا اشد حباًلله (سوره ۲ آیه ۱٦٥).

٦ــ ان الله خلق المؤمن من عظمة جلاله و قدرته فمن طعن علیه اورد علیه قوله فقد رد علی الله (حج وسائل باب ۱٥۹ ج ۸ ص ٦۱۲).

۷ــ عن العالم علیه السلام انه وقف حبال الکعبة ثم قال ما اعظم حقك یا کعبة و والله ان حق المؤمن لاعظم من حقك (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۲۹۰).

خود، خداوند این استهزا کنندگان را سخریه می فرماید (یعنی پاداش سخریه شان را به آنها می دهد) و برایشان عذابی رنجاننده و دردناک است»[1].

در شأن نزول این آیه شریفه، روایاتی است و خلاصهٔ آنها این است که در غزوه تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مخارج لشکر اسلام، امر فرمود: هر کس هر چه بتواند، بیاورد. بعضی از مالداران، مال فراوانی آوردند و بعضی از فقرا مقدار کمی که داشتند دادند. چنانچه ابوعقیل انصاری نصف صاع خرما آورده و گفت: شب گذشته تا صبح، کارکردم ودست مزدم یک صاع خرما بود، نصف آنرا برای عیالم گذاشتم و نصف دیگر را در راه خدادادم. منافقین هر دو را مسخره کردند و به هر دو عیب گرفتند. بآنکه مال فراوان داده بود، می گفتند: ریا کرده و برای نمایش به مردم این همه مال بخشیده. و بآنکه مال کمی داده بود می گفتند: خواسته، خود را جزء انفاق کنندگان جلوه دهد و یا خود را به یاد مردم آورد تا از صدقات چیزی به او بدهند.

جزای استهزا کنندگان به مؤمنین، یکی سخریه الهی به ایشان است، و دیگر آتش دوزخ جایگاهشان خواهد بود. در بیان مراد از سخریه الهی، وجوهی گفته شده، از آن جمله، خداوند استهزا کنندگان را در دنیا مهلت می دهد و در ناز و نعمت سرگرم می دارد و چون طغیان آنها به نهایت رسید، ناگاه ایشان را هلاک می سازد و سخریه بودن این امر برای آن است که این مهلت و ناز و نعمت، ظاهراً نعمت است، لیکن در حقیقت استدراج و هلاکت است. اما در آخرت به این است که چون مؤمنان دربهشت برتخت های خود نشینند و کافران در دوزخ جای گیرند، به امر خداوند دری از دوزخ به جانب بهشت گشوده می شود. منافقان چون بهشت را ببینند، به سرعت تمام، خود را به سختی به در بهشت می رسانند و بهشتیان را با مقامات عالیه شان می بینند و چون می خواهند وارد بهشت شوند، فوراً در بسته می شود و مؤمنین بر آنها می خندند و این امر جزای سخریه آنها در دنیا است.

امروز مؤمنین بر کفار می خندند: در سورهٔ مطففین می فرماید: «جز این نیست که گنهکاران از مؤمنین می خندند یا نیشخند می زنند و چون به آنها بر می خورند بی درنگ

۱ــ الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لایجدون الاجهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم... (سوره توبه آیه ۷۹).

میگریزند و با هم آهسته و با اشاره، به عیب جویی می پردازند ـ تااینکه می فرماید: پس در قیامت، مؤمنین در حالی که در بهشت جای گرفته و بر تختها تکیه زده‌اند بر کفار می خندند»[1]. یعنی در برابر استهزائی که در دنیا از مؤمنین می کردند در آخرت به سخریهٔ مؤمنین مبتلا می شوند.

در این آیات، استهزا کننده به مؤمن را گناه کار خوانده است و مجرم، به معنی آلودهٔ به گناه، روی آورنده به کفر، بریدهٔ از حق و خیر، و در قیامت جایشان را در مقابل مؤمنین که دربهشتند قرارداده وظاهراست که مقابل بهشت دوزخ است.

شاید آنها بهتر باشند: در سورهٔ حجرات می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید مسخره نکنند گروهی از شما، از گروهی دیگر. شاید ایشان بهتر از مسخره کنندگان باشند. (از جهت رفعت درجه و مزیت مرتبه نزد خداوند) و نه زنها از زنها مسخره کنند، شاید ایشان بهتر باشند. و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را. (یعنی همکیشان خود را مسخره نکنید چون مؤمنین به منزلهٔ نفس واحدند. پس عیب دیگری کردن عیب خود کردن است) و باید به لقبهای زشت یکدیگر را نخوانید...»[2].

در تفسیر مجمع البیان نقل می کند که ثابت بن قیس هر گاه به مجلس پیغمبر وارد می شد، اصحاب. او را به واسطه سنگینی گوشش نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله‌جای می دادند تا سخنان آن حضرت را بشنود روزی برای نماز صبح، آخر صفها واقع شد و پس از نماز برخاست و پای بر مردم می نهاد و می رفت تا میان او و پیغمبر یک نفر فاصله بود. به او گفت: دور شو تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشینم. آن مرد گفت: جای خود بنشین ثابت خشمگین شد و همانجا نشست، چون هوا روشن شد، ثابت در او نگریست و گفت تو کیستی؟ گفت: فلان. ثابت گفت: فلان پسر فلانه. و نام مادرش را که پیش از اسلام به‌زنا و فجور مشهور بود ذکر کرد.

آن مرد از این سرزنش خجل و شرمنده گردید و سر بزیر انداخت، پس این آیه شریفه

۱ــ ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون و اذا مروابهم یتغامزون ... فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون. (سوره مطففین آیه ۲۹).

۲ــ یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولانساء من نساء عسی ان یکن خیراً منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب... (سورهٔ حجرات آیه ۱۱).

نازل شد.

و در بارهٔ «**ولانساء من نساء**» می فرماید: انس روایت می کند که روزی ام السلمه ازاری سفید در میان بسته بود و گوشهٔ آنرا بر پس پشت فرو گذاشته، به زمین می کشید. و عایشه زبان به سخریه او گشود و به حفصه گفت: آن گوشه ازاری که ام السلمه از پس خود می کشد، مانند زبان سگ است که از دهان بیرون می کند.

و نیز به صفیه دختر حی بن اخطب همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله سرزنش کرده و می گفتند ای یهودی‌زاده، خداوند نازل فرمود، که عیب بر یکدیگر نگذارید و به لقبهای زشت یکدیگر رانخوانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «در قیامت، اهل سخریه و استهزا را می آورند و برای یکی از ایشان دری از بهشت می گشایند و به او می گویند، بشتاب و داخل شو. او با غم و اندوه می آید که داخل شود، در را می بندند، و از طرف دیگر دری می گشایند و به او می گویند، زود داخل شو. چون نزد آن در می رسد، در را می بندند. همچنین به این بلیه گرفتار است و از هیچ دری داخل نمی تواند بشود، به طوری که مأیوس می شود. چنانچه باز به او می گویند بیا و نمی آید»[1].

۲ـ سب وطعن: نسبتهای زشت به مؤمن دادن و کلمات ناروا به او گفتن، در اصطلاح فقها نسبت زنا و حرامزادگی را قذف می گویند، که در باب اول ذکر شد. و نسبتهای زشت دیگر را سب می گویند. مانند، ای رباخوار، شرابخوار، ملعون، خائن،الاغ، سگ، ای خوک، فاسق، فاجر و مانند اینها که متضمن خوار کردن و سبک نمودن مخاطب است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دشنام دادن به مؤمن، مانند نزدیک شدن به هلاکت است»[2] و شاید مراد چنین باشد که دشنام به مؤمن، نزدیک شدن به کفر و خروج از دین است. زیرا عاقبت اصرار بر کبائر کفر است.

همچنین می فرماید: «دشنام دادن به مؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر، و خوردن گوشتش (بد گوئی پشت سرش) گناه‌است، و حرمت مالش چون حرمت خونش

۱ــ محجة البیضاء جلد ۵ صفحه ۳۲٦.

۲ــ سباب المؤمن کالمشرف علی الهلکة (کافی ج ۲ ص ۳۵۹).

محفوظ است»[1].

مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید: فسق در اینجا، به معنی گناه کبیره ای است که نزدیک به کفر باشد. و از این حدیث دانسته می‌شود که گناه سب، بزرگتر از غیبت است. خصوصاً با ملاحظه اینکه مؤمن از سب بیشتر اذیت می‌شود تا غیبت. زیرا در سب، اذیت در روی، و در غیبت، اذیت پشت سر است.

و در شرح قتاله کفر می‌فرماید: مقصود کفری است که به مرتکب کبیره گفته می‌شود، یا به اعتبار موردی است که کشتن او را حلال شمارد، یا به جهت ایمانش با او بجنگد، یا اینکه جنگیدن با مؤمن از اسباب کفر است.

مردن به بدترین مردنها: حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ بشری در چشم مؤمن (یعنی رو برو) به او طعن نزند، جز اینکه به بدترین مردنها بمیرد و سزاوار باشد که به خیر برنگردد»[2].

مجلسی در شرح حدیث می‌فرماید: بدترین مردن یا به حسب دنیا است، مانند غرق شدن، یاسوختن، یا عمارت بر او خراب شدن، یا خوراک جانور شدن و مثل اینها. یا به حسب آخرت است، مانند اینکه با کفر بمیرد، یا بدون توبه از این عالم برود و مراد از خیر، توبه و عمل صالح با ایمان است.

گاهی مظلوم هم ظالم می‌شود: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در بارهٔ دو نفری که به هم دشنام دهند، فرمود: «آنکه آغاز به دشنام کرده، ستمکارتر است و گناه خوش و طرفش به گردن او است، تا آنجا که ستم شده، یعنی طرفش از حد نگذراند»[3].

یعنی اگر آن طرف، در مقام جواب از حد تجاوز کرد، گناهش به گردن خودش می‌باشد.

۱ــ سباب المؤمن فسوق و قتاله کفرو اکل لحمه معصیة و حرمة ماله کحرمة دمه (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

۲ــ ما من انسان یطعن فی عین مؤمن الامات بشرمیتة و کان قمنا ان لایرجع إلی خیر. (کافی ج ۲ ص ۳۶۱).

۳ــ عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی رجلین یتسابان قال (علیه السلام) البادی منهما اظلم و وزره وزر صاحبه علیه مالم یعتذر الی المظلموم (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

خلاصه بیان مجلسی علیه الرحمة در شرح این حدیث آن است که، گناه دو طرف دشنام، بر آن است که آغاز دشنام کرده است. زیرا نخست فعل حرام از او سر زده و نیز باعث ارتکاب طرف هم شده است. اگر او دشنام نمی‌داد، طرف هم ساکت بود و دشنام طرف در مقام جواب و تلافی، هر چند گناه است، لیکن شارع آن گناه را بر عهدهٔ ابتدا کننده قرار داده، به شرطی که تعدی نکند و چنانچه تعدی کند، در حکم ابتدا کننده دشنام می‌شود نسبت به آن زیاده روی.

تعدی به تکرار یا سخت‌تر گفتن: زیاده‌روی در جواب، گاهی به تکرار است؛ مثل اینکه ابتدا کنندهٔ به دشنام یک دفعه بگوید ای سگ او هم در جواب، دو مرتبه بگوید ای سگ ای سگ. و گاهی تعدی در جواب، دشنام سخت‌تر گفتن است؛ مثل اینکه در پاسخ کسی که به او گفته ای خر بگوید ای سگ.

و آنچه گفته شد از اینکه هر گاه جواب به مثل گوید، گناهش به گردن ابتدا کننده است، دور نیست که در صورتی باشد که اصل دشنام قذف یا کذب نباشد. پس اگر بگوید ای زناکار یا سارق، درجواب نمی‌تواند بگوید ای سارق هنگامی که دشنام دهنده سارق نیست. و بالجمله در مقام جواب در دشنام، باید به دشنام‌هائی که در مقام تأدیب و متعارف است اکتفا شود مثل گفتن ای احمق، جاهل، ظالم غافل و امثال اینها.

بهشت بر بدزبان حرام است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به راستی خداوند بهشت را حرام فرموده است بر هر فحش دهندهٔ بی آبرو و کم شرم که باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود. زیرا به راستی اگر از او بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرک شیطان». عرض شد یا رسول الله در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ فرمود: مگر نخواندی فرمایش خداوند را که: «و تو ای شیطان، شریک ایشان باش در دارائی و اولاد»[1].

مجلسی از شیخ بهائی نقل کرده: که شاید مقصود این است که، تا مدتی بهشت

۱ــ قال النبی (صلی الله علیه و آله) ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذیء قلیل الحیاء لایبال ما قال ولا ماقیل له فانك ان فتشته لم تجده الالغیة او شرك شیطان فقیل یا رسول الله افی الناس شرك شیطان فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) اماتقرء قول الله تعالی و شارکهم فی الاموال و الاولاد (اصول کافی باب البذاء ـ ج ۲ ص ۳۲۳).

بر او حرام است. یا مقصود، بهشت مخصوصی است که از آن محروم است و آماده شده برای مؤمن غیر فحاش.

سماعه می گوید؛ نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، وبا من آغاز سخن فرمود که ای سماعه این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدید گشت. مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی. در پاسخ گفتم: به خدا چنین بود. زیرا او به من ستم کرده. فرمود: اگر او به تو ستم کرد، تو بر او سر افتادی و بیشتر ستم کردی. به راستی این کردار، از کردارهای من نیست و من به شیعیانم چنین دستوری نمی دهم. از پروردگارت آمرزش جو و بدان باز نگرد[1].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی، به پاره‌ای از کلمه طعن زند (بدگوئی کند)، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می فرماید، و حال آنکه بوی بهشت از پانصد سال راه یافت می شود»[2].

روایات در این مقام بسیار،و آنچه گفته شد کفایت است.

دو مطلب را اینجا باید تذکر داد: یکی آنکه، هر گاه کسی، مؤمنی را سب کرد چون او را آزرده، علاوه برعقوبت اخروی، آن مؤمن حق دارد ازاو به حاکم شرع شکایت کند تا او را به آنچه صلاح می داند، تعزیر نماید، چنانچه در بحث قذف اشاره شد. و چنانچه از کسی که دشنامش داده عذر خواهی کند و او را ازخود راضی نماید، تعزیر ساقط می شود. دیگر آنکه اگر ازاین گناه پشیمان شود و از خداوند پوزش بخواهد، عذاب آخرتی هم از او برداشته می گردد.

دشنام به هر کس که باشد: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هرزه گوئی و بدزبانی از جفاکاری است و جفاکار در آتش است»[2].

۱ــ عن سماعة قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی مبتدئاً یا سماعة ما هذا الذی کان بینك و بین جمالك ایاك ان تکون فحاشاً اوصخاباً او لعاناً فقلت و الله لقد کان ذلك انه ظلمنی فقال ان کان ظلمك لقدار بیت علیه ان هذا لیس من فعالی ولا آمر به شیعتی استغفر ربك و لا تعد (کافی باب البذاء ج ۲ ص ۳۲۶).

۲ــ من طعن فی مؤمن بشطر کلمة حرم الله علیه ریح الجنة و ان ریحها لیوجد من مسیرة خمسماة عام (مستدرك کتاب حج باب ۱۳۹).

البذاء من الجفاء و الجفاء فی النار (کافی ج ۲ ص ۳۲۵).

محقق بزرگوار، مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در حاشیه مکاسب می فرماید: مقتضای اطلاق روایات، حرام بودن فحش است با هر کس که باشد خواه مسلمان و مؤمن باشد، یا کافر و فاسق، کوچک یا بزرگ. بلکه می توان گفت؛ هر چند بچه و غیر ممیز باشد بلکه در بعضی روایات از سب و لعن حیوانات نیز نهی شده است.

حرمت دشنام در صورت عکس العمل: دشنام به‌مخالف (سنی) یا کافر اگر سبب شود که برگردد و باو یا مؤمن دیگری دشنام دهد، جایز نیست. چنانچه دشنام به مقدسات دینی هر ملتی از ملل عالم، جایز نیست. زیرا شنونده آن دشنام، از آن ملت بر می گردد و به مقدسات دین الهی دشنام می دهد آنگاه وزرش به عهدهٔ ابتدا کنندهٔ به دشنام است. چنانچه در سورهٔ انعام صریحاً از این موضوع نهی می فرماید[1].

در تفسیر المیزان می نویسد: این یکی از ادبهای دینی را خاطرنشان می سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعهٔ دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی شود. چون این معنی غریزهٔ انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده، با کسانی که به آنها تجاوز کنند، به مقابله برخیزد. و چه بسا شدت خشم، او را به فحش و ناسزا به مقدسات آنان وا دارد و چون ممکن بود، مسلمین به منظور دفاع از پروردگار، بتها را هدف دشنام خود قرار دهند و در نتیجه مشرکین را وادار سازند که حریم مقدس خدای تعالی را مورد هتک سازند،لذا به آنان دستور می دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگوئید. چون اگر ناسزا بگوئید و آنان هم در مقام معارضه به‌مثل، به ساحت قدس ربوبی توهین کنند، در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام خداوندی شده‌اند[2].

۱ــ و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم... (سورهٔ انعام آیه ۱۰۷).

۲ــ و از عموم تعلیلی که جملهٔ «کذ لك زینا لکل امة عملهم» آنرا افاده می کند، نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می شود و نیز در همین تفسیر المیزان می نویسد: اگر در پاره‌ای از روایات، وارد شده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعضی از بزرگان قریش را لعنت فرمود، یا در قرآن کریم می فرماید: «لعنهم الله بکفرهم ـ اف لکم و لما تعبدون من دون الله» امثال این کلمات. ناسزا و توهین نیست بلکه نفرین است. چنانچه امثال «مناع للخیر معتداثیم عتل بعد ذلك زنیم» یعنی مانع خیر و ستمگر وگنهکار و با اینهمه پررو و بی اصل است اینها از قبیل بیان واقع است نه ناسزا.

۳ـ ذلیل و سبک کردن مؤمن: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر که مؤمنی را برای نداری و تهیدستیش کوچک شمارد ، خداوند، روز رستاخیز او را در برابر خلایق بر سوائی شهره سازد»[1].

و نیز می فرماید: «هرکس مؤمن مستمند یا غیر مستمندی را خوار شمارد، خدای تعالی او راخوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد»[2] و همچنین می فرماید: «چون روز رستاخیز شود، منادی ندا می دهد کجایند رو گردانان از دوستانم؟ پس مردمی بر پا می شوند که چهرهٔ ایشان گوشت ندارد. و گفته می شود: اینها کسانی هستند که مؤمنان را آزردند و در برابرشان ایستادند و به آنها دشمنی و لجبازی کردند و با آنها در دنیاشان سخت گرفتند. سپس فرمان داده می شود که آنها را به دوزخ برند»[3].

و همچنین فرمود: خدای تعالی می فرماید: «هر کس یک دوست مرا اهانت کند، هر آینه به نبرد با من کمین گرفته است و من به یاری کردن دوستم از هر چیزی شتابان ترم»[4].

ابوهارون می گوید: در مجلس حضرت صادق علیه السلام حاضر بودم و حضرت به حاضرین فرمود: چرا شما، ما را خوار می کنید؟ پس مردی خراسانی ایستاد و گفت: پناه به خدا از این که ما شما را یا چیزی که راجع به شما باشد، خوار کنیم. امام علیه السلام فرمود: بلی، جز این نیست که تو خود یکی از استخفاف کنندگان منی. خراسانی گفت: پناه به خدا که من شما را خوار کرده باشم. امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، آیا در وقتی که ما نزدیک جحفه بودیم، فلان شخص از تو خواهش کرد که او را به مقدار یک میل راه سوار کنی و گفت: به خدا از پیاده روی خسته

۱ــ من استذل مؤمناً و استحقره لقلة ذات یده و لفقره شهره الله یوم القیمةعلی رؤس الخلائق (کافی باب الایمان و الکفر ص ۳۵۳).

روایت جالبی در این باره در آخر بحث تولی و تبری نقل گردیده است.

۲ــ من حقر مؤمناً مسکیناً او غیر مسکین لم یزل الله عزوجل حاقراً له ماقتاً حتی یرجع عن محقرته ایاه (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۳ــ کافی ج ۲ ص ۳۵۲

٤ــ ان الله تعالی یقول من اهان لی ولیاً فقد ارصد لمحاربتی و انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

وعاجز شده ام، و تو سر بلند نکردی واعتنائی به او ننمودی، هر آینه او را سبک شمردی، و سبک شمارندهٔ مؤمن ما را سبک کرده و حرمت خداوند را ضایع نموده است. (حج وسائل باب ۱٤۸).

٤ـ سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن: حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نزدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد، و لغزشها و خطاهای اوراشماره کند، تا روزی او را بدانها سرزنش کند»[1].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان در دل شما جای نگرفته، مسلمانان را نکوهش نکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید. زیرا هر کس از عیوب آنها پی گیری کند، خدا، عیب او را دنباله گیری می فرماید و هر که خدا دنبال عیبش بر آید، رسوایش سازد گرچه در خانه اش باشد»[2].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که مؤمنی را سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش می فرماید»[3].

و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر که کار زشتی را فاش کند، مانند کسی است که آنرا بجا آورده و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا آنرا مرتکب شود»[4].

ناگفته نماند که حرمت سرزنش کردن، منافاتی با نهی از منکر ندارد. زیرا در حقیقت نهی از منکر، نصیحت و دلسوزی و خیر خواهی است، به تفصیلی که گذشت و آن غیر از توبیخ و سرزنش است.

۱ــ اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعنفه بهایوماً ما. (کافی ج ۲ ص ۳۵٤).

۲ــ کافی کتاب الایمان و الکفر: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا معشرمن اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تذموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله تعالی عورته یفضحه ولوفی بیته. (کافی ج ۲ ص ۳۳۵).

۳ــ من اذنب مؤمناً انبه الله فی الدنیا والاخرة (کافی ج ۲ ص ۳۵٦).

٤ــ من اذاع فاحشة کان کمبتدئها و من عیر مؤمناً بشیء لم یمت حتی یرکبه (کافی ج ۲ ص ۳۵٦).

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مؤمنی، و مقصودش این باشد که اورا چرکین کند و آبرو یش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان کشاند و شیطان هم او را نپذیرد»[1].

مجلسی علیه الرحمة در شرح حدیث گوید: یعنی حکایتی گوید که دلالت بر ضعف عقل و سستی رأی او دارد، و محتمل است حکایت کردار هم در آن داخل باشد.

و مراد از دلالت در اینجا، محبت و یاری کردن است. و شاید مقصود از نپذیرفتن شیطان او را، این باشد که غرض شیطان گمراهی و هلاکت انسان وجدا شدنش از پروردگار است. و چون این مقصود حاصل شد، دیگر کاری به او ندارد واز او بیزاری می جوید.

محمد بن فضیل به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، به من از برادر دینیم چیزی می رسد که زشت است و مردان را خوشایند نیست. پس از آن از برادرم می پرسم که چنین از تو نقل شده، و منکر می شود در حالی که جمعی که مورد اطمینان هستند به من خبر داده بودند. امام علیه السلام فرمود: ای محمد، تکذیب کن چشم و گوشت را از برادرت. یعنی بگو چشمم و گوشم اشتباه دیده و شنیده، پس اگر پنجاه نفر چیزی را در بارهٔ برادرت بگویند و او منکر شود، تصدیق برادرت کن و آنها را تکذیب نما. یعنی بگو بر آنها مشتبه شده، وفاش مکن چیزی را که به وسیله آن، او را زشت و لکه داروبی آبرو کنی، که اگر چنین کنی از کسانی خواهی بود که خداوند در قرآن مجید فرموده: «کسانی که دوست دارند کار زشت در بین مؤمنین فاش شود، برای ایشان عذاب دردناک در دنیا وآخرت است»[2].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که راه رود برای عیب برادرش، و فاش کردن عیب پنهانش، نخستین گامی که در این راه بر می دارد، در آتش دوزخ می گذارد و خدا او را در قیامت نزد تمام مردم رسوا می فرماید، و عیبهای پنهانش را آشکار می سازد»[3].

۱ــ من روی علی مؤمن روایة یرید بها شینه و هدم مروته لیسقطه من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان (کافی باب الروایة علی المؤمن ج ۲ ص ۳۵۹).

۲ــ وسائل کتاب حج باب ۱۵۷ ج ۸ ص ۶۰۹

۳ــ عن النبی (صلی الله علیه و آله) و من مشی فی عیب اخیه و کشف عورته کانت اول

←

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: هر کس حکایتی را بر ضرر مؤمنی نقل کند، تا اورا چرکین کرده آبرو یش را بریزد، خداوند او را در محلی که صدید جهنم است جای دهد (جائی که چرکهای عورت زناکاران در آن جمع می شود)[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که از گناه مؤمنی آگاه شود، پس آن رافاش کرده پنهانش نسازد، و برای آن مؤمن طلب آمرزش ننماید، آن شخص نزد خدا مانند همان گناهکار است و عقاب آن گناه بر عهده اش قرار می گیرد و بجا آورندهٔ گناه آمرزیده می شود. و همان رسوا شدنش در دنیا کفاره او است و دیگر در آخرت، رسوائی ندارد. چون خدا کریم تر از آن است که دو مرتبه بنده را بر گناه عقوبت کند و دو مرتبه رسوا فرماید»[2].

و بالجمله عقاب آخرت آن گناه، بر عهدهٔ افشا کننده است.

در این مقام نیز روایات فراوان و همین مقدار کافی است.

۵ـ هجو مؤمن به شعر یا نثر: شیخ انصاری علیه الرحمه می فرماید: هجو کردن مؤمن، از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل حرام است. زیرا در هجو مؤمن، عیب جوئی و طعنه زدن وغیبت کردن و سرزنش نمودن و سرفاش کردن است. و هر یک از این امور، گناه کبیرهٔ هلاک کننده است. پس تمام آنچه در امور مذکور ذکر شد، شامل آن نیز می شود. و اگر هجو به چیزی کند که در او نباشد، بهتان نیز هست.

فرقی در حرمت هجو مؤمن بین فاسق و غیر آن نیست. و خبری که در آن، امر به مذمت کردن از فاسقین شده، مراد بی ایمانها، یا آنهائی که فسق آشکار دارند می باشد. و اما هجو غیر مؤمن حرام نیست، چون احترامی ندارد. چنانچه جایز است هجو کردن هر صاحب بدعتی را به آنچه در او است به قصد اینکه شناخته شود و کسی در دامش نیفتد.

۶ـ اذیت به مؤمن: در سورهٔ احزاب می فرماید: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن

خطوة خطأها و ضعها فی جهنم و کشف الله عورته علی رؤس الخلائق. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۶۰۲).

۱ــ من روی روایة علی اخیه یرید بها شینه و هدم مروته اوقفه الله فی طینة خبال (مستدرك کتاب حج باب ۱۳۷).

۲ــ مستدرک کتاب حج باب ۱۳۷.

را می رنجانند به غیر آنچه کرده اند (یعنی جنایتی که سزاوار ایذا شوند، از آنها سرنزده)، پس هر آینه این اذیت کنندگان، و زر و دروغ بزرگی را برداشته (یعنی مستحق عذاب بهتان و سزاوار عقوبتی ظاهر و نمایانند)[1]».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند می فرماید: باید به جنگ با من اعلام کند هر کس بندهٔ مؤمن مرا بـــیازارد. و از خشم من آسوده باشد، هر کس بندهٔ مؤمنم را گرامی دارد»[2].

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر کس خدا را بیازارد، در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است. (و در خبر دیگر) بر او است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم»[3].

و همچنین فرمود: «هر کس مؤمنی را محزون کند سپس تمام دنیا را به او بدهد، تلافی گناه شکستن دلش نمی شود و دهنده هم اجری ندارد»[4].

همچنین می فرماید: «هر که مؤمنی را بناحق اذیت کند، مثل این است که ده مرتبه مکه معظمه و بیت المعمور را خراب کرده و هزار ملک مقرب را کشته باشد»[5].

از این حدیث معلوم می شود که حرمت مؤمن ده برابر مکه و بیت المعمور و هزار برابر ملائکه است.

عقوبت آزار به همسایه شدیدتر است: در چندین مورد، شارع مقدس آزار رساندن به غیر را با تأکید بیشتری تحریم فرموده و برایش عقوبتهای شدید دنیوی و اخروی معین فرموده است. از آن جمله همسایه است.

مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: در فلان محله

۱ــ والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثماً مبیناً (سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۸).

۲ــ لیأذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن و لیأمن غضبی من اکرم عبدی المؤمن ... (کافی ص ۳۵۰).

۳ــ مستدرک کتاب حج باب ۱۲۵.

۴ــ من احزن مؤمناً ثم اعطاه الدنیا لم یکن ذلك کفارته ولم یوجر علیه.

۵ــ من آذی مؤمناً بغیر حق فکأنما هدم مکة و بیت المعمور عشر مرات و کأنما قتل الف ملك من المقربین (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۵).

خانه خریده ام و نزدیکترین همسایه ام کسی است که امید به خیرش ندارم و از شرش آسودگی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد فرمود تا در مسجد به صدای بلند جار زنند؛ هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد، ایمان ندارد. و سه بار این جار را زدند. سپس آن حضرت با دست خود به هر چهل باب خانه که در برابرش بود سمت راست و چپ اشاره فرمود (یعنی تا چهل خانه ازچهار طرف همسایه است و باید حق آنها را رعایت کرد)[1].

در مصحف حضرت زهرا علیها السلام است: «کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد، همسایه خود رانمی آزارد و میهمانش را گرامی می دارد، و خوب می گوید یا خاموش است»[2].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «از مانیست کسی که با همسایه خود به خوبی رفتار نکند»[3].

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده: «هر که همسایه خود را آزار رساند، خدا بوی بهشت را بر او حرام می فرماید و جایش دوزخ است و بدجایگاهی است. و از ما نیست کسی که حق همسایه خود را ضایع سازد. و همیشه جبرئیل به من سفارش همسایه را می کرد تا اینکه گمان کردم، همسایه از ارث برندگان خواهد شد»[4].

و نیز فرمود: «کسی که همسایه اش را بیازارد و کسی که همسایه اش از آزارش در امان نباشد، به بهشت نخواهد رفت»[5]. و در غزوهٔ تبوک فرمود: «هر کس همسایه خود را آزار رسانده، با ما نیاید»[6].

روزی اصحاب، به آنحضرت عرض کردند: فلان زن، روزها روزه و شبها را به عبادت می گذراند و صدقه می دهد. لیکن همسایه اش را به زبان می آزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیری در آن زن نیست، او اهل جهنم است. گفتند: فلان زن،

۱ــ کافی ـ کتاب العشرة باب حسن الجوار (ج ۲ ص ٦٦٦.)

۲ــ من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلایؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیراً اولیسکت. (اصول کافی ج ۲ ص ٦٦٧).

۳ــ لیس منامن لم یحسن مجاورة من جاوره (کافی ج ۲ ص ٦٦٨).

٤ــ (وسائل کتاب حج باب ٨٦ ج ٨ ص ٤٨٨).

٥و٦ــ (وسائل کتاب حج باب ٧٢).

فقط نماز واجبی و روزهٔ ماه رمضان را بجا می آورد و آزاری به همسایه نمی رساند. فرمود: او اهل بهشت است[1].

و نیز فرمود: «همسایه بر سه قسم است: اول، همسایه ای که سه حق دارد. و آن همسایه ای است که مسلمان و رحم باشد. دوم، آنکه دو حق دارد و آن همسایهٔ مسلمان است. سوم، همسایه کافر که فقط حق همسایگی دارد»[2].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ملعون است ملعون است کسی که همسایه اش را بیازارد»[3].

و نیز فرمود: «چون بنیامین ازنزد یعقوب رفت فریاد کشید: خدایا به من رحم نمی کنی، فرزندم را بردی و چشمم را گرفتی. خدا به او وحی کرد: اگر من آنها را میر انده باشم، زنده شان می کنم تا آنها را به تو رسانم. لیکن یادت می آید آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی خوردی و فلان و فلان در همسایگی تو بودند و روزه داشتند و چیزی از آن رابه آنها ندادی»[4].

در روایت دیگر است که پس از آن، شیوهٔ یعقوب چنین شد که هر صبح جارچی از منزل او تا یک فرسخ راه جار می کشید که هر کس چاشت می خواهد، به منزل یعقوب بیاید و در شامگاه هم جارمی زد هر کس شام می خواهد، به منزل یعقوب بیاید.

از این حدیث، خوب آشکار می شود که چقدر حق همسایه مهم است و در اخبار بسیاری حقوق همسایه ذکر شده و به جهت اختصار خلاصهٔ آنها یاد داشت می شود:

حقوق همسایه: باید با همسایه با مهربانی و ملاطفت سلوک کرد واحسان خود را از او دریغ نداشت، آنچه به آن نیازمند است، از او مضایقه نکرد و او را مانند شریک در

۱ــ قالواله صلی الله علیه و آله فلانة تصوم النهار و تقوم اللیل وتتصدق و تؤذی جارها بلسانها قال صلی الله علیه و آله لاخیر فیها هی من اهل النار و فلانة تصلی المکتوبة و تصوم شهر رمضان ولا تؤذی جارها فقال صلی الله علیه و آله هی من اهل الجنة (حج مستدرك باب ۷۲).

۲ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله الجیران ثلثة فمنهم من له ثلثة حقوق حق الاسلام و حق الجوار و حق القرابة و منهم من له حقان حق الاسلام و حق الجوار و منهم من له حق واحد الکافر له حق الجوار (مستدرك کتاب حج باب ۷۲).

۳ــ (کافی)

٤ــ مستدرك کتاب حج باب ۷۲.

مال خود دانست، بر او سلام کرد واز چیزهائی که می خواهد پنهان باشد، تفتیش نکرد. هنگام مرض از او عیادت و به هنگام مصیبت تعزیت و در عزا، همراهی و در شادی، به او تهنیت گفت. اگر به عیبی از او آگاهی یافت پوشانید و اگر خطائی از او سر زد عفو کرد و اگر بخواهد بر دیوار، عملی کند مانع نشد ـ اگر ناودانی خواست به فضای همسایه اش گذارد مانع نشد ـ از اسباب خانه که مورد لزومش هست، دریغ نداشت. باید چشم خود را از اهل و عیال همسایه پوشانید و چون در خانه نباشد، از خانه اش غافل نشد با اولادش ملاطفت و مهربانی کرد و به آنچه مصلحت دین و دنیایش باشد، راهنمائیش نمود ـ اگر یاری خواست، باید یاریش کرد و اگر قرض خواست، باید قرضش داد ـ بنای خانه خود را نباید بدون اجازه اش بالابری، که هوای خانه اش حبس گردد ـ از غذاهای لذیذی که به خانه آورده می شود، باید برای همسایه فرستاد یا در صورتی که میسر نیست، باید پنهان داشت تا اطفال همسایه بویش را نشنوند و او را ناراحت کنند، شاید نتواند برایشان تهیه نماید.

آزار به همسر: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرکس زنی دارد که او را می آزارد، خداوند نمازها و کارهای نیک آن زن را نمی پذیرد، تا وقتی که حق شوهرش را ادا کند واو را از خود خشنود سازد. هر چند تمام روزها روزه باشد و بنده ها را آزاد کند و مال فراوان صدقه دهد. و اول کسی است که داخل جهنم می شود». سپس فرمود: «هر مردی که زن خود را آزار رساند برای او است، آنچه در بارهٔ زن گفته شد. و هر کسی بد رفتاری زنش را تحمل کند و مزد صبر خود را از خدا بخواهد، برای او است در هر مرتبه ای که صبر می کند، مثل آنچه به حضرت ایوب برای صبرش داده شده. و برای آن زن است ازوزر، در هر شبانه روزی مانند ریگهای بیابان. و اگر بمیرد، پیش ازآنکه شوهر را از خود راضی سازد، سرنگون وارد جهنم می شود. با منافقین در پائین ترین درکات جهنم ـ و هر که زنی دارد که با او موافقت نمی کند، و بر آنچه را که شوهر نفقه می کند، صبر نمی نماید و بر شوهرش سخت می گیرد و او را وادار به آنچه طاقت ندارد می کند، خداوند از او کار خیری که آتش را از او دور سازد نمی پذیرد و تا وقتی که چنین است بر او غضب می فرماید»[1].

۱ــ وسائل الشیعه ـ کتاب نکاح باب ۸۲ ج ص ۱۱٦.

آزار به فقیر: در سورهٔ بقره می فرماید: «صدقه هایتان را به سبب منت گذاردن و آزار رساندن بگیرنده باطل نکنید»[۱] و نیز می فرماید: «گفتار نیک با فقیر، و بخشش، بهتر از صدقه دادنی است که پس از آن آزار باشد»[۲] مثل اینکه‌رو را از او برگرداند، یا با او ترش روئی کند، یا در مقابل صدقه، او را به کاری وا دارد.

مرو یست: «کسی که بر کارهای نیکی که می کند، منت گذارنده باشد، داخل بهشت نمی شود»[۳] و در حدیث دیگر می فرماید: «بهشت بر او حرام است».

و نیز می فرماید: منت گذارندهٔ بر فقـرا ملعون است در دنیا و آخرت‌ومنت گذارندهٔ بر پدر و مادر و برادران و خواهرانش، از رحمت خداو ملائکه اش دور است و به آتش نزدیک است و دعایش مستجاب نمی شود و حاجتش روا نمی گردد وخداوند به نظر رحمت در دنیا و آخرت به او نمی نگرد»[٤].

۱ــ لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی (سورهٔ ۲ آیه ۲٦۳).

۲ــ قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی (سوره ۲ آیه ۲٦۲).

۳ــ لایدخل الجنة منان بالفعال الخیر اذا عمله (لئالی الاخبار ص ۲۷۷).

٤ــ المنان علی الفقراء ملعون فی الدنیا و الاخرة والمنان علی ابویه و اخوته واخواته بعید من الرحمة بعید من الملائکة قریب من النار لایستجاب له دعوة ولایقضی له حاجته ولاینظر الله الیه فی الدنیا والاخرة.

بازگشت به فهرست

٤ـ مکرونیرنگ

چهارم از کبائری که وعدهٔ آتش بر آن داده شده، مکر و غدر، یعنی پیمان شکنی، وخدعه یعنی فریب دادن است. چنانچه در روایات مستفیضه، بر هر سه وعده آتش داده شده است. از آن جمله در کتاب ایمان و کفر اصول کافی باب مکر و غدر و خدیعه شش حدیث در این باره نقل نموده است که برای نمو نه، دوتای آن یاد آوری می شود:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اگر نبود که مکر و فریبکاری در آتش است، من از همه مردم مکارتر بودم»[۱].

و نیز می فرماید: «به درستی که دغل گری و هرزگی و خیانت در آتش است»[۲].

در وسائل است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مسلمان نباید مکر و خدعه کند، زیرا از جبرئیل شنیدم که مکر و خدعه در آتش است». پس فرمود: «کسی که مسلمانی را فریب دهد یا به او خیانت کند، از ما نیست»[۳]. و قریب به این مضمون چند حدیث دیگر نقل کرده است. و همچنین در مستدرک روایاتی به این‌مضمون نقل نموده از آن جمله:

۱ــ لولا ان المکر و الخدیعة فی النار لکنت امکر الناس (کافی ج ۲ ص ۳۳٦).

۲ــ الاو ان الغدر و الفجور و الخیانة فی النار (کافی ج ۲ ص ۳۳۸).

۳ــ وسائل کتاب حج باب ۱۳۷ ج ۸ ص ۵۷۰.

مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: کسی که مخالف شما است (معاو یه علیه الهاو یه) او را بر حکومتی که دارد (شام) بر قرار دار و او را عزل مفرما، تا وقتی که حکومت و خلافت تو مستقر شود، آنگاه عزلش کن. حضرت فرمود: مکر و فریب کاری و پیمانشکنی همه در آتش است[1].

معنی مکر و غدر و خدعه: غدر به معنی پیمان شکنی، در باب اول ضمن گناه ۲۱ مفصلاً ذکر گردید. اما مکر و خدعه، هر دو به معنی قصد سوء و آهنگ بدی کردن بدیگری است، از راهی که نمی داند. مثل اینکه در ظاهر به او احسان، و در باطن با او بدی کند. یا در ظاهر با او محبت و موافقت، و در باطن دشمنی و مخالفت نماید. یا اینکه در ظاهر بفهماند که با او کاری ندارد، و در باطن در کمین باشد تا به او تعرض نموده و آزار برساند. و خلاصه مکر و خدعه، دو روئی و دو زبانی و خوش ظاهر و بد باطن بودن است و بر دو قسم است: مکرو خدعه با خدا و پیغمبر و امام و دیگر مکروخدعهٔ با مردم.

نیرنگ با خدا: بدترین مراتب نیرنگ با خدا، خدعهٔ منافقین است. یعنی کسانی که کفر خود را پنهان می دارند و در ظاهر، اظهار اسلام و ایمان می نمایند. چنانچه در سورهٔ بقره می فرماید: «با خدا و اهل ایمان نیرنگ می زنند در حالی که نیرنگ نمی زنند مگر به خودشان، در حالی که نمی فهمند»[2].

و اگر گفته شود که خدعه در موردی است که نیرنگ زده شده بی خبر باشد و خدعه را نفهمد، بنابراین خدعهٔ با خدا چگونه است؟.

جواب آن است که ایشان چون با پیغمبر و مؤمنین، خدعه می کردند، در حکم نیرنگ با خدا است. یا اینکه منافقین با خداوند معاملهٔ خدعه و نیرنگی و فریبکاری می کردند، چون کفر خود را پنهان و اظهار ایمان می کردند.

معنی اینکه به خودشان نیرنگ می زنند این است که، ازخدعهٔ ایشان به پیغمبر و مؤمنین ضرری نمی رسد، بلکه ضررش به خودشان می خورد. چون خود را از هر خیر و سعادتی محروم می کردند و خود را در دنیا به بلای رسوائی و در آخرت به عذابهای الهی گرفتار می کردند.

۱ــ فقال علیه السلام المکرو الخدیعة و الغدر فی النار (مستدرك).

۲ــ یخادعون الله والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون (سوره ۲ آیه ۹).

از جمله موارد نیرنگ با خدا، ریای در عبادت است به تفصیلی که در آخر بحث شرک مفصلاً ذکر شد[1].

ادعای مقامات روحانی: از جمله مراتب خدعه با خدا، ادعا کردن بعضی ازمقامات عالیه دینی است، درحالیکه حقیقتاً فاقد آن است؛ مانندمقام صبروشکروتوکل ومحبت ورضا و تسلیم و اخلاص. مثلا ادعا می کند که معبودش تنها خدا است ولاغیر. و می گو ید: **ایاك نعبد**، درحالیکه شیطان را می پرستد، یا می گو ید **الله اکبر**، خدانزدمن ازهرچیزبزرگتروبرتراست، در حالی که مال وجاه وشؤون دنیوی درقلبش ریشه دوانیده بیشترمورد اهمیت واعتنا است چنانچه اگر به او بگو یند فلان گناه را برای خدا ترک کن، حاضر نیست. ولی اگربداند ضررمالی یا آبروئی یا سایرشؤون دنیوی برایش دارد ترک می کند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «وقتی که تکبیر نماز می گوئی، باید تمام موجودات را نزد عظمت خدای تعالی کوچک بدانی. زیرا هر گاه بنده‌ای تکبیر بگو ید و خدا بداند که در قلبش چیزی برخلاف تکبیر او است، یعنی غیر خدا را بزرگتر می داند، به او می فرماید: ای دروغگو آیا با من خدعه می کنی؟ به عزت و جلالم سوگند البته تورا از شرینی ذکرم و از رسیدن به جوارم و از لذت مناجاتم محروم می سازم[2]».

خدعه با بزرگان دین: نیرنگ با بزرگان دین؛ مثل اینکه با ایشان می گو ید: **موال لکم ولا ولیائکم** یعنی شما و دوستان شما را دوست می دارم. در حالی که به دوستان علاقه ای ندارد. و ملاحظهٔ نسبتشان را با اهل بیت علیهم السلام نمی نماید. یا می گو ید: **التارك للخلاف علیکم** آنچه که مخالفت شما در آن است، آنرا رها کننده‌ام. در حالی که هزاران مرتبه مخالفتشانرا کرده و می کند و نظیر اینها، چنانچه در بحث کذب اشاره شد.

نیرنگ با بندگان خدا: انواع حیله گری و کلاه‌برداری و حقه بازی و فریبکاریهائی که در بین بی خبران از آخرت متداول است، از این دسته است. و تمام حرام و گناه کبیره است و هر چه مفسده‌اش بیشتر باشد، حرمت و عقوبتش نیز شدیدتر است. در سورهٔ فاطر می فرماید: «در بر نمی گیرد مکر بد مگر به اهلش»[3] یعنی نیرنگ هر

۱ــ مخصوصاً به صفحهٔ ٦١ جلد اول و پاورقی آن مراجعه شود.

۲ــ مستدرک کتاب صلات باب ۲.

۳ــ ولایحیق المکر السیء الا باهله (سورهٔ فاطر آیه ٤٢).

نیرنگ بازی به خودش بر می گردد، و هر چه در بارهٔ کسی اندیشیده باشد در بارهٔ خودش مشاهده می نماید. زیرا هر مکری سبب ذلت و تنزل مکر کننده و عزت و ارتفاع درجهٔ طرف مکر شده خواهد بود. یا در آخرت، مکر کننده به سبب کردار زشتش، در درکات جهنم پائین می رود و مکر شده به سبب ستمی که به او شده در درجات بهشت مقامش می دهند. یا در دنیا و آخرت هر دو. چنانچه غالباً در دنیا مکر کننده رسوا می شود و ضرر مکرش به خودش می رسد. به قدری مطلب واضح است که در منهج الصادقین می نویسد این جمله در عرب ضرب المثل است «هر که برای برادر خود چاهی کند که در او افتد، خودش در آن سرنگون گردد» وهمچنین از ضرب المثل عجم است «بدمکن که بد بینی - چه مکن که خود افتی» و نیز گویند: «هر که چاهی کند بهر کسی اول خودش دوم کسی»[1].

۱ــ در تفسیر منهج الصادقین گوید: در کتب تواریخ مسطور است که دو نفر زری فراهم آورده، از جهت خوف دزد، هر دو باتفاق، آنرا میان درختی که تهی شده بود پنهان کردند. و یکی از این دو، پنهان در شب آمد، آن زر را برداشت. روز دیگر که هر دو به اتفاق آمدند که آن زر را تصرف کنند نیافتند آنکه زر را در شب دزدیده بود، گریبان آن دیگری را گرفت که موقع پنهان کردن زر، جز تو کسی خبر نداشت، یقیناً تو برداشته ای بیچاره هر چند سوگند خورد، دزد بیشتر اصرار می کرد. تا آنکه گفتگوی ایشان به حاکم افتاد. حاکم ازمرد دزد، شاهد طلب کرد. او گفت: خود آن درخت شهادت می دهد که زر را او برده پس در پنهانی، برادرخود را گفت که شب در میان آن درخت رفته، صبح که حاکم از درخت شهادت طلبید، او شهادت دهد که زر را آن بیچاره برده.

چون صبح حاکم باجماعتی نزد درخت حاضر شدند، حاکم گفت: ای درخت به آن خدائی که توراخلق کرده، بگو آن زر را که درجوف توپنهان کردند، که دزدیده؟

برادر دزد از جوف درخت فریاد زد: زر را فلانکس یعنی رفیق دزد برده. حاکم بفراست یافت که چون این خلاف عادت، یعنی نطق از این درخت واقعشده، باید او راسوخت تا موجب فسادی نشود. امر کرد درخت را آتش زدند. آن مرد از ترس فریاد نکرد تاآتش در وی افتاده آخر بیچاره شد و ناله و فریاد کرد مردم خبر شده و او رانیم مرده از میان آتش بیرون آوردند واحوال از او پرسیدند و او به تمامی مکر برادر را به حاکم گفت:

حاکم مال را گرفت و به آن بیچاره داده و ماکر را تأدیب سخت نمود.

محدث جزائری در زهرالربیع نقل کرده، که در اصفهان مردی خواست زن خود را بزند. پس چند عصا بر او زده تصادفاً زن مرد، در حالی که مرد قصد کشتن او را نداشت، بلکه غرض او تنبیه زن بود، پس از خویشاوندان زن، سخت ترسناک گردید و راه چاره از شر آنها نیافت. پس از خانه بیرون

←

دوروئی و دو زبانی هم نیرنگ است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس با مسلمانان، دو رو و دو زبان برخورد کند، روز قیامت می آید در حالی که دو زبان از آتش دارد»[1].

از حضرت باقرعلیه السلام است: «چه بد بنده ای است کسی که دارای دورو ودوزبان است. در حضور برادرش او را تمجید و ستایش کند و پشت سرش او را بد بگوید و گوشتش را بخورد (غیبتش را کند) اگر نعمتی به او رسد، حسدش برد و اگر گرفتار شود، او را واگذارد و یاریش نکند»[2].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس دو رو باشد، در قیامت می آید در حالی که دو زبان دارد: یکی از عقب و دیگری از جلو و هر دو آویزان، و شعله آتش از آنها بیرون می آید، به طوری که تمام بدنش را آتش می گیرد. پس گفته می شود

آمده و به یکی از آشنایان قصه خود را گفت. آن مرد راه خلاص از شر خویشان آن زن را گفت به این است که مرد نیکو صورتی را پیدا کرده به عنوان میهمانی به خانه بری و سر او را بریده، پهلوی جنازهٔ زن گذاری که در جواب خویشان زن بگوئی که من این جوان را دیدم که با او زنا می کرد من هم طاقت نیاوردم و هر دو را کشتم.

پس این مرد حیله ای که او گفت، پسندیده، در خانهٔ خود آمده و نشست. ناگاه جوانی زیبا از درخانه عبور کرد، او را به اصرار در خانه آورد، سپس او را کشت.

چون خویشان آمدند و جنازهٔ هر دو را دیدند و آن مرد ماجرا را خبر داد، آنها راضی شدند و رفتند. قضا را آن مرد که این حیله راتعلیم شوهر آن زن نموده بود، پسری داشت، آنروز به خانه نیامد. پس مضطرب شده به خانهٔ شوهر آن زن رفت و گفت: آن حیله ای که به تو آموختم به جا آوردی؟ گفت بلی گفت: آن جوان کشته رابه من نشان ده. چون به بالین جنازه جوان آمد، دید پسرش می باشد که به امر و پیشنهاد آن بدبخت کشته شده و مصداق من حفر بئراً لاخیه اوقعه الله فیه، ظاهر گردید و نظیر این دو قضیه در کتب تواریخ بسیار است.

و نیز در کتاب محجة البیضا حکایتی ذکر کرده که مناسب بحث مکر و حسد هر دو است و در بحث حسد ذکر می شود.

۱ــ من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیمةو له لسانان من نار (کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

۲ــ بئس العبد عبد یکون ذاوجهین و ذالسانین یطری اخاه شاهداً و یأکله غائباً ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله (اصول کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

این است آنکه در دنیا دو رو و دو زبان بوده و به این کیفیت عذاب شناخته می شود»[1].

و همچنین فرمود: «هر کس در دنیا، دو رو و دو زبان باشد، در قیامت دو رو و دو زبان از آتش دارد»[2].

دو روئی و دوزبانی چیست؟: ۱ــ آدم دو زبان، یعنی کسی که اظهارات ضد و نقیض دارد و بر حسب هر حالی برای جلب نفع دنیوی و بدون ضرورت، سخنهای مختلف می گوید. مثلا به چیزی اقرار می کند و بعد آنرا انکار می نماید، و یا به چیزی گواهی می دهد و بعد خلافش را اظهار می دارد، یا در حضور کسی از او تمجید و ستایش می کند و پشت سرش از او بدگوئی می نماید.

۲ــ آدم دو رو و دوزبان، یعنی کسی که میان دو دشمن رفت و آمد کند، و با هر کدام به زبان موافق او سخن گوید و این عین نفاق است.

۳ــ دونفری که با هم دشمنی دارند وپشت سریکدیگر سخنان ناهنجاری می گویند. کسی که سخن هر یک را برای دیگری نقل کند دو زبانی است و این از نمیمه بدتر است. چون نمیمه تنها نقل کلام شخصی است به کسی که در بارهٔ او سخن گفته. و اگر کلام آن دیگر را هم برای طرف نقل کند دو زبانی می شود.

٤ــ هنگام برخورد باهر یک از دو نفری که با یکدیگر دشمنند تمجید کند و او را نسبت به دیگری تحسین نماید، این هم دو زبانی است.

۵ــ به هر یک از آن دو نفر، وعدهٔ مساعدت و یاری کردن نسبت به دیگری بدهد. خلاصه در تمام این موارد، شخص را دو زبان و دو رو می گویند.

ناگفته نماند که رفاقت و اظهار دوستی با هر یک از دو نفری که با هم دشمنند بدون نقل کلام هر یک برای دیگری و تحسین و وعدهٔ یاری، ضرری ندارد و دو زبانی نیست.

غش هم نیرنگ با مردم است: از اقسام خدعهٔ با مردم، غش در معامله است. و آن مخلوط کردن جنسی است که می فروشند یا چیز دیگر به طوری که آشکار نباشد. مانند مخلوط کردن شیر با آب یا خوب و بد یک جنس رایکی کردن و به عنوان خوب فروختن[3].

۱و۲ــ وسائل کتاب حج باب ۱٤۳ ج۸ ص ۵۸۱.

۳ــ غش در معامله هر چند حرام است، لیکن در بعضی صورتها اصل معامله صحیح است و ←

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه به طعامی (گندم یا جو) گذشت، به صاحبش فرمود: خوب طعامی است، قیمتش چیست؟ پس ملهم شد که دست در وسطش کند و مشتی بیرون آورد، معلوم شد وسطش خراب است و ظاهرش خوب، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: جمع کردی بین خیانت کردن و غش نمودن با مسلمانان»[1].

و نیز فرمود: «کسی که با مسلمانی در خریدن یا فروختن غش کند، پس از مسلمانان نیست، و در قیامت با یهود محشور می شود زیرا یهود بیش از همه با مسلمانان غش می کنند»[2].

و همچنین فرمود: «کسی که بخوابد، در حالی که در دلش غش کردن با برادر مسلمانش باشد، در سخط خدا خوابیده، و صبح می کند در غضب خدا. و همین طور در سخط خدا است تا وقتی که توبه کند و دست از غش کردن بردارد. و اگر در این حال بمیرد بر دین اسلام نمرده است». پس سه مرتبه فرمود: «بدانید هر که با مسلمانان غش کند از آنان نیست و هر که با برادر مسلمانش غش کند، خداوند برکت را از رزقش بر می دارد و راه معیشتش را می بندد و به خودش واگذارش می فرماید»[3].

حضرت صادق علیه السلام به مردی که آرد فروش بود، فرمود: «از غش کردن بپرهیز. زیرا هر کس با دیگری غش کند، در مالش غش کرده خواهد شد و اگر مالی ندارد با اهلش غش کرده خواهد شد»[4].

روایات وارده در این مقام بسیار و پاره‌ای از آنها در ضمن بحث کم فروشی بیان گردید.

گرانفروشی نیز نیرنگ است: مانند غش کردن در معامله، غبن است و آن فریب دادن فروشنده است در قیمت. یعنی جنس را به زیادتر ازارزشی که دارد، به کسی که از

برای روشن شدن مسائل آن می توانید به رساله توضیح المسائل شماره‌های ۲۰۶۳ و ۲۰۷۹ و ۲۱۳۲ و ۲۱۳۳ مراجعه فرمائید.

۱و۲ــ وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۳ــ وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

٤ــ وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

قیمت آن بی خبر است بفروشد[1].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «فریب دادن و به زیادتر از قیمتش فروختن به کسی که بی خبر است (و به صاحب جنس اطمینان و وثوق دارد)، سحت است»[2]. و در بحث اکل سحت (گناه ۲۵) معنی آن ذکر گردید.

و نیز می‌فرماید: «فریب دادن مؤمن در معامله حرام است». و در روایت دیگر فرمود «کسی را که به تو وثوق دارد، فریب مده، زیرا فریب دادنش حلال نیست»[3].

۱ــ غش در معامله هر چند حرام است، لیکن اصل معامله صحیح است با خیار یعنی طرف معامله‌ای که به او غش شده حق فسخ دارد یعنی می‌تواند معامله را بر هم زند و آنچه داده پس بگیرد بلی اگر جنسی که به او داده، غیر از جنسی باشد که معامله به عنوان آن واقع شده، مثل اینکه طلا بخرد و بعد معلوم شود مس بوده، اصل معامله باطل است. و در این مقام چند مسئله مربوط به غش و غبن از رسالهٔ توضیح المسائل برای استفاده عموم نقل می شود:

مسئله ۲۰۷۹ـ اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آنرا معین کند مثلا بگوید این یک من روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشنده برای آن پیه گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی که در آن است بهم بزند. ولی اگر آنرامعین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس دهد وروغن خالص مطالبه کند.

مسئله ۲۱۳۳ـ اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت‌کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند می تواند معامله را بهم بزند و نیزاگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد به مقداری که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند.

و در مسئله ۲۱۳۲ـ چهارم فروشنده یاخریدار (هرگاه) مال خود رابهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (آن دیگری می تواند معامله را بهم بزند واین را خیار تدلیس گویند).

برای خیار تدلیس و عیب و غبن احکام و مسائل بسیاری در کتب فقهی مسطور است.

۲ــ غبن المسترسل سحت (وسائل کتاب تجارت ـ خیارباب ۱۶ ـ جلد ۱۲ ص ۳۶۳).

۳ــ غبن المؤمن حرام ـ و فی روایة اخری ـ لا تغبن المسترسل فان غبنه لایحل (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳٦٤).

بازگشت به فهرست

۵ـ احتکار

احتکار، جمع آوری و نگهداری قوت مردم است؛ مانند: گندم و جو و برنج و روغن به انتظار گران شدنش، و در صورتی که مورد احتیاج مردم باشد و دیگری هم یافت نشود که نیازشانرا برطرف کند، حرام واز گناهان کبیره ای است که بر آن وعدهٔ آتش داده شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «جبرئیل به من خبر داد که در جهنم یک وادی را دیدم که در آن، آتش افروزان و جوشان است. از مالک جهنم پرسیدم اینجا جای کیست؟ گفت: سه طایفه: احتکارکنندگان و شرابخواران و قوادان»[1]. و نیز می فرماید: «احتکار نمی کند مگر شخص گنه کار»[2].

و نیز می فرماید: «هر مردی که قوت مردم را بخرد و تا چهل روز آنرانگاه دارد، به انتظار اینکه مسلمانان در گرانی واقع شوند، گناهی کرده که اگر تمام آن قوت رابفروشد و پولش را صدقه بدهد کفاره آن گناهی که کرده نمی شود»[3].

و نیز در چند روایت احتکار کنندگان را ملعون نامیده است.

می فرماید: «در یک شب بر جمعی از بنی اسرائیل عذابی نازل شد و صبح کردند در حالی که چهار صنف ازایشان هلاک شده بودند: طبل زنندگان و آوازه خوانان واحتکار

۱و۲و۳ــ وسائل کتاب تجارت باب ۲۷ ج ۱۲ ص ۳۱٤.

کنندگان و صرافانی که ربا خوار بودند»[1].

و نیز می فرماید: «کسی که بیش از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت رانخواهد یافت با اینکه بوی بهشت از پانصد سال راه یافت می شود. و جز این نیست که بوی بهشت بر او حرام است چه رسد به خود بهشت»[2].

و نیز می فرماید: هر کس قوت مردم را به انتظار گرانی، تا چهل روز نگهدارد، از خداوند بیزار و بریده شده و خدا هم از او بیزار است»[3].

باید دانست، هر گاه کسی طعام رانگهداری کند، در صورتی که مورد ضرورت و احتیاج مردم نباشد یا اگر باشد، کس دیگری یافت می شود که به آنها بفروشد و رفع احتیاجشان‌می شود، یا اینکه برای مصرف خانواده‌اش نگه داشته نه برای گرانفروشی، در هر یک از این سه صورت، احتکار حرام نیست و در غیر آن حرام و گناه کبیره است، و حاکم شرع باید او را به فروختن آن، به قیمتی که راضی شود مجبور نماید. و اگر خواست اجحاف کند، باز حاکم شرع نرخ عادلانه قیمت را به او پرداخته و گندمش را به نیازمندان می فروشد.

۱ــ مستدرك كتاب تجارت باب ۲۱

۲و۳ــ مستدرك كتاب ـ تجات باب ۲۱

بازگشت به فهرست

۶ـ حسد

ششم از گناهانی که در نصوص معتبره بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است ، حسد است.

شخص حسود نمی تواند نعمتی را به دیگری ببیند و دوست می دارد و آرزو می کند که ازاو گرفته شود.

صاحب شرایع می فرماید: حسد و دشمنی با مؤمن گناه است و ظاهر کردن آن با عدالت منافات دارد، یعنی گناه کبیره است. و شهید ثانی هم در مسالک فرموده که حسد و دشمنی بامؤمن نزد تمام فقها حرام است و وعدهٔ عذاب بر هر دو در روایات بسیار رسیده، و هر دو از گناهان کبیره می باشد. پس منافی با عدالت است. و اینکه اظهار حسد و بغض را منافی با عدالت دانسته اند، نه برای این است که حسد و بغض قلبی حرام نیست و تنها اظهار آن حرام است، بلکه برای آن است که تا آنها را آشکار نکند، نمی توان نفی عدالت از او کرد چون امر قلبی است وطر یق اثباتش اظهار او است، هر چند بدون اظهار همان حسد و بغض حرام است. (پایان فرمایش شهید).

روایات در بارهٔ حسد زیاد و در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می شود:

حسد چون آتش، ایمان را می خورد: حضرت باقر علیه السلام می فرماید. «مرد هر گونه (سخن) شتاب زدگی ازخود هنگام خشم نشان می دهد و خود را کافر می کند و

به راستی حسد است که ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را»[۱].

و حضرت صادق علیه السلام هم می فرماید: «که حسد، چون آتش که هیزم را می خورد، ایمان را از بین می برد». و همچنین می فرماید: آفت دین، حسد و خودبینی و به خود بالیدن است»[۲] «مؤمن به هر چیز رشک می برد اما حسادت ندارد و منافق حسد می برد و غبطه نمی خورد»[۳].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند به موسی بن عمران فرمود: مبادا به مردم حسد بری، در بارهٔ آنچه من به آنها داده‌ام از فضل خودم. و چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مساز، زیرا آنکه حسد برد، نعمت مرا بد داشته واز آن قسمتی که من میان بنده‌هایم کردم، جلو گرفته و هر که چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نیست»[۴].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اساس کفر سه چیز است :حرص، تکبر، حسد»[۵].

ریشهٔ کفر: حسد از ریشه های کفر بودنش، چنانچه در این روایت است و نفاق بودنش چنانچه در حدیث گذشته بود، پر ظاهر است. زیرا شخص حسود، نعمتی که به محسود رسیده اگر ازخدا نبیند،مشرک به‌خدا شده به تفصیلی که در باب شرک گذشت. و اگر از خدا بداند پس خدای را عادل و حکیم ندانسته و بر فعلش خشمگین گردیده است.

آیا کفری بدتر از دشمنی و خشم به پروردگار عالم می شود؟ و آیا اظهار ایمان با چنین حالی عین نفاق نیست؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «به راستی همان درد و بلائی که در امتهای پیش بود، به شما رسیده و آن حسد است که برطرف کننده و از بین برندهٔ دین است. و نجات در این است که انسان زبان و دست خود را از حسد ورزی نگاهدارد و با

۱ــ ان الرجل لیأتی بای بادرة فیکفروان الحسد لیأکل الایمان کما تأکل النار الحطب کافی ج ۲ ص ۳۰۶.

۲و۳و۴ــ اصول کافی ج ۲ ص ۳۰۷.

۵ــ اصول الکفر ثلاثة الحرص والاستکبار و الحسد... (کافی ج ۲ ص ۲۸۹).

برادر مؤمن خود دشمنی نداشته باشد»[۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «خداوند شش طایفه را به شش گناه عذاب می فرماید: عرب را به سبب تعصب باطل، و کشاورزان را به تکبر، وحکمرانان‌را به ستم کردن، و**علما را به حسد ورزیدن**، و معامله گران را به خیانت کردن، و روستایانرا به نادانی»[۲].

شهید در کشف الریبه می فرماید: حسد بزرگترین گناهان، و پر شرترین آنها و خراب کننده‌ترین آنها است قلب انسانی را، و دردی از آن بدتر نیست. و اولین گناهی است که در زمین واقع شد. هنگامی که شیطان به آدم حسد ورزید و او را وادار به گناه کرد. و نیز قابیل به برادرش هابیل حسد ورزید و او را کشت. و خداوند به پیغمبرش امر می فرماید که از شر حسود به خدا پناه برد[۳]. پس از آنکه از شر شیطان و ساحر به خدا پناه برد، حاسد را ردیف شیطان و ساحر قرار داده است. و احادیث نبوی در بارهٔ حسد بیشمار است... (پایان فرمایش شهید).

و راستی شخص حسود، نه دنیا دارد نه آخرت. زیرا در دنیا همیشه در هم و غم و ناراحتی و ناکامی است. زیرا به حسدش که نعمت از طرف‌گرفته نمی شودبلکه ممکن است نعمتش زیادتر گردد و برای برطرف شدن نعمت از او چقدر زحمت که می کشد و چه ناراحتیهایی که می بیند و به نتیجه هم آن طوری که می خواهد غالباً نمی رسد.

نسبت به آخرت هم شکی نیست که عباداتی که با حضور قلب باشد، حسود ندارد و از پاره‌ای عبادات بزرگ، مانند احسان و اکرام به مؤمنین بی نصیب است. و علاوه، اگر عمل خیری هم داشته باشد، به محسود هدیه داده و کفهٔ حسناتش را سنگین و مال خود را سبک ساخته است. آیا زیانی از این بدتر می شود؟.

ظاهر کردن حسد: مشهور فقها فرموده‌اند: حسد گناه کبیره است و طریق اثبات آن، حسد ورزی به زبان و دست و سایر اعضا است، چنانچه ذکر گردید . و

۱ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۵۴.

۲ــ ان الله عزوجل یعذب ستة بستة العرب بالعصبیة و الدهاقنة بالکبر والامراء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخیانة و اهل الرستاق بالجهل (خصال صفحه ۳۲۵ باب ستة).

۳ــ و من شرحا سد اذا حسد (سوره فلق آیه ۵).

بعضی ازعلما فرموده‌اند: حسد تا ظاهر نشود حرام نیست. آنچه حرام است اظهار آن است، یعنی حسد ورزی با اعضا است. زیرا اولاً حسد قلبی اختیاری نیست یعنی به واسطهٔ خبث ذاتی یا سابقه دشمنی که با کسی دارد، اگر او را در ناز و نعمتی ببیند، بی اختیار بدش می آید و دوست دارد از او گرفته شود. و هر چه اختیاری نباشد تکلیف بر آن نیست. و ثانیاً در چند روایت تصریح شده که بر حسد قلبی تا اظهار نشود، مؤاخذه نیست از آن جمله حدیث رفع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که می فرماید: «نه خصلت از امتم برداشته شده: خطا ، فراموشی آنچه را که ندانند، آنچه را که نتوانند، آنچه بدان بیچاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در بارهٔ اندیشه در آفرینش، حسد تا به زبان یا دست آشکار نشود»[1].

حسد اختیاری است: جواب از اختیاری نبودن حسد این است که آنچه را می توان گفت اختیاری نیست، همان خطورات قلبی است. یعنی در آن لحظه‌ای که با خبر شد، فلان نعمت به کسی که با او سابقه دشمنی دارد، رسیده است، قهراً و بدون اختیار بدش می آید و دوست می دارد آن نعمت از طرف زائل شود. اما باقی ماندن بر آن حال و مشغول داشتن دل به چنین خاطرهٔ زشتی، اختیاری و از گناهان قلبی است. چون می تواند دل خود را از چنین گناهی به طریق علمی و عملی باز دارد.

راه علمی و عملی جلوگیری حسد: راه علمی به مراجعه کردن و تفکر در آنچه از مفاسد حسد ذکر شد بلکه در مذمت دنیا و فنای آن است تا درخت خبیث دوستی دنیا که ریشه هر گناهی است از دل بیرون رود و آزاد گردد.

طریق عملی پیروی نکردن و عملی ننمودن چنین خاطرهٔ زشتی است. زیرا هر خاطره‌ای که از آن پیروی نشد، به خودی خود از بین می رود. چنانچه در روایت چنین رسیده که «وسوسه مانند حمله کردن سگ است. اگر به او اعتنا شود ستیزه‌تر می گردد و اگر بی اعتنائی شود دور می شود»[2].

۱ــ اصول کافی باب ما رفع عن الامة ج ۲ ص ٤٦٣.

۲ــ راه علمی و عملی چارهٔ حسد در کتابهای محجة البیضاء، محدث فیض و جامع السعاده ومعراج السعادة نراقی مفصلاً نوشته شده است و اخیراً در کتاب قلب سلیم به قلم مؤلف به تفصیل ذکر شده است.

توجیه حدیث رفع: ظاهر ادلهٔ حسدکه پاره‌ای از آن ذکر گردید، حرمت حسد قلبی است. یعنی حسود دوست بدارد، بر طرف شدن نعمت را از محسود. و اگر به زبان و دست، حسد ورزی کرد مانند دشنام و غیبت و ایذاء، پس هر یک گناه علی حده‌ای است. بنابراین باید حدیث رفع را به بعض مراتب حسد، حمل نمود تا با آن ادله منافاتی نداشته باشد. و بیان آن مرتبه این است که شخص از شنیدن و اطلاع یافتن از رسیدن نعمت به کسی که سابقه عداوت با او دارد، بدش می آید، و در خاطره‌اش دوستی برطرف شدن آن نعمت می گذرد. هر گاه در این حال به واسطه نور عقل و ایمان از این حال بدش آمد و آرزو کرد که چنین خاطرهٔ زشتی عارضش نگردد، این مرتبه از حسد (که خطور تنها است) مورد عفو است و عقاب و مؤاخذه‌ای ندارد. اما کسی که از چنین خطور زشتی باک ندارد و آنرا در قلب خود نگه می دارد و استمرارش می دهد، هر چند به جوارح خود کاری نکند معصیت کار و خلاف تکلیف کرده است. زیرا در حقیقت پیروی از آن خاطرهٔ زشت کرده با آنکه در حدیث دیگر می فرماید: «وقتی که حسد عارضت شد ستم مکن»[1].

علامه مجلسی در شرح حسد از اصول کافی می فرماید:

حال تو نسبت به دشمنانت سه جور است: اولاً آنکه، طبعاً ناراحتی و گرفتاری دشمنت رادوست می داری لیکن خودت از این حالت بدت می آید، و برخودت خشمناک می شوی که چرا چنین باشی، یعنی ناراحتی دیگری را چرا دوست داری. هر چند دشمنت باشد و آرزومندی که این حال خراب از تو گرفته شود. شکی نیست که این حالت مورد عفو است، چون بیش از این از اختیارت بیرون است.

دوم ــ آنکه گرفتاری دشمنت را دوست می داری و از ناراحتی او به زبان یا اعضایت اظهار شادمانی و خوشحالی می کنی، از همان حسد حرام است.

سوم ــ حد وسط این دو است یعنی گرفتاری دشمن خود را دوست می داری بدون اینکه از این حالت بدت بیاید، لیکن اظهار فرح و شادمانی نمی کنی و حسد باطنی خود را آشکار نمی سازی، این قسم مورد اختلاف فقهاء است و بعضی فرموده‌اند: این قسم به مقدار ضعف و قوت آن محبت قلبی، از گناه خالی نیست.

با سایر روایات منافاتی ندارد: روایاتی رسیده که هر مؤمنی قصد گناهی کند،

۱ــ واذا حسدت فلا تبغ (خصال صدوق).

تاوقتی که آنرا به جا نیاورد، چیزی بر او نیست و گناهی برایش نوشته نمی گردد. بنابراین حسد هم تاوقتی کاری نکند نباید گناهی داشته باشد.

جواب آن است که این روایات، دربارهٔ گناهانی است که از اعضاء و جوارح سر میزند وتا بجا آورده نشود، گناه نکرده است. اما گناهانی که جای آنها قلب است؛ مانند ریاء،عجب، بغض مؤمن، حسد و مانند اینها از گناهان قلبی، تماماً ازمورد روایات عفو خارج است. از آنچه گفته شد، دانسته می شود که هرگاه میل ودوستی زوال نعمت از مسلمانی، در دل انسان پیدا شد، واجب است از آن حال کراهت داشته باشد. واگر بر آن حال مستمر شود بداند که در گناه کبیره واقع شده و در هر لحظه واجب است پشیمان باشد و از گناه خود توبه کند.

غبطه حرام نیست: حسد یعنی خشمگین شدن از رسیدن نعمتی به کسی و آرزو کردن سلب آن نعمت از او است، چنانچه گذشت. وغبطه به معنی آرزو کردن دارا شدن مثل نعمتی است که به دیگری رسیده است، بدون اینکه از رسیدن نعمت به آن شخص بدش بیاید و میل برطرف شدنش را داشته باشد. خلاصه، غبطه آرزوی دارا شدن مثل همان نعمت است و حسد آرزوی برطرف شدن آن از صاحبش.

و می توان گفت غبطه به اعتبار مواردش چنانچه علامه مجلسی در مرآت العقول فرموده، به احکام پنج گانه تکلیفی منقسم می شود: گاهی واجب است و آن غبطه بر واجبات است، مثلا رفیقش حج واجب را به جا آورده و او مسامحه کرده پس باید آرزو کند که کاش مانند او اداء واجب کرده بود. زیرا اگر دوست ندارد که مانند آن شخص واجب الهی را به جا آورده باشد، معلوم می شود که راضی به ترک آن واجب است و این خود حرام است (به دلیل وجوب توبه و پشیمانی از ترک واجب و فعل حرام).

و در مستحبات، غبطه مستحب است مثل غبطه خوردن از حال رفیقش که موفق به زیارت و یا مستحب دیگری شده است. و گاهی حرام و گاهی مکروه است. مثل غبطه خوردن از حال کسی که منصب حرام یا مال حرامی به او رسیده، یا غبطه کسی که مکروهی ازاو صادر شده است و غبطهٔ در مباحات، مباح است.

ناگفته نماند که غبطهٔ چیزی که حرام است، هر چند خود حرام است لیکن تا عملی انجام نداده، این گناه از اهل ایمان مورد عفو است. چنانچه روایاتی در این باره وارد شده است.

بازگشت به فهرست

۷ـ دشمنی کردن با مؤمن

صاحب جواهر الکلام فرموده:

چنانچه حسد خودش معصیت و اظهارش منافی با عدالت است، همچنین دشمنی با مؤمن و آشکار کردنش به زبان و جوارح، موجب فسق است. زیرا درروایات بیشماری از دشمنی و ترک برادر مؤمن نهی شده، و نیز به دوستی و مهربانی با او امر شده است وآنچه را که انسان در دل خود می بیند از سنگینی با برادر مؤمنش در برخورد به پاره‌ای از رفتار و کردار آن مؤمن، ظاهر آن است که از بغض حرام ذکر شده نیست. زیرا کسی از پیدا شدن چنین حالی در این موقع آزاد نیست[1].

در این مقام چند روایت به طور اختصار نقل می گردد:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «هر کس شیعیان ما را دشمن بدارد، ما را دشمن داشته و هر که به آنها دوستی کند، با ما دوستی کرده. زیرا ایشان از ما هستند و از طینت ما آفریده شده‌اند. هر کس دوستشان دارد از ما است و هر کس دشمنشان دارد از ما نیست». تا اینکه فرمود: «هر که بر آنها رد کند، بر خدا رد کرده و هر که به آنها بد گوید، به خدا بد گفته است»[2].

۱ــ پایان ترجمه جواهر کتاب شهادت شرح فرمایش محقق «و کذا بغضة المؤمن».

۲ــ وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۱۷ ج ۱۱ ص ٤٤۱ عن ابی الحسن علیه السلام من ←

و در این مورد هیجده روایت در وسائل نقل کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر دو نفر مسلمانی که از یکدیگر قهر کنند و سه روز بر آن حال مانده و صلح نکنند، هردوازاسلام بیرونند و میانشان پیوند دینی نیست. و هر کدام به سخن گفتن با برادر مسلمان خود پیشی‌بگیرد، روز حساب در رفتن به بهشت پیشی خواهد گرفت»[1].

در این باب نیز در وسائل یازده حدیث دیگر نقل کرده است.

حضرت صادق علیه السلام به یارانش می‌فرمود: «در راه خدا با یکدیگر برادر باشید و به یکدیگر دوستی کنید و پیوند کننده و مهربان باشید»[2].

در این باب و باب حق مؤمن و حب و بغض فی الله، روایات بیشمار است و برای نمونه، به همین چند روایت اکتفاء گردید.

عادی شیعتنا فقد عادانا و من والاهم فقد والانالانهم منا، خلقوا من طینتنامن احبهم فهومنا و من ابغضهم فلیس منا الخ.

۱ــ حج وسائل باب ۱٤٤ ج ۸ ص ۵۸۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما مسلمین تهاجرافمکثا ثلثا لایصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام ولم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب.

۲ــ کونوا اخوة بررة متحابین فی الله متواصلین متراحمین... (حج وسائل باب ۱۲٤ ج ۸ ص ۵۵۲).

بازگشت به فهرست

۸ـ مساحقه

هشتم از کبائری که در نصوص معتبر بر آن وعدهٔ عذاب داده شده و علاوه برای آن حد معین شده، مساحقه است.

زنی به حضرت صادق علیه السلام گفت: زنانی که با یکدیگر مساحقه می کنند (فرج خود را به فرج یکدیگر می‌مالند) حدشان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «حد زنا است (یکصد تازیانه) به راستی چون قیامت شود آنها را می آورند و لباسهائی که از آتش بریده شده بر آنها می‌پوشانند، و مقنعه‌های آتشین بر سرشان می‌بندند و زیر جامه‌های آتشین به بدنشان می‌پوشانند، و عمودهای آتشین درجوفشان فرو می کنند و آنها را در جهنم می اندازند. ای زن! اولین قومی که مساحقه بینشان رواج یافت، قوم لوط بودند که مردها به عمل لواط سرگرم شدند و زنان بی شوهر ماندند. پس به یکدگر مشغول شدند چنانچه مردان با هم مشغول بودند»[1] (و هنگام نزول عذاب، همگی به هلاکت رسیدند).

و در حدیث دیگر فرمود: «به‌خدا سوگند، مساحقه زنای بزرگ است»[2].

و نیز حضرت در پاسخ زنی که از مساحقه زنان با یکدیگر پرسید، فرمود: «در جهنم اند. چون قیامت شود، چادرهائی از آتش بر آنها پوشیده می گردد و عمودهای

۱ــ وسائل کتاب نکاح باب ۲٤ ج ۱٤ ص ۲۶۱.

۲ــ وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲٤ ج ۱٤ ص ۲۶۲.

آتشین در باطن و عورتهایشان داخل می کنند و آنها را در جهنم می اندازند» زن گفت: از این عمل، در قرآن مجید یادی نشده؟ فرمود: بلی عرض کرد: کجا؟ فرمود: «و اصحاب الرس» (سورهٔ فرقان آیه ٤٠)»[1].

در تفسیر صافی، روایت مفصلی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بارهٔ اصحاب رس نقل کرده‌است. و همچنین مرحوم مجلسی هم آنرا در جلد ۳ حیوة القلوب ذکر فرموده است. برای اطلاع از سرگذشت ایشان و گناهانی که مرتکب می شدند که از آن جمله مساحقه زنان بوده، به کتب مزبور مراجعه شود.

کیفیت هلاکتشان را اینطور بیان می فرماید: که خداوند باد سرخ سختی بر آنها فرستاد و زمین آنها هم آتش فشانی کرد و ابر سیاهی بالای سرشان نمودار شد و بر آن صاعقه بارید، به طوری که همه را آب کرده هلاک ساخت.

حد سحق: هر گاه زن، چهار مرتبه به این عمل حرام اقرار کرد، یا چهار مرد عادل شهادت دادند، باید هر یک از آن دو زن را یکصد تازیانه بزنند. و در صورتی که پیش از اقرار یا شهادت عدول توبه کرده باشند، حد ساقط می شود.

همانطوری که قبلا اشاره شد، خوابیدن دو مرد یا دو زن عریان با هم زیر یک لحاف به طوری که حائلی بینشان نباشد حرام است. و اگر نزد حاکم شرع ثابت شود، باید آنها را به کمتر از یکصد تازیانه (بهر اندازه که صلاح بداند) تعزیر و تأدیب کند و در چند روایت حدشان را یکصد تازیانه ذکر کرده است.

۱ــ وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ٢٤ ج ١٤ ص ٢٦٢.

بازگشت به فهرست

۹ـ قیادت و دیاثت

قیادت: قیادت، رسانیدن مرد و زنی برای زنا، یا دو مرد برای لواط است. و شبهه ای در حرام بودن بلکه کبیره بودن آن نیست. زیرا از گناهانی است که در نصوص معتبر بر آن وعدهٔ عذاب داده شده و در شرع مقدس برای آن حد معین شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس برای وقوع زنای مرد و زنی واسطه شود، خداوند بهشت را بر او حرام می فرماید و جایش دوزخ است و بد جایگاهی است جهنم و همیشه مورد خشم خدا است تا بمیرد»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت فرمود زن زناکار و زنی که واسطهٔ کار است»[2].

بعلاوه، شخصی که قیادت می کند، نه تنها نهی از منکر را ترک کرده بلکه سعی در وقوع منکر نموده و در آخر باب اول، کبیره بودن ترک نهی از منکر ثابت گردید چه رسد به امر به منکر یا سعی در وقوع آن.

۱و۲ــ وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۷ ج ١٤ ص ٢٦٦: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من قادبین امرئة و رجل حراماً حرم الله علیه الجنة ومأویه جهنم و ساءت مصیراً و لم یزل فی سخط الله حتی یموت. و عن ابی عبدالله علیه السلام لعن رسول الله الواصلة و المستوصله یعنی الزانیة و القواده.

و نیز قیادت از گناهانی است که نزد هردین داری کبیره و عظیم است. و در فصل سوم ذکر می شود که بزرگ بودن گناه نزد متشرعین، خود دلیل بر کبیره بودنش می باشد.

شیخ انصاری در مکاسب محرمه می فرماید: قیادت حرام است و آن سعی کردن در رسیدن دو نفر به وطی حرام می باشد. و از گناهان کبیره است و واصله که مورد لعنت است به معنی قیادت تفسیر شده است.

از حضرت صادق علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار دسته را لعنت فرموده است: «اول، کنندهٔ موی زنان و زنی که حاضر می شود مو یش را بکنند. دوم، زنی که دندان زنان را می تراشد و زنی که حاضر می شود. سوم، واصله و مستوصله (زانیه و قواده). چهارم زن خال کوب و زنی که خال بر بدنش می کوبند»[1].

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «واصله که مورد لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زنی است که در سن جوانی زانیه بوده و در پیری زنان را برای زنا به مردان می رساند»[2].

حد قیادت: به دو مرتبه اقرار خود شخص یا شهادت دو نفر عادل، قیادت ثابت می شود. و پس از ثبوت، باید او را هفتاد و پنج تازیانه بزنند چه مرد باشد و چه زن. و بعضی از فقهاء فرموده اند: اگر مرد باشد، علاوه باید سرش را بتراشند و رسوایش کنند و از شهر بیرونش نمایند. و بعضی فرموده اند: در مرتبه دوم نفی بلد شود. و تفسیرش در کتاب حدود ذکر شده است.

دیاثت: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سه دسته هستند که در قیامت، خداوند با آنها سخن نمی فرماید و نظر رحمت به ایشان نفرموده و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب دردناکی است: پیر زناکار، دیوث، زن شوهر داری که با او زنا شود»[3].

۱ــ عن الصادق علیه السلام قال لعن رسول الله صلی الله علیه و آله النامصة و المنتصمة والواشرة و المستوشرة و الواصلة و المستوصلة و الواشمة و المستوشمة (معانی الاخبار ص ۲۵۰).

۲ــ قال الرضا علیه السلام الواصلة التی تزنی فی شبیابها فلما کبرت قادت النساء الی الرجال (معانی الاخبار).

۳ــ عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلثة لایکلمهم الله یوم القیمة ولا ینظر الیهم ولایزکیهم و

←

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بوی بهشت به مسافت پانصد سال راه می رسد ولی عاق والدین و دیوث از او محرومند. گفته شد: یا رسول الله، دیوث کیست؟ فرمود: مردی که زنش زنا بدهد و او بداند»[1].

و نیز فرمود: «خداوند به عزت و جلالش قسم یاد فرموده که داخل بهشت نشود شرابخوار و نمام و دیوث»[2].

و حضرت صادق علیه السلام نیز می فرماید: «بهشت بر دیوث حرام است»[3].

لهم عذاب الیم الشیخ الزانی والدیوث و المرئة توطی فراش زوجها (وسائل کتاب النکاح باب ۱۶ ج ۱۴ ص ۲۴۷).

۱ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الجنة لتوجدریحها من مسیرة خمسمائة عام ولایجدها عاق ولادیوث قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ماالدیوث قال الذی تزنی امرئته و هو یعلم (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۲ــ قال صلی الله علیه و آله قال الله تعالی و عزتی و جلالی لایدخلها مدمن خمر و لانمام و لادیوث (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۳ــ حرمت الجنة علی الدیوث (وسائل.کتاب نکاح.باب ۱۳۲ صفحه ۳۰ ج ۱۴ ص ۱۷۵).

بازگشت به فهرست

۱۰ـ استمناء

دهم از گناهان کبیره‌ای که بر آن وعدهٔ عذاب داده شده، استمناء است و آن بیرون کردن منی خود است از راه غیر طبیعی، مانند مالیدن به دست یا سایر اعضاء خود یا به اعضاء دیگری غیر از همسر.

در آخر کتاب حدود جواهر می‌نویسد: هر کس به دستش یا عضو دیگرش استمناء کند، باید تعزیر شود. چون کار حرامی بلکه کبیره‌ای را مرتکب شده است. چنانچه از حضرت صادق علیه السلام از حکم آن می‌پرسند. آن حضرت می‌فرماید: «گناه بزرگی است که خداوند در قرآن مجید از آن نهی فرموده است واستمناء کننده مثل این است که به خودش نکاح کرده و اگر کسی را که چنین کاری می‌کند، بشناسم، با او همخوراک نخواهم شد».

راوی حدیث می‌پرسد: از کجای قرآن حکم آن فهمیده می‌شود؟ فرمود: از آیه «هر کس با غیر از همسر و کنیزش شهوتش را دفع کند، ایشان تجاوز کارانند» راوی پرسید: گناه زنا بزرگتر است یا استمناء؟ حضرت فرمود: استمناء گناه بزرگی است[1].

۱ـ جواهر اللاحکام کتاب الحدود المسئلة الثانیه من استمنی بیده او بغیرها من اعضائه عزر لانه فعل محرماً بل کبیرة ففی خبر احمد بن عیسی سئل الصادق علیه السلام عن الخضخضه فقال اثم عظیم قدنهی الله عنه فی کتابه و فاعله کناکح نفسه ولو علمت بمن یفعله ما اکلت معه فقال السائل
←

از امام علیه السلام حکم استمناء را می‌پرسند، می‌فرماید: «از گناهان بزرگ و بسیار زشت است»[1] و از حکم کسی که با حیوانی جمع شود، یا به وسیله مالیدن، شهوتش را دفع کند، پرسیدند. فرمود: «هر کس شهوت خود را به این وسیله و مانند آن دفع کند در حکم زنا کردن است. یعنی با گناه زنا برابر می‌باشد»[2].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «سه دسته‌اند که خداوند با ایشان سخن نمی‌گوید و به نظر رحمت به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نفرموده و برایشان عذاب دردناکی است: کسی که موی سفیدش رابکند (تا نمایش دهد که جوان است)، و کسی که به وسیله عضو خودش شهوتش را خارج کند، و کسی که با او لواط کرده شود»[3].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس، که با دست شهوتش را بیرون کند ملعون است»[4].

صاحب جواهر می‌فرماید: مستفاد از ادله، جواز استمناء با زوجه و کنیز است لیکن اولی ترک آن است و در مسالک نیز قریب به همین را ذکر فرموده، لیکن طریق احتیاط ترک آن است.

شیوع استمناء: متأسفانه به واسطه مشکلات بیحد و حساب ازدواج و تجرد جوانان، به قرار مسموع، این مرض خانمان سوز و گناه کبیره شیوع فوق العاده پیدا کرده و دانسته یا ندانسته بسیاری از جوانان عزیز را به انواع و اقسام بیماریها مبتلا می‌سازد. صرفنظر ازعقوبتهای اخروی که دارد، وظیفهٔ پدرها و مادرها است که فرزندان خود را بیاگاهانند و مواظب جوانان خودباشند. و همچنین در مرتبه دوم، وظیفه دبیران و آموزگاران

بین لی یا بن رسول الله صلی‌الله علیه و آله من کتاب الله فیه فقال قول الله تعالی و من ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون وهوفما وراء ذلك فقال الرجل ای اکبر الزنا اوهی فقال علیه السلام هوذنب عظیم. (جواهرج ٤١ ص ٥٤٧ و وسائل ج ١٨ ص ٥٧٥).

١ـ سألته عن الخضخضة فقال هی من الفواحش (وسائل الشیعه ج ١٤ ص ٢٦٧.

٢ـ و فی الموثق فی الرجل ینکح البهیمة او یدلك فقال علیه السلام کل ما انزل الرجل مائه من هذا و شبهه فهو زنا (وسائل الشیعه ج ١٤ ص ٢٦٥).

٣ـ ثلثة لایکلمهم الله تعالی ولاینظر الیهم ولایزکیهم و لهم عذاب الیم الناتف شیبه و الناکح نفسه والمنکوح فی دبره. (وسائل الشیعه ج ١٤ ص ٢٦٨).

٤ـ قال صلی الله علیه و آله ناکح الکف ملعون (نکاح مستدرك صفحه ٥٧٠).

تعلیمات دینی و بهداشت است که جوانان رابه عواقب وخیم روحی و جسمی این بلیه با خبر سازند.

در اینجا مقداری از مضرات استمناء را از کتاب «ناتوانیهای جنسی» که مجموعه‌ای از نوشته‌های متخصصین فن است نقل می کنیم[1].

مضرات جسمی و روحی استمناء: این عمل، مبتلایان را به ضعف قوای شهوانی دچار می کند، جبون و بی حال بار می‌آیند، شهامت و درستی از آنان سلب می‌شود. چه بسا اشخاص هستند که در عنفوان جوانی در اثر مبتلا شدن به جلق، چنان دچار ضعف قوای روحی و جسمی می شوند که معتادین به تریاک و شیره، در مقابل آنان شیر نری به شمار می‌آیند. عمل غیر طبیعی جنسی یعنی استمناء یا جلق، از لحاظ روابط نزدیکی به حواس پنج گانه دارد در درجهٔ اول، در چشم و گوش اثر می گذارد. بدین معنی که «دید» چشم را ضعیف کرده و حس سامعه را نیز تا اندازهٔ قابل توجهی از کار می اندازد. مبتلایان به جلق مخصوصاً آنهائی که از لحاظ جسمانی ضعیف می باشد، غالباً مگسی جلو چشم خود می بینند که به شدت آنها را ناراحت می کند. وحتی وقتی چشمهای خود را می بندند باز نمی توانند از آسیب مگس در امان باشند و چون این عمل هر بار چندین دقیقه ادامه پیدا می کند چشمشان سیاهی رفته و دچار سرگیجه می شوند و به زمین می افتند. همچنین به طور مداوم صدای ناهنجاری در گوش خود احساس می کنند که بسیار ناراحت کننده است. علاوه بر اینها تحلیل رفتن قوای جسمانی و روحانی، کم شدن خون، پریدگی رنگ، نقصان قوای حافظه، لاغری،ضعف وسستی‌زیاده از حد، بی اشتهائی، کج خلقی، عصبانیت، دوران سر،و هزاران آفت دیگر، از بیماری هائی است که گریبان مبتلایان به جلق را خواهد گرفت.

البته آنهائی که از لحاظ جسمی قوی هستند، ممکن است قدری دیرتربه این بیماریها دچار شوند. ولی به هر حال عدم ابتلاء به آنها از محالات است و خواه ناخواه همه باید به چنین مصائبی گرفتار شوند.

از بدبختی های مبتلایان به جلق یکی این است که قوهٔ ارادهٔ آنان به کلی مختل

۱ــ مجموعه‌ای از نوشته های دکتر استون ـ دکتر کینسی ـ دکتر هوفمان ـ پروفسور گوسولن پروفسور باژه ـ دکتر پوردولسکی (کارشناسان امور جنسی).

می گردد و لذا وقتی به عمل خود پی می برند، آنقدر اراده ندارند که به ترک کردن ان اقدام نمایند. پس اینکه می گوئیم استمناء از لحاظ روحی نیز قوای انسان را فرسوده می کند، بی علت نیست. عمل استمناء، علاوه بر مضار جسمی، از لحاظ جنسی نیز شخص را فرسوده می کند. یعنی غدد مترشحهٔ داخلی را از کار می اندازد از جملهٔ این غدد، غدهٔ سازندهٔ منی است که بر اثر جلق رفته رفته کوچک شده و به صورت نخودی در می آید و چون در آن صورت قادر به فاعلیت وساختن منی یا به قول عربها (ماء الحیات) یعنی آب زندگانی نیست، شخص مبتلا برای همیشه از لذایذ جنسی محروم می گردد و اگر به این صورت از مردی نیفتاد، به طور قطع به صورت دیگری مانند سرعت انزال، کندی انزال، سیلان منی، عدم نعوظ، نعوظ بی دوام و امثال اینها به ناتوانی جنسی مبتلا خواهد شد. چه بسا دیده یا شنیده شده که جوانان معتاد به جلق، در اندک مدتی دچارچنان حالتی گردید که به جای ادرار، خون از آنها خارج می شد.

باید دانست که اشخاصی که به این حالت دچار می شوند ولو در سنین جوانی باشند، خطر مرگ در انتظار آنها است. زیرا بدون احساس شهوانی و بدون اینکه لذتی ببرند بلا انقطاع منی از آنها دفع می گردد و همین امر باعث می شود که در حین راه رفتن دفعةً به زمین بخورند و از هوش بروند.

سری به تیمارستان تهران بزنید، از هر ده نفر دیوانه ای که در آنجا سکونت دارند نه نفر معتاد به جلق می باشند. یعنی بر اثر ابتلاء به استمناء کارشان به جنون کشیده و به گوشهٔ تیمارستان افتاده‌اند. زیرا عمل مذموم و ناپسند جلق، در قوای دماغی تأثیر زیادی دارد و وقتی قوای دماغی شخص مختل شد، مسلم است که کارش به دیوانگی خواهد کشید بدون اغراق از هر ده نفر بیمار مسلولی که درآسایشگاه خوابیده اند، چهار نفر به علت ابتلاء به جلق، به این بیماری خطرناک دچار گردیده‌اند. اینها ادعا نیست بلکه حقیقتی است که علماء و دانشمندان با دهها سال تجربه، به درک آن موفق شده‌اند[1].

دنیای امروز می گوید: خوب بخور، در هیچ امری افراط نکن، قوی باش تا بیمار نشوی. ولی معتادین به جلق، چون اشتهای خوب خوردن ندارند و در امور جنسی آنهم از راه غیر طبیعی افراط می کنند، ناچار ضعیفند. «و چون ضعیف هستند برای ابتلاء به هر

۱ــ ناتوانیهای جنسی صفحات ٤٨ تا ٥٢

نوع بیماری مستعد می باشند».

به کرات دیده شده که بعضی از مبتلایان به جلق، بر اثر افراط در این عمل به یک نوع بیماری به نام جنون استمناء که شباهت زیادی به سادیسم دارد، مبتلا می شوند و آنوقت حتی با دیدن سگ و گربه هم به فکر استمناء می افتند و بلا فاصله مشغول عمل می شوند. و چون هیچ مردی حتی پرشهوت‌ترین اشخاص نمی توانند بیش از پنج یا شش ماه از نیروی جنسی خود آنهم به صورتی که مورد بحث ما است بهره‌برداری کنند، لذا قوای تناسلی آنان به کلی از کار می افتد و یا به وضع دلخراشی به آغوش مرگ پناه می برند[1].

ممکن است بعضی از اشخاص مبتلای به جلق که به علت قوی الجثه بودن و یا از لحاظ مبتدی بودن دراین امر، تاکنون بیمارنشده و به مضار عمل ناپسند خود پی نبرده باشند، مطالبی را که ما در مضرات جلق نوشتیم، اغراق پنداشته و با خود بگویند اگر اینطور است چرا ما تاکنون به این بیماریها مبتلا نشده‌ایم؟.

در جواب این عده باید گفت: اگر امروز مضار جلق، گریبان شما را نگرفته علتش این است که قوی الجثه هستید و یا تازه شروع به کار کرده‌اید. والا چندی دیگر خواه‌ناخواه به سراغ شما نیز خواهد آمد. وانگهی ماادعانکرده‌ایم که هر کس یک هفته مبادرت به استمناء کرد، تمام بیماریهای یکباره او را احاطه خواهند کرد. زیرا حالات اندرونی در اشخاص فرق می کند. مثلا ممکن است یکنفر که برای مدتی مبادرت به جلق کرد، در وهلهٔ اول فقط به سستی اعصاب، یا اختلال حس سامعه، یا ضعیف شدن حس باصره، یا سرگیچه مبتلا شود ولی بعداً سایر بیماریها یک یک به سراغ او بیاند.

پس جلق، هم از نظر شرعی و هم از نظر عرفی و بطور خلاصه من جمع الجهات، حرام و ناپسند است...

۱ــ ناتوانیهای جنسی صفحات ٤٨ تا ٥٢

بازگشت به فهرست

۱۱ـ بدعت

یازدهم، بدعت است و حرمت آن از ضروریات مذهب و کبیره بودنش، برای آن است که در روایات متواتره بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است و چون اصل مطلب مسلم و ظاهر است، به ذکر چند روایت اکتفاء می شود:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است»[1].

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کسی که نزد بدعت گذارنده‌ای رود و احترامش کند، هر آینه در خراب کردن دین اسلام کوشیده است»[2].

حضرت صادق علیه السلام بدعت را از گناهان کبیره شمرده. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در صورت بدعت گذارنده‌ای بخندد، هر آینه دین خود را خراب کرده است»[3].

۱ــ وسائل کتاب امر به معروف باب ٤٠: قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار (وسائل ج ۱۱ ص ٥١١).

۲ــ قال علی علیه السلام من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد سعی فی هدم الاسلام (وسائل کتاب امر به معروف ج ۱۱ ص ٥١١).

۳ــ عدّ الصادق علیه السلام من الکبا ئر البدعة لقوله علیه السلام من تبسم فی وجه مبتدع فقد اعان علی هدم دینه (سفینة البحار جلد ۱ صفحهٔ ٦٣). در جلد اول بحار الانوار باب البدعة قریب سی ←

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «پس از من هر گاه اهل ریب و بدعت را دیدید، از آنها بیزاری جوئید و به آنها زیاد دشنام دهید و در بارهٔ آنها بد بگوئید و طعن زنید و آنها را وامانده کنید، تا نتوانند جواب دهند و به آن فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر باشند و بدعتهای آنها را نیاموزند تا خداوند برای شما در برابر این کار، حسنات نوشته و درجات آخرت را برای شما بالا برد»[1].

مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید: گو یا مقصود از اهل ریب، آنهائی هستند که در دین خود شک دارند و مردم را به واسطهٔالقای شبهه به شک می اندازند. و بعضی گفته‌اند مقصود از آنها کسانی اند که دینشان بر پایهٔ گمان و توهم فاسد است، چون علمای اهل خلاف. و ممکن است مقصود از آنها فاسقان و متظاهران به فسق و بی باکی نسبت به دین باشد. زیرا این مایهٔ این نیست که مردم در دین داشتن آنها شک کنند و نشانهٔ سستی عقیدهٔ آنها است.

بدعت چیست؟: علامهٔ مجلسی می‌فرماید: بدعت همان است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده و نصی در بارهٔ آن نرسیده، نه به طور خصوص و نه عموم، یا بطور خصوص یا عموم از آن نهی شده است. و آنچه در عمومات وارد است، بدعت نیست. مانند؛ ساختن مدرسه و امثال آن که در عمومات سکنی دادن به مؤمن و کمک به او وارد است. و نظیر انشاء بعض کتب علمی و تألیفات که کمک به علوم شرعی است. یا مانند لباسهائی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده و خوراکهای تازه که همه در عموم استحباب زینت وارد واز آن هم نهی نشده است.

بلی آنچه به‌عنوان عموم لباس یا غذا باشد، اگر خصوصیتی به آن بدهند و بگو یند با نحو خاص مورد امر و مطلوب شارع است، بدعت می‌شود. چنانچه نماز که بهترین اعمال است و در هر حال انجامش مستحب است، اگر چند رکعت مخصوص بر وجه

روایت و در باب مزبور از وسائل یازده حدیث در باب ۳۸ (تحریم المجالسة لاهل المعاصی و اهل البدع) بیست و یک روایت و در باب ۳۹ هفت حدیث نقل نموده است.

۱ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البرائة منهم واکثروا من سبهم والقول فیهم و الوقیعه و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لایتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلك الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الاخرة (وسائل باب ۳۹ وجوب البرائة من اهل البدع ج ۱۱ ص ۵۰۸).

مخصوص یا در وقت مخصوصی معین شود، بدعت است. (مانند اینکه عمر امر کرد شبهای ماه رمضان بیست رکعت نماز به جماعت بخوانند) و چنانچه کسی بگو ید در فلان وقت به خصوص، هفتاد بار **لااله الا الله** گفتن مستحب یا واجب است، بدون اینکه دلیل معتبری داشته باشد بدعت است. و به هر حال پدید آوردن چیزی در دین پیش خود که در اصل یا خصوصیات آن دلیلی نباشد بدعت است[1].

اقسام بدعت از نظر شهید: شهید اول علیه الرحمه می‌فرماید: آنچه پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پدیدار گشته، بر پنج قسم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. و بدعت امور تازه‌ای است که حرام باشد به این شرح:

۱ــ واجب، چون تدو ین قرآن و اخبار، هر گاه بیم تلف آنها برود. (از حافظهٔ مردم) زیرا تبلیغ دیانت به آینده‌ها واجب است به اجماع و آیه قرآن. و این وظیفه انجام نمی‌شود، مگر به حفظ قرآن و سنت در زمان غیبت امام علیه السلام، و اگر امام علیه السلام حاضر باشد او خودش حافظ است و خطری نیست.

۲ــ حرام و آن بدعتی است که دلیل تحریم آنرا بگیرد، چون تقدیم غیر امام معصوم بر امام معصوم، و غصب مناصب و یژهٔ ایشان، و دست اندازی و الیان جور به اموال مسلمانان، و جلوگیری آنها از مستحق، و جنگ با اهل حق، و تبعید ایشان، و کشتار بر پایهٔ بدگمانی، و واداشتن مسلمانان بر بیعت با فاسق، و اقامت بر آن، و تحریم مخالفت آن، و غسل درجای مسح، و مسح بر غیرپوست بدن، و نوشیدن بسیاری ازنوشابه‌های مسکر، و جماعت در نماز نافله، و اذان دوم روز جمعه، و حرام کردن متعهٔ حج، و متعهٔ زن، و شورش بر امام علیه السلام، و دادن ارث به دوران و ندادن به نزدیکان، و منع خمس از اهل آن، و افطار در غیر وقت آن و غیره از بدعتهای مشهور، به اجماع شیعه و سنی و از این باب است: اخذ گمرک و دادن منصب‌ومقام‌به‌ناصالح، به بخشش یا به وراثت یا از راه دیگر.

۳ــ مستحب و آن هر عملی است که ادله استحباب آنرا بگیرد، چون ساختن مدارس و خانه‌ها. و از این باب نیست آنچه شاهان موکب ترساننده برای خود می گیرند، مگر اینکه موجب ترس دشمن اسلام باشد.

٤ــ مکروه و آن چیزی است که دلیل کراهت آنرا بگیرد. مانند زیادی در تسبیح

۱ــ جلد ۲ مرآت العقول ص ٣٦٦ و قریب به همین معنی در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۳۰۰.

حضرت زهرا علیها السلام و کاستن از آن و هم نسبت به وظائف دیگر و تنعم در لباس و خوراک به اندازه‌ای که به اسراف نرسد و اگر زیان بخش باشد، برای خود یا خاندانش حرام می گردد.

۵ــ مباح و آن در مورد ادله اباحه است. مانند غربال کردن آرد که گفته اند! اول تازه در آمد، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که غربال آرد بیزی برگرفته برای آنکه خوشی و رفاه از مباحات است پس وسیله آنهم از مباحات است[1].

فرمایش مجلسی: علامهٔ مجلسی پس از بیان مقدمه ای می فرماید: بدعت عبارت از این است که امری راکه خداوند حرام فرموده حلال کنند، یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نفرموده، یا امری راواجب کنند که خداوند واجب نفرموده، یاامری را مستحب کنند که خدا مستحب نفرموده، گرچه به اعتبار خصوصیتی باشد. مثل آنکه خدا فرموده است: نماز در همه وقت مستحب است و اگر کسی به این عنوان نماز بخواند که چون همه وقت سنت است و این هم یک وقتی است از آن وقتها، پس من در این وقت نماز میگذارم،ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بخواند به عنوان اینکه در خصوص این وقت، خدا این نماز راازمن خواسته است بدعت می شود و حرام است. چنانچه عمر در خصوص چاشت شش رکعت مقرر داشت که در این هنگام می بایست خواند به عنوان سنت، و به این جهت بدعت و حرام شد و ائمهٔ ما از آن نهی فرمودند.

همچنین اگر کسی نماز نافله را سه رکعت به یک سلام بخواند، چون این هیأت در نماز سنت از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما نرسیده، بدعت و حرام است. یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است.

همچنین کلمه طیبه «لااله الا الله» را همه وقت گفتن سنت و بهترین ذکرها است. اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح، هزار و پانصد مرتبه مثلاً سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شرع مقرر بداند، یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت بداند، بدعت است در دین، و بدترین معاصی است...[2]

بدعت یعنی تغییر حکم الهی: بنابراین خلاصهٔ معنی بدعت، تغییر دادن دین

۱ــ کتاب قواعد صفحه ۲۵۶.

۲ــ عین الحیوة صفحهٔ ۲۳۳.

الهی و به رأی و عقل ناقص خود چیزی بر آن افزودن یا کم کردن است، چه در اصول و چه در فروع[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله همیشه حلال است تا روزقیامت، وحرام اوهمیشه تا روزقیامت حرام است. جز اوپیغمبردیگری نباشدو جز او نیاید (تا روزقیامت)» وعلی علیه السلام می فرماید: «کسی نیست که بدعتی نهد، جز اینکه سنتی را با آن ازمیان می برد»[2].

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که مردم را به‌خودش بخواند و حال آنکه در بین ایشان از او داناتری است، پس او بدعت گذارندهٔ گمراه کننده است»[3].

۱ــ در کتاب اصول کافی کتاب فضل العلم باب ۲۰ البدع و الرّی و المقائیس ۲۲ حدیث نقل می کند.

۲ــ اصول کافی ـ ج ۱ ص ۵۸ کتاب فضل العلم باب ۲۰ قال الصادق علیه السلام حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال ابداً الی یوم القیمة و حرامه حرام ابداً الی یوم القیمة لایکون غیره ولایجئی غیره.

۳ــ قال الصادق علیه السلام من دعی الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه فهومبتدع ضال (سفینة البحارج ۲ ص ۲۲۰).

بازگشت به فهرست

۱۲ـ حکم ناحق

دوازدهم، حکم کردن بر خلاف آنچه خدا فرموده است. و در بزرگی این گناه کافی است که خداوند چنین کسانی را کافر و ظالم و فاسق خوانده و در آخر آیه ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ از سورهٔ مائده می‌فرماید: «و کسانی که به آنچه خداوند فرستاده حکم نکنند، پس ایشان کافرانند، آنان ستمگرانند، آنان فاسقانند»[1]. و با این جملات، کفر و ستم و گناه را بر ایشان تثبیت می‌فرماید.

در تفسیر المیزان می‌گوید: این سه آیه که، در بارهٔ کسانی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، نازل شده و فرموده «آنان همان کافران، ستمگران و فاسقانند، آیات مطلقی است که اختصاص به قبیله و گروه خاصی ندارد گرچه اینجا بر اهل کتاب (یهود و نصارا) منطبق شده است.

مفسرین در معنی «کفر کسی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکند»، اختلاف کرده‌اند. قاضی که قضاوتش به غیر ما انزل الله است و حاکمی که بر خلاف ما انزل الله حکم می کند وبدعت‌گذاری که دنبال قوانین غیر الهی می رود حکمشان چیست؟.

۱ــ و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون (سورهٔ ۵ آیه ۴۳) و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون (سورهٔ ۵ آیه ۴۴) و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون (سورهٔ ۵ آیه ۴۶).

البته این یک مسئله فقهی است و تحقیق، این است که مخالف با یک حاکم شرعی و یا هر امری که در دین ثابت است اگر با علم به ثبوتش در دین بوده و آنرا رد نموده، موجب کفر است. و اگر آنرا رد نکند و تنها در عمل مخالفت کند، موجب فسق است. و در صورتی که نمی داند در شرع ثابت است یا نه، گرچه آنرا رد کند، نه باعث کفر است و نه فسق. زیرا آن قصوری بوده که در آن معذور است. مگر اینکه در مقدمات تحصیل علم، تقصیر و تفریط کرده باشد (به کتابهای فقهی رجوع شود) انتهی.

و روایات در مقام بسیار است[1].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس در بارهٔ دو درهم، بر خلاف فرمودهٔ خدا حکم کند، به خدای بزرگ کافر شده است»[2]. به پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس بر خلاف فرمودهٔ خدا حکم کند، مانند کسی است که شهادت دروغ دهد، و در آتش جهنم انداخته می‌شود و عذابش مانند عذاب شاهد به دروغ است»[3].

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «هر کس برای مردم فتوا دهد به چیزی که از طرف خداوند ندانسته و به آن راه نیافته، ملائکه رحمت وعذاب، همه او را لعنت می کنند. و گناه کسی که به فتوایش عمل کرده به عهدهٔ او است»[4].

روایات بسیاری رسیده در این که، رجوع کردن به کسی که صلاحیت حکم کردن را ندارد، مانند رجوع کردن به طاغوت است. و اگر به وسیله حکم او، مالی به دستش بیاید هر چند حق با او باشد، سحت است چنانچه گذشت[5].

۱ــ به کتاب قضاء وسائل از باب ۱ تا باب ۷ رجوع شود.

۲ــ قال الصادق علیه السلام من حکم فی در همین بغیرما انزل الله فهو کافر بالله العظیم (وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۸).

۳ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من حکم بمالم یحکم به الله کان کمن شهد بشهادة زور و یقذف به فی النار یعذب بعذاب شاهد الزور (وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۶).

۴ــ من افتی الناس بغیر علم ولاهدی من الله تعالی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و له وزر من عمل بفتیاه (وسائل کتاب قضاء باب ۴ ج ۱۸ ص ۹).

۵ــ به صفحات ۵۸ و ۵۹ جلد اول همین کتاب مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

۱۳ و ۱۴ـ کارزار در ماههای حرام و بازداشتن از راه خدا

«القتال فی اشهر الحرم والصدعن سبیل الله»

سیزدهم از گناهان کبیره، جنگ کردن در ماههای حرام است. و ان چهار ماه می باشد: ذیقعده، ذی الحجه، محرم، رجب، و مراد ابتداء به جنگ کردن مسلمانان است که در این چهار ماه حرام می باشد. بنابراین اگر از طرف کفار، یا کسانی که حرمتی برای این چهار ماه قائل نیستند، ابتداء به جنگ شود، بر مسلمین جایز است که با آنها در این چهار ماه کار زار نمایند.

برای کبیره بودشن، تصریح قرآن مجید کافی است که می فرماید: «از تو کار زار کردن و جنگ کردن در ماه حرام را می پرسند، بگو کارزار در ماه حرام گناه بزرگی است»[1]. و بدین جهت ذکر آن در باب اول ضمن کبائر منصوصه مناسب تر بود.

و چون کبیره بودن جنگ در ماههای حرام را تصریح فرمود، آنگاه در بقیهٔ آیه چهار گناه دیگر را از آن بزرگتر می داند. و بنابراین کبیره بودن آن چهار گناه دیگر هم ثابت

۱ــ یسئلو نك عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صدعن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عندالله (سوره ۲ آیه ۲۱۳).

می گردد. چنانچه در فصل سوم ذکر می شود.

و آن چهار گناه عبارت است از: باز داشتن از راه خدا، کفر به خدا، باز داشتن مردم از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد الحرام را از آن، این چهار چیز از کارزار در ماههای حرام نزد خدا بزرگتر است.

در شأن نزول آیه و تحقیق در اطراف آن، تفصیلی است. برای اطلاع، به تفسیر مجمع و منهج و نظائرش مراجعه شود. چیزی که دانستنش در اینجا لازم است، معنی و مراد از «**صدعن سبیل الله**» است که کبیره بودنش مسلم، و در چند مورد از قرآن مجید آنرا از کارهای کفار و منافقین شمرده، از آن جمله در سورهٔ ابراهیم می فرماید: «وای بر کافران از عذاب سخت، آنان که زندگی دنیا رادوست داشته و آنرا بر آخرت اختیار کردند و مردم را از راه خدا باز می دارند»[1].

مراتب صدعن سبیل الله: ۱ــ سخت ترین مراتب آن، باز داشتن دیگری است از ایمان آوردن به خدا و سایر عقائد حق مانند علمای یهود و نصارا که نمی گذارند، حقانیت و نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، بر قوم ایشان ظاهر شود و به آن معتقد گردند. و مانند علمای سنی که نمی‌گذارند مسلمانان سنی، امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب و همچنین امامت یازده فرزندانش را بدانند.

۲ــ باز داشتن دیگری را از اطاعت کردن و عمل نمودن به واجبات و ترک محرمات الهی. مانند آنکه، شخصی که حج بر او واجب شده و می خواهد برود، دیگری مانعش شود و به وسیله ای او را باز دارد. و همچنین نماز[2] و روزه و سایر واجبات و جائی که ترک امر به معروف و نهی از منکر گناه کبیره است و بر آن عذابهای شدیدی وعده داده شده، چنانچه گذشت. پس چگونه است حال کسی که، از معروف نهی کند یا به‌منکر امر نماید.

۳ــ باز داشتن دیگری را از کار خیری که نزد خداوند پسندیده و موجب قرب بجا آورنده می گردد. مانند باز داشتن دیگری را از انفاق در راه خدا و سایر امور مستحبه[3].

۱ــ و یل للکافرین من عذاب شدید الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا... (سورهٔ ۱۴ آیه ۲).

۲ــ أرأیت الذی ینهی عبداً اذا صلی. (سورهٔ علق آیهٔ ۱۰).

۳ــ مناع للخیر معتداثیم. (سورهٔ قلم آیه ۱۲).

هر چند قسم سوم را نمی توان گفت حرام است، لیکن احتیاط در ترک آن است. زیرا شخص باز داشته شده از خیر، در قیامت می تواند از او مؤاخذه کند و بگوید: به من ظلم کردی و مرا ازسعادت و موجبات قرب باز داشتی. و در مذمت آن روایاتی که در کتاب امر به معروف وسائل باب ۸ ذکر شده کافی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند، برندگان راه خیر را. پرسیدند: اینها چه کسانی اند؟ فرمود: کسی است که به او از دیگری احسانی و خیری برسد و او کفران کند و به این جهت، دیگر صاحب خیر به دیگران احسان نکند و خیری نرساند»[1].

۱ــ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۳۹.

بازگشت به فهرست

۱۵ـ کفران نعمت

پانزدهم، کفران نعمت کردن است. چنانچه در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است. و نیز در چند جا از آن به کفر تعبیر فرموده و آنرا سبب نزول عذاب بر اقوام پیشین بیان فرموده است.

در سورهٔ ابراهیم می فرماید: «و یاد کنید ای بنی اسرائیل، آنرا که پروردگارتان شما را آگاهانید که اگر بر نعمتهای من (نجات از شر فرعون و غیر آن از توفیق ایمان و عمل صالح) سپاس گوئید، هر آینه نعمت را بر شما افزون کنم. و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من (بر ناسپاسان) سخت است»[1].

و در سورهٔ البقره می فرماید: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و نعمتهای مرا سپاسگزاری کنید و کافر نشوید»[2].

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند: و در سورهٔ سبا در بارهٔ اهالی سبا چنین می فرماید:

«برای قبیله سباء (که در یمن بودند) از مسکن های ایشان نشانه ای بود (برای داشتن قدرت و زیادتی نعمت خداو شدت عقوبت و مجازاتش بر کفران آن) و آن نشانه

۱ــ واذ تأذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید (سورهٔ ابراهیم آیه ۷).
۲ــ واذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون (سوره ۲ آیه ۱۵۲)

چنین است که آن قبیله را دو بوستان بود از طرف راست و چپ رونده. یا دو طرف خانه های ایشان (و گفته اند در بین ایشان هیچ موذی از مار و کژدم و پشه و کیک و شپش نبود و اگر کسی سبدی به دست می گرفت و در زیر درختان می گذاشت آن سبد پر از میوه می شد). پیغمبران به ایشان گفتند: از روزی خدا بخورید و شکر نعمت او کنید. شهر شما شهری خوش است و خدای شما آمرزنده و مهربان است ــ ایشان رو برگردانیدند و کفران نعمت کردند (و گفتند ما از خدا نعمتی بر خود نمی شناسیم. اگر اینها از او است بگوئید تا باز گیرد) پس فرستادیم برایشان سیل عرم را (و گفته شده که عرم، نام سدی است که بلقیس ملکهٔ سبا درست کرده بود در میان دو کوه با سنگ و قیر، تا آب باران جمع می شد. و آنرا سه در کرد یکی از بالای دیگری و در زیر آن برکهٔ بزرگی بود و آنرادوازده راه کرده بود به عدد جویهای ایشان. چون باران می آمد، سیلاب در پشت آن بند جمع می شود. آنگاه در بالا را می گشودند تا آب در آن برکه بیاید. اگر آب کمتر بود در وسط را می گشودند و اگر کمتر بود در پائین را ــ و چون آب در برکه جمع می شود آنرا در جویها قسمت می کردند. چنین بود تا بلقیس در گذشت و ایشان طاغی شدند و از حد گذراندند. خداوند موشهای بزرگی را برایشان مسلط ساخت و آن بند را سوراخ کردند آب طغیان کرد و آن سد را خراب نمود و ایشان بعضی هلاک شدند و برخی درعالم متفرق شدند و پرا کندگی و بیچارگی ایشان درعرب مثل شد) و آن دو بوستان ذکر شده را به دو بوستانی که میوهٔ آن تلخ و بد طعم و درخت شوره گز و اندکی از درخت سدر بود، تبدیل نمودیم ــ این مجازات در برابر کفران و ناسپاسی ایشان بود و آیا جز کفران کنندگان نعمت راما عقوبت می کنیم؟»[1].

نعمت، نقمت می شود: در سورهٔ نحل می فرماید: «خداوند مثل زده است حال کفران کنندگان نعمت را به قریه و شهری که اهل آن ایمن و آرمیده بودند و روزی فروان و بسیار از هر جائی به آنها می رسید (چه از دریا و چه از بیابان). پس آنها به نعمتهای خدا کافر شدند، پس خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنها چشانید. به سبب کردار

۱ــ لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین وشمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور ۱۵ فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم وبدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط واثلٍ وشیء من سدر قلیل ۱۶ ذلك جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا الکفور (۱۷ سورة السبأ).

زشتشان[1]. و ذکر لباس به مناسبت احاطه و اشتغال عذاب برایشان است. چنانچه لباس محیط و مشتمل بر پوشنده است. و بعضی از مفسرین فرموده اند: مراد از قریه در این آیه، شهر مکه است که هفت سال مبتلا به قحط و گرسنگی شدند تا کار ایشان از تنگی و گرسنگی به جائی رسید که استخوان سوخته و مردار و خون می خورند.

کفر نعمت ازاقسام کفر است: حضرت صادق علیه السلام از وجوه کفر، کفر به نعمت را می شمارد. در آنجا که خدای تعالی قول سلیمان را نقل می فرماید که گفت: «آنچه را خدا به من مرحمت فرموده از فضل او است تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا ناسپاس. هر که سپاسگزاری کند، همانا برای خود سپاسگزاری کرده (چون موجب زیاد شدن نعمت او است) و هر که ناسپاسی کند براستی که پروردگار من بی نیاز و کریم است».

و نیز فرموده است: «اگر سپاسگزاری کنید، نعمت را بر شما زیاد کنم واگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است». و فرموده: «مرا یاد کنید تا شما رایاد کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی ننمائید»[2].

خلاصه فرمایش امام آن است که: خداوند در این سه آیه: ناسپاسی نعمت را کفر نامیده است. و نیز از این آیات، دانسته می شود که کفران نعمت، سه اثر بد دارد از این قرار: موجب برطرف شدن نعمت می شود، عذاب سخت و دردناک در پی دارد و خداوند کفران کننده را به خودش وا می گذارد.

کفران نعمت و اخبار اهلبیت علیهم السلام: روایات در مقام بسیار است و به ذکر چند روایت اکتفا می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «عقوبت کفران نعمت، از هر

۱ــ وضرب الله مثلاً قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون (سوره ۱۶ آیه ۱۱۱).

۲ــ عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه الی ان قال علیه السلام و الوجه الثالث من الکفر کفر النعم وذلك قوله تعالی یحکی قول سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی أشکرام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم (سورهٔ ۲۷ آیه ۴۰) وقال تعالی فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولا تکفرون (سوره ۲ آیه ۱۵۲) (اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب وجوه الکفر ج ۲ ص ۳۹۰).

گناهی زودتر به صاحبش می رسد»[1].

و نیز می فرماید: «سه گناه است که پیش از آخرت، بجا آورندگان آنها به عقوبتش می رسند: عقوق والدین، ظلم بر مردم و کفران احسان»[2].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن وصیتش می فرماید: «هیچ نعمتی را کفران مکن. زیرا راستی کفر نعمت پست ترین و بدترین اقسام کفر است»[3].

و نیز می فرماید: «محبوبترین مردم نزد خداوند، کسی است که سپاسگزار نعمتهائی که خدا به او داده است باشد. و دشمنترین مردم نزد خداوند ناسپاس کنندگان به نعمتهای او یند»[4].

معنی کفران نعمت: کفران، به معنی پوشانیدن نعمت است و سه مرتبه دارد:

۱ــ جهل به نعمت ــ که سخت تر و بدتر از سایر مراتب است و دو صورت دارد: یا جهل به اصل نعمت است. یعنی به واسطهٔ نافهمی، نعمت را نمی شناسد و آنرا نادیده می گیرد و بود و نبودش را برابر می داند. یا اینکه جهل به منعم است که اصلاً پروردگار خود رانشناخته یا او را به‌وصف منعمی ندانسته و آن نعمت را از او نمی بیند، بلکه از جز او می داند. و خلاصه، جهل به نعمت یا به منعم هر دو، کفر به نعمت و مورد قطعی عقوبتهائی است که برای کفران نعمت و عدهٔ عذاب داده شده و گناه کبیره است.

۲ــ کفر به حسب حال است. به این بیان که انسان عاقلی که نعمت خدا به او می رسد، باید دلشاد و فرحناک شود که مورد انعام و عنایت خداوند واقع شده و او رایاد فرموده و به فضل و ادامهٔ لطف حضرتش امیدوار و دلگرم باشد[5]. حالا اگر برعکس، به پروردگارش بدگمان باشد و به فضلش امیدی نداشته باشد و به او دلخوش‌نبوده‌بلکه‌از او جدا و بریده و مأیوس باشد، این حال، کفر به نعمتهای خداوندی است.

۱ــ اسرع الذنوب عقوبة کفران النعمة (امر به معروف وسائل باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۲ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخرالی الاخرة عقوق الوالدین والبغی علی الناس و کفرالاحسان (وسائل کتاب امر به معروف باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۳ــ ولا تکفرنعمة فان کفرالنعمة من الام الکفر (مستدرك صفحه ۳۹۶).

۴ــ احب الناس الی الله العامل فی ما انعم به علیه بالشکر و ابغضهم الیه العامل فی نعمه بکفرها (مستدرك صفحه ۳۱۶).

۵ــ قل به فضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا (سوره ۱۰ آیه ۵۹).

۳ــ کفر به اعضا و جوارح ــ یعنی کفر عملی به اینکه، به قلب قصد گناه کند و به زبان شکایت و مذمت نماید. یعنی در عوض ذکر نعمتها و شکر آن به زبانش[1]، همه را نادیده گرفته و از نرسیدن به آرزوهای موهوم خود شکایت کرده، از افعال الهی مذمت نماید. و نیز نعمت خدا را در غیر آنچه برای آن آفریده شده، صرف نمایدو اعضای خود را در آنچه مورد نهی خدا و موجب بعد از رحمت او است بکار اندازد.

حضرت سجاد علیه السلام در شرح «گناهانی که نعمت ها را دگرگون می کنند» می فرماید: «از آن جمله کفران نعمت است»[2].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می فرماید: «فشار قبر برای مؤمن، کفارهٔ آنچه از نعمتها را هدر داده می باشد»[3].

آیات و اخبار وارده در وجوب شکر بسیار است و بیان حقیقت و مراتب آنرا تفصیلی است که اینجا گنجایش ذکر آنرا ندارد. طالبین به کتاب اصول کافی و کتب اخلاقی مراجعه نمایند.

اگر شکر نباشد از حیوان پست تر است: حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «حمد و ثنا خاص خداوندی است که اگر به بندگانش شناسائی شکرش را عطا نمی کرد، بر آنچه از بخشش های پی در پی و نعمتهای آشکار عنایت فرموده است، هر آینه در نعمتهای او تصرف می کردند، بدون اینکه او را بستایند و سپاسش را بجا آورند. و اگر چنین می شدند، از حدّ انسانی بیرون و به حد بهائم و چهار پایان می رسیدند. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «نیستند کفار مگر مانند حیوانات بلکه پست تر و گمراه تر»[4].

خلاصه، کفران کنندهٔ نعمت، اصلاً از آدمیت خارج است، چه رسد به سعادت های انسانی از ایمان و معارف حقه و اعمال صالح که برای زندگانی جاودانی او است.

کفران وسائط: چون خداوند متعال به حکمت بالغه اش دنیا را دار اسباب قرار

۱ــ واما بنعمة ربك فحدث (سورة الضحی آیه ۱۱).

۲ــ فی تفسیر الذنوب التی تغیر النعم قال علیه السلام و کفران النعم (معانی الاخبار ص ۲۶۹).

۳ــ ضغطة القبر للمؤمن کفارة لما کان منه من تضییع النعم (جلد ۳ بحار الانوار ج ۶ جدید ص ۲۲۱).

۴ــ دعای اول صحیفه سجادیه.

داده، و برای رساندن هر نعمتی به بندگانش واسطه و سببی معین فرموده که به وسیله آن، نعمت به بنده برسد، به حکم عقل و شرع، نباید وسائط را نادیده گرفت بلکه باید از آنها هم سپاسگزاری نمود. البته نه به طور استقلال که آن واسطه را منعم خودش بداند بلکه باید او را گرامی داشت، چون واسطه نعمت است. و به زبان حال و قال خدای را سپاسگزار باشد که به توسط فلان شخص، فلان نعمت را به من مرحمت فرموده. و در اینجا به چند روایت اکتفا می شود.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «به راستی خدا هر بندهٔ سپاسگزاری را دوست می دارد و در قیامت به بنده‌ای از بندگانش می فرماید: آیا (در دنیا) از فلان شخص (که واسطهٔ نعمت بود) سپاسگزاری کردی؟ پس می گوید: پروردگارا بس تورا شکر کردم. خداوند می فرماید: چون شکر او را نکردی، شکر مرا هم نکرده‌ای». آنگاه امام علیه السلام فرمود: «سپاسگزارترین شما ازخداوند، سپاسگزارترین شمااست برای مردم (که واسطهٔ نعمت الهی هستند)[1]».

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از حقیقت شکر خدا، شکر کردن از کسی است که نعمت بر دستش جاری شده و به تو رسیده است»[2].

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «هر کس سپاسگزاری از کسانی که واسطهٔ نعمتند نکند، ازخدا سپاسگزاری نکرده است»[3].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «در قیامت بنده‌ای را در موقف حساب می آورند و خداوند امر می‌فرماید: او را به دوزخ برند. می گوید: پروردگارا چگونه امر می‌فرمائی مرا به آتش برند، در حالی که من خوانندهٔ قرآن بودم. می‌فرماید: چون بتو نعمت دادم و شکر نکردی. می گوید: خدایا فلان نعمت را دادی و چنین شکر کردم و فلان

۱ــ وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۸ ص ۵۱۶ عن السجاد علیه السلام ان الله یحب کل عبد شکور یقول الله تعالی لعبد من عبیده یوم القیمة اشکرت فلاناً فیقول بل شرکتك یا رب فیقول تعالی لم تشکرنی اذلم تشکره ثم قال علیه السلام اشکرکم لله اشکر کم للناس (ج ۱۱ ص ۵۳۹).

۲ــ قال ابو عبدالله علیه السلام من حق الشکر لله ان تشکر من اجری تلك النعمة علی یده (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۴۰).

۳ــ عن الرضا علیه السلام من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۴۲).

نعمت را دادی و چنان سپاسگزاری نمودم. و همچنین نعمتهای الهی و سپاسگزاریهای خودش را می شمارد. خداوند می فرماید: همه را راست گفتی مگر اینکه از کسانی که به توسط آنها به تو نعمت رساندم، سپاسگزاری نکردی، و جز این نیست که بر ذات خودم سوگند یاد کرده‌ام که سپاسگزاری بنده‌ام را از نعمتی که به او داده‌ام نپذیرم تا از کسی که به توسطش نعمت به او رسیده سپاسگزاری نماید»[1].

و در بحث قبل، از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شد که می فرماید: «لعنت خدا بر کسی که احسانی به او شود و آنرا کفران کند و کفرانش سبب شود که صاحب خیر به دیگران احسان ننماید»[2].

چگونگی شکر واسطهٔ خیر: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه از برادر مؤمنت خیری و نعمتی به تو رسید، کافی است که بگوئی خدا تورا جزای خیر دهد. و اگر نامش در مجلسی که نباشد برده شود، اگر بگوئی خدا او را جزای خیر دهد، پس در اینحال تلافی کرده‌ای»[3].

و نیز فرمود: «هر کس شما را به خدا سوگند داد و چیزی خواست، به او بدهید، و هر کس به شما خیری و نعمتی رسانید، تلافی کنید. یعنی شما هم مثل آن خیر را به او برسانید و اگر چیزی را که به آن تلافی کنید، نداشته باشید، برایش دعا کنید. به اندازه‌ای که بدانید تلافی کرده‌اید»[4].

و بالجمله باید در برابر هر احسانی احسان کرد چنانچه در سورهٔ الرحمن می فرماید «آیا پاداش احسان چیزی جز احسانست»[5] با التفات باینکه ابتدا کنندهٔ به احسان افضل است.

۱ــ وسائل الشیعه باب ۸ ص ۵۱۶.

۲ــ در باب ۸ از کتاب امر به معروف وسائل در این مورد ۱۶ حدیث در باب ۷ یازده حدیث و در مستدرك ۱۴ حدیث و در باب ۷ نه حدیث نقل شده در استحباب دعا کردن در بارهٔ واسطهٔ نعمت و تلافی نمودن احسان او به مثل آن.

۳و۴ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفاك بثنائك علی اخیك اذا اسدی الیك معروفاً ان تقول له جزاك الله خیراً و اذا ذکرو لیس هو فی المجلس ان تقول جزاه الله خیراً فاذاً انت قد کافیته و قال صلی الله علیه و آله ایضاً من سئلکم بالله فاعطوه و من اتاکم معروفاً فکافوه و ان لم تجدواما تکافونه فادعو الله له حتی تظنوا انکم قد کافیتموه (وسائل ج ۱۱ ص ۵۳۷ مستدرك).

۵ــ هل جزاء الاحسان الا الاحسان (سورهٔ ۵۵ آیهٔ ۶۰).

و صریح روایات است که در این حکم، فرقی بین احسان کنندگان نیست. یعنی مؤمن باشد یا کافر، مطیع باشد یا فاسق، خلاصه هر که باشد و احسانش هر چه باشد باید تلافی کرد.

ولایت بالاترین نعمتها است: شکی نیست که نعمتهای الهی از دنیوی و اخروی، صوری و معنوی در بارهٔ هر فردی قابل شماره نیست. چنانچه در قرآن مجید تذکر می‌فرماید که: «اگر نعمتهای خدا را بشمارید، بشماره نخواهد آمد»[1]. کفران هر یک از آن نعمتها، به معنائی که ذکر شد، گناه کبیره و مستحق عقوبت است. لیکن باید دانست که هر اندازه نعمت مهمتر و بزرگتر و اثرش بیشتر باشد، عقوبت کفران آن سخت‌تر و بیشتر است و گناهش بزرگتر می باشد.

از هر نعمتی بالا تر و مهمتر، ولایت آل محمد علیهم السلام است[2]. و کفران این نعمت، از هر گناهی سخت‌تر است و کفرانش به انکار ولایت ایشان، یا فراموش کردن، و یاد آن حضرات ننمودن و در پی دوستی ایشان نبودن و از پیروی فرمایشات و اوامر و نواهی آقایان سر بر تافتن و خلاصه، به شأن ایشان اعتناء نکردن و از نعمت ولایت ایشان بهره‌مند نشدن است.

با مراجعه به تفسیر صافی و برهان و نظائرش، دانسته می شود که بیشتر آیاتی که در قرآن مجید، در مورد ایمان است اشاره به ایمان به ولایت است. و همچنین آیاتی که در مورد کفر است، بیشتر راجع به کفر به ولایت می باشد. برای نمونه یکی دو مورد تذکر داده می شود:

در سورهٔ ابراهیم می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا رابه کفر تبدیل کردند و قوم خود را به جهنم کشاندند»[3]. در اخبار کثیری وارد شده که نعمت، اهلبیت عصمت و طهارتند. و کفر، بنی امیه و دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

و در سورهٔ تکاثر می فرماید: «در قیامت از نعمت سؤال کرده خواهید شد»[4]. روایات بسیاری رسیده که مراد ازنعیم در این آیه که مورد باز پرسی است، ولایت آل

۱ــ و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها سورهٔ ۱۴ آیه ۳۴.

۲ــ برای اثبات این مطلب بجلد ۷ بحار الانوار مراجعه شود.

۳ــ الم ترالی الذین بدلوا نعمة الله کفراً واحلواقومهم دار البوار. (سورهٔ ۱۴ آیه ۲۸).

۴ــ ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم (سورهٔ ۱۰۲ آیه ۸).

محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

و خلاصه اصل و حقیقت نعمت، همان نعمت ولایت است. زیرا برخورداری از هر نعمتی متوقف بر آن است[1].

کفران وجود علماء: از کفران نعمت ولایت، کفران وجود علمای ربانی و فقهای روحانی که در زمان غیبت حضرت حجة ابن الحسن ارواحنا فداه، نواب عامه آن بزرگوارند و پر ظاهر است که کفر نائب، کفر منوب عنه است چنانچه شکر او شکر منوب عنه است. و چون ذکر ادله و روایات در این مقام و بیان فضیلت علماء، موجب طول کلام و خروج از وضع کتاب می شود فقط به مراد از نائب امام و معنی کفران نعمت او به طور اختصار اکتفا می شود.

نائب امام کیست؟: نائب امام علیه السلام کسی است‌که‌از جهت علم از علوم آل محمد صلی الله علیه و آله برخوردار شده و بتواند احکام شرعی و حلال و حرام خدا را از روی دلیل (کتاب، سنت، اجماع، عقل) استنباط نماید. و از جهت معرفت، از معارف حقهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله بهره‌مند گردیده و به مقام یقین و اطمینان رسیده باشد. و از جهت کمالات نفسانی، از قید هوا و هوس آزاد و بر نفس و شیطان غالب شده ودارای ملکهٔ عدالت باشد.

خلاصه، نمونه ای از خود امام علیه السلام باشد و ازانوار آن بزرگوار کسب فیض کرده تا خلق ازنور گفتار و کردارش، بلکه از نفس وجود شریفش، بهره‌مند شوند و از پیروی کردنش رستگار گردند.

بر اهل اطلاع پوشیده نیست‌که رسیدن به چنین مقام شامخی (نیابت امام، علیه السلام) بسی‌سخت‌و دشوار، و موقوف بر رنج فراوان و مجاهدت بسیار است.

و چون وجود چنین عالم روحانی از بزرگترین نعمتهای الهی است، پس شکر از او نیز بالا ترین شکرها است. چنانچه کفرانش از بزرگترین گناهان است.

کفران وجود عالم روحانی: کفران وجود عالم روحانی به این است که وجودش را نعمت ندانسته واعتنائی به شأنش نشود و اطاعتش را لازم ندانسته، یا خدای نکرده حکمش را رد کنند، که خود گناه کبیره و به منزله رد بر امام علیه السلام و آن در

۱ــ در نظر است بیاری خداوند متعال در این باره کتاب مستقلی نوشته شود.

حد شرک به خدا است و خلاصه ازامام بریدن است.

ابوحمزه گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «عالم باش، یا طالب علم باش، یا دوستدار اهل علم باش، و از قسم چهارم (نه‌عالم و نه متعلم و نه دوستدار ایشان) نباش که به دشمن داشتن ایشان هلاک می شوی»[1].

حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند به دانیال وحی فرمود که دشمن‌ترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک شمارد واز آنان پیروی نکند. و دوست‌ترین بندگانم نزد من، پرهیزگار طالب ثواب شایان و ملازم علماء و پیرو بردباران و پذیرای حکمت شماران است»[2].

عقوبتهای شدید بر کفران وجود علماء: برای کفران این نعمت، عقوبتهای شدیدی وعده داده شده. از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زمانی بیاید که مردم از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ، پس خداوند آنها را به سه بلا مبتلا می‌فرماید: برکت را از دارائیشان بر می دارد، سلطان جور کننده‌ای بر آنها مسلط می‌فرماید، بی ایمان از دنیا می روند»[3].

ناگفته نماند که طلاب علوم دینی چون در طریق رسیدن به مقام شامخ نیابت اند، وجودشان نیز نعمت، و گرامی داشتنشان بر همه لازم است. و کفران وجود ایشان به هتک و بی اعتنائی نیز حرام می باشد.

۱ــ اغد عالماً او متعلماً او احب اهل العلم ولا تکن رابعاً فتهلك ببغضهم (اصول کافی کتاب فضل العلم باب اصناف الناس حدیث ۳ ج ۱ ص ۳٤).

۲ــ اصول کافی باب ثواب العلم والتعلم حدیث ۵: عن السجاد علیه‌السلام اوحی الله تعالی الی دانیال ان امقت عبیدی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم و ان احب عبیدی الی التقی الطالب للثواب الجزیل اللازم للعلماء التابع للحلماء القابل عن الحکماء. (کافی ج ۱ ص ۳۵).

۳ــ سفینة البحار جلد ۲ صفحه ۲۲۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب ابتلاهم الله بثلثة اشیاء الاول یرفع البرکة من اموالهم و الثانی سلط الله علیهم سلطاناً جائراً و الثالث یخرجون من الدنیا بلا ایمان.

بازگشت به فهرست

فصل دوم
ماهواعظم من احدی الکبائر الثابتة

۱ـ فتنه

در این فصل به پاره‌ای از گناهانی که از روی فحوی و اولویت قطعی، بزرگتر از یکی از گناهان کبیره مذکور (که در باب اول و فصل اول از باب دوم ذکر شد) باشد، یا اینکه در قرآن مجید یا نص معتبر، بزرگتر بودنش از یکی از کبائر مسلمه ثابت باشد، مانند فتنه که در قرآن مجید آنرا صریحاً سخت‌تر و بزرگتر از کشتن می داند[1]. و چون کشتن انسانی را به ناحق مسلماً کبیره است چنانچه گذشت پس کبیره بودن فتنه هم مسلم است چون از کشتن بزرگتر می باشد.

در شدت مبغوضیت فتنه، کافی است که خداوند برای برطرف شدن آن درقرآن‌ـ مجید امر به جهاد فرموده و می فرماید: «بامشرکین به جنگید تا فتنه برطرف شود»[2].

در کتاب اسلام و صلح جهانی، تألیف سید قطب صفحه ۵٦ می نویسد: تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته وآنرا لازم می داند، جنگی است که برای اعلای کلمهٔ خدا باشد. و مقصود از کلمهٔ خدا، حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که

۱ــ والفتنة اشد من القتل ــ و الفتنة اکبر من القتل (سورهٔ ۲ آیه ۱۸۷ و ۲۱٤).

۲ــ و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة (سورهٔ ۲ آیه ۱۹۱).

برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده موافقت دارد.

سابقاً گفتیم همبستگی در طبیعت جهان آفرینش و همکاری در زندگی افراد بشر، دو قانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامهٔ زندگی می خواهد. آن نظم متناسبی که در ساختمان جهان آفرینش به کار برده شده و مانع از فساد واز هم گسستگی عالم است، و بزندگی نیروئی بخشیده که همواره به طرف ترقی و تکامل پیش می رود، و تعاون و همکاری را که موجب بر قراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است برقرار می سازد.

اسلام برای هدایت تمام این مردم آمده است. بنابراین از آثار «کلمهٔ خدا» و «ارادهٔ خدا» این استکه این خیر عمومی را که اسلام آورده، به جمیع مردم برساندو از هر گونه عواملی که بین مردم و آن حائل شود، جلوگیری نماید. از این جهت چنانچه کسی بخواهد، سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شود، و با نیرو و قدرت بین مردم و آن حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز به کلمهٔ خدا و ارادهٔ عمومی او است و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت ودو باره کلمهٔ خدا را تحقق بخشید. البته منظور این نیست که اسلام را به زور به آنها بقبولانیم، بلکه منظور این است که آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است به آنها داده شود تا در نتیجه آنها هم هدایت شوند. وگرنه اسلام هیچکس را مجبور نمی کند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به آن معتقد شود. **(لا اکراه فی الدین)** بلکه کسانی را که در سر راهش قرار دارند. و مردم را از طریق حق منحرف می کنند، مانند خار از سر راه دور می کند **(وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله)** یعنی با آنها کارزار کنید تا فتنه نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند. و عدالت اجتماعی، عدالت قانونگذاری و عدالت بین المللی در میان جامعهٔ بشریت بر پا دارد. بنابراین هرگاه کسی راه ظلم را پیش گیرد و از داد گری دوری گزینند، بر مسلمانها لازم است با او برای اعلای کلمهٔ توحید بجنگند، هر چند او مسلمان باشد...

(پایان نقل ازکتاب اسلام و صلح جهانی)

در سورة البروج می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را در فتنه می اندازند واز این گناه هم توبه نمی کنند، پس برایشان عذاب دوزخ و آتش سوزان

است»[1].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سعی کنندهٔ در فتنه (فتنه انگیز)، به خدای بزرگ کافر شده، هر چند مسلمان باشد»[2]

معنی فتنه: هر چند اهل لغت برای فتنه به اعتبار موارد استعمال آن، بیش از ده معنی ذکر کرده اند. لیکن مراد از فتنه در اینجا، همان معنای عرفی است که از اطلاق آن متبادر می شود و آن آشوب کردن و سلب آسایش و آزادی و امنیت از فرد یا جمعیتی نمودن و دو نفر یا بیشتر را به هم انداختن و ایجاد دو دستگی کردن و مردم را در شکنجه و آزار قرار دادن است.

فتنه، یا در امور دینی است یا دنیوی ـ فتنه دینی هم چند قسم است: گاهی شخص سعی می کند که مردم را گمراه سازد و نگذارد دین حق را بپذیرند و به القای شبهات و شکوک در این راه به وسیله زبان و قلم می کوشد. و گاهی به وسیله اذیت کردن و شکنجه کسانی که دین پذیرفته اند، مانع قبول کردن دیگران می شوند. مانند معاملهٔ مشرکین مکه با مسلمانان صدر اسلام. و مانند معامله معاویه (علیه الهاویه) با شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

بنی امیه بدترین فتنه ها: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه نهج البلاغه می فرماید: «جز این نیست که ترسناکترین فتنه ها نزد من بر شما، فتنهٔ بنی امیه است (به جهت شدت وطول مدت آن واز بین رفتن قوانین دینی به سبب آن) به درستی که آن فتنه ای است تاریک و کور (که هدایتی در آن بر جادهٔ شرع نیست مانند کور در طریق خود) تاریک کنندهٔ بر اهل دنیا که بهرهٔ آن عام است یعنی شرش به همه می رسد و بلیهٔ آن خاص است) بر خواص اهل تقوا و ایمان خصوصاً بر اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه بزرگتر از آن فتنه ای نمی تواند بود که هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند. حسن و حسین علیهما السلام را با یارانشان شهید و کعبه را خراب و مهاجر و انصار را در مدینه کشتار کردند. و قریب هشتاد سال بر منبرها و مناره ها به امیرالمؤمنین ناسزا

۱ــ ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم... (سوره بروج آیه ۱۰).

۲ــ کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة الی ان قال (ص) والساعی فی الفتنة (جهاد وسائل باب ٤٨ حدیث ١٤).

گفتند و تسلط حجاج لعین به ریختن خون مظلومان و...) و هر کس به دیدهٔ بصیرت وعبرت در آن نگریست و آنرا فتنه دانست و از آن فرار کرد، گرفتار شد. و هر کس از دیدن فتنه بودنش کور شد و به آنها نزدیک گردید، از آزارشان در امان شد...»[1].

به شهادت تاریخ از صدر اسلام تا این زمان که قرن چهاردهم است، در هر قرنی فتنه‌هائی در عالم اسلام بر پا شده و البته پیدایش این فتنه‌ها برای آزمایش خلق و ظاهر شدن صدق و کذب ادعا کنندگان اسلام و جدا شدن خبیث از طیب و پیدایش سعادت نیکبختان و شقاوت بدبختان است. و این موضوع در چند جای قرآن مجید یادآوری شده، از آن جمله در سورهٔ عنکبوت می‌فرماید: «**احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون**» «آیا مردم گمان کردند همینکه بگویند ایمان آوردیم رها کرده می‌شوند و امتحان نمی‌شوند».

در قرن اخیر در بین فتنه‌هائی که واقع شده، ازهمه سخت‌تر فتنهٔ شیوعیه (توده‌گری) و فتنهٔ طرفداران مادیگری و شهوترانی و انکار دیانت و روحانیت است که سیل آسا از اروپا و آمریکا به سوی ممالک اسلامی سرازیر و بنیان عقیده به مبدء و معاد را از دلها کنده و به جایش نهال خبیث مادیگری و شهوترانی و خود پرستی و دنیا طلبی را غرس کردند و مسلمانان این دوره را مصداق حقیقی آیه شریفه: «**فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیاً**» قرار دادند. یعنی به جای مردمان با ایمان سابق، مردمانی آمدند که نماز را ترک کردند و شهوترانی را پیشهٔ خود ساختند و زود است که آثار گمراهی وهلاکت خود را ببینند.

و بالجمله انسانیت و معنویت را از بین جامعه بشری برداشته و همه را از یاد خدا و آخرت باز داشتند و به انواع شهوات و فسق و فجور سرگرم کردند. به طوری که از اسلام تنها اسمی باقی مانده، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد و پس از بررسی حال اجتماع کنونی دانسته می‌شود که صفات کمالیه انسانی از میانشان برداشته شده و خوی حیوانی و شیطانی در آنها جای گرفته. مثلاً صفت حیاء که یکی از صفات عالی انسانی است و جلوگیری کنندهٔ از هزاران مفاسد و تأمین کنندهٔ عفت عمومی است، از

۱ــ الاوان اخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیه فانها فتنة عمیاء مظلمة عمت خطتها و خصت بلیتها و اصاب البلاء من ابصرفیها واخطأ البلاء من عمی عنها (نهج البلاغه خطبهٔ ۹۲).

بینشان برداشته شده و بی حیائی و هتاکی جای آنرا گرفته است. و همچنین رعایت حقوق و مخصوصاً حق والدین که از لوازم اجتماع بشری است و فوق العاده مورد عنایت دیانت است، از بین رفته و در برابر، تضییع حق و کفران نعمت و نادیده گرفتن احسان و خدمت دیگری جای گرفته است.

تعاون و همکاری و همبستگی و حس عاطفه و رحم و مهر ورزی و خیر خواهی و گذشت و مانند اینها که نظام حیات دنیا و سعادت عقبی، بستگی تمام به آنها دارد، از بین رفته و در برابر، خود بینی و خود خواهی و سخت دلی و بی مهری و راحت خود و زحمت دیگر طلبی و مانند اینها جایگزین شده. و همچنین صدق در گفتار و کردار از تمام طبقات برداشته شده و به جایش دروغ و خدعه و غش و کلاهبرادری و حقه بازی جا گرفته است. چنانچه می بینید، صاحبان هر جنسی چه تقلبهائی در جنس خود می کنند و آنرا به عنوان صحیح در معرض فروش می گذارند. و برای رسیدن به مال و تأمین وسائل تشریفاتی مادی خود ازهیچ خیانت وجنایتی باکی ندارند. چنانچه مکرر واقع شده که خوراک مسموم را در معرض فروش آورده و جان همنوع خود را به خطر انداخته است.

خلاصه مانند حیوانات که هر یک از دیگری جدا است و با هم به تناکر و تنافر و قهر و غلبه تلاقی و زندگی می کنند شده‌اند. و آنچه ذکر شد نمونه‌ای از مفاسد فتنه مادیگری است و اگر بنا به تفصیل شود، از شرحش کتابها پر می شود.

ناگفته نماند که از دامهای مؤسسین و مروجین این فتنه، تضعیف و از بین بردن روحانیت اجتماع است. و بزرگترین وسیله ایشان، ایجاد، حس بدبینی و سخریه نسبت به دیانت در بین اجتماع خصوصاً نسل جوان و سعی در ایجاد فاصله بین اجتماع و آنها است، تا از مقامات عالیه دیانت و صفات کمالیه انسانیت و نشانه ها و آثار آدمیت چیزی نشنوند و حقایق را درک نکنند و آنها راکور و کر وارد منجلاب فساد کرده به انواع کثافات شهوات سرگرم نمایند. و بزرگترین حربهٔ آنها در این هدف، حربهٔ اتهام است. گاهی آنها را بی خبر از اوضاع جهان و از تمدن می خوانند. و زمانی ایشان را مانع ترقی اجتماع می نامند. گاهی می گویند دنیا طلب و ریاست خواهند، چون ترقی اجتماع مانع ریاستشان است جلوگیری می کنند. و غیر اینها ازانواع اتهامات. و بر هیچ مسلمان فهمیده‌ای پوشیده نیست که تمام اینها صرف اتهام و از واقع و حقیقت عاری است.

بدعت و جاسوسی: از جمله فتنه‌های دینی، بدعت گذاردن در دین است.

کسانی که طریقهٔ تازه در اسلام احداث نموده و مسلمانانرا متفرق ساختند و سبب پیدایش هزاران فتنه و فساد درعالم اسلام گردیدند، بدترین فتنه انگیزانند.

ازجملهٔ فتنه دینی، جاسوسی برای کفار است نسبت به چیزهائی که باید بین مسلمانان پنهان باشد. چنانچه در سورهٔ نساء در بارهٔ منافقین می فرماید: «هر گاه به آنها مطلبی راجع به امنیت و نا امنی برسد آنرا فاش می کنند»[1].

مجلسی از بیضاوی در معنی آیه نقل کرده: یعنی چیزهائی که مایهٔ امن یاخوف باشد آنرا فاش می کنند. برخی از مسلمانان سست نهاد شیوه‌شان چنین بود که چون خبری از قشون اعزامی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها می رسید، یا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را از وحی الهی نسبت به پیروزی یا شکست خبر می داد، آنرا فاش می کردند و این خود باعث ناراحتی و مفسده بود، و این آیه فاش کردن آنچه را که در افشای‌آن مفسده است، مذمت می فرماید.

فاش کردن اسرار شیعیان و احادیث مشکله: همچنین است نقل کردن اسرار شیعیان که از ائمه به ایشان رسیده برای مخالفان که موجب رسیدن زیان و آزار به مؤمنین می گردد. و خلاصه تقیه نکردن در جائی که تقیه واجب باشد.

علامه مجلسی می فرماید: شاید فاش کردن بعضی از مشکلات علوم برای مردمی که عقلشان به آن نمی رسد در حکم افشای‌اسرار باشد[2].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس حدیث ما را فاش کند، خدا ایمانش را می برد[3] و ما را به خطا نکشته، بلکه از روی عمد کشته است»[4].

و نیز در معنی آیه «پیغمبران را به نا حق می کشند» فرمود: «به خدا که آنها را به شمشیر خود نکشتند ولی سر آنها را فاش کردند و شهرت دادن تا کشته شدند»[5].

پراکندگی جماعات دینی: از جملهٔ فتنه دینی است، جمعی را که با هم یکدل

۱ــ واذا جائهم امرمن الامن او الخوف اذعوا به (سورهٔ ٤ آیه ۸۳).

۲ــ دراصول کافی کتاب الایمان والکفرباب الاذاعه ۱۲ حدیث نقل شده(ج ۲ ص ۳۷۲).

۳ــ من اذاع علینا حدیثنا سلبه الله الایمان (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

٤ــ ما قتلنا من اذاع حدیثنا قتل خطاء و لکن قتلنا قتل عمد (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

۵ــ و قال علیه السلام فی قوله تعالی و یقتلون الانبیاء بغیر حق فقال علیه السلام اما والله ماقتلوهم باسیافهم و لکن اذا عواسرهم و افشوا علیهم فقتلوا (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۱).

و یک جهت متوجه خدا و به یاد پیغمبر و امام خود هستند، بین آنهاجدائی انداختن و ایشان رامتشتت و متفرق ساختن یا به قوهٔ قهریه یا به القای‌شبهه و بدبینی بین مأمومین نسبت به امام جماعت و پیشوای دینی، یا مأمومین را نسبت به یکدیگر، و خلاصه اتحاد قلوب را که موجب هر خیری است و مقصود شارع مقدس است مبدل کردن به تناکر و جدائی که موجب هر شری است و مبغوض شارع مقدس است.

گناه فتنه از قتل بزرگتر است: چنانچه اشاره شد گناه فتنه دینی از قتل نفس، به نص قرآن مجید، بزرگتر است. زیرا قتل نفس تنها از بین بردن حیات موقت و عاریه دنیوی و در حقیقت خلاصی از شرور و آفات این عالم است. ولی فتنهٔ دینی سبب قطع حیات ابدی و بی بهره شدن از نعمتهای جاودانی است و همان اندازه که عالم آخرت از دنیا بزرگتر و مهمتر است بلکه قابل قیاس نیست، همچنین فتنهٔ دینی هم از قتل نفس بزرگتر و مهمتر می باشد.

قتلی که از سر بریدن بدتر است: حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «آیا شما را از کشتنی که از سر بریدن بدتر است خبر بدهم؟ گفتند بلی. فرمود: آنکه کسی را بکشد و هلاک کند به هلاکت همیشگی. گفتند: آن چیست؟ فرمود: او را گمراه کند از اعتقاد به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و او راوادارد به راه غیر خداو پیروی از طریقهٔ دشمنان علی علیه السلام به طوری که آنها را (دشمنان علی علیه السلام را) امام خود بداند و منکر امامت و فضیلت آن حضرت شود. پس این است همان کشتنی که مقتول بدبخت راهمیشه در دوزخ قرار می دهد و جزای کشندهٔ او هم جاودان بودن در آتش است»[1].

بعلاوه فتنه های دینی غالباً منجر به کشتارها می گردد.

فتنه دنیوی: فتنه دنیوی از قتل بدتر است. زیرا اولاً کسی که‌آتش فتنه را بر می افروزد وعده‌ای را به آن آتش می‌سوزاند، به طوری آنها را ناراخت و در شکنجه می اندازد که هر روز برایشان قتل است و خلاصه اگر آنها رایکدفعه کشته بود راحت‌تر بودند. و ثانیاً غالب فتنه‌ها منجر به قتل ها و ملحقات آن یعنی زخم زدن و ناقص کردن اعضا می گردد. و شهید می‌فرماید: کشتن ناحق، گناه کبیره است و در حکم قتل نفس

۱ــ تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

است جنایت رساندن به اعضای‌بدن (مانند دست، پا، چشم و غیره)[1].

باید دانست که هر فتنه‌ای که مفسده و ضررش بیشتر باشد، گناهش نیز بزرگتر است.

فتنه به کفر و شرک نیز تفسیر شده: ناگفته نماند که بیشتر مفسرین، فتنه را در آیات مذکور، به کفر و شرک تفسیر کرده‌اند. و در روایتی که از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ «**حتی لا تکون فتنة**» رسیده، فتنه را شرک معنا فرموده است. و این معنا با آنچه در معنی متبادر و ظاهر از فتنه که گذشت منافاتی ندارد. چون ظاهراً مراد از روایات وکلمات مفسرین، بیان سبب فتنه است. زیراهیچ فتنه‌ای نه دینی و نه دنیوی از مؤمن حقیقی صادر نخواهد شد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در صفات متقین می‌فرماید: «خوبی ازایشان امید داشته و بدی از آنها ایمن است»[2].

یعنی کسی که نور ایمان در قلبش داخل شده، مردم همه از شرش در امانند. پس فتنه‌انگیز یا کافر و مشرک باطنی و ظاهری است، یا اگر مسلمان باشد، هنوز از ظلمات کفر و مراتب شرک خلاص نشده‌ودلش به نور ایمان منور نگردیده است.

جاسوسی برای ظالم: از موارد مسلم فتنه، جاسوسی کردن برای حکام و ظلمه است و بزرگی مفسده‌و خطر آن و اکبر بودنش از قتل پر ظاهر است که یک جاسوسی وفتنه انگیزی ممکن است، سبب چه قتلها و جنایتها که بشود. مانند معقل، جاسوس ابن زیاد لعین که سبب گرفتاری و کشته شدن حضرت مسلم و هانی بن عروه گردید. بلکه فجایع کربلا و پس از آن، مستند به فتنه این جاسوس ملعون است.

۱ــ و القتل بغیر حق و تدخل فیه جنایة الطرف (قواعد ص ۱۰۰).

۲ــ الخیر منهم مأمول و الشرمنهم مأمون (نهج البلاغه خطبه همام).

بازگشت به فهرست

۲ـ فروختن اسلحه به کفار

گناهانی که ازروی فحوا و اولویت قطعی، کبیره بودنش ثابت می‌شود. مانند نهی ازمعروف وامر به‌منکر یعنی بازداشتن دیگری راازآنچه خدا به آن امر فرموده یا واداشتن دیگری به آنچه خدااز آن‌نهی فرموده است و کبیره بودنش از کبیره بودن ترک امر به معروف و نهی از منکر ثابت می‌شود. چنانچه در باب اول گذشت یعنی جائی که امر به‌معروف نکردن با شرائطش گناه کبیره است، نهی از معروف به حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود.

و نیز مانند اعلام کردن و جاسوسی برای کفار به آنچه که وسیلهٔ غلبهٔ آنها شود. و نیز مانند فروختن اسلحهٔ جنگی به کفار در زمانی که با مسلمانان جنگ دارند و کبیره بودن این دو گناه، از کبیره بودن فرار ازمیدان جنگ با کفار واضح می‌شود، چنانچه در باب اول گذشت. پس جائی که فرار کردن از میدان جنگ، گناه کبیره است با اینکه ضررش برای اسلام و مسلمین احتمالی است، چگونه است حال فروختن اسلحهٔ جنگی یا جاسوسی کردن برای کفار که ضرر هر دو برای مسلمانان قطعی است، بنابراین گناه این دو از فرار از جنگ بزرگتر است. حضرت باقر علیه السلام میفرماید: «کسی که اسلحه‌به دشمنان مسلمان برساند تا غالب شوند، مشرک است»[1]. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ده طایفه ازاین امت را کافر نامیده: «یکی ازآنها فروشندهٔ اسلحه است به کفاری که با مسلمانان درجنگند»[2].

ناگفته نماند که درحکم فروختن اسلحه به کفار است، فروختن اسلحه به قطاع الطریق یعنی راهزنان و کسانی که به وسیله اسلحه امنیت عمومی مسلمانانرا به هم میزنند، چنانچه گذشت.

۱ــ من حمل الی عدونا سلاحاً یستعینون به علینا فهو مشرك (مکاسب محرمه).

۲ــ فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة اصناف و عدمنها بایع السلاح من اهل الحرب (وسائل کتاب جهاد باب ٤٨ ح ١٤ ج ١١ ص ٢٧٣).

بازگشت به فهرست

۳ـ بهتان

از جمله گناهان کبیره‌ای که کبیره بودنش از طریق اولویت قطعی ثابت است، بهتان می باشد. یعنی به دیگری چیزی یاعیبی که در اونیست نسبت دهد. زیراجائی که غیبت کردن که یاد کردن عیب دیگری که در او است گناه کبیره باشد، پس بهتان که ذکر عیبی است که در او نیست، به طریق اولی و حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود بلکه بهتان مشتمل بر دو کبیره است: غیبت و دروغ چون بهتان مورد ابتلای‌عمومی است و مفسدهٔ آن بسیار است. و در قرآن مجید و روایات، به سختی از آن نهی شده و عقوبتهای شدیدی بر آن وعده داده شده. سزاوار است به بعضی از آیات و پاره‌ای از اخبار در این مقام اشاره شود.

آیات افک در سورهٔ نور: در سورهٔ نور هیجده آیه یعنی از آیه ۳ تا ۲۱ موضوع افک تذکر داده شده و هر چند مورد آیات و شأن نزول آن خصوص بهتان به زنا است، لیکن در ضمن آنها از بهتان به طور کلی، تهدید سخت فرموده چنانکه ذکر می شود.

خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیهٔ افک بیان کرده‌اند، آن است که این آیات در بارهٔ جمعی از منافقین نازل شده است که عایشه همسر پیغمبر را مورد تهمت قراردادند. باین تفصیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بنی‌المصطلق، عایشه را به اتفاق خود حرکت داد و او را در هود جی پوشیده سوار کرده بود.

عایشه می گوید: هنگام برگشتن، وقتی که به نزدیکی مدینه رسیدیم، در شب به

منزلی فرود آمدیم. در نیمه شب من به اتفاق زنی دیگر برای قضای حاجت، از لشگر گاه دور شدیم. چون باز آمدیم گردنبند خود را که از مهرهٔ یمانی بود و بر گردن داشتم نیافتم گمان کردم آنجائی که برای قضای حاجت رفته بودم ضایع شده است. در تاریکی شب تنها برخاستم و به آنجا رفتم و جستجوی زیادی کردم و نیافتم پیغمبر خدا از رفتن من بی خبر بود، بفرمود تاآواز رحیل کردند. لشکر رفت و آنانکه مأمور هودج من بودند آمدند و هودج را بر شتر نهادند به خیال آنکه من در هودج هستم و رفتند

چون باز آمدم، در آن منزل هیچکس را ندیدم آنجائی که شترم بود دست مالیدم گردنبند را پیدا کردم و همانجا نشستم. خواب بر من غلبه کرد و خوابیدم و اندیشه ام آن بود که ازپیوستگان من وقتی که خبر بیابند کسی به طلب من می آید ناگاه صفوان بن المعطل که در منزل پیش خفته و از لشکر بازمانده بود، بر شتری سوار رسید چون مرا دید و شناخت هیچ نگفت شتر را خوابانید تا من بر آن سوار شدم. زمام شتر به دست گرفت و آمد تا هنگام گرمگاه به آن منزلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمده بود رسیدیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله از کار من بی خبر بود.

چون شتر من از دور پدید آمد، عبدالله بن ابی سلول و جماعتی ازمنافقان ازروی طعنه گفتند: زن پیغمبر بامردی بیگانه ازراه بیابان می آیند. پس آن مرد منافق گفت به خدا که بین آنها کار ناشایست واقع شده است و این بهتان را سایر منافقان نیز گفتند و بعد در بین مسلمانان مورد گفتگو شد. بعضی نهی و نفی می کردند و برخی ساکت بودند.

این قضیه چون به سمع مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، سخت ناراحت و رنجیده خاطر گردیدو عایشه هم بیمار و بستری شد.

چون یک ماه و هفت روز از این قضیه گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجرهٔ عایشه بودند و زنی از انصار هم در حجره بود و به روایتی پدر و مادر عایشه هم بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: اگر ازاین مطلب مبرائی، خداتورا عوض دهد (یعنی در برابر افترائی که بتو بستند)و اگر خطاکاری توبه کن که خدا توبه ات را می پذیرد.

عایشه گفت: خدا می داندکه من از این موضوع مبرایم و از من چیزی صادر نشده که مرا از خدا شرم آید و لیکن دشمنان چیزی درمیان افکنده‌اند و من هرچه بگویم ازمن باور نمی کنند پس چیز دیگر نمی گویم مگر آنچه یعقوب گفت **فصبر جمیل**. این بگفت و

روی را به دیوار نموده شروع به گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا نشسته بود که بر آن حضرت وحی آمد و آیات مزبور را آورد. چون آن حضرت از وحی فارغ شد به عایشه فرمود: تورا بشارت باد که خداوند تبرئه‌ات فرموده می‌فرماید:

«کسانی که از شما بهتان زدند، آنرا برای خود شر (بدتر) نپندارید. بلکه برای شما خیر (بهتر) است (زیرا شما برایشان حق عوض پیدا می کنید و چون بر آن صبرکنید سزاوار ثواب می شوید) هر مردی را از ایشان است آنچه را که از گناه کسب کرد (یعنی جزای آن و وبال و عقوبتش تنها به او می رسد) و آنکس که بکار بزرگترین این بهتان قیام کرد او را عذاب بزرگی است»[1].

و آنکس عبدالله بن ابی سلول بوده و بعضی گفته‌اند حسان بن ثابت بوده است. آنگاه می‌فرماید: «چرا چون این سخن شنیدند، مردان مؤمن و زنان مؤمنه به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند این دروغی آشکار است»[2]، یعنی مؤمنین باید هنگام شنیدن بهتانی در بارهٔ مؤمنی ساکت نشوند، بلکه واجب است آنرا رد نمایند و تکذیب کنند و کار مسلمانان را حمل به صحت نمایند و از گمان بد و حمل به فساد بپرهیزند.

آنگاه می‌فرماید: «چرا بر این امر چهار گواه عادل نیاوردند (چنانچه در شرع مقدس است: کسی که قذف کند باید چهار شاهد عادل بر صدق مدعای خود بیاورد چنانچه در باب اول گذشت) چون چهار گواه نیاوردند ایشان نزد خدا دروغگو یانند» هر آینه اگر نه فضل و کرم و مهربانی خدا بر شما بود در دنیا (به توفیق توبه) و در آخرت (به عفو و بخشش) از آنچه می گوئید و شروع می کنید از این سخنان افک و دروغ عذاب بزرگ به شما می رسد ــ هنگامی که فرا گرفتید آن دروغ را به زبانهای خودتان و می گفتید چیزی را که به آن علم نداشتید و آن دروغ را خوار و کوچک پنداشتید در حالی که نزد خداوند بزرگ است»[3].

۱ــ ان الذین جاؤابالافك عصبة منكم لا تحسبوه شراًلكم بل هوخير لكم لكل امرء منهم ما اكتسب من الاثم والذی تولی كبره منهم له عذاب عظيم (سورهٔ ۲۴ آیه ۱۱).

۲ــ لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراًوقالوا هذا افك مبين (سوره ۲۴ آیه ۱۲).

۳ــ لولاجاؤا عليه باربعة شهداء فاذلم يأتوا بالشهداء فاولئك عندالله هم الكاذبون ولولا فضل الله عليكم و رحمته فی الدنيا والاخرة لمسكم فی ما افضتم فيه عذاب عظيم اذتلقونه بالسنتكم و تقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم و تحسبونه هيناً و هوعندالله عظيم (سوره ۲۴ آیه ۱۳ تا ۱۵)

و حاصل آیات شریفه این استکه، شما سه گناه مرتکب شدید: یکی آنکه به چنین دروغی تفوه و تکلم نمودید، با یکدیگر آنرا گفتگو و فاش نمودید. دوم قول به غیر علم، یعنی چیزی را که تحقیق نکرده و ندانستید بیان کردید. سوم آنکه آنرا آسان و خوار پنداشتید (در آخر باب اول گفتیم که کوچک گرفتن هر گناهی خود کبیره است).

آنگاه می‌فرماید: «چرا چون این سخن را شنیدید، نگفتید که ما را نسزد و روا نباشد که چنین سخنی بگوئیم و از بزرگی و زشتی این سخن تعجبی ننمودید و نگفتید خداوندا تو پاک و منزهی، این سخن که می گویند بهتانی بزرگ است (و دروغی سخت که صاحبش چون بشنود مبهوت و متحیرماند) شما را خداوند موعظه و اندرز می دهد که هرگز مانند چنین گناهی از شما سر نزند، اگر ایمان آورندگانید»[1].

از این آیات و آیات دیگری که برای اختصار ذکر نگردید، کبیره بودن بهتان بلکه بزرگتر بودنش از پاره‌ای از کبائر به خوبی آشکار می شود.

بهتان و اخبار اهلبیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس مرد یا زن مؤمنی راتهمت بزند، یا چیزی که در او نیست بگوید، خدا او را روز قیامت بر محلی از آتش نگه می دارد تا از عهدهٔ آنچه گفته است بر آید»[2].

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس به مرد یا زن با ایمانی بهتان زند، به آنچه در آنها نباشد، خداوند او را در روز قیامت، در طینهٔ خبال حبس می‌فرماید، تا از عهدهٔ آنچه گفته است بر آید راوی (ابن ابی یعفور) پرسید طینهٔ خبال یعنی چه؟ حضرت فرمود: چرکی است که از عورت زناکاران در جهنم جاری می گردد»[3].

و نیز می‌فرماید: «هر کس برادر مؤمنش را تهمت زند، ایمان در دلش ضایع می شود و از بین می رود چنانچه نمک در آب حل می شود»[4]. و خلاصه آنکه، تهمت موجب فساد قلب و زوال ایمان است.

۱ــ ولولا اذ سمعتوه قلتم مايكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك‌هذا بهتان عظيم يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان كنتم مؤمنين (سورهٔ ۲۴ آیه ۱۶ و ۱۷).

۲ــ من بهت مؤمناً او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله تعالی يوم القيمة علی تل من نارحتی يخرج مما قال فيه (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۱۷۰).

۳ــ جلد ۱۶ بحار الانوار

۴ــ اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الايمان من قلبه كما ينماث الملح فی الماء (كافی ج... ص ۳۶۱).

انواع بهتان

بهتان به خدا: سخت‌ترین بهتان‌ها، بهتان به حضرت آفریدگار است. چنانچه در سورهٔ صف می فرماید «کیست ستمکارتر از آنکه به خدا افترای کذب ببندد»[1].

مانند کسانی که منکر عدالت یا حکمت خدا شوند ــ چنانچه منکرین نبوت پیغمبران، در حقیقت، منکر حکمت خداوند هستند. و همچنین منکرین معاد ــ و نیز مانند کسانی که برای خداوند شریک قرار دادند. و همچنین انواع شرکهائی که برای خداوند قائل شده‌اند که تمام قول بدون علم وافترای‌محض است. و در آیات قرآن مجید تهدید شدید و وعدهٔ آتش بر آن داده شده، بلکه بهتان به خداوند را از لوازم کفر خوانده است. و در سورهٔ نحل می فرماید: «جز این نیست که دروغ می بندند کسانی که به آیات خدا ایمان نیاورده‌اند، و ایشانند دروغگو یان»[2].

بهتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام: در حکم بهتان به خدا است؛ بهتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام. مانند اینکه ایشان را ساحر و دیوانه و شاعر و دروغگو و خود خواه خود پرست می خواندند. و تفصیل اتهامات بشر، به سلسلهٔ جلیلهٔ انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، کتاب مستقلی احتیاج دارد و مقام را گنجایش آن نیست.

بهتان به مردم: اتهام به سایر مردم بر دو قسم است: گاهی قول بدون علم است، یعنی عیبی را که ثابت نشده و یقینی نگردیده بلکه به مجرد سوء ظن آنرا به دیگری نسبت بدهد.

گاهی افترا است، یعنی عیبی را که می داند در آن شخص نیست یا کاری را که یقین دارد از او سر نزده، از روی عناد به آن بیچاره نسبت می دهد. و بدتر از این آن است که آن عیب راجع به شخص تهمت زننده باشد و برای رهائی خود، آنرا به دیگری نسبت می دهد و آلودگی خود را به آنکه پاکدامن بوده می چسباند.

پر ظاهر است که این قسم بدترین انواع بهتان به بندگان خدا است چنانچه در سورهٔ نساء می فرماید: «هر کس از روی خطا، گناهی صغیره بجا آورد، یا اینکه از روی

۱ــ ومن اظلم ممن افتری علی الله الکذب. (سوره صف آیه ۷).

۲ــ انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله واولئك هم الکاذبون (سوره ۱۶ آیه ۱۰۴).

عمد گناهی کند یا گناه کبیره‌ای بجا آورد سپس آنرا بر بیگناهی بیندازد، پس برداشته است بهتان را (دروغی که بیگناه از آن متحیر و مبهوت می شود) و گناه آشکاریرا»[1].

بهتان به کافر هم حرام است: در تفسیر منهج نقل نموده است که طعمة بن بیرق سه پسر داشت به نام بشر و مبشر و بشیر. از این سه، بشر مرد منافقی بود، شبی خانهٔ قتادة بن نعمان را سوراخ کرد و داخل آن شده، زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بودند، دزدید. از قضا انبان شکافی داشت و در راه از آن آرد می ریخت، تا بشر به خانه اش رسید. پس انبان را در خانهٔ زید بن السمین که یهودی بود، برده و به امانت نزد او سپرد. با مداد قتاده بر اثر آرد به خانه بشر رفت و بعد از طلب زره، او انکار کرد و سوگند به دروغ یاد کرد که این کار را نکرده و خبر ندارد و قتاده بر همان سمت که بشر به خانه زید یهودی رفته بود پی بردووی را به خیانت بگرفت. زید گفت: دوش بشر، زرهی در انبانی به امانت به من سپرد وجمعی بر آن گواهی دادند. و قتاده صورت حال را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود و بنی ظفر که قوم بشر بودند، از ترس رسوائی نخواستند که بشر تهمت زده شود، و یهودی پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند و بر برائت بشر گواهی دادند. پس خداوند در این باره ۹ آیه یعنی از آیه ۱۰۵ تا ۱۱۳ از سورهٔ نساء را نازل فرمود[2].

و خلاصهٔ آنها حکم به تحریم بهتان و افتراء است هر چند نسبت به کافری باشد و چند مرتبه بهتان زننده را خیانتکار نامیده و پیغمبرش را از طرفداری آنها نهی فرموده هر چند ظاهراً از مسلمانها باشند.

عاقبت خیانتکار: در تفسیر المیزان نقل کرده که سر انجام کار بشر، این شد که از پذیرفتن توبه ای که خداوند به او عرضه داشته بود، امتناع کرد و به طرف مشرکین، به مکه رفت و در آنجا به قصد دزدی، خانه ای را سوراخ نمود و خدا خانه را بر سرش خراب کرده و او را کشت.

چاره‌اش تحصیل ایمان است: و به راستی برای این نوع بهتان، سببی جز بی‌ایمانی و شقاوت و رذالت و بی باکی و هتاکی و بی حیائی، چیز دیگر نیست. و علاج آن منحصر در تحصیل ایمان و تقویت آن و تفکر در آثار وخیمهٔ دنیوی و عقوبتهای اخروی

۱ــ ومن یکسب خطیئة او اثماً ثم یرم به بریئاً فقد احتمل بهتاناً واثماً مبیناً. (سورهٔ ٤ آیه ۱۱۰).

۲ــ برای دانستن معنی آیات به تفسیر مراجعه شود.

مترتب بر آن است.

سوءظن: قسم دیگر از بهتان که ندانسته چیزی را به کسی ببندد، پس سبب آن غالباً سوء ظن است یعنی چیزی را که از کسی دیده یا شنیده، حمل بر فساد کند و گمان خود را پیروی نماید و به احتمال صحیح و جهت صلاح در آن کار اعتنائی نکند.

لذا در قرآن مجید و اخبار کثیره، مسلمانان را از بد گمانی به دیگران سخت نهی فرموده، و امر فرموده‌اند که عمل مسلمان را باید حمل به صحت کرد. و برای مزید اطلاع به پاره‌ای از آیات وروایات وارده در مقام اشاره می شود.

بعضی از گمانها گناه است: در سورهٔ حجرات می‌فرماید: ای کسانی که به خدا ایمان آوردید، دور شوید و واگذارید بسیاری از گمانها را (که آن گمان بد در بارهٔ برادر مؤمن است) جز این نیست که بعضی از گمان‌ها گناه است. و تجسس نکنید چیزهائی را که ازعیوب مردم بر شما مخفی است»[1].

و خلاصهٔ آیه شریفه نهی از پیروی کردن از گمان بد است در حق برادر مؤمن.

در سورهٔ بنی اسرائیل می‌فرماید: «پیروی نکن آنچه را که علم به آن نداری به درستی که گوش و چشم و دل، همه مورد پرسش واقع خواهند گردید»[2].

حمل بر بهتر باید کرد: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کار برادر دینی خود راحمل بر بهترین وجه مقرر دار، تا آنکه دلیلی به دستت بیاید که بر تو غالب شود و راه توجیه (و حمل به صحت) را بر تو ببندد. و به هیچ سخنی که از برادرت بر آید، بدگمان مباش تا محمل خوبی می توانی برای آن بیابی»[3].

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت سرزد، آنرا بر وجه بهتر حمل کن، گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی نکن تا دلیل قطعی و مانع تأویل به دستت بیاید. زیرا چه بسا گمان، خطا

۱ــ یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا (سورهٔ ٤٩ آیه ١٢).

۲ــ ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا (سورة بنی اسرائیل آیه ۳۸).

۳ــ ضع امر اخیك علی احسنه حتی یأتیك ما یغلبك منه و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیك سوء وانت تجدلها فی الخیر محملا (کشف الریبه شهید ثانی).

باشد و وارسی هم قدغن است چنانچه خداوند فرموده «**ولا تجسسوا**».

این جملهٔ حدیث در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده و حاصلش این است که هرگاه کلمه‌ای که دو توجیه و معنا دارد، ازمؤمنی صادر شود، بر تو لازم است آنرا به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه ای هم نباشد.خصوصاً اگر خودش مدعی شود که همان معنای صحیح و نیک را قصد کرده است.

وقتی حجاج لعین قبعثری راتهدید کرد و گفت: **لاحملنك علی الادهم**، یعنی البته تورا برادهم (قید و زنجیر) حمل خواهم کرد. قبعثری گفت: **مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب**، یعنی مثل امیر هم باید برادهم، (اسب سیاه رنگ که بهترین اقسام اسب است) سوارکند.حجاج گفت: **اردت الحدید** یعنی مقصودم از ادهم، آهن بود نه اسب قبعثری گفت: **لان یکون حدیداً خیرمن ان یکون بلیدا**، یعنی اسب تندبین و تیز هوش بهتر از کودن است. پایان نقل از مجلسی[1].

۱ــ چلبی در حاشیه مطول گوید: قبعثری مردی شاعر و ادیب بوده. روزی باجمعی از ادبا و هم مسلکهای خود در بستانی بودند وزمان چیدن خرما از نخل بوده. پس نامی از حجاج خونخوار برده شد. قبعثری گفت: اللهم سود وجهه واقطع عنقه واسقنی من دمه. یعنی خدایا رویش را سیاه کن و گردنش را قطع نما و مرا از خونش سیراب نما. نفرین های قبعثری بگوش حجاج رسید. او را احضار نمود و سخت مورد مؤاخذه و عقاب قرار داد. قبعثری گفت (اردت بذلك الحصرم) غرضم از این کلمات خرمابوده که گفتم خدایا رنگ او را سیاه کن و او را از درخت جدا نموده خوراک من قرار ده.

حجاج این توجیه را نپذیرفت و او را ترسانید گفت: (لاحملنك علی الادهم) حتماًتورا برقید و زنجیر حمل خواهم کرد و چون کلمهٔ ادهم در عربی جز قید و زنجیر معانی دیگری هم دارد و آن اسب سیاه‌رنگ است که ارزش آن بیشتر می باشد. قبعثری کلمه ادهم در کلام حجاج را بر آن حمل نموده و گفت (مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب) یعنی مانند امیر که دارای مکنت و قدرت و کرم است بر اسب سیاه خالص یا سفید خالص سوار می کند.

حجاج گفت (اردت الحدید) یعنی غرض من از ادهم، زنجیر آهنی بود نه اسب. و چون کلمه حدید جز آهن در معانی دیگر هم استعمال می شود و آن تندبینی وتیز هوشی است. قبعثری کلمه حدید در کلام حجاج را بر معانی دوم حمل نموده وگفت (لان یکون حدیداً خیرمن ان یکون بلیداً) البته اسب تیز هوش بهتر از کودن است.

حجاج چون حسن انتقال و حمل به صحت قبعثری را دید خشم خود را فرو نشاند واو را عفو

←

در این حکایت، چنانچه ملاحظه می فرمائید قبعثری، وعید و تهدید حجاج را حمل بر وعده و لطف نموده و کلمه ادهم و حدید را که ظاهر در معنی قید و آهن است بر معنی مجازی آنها که اسب و تیز هوشی است حمل نموده است. و باید این رو یه در تمام اقوال و افعال مسلمانان رعایت شود و تا بشود حمل به صحت و خوبی کرد، هیچگاه نباید بر فساد و بدی نمود.

بدگمانی به مؤمن حرام است: شهید ثانی علیه الرحمه در کشف الریبه می فرماید: چنانچه بدگوئی در بارهٔ مؤمن و زبان درازی به بدگوئی مؤمن حرام است، همچنین بدگمانی و حدیث نفس به آن نیز حرام می باشد.

مقصود از بدگمانی حرام این است که، پیش خود او را بدون دلیل قطعی بدبدانی اما مجرد خطور و گذشتن بدل، چون اختیاری نیست حرام نیست و از آن عفو شده است. (در حدیث شریف نبوی مشهور به حدیث رفع) خدا فرموده است: از بسیاری گمانها دوری کنید به راستی برخی گمانها گناه است.

و نباید در بارهٔ دیگری معتقد به بدی باشی، مگر آنکه به طور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل نباشد. و چیزی که بر تو کشف نشده و به دلت جایگزین شود پس شیطان آن گمان بد را به دلت انداخته و باید او را تکذیب کنی که فاسق ترین فاسقان است.

و از اینجا است که در شرع رسیده، هر گاه از دهان کسی بوی شراب استشمام کردی نباید بگوئی فلانی شراب خورده است و نمی شود او را حد زد. زیرا محتمل است که مضمضه کرده و آنرا از دهان ریخته است. یا اینکه دیگری او را به زور آنرا در دهنش ریخته و یا اینکه از روی اشتباه یعنی به خیال اینکه آب است آشامیده.و نظیر این احتمالات که امری ممکن است. بنابراین جایز نیست بدگمانی به مسلمان.

کرد و مورد احسان وجایزه قرار داد.

و غرض علامه مجلسی از نقل این داستان، دانستن راه حمل به صحت است و اینکه در شنیدن هر گفتاری که ظاهر آن نادرست یا ناراحت کننده است، باید آنرا بر معنای درست و راحت کننده حمل کرد و چنانچه قبعثری به واسطهٔ حمل به صحت کردنش، از شر حجاج نجات یافت و مورد مهر او شد، همچنین انسانی که گفتار یاکردار دیگران را بر درستی حمل کند، از شرور دنیو یه واخرو یه حمل بر فساد محفوظ خواهد شد و به خیرات مترتبه بر حمل به صحت خواهد رسید.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ریختن خون مسلمان و بردن مالش و بدگمانی به او حرام است»[1].

تا آنکه می فرماید: «آنچه به دل وارد می شود از بدگمانی به مسلمانی، هر گاه ندانی که آیا مجرد خطور و گذشتن بدل و بی اختیاری است تا مورد عفو باشد یا اینکه سوء ظن و جای گرفتن در دل است، تا اختیاری و مورد عقوبت باشد. پس هر گاه حالت نسبت به آن مسلمان تغییر کرد و از او بد دل شدی و بر تو گران شد و در رعایت احترامش سست شدی و در اهتمام به حالش غمگین شدی، در گرفتاریش، مانند پیش از این خیال نباشی اینها نشانهٔ سوء ظن حرام و عقد قلب بر آن است».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه مؤمن به سوء ظن به مسلمانی مبتلا شود، برایش راه فرار از آن است به اینکه آنرا در دلش جای ندهد وآن‌راپیروی نکند»[2].

یعنی در گفتار و کردارش مطابق سوء ظن با او عمل نکند، بلکه سزاوار است برای غالب شدن بر شیطان پس از این خیال شیطانی با آن مسلمان، سلوکش بهتر شود و به کوری چشم شیطان، احترام و سایر حقوقش را بیشتر ملاحظه کند. (تا آخر آنچه در کشف الریبه بیان می فرماید).

۱ــ ان الله حرم من المسلم دمه وماله وان یظن به ظن السوء (کشف الریبه تألیف شهید ثانی).

۲ــ وقد قال صلی الله علیه و آله ثلث فی المؤمن لایستحسن و له منها مخرج فمخرجه من سوء الظن ان لا تحققه (کشف الریبه تألیف شهید ثانی).

بازگشت به فهرست

فصل سوم

فی ما کان عظیماً فی انفس اهل الشرع

هتک قرآن

طریق چهارم برای تعیین گناه کبیره، هر گناهی است که دینداران آنرا بزرگ می‌دانند به طوری که ثابت شود که در تمام دوره‌ها تا زمان ائمه و پیغمبر علیهم السلام، نزد هر دینداری بزرگ بوده است. پس آن گناه کبیره خواهد بود؛ مانند هتک احترام و اهانت کردن به مقدسات و محترمات دینی ــ یعنی آنچه لزوم احترامش در دین امر بدیهی باشد. مانند قرآن مجید، کعبه معظمه، مکه مکرمه، مساجد، مشاهد مشرفه حتی تربت حسینی علیه السلام و در اینجا به حرمت اهانت و وجوب تعظیم هر یک از امور مزبور و احکام آنها به طور اختصار اشاره می‌شود.

احترام قرآن ضروری مذهب است: نزد هر مسلمانی بدیهی است که از قرآن که کلام حضرت آفریدگار است، عزیزتر و شریف‌تر و لازم الاحترام‌تر در عالم اسلام، چیزی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه آنرا ثقل اکبر یاد فرموده که دو چیز پر بها بین شما مسلمانان پس از خود می‌گذارم: آنکه بزرگتر است قرآن است، کوچکتر اهل بیت من[1] (علی و حسن و حسین و اولاد طاهرین ایشان و سلسلهٔ جلیله سادات).

۱ــ ان القرآن هو الثقل الاکبر و ان وصیی هذا و ابنای ومن خلفهم من اصلابهم هم الثقل الاصغر (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۱۳۲).

بهترین ثوابها: ضمن حدیث طولانی در باب عظمت شأن قرآن، حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «روز قیامت قرآن می‌گوید: خدایا بعضی از بندگانت حرمت مرا نگهداشته و مرا حفظ نمود و چیزی از مرا ضایع نکرد. و بعضی دیگر مرا ضایع کرد و حق مرا خوار شمرد و مرا تکذیب نمود».

خدای یتعالی می‌فرماید: «به عزت و جلال و رفعت مقامم سوگند، امروز بهترین ثواب رابرای تو بدهم و دردناکترین کیفر را به خاطر تو بکنم»[1].

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای جبار می‌فرماید: بعزت و جلالم و بلندی مقامم سوگند، هر آینه امروز گرامی می‌دارم کسی را که تورا گرامی داشته و خوار می‌کنم کسی را که تورا خوار کرده است»[2].

بالجمله، بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست که اهانت کردن به قرآن مجید، گناه کبیره است و اهانت به‌خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نخستین کسی هستم که بر خدای عزیز جبار روز قیامت وارد می‌شود با کتاب او وخاندانم. سپس امت من وارد می‌شوند، من از امتم می‌پرسم شما با کتاب خداو باخاندانم چه کردید»[3].

معنی اهانت به قرآن و حکم آن: تشخیص اهانت، با عرف است. هر گفتار و کرداری در بارهٔ قرآن مجید که در عرف خوار کردن آن خوانده شود و آن گفتار یا کردار را موجب هتک قرآن بدانند، حرام و گناه کبیره است.

البته این در صورتی است که اهانت به قرآن از روی استخفاف و اهانت به اصل دین و شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نباشد. و همچنین اهانت به قرآن را نیز حلال نداند وگرنه عملش موجب کفر و ارتداد از دین می‌شود. زیرا حرمت اهانت به

۱ــ فیقول الله تعالی و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لاثیبن علیك الیوم احسن الثواب ولاعاقبن علیك الیوم الیم العقاب. (اصول کافی ج ۲ ص ۵۹۷).

۲ــ فیقول الجبار و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لاکرمن الیوم من اکرمك ولاهینن من اهانك (اصول کافی کتاب فضل قرآن حدیث ۱۴ ج ۲ ص ۶۰۲).

۳ــ قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اول و افد علی العزیز الجبار یوم القیمة و کتابه و اهل بیتی ثم امتی ثم اسئلهم مافعلتم بکتاب الله و باهل بیتی (اصول کافی ـ کتاب فضل القرآن حدیث ٤ ج ... ص ٦٠٠).

قرآن از ضروریات دین است.

بنابراین، اگر کسی قرآن مجید را لگد مال کند، یا آنرا در نجاست اندازد، چون ظاهر عملش اهانت به اصل دین و انکار حرمت قرآن مجید است، کافر و ریختن خونش مباح می شود. مگر اینکه بگوید در حال غضب و بی اختیاری بودم و در باره اش احتمال هم داده شود که ازحال طبیعی بیرون بوده است.

در اینجا مناسب است به پاره‌ای نکات مهم در بارهٔ حرمت اهانت و وجوب احترام قرآن مجید تذکر داده شود:

۱ــ جلد قرآن و غلاف آن و همچنین ورقهای آن (یعنی جاهائی‌که خطوط قرآنی بر آن نیست مانند حواشی) مانند خطوط قرآن در حرمت هتک است. بنابراین نجس کردن آنها نیز حرام است اگر موجب هتک باشد، و در این صورت پاک کردن آن واجب می شود.

۲ــ نوشتن قرآن با مرکب نجس حرام است و اگر با مرکب نجس نوشته گردد یا پس از نوشته شدن نجس گردد، طاهر کردن آن واجب می شود. و اگر نشود باید آنرا محو کرد.

۳ــ دادن قرآن به دست کافر حرام است. اگر موجب هتک قرآن یا مس کردن خطوط آن بشود. و بعضی از علما فرموده‌اند: مطلقاً جایز نیست و گرفتن آن از دست کافر واجب است.

٤ــ هر گاه قرآن مجید، یا ورقی از آن، یا دعائی که از معصوم رسیده، یا انگشتری که بر آن اسم خدا نقش است، یا تربت حسینی علیه السلام و مانند اینها از محترمات دینی و مذهبی که هتک آنها حرام و احترامش واجب است. اگر خدای نکرده در مستراح بیفتد واجب است فوراً بیرون آورده شود و طاهر گردد. هر چند مستلزم مخارج زیادی بشود وتا بیرون آورده نشده، تخلیه‌کردن در آن مستراح حرام است. و چنانچه بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید آنرا مسدود کنند تا در آن تخلیه نشود.

آنچه از وجوب اخراج و تطهیر و غیره ذکر شد، اختصاص به‌صاحب آن یانجس کنندهٔ آن ندارد بلکه بر هر مسلمانی که خبر شد، واجب است به وجوب کفائی. (اگر هر کس انجام دهد از دیگران ساقط می شود) و اگر هیچ کس انجام ندهد، همه کسانی که آگاه شدند مسؤول و مؤاخذند.

۵ــ مس کردن خط قرآن برای شخص محدث، (یعنی کسی که برای نماز خواندن باید وضو وغسل‌داشته باشد) حرام است. خواه به دست مس کند یا به اعضای‌دیگر یا به لب[1].

و چون فروعات این حکم زیاد است برای دانستن آنها به رسالهٔ عروة الوثقی مراجعه شود[2].

٦ــ شیخ انصاری علیه الرحمه در خاتمهٔ مکاسب محرمه می‌فرماید: جماعتی از فقها تصریح کرده‌اند: خرید و فروش قرآن مجید حرام است و برای مدرک این حکم، روایتی نقل نموده که مقام را گنجایش آن و بحث در بارهٔ آنها نیست. و بنابراین باید فقط به عنوان جلد و اوراق قرآن را مورد خرید و فروش قرار داد نه خطوط مبارکه را. و بهتر این است که پولی که مشتری می دهد، به عنوان هدیه بدهد، نه بهای قرآن. و فروشنده هم قرآن را که می دهد، به عنوان هدیه بدهد نه فروش.

تذکر لازم: هر چه شخص از عوالم معرفت بیشتر بهره برده و عظمت حضرت آفریدگار را بیشتر درک نماید، قرآن مجید که کلام او است، نزدش عظیمتر است. و آنچه بتواند در رعایت ادب و احترام و تعظیم آن کوشش خواهد کرد. با اینکه خود را هم‌از ادای حق قرآن مقصر می بیند.

چنین شخصی هیچگاه دست بی وضو به قرآن نمی زند. یعنی در حال حدث حتی جلد و حواشی قرآن را هم مس نمی کند، و با دست متنجس هر چند خشک هم باشد، آنرا مس نمی کند، و در حال حدث آنرا با خود حمل نمی کند. و اگر قرآن مجید با او است همیشه با طهارت است. و هنگام نشستن پشت به آن نمی کند پاها را رو به آن دراز نمی نماید. و چیزی روی آن قرار نمی دهد و هنگام خواندن رو به قبله با ادب نشسته، و با حضور قلب و تأنی و تأثر از مواعظ آن تلاوت می کند و چون فرمان پروردگار او است[3]، اگر دیگری آنرا تلاوت کند گوش می دهد و رعایت ادب می کند. اگر در مجلسی است

۱ــ برای دانستن مدارک و روایات این احکام به کتاب طهارت وسائل الشیعه ابواب الوضوء باب ۱۲ مراجعه شود.

۲ــ عروة الوثقی ـ فصل فی غایات الوضوء مسئله ۳ تا ۱۹.

۳ــ و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (سورهٔ ۷ آیه ۲۰٤).

که اهل آن رعایت ادب نمی کنند و استماع قرآن نمی نمایند نمی خواند[1].

در کتاب گلزار اکبری، گلشن ۵۱ نقل نموده از ابو الوفاء هر وی که گفت: من در مجلس پادشاه قرآن می خواندم و ایشان استماع نمی نمودند و سخن می گفتند. پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود، فرمود: «**اتقرء القرآن بین یدی قوم وهم یتحدثون ولا یستمعون و انك لا تقرء بعد هذا الاماشاءالله**» یعنی آیا قرآن را برای کسانی می خوانی که با هم سخن‌می گویند و آنرا استماع نمی کنند و تو به سبب رعایت ادب نکردنت بعد از این نتوانی خواند مگر آنچه خدا بخواهد.

بعد از آن بیدار شدم و گنگ شده بودم، اما چون فرموده بود الا ماشاء الله امید داشتم که زبانم آخر خواهد گشود تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، فرمود «قدتبت» حتماً توبه کرده‌ای. گفتم: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله. فرمود: من تاب تاب الله علیه هر که رجوع به خدا کند خدا هم به مغفرت به او رجوع خواهد فرمود. بعد از آن فرمود: زبان بیرون آور. و به انگشت مسبحه خود زبان مرا مسح فرمود و فرمود: **اذا کنت بین یدی قوم تقرء کلام الله فاقطع قرائتك حتی یسمعوا کلام رب العزة** یعنی هر گاه نزد قومی قرآن می خوانی، پس ترک کن قرائتت را تا هنگامی که گوش دهند کلام خداوند را. و چون بیدار شدم زبانم گشوده بود.(و در گلشن۸۰،حکایاتی از آثار احترام و اهانت به مقدسات دینی ذکر نموده، به کتاب مزبور مراجعه شود).

ناگفته نماند چنانچه هتک قرآن مجید حرام و گناه کبیره است، همچنین دعاهائی که از معصومین علیهم السلام رسیده مانند صحیفه سجادیه و احادیث و روایت وارده از آن بزرگواران، هتک آنها نیز حرام است. مثل اینکه اینها را به زمین زند یا پا بر آنها گذارد و نظائرش که در عرف هتک دانسته شده.

هتک کعبه

پس از قرآن، هیچ چیز در عالم اسلام، عزیزتر و شریفتر از کعبه معظمه نیست. و

۱ــ پاره‌ای از این امور جزء مکروهات در رساله های عملیه ذکر شده.

این مطلب نزد هر مسلمانی بدیهی است به طوری که بدون تردید هتک آنرا گناه کبیره بلکه بعض مراتب آنرا موجب ارتداد و کفر می دانند. چنانچه در بارهٔ قرآن مجید ذکر شد. صدوق علیه الرحمه ازحضرت صادق علیه السلام نقل می فرماید: «جز این نیست که برای خداوند سه چیز محترم است که در حرمت و شرافت و لزوم رعایت مثل آنها چیزی نیست: اول، قرآن مجید است که حکمت خداوند و نور او است. دوم، خانهٔ او است که آنرا برای مردم قبله قرار داده است. سوم، عترت پیغمبر صلوات الله علیهم یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله»[1].

و نیز فرمود: «خدا در زمین بقعه ای نیافرید که گرامی تر باشد نزد او از کعبه»[2].

و بالجمله نزد هر مسلمان دینداری، ضروری و بدیهی است که اهانت به کعبه گناهی بس بزرگ است بلکه لزوم و وجوب رعایت احترام تمام شهر مکه بلکه تمام حرم (که قرقگاه الهی است) ظاهر و روشن است.

سفارش کعبه: علاوه بر این، بر کبیره بودن این گناه نص وارد شده و صریحاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از گناهان کبیره، حلال و مباح دانستن ترک رعایت و حرمت بیت الله الحرام است و می فرماید: **و استحلال البیت الحرام**»[3].

و در سورهٔ مائده می فرماید: «**یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله**» (سوره ۵ آیه ۲).

در تفسیر المیزان می نویسد: **احلال** یعنی مباح دانستن که ملازم است با بی مبالاتی نسبت به‌حرمت و منزلت هر چیز، و معنی **احلال شعائر الله** محترم نشمردن شعائر الهی و ترک آنها است.

و شکی نیست که کعبهٔ معظمه، اعظم شعائر الهی است.

در سورهٔ حج می فرماید. «و هر کس حرمتهای خدا را بزرگ دارد، او را بهتر و نیکوتر باشد نزد پروردگارش»[4].

۱ــ ان لله عزوجل حرمات ثلث لیس مثلهن شیء کتابه و هو حکمته ونوره و بیته الذی جعله قبلة للناس وعترة نبیکم. (خصال صدوق علیه الرحمه ص ۱٤٦).

۲ــ ما خلق الله فی الارض بقعة احب الیه من الکعبة ولااکرم علیه منها (فقیه ج ۲ ص ۱۷۵).

۳ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ٤٥ تعیین الکبائر حدیث ۳۷ ج ۱۱ ص ۲٦۳.

٤ــ و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه ... (سورهٔ ۲۲ آیه ۲۹).

بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراداز حرمات الله در این آیه شریفه،کعبه معظمه که بیت الله الحرام است و مسجد الحرام و مکه معظمه که بلد حرام است و شهر حرام و تمام حرم است.

مراتب اهانت: چنانچه اشاره شد، بعض مراتب هتک آن، موجب ارتداد و کفر است. مانند خراب کردن یا ملوث نمودن آن عمداً به نجاست. و مانند آنچه در بحث هتک قرآن ذکر شد. اما در اینجا به پاره‌ای از مراتب هتک، در ضمن چند فرع اشاره می شود:

۱ــ الحاد در حرم: هر نوع گناه و خلاف شرعی که در مکه معظمه واقع شود، اهانت و هتکی نسبت به بیت الله حرام و بلد حرام است. زیرا خلاف حکم خدا، در خانهٔ او کمال بی ادبی و بی مبالاتی و بی اعتنائی است. و لذا در بعض روایات است که ثواب‌حسنه در حرم دو چندان است، چنانچه عذاب گناه در آن دو برابر است نسبت به مکان دیگر.

و نیز مستفاد از روایات آن است که اگر کسی گناهی در حرم مرتکب شود که برای آن حد یاتعزیر معین شده است، باید زیادتر از آنچه مقرر شده، معاقب شود. چون هتک حرم خدا را کرده است. و بنابراین هر گناهی در حرم خدا کبیره خواهد بود.

و بعضی از فقهاء[1] فرموده است: دلیل بر کبیره بودن هر گناهی در حرم خدا (علاوه بر اینکه هتک است) آن است که در قرآن مجید بر آن وعدهٔ عذاب داده شده است[2] چنانچه درسورهٔ حج می فرماید: «وهر که درحرم الحاد را خواهد، یعنی انحراف ازحق و قانون الهی به ظلم وعدوان، به چشانیم اورا عذاب دردناک»[3].

و از روایات فهمیده می شود که مراد، الحاد در تمام حرم است و معنی الحاد، هر گناه و خلاف شرعی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر ظلمی که شخص به خودش کند درمکه معظمه مانند دزدی یا ظلم به کسی یاهر تجاوزی از قانون شرع الهی، پس من آنرا

۱ــ شیخ احمد جزائری درآیات الاحکام کتاب الحج صفحه ۱۶۱.
۲ــ درباب اول ثابت شد که هر گناهی که درقرآن وعدهٔ آتش بر آن داده شده کبیره است.
۳ــ و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم. (سورهٔ ۲۲ آیه ۲۵).

الحاد می دانم و به همین جهت اهل تقوا از اقامت در حرم پرهیز می کردند»[1].

یعنی برای اینکه به گناه در حرم‌مبتلا نشوند، تا مورد عقوبت الهی قرار گیرند.

و مانند این روایت در وافی چند روایت ذکر شده است.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می فرماید: از این حدیث دانسته می شود؛ کسی که بتواند خود را از ارتکاب گناه نگهدارد، مجاورت مکه برایش کراهت ندارد.

به حضرت صادق علیه السلام گفتند: «پرندهٔ درنده‌ای است که کبوترهای حرم را هر چه ببیند آزار می رساند. امام علیه السلام فرمود: او را بگیرید و بکشید زیرا در حرم الحاد کرده است»[2].

ناگفته نماند که حد حرم چهار فرسخ از چهار طرف می باشد که مجموعاً شانزده فرسخ می شود[3].

۲ــ حرم محل امن است: هر گاه کسی در بیرون حرم، جرمی یا خیانتی کند و به حرم پناهنده شود، کسی نمی تواند متعرضش شود. بلکه باید مجالست و معاشرت با او را ترک کنند و در داد و ستد به او سخت بگیرند تا هنگامی که به اختیار از حرم خارج شود، آنگاه او را مجازات نمایند. ولی اگر کسی در داخل حرم کاری که موجب قصاص یا حد یا تعزیز باشد انجام داد، باید در همان حرم قصاص شود و حد الهی جاری گردد.

ازحضرت صادق علیه السلام سؤال شد، نسبت به مردی که کسی را در بیرون حرم بکشد و پس از آن داخل حرم شود. امام علیه السلام فرمود: نباید کشته شود، او را اطعام و سیراب نکنند و با او معامله ننمایند و او را جای ندهند تا هنگامی که از حرم بیرون رود، آنگاه حد بر او جاری می شود. پرسید، چه می فرمائید، در بارهٔ مردی که داخل حرم کسی را بکشد یا دزدی کند. امام علیه السلام می فرماید: در همان حرم، حد بر او جاری می شود. زیرا این شخص برای حرم حرمتی نمی داند[4]. سماعه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدکه مال من نزد مردی بود که مدتی از من پنهان شده، پس او را در حال

۱و۲ــ کافی کتاب الحج باب ۱۴۱.
۳ــ مسالك ــ کتاب الحج ــ صفحه ۱۴۲
۴ــ کافی ــ کتاب الحج ــ باب ۱۴۱

طواف اطراف کعبه معظمه دیدم. آیا طلب خود را از او مطالبه کنم؟ فرمود: نه و بر او سلام مکن (تا تورا بشناسد) و او را ترسناک نکن تا هنگامی که از حرم خارج شود[1].

۳ــ کشتن حیوان و کندن گیاه: جز شتر و گاو و گوسفند و مرغ، کشتن هر حیوانی در حرم حرام است مگر افعی و مار و عقرب و موش و شپش و پشه، و هر حیوان موذی که برای دفع شرش باید کشته شود جایز است[2].

و نیز کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده شده حرام است[3].

دخول حرم بدون احرام: جایز نیست دخول به مکه معظمه بلکه حرم، بدون احرام. یعنی در ایام سال هر وقت کسی بخواهد وارد حرم و مکه معظمه بشود، واجب است از میقات محرم شود و با احرام وارد گردد. و پس از طواف و سعی و تقصیر، از احرام بیرون می رود، مگر کسی که زیاد در تردد بین حرم و بیرون است مانند هیزم کش و قاصد، و مگر کسی که بین احرام سابق و داخل شدنش کمتر از یک ماه باشد.

و بعضی از فقهاء استحلال البیت (که تصریح به کبیره بودنش شده چنانچه ذکر گردید) را راجع به این مسأله دانسته اند یعنی داخل شدن به مکه معظمه محلاً (بدون احرام).

تخلیه رو به قبله و پشت به قبله: در حال بول یا غائط کردن، رو به قبله یا پشت به قبله بودن، حرام است. خواه در صحرا باشد یا در آبادی و عمارت. و احتیاطاً بچه را رو به قبله یا پشت به آن ننشانند. بلی اگر خودش چنین کرد جلوگیریش واجب نیست، اما اگر عاقل بالغ چنین کرد، اگر مسأله را نمی داند باید به او فهمانید و اگر می داند و عمداً چنین کرد، واجب است از باب نهی از منکر او را باز داشت (به شرحی که در باب نهی از منکر گذشت).

در صورتی که کمی از قبله به سمت راست یا چپ منحرف شود، دیگر حرام نیست هرچند کاملاً به سمت شرق یا غرب هم نباشد و برای اختصار، مدارک این حکم هم مانند مسائل سابقه ذکر نگردید.

۱ــ وافی نقل از کافی صفحه ۱۷

۲ــ برای دانستن روایات این حکم وفروعات آن به کتاب مستند الشیعه صفحه ۳۱۸ مراجعه شود.

۳ــ برای اطلاع به روایات وفروعات این مسئله به کتاب حج مستند صفحه ۲۱۴ مراجعه شود.

بازگشت به فهرست

هتک مساجد

هر مکانی که به نام مسجد به وسیله مسلمانی بنا شود، شیعه باشد یا از سایر فرقه های اسلامی، رعایت حرمت آن واجب و اهانت و هتک آن، مانند خراب کردن یا آلوده ساختن آن به نجاست، گناه کبیره‌ای است. نزد هر دینداری به طوری که نزدش بدیهی است که مسجد به حضرت آفریدگار نسبت دارد و **ان المساجد لله** و اهانت به آن اهانت به خدا است.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «چرا امر شده به بزرگداشتن مساجد؟ حضرت فرمود: چون مساجد خانه های خداوند است در روی زمین[1]»

مرویست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خانه‌های من در زمین، مساجد است. خوشا به بنده‌ای که در خانه‌اش وضو بگیرد و با طهارت مرا در خانه‌ام زیارت کند و جز این نیست که بر صاحب خانه لازم است، گرامی داشتن کسی که به زیارت او آمده. بشارت ده حرکت کنندگان درتاریکیهای شب به سوی مساجد را به نور روشنی که به آنها در قیامت داده می شود»[2].

علاوه بر اینکه بزرگی گناه هتک مساجد، نزدهر دینداری ارتکازی است، در قرآن مجید یکی از اقسام هتک که خراب کردن باشد، از بزرگترین مراتب ظلم شمرده شده است[3].

در اینجا به ذکر چند حکم راجع به مسجد، بدون ذکر مدارک برای اختصار نقل می شود.

۱ــ تنجیس مسجد حرام است: نجس کردن مسجد حرام است و نیز داخل

۱ــ عن ابی بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن العلة فی تعظیم المساجد فقال (علیه السلام) انماامر بتعظیم المساجد لانها بیوت الله فی الارض (وسائل کتاب الصلوة باب ۷ ج ۳ ص ۵۵۷).

۲ــ وسائل الشیعه کتاب الصلوة باب ۲۹.

۳ــ و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیهااسمه و سعی فی خرابها (سوره ۲ آیه ۱۱۴).

کردن عین نجس در مسجد اگر مستلزم نجس شدن مسجد شود نیز حرام است. و اگر مسجد را نجس نکند، در صورتی که موجب هتک حرمت باشد نیز حرام است. چنانچه چیز متنجس هم همین است. هر چند خشک باشد و موجب نجاست مسجد نشود. بلی در صورتی که موجب نجس شدن یا هتک مسجد نشود جایز است.

و بنابر احتیاط، عین نجس را مطلقاً داخل مسجد نکند.

۲ــ تطهیر مسجد واجب است: بر طرف نمودن نجاست از مسجد و طاهر کردن آن فوراً واجب است. به طوری که در عرف گفته شود در طاهر کردن مسجد مسامحه نشده. و معنی وجوب فوری آن است که مثلاً اگر وقت نماز تنگ نباشد باید اول مسجد را تطهیر کرد.

در این حکم فرقی نیست بین زمین و دیوار و سقف و پشت بام و پشت دیوار. و همچنین تطهیر فرش مسجد نیز واجب است. ضمناً باید دانست که وجوب تطهیر مسجد اختصاص به کسی که آنرا نجس کرده است ندارد، بلکه وجوب کفائی بر تمام مسلمانان واجب است. و اگر احتیاج به صرف مال شود واجب است، پول خرج کنند و مسجد یا فرش آنرا طاهر سازند. واگر به تنهائی نمی‌تواند، واجب است کمکی بگیرد به همین ترتیبی که ذکر شد.

۳ــ توقف جنب و حائض ونفساء: بر شخص جنب و زن حائض ونفساء، توقف در مسجد حرام است. چنانچه در قرآن می‌فرماید: «در حال جنابت نباید داخل مسجد شد مگر برای عبور»[1]. یعنی از دری وارد شود و از در دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله که عبور از آنها هم برای جنب و حائض و نفساء جایز نیست.

٤ــ مستحبات مسجد: مستحب است در مسجد، چراغ روشن کنند و مسجد را پاکیزه نگاهدارند. در هنگام داخل شدن، نخست پای راست را بگذارند و هنگام بیرون شدن، نخست پای چپ را. و هنگام داخل شدن کفش خود را مواظبت کنند که نجس نباشد تا مبادا سبب نجاست مسجد شود. دیگر آنکه، با طهارت (با وضو و غسل) وارد مسجد شود و بهترین لباس خود را بپوشد و با استعمال بوی خوش به مسجد در آید و پس از

۱ــ ولا جنباً الا عابری سبیل حتی تغتسلوا (سوره ٤ آیه ٤٢).

ورود دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورد.

۵ ــ مکروهات مسجد: عبور کردن از مساجد مکروه است. مگر اینکه نماز تحیت بخواند و بیرون رود و اگر نمازهای دیگر را هم بخواهد بخواند، مانعی ندارد، در مسجد نباید آب بینی یا دهان انداخت و نباید در مسجد خوابید و صدا را به غیر اذان و مانند آن بلند کرد. و تعریف گمشده یا طلب آنرا نباید کرد. و اشعاری که مشتمل بر موعظه و مانند آن نباشد در آن نباید خواند. در مسجد نباید حرف دنیا زده شود. و خرید وفروش در مسجد مکروه است. کسی که پیاز یا سیر یا هر چیزی که بوی دهان را متعفن کرده، خورده باشد، نباید به مسجد بیاید، بچه و دیوانه را نباید در مسجد جای داد.

مراتب مساجد در فضیلت: افضل و اشرف تمام مساجد، مسجد الحرام است که نماز در آن معادل هزار هزار نماز در مکان دیگر است. پس از آن، مسجد النبی صلی الله علیه و آله است که نماز در آن معادل با ده هزار نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی است که نماز در آنها معادل با هزار نماز است. بعد از آن، مسجد جامع در هر شهری است که نماز در آن معادل با صد نماز است. پس از آن، مسجد محله است که نماز در آن معادل با بیست و پنج نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد بازار است که نماز در آن دوازده برابر نماز جای دیگر است.

هتک مشاهد مشرفه

رعایت حرمت قبور رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم السلام، نزد هر مسلمانی ضروری است. به طوری که اهانت و هتک آنها نزد هر دیندای گناه بزرگی است. روایات در بارهٔ لزوم احترام مشاهد مشرفه بسیار است و در اینجا به روایتی که از تهذیب شیخ نقل شده است اکتفاء می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یاعلی علیه‌السلام خداوند قبر تو و فرزندانت را بقعه‌هائی از بقعه‌های بهشت و قطعه‌هائی از قطعه‌های آن قرار داده است و دلهای پاکان از خلقش و برگزیدگان از بندگانش را به سوی شما مایل ساخته که در راه شما هر آزار و خواری را تحمل می‌کنند. پس قبرهای شما را آباد می‌نمایند و آنها را برای قرب به خداو دوستی پیغمبرش زیارت می‌کنند.

بازگشت به فهرست

یا علی علیه السلام ایشانند اختصاص یافتگان به شفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من وهمسایگان منند در قیامت. یا علی علیه السلام هر کس قبور ایشان راتعمیر کند و نزدشان حاضر شود، مثل این است که سلیمان علیه السلام را در بنای بیت المقدس یاری کرده است. و هر که قبور ایشان را زیارت کند مطابق ثواب هفت حج غیر واجبی برای او است. و از گناهانش پاک می شود به طوری که هنگام برگشت مثل روزی می شود که از مادر زائیده شده است.

بشارت باد تورا یا علی علیه السلام و بشارت ده دوستانت را به نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل بشری نگذشته لیکن جمعی از مردمان پست و رذل هستند که زوار قبرهای شما را سرزنش و توهین می کنند، چنانچه زن بدکار را سرزنش می نمایند. ایشان شریرهای امت منند، شفاعتم به ایشان نمی رسد و بر حوضم وارد نمی شوند»[1].

هتک قبر معصوم کفر است: هتک و اهانت به قبور متبرکه پیغمبر وائمه علیهم السلام، به ضرورت مذهب گناهی بزرگ است بلکه اکبر کبائر و در حد شرک و کفر است. مانند خراب کردن و نجس نمودن آنها و بنابر احتیاط، هنگام نجس شدن باید آنها راتطهیر نمود هر چند بقاء نجس بودن موجب هتک نباشد.

مشهور فقهاء فرموده اند: توقف جنب و حائض و نفساء در مشاهد مشرفه چون موجب هتک است، مانند مساجد حرام است. و بعضی فرموده اند: دخول در حرمهای مطهر به قصد عبور هم مانند مسجد الحرام جایز نیست.

نماز در کنار قبر معصوم: هنگام نماز خواندن در مشاهد مشرفه، نباید قبر پیغمبر و امام علیهم السلام را پشت سر خود قرار داد. زیرا این عمل هتک و موجب بطلان نماز است بلکه باید پشت قبر به طوری که قبر سمت قبله نماز گزار باشد، نماز خواند. اما سمت راست و چپ قبر شریف بنابر احتیاط، نباید مساوی قبر یا مقدم بر آن ایستاد بلکه

۱ــ کتاب وافی ابواب الزیارات باب ۱۷۱ صفحه ۱۹۶ ـ برای اطلاع به روایات وارده در بارهٔ فضیلت مشاهد مشرفه خصوصاً مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلا به کتاب مزار وافی و وسائل الشیعه و مجلد ۲۲ بحار الانوار مراجعه شود و نیز برای دانستن کیفیت رعایت احترام مشاهد و آداب زیارت آنها به موارد مذکور مراجعه گردد.

مقداری عقبتر از قبر شریف بایستد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «جایز نیست در هیچ نمازی، واجب یا مستحب، بر قبر امام علیه السلام سجده شود بلکه طرف راست صورت را بر قبر شریف بگذارد. اما نماز خواندن نزد قبر شریف، پس باید پشت سر قبر بایستد و قبر را جلو قرار دهد و جایز نیست جلو قبر بایستد و نماز بخواند. زیرا کسی نباید بر امام علیه السلام مقدم شود و طرف راست و چپ، نماز خواندن مانعی ندارد (به طوری که مقدم و مساوی قبر شریف نباشد)[1]».

و از حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه مرو یست که: «جایز نیست جلو و سمت راست و چپ قبر معصوم نماز خواند، زیرا کسی نباید جلو و مساوی امام علیه السلام باشد». صاحب کتاب وسائل حدیث دوم را که از طرف راست و چپ نهی می فرماید، حمل بر کراهت نموده است.

بعضی از فقهاء فرموده اند: میزان، صدق عنوان هتک است و آن در جلو ایستادن مسلم است ولی در سمت راست و چپ، صدق هتک نمی کند ولی رعایت احتیاط بهتر است.

هتک ترتب حسینی

آنچه از خاک اطراف قبر شریف حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام تا یک میل یا چهار میل یا چهار فرسنگ، به عنوان تبرک یعنی به قصد استشفاء به آن یا سجده کردن بر آن و غیر این از سایر خواص و آثار آن برداشته می شود، لزوم احترام و حرمت هتک آن نزد جمیع شیعیان از بدیهیات است و بزرگ بودن گناه اهانت و هتک آن، ارتکازی همه است به طوری که یقین می شود که زمان حضرت سجاد علیه السلام تا این زمان چنین بوده است.

ونیز هتک ترتب، هتک صاحب قبر است و کبیره بودن گناه هتک امام علیه السلام ضروری است.

۱ــ وسائل الشیعه کتاب الصلوة ـ باب ۲۶ فی مکان المصلی.

بازگشت به فهرست

بنابراین انداختن ترتب از روی اهانت به آن یا لگدمال کردن یا نجس کردن آن و مانند اینها گناه کبیره است.

در صورتی که هنگام تخلیه همراه شخص، تربت باشد و در مستراح بیفتد واجب است آنرا بیرون بیاورد و پاک کند. و تا بیرون نیامده، تخلیه در آنجا حرام است. و چنانچه بیرون آوردن ممکن نشود، باید در آنرا بست تا در آن تخلیه نشود چنانچه در حرمت هتک قرآن گذشت.

فضیلت تربت حسینی علیه السلام: روایات در بارهٔ فضیلت و شرافت زمین کربلا و آثار عظیم تربت حسینی علیه السلام بسیار است و اینجا به نقل دو روایت از باب فضیلت و شرافت آن و دو حکایت در بارهٔ سوء اثر اهانت به آن اکتفاء می شود.

شیخ اجل ابن قولویه استاد شیخ مفید، در کتاب کامل الزیارة به اسنادخود ازمحمد بن‌مسلم روایت کرده که گفت: به مدینه رفتم و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمالی بالای آن بود، به وسیلهٔ غلام خود برایم فرستاد و گفت: این را بخور که امام علیه السلام به من امر فرموده است که برنگردم، تا این دارو را بیاشامی. چون گرفتم و خوردم، شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.

پس غلام گفت: حضرت فرمود: چون بیاشامی، به خدمتش بروی. من تعجب کردم که قادر به حرکت نیستم و بر پای نمی توانم بایستم، ولی چون آن شربت در جوف من قرارگرفت گویا ازبندی رها شدم. برخاستم به در خانه آنحضرت رفته و رخصت طلبیدم حضرت فرمود: **صح الجسم فادخل** بدنت سالم شده داخل شو.

گریه کنان داخل شدم و سلام کرده، دست و سرش را بوسیدم. فرمود: ای محمد چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: قربات گردم، می گریم بر غربت و دوری راه از خدمت شما و کمی توانائی درماندن در ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم. فرمود: اما کمی قدرت، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانیده اما غربت تو، پس مؤمن در این دنیا درمیان این خلق منکوس، غریب است تا از این دار فنا به رحمت خداوند برود. و در بعد مکان، به حضرت ابی عبدالله‌الحسین علیه السلام تأسی کن که در زمینی دور از ما درکنار فرات است. و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و براین آرزو توانائی نداری، پس خداوند بر دلت آگاه است و تورا بر

این نیت پاداش خواهد داد.

بعد فرمود: آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ گفتم: بلی، با بیم و ترس بسیار. فرمود: هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است[1]. و هر کس در این سفر خوف بینداز ترس روز قیامت ایمن باشد و با آمرزش از زیارت برگردد.

بعد فرمود: آن‌شربت را چگونه یافتی؟ گفتم: گواهی می دهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی اوصیائی. هنگامی که غلام شربت را آورد توانائی نداشتم که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم، چیزی را از آن خوش بوتر و خوش مزه‌ترو خنک‌تر نیافتم.

غلام گفت: مولایم فرمود: بیا، گفتم: با اینحال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم. پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است.

فرمود: ای محمد، آن شربت را که خوردی ازخاک قبر حسین علیه السلام بود و بهتر چیزی است که من به آن استشفاء می نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم[2].

عرض کردم؛ قربانت گردم ما بر می داریم و طلب شفا از آن می کنیم. فرمود: شخصی آنرا بر می دارد واز حائر بیرون می رود، آنرا درچیزی نمی پیچد. پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلائی داشته باشد نیست، مگر آنکه آنرا استشمام می کند و برکتش برطرف می شود و برکتش را دیگران می برند و آن تربت که به آن معالجه می کنند نباید چنین باشد و اگر این علت که گفتم نباشد، هر که آنرا به‌خود بمالد، یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفا می یابد و نیست آن، مگر مانند حجر الاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالیددر ساعت شفا می یافت. و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت، خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید.

۱ــ ما کان فی هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف (نفس المهموم صفحه ۲۹٤ ـ خصائص تألیف شیخ شوشتری).

۲ــ ان الشراب الذی شربته من طین قبر الحسین علیه السلام و هو افضل ما استشفی (کامل الزیارة تألیف ابن قولویه).

عرض کردم: فدایت شوم، آن تربت مبارک را من چگونه بر می دارم؟

فرمود: توهم مانند دیگران آن تربت را بر می داری ظاهر و گشوده و در میان خورجین در جاهای چرکین می افکنی پس برکتش می رود.

گفتم: راست فرمودی

فرمود: قدری از آن به تو می دهم، چطور می بری؟ عرض کردم: در میان لباس خود می گذارم. فرمود: به همان قراری که می کردی برگشتی نزد ما از آن هر قدر که می خواهی بیاشام و همراه مبر که برای تو سالم نمی ماند. آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد[1].

ترتب همراه جنازه: زن زناکاری بود که هر گاه بچه ای از زنا می زائید، آنرا از ترس خانواده اش در تنور آتش می سوزانید و جز مادرش کسی از کارش آگاهی نداشت. چون مرد، او را که دفن کردند زمین او را نپذیرفت و بیرونش افکند. در جای دیگر خاکش کردند باز چنین شد. خانواده اش به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند، حضرت به مادرش فرمود: دخترت چه گناهانی در زندگانیش داشت؟ پس مادر، کار زشت دخترش را خبر داد. امام علیه السلام فرمود: زمین او را نمی پذیرد، زیرامخلوق خدا را به عذاب خدائی معذب می کرده (چون سوزانیدن به آتش در جهنم مختص به خدا است و مخلوق حق ندارد مخلوقی رابه آتش بسوزاند) پس فرمود: قدری تربت حسین علیه السلام درقبرش بگذارید. چون چنین کردند زمین قرار گرفت و او را پذیرفت[2].

تجهیز میت باتربت: مستحب است مقداری از تربت حسینی علیه السلام در قبر، مقابل صورت میت گذاشته شود. و نیز مستحب است هنگام حنوط کردن میت، مقداری ترتب داخل کافور نمایند ولی فقط پیشانی و دو دستش را با آن مسح کنند و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها را فقط با کافور مسح نمایند. زیرا مسح این دو عضو باتربت منافی با احترام آن است.

۱ــ برای برداشتن تربت مقدسه جهت استشفاء و کیفیت خوردن آن آدابی است که در حاشیه مفاتیح الجنان و همچنین کتاب سراج الشیعه مذکور است.

۲ــ مستند الشیعه ــ کتاب الطهاره صفحه ۲۰۲ و لئالی الاخبار صفحه ٤٢٥ نقل از وسائل الشیعه ازعلامه در کتاب منتهی المطلب.

شفای از هر درد: شیخ طوسی علیه الرحمه در امالی از مشایخ خود روایت کرده که محمد ازدی گفت: در مسجد جامع مدینه نماز می گزاردم و پهلوی من دو نفر بودند، بر تن یکی از آنها جامهٔ سفر بود. یکی از آنها به دیگری گفت: که در ترتب حسین علیه السلام شفا از هر دردی است ومن مرضی داشتم و بهر دوا که معالجه کردم، عافیت نیافتم تا آنکه خوف هلاکت بر من مستولی شد و از خود نا امید شدم و نزد ما پیره زالی از اهل کوفه بود که به نزد من آمد ، در وقتی که دردم نهایت شدت داشت و گفت: دردتورا هر روز در زیادتی می بینم. گفتم: بلی. گفت: می خواهی تورا معالجه کنم که از این مرض نجات یابی؟ گفتم: من به چنین چیزی بسی محتاجم. پس آبی در قدحی کرده و به نزد من آورد. چون آن آب را آشامیدم، صحیح شدم که گو یا هرگز آزاری نداشتم. بعد از چند ماه آن زن نزد من آمد و او سلمه نام داشت. گفتم: تورا به خدا قسم می دهم، آن دوا چه بود که به من دادی و خوب شدم؟ گفت: به یک دانه از این تسبیح که در دست دارم نورا دوا کردم. گفتم: این تسبیح چیست؟ گفت: خاک قبر امام حسین علیه السلام است.

من به او گفتم: ای رافضیه مرا به خاک قبر حسین مداوا می کنی؟.

آن زن خشمناک شد از پیش من رفت و در همان ساعت، آزار من عود کرد و چندان شدت به همرساند که خوف هلاکت بر خود دارم.

خیلی عجیب است پس از دیدن این معجزهٔ باهره که باید موجب هدایت و بصیرتش گردد و حق را بشناسد و پیروی کند، چگونه به گفتار خود هتک تربت مقدسه کرد و به حمد الله از برکات آن محروم و به همان درد سابق مبتلا گردید. آری، **«وننزل من القرآن ما هوشفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الاخسارا»**.

اهانت به تربت هلاک می کند: و نیز شیخ علیه الرحمه در همان کتاب نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت: یوحنای طبیب نصرانی مرا ملاقات کرد و گفت: به حق پیغمبرت و دینت تورا سوگند می دهم، بگو کیست آن کسی که مردم به زیارتش در ناحیه قصر ابن هبیره (کربلا) می روند؟ آیا از اصحاب پیغمبر شما است؟ گفتم: نه، او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است. به من بگو چرا این سؤال را کردی؟ گفت: در این باره خبر غریبی دارم.

شاپور خادم هارون الرشید (لعین) شبی مرا طلبید. چون به نزد او رفتم، مرا برداشت و به خانه موسی بن عیسی که ازخویشان خلیفه بود برد. دیدم بیهوش بر رختخواب

افتاده است و در پیش رو یش طشتی بود که تمام احشایش در آن ریخته بود و هارون در آن ایام او را از کوفه طلبیده بود. شاپور ازخادم مخصوص موسی پرسید و گفت: این چه حالت است که در او می بینم؟ گفت: یک ساعت پیش از این درنهایت صحت و خوشحالی بود و با ندیمان خود صحبت می داشت و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و گفت من علت شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم، فایده نداد تا آنکه کاتب من گفت: از تربت حسین علیه السلام بردار و مداوا کن. چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی گفت: هیچ از آن تربت پیش تو مانده است؟ گفت: بلی. پس فرستاد و قدری از آن تربت آوردند. موسی گرفت و آنرا از روی اهانت درنشیمنگاه خود استعمال کرد[1]. پس در همان ساعت فریاد کرد: النار، النار، آتش گرفتم طشت بیاورید چون طشت آوردند، اینها که در طشت است ازاو جدا شد. پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس به ماتم مبدل گشت.

شاپور به من گفت: بیا ملاحظه کن، آیا چاره‌ای درعلاج این مرد می توانی کرد؟

من چراغی طلبیدم و چون در طشت نظر کردم، دیدم که جگر و سپرز و دلش همه در طشت افتاده است. بسیار تعجب کردم و گفتم: هیچکس چارهٔ این نمی تواند کرد جز عیسی علیه السلام که مرده زنده می کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لیکن اینجا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می گردد. من شب نزد ایشان بماندم و در سحر به جهنم واصل شد.

راوی گفت: یوحنا بادین نصرانیت مدتی می آمد و قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام را زیارت می کرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید.

و این حکایت را در آخر جلد عاشر بحار نیز نقل نموده است.

رؤیای صادقه: مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در کتاب دار السلام نقل فرموده که یکی از برادران من وارد منزل والده شده بود در حالی که در جیب پائین او مهری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود. پس والده‌ام او رازجر نمود و گفت تربت را در این جیب گذاردی بی ادبی است و موجب استخفاف است و شاید درزیر رانت واقع شود و

۱ــ فاستد خلها دبره استهزاء بمن تداوی بها و احتقاراً و تصغیراً لهذا الرجل الذی هی تربته یعنی الحسین علیه السلام ...

شکسته گردد. برادرم گفت: تا به حال دو مهر تربت در زیر رانهای من واقع شده و شکسته گردیده. پس متعهد شد که بعد از این مهر تربت را در جیب پائین نگذارد.

پس والد علامه‌ام بعد از چند روز دیگر، در حالی که از این قضیه اطلاعی نداشت در عالم واقعه چنین دیده بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام در کتابخانه ایشان وارد شد و در نزد او نشسته و اظهار مهربانی بسیاری با ایشان نمود و فرمود: که پسران خود را بطلب تا ایشان را جایزه و خلعت دهم. و والد را پنج پسر بود، پس همه را خواند و در جلوی آن حجره‌ای که حضرت تشریف داشتند ایستادند. و در نزد آن حضرت پارچه ها گذاشته شده، پس یک یک را حضرت می طلبید و پارچه ای به عنوان خلعت به او می داد چون نوبت به آن برادرم که مهر تربت در جیب پائین قبایش گذارده بود رسید، آنحضرت نظری غضب آلود به او نموده رو به جانب والد فرمود: که این پسر، دو مهر از تربت قبر مرا در زیر رانش گذارده و شکسته، پس آنحضرت او را مانند برادران دیگر در اندرون حجره نطلبید و خلعتش رانیز به خوبی آنها نداد، بلکه قاب شانه‌ای از ترمه در بیرون حجره از برای او انداخت. پس والدم خواب رابرای والده‌ام نقل نمود.

والده قضیه خود را با آن برادرم، از برای ایشان ذکر کرد پس والد، از صدق رؤیای خود تعجب بسیار نمود.

* * *

و چون ختم مباحث این کتاب به نام مقدس سید الشهداء علیه السلام که رحمت واسعهٔ خدا است، واقع شده، امید است از برکات آن حضرت، خداوند توفیق توبه از گناهان گذشته و حفظ خود از تکرار آنها در آتیه عنایت فرماید.

اللهم اغفرلناما سلف من دنوبنا و اعصمنا فی ما بقی من عمر نابحق الحسین واخیه وجده وابیه وامه وبنیه صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین.

پرسش و پاسخ: پس از چاپ نخستین این کتاب، بعضی پرسیدند: آیا گناهان دیگری که در این کتاب شمره نشده صغیره هستند، یا باز محتمل است کبیره باشند؟

و برخی دیگر پرسیدند: آیا جز آنچه در این کتاب از گناهان ذکر شده، در اسلام گناهان دیگری هم هست یا نه؟

و چون ممکن است عده دیگری نیز خواهان دانستن این دو مطلب باشند، اینک که سرگرم چاپ سوم این کتاب می باشند، جواب این دو پرسش مشروحا گفته می شود:

باز هم گناهانی داریم: باید دانست که فقهای اسلام رضوان الله علیهم، تمام واجبات و محرمات (علاوه بر مستحبات و مکروهات) را در کتابهای عبادات (یعنی طهارت، صلات،صوم، حج،زکات،خمس، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد)، و در ابواب معاملات (مانند بیع و اجاره...)، و در ایقاعات مانند طلاق تا حد و دیات به تفصیل ذکر کرده اند.

شیخ حر عاملی علیه الرحمه در کتاب بدایة النهایة، واجبات و محرمات کتاب طهارت تادیات را بیان نموده و در آخر کتاب گوید: مجموع واجبات جمع آوری شدهٔ در این کتاب، یک هزار و پانصد و سی و پنج، و محرمات یکهزار و چهار صد و چهل و هشت است.

از اینجا دانسته می شود که نسبت گناهانی که در این کتاب ذکر شده در برابر آنهائی که ذکر نشده کمتر از عشر است.

کبیره بودن دیگر گناهان محتمل است: راجع به انحصار کبائر به آنچه در این کتاب گفته شده، در اول کتاب گفتیم که مقصود شرح گناهانی است که کبیره بودنش مسلم و قطعی است، نه اینکه کبائر منحصر به آنها باشد. بنابراین گناهان دیگری که در این کتاب گفته نشده، به همان حالت ابهام و تردید باقی است یعنی محتمل است کبیره باشد چنانچه صغیره بودنش نیز محتمل است.

و با این بیان منظور شارع مقدس اسلام از ابهام کبائر یعنی ترک هر گناهی به احتمال کبیره بودنش، تأمین می شود.

و نیز بعضی از کبائر قطعی، تمام مراتب آن کبیره مسلم است، مانند شرک. و بعضی دیگر، پاره‌ای ازمراتب آن کبیرهٔ قطعی و پاره‌ای دیگر مردد است. مانند دروغ، به شرحی که در این کتاب ذکر شد.

و چون دانستن گناهان کبیره، بر هر مسلمانی واجب است تا از آنها پرهیز نماید، و همچنین دانستن سایر محرمات که ممکن است مورد ابتلا واقع شود، ضروری است. بنابراین گناهانی که کبیره بودنش مسلم و در این کتاب مشروحاً بیان شده، فهرست وار ذکر می گردد و سپس محرمات دیگر که مورد ابتلای عمومی است یادآوری می شود:

* * *

فهرست کبائرقطعی

۱ـ شرک و ریا، ۲ـ یأس از رحمت الهی، ۳ـ قنوط و بد گمانی به خدا، ٤ـ نترسیدن از قهر نهانی خداوند، ۵ـ آدم کشی، ٦ـ عقوق والدین، ۷ـ قطع رحم، ۸ـ خوردن مال یتیم، ۹ـ رباخواری، ۱۰ـ زنا، ۱۱ـ لواط، ۱۲ـ قذف، ۱۳ـ شرابخواری، ١٤ـ قمار، ۱۵ـ سرگرمی به آلات موسیقی، ١٦ـ آوازه خوانی، ۱۷ـ دروغ، ۱۸ـ سوگند دروغ، ۱۹ـ گواهی دروغ، ۲۰ـ گواهی ندادن، ۲۱ـ پیمان شکنی، ۲۲ خیانت به امانت، ۲۳ـ دزدی، ٢٤ـ کمفروشی، ۲۵ـ حرامخواری، ٢٦ـ حبس حقوق، ۲۷ـ فرار از جهاد، ۲۸ـ تعرب بعدالهجرة، ۲۹ـ کمک به ستمگران، ۳۰ـ یاری نکردن ستمدیدگان، ۳۱ـ سحر، ۳۲ـ اسراف، ۳۳ـ کبر ورزیدن، ٣٤ـ جنگ با مسلمان، ۳۵ـ خوردن مردار و خوردن گوشت خوک، ٣٦ـ ترک نمازعمداً،۳۷ـزکات ندادن، ۳۸ـاستخفاف به حج، ۳۹ـ ترک یکی از واجبات (مانند روزهٔ ماه رمضان و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری)، ٤۰ـ اصرار بر گناه و کوچک شمردن گناه، ٤۱ـ حیف در صیت، ٤۲ـ غیبت کردن، ٤۳ـ نمیمه، ٤٤ـ استهزاء به مؤمن، ٤۵ـ سب و طعن، ٤٦ـ خوار کردن مؤمن، ٤۷ـ سرزنش و رسوا نمودن مؤمن، ٤۸ـ هجو مؤمن به شعر یا نثر، ٤۹ـ اذیت به مؤمن، ۵۰ـ همسایه آزاری، ۵۱ـ مکر و نیرنگ، ۵۲ـ دو روئی، ۵۳ـ احتکار، ۵٤ـ حسد، ۵۵ـ دشمنی بامؤمن، ۵٦ـ مساحقه، ۵۷ـ قیادت و دیاثت، ۵۸ـ استمناء، ۵۹ـ بدعت، ٦۰ـ حکم ناحق، ٦۱ـ جنگ در ماه حرام، ٦۲ـ بازداشتن از راه خدا، ٦۳ـ کفران نعمت، ٦٤ـ فتنه انگیزی، ٦۵ـ فروختن اسلحه به کفار، ٦٦ـ بهتان و سوء ظن، ٦۷ـ هتک قرآن، ٦۸ـ هتک کعبه، ٦۹ـ هتک مساجد، ۷۰ـ هتک مشاهد و تربت حسینی علیه السلام.

فهرست گناهانی که محتمل است کبیره باشد: ۱ـ خوردن و آشامیدن چیزی که نجس شده باشد، ۲ـ کشف عورت جائیکه نگاه کننده‌ای که تمیز می دهد باشد ۳ـ نگاه کردن به عورت دیگری هم جنس یا غیر هم جنس (زن به زن یا مرد و مرد به مرد یا به زن جز زن و شوهر)، ٤ـ رو به قبله یا پشت به قبله ادرار یا قضای حاجت نمودن، ۵ـ توقف در مساجد در حال حیض یا نفاس یا جنابت، ٦ـ لباس ابریشمین خالص و طلا، هر چند انگشتری باشد نسبت به مردان ۷ـ تشبه مردان به زنان و زنان به مردان **یعنی** مرد خود را به شکل زن یا زن، خود را به شکل مرد در آورد، ۸ـ نظر کردن

به ریبه و شهوت به دیگری، خواه مرد باشد یا زن (به جز زن و شوهر)، ۹- نظر کردن در نامه دیگری بدون رضایتش، ۱۰- نظر کردن در خانهٔ دیگری بدون رضایتش، ۱۱- نگاه داری کتابها و مجله های گمراه کننده (و از بین بردن آنها واجب است)، ۱۲- مجسمه سازی، ۱۳- مس کردن بدن اجنبی، ۱٤- ستایش ستمگر مگر برای تقیه، و به طور کلی مدح کسی که سزاوار مدح نیست و ذم کسی که سزاوار سرزنش نیست، ۱۵- توقف در مجلس معصیت، ۱٦- استعمال ظروف طلا و نقره، ۱۷- حاضر نشدن به نماز جماعت مسلمانان از روی اعراض و رو گردانی (بلکه برخی از فقهاء تصریح به کبیره بودنش فرموده اند، به دلیل پذیرفته نشدن گواهی او)، ۱۸- محرماتی که در ابواب طهارت و صلوة و صوم و رساله های عملیه ذکر شده، باید ترک شود. چنانچه مسامحه کردن در انجام واجبات از وضوء و غسلها وتیمم و واجبات نماز و روزه و حج و خمس و زکات حرام است.

و نیز محرماتی که در ابواب معاملات از خرید و فروش و اجاره و هبه و غصب و غیر آنها ذکر شده، باید دانست و ترک کرد. تا جائی که اگر چیزی را از کسی بگیرد و صاحبش از روی حیا و ناچاری اذن دهد، تصرف در آن بر او حرام است، زیرا در حکم غصب است.

و نیز باید دانست که غصب، ازگناهان مستمره‌است. یعنی در هر لحظه که می تواند، آنرا به صاحبش برگرداندوردنکند گناهی تازه برای او است.

و همچنین محرمات ابواب نکاح و طلاق را باید دانست و ترک نمود و همچنین محرمات در باب خوردن و آشامیدن نیز دانستنش ضروری است تا ترک شود. وچون مشروحاً در رساله های عملیه ذکر شده ازیادآوری آنها خود داری می شود.

بازگشت به فهرست

خاتمه

بخش اول -توبه

یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً

بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که توبه، شعبه ای است از فضل عظیم الهی و دری است از رحمت رحیمی خداوند که به روی بندگان خود باز فرموده است. اگر این در بسته بود، رستگاری برای کسی نبود. زیرا سرشت بشر با آلودگی و خطاکاری و گناه پیوسته است به طوری که هر بشری به حسب اعمال جارحه و جانحه (اعضاء و قلب) خود را به انواع آلودگیها مبتلا خواهد ساخت، مگر آن مقداری که خداوند او را حفظ فرموده باشد.

خلاصه بشری که بتواند خودش را از انواع خطا و گناه نگهدارد و پاکی فطرت نخستینش را حفظ کند، یافت نخواهد شد، حتی بسیاری از پیغمبران (البته خطای پیغمبران غیر از خطای دیگران است چنانچه ذکر می شود). و بنابراین خدای حکیم و رحیم، توبه را دوای دردهای معنوی و علاج امراض قلبی و پاک کننده انواع آلودگیها قرار داده است تا انسان پس از گرفتاری به گناه، به برکت توبه پاک شود و اهل نجات گردد.

خوشبخت کسی است که از این باب رحمت قدر دانی کرده واز آن استفاده نموده و از این موهبت الهی سپاسگزاری نماید. چنانچه بدبخت کسی است که این باب رحمت برایش فقط اتمام حجت شده باشد. یعنی روز قیامت در موقف حساب و پرسش از

اعمال هر گاه در مقام عذرخواهی بگوید: پروردگارا نادان و بیخبر بودم، اسیر شهوت و غضب بودم، گرفتار هوا و هوس بودم، در مقاومت باوساوس شیطان عاجز بودم، جواب تمام عذرهایش گفته شود: مگر نه باب توبه را برتو گشوده بودیم؟ آیاسخت گیری شده بود؟ آیا بالاتر از طاقت به توتکلیفی کرده بودم؟ آیا برای توبه شرائط سخت و بیرون از قدرت قرار داده بودیم؟[1].

در این مقام به چند مطلب مهم راجع به توبه اشاره می شود:

حقیقت توبه: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پشیمانی از گناه،توبه است»[2].

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «در توبه پشیمانی کفایت است»[3].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست بنده‌ای که گناهی کند پس پشیمان گردد، مگر اینکه خداوند او را می آمرزد پیش از آنکه از او طلب آمرزش کند»[4].

بنابراین، حقیقت توبه همان پشیمانی ازگناه است ازجهت زشتی آن نزد خداوند و اینکه خلاف رضای او است. مانند غلامی که کاری را بر خلاف رضای مولایش انجام دهد و غافل باشد که مولا او را می بیند. چون فهمید که او را می دیده البته سخت از کردار خود پشیمان می شود.

و مانند تاجری که معامله‌ای بکند و در آن سرمایهٔ خود را از دست بدهد و مقدار زیادی بدهکار گردد. چقدر از آن معامله پشیمان می شود، خصوصاً اگر دوست دانائی قبلاً او را از آن معامله نهی کرده بود.

و نیز مانند کسی که طبیب‌او را از خطر خوردن طعامی باخبر کرده بود و پس از خوردن و گرفتار شدن از کار خود چقدر پشیمان خواهد بود.

پشیمانی سبب ترک گناه است: البته هر چه ایمان به خدا و روز جزا و تصدیق خبرهای پیغمبر و امام بیشتر باشد، پشیمانی از گناه کرده شده بیشتر، و آتش درونی آن

۱ــ الهی ارحمنی اذا انقطعت حجتی و کل عن جوابك لسانی و طاش عند سؤالك ایای لبی (دعای ابو حمزه ثمالی).

۲ــ من الفاظ رسول الله الندامة توبة (جهاد وسائل باب ۸۱ ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۳ــ کفی بالندم توبة (کافی ج ۲ ص ۴۲۶).

۴ــ مامن عبد اذنب ذنباً فندم علیه الاغفرالله له قبل ان یستغفر (کافی ج ۲ ص ۴۲۷).

سخت‌تر خواهد بود. چنانچه لازمهٔ حسرت و ندامت بر گناه، عزم بر ترک آن در آینده است. به طوری که اگر بر ترک آن گناه تصمیم نداشته باشد، معلوم می شود حقیقتاً از آن گناه پشیمانی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که پشیمانی بر گناه سبب ترک آن می شود»[1].

و نیز از لوازم حسرت و ندامت بر گناه، سعی درتدارک آن است یعنی اگرآن گناه **حق الله** بوده، مانند ترک نماز و روزه، زکات و حج،پس‌قضای آنها را بجا آورد و اگر **حق الناس** بوده، اگر حق مالی است، آنرا به صاحبش برگرداند. اگر مرده است به ورثه‌اش بدهد واگر نمی شناسد از طرفش صدقه دهد[2]. و اگر حق عرضی است، حلال بودی بطلبد و طرف را ازخودش راضی کند و اگر حق قصاص یادیه‌است، خود را تسلیم او کند تا قصاص کند یا دیه بگیرد یا ببخشد، واگر حق حد باشد، مانند قذف، باید تسلیم صاحب حق شود تا بر او اقامهٔ حد شود یاعفوش کند.

اما گناهانی که خداوند حد بر آنها مقرر داشته، مانند زنا، واجب نیست که به آن نزد حاکم شرع اقرار کند تا بر او حد جاری نماید و همان پشیمانی از گناه و عزم بر ترک در آینده و سعی در استغفار کافی است. مانند گناهان کبیره‌ای که حدی برایش معین نشده، مانند استماع غناء و موسیقی.

ناگفته نماند؛ اگر در دنیا حد بر او جاری شود، در آخرت قطعاً عقابی ندارد و اگر بهمان توبه تنها قناعت کند، باید در قبولی توبه و سقوط عقاب، بین خوف و رجاء باشد.

و ظاهر آیات و روایات، پس از ندامت استغفار واجب است. یعنی از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند[3].

۱ــ ان الندم علی الشرید عوالی ترکه (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۲ــ شارح صیحفه در شرح دعای ۳۱ عند قوله علیه السلام اللهم وعلی التبعات ... می گوید هر گاه کسی دین خود را اداء نکند آیا در قیامت مستحق همان طلبکار است یا ورثه او سه قول است: طلبکار، آخرین وارث او ولو بالعموم کالامام علیه السلام، خداوند تعالی واصح قول اول است للروایة الصحیحة عن الصادق علیه السلام.

۳ــ و استغفروا الله (سوره ۲ آیه ۱۹۶) و قوله علیه السلام (لاکبیرة مع الاستغفار و قوله صلی

توبهٔ کامله: شخصی در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: **استغفرالله.** حضرت فرمود: مادرت عزا دارت گردد، آیا می دانی استغفار چیست؟ (چون استغفارش به زبان تنها بود و دلش از حقیقت آن خالی بود). پس فرمود: استغفار، درجهٔ بلند مقامان و صدرنشیان عالم اعلی است و در معنی استغفار شش چیز لازم است:

۱ــ پشیمانی و حسرت از کردار گذشته، ۲ــ عزم بر ترک آن برای همیشه، ۳ــ ادا کردن حقوق مردمان به طوری که هنگام مردن پاک باشد و (رحمت) خدا را ملاقات کند، در حالی که حق کسی بر عهده‌اش نباشد ٤ــ هر واجبی که ضایع کرده تدارک نماید ۵ــ آنچه گوشت بدنش از حرام روئیده، با حزن بر آخرت آبش کند تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت نودر بدنش پیدا شود ٦ــ زحمت عبادت را به بدن خود بچشاند چنانچه خوشی و شیرینی گناه را چشانیده است.

و هر گاه این شش چیز در تو پیدا شود آنگاه بگو **استغفرالله**[1].

وجوب توبه و فضیلت آن: توبهٔ از گناهان چه کبیره و چه صغیره، به اتفاق جمیع علماء و به حکم عقل واجب است. چنانچه محقق طوسی در تجرید الکلام و علامهٔ حلی در شرح آن فرموده‌اند که: به توبه دفع ضرر می‌شود و دفع ضرر هم عقلاً واجب است. پس توبه به حکم عقل واجب است و در قرآن مجید می فرماید «توبه کنید و به سوی خداوند رجوع کنید همهٔ شما، باشد که رستگار شوید[2]» و نیزمی فرماید: «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید توبه کنید و به خدا رجوع نمایید، توبهٔ خالص (تنها برای رضای خدا)، امید است پروردگار شما گناهانتان را تلافی فرماید»[3].

توبهٔ نصوح کدام است؟: مجلسی علیه الرحمه در شرح کافی در معنی توبه نصوح، چند وجه از مفسرین نقل نموده است:

الله علیه و آله دواء الذنوب الاستغفار وقوله علیه السلام ما اصر من استغفر و عن علی علیه السلام) العجب ممن یقنط و معه الممحاة قیل و ما الممحاة قال علیه السلام الاستغفار (وسائل کتاب الجهاد باب ۸۳ ج ۱۱ ص ۳۵٦).

۱ــ نهج البلاغه ـ وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۵ ج ۱۱ ص ۳٦۱.

۲ــ وتوبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون (سورهٔ نور آیه ۳۱).

۳ــ یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم (سورهٔ تحریم آیهٔ ۸).

۱ــ توبهٔ خالص و پاک برای رضای خدا. یعنی فقط به منظور مخالفت امر خدا از گناه پشیمان شده باشد نه از ترس دوزخ و طمع بهشت. و محقق طوسی (در تجرید الکلام) فرموده است: پشیمانی از گناهی برای ترس از دوزخ توبه نیست.

۲ــ توبهٔ اندرز بخش که مردم را بمانند خود تشویق کند. یعنی طوری توبه کند و گذشتهٔ خود را اصلاح نماید که هر گناهکاری آثار توبه او را ببیند، به توبه مایل شود و او هم اهل توبه بشود که در این حال به عمل خود دیگران را نصیحت کرده و به توبه کردن دلالت و راهنمائی نموده است. یا اینکه توبه اندرزکنندهٔ صاحبش باشد به اینکه از هرگناهی کنده شود و تا آخر عمر پیرامون هیچ گناهی نگردد.

۳ــ توبهٔ رفو کننده (از نصاحت به معنی خیاطت باشد). یعنی توبه‌ای که به وسیله آن هر چه از پرده دیانت پاره شده است، دوخته شود و توبه‌کننده را با اولیای خداو دوستان او بهم گرد آورد.

٤ــ نصوح، صفت توبه کننده باشد. یعنی توبه شخصی که نصیحت کننده خودش باشد به آن توبه. به این معنا که بر وجه کامل توبه کند که تمام آثار گناه را از دل ریشه کن سازد. به وسیلهٔ اینکه خود را در بوتهٔ ریاضت آب کند و تیرگی گناهان را از آن بزداید و به پرتو حسناتش بیاراید.

تا اینکه می فرماید: یکی از اکابر گفته در جلا دادن آینه تنها قطع نفس و دود سیاه بس نیست. بلکه باید آنرا صیقل داد تا آنچه سیاهی بر جرمش نشسته، پاک گردد. و دل هم به مانند آینه است به مجرد ترک گناه پاک نمی شود بلکه جرم گناهان گذشته را هم که بر آن نشسته، باید پاک کرد و به نور طاعتش روشن ساخت. زیرا چنانچه از هر گناهی که کرده می شود ـ تاریکی و تیرگی به دل می رسد. همچنین در هر عبادتی روشنائی و درخشندگی بدل می رسد. و بنابراین باید تاریکی هر گناهی را که به دل رسیده به نور عبادتی که ضد آن است پاک کرد.

شخص توبه کننده باید گناهان خود را مفصلاً در نظر گیرد و در برابر هر شری که از او سرزده، خیری که در برابر آن است به همان مقدار بجا آورد. مثلاً در برابر گناه گوش دادن به غنا و آلات لهو، استماع قرآن و حدیث و موعظه و مسائل دینی کند و در برابر مس خط قرآن مجید بدون طهارت، سعی در اکرام آن و تلاوتش نماید و در برابر مکث در حال جنابت، در مساجد اعتکاف کند و در برابر نظر کردن به حرام سعی در نظر کردن

به چیزهائی که نگریستن به آنها عبادت است نماید. مانند نظر کردن به خط قرآن مجید، و نظر به والدین از روی شفقت، و نظر به صلحاء از سلسله جلیلهٔ سادات و نظر به عترت و مانند اینها.

در حقوق مردم، پس از توبه، زیاد از مال خود صدقه بدهد و اگر غیبت بود پس از توبه، مدح و ثنای آن مؤمن را زیاد بگوید و صفات نیکش را آشکار سازد و خلاصه هر گناهی پس ازتوبهٔ از آن، عبادتی که ضد آن است بجا آورد چنانچه طبیعت جسمانی مرضها را به ضدش معالجه می کند. (پایان فرمایش مجلسی).

فضیلت توبه: ۱ــ محبوبیت نزد خداوند ــ در سورهٔ بقره می فرماید: «به درستی که خداوند بسیار توبه کنندگان را دوست می دارد»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند به توبهٔ بندهٔ مؤمن خود شاد می شود. چنانچه یکی از شما هنگام یافتن گمشده خود شاد می گردد»[2].

۲ــ تبدیل گناه به حسنه ــ به واسطهٔ توبه نه تنها تاریکی گناه برطرف می شود، بلکه به جایش نور طاعت جایگزین می شود. چنانچه در سورهٔ فرقان می فرماید: «و کسانی که با خدا معبود دیگری نخوانند و نفسی را که خداوند حرام فرموده نکشند جز به حق، و دزدی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد و عذابش دو چندان است در روز قیامت، و به خواری در آن جاودان بماند. جز آنکه توبه کند و بگرود و کار شایسته کند و آنانند که خدا بدکرداری‌هایشان را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است»[3].

۳ــ مورد ثنا و دعای ملک ــ در سورهٔ مؤمن می فرماید: «ملائکه‌ای که عرش خدای‌را به دوش بر می دارد و ملائکه‌ای که در گرد عرشند، همه به حمد و ستایش پروردگار خود تسبیح می گویند و برای کسانی که گرویده‌اند آمرزش می جویند و می گویند: پروردگارا رحمت و علمت همه چیز را فرا گرفته است، کسانی را که توبه کردند و از راه تو پیروی کردند بیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار ــ پروردگارا و

۱ــ ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (سورهٔ ۲ آیه ۲۲۲).
۲ــ ان الله یفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب کما یفرح احدکم بضالته اذا وجدها (اصول کافی).
۳ــ سورهٔ فرقان آیه ۶۸.

ایشان را به بهشت عدنی که بدانها وعده فرموده‌ای در آور باهر که شایسته باشد، از پدرانشان وهمسرانشان وفرزندانشان زیرا تو عزیز و حکیمی. و ایشان را از بد کرداری ها بر کنار دار و هر که را از بدکرداری ها در آنروز نگهداری به او مهر ورزیده‌ای و این است آن کامروائی بزرگ»[1].

۴ــ توبه کننده بهشتی است ــ در سورهٔ آل عمران می فرماید: «آن کسانی که گناه زشتی بجا آورند یا به خود ستم کنند، پس خدای را یاد کنند و طلب آمرزش نمایند از او برای گناهانشان و کیست آمرزندهٔ گناهان مگر خدا، و اصراری بر گناهی که کرده‌اند نداشته باشند در حالی که دانا باشند، ایشان جزایشان آمرزشی است از طرف پروردگارشان و بوستانهائی است که از زیر عمارت آنها جو یها جاری است، در حالی که همیشه و جاویدان در آنها خواهند بود و خوب است جزای کسانی که برای خدا کار کنند»[2].

۵ــ توبه سبب طول عمر و سعهٔ عیش و رفاهیت است.

در آیه ۳ سورهٔ هود می فرماید: «و طلب آمرزش کنید از پروردگار خودتان. پس به سوی او رجوع کنید که اگر به‌سوی او توبه نمودید، بر خوردار کند شما را برخورداری نیک تا آخر عمرهائی که برای شما مقدر شده است»[3].

از حضرت صادق علیه السلام مرو یست: «کسانی که به سبب گناهان، عمرشان کوتاه شده و می میرند، بیشترند از کسانی که باجل مقدرشان می میرند»[4].

و خلاصه چنانچه گناه عمر را کوتاه می کند، توبه عمر را دراز می نماید.

و در سورهٔ نوح می فرماید: «آمرزش طلبید از پرودگارتان، به درستی که او بسیار آمرزنده است. از آسمان برای شما ابر بسیار بارنده و پی در پی ریزنده بفرستد، و شما را به مالها و پسران مدد دهد»[5] یعنی اموال واولادتان را زیاد می گرداند.

۱ــ سورهٔ مؤمن آیات ۷ و ۸ و ۹.
۲ــ سورهٔ ۳ آیه ۱۴.
۳ــ وان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعاً حسنا الی اجل مسمی ... (سورهٔ هود آیه ۳).
۴ــ من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال (جلد ۱ سفینة البحار ص ۴۸۸).
۵ــ فقلت استغروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدراراً و یمددکم باموال و بنین... (سورهٔ ۷۱ آیه ۹ تا ۱۲).

۶ــ توبه سبب استجابت دعا است.

از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود: مردی خاندان خود را به کشتی سوار کرد و به دریا رفت کشتی آنها شکست واز کسانی که در کشتی بودند، جز همسر آن مرد، کسی نجات نیافت. آن زن بر تخته پاره‌ای از کشتی نشست و امواج او را به یکی از جزیره‌ها برد. در آن جزیره، مردی راهزن بود که همه کارهای ناشایسته را مرتکب شده بود و همه محرمات الهی را انجام داده بود چیزی ندانست جز آنکه آن زن را بالای سر خود ایستاده دید. سر به سوی او برداشت و گفت: آدمیزاده هستی یا پری؟ گفت: آدمیزاده‌ام. با او سخنی نگفت و میان دو رانش نشست به مانند شوهری با زن خود و چون قصد زنا با او کرد، آن زن به خود لرزید. راهزن گفت: چرا به خود می لرزی در پاسخش گفت: ازخدا می ترسم و اشاره به آسمان کرد. آن مرد گفت: تاکنون چنین کاری کرده‌ای؟ گفت: نه به عزت خدا سوگند.

مرد راهزن گفت: تواکنون چنین از خدا می ترسی با اینکه از این کار هیچ نکرده‌ای و من اکنون تورا به زور بر آن داشتم. به خدا که من سزاوارترم بدین ترس و هراس. پس پشیمان شد و آن زن را بدون اینکه مس کند، ترک کرد و به نزد خاندانش روانه شد وهمتی جز توبه از گناهانش و بازگشت به سوی خدا نداشت. در این میان که می رفت راهبی رهگذر به‌او برخورد و با هم می رفتند و گرمی آفتاب آنها را داغ کرده، راهب به آن جوان گفت: دعا کن تا خدا بر ما سایه اندازد، آفتاب ما را می سوزاند. جوان گفت: من برای خود نزد خدا حسنه‌ای نمی بینم تا دلیری کنم و ازاو چیزی بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو.گفت: بسیار خوب. و راهب شروع به دعا کرد و جوان آمین گفت. در آن حال ابری بر آنها سایه انداخت و زیر سایهٔ آن، مقدار زیادی روز راه رفتند تا راهشان جدا شد. آن جوان از یک راه رفت و راهب از راه دیگر به ناگاه آن ابر بالای سر جوان رفت. راهب گفت: تو از من بهتری برای تو دعا اجابت شد و برای من اجابت نشده داستان خود را به من بگو. او خبر آن زن را گزارش داد. به او گفت: آنچه گناه در گذشته کرده‌ای آمرزیده شده برای ترسی که در دلت افتاده باید بنگری که در آینده چونی[1].

۱ــ(اصول کافی ـ باب خوف و رجاء حدیث ۸ ج ۲ ص ۶۹).

۷ــ توبه مورد قبول و بشارت خداوند است.

در سورهٔ شوری می فرماید: «و او است خدائی که توبه را از بندگانش می پذیرد و از کارهای زشت در می گذرد و می داند آنچه را می کنید»[1].

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند عزوجل به داوودعلیه السلام فرمود: ای داوودگناه کاران را مژده ده‌و صدیقان را بیم ده. عرض کرد: چگونه به گنهکاران مژده و به صدیقان بیم دهم؟ فرمود: به گنه‌کاران مژده ده که من توبه را می پذیرم و از گناه در می گذرم و صدیقان را بیم ده که مبادا به کردار خود عجب کنند و خود بین شوند. زیرا هیچ بنده‌ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد»[2].

۸ــ گناه هر چه و هر قدر باشد به توبه پاک می شود.

در سورهٔ زمر می فرماید: «بگو ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی می فرماید: ای بندگان من، آنانکه بر نفسهای خود اسراف کرده‌اند یعنی گناهان را از حد گذرانیده‌اند از بخشش خدا نومید مشوید، به راستیکه خدا می آمرزد گناهان را همهٔ آنرا (چه کبیره چه صغیره اگر چه ازحد گذشته باشد). بدرستی که خدای تعالی آمرزند گناهان و مهربان بر بندگان است و رجوع نمائید از گناهان و بجد تمام به سوی پروردگارتان متوجه شوید (به وسیله اطاعت) و گردن نهید و منقاد شوید در آنچه به شما امر کند پیش از آنکه عذاب الهی شما را بیابد پس یاری داده نشوید»[3]. یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب یاری کند و در این آیه سخت تأکید در توبه وانابه شده است.

حضرت رضا علیه السلام از بعضی از اصحاب خود شنیدند که می گفت: خدا لعنت کند کسی را که با علی علیه السلام جنگید حضرت فرمود بگومگر کسیکه توبه کرد و اصلاح نمودحال خودرا، پس فرمود: گناه کسی که علی علیه السلام را یاری نکرد وپشیمان هم نشد، بزرگتر از گناه کسی که با علی علیه السلام جنگید وپشیمان شدوتوبه وانابه نمود[4].

از این حدیث دانسته می شود که اعظم گناهان، یعنی جنگ با امام و وصی

۱ــ وهوالذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوعن السیئات ویعلم ما تفعلون (سورهٔ شوری آیه ۲۵).

۲ــ اصول کافی باب العجب حدیث ۸ ج ۲ ص ۳۱۴.

۳ــ سورهٔ زمر آیه ۵۳.

۴ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۳۶ حدیث ۱۰ ج ۱۱ ص ۲۶۵.

پیغمبر هم به توبه قابل بخشش است[1].

۹ــ توبه به شکستن آن باطل نمی شود.

اگر شخص تائب عهد خود را با خدا شکست و باز گناه کرد، توبه سابقش باطل نمی شود بلکه واجب است از گناه تازه‌اش توبه کند. و خلاصه هر اندازه بر اثر غلبه هوا و شیطان توبه را بشکند، باز باید توبه نماید و آمرزیده خواهد شد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن که از آن توبه کرده، آمرزیده شده است. و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند. به‌خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند.

من گفتم: اگر پس از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه نمود؟ در پاسخ فرمود: ای محمد بن مسلم توپنداری که بندهٔ مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه‌کند، سپس خدا توبه‌اش رانپذیرد؟ گفتم: چند بار اینکار را کرده است گناه می کند و از خدا آمرزش می خواهد. فرمود: «آنچه مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا هم به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خداوند زیاد آمرزنده و مهربان است. توبه را می‌پذیرد و از بد کرداریها در می‌گذرد. مبادا تو مؤمنین را از رحمت خدا نومید سازی»[2].

ابو بصیر می گوید، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم؛ معنی توبهٔ نصوح چیست که خدا به آن امر فرموده است؟ فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز به آن باز نگردد. گفتم: کدام یک از ما است که باز نمی گردد؟ فرمود: «ای ابا محمد، به درستی که خدا از بندگانش آنرا دوست می دارد که زیاد فریب خورده و زیاد توبه‌کارند»[3].

و در حدیث دیگر فرمود: «و آنکه گناه از او سر نزده از آنکه گناه نموده و توبه

۱ــ کسی روز محشر نگردد خجل / که شبها بدرگه بردسوز دل
اگر هوشمندی زداور بخواه / شب توبه تقصیر روز گناه
اگر بنده‌ای دست حاجت برآر / وگر شرمسار آب حسرت ببار
نیامد بدین در کسی عذر خواه / که سیل ندامت نشستش گناه

۲ــ اصول کافی باب التوبه حدیث ٦.

۳ــ هو الذنب الذی لایعود فیه ابداً قلت و اینالم یعد فقال یا ابا محمد ان الله یحب من عباده المفتن التواب. (کافی ج ۲ ص ۴۳۲).

کرده برتر است»[1].

۱۰ــ باب توبه تا آخرین دم باز است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: آدم عرض کرد، پروردگارا، شیطان را بر من چیره ساختی و چون خون بر من روانش کردی. برای من هم چیزی مقرر فرما. در پاسخ فرمود: ای آدم برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندانت قصد گناهی کند، بر او نوشته نگردد و اگر کرد بر او یک گناه نوشته شود. و هر گاه قصد حسنه کند، برایش یک حسنه نوشته شود و اگر آنرا بکند برایش ده حسنه نوشته شود. عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا. فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامرزم. عرض کرد: پروردگارا؛ برایم بیفزا. فرمود: برای آنها توبه رامقررداشتم تا آنکه نفس به اینجا (گلوگاه) برسد. عرض کرد: پروردگارا، برای من بس است[2].

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس یک سال پیش از مرگ خود توبه کند، خدا توبه‌اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک سال بسیار است هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خداتوبه‌اش را می پذیرد: سپس فرمود: یک ماه بسیار است هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک هفته بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد. سپس فرمود: یکروز بسیار است هر کس پیش از دیدار آخرت (و ملک الموت) توبه کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد»[3].

مجلسی علیه الرحمه در این حدیث احتمال داده که بیان مراتب توبه از جهت قبول و کمال باشد. زیرا توبهٔ کامله که تیرگیهای گناه را از قلب پاک کرده و آنرا تدارک نماید و آینه قلب را به انواع تضرع ها و حسنات روشن سازد، غالباً در کمتر از یک سال حاصل نمی شود. و اگر یک سال نشد پس لااقل یک ماه و اگر آن هم نشد لااقل یک هفته و هکذا. و اما مراد از وقت معاینه که در اخبار ذکر شده به اینکه توبه در آنوقت

۱ــ وفی حدیث آخر و من لم یکن ذلك منه کان افضل (اصول کافی باب التوبه حدیث ۹ ج ۲ ص ۴۳۵).

۲ــ اصول کافی ج ۲ ص ۴۴۰.

۳ــ اصول کافی باب التوبه ج ۲ ص ۴۴۰.

فایده ندارد، شیخ بهائی در اربعین می فرماید: مراد دیدن ملک‌الموت است و ممکن است مراد علم به‌مرگ خود و قطع طمع از حیات باشد. مثل اینکه مرگ را می بینند. و یا اینکه مراد دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم‌السلام است. و بالجمله توبه هنگام یقین به مرگ، به اجماع علماء باطل و بی‌فایده و صریح قرآن مجید است که «و نیست توبه برای کسانی که گناهانی بـجا می آورند و از آنها توبه نمی کنند تا هنگامی که مرگشان برسد. آنگاه می گویند اینک توبه کردم و نیست توبه برای کسانی که با کفر می میرند. ایشانند که برایشان عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم»[1].

«جز این نیست که بر خدا حتم است قبول توبه و رجوع به مغفرت برای کسانی که گناه می کنند و به‌زودی توبه می نمایند و به اطاعت خدا بر می گردند. پس ایشانند که خداوند به مغفرت به ایشان رجوع می نماید و خداوند دانا و حکیم است»[2].

توبه واجب فوری است: شیخ بهائی علیه الرحمه در شرح اربعین فرمود: شکی در وجوب فوری توبه نیست. زیرا گناهان مانند سم های ضرر رسانندهٔ به بدن است. و چنانچه برخورندهٔ سم واجب است در معالجه شتاب کند تا بدنش هلاک نشود واز بین نرود، همچنین بر گنه کارواجب است ترک گناه و سرعت در توبهٔ از آن، تا دینش ضایع نگردد، و گنه کاری که در توبه مسامحه کند و به وقت دیگر تأخیر اندازد، بین دوخطر بزرگ خود را قرار داده است که اگر از یکی سالم بماند، به دیگری مبتلا خواهد شد.

اول ــ رسیدن مرگ ناگهانی به‌طوری که از خواب غفلت بیدار نشود، مگر مرگ خود را ناگهان ببیند، چنانچه در قرآن مجید می فرماید:[3] «آیا در امانند اهل قریه ها که

۱ــ سوره ٤ آیه ۲۲.

۲ــ سورهٔ ٤ آیه ۲۱. شیخ سعدی گوید:

کنون باید ای خفته بیدار بود — چو مرگ اندر آرد ز خوفت چه سود
کهولت که چشم است اشکی ببار — زبان در دهان است عذری بیار
نه پیوسته باشد روان در بدن — که همواره گردد زبان در دهن
کنون بایدت عذر تقصیر گفت — نه چون نفس ناطق ز گفتن بخفت
غنیمت شمر این گرامی نفس — که بیمرغ قیمت ندارد قفس
مکن عمر ضایع بافسوس و حیف — که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

۳ــ افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتاً و هم نائمون (سورهٔ ۷ آیه ۹۵).

مرگ ایشان را بگیرد، در حالی که خوابیده‌اند» که در آن حال باب توبه مسدود و یک ساعت مهلت می خواهند ولی اجابت نمی شود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «انفاق کنید از دارائی خود پیش از اینکه مرگ یکی از شما برسد و بگوید پروردگارا مرگ مرا به تأخیر انداز به مدت کمی تاتدارک گذشته کنم. و هیچگاه خداوند مرگ کسی را هنگام رسیدنش به تأخیر نخواهد انداخت»[1].

در تفسیر این آیه شریفه، گفته شده که شخص محتضر به ملک الموت می گوید: یک روز مرامهلت ده تا از گناهان خود توبه کنم و برای سفر آخرتم توشه ای تدارک کنم. می گوید: روزهای عمرت به سر آمد. گوید: یک ساعت مرامهلت ده. می گوید: ساعتهای عمرت تمام شد. پس باب توبه بر او بسته می شود و روح از بدنش خارج می گردد، با هزاران حسرت و ندامت بر عمر گذشته اش. و گاهی می شود که در آن حال، اصل ایمان هم به خطر می افتد[2].

دوم ــ آنکه به واسطه پاک نکردن آلودگی خود به گناه به وسیله توبه؛ تاریکی و تیرگی گناهان بر دل زیاد می شود، تا به حد **رین و طبع** می رسد که دیگر قابل پاک شدن نیست. زیر هر گناهی که شخص می کند، ظلمتی در دلش پیدا می شود، مانند نفسی که به آینه دمیده می شود. هر گاه ظلمت گناهان بر قلب زیاد شد رین (چرک) می شود. چنانچه بر اثر زیادتی بخار نفس بر آینه، آنرا زنگ می گیرد. و هر گاه رین قلب زیاد شد «طبع» می شود (یعنی مهر شده و بسته می گردد به طوری که هیچ حقی را نمی فهمد و نمی پذیرد) چنانچه بر اثر زیاد شدن زنگ آینه، آنرا جرم می گیرد به طوری که دیگر قابل صیقلی شدن نخواهد بود[3].

چنین قلبی در روایات، قلب منکوس و قلب اسود نامیده شده است.

۱ــ سورهٔ ٦۳ آیه ۱۰ و ۱۱.

۲ــ طریقی بدست آر و صلحی بجوی — شفیعی برانگیز و عذری بگوی
بیک لحظه صورت نبندد امان — چو پیمانه پر شد بدور زمان
فراشو چو بینی در صلح باز — که ناگه در توبه گردد فراز
برو گرد ذلت ز دامن بشوی — که ناگه زبالا ببندند جوی
۳ــ گر آئینه از آه گردد سیاه — شود روشن آئینهٔ دل ز آه
بترس از گناهان خویش این نفس — که روز قیامت نترسی ز کس

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ چیز برای قلب زیانبخش تر از گناه نیست. هر آینه قلب در ظلمت گناهی واقع می‌شود، پس آن ظلمت با او است تا آن تاریکی تمام قلبش را می گیرد تا اینکه بالایش پائین می‌شود (و ارونه واز حق منحرف می گردد)[1].

و در روایت دیگر[2] که می‌فرماید: **لم یرجع صاحبه الی خیراً بداً**، صاحبش دیگر به خیر بر نمی گردد، دلالت می کند که صاحب چنین قلبی ازگناهان خود دست بر نمی دارد واز آن توبه‌نمی کند، و اگر به زبانش بگوید توبه کردم،حرفی است که به زبانش جاری می‌شود و دلش با آن همراه نیست و حقیقتی در کار نیست و اثری برای آن نخواهد بود. چنانچه اگر شخصی به زبان بگوید لباسم راشستم، هیچگاه با این حرف لباسش پاک نمی گردد. و گاهی چنین شخصی به قدری در امر دین بی مبالات می‌شود که اصل ایمانش در خطر و بالأخره عاقبت به شر می گردد[3].

مراتب توبه: توبه که به معنی بازگشت به پروردگار است، به حسب توبه کاران، چند قسم است:

۱ــ باز گشت از کفر به ایمان و از شک و تردید به یقین و اطمینان، و همچنین رجوع ازهر عقیدهٔ باطلی به سوی حق.

۲ــ بازگشت از معصیت، چه صغیره و چه کبیره به سوی اطاعت واز مخالفت به موافقت.

۳ــ بازگشت ازقصور یا تقصیر از معرفت حضرت آفریدگار و انجام وظائف بندگی آنطوری که سزاوار او است، به سوی سعی در آنها و بازگشت ازغفلت ازیاد او، به سوی کثرت ذکر او، و بازگشت از بعد به قرب، و از جفاکاری به وفاداری، و باید دانست که توبهٔ معصومین یعنی پیغمبران و امامان علیهم الصلاة و السلام از قسم سوم و چهارم است.

۱ــ ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله.

۲ــ تمام روایت و ترجمه آن در صفحه ۱۶ جلد اول همین کتاب چاپ شده است.

۳ــ ثم کان عاقبة الذین اساؤالسوأی ان کذبوا بآیات الله... (سورهٔ روم آیه ۹).

۴ــ از این بیان، لزوم توبه برای تمام افراد بشر حتی خوبان دانسته می شود. زیرا آنهائی که هیچ آلودگی به گناه نداشته باشند، در همان مقام معرفت و حال عبادت که هستند، یقیناً بالا تر از آن، مقام و حالی خواهد بود که مقام و حال فعلی نسبت به آن ذنب (گناه) است و همچنین در هر حالی از ذکر و حدی از قرب هم که باشند، باز بالا تر از آن، مقامی است که باید خود را به آن برسانند.

بالجمله هر کس در هر حدی از معرفت و عبودیت و شکر گزاری که باشد، یقیناً آنطوری که سزاوار حضرت رب العالمین است نخواهد بود. چنانچه سرور کائنات و نخستین شخص عالم آفرینش یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنطوری که سزاوار شناختنی،تورا نشناختیم وآنطوری که سزاوارپرستشی تورانپرستیدیم»[1].

بنده همان به که زتقصیر خویش — عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که بجای آورد

لذا باید ازحال خود و عبادت و شکر خود شرمسار بود و در مقام کوشش به رسیدن به حال ومقام بالا تری بود. خصوصاً پس از اشتغال به ضروریات عالم طبیعت و التذاذ به لذات مباحه مادی که در آن حال، حالت استغراق در ذکر، میسر نیست.

غرض از بیان این مطلب، توجیه استغفار و توبهٔ معصومین بود که مبادا در نظر بعضی ها موجب شبهه گردد. وقتی که می شنوند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم[2]، توبهٔ از قسم چهارم است نه از خطا و ترک اولی. چون وجود مقدسش از هر پلیدی پاک و به تعبیر دیگر پاک شدهٔ خدائی است.

کیفیت توبه کامله و مستحبات آن: چنانچه قبلاً گفته شد؛ حقیقت توبه، همان حسرت و پشیمانی قلبی و به درد آمدن دل است از گناهی که کرده. و هر اندازه، اندوه دل بیشتر باشد، توبه‌اش به قبول نزدیکتر است و آن هم تابع بزرگ دانستن گناه است. زیرا گناه را هر چه بزرگتر ببیند بر پشیمانیش افزوده می شود. مانند کسی که در اثر مسامحه، زندگی و سرمایه‌اش آتش بگیرد. بدیهی است هر چه دارائیش در خطر سوختن بیشتر باشد، اندوه بر مسامحه‌اش زیادتر خواهد بود. خصوصاً اگر آتشی باشد که خاموش

۱ــ ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك.

۲ــ و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۸).

کردنش دشوار باشد واگر خودش را هم در خطر سوختن ببیند. به طوری که راه فراری نباشد و فریادرسی نیابد حالش معلوم است.

همچنین شخص گنهکار باید بداند که آتشی برای خود افروخته که از آن فرار نتوان کرد، و هیچ آفریده‌ای هم خاموشش نتواند کرد. زیرا آتشی است که از قهر و غضب خداوند قهار پیدا شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «این عقوبتهائی است که آسمانها و زمین در برابرش نمی‌توانند پایداری کنند»[1] و سوزش آن هم مانند سوزش آتش دنیا نیست.

ازرسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: هر گاه یک نفر را از دوزخ بیرون آورند و در آتش تنور دنیا افکنند، خواب راحتی می کند.

فریاد از آتشی که تنور آتشین دنیوی نسبت به آن آسایشگاه است.

شکنجه‌های طاقت‌فرسا: دیگر آنکه گنهکار نباید بکوچکی گناه خود بنگرد، بلکه باید به بزرگی خدائی که معصیتش را کرده است، نظر کند و بداند که قهر او شدید[2] و عذاب او سخت است به طوری که آسمانها و زمین طاقت آنرا ندارند.

در سورهٔ مزمل می‌فرماید:[3] «به درستی که نزد ما است در آخرت برای دشمنان، بنده‌های گران و غلها از آتش نیران که بدان مقید شوند و هرگز از ایشان منفک نشود. و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند و خوردنی با صفت گلو گرفتن که در حلق ایشان گرفته شود، نه فرو رود و نه بیرون آید به جهت خشونت و شدت کراهت و آن ضریع وزقوم و غسلین و غساق است که در آیات دیگر بیان شده و عذابی دردناک غیر ازاین عذابها که آنرا جز خدا کسی نداند»[4].

آیات قرآن در بیان شدت و سختی قهر خداوند بسیار است. و خلاصه شخص گنه‌کار باید سخت پشیمان و پریشان باشد و نالان و گریان بسوزد و بگدازد و تا به پاک شدن خود یقین نکند، آرام و قرار نگیرد و آن یقین هم پیدا نمی شود، مگر هنگام مرگ که

۱ــ و هذا ما لا تقوم له السموات والارض ... (دعای کمیل).

۲ــ ان بطش ربك لشديد (سورة البروج آیه ۱۲).

۳ــ ان لدينا انكالا و جحيما وطعاماً ذا غصة و عذاباً اليماً (سورة المزمل آیه ۱۲ و ۱۳)

۴ــ تفسیر منهج الصادقین.

ملائکه رحمت او را بشارت دهند.

عجب آن است که همان سوز و گداز و ناله و فریادش خاموش کنندهٔ آتشها و پاک کنندهٔ چرکها وروشن کنندهٔ تاریکیهای گناهانش می شود. به طوری که حالش مانند پیش از گناهش می شود. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توبه کنندهٔ ازگناه، مثل کسی است که گناه نکرده است»[1] بلکه گاهی بهتر از پیش می شود. یعنی در اثر ادامهٔ آن سوزش دل و سعی در اصلاح حال، چنان با پروردگارش نزدیک می شود که محبوب او می گردد[2]. ازاینجا است که امام سجاد علیه السلام عرض می کند: «خدایا توفیق توبه‌ای ده که مرا به مقام محبت تو رساند[3]. و مرا به درجهٔ توبهٔ به سوی خودت برسان»[4].

زیادتی پشیمانی ــ توبهٔ انبیاء: پس از اینکه دانسته شد که حقیقت توبه، همان پشیمانی قلبی است و اثر توبه در از بین بردن گناه به اعتبار کمی و زیادتی ندامت است. باید در زیاد شدن آن کوشید و بهترین وسیله برای زیادتی آن، تدبر در آیات قرآن مجید است. خصوصاً آیاتی که در بارهٔ پیغمبران گذشته، مانند حضرت داود علیه السلام و یونس علیه السلام و ایوب علیه السلام وارد گردیده است. با التفات اینجهت که گناه ایشان مانند گناه سایرین نیست، بلکه مناسب مقام خودشان می باشد. چنانچه درپیش اشاره شد و همچنین یادآور شدن داستانهائی که از بعضی از توبه کنندگان نقل گردیده است و در خاتمه کتاب به پاره‌ای از آنها اشاره می شود.

تکمیل توبه ــ روزه، غسل، نماز: پس از پیدا شدن حالت توبه،چند عمل سزاوار است:

۱ــ سه روز روزه گرفتن ـ حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «توبهٔ نصوح که خداوند به آن امر فرموده، روزه گرفتن روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه است»[5].

۱ــ التائب من الذنب كمن لاذنب له. (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۵).

۲ــ ان الله يحب التوابين (سوره ۲ آیه ۲۲۲).

۳ــ و اوجب لی توبة توجب لی محبتك (صحيفة سجاديه).

۴ــ وانقلنی الی درجة التوبة اليك (دعای ابو حمزهٔ ثمالی).

۵ــ عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل توبوا الی الله توبة نصوحاً قال علیه السلام هوصوم الاربعاء و الخميس و الجمعه (جهاد وسائل باب ۸۶ ج ۱۱ ص ۳۶۲).

۲ــ غسل توبه، چنانچه در سرگرمی به آلات موسیقی ذکر شد که حضرت رضا علیه السلام به کسی که می خواست از گناه استماع غناء توبه کند، فرمود: «برخیز و غسل کن»[1].

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «نیست بنده‌ای که گناهی کند هر چه و هر اندازه که باشد سپس پشیمان شود و توبه کند، مگر اینکه خداوند به مغفرت و آمرزش به او رجوع می‌فرماید». سپس فرمود (به آن شخصی که می‌خواست توبه کند) «برخیز و غسل کن و برای خدا سجده نما»[2].

۳ــ خواندن دو یا چهار رکعت نماز ـ حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر بنده‌ای که گناهی کرد، پس برخیزد و تحصیل طهارت کند (وضو بگیرد) و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند طلب آمرزش نماید، بر خدا است که توبه‌اش را بپذیرد. چون خودش فرموده است: هر کس که کار زشتی کند یا به خودش ستم نماید، پس استغفار کند، خدای را آمرزنده و رحمت کننده می‌یابد»[3].

در کتاب اقبال در باب اعمال ماه ذیقعده نقل نموده که در روز یکشنبه ماه ذیقعده، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «ای مردم کیست از شما که بخواهد توبه کند؟ گفتند: همهٔ ما می‌خواهیم توبه کنیم. پس فرمود: غسل بکنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید، در هر رکعت پس از حمد، سورهٔ قل هو الله را سه مرتبه و معوذتین را یکمرتبه بخوانید. پس هفتاد مرتبه استغفار کنید و آخرش بگوئید: **لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم** و دعای مختصری هم پس از آن یادشان داد که بخوانند[4].

سپس فرمود: «هر کس از امت من این عمل را بجا آورد از آسمان ندا کرده می‌شود که توبه‌ات پذیرفته و گناهانت آمرزیده شد. وملکی از عرش می‌گوید: برکت خدا بر تو و اهل و اولادت باد. و ملک دیگری گوید: خصماء تو در قیامت از تو راضی

۱ــ به صفحهٔ ۲۹۸ جلد اول و پاورقی آن مراجعه شود.

۲ــ ... انه‌لیس من عبد عمل ذنباً کائناً ما کان و بالغاً ما بلغ ثم تاب الا تاب الله علیه فقم الساعة و اغتسل و خر للّه ساجداً (طهارت مستدرك الوسائل باب ۱۲).

۳ــ وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۸ ج ۱۱ ص ۳۶۳.

۴ــ یا عزیز یا غفار اغفرلی ذنوبی وذنوب جمیع المؤمنین و المؤمنات فانه لایغفر الذنوب الا انت.

خواهند شد. ملک دیگر گوید: ای بندهٔ با ایمان، قبرت فراخ و روشن خواهد بود. ملک دیگر گوید: پدر و مادرت از تو راضی شدند و به واسطهٔ عمل تو رحمت و مغفرت الهی شامل آنها و ذریه‌ات گردید و خودت در فراخی روزی در دنیاو آخرت خواهی بود. وجبرئیل گوید: هنگام مرگت با عزرائیل می‌آیم و سفارشت را خواهم کرد که جانت به آسانی گرفته شود».

اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر کسی این عمل را درغیر این ماه (یعنی اوقات دیگر) بجا آورد، چگونه است؟ فرمود: مثل همان است که بیان کردم وجز این نیست که این کلمات را جبرئیل در شب معراج به من یاد داد».

استغفار، تکرار توبه، سحر خیزی: ۴ــ استغفار و خواندن دعاهای توبه‌ای که از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد گردیده است. خصوصاً دعاهای صحیفه سجادیه، بالأخص دعای ۳۱ که در توبه است و همچنین مناجات خمسة عشر، بالأخص مناجات یک که مناجات تائبین است. و باید هنگام خواندن، معانی آنها رامتذکر باشد و سعی کند که حالش با گفتارش یکی باشد.

۵ــ تکرار توبه و استغفار ـ حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز یک صدمرتبه به سوی خداوند توبه می کرد و از او آمرزش می خواست، بدون اینکه گناهی از او سر زده باشد»[1].

و نیز می‌فرماید: «هر گاه بنده‌ای زیاد آمرزش جوید، نامهٔ عملش بالا می رود در حالی که می درخشد»[2].

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «مثل استغفار چون برگی است بر درختی که بجنبد و پیاپی فرو ریزد. و کسی که ازگناهی استغفارکند در حالی که از آن دست بر نداشته و آنرا بجا بیاورد چون مسخره کنندهٔ پروردگار خود باشد»[3].

امام صادق علیه السلام فرمود: «که رسول خدا صلی الله علیه و آله ازهیچ مجلسی

۱ــ کان ص یتوب الی الله و یستغفره فی کل یوم ولیلة مأة مرة من غیر ذنب (جهاد وسائل باب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۶۸).

۲ــ کافی کتاب دعاء باب استغفارج ۲ ص ۵۰۴.

۳ ــ کافی کتاب دعاء باب استغفارج ۲ ص ۵۰۴.

بر نمی خاست، گرچه کوتاه بود، تا بیست و پنج بار استغفار نکند»[1]. و در حدیث دیگر است: آن حضرت هر روز هفتاد مرتبه می گفت: استغفرالله. وهفتاد بار می گفت: اتوب الی الله.سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هر که را زحمتی یا فشاری یا تنگی روی دهد، پس سی هزار بار بگوید: استغفرالله و اتوب الیه، حتماً خداوند برایش فرج خواهد فرمود. راوی گوید: این خبر صحیح و تجربه شده است.

۶ــ اختیار کردن وقت سحر برای استغفار ـ هر چند در هر وقتی که حالت توبه و دعا باشد، استغفار در آن وقت مطلوب ونافع است. لیکن سحر که ثلث آخر شب است تا طلوع فجر، اثر خاصی در پاک شدن از گناهان دارد. و در چند جای قرآن مجید به آن امر فرموده است. و استغفار کنندگان در سحر را مورد ثنای خود قرار داده وآنرا صفات اهل تقوا، و بهشتیان می شمارد. از آن جمله می فرماید: «در دنیا اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرها استغفار می کردند»[2]. و همچنین می فرماید: «استغفار کنندگان درسحرگاهان بودند»[3].

شو قلیل النوم مما یهجعون — باش در اسحار از یستغفرون

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند بخواهد بر اهل زمین بلائی بفرستد، می فرماید: اگر نبودند آنهائی که برای جلال من دوستی می کنند و مساجد مرا آباد می کنند و در سحرها استغفار می کنند، هر آینه عذاب را نازل می کردم»[4]. لقمان به فرزندش فرمود: «فرزندم، خروس از تو داناتر نباشد که سحر را برمی خیزد و آمرزش می جوید و تو خواب باشی»[5].

بانک برداشته مرغ سحری — کرده بر خفته دلان پرده دری
هیچ از جای نمی خیزی تو — الله الله چه گران خیزی تو

۱ــ کافی کتاب دعاء باب استغفار ج۲ ص ۵۰۴.
۲ــ کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحارهم یستغفرون (سورهٔ ۵۱ آیه ۱۸).
۳ــ و المستغفرین بالاسحار (سورهٔ ۳ آیه ۱۵)
۴ــ وسائل الشیعه کتاب الجهاد ب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۷۵.
۵ــ یابنی لایکون الدیك اکیس منك یقوم فی وقت السحر و یستغفر و انت نائم (مستدرك وسائل فی وصایا لقمان علیه السلام).

و اخبار در فضیلت سحر و اعمال آن بسیار است.

در قنوت وتر، هفتاد بار گفتن استغفرالله، و سیصد باز گفتن العفو، مستحب است. مقام محمود که خداوند به رسولش داده و آرزوی هر مؤمنی رسیدن به آن است، به واسطه سحر خیزی آن حضرت بود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید[1]. و خلاصه هر کس به هر مقام و درجه ای رسیده است، عادت به سحر خیزی داشته:

هر آنکو کز حقیقت بوی دارد — به بیداری شب او خوی دارد
بر آر از سینهٔ پر خون دمی پاک — که بسیاری دمد صبح و تو درخاک
بگیر آن حلقه را در وقت شبگیر — دل شوریده را برکش به زنجیر
و یا بند از دل دیوانه برگیر — خوشی فریاد مشتقانه برگیر
چنین شب گر کند یزدان میسر — ز دنیا و آنچه در دنیا است بهتر

بازگشت به فهرست

بخش دوم

حکایتهای بیدار کننده

از آنجائی که در نقل داستانهای اهل ایمان و تقوا در بیداری و آگاهی دل تأثیر خاصی است، به طوری که شنونده را به عمل وا می دارد، در این مقام چند داستان از اهل توبه و سپس داستانهائی که مؤید و شاهد است بر بعضی مطالب مندرجه در این کتاب، نقل می گردد. امید است خوانندگان عزیز از خواندن آنها بهره‌مند شوند.

«۱»

در کتاب مصابیح القلوب سبزاوری است که چون آیهٔ تحریم خمر فرود آمد، منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد: کسی نباید خمر خورد. روزی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوچه ای مرور می فرمود و مرد مسلمانی که شیشه شراب به دست داشت، وارد آن کوچه شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که می آید، سخت ترسید، گفت: خدایا توبه کردم که دیگر خمر نخورم، مرا رسوا نکن. چون نزدیک به آن حضرت شد، فرمود: در این شیشه چیست؟ گفت: سرکه است. آنحضرت دست پیش داشت فرمود: قدری در دست من بریز. پس ریخت، دید سرکه است. آن مرد

۱ــ و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاماً محموداً (سوره ۱۷ آیه ۸۷)

گریست و گفت: یا رسول الله، قسم به خدا که سرکه نبود بلکه خمر بود ولی توبه کردم و ازخدا خواستم که مرا رسوانکند، چنین شد. آنحضرت فرمود: چنین است هر که توبه کند، خداوند سیئات او را به حسنات مبدل می فرماید «**اولئك يبدالله سيئاتهم حسنات**».

«۲»

و در کافی باب وقت التوبه، حدیث ٤ روایت نموده از معاویة بن وهب که گفت: ما به مکه می رفتیم و به همراه ما شیخی بود خدا پرست. لیکن مذهب شیعه را فرا نگرفته بود و در راه، نماز راتمام می خواند (به مذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می دانند) و برادرزاده اش که همراهش بود شیعی مذهب بود. آن شیخ بیمار شد و من به برادر زاده گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود پیشنهاد می کردی شاید خدا او رانجات دهد. و همه همراهان گفتند بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد. برادر زاده اش تاب نیاورد و به او گفت: عموجان راستی که مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند به جز چند نفر، و علی بن ابیطالب علیه السلام، مانند خود رسول خدا حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق اطاعت از آن او بود. گوید: آن شیخ آهی کشید و ناله ای زد وگفت: من هم بر همین عقیده ام و جانش بر آمد و ما شرفیاب خدمت امام صادق علیه السلام شدیم و علی بن سری این گزارش را به امام صادق علیه السلام داد. در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت. علی بن سری گفت: چگونه بهشتی است و حال آنکه از مذهب شیعه هیچ سابقه نداشت جز در همان ساعت مرگش. فرمود: دیگر از او چه می خواهید، به خدا سوگند به بهشت در آمده است. از این داستان دانسته شد که وقت توبه و رجوع به حق تا نفس آخر باقی است (البته پیش از آنکه یقین به مرگ کند چنانچه گذشت).

«۳»

در جلد ۱۵ بحار الانوار، باب الخوف و الرجاء، صفحه ۱۱۷، از حضرت علی بن الحسین زین العابدین روایت کرده که فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود کفن دزد، همسایه اش مریض شد و ترسید بمیرد. کفن دزد را طلبید و به او گفت: چگونه همسایه ای بودم؟ کفن دزد گفت: نیکو همسایه ای بودی. گفت: مرا بتو حاجتی است. گفت: انجام خواهم داد. پس دو کفن حاضر کرد و گفت هر کدام که بهتر باشد، بردار برای خودت تا مرا در کفن دیگر بپوشانند و چون مرا دفن کردند، قبر مرا نشکاف و مرا

برهنه مساز. کفن دزد نپذیرفت تا اینکه به سبب اصرار همسایه کفن نیکوتر را برداشت و رفت و چون همسایه مرد و دفنش کردند، کفن دزد گفت: مرده که شعوری ندارد تا بفهمد من خلف وعده با او کرده ام، می روم و کفن او را می دزدم، پس قبرش راشکافت و چون خواست او را برهنه کند صیحهٔ سختی شنید که می گوید: نکن. پس ترسید و او را برهنه نکرد و قبرش را پوشانید تا هنگام مردنش به فرزندانش گفت: چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند: نیکو پدری بودی. گفت: مرا به شما حاجتی است. گفتند: انجام خواهیم داد. گفت: هرگاه مردم بدنم را آتش زنید و چون خاکستر شدم، خاکسترم را به باد دهید، نصفی به سمت دریا ونصفی به سمت صحرا. قبول کردند و چون مرد، چنین کردند. پس خدای تعالی خاکسترهای متفرقه بدن او را جمع نمود و زنده اش کرد و فرمود: چه سبب شد که چنین وصیتی کردی؟ عرض کرد: به عزتت قسم ترس ازعذاب تو مرا بر این وصیت داشت. پس فرمود: منهم تورا بخشیدم و ترس تورا به امن مبدل کردم و طلبکارانت را راضی خواهم کرد. از این حکایت دانسته می شود که هرگاه گنه کار از گناهش پشیمان شود و ازعذاب خداوند ترسناک باشد، خداوند هم اورا خواهد آمرزید و خصماء اورا راضی خواهد فرمود.

«٤»

در کتاب الروضة من الکافی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که گرد دنیا نگشته بود، و به هیچ چیز آن دست نیالوده بود. شیطان صدائی داد که همه لشگریانش گردش جمع شدند، گفت: کیست از شما که بتواند این مرد را فریب دهد؟ یکی گفت: او را به من واگذار. شیطان گفت: از چه راهی او را گمراه می کنی؟ گفت: از راه زنها شیطان گفت: تو مرد او نیستی، او زنها رانیازموده و مزه آنها را نچشیده. شیطانک دیگری گفت: او را از راه می خواری و خوشگذرانی گمراه می کنم. شیطان گفت: تو هم مرد آن نیستی. زیرا او توجهی به این امور ندارد. شیطانک دیگر گفت: ازراه کردار نیک و عمل خیر او را گمراه می سازم. شیطان گفت: تو مرد او هستی. آن شیطانک به جائی که آن مرد عابد مشغول عبادت بود، رفت و در برابر او ایستاد ونماز خواند. عابد خواب می رفت، شیطانک خواب نمی رفت و مشغول نماز بود. آن مرد خسته می شد و استراحت می کرد، آن شیطان آسودگی نداشت وپیاپی عبادت میکرد. آن مرد عابد، نزد او رفت، خود را نزد او کم ارزش دید و کارخود را کوچک شمرد و به او گفت: ای بندهٔ خدا، با کدام چیز بر این همه نماز خواندن نیرو گرفتی؟ شیطانک به او

پاسخی نداد. سپس پرسش خود را باز گفت و باز هم پاسخی نداد. بار سوم از او پرسید، این بار در پاسخ او گفت: ای بنده خدا راستی که من یک گناهی کردم و از آن توبه نمودم و هر گاه آن گناه به یادم آید، بر نماز نیرومند شوم. گفت: به من بگو، چه گناهی کرده ای تا منهم بکنم تا بر نماز نیرومند شوم؟ گفت: به شهر برو و از فاحشه معروفه ای به نام فلان پرسش کن و دو درهم به او بده و از او کام بگیر. گفت: من از کجا دو درهم بیاورم، من نمی دانم دو درهم چیست؟ شیطانک اززیر پای خود، دو درهم برگرفت و به او داد و او هم برخاست با همان ردائیکه برسرداشت، به‌شهردرآمد و ازخانه فلان فاحشه پرسش می کرد. مردم او را به خانهٔ او رهبری کردند و پنداشتند که آمده او را پند بدهد. عابد نزد آن فاحشه رسید و دو درهم را بر او انداخت و گفت برخیز و آماده باش. او برخاست و به خانه اندر شد و به عابد گفت: بفرمائید. و به او گفت: تو سر و وضعی داری که به این وضع تو، کسی نزد فاحشه ای مانند من نمی آید. گزارش حال خود را به‌من بده. او منظور خود را به او گزارش داد و آن زن گفت: ای بندهٔ خدا راستی ترک گناه، ازتوبه کردن آسانتر است و چنان نیست که هر کس گناه کرد و دنبال توبه رفت، آنرا دریابد و بدان موفق شود. همانا سزا است که این رهنمای توشیطانی باشد که برای تو مسجم شده، توبه جای خود برگرد که چیزی در آنجا نبینی.

آن عابد برگشت و آن زن هم همان شب مرد. چون بامداد شد، بر در خانه اش نوشته شده بود: «بر سر جنازه فلانه حاضر شوید که او از اهل بهشت است» مردم همه در شک افتادند و تا سه روز درنگ کردند و او را به خاک نسپردند، برای آنکه در بارهٔ او تردید داشتند. و خدای عزوجل به یکی از پیغمبران خود که من آنراجزموسی بن عمران علیه السلام نمی دانم، وحی کرد که برو بالای سرفلانه و بر او نماز بخوان و به مردم بفرما تا بر او نماز بخوانند زیرا من او راآمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم. برای اینکه فلان بندهٔ مرا از گناه کردن من باز داشت.

«۵»

در تفسیر صافی، سوره آل عمران، روایت کرده از معاذبن جبل که وارد شد بر رسول خدا در حالی که گریان بود. و سلام کرد و رسول خدا او را جواب داد وفرمود: چه چیز تورا به گریه آورده؟ گفت: یا رسول الله، بیرون خانه جوانی است خوش صورت که بر جوانی خود مانند زن بچه مرده می گرید و می خواهد برحضرتت وارد شود. پس رسول ـ

خدا فرمود: او را حاضر کن. پس معاذ جوان را وارد کرد و سلام نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جواب داد و فرمود: ای جوان چه چیز تو را به گریه آورده؟ گفت: چگونه نگریم و حال آنکه گناهان زیادی بجا آورده‌ام که اگر خدای من مرا به پاره‌ئی از آنها مؤاخذه کند، مرا به آتش جهنم می سوزاند. و می دانم که مرا مؤاخذه خواهد کرد به آنها و مرا نخواهد آمرزید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شریک برای خدا قرار داده‌ای؟ گفت: پناه به خدا می برم ازاینکه شریک برای او قائل شده باشم. پس فرمود: آیا کسی را بدون حق کشته ای؟ گفت: نه. پس آنحضرت فرمود: خدا می آمرزد گناهان‌توراهرچندمانند کوههای محکم باشد.

جوان گفت: گناهانم بزرگتر از کوههای سخت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می آمرزد گناهان‌تورا، هر چند در سنگینی مانند زمینهای هفتگانه و دریاها و رملها و درختها و آنچه در آنها است ازخلق بوده باشد.

جوان گفت: گناهانم از همه اینها بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می آمرزد خدا گناهانت را هر چند به مانند آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد.

جوان گفت: ازاینها هم بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخص غضبناکی به اونظر کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان، گناهان تو بزرگتر است یا پروردگارت؟ پس جوان به سجده افتاد وگفت: منزه‌است پروردگار من، چیزی ازخدای من بزرگتر نیست و خدای من‌از هر بزرگی بزرگتر است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می آمرزد گناهان بزرگ رامگر خدای بزرگ؟ جوان گفت: نه به خدا قسم یا رسول الله. پس ساکت شد.

پس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای جوان آیا خبر می دهی مرا به یکی از گناهانت؟ جوان گفت: بلی من هفت سال نبش قبر می کردم و مردگان را برهنه می ساختم و کفنهای آنها را بیرون می آوردم و می فروختم. پس دخترکی از بعض انصارمردوچون اورا در قبرش دفن کردند، در شب، قبر او را شکافتم و کفنهای او را بیرون آوردم و چون خواستم برگردم شیطان مرا فریب داد و بدن آن دختر را برایم جلوه داد، تا اینکه با او زنا کردم. و چون خواستم برگردم ناله ای از پشت سرم شنیدم که می گفت: ای جوان وای بر تو از مجازات

روز قیامت، مرا عریان ساختی و جنب کردی، پس وای بر تو از آتش الهی. پس گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) گمان نمی کنم بوی بهشت را بشنوم شما مرا چگونه می بینید؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله‌فرمود: ای فاسق دور شو از من،می‌ترسم از آتش تو بسوزم چقدر نزدیک به آتشی. واین جمله را تکرار فرمود تا جوان ازنزد آنحضرت خارج شد. پس توشه ای از شهر برداشت و به کوههای مدینه رفت و دستهای خود را به گردنش غل نموده و در ناله هایش مـی گفت: بنده ذلیل توام گناهکارم واز کردارخودپشیمانم ونزد پیغمبرت رفتم و مرا رد کرد و ترسم را زیادتر ساخت. تو را به بزرگیت قسم می دهم مرا رد مفرما و ازرحمتت محروم مساز.و در این حال چهل شبانه روز بود به طوری که جانوران برایش گریان می شدند. پس از چهل روز گفت: خدایا بامن چه کردی؟ اگر مرا آمرزیدی پس به رسولت خبر ده واگر نیامرزیدی و می خواهی مرا عذاب کنی، پس زودتر مرا به آتش بسوزان یا به عقوبت دیگری مبتلا فرما ومرا از رسوائی قیامت‌نجات‌ده.پس خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله این آیات را نازل فرمود:

«و آنانکه هر گاه گناه بسیار زشتی کنند، یا به خود ستم کنند به اینکه گناه بزرگتری بجا آورند،یاد کنند خدا را یا عذاب او را. پس پشیمان از گناهان خود شده توبه کنند و از خدا طلب آمرزش کنند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خدا و بر گناه خود هم مصر نباشنـد در حالی که به آن دانا باشند. ایشان، جـزایشان آمرزش است از پروردگارشان و بوستان هائی‌که جاری می شود از زیر آنها جو یها، در حالی‌که همیشه در آنها هستند و چه نیکو است جزای کسانی که‌با خدا معامله می کنند»[1].

و چون این آیه نازل شد، رسول خداصلی الله علیه و آله از خانه در آمد و این آیه را می خواند و تبسم می نمود و به اصحاب فرمود: کیست که مرا ازجای آن جوان تائب‌خبر دهد؟ گفتند یا رسول الله، در فلان کوه است. پس حضرت با اصحاب بدان جا رفتند وجوان را دیدند که بین دو سنگ ایستاده، دستهایش را به گردن غل کرده، صورتش از

۱ــ والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکرو الله فاستغفر والذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلواو هم یعلمون اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین. آل عمران آیه ۱۳۵

تابش آفتاب سیاه شده، مژگان چشمش از گریهٔ زیاد ریخته و می گوید: خدایا تو به‌من خیلی نعمت دادی و احسان کردی کاش می دانستم آخر کارم مرا به بهشت می‌فرستی یا به جهنم؟ خدایا گناهم از آسمانها و زمینهاو عرش و کرسی عظیم‌تر است و کاش می دانستم مرا می آمرزی یا در قیامت رسوایم می کنی و این کلمات راتکرار می کرد و گریه می نمود و خاک بر سر می ریخت و جانوران اطرافش و پرندگان بالای سرش با او هم ناله شده بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد، غل را از گردنش باز کرد، خاکها را از سرش پاک نمود و فرمود: بشارت بادت که خداوند آمرزیدت. پس به اصحاب فرمود: اینطور گناهان را جبران کنید، چنانچه این جوان کرد. پس آیه قرآن را بر او خواند و او را به بهشت بشارت داد.

ناگفته نماند اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جوان رااز خود دور کرد، شاید برای این بوده که چون گناهش بزرگ و سخت بوده، قصد فرمود که آتش خوفش زیادتر گردد بلکه ریشهٔ گناهش سوخته گردد و به اشک چشمش تاریکیهای گناهش برطرف شود و مستحق رحمت حقتعالی گردد. چنانچه همین قسم هم شد و درپیش گفته شدکه هر چه حالت ندامت‌وسوختگی دل بیشتر باشد، به رحمت و مغفرت نزدیک تر است. و خلاصه رد کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله لطفی بود در باره آن جوان و به نفع او تمام شد.

«۶»

در جلد ۱ سفینة البحار، صفحه ۱۲۷، روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعهٔ بنی قریظه‌رامحاصره نمود، و آنها جماعتی از یهود بودند نزدیکی مدینه که سخت در مقام اذیت و آزار آنحضرت و مسلمانان بودند، و در این مرتبه نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چاره آن جز جنگ و کشتار آنها نیست. پس فرستادند نزد آن حضرت که ابولبابه‌را نزد ما فرست تا با او در کار خود مشورت کنیم و ابو لبابه سابقهٔ آشنائی به آنها داشت. آن حضرت به ابولبابه فرمود: نزد آنها برو. و چون رفت، به او گفتند: صلاح ما را، چه می دانی، آیا قبول کنیم حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله را؟.

ابو لباله گفت: بلی قبول کنید و بدانید که نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره شما کشتن است و اشاره به گلوی خود نمود. پس از گفتار خود پشیمان شده و به خود

بازگشت به فهرست

گفت: به خدا و رسولش خیانت کردم و راز پیغمبر صلی الله علیه و آله را آشکار نمودم. پس از قلعهٔ یهود خارج شد و نیامد از خجلتش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به مسجد رفت و بندی به گردن خود بست و خود را به ستون مسجد بست (و جای آن ستون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ستون دوم و مشهور به اسطوانة التوبه است) و گفت از این ستون باز نشوم تا بمیرم یا خدا مرا بیامرزد. خبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند. فرمود: اگر آمده بود نزد خودم برایش ازخداوند طلب آمرزش می نمودم والحال که خود رو به خدا کرده،خداوند به او سزاوارتر است. و ابو لبابه روزها روزه بود و در شب، دخترش مقدار خوراکی که نمیرد به او می داد و هنگام ضرورت و قضای‌حاجت او را باز می کرد و بعد او را می بست. و پس از چندی که حال او چنین بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره ام سلمه بود، قبولی توبه او از طرف خداوند بر آنحضرت وحی شد و آن حضرت به ام سلمه فرمود که خداوند ابولبابه راآمرزید.

ام سلمه گفت: اذن می دهید او را به قبول توبه اش بیاگاهانم؟ فرمود: آگاهش کن. پس ام سلمه سرخود را از حجره بیرون کرد و او را به آمرزش خداوند بشارت داد.

ابو لبابه گفت: الحمدلله. مسلمانان آمدند که او را ازستون باز کنند، گفت: نه به خدا جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستش مرا باز کند. پس آن حضرت آمد و فرمود خداوند تورا آمرزید و مانند روزی شدی که از مادرت به دنیا آمدی. پس گفت: به شکرانه نعمت قبولی توبه ام اذن می دهید تمام دارائیم راصدقه دهم؟ فرمود: نه. گفت: دو ثلث دارائیم را صدقه دهم؟ فرمود: نه، گفت پس ثلث دارائیم. فرمود: بجا آور. پس رسولخدا صلی الله علیه وآله این آیه راتلاوت فرمود.

«و دیگران که اقرار کردند به گناهان خود آمیخته کردند کردار نیک و دیگر کردار بد را، شاید خدا به رحمت به آنها رجوع فرماید. جز این نیست که خدا آمرزنده و مهربان است، بگیر از مالهایشان صدقه را تا پاک کند ایشان را وزیاد کند حسناتشان را به آن. و دعا کن برایشان زیرا دعای تو آرامش ایشان است و خدا شنوای دانا است. آیا نمی دانید که خداوند قبول می کند توبه را از بندگانش و می گیرد (قبول می کند) صدقه های ایشانرا و اینکه خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است»[1].

۱ــ و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحاً و آخر سیئاً عسی الله ان یتوب علیهم ان الله ←

این دو داستان به ما می آموزد که توبه کننده، اولاً، باید گناه خود را بزرگ دانسته و سخت شرمسار باشد، و رحمت و مغفرت پروردگارا نعمت عظیمی داند و در طلب آن جدی باشد و خود راسخت محتاج آن بیند. و ثانیاً، تا یقین به قبولی توبه اش و پاک شدن از گناهش نکند، دست ازتضرع و طلب مغفرت برندارد. و غالباً این یقین حاصل نمی شود مگر ساعت مرگ.

و خلاصه تا ساعت مرگ که ندای ملک به گوش رسد به اینکه نترس و آمرزیده شده ای و اهل بهشتی[1] باید در سوز و گداز باشد، و بین حالت خوف و رجاء باشد از قبولی توبه اش، چنانچه در مقدمه کتاب مفصلاً ذکر شد.

«۷»

فخر المحققین سید محمد اشرف، سبط سیدالحکماء میرداماد،در کتاب فضائل السادات از خط شهید ثانی علیه الرحمه و ایشان از کتاب مدهش ابن جوزی نقل کرده که یکی از صالحین وارد مصر شد، آهنگری را ملاقات کرد که با دست خود آهن سرخ کرده را از کوره بیرون می آورد و حرارت آهن به او صدمه نمی رساند. با خود گفت: این مرد البته یکی از اوتاد است. پیش آمد، سلام کرد و گفت: ای بندهٔ خدا به حق آن کسی که این کرامت را به‌تو داده، دعائی دربارهٔ من بنما. آهنگرچون بشنید بگریست و گفت: ای مرد آن گمان که به من بردی خطا است، من خود را ازصالحین نمی دانم. آن مرد گفت: این عمل تورا کسی قادر نیست مگر بندگان خالص صالح. آهنگر گفت: این را سببی است. آن مرد گفت: بر من منت گذار و آن سبب را برایم بگو. گفت: روزی در همین دکان مشغول کار بودم،زنی صاحب جمال که مانندش ندیده بودم برمن وارد شدواز فقر و پریشانی خود شکایت نمود، من شیفته جمالش شدم، گفتم: اگر مراد مرا میدهی حوائج تورا انجام خواهم داد. گفت: ای مرد ازخدا بترس، من اهل این عمل نیستم. منهم

غفور رحیم خذمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتك سکن لهم و الله سمیع علیم الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم (سورة التوبه آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶).

۱ــ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون. (سوره فصلت آیه ۳۰).

گفتم: از پی کار خود رو. آن زن با حال پریشانی رفت. بعد از چندی برگشت و گفت: ضرورت مرا به اینجا کشانید که تورا اجابت کنم. در آن حال آن زن را برداشته به خانه رفتم و در خانه را قفل کردم. زن گفت: چرا در خانه‌را قفل کردی ؟ گفتم: ترسیدم مردم از حالم با خبر شوند. گفت: چرا از خدا نمی ترسی؟ گفتم: خدا غفور و رحیم است. و چون نزدیکش رفتم، دیدمش چون شاخهٔ ریحان که از باد تند مضطرب شود در قلق و اضطراب افتاد و سیلاب اشک از چشمش جاری شد. گفتم: تو را چه می شود؟ گفت: ازخدای خود خائف و ترسناکم که حاضر و ناظر به ما است. گفت: ای مرد اگر دست از من برداری، ضمانت می کنم که خداوند آتش دنیاو آخرت را بر تو حرام کند. کلام آن زن در من اثر کرد دست از مقصود خود کشیدم و آنچه داشتم به او دادم و گفتم: ای زن برو به سلامت که تورا از ترس خدا رها کردم. آن زن خوشحال و مسرور به خانه‌اش برگشت. آن شب در خواب دیدم مخدره‌ای که تاجی از یاقوت بر سر داشت و به من فرمود: خدا جزای خیرت دهد. گفتم شما کیستید؟ فرمود: مادر آن زنی که نزد تو آمد و او را از ترس خدا ترک کردی، خدا تورا به آتش دنیا و آخرت نسوزاند. گفتم: آن زن از کدام فامیل بود؟ گفت: از نسل رسول خدا صلی علیه و آله پس از آن حمد خدا بجا آوردم. از آنروز آتش به من ضرر نمی رساند وامیدوارم که در آخرت هم مرا نسوزاند.

ازاین داستان روشن می گردد که هر که آتش شهوت خود را ازحرام نگهدارد و هنگام فراهم شدن اسباب و هیجان شهوت، خودداری کند، خداوند آتش رابر او برد و سلامت قرار خواهد داد و در جوار رحمت خود جایش می دهد[1].

«۸»

و نیز در کتاب مزبور، نقل فرموده که اسحاق‌بن ابراهیم طاهری در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدکه به او فرمود: قاتل را رها کن. با ترس ازخواب بیدار شد، ملا زمان خود را طلبید و گفت: این قاتل کیست و در کجا است؟ گفتند: حاضر است، مردی که خودش اقرار به قتل کرده است. او را حاضر کردند، اسحاق‌به او گفت: اگر راست بگوئی تو را رها خواهم کرد. گفت من و جماعتی از اهل فساد، هر حرامی را

۱ــ و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی. (سوره نازعات آیه ۴۰).

مرتکب می شدیم و در بغداد به هر عمل زشتی دست می زدیم و پیره زالی برای ما زن می آورد. روزی آن پیره زال بر ما وارد شد و با او دختری در غایت جمال بود. آن دختر چون ما را دید و مطلب را دانست صحیه‌ای زد و غش کرده بر زمین افتاد. چون او را به هوش آورند، فریاد زد و گفت: الله الله ازخدا بترسید و دست از من بردارید. این عجوزه غداره مرا فریب داده و گفت: در فلان محله تماشائی است‌که قابل دیدن می باشد. و چندان افسانه گفت که مرا راغب گردانید به همراه او آمدم، مرا به اینجا کشانید.

از خدا بترسید من علویه از نسل زهرا علیها السلام هستم. رفقای من به این سخنان اعتنائی نکردند و به دختر در آو یختند. من به جهت حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله غیرت نمودم واز آنها جلوگیری کردم. جراحات بسیار بر من وارد کردند چنانچه می بینی پس ضربتی سخت بر بزرگترین ایشان زدم و او را کشتم و دختر را سالماً خلاص نمودم و او را مرخص کردم. دختر در باره‌ام دعا کرد و گفت: خدا بپوشاند عیب تو را چنانچه مرا پوشاندی و یار تو باشد، چنانچه یاری من کردی. در آن حال از صدای صیحه و صرخه، همسایگان به خانه ریختند، در حالی که خنجر خون آلود در دست من بود و مقتول در خون می غلتید. مرا گرفتند و اینجا آوردند. اسحاق گفت: من تو را به خداو رسول خدا بخشیدم. آن مرد گفت: من هم از جمیع گناهان توبه کردم و به حق آن کسی که مرا به او بخشیدی دیگر به معصیت بر نمی گردم.

در این داستان می بینید که آن مرد قاتل، به واسطه ترک حرام و جلوگیری از آن و یاری کردن از مظلوم برای خداو حرمت رسول صلی الله علیه و آله با آن همه آلودگیهایش چگونه مورد لطف خدا و رسول شد به طوری که اورا از کشته شدن نجات دادند و به توبه از گناهان موفقش داشتند.

«۹»

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منازل الآخره، نقل فرموده: که شخصی به نام ابن صمد، بیشتر اوقات شب و روز، نفس خود را حساب می کرد. پس روزی ایام گذشته عمر خود راکه حساب می کرد، دید شصت سال از عمرش گذشته است. پس حساب کرد ایام آنرا، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود. گفت: وای بر من اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم. پس ملاقات می کنم خدای را با بیست و یک هزار و پانصد گناه. این را بگفت و بی هوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.

روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زمین بی گیاهی فرود آمد، به اصحاب خود فرمود: برو ید هیزم بیاورید. عرض کردند: ما در زمین بی گیاهیم و هیزم در آن یافت نمی‌شود. فرمود: هر کس هر چه ممکنش می‌شود بیاورد پس هیزم آوردند و مقابل آن حضرت روی هم ریختند. چون هیزمها جمع شد، فرمود: همینطور جمع می‌شوند گناهان. معلوم شد که مقصود آن حضرت ازامر فرمودن به آوردن هیزم، این بود که اصحاب ملتفت شوند همینطورکه‌در آن بیابان خالی از گیاه، هیزم به نظر نمی‌آمد، وقتی که از آن جستجو کردند و روی هم ریختند مقدار کثیری هیزم جمع شد و مانند تلی گردید. به همین نحو گناه به نظر نمی‌آید،چون جستجو وحساب شود، گناهان بسیاری جمع می‌شود. چنانچه ابن صمد برای هر روزعمر خود یک گناه فرض کرد که بیست و یکهزار و پانصد گناه شد.

«۱۰»

فاضل نراقی در معراج السعاده نقل فرموده که: در بصره زنی بود شعوانه نام که مجلسی در بصره ازفسق و فجور منعقد نمی‌شد که از وی خالی باشد. روزی با جمعی ازکنیزان خود در کوچه‌های بصره می‌گذشت به در خانه‌ای رسید که از آن خروش بلند بود گفت: سبحان الله در اینجاعجب خروش وغوغائی است کنیزی را به اندرون آن خانه فرستاد برای استعلام حقیقت حال، آن کنیز رفت و برنگشت. کنیز دیگر فرستاد، او هم رفت و برنگشت. دیگری را فرستاد و به او سفارش کرد که زود برگردد، کنیز رفت و برگشت، گفت: ای خاتون، این غوغای مردگان نیست، بلکه ماتم زندگان است. این ماتم بدکاران و عاصیان و نامه سیاهان است شعوانه که این را شنید، گفت: آه بروم ببینم که در این خانه چه خبر است. چون به اندرون رفت، دید واعظی در آنجا نشسته و جمعی دور او فراهم آمده ایشان را موعظه می‌کند وازعذاب خدا می‌ترساند وایشان همگی در گریه و زاری مشغولند و در حینی رسید که واعظ تفسیر این آیه را می‌کرد:

«اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظاً و زفیرا و اذا القوامنها مکاناً ضیقاً مقرنین دعوا هنالك ثبوراً» پس در روز قیامت چون دوزخ عاصیان را ببیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند. و چون عاصیان را در دوزخ افکنند، در مقامی تنگ و تاریک و به زنجیرهای آتشین به یکدیگر باز بسته فریاد و او یلا بر آورند. مالک جهنم به ایشان گو ید: زود بفریاد آمدید. بسا فریاد و فغان که بعد از این از شما صادر خواهد شد. شعوانه چون

این آیات را شنید، سخت در او اثر کرد و گفت: ای شیخ، من یکی از روسیاهان درگاهم، آیا اگر توبه کنم، خداوند مرا می‌آمرزد؟ واعظ گفت: البته اگر توبه کنی خدا تورامی‌آمرزد اگر چه گناه تو مثل گناه شعوانه باشد. گفت ای شیخ شعوانه منم که بعد از این گناه نکنم. واعظ گفت: خدا ارحم الراحمین است، و البته اگر توبه کنی، آمرزیده می‌شوی، پس شعوانه توبه کرد، بندگان و کنیزان خود را آزاد کرد و مشغول عبادت شد و تلافی گذشته‌های خود را می‌نمود به نحوی که بدنش گداخته شد و به نهایت ضعف و ناتوانی رسید. روزی در بدن خود نگریست، خود را بسیار ضعیف و نحیف دید گفت: آه آه در دنیا به این نحو گداخته شدم، نمی‌دانم در آخرت حالم چگونه است؟ ندائی از غیب به گوش او رسید که دل خوش دارملازم درگاه ما باش تا روزقیامت ببینی جزای ما را.

نیامد در این درکسی عذرخواه — که سیل ندامت نشستش گناه

بازگشت به فهرست

فهرست مطالب

سرآغاز۳

مقدمه چاپ ششم۶

۲۶ ـ حبس الحقوق ۱۰

مطالعه حقوق درمحشر۱۱ ـ مفلس حقیقی۱۲ ـ موارد حبس حقوق: ۱۲ ـ بدهی ۱۲ ـ بدهی با مدت و بی مدت۱۲ ـ بدهی را باید پرداخت۱۳ ـ چاره‌ای از پرداخت بدهی نیست۱۴ ـ نپرداختن بدهی خیانت وظلم به همه است۱۶ ـ حکم قرض دادن و گرفتن۱۶ ـ ثواب وام دادن و عقاب ترک آن۱۷ ـ باید قصد پرداختن داشته باشد۱۷ ـ باید بدهکار عاجز را مهلت داد۱۸ ـ ثواب صدقه برای مهلت هر روز۲۰ ـ خداوند تلافی میفرماید۲۰ ـ از حسنات به طلبکار میدهند۲۱ ـ معاوضه به چقدر میشود؟۲۱ ـ شتاب کردن در ادای دین مستحب است۲۲ ـ پرداخت حق الناس۲۵ ـ مقدار مال وصاحبش معلوم است۲۵ ـ مقدار مال معلوم ومالک مجهول۲۵ ـ مال مجهول و مالک معلوم۲۵ ـ مقدار مال ومالک هر دومجهول۲۶ ـ حق غیر برذمه شخص۲۶

۲۷ـ فرارازجهاد ۲۷

جهاد ابتدائی ودفاعی۲۸

۲۸ـ تعرب بعدالهجرة ۲۹

تعرب بعدالهجرة چیست؟۳۰ ـ چرا هجرت نکردید؟!۳۱ ـ تعرب پس از پیغمبراکرم

(ص)۳۲ ـ باید بسوی فقیه رفت۳۳ ـ وجوب هجرت همیشگی است۳۳ ـ هجرت از مکه دیگر نیست۳۴ ـ هجرت واجب، مستحب، مباح۳۴ ـ هجرت از بلاد عامه نیست۳۴ ـ استدلال بر فرمایش شهید۳۵ ـ تبلیغ ولایت در بلاد کفر۳۵ ـ اعرابیت وموارد تعرب بعدالهجرة۳۶ ـ نادانی احکام دین اعرابیت است۳۷ ـ عمل نکردن پس از یادگرفتن هم ـ تعرب است۳۸ ـ بیابان جهل و بی خبری۳۸ ـ رها کردن علوم دینی ۳۹

۲۹ـ کمک به ستمگران ۴۰

اقسام ستمکاران۴۲ ـ ۱ـ کمک ستمگر در ستم۴۳ ـ اما دلیل عقلی۴۴ ـ کمک ستمگر واخبار اهلبیت(ع)۴۴ ـ ستودن ستمگر نیز حرام است۴۵ ـ از ستمگر نباید منصب پذیرفت۴۶ ـ موارد جواز قبول حکومت۴۸ ـ در یک صورت واجب است۵۱ ـ ۲ـ کمک ستمگر در غیر ستم۵۲ ـ ۳ـ اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم۵۵ ـ فرمایش حضرت کاظم (ع) به صفوان جمال۵۶ ـ ۴ـ کمک به ستمگر غیر حرفه‌ای۵۷ ـ باید از ستم جلوگیری کرد۵۸ ـ یاری کردن ستمگر غیر حرفه‌ای در غیر ستم۵۹ ـ ۵ـ کمک در گناه هم نباید کرد۵۹ ـ یاری کردن در گناه دوقسم است۵۹ ـ یاری کردن گناهکار در غیرگناه۶۰ ـ جمع وگرنه اهم۶۱ ـ نهی ازمنکر مهمتر ومقدم است۵۹ ـ رعایت مراتب باید بشود۶۳

۳۰ـ یاری نکردن ستمدیدگان ۶۴

اعانت منحصر به استنصار کننده نیست۶۷ ـ یاری ستمدیده اختصاص به مؤمن ندارد۶۸ ـ عابد به زمین فرو میرود۷۰ ـ آثار بزرگ یاری مؤمن در دنیا وآخرت۷۰ ـ نامه حضرت صادق به حاکم اهواز۷۱ ـ حضرت کاظم (ع) وعلی بن یقطین۷۴ ـ حاجت خود شخص هم برآورده می شود۷۵

۳۱ـ سحر۷۶

سحر در روایات۸۰ ـ حد سحر کشتن است۸۱ ـ حقیقت سحر واقسام وملحقات آن۸۲ ـ ۱ـ حقیقت سحر۸۲ ـ بحث فلسفی۸۲ ـ بحث علمی۸۵ ـ ۲ـ کهانت۸۵ ـ صلاح مردم

درندانستن آتیه است۸۷ ـ ساحر وکاهن کثیف است۸۷ ـ ۳ـ شعبده۸۸ ـ قدرت ساحر محدود است۸۹ ـ ٤ـ تسخیرات۹۰ ـ ۵ـ قیافه۹۰ ـ ٦ـ تنجیم۹۱

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی برچهارقسم است:

اول۹٤ ـ دوم۹٤ ـ سوم۹٤ ـ چهارم۹٤ ـ آنچه میگوید نمی‌شود۹۵ ـ سحر با معجزه دوتاست۹۵ ـ چاره سحر۹٦

۳۲ـ اسراف ۹۷

معنی اسراف وانواع آن۱۰۳ ـ اسراف به حسب اشخاص مختلف است۱۰۳ ـ ابوذر فریب نمی‌خورد۱۰۵ ـ به اعتبار زمان هم مختلف است۱۰۸ ـ اسرافی که همیشه حرام است۱۰۹ ـ خوردن چیزهای مضر هم اسراف است۱۱۱ ـ صرف کردن مال در محرمات اسراف است۱۱۱ ـ آیا در خیر اسراف می آید۱۱۲ ـ باید همه جا میانه روی کرد۱۱۳ ـ جمع بین دو دسته آیات واخبار۱۱٤ ـ در خیر اسراف نیست۱۱٦ ـ اسراف در عقاید واعمال۱۱۹

۳۳ـ کبرورزیدن ۱۲۰

کبر وتکبر واقسام آن۱۲٤ ـ ترک دعا از روی کبر نیز کفر است۱۲۷ ـ تکبر نسبت به حرمات خدا۱۲۸ ـ تکبر ذلت دنیا وآخرت می آورد۱۲۸ ـ کبر در مقابل پیغمبر وامام (ع)۱۲۹ ـ تکبر به عالم تکبر به پیغمبراست۱۳۰ ـ متکبرینی که در آتش اند۱۳۰ ـ کبر با بندگان خدا۱۳۱ ـ کبر با مردم در قرآن مجید۱۳۳ ـ به خرج دادن دارائی نیز کبر است۱۳٤ ـ متکبران دیوانگان حقیقی اند۱۳۵ ـ تزکیه نفس هم کبر است۱۳٦ ـ نشانه های کبر۱۳۷ ـ چاره مرض کبر (علاج علمی)۱۳۷ ـ پس از مرگ چه می شود؟۱۳۹ ـ نسبت بالا تر را باید دید۱٤۰ ـ حالات پیغمبر(ص) مظهرتواضع۱٤۱ ـ منشأ کبر را باید زدود۱٤۱ ـ عمل مقبول ارزش دارد۱٤۲ ـ شرافت نسب موجب کبر نباید بشود۱٤۲ ـ کبر به مال ازحماقت است۱٤۳ ـ جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است۱٤٤ ـ نیروی بدن هم موقت است۱٤۵ ـ چاره مرض کبر (علاج عملی)۱٤٦ ـ فضیلت تواضع۱٤٦ ـ عبادت کبر را می برد۱٤۷ ـ معنی تواضع واقسام۱٤۷ ـ تواضع برای نعمتهای خدا۱٤۸ ـ تواضع با

پیغمبر(ص) وامام(ع)۱٤۹ ـ تواضع با مردم۱٤۹ ـ تواضع به کافر وفاسق غلط است۱۵۰ ـ تواضع برای متکبر نیز غلط است۱۵۱ ـ تواضع نکردن باکبر فرق می کند۱۵۱ ـ تکبر بابندگی سازگار نیست۱۵۲ ـ تواضع برای ثروت ثروتمند هلاک کننده است۱۵۳ ـ تواضع ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا۱۵۳ ـ تواضع نسبت به اشخاص فرق می کند۱۵٤ ـ نشانه های تواضع۱۵۵ ـ پیشوایان ما از همه بیشتر فروتنی می کردند۱۵٦ ـ ریشه کبر را به هر چه بشود باید برید۱۵٦.

۳٤ـ جنگ با مسلمانان ۱۵۷

محارب کیست؟۱۵۹ ـ جنگ با خدا و پیغمبر (ص)۱٦۰ ـ حد محارب۱٦۰ ـ دفاع در برابر دزد۱٦۳

۳۵ـ خوردن مردار وخون و گوشت خوک ۱٦٤

مردار۱٦٦ ـ حیوانات زمینی۱٦٦ ـ حیوانات هوائی وآبی۱٦۷ ـ تذکیه بوسیله شکار۱٦۸ ـ گفتگوئی در باره خوردن گوشت۱٦۸ ـ تذکیه بوسیله ذبح شرعی۱۷۲ ـ حرام گوشت به تذکیه پاک می شود۱۷۳ ـ چرا مردار حرام شده؟۱۷٤ ـ خون:۱۷٦ ـ سبب حرمت خوردن خون۱۷٦ ـ خوک ۱۷۷ ـ ۱ـ زیانهای معنوی و اخلاقی ۱۷۸ ـ ۲ـ زیانهای جسمی ۱۷۹

۳٦ـ ترک نماز عمداً ۱۸۰

مغالطه برخی از بی خردان۱۸۵ ـ وعده عذاب در قرآن مجید۱۸۵ ـ پانزده اثر دنیوی واخروی بر ترک نماز۱۸۷ ـ مهمترین واجب الهی۱۸۸ ـ کمک به تارک نماز۱۹۰ ـ ترک نماز چند قسم است۱۹۱ ـ تأکید در بارهٔ نماز اول وقت۱۹۲ ـ قبولی نماز شرایط دیگری هم دارد۱۹۵ ـ حضور واقبال قلب چیست؟۱۹۷ ـ باید موانع برطرف شود۱۹۸ ـ نمازهای واجب۱۹۹ ـ نمازهای فوت شده را باید قضا کرد۲۰۰

۳۷ـ زکات ندادن ۲۰۱

مانع الزکات کافر است۲۱۸ ـ سبب وجوب زکات۲۰۹ ـ زکات و صدقه مال را زیاد

می کند۲۱۰ - اقسام زکات و موارد و مقدار آن۲۱۳ - نصاب نقدین۲۱۴ - زکات فطر۲۱۵ - مصرف زکات۲۱۵ - زکات مستحب۲۱۶ - سایر انفاقهای واجب۲۱۶ - توسعهٔ رزق - پاکیزگی مال - ذخیره فردا۲۱۷ - موارد وجوب خمس و مصرف آن۲۱۸ - عیال واجب النفقه۲۲۰ - انفاقهای مستحب۲۲۰

۳۸ــ استخفاف حج ۲۲۱

تأخیر از سال استطاعت حرام است۲۲۵ - آیاتی که به تارک حج تفسیر شده۲۲۸ - آثار دنیوی تأخیر حج: ۲۲۹ - فضیلت حج۲۳۱ - شرایط وجوب حج۲۳۳ - شرایط استطاعت۲۳۳ - نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است۲۳۴ - باید پرهیزگار نایب امام شود۲۳۵ - اسرار وجوب حج: ۲۳۶ - بندگی خدا - تشبه به ملائکه۲۳۷

۳۹ــ ترک یکی از واجبات ۲۳۸

فتنه و عذاب دردناک ۲۴۲- واجبات چیست؟۲۴۲- روزه ماه رمضان۲۴۳- جهاد در راه خدا۲۴۳- امر به معروف و نهی از منکر۲۴۵- امر به معروف و نهی از منکر در اخبار۲۴۷- شرایط امر به معروف و نهی از منکر۲۴۸- ضرر موهوم یا جزئی قابل اعتنا نیست۲۵۰- اهم و مهم را باید رعایت کرد۲۵۱- مراتب نهی از منکر۲۵۱- مرده‌ای بین زنده‌ها۲۵۳- تولی و تبری۲۵۳- انکار حق اهلبیت(ع)۲۵۵

۴۰ــ اصرار بر گناه ۲۵۶

آمرزش بشرطی که اصرار نباشد۲۷۹ - از بزرگترین کبائر۲۶۰ - اصرار بر گناه چیست۲۶۰ - ۱ــ کوچک شمردن گناه۲۶۲ - ۲ــ خوشحالی بر گناه۲۶۳ - ۳ــ آشکار کردن گناه۲۶۴ - ۴ــ موقعیت اجتماعی شخص و گناه۲۶۵ - زلة العالم تفسد العوالم۲۶۵ - در حکم کبیره واقعی است۲۶۶ - تعیین اصرار، عرفی است۲۶۶ - قابل توجه۲۶۶ - الحیف فی الوصیه۲۶۶ - رعایت وارث فقیر لازم است۲۶۷ - وارث بر دیگران مقدم است۲۶۸ - تقسیم ترکه مطابق دستور۲۶۸

(باب دوم)

(کبائر غیر منصوصه) ۲۶۹

(فصل اول)

۱ــ غیبت ۲۷۲

غیبت و روایات اهلبیت۲۷۳ - معنی غیبت و موارد آن۲۷۶ - انواع غیبت۲۷۸ - غیبت شخص غیر معین و مردد۲۷۹ - کفاره غیبت و توبهٔ آن۲۷۹ - موارد جواز غیبت۲۸۰ - استماع غیبت نیز حرام است۲۸۳ - رد غیبت در موارد استثنا نیست۲۸۵ - دو رو و دو زبان۲۸۵

۲ــ نمیمه ۲۸۶

بواسطه نمام باران نبارید۲۸۸ - معنی نمیمه۲۸۸

۳ــ ریختن آبروی مؤمن ۲۹۱

مؤمن عزیز است۲۹۱ - ۱ــ استهزاء و سخریه: ۲۹۲ - امروز مؤمنین به کفار می خندند۲۹۳ - شاید آنها بهتر باشند۲۹۴ - ۲ــ سب و طعن: ۲۹۵ - مردن به بدترین مردنها۲۹۶ - گاهی مظلوم هم ظالم می شود۲۹۶ - تعدی به تکرار یا سخت‌تر گفتن۲۹۷ - بهشت بر بد زبان حرام است۲۹۷ - دشنام به هر کس که باشد۲۹۸ - حرمت دشنام در صورت عکس العمل۲۹۹ - ۳ــ ذلیل و سبک کردن مؤمن۳۰۰ - ۴ــ سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن۳۰۱ - ۵ــ هجو مؤمن به شعر یا نثر۳۰۳ - ۶ــ اذیت به مؤمن۳۰۳ - عقوبت آزار به همسایه شدیدتر است۳۰۴ - حقوق همسایه۳۰۶ - آزار به همسر۳۰۷ - آزار به فقیر۳۰۸

۴ــ مکر و نیرنگ ۳۰۹

معنای مکر و غدر و خدعه۳۱۰ - نیرنگ با خدا۳۱۰ - ادعای مقامات روحانی۳۱۱ - خدعه با بزرگان دین۳۱۱ - نیرنگ با بندگان خدا۳۱۱ - دو روئی و دو زبانی هم نیرنگ است۳۱۳ - دو روئی و دو زبانی چیست؟۳۱۴ - غش هم نیرنگ با مردم است۳۱۴ -

گرانفروشی نیز نیرنگ است۳۱۵

۵ـ احتکار۳۱۷

۶ـ حسد ۳۱۹

حسد چون آتش ایمانرا میخورد۳۱۹ ـ ریشه کفر۳۲۰ ـ ظاهر کردن حسد۳۲۱ ـ حسد اختیاری است۳۲۲ ـ راه‌عملی و علمی جلوگیری حسد۳۲۲ ـ توجیه حدیث رفع۳۲۳ ـ با سایر روایات منافاتی ندارد۳۲۳ ـ غبطه حرام نیست۳۲۴

۷ـ دشمنی کردن بامؤمن ۳۲۵

۸ـ مساحقه ۳۲۷

حد سحق ۳۲۸

۹ـ قیادت ودیاثت ۳۲۹

قیادت ۳۲۹ـ حدقیادت ۳۳۰ـ دیاثت ۳۳۰

۱۰ـ استمناء ۳۳۲

شیوع استمناء۳۳۳ـ مضرات جسمی وروحی استمناء ۳۳۴

۱۱ـ بدعت۳۳۷

بدعت چیست؟۳۳۸ ـ اقسام بدعت از نظر شهید۳۳۹ ـ فرمایش مجلسی ۳۴۰ ـ بدعت یعنی تغییر حکم الهی ۳۴۰

۱۲ـ حکم ناحق ۳۴۲

۱۳ و ۱۴ـ کارزار درماههای حرام وبازداشتن از راه خدا ۳۴۴

مراتب صد عن سبیل الله ۳۴۶

۱۵ـ کفران نعمت ۳۴۷

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند۳۴۷ ـ نعمت نقمت می شود۳۴۸ ـ کفر نعمت ازاقسام کفر است۳۴۹ ـ کفران نعمت و اخبار اهلبیت۳۴۹ ـ معنای کفران نعمت ۳۵۰ ـ اگر شکر نباشد از حیوان پست‌تر است۳۵۱ ـ کفران وسایط ۳۵۱ ـ چگونگی شکر واسطهٔ خیر۳۵۳ ـ ولایت بالاترین نعمتها است۳۵۴ ـ کفران وجود علما۳۵۵ ـ نائب امام کیست؟۳۵۵ ـ کفران وجود عالم روحانی ۳۵۵ـ عقوبتهای شدید بر کفران وجود علما۳۵۶

«فصل دوم»

۱ـ فتنه ۳۵۷

معنای فتنه۳۵۹ ـ بنی امیه بدترین فتنه ها۳۵۹ ـ بدعت و جاسوسی ۳۶۱ ـ فاش کردن اسرار شیعیان و احادیث مشکله۳۶۲ ـ پراکندگی جماعت دینی۳۶۲ ـ گناه فتنه از قتل بزرگتر است۳۶۳ ـ قتلی که از سر بریدن بدتر است۳۶۳ ـ فتنه دنیوی۳۶۳ ـ فتنه به کفر و شرک نیز تفسیر شده۳۶۴ ـ جاسوسی برای ظالم۳۶۴

۲ـ فروختن اسلحه به کفار۳۶۵

۳ـ بهتان ۳۶۶

آیات افک در سوره نور۳۶۶ ـ بهتان و اخبار اهلبیت(ع)۳۶۹ ـ انواع بهتان: ـ بهتان به خدا۳۷۰ ـ بهتان به پیغمبر و امام (ع) ۳۷۰ ـ بهتان به مردم۳۷۰ ـ بهتان به کافر هم حرام است ۳۷۱ ـ عاقبت خیانتکار۳۷۱ ـ چاره‌اش تحصیل ایمان است ۳۷۱ ـ سوء ظن ۳۷۲ ـ بعضی ازگمانها گناه است ۳۷۲ـ حمل بربهتر باید کرد ۳۷۲ـ بدگمانی به مؤمن حرام است ۳۷۴

«فصل سوم»

هتک قرآن ۳۷۶

احترام قرآن ضروری مذهب است۳۷۶ ـ بهترین ثوابها۳۷۷ ـ معنای اهانت بقرآن و حکم آن۳۷۷ ـ تذکر لازم۳۷۹